فا ۸ م

عکس وفیلم تهیه شد

کتابخانه آستان قدس

اسم کتاب خلاصة المنهج فارسی
مصنف / مؤلف ملا فتح الله کاشانی
خطی / چاپی نستعلیق ۲۰ سطری
سال چاپ یا تحریر — عدد اوراق ۴۵۴
جزء کتب تفسیر شماره ۴۰۲+۴ع
شماره عمومی ۶۸۶۸ شماره قبض ۲۰۲۷
واقف درة السلطنه ملکزاده کوثر تاریخ وقف آبان ۱۳۲۶
طول ۲۷ عرض ۱۹ سانتیمتر گنجه

آفت زدائی شد
تاریخ ۶۸/۱۲/۱۷

صحافی
حسن خطیبی

بان افزون سازیم حضرت فرمود همین حماقت و گمراهی بس مر این قوم
روی بگردانند و رغبت کنند بچیزی که نه نبی بایشان آورده و این
ایشان را قرآن که پیوسته بایشان میخوانند اِنَّ فِی ذٰلِکَ بدرستیکه
بخشایش و نعمتیست بزرگ مرکسی را که متابعت آن کند وَذِکْرٰی و پندی
مر قومی را که تصدیق آن کنند چو هر که بیعت آن اختیار کند و بمواعظ آن متعظ گردد
رسد به بهشت جاودانی فایز گردد قُلْ بگو ای محمد مر اهل تعنت و اقتراح را که کَفٰی بِاللّٰهِ
خدا بَیْنِی وَبَیْنَکُمْ شَهِیْدًا میان ما و میان شما گواه بر صدق من چو مرا تصدیق میکند باظهار معجزا
در دست یَعْلَمُ مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ میداند آنچه میان آسمانها و زمینهاست پس حال
من بدعوی بطلان شما بر وی پوشیده نخواهد بود وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا بِالْبَاطِلِ و آنانکه گرویده اند
بغیر الله که معبودان باطلند و ایشان را پرستیده اند بجز از خدای بحق وَکَفَرُوْا بِاللّٰهِ و کافر شدند بتو حید
خدا گویند مراد یهود و نصرانیه اند که بپیروی هوای نفس و شیطان کرده اند با وجود ظهور معجزه پیغمبر
نگرویده اند و انکار صفات آنحضرت نموده اند که حق تعالی در توریة و انجیل بیان آن فرموده او
اُولٰئِکَ آنگروه هُمُ الْخٰسِرُوْنَ ایشانند زیانکاران برگزیده اند کفر را بر ایمان و آتش را بر
درجات جنان مرویست که کعب بن اشرف و اصحاب او گفتند که کیست که اینکه گواهی دهد که تو رسول اوئی
حق تعالی این آیه فرستاد که قُلْ کَفٰی بِاللّٰهِ بَیْنِیْ وَبَیْنَکُمْ تا آخر آیه وَیَسْتَعْجِلُوْنَکَ و بشتاب درمیخواهند
از تو کافران بِالْعَذَابِ بنزول عذاب از روی جحود و عناد و انکار و استهزاء مانند نضر بن حارث
و اتباع او که میگویند اَمْطِرْ عَلَیْنَا حِجَارَةً مِّنَ السَّمَآءِ وَلَوْلَآ اَجَلٌ مُّسَمًّى و اگر نه مقدر بودی نام
برده و معین و مقرر برای عذاب هر قومی لَجَآءَهُمُ الْعَذَابُ هر آینه آمدی مستعجلان عذاب موعود
وَلَیَاْتِیَنَّهُمْ و بیشک خواهد آمد ایشان را بَغْتَةً ناگاه بی ظهور علامت آن در دنیا بایشان مانند واقعه
بدر یا عذاب قبر یا در روز قیامت وَهُمْ لَا یَشْعُرُوْنَ و حال آنکه ندانند آمدن او را یعنی ناگاه

…نند و بعد از ان بیان میکند که عذاب موعود ایشان آتش دوزخ است … تعجیل میکنند از تو بنزول عذاب وَاِنَّ جَهَنَّمَ و حال آنکه دوزخ … گیرنده و احاطه کننده است بنافرمانیدکان چو موجبات جهنم که کفر … دوزخ بدیشان احاطه کننده است یَوْمَ یَغْشٰیهُمُ الْعَذَابُ در روزیکه … عذاب مِنْ فَوْقِهِمْ از زبر ایشان وَمِنْ تَحْتِ اَرْجُلِهِمْ و از زیر … وَیَقُوْلُ و گوید خدای یا فرشته بفرمان او ذُوْقُوْا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ بچشید جزای آنچه بودید که میکردید در دنیا از کفر و معاصی آورده اند که جمعی مؤمنان در مکه اقامت کرده جهت قلت زاد و کمی استعداد و یا بسبب محبت وطن یا صحبت برادران و مصاحبان هجرت نمیکردند و ترسان و لرزان از مشرکان پرستش خدا میکردند حق تعالی آیه فرستاد که یَا عِبَادِیَ ای بندکان من الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای کسانیکه گرویده اید و تصدیق بوحدانیت من کرده اید و برسول من گرویده اید از شرک کناره گیرید و صحبت مؤمنان طلبید اِنَّ اَرْضِیْ وَاسِعَةٌ بدرستیکه زمین من گشاده است هجرت کنید از موضع خوف بمنزل امن فَاِیَّایَ فَاعْبُدُوْنِ پس مرا بپرستید بروجه اخلاص از حضرت نبوی صلی الله علیه و آله مرویست که هرکه فرار کند بجهة دین خود از زمینی بزمینی دیگر اگرچه مقدار شبری باشد مستوجب جنت شود و رفیق ابراهیم و محمد صلی الله علیهما باشد در روز قیامت و از امام جعفر علیه السلام منقولست که چون در زمینی باشی که مردمان نافرمانی خدا کنند آن زمین را بگذارد و بیرون رود بعد از آن تخویف مهاجران میکند بمرگ تا بر ایشان هجرت آسان گردد و میگوید که اگر دوستی اهل و ولد و حب وطن و یا مصاحبت پای بسته به بلدی به بلدی شده اید البته روزی مفارقت ضروری واقع خواهد شد زیرا که كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ هر نفسی چشنده مرگ است و مرگ بهمه جا و همه کس خواهد رسید در موضعی که باشد ثُمَّ اِلَیْنَا بسوی جزا و پاداش ما تُرْجَعُوْنَ باز گردیده خواهند شد و حفص بخطاب میخواند یعنی شما باز گردیده خواهید شد بجزای ما بدار الشرک اقامت نباید کرد و روی بکعبه ایمان …

یعنی آستانه مشرفه پیغمبر آخر الزمان باید آورد تا در آنجا بفراغت تمام بعبادت ملک علام مشغول شده ساز وقت باید که مرگ در قفاست و علما برآنند که بهمچنین هرجا که اظهار شعار ایمان نتوان کرد واجبست که از آنجا نقل ببلدی دیگر کنند و بدون خوف آنجا اظهار ایمان توان کرد وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا و آنانکه گرویده اند بخدا و رسول وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و کردند کارهای شایسته از ادای فرایض لَنُبَوِّئَنَّهُمْ هر اینه جای دهیم ایشانرا مِنَ الْجَنَّةِ از بهشت غُرَفًا بمنزلهای بلند و غرفهای ارجمند از زبرجد و یاقوت و در و طلا و نقره تَجْرِیْ روان و پیوسته مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ از زیر آن غرفها جویها خٰلِدِیْنَ جاوید باشند فِیْهَا در آن غرفها یا بهشت که هرگز دست فنا و زوال بدامن ایشان نرسد نِعْمَ اَجْرُ الْعٰمِلِیْنَ نیکوست بهشت مزد نیکو کنندکان بود از آن در وصف عاملان میفرماید که الَّذِیْنَ صَبَرُوْا آنانکه شکیبائی ورزیدند بر آزار مشرکان و هجرت از اوطان و غیر آن از مصائب دوران و تحمل مشاق تکالیف بر عبادت رحمن وَعَلٰی رَبِّهِمْ و بر پروردگار خود نه بر غیر او یَتَوَکَّلُوْنَ توکل کنند و کار خود را بدو بسپارند آورده اند که مؤمنان مکه چون این آیات شنیدند عزم هجرت بمدینه نمودند و در اثنای راه ایشانرا دغدغه دست داد که در بلده که ما را اسباب معیشت در آنجا مهیا نباشد چگونه آیه آمد که وَكَاَیِّنْ مِّنْ دَآبَّةٍ و بسا جنبندکان که بهیچ وجه لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا بر نمیدارد روزی خود را یعنی طاقت و قوت برداشتن آن ندارند بجهة ضعف و یا ذخیره نمیکنند و مرویست که ذخیره کنندکان از جانوران همین آدمیست و موش و مورچه و گویند که عقعق ذخیره نهد اما فراموش کند و در کشف از بعضی نقل کرده که بلبلی را دیدم که خوردنی در زیر بالهای خود پنهان میکرد حاصل که حق تعالی میفرماید که بسیار جانوران هستند که از دواب طیور و وحوش و سباع و هوام و حیوانات آبی ذخیره ننهند و حامل روزی خود نمیشوند اَللّٰهُ یَرْزُقُهَا خدای روزی میدهد ایشانرا وَاِیَّاكُمْ و شما را نیز در عدم اسباب معیشت در بلاد غربت اندیشه مکنید چه دواب با ضعف توکل و شما با قوت و اجتهاد مساوی یکدیگرید در آنکه روزی میدهد ایشانرا و شما را مگر او سبحانه و ارزاق همه باسباب نیست که مسبب او سبحانه است نه غیر او پس بجهة هجرت می ترسید از معیشت و بدل قوی ترک بلاد شرک کرده متوجه بلاد اسلام شوید وَهُوَ السَّمِیْعُ و اوست شنوا مر قول شما را که روزی از کجا خوریم در بلاد هجرت الْعَلِیْمُ دانا بما فی الضمیر یا آنکه روزی از کجا بشما میرساند عبدالله عمر روایت

کرده که گفت روزی از مدینه بیرون رفتم تا آنکه بحایطی از انصار رسیدم که درختان خرما در آن بود رسول صلی الله علیه و آله
خرماها که در زیر درخت آن افتاده بود برمیگرفت و میخورد مرا گفت یا بن عمر چرا نمیخوری گفتم یا رسول الله اشتهای آن
ندارم حضرت فرمود من اشتهای آن دارم چه این صبح چهارم است که هیچ طعامی نچشیده ام گفتم انا لله و انا الیه راجعون
فرمود یا بن عمر اگر خواهم از خدای خود درخواهم تا مانند ملک کسری و قیصر بمن عطا فرماید لیکن من میخواهم که روزی
سیر باشم و روزی گرسنه پس گفت حال تو چگونه باشد که تو باقی مانی تا بروزگاری که اهل روزگار روزی یکساله پنهان کنند
و ذخیره نهند جهت ضعف یقین ایشان بخدا پس ابن عمر گفت بخدا سوگند که ما از آن حایط بیرون نرفتیم تا این آیه نازل شد
وکاین من دابة رزقها و ایاکم و هو السمیع العلیم بعد از آن اخبار ایمان میکند از حال مشرکان که عبادت اصنام میکنند
با آنکه معترفند که حق تعالی خالق همه اشیا است ولئن سألتهم و اگر بپرسی اهل مکه را که من خلق السموات والارض
که بیافرید آسمانها و زمینها را وسخر الشمس والقمر و مسخر ساخت آفتاب و ماه را تا در فلک خود طرد واحد
لیقولن الله هرآینه گویند که خدای آفریده است اینها را چو مشهد در عقول قرار گرفته است که وجوب انتهای ممکنات
بیکی که واجب الوجود باشد چون ایشان میدانند که خالق ارض و سما اوست فانی یؤفکون پس کجا برگردانیده میشوند
از توحید یعنی اینرا میدانند پس چرا روی از راه حق برمی تابند و بسلوک سبیل باطل می شتابند که ان پرستیدن سنگ
و چوبست که نفع و ضرر از آن مسلوب است الله یبسط الرزق خدای می گستراند و فراخ میگرداند روزی را
لمن یشاء برای هر که میخواهد من عباده از بندگان خود و یقدر له و تنگ میسازد که مراد رابع هر که را
میخواهد بر وجه مصلحت و حکمت ان الله بدرستیکه خدای بکل شیء علیم بهمه چیز از قبض و بسط داناست و مصلحت و مفسدت
بندگان برا او مخفی نیست ولئن سألتهم و اگر بپرسی از مشرکان عرب که من نزل که فرو فرستاده است
من السماء از ابر یا آسمان ماء آبی را یعنی باران فاحیا به پس زنده کرد و تازه ساخت بآن آب
الارض من بعد موتها زمین را از پس مردگی و افسردگی لیقولن الله هرآینه گویند خدا است
که این کار میکند نه غیر او یعنی معترفند بآنکه اوست موجد ممکنات از اصول و فروع آن با وجود این بعضی از مخلوقات را
با او در عبادت شریک می سازند قل الحمد لله بگو شکر مر خدای راست که او تعالی مرا از این ضلالت نگاه داشته

ولا بد صانی

د

مغلوب شدند رومیان یعنی فارسیان بر ایشان غلبه کردند فی ادنی الارض در نزدیکترین زمینی که عرب است
نسبت بزمین روم و آن زمین اردن و فلسطین بود و گویا میان اذرعات و بصری و تفصیل این قصه
بر قول مفسران و مورخان چنان است که در فارس زنی بود که فرزندان او همه شجاع بودند و کسری که پرویز
نام داشت و پادشاهی جمیع فارس متعلق او بود این زن را بخواند و گفت من میخواهم که لشکری بمحاربه قیصر روم فرستم
و یکی از فرزندان ترا امیر سازم بگو کدام پسرت باین امارت سزاوارتر است زن گفت فلان پسرم از گرگ
با حذرتر است و آنکه مرخان نام اوست در کارها از تیغ و سنان رونده تر است اما بهتر همه که شهریار است شجاع
تر است و حلیم تر و باوقارتر از کوه کسری گفت شهریار را اختیار کردم پس وی را طلبید امارت لشکر با او تفویض
نمود و بجانب روم روانه ساخت و شهریار با لشکر بزمین روم آمده با قیصر مقاتله نمود و ظفر یافت و شهرها را
خراب کرد و این کارزار در اذرعات و بصری بود که نزدیکتر زمینی است از شهرهای شام بزمین عرب و عجم
چون خبر غلبه فارس بر روم در سال نهم از بعثت پیغمبر بمکه رسید حضرت و لتنگ شده مشرکان شاد شدند برای آنکه
رومیان اهل کتاب بودند و فارسیان گبر بودند و کتاب نداشتند و مشرکان از روی شماتت با اهل ایمان میگفتند
که شما و ترسایان اهل کتابید و ما و فارسیان امی ایم پس از غلبه فارس بر روم تفال میکنیم که ما بر شما غالب خواهیم شد
حق تعالی برای تسلی آنحضرت و اهل ایمان این آیه فرستاد و فرمود که وهم و رومیان من بعد غلبهم زود باشد که غالب سیغلبون
شوند فی بضع سنین در اندک سالها که میان سه و نه باشد ابو بکر اهل شرک را گفت که شما باین شاد شدید
چشم روشن مباد الله که اهل روم بر مردم فارس غالب خواهند شد در بضع سنین گفتند نه چنین است تو این
از کجا میگوئی گفت از رسول ابی بن خلف برپای خواست و گفت کذب دروغ میگوئی ابو بکر گفت تو دروغ
میگوئی ای دشمن خدای ابی گفت اگر راست میگوئی وقتی معین کن تا گرو بندیم اگر آن وقت منقضی شود و چنان
باشد که تو میگوئی من گرو بدهم پس گرو بستند به سال بده شتر چون ابو بکر رسول را از این صورت اخبار نمود فرمود
که خطا کردی زیرا که بضع میانه سه و نه است برو و بر مال مدت بیفزای ابو بکر بازگشت و تا مدت نه سال بر صد شتر
مراهنه کرد و این صورت قبل از آن بود که گرو حرام شود و چون ابو بکر میخواست که از مکه بیرون رود ابی گفت ترا

همانکنیم تا در مکه ضامنی بدهی پسر نمی عبدالله ضامن پدرش شد چون ابی قصد کرد که بجنگ احد رود عبدالله
ابن ابی بکر را گفت نگذارم تا ضامنی بدهی ابی ضامن بدرست بجنگ احد و بعد از واقعه احد مجروح بمکه آمد
و بان جراحت بمرد ابو سعید خدری روایت کرده که در بدر چون مسلمانان ظفر یافتند بر مشرکان همان روز
خبر آمد که رومیان غلبه کردند بر فارسیان مسلمانان بسیار شاد شدند ابو بکر نزد ورثه ابی رفته مال رهانه
از ایشان بستد و نزد رسول آورده آنحضرت فرمود که تا همه را تصدق نمودند و نسبت غلبه رومیان بر فارسیان
چنان بود که شهریران چون بر رومیان غالب شد و ولایت ایشان خراب کرد روزی بمجلس شراب با برادر خود
فرخان گفت من در خواب دیدم که بر سریر کسری نشسته ایم این سخن بگوش کسری رسید نامه نوشت بشهریران نشسته بود
چون نامه مرا مطالعه کنی سر فرخان را برای من بفرست چون مطالعه نامه کرد در جواب نوشت که ایها الملک
فرخان مرد شجاع است و مارا درین زمین دشمنان بسیارند و از مردی چون وی چاره نیست تعجیل در قتل
او مفرمای که در هر وقت که خواهی توان کسری نامه متعاقب نوشت و در قتل او مبالغه نمود شهریران در
هر نوبت دفعی در میانه می انداخت و بهانه میگفت کسری در غضب شده بار چهارم نامه نوشت و برسولی داد
با اکابر لشکر که من شهریران را معزول کردم و فرخان را والی ساختم و استمالت نامه نوشت که مشتمل بر الطاف بود
برسولی داده گفت چون امارت بر فرخان قرار گیرد این را بوی ده چون رسول نزد شهریران آمد و بعام
بگذارد شهریران از تخت بزیر آمد و گفت سمعا و طاعة و فرخان را بجای خود نشاند و چون کار بر او قرار
استمالت نامه کسری بوی داد و در انجا نوشته بود که برادر خود را بکش و سرش را نزد من فرست فرخان بفرمود تا
شهریران را تیغ حاضر کردند و خواست که برادر خود را گردن زند شهریران گفت تعجیل مکن تا من ترا از سری
آگاهی دهم پس شخصی را فرستاد و آن نامهای کسری را حاضر کرد که در باب قتل او نوشته بود بیاوردند
و بر فرخان عرض کرد و گفت سه نامه که در باب قتل تو نوشته ترا نکشتم و تو بیک نامه مرا خواهی کشت فرخان
در حال از تخت فرود آمد و ملک را به برادر خود تفویض کرد پس شهریران رسولی بقیصر روم فرستاد که مرا با تو
سری است که موجب ازدیاد دولت و حشمت و سبب وسعت ملک تست اما بجز از تو خبر راست نیاید موضعی

و با حمد خدا کنی بر تصدیق خود و اظهار حجت خود بل اکثرهم بلکه بیشتر کافران لا یعقلون در نمی یابند
امر معقول را و ما هذه الحیوة الدنیا و نیست زندگانی دنیا الا لهو مگر مشغولی با امر باطل و لعب و بازی
بچیزی بی حاصل و گویند لهو عملی است که چون میکنند از شهوت برای قضای شهوت و لعب بازی کودکان میماند که
یکجا جمع شوند و ساعتی بان مبتهج گردند و در اندک زمانی ملول و مانده شوند و متفرق گردند و ان الدار الاخرة و بدرستیکه
سرای دیگر لهی الحیوان البته سرای حیوة ابدی یعنی زندگانی جاودانی در آن سرای خواهد بود نه در این
سرا که در معرض فنا و زوال است لو کانوا یعلمون اگر باشند مردمان که بدانند چیزها را هر آینه اختیار دنیا نکنند
بر سرای جاودانی و مشرکان بر طریق شرک و عناد فاذا رکبوا پس چون سوار شوند و بنشینند فی الفلک در کشتی
و بسبب موج در گرداب اضطراب افتد دعوا الله بخوانند خدای را مخلصین در حالیکه خالص کنندگان باشند
له الدین برای وی دین خود را یعنی در صورت انها باشند که مخلص شوند چو یاد نکنند مگر خدا را در وقت آن
بجدی نبرند بجهة علم انها بانکه کاشف شدائد نیست مگر او فلما نجیهم پس انهنگام که برهاند خدا انها را از غرق و بلایت
بیرون آرد ایشان را الی البر بسوی دشت که زمین خشک است اذا هم انگاه که ایشان یشرکون شرک آرند
یعنی باز گردند بعادت خویش لیکفروا تا کافر شوند بجهة شرک بما آتیناهم بانچه دادیم ایشان را از نعمت نجات
و لیتمتعوا و تا برخوردار شوند باجماع بر عبادت اصنام و صحابت ایشان بران و یا برخورند از زندگانی این
جهان فسوف یعلمون پس زود باشد که بدانند عاقبت کار خود را بوقت عقوبت بعد از ان بر سبیل تذکر نعمت میفرماید
که او لم یروا آیا ندیدند و ندانستند اهل مکه انا جعلنا انکه گردانیدیم شهر ایشان را که مکه است حرما
آمنا حرمی با ایمنی یعنی بطریقی که اهل حرم ایمنند از غارت و قتل و سایر تعدی و یتخطف الناس و حال انکه
ربوده میشوند مردمان من حولهم از گرداگرد ایشان یعنی در حوالی بلاد ایشان مردمان را میکشند و اسیر
میگیرند و غارت میکنند و کسیکه متعرض ایشان نمی شود افبالباطل آیا پس با وجود این باطل که بتانند
یا شیاطین یؤمنون میگروند و بنعمة الله و بنعمت خدای یعنی بچنین نعمتی ظاهر که تمکین است
در حرم و ایمنی از خوف و قتل و غارت و اسیر یکفرون کافر می شوند بجهة انکه غیر او شریک میسازند یعنی بدل

کفران ایشان بر این نعمت شرک ایشانست وَمَنْ أَظْلَمُ و نیست ستمکارتر مِمَّنِ افْتَرَىٰ از کسیکه بر بندد
عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای دروغی را و گمان برد که او را شریکی هست أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ یا تکذیب کند حق که پیغمبر
یا قرآن لَمَّا جَاءَهُ آن هنگام که آید بوی أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ آیا نیست استفهام برای تقریر است یعنی البته هست
در دوزخ مَثْوًى جایگاه اقامت لِلْكَافِرِينَ برای ناگرویدگان یعنی البته مستوجب خلود اند در دوزخ که
شرک و کفران ایشان بود از وعید کافران در وعد مومنان میفرماید که وَالَّذِينَ جَاهَدُوا و آنانکه کوشش کردند
فِينَا در حق ما و اقامت دین ما بر وجه اخلاص با نفس اماره که جهاد اکبر است و یا با کفار که جهاد اصغر است لَنَهْدِيَنَّهُمْ
هر آینه نمائیم ایشان را سُبُلَنَا براههای خود که آن طریق سیر است بمجازات و وصول بجنات ما و یا هر که جهد کند
در آنچه دانسته ما راه نمائیم او را بآنچه ندانسته و از سهل تستری مرویست که هر که کوشش کند در اقامت سنت بنمائیم
او را سبیل جنت و هر که کوشش کند در طلب ما بنمائیم او را راه دریافت خود که من طلبنی وجدنی و هر که ما را جوید یابد
وَإِنَّ اللَّهَ و بدرستیکه خدای لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ هر آینه خدای با نیکوکارانست یعنی با جهد کنان بنصرت و اعانت
در دنیا و با ثواب و مغفرت در آخرت سورة روم ابی بن کعب از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
روایت کرده که هر که سوره روم بخواند حق تعالی او را ده حسنه بدهد بعدد هر فرشته که تسبیح و تهلیل میکنند در آسمان
و زمین و تلافی هر عملی کند که در آن روز و شب ضایع ساخته باشد یعنی هر طاعت که در آن روز کرده باشد و خللی در آن
راه یافته بموضع قبول افتد و در اول سوره عنکبوت گذشت که هر که شب بیست سیم ماه رمضان سوره عنکبوت و روم
بخواند وی از اهل بهشت باشد و چون حق تعالی سوره عنکبوت بر طریق ذکر مجاهدین کرد در این سوره تفصیل آن مینماید
و میفرماید که

بسم الله الرحمن الرحیم

الم ابو الجوزا از ابن عباس نقل کرده که حروف مقطعه ثناهای ربانی اند و هر حرفی از آن ثناییست بر صفتی که
حق تعالی را بدان ثنا گویند چنانکه الف از این کلمه کفایتست از الوهیت و لام از لطف و میم از ملک و یا الف
اشارتست باسم الله و لام بنام جبرئیل و میم باسم محمد یعنی الله بواسطه جبرئیل وحی فرستاد بمحمد و باقی در ما تقدم
مذکور شد و بنا بر این که این حروف قسم باشد معنی آنست که سوگند باین حروف که مبادی اسماء است غُلِبَتِ الرُّومُ

مغفور شد

کتابخانه آستان قدس
موزه خطی

مَا خَلَقَ اللَّهُ نیافرید خدای السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ آسمانها و زمین را وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه در میانه آسمان و
زمین است إِلَّا بِالْحَقِّ مگر بحق بجهة غرض صحیح که آن استدلال است بآن بر توحید و قدرت حضرت عزت نه
از برای باطل و بازی و بیفایده وَأَجَلٍ مُسَمًّى و بجهة تقدیر وقتی که نام برده شد که نزد آن منتهی شوند و از
ایشان باقی نماند مراد روز قیامتست که چون در رسد تمام آسمان و زمین وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه ما بین آسمان و زمین است
معدوم گردد وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ و بدرستیکه بسیاری از مردمان بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ برسیدن بجزای
پروردگار خود که وقت رستخیز است لَكَافِرُونَ ناگرویدگانند و منکران و پندار ایشان آنست که دنیا
ابدیست و آخرت واقع نمی شود أَوَلَمْ يَسِيرُوا آیا سیر نمیکنند یعنی باید که سیر کنند فِي الْأَرْضِ در زمین
یعنی در مواضع هلاکت عاد و ثمود بوقت تجارت فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ پس به بینند که چگونه بود عَاقِبَةُ الَّذِينَ
سرانجام آنانکه بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان از امم ماضیه كَانُوا بودند آن گروه أَشَدَّ مِنْهُمْ سخت تر
از اهل مکه قُوَّةً از روی توانائی چون عاد و ثمود وَأَثَارُوا الْأَرْضَ و بگردانند زمین را به باطن جهة زراعت
کردن و درخت نشاندن و معادن و چشمها بیرون آوردن و غیر آن وَعَمَرُوهَا بیشتر از آنچه عمارت
کردند مکیان که اهل وادی غیر ذی زرع اند یا آنکه عمر یافتند در دنیا بیشتر از عمر قریش وَجَاءَتْهُمْ
رُسُلُهُمْ و آمدند بایشان بِالْبَيِّنَاتِ بآیتهای روشن یا معجزات هویدا و ایشان بآن نگرویدند حق
تعالی دمار از روزگار ایشان برآورد فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ پس نبود خدای که ظلم کرده باشد بدیشان یعنی
بی ارسال رسولان و بی کفر و تکذیب ایشان را هلاک کرده باشد وَلَكِنْ كَانُوا و لیکن بودند أَنْفُسَهُمْ
يَظْلِمُونَ بر نفسهای خود ستمکار کردند بجهة علم ایشان بآنچه مؤدی هلاک ایشان شد و موجبات
عقوبات که عدم قبول ایمان است با وجود ظهور حقیقت ایمان بر ایشان ثُمَّ كَانَ پس هست عَاقِبَةَ
الَّذِينَ أَسَاءُوا سرانجام آنکه کردند بدی یعنی کافر شدند السُّوأَىٰ عقوبت دنیا که عذاب دنیا و آخرت
گویند سوآء اسم دوزخ است مانند حسنی و طوبی که اسم بهشت است یعنی دوزخ عاقبت ایشان باشد أَنْ
كَذَّبُوا بسبب آنکه تکذیب کردند بِآيَاتِ اللَّهِ بآیتهای خدای یا باور نداشتند قرآن را یا عبرت

نگرفتند بدلائل قدرت وَكَانُوا بِهَا و بودند که بآن آیتهای يَسْتَهْزِئُونَ استهزا میکردند بعد از آن
بر سبیل تذکر نعمت میفرماید که اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ خدای می آفریند خلق را از نطفه ثُمَّ يُعِيدُهُ پس دیگر
بار زنده گرداند و برانگیزاند بعد از مرگ ثُمَّ إِلَيْهِ پس بسوی جزا و حکم او يُرْجَعُونَ باز گردانیده شوند
وحفص بتا میخواند بطریق خطاب یعنی باز گردانیده شوید شما وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ و در روزی که قائم
شود قیامت يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ خاموش شوند و متحیر گردند مشرکان مانند خاموشی و تحیر کسی که منقطع باشد
از حجت وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ و نباشد مر ایشان را مِنْ شُرَكَائِهِمْ از انبازان ایشان یعنی از خدایان که
شرکا نام نهاده اند چون ملائکه و اصنام شُفَعَاءُ درخواست کنندگان یعنی ایشان در دنیا میگفتند
که آلهه ما شفعاء ما خواهند بود و در آن روز از شفاعت ایشان محروم و ناامید مانند وَكَانُوا و باشند بِشُرَكَائِهِمْ
با انبازان خود كَافِرِينَ ناگرویدگان یعنی از مطلوب ناامید کردند و از ایشان بیزار شوند و گویند معنی آنست
که هستند ایشان بسبب انبازان خود ناگرویدگان بخدا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ و روزی که قایم گردد قیامت
يَوْمَئِذٍ آن هنگام يَتَفَرَّقُونَ پراکنده گردد مردمان و از هم جدا شوند گروهی روی با علی علیین آورند
و جمعی در اسفل السافلین افتند یعنی بر درجه وصلت و بعضی در درکه مفارقت جمعی از دولت وصول بجنان نازان
و برخی در آتش گدازان چنانکه میفرماید فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا پس اما آنانکه گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
و کردند کارهای پسندیده و شایسته فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ پس ایشان در مرغزاری مشتمل بر ازهار و انهار
يُحْبَرُونَ گردانیده شده باشند بر وجهی که اثر آن بر صفحه رخسار ایشان ظاهر باشد چو مکرم باشند بکرامت
ازلی و متنعم بنعمت لم یزلی و بحلل و زیور محلی و در احقاف از ابی بکر عیاشی نقل کرده که متوج باشند بتاج
عزت و در عین المعانی گفته که آواز خوش شنوانند ایشان را و ایشان را هیچ لذتی مثل سماع نباشد و در خبرست
که ابکار بهشت غنا کنند با صواتی که خلایق مثل آن نشنیده باشند و این افضل نعم بهشت بود چنانکه در
کشاف از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که ذکر جنت و نعیم فرمود در آخر مجلس اعرابی برخواست و گفت
یا رسول الله در بهشت سماع باشد فرمود ای اعرابی نعم سماع باشد بدرستیکه جوئیست در بهشت در کنار آن حوران

از آنجا

بهشت نشسته اند سفید اندام و فراخ چشم با حدقه سیاه که غنا کنند بآوازهائی که هرگز هیچکس مانند آن نشنیده و این
بهترین نعم بهشت است و در مجمع این روایت را از ابی دردا نقل کرده و بعد از آن گفته که ابو دردا بعد از ذکر این سؤال
کردند که مغنیات بهشت بچه چیز غنا کنند فرمود که بتسبیح و از ابو هریره منقول است که رسول صفت بهشت میکرد
مردی برپای خواست و گفت یا رسول الله مردی ام که آواز خوش را بس دوست میدارم در بهشت آواز خوش باشد
فرمود آری والذی نفسی بیده آری بخدای که نفس من بفرمان اوست که در بهشت درختیست که چون خدای تعالی
آن درخت را وحی کند که سماعی بشنوان بندگانی را که در دنیا خود را از سماع و لهو و لعب باز داشته اند درخت آواز
برآید بتسبیح و تهلیل الحان آواز زیرا که خلایق مانند آن نشنیده باشند از مغیره نیز روایتست که پیغمبر صلی الله علیه و آله
و سلم فرمود در بهشت درختانیست که چون اهل بهشت را سماع آرزو باشد خدای تعالی از زیر عرش بادی بفرستد
تا بر آن درختان آید و برگهای آنرا بجنباند و بر یکدیگر زند از آنجا آوازی آید که اگر اهل دنیا بشنوند از طرب هلاک
شوند و بروایت صحیح با سانید معتبره از حضرت رسالت صلی الله علیه مرویست که هیچ بنده در بهشت اصل نشود مگر نزد
سر وی و بالین او دو کس از حور العین بنشینند و غنا کنند برای او به نیکوترین آوازی که جن و انس آنرا نشنیده
باشند و آن مزمار شیطان نباشد بلکه تمجید و تقدیس حق تعالی باشد و صاحب کشف الاسرار آورده که فردا دستان خدا
در روضات بهشت میان ریاحین بر شادی سماع کنند فرمان آید بداود علیه السلام که بآن نغمه دل آویز و صوت شور
انگیز که ترا داده ام زبور داده ام بخوان و بموسی ندا رسد که ای موسی توریة تلاوت نما و بعیسی ندا رسد که تو
بقراءت انجیل مشغول شو و خطاب آید که ای درخت طوبی که آواز دل آرای تسبیح ما بگشای و باسرافیل خطاب
شود که ای اسرافیل تو قراءت قرآن کن ثعلبی در تفسیر خود از اوزاعی نقل کرده که هیچکس را آواز خوشتر از اسرافیل
نباشد چون افتتاح بغنا کند تمام فرشتگان از اوراد و اذکار خود باز مانند حاصل که شریفترین لذتی در بهشت
سماع خواهد بود لهذا بعضی مفسرین يُحْبَرُونَ تفسیر کرده به يَلَذُّونَ السَّمَاعَ این است حال مؤمنان در بهشت وَ
أَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا و اما آنانکه ناگرویده اند وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و تکذیب کردند بآیتهای ما یعنی
قرآن یا دلائل قدرت وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ و رسیدن بسرای یعنی بروز حشر و نشر فَأُولَئِكَ ایشانکه

فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ در عذاب جهنم حاضر شدگانند که هرگز از آن غایب نشوند و بعد از ذکر وعد و وعید در
بیان الخبری که موصل بوعدست و منجی از وعید میفرماید که عاقبت کار بندگان بر روضات جنانست و درکات نیران
فَسُبْحَانَ اللَّهِ تسبیح کنید و تنزیه نمائید خدای را تسبیحی و تنزیهی بر وجه لایق و شایسته او و نزد ابن عباس و معظم
مفسران مراد به تسبیح اینجا صلواتست یعنی نماز گذارید برای خدا حِينَ تُمْسُونَ هنگامی که بشبانگاه درآئید
مراد نماز شام و خفتنست وَحِينَ تُصْبِحُونَ و بامداد برآئید مراد نماز صبحست وَلَهُ الْحَمْدُ و مراورا ست
سپاس و ستایش فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در آسمانها و زمین یعنی هر که در آسمان و زمینست حمد او میکند وَ
عَشِيًّا و نماز گذارید در طرف آخر روز یعنی نماز عصر وَحِينَ تُظْهِرُونَ و هنگامی که درآئید بوقت ظهر
یعنی نماز پیشین صاحب لباب گفته که تسبیح مناسب آنست که برفع صوت باشد اتصال آن بصلوة جهریه خالی از جهت
نیست و حمد چون دلالت بر رفع صوت ندارد پس تخصیص ذکرش بنماز اخفاتیه مناسب مینماید و در کشف آورده
که ابن عباس را گفتند که هیچ می یابی آیتی که دلالت کند بر وجوب پنج وقت نماز شبانه روزی او این آیت تلاوت نمود
گفت مراد بتمسون صلوة مغرب و عشاست و تصبحون صلوة صبح و عشیا صلوة عصر و تظهرون صلوة ظهر و گفته اند
که مخصوص بودن صلوة لیل باسم تسبیح و صلوة نهار باسم حمد جهة آنست که انسان در نهار منقلبست در احوالی که موجب
حمد خداست بر آن دلیل بر احوالیست که موجب تنزیه او سبحانه است در آن مانند نوم و توابع آن و لهذا احمد بنهار
مشغول گشت و صلوة نهار بآن تسمیه یافته تسبیح بلیل مختص شد و صلوة لیل بآن مسمی گشت حاصل که میفرماید که در این
پنج وقت بتسبیح و حمد او سبحانه مشغول شوید بر وجه اخلاص و غیر برا شریک او مسازید زیرا که اوست که يُخْرِجُ
الْحَيَّ بیرون می آرد زنده را مِنَ الْمَيِّتِ از مرده چون انسان از نطفه و مرغ از بیضه و نخله از نواة و سنبله
از حبه و مصلح از مفسد و مؤمن از کافر و عالم از جاهل وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ و بیرون می آرد مرده را
از زنده بعکس آنها که مذکور شد و یا حیات در عقب موت و بعکس وَيُحْيِي الْأَرْضَ و زنده میگرداند زمین را
بگیاه بَعْدَ مَوْتِهَا بعد از افسردگی و پژمردگی درختان آن وَكَذَٰلِكَ و مانند این اخراج تُخْرَجُونَ بیرون
آورده خواهید شد و این نیز تعقیب حیاتست موت را مراد آنست که ابداء و اعاده متساوی اند
یعنی

که قادرست بر اخراج میت از حی و حی از میت و احیای میت و اماتت حی انس مالک از سید عالم صلی الله علیه و آله
روایت کرده که آنحضرت فرمود هر که میخواهد که فردای قیامت اعمال حسنه او را کیل کنند بقفیز تمام تر باید که این آیه را
بخواند تا اینجا که وکذلک تخرجون و بروایت دیگر تا آخر سوره والصافات یعنی سبحان ربک رب العزة
تا آخر بان منضم سازد حق سبحانه و تعالی بکیل تمام اعمال او را وزن کند و نیز از آنحضرت مرویست که هر که بامداد
و شبانگاه این آیه را بخواند تلافی کرده باشد هر عبادتی که از او فوت شده از نوافل و دعوات و تسبیحات و نیز
فرمود که هر که در عقب هر نماز فریضه این بخواند بعدد قطرهای باران و برگ درختان و خاک روی زمین از برای
او ده حسنه بنویسند و ضحاک روایت کرده که هر که این بخواند با آیه سبحان ربک رب العزة تا آخر ثواب او برابری
ثواب کسی باشد که دویست بنده آزاد کرده باشد از فرزندان اسمعیل علیه السلم و حق تعالی بجهة تنبیه بر دلایل توحید در
عقب آن میفرماید وَمِنْ آيَاتِهِ و از جمله نشانهای قدرت خدای أَنْ خَلَقَكُمْ آنست که بیافرید شما را
مِنْ تُرَابٍ از خاک یعنی اصل همه را از خاک آفریدیم که آدم است پدر شما و یا آنکه شما را از نطفه خلق کرده و نطفه را
از غذا و غذا از خاک ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ آنگاه که شما آفریده شوید بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ آدمیان که پراکنده
می شوید در زمین یعنی نسلی بر می آید که در زمین پراکنده شدید و در همه جا متفرق گشتید و هر جای برای
خود وطن ساختید پس کسی که قدرت باهره او بدین مرتبه باشد چگونه قادر بر اعاده شما نباشد وَمِنْ آيَاتِهِ
و از جمله علامات داله بر قدرت او أَنْ خَلَقَ لَكُمْ آنست که بیافرید برای شما مِنْ أَنْفُسِكُمْ از نفسهای
شما یعنی از جنس شما و از شکل شما أَزْوَاجًا زنان لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا تا میل کنید با ایشان بجهت جنسیت سبب الفت
و انسیت است و عدم جنسیت واسطه نفرت و منافرت وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ و ساخت یعنی پدید آورد میان شما
و ازواج شما مَوَدَّةً دوستی وَرَحْمَةً و مهربانی بواسطه ازدواج تا موجب انتظام امر معاش شود بعد از آنکه
سابقه معرفت نبود چو تعیش ایشان موقوفست بر مودت و مهربانی و نزد بعضی مودت کنایه از جماع است
و رحمة کنایه از ولد و در خبر آمده که مردی نزدیک رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول مرا از کاری عجب
می آید و آن اینست که مردی و زنی که هرگز یکدیگر را ندیده باشند چون میان ایشان مناکحه واقع شود و یک روز

بعد [illegible] سابقه موافقت میان

بایکدیگر صحبت کنند بجنسیتی مودت میان ایشان پیدا شود که از آن عظیم تر نباشد فرمود این از قبل حق تعالی است که از آن
فرموده وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَٰلِكَ
بدرستیکه در آفریدن ازواج مشابه و مشاکل در بشریت لَآيَاتٍ هر آینه نشانهاست لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ
هر گروهی که تفکر کنند و بر حکمت این صورت مطلع شوند وَمِنْ آيَاتِهِ و از دلایل قدرت او خَلْقُ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ آفریدن آسمانها و زمینهاست و آنچه در آنهاست از عجایب خلق بدایع صنع وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ
و مختلف زبانهای شما در لغات چو هر صنفی را لغتی تعلیم فرموده و الهام ایشان نموده و وضع از ترکی و عربی
و فارسی و هندی و امثال آن و در باب آورده که اصول تمام زبانهای مختلف هفتاد و دو است و از الجمله نوزده
در اولاد سام است و هفده در فرزندان حام و سی و شش در بنی یافث و این لغات مختلفه اگر از قبل حق تعالی است
پس آن فاعل شده و ابتدای آن کرده و اگر موضوع است از قبل بندگان است پس وی تیسیر آن فرموده و بر ایشان
آسان ساخته وَأَلْوَانِكُمْ و دیگر اختلاف رنگهای شما در سپیدی و سرخی و در سیاهی و زردی و با تخطیط اعضا
و تشکیل آن چو هیچ آدمی در همه چیز مشابه به آدمی دیگر نیست حتی توامین که با وجود توافق مواد و اسباب ایشان
البته در بعضی از چیزها مخالف خواهند بود و این نیست مگر بجهت تراکیب بدیعه و لطایف عجیبه و دلالت بر کمال
قدرت و حکمت او و اگر این نوع اختلاف نمی بود بلکه آدمیان متوافق و متشاکل یکدیگر می بودند هر آینه موجب التباس
می شد و بهم مانند می شدند و امتیاز میان ایشان نمی بود و بجهت آن مصالح کثیره معطل میگشت إِنَّ فِي ذَٰلِكَ
بدرستیکه در مختلف السنه و الوان آدمیان با آنکه از یک پدر و مادر زاییده باشند لَآيَاتٍ هر آینه نشانهای
قدرت هاست لِلْعَالِمِينَ مر عالمیان یعنی بر هیچ عاقلی از ملک و جن و انس پوشیده نیست و همه میدانند که
در این اختلاف حکمتهای کلیه مندرج است چو عدم امتیاز میان اشخاص آدمیان در زبان و الوان و اعضا موجب
تعطیل مهمات می بود و باعث فساد نظام عالم و حفص بکسر لام میخواند یعنی این آیه مر اهل علم راست که در آن
نظر میکنند و بغور آن می رسند وَمِنْ آيَاتِهِ و از علامات قدرت کامله او مَنَامُكُمْ خواب کردن شما
بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ در شب و روز بجهت استراحت قوای نفسانی و قوت قوای جوانی وَابْتِغَاؤُكُمْ

و جستن شما روزی را مِنْ فَضْلِهِ از بخشش او و طلب معاش بروز و شب و نزد اکثر مفسرین مراد منام است بلیل و ابتغاء بنهار
یعنی اول مخصوص است بشب و ثانی بروز پس در آیه تقدیم و تاخیر باشد بجهت تضمن إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستیکه در خواب شب
و معیشت روز لَآيَاتٍ دلالتهاست و عبرتها لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ برای گروهی که بشنوند بگوش هوش سماع تفهم و استبصار
چو حکمت در هر دو هویداست وَمِنْ آيَاتِهِ و از نشانهای حکمت و قدرت اوست که يُرِيكُمُ الْبَرْقَ مینماید برق را
بشما خَوْفًا جهة ترسیدن مسافران از رسیدن صاعقه بایشان و یا بجهة خوف نیامدن باران وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ
مَاءً فرو میفرستد از جانب آسمان یا ابر باران را فَيُحْيِي بِهِ پس زنده میگرداند بآن الْأَرْضَ زمین را تا از آن گیاه تر
و تازه میروید بَعْدَ مَوْتِهَا پس از فسردگی و پژمردگی إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستیکه در برق و باران لَآيَاتٍ هر آینه
علامات است بر قدرت الهی لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ برای گروهی که تعقل کنند و عقول خود را کار فرمایند در استنباط اسباب
حادثات بر ایشان ظاهر گردد کمال قدرت صانع در همه امر حادث وَمِنْ آيَاتِهِ و از نشانهای توانائی او بر جمیع افعال
ممکنه أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ آنست که ایستاده است آسمان بیستون وَالْأَرْضُ و زمین بِأَمْرِهِ بفرمان او یعنی قیام
آنها به نگهداشت اوست مر آنها را بدون علاقه و ستون ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ چون بخواند شما را بواسطه اسرافیل نفخه اخره
دَعْوَةً خواندن بدین نوع که ای مردگان بیرون آیید مِنَ الْأَرْضِ از زمین إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ پس آنگاه بیرون
آیید شما از قبرهای خود برای جزای کردار نیک و بد یعنی همچنانکه قادر است برآنکه حفظ آسمان و زمین کند همچنین قادر است بر
اخراج موتی از زمین چو قدرت بالذات دارد نسبت بهمه ممکنات وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و مر او راست
در آسمانها و زمینها آنچه کُلٌّ لَهُ قَانِتُونَ همه آنها مر او را فرمان بردارند در موت و حیات و بعث و نشور و غیر آن
از افعال او در ایشان و بهیچ وجه از حکم او تمرد نمیتوانند کرد و اگر چه در عبادت اطاعت نمیکنند وَهُوَ الَّذِي او آن
کسی که يَبْدَأُ الْخَلْقَ اول بار آفرید خلق را ثُمَّ يُعِيدُهُ پس باز گرداند بعد از آنکه مرده باشد وَهُوَ و او باز آورد
و زنده گرداند در بار دوم أَهْوَنُ عَلَيْهِ آسان تر است بر خدای تعالی از اصل آفریدن در اول بار نسبت بقدرت
شما و قیاس نا قبول شما و اگر نه ابداء او و اعاده نزد او یکسانست چنانکه شما اعتقاد دارید بآنکه قدرت شما بر صنعی در بار
دوم با وجود آلات و اسباب آن اهون و اسهل است از قدرت شما بر آن بدون اسباب و آلات پس چرا باید اقرار دارید

وَطَمَعًا و بجهة طمع مقیمان بر باران و یا بجهة ترسیدن مطلق برسیدن صاعقها بایشان

کتابخانه آستان قدس
خطی

واعاده را منکرید وَلَهُ الْمَثَلُ و مراو راست وصف عجیب الشأن مانند قدرت کامله عامه تامه و وحدت ذات و عظمت صفات
الْأَعْلَىٰ برترست مر غیر او را و نیست که مساوی آن داشته باشند و یا قریب بآن همین حق تعالی است که موصوف است باین
صفت بزرگوار فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جمیع آسمانها و زمینها یعنی آنچه در آسمان و زمین است او را باین وصف میکنند نطقا
و دلالة مراد آنست که او سبحانه بر السنه جمیع خلایق و ادله جمیع دلایل موصوف معروف گشته با آنکه قادریست که عاجز نیست
از انشاء و اعاده و غیر آن از مقدورات وَهُوَ الْعَزِيزُ و اوست غالب بر هر مقدورات که از جمله ابداء و اعاده است
الْحَكِيمُ دانا بصواب که همه افعال بر مقتضی حکمت است و نزد بعضی مثل الاعلی قول لا اله الا الله است یعنی مراد است وصف اعلی
که آن وصف او است بوحدانیت و مؤید این است قوله ضَرَبَ لَكُمْ بیان کرد خدای بر شما مَثَلًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ مثلی فرا
گرفته شده است از احوال نفسهای شما که اقرب امور است بشما و آن اینست که هَلْ لَكُمْ آیا هست شما را ای آزادگان
مِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ از آنچه مالک شده است دستهای شما یعنی از ممالک که ملک شما ملک یمین اند مِنْ شُرَكَاءَ
از انبازان فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ در آنچه روزی کرده ایم شما را از اموال و اسباب فَأَنْتُمْ پس شما و ایشان فِيهِ
سَوَاءٌ در آن چیز یکسان یعنی چنانکه شما تصرف میکنید در مال و ملک خود ایشان نیز توانند که در آن تصرف کنند
تَخَافُونَهُمْ ترسید از ایشان که تصرف در آن مستقل شوند كَخِيفَتِكُمْ مثل ترسیدن شما از آزادان أَنْفُسَكُمْ از نفسهای
شما از شریکان آزاد که امثال شما اند خلاصه سخن آنست که آیا ای خواجگان راضی هستید بآنکه شما بندگان خود را
در ملک و مال خود شریک سازید و در تصرف در آن و تسلیط بر آن مساوی یکدیگر باشید در تفصیل و استقلال
واز استبداد ایشان ترسان شوید همچنانکه بعضی احرار از بعضی هراسانند از این پس چگونه راضی نیستید راضی میشوید
از برای من که رب الارباب و مالک احرار و عبید که بعضی از عبید مرا شریک میسازید بچه وجه روا میدارید که
در آنچه من آفریده ام کسی با من شریک باشد از بندگان و آفریدگان و در بعضی تفاسیر هست چون حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله این آیه بر صنادید قریش خواند همه متفق الکلمه گفتند کلا والله لا یکون ذالک ابدا حاشا که هرگز این تواند بود
حضرت فرمود که شما بندگان خود را در مال خود شرکت نمیدهید پس چگونه آفریدگار که بندگان خدایند در ملک
او شریک میسازید كَذَٰلِكَ مانند این نُفَصِّلُ الْآيَاتِ تفصیل میکنیم و مبین میسازیم دلایل وحدت خود را

لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ برای گروهی که عقل خود را در تدبر امثال و کار فرمایند چو تمثیل کاشف معانی و موضح آنست از برای
اهل دانش زیراکه آن بمنزله تصویر معانیست اما جاهلان و ظالمان از حقیقت این سخنان بیخبرند همچنانکه میفرماید بَلِ
اتَّبَعَ الَّذِينَ بلکه پیروی میکنند آنانکه ظَلَمُوا ستم کردند بر خود بجهة شرک که ان الشرک لظلم عظیم أَهْوَاءَهُمْ
آرزوهای نفس خود را بِغَيْرِ عِلْمٍ در حالتیکه نادان و بیدانش باشند چو دانا اگر پیروی هوای نفس خود کند غالب آنست که علم او ویرا
از آن باز میدارد بخلاف جاهل که هیچ چیز مانع و صارف او نمیشود فَمَنْ يَهْدِي پس کیست که راه نماید مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ
آنرا که فرو گذاشت خدای او را یعنی بسبب خذلان و منع لطف و توفیق گمراه شد مراد آنست که هر که علم حق تعالی تعلق گرفته باشد
که لطف و توفیق او را هدایت نمیدهد بجهة عناد و جحود و رسوخ کفر با وجود ظهور آیات هادیه و حجج واضحه نزد او بسبب آن حق
تعالی تخلیه کرده باشد و او را در وادی خذلان فرو گذاشته و هیچکس او را براه راست نیارد و از ضلالت مهلکه بهدایت
منجیه اش نرساند وَمَا لَهُمْ و نیست مر مشرکان گمراه را مِنْ نَاصِرِينَ یاران و هواداران که ایشان را از ضلالت
بیرهانه برهانند و از آفات لازمه آن عقوبت دنیا و آخرت است ایشان را نگاه دارند و چون دانستی ای محمد که مشرکان
از ضلالت بهدایت مهتدی نمیشوند و در وادی غوایت خود مصر و راسخ اند فَأَقِمْ وَجْهَكَ پس راست گردان
روی خود را لِلدِّينِ برای دین حق یعنی بر جاده اسلام استقامت نمای دیا عمل خود را راسخ گردان برای خدا حَنِيفًا
در حالتیکه مایل باشی از همه ادیان باطله بدین اسلام و ملتفت نشوی بدین دیگر یعنی ملازم و متابع دین خدا باش که جاده آن
اسلام دین است وجب التفات مکن و از آن میل منمای مخاطب حضرت رسالت است و مراد جمیع مکلفانند یعنی ای
بندگان بر دین اسلام ثابت قدم باشید و بهیچ وجه از آن روی مگردانید و ملازم شوید فِطْرَتَ اللَّهِ خلقت خدا را
که دین اسلام است و پیروی نمائید ملت درست و راست او را الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا آنچنان ملتی که آفرید خدای
مردمان را بدان یعنی بر فطرت اسلام و تسمیه آن بفطرت جهة آنست که اگر بندگان را اضلال نکنند و تخلیه ایشان نمایند
بر آنچه مخلوق شده اند و بر حالت خود ایشان بگذارند هر آینه التزام ملت اسلام نمایند ابو هریره از حضرت رسالت صلی الله علیه
و آله نقل کرده که هر مولودی بر فطرت اسلام متولد می شود پس پدر و مادر او را یهود و ترسا میگردانند چنانکه از مادر
بوجود می آید گوش بریده نیست او را گوش بریده میگردانند اسود بن سریع روایت کرده که یا رسول خدا اگر مردم

جمعی از کودکان اهل شرک را میکشتند رسول صلعم ایشان را منع فرمود و فرمود اینها بچگانند گفتند یا رسول الله مشرک زاده اند
فرمود بخدای که نفس من بید فرمان اوست که هیچ مولودی نیست مگر که بر این فطرت اسلام متولد میشود پس همیشه بر این فطرت
باقیست تا زمانی که متبین شود از او زبان او پس پدر و مادر او یهود میکردانند لا تبدیل لخلق الله هیچ تبدیلی و تغیری
نیست مر دین خدا را یعنی مر دینی را که حق تعالی برای بندگان خلق فرموده این نهی است در صورت نفی یعنی تبدیل مدهید دین خدا را
که از برای شما مفطور و مخلوق کردانیده یا سزاوار نیست که او را تغییر دهند و یا هیچکس نیست که او را تغییر دهد و محو و محق کرداند
ذلک آن دینی که بندگان مامور شده اند باقامت آن و استقامت بر آن الدین القیم دین کیش راست و مستوی
و مستقیم است که هیچ کجی در آن نیست و لکن اکثر الناس و لکن بیشتر مردمان لا یعلمون نمیدانند استقامت
او را بسبب کجی طبع و عدم تدبر و تفکر در آن پس روی آرید بدین اسلام و بر آن اقامت نمائید منیبین در حالتیکه باز
گردندگانید الیه بسوی او از غیر او و رجوع نمایندگان باو و اتقوه و بترسید از او در ترک معصیت و اقیموا الصلوه
و بپای دارید نماز را با شرایط و ارکان و لا تکونوا من المشرکین و مباشید از شرک آرندگان چه عبادت
بدون اخلاص در توحید منتج ثواب نیست و گویند معنی آنست که مباشید از شرک آرندگان به ترک نماز متعمدا
چنانکه در تیسیر از شیخ محمد مسلم طوسی رحمه الله نقل کرده که حدیثی بمن رسیده که هرچه از من روایت کنید عرض کنید بکتاب
خدا اگر موافق بود قبول کنید از من این حدیث را که شنیدم من ترک الصلوة متعمدا فقد کفر خواستم آیتی در قرآن مطابق کنم
سی سال تامل کردم تا این آیه یافتم که و اقیموا الصلوة و لا تکونوا من المشرکین و با جماع اهل البیت ترک صلوة متعمدا از وجه
استحلال موجب کفر است نه باعتقاد من الذین مباشید از آنانکه فرقوا دینهم تفریق نمودند و پراکنده ساختند
دین خود را مراد اختلاف ایشانست در آنچه پرستش می نمایند بحسب اختلاف اهوای خود و کانوا شیعا گشتند گروه
گروه هر یک بر کیشی مراد مشرکانند که دین اسلام را گذاشته بت پرستیدند یکی فرشته و یکی ستاره و یا یهود و نصاری
که هر یک چندین فرقه شدند و یا خوارج و ابو امامه رضی الله عنه را در این باب خبر مرفوع است کل حزب هر گروهی
بما لدیهم با آنچه نزدیک ایشانست از دین فرحون شادمانند بجهة گمان آنکه حق با ایشانست ابن خطاب روایت
کرده که رسول صلی الله علیه و آله عایشه را گفت ایشان که اهل بدعه اند از این امت و هر گناه کاری را توبه است غیر از ایشان

بدعه اند و تابع هوای خود من از ایشان بیزارم و ایشان از من و اذا مس الانسان و چون برسد مر آدمیان را
ضر سختی از فقر و بیماری و یا مطلق شدت حوادث و وقایع دهان و مانند آن دعوا ربهم بخوانند پروردگار
خود را منیبین الیه در حالتیکه بازگشتکانند بسوی او بر وجه اخلاص و از غیر او منقطع شوند ثم اذا اذاقهم
پس چون بچشاند یعنی عطا فرماید ایشان را منه از نزدیک خود رحمة بخششی از رسانیدن با صحت یا توانگری یا رفع
هر حادثه و بلیه ایشان از آن شدت باز رهند اذا فریق منهم آنگاه گروهی از ایشان بربهم یشرکون به پروردگار
خود شرک آرند یعنی در مقابله نجات عود کنند بعبادت غیر خدا که بر خلاف مقتضی عقل است چه در مقابله آن شکر منعم باید
کردن ایشان بآن منکر شدند و شرک آرند چنانکه میفرماید لیکفروا یعنی عاقبت و سرانجام کار ایشان این باشد که کافر شوند
بما آتیناهم بآنچه عطا کرده ایم ایشانرا از نعمت عافیت فتمتعوا پس برخورید و تمتع گیرید از دو سه روزه نعیم دنیوی
و بآن محظوظ شوید فسوف تعلمون پس زود باشد که بدانید سرانجام تمتع خود را که عقوبت آخرتست ام انزلنا
علیهم آیا فرستادیم بر کافران سلطانا کتابی و حجتی که بآن مسلط شوند بر مذهب یا پیغمبری یا فرشته را که با او برهانی
باشد فهو یتکلم آن کتاب از روی وضوح دلالت یا رسول یا ملک یتکلم سخن کند بما کانوا به یشرکون بصحت
آنچه هستند که بآن شرک می آرند مراد آنست که ایشان قادر نیستند بتصحیح مذهب خود بدلیل و حجتی که بآن مسلط شوند پس
بیان احوال مشرکان میفرماید که و اذا اذقنا الناس و چون بچشانیم مشرکان را رحمة نعمتی از صحت و وسعت
و امنیت و مانند آن فرحوا بها بسیار شادمان شوند بآن و ان تصبهم و اگر برسد بایشان سیئة رنجی و شدتی
از مرض و قحط و خوف و امثال آن بما قدمت بجهة آنچه از پیش فرستاده است ایدیهم دستهای ایشان بجهة شامت
کردارهای ایشان بلا برسد بایشان از کفر و معاصی اذا هم یقنطون آنگاه ایشان نومید میشوند از رحمت حق
و فزع و بیصبری میکنند و امید دار نیستند که خدای ایشانرا رحمت بدل میکند یعنی نه شکر میگذارند بر نعمت و نه صبر
دارند بر محنت و نه امیدواری از حضرت عزت بر رفع بلیت اولم یروا آیا ندیده اند یعنی ندانسته اند ان
الله آنکه خدای یبسط الرزق گشاده و فراخ میگرداند روزی را لمن یشاء برای هر که میخواهد بمحض
مصلحت و یقدر و تنگ میگرداند بر هر که میخواهد از روی حکمت ان فی ذلک بدرستیکه در این قبض و بسط

لآیات هر آینه دلیل عبرتست لقوم یؤمنون برای گروهی که تصدیق کنند خدا را در قبض و بسط و شکر گویند در بسط
و صبر کنند در ضراء چون بنای کار مؤمن و اساس امر ایمان بر این صفتست و بعد از آن بیان چیزی مینماید که دافع ضرر قبض است
و باعث بسط و موجب ایمنی از رسیدن سیئه و میگوید فآت پس بده ای محمد ذا القربی خداوند قربت از بنی
هاشم حقه حق او را از غنیمت کفار و غیر آن و بآن صله رحم مرعی دار چه گفته که همه امت در این امر داخلند و مراد
دادن خمس است بفقرای اهل البیت ع از سعید خدری و غیره مأثورست که بعد از نزول این آیه حضرت رسالت صلی الله علیه وآله باغ
فدک را بفاطمه داد و این روایت از ابو جعفر و ابو عبد الله علیهما السلام نیز مرویست والمسکین و بده حق مسکینی را که قادر
بر قوت سنه نباشد وابن السبیل و راه گذری را آنچه مقرر شده از وظایف اخماس یا زکوة یا نفقه خمس ذلک این دادن
حقوق بجماعت مذکوره خیر للذین بهترست از برای امساک آنان که یریدون میخواهند وجه الله ذات
خدای را یعنی رضای او را میجویند و یا مراد ایشان وجه تقرب بخدای تعالی نه جهت دیگر از اعواض و اغراض و اولئک
و آن گروه منفقان هم المفلحون ایشانند رستگاران و فیروزی یافتگان بتحصیل نعیم مقیم کرده اند بسبب انفاق
بر اهل استحقاق وما آتیتم و آنچه میدهید من ربا از زیادتی محرمه در معامله یا هدیه و عطیه که بآن توقع
مزید مکافات دارید نه قصد قربت لیربوا تا بیفزاید آنچیز فی اموال الناس در مالهای مردمان یعنی آنچه
میدهید از زیادت حرام در معاملات یا زیادتی در مال سود خواران پدید آید آنچه هدیه بکسی میدهید بتوقع آنکه
مال ایشان افزون گردد در کشیدن مالهای مردمان بجانب خود فلا یربوا پس زیاده نمی شود مال عند الله
نزد خدای و برکت از و برمیخیزد و موجب مثوبت و اجر نمیشود نزد حق تعالی بجهت عدم قربت و اخلاص قول اول که مراد
ربای محرم است که از حسن و جبائی منقولست از قبیل آیه یمحق الله الربی و یربی الصدقات و قول ثانی که مراد هدیه است بجهت
بطمع زیاده گرفتن از ابن عباس و طاوس مأثورست و از ابی جعفر و از سعید جبیر و مجاهد نیز مرویست که مراد باین شخصی است
که عطای بکسی دهد بطمع آنکه زیاده از آن بستاند و این ربای حلال است و صاحبش را نه مزد باشد بر خداوند و نه وزر مرتب
شود و بجهت این رسول از آن نهی فرموده که سزاوار نیست که شخصی باین قصد عطیه کند چو ثوابی بر آن مترتب نخواهد شد و کریمه
ولا تمنن تستکثر در معنی اینست وما آتیتم و آنچه میدهید من زکوة از زکوة واجبی مفروضه یا صدقه

مندوبه که در دادن آن مستحق تریدون وجه الله میخواهید ثواب خدای و رضای او را بدون شایبه غرض
و عوض از غیر او و یا ریا و سمعه مکافات زیادتی فاولئک پس آن گروه که زکوة و صدقه و خمس لوجه الله دهند نه بقصد دیگر
هم المضعفون ایشانند که خداوند افزونی اند از ثواب که ده باره تا هفتصد یابند و یا ایشان زیاده کنندگانند
اموال و ثواب خود را ببرکت زکوة و این آیه دلیل است بر وجوب نیت در زکوة و ارتفاع آن بر سبیل اخلاص بدون شایبه غرض دیگر
از اغراض و بعد از ذکر امر و نهی در باب انفاق اموال باز سر رشته کلام بجانب دلایل قدرت و توحید کشیده میفرماید که الله
الذی خلقکم خدای بحق آنکس است که آفرید شما را در وقتی که معدوم صرف بودید ثم رزقکم پس روزی داد شما را مادام
که زنده اید ثم یمیتکم پس بمیراند شما را بوقت انقضای اجل ثم یحییکم پس زنده گرداند شما را در روز قیامت برای
برای جزای عمل هل من شرکائکم آیا هست از آن شما یعنی بتان که بزعم شما شریک خدایند من یفعل کسی که
بکند من ذلکم از این خلق و رزق و اماتت و احیا من شیء از هیچ چیز تا بدان سبب او را پرستش توان کرد و چون
از هیچ کدام این کار نیاید پس ایشان را شریک گرفتن سزاوار نبود سبحانه پاکست و منزه خدای و مبرا و تعالی
و برتر عما یشرکون از آنچه شریک می آرند و بعد از آن در بیان شامت شرک و ترک توحید میفرماید ظهر الفساد
آشکار شد تباهی فی البر در بیابان در خشک سالی و قلت ریع در زراعات و موت و طاعون و کثرت هدم و قتل
والبحر در دریا طوفان و غرق کشتی مراد محق برکات است و کثرت مضار در بر و بحر بما کسبت بسبب آنچه کرده
ایدی الناس دستهای مردمان بنوعی کسب معاصی و ظهور قبایح از ایشان اغلب علما بر آنند که مراد از فساد نا آمدن باران است
چه در وقتی که باران نبارد در بیابان نبات نروید و در دریا لؤلؤ و جواهر منعقد نشود صاحب کشاف گفته که چون باران منقطع
گردد جانوران آبی نابینا شوند حاصل که حق تعالی اسباب فساد دنیویه را در میان کرد لیذیقهم تا بچشاند ایشان را بعض
الذی عملوا برخی از جزای آنچه کرده اند در آخرت خواهد بود لعلهم تا شاید که ایشان چون بچشند این بعض
جزا را یرجعون باز گردند از شرک بتوحید و از معصیت بطاعت یا باز گردند از آنها که بعد از ایشان باشند از
معاصی و قبایح که میکردند قل بگو ای محمد مشرکان را که سیروا فی الارض بروید در زمین امم ماضیه فانظروا
کیف کان پس بنگرید چگونه بود عاقبة الذین من قبل سرانجام آنانکه پیش از ایشان بودند که قصور ایشان

قبور شده و از دیار و حصار ایشان دیار نمانده كَانَ أَكْثَرُهُمْ بیشتر ایشان که هلاک شدند مُشْرِكِينَ مشرک آمدند آن
مراد باکثر جمیع ایشان است که استعمال اکثر در مقام جمیع در کلام عرب شایع است و یا آنکه مراد این باشد که اکثر ایشان بجهة
شرک و اقل ایشان بسبب معاصی دیگر هلاک شدند و کفار مکه از این مواعظ پند نمیگیرند فَأَقِمْ وَجْهَكَ پس راست گردان
روی خود را یعنی من جمیع الوجوه توجه نما و مستقیم شو لِلدِّينِ الْقَيِّمِ برای کیشی راست که بنهایت استقامت رسیده یعنی
بر جادهٔ دین اسلام ثابت باش مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ از پیش آنکه بیاید يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ روزی که بازگشتن نیست مر آنرا
مِنَ اللَّهِ از نزد خدای یعنی روزیکه بیاید از نزد خدای هیچکس نتواند که آنرا باز گرداند يَوْمَئِذٍ يَصَّدَّعُونَ
در آن روز که مردمان از هم جدا شوند و متفرق گردند و فریقی بجنت توجه نمایند و گروهی بدوزخ همچنانکه میفرماید
که مَنْ كَفَرَ هر که کافر شد فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ پس بر وست جزای کفر او که خلود است در دوزخ وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا
و هر که کرد کار ستوده فَلِأَنْفُسِهِمْ پس برای نفسهای خود يَمْهَدُونَ می گسترند یعنی موضع خود را در بهشت تسویه مینمایند
تا بر وجه استراحت بر آن بخوابند بدون آنچه منغص خواب کننده باشد از بلندی و پستی و درشتی مکان از ابو عبد الله علیه السلام
منقولست که عمل صالح سبقت مینماید بر صاحب خود به بهشت پس برای او تمهید مواضع او میکنند همچنانکه یکی از شماها خادم
فرش او را می گستراند حاصل که اهل بهشت بوسیلهٔ عمل صالح برای خود در بهشت فرش استراحت گسترده می سازند لِيَجْزِيَ
الَّذِينَ آمَنُوا تا جزا دهد خدا آنان را که گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند کارهای شایسته مِنْ فَضْلِهِ
از محض فضل خود یعنی پاداش دهد ایشان را بآنچه تفضل نماید بر ایشان و بعد از توفیر واجب که ثواب ایمان و عمل صالح است
إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ بدرستیکه خدای دوست نمیدارد ناگرویدگان را که با مؤمنان جمع کنند بلکه ایشان را جدا
ساخته بدوزخ فرستد وَمِنْ آيَاتِهِ و از نشانهای قدرت خدا أَنْ يُرْسِلَ الرِّيَاحَ آنست که میفرستد بادها را
یعنی باد شمال و صبا و جنوب را چه اینها ریاح رحمت اند و دبور ریح عذابست و در حدیث آمده که اللهم اجعلها ریاحا
و لا تجعلها ریحا پس استعمال ریاح در رحمت است و ریح در عذاب مُبَشِّرَاتٍ در حالتیکه آن بادها مژده دهنده
باشند شما را بباران چه آن از امارات بارانست پس این بادها میفرستد تا مژده دهد شما را وَلِيُذِيقَكُمْ و تا بچشاند
شما را مِنْ رَحْمَتِهِ از نعمت خود که تابع ریاح است وَلِتَجْرِيَ الْفُلْكُ و برای آنکه بروند کشتیها در دریا بامر او

بفرمان خدای

بفرمان خدای تعالی وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ و تا بجویید در تجارت دریا همچنانکه در خشکی بواسطهٔ معاملات سفر و
لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ و تا شاید که شما شکر گویید بر این نعمتها و بعد از تعداد نعمت و عدم تفکر و تذکر کفار
در آن تهدید ایشان میفرماید که وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و هر آینه فرستادیم مِنْ قَبْلِكَ از پیش تو ای محمد رسولان
فرستادگان از آدمیان إِلَىٰ قَوْمِهِمْ بسوی گروه ایشان فَجَاءُوهُمْ پس آمدند رسولان ما با قوم خود بِالْبَيِّنَاتِ با
بمعجزهای روشن یا احکام هویدا از حلال و حرام یعنی بعضی بآن گرویدگان و بعضی نه فَانْتَقَمْنَا پس انتقام کشیدیم
مِنَ الَّذِينَ أَجْرَمُوا از آنانکه کافر شدند و ایشانرا هلاک کردیم و آنانکه گرویده بودند یاری کردیم وَكَانَ
حَقًّا عَلَيْنَا و هست سزاوار بر ما نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ یاری دادن مؤمنان باعلاء حجت اسلام و دفع اعدا از ایشان
این اشعار است بآنکه انتقام از کفار برای اهل ایمان است و اظهار تعظیم و تکریم مؤمنان ابو درداء از پیغمبر صلی الله علیه و آله
روایت کرده که هیچ مرد مسلمان نباشد که دفع کند از عرض برادر مؤمن یعنی نگذارد که هتک عرض او شود مگر که بر خدا واجب
باشد که دفع نماید از و آتش دوزخ را بعد از این آیه تلاوت فرمود که و کان حقا علینا نصر المؤمنین اللَّهُ الَّذِي
يُرْسِلُ الرِّيَاحَ این تفصیل آیه و من آیاته ان یرسل الریاح است یعنی خدای حق آنکس است که میفرستد بادها را فَتُثِيرُ
سَحَابًا پس بر انگیزانند آن بادها ابرها را و بهوا آرند فَيَبْسُطُهُ پس بگستراند خدای ابر را یعنی متصل هم
سازد گاهی که خواهد فِي السَّمَاءِ در سمت هوا كَيْفَ يَشَاءُ چنانکه خواهد یعنی رونده و ایستاده مطبق یا غیر
مطبق وَيَجْعَلُهُ و گرداند آنرا گاهی كِسَفًا قطعه قطعه پاره پاره در هر طرفی و یا متراکب بالای هم و یا غلظت
فَتَرَى الْوَدْقَ پس می یابی تو باران را که بحکم الهی يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ بیرون می آید از میان آن هم در وقتی که
متصل است و هم در وقتی که متفرق است فَإِذَا أَصَابَ بِهِ پس چون برساند خدای باران را مَنْ يَشَاءُ در اراضی
و بلاد هر که خواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان خود إِذَا هُمْ آنگاه که ایشان بسبب حصول ارزاق يَسْتَبْشِرُونَ شادان
و خوشدل می شوند وَإِنْ كَانُوا و بدرستیکه بودند مِنْ قَبْلِ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ پیش از آنکه فرو فرستاده شود
بر ایشان باران مِنْ قَبْلِهِ پیش از ظهور ابر یا ریاح مستنشر و مبشر لَمُبْلِسِينَ ناامید از باران فَانْظُرْ
پس بنگر إِلَىٰ آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ بسوی نشانهای رحمت خدای که بارانست یعنی باثر مطر نگر تا به بینی کیف

كَيْفَ چگونه خدای بآن اثر يُحْيِي الْأَرْضَ زنده میکرداند زمین را باشجار واثمار وزرع ونباتات بَعْدَ مَوْتِهَا
پس از مردکی وافسردکی در فصل آثار میخواند یعنی نشانهای رحمت وبخشش ناتمناهی که زمین مرده را زنده کند می بخشد
إِنَّ ذَٰلِكَ بدرستیکه آنکه قادر است براحیای زمین بعد از موت لَمُحْيِ الْأَرْضِ هرآینه زنده کننده مردکان است الْمَوْتَىٰ
چو احیای ارض احداث مثل آنست که در وبوده از قوای نباتیه واحیای موتی ایجاد آنست که در ابدان آن
بوده از قوی وغیرها وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وخدای برهمه چیزهای ممکنه قَدِيرٌ تواناست چو قدرت او نسبت بجمیع
ممکنات یکسانست واحیای موتی از جمله مقدورست بدلیل آن پس البته بدان قادر باشد وَلَئِنْ أَرْسَلْنَا
واکر بفرستیم ما رِيحًا بادی که مودی بهلاک باشد چون دبور که ریح عذابست وبر مزروعات ایشان وزد
فَرَأَوْهُ پس به بینند اثر رحمت را که کشت زار ونباتاتست مُصْفَرًّا از زرد شده بعد از سبزی وبهلاکت
نزدیک رسیده چنانکه از ان نفع نتوان برد لَظَلُّوا هرآینه کردند مِنْ بَعْدِهِ از پس زردی زرع یکفرون
که کافر شوند از نعمتهای کذشته وکفران آن نمایند وبایستی که در اینحال التجا بحق کردندی واز رحمت او نا امید
نکشتندی تا ریاح روح ورحمت در عقب آن وزیده منتج امطار مثمر شود وثمرات مرغوبه از ان حاصل کردد
چون کفار از آیات مذکوره که متضمن نعم جلیله اند متذکر نمی شوند وبجهة عناد تفکر در ان نمیکنند تا راه برند که خالق
آن واو را بوحدانیت ستایش نمایند از این جهة حق تعالی حبیب خود را فرمود که ای محمد از هدایت این کافران ووعظ
ونصیحت ایشان دست بدار فَإِنَّكَ پس بدرستیکه تو لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ اسمع نمیتوانی شنوانید مردکان را که
مشاعر وصنع حواس خود کرده اند از حق در حکم مردکانند وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ ونمی توانی شنوانید کران را
الدُّعَاءَ خواندن را إِذَا وَلَّوْا چون برکردند از خواننده مُدْبِرِينَ در حالیکه پشت کنند کانند وکریز
ندکانند یعنی کفار در عدم استماع حق بمنزله کرانند که پشت کرده اند بر متکلم چو کری که روی آورنده است اکر
چه نمی شنود اما بسبب لبها وحرکات دهان واشاره سر ودست چیزی در فهمی یابد وکری که پشت بر متکلم
دارد از این مقدار دریافت نیز محرومست وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمْيِ راه نماینده کوران عَنْ
ضَلَالَتِهِمْ از کمراهی ایشان یعنی کفار که اصلا نظر در حق نمیکنند ونمی بینند او را بر وجه عناد مانند کورانند

بس تو

٩

پس تو قدرت نداری که باکراه واجبار برایمان داری وبر تو همین رسانید نست وبس وَإِنْ تُسْمِعُ نمی شنوانید مواعظ
قرآنرا إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ مگر آنکسی که کرویده است بِآيَاتِنَا بآیتهای کتاب ما چو ایمان ایشان بر ان میدارند که لفظ
قرآن فرا کیرند ودر معنی آن تفکر وتدبر کنند ویا مگر از آن را که مشرف برایمانند ودر صدد هدایت ودر طلب رشاد وصواب
وجویای طریق فَهُمْ مُسْلِمُونَ پس ایشان کردن نهادکانند مر اوامر ونواهی تو را بعد از ان بازعود بذکر دلایل توحید
وقدرت نموده میفرماید اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ خدای بحق آنکسیست که آفرید شما را مِنْ ضَعْفٍ از چیزی سست یعنی
در ابتدای آفرینش ضعیف بودید وضعف اساس امر شما بود که خلق الانسان ضعیفا وان حالت طفولیتست ویا شما را
آفرید شما را از اصلی سست وضعیف که نطفه است ثُمَّ جَعَلَ پس کردانید شما را مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً از پس سستی با قوت
ثُمَّ جَعَلَ پس داد مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ از پس قوت جوانی با بعد از ابلاغ روح ضَعْفًا سستی وعدم قدرت برهنگی وَشَيْبَةً
وپیری يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ می آفریند هر چو میخواهد از ضعف وقوت وشیب وشباب وَهُوَ الْعَلِيمُ واودست دانا باحوال
بندکان ومصالح ایشان بر وجه حکمت الْقَدِيرُ توانا بر تغییر صفات وبعد از آن در بیان حال بعث میفرماید وَيَوْمَ
تَقُومُ السَّاعَةُ وروزی که قایم شود قیامت تسمیه آن بساعت جهت آنست که در ساعت آخرت باشد از دنیا یکبار واقع
شود يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ سوکند خورندکان بزه کار بر وجه کمان نه یقین بامضمون که مَا لَبِثُوا درنک نکرده اند در دنیا
یا در قبور یا در میان فنای دنیا وبعث غَيْرَ سَاعَةٍ جز ساعتی حاصل که ایشان مدت لبث خود را نسبت بمدت عذاب خود
در آخرت کم شمرند ویا آنکه از فراموش کرده باشد واز روی ظن نه از روی یقین این سوکند خورند كَذَٰلِكَ همچنین مثل
این برکشتن از صدق تحقیق در آخرت كَانُوا هستند در دنیا بانکار حشر يُؤْفَكُونَ برکردانیده میشوند از راه صدق یعنی
کار ایشان ناراستی است ودروغ در این سرای دنیای کار ایشان بر خلاف است حق تعالی بعد از آن خبر میدهد از اقوال اهل
علم وایمان بعد از استماع این سوکند بدروغ از مشرکان که وَقَالَ الَّذِينَ وکویند آنانکه أُوتُوا الْعِلْمَ داده شده اند
دانش را وَالْإِيمَانَ وکرویدن یعنی ملائکه وانبیاء که عالمند بر اکثر امور ومؤمنان انس یا جمیع آنانکه متصفند بصفة
ایمان وعلم در جواب کفار کویند که چرا دروغ سوکند میخورند لَقَدْ لَبِثْتُمْ بدرستیکه درنک کردید در دنیا فِي كِتَابِ
اللَّهِ در لوح محفوظ یا در قرآن کقوله وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ ویا در علم خدا یا قضای او یعنی

در لوح محفوظ یا در قرآن یا علم الله ثبت شده است مکث شما در دنیا یا در قبر إِلَىٰ يَوْمِ الْبَعْثِ تا روز برانگیختن
و مراد آنست که مؤمنان اهل علم باین قول رد آن چیزی کنند که کفار گفته باشند و بران سوگند خورده و بعد از آن گویند
فَهَٰذَا يَوْمُ الْبَعْثِ پس اینست روز برانگیختن که انکار میکردید وَلَٰكِنَّكُمْ و لیکن بودید شما كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ شما که از فرط
جهل و عدم تفکر و تدبر نمیدانستید که بعث حق است پس کافران آغاز اعتذار کنند برای تدارک ما فات طلب رجوع کنند
بدنیا و اجابت نیابند کما قال فَيَوْمَئِذٍ پس آن روز لَا يَنفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا سود نکند آنان را که ستم کردند بر خود
بکفر و شرک مَعْذِرَتُهُمْ عذر خواهی ایشان وَلَا هُمْ و نه ایشان يُسْتَعْتَبُونَ خوانده شوند بچیزی که ازاله عقاب
ایشان کند از توبه و طاعت و همچنانکه در دنیا بآن خوانده میشدند یعنی ایشان را نگویند که امروز طلب خوشنودی می نمایید از و
زیراکه حق تعالی در آن روز از ایشان راضی نشود وَلَقَدْ ضَرَبْنَا و هر آینه بیان کردیم لِلنَّاسِ از برای مردمان فِي هَٰذَا
الْقُرْآنِ در این قرآن مِن كُلِّ مَثَلٍ از هر مثلی که ایشان را بکار آید در بیان توحید و حشر و نشر و صدق رسل و با
وصف کردیم برای ایشان هر صفت عجیبه را و خواندیم برایشان هر قصه غریبه را تا بآن پند گیرند و مهتدی شوند لیکن بجهت عمی
و لجاج اصلا بآن التفات نکردند وَلَئِن جِئْتَهُم و اگر بیاری تو ای محمد بایشان یعنی بمنکران و معاندان بِآيَةٍ بآیتی
از آیات قرآن و یا معجزه معرفه لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا هر آینه گویند آنانکه نگرویدند از فرط عناد و غایت تمرد
و لجاج إِنْ أَنتُمْ نیستید شما یعنی پیغمبر و مؤمنان إِلَّا مُبْطِلُونَ مزوّر و تزویر کنندگان و آیان نمایندگان بامر باطل
و غیر واقع پس آنچه میگوید در باب ایمان و وقوع حشر و نشر و ثواب و عقاب همه دروغ است و بربافته شماست
نه آنکه خدای این را گفته باشد و خبر داده كَذَٰلِكَ مثل این طبع و وضع مهر و خذلان يَطْبَعُ اللَّهُ مهر مینهد خدای عَلَىٰ
قُلُوبِ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ بر دلهای آنانکه نمیدانند یعنی طلب دانش نمیکنند مراد آنست که کسانیکه در طلب دانش حق
نیستند با وجود آیات ظاهره و حجج واضحه بر آن مصرّند و بر خرافاتی که بر آن اعتقاد کرده اند حق تعالی تخلیه ایشان کرده
و در خذلان فرو ایشان میگذارد و طریق لطف و توفیق از ایشان مسدود می سازد تا بر وجهی میرسد که گویا مهر بر دل
ایشان نهاده اند و شبهه نیست در آنکه جهل مرکب مانع ادراک حق و موجب تکذیب محق و حق تعالی اعطای حکم لطف و توفیق
بکسی میکند که فایده دهد یا و بآن خود را از وادی ضلالت بسر حد هدایت رساند اما کسیکه در جحود و انکار و عناد

دهرشنه

۱۰

بر وجهی باشند که اصلا نظر التفات بجانب دلایل دیگر نکنند با وجود وضوح آن بطریق حق حق تعالی ایشان را واگذاشته
منع الطاف نماید از ایشان همچنانکه واعظ منع موعظه می نماید از کسیکه میداند که موعظه باو فایده نخواهد داد و چون
چنین است فَاصْبِرْ پس شکیبائی کن ای محمد إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ بدرستیکه وعده خدای بنصرت و اعلاء کلمه و غالب شدن دین تو
بر جمیع ادیان حَقٌّ درست است و حق تعالی بآن وفا خواهد کرد وَلَا يَسْتَخِفَّنَّكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ و باید که ترا
بر خفّت و سبک سری ندارند آنانکه یقین نمی شوند در امر معاد یعنی باید که بجهت تکذیب ایشان امر بعث را و ایذای
ایشان ترا در دعوت تو فتور راه نیابد چه ایشان اهل شک و ضلالت اند و این از ایشان بدیع نیست پس در امر
دین خود ثابت قدم باش و در دعوت راسخ شو **سورة لقمان سی و سه آیت است** ابی بن کعب
از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سوره لقمان بخواند در روز آخرت رفیق و مصاحب لقمان شود و بعدد
هر که امر بمعروف و نهی از منکر کند خدای تع او را ده حسنه بنویسد و محمد بن جبیر از پدر خود روایت کرده که ابو جعفر
صلوات الله علیه فرمود هر که سوره لقمان قرائت کند در شب حق تعالی سی فرشته بر او موکل کند که حفظ او کنند از ابلیس
و جنود او تا صبح و اگر در روز تلاوت کند نگهبانی او نمایند ایشان تا شب و بدانکه چون حق تع ختم سوره الروم کرد
بذکر آیات داله بر صحت نبوت استفتاح این سوره نمود بذکر آیات قرآن و فرمود که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
الم دانسته شد که حروف مقطعه مبادی سورها مفاتیح اسماء الله اند در الم گفته اند که الف اشارتست بانا و لام
به لی و میم بمنّی یعنی انا الله ولی جمیع صفات الکمال و منی الغفران والاحسان یعنی منم معبودی بحق و مراست همه صفات
و کمال و از منست آمرزش و اعطا و مشهور آنست که بمعنی انا الله اعلم است یعنی منم که میدانم همه چیزها را تِلْكَ
این آیات آيَاتُ الْكِتَابِ آیتهای قرآن است الْحَكِيمِ که خداوند حکمت است و یا محکم و استوار که در وی نقص
نیست یا حکم کننده میان حلال و حرام هُدًى وَرَحْمَةً در حالتیکه این آیات راه نماینده است بحق و بخشش است از
خدای لِلْمُحْسِنِينَ مر نیکوکاران را که اهل توحید اند پس در صفت ایشان میفرماید که الَّذِينَ آنانکه يُقِيمُونَ
الصَّلَاةَ بپای میدارند نماز مفروضه را با شرایط و ارکان و در اوقات معینه آنرا ادا میکنند وَيُؤْتُونَ
الزَّكَاةَ و میدهند زکوة واجبه را وَهُم و حال آنکه ایشان بِالْآخِرَةِ بسرای دیگر هُمْ يُوقِنُونَ ایشان

که بیگمانند یعنی بعث و جزا را تصدیق میکنند أُولَٰئِكَ آنگروه که موصوفند باین صفات عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ
براه راستند از جانب آفریدگار خود وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ و آن گروهند رستگاران و فیروزی یافتگان
از مقاتل و کلبی مرویست که نضر بن حارث بطریق تجارت بجانب شام رفت و قصه رستم و اسفندیار خرید و در مجلس
قریش بنوعی که برایشان میخواند که همه شیفته و فریفته میشدند و لاف میزد که اگر محمد از قصه عاد و ثمود و عظمت
ملک سلیمان و داود خبر میدهد من از وسعت مملکت و وفور رهبت ملوک عجم سخن میگویم حق تعالی این آیه فرستاد
وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي و از مردمان کسی هست که میخرد لَهْوَ الْحَدِيثِ سخن بیهوده ای که مردمان بسبب شنیدن
آن از کار باز میمانند یعنی احادیثی که اصل ندارد و اساطیری که در آن اعتباری نیست و مضحکه و فضول کلام است زبده
معنی آنست که سخن فریب دهنده و مشغول سازنده و از بی اعتبار میخرد و بر مردمان میخواند لِيُضِلَّ تا گمراه
سازد ایشان را عَن سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای یعنی از استماع قرآءت و دین اسلام بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانستنی
یعنی علم ندارد بحال آن چیزی که میخرد و بدی عاقبت آن عالم نیست و بحقیقت آن عارف نه وَيَتَّخِذَهَا و فرا میگیرد
راه خدای را هُزُوًا افسوس و سخریت و حفص بنصب را میخواند یعنی تا فرا گیرد دین خدای را بسخریت أُولَٰئِكَ
لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ آن گروه مر ایشان راست عذابی خوار کننده که قتل و غارتست در دنیا و عذاب و خزی
در عقبی بجهت اهانت ایشان حق را باختیار باطل بر آن و اکثر مفسران برانند که مراد بلهو حدیث غناست و این
قول ابن عباس است و ابن مسعود و مروی از ابی جعفر و ابی عبدالله و ابی الحسن الرضا علیهم السلام و از مجاهد نیز مرویست
که آیه در شان کسانیکه کنیزان مغنیه خریدندی و مردم را باستماع اصوات و الحان ایشان از شنیدن سخن حق باز داشتندی
و ایشان را بر آن داشتندی که معاشرت کنند با کسانیکه اراده اسلام کرده تا بجهت مشغولی آن بالحان لذیذه ایشان از آن
قصد برگردند و در کشاف آورده که بعضی از ایشان مغنیه را میخریدند و چون از کسی خبر می یافتند که قصد اسلام دارد
او را می طلبیدند نزد مغنیه خود و با او می گفتند که وی را طعام و شراب ده و برای او غنا کن و بعد از آن بآن
شخص میگفتند این بهتر است یا آنچه محمد بآن دعوت میکند از نماز و روزه و مقاتله کردن نزد او و ابوامامه از
پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که حلال نیست بیع کنیزان مغنیه و شرای ایشان و نه تجارت در ایشان و بهای

ایشان و مراد آنست که بیع و شرای مغنیات حرام است گاهی که غرض از آن غنای آن باشد برای او یا بقصد آنکه
مردمان بجهت استماع از آن از دین و عمل صالح بر آیند و بعد از آن فرمود بحق آنکه نفس من بید قدرت اوست
که هیچکس صوت آواز خود را بر ندارد مگر آنکه سوار شوند باو دو شیطان و پایهای خود را بر پشت و سینه او زنند
تا وقتیکه ساکت شود و نافع از ابن عباس نقل کرده است که گفت از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم از تفسیر آیه و من
الناس من یشتری لهو الحدیث فرمود این کسی است که بلعب و باطل کثیر النفقه باشد و به یکدینار بخیر که نفقه کند نفس او را
ناخوش آید ابو هریره از رسول صلی الله علیه و آله نقل کرده که هر که پر سازد گوشهای خود را از غنا مأذون نشود که آواز
روحانیان بشنود در قیامت گفتند روحانیان کیستند فرمود قاریان اهل بهشت و از ابوامامه مرویست که رسول
خدای صلی الله علیه و آله فرمود که خدای تعالی مرا فرستاد هادی و رحمت عالمیان باشم و مرا فرمود تا مزامیر و اوتار را
محو سازم و در حدیث آمده که در روز قیامت خدای تعالی گوید کجایند آنانکه گوشهای خود را از لهو و مزامیر شیطان
نگاه داشته باشند تا ایشان را در ریاض مشک جای دهم و حمد و ثنای خود ایشان را بشنوانم و ایشان را بگویم
و لا انتم تحزنون از ضحاک نقل است که غنا فنای مال است و سخط خدای و قساوت دل و از قتاده مرویست
که مرد را از گمراهی همین بس که سخنان باطل بر حدیثهای حق اختیار کند وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ و چون خوانده
شود بر کسی که لهو حدیث خریده از قصه رستم و اسفندیار و یا مغنیات و یا سایر امور بازدارنده از حق آيَاتُنَا
آیتهای کلام ما وَلَّىٰ روی بگرداند مُسْتَكْبِرًا در حالتیکه گردنکش بود یعنی بجهت تکبر التفات نکند كَأَن
لَّمْ يَسْمَعْهَا گویا هرگز نشنوده است آنرا كَأَنَّ فِي أُذُنَيْهِ گویا که در دو گوش او وَقْرًا گرانیست و قدرت
بر استماع آن ندارد و مراد آنست که بر وجه اعراض کننده است از قرآن و سخن حق که گویا گوش ندارد که بشنود فَبَشِّرْهُ
پس مژده ده او را بعذابی دردناک یعنی اعلام کن او را که عذاب الیم رسیده است بعد از آن از مآل اهل ایمان خبر بِعَذَابٍ أَلِيمٍ
میدهد که إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستیکه آنانکه گرویده اند بخدا و رسول وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند
کارهای شایسته لَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِيمِ ایشان راست بهشتهای با نعمت و ناز خَالِدِينَ فِيهَا جاویدان
باشند در آن وَعْدَ اللَّهِ وعده کرده است خدای وعده کردنی حَقًّا راست و درست وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

واوست خداوند غالب که هیچکس بر او غالب نتواند شد حکیم راست کار که هرچه کند مصلحت باشد و بعد از وعد و وعید
در بیان قدرت و توحید میفرماید که خَلَقَ السَّمٰوٰتِ بیافرید آسمانها را بِغَیْرِ عَمَدٍ بدون ستون بلکه متعلق است و از ممسک
آن بقدرت تَرَوْنَهَا در حالتیکه می بینید شما آسمانها را وَاَلْقٰی و بینداخت یعنی وضع کرد فِی الْاَرْضِ در زمین
بعد از ایجاد آن رَوَاسِیَ کوههای بلند پایدار استوار اَنْ تَمِیْدَ بِکُمْ بجهة کراهت و نخواستن آنکه حرکت را
دهد و مضطرب سازد شما را مرویست که پیش از خلق کوهها زمین بر روی آب حرکت میکرد مانند کشتی بعد از آن کوهها
بیافرید و میخ زمین ساخت و لنگر او تا آرام گرفت و در موضح ارضی ک نقل کرده که حق تعالی نوزده کوه را
میخ زمین کرد تا برجای خود بایستاد از جمله کوه قاف است و ابوقبیس و جودی و سینین و بیثر و طور سینا و غیر آن وَ
بَثَّ فِیْهَا و پراکنده کرد در زمین مِنْ کُلِّ دَآبَّةٍ از هر جنبنده یعنی انواع حیوانات را در زمین جای داد
و بعد از غیبت بتکلم التفات کرده میفرماید وَاَنْزَلْنَا و فرو فرستادیم ما بعظمت مِنَ السَّمَآءِ مَآءً
از ابر یا از آسمان آبی را که باران است فَاَنْۢبَتْنَا فِیْهَا پس برویانیم بزمین بسبب آن مِنْ کُلِّ زَوْجٍ از هر صنف
گیاهی کَرِیْمٍ نیکو و بسیار منفعت هٰذَا اینکه مذکور شد از آسمان و زمین و کوه و حیوان و نبات خَلْقُ اللّٰهِ
آفریدهٔ خدا است فَاَرُوْنِیْ پس بنمائید بمن ای مشرکان که در عالم مَاذَا خَلَقَ چه چیز بیافرید الَّذِیْنَ
اَنَّکَهَ مِنْ دُوْنِهٖ بدون وی بعد از بتان که ایشان را شریک خدا میگوئید تا مستحق شرکت او شوند بَلِ الظّٰ
لِمُوْنَ بلکه مشرکون که از جادهٔ شرع در گذشته اند فِیْ ضَلٰلٍ مُّبِیْنٍ در گمراهی هویدا اند که عاجز را
با قادر و مخلوق را با خالق در پرستش شریک میدهند و بعد از بیان توحید و قدرت و حکمت خود بیان قصه
لقمن و حکمت او میفرماید که وَلَقَدْ اٰتَیْنَا لُقْمٰنَ الْحِکْمَةَ بدرستیکه دادیم لقمان بن باعورا که آن قول
صایب است و فعل کامل که از جمله او شناختن توحید است و نفی شریک و در احقاف آورده که مراد بحکمت
اقامت ادلهٔ عقلیه است در تقریر توحید و ایمان و نفی شریک و اضافه دلائل سمعیه بآن مرویست که قصهٔ لقمان
حکیم و وصایای او نزد یهود شهرتی عظیم داشت و در عرب رسمی که مردمان بآن رجوع کردندی از حکمتهای
لقمان برای ایشان مثل زدندی حق تعالی از توحید خود در اخلاق مرضیه وی و وصایای حسنه اش خبر داد تا ایشان

اقتدا بآن نمایند و بروایت وهب لقمن خواهرزاده ایوب بود علیه السلام و یا پسر خالهٔ وی نام پدرش آزر و در
تیسیر گفته که پسر باعور بن ناحور بن تارخ است و تارخ پدر ابراهیم بود و در عین المعانی آورده که در
سال دهم از سلطنت داود علیه السلام متولد شد و در عهد یونس علیه السلام عمر یافت و نزد بعضی هزار سال
بزیست و گفته که لقمان پیغمبر و قبل از مبعث فتوی داد و مراد بحکمت نبوت است و نزد اکثر علما پیغمبر نبود
بلکه حکیم بود و عبد الله عمر از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که از آنحضرت شنیدم که فرمود بلکه بنده مطیع
بود مر خدای را بسیار فکر و نیکو اعتقاد مر خدای را دوست داشتی و گویند غلام کسی بود و شبانی میکرد و بکاری
و گویند حبشی بود و در میان بنی اسرائیل قضا پرسیدی و بقول بسیاوندی از بندگان نوبه بود و مردی اسود
اللون و غلیظ الشفتین بود روزی بوقت غیلوله فرشتگان بخانه وی آمدند و بر او سلام کردند جواب سلام
گفت و ایشان را ندید گفتند ای لقمن ما فرشتگانیم آمده ایم که ترا خلیفه روی زمین گردانیم تا حکم کنی
میان مردمان براستی لقمن جواب داد که اگر حکم جزم است از جانب پروردگار من سمعًا و طاعةً قبول میکنم
و اگر مرا مخیر ساخته عافیت اختیار کنم و متعرض فتنه نمی شوم فرشتگان گفتند نبوت رتبه عظیم و مرتبه بزرگست
چرا از ان امتناع میکنی گفت برای آنکه حاکم را حوادث بسیار است و از آن جمله در مظان نخوت و تکبر که مبغوض
حق است و اگر مدد توفیق و معونه او را در نیابد البته در ظلمات شبهات افتد و در طریق وصول بجنت خطا کند
و من آن دوست دارم که در دنیا ذلیل و دانسته ام که هر که دنیا بر آخرت اختیار کند دنیا از و فوت شود و از ثواب
آخرت محروم ماند ملائکه از این سخن عجب آمد و از حسن نطق و حکمت او متعجب شدند و بعد از آن بگفت و در خواب حق تعالی
او را حکمت افزون ساخت بمثابه که ده هزار کلمه حکمت از و منقولست که هر کلمه از ان بعالمی می ارزد و بعد از آن نبوت
و خلافت را بداود علیه السلام عرض فرمود قبول نمود و در محنت و شدت تکلیف افتاد داد هرگاه او را دیدی گفتی
خوش حال تو ای لقمان که حکمت بتو دادند و بلا و محنت را از تو بگردانیدند و در اینجا کلمه چند از حکمتهای او بنوک
قلم در سلک تحریر در می آید ابو هریره از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت میکند که روزی از علمای بنی اسرائیل یکی
برو بگذشت و جمعی را دید نزد وی نشسته اند و جمعی دیگر ایستاده اند و استماع حکمت میکنند آن بزرگ بر وی تعجب

از روی کبر با وی گفت ای لقمن تو آن بندهٔ سیاه نیستی که شبانی رمهٔ فلان میکردی گفت بلی هستم بعد از آن پرسید که چه چیز ترا
باین پایهٔ ارجمند رسانید فرمود که سه چیز سخن راست گفتن و امانت نگهداشتن و ترک مالایعنی و آرزو کردن ثعلبی در تفسیر خود
از حکمتهای لقمان می آرد که روزی خواجهٔ او را با دیگر غلامان بباغ فرستاد تا میوه بیاورند غلامان میوهها را بخوردند و حواله
خوردن آن بلقمان خواجه بروی خشم گرفت لقمان گفت ایشان دروغ میگویند و خود میوه خورده اند خواجه گفت راستی این
سخن را چه معلوم توان کرد گفت بآن که ما را آب گرم بخورانی و در صحرا ما را بدوانی تا قی کنیم از درون هر که میوه بیرون
آید خاین است چون خواجه باین طریق سلوک نمود از حلق غلامان میوه بیرون آمد و از درون لقمان آب صاف ظاهر شد
خواجه بعد از ظهور این حقیقت بر وفور عقل و ذکاء او اطلاع پیدا کرد و معتقد سخنان او گشت و دیگر از سخنان او است که هیچ
مالی از تندرستی بهتر نیست و هیچ نعمتی چون خوشدلی و از خالد بن ربعی نقل است که لقمان بندهٔ بود حبشی خواجهٔ او را گفت
گوسفندی بکش و هر عضو از و که پاکتر است بیاور لقمن گوسفند را ذبح کرد و دل و زبان را نزد خواجه آورد بعد از چند روز خواجه او را
گفت که اخبث اعضای او را بیاور لقمان همان دل و زبان را نزد خواجه آورد خواجه گفت که چگونه باشد یک چیز هم اطیب
باشد و هم اخبث فرمود که چون کسی را دل و زبان پاک باشد هیچ عضوی از این دو پاکتر نباشد و اگر پلید باشد هیچ چیز
پلیدتر از اینها نباشد عکرمه روایت کند که روزی خواجهٔ او نرد باخت با کسی که در حالت مستی که همهٔ آب بحیره باز خورد
و چون هشیار شد ندامت کرد با خواست لقمن را طلبید و گفت تدبیر این چیست گفت باش تا بیایند و مطالبه کنند
چون بیامدند لقمان ایشان را گفت او گفته که همهٔ آب بحیره باز خورد شما جمیع آبها را در رودخانهها باز بندید و جمع کنید
تا وی بخورد گفتند ما این را نتوانیم گفت او نیز نتواند اذا تعارضا تساقطا عبد الله بن دینار گفته که لقمن از سفری باز
آمد و با غلام خود در راه ملاقات کرد احوال پدر خود از و پرسید که جواب داد که فوت شد گفت مالک کار خود
شدم و زمام اختیار خود را بدست خود گرفتم از احوال زن پرسید جواب داد که او نیز فوت شد گفت فراش و بسترم
نو شد و از حال خواهر پرسید گفت رحلت کرد گفت عورت و ناموس من پوشیده شد از حال برادر پرسید جواب داد
که او نیز بمرد گفت آه پشتم شکسته شد و بریده گشت مرویست که چند گاه مصاحب داود علیه السلم بود روزی داود
علیه السلم زره می ساخت و وی صامت بود و هیچ نمیگفت چون تمام کرد آنرا بپوشید و خطاب بآن کرد و گفت ای زره

نیکو پوش

نیکو پوشش حرب لقمن او را گفت که خاموشی حکمت است اگر کم کسی مرتکب آن می شود و در لباب آورده که روزی داود از لقمن پرسید
که کیف اصبحت گفت اصبحت فی یدی غیری لیصبح در آمدم و عنان اختیار من در قبضهٔ اقتدار غیر من است داود در این کار
تفکر کرد و نعره برد و بیهوش شد مرویست که مردی دروگر بیت لقمن او را گفت اگر می بینی مرا که هر دو لب من سطبر است
به تحقیق که از آن کلام لطیف و نازک بیرون می آید و اگر می بینی که گونه من سیاه است پس دل من سفید است و گویند مولای
وی در بیت الخلا رفت و بسیار در آنجا نشست لقمن از خارج باو ندا کرد که طول جلوس در قضای حاجت سبز می
آورد و مورث ناسور است پس بسهولت بنشین و باسانی برخیز مرویست که مولای وی این چند کلمه را در بیت الخلا نوشت
در خبر است که از و پرسیدند که بدترین مردمان کدام است گفت آنکس که باک نداشته باشد که بمردم نماید وی را گفتند چه
زشت است روی تو گفت نقش را غیبت مکنی یا فاعل آنرا و در من لا یحضره الفقیه آورده که لقمن پسر خود را گفت که دنیا بحر است
عمیق و مردمان بسیار در وی هلاک شده اند پس ایمان بخدا را سفینهٔ آن ساز و توکل بر او بادبان آن و تقوی را در آن
توشهٔ خود اگر از آن نجات یابی پس برحمت خدا است و اگر هلاک شوی جهت ذنوب است در خبر است که روزی داود
گفت ای داود از من پنج کلمه یادگیر که در آن علم اولین و آخرین مضمر است اول باید که عمل تو از برای دنیا بقدر
مکث تو باشد در آن دوم آنکه عمل تو از برای آخرت بقدر لبث تو باشد در آن سیم آنکه عرض تو از مولی آزادی تو باشد
از آتش دوزخ باشد چهارم جرأت تو بر معصیت بقدر صبر تو باشد بر آتش پنجم هرگاه اراده نافرمانی مولای خود کنی
قصد جایی کن که او ترا نبیند ابو عبد الله علیه السلم فرمود که بخدا سوگند که لقمن را بجهت حسب و مال و بسطت در جسم و جمال حکمت
ندادند لیکن او مردی بود قوی در امر حق و متورع در راه خدای و ساکت بسیار خموش و عمیق النظر طویل التفکر و حدید البصر
در روز خواب نکردی و در مجلس تکیه ننمودی و آب دهن در آب نینداختی و بچیزی بازی نکردی و هیچکس او را در حالت
بول و غایط و غسل ندیدی بجهت مبالغه در تستر و از هیچ چیز نخندیدی و غضب نکردی بجهت خوف اثم در دین و مزاح با هیچکس
نکردی و خوشحال نشدی از دنیا که باو رسیدی و اندوهگین نگشتی بچیزی که از و فوت شدی و زنان را بسیار
نکاح کرده بود و اولاد بسیار از ایشان آورده و اکثر ایشان فوت شدند پیش از و و هیچکس گریه نکرد و اگر دو کس نزاع
میکردند از ایشان جدائی نمیشد تا بر وجه اصلاح ایشان را از هم جدا می کردی بسیار با علمای نشست میکرد و با فقهای

تفتیش قضایای ملوک و سلاطین میکرد پس انگاه گریه میکرد بر قضاة بجهة آنچه بآن مبتلا شده اند و رحمت میفرستاد بر ملوک و سلاطین
و استغفار میکرد برای ایشان بدنیا و یاد میگرفت آنچه نفس او با خیر بر شیطان غالب می‌باید و با هوای خود جهاد میکرد و از سلطان
احتراز میکرد و شروع نمیکرد مکر در چیزیکه او را نفع میرسانید پس باین صفات حسنه حق تعالی ابواب حکمت بروی کشاده ساخت
و قصه او را در قرآن مجید یاد فرموده گفت ما لقمن را حکمت دادیم و گفتیم او را أَنِ اشْكُرْ لِلَّهِ انکه شکر گوی مر خدایرا بر نعمت
حکمت و عرفان که بتو کرامت فرمودیم وَمَنْ يَشْكُرْ و هر که شکر کند خدای را فَإِنَّمَا يَشْكُرُ پس جز این نیست که شکر میگوید
لِنَفْسِهِ برای خود چو نفع شکر دوام نعمت و مزید آنست و استحقاق مثوبت در آخرت باو میرسد وَمَنْ كَفَرَ و هر که
ناسپاسی کند نعمت فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستیکه خدای تعالی غَنِيٌّ بی نیاز است از شکر کسی حَمِيدٌ سزاوار حمد است
و اگر چه کسی حمد او نکند یا محمود است که همه کاینات بلسان حال حامد حضرت وی‌اند وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ و یاد کن
ای محمد که چون گفت لقمن مر پسر خود را انعم گفته اند نام او ماثان یا ثاران یا اسلم یا شکور بوده بر هر تقدیر پسر خود را
گفت وَهُوَ يَعِظُهُ در حالتیکه او پند میداد وی را باین وجه که يَا بُنَيَّ ای پسرک من تصغیر برای شفقت است لَا تُشْرِكْ
بِاللَّهِ شریک میاور بخدای تعالی إِنَّ الشِّرْكَ بدرستیکه شرک آوردن لَظُلْمٌ عَظِيمٌ هر آینه ستم بزرگ است بسیار
از حد در گذشتن از طریق تسویه در میان کسی که هیچ نعمتی از و صادر نشده و میان کسیکه خالق جمیع کاینات ظلمی است بغایت
عظیم و در خبر است که پسر و زوجه وی کافر بودند لقمن پیوسته موعظه و نصیحت ایشان میفرمود تا که اسلام آوردند و بوحدانیت
حق تعالی تصدیق کردند و چون حق تعالی تقدیم امر نمود بر شکر نعمت خود در عقب آن تنبیه کرد بر وجه شکر گذاری برای والدین
که حقوق نعمت ایشان بر ولد بسیار است و فرمود وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ و وصیت کردیم یعنی فرمودیم مر آدمی را بِوَالِدَيْهِ
به نیکوئی پدر و مادر او و فرمان برداری ایشان و شکر و احسان کردن مرایشان را او گویند مقارنه شکر والدین بشکر خود
آنست که او خالق و منشی است و والدین واسطه اند در انشاء و تربیت بعد از آن بیان زیادتی نعمتها در میکند بقوله
حَمَلَتْهُ بر داشت آدمی را یعنی فرزند را أُمُّهُ مادر او و مدت دست میبد در حمل او وَهْنًا سست شدنی
عَلَىٰ وَهْنٍ بر سست شدن یعنی ضعفی بالای ضعفی تا حین وضع وَفِصَالُهُ و جدا کردن و باز گرفتن او از شیر فِي
عَامَيْنِ در مدت دو سال بعد از ولادت فرزند را در عرض این مدت شیر داد پس حق رضاع و تربیت بر فرزند

داشته

داشته باشد و مستحق شکر گذاری و احسان بود از و و این آیه دلیل است بر آنکه مدت رضاع دو سال است پس وصیت کردیم
فرزند را أَنِ اشْكُرْ لِي بآنکه شکر کن مرا بحمد و طاعت وَلِوَالِدَيْكَ و پدر و مادر خود را بر وصله إِلَيَّ
الْمَصِيرُ بسوی حکم منست بازگشت همه و بر شکر و کفران همه را جزا خواهم داد مرویست که شخصی از حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله پرسید که با که نیکوئی کنم فرمود امک امک ثم اباک بمادر خود بمادر خود بمادر خود بعد از آن به پدر خود
وَإِنْ جَاهَدَاكَ و اگر کوشش کنند پدر و مادر با تو عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي بر آنکه شریک آری بمن و انباز گیری
مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ آنچیز را که نیست ترا باستحقاق شریک کردن عِلْمٌ دانشی یعنی بر وجه تقلید محض بدون دلیلی که دلالت
کند بر استحقاق آن بلکه قائم است بر عدم استحقاق شریک فَلَا تُطِعْهُمَا پس فرمان مبر ایشان را در این وَصَاحِبْهُمَا
و مصاحبت کن با ایشان فِي الدُّنْيَا در زندگانی دنیا مَعْرُوفًا مصاحبتی نیکو که پسندیده شرع و مقتضای کرم است وَاتَّبِعْ
و پیروی کن در دین سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ راه کسی که بازگشته است بمن بتوحید و اخلاص که در طاعت محمد است
و اتباع او که متصف بصفت ایمان و اخلاص ثُمَّ إِلَيَّ پس بسوی منست مَرْجِعُكُمْ بازگشت تو و پدر و مادر تو یعنی
مرجع شما با منست بر وجه مجازات فَأُنَبِّئُكُمْ پس آگاهی خواهم داد شما را بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه هستید که
میکنید از خیر و شر یعنی مجازات خواهم داد شما را بر ایمان و مصاحبت نیکو با پدر و مادر و نیز مادر و پدر ترا بر کفران
بعد از آن دیگر باره از وصیت لقمن خبر میدهد که پسر خود را گفت يَا بُنَيَّ ای پسرک من إِنَّهَا بدرستیکه خصلتی دیگر
و کرداری دیگر که آدمی را باشد از خیر و شر إِنْ تَكُ اگر باشد در خوردی مِثْقَالَ ذَرَّةٍ حَبَّةٍ همسنگ دانه
مِنْ خَرْدَلٍ از سپندان که اصغر حبوبست فَتَكُنْ پس باشد آن فِي صَخْرَةٍ در اندرون سنگ سخت و بزرگ که
بیرون آوردن بسیار دشوار باشد یا در زیر صخره سبز که از اصما گویند و در زیر هفتم زمین است أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ یا
در آسمانها باشد با وجود رفعت و وسعت آن یعنی در اعلای مکان که جهت سماواتست أَوْ فِي الْأَرْضِ یا در زمین یعنی
در اسفل مکان که قرار ارض است يَأْتِ بِهَا اللَّهُ بیاورد و حاضر گرداند آنرا خدای در موقف حساب بر آن حساب
کند إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ بدرستیکه خدای تعالی باریک دانست بر وجهی که علم او بهر خفی احاطه کرده خَبِيرٌ دانا بکنه هر چیزی
از امام جعفر صادق علیه السلم مرویست که فرمود بر شما باد که حذر کنید از گناهان خورد چو آنرا نزد خدای تعالی جوینده ایست نباید

که یکی از شما گوید گناه کنم و استغفار نمایم از آن زیرا که خدای تعالی فرموده از زبان لقمان تا آخر یَا بُنَیَّ ای پسرک من أَقِمِ
الصَّلٰوةَ بپای دار نماز را با شرایط و ارکان وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ و امر کن به نیکوئی وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ و باز
دار از ناشایست تا دیگران از تو کامل شوند معروف آنست که موافق شرع و عقل باشد و منکر آنکه مخالف آن باشد وَ
اصْبِرْ و شکیبا باش عَلٰى مَا أَصَابَكَ بر آنچه که بتو رسد از مصایب و شداید و بلیات إِنَّ ذٰلِكَ بدرستی که
صبر و آنچه ترا بآن امر کردم مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ از معزومات امور است یعنی آن چیزی است عزم و قطع فرموده بر سبیل
الزام که از آن چاره نیست و بهیچ وجه ترک آن جایز نه وَلَا تُصَعِّرْ و بیک سو بر میل مده و مگردان خَدَّكَ
روی خود را لِلنَّاسِ جهة مردمان یعنی صفحهٔ وجه خود را از ایشان مگردان همچنانکه فعل متکبر آنست بلکه روی خود را بایشان
آر بر وجه تواضع وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا و مرو در روی زمین در حالتی که با فرح باشی و شادی تمام باشی
و خرامنده و نازان همچنانکه جاهلان دنیا پرستان که مغرور هستند از فرط فرح إِنَّ اللّٰهَ لَا يُحِبُّ بدرستی که خدای
دوست نمیدارد كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ هر خرامنده که مانند متکبران رود بسیار فخر نماینده و نازش کننده باسباب
تنعم بر مردمان وَاقْصِدْ فِي مَشْيِكَ و میانه باش در رفتن خود یعنی میان سرعت و بطؤ میرو که زود رفتن علامت
خفت و سبکباریست و دیر حرکت کردن نشان تجبر و بزرگواری بلکه میانه رو باش که علامت تواضع است و بردباری
از ابن عمر مرویست که در جاهلیت مردی از روی نشاط و تجبر میرفت حق تعالی امر کرد زمین را تا وی را فرو برد و تا دنیا هست
فرو میرود و از رسول صلی الله علیه و آله مرویست که شتاب زدگی در رفتار بها و جمال مرد ببرد وَاغْضُضْ و فرود آور
و کم گردان مِنْ صَوْتِكَ از آواز خود یعنی فریاد کننده و نعره زننده مباش در سخن إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ
بدرستیکه زشت‌ترین آوازها لَصَوْتُ الْحَمِيرِ هر آینه آواز خران است یعنی در ارتفاع صوت فضیلتی نیست بلکه
خشنست و صوت نفاخر حمار با وجود بلندی مکروه طبع است و موجب وحشت مرویست که مشرکان عرب برفع
صوت تفاخر میکردند حق تعالی باین آیه رد کرد بایشان تفاخر ایشان را و حضرت رسالت صلی الله علیه آواز نرم را
دوست داشتی و جهر صوت را کاره بودی و در انجیل مذکور است که ای عیسی بفرما بندگان مرا که چون مناجات کنند
آوازهای خود را فرو خوابانند که من شنوم و آنچه در دل ایشان است میدانم و ذکر انکریت صوت حمار با آنکه از

اواز حیوانات

تر آواز حیوانات است که انکر است از صوت حمار بجهة آنست که آواز آن مثل است نزد عرب در کراهت و سفیان ثوری
فرموده که فریاد هر حیوانی تسبیح اوست الا حمار که آواز او از شیطان است و در حدیث آمده که چون آواز دراز گوش بشنوید
پناه گیرید بخدا خود را از شر شیطان رانده از رحمت چه آواز او بجهت آنست که شیطان را دیده و سعد از پیغمبر صلی الله علیه
و آله روایت کرده که حق تعالی آواز را دشمن دارد آواز سگ و آواز خر و آواز زن نوحه‌گر از بعضی اکابر مرویست
که آواز حمار از برای جو و کاه است و یا بجهت شهوت و یا جنگ با دراز گوش دیگر صدای که از غلبه صفات بهیمی و نفسانی
و سبعی زاید زشت ترین صداها باشد بجهة انکریت صوت و غلبیت صفات ذمیمه بهیمی و نفسانی اوست که ذکر او نزد ارباب
ادب قبیح است و از روی کنایت ذکر او میکنند نه بر وجه تصریح و از ابو عبد الله علیه السلام مرویست که مراد تشبیه عطسه است
باواز بلند و رفع صوت در کلام قبیح که مرضای الهی نباشد و اگر رفع در دعا و قرائت قرآن باشد مذموم نیست حق تعالی
بعد از ذکر وصایای لقمان بر بقیه بندگان و اتعاظ ایشان بآن ذکر نعم خود میکند بر آفریدن کاینات و تنبیه ایشان بر معرفت
خود بوسیله آن میفرماید که أَلَمْ تَرَوْا آیا نمی‌بینید ای مردمان أَنَّ اللّٰهَ آنکه خدای سَخَّرَ لَكُمْ رام ساخت برای نفع شما
مَا فِي السَّمٰوَاتِ آنچه در آسمانهاست از آفتاب و ماه که از روشنی آن بهره مندید و ستارگان تا بدان نهار راه یابید
و از ابر و باد و باران که بدان منتفع می‌شوید وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است از کوه و بیابان و دریاها و حیوانات
و نباتات و معادن و غیر آن از امور نافعه که در آن تصرف میکنند بهر وجه که میخواهند وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ و فراخ کرد
و تمام ساخت بر شما نِعْمَةً ظَاهِرَةً نعمتی آشکار است یعنی از هر چه ممکن نیست انکار وجود آن از خلق و احیا و اقرار شما
و خلق شهوت در شما و غیر آن از انواع نعم هویدا وَبَاطِنَةً و نعمتی که پنهان است یعنی از هر چه از آن شناسد مگر کسی
که امعان نظر کند در آن مراد نعمت محسوسه و غیر محسوسه است و حفص نعمه میخواند بصیغه جمع و اضافه آن بضمیر یعنی نعمتهای او
در حالتیکه آشکار او پنهان است و علما را در نعم ظاهره و باطنه سخنان بسیار است و صاحب تیسیر آورده که در کتاب بحر العلوم
نعمت را به سیصد وجه تفسیر کرده مشهور آنست که نعم ظاهره نصرت پیغمبر است بر اعداء و امداد ملائکه و بعضی اقوال المفسرین
که معتمد علیه است اینجا آورده می‌شود از ابن عباس مرویست که ظاهره نعمتی است که علم بندگان بآن تعلق گرفته و باطنه
مصالح دین و دنیا که بغیر حق تعالی کسی بر آن عالم نیست و بروایت ضحاک از ابن عباس نعم ظاهره و باطنه از پیغمبر صلی الله علیه و آله

آخذه

پرسیدند فرمود یا ابن عباس نعم ظاهر اسلام است و یا داشتن قامت بر وجه اعتدال و افضال رزق بر تو و باطنه ستر اعمال
سیّئهٔ تو و عدم فضیحت بآن یا ابن عباس حق تعالی میفرماید چند چیز را بر بنده مؤمن کرامت فرمودم که هیچکس را نداده ام اوّل
قبول نمودم دعای مؤمنین را در حق او و بعد از انقطاع عمل او دوّم عطا کردم ثلث مال او را باو تا از اد در راه من تصدق کند
و من بجهة این تکفیر گناهان او کنم سیوّم پوشیدم عملهای بد او را و او را بدان رسوا نکردم و بمردم ننمودم ربیع گفته نعم ظاهره
نعم جوارح است و باطنه عقل و فهم و نزد عطا ظاهره تخفیف شرایع است و یا شفاعت و حارص ابن اسد بر آن است که نعم
ظاهره دنیا است و باطنه نعم آخرت و نیز از ضحاک منقول است که ظاهره حسن صورت و امتداد قامت و تسویه اعضا و باطنه
معرفت حق تعالی و یا ظاهره قرآنست و باطنه تاویل معانی آن و از باقر علیه السلم نقل است که ظاهره پیغمبر ماست و آنچه آورده
از نزد خدا مانند معرفة الله و توحید او و غیر آن و اما باطنه دوستی ماست که اهل بیتیم و بستن اعتقاد ما در دل و یا ظاهر نعمت است
که مشاهده باشد و باطنه آنکه دانسته نشود مگر بدلیل و ظاهر تسویه ظواهر است و باطنه تصفیه سرایر یا ظاهره دعوت است که
و الله یدعوا الی دار السلام و باطنه هدایت و یهدی من یشاء الی صراط مستقیم و یا ظاهر ذکر اوست بزبان و باطنه ذکر
او در دل و جان و یا ظاهره الوان عطایا و باطنه غفران خطایا و یا نیکوئی خلق و حسن خلق و یا اقرار بزبان و تصدیق بجنان
و یا نطق و عقل و یا لیل و نهار و یا تسویه اعضا و معرفت ملأ اعلی و یا صحّة ابدان و ادیان و یا بصر و بصیرت و یا جذب
منافع و دفع مضار یا تمامی اموال و صفای احوال یا نبوت و ولایت این قریب است بقول باقر علیه السلام در روایت آمده
که موسی علیه السلام از حق تعالی سؤال کرد که مرا راه نما بخفی ترین نعمت من که بر بنده کاملست نفس است و باقی وجوه حوالت بمنهج الصادقین
و بدانکه حمل اولی آیه است بر تعمیم بدون تخصیص آن ببعضی دون بعضی و آورده اند که نضر بن حارث میگفت که قرآن قصه
پیشینیانست حق تعالی این آیه فرستاد وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان مَنْ يُجَادِلُ کسی هست که جدال میکند و خصومت
میورزد فِي اللّٰهِ در کتاب خدای تعالی و میگوید که قرآن از نزد خدا نازل نشده بلکه از اساطیر الاولین است که از تعلیم
محمّد میکنند و محمّد از ابراهیم صحیب میخواند و در عین المعانی آورده که یهودی از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله پرسید
که خدای تعالی از چه چیز است فی الحال او را صاعقه گرفت و آیه آمد که او جدال میکند در ذات حق تعالی یا مراد مطلق
اهل شرک اند که جدال میکنند در توحید و صفات او و نسبت و انکار آن میکنند بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانشی مستفاد از دلیل

ولا هدی

وَلَا هُدًى و بی نیاز از نزد خدای وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ و بی کتابی روشن بلکه بمحض جهل و تقلید و همچنانکه میفرماید
وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ و چون گویند مر ایشان را که بصدق تمام اتَّبِعُوا پیروی کنید مَا أَنْزَلَ اللّٰهُ آن چیزی را فرو
فرستاده است خدای تعالی یعنی قرآن و بدان تصدیق نمائید قَالُوا گویند در جواب که نمیگرویم بدان و متابعت نمیکنیم
او را بَلْ نَتَّبِعُ بلکه پیروی میکنیم بِمَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آن چیز را که یافته ایم بر آن آبَاءَنَا پدران خود را یعنی در طریق
آباء خود سلوک میکنیم این منع صریح است از تقلید در اصول دین و بعد از آن بر سبیل انکار میفرماید که أَوَلَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ
آیا اگر بودی دیو سرکش که بوسوسه و هوا وس يَدْعُوهُمْ بخواند ایشانرا إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ بسوی عذاب سوزان که آتش
دوزخ است ایشان همچنانکه پیروی کنند او را از تقلید درنگذرند و یا معنی آنست که اگر ایشان تابع پدران خودند و اگرچه
شیطان داعی آباء ایشان شود بعذاب آخرت که آتش سوزان است وَمَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ و هر که تفویض کند و واگذارد
امر خود را و بالکلیه توجه نماید إِلَى اللّٰهِ بدرگاه خدای وَهُوَ مُحْسِنٌ و حال آنکه او نیکوکار باشد در عمل خود یعنی موحد چه
عمل فرع توحید است و یا عمل او بر وجه اخلاص فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ پس هر آینه دست زده است و آویخته
بدست آویز محکم یعنی بمحکم ترین چیزی که دست بر وی زنند و آویخته شود و این تشبیه متوکلی است مشتغل بطاعت بکسی که اراده
کرده باشد که ترقی نماید بکوه بلند که بر آن بر آید پس چنگ زند بمحکم ترین ریسمانی که از کوه بلند آویخته شده باشد
مراد آنست که همچنین بوسیله کره محکم ریسمانی که از کوه بلند آویخته شده باشد دست در آن زده بذروه آن بر می آید بر وجه سهولت
همچنین هر کلمه توحید یا قرار از دست خود باز دعروج نماید بمرتبه عالیه و درجه رفیعه که روضه جنت علیات وَإِلَى اللّٰهِ
و بسوی حق تعالی است و راجع باو عَاقِبَةُ الْأُمُورِ سرانجام همه کارها بر وجهی که هیچکس در آن تصرف نکند مگر او
سبحانه و یا آنکه نزدیک خداست ثواب همه اعمال و یا آنکه عاقبت همه کس و همه چیز بسوی اوست وَمَنْ كَفَرَ و هر که
نگرود و چنگ در عروة الوثقی نزند فَلَا يَحْزُنْكَ پس باید که اندوهناک نسازد ترا كُفْرُهُ ناگرویدن او
چه ضرر او در دنیا و آخرت باو راجع خواهد شد نه بتو إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ بسوی جزای ماست بازگشت همه ایشان
فَنُنَبِّئُهُمْ پس آگاه کردانیم ایشانرا بِمَا عَمِلُوا بآنچه کرده اند و تنبیه با هلاک و عقوبت ایشان خواهد
بود در دنیا و عقبی إِنَّ اللّٰهَ عَلِيمٌ بدرستیکه خدای داناست بِذَاتِ الصُّدُورِ بآنچه در سینههاست از خیر و شر

پس همه بندگان را بان جزا خواهد داد چه جای عمل ظاهر مراد نیست که همه را بر وفق اعتقاد و عمل بجزا و سزا خواهد رسید
نُمَتِّعُهُمْ برخورداری میدهیم ایشانرا بنعمت و سرور قَلِيلًا برخورداری اندک در زمان اندک که دنیاست
نسبت باخرت و اگرچه تمادی باشد ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ پس مضطر سازیم و بر وجه بیچارگی بیاریم ایشانرا إِلَىٰ عَذَابٍ
غَلِيظٍ بسوی عذاب قوی و گران که همه را گران بار سازد مانند گرانی بار غلیظ بر دوش و بعد از ان بر طریق الزام
و حجت بر ایشان میفرماید که وَلَئِن سَأَلْتَهُم و اگر بپرسی ای محمد کافرانرا که مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ
کیست که آفرید آسمانها و زمین را لَيَقُولُنَّ اللَّهُ هرآینه گویند خدای تعالی است بجهة وضوح دلالت مانع از اسناد آفرینش
سموات و ارض بغیر او سبحانه و چون این اعتراف کردند که موجب بطلان اعتقاد ایشانست از شرکت قُلِ بگو ای محمد
بایشان الْحَمْدُ لِلَّهِ شکر و سپاس مر خدایراست بر الزام شما و مهیا شدن بانچه مبطل اعتقاد شماست بَلْ أَكْثَرُهُمْ
بلکه بیشتر ایشان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند که بدین اقرار ملزم اند لِلَّهِ مر خدایراست مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
آنچه در آسمانها و زمین است یعنی مخلوق ویند پس در آسمان و زمین غیر از وی مستحق عبادت نباشد إِنَّ اللَّهَ هُوَ
الْغَنِيُّ بدرستیکه خدای اوست بی نیاز از همه چیز بذات خود قبل از خلق اشیاء الْحَمِيدُ ستوده در همه صفات
خود قبل از نطق احیا پس غنی است از ستایش کنندگان و ستوده و سزاوار حمد اگرچه هیچ حامدی نباشد و در اواخر
سورة الکهف مذکور شد که جهودان اعتراض کردند بر قرآن که در موضعی واقع شده که وَمَن يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ
أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا و در جائی دیگر گفته که وما أوتيتم من العلم إلا قليلا و حکم این هر دو نقیض یکدیگر است و رسول
صلی الله علیه و آله فرمود که هرچند علم بندگان بسیار باشد اندک است حق تعالی این آیه فرستاد که قل لو کان البحر مدادا لکلمات
تا آخر آیه اینجا نیز برای تاکید آن خبر میدهد که وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ آنچه در زمین است مِن شَجَرَةٍ از
درختان أَقْلَامٌ قلمها وَالْبَحْرُ و دریای محیط با وسعت خود يَمُدُّهُ مداد دادی آنرا مِن بَعْدِهِ از پس فنای
آب مداد شده آن سَبْعَةُ أَبْحُرٍ هفت دریای دیگر مانند آن و بدان قلمها و بدین آبها مداد شده کتابت
کردندی مَّا نَفِدَتْ بپایان نیامدی كَلِمَاتُ اللَّهِ علوم الهی و عجایب و غرائب صنع پادشاهی بنوشتن آن
بدین قلمها و مداد کلمات عبارتست از معلومات و مقدورات نامتناهی پس کلماتی که عبارت از آن باشد نامتناهی

باشد

باشد یا مراد بکلمات اسامی انچیزیست که آفریده در دنیا و خواهد آفرید در عقبی و یا حکم و فرمان او و یا نعمتی که در دنیا
و عقبی ببندگان میدهد و تباهی مداد و عدم تناهی کلمات جهة آنست که قلم و مداد متصف بتناهی و کلمات الهی
متصف بغیر تناهی إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ بدرستیکه خدای غالب است در حکم و فرمان بی نهایت خود حَكِيمٌ دانا
که هیچ چیز از حکمت او خارج نیست پس در بیان کمال قدرت خود در بعث همه میفرماید که مَا خَلْقُكُمْ نیست آفریدن
شما ای اهل مکه وَلَا بَعْثُكُمْ و نه برانگیخته شدن بعد از مرگ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ مگر مانند آفریدن و برانگیختن
یکتن زیرا که وجود کل را کافی است تعلق اراده واجبه او و یا قدرت ذاتیه او چو همه را بکلمه کن آفریده و می آفریند
و در خلق آسمانها با آلات و ادوات و اعانت و مددکار محتاج نیست چه بکلمه کن صد هزار عالم ایجاد کند و در بعث
اموات تربیت مقدمات احتیاج ندارد بلکه اسرافیل را گوید که بگو برخیزید ای اهل قبور از قبرهای خود پس بیکدفعه
او همه خلایق از قبرها بیرون آیند إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بدرستیکه خدای شنوا است همه مسموعات را بَصِيرٌ بینا بهمه مبصرات
و ادراک او بعضی از بعض دیگر باز نمی ماند پس خلق او همچنین است چو قدرت ذاتیه نسبت بجمیع ممکنات علی السویه است
پس جمله خلایق را بیکدفعه زنده کرده اند که یکی از دیگری وی را مشغول نگرداند مقاتل گفته که کفار قریش میگفتند که
حق تع ما را خلق فرموده باطوار متعدده و بمراتب متعاقبه که آن نطفه و علقه و مضغه پس چگونه در آخرت یکساعت
و بیکدفعه همه را زنده تواند ساخت حق تع بجهة رد قول ایشان آیه مذکوره را نازل ساخت و بعد از آن صحت آنرا
مدلل گردانید بدلایل قدرت خود که شاهد همه کس است و فرمود أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی و ندانستی أَنَّ اللَّهَ آنکه خدای
يُولِجُ اللَّيْلَ در می آرد ظلمت شب را فِي النَّهَارِ در روشنی روز و این وقتی است که روز در آید وَيُولِجُ
النَّهَارَ و داخل سازد روشنائی روز را فِي اللَّيْلِ در تاریکی شب زمانیکه روز پدید آید و یا در مقادیر آن
کم و زیاد میکند وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و رام کرد آفتاب و ماه را که سبب منافع خلایق اند كُلٌّ يَجْرِي
هریک از شمس و قمر میرود در فلک خود بر وفق حکمت إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى تا زمانیکه نام برده شده است یعنی تا منتهای
معلوم شمس که آخر هر سال است و منتهای معلوم قمر که آخر منتهای هر ماه است و یا منقطع شود از جری که روز قیامت است
وَأَنَّ اللَّهَ و آیا ندیدی و ندانستی که خدای بِمَا تَعْمَلُونَ بانچه میکنید در نهان و آشکار خَبِيرٌ داناست بکنه

آن ذٰلِكَ این وسعت علم وشمول قدرت وعجایب صنع بِأَنَّ اللهَ ازان سبب است که خدای هُوَ الْحَقُّ اوست
ثابت در ذات خود وواجب در جمیع جهات الوهیت خود وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ وبسبب آنکه میخوانند وحقّ
بعبادت میخوانند یعنی آنچه مشرکان میخوانند ومی پرستند مِنْ دُونِهِ بجز از خدای الْبَاطِلُ ناحق است وَأَنَّ
اللهَ ودیگر بسبب آنست که خدای هُوَ الْعَلِيُّ اوست برتر یعنی غالب برهمه الْكَبِيرُ وبزرگست که از و بزرگتری نیست
درنفع وتسلط برهمه چیز أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی أَنَّ الْفُلْكَ آنکه کشتی تَجْرِي فِي الْبَحْرِ میرود در دریا بِنِعْمَتِ
اللهِ بمنّت واحسان حق تعالی که آنرا در روی آب نگاه میدارد وباد را برای رفتن آن میفرستد لِيُرِيَكُمْ تا بنماید شما را
مِنْ آيَاتِهِ بعضی از دلائل قدرت خود در حرکت کشتی بوسیلهٔ باد برخی از عجایب دریا إِنَّ فِي ذٰلِكَ بدرستی
که در امر کشتی ودریا لَآيَاتٍ هر آینه نشانهاست بر شمول قدرت وکمال حکمت ووفور نعمت حضرت عزّت لِكُلِّ
صَبَّارٍ برای هر صبر کننده بر بلوای او وبر میثاق تکلیف والتفات نفس بتفکّر در آفاق وانفس شَكُورٍ شکر گوینده
بر نعمای او وگویند مراد مؤمنین اند چه ایمان دو نصف است نصفی صبر ونصفی شکر بعد از آن از حال اهل کشتی خبر میدهد
وَإِذَا غَشِيَهُمْ وچون فرو گیرد وبپوشد اهل کشتی را وبر زبر ایشان در آید مَوْجٌ كَالظُّلَلِ موج دریا که در بزرگی
مانند سایبانهاست با مثل کوهها یا ابرها که ذی ظلاّند دَعَوُا اللهَ بخوانند خدای را مُخْلِصِينَ در حالتیکه [پاک] کننده اند
لَهُ الدِّينَ برای خدا دین خود را وباخلاص وی خوانند بدون شائبهٔ شرک چه خوف شدائد آفت هوا وتقلید را
که منازع فطرت اند زایل گردانیده باشد وایشانرا بمقام فطرت اصلی رسانیده فَلَمَّا نَجَّاهُمْ پس آنهنگام برهانید
ایشانرا وبرساند ایشانرا بسلامت إِلَى الْبَرِّ بسوی بیابان یعنی بخشکی فَمِنْهُمْ پس بعضی از ایشان مُقْتَصِدٌ راست
ایستاده اند بر طریق عدل که آن طریق توحید است وبعضی دیگر لوکروند از راه حق ومصرّند بر باطل یعنی مؤمنان
ثابت باشند بر دعا ونیاز خود ومشرکان جابر ومنکر وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا وانکار نکنند نشانهای قدرت
ما را إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ مگر هر غدر کننده وشکننده عهد فطرت اسلام ویا نقض عهدی که در دریا با خدای
کرده باشد كَفُورٍ ناسپاسی مر منعم پروردگار خود را آورده اند که سبب اسلام عکرمه بن ابی جهل واخلاص او این بود
خواند خدای را در حین احاطه موج دریا باد وبعد از آن خطاب بجمیع مکلّفان خطاب کرده میفرماید که يَا أَيُّهَا

النَّاسُ

النَّاسُ ای همه مردمان اتَّقُوا رَبَّكُمْ بترسید از عقوبت پروردگار خود وترک نا شایستها کنید وَاخْشَوْا
وبترسید يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ روزی که در آن قضا نکند ودور گرداند پدر عَنْ وَلَدِهِ از پسر خود
هیچ چیز را یعنی نفعی باو نرساند ودفع عذاب از و نکند وَلَا مَوْلُودٌ نه فرزند هُوَ جَازٍ قضا
نماینده یعنی نفع رساننده وباز دارنده باشد وَالِدِهِ شَيْئًا از پدر خود چیزیرا از ثواب وعذاب گفته اند
که این مخصوص است بکفّار چه اولاد وآبای مؤمنان یکدیگر را شفاعت کنند إِنَّ وَعْدَ اللهِ حَقٌّ بدرستیکه وعده
خدا بثواب وعقاب راست است ودر آن خلاف ممکن نیست فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ پس باید که فریب ندهد شما را
الْحَيَاةُ الدُّنْيَا زندگانی دنیا یعنی بمتاعهای دلفریب وزینتهای آن وَلَا يَغُرَّنَّكُمْ وباید که مغرور نسازد
شما را بِاللهِ بعفو وکرم خدا ومهلت دادن او الْغَرُورُ شیطان فریبنده بر این وجه که بر امل دور ودراز راه
ببرد وتوبه واستغفار شما را امید وار ساخته بر معاصی دلیر گرداند باین مضمون که امروز گنه کنید وفردا توبه
وگویند که هر چیز که بنده را مغرور سازد تا آنکه بعصیان میل کند وترک اوامر الهی نماید آن غرورست خواه شیطان
باشد یا غیر آن آورده اند که حارث یا وارث بن عمرو محاربی که از اهل بادیه بود نزد پیغمبر صلی الله علیه وآله آمده
وگفت ای محمد ساعت قیامت کی ظاهر شود وتخمی که در زمین پاشیده ام چه وقت باران ریزان گردد وزن حامله است
مذکر مخلوق خواهد شد یا مؤنث ومیدانم که عمل من دیروز چه بوده ونمیدانم فردا کدام عمل اشتغال خواهم داشت
ومولود خود را میدانم در کی است نمیدانم که دفن من در کدام بقعه اتفاق خواهد افتاد حق تعالی در بیان این
پنج علم که در خزائن غیب اوست وکلید اطلاع بر آن بدست هیچ آدمی وجنّی نیست آیه فرستاد که إِنَّ اللهَ بدرستی
که خدای تعالی عِنْدَهُ نزدیک اوست عِلْمُ السَّاعَةِ دانستن قیام قیامت وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وفرو
میفرستد باران را در زمانی ومکانی مقدر کرده وَيَعْلَمُ ومیداند مَا فِي الْأَرْحَامِ آنچه در رحمهاست
از زن ومرد وتمام خلقت وناقص وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ ونمیداند هیچ نفس نیکوکار وبدکار مَاذَا تَكْسِبُ
غَدًا که چه چیز کسب کند فردا از خیر وشرّ وابدا بسیار هست کس که ارادهٔ چیزی کند وخلاف آن بفعل
آید وکلام بلاغت انجام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که عرفت الله بفسخ العزائم اشارت باینست وَمَا تَدْرِي

نفس و نمیداند هیچ نفسی که او بِاَیِّ اَرضٍ تَمُوتُ بکدام زمین بمیرد و در کدام وقت موت تحقّق پذیرد اِنَّ
اللّهَ عَلِیمٌ بدرستیکه خدای تعالی داناست بهمه چیزها که از جملهٔ آن علم اوست بمغیبات و هرگاه ارادهٔ او باشد
اظهار کند خَبِیرٌ آگاه بباطن همه اشیاء همچنانکه داناست بظاهر آن عمر بن سعد روایت کند که من حضرت
رسالت پناه را پرسیدم که یا رسول اللّه هیچ علم هست که ترا نداده اند فرمود مرا علم بسیار داده اند و بسیار هست
که مرا وقوف بآن نساخته اند و بعد از آن فرمود که وعنده مفاتیح الغیب تا آخر و این آیه تلاوت فرمود و از ائمه
هدی علیهم السلام منقولست که این پنج چیز بر سبیل تفصیل و تحقیق غیر از خدا نداند ابن عبّاس فرمود که هر که
دعوی یکی از این پنج علم کند بخدای دروغ گوی و کاذبست مراد آنست که علم باین اشیاء مخصوص بواجب الوجود است
و هیچ کس بران اطلاع ندارد مگر باعلام ملک علّام بواسطهٔ بشر چون انبیاء و یا بواسطه مانند ائمه هدی پس حقیقه
معنی بآن راجع است که آدمی بحیله و وسع طاقت خود نمی تواند که باین امور عارف شود و این منافی این است که
باعلام حضرت علّام بعض ازان حاصل شود سورة السّجدة ابی بن کعب از حضرت رسالت صلی اللّه علیه و آله
روایت کرده که هر که الم تنزیل و تبارک الّذی بیده الملک تلاوت کند همچنانست که شب قدر را احیا کرده
باشد و لیث از ابو جابر روایت کرده که پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله بخواب نمیرفت تا الم تنزیل و تبارک را تلاوت
نمیفرمود و لیث روایت کند که این سوره بطاوس اعلام کردم فرمود که این هر دو سوره مرتبه فضل دارند بر همه سوره ها
که در قرآنند هر که این هر دو سوره تلاوت کند شصت حسنه برای او بنویسند و شصت سیئه محو کنند و شصت
درجه رفع نمایند حسن بن علی از ابو عبد اللّه علیه السّلام نقل کرده که هر که سوره الم سجده در شب جمعه بخواند حق تعالی در روز
قیامت نامهٔ اعمال او را بدست راست او دهد باآنچه از و صادر شده باشد حساب نکند و از رفقای سید ابرار و ائمه
اطهار باشد صلوات اللّه علیهم اجمعین و نیز از حضرت پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله مرویست که هر که این سوره بخواند شیطان
تا سه روز در آن خانه داخل نشود و بدانکه چون ختم سوره لقمن بود بدلایل ربوبیت افتتاح این سوره نیز باین
مضمون فرمود که بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحیمِ
الم از امیر المؤمنین علیه السّلام منقولست که هر کتاب خدای را خلاصه هست و خلاصهٔ قرآن حروف مقطعه است

در الم گفته اند که الف از اقصای حلق می آید و آن اوّل مخارج و لام از طرف لسان گفته میشود و آن اوسط مخارج است و میم
از شفه خیزد و آن آخر مخارج است پس این اشارتست بآنکه بنده باید که در مبادی و اوسط و اواخر اقوال و افعال خود بذکر حق
تعالی متلبّس باشد و مشهور اقوال آنست اللّه اعلم است چنانکه مکرّر مذکور شده و باقی اقوال در تفصیل این کلمه در مبادی سور فتح
بحروف مقطعه اند سمت ذکر یافت باید دانست که الم سوره یا قرآن است که سوره یا قرآن تَنزِیلُ الکِتابِ
کتابیست فرو فرستاده شده از نزد ربّ الارباب لا رَیبَ فِیهِ هیچ شکّی نیست در آن یعنی بلا شبهه فرود آمده
مِن رَبِّ العالَمِینَ از نزد پروردگار عالمیان اَم یَقُولُونَ افتَرٰیهُ آیا میگویند اهل مکّه که محمّد بر بافته است
از نزد خود و انکار حقیّت آن کرده اند و اسناد اختراع باو نموده اند نه چنانست که قرآن بر بافته باشد بَل هُوَ الحَقُّ
بلکه آن سخن درست و راستست مِن رَبِّکَ فرود آمده از نزد پروردگار تو لِتُنذِرَ تا بیم کنی از عذاب الٰهی
قَوماً ما اَتٰیهُم قومی را که نیامده است بدیشان مِن نَذِیرٍ از هیچ بیم کننده مِن قَبلِکَ پیش از تو مراد زمان
فترتست که ما بین زمان عیسی و خاتم انبیاست لَعَلَّهُم شاید که ایشان به بیم کردن تو یَهتَدُونَ راه
یابند بحق مراد بدلیل نبوّتست یعنی تا مهتدی شوند بدین ادلّه واضحه اگر عناد و جحود نکنند بعد از آن بیان صفات کمال
خود میکند برای تنبیه بندگان تا از ضلالت بهدایت آیند و میگوید اَللّهُ الَّذِی خدای بحق خَلَقَ السَّمٰواتِ
وَالاَرضَ آنکسست که آفرید آسمانها و زمین را وَما بَینَهُما و آنچه میان آنهاست از حیوانات و نباتات
و معادن و غیر آن فِی سِتَّةِ اَیّامٍ در مقدار زمان شش روز از دنیا ثُمَّ استَوٰی پس مستولی شد عَلَی
العَرشِ بر عرش که اعظم مخلوقاتست بغلبه و استیلا و تحقیق این معنی در سوره ها سابقه گذشت پس ای بندگان بدو
بگروید و از راه او منحرف شوید که در دنیا و عقبی ما لَکُم مِن دُونِهِ نیست مر شما را بجز از خدا مِن وَلِیٍّ هیچ دوستی که شما را
یاری دهد وَلا شَفِیعٍ و نه هیچ درخواست کننده که شما را مددکاری نماید یعنی اگر از رضای الٰهی و اطاعت او تعدّی
نمایید هیچ ناصری شما را نصرت نکند و هیچ شفیعی شفاعت شما ننماید اَفَلا تَتَذَکَّرُونَ آیا پند پذیر نمی شوید از مواعظ
و نصایح قرآنی و تفکّر نمیکنید در آنچه گفته شد تا صحّت آن بر شما واضح شود یُدَبِّرُ الاَمرَ می سازد کار دنیا را باسباب سماویه
چون ملائکه و غیر آن که نازل می شود آثار آن اسباب مِنَ السَّماءِ اِلَی الاَرضِ از آسمان بسوی زمین ثُمَّ یَعرُجُ

إِلَيْهِ پس عروج میکند آن امر موجود گشته و ساخته شده و صعود مینمایند بسوی او یعنی ثابت می شود در علم او و نبشته و موجود
می شود و مدت میان تدبیر او و وقوع و وجود آن فِي يَوْمٍ مِقْدَارُهُ در روزیست که هست اندازه آن أَلْفَ
سَنَةٍ هزار سال مِمَّا تَعُدُّونَ از آنچه شما شماره آن میکنید مراد زمان متطاول است میان تدبیر و وقوع آن
یعنی حق تعالی تدبیر امری میکند که بعد از هزار سال دیگر موجود خواهد شد و عباس و حسن و ضحاک و قتاده و جماعه در تفسیر این
گفته اند که حق تعالی تقدیر و تدبیر همه امور میکند بر حسب اراده خود در ما بین آسمان و زمین و میفرستد ملکی را که موکل است بر آن
از آسمان و زمین پس صعود میکند آن ملک بعد از ساختن و گذاردن امر بسوی مکانی که بجانب آن صعود نماید در روزیکه
مقدار آن هزار ساله راهست یعنی آن ملک فرود می آید از آسمان و بالا می رود در مدتی که اگر آدمی رود جز بهزار سال نه
شود زیرا که از زمین تا آسمان پانصد ساله راهست پس مقدار نزول و عروج آن هزار سال راه بود و مجاهد براین وجه تفسیر کرده
که حق تعالی تدبیر امر میکند و حکم هزار ساله میفرماید از برای شیئی پس ملائکه با آن نازل می شوند بجهة رسانیدن آن و صعود می نمایند
بجهة ثبت و کتابت آن در صحف خود تا آنکه هزار ساله منتهی شود بعد از آن دیگر باره حکم هزار سال میفرماید و بهمین دستور تا انقراض
عالم پس الف سنه از برای نزول و عروج است در دنیا و خمسین الف سنه که در آیه دیگر واقع شده از برای مدت قیامت ذَٰلِكَ
آن خدائیکه تدبیر امر میکند بر طریق مذکور عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ دانای پوشیده و پیداست و پنهان و آشکارا
یعنی امور عقبی و دنیا را عالم است بآنچه بوده باشد و خواهد بود پس امر تدبیر همه چیزها میکند بر وفق حکمت الْعَزِيزُ غالبست بر امر
و تقدیر الرَّحِيمُ مهربانست بر بندگان خود بتدبیر الَّذِي آن خدائی که أَحْسَنَ نیکو کرد كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ هر چیزرا که
آفریده است یعنی بیاراست او را بر وجه نیکو و مقتضای حکمت و وفق مصلحت پس جمیع مخلوقات حسن باشد و گویند حسن بمعنی اعلم است
یعنی خدای که عالم است که چگونه خلق می باید کرد بر وجه اتقان و احکام وَبَدَأَ و آغاز کرد خَلْقَ الْإِنْسَانِ آفریدن
آدم علیه السلم مِنْ طِينٍ از گل ثُمَّ جَعَلَ پس آفرید نَسْلَهُ ذریت فرزندان او را مِنْ سُلَالَةٍ از خلاصه و نقاوه بیرون
آورد از صلب او مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ از آب ضعیف و خوار یعنی نطفه که در نهایت حقارت و خواریست ثُمَّ سَوَّاهُ
پس راست آفرید یعنی تمام خلقت وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ و دمیده در او از روح خویش اضافه روح بخود بجهة تشریف
و تکریم تسویه و تقدیر فرمود او را بتصویر اعضای او یعنی قالب او را راست و خوبتر وجهی بیاراست آدم است و اظهار آنکه وی مخلوق

شریف

شریف و عجیب است و او را شان و مرتبه است که مناسبت دارد بحضرت ربوبیت و بجهة این است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلم
فرموده من عرف نفسه فقد عرف ربه وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ و گردانید یعنی آفرید برای شما گوش را تا می شنوید وَالْأَ
بْصَارَ و دیده ها را تا می بینید وَالْأَفْئِدَةَ و دلها را تا درمی یابد قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ در زمانی اندک سپاس
داری میکنید یا شکر میکنید شکری اندک بر چنین نعمتها یعنی چنانکه باید و سزد بشکرگزاری این نعمت قیام نمی نمائید
وَقَالُوا و گفتند منکران بعث چون ابی بن خلف و امثال آن از روی انکار و جحود أَئِذَا ضَلَلْنَا آیا چون گم
شویم فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی چون در زمین خاک شویم و با زمین آمیخته گردیم چنانکه اعضای ما از اجزای خاک
تمیز نباشد أَئِنَّا آیا ما این هنگام که با خاک برابر شده باشیم لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ در آفرینش نو خواهیم بود یعنی هرگز ما مبعوث
نشویم بعد از آنکه خاک شده باشیم بَلْ هُمْ بلکه ایشان بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ برسیدن بجزای پروردگار خود در آخرت
كَافِرُونَ ناگرویدگان اند به بعث و نشور و ثواب و عقاب و حساب قُلْ بگو ای محمد يَتَوَفَّاكُمْ تمام فرا گیرد روح شما را
مَلَكُ الْمَوْتِ فرشته مرگ که عزرائیل است الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ آن فرشته که موکل و گماشته شده است بر شما
بقبض ارواح شما ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ پس بسوی پروردگار خود تُرْجَعُونَ باز گردیده شوید برای حساب و جزا صاحب کشف
گفته که عزرائیل ارواح را بخواند و جواب دهند پس اعوان خود را بقبض آن امر نماید و از مجاهد نقل است که همه زمین
نزد ملک الموت مانند طشتی است که هر که خواهد تناول تواند نمود و در تفسیر ابو اللیث مذکور است که ملک الموت را
رویست از آتش که بدان روی بر کافران ظاهر گردد و روح ایشان را قبض کند و روئی دارد از ظلمت که بدان روح
منافق را فرا گیرد و روی دارد مشابه آدمیان که بدان روی ارواح مؤمنان توفیه کند و رویست از نور که بدان
ارواح انبیاء و صدیقان قبض نماید و اعوان او ملائکه رحمت و عذابند در خبر است که رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که شب معراج چون مرا بآسمان بردند همه فرشتگان در روی من بخندیدند و اظهار بشاشت کردند مگر
فرشته در میان ایشان که با هیبت و هیبت تمام بود و لوحی در دست گرفته در وی نگاه میکرد بر وی سلام کردم
جواب سلام باز داد و در روی من تبسم نکرد گفتم ای جبرئیل این فرشته چه کس است گفت ملک الموت است تا خدا او را
آفریده هرگز نخندیده پس نزد وی رفتم و گفتم ای ملک الموت بیک ساعت چگونه همه جهان احاطه نمائی گفت اینجهان در پیش

همه جهان پیش من [illegible]

من مانند خوانیست که در پیش کسی نهاده باشد و دستش بهر جا که خواهد رسد گفتم این لوح چیست گفت بر این لوح نام کسانیست که
آجال ایشان در این سال منقضی خواهد شد من در آن می نگرم تا هر که را وقت اجل در آمده باشد قبض روح کنم از ابن
عباس نیز منقولست که دنیا نزد ملک الموت مانند خوانیست که نزد کسی که از هر جا که خواهد از آن چیزی بردارد و برنجی
که باو رسد و مانند کاسی که ملک الموت بردارد و از مشرق تا مغرب عکرمه از ابن عباس نقل کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرموده که همه اوجاع و امراض که واقع شوند پیک مرگ اند و رسولان او و چون اجل بنده نزدیک رسید ملک الموت
حاضر شود نزد او و او را گوید که بسا خبری که بعد از خبریست و بسا رسولی که بعد از رسولیست و بسا بریدی که بعد از بریدیست
و بعد از من خبری امر که بعد از من خبری دیگر نخواهد بود و من رسولی ام و بریدی ام که بعد از من رسولی ام و بریدی نخواهد
بود اجابت پروردگار خود کن خواه برغبت و خواه بکراهت و چون قبض روح او کند خویشان و مصاحبان او بفریاد
و فغان آیند گوید بایشان که بر که فریاد میکنید و بر که میگریید بخدا سوگند که من بر وی ستم نکردم در اجل یعنی قبل از اجل
او قبض نکردم و روزی او نخوردم بلکه خدای وی او را بخواند و وی اجابت دعوت او نمود پس باید که شما بر نفس خود بگریید
نه بر وی پس بتحقیق که مرا بشما عود و رجوع بسیار خواهد بود تا از شما هیچکس را باقی نگذارم بعد از آن از حال مشرکان خبر
میدهد که وَلَوْ تَرَىٰ و اگر به بینی ای بیننده اِذِ الْمُجْرِمُونَ چون مشرکان متوغل در انواع معاصی معظم آن
شرکست نَاكِسُوا رُءُوسِهِمْ افکندگان باشند سرهای خود را در پیش در روز قیامت از غایت خجالت و شرمساری
عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار خود یعنی در موقف عرض حساب که حق تعالی متولی بندگان باشد گویند رَبَّنَا ای پروردگار
ما اَبْصَرْنَا دیدیم آنچه وعده کرده بودی وَسَمِعْنَا و شنودیم از تو تصدیق پیغمبران را یا اهوال رستخیز و او از سوی رسول را
شنیدیم فَارْجِعْنَا پس بازگردان ما را بدنیا نَعْمَلْ صَالِحًا تا بکنیم کاری شایسته اِنَّا مُوقِنُونَ پس بدرستیکه
ما بکمال ایقانیم و متیقنان مر امر عقبی زیرا که مشاهده کردیم اثر او ما را شکی در آن نمانده و چون مشرکان این گویند
حق تعالی گوید وَلَوْ شِئْنَا و اگر میخواستیم ما لَآتَيْنَا هر آینه میدادیم در دنیا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا هر نفسی آنچه راه
یافتی بوسیله آن بسوی ایمان و عمل صالح یعنی همه را بر وجه الجاء و اضطرار بر ایمان می داشتیم اما چون تکلیف مقتضی
اختیارست نه اجبار چه مکلف باید که باختیار خود ایمان آرد تا مستحق مدح و ثواب شود از این جهت آن را ملجأ

نساختیم بلکه تبیین امر ایمان نمودیم و زمام اختیار کفر و ایمان را در دست ایشان دادیم که فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ
فَلْيَكْفُرْ و ایشان ضلالت را بر هدایت اختیار کردند و بان مستحق عذاب گشتند چنانکه میفرماید وَلَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ
مِنِّي و لیکن ثابت شده است که این گفتار از من که لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ هر آینه پر سازم دوزخ را مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ
أَجْمَعِينَ از کافران دیو و آدمی در حالیکه همه جمع باشند در آن و چون شما باختیار خود پا از ظلمتکده کفر بیرون ننهادید
و ایمان را باز گذاشتید با وجود ظهور حقیقت ایمان بر شما فَذُوقُوا پس بچشید عذاب دوزخ را بِمَا نَسِيتُمْ بسبب آنکه
فراموش کردید یعنی ترک نمودید و فروگذاشتید و متذکر نشدید لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا برسیدن شما باین روز بجهة
ترک ایمان باختیار اِنَّا نَسِينَاكُمْ بدرستیکه ما نیز فراموش کردیم یعنی ترک کردیم و فروگذاشتیم شما را در عذاب دائمی
و اصلا شما را یاد نیاوردیم همچنانکه چیزی را فراموش کنند و بیاد نیارند پس با شما معامله نسیان کردیم وَذُوقُوا
و بچشید ای مشرکان مکرر عَذَابَ الْخُلْدِ عذاب جاودانی بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بسبب آنچه بودید که میکردید از کفر
و معاصی مرویست که چون روز قیامت همه مردمان را در صعید سیاست بدارند و حساب همه بکنند و اهل دوزخ را
بدوزخ روانه سازند فرشتگان برخیزند و زبان شفاعت بگشایند حق تعالی بعضی از ایشان را بجهة شفاعت فرشتگان
از راه دوزخ باز آورد و گروهی دیگر بشفاعت پیغمبران از دوزخ خلاص یابند و جمعی دیگر بشفاعت شهیدان و فرقه دیگر
بشفاعت مؤمنان بعد از آن رحمت الهی بصورت خوبی در آید و گوید بار خدایا مرا شفاعت میرسد حق تعالی فرماید که
شفاعت کن در حق هر مؤمن و مؤمنه که مرا در موضعی یاد کرده باشند و از من ترسیده باشند یا امیدوار بوده یا در همه
عمر خود یکبار مرا از روی خوف و رجا خوانده پس بشفاعت او هر مؤمن و مؤمنه که بوده باشند از دوزخ بیرون
آیند و براه بهشت روانه شوند و در دوزخ نماند مگر کسی که خدای تعالی بدو مبالات نکند بجهة کفر و شرک انگاه
بفرماید که درهای دوزخ را بر روی ایشان دربندند پس هیچ رحمت در آن نیاید و هیچ غم از آن بیرون نرود و فرشتگان
بایشان گویند فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ تا آخر و بعد از ذکر عاقبت اهل شرک و طغیان بیان حال و مآل مؤمنان
میفرماید که اِنَّمَا يُؤْمِنُ جز این نیست که میگروند بِآيَاتِنَا بآیتهای کلام ما الَّذِينَ اِذَا ذُكِّرُوا آنانکه
چون پند داده شوند بِهَا بآن آیتها خَرُّوا بر روی درافتند سُجَّدًا سجده کنندگان جهة خوف از عذاب ربانی

وَسَبَّحوا او تسبیح و تنزیه کنند پروردگار خود را از آنچه لایق عظمت و کبریائی او نباشد تسبیحی مقرون بِحَمدِ رَبِّهِم
بستایش پروردگار خود یعنی از صفات لایق او را تنزیه کنند و بستایش موافق او را بستایند و یا بجهة ترس کاری
از عذاب سبحانه او را پرستش نمایند و برآنچه توفیق داده ایشان را بایمان و هدایت و شکرگذاری کنند وَهُم لا
در حالتیکه گردنکشی نکنند از ایمان و سجود و طاعت بلکه برغبت تمام اطاعت او کنند و بعبادت او مشغول شوند این سجده
اوّل از عزایم اربع و باجماع اهل البیت بر خواننده و شنونده سجده واجبست و این سجده را تذکر گویند چو بنده
متذکر گردد نزد تلاوت این آیه ایخبر را که از آن غافل شده و تصدیق کند که دلایل وجوب وجود و وحدانیت او سبحانه
همه در شب آیه جاری و ساریست از انس روایتست که منازل بعضی از انصار از مسجد سیّد ابرار دور بود چون نماز
شام با آن قدوه انام علیه السلام بجماعت ادا کردند همچنان تا بوقت ادای عشا در مسجد توقف نموده نماز گذاردندی
و بمنازل خود نرفتندی تا دولت نماز خفتن بجماعت با آن حضرت دریابند حق تعالی در شان ایشان این آیه فرستاد تتجافا
جُنوبُهُم دور می شود پهلوهای ایشان عَنِ المَضاجِع از خوابگاه یَدعُونَ رَبَّهُم میخوانند پروردگار خود را
خَوفاً بجهة خوف از خشم و غضب وَطَمَعاً و بجهت امید رحمت ابو درداء رضی الله عنه فرموده که آیه در شان جمعی است
که نماز عشا و صبح را بجماعت بگذارند و اکثر برآنند که در شان متهجدان و شبخیزان که چون پرده شب فرو گذارند
جهانیان سر ببالین غفلت نهند ایشان پهلو از بستر گرم و فراش نرم برداشته بر قدم نیاز بایستند و در شب دراز
با حضرت کارساز راز گویند این قول حسن و مجاهد و عطاست و مروی از ابو جعفر و ابو عبدالله علیهما السلم و واحدی
باسناد خود از معاذ جبل نقل کرده گفت با جمعی در سفر غزوه تبوک با رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم از شدت گرما
و تاب آفتاب بیتاب شده بودیم و بجهة این هر جمعی ملتجی بموضعی شدند و من با رسول خدا در موضعی که اقرب بوی بود
فرود آمدم پس نزد وی رفتم و گفتم یا رسول الله مرا بعملی تعلیم فرما که بهشت درآرد و از دوزخ دور گرداند فرمود
که از چیز بزرگ سؤال کردی و این آسانست بر کسی که حق تعالی بر وی آسان گردانیده طریق از او آن اینست که خدای را
بوحدانیت پرستش کنید و با وی شریک نیاوری و نماز یومیه را بپای داری و زکوة مفروضه ادا کنی و روزه ماه رمضان
بداری بعد از آن فرمود که اگر خواهی ترا بابواب بهشت راه نمایم گفتم بلی یا رسول الله فرمود روزه سپریست از

از آتش دوزخ

از آتش دوزخ و صدقه خشم خدا را فرو نشاند و نماز شب که میانه شب برای رضای خدا گذارده شود بعد از آن این آیه تلاوت
فرمود تتجافا جنوبهم الآیه و گفت خبر دهم ترا بقوام این جمله گفتم بلی فدای تو گردم پس زبان بدست گرفت و فرمود زبان خود را
نگاه دار من گفتم یا رسول الله ما را بگفتار زبان مواخذه کنند فرمود یا معاذ مردم را بروی بدوزخ نیفکنند الا آفت زبان
ایشان اسماء بنت عمیس از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کند که شنیدم که آن حضرت فرمود چون روز قیامت باشد
خلایق را بموقف عرض بدارند منادی ندا کند و گوید باید که شب خیزان در دنیا از جای خود برخیزند و بحساب ببهشت روند
و بعد از آن در حساب خلایق شروع کنند و بلال روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که بر شما باد که نماز شب گذارید
چو آن شعار صالحانست که پیش از شما بوده اند و بدرستی که قیام شب موجب نزدیکیست بخدا و نهی کننده صاحب خود را
از آثام و مکفر سیئات او و راننده درد و الم از جسد و در وصیت نامه که امام حسن عسکری بعلی بن الحسین ابن بابویه قمی
رحمه الله نوشته که بر تو باد که نماز شب بپای داری پس بتحقیق که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وصیت کرد علی علیه السلام را و گفت
یا علی علیک بصلوة اللیل و من استخف بصلوة اللیل فلیس منّی یعنی سه بار تکرار فرمود که ای علی بر تو باد بنماز شب و هر که استخفاف
کند بنماز شب پس از ما نباشد و از سهیل بامن یمنی اویس قرنی قدس سره منقولست که شب میگفته هذه اللیلة الرکوع
این شب رکوعست بیک رکوع شب را بسر می برده و در شب دیگر می فرموده هذه لیلة السجود این شب سجودست و بیک سجده
بصبح میرسانید و یکبار او گفت که یا اویس چون طاقت داری که شبها بدین درازی بر یک حال میگذرانی گفت کجاست
شب دراز کاشکی ازل و ابد یک شب بودی تا بیک سجود بآخر بردمی و در آن نالههای زار و گریههای بیشمار کردمی بدین
مضمون   به نیم شب که همه مست خواب خوش باشند   من و خیال تو و نالههای دردآلود   از پیغمبر صلی الله علیه و آله
در تفسیر این آیه روایت کرده اند که قیام العبد من اللیل یعنی این قیام بنده است در شب برای ادای طاعت و وظایف عبادت
از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که چون روز قیامت باشد خلق اولین و آخرین را جمع کنند منادی بآواز
بلند بر وجهی که همه خلایق بشنوند ندا کند که زود باشد که بدانند اهل جمع که امروز که کیست اولی بکرم در جهان و باز
ندا کند که باید که برخیزند جمعی که پهلوهای خود را از مضاجع دور گردانیده اند برای عبادت من پس جمعی برخیزند ان
بسیار اندک باشند دیگر باره ندا رسد و باید که برخیزند آنانکه باز نداشته باشد ایشان را تجارت و سودا و معامله از ذکر

خدای تعالی و ایشان نیز اندک باشند و دیگر بدا کنند باید که برخیزند اما آنکه حمد خدای کرده باشند در سرّاء و ضرّاء و این
جماعت نیز بسیار اندک باشند پس همه را بی حساب بهشت در آرند و آنگاه حساب خلایق کنند مالک بن دینار گوید
که انس بن مالک را از این آیه پرسیدم گفت جماعتی اند از اصحاب رسول صلی الله علیه و آله که میان نماز شام و خفتن نماز
گذاردندی و عبد الله بن عمر روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هر که میان نماز شام و خفتن بتعقیب مشغول
شود خدای تعالی برای او دو کوشک بنا کند هر یکی یک ساله راه از قتاده نیز مرویست که این جماعه آنانند که میان نماز شام
و خفتن نماز گذاردندی و این نماز را نماز اوابین خوانند و این ساعت را ساعت غفلت خوانند و هر دعائی که میان
شام و خفتن کنند مستجاب شود و هشام بن سالم از ابو جعفر صلوات الله علیه روایت کرده که هر که میان نماز شام و خفتن
دو رکعت نماز بگذارد در رکعت اول فاتحة الکتاب یکبار و آیه و ذا النون اذ ذهب تا آخر و در دوم فاتحة الکتاب یکبار ۴
و آیه و عنده مفاتح الغیب تا آخر بخواند و در قنوت آن دست بر آرد و بگوید اللّهمّ انّی اسئلک بمفاتح
الغیب التی لا یعلمها الا انت ان تصلّی علی محمّد و آل محمّد اللّهمّ انت ولی نعمتی و القادر علی طلبتی
و انت تعلم حاجتی فاسئلک ان تصلّی علی محمّد و آل محمّد و ان تفعل بی ما انت اهله هیچ حاجت نخواهد مگر که
و لا تفعل بی ما انا اهله
باجابت مقرون گردد و حاصل که حق تعالی وصف اهل ایمان فرموده ایشان بجهة شوق عبادت حضرت عزّت ترک استراحت
نموده او را می خوانند و ممّا رزقناهم و از آنچه روزی داده ایم ایشان را و عطا فرموده ینفقون نفقه میکنند
در وجوه خیر یعنی لب بدرگاه ما عرض نیاز و گدائی میکنند و بر در در راه ما بفریاد اهل نیاز و گدایان میرسند بعد از آن
بجهة ترغیب و تحریص اهل ایمان در طاعت بدنی و مالی بیان جزای ایشان میکند که فلا تعلم نفس پس نمیداند هیچ
نفسی نه ملک مقرب و نه نبی مرسل ما اخفی لهم آنچه پنهان داشته شده است برای پهلو تهی کنندگان از خوابگاه
و انفاق کنندگان بر وجه مرضات الله من قرّة اعین از روشنی چشمها یعنی چیزها که بدان چشمها روشن گردد ابن مسعود
روایت کرده که در توریه نوشته که حق تعالی آماده ساخته آنانکه پهلو از بستر بر دارند از برای رضای خدا آنچه هیچ چشم
او را ندیده است و هیچ گوشی چنان نشنیده و بر خاطر هیچ آدمی نگذشته و هیچ فرشته او را ندانسته و در حدیث قدسی
نیز وارد شده که آماده کرده ام برای بندگان صالح خود آنچه چشم او را ندیده باشد و گوشی او را نشنیده و نه بخاطر

بشر گذ

بشر گذشته و اهل ایمان که در شب و روز مشغول عبادت بدنی و مالی اند خبر داده شوند جزاءً جزا دادنی بما کانوا
بسبب آنچه بودند که باخلاص نیّت یعملون عمل میکردند آورده اند که ولید بن عقبه ابن ابی معیط که برادر عثمن بود از جانب
مادر با امیر المؤمنین علیه السلم در مقام مفاخرت در آمده گفت ای علی تو کودکی و قوت جوانی من از تو بهتر است و زبان
آوری من از تو بیشتر و سنان من از سنان تو تیزتر و در میان لشکر من از تو پایدارتر و باثبات تر امیر المؤمنین در جواب
الملعون فرمود خاموش ای فاسق ترا با من چه یارای آنکه مفاخرت کنی و چه بهره آنکه می داند حق تعالی جهة تصدیق
حضرت امیر کبیر آیه فرستاد که افمن کان مؤمنا آیا آنکس که هست گرونده کذا در رسول یعنی علی علیه السلم کمن کان
فاسقا مانند کسیکه بیرون رفته از دایره ایمان یعنی ولید لا یستون برابر نیستند در شرف و رتبه یا در جزا و ثواب
و همین ولید است که عثمن او را در کوفه والی ساخته بود شبی خمر خورده و بامداد بمسجد رفته و مستانه امامت کرد و نماز صبح را
چهار رکعت گذارد و در میان نماز رو با قوم کرد و گفت بر چهار رکعت بیفزائیم که با نشاطم و سرخوش مردمان بدانستند
که او مست است نامه نوشتند بعثمان و او را از این معنی واقف گردانیدند عثمان کس فرستاد و او را طلبید و بعضی صلحاء کوفه نیز برفتند
و گواهی داده اند بر وی که خمر خورده و مست در نماز آمده و نماز بامداد چهار رکعت گذارد و گفت ازیدکم فانی نشیط
با امیر المؤمنین مشورت کرد فرمود او را هشتاد تازیانه حد باید زد عثمان حدّ زد و این حال در کوفه شایع شد و در خلافت
امیر المؤمنین علی علیه السلم چون مهاجر و انصار با آن حضرت بیعت کردند ولید و مروان حکم و سعید بن عاص بیعت نکردند
امیر المؤمنین فرمود چرا بیعت نمیکنید ولید گفت زیرا که تو مرا بغضب آورده و کینه خود را در دل من جای داده پدر مرا در بدر
و سعید را در روز بدر کشته چون علی علیه السلم مروان را بمدینه آورد با او عتاب کردی و با او گفت ما باین شرط با تو بیعت
میکنیم که ما را بر دیگران مزیّت دهی و چون از تو هراسان شویم شام رویم و کشندگان عثمان را بقتل آری حضرت فرمود
امّا آنچه گفتی که ما را بغضب آوردی و دل ما را پر کینه ساختی آن بجهة اقامت حدود الله بود و عدم تعطیل احکام الله و ترویج
دین رسول الله پس کینه شما حقیقة با خدا و رسول باشد نه با من امّا اینکه گفتی ما را مزیّتی باشد شما را آنچه شرع تجویز کند چگونه
از دایره شرع قدم بیرون نهم و آنچه مرضی شما باشد بآن عمل نمایم و اما ترس شما از من میتوانم که شما را ایمن گردانم و دون
آنکه از شما معصیتی ظاهر شود که موجب حدّ و تعزیر باشد ایذا و آزار رسانم و امّا کشندگان عثمان را آنچه در شرع جایز باشد

که آن اثبات خون اوست به بینه با ایشان عمل کنم گفت اگر بیعت تو نکنم چه خواهی کرد فرمود شما را محبوس سازم
تا بیعت کنید ایشان بالضرورة بحسب ظاهر بیعت کردند و با اهل ایمان مساوی شدند حاصل که حق تعالی میفرماید
که مؤمنان و کافران مساوی یکدیگر نباشند چه منزل مؤمنان درجات جنانست و منزل کافران درکات
نیران همچنانکه تفصیل آن میفرماید که وَ أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا اما آنانکه گرویده اند وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
و کردند کارهای شایسته فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَىٰ پس مر ایشانراست بوستانهایی که ماوای حقیقیست
چه دنیا منزلیست ناچار از آن ارتحال باید کرد بخلاف عقبی که دار خلود است و گویند جنة المأوی جنتیست
از جنان بر یمین عرش و ابن عباس فرمود که تسمیه آن بماوی بجهة آنست که ارواح شهدا و صلحاء در آن
جای گیرند و حق تعالی روز قیامت آنرا بمؤمنان خالص العقیده و مخلص العمل دهد نُزُلًا در حالتیکه پیش
کشی باشد و ما حضری که از برای مهمان آورند و پس از دخول این بهشت نعم کلیه که بکنه آن نتوان رسید
بدیشان ارزانی دارد بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بسبب آن میکردند عملی که مستحق این کرامت شدند وَ أَمَّا
الَّذِينَ فَسَقُوا و اما آنانکه بیرون رفتند از راه دین و بر طریق کفر و ضلالت راسخ شدند فَمَأْوَاهُمُ
النَّارُ پس بازگشت ایشان دوزخ است یعنی بجای جنة المأوی که نام زد مؤمنانست ایشانرا در آتش
دوزخ مأوی دهند كُلَّمَا أَرَادُوا هرگاه خواهند أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا آنکه بیرون آیند از آتش دوزخ
بجهة بیتابی از تاب عذاب آتش أُعِيدُوا فِيهَا بازگردانیده شوند در آن و در خبر آمده که هرگاه
آتش بوقت جوشش ایشانرا بالا افکند تا نزدیک درهای دوزخ رسند و توقع بیرون آمدن کنند خزنه
دوزخ بگرزهای آتشین ایشانرا بزنند و بقعر دوزخ اندازند وَ قِيلَ لَهُمْ و گفته شود یعنی خزنه گویند
مر ایشانرا بر وجه اهانت زیادتی غیظ که ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ بچشید عذاب آتش را این کلام دالست
بر آنکه مراد کافرست چه غیر کافر مخلد در دوزخ نخواهد بود وَ لَنُذِيقَنَّهُمْ و هر آینه بچشانیم اهل مکه را
مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَىٰ از عذاب نزدیکتر و خوردتر در دنیا که قتل است و اسر و قحطی که مدت
هفت سال بآن مبتلا بودند و گوشت مرده و سگ را میخوردند دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ بجز از عذاب

بزرگتر که عذا

بزرگتر که عذاب خلود است در آتش دوزخ لَعَلَّهُمْ شاید ایشان جمعی که باقی مانند از ایشان يَرْجِعُونَ
بازگردند براه حق و از کفر توبه کنند امام محمد باقر علیه السلم فرمود که مراد بعذاب اکبر خروج مهدی آل محمد است
بر کافران و استیصال همه ایشان بدست او و در لباب حبر از تفسیر عیاشی نقل کرده که ادنی غلای اسعار است
و اکبر خروج مهدی بشمشیر آبدار وَ مَنْ أَظْلَمُ و کیست ستمکارتر مِمَّنْ ذُكِّرَ از کسیکه پند داده شود بِآيَاتِ
رَبِّهِ بآیتهای پروردگار او یعنی قرآن با حجج واضحه ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا پس روی بگرداند از آن و تفکر
نکند در آن إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ بدرستیکه ما از مجرمان مشرکان مُنْتَقِمُونَ انتقام کشندگانیم باقامت هلاک
و عذاب چه جای انتقام با آنکس که او ظالمتر از هر ظالمی باشد یعنی هرگاه که حق تعالی از جمیع مشرکان انتقام کشد
پس کسیکه اظلم از ایشان باشد نصیب انتقام آن بروجه اوفر و اتم باشد و چون مشرکان قریش با وجود آیات واضحه
تکذیب پیغمبر میکردند و آن حضرت بجهة آن بسیار مغموم میشد حق تعالی بجهة تسلی خاطر سید عالم وعید مکذبان
وی را از قصه موسی و تکذیب قوم او خبر داد که وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ و بتحقیق که دادیم موسی را
توریة چنانچه دادیم ترا قرآن فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ پس مباش در شک مِنْ لِقَائِهِ از دیدن تو کتاب
قرار کقوله وَ إِنَّكَ لَتُلَقَّى الْقُرْآنَ و گویند معنی آنست که شک مکن در تلقی موسی توریة را از خدای برضا
و قبول و نزد ابن عباس ضمیر راجع است بموسی یعنی بلاشک تو ملاقات خواهی کرد با موسی در دنیا چنانچه در وسیط
آورده که حق تعالی وعده داده بود حضرت رسالت را که پیش از آنکه از دنیا رحلت کنی موسی را خواهی دید این
بجهة تاکید همین وعده میگوید که شک مکن در لقای تو ویرا در وقتی که آنحضرت را بمعراج بردند موسی را در آسمان
ششم دیدم بوقت عروج و هم بوقت نزول و حضرت فرمود که مرا شبی باسمان بردند موسی را دیدم دراز
بالا جعد موی گوئیا که از مردان شنوءه است و عیسی را دیدم مردی میانه بالا و مایل بسفیدی و سرخی وَ
جَعَلْنَاهُ و گردانیدیم کتاب منزل بر موسی را یا موسی را هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ راه نماینده مر
بنی اسرائیل را وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ و گردانیدیم از بنی اسرائیل أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا پیشوایانی
که راه نمودند باحکام توریة بفرمان ما ایشانرا بتوفیق لَمَّا صَبَرُوا آنهنگام که صبر کردند بر ایمان بار شدائد

قوم با بار نکاب طاعات با از اجتناب معاصی وکانوا بایاتنا و بودند بآیتهای ما یعنی علامات و معجزاتی که موسی را داده بودیم یوقنون بی گمان بودند بجهة امعان نظر در آن و همچنین کردانیدیم کتاب منزل بر تو سبب هدایت بندکان و کردانیدیم از امتان تو پیشوایانی که هدایت خلقان کردند بفرمان ما و صبر کردند بر آن و بآیات و معجزاتی که بنو دادیم بر یقین بودند ان ربک بدرستیکه پروردکار تو هو یفصل بینهم او حکم کند میان مردمان یوم القیمة در روز رستخیز فیما کانوا فیه در آنچه که بودند در آن یختلفون اختلاف میکردند از امر دین یعنی بحکم نافذ خود حق را از باطل جدا سازد و هر یک فرا خور اعتقاد و کردار جزا دهد اولم یهد لهم آیا راه ننمود و بیان نکرد اهل مکه را که کم اهلکنا من قبلهم چند هلاک کردیم پیش از ایشان من القرون از اهل قرنها مانند قوم عاد و ثمود یمشون فی مساکنهم میروند اهل مکه در مسکنهای ایشان و در سفر خود بر آن میکذرند و آثار و علامتها را می بینند ان فی ذلک بدرستیکه در این اهلاک امم قرون ماضیه لآیات هر آینه عبرتهاست مر امم آینده را افلا یسمعون آیا پس نمی شنوند و نمیدانند این سخنان را یعنی بکوش فهم استماع نمیکنند تا پند کیرند و منزجر شوند پس تنبیه کفار میکند اولم یروا آیا نمی بینند و نمیدانند انا نسوق الماء ما میرانیم آبرا یعنی باران و سیل را می فرستیم الی الارض الجرز بسوی زمین خالی از کیاه فنخرج به پس بیرون می آریم بآن آب باران زرعا کشت زاری و کویند جرز اسم موضعیست در ولایت یمن که آب جویها بان نمی رسد و حق تعالی باران بدان زمین خشک میرساند و از آن زراعات و اشجار و سایر نباتات روییده می شود تاکل منه میخورند از آن زرع انعامهم چهار پایان ایشان یعنی از کاه زرع و کیاه و برگ درخت و انفسهم و میخورند ایشان یعنی از دانه و میوه آن افلا یبصرون آیا نمی بینند این قدرت را تا استدلال کنند بر کمال قدرت حق و بدانند که آنکه قادر است بر انبات زرع از زمین خشک قدرت دارد بر زنده کردانیدن مردکان بعد از موت و یقولون و میکویند کفار مکه متی هذا الفتح کی باشد فتح این مکه که مؤمنان میکویند که خدا ما را بر مشرکان مکه فتح خواهد بود یعنی کافران از روی استبعاد و استعجال میکردند در باب نزول عذاب بر ایشان و با صحابه محمد

صلی الله علیه واله

صلی الله علیه واله میکفتند که فتحی که وعده میدهید کی خواهد بود زود بنمایید ان کنتم صادقین اگر هستید راست کویان بان در وعده خود مراد فتح مکه است و نزد سدی حکم بعذاب ایشان در روز بدر و نزد مجاهد مراد حکم است بثواب و عقاب در روز قیامت قل بکوای محمد در جواب ایشان که یوم الفتح روز فتح یا بدر یا حکم بثواب و عقاب لا ینفع الذین کفروا سود نخواهد داشت آنها که نکرویده اند ایمانهم کرویدن ایشان یعنی مقتولان چه در حال قتل که وقت استیصال است ایمان ایشانرا فائده ندهد و لا هم ینظرون و نباشد ایشانرا که مهلت داده شوند و عذاب قتل ایشان در توقف افتد و یا آنکه در روز قیامت ایمان آوردن نفع بایشان رساند و از عذاب مهلت یابند فاعرض عنهم پس روی بکردان از ایشان از روی اهانت و ایشانرا واکذار تا مدت معلوم که وقت نزول آیه السیف است و انتظر و منتظر باش نصرت الهی را انهم منتظرون بدرستیکه ایشان نیز منتظرانند که غلبه کنند بر تو و بمضمون الحق یعلو و لا یعلی نصرت و غلبه ترا باشد نه ایشانرا و یا آنکه چون وعید الهی البته بایشان خواهد رسید پس کویا منتظر اند

سورة الاحزاب

ابی بن کعب از حضرت رسالت صلی الله علیه واله روایت کرده که هر که سوره الاحزاب بخواند و اهل خود و بنده خود و کنیزان خود را تعلیم نماید حق تعالی او را از عذاب قبر ایمن کرداند و عبد الله بن سنان از ابی عبد الله علیه السلم نقل کرده که هر که سوره الاحزاب بسیار خواند روز قیامت در جوار سید ابرار و ازواج اطهار او باشد پوشیده نماند که چون حق تعالی در مختتم سوره امر کرد حضرت رسالت را با انتظار نصرت در این سوره امر کرد آنحضرت را که در حین انتظار از نواهی اجتناب نما و اطاعت کفار منما و فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم

در اسباب نزول و غیر آن از تفاسیر آورده اند که ابوسفیان بن حرب و عکرمه ابن ابی جهل و ابو اعور سلمی بعد از واقعه احد از پیغمبر خدا صلی الله علیه واله امان طلبیده از مکه بمدینه آمدند و در مرکز نفاق یعنی وثاق ابن ابی سلول که رئیس رئیس اهل کفر بود و مقتدای ایشان نزول کردند و روز دیگر عبد الله بن سعد بن ابی سرح و طعمه بن ابی رق را که از اهل نفاق بود همراه کرفته نزد رسول آمدند و کفتند

ما را بلات و منات واگذار و بگو که تا بان را در قیام قیامت شفاعت هست و عبادت آنها نافع است و یا نزد ترا
گذاریم تا خدمت خدای خود کنی این سخن بر آنحضرت شاق آمد و روی مبارک درهم کشید ابن ابی و ابن قشیر و ابن
قیس گفتند یا رسول الله سخن اشراف عرب را رد مکن که صلاح کلی در ضمن آنست عمر گفت یا رسول الله دستوری ده تا این را
بقتل آریم حضرت فرمود که من ایشان را بجان و مال امان داده ام و نقض عهد روا نیست و لیکن ایشان را از مدینه اخراج
کنید و بعد از آن فرمود اُخرجوا من هذه البلد لعنة الله و غضبه بیرون روید از این شهر که در لعنت خدا
و غضب و خشم اوئید پس این آیه نازل شد که یا ایها النبی ای پیغمبر خبر دهنده یا بلند مرتبه اتق الله
دایم و ثابت باش بر تقوی یا بترس از خدای در نقض عهد و لا تطع الکافرین و فرمان مبر کافران مکه را
چون ابوسفیان و عکرمه و اتباع ایشان و المنافقین و منافقان مدینه را چون ابن ابی و معتب بن قشیر
و اشباه ایشان در هرچه موجب وهن و ضعف باشد در دین ان الله کان بدرستیکه خدای هست علیما
دانا بمقالات ایشان حکیما حکم کننده بوفای عهد و یا عالم بمصالح و مفاسد و حکم نماینده بآنچه مقتضی حکمت است
پس آنچه فرماید و نهی کند محض مصلحت و حکمت باشد و گویند یهود مدینه از قریظه و نضیر و بنی قینقاع بعضی از ایشان
از روی نفاق با آنحضرت مبایعت کردند و آنحضرت بجهة شوق بسیار که بر ایمان ایشان داشت بصغیر و کبیر ایشان
ملایمت میفرمود و اگر قبیحی از ایشان صادر می شد اغماض عین می نمودند حق تعالی انزال این آیه فرمود و نزد بعضی دیگر
اهل مکه حضرت را گفتند اگر از دین خود رجوع کنی ما نصفی از مال خود بتو دهیم و شیبه بن ربیعه متعهد شد که من
دختر خود را بنکاح تو در آورم و منافقان مدینه تخویف حضرت میکردند که اگر اطاعت اهل مکه نکنی ترا
بقتل آرند حق تعالی فرمود که ای پیغمبر برگزیده فرمان کفار و منافقان مبر و اتبع ما یوحی الیک
و پیروی کن آن چیزیکه وحی کرده می شود بتو من ربک از نزد پروردگار تو و چون نهی از اطاعت ایشان
و غیر آن ان الله کان بدرستیکه هست خدای بما تعملون بآنچه میکنید از خیر و شر و صلاح و فساد
خبیرا دانا پس وحی میفرستد بتو آنچه صلاح تو در آن است و نهی میکند از استماع قول کفره که موجب فساد است
و توکل علی الله توکل کن بر خدای یعنی کار خود را با وی گذار که هرچه کند بر وفق مصلحت و حکمت کند

و از غزا و اندیشه مکن

و از غزا و اندیشه مکن و کفی بالله وکیلا و بسند است خدا کارساز و مرجع کار جمیع امور و نگاهبان
و کفایت کننده همه مهمات پس بتدبیر صلاح تو قیام نماید و حافظ تو شود و دفع اعداء نماید از تو آورده اند
که ابو معمر جمیل بن اوس مردی لبیب و فهیم و ادیب بود بارها گفتی که مرا دو دل است که یکی از آنها فهم
میکنم زیاده از آنچه محمد فهم میکند و عرب او را ذوالقلبین لقب کرده بودند وقتی که از بدر گریخته بمکه میرفت
یکی از نعلین در دست و دیگری در پا ابوسفیان بدو رسید و خبر قوم پرسید گفت بعضی مقتولند و بعضی
منهزم ابوسفیان گفت نعلین تو چه حال دارد که یکی در پا است و دیگری در دست ابومعمر باز نگریست بر آن
اطلاع یافته گفت ظن من نبود مگر آنکه این هردو در پای داشته باشم و معلوم مردمان شد که او را دو دل نیست
و در دعوی کاذب است و حق تعالی تکذیب وی کرده در ادعای ذوالقلبین و در این باب آیه آمد که ما جعل
الله نیافرید خدای لرجل من قلبین هیچ مردی را دو دل فی جوفه در درون او زیرا که هر قلبی
معدن روح حیوانیست و منبع جمیع قوای پس یکی بیش نباید و در زاد المسیر آورده که منافقان میگفتند
که آن حضرت دو دل دارد یکی با ما و یکی با اصحاب حق تعالی فرمود که دروغ میگویند حق تعالی هیچ کس را
دو دل نیافرید و بقول دیگر کافران چون کثرت علم و حفظ رسول را بدانستند تعجب نموده گفتند همانا
او را دو دل است و گفته اند که این آیه متصل بآیه متقدمه و معنی اینست که ممکن نیست جمع میان اتباع متضادین
که یکی اتباع وحی و قرآن باشد و یکی اتباع اهل کفر و طغیان و از ابوعبدالله علیه السلام نیز مرویست
که حق تعالی دو دل را از برای یکمرد نیافرید که یکی دوستی با قومی کند و یکی دیگر دوستی با دشمنان ایشان
و همچنانکه محال است که یک کس را دو دل باشد محال است که یک شخص هم زن کسی باشد و هم مادرش و یا یک
شخص هم پسر کسی باشد و هم پسر دیگری چنانکه میفرماید و ما جعل و نگردانیده است خدای ازواجکم
اللائی زنان شما را که تظاهرون منهن ظهار میکنند از ایشان امهاتکم مادران شما یعنی
زنی را که با او گفته باشند که انت علی کظهر امی تو بر من همچو پشت مادر منی مادر شما نگشته زیرا که زوجیت
مقتضی خادمیت است و امومه مقتضی مخدومیت پس در یکتن جمع نشود و ما جعل و نگردانید خدای

أَدْعِيَاءَكُمْ پسر خواندگان شما را أَبْنَاءَكُمْ پسر حقیقی شما ثبوت امر اصلی است و دعوت صورت عارضیست پس
بایکدیگر مجتمع نشوند ذَٰلِكُمْ اینکه یک کس را دو دل باشد مظاهره مجیه مادر حقیقی و پسر خوانده چون پسر حقیقی قَوْلُكُمْ
بِأَفْوَاهِكُمْ سخنی است بدهنهای شما یعنی بزبانهای خود میگوئید محض قول است و حقیقتی ندارد وَاللَّهُ يَقُولُ
الْحَقَّ و خدای میگوید سخن راست که مطابق واقع است وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ و او راه می نماید بطریق حق
آیه در حق اوس بن صامت آمد که زن خود خوله بنت ثعلبه را ظهار کفت و عادت عرب آن بود که زن
مظاهره را مطلقه میدانستند و اصلا رجوع بآن نمیکردند و تفصیل این در سورهٔ مجادله مذکور است و آیه دویم
دربارهٔ زید بن حارثه کلبی که مردم او را زید بن محمد میگفتند و حال آنکه او مملوک خدیجه بود رضی الله عنها و خدیجه او را
قبل از وحی بحضرت بخشیده بود و آن حضرت او را آزاد کرده بود چون زید زن خود زینب بنت جحش اسدی را طلاق
کفت و رسول وی را بنکاح خود در آورد و جهودان و منافقان طعنه زدند و کفتند که محمد ما را نهی میکند از آنکه زن
پسر خود را خواسته حق تعالی فرمود که پسر خوانده حقیقة پسر تواند بود و کفت شما حقیقتی اصلا ندارد و مطابق واقع
نیست و قول حق و راه راست آنست که حق تعالی میکوید و راه مینماید ادْعُوهُمْ بخوانید فرزندان را و نسبت دهید
لِآبَائِهِمْ مر پدران ایشان را هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ آن خواندن راست ترست و در غایت صدق
و درستی نزدیک حق تعالی و در صحیح بخاری مذکور است که از ابن عمر نقل است که ما میکفتیم الا زید بن محمد تا این آیه آمد
او زید بن حارثه فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا پس اگر ندانند آبَاءَهُمْ پدران ایشان را که نسبت دهید ایشان را بانها
فَإِخْوَانُكُمْ پس ایشان برادران شمااند فِي الدِّينِ در دین اسلام وَمَوَالِيكُمْ و دوستان شما در دین یعنی برادران
و دوستان شمااند پس در خطاب بایشان بگوئید یا اخی یا مولای و یا ایشان بنی اعمام شمااند یعنی چونکه شما پدران
برادر دینی یکدیگرید پس ایشان پسران برادران دینی شما باشند و مولی بمعنی ابن عم در کلام عرب شایع است وَ
لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ و نیست بر شما کناهی فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ در آن چیزی که خطا کردید بآن و جاهل
بودید بقبح آن چون کفتن زید بن محمد قبل از ورود نهی یا بعد از آن بر طریق نسیان وَلَٰكِنْ و لیکن کناه هست مَا
تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ در آنچه قصد کند دلهای شما و عمدا کسی نسبت بغیر پدران او دهد بعد از علم بنهی آن وَكَانَ

و هست خدای غَفُورًا آمرزنده کناه آنرا که خطا کند رَحِيمًا مهربان بر صاحب عمد چون توبه کند و بدانکه
پسر خوانده اصلا ارث و نسبت عتق نیست باجماع اهل البیت بخلاف اهل خلاف که موجب عتق مملوکست
و ثبوت نسبت کاهی که مجهول النسب باشد آورده اند که چون حضرت رسالت بغزوه تبوک عزیمت فرمود
همه مسلمانان را بخروج امر فرمود بعضی کفتند از پدر و مادر خود دستوری طلبیم آیه آمد که النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ
پیغمبر برگزیده سزاوارترست بگرویدگان مِنْ أَنْفُسِهِمْ از نفسهای ایشان در کار دین و دنیا چو هر چه فرماید
عین صلاح بنده و محض اوست بخلاف امر نفس که موجب غوایت و سبب شقاوتست فلهذا اولویت نسبه
بآن حضرت بر طریق عموم واقع شده و تقیید نیست ببعضی دون بعضی پس واجبست بر همه مؤمنان که نزد ایشان
آن حضرت دوست تر باشد با نفس ایشان و امر او نافذتر بر امر غیر او و شفقت ایشان بر او تمام تر و از شفقت غیر او
و در حدیث آمده که مؤمنی نیست مگر که من اولی ام باو در دنیا و آخرت و نیز بروایت صحیحه ثابت وارد شده که نکرود هیچ یک
از شما و مؤمن نباشد تا نباشم من باو دوست تر از پدر و مادر و فرزند و همه مردمان ام پس باید که فرمان او از همه
فرمانها لازم تر شناسید و لهذا صاحب عین المعانی آورده که محبت او سزاوارترست از خود و غیر خود از اقارب
و اجانب مجاهد کفته که هر پیغمبری پدر امت خودست و لهذا مؤمنان برادران یکدیکرند چو پیغمبر پدر ایشانست در دین
وَأَزْوَاجُهُ و زنان او أُمَّهَاتُهُمْ مادران ایشان از روی تحریم و تعظیم و احترام نه در سایر احکام رؤیت ایشان
روا نبوده و نسب و ارث ندشته و بجهة احترام ایشانست تحریم نکاح ایشان کقوله و لا تنکحوا ازواجه ابدا در مصحف
ابن مسعود چنین بود که و هو اب لهم و ازواجه امهاتهم و این از ابو جعفر و ابو عبد الله علیهما السلم مرویست که در بعضی
اخبار آمده که جمعی منافقان کفتند که چرا محمد زنان ما را نکاح کند و ما زن او را بنکاح در نیاریم حق تعالی بجهة نقض
قول ایشان فرمود که وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ ازواج اطهار سید ابرار امهات شمااند پس نکاح ایشان بر شما
حرامست از قتاده مرویست که در صدر اسلام بهجرت و موالات و مواخات میراث میکرفتند حق تعالی نسخ آن نموده
فرمود که وَأُولُو الْأَرْحَامِ و خویشاوندان بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ برخی از ایشان سزاوارترند به برخی
در توارث فِي كِتَابِ اللَّهِ در لوح محفوظ یا در آنچه فرستاده شد از قرآن یعنی آیه مواریث و یا در این آیه و یا در آنچه

حق تعالی مکتوب و مفروض است و بر هر تقدیر ایشان احق اند بمیراث مِنَ الْمُؤْمِنِینَ از گرویدگان یعنی انصار وَالْمُهَا
جِرِینَ که پیغمبر صلی الله علیه و آله با ایشان برادری داده و یا از مؤمنان متواخی یعنی اقربا از این گروه مذکوره اولی اند
بانکه میراث برند از یکدیگر جمیع اموال را إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا مگر آنکه بکنید إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ با دوستان خود از
از مؤمنین و مهاجرین مَعْرُوفًا نیکوئی یعنی وصیت کنید بعضی از مال خود را کم زیاده از ثلث نباشد برای هرکه دوست
دارید مگر که ورثه تجویز زیاده بر آن کنند و رخصت دهند و یا در حالت حیات خود از اموال خود چیزی بدوستان خود بخشند
كَانَ ذَٰلِكَ هست آنچه مذکور شد در این هر دو از اولویت پیغمبر و توارث ذوی الارحام فِي الْكِتَابِ در
کتاب یا در لوح محفوظ مَسْطُورًا نوشته شده و ثابت گشته بدانکه از این آیه استدلال میتوان کرد بر اولویت خلافت
و امامت امیرالمؤمنین ع بر غیر از دو وجه چه بموجب النبی اولی بالمؤمنین پیغمبر ما سزاوارتر است بجمیع مؤمنان و امیر
المؤمنین علیه السلام بدلیل انفسنا و انفسکم در مرتبه نفس پیغمبر است او نیز اولی باشد بجمیع مؤمنان در جمیع امور که از جمله آن
خلافت و امامت است و نیز در غدیر خم حضرت فرموده است که الست اولی بکم منکم بانفسکم جمله گفتند بلی یا رسول الله
فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه و ممکن است که تمسک جویند بقوله و اولوا الارحام اولی ببعض فی کتاب الله من المؤمنین
والمهاجرین یعنی خویشان اولی اند و چیز وصف کرده شده اند ایمان و هجرت بر تقدیر آنکه من بیانی باشد پس اولویت
موقوف است بر سه چیز یکی قرابت دوم ایمان سیوم هجرت و جمیع امت دعوی امامت و خلافت در پنج کس کرده اند امیرالمؤمنین
و عباس و ابوبکر و عمر و عثمان اگرچه مهاجر و مؤمن بوده اند اما قرابت نداشته اند و اما عباس اگرچه ایمان و قرابت داشت
اما مهاجر نبود بلکه طلیق بود پس امامت و خلافت مخصوص باشد بامیرالمؤمنین و بعد از آن ذکر احکام مذکوره تاکید نبوت
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله میفرماید بذکر اخذ میثاق از پیغمبران در این باب و میگوید وَإِذْ أَخَذْنَا و یاد
کن ای محمد این را که چون فراگرفتیم مِنَ النَّبِيِّينَ از جمیع پیغمبران مِيثَاقَهُمْ پیمان ایشان را بر آنکه هر یک از ایشان
بشارت دهند به پیغمبری که بعد از او خواهد آمد تبلیغ رسالت نماید و بعبادت او دعوت نمایند و دیگر بر تصدیق
کنند و امت را نصیحت نمایند و این میثاق در روز الست فراگرفته شد از پیغمبران وَمِنْكَ و از تو که محمدی
وَمِنْ نُوحٍ و از نوح نجی وَإِبْرَاهِيمَ و از ابراهیم خلیل وَمُوسَىٰ و از موسی کلیم وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ و از عیسی پسر مریم

که روح الرسالت

که روح الرسالت تخصیص ذکر این پیغمبران بعد از تعمیم برای آنست که أُولُو الْعَزْمِ بودند و مشاهیر ارباب شرایع
و تقدیم پیغمبر ما بر ایشان جهت تعظیم و تکریم آنحضرت است وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ و فراگرفتیم از این پیغمبران مِيثَاقًا
غَلِيظًا پیمانی محکم و استوار و جلیل المرتبه و عظیم الشأن و جلال شأن است و گویند میثاق غلیظ یمین مغلظ
مؤکد است بر وفا کردن بآنچه حق تعالی بر ایشان تحمیل کرده بود از ثقال نبوت و تبلیغ رسالت و غیر آن از اقامت
عبادت حاصل که حق تعالی اخذ میثاق غلیظ نمود از جمیع انبیاء لِيَسْأَلَ الصَّادِقِينَ تا سؤال کند راستگویانرا
یعنی پیغمبران را عَنْ صِدْقِهِمْ از راستی ایشان در عهد باین معنی که در یوم یقوم الاشهاد و هر یک از انبیا گواهی
دهند بر نفسهای خود از صدق ایشان در عهد و یا پرسد از پیغمبران که امم ایشان اجابت دعوت ایشان کردند
یا نه از ایشان پرسد که پیغام رسانیده اند و با آنچه رسانیده اند محض قربت و اخلاص و غیر آن از ریا و سمعه و ترفع
شان از امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که هرگاه از راستگویان پرسند که بر چه وجه قصد و چه رست گفتی
تا بجنب آن ایشان را جزا دهند پس حال دروغ گوی چگونه خواهد بود و غرض از این سؤال تبکیت کافران و ناگرویدگان
ایشان است از قبیل آیه انت قلت للناس اتخذونی و امی الهین من دون الله وَأَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ و آماده کرده
برای ناگرویدگان عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک و بعد از آن تذکر مؤمنان مینماید نعمت فتح و ظفر بر کافران
و میگوید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنکس که ایمان آورده اید اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ یاد کنید
نعمت خدای را که انعام فرمود بر شما إِذْ جَاءَتْكُمْ در وقتی که آمدند بشما در روز غزای خندق جُنُودٌ لشکری
یا تی یعنی قریش و غطفان و کنانه و یهود و قریظه و نضیر که ده هزار کس بودند فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ پس فرستادیم
بر ایشان رِيحًا بادی مراد باد صباست که خیمهای ایشان را از جای برکند و همه را پراکنده ساخت وَجُنُودًا
لَمْ تَرَوْهَا و لشکرها ندیدید ایشان را یعنی ملائکه که هزار کس بودند وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای بِمَا تَعْمَلُونَ
بآنچه میکنید از تدبیر و صلاح در باب دین و عمل صالح بَصِيرًا بینا بدان شما را جزا خواهد بود این آیه آنچه
بعد از این است در بیان غزوه احزاب و تفصیل قصه آن بر این وجه بود که بعد از آنکه پیغمبر بنی نضیر را از دیار
خود شان بطرف شام فرستاد رؤسای یهود چون سلام بن ابی الحقیق و حی بن اخطب و کنانه بن ربیع با جمعی از بنی

نفر دبنی وابل بمکه آمدند و ابوسفیان را که از مهتر قریش بود و سادات ایشان با اتباع او بر مقاتله پیغمبر صلی الله علیه وآله
تحریص کردند و گفتند بیائید تا همه متفق الکلمه و مجتمع شده محمد و اقوام او را مستاصل گردانیم و از دغدغه او فارغ
شویم قریش گفتند یا معشر الیهود شما که اهل کتابید و تحقیق امور کرده اید بگوئید که دین ما بهتر است یا دین محمد گفتند
دین شما بهتر است ایشان از این معنی خوشحال شده با یهود در باب مقاتله حضرت رسالت هم عهد شدند پس از مکه بیرون
آمده بقبیله غطفان رفتند و ایشان را بر حرب رسول دعوت نمودند ایشان اجابت دعوت نموده با اهل قریش متفق
شدند و بعد از ان همین منوال هر یک از قبایل عرب را بر مقاتله پیغمبر خوانده اجابت کردند قاید اهل قریش
ابوسفیان بوده و قاید غطفان عیینه بن حصین و قاید بنی مره حارث بن عوف و قاید اشجع مسعر بن حله و قاید بنی
اسد طلیحه و قاید بنی اسلم ابی اعور و قاید هوازن عامر بن طفیل همه متفق شدند و هم عهد گشته بمدینه متوجه شدند ۳
چون این خبر برسول صلی الله علیه وآله رسیده که ده هزار کس از یهود و قریش بر عزم حرب او بمدینه می آیند آنحضرت با
هزار کس از مدینه بیرون و در پیش جبل سلع فرود آمده و کوه سلع در پس پشت ایشان بود قریش در حوالی بمجتمع الاسیال
برکنار وادی فرود آمدند و بنی غطفان که هزار کس بودند در جانب احد منزل ساختند رسول صلی الله علیه وآله
زنان و کودکان خود را از مدینه بیرون آورده بحصاری فرستاد که در آنجا بوده و حیی بن اخطب در پای حصن کعب
بن اسید قرظی فرود آمد و میان کعب و رسول عهدی بود حیی گفت ای کعب در بگشا تا بحصن تو در آیم و حامی تو باشم و ترا
از فتنه محافظت نمایم کعب گفت تو مردی شومی و میان من و محمد عهدیست و من عهد او نشکنم حیی در این باب بسیار مبالغه
کرد فایده نداد آخر گفت که تو در حصن را جهت بخل در بسته ئی تا ما را طعام و شرابی نباید داد کعب از حمیت
بر آشفت و در بگشود و حیی باندرون حصن در آمد گفت ای کعب عجب از تو که پنداشته که محمد با ما مقاومت تواند کرد
و حال آنکه جمیع اهل مکه با غطفان و بنی کنانه و بنی فزاره و غیر هم و ما که اهل کتابیم متفق شده ایم بر قتال او و با هم
عهد کرده ایم بر استیصال او تو چگونه در این باب با ما متفق نمی شوی از این نوع سخنان میگفت تا دل کعب را از پیغمبر
برگردانید و او عهد رسول را بشکست و با او عهد بست که اگر نصرت محمد را باشد من با تو در قلعه متحصن شویم تا آنچه بتو
رسد بما نیز رسد چون رسول این خبر بشنید سعد بن معاذ بن نعمان بن امرء القیس که سید اوس بود و سعد عباده که سید خزرج بود

و عبدالله بن رواحه را فرستاد تا تحقیق این صورت نمایند و باز آیند و اگر کعب عهد شکسته باشد بانکار آنکه دانند تا مومنان
شکسته خاطر نشوند و اگر بر خلاف این باشد افشای نمایند چون از نقض عهد یهودان لشکر رسول را خبر دادند ندای
حضرت تکبیر کرده اصحاب بلند شنیدند که نقض عهد کنند بسی خوشحال شدند و چون خبر نقض عهد یهودان و قوت
مشرکان متواتر شد مسلمانان بسیار خایف و غمگین گشتند رسول صلی الله علیه وآله در تسلیه ایشان کوشیده وعده
فتح و ظفر بایشان میداد و سلمان فارسی رضی الله عنه از وضع خنادق که در بلاد عجم میباشد بموقف عرض رسانید
و رای حضرت اشرف قبول ارزانی فرموده زمین را بر صحابه قسمت کرده و بکندن خندق اشارت نمود صحابه
بان کار مشغول شدند و حضرت بنفس نفیس خود مباشرت خاک کشیدن شده و بالا آوردن از مغاک شد و یاران را
وعده ظفر میداد و کلمات ان العیش عیش الآخره فاغفر للانصار والمهاجرین بزبان میرساند و ابو عبدالله حافظ
باسناد خود از کثیر بن عبدالله بن عمرو بن عوف مزنی روایت کرده که پدرم حدیث کرد مرا از پدر خود که رسول
صلی الله علیه وآله رای سلمان را در باب خندق پسندیده و صحاب وی را تحسین کردند و انصار گفتند که سلمان
منا و مهاجر گفتند سلمان منا و رسول صلی الله علیه وآله فرمود سلمان منا اهل البیت و از سلمان مرویست که من
و حذیفه یمانی و نعمان بن مقرن و عمرو شش کس دیگر از انصار چهل گز از خندق کندیم و صحاب نیز بر قدر قسمت که رسول
صلی الله علیه وآله بایشان مقرر کرده بود میکندند و در اثنای کندن سنگ در غایت صلابت پدید آمد که تبر و تیشه
بر او کار نمیکرد رسول صلی الله علیه وآله را خبر کردند آن حضرت با سلمان لب سنگ آمدند و حضرت کلنگ بدست
مبارک گرفت و بسم الله گویان بدان سنگ زد و دانگی از سنگ بشکست و نوری مانند برق از ان در آن
روشنی نظر انور سید عالم بر قصرهای شام افتاد و گفت الله اکبر مفاتیح شام بمن دادند و مسلمانان نیز تکبیر کردند
و نوبت دویم ضربتی زد بران صخره که دو دانگ دیگر شکسته شد و نوری دیگر از ان ظاهر شد و قصور یمن بنظر
اشرف حضرت در آمد و گفت الله اکبر مفاتیح یمن در دست اختیار من نهادند اهل اسلام نیز بالله اکبر تکلم نمودند
سیوم با تمام سنگ را در هم شکست و بنوری که از ان درخشان شد کوشکهای کسری بر آنحضرت مشاهده شد
فرمود الله اکبر مفاتیح ممالک فارس بقبضه اقتدار من رسید مومنان دیگر باره بالله اکبر لب گشودند و خوشحال شدند

ازاین وعده منافقان می‌گفتند که محمد ما را وعده ممالک کسری و قیصر میدهد و حال آنکه امروز خوف و ترس ما بمرتبه‌ایست که
نمیتوانیم بقضای حاجت رویم و ذلک قوله ما وعدنا الله و رسوله الا غرورا حافظ ابو عبدالله از عبدالله ابو احمد بن ایمن مخزومی
روایت کند که جابر بن عبدالله گفت که در روز خندق حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از غایت جوع سنگ بشکم بسته بود
و بیل و تیشه برداشت و صخره که پیدا شده بود مانند ریگ ساخته بمنزل رفتم و بسرعت تمام طعام مهیا ساختم و آمدم و پیغمبر را
گفتم در خانه اندک طعامی هست که سه چهار کس را کفایت کند فرمود چه قدر است گفتم صاعی از جو و بزغاله حضرت با همه اهل
اسلام بخانه من آمده از آن طعام سیر شدند و هنوز تنور و دیگ از نان و گوشت پر بود القصه اصحاب خیر سنگ و خاک
کشیدند بامری دیگر مشغول شدند و بعد از تمام خندق علمهای لشکر دشمن ظاهر شد مالک بن عوف و عیینه با بنی اسد و غطفان
و فزاره و یهود از زیر وادی که جهت شرقی مدینه است درآمد ابوسفیان با لشکر قریش و کنانه از پایان وادی که طرف غربیست
ظاهر شدند و یهود و قریظه که با حضرت عهد بسته بودند باضلال حیی بن اخطب عهد شکسته مددکار لشکر کفار گشتند از هیبت
آن لشکر و کثرت عدد و شوکت ایشان دل ضعفای اهل اسلام از جای برفت چنانچه میفرماید که وَإِذْ جَاءُوكُمْ یاد کنید
چون درآمدند شما لشکرها مِنْ فَوْقِكُمْ از زبر یعنی از اعلای وادی از جانب شرقی که بنی قطفان بودند وَمِنْ أَسْفَلَ
مِنْكُمْ و از زیر شما یعنی اسفل وادی از جانب مغرب که قریش بودند وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ و چون بگشت دیدها
در حدقها و خیره شد از بسیاری خوف و شدت جزع وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ و رسیدن دلها بحنجرها از غایت ترس
از شدت فزع و خوف دل بجهت طپیدن بسیار میل بالا میکند تا آنکه بحنجره برسد وَتَظُنُّونَ و گمان میکردید ای اهل اسلام
بِاللَّهِ بخدای تعالی الظُّنُونَا انواع گمانها چو مخلصان ثابت القلوب را مظنه آن بود که حق تع دین خود را غالب گرداند
و مؤمنان را نصرت دهد و منافقان را گمان آنکه لشکر اسلام تاب حرب احزاب نیاورده مستاصل گردند ضعفای
اسلام با وجود آنکه از وعده خایف بودند هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ آنجا آزموده شدند مومنان یعنی ثابت
قدمان از اهل تزلزل ممتاز گشتند وَزُلْزِلُوا و جنبانیده شدند مسلمانان زِلْزَالًا شَدِيدًا جنبانیدنی سخت
یعنی از جای برفتند بمثابه که بددلان عزم سفر این المفر نمودند و ناشکیبایان اوراق الفرار مما لا یطاق تکرار میکردند
مرویست که مدت بیست و هفت روز احزاب بظاهر مدینه توقف کردند روز بکنار خندق می‌آمدند و از طرفین تیر و سنگ

بریکدیگر

بر یکدیگر می انداختند و شبیخون کردند و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله سوار شده با جمعی از صحابه بدفع ایشان اشتغال نمودندی
و چون کار سخت شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله سوار شده بجهت امتحان اصحاب و ثبات قدم ایشان سعد معاذ و سعد عباده را
گفت که من در این اندیشه‌ام که مدینه از کفار بازخرم ثلث میوه آن تا غطفان با سایر قبایل باز گردند و فتنه کوتاه
شود شما درین باب چه می‌بینید گفتند یا رسول الله اگر امر الهی درین باب چه نازل شده اطاعت میکنیم و جان و مال را
فدای رسول خدا باد رسول صلی الله علیه و آله فرمود درین باب وحی نیامده اما من می‌بینم که همه عرب متفق الکلمه شده اند و میخواهم
که شر ایشان از این شهر دفع کنم سعد معاذ گفت یا رسول الله در جاهلیت هرگز این قوم را طمع نبود که ما ایشان را از میوه خود
نصیبی دهیم مگر بهدیه و یا بهبانه امروز حق تعالی ما را باسلام گرامی فرموده چگونه مال خود را بایشان دهیم و در اظهار عجز نزول
کنیم بخدا سوگند که ایشان را بجز شمشیر ندهیم رسول چون ثبات قدم ایشان بدانست خوشحال شده بدانست که در امر قتال مجد
و مردانه اند پس عمرو بن عبدود قرشی سوار شده جمعی سواران قریش چون عکرمه بن ابی جهل و هبیره بن ابی وهب و نوفل
بن عبدالله و ضرار بن کلاب مسلح شده بقصد قتال بیرون آمدند و گرد لشکرگاه خود برآمدند و بنی کنانه و بنی عمیر را گفتند
که ساز کارزار کنید که امروز معلوم شما شود که محمد در آنچه گفته و میگوید و دعوی میکند کاذبست پس بکنار خندق آمدند و اسبان را
در جهانیدند و در میان سبع خندق جولان دادند امیرالمؤمنین با جمعی از مؤمنان راه بر ایشان گرفت عمرو از میان ایشان
اسب بیرون تاخت و او در شجاعت مشهور بود و او را با هزار سوار برابر میگرفتند و در حرب بدر او شجاعت داده بود
مشهور عرب گشته القصه چون امیرالمؤمنین را بدید که بمبارزت وی بیرون آمده گفت تو کیستی فرمود منم علی بن ابیطالب گفت
ای علی باز گرد که نمیخواهم بر دست من کشته شوی که مرا با پدر تو صداقتی بود حضرت فرمود من میخواهم که تو بر دست من کشته
شوی و لیکن ای عمرو شنیده‌ام که بارها گفته که هیچکس از من یکی از دو خصلت نخواهد مگر که اجابت کنم و من ترا بر یک خصلت دعوت
میکنم گفت آن چیست امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود باینکه بخدا و پیغمبرش ایمان آری گفت مرا باین احتیاجی نیست دیگر چه خصلت
میخواهی فرمود پیاده شو تا کارزار کنیم گفت ای علی مرا دریغ می‌آید که کشته شوی بازگرد و نصیحت مرا بشنو امیرالمؤمنین
علیه السلام فرمود از کجا دانسته که تو بر دست من کشته نشوی عمرو خشم آلود گشته پیاده شد و یک دو نوبت با یکدیگر گردیدند
عمرو پیش دستی کرده تیغ بر امیرالمؤمنین انداخت آنحضرت سپر در سر کشید تیغ سپر را ببرید و از مغفر گذشته سر مبارک

و براجراحتی کرد امیرالمؤمنین علیه السلام بوشه آمد تا زخم را ببندد عمرو پنداشت که وی برگشته مبارز دیگر طلبید حضرت فی الحال زخم را بست
نزد وی آمد عمرو گفت تو چه کسی گفت همانکه اول بودم گفت تصور من چنان بود که هیچکس از ضربتی چنین نجهد امیرالمؤمنین فرمود
که ای عمرو اکنون نوبت من است گفت بیار تا چه داری حضرت برو حمله کرد عمرو سپر در سر کشید آن حضرت دست را پایین
ضربتی بران او زد و هر دو پای او بینداخت عمرو از پای در آمد امیرالمؤمنین بر جست و بر سینه وی نشست و سرش را از تن جدا کرده
بر دست گرفت تا همه لشکر بدیدند بعد از آن بینداخت محمد بن عمرو واقدی باسناد خود از زهری نقل کرده که عمرو بن عبدود
اسب را از خندق بجهانید رسول خدا اصحاب را گفت شر این ملعون را کفایت کند امیرالمؤمنین علیه السلام برخواست
رسول صلی الله علیه و آله فرمود بنشین دوم و سیوم بار همین گفت و در هر نوبت علی علیه السلام برمیخواست و میگفت من حضرت
در نوبت سیم که او برخواست فرمود ای علی این عمرو است حضرت فرمود اگرچه عمرو باشد و هر یک از مسلمانان گفت
گوئیا مرغی بر سر نشسته بود که نمیگذاشت که بجنبد و از جای خود برخیزند پس رسول خدای صلی الله علیه و آله درع خود را در او پوشانید
و شمشیر خود را بجای ذوالفقار باو داد و عمامه خود را بر سر بست و فرمود برو و بکار خود قیام نمای آنگاه گفت بار خدایا
نگهدار او باش بعد از آن گفت ای علی تعجیل مکن و در آخر امیدواریم که بر وی غالب شوی جابر انصاری گفت که من با علی برفتم تا بنگرم
که حال میان علی و عمرو بکجا کشد پس باهم برآویختند و از میان ایشان گوی و غباری برخواست که در آن میان ناپدید گشتند و من
ایشان را ندیدم و بعد از زمانی دراز از علی شنیدم که گفت الله اکبر دانستم که عمرو را کشت آنان که با عمرو بودند بگریختند و نوفل بن عبدالله
از رفقای او بود در خندق افتاد و مسلمانان سنگ بروی می انداختند امیرالمؤمنین فرمود که دور شوید پس بخندق رفت و با او در آویخت
و وی را به دو نیم کرد و چون نزد پیغمبر آمد آنحضرت وی را آفرین گفت و دعای خیر گفت و فرمود ثواب ضربتی که علی بر سر عمرو عبدود زد بهتر است
از ثواب عبادت جن و انس عمر خطاب گفت ای علی چرا درع عمرو را باز نگرفتی که میان عرب هیچکس چنین درعی نداشت
فرمود که نخواستم که کشف عورت پسر عم خود کنم و از ابن عباس مرویست و ضربت زدن علی را یکی موجب عزت
اسلام شد و دیگری سبب هدم رکن اسلام اول ضربت علی بر عمرو بن عبدود که اسلام بدان عزت یافت و قوت گرفت و دیگر ضربت
ابن ملجم بر علی که از آن شوم تر ضربتی در جهان نبود و سبب هزیمت مشرکان در غزوه خندق علی بود که عمرو را بکشت و مرویست که
مشرکان جیفه عمرو را به ده هزار دینار میخریدند رسول صلی الله علیه و آله نداد و فرمود که نمیخواهم بهای مرده کافر و حسان بن ثابت
بیتی چند

بیتی چند در این باب گفت مضمون آن اینکه کار انصار نکردند و از دست ایشان صادر نشد بلکه علی هاشمی آن دلاوری
فرمود چون خبر کشته شدن عمرو بخواهران او رسید گفت که بود که بروی دلیری کرد گفتند علی بن ابیطالب گفت مرگش
بر دست کفو کریم بود تا زنده بود شیء عار را میکشت و کشتنش بر دست کریم قریش بود که هرگز آب چشم نیاید
اگر خواهیم براو بگرییم القصه بعد از قتل عمرو و نوفل سنگ خلاف و تفرقه میان غطفان و بنی النضیر و میان مشرکان
افکند بر تفصیلی که در منهج الصادقین محرر شده پس نزاع و مخالفت در میان ایشان واقع شد و در رای و تدبیر
نقیض یکدیگر میگرفتند عهد و موافقت که با یکدیگر کرده بودند بمخالفت بدل شد و حق تعالی بادی که بغایت سخت
و سرد بود بایشان فرستاد تا خاک و خاشاک در چشمهای ایشان می انداخت و آتشهای ایشان را فرو نشاند
و دیگهای طعام ایشان را سرنگون کرد و خیمهای ایشان را بر کند و طنابهای خیمه را در هم گسیخت و همه اسبان رم خوردند
و نزد مفسران باد صبا بود چه پیغمبر فرمود نصرت بالصبا و اهلکت عاد بالدبور و صبا بادیست که چون روی بقبله
کنند برابر روی جهد و دبور آنکه از پس پشت آید و چون این حادثه در میان ایشان واقع شد ترس و بیم عظیم
در دل ایشان افتاد فرشتگان از جوانب لشکرها اسلام آواز تکبیر برداشتند و ترس ایشان بمرتبه رسید که سید
و مهتر هر قبیله خود را میگفتند که از من دور مشوید و مرا نگهدارید ابوسفیان چون این حال بدید گفت ای معشر قریش
ما در این سرحد بقصد توطن آمده ایم اسبان و چهار پایان سقط شده اند و بنوقریظه و بنی النضیر برگشتند پس
بر شتری نشست که عقال او را نگشوده بود و شتر برانگیخت و هرچند او را می زد نمیرفت چون نگاه کرد دید که
عقال داد پس او را بگشود و بسرعت تمام متوجه مکه شد و اهل قریش رفاقت او کردند و بنو غطفان چون
دیدند که قریش فرار کردند ایشان نیز قرار بر فرار دادند و حق تعالی ایشان را بترس منهزم ساخت و وعده نصرت
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که در روز حفر خندق داده بود بظهور رسید و منافقان او را دروغ میدانستند
و میگفتند که یا محمد باین وعده اصحاب خود را فریب میدهد همچنانکه حق تعالی از این خبر میدهد وَإِذْ يَقُولُ
الْمُنَافِقُونَ و یاد کن وقتی را که گفتند منافقان مانند قشیره و اتباع او وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ
و آنانکه در دلهای ایشان بیماری است یعنی ضعف اعتقاد مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وعده نداد ما را خدای وَرَسُولُهُ

پیغمبر او در تصرّف اعدای دین اسلام و فتح شام و یمن و بلاد کسری و قیصر اِلّا غُرُورًا مگر وعدهٔ غرور یعنی سخنی که مردم را بازی دهد وَاِذْ قَالَتْ و یاد کن این را نیز که چون گفتند طَائِفَةٌ مِنْهُمْ گروهی از منافقان چون اوس بن قیظی و ابو عرابه و اتباع آنها یَا اَهْلَ یَثْرِبَ ای اهل مدینه یثرب نام مدینه طیبه است لَا مُقَامَ لَکُمْ نیست موضع قیام و قرارگاه شما در لشکرگاه محمّد و حفص بضم میخواند که اسم مکان است یا مصدر میمی یعنی جای بودن نیست مر شما را فَارْجِعُوا پس بازگردید بمنزلهای خود که در مدینه دارید و بازگردید بدین پدران خود و محمّد را با دشمنان او بگذارید که ابو سفیان و اتباع اویند وَ یَسْتَأْذِنُ و دستوری می طلبند فَرِیقٌ مِنْهُمْ گروهی از ایشان النَّبِیَّ از پیغمبر یعنی بنو حارثه و بنو سلمه از پیغمبر طلب اذن میکنند که رجوع کنند بیوت از روی بهانه جوئی یَقُولُونَ میگویند اِنَّ بُیُوتَنَا بدرستی که خانهای ما در مدینه عَوْرَةٌ خلل دارد و در و دیوار آن استحکام ندارد ما را اجازت ده تا برویم و خلل آن را اصلاح کنیم و نگاه داریم آن را از دشمنان تا شبیخون نکنند وَمَا هِیَ بِعَوْرَةٍ و حال آنکه خانهای ایشان خلل ندارد بلکه مستحکم است در رفیع الجدار اِنْ یُرِیدُونَ و نمیخواهند بدین استیذان اِلَّا فِرَارًا مگر گریختن ایشان از جنگ یعنی غرض ایشان از این قول فرار است نه استحکام دیار وَلَوْ دُخِلَتْ و اگر در آمده شود در مدینه یا بیوت اهل نفاق یعنی لشکر کفّار در آن در آیند عَلَیْهِمْ بر منافقان یعنی در آنجا هجوم کنند برایشان مِنْ اَقْطَارِهَا از جوانب آن یعنی یکبار بمدینه در آیند و گرداگرد ایشان را فرو گیرند ثُمَّ سُئِلُوا الْفِتْنَةَ پس خواسته شوند فتنه را یعنی ایشان را دعوت کنند بشرک و ردّه و مقاتل مسلمانان لَآتَوْهَا هر آینه بدهند با ایشان فتنه را یعنی اجابت کنند سخن ایشان را و مشرک گشته در مقاتله ایشان با اهل اسلام آغاز وَمَا تَلَبَّثُوا و درنگ نکنند بقینه و اجابت آن در مدینه بعد از مرتد شدن اِلَّا یَسِیرًا مگر زمانی اندک بلکه زود مشرک شوند و با اهل اسلام مقاتله کنند و گویند معنی آنست که لبث نکنند مگر اندک زمانی و همه مستأصل گردند وَلَقَدْ کَانُوا و بدرستیکه بودند که بنو حارثه و بنو سلمه که از روی انابت عَاهَدُوا اللّٰهَ عهد کردند خدای را مِنْ قَبْلُ از این روز یعنی در روز احد که بجهة هول قتل قصد فرار کرده بودند و بعد از آن نادم گشته

عهد کردند

عهد کردند که هرگز لَا یُوَلُّونَ الْاَدْبَارَ بازپشتها برنگردانند در کارزارها بلکه در جمیع مواضع قتال ثابت قدم باشند وَکَانَ عَهْدُ اللّٰهِ هست عهدی که با خدا کرده اند مَسْئُولًا پرسیده شده یعنی از وفای آن سؤال کرده شود و بر نقض آن جزا خواهند یافت حق تعالی تذکیر عهد ایشان نمود و با یاد ایشان آورد تا از آن فرو نگذارند و بآن وفا کنند قُلْ بگو ای محمّد این منافقان و ضعفای اهل اسلام را که بهیچ وجه لَنْ یَنْفَعَکُمُ الْفِرَارُ سود نمیدارد شما را گریختن اِنْ فَرَرْتُمْ اگر بگریزید مِنَ الْمَوْتِ از مرگ اَوِ الْقَتْلِ یا از کشتن یعنی خواه از مرگ گریزید و خواه از قتل که فائده بر آن مترتب نخواهد شد چه هر شخصی را لابدّ است موت یا قتل در وقتی معیّن که موافق حکم قضا است وَاِذًا لَا تُمَتَّعُونَ و آن هنگام که بگریزید یعنی مثلا اگر فرار نفع رساند بشما و هم شما در تاخیر افتد بجهة نرسیدن زمان اجل برخوردار نخواهید شد اِلَّا قَلِیلًا مگر برخورداری اندک چو آخر شربت فنا نوشید نی است و جرعه وفات بوشید نی است و این بدیهی است که امتداد دنیا نسبت با امتداد آخرت در نهایت قلّت است چه جای امتداد عمر هر یک از اهل دنیا قُلْ بگو ای محمّد با ایشان که مَنْ ذَا الَّذِی یَعْصِمُکُمْ کیست آنکه نگاه دارد شما را مِنَ اللّٰهِ از حکم خدا و قضای او اِنْ اَرَادَ بِکُمْ اگر خواهد خدا بشما سُوءًا بدی که نکبت و هلاکت است اَوْ اَرَادَ بِکُمْ رَحْمَةً یا خواهد بشما نعمتی که نصرت است و تاخیر موت یعنی کیست آنکه برساند بشما بدی اگر خدای خواهد بشما تاخیر اجل و نصرت وَلَا یَجِدُونَ و نمی یابند مردمان لَهُمْ برای خویش مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز از خدای وَلِیًّا دوستی که نفع رساند بایشان وَلَا نَصِیرًا و نه یاری که ضرر باز دارد از ایشان و در زاد المسیر آورده که مردی از لشکرگاه پیغمبر بمدینه رفت برادر اعیانی خود را دید که اسباب طرب آماده کرده و نبیذ و نقل در پیش خود نهاده گفت ای برادر تو آنی که در طرب گذرانی و حضرت پیغمبر میان تیر و شمشیر جولان کند برادر جواب داد که ای ابله بیا و بنشین که ترا و صاحب ترا بلا فرو گرفته و محمّد هرگز از آن ورطه بسلامت بیرون نیاید ابله مرد بازگشت و گفت بروم و آن حضرت را از مقالات تو خبر کنم و چون بنزدیک رسول آمد جبرئیل بر وی سبقت گرفت این آیه را آورده که قَدْ یَعْلَمُ اللّٰهُ بدرستیکه خدای داند الْمُعَوِّقِینَ بازدارندگان را از نصرت رسول مِنْکُمْ از گروه شما وَالْقَائِلِینَ لِاِخْوَانِهِمْ و گویندگان مر برادران خود را هَلُمَّ اِلَیْنَا بیائید بسوی ما و بطلب عیش مشغول شوید و قتال که موجب پریشانی حالست

مرتکب می شوید و گفته اند منافقان ضعفه اهل اسلام را تخویف میکردند سخن ایشان را قبول نموده از جنگ پهلو تهی میکردند
حق تعالی فرمود که خدای میداند معوقان را و منع نمایندگان مردمان را از نصرت پیغمبر آخر الزمان ولا یأتون البأس
و نمی آیند منافقان بکارزار کفار الا قلیلا مگر آمدنی یا زمانی اندکی چه بنای کار ایشان بر اعتذار است و کاهلی
از قتال اشحة در حالتیکه بخیلانند بمعاونت یا نفقه علیکم بر شما ای اهل ایمان یا نمی خواهند که ظفر و غنیمت مر شما را
باشد فاذا جاء الخوف پس چون بیاید ترس دشمن و خوف قتال رأیتهم بینی ایشان را از غایت بددلی و فرط خوف
ینظرون الیک می نگرند بسوی تو تدور اعینهم در حالتیکه میگردد چشمهای ایشان در حدقه بجانب و راست
کالذی یغشی علیه مانند گردیدن چشم کسیکه پوشیده شده باشد برو عقل یعنی غشی کرده و بیهوش شده من
الموت از سکرات مرگ فاذا ذهب الخوف پس چون برود ترس بجهة فتح و نصرت بر کفار و غنایم دار الحرب بدست آید
سلقوکم برنجانند شما را و سخنهای سخت و درشت گویند بالسنة حداد بزبانهای تیز یعنی تیز زبانی کنند اشحة
در حالتیکه بخیلند علی الخیر بر غنیمت یعنی بوقت غنایم مجادله و منافقه کنند در طلب بسیاری گرفتن غنیمت اولئک
آن گروه مذکوره لم یؤمنوا نگرویده اند بخدا و رسول بر وجه اخلاص فاحبط الله پس باطل کردانیده است خدای
اعمالهم کردارهای ایشان را چه ثواب برآن مترتب نمیشود بر جهاد و غیر آن از افعال که برای قربت باشد بلکه بقصد
اخذ غنیمت و یا بریا و سمعه باشد یا باطل ساخت تصنع و نفاق ایشان را و مکر و کیدی را که درباره پیغمبر صلی الله علیه و آله و اهل
اسلام میکردند و کان ذلک و هست آن ابطال اعمال ایشان علی الله یسیرا بر خدای آسان بجهة تعلق اراده او
بآن و عدم آنچه مانع او شود از آن و در آیه دلالت است بر آنکه قربت ثواب بر اعمال فرع ایمانست یحسبون
الاحزاب می پندارند منافقان احزاب یعنی لشکریان کفار را که ایشان لم یذهبوا باز نگشته اند یعنی بددلی
و ترس منافقان بمثابه ایست که با وجود آنکه مشرکان بهزیمت رفته اند پندارند که گرداگرد مدینه فرو گرفته اند و بجنگ
ایستاده و بجهة این از خندق فرار نموده اندرون مدینه متحصن میشوند و هر چند ایشان را میگویند که مشرکان بهزیمت
رفته اند و بازگشته قبول نمیکنند و یا رای آن نداشته باشند که از منازل متحصنه خود بیرون آیند و ان یأت
الاحزاب و اگر بیایند این لشکرها نوبتی دیگر یودوا دوست دارند منافقان و تمنا کنند لو انهم آنکه ایشان

بادون

بادون اگر صحرا نشینان بودندی فی الاعراب در میان اعراب و بادیه نشین بغیر از بسیاری بدویه آرزو
کنند که در مدینه نبودندی بلکه در بادیه ساکن شدندی یسألون پرسیدندی از هر آینده از جانب مدینه عن
انبائکم از خبرهای شما یعنی از آنچه جاری شده بر شما و تحقیق نمودندی که چگونه است حال شما از غالبیت و مغلوبیت
و منتظر مغلوبیت شما بودندی ولو کانوا فیکم و اگر بودی در میان شما یعنی در خندق و بمدینه مراجعت نکردندی
و مقاتله با اعدا دست دادی ما قاتلوا کارزار نکردندی الا قلیلا مگر کارزار اندکی از روی ریا و سمعه
و بعد از آن تحریص میکند مکلفان را بر قتال مشرکان و صبر کردن بر آن و میفرماید ولقد کان بدرستی که هست
لکم مر شما را فی رسول الله در ذات پیغمبر خدا اسوة حسنة خصلتی نیکو و پسندیده که از حق آن است
که بآن اقتدا کنید و آن ثبات است بر حرب و صبر بر شداید یعنی همچنانکه او بر حرب ثبات دارد و تحمل شداید میشود
شما نیز چنان کنید پس آنحضرت قدوه نیکوست در افعال لمن کان یرجو الله مر کسی را که امید میدارد بخدا یعنی
رحمت او والیوم الآخر و بروز پسین یعنی بنعیم آن وذکر الله کثیرا و هر کسی که یاد کرد خدا را یاد کردنی
بسیار یا در زمان بسیار بدل و زبان آورده اند که سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم اصحاب را از آمدن احزاب خبر داده
بود فرمود که باجتماع ایشان متزلزل و مضطرب شوید و کار بر شما سخت گردد و اما عاقبت مظفر و منصور شوید و ایشان خایف
و ترسان شده منهزم شوند ولما رأی المؤمنون و آن هنگام که بدیدند مؤمنان در روز خندق الاحزاب
آن احزاب را که پیغمبر صلی الله علیه و آله از آمدن ایشان خبر داده بود قالوا گفتند مؤمنان هذا ما وعدنا الله
اینست آنچه وعده کرده بود ما را خدای ورسوله و آنچه وعده کرده بود رسول او وصدق الله ورسوله
و راست گفت خدای و پیغمبر او یعنی ظاهر شد صدق خبر پیغمبر او وما زادهم و نیفزود آنچه دیدند از آمدن
احزاب الا ایمانا مگر ایمان بخدا و باور داشتن مواعید او را وتسلیما و گردن نهادگان با وامر و مقادیر
او سبحانه و یا باحکام حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که سعادت دارین در آن تسلیم مندرج است بعد از آن تخفیف
میکند بعضی مؤمنان را بخصلتی که در ایشان بود و میفرماید ومن المؤمنین رجال صدقوا از گرویدگان مردانی
اند که راست گفتند ما عاهدوا الله آنچه را که عهد بستند با خدای علیه بر آن چیز که اثبات است بر قتال

و مقاتله برای رضای ملک متعال سبب نزول این آیه آن بود که جمعی از صحابه چون حمزه و مصعب و انس بن نضر و امثال
ایشان نذر کرده بودند که هرگاه در هر حربگاهی که ملازم حضرت رسالت صلی الله علیه و آله باشند ثبات قدم ورزیده
بمقاتله بر میان جان ببندند تا شربت شهادت بچشند از آن نگردند حق تعالی در صفت ایشان فرمود که مؤمنان راست
گفتار بودند در عهدی که کرده بودند فمنهم پس بعضی از ایشان من قضی نحبه کسی هست که بگذارد یعنی وفا
کرد نحبه نذر خود را و کارزار کرده تا شهید شد چون حمزه و مصعب و انس و اصل نحب بمعنی موت است و نذر را
نحب میگویند جهت آنکه مانند موت لازم است در رقبه هر انسان و منهم و بعضی دیگر از ایشان من ینتظر
کسی هست که انتظار شهادت میکشد چون سایر مؤمنان حقیقی که متصفند باعتقاد ثابت جازم راسخ و ما
بدلوا و تغییر ندادند عهد را تبدیلا تغییر دادنی یعنی بهیچ وجه آنرا متغیر و متبدل نساختند بلکه وفا نمودند
لیجزی الله تا پاداش دهد خدای الصادقین راست گویان را یعنی وفا کنندگان را بصدقهم بر راستی یعنی
بوفای ایشان و یعذب المنافقین و تا عذاب کند منافقان را ان شاء اگر خواهد خدای یعنی وقتی که
ایشان را بر نفاق بمیراند و یا در دنیا ایشان را معذب سازد او یتوب علیهم یا باز گردد بر ایشان بمغفرت
و مثوبت اگر ایشان باز گردند از نفاق و توبه کنند از آن ان الله کان بدرستیکه هست خدای غفورا
آمرزنده آنرا که توبه کند رحیما مهربان مر آنکس را که توبه بمیرد خلاصه معنی آنکه مؤمنان مخلص بعهد خود وفا نمودند
تا بصدق ایشان حق تعالی مجازات و مثوبت ایشان دهد و منافقان را معذب سازد بنقض عهد ایشان در آخرت گاهی که
بر صفت نفاق بمیرند و یا در دنیا ایشان را بجهت شامت نفاق مؤاخذه نماید اگر خواهد حاکم ابوالقاسم حسکانی
باسناد خود از عمرو بن ثابت نقل کرده که ابو اسحق روایت کرد از امیر المؤمنین صلوات الله علیه که آنحضرت فرمود فینا
نزلت رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فانا والله المنتظر یعنی آیه رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه در حق ما نازل
شد بخدا سوگند که منم منتظر شهادت و جمهور مفسران و صاحب اخبار بر آنند که آیه در شان امیر المؤمنین نازل
شده و عبیده حارث که در بدر شهید و حمزه بن عبد المطلب که در جنگ احد بدرجه شهادت رسید چنانچه در سوره آل
عمران گذشت و جعفر بن ابیطالب در موته شهید گشت و آن چنان بود که حضرت رسالت او را امیر لشکر گردانیده بغزای

الناد

فرستاد و او را بتقوی و احتیاط و حراست لشکر و صبر بر کارزار وصیت فرمود و جعفر با کفار کارزار کرده
داد شجاعت بداد و بسیار زنان در خاک تیره انداخت آخر ملعونی در آمد تیغی بزد و دست راست او را
بیفکند وی رایت بدست چپ گرفت ملعونی دیگر بضربتی دست چپش بیفکند او علم را بخود برداشت و روی
بمدینه کرد و گفت السلام علیک یا رسول الله مودع الاسلام بزایرین کرد وی در آمدند و او را شهید کردند و نیزه
از زمینش برداشتند و در هوا بردند حق تعالی بر سر آن نیزه زنده گردانید و بجای دو دست وی او را دو بال بر
داد از سر نیزه پرواز کرده بر آسمان رفت و در بهشت با فرشتگان پرواز میکند و بجهة این وی را جعفر
طیار میخوانند پس قوله تعالی فمنهم من قضی نحبه اشاره بحمزه و جعفر و عبیده و مراد بقوله و منهم من ینتظر امیر المؤمنین
که علیه منتظر شهادت بود و گاه دل تنگ شدی گفتی چه چیز باز میدارد بدبخت ترین امت را که این لحیه را
بخون سر من خضاب نمیکند و بعد از آن عبد الرحمن بن ملجم علیه اللعنه مرویست که چون عبیده را در بدر
شهید کردند حمزه را در احد و جعفر را در موته رسول صلی الله علیه و آله فرمود بار خدایا مرا تنها گذاشتی ببردی
عبیده در بدر و حمزه در احد و جعفر در موته خداوندا این علی بن ابیطالب است پس مرا تنها مگذار و پیش از وفات
من او را از دنیا بیرون مبر بدرستی که تو بهترین وارثانی پس او را ولی عهد و خلیفه و وصی من گردان القصه
حق در غزوه خندق انجاز وعده خود نموده بید غلبه و توانائی قتال ابواب فتح و نصرت و اقبال مفتوح
گشت و رد الله و باز گردانید خدا از مدینه الذین کفروا آنانرا که نگرویدند بوی یعنی احزاب بغیظهم
با خشم ایشان یعنی در حالتیکه خشمناک بودند لم ینالوا خیرا نیافتند غنیمتی و نصرتی را یعنی در
که ظفر یافتگان بودند و نرسیدند کان بنصرت و غنیمت و کفی الله و کفایت کرد خدای تعالی المؤمنین
القتال مؤمنان را مقاتله کردن یعنی بسبب باد صبا و ملائکه ایشان را نصرت داد بر کفار بدون احتیاج
ایشان بکارزار و کان الله و هست خدا قویا توانا بر احداث هر چه خواهد عزیزا غالب بر همه اشیاء
و یا قوی است در ملک و سلطنت و عزیز در قهر و انتقام و از ابو عبد الله علیه السلام مرویست که کفی الله المؤمنین القتال
بعلی ابن ابیطالب و قتله عمرو بن عبدود و کان ذلک بسبب هزیمت قوم یعنی کفایت کرد مؤمنان را مقاتله کردن

بامداد علی بن ابیطالب و کشتن او عمرو بن عبدود را و این سبب هزیمت کفار شده و در قراءت عبدالله عباس و عبدالله
مسعود نیز واقع شده که کفی الله المؤمنین القتال بعلی بن ابیطالب و بصحت پیوسته که چون رسول صلی الله علیه و آله از
جنگ احزاب بازگشت و با همه صحابه بمدینه آمدند و سلاحها بنهادند وقت نماز پیشین رسول در حجره زینب
سر مبارک حضرت را می‌شست و هنوز نیمه سر نشسته بود که جبرئیل علیه السلم نازل شد عمامه از دیبا بر سر
بسته و سلاح در بر گرفته گفت یا رسول الله حکم الهی چنان است که در همین ساعت متوجه حرب بنی قریظه شوی و من
امر شده که میخهای خیمهای ایشان را بر کنم و درهای حصنهای ایشان بکشایم و ایشان از خوف مضطرب باشند و برین
دستی سیمه و حیران رسول بفرمود تا منادی ندا کرد تا هر که مطیع امر خدا و رسول است باید که نماز عصر نگذارد مگر
در بنی قریظه پس رایت را با میرالمؤمنین علیه السلم تفویض فرمود و او را مقدمه لشکر ساخته با نصوب روانه ساخت
و خود با اصحاب بر اثر وی روانه شد چون امیرالمؤمنین بزیر حصن ایشان رسید زبان بفحش و ناسزا دراز کردند
و از بیحرمتی هیچ فرو نگذاشتند حضرت امیر برگشت و نزد رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله بزیر حصن مرو
که صلاح دران نیست آنحضرت فرمود ای علی مگر چیزی شنیده که ترا خوش نیامده گفت نعم یا رسول الله فرمود
که چون مرا ببینند نتوانند که ازین مقوله چیزی گویند پس بزیر حصن آمد و گفت یا اخوان القردة والخنازیر
انا اذا نزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرین ای برادران بوزینه کان و خوکان ما چون فرود آئیم بموضع دشمن
پس بد باشد صبح کردن بیم کرده شدگان گفتند یا ابا القاسم تو هرگز جاهل و دشنام دهنده نبودی رسول از ایشان اعراض
فرمود باصحاب گفت که در راه کسی را دیدید که بر شما بگذشت گفتند آری دحیة الکلبی بر استر شهبی نشسته بود
و قطیفه از دیبا در زیر او بود و بر ما بگذشت فرمود که آن جبرئیل است آمد تا حصن ایشان را متزلزل گرداند و خوف
و ترس در دل ایشان اندازد پس بر سر چاهی از چاههای بنی قریظه نزول فرمود و صحابه متعاقب میرسیدند و فرود
می‌آمدند تا آنکه جماعه آخرین بعد از نماز خفتن خود را بانجا رسانیدند نماز ناکرده میگفتند بر ما حرجی نیست زیرا که آن
حضرت ما را فرموده بود که نماز پیشین را مگذارید مگر در بنی قریظه پس آن نماز را قضا کردند و حق تعالی در این امر ایشان را
معذور داشت و رسول بیست و پنج روز ایشان برادران حصن بند داشت تا کار بر ایشان سخت گشت حی بن اخطب ایشان را گفت که

ای قوم

که ای قوم به بینید که محنت و بلیه بر شما نازل شده و شما را با چار است یکی از سه کار کنید یکی آنکه با او بگروید و ایمان آرید
و تصدیق دعوی او کنید چو بر شما واضح شد که او پیغمبر خداست و در توریة صفات او را دیده اید و شنیده اید اصحاب وی
گفتند که ما هرگز بوی نگرویم و از دین خود برنگردیم گفت یکی دیگر زنان و فرزندان را بدست خود بکشیم و از حصن بیرون
رویم و قتال کنیم و اگر ظفر ما را باشد زن و فرزند دیگر بهم رسد و اگر ایشان را بود بدنامی و بی ناموسی نباید کشید گفتند
ما این بیکسان را چگونه بکشیم و بچه وجه طاقت این وجه داشته باشیم که زن و فرزندان را بدست خود بکشیم گفت امر سیم
آنست که امشب شب شنبه است و محمد و اصحاب او میدانند که ما شنبه هیچ کار مرتکب نشویم و بجهة این از ما غافل شده
دمای چرانه بر سر ایشان تازیم شاید که کاری از پیش برود گفتند ما هتک حرمت شنبه نکنیم و خلاف طریقه آباء و اجداد
سلوک نکنیم گفتند پس امشب باحتیاط باشید تا فردا به بینیم که صلاح چیست روز دیگر کسی برسول صلی الله علیه و آله فرستادند
که ابو لبابه را که از بنی عمرو است نزد ما فرست تا سخنی چند با وی بگوئیم رسول صلی الله علیه و آله اجازت داد چون ابو لبابه در حصن
در آمد زنان و کودکان نزد وی آمدند و لب بگریستند و جزع و فزع کردند و دل وی بر ایشان بسوخت گفتند مصلحت
باشد که ما بر حکم از حصن بزیر آئیم گفت روا باشد و بدست اشارت کرد بحلق اگر بزیر آئید بکشند شما را ابو لبابه گوید چون
این خیانت کردم پشیمان شدم نزد رسول نرفتم و خود را بر ستون مسجد بستم گفتم خود را نکشایم تا رسول صلی الله علیه و آله بکشاید
چون نزد رسول نرفت رسول صلی الله علیه و آله از احوال او پرسید صورت حال بعرض رسانیدند فرمود که اگر نزد من آمدی
برای او استغفار کردمی اکنون وی را نکشائیم تا خدا توبه او را قبول کند بعد از فتح خدای تعالی توبه او را قبول کرد و جبرئیل
سحرگاهی آمد و رسول را ازین خبر داد آنحضرت در حجره ام سلمه بود ام سلمه روایت کند که در آنوقت رسول را دیدم که بخندید
گفتم یا رسول الله همیشه دندانت خندان باد سبب خنده در اینوقت چیست فرمود جبرئیل آمد و مرا خبر داد که حق تعالی
توبه ابو لبابه را قبول فرمود گفتم یا رسول الله رخصت باشد که او را ازین بشارت دهم و اینصورت پیش از نزول آیه
حجاب بود گفت روا باشد پس بدر مسجد رفتم که بر در حجره من بود آواز دادم که یا ابو لبابه بشارت باد ترا که حق تعالی
توبه ترا قبول کرد جمعی که در مسجد بودند خواستند که وی را بکشایند گفت سوگند خورده‌ام که کسی غیر از رسول خدا صلی الله علیه و آله
مرا ازین بند نکشاید چون آنحضرت بنماز صبح آمد وی بکشاد القصه چون روز شد بنی قریظه بر حکم رسول خدا صلی الله علیه و آله

فرود دنیا مدند واوس بیامد گفت یا رسول الله اینها موالی حلفای ما اند توقع ما آنست که با ایشان همان معامله کنی که با حلفای
موالی خزرج کردی و قبل از این بنی قینقاع را حصاری داده بود بشفاعت عبدالله بن ابی سلول واوس را نیز از آن حضرت
همین چشم داشت بود حضرت فرمود در ضمن می شوید بحکم سعد بن معاذ که پیشوای شما است گفتند بلی الحکم رأی سعد باشد بر آن راضی
میشویم سعد در این وقت مجروح بود از تیری که بر اکحل وی آمده بود و بریده در غزوه و در جواب واو در مسجد خیمه زده بود و زنی
رفیده نام بعلاج او مشغول بود پس او را سوار کردند و همه راه با او میگفتند که رسول خدا ترا حاکم کرده در بنی قریظه و ایشان
موالی تواند اجابت ایشان و چون در این باب مبالغه بحد الخطاب رسانیدند جواب داد که سعد شخصی نیست که برای ملامت
کنندگان جانب خدا را بگذارد چون سعد نزد رسول آمد او را فرود آوردند و گفتند رسول خدا ترا حاکم کرده در بنی قریظه گفت
عهد خدا و رسول خدا بر شما است که از حکم من باز نگردید گفتند چنین باشد پس سعد گفت چون من حاکم ام حکم من آنست که مردان
ایشان را بکشید و کودکان و زنان ایشان را اسیر کنید و مال ایشان قسمت کنید رسول صلی الله علیه وآله فرمود بخدا سوگند که حکم کردی
در ایشان بحکم خدا از بالای هفت آسمان بفرمود تا زنان و فرزندان ایشان را در سرای زنی از بنی النجار باز داشتند
و در موضعی که اکنون بازار مدینه است چند خندق بکندند و مردان ایشان که ششصد بودند نزد آن حاضر ساختند
و امیر المؤمنین و زبیر را نصب فرمود تا ایشان را گردن میزدند و در آن خندقها می انداختند حیی بن اخطب حله که پوشیده
بود بر خود پاره کرد تا کسی از وی بر نکند و نزد رسول بایستاد و گفت نفس خود را در دشمنی تو ملامت نمیکنم ولیکن هر که را
خدا رسوا سازد و فرو گذارد فرو گذاشته و رسوا گردانیده شود پس با قوم خود گفت که این بلا و محنت فرض گشته و مقدر
شده بود بر بنی اسرائیل آنگاه پیش رفت و بر کنار خندق بایستاد تا گردنش بزدند و بعد از کشتن همه مالهای ایشان را
قسمت کردند سواره را دو سهم و پیاده را یک سهم و خمس بر مستحقان آن قسمت کردند و پیغمبر آن زنان را و فرزندان ایشان را
بنجد فرستاد تا بفروختند و بهای ایشان اسب و سلاح بخریدند و نزد رسول آوردند و بعد از اتمام کار بنی قریظه سعد معاذ را
وفات رسید و رضی بسبب وی بگریستند و فتح بنی قریظه در آخر ذی قعده بود سنه خمس من الهجره و حق تعالی بر سبیل تعداد
نعمت و امتنان سید عالمیان را از این فتح خبر میدهد که وَأَنزَلَ الَّذِينَ و فرود آورد خدای تعالی آنها را که ظَاهَرُوهُم
یاری دادند احزاب را و هم پشت ایشان شدند مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از اهل تورات یعنی یهود بنی قریظه

فرود آورد

فرود آورد مِن صَيَاصِيهِم از قلعه های ایشان وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ افکند در دلهای ایشان
ترس از پیغمبر و لشکریان فَرِيقًا تَقْتُلُونَ گروهی را میکشتند یعنی مردان ایشان وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا
و اسیر میکردید گروهی را یعنی زنان و فرزندان ایشان وَأَوْرَثَكُمْ و میراث داد خدای شما را أَرْضَهُمْ
زمین ایشان را یعنی مزارع و بساتین و اشجار وَدِيَارَهُمْ و سرای ایشان را یعنی حصون و قلعه ها وَأَمْوَالَهُمْ و مالهای
ایشان را از نقود و امتعه و مواشی وَأَرْضًا لَّمْ تَطَئُوهَا و زمینی را که گام ننهاده اید او را و نرفته اید در آن با مالک
آن نبوده اید مراد خیبر است و یا مکه و فارس و روم و عکرمه گفته که هر زمینی که بحوزه اهل اسلام در آمد تا قیامت
در این داخل است وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا و هست خدای بر همه چیزها توانا پس قادر باشد بر فتح بلاد و تسخیر
آن برای ملازمان سید عباد و اصحاب تفسیر و ارباب سیر گفته اند که در سال تاسع از هجرت حضرت رسالت علیه وآله
از ازواج طاهرات هجرت نموده ایلا فرمود یعنی سوگند خورد که یکماه با ایشان مخالطت نکند و سبب آن بود که
از وی نفقه و کسوه زیاده از مقدور میطلبیدند و چیزهای دیگر از وی طمع میکردند که در تصرف حضرت نبود ام سلمه
از وی پرده خواست و میمونه حله و زینب برد یمانی و ام حبیبه جامه سحولی و حفصه جامه مصری و جویریه چادری و سوده
گلیمی و در این وقت آن حضرت نه زن داشت عایشه و حفصه و ام حبیبه بنت ابو سفیان و سوده بنت زمعه و ام سلمه
بنت ابی امیه و این پنج از قریش بودند و صفیه بنت حیی خیبریه و میمونه بنت حرث هلالی و زینب بنت جحش
اسدیه و جویریه بنت حرث مصطلقیه و واحدی باسناد خود از سعید بن جبیر روایت کرده که ابن عباس فرمود
که رسول صلی الله علیه وآله روزی با حفصه بود و میان ایشان منازعه واقع شد چنانکه از آن حضرت زیاده حفصه
از نفقه می طلبید و آن حضرت را مقدور نبود فرمود مردی میان خود و تو تعیین کنم تا حکم باشد حفصه گفت
آری عمر را حاضر ساخت و گفت میان من و حفصه حکم کن عمر حفصه را گفت تو چه میگوئی حفصه رسول را گفت تو
سخن کن و مگو مگر آنچه حق باشد عمر دست برآورد تا بروی زند پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود دست از وی باز دار
پس عمر گفت ای دشمن خدا پیغمبر خدا بغیر از سخن حق چیزی دیگر میگوید بحق آنکس که او را مبعوث ساخته اگر نه مجلس او می بود
دست از تو بر نمیداشتم تا میمردی پس رسول صلی الله علیه وآله برخواست و بغرفه مسجد که خزانه وی بود تشریف

فرمود یکماه الا مکث نمود و در اینمدت نزد زنان نیامد و نگذاشت کسی که از ایشان نزد وی آید و بعد از بیست و نه روز که آن
ماه بدان تمام شده بود جبرئیل آمد آیه آورد که یا أیها النبی که ای خبر دهنده یا برگزیده قل لأزواجك
بگو زنان خود را إن كنتن اگر هستید شما که تردن میخواهید الحیوة الدنیا زندگانی دنیا را یعنی تنعم
در آن و زیاده طلبیدن آن وزینتها و آرایش آنرا چون ثیاب فاخره و پیرایه‌های بتکلف فتعالین ا
متعکن پس بیایید متعه طلاق دهیم شما را چنانچه مطلقه دهند سوای مهر تعیین یعنی چیزیرا که مطلقه در آن متمتع
می‌شود شما را بآن متمتع سازم و تحقیق متعه دادن بمطلقه و تفصیل آن در سوره البقره مرقوم شد و گویند مراد تمام
مهر است یعنی همه مهر از شما دهم وأسرحكن و رها کنم شما را سراحاً جمیلاً رها کردنی نیکو یعنی طلاق دهم
شما را بدان مخاصمت و منازعت که میان زن و شوهر باشد بی کراهت و کدورت وإن كنتن تردن
و اگر هستید که میخواهید رضای خدا را ورسوله و خشنودی رسول او را والدار الآخرة و نعیم سرای
دیگر فان الله پس بدرستیکه خدای أعد للمحسنات آماده کرده برای نیکوکاران منکن از شما یعنی زنهائی
که اختیار شق ثانی کنند أجراً عظیماً مزد بزرگ که زخارف دنیا در جنب آن حقیر و مختصر باشد مرویست
از امام جعفر صادق علیه السلم که پیغمبر صلی الله علیه و آله چون غنایم خیبر را تصرف فرمود زنان آنحضرت گفتند از این
غنیمت ما را چیزی بده حضرت فرمود آنرا قسمت کردم در میان مسلمانان بامر فرموده حق تعالی ایشان در غضب شدند
و گفتند گمان تو آنست که اگر ما را طلاق دهی نیابیم شوهری را از قوم خود غیر از تو حق تعالی آنحضرت را امر کرد از زنان
معتزل شود و در مشربه ام ابراهیم تا حیض و طهری به بینند پس آیه مذکوره نازل شد و در روایت آمده که بعد
از نزول آیه حضرت همه ازواج را طلبید و این آیه برایشان خواند و مخیّر ساخت ایشانرا بر مفارقت و بقا
همه اختیار آنحضرت کردند چون آنحضرت این آیه برایشان خواند فرمود که شتاب مکنید و با پدران خود در این
باب مشورت کنید گفتند یا رسول الله ما در این باب با کسی مشورت نباید کرد مخیر گردانیده ما را میان زینت
دنیا و اختیار خدا و رسول و سرای آخرت ما سرای آخرت را اختیار کردیم رسول صلی الله علیه و آله شاد شد
حق تعالی این آیه فرستاد که لا یحل لك النساء من بعد الآیه چون ایشان ترا اختیار کردند تو نیز زنان دیگر برایشان

اختیار مکن

اختیار مکن بعد از آن تهدید و وعید ازواج پیغمبر میکند یا نساء النبی ای زنان پیغمبر خدا من یأت منکن
هر که بیاید از شما بفاحشة بخصلتی زشت و ناپسندیده مبینة پیدا و روشن کرده و بفتح یا بخوانند
یعنی فحش مبین و آشکارا که آن عدم اطاعت خدا و رسول است و مستلزم خطیه کبیره یضاعف لها
العذاب دوچندان کرده شود مراو را عذاب ضعفین دو برابر آنکه زنان دیگر را باشد زیرا که وقوع
گناه از شما اقبح است و فضل مذنب است چون زنان پیغمبر مزیت فضل دارند بر زنان دیگر بجهة مکانت و مرتبت
رسالت و نزول وحی در بیوت ایشان پس عذاب معصیت ایشان بجهة آن بیشتر باشد و لهذا حد حر دو مقابل حد
عبد است و معاتب میشوند انبیا آنچه غیر ایشان بآن معاتب نمیشوند و نیز بجهة اینست که عقوبت و مثوبت بنی
هاشم ضعف عقوبت و مثوبت غیر ایشان است چنانچه ابوحمزه ثمالی از زید بن حسن بن علی بن ابی طالب روایت کرده
که آنحضرت فرمود من امید دارم که از برای نیکوکاران ما دو اجر باشد از ثواب و می‌ترسم که بر کردار بد ایشان که
عذاب او دوچندان عذاب دیگران باشد همچنانکه ازواج پیغمبر صلی الله علیه و آله بآن موعود شده اند و محمد بن عمر از ابراهیم
بن عبد الحمید روایت کرده که علی بن عبد الله بن حسین از پدر خود نقل کرده که شخصی علی بن الحسین زین العابدین علیهم السلام را
گفت شما اهل بیت پیغمبر مغفورید و حق تعالی شما را مؤاخذه نکند آن حضرت در غضب شده فرمود ما سزاوارتریم بآنکه
جاری شود در ما آنکه حق تعالی جاری ساخته در زمان پیغمبر از آنکه باشیم همچنانکه تو میگوئی بدرستیکه ما می‌بینیم نیکوکار خود را
دو مقدار اجر ثواب و از برای بدکار خود دو مقدار عذاب بعد از آن آیه مذکوره تلاوت نمود که یا نساء النبی
من یأت منکن بفاحشة مبینة یضاعف لها العذاب ضعفین وکان ذلك و هست این تضعیف عذاب علی الله
یسیراً بر خدای آسان و اینکه ایشان ازواج پیغمبرند مانع تضعیف ایشان نخواهد شد و بعد از آن این آیه دیگر تلاوت
فرمود که ومن یقنت منکن و هر که مداومت کند بر طاعت از شما که ازواج پیغمبرید لله ورسوله مر خدا و رسول را
وتعمل صالحاً و بکند کار شایسته و پسندیده نؤتها بدهیم او را اجرها مرتین دو باره یعنی دو مثل ثواب غیر
او یکبار برای او طاعت خدا و یکبار برای خوشنودی پیغمبر صلی الله علیه و آله با وجه حسن معاشرت او با آنحضرت واعتدنا
لها و آماده سازیم برای آن رزقاً کریماً روزی نیکو در بهشت زیاده بر مزد او و بعد از ذکر مضاعف ثواب و عقاب برای

ازواج آن قدوه احباب اظهار فضیلت ایشان میکند بر سایر زنان بقوله یا نساء النبی ای زنان پیغمبر
عالیمقدار لستن کاحد من النساء نیستید شما مانند یکی از زنان است چه شما مرتبت فضل دارید بر ایشان
ان اتقیتن اگر چنانچه می ترسید از مخالفت خدای تعالی و فرمان بردار او باشید و رسول او فلا تخضعن پس نرمی
و فروتنی مکنید بالقول بسخن گفتن یعنی چون با کسی سخن گوئید نرم مگوئید همچنانکه شعار زنان است که رغبت بمرد بیگانه اند
فیطمع الذی فی قلبه مرض پس بطمع افتد آنکه در دل او ریبه و تهمت است وقلن و بگوئید قولا معروفا
گفتاری نیکو پسندیده و دور از ریبه و تهمت یعنی با خشونت نه لینت در خبر است که چون این آیه نازل شد بعضی از زنان
که بر در سرای ایشان کسی آواز دادی و مردی بودی که جواب دهد انگشت در دهان نهادی و باواز منکر و خشن جواب
دادی وقرن فی بیوتکن و قرار گیرید در خانهای خود مرویست که سوده زن رسول صلی الله علیه و آله را گفتند چرا ۴
حج و عمره نکنی چنانکه دیگران میکنند گفت یکبار که واجب بود بجا آوردم و بعد از این حج و عمره من آنست که از خانه
خود بیرون نیایم چنانکه خدای تعالی فرموده وقرن فی بیوتکن قرآن آنست که پای از حجره رسول خدا بیرون ننهم تا بمیرم
پس بیرون نیامد تا جنازه اش بیرون آوردند و در سخن او تعریضی است بعایشه که مخالفت این امر کرده از خانه بیرون
آمد و بر شتر سوار شده با لشکر عظیم بمحاربه امیرالمؤمنین علیه السلام بیرون آمد و لا تبرجن و اظهار مکنید براهنی
خود را تبرج الجاهلیة الاولی مانند اظهار زنان در ایام جاهلیت نخستین که آنرا جاهلیت جهلا گویند و زمان
ادریس بود تا وقت نوح علیه السلام که مدت سه سال بود و بروایتی دیگر در روزگار داود و سلیمان علیهما السلام بود که در آن
روزگار زنان جامه نادوخته پوشیدند و اعضای ایشان بآن ظاهر شدی و بروایت کلبی در زمان ابراهیم علیه السلام
بود که زنان جامها بمروارید بافته بودند و می پوشیدند و بر مردان عرض میکردند و جاهلیت اخری میان عیسی بود
و سید انبیاء صلی الله علیه و آله و گویند جاهلیت اول جاهلیت کفر است قبل از اسلام و جاهلیت اخری فسوق در اسلام
و اقمن الصلوة و بپا دارید نماز را در اوقات آن که آن اصل طاعات بدنی است و آتین الزکوة
و بدهید زکوة را که اشرف عبادات مالی است و اطعن الله و فرمان برید خدای را در جمیع فرایض احکام و رسوله
و پیغمبر او را در سنن آن قدوه انام و بجا آرید اطاعت خدا و رسول نمائید در سایر آنچه امر کرده اند انما یرید الله جز این نیست

که میخو

که میخواهد خدای لیذهب عنکم الرجس تا ببرد از شما پلیدی گناه را اهل البیت اهل بیت پیغمبر و یطهرکم
تطهیرا و پاک گرداند شما را از معاصی پاک گردانیدنی خلاصه معنی آنست که ای اهل بیت پیغمبر اراده الهی تعلق گرفته
بانکه خطیئات و سیئات و آثام را از شما دور دارد یا اذیال عصمت شما بگرد عصیان آلوده و آغشته نگردد و از
صغیره و کبیره منزه و معصوم باشید احمد بن حنبل در مسند خود را از عطا بن رباح نقل کرده که ام سلمه فرمود روزی
فاطمه زهراء علیها السلام طعامی پخته و ساخته بود در دیگ گلین نزد سید عالم آورد و آن روز آن سید دنیا و دین در خانه
من بود چون فاطمه زهراء علیها السلام آن طعام حاضر گردانید حضرت فرمود که ای نور دیده من علی را با دو فرزند خود بخوان
تا با من این طعام بخورند چون ایشان حاضر شدند همه از آن طعام بنوشیدند جبرئیل از نزد ملک جلیل در رسید و این آیه
آورد که انما یرید الله تا آخر پس سرور دین و مرکز دایره یقین کسا بر ایشان انداخت و فرمود اللهم هولاء اهل
عنهم ۲ بیتی و خاصتی اذهب عنکم الرجس و طهرهم تطهیرا پس چون این دعا را از آن حضرت شنیدم گفتم یا رسول الله انا معکم
من با شمایم پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود انک علی خیر تو مرتبه اهل بیت من نداری اما زن نیکوکرداری بصفات
حمیده و خصال پسندیده موصوفی مضمون این خبر را ابوالحسن اندلسی که جامع صحاح سته است در جامع آورده که عبد الله
بن محمد بن عمران که یکی از فضلای اهل سنت است روایت میکند از ابو الحمرا که من دو ماه ملازم حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله بودم و هر روز میدیدم که آن سرور دین پرور در وقت صبحدم می آمد و دست مبارک بر در سرای شاه اولیا
و فاطمه زهراء می نهاد و میفرمود السلام علیکم و رحمة الله و برکاته و ایشان میگفتند در جواب و علیک السلام یا رسول الله
و رحمة الله و برکاته چون سید عالم جواب ایشان می شنید و میفرمود که انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم
تطهیرا و بعد از تلاوت این آیه بر ایشان مراجعت میفرمود بصلاح خود میرفت و مشغول نماز میشد و شبهه نیست که کذب
از رجس است و خلافی در این نیست در آنکه امیرالمؤمنین علیه السلام دعوی امامت کرده و صحابه با او مخالفت نموده اند
پس او در دعوی صادق باشد و صحابه مخالف حق بوده باشند و در جمع نیز از ابو سعید خدری و انس بن مالک و واثله
ابن اصقع و عایشه و ام سلمه نیز مرویست که آیه مختص است برسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین و ابو حمزه ثمالی نیز در تفسیر
خود نقل کرده که آیه در شان آل عبا است و ثعلبی باسناد خود از مجمع روایت کرده که روزی من با مادر خود نزد عایشه رفتیم

مادرم او را گفت دیدی که در روز جمل خروج کردی و از امر الهی که وقرن فی بیوتکن باشد بیرون نهادی گفت آن
از قضا و قدر حق تعالی بود پس او را از حال علی علیه السلام پرسیدی از من دوسترین مردمان برسول خدا او از شوهر
دوسترین زنان باو بخدا سوگند که من دیدم علی و فاطمه و حسن و حسین را که پیغمبر ایشان را در زیر جامه جمع کرد و آن جامه را
در سر ایشان کشید و فرمود بار خدایا اینها اهل بیت منند و خویشان نزدیک منند پس رجس را از ایشان دور گردان
و ایشان را پاک و پاکیزه گردان از شوب معصیت بعد از آن عایشه گفت من گفتم یا رسول الله من از اهل توام فرمود دور شو که بر
خیری و از اهل بیت من نیستی چه اهل بیت من اینها اند و ابو سعید خدری از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که این آیه در حق من و علی
و فاطمه و حسن و حسین نازل شد و صاحب طبرسی در مجمع باسناد معتبره روایت کرده که آیه انما یرید الله تا آخر به پیغمبر خدا نازل
شد در حالیکه در خانه وی غیر از علی و فاطمه و حسن و حسین کسی دیگر نبود پس فرمود بار خدایا اینها اهل بیت منند و سید ابو الحمد
باسناد صحیح از امام حسن علیه السلام نقل کرده که بعد از نزول آیه تطهیر رسول خدا ما را در زیر کسای خیبری جمع کرده فرمود بار خدایا
اینها اهل منند و عترت طیبه من و روایات در این باب از عامه و خاصه بسیار بر وجهی است که ایراد همه موجب اطناب
این کتاب می شود پس بواقی اخبار و آثار در آن حواله بمنهج الصادقین است حق تعالی بعد از ذکر عصمت آل عبا جهت اقتدای امت
بایشان جمیع باید نه بغیر باز خطاب بازواج پیغمبر کرده میفرماید که واذکرن و یاد کنید ای زنان پیغمبر ما یتلی
آنچه خوانده می شود بر شما فی بیوتکن در خانه های شما من آیات الله از آیتهای کتاب حضرت عزت والحکمة
و از سخنان مشتمل بر حکمت و مصلحت یعنی از کتابی که جامع این دو امر است یا از آیات کلام الله و از سخنان پیغمبر صلی الله علیه
و آله که محض حکمت و بان متعظ شوند و پند گیرند بآن ان الله کان بدرستیکه خدای تعالی لطیفا هست لطف کننده
و نیکو کار ای سید انبیاء خبیرا دانا باقوال و افعال شما و عالم و مدبر آنچه صلاح شما در آنست از امور دینیه از مقاتل بن حیان
مرویست که در وقتی که اسماء بنت عمیس از حبشه با زوج خود جعفر ابن ابی طالب مراجعت کردی نزد ازواج سید ابرار آمد
و گفت در باره من چیزی از قرآن نازل شده ایشان گفتند نه پس بخدمت سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت یا رسول الله
زنان بی نومیدند رسول صلی الله علیه و آله فرمود از چه چیز گفت بجهة آنکه ایشان مذکور نشده اند در قرآن بسمت خیر و بروشی که
زنان رسول گفتند یا رسول الله حق تعالی در قرآن ذکر مردان کرده و ما را که زنانیم یاد نفرموده همانا که در ما خیری نیست و طاعت

ما قول نه

ما قول نه حق تعالی این آیه فرستاد ان المسلمین بدرستیکه مردان که منقادند حکم الهی را والمسلمات و زنان که فرمان برند
اند امرا دیند والمؤمنین والمؤمنات و مردان و زنان که باور دارنده اند و گرونده بخدا و رسول والقانتین
والقانتات و رجال و نساء که ثبات ورزنده اند در وظایف طاعات و مداومت نماینده بانواع عبادات و
الصادقین والصادقات و راست گویان در قول و راست کرداران در عمل از مردان و زنان والصابرین
والصابرات و صبر کنندگان بر طاعتها و یا از معصیتها مردان و زنان والخاشعین والخاشعات و تواضع
کنندگان از برای خدا و ترس کاران بقلوب و جوارح از ذکور و اناث والمتصدقین والمتصدقات و صدقه
دهندگان از هر دو گروه بآنچه واجبست در مال ایشان از زکوة و خمس والصائمین والصائمات و روزه
داران برای رضای خدا از رجال و نساء مراد صوم مفروضه است والحافظین فروجهم والحافظات
و مردان و زنان نگاه دارنده فرجهای خود را از حرام والذاکرین الله کثیرا و مردان ذکر گوینده مر خدای را
ذکر بسیار در زمان بسیار بدل و زبان والذاکرات و زنان یاد کننده مر او را بر طریق مذکوره و قرآن خواندن
و اشتغال نمودن بعلم از جمله ذکر است اعد الله لهم آماده کرده است خدای مر ایشان را از ذکور و اناث مغفرة
آمرزش از گناهان واجرا عظیما و مزد بزرگ بر طاعات ایشان از عبد الله عباس روایتست که روزی میکائیل نزد حضرت
سید عالم صلی الله علیه و آله آمد گفت یا رسول الله بگو سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله
العلی العظیم عدد ما علم و زنة ما علم و ملأ ما علم و هر کس این کلمات بگوید نام او را در میان آنکسان نویسند که خدای را
بسیار یاد کنند و از فاضلترین ذاکران باشد و عطا بن رباح روایت کند که هر که خود را با خدای تفویض کند داخل باشد در قول
او که ان المسلمین والمسلمات و هر که اقرار کند بخدا و رسول او و تصدیق نماید بولایت علی بن ابیطالب و اولاد اطهار علیهم السلام و دلش
موافق زبان باشد در این قول داخل باشد والقانتین والقانتات و هر که زبان را از دروغ نگاه دارد در جمله
والصادقین والصادقات باشد و هر که صبر کند بر طاعت و صبر نماید از معصیت در کریمه والصابرین والصابرات داخل
شود و هر که نماز کند و از جانب یمین و شمال نگاه نکند در این داخل باشد که والخاشعین والخاشعات و هر که در هفته یکبار
درهمی صدقه بدهد داخل باشد در اینکه والمتصدقین والمتصدقات و هر که ایام بیض هر ماه روزه دارد در سلک

والقانتین والقانتات باشد و هرکه فرج خود را از حرام نگاه دارد از جمله والحافظین فروجهم والحافظات باشد و هرکه
پنج نماز را بپای دارد در اوقات آن با شرایط و ارکان داخل باشد در این قول که والذاکرین الله والذاکرات از ابو عبدالله
علیه السلام مرویست که هرکه در شب بخسبد تسبیح فاطمه علیها السلام بگوید از جمله والذاکرین الله والذاکرات باشد از ابن عباس مرویست
که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله زینب بنت جحش اسدیه را که دختر امیمه بنت عبدالمطلب بود و دختر عمه رسول الله صلی الله علیه و آله
برای زید بن حارثه که آزاد کرده پسرخوانده خودش بود خواستگاری فرمود زینب گمان آنکه آنحضرت برای خود خواستگاری
میکند قبول کرد چون دانست که برای زید بوده ابا کرد چه جمال زیبا داشت و دختر عمه پیغمبر بود و از اشراف زنان قریش بود
گفت من چه از آن مرد آزاد کرده شوم و برادرش عبدالله جحش در این باب با خواهر اتفاق داشت حق تعالی این آیه فرستاد که
وما کان لمؤمن و نرسد و نسزد هیچ مرد گروینده را یعنی عبدالله جحش ولا مؤمنة و نه هیچ زن ایمان آورنده چون
زینب اذا قضی الله و رسوله چون حکم کند خدا و رسول او امرا کاری را یعنی نکاح زینب با زید ان یکون لهم
الخیرة آنکه باشد مر ایشان را چیزی اختیاری من امرهم از کار خود چیز را بلکه واجبست بر ایشان که اختیار خود را تابع خدا
و رسول سازد و من یعص الله و رسوله و هرکه عاصی شود و مخالفت نماید خدا و رسول او را در امر و نواهی فقد ضل
پس بدرستیکه گمراه شود ضلالا مبینا گمراهی هویدا چه اگر مخالفت از روی اعتقاد کند کافر شود و بعذاب ابدی گرفتار گردد
و اگر نه بعذاب الیم معذب شود و بعد از نزول این آیه زینب گفت راضی شدم و زمام اختیار خود را بکف کفایت رسول خدا دادم
و عبدالله نیز باین رضا داد رسول خدا او را با زید عقد بست و زید با او مباشرت کرد و رسول خدا از مال خود صداق برای
زینب بفرستاد و آن هزار دینار بود و شصت درهم و خماری و ملحفه و درعی و ازاری و پنجاه مد طعام و سی صاع خرما از
زینب که اکابر قریش مرا خطبه کردند من خواهر خود حمنه بنت جحش را نزد رسول فرستادم تا در این باب با وی مشورت کند
رسول اشارت بزید کرد و خواهرم در غضب شد گفت دختر عمه خود را با آزاد کرده خود میدهی پس نزد من آمد و مرا این
اعلام کرد من نیز بسیار از این در غضب شدم حق تعالی آیه فرستاد پس نزد رسول رفتم و گفتم تزویج کن مرا بهر که میخواهی
پس رسول مرا با زید عقد بست و علی بن ابراهیم در تفسیر خود آورده که رسول زید را بسیار دوست میداشت و اگر دیر بخدمت
آن حضرت میرفت خود بمنزل او تشریف ارزانی میفرمود از سبب دیر آمدن او می پرسید روزی دیر بخدمت رسول آمد آنحضرت

بمنزل وی رفت زینب در وسط حجره نشسته بود و طیب بسنگ صلایه میکرد چون چشمش بروی افتاد گفت سبحان الله خالق النور
تبارک الله احسن الخالقین و بازگشت چون زید بیامد زینب وی را تسبیحی که از آن حضرت شنیده بود خبر داد زید گفت
شاید تو در دل رسول افتاده باشی میخواهی ترا رها کنم گفت میترسم که تو مرا طلاق دهی و رسول بمن رغبت نکند زید نزد
رسول آمد و گفت یا رسول الله میخواهم که زینب را طلاق دهم گفت چرا مگر از وی تهمتی یافته گفت لا والله که هرگز از وی
بجز خیر و نیکوئی چیزی ندیده ام ولیکن بر من ترفع و تعظیم میکند و مرا این رایبر ساند بجهة شرافتی و مزیتی که دارد
فرمود که امسک علیک زوجک واتق الله او را نگه دار و بترس از خدا از آنکه اذیتی بدو رسانی زید در باب طلاق
مبالغه کرد تا که از رسول اذن طلبیده او را مطلقه ساخت حق تعالی رسول را از این اخبار میفرماید که واذ تقول
و یاد کن ای محمد آن وقتی را که میگفتی للذی انعم الله مر آنکس را که انعام کرده است خدای تعالی علیه بر وی بتوفیق
اسلام و هدایت ایمان و خدمت متابعت او ترا و توفیق دادن در آزاد کردن او و محبت ورزیدن تو نسبت با وی و ا
نعمت علیه و انعام کردی تو بر او و آزاد کردن و از فرط محبت و اختصاص او را فرزند خواندی یعنی گفتی زید را که
مستغرق نعمت خدا و رسول است امسک علیک نگاه دار بر خود زوجک زن خود را یعنی زینب واتق الله
و بترس از خدا در امر زینب از آنکه از روی اضرار طلاقش دهی و تخفی فی نفسک و پنهان میکردی در نفس خود ما الله
مبدیه آنچه را که خدای پدید آکننده و اظهار سازنده آنست از نکاح کردن تو زینب را که زید طلاقش دهد و
تخشی الناس و میترسی از سرزنش مردمان بغیر حق که گویند زن پسر خود را خواستست والله احق ان تخشه
و حال آنکه خدا سزاوارتر است که ترسی از و در آنچه باید ترسید و مقررست که حضرت ترسکارترین خلق بود زیرا که کمیت
خوف و خشیت بحسب کمیت علم است که انما یخشی الله من عباده العلماء پس بحکم انا اعلمکم آنحضرت از همه عالمیان اخشی بوده
و خوف و خشیت او بیشتر و در حدیث آمده الخوف رفیقی و چون اتقی و خشیت آن حضرت بدان در نهایت مرتبه بود
پس مراد بخشیت استحیا باشد چه حیا بر شیمه حضرت غالب بود کما قال الله تعالی و ان کان لکم یؤذی النبی فیستحیی منکم
علم الهدی در تنزیه الانبیاء آورده که عرب ادعیاء را بمنزله ابنا میدانستند در جمیع احکام و بجهة این
مطلقات آنها را بنکاح خود در نمی آوردند پس پیغمبر اراده فرموده که بجهة تزوج بزینب بعد از طلاق بالکلیه

این حکم را باطل کرد اند و نسخ سنت جاهلیت نماید و اما اخفای این معنی نمود جهة ترس آنکه مردمان گویند او زن پسر خود را
خواسته و لهذا با زید گفت امسک علیک زوجک و مؤید این معنی است قوله تعالی فَلَمَّا قَضَىٰ زَيْدٌ پس آنهنگام که گذارد
زید مِنْهَا از زینب وَطَرًا حاجتی را که با او داشت از نکاح و مباشرت بعد از آنکه از و ملال گرفت جهت ترفع
و تعظم او و از وی در هیچ حاجت او باقی نمانده طلاقش گفت و زینب عده را تمام کرد و در موضح آورده که قضای وطر
کنایت است از طلاق یعنی چون مراد خود را از و یافت که آن طلاق است و عده او بسر آمد زَوَّجْنَاكَهَا
تزویج نمودیم ترا با او و او را بتو دادیم لِكَيْ لَا يَكُونَ تا نباشد بعد از تو عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ بر مؤمنین
تنگی یا اثمی و وبالی فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ در خواستن زنان پسر خواندگان خود را إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ
وَطَرًا یعنی وقتی که گذارده باشند حاجت خود را از او نکاح است یا طلاق و انقضاء عده یعنی بجهة آنکه جمیع مؤمنان
اقتدا بتو نموده زوجات مطلقه ادعیاء خود را بنکاح در آرند زینب را بتو تزویج کردیم و رسم جاهلیت را درهم شکنیم
وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ و هست کاری که خدا خواهد مَفْعُولًا کرده شده یعنی هر امری که اراده الهی تعلق بآن گیرد البته
گذارده شود و بوقوع آید چنانکه تزویج سید عالم صلی الله علیه و آله با زینب از انس مالک مرویست که چون عده زینب
منقضی شد رسول خدا صلی الله علیه و آله زید را گفت برو و زینب را برای من خواستگاری کن که مرا بر کسی اعتماد نیست زید
روایت کند که من بخانه زینب رفتم آرد در خمیر میکرد چون او را دیدم در چشم من بمرتبه بزرگ و عظیم الشان نمود که طاقت
آن نداشتم در و نگاه کنم بجهت حرمت و مرتبت شان رسول پس پشت بر کردم و گفتم بشارت باد ترا ای زینب که رسول
خدا ترا خواستگاری میکند زینب خوشحال شد حضرت گفت من هیچ کار نکنم تا با پروردگار خود مشورت کنم پس برخاست
و بمصلی خود رفت و با خدای مناجات کرد حق تعالی آیه مذکوره را انزال فرمود و در روایت آمده که بعد از نزول
این آیه حضرت بی دستوری بخانه زینب آمد زینب گفت یا رسول الله بی خطبه و نکاح حضرت فرمود الله المزوج و جبرئیل
الشاهد خدا تزویج کننده من است بتو و جبرئیل گواه است بران بعد از آن بجهة این بر سایر زنان پیغمبر فخر میکرد
و میگفت حق تعالی مرا تزویج کرده به پیغمبر صلی الله علیه و آله و متولی تزویج شما اولیاء شما بوده آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
برای عروسی زینب ولیمه مهیا کرد و مهمانی مرتب ساخت که برای هیچ زنی از زنان خود نساخته بود چون در این روز

گوسفند بکشت

گوسفند بکشت و نان و گوشت را اطعام مردمان می نمود تا بغروب آفتاب و از شعبی مرویست که زینب
به پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت من مزیت قرب دو مرتبه بتو دارم نسبت بزنان دیگر بسه چیز که هیچ زن از زنان
تو بان موصوف نیستند جد من و جد تو یکی است که عبد المطلب است و حق تعالی در آسمان مرا بتو نکاح بسته
و جبرئیل سفیر و شاهد عقد من بوده بدانکه بعضی از اهل خلاف این قصه را بر وجهی ایراد کرده اند که عقل
و شرع منکر آنست که از جمله عاشق شدن پیغمبر است بر زینب در حینی که زوجه زید بود و شبهه نیست که این
متضمن فسق و معصیت است و حال آنکه انبیاء از صغایر معصوم اند و مبرا از منفر طباع ایشان چنانکه در کتب
کلامیه مبرهن شده و بیان مزیت این مبحث در منهج الصادقین سمت تحریر پذیرفته و حق تعالی بعد از قصه تزویج
زینب بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بیان برائت ساحت آنحضرت را و پاک دامنی و میفرماید
بقوله مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ نیست بر پیغمبر مِنْ حَرَجٍ هیچ تنگی و وزری و وبالی فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ
لَهُ در آنچه قسمت کرده و تقدیر نموده خدای برای پیغمبر صلی الله علیه و آله یعنی حلال گردانیده مر او را از تزویج
زن پسر خواندگان و باین صورت متحقق بآن حضرت نیست بلکه سُنَّةَ اللَّهِ سنت نهاد خدای سنتی فِي
الَّذِينَ خَلَوْا در آنکسانیکه اندر پیغمبران مِنْ قَبْلُ پیش از محمد مراد انبیاء دیگرند که خدای حرج کرد
از ایشان در آنچه مباح کرده بود بر ایشان از تزویج ازواج ادعیا و غیر ایشان از سایر منکحات همچنانکه
داود علیه السلام که صد زن داشت و سلیمان سیصد زن و هفتصد سریه و هرگاه مر انبیاء سابق را کثرت
ازواج مطلق جایز بوده باشد بدون حرج پس بر محمد که سید انبیاست نیز حرجی نباشد در نکاح آنچه خواهد
از زوجه پسر خوانده خود و غیر آن وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ و هست امر خدای قَدَرًا مَقْدُورًا
حکمی گذارده شده نافذ و امری که بر انبیاء نازل ساخته بود حکمی بود منقضی گذارده شده و البته واقع
شدنی و جاری بر مقداری که موافق حکمت بود و تفاوتی و خللی در آن راه نداشت الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ
آنانکه گذشته اند از نبی بودند که میرسانیدند رِسَالَاتِ اللَّهِ پیغامهای خدای را بامتان بی کتمان
از ترس مردمان وَيَخْشَوْنَهُ و می ترسیدند از و وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا و نمی ترسیدند از کسی در آنچه

متعلق بود باداى تبليغ دعوت إلا الله مگر از خداى وكفى بالله پسنديده است خداى حسيبا كفايت كننده
مقاصد ترسندگان از او و باشماره كنندگان اعمال بندگان و چون كفايت حساب در دست اوست پس بايد
كه از او ترسند نه از غير او و در اين آيه دليل است بر آنكه انبيا را تقيه جايز نيست در تبليغ احكام رسالت نه در
غير آن پس منافى تخشى الناس نباشد چو خوف حضرت بجهة مقاله قبيحه بود كه منافقان در حق او ميزدند و عاقل همچنانكه
ملاحظه ميكند از مضار محترز مى شود از بدى ظنون و قول قبيح و هيچكدام از اين متعلق بتكليف نيست و حضرت بعد از
تزوج بزينب از آنچه مى ترسيد باو رسيد چه منافقان بى دين زبان طعن گشودند و گفتند اين مرد ما را مى گويد زنان
پسران بر شما حرام است و خود زن پسر خود را خواسته يعنى زن زيد كه پسر خوانده وى است چون ايشان پسر خوانده
مثل پسر صلبى و اصلى ميدانستند در جميع احكام چنانكه گذشت حق تعالى بجهة رد اين قول آيه فرستاد كه ما كان محمد
نيست محمد صلى الله عليه و آله أبا أحد پدر هيچ يك من رجالكم از مردان شما تا ميان وى و آنكس حرمت مصاهره
باشد و عموميت اين حكم منتقض نمى شود بطاهر و قاسم و ابراهيم كه پسران صلبى آن حضرت بودند بر تقدير بلوغ ايشان
از رجال او بودند نه از رجال امت و خطاب راجع بامت است بجهة رد ابوت وى نسبت بزيد كه متبنى آنحضرت بود
و بحسن و حسين منتقض نميشود بجهة عدم بلوغ ايشان را پسر خود خوانده در حين حيوة آن حضرت و بر تقدير بلوغ
از رجال حضرت بودند نه از رجال امت و نيز مراد ولد است نه ولد ولد و اينكه ايشان را پسر خود خوانده و فرموده
ابناى هذان ريحاناى من الدنيا و ابناى هذان امامان قاما او قعدا يعنى اين هر دو پسر من از دنيا دو ريحان
منند و اين پسران من امامان منند ايستاده باشند يا نشسته باشند مراد ولد ولد اوست نه ولد حاصل
كه حق تعالى رد قول منافقان كرده فرموده محمد بسبب حقيقة پدر هيچكس از مردان شما نيست تا زيد پسر او تواند بود
ولكن رسول الله وليكن هست فرستاده خدا و هر رسولى پدر امت خود است نه مطلقا بلكه از حيثيت
آنكه او مشفق و ناصح ايشان است و واجب التعظيم و التوقير و الطاعه بر ايشان و زيد از جمله امت است
و نيست ميان او و پيغمبر ولادتى تا موجب حرمت مصاهرت گردد وخاتم النبيين و هست ختم
كننده همه پيغمبران يعنى آخرين ايشان و حفص بفتح تا ميخواند يعنى محمد آنكس است كه مهر پيغمبران است باباد

باباد مهر نبوت تمام كرده شده است باين معنى كه نبوت از او در نخواهد گذشت و بديگرى بعد از او تعلق نخواهد
گرفت و لهذا اولاد ذكور آنحضرت قبل از وفات او شربت فنا چشيدند چه اگر بعد از او فرزندى باقى
مى ماند پيغمبر مى بود و نزول عيسى عليه السلام بعد از او قادح خاتميت آنحضرت نيست زيرا كه مراد از خاتم
النبيين آنست كه هيچ نبى بعد از او مبعوث نخواهد شد و بعث عيسى قبل از او بوده و ديگر بعد از نزول عمل
بشريعت خاتم النبيين الانبياء خواهد كرد نه بشريعت خود محمد بن الحسن از پدر خود روايت كرده كه رسول صلى الله
عليه و آله فرمود كه من حاشرم كه خداى تعالى بر اثر من خلقان را حشر كند و من آن عاقبم كه از عقب من پيغمبرى
ديگر نباشد وكان الله و هست خداى تعالى بكل شىء عليما بهمه چيزها دانا پس ميداند كيست سزاوار
آنكه نبوت بدو ختم شود و در عيون الاجوبه آورده كه صحت مهر كتابى بمهر اوست حق تعالى مهر گفت تا بدانند
كه تصحيح محبت الهى جز بمتابعت حضرت رسالت پناهى نتوان كردن كه ان كنتم تحبون الله فا
تبعونى و چون شرف و بزرگوارى بمهر است شرف جمله انبيا نيز بدان حضرت است و شاهد هر كتاب بمهر
اوست پس همه در محكمه قيامت او خواهد بود جئنا بك شهيدا على هؤلاء چون كتاب را مهر كردن و كتاب
از خواندن اغيار محفوظ شد نبوت نيز چون سمت اختتام يافت در نبوت بر غير او بسته گشت و از مؤلف
و موافق مرويست كه آن حضرت امير المؤمنين را خطاب كرد كه يا على انت منى بمنزلة هرون من موسى الا انه
لا نبى بعدى اى على تو از من بمنزله هرون از موسى الا آنست كه بعد از من پيغمبرى نخواهد بود يعنى اگر جايز
مى بود كه بعد از من پيغمبرى باشد آن تو مى بودى نه غير بجهة جامعيت فضل و عصمت و حريت علم و انواع
محاسن اخلاق تو نسبت بساير مردمان بعد از آن ارشاد اهل ايمان ميكند بكثرت تسبيح و تحميد و تكبير و تهليل
كه موجب مثوبات جاودانى است و دافع وساوس شيطانى و مباعده او از ذكر آن پس ميفرمايد كه يا أيها
الذين آمنوا اى آنكسانيكه گرويده ايد اذكروا الله ياد كنيد خداى را ذكرا كثيرا ياد كردنى
بسيار يعنى غالب اوقات و يا انواع ذكر از تهليل و تحميد و تمجيد وسبحوه و تسبيح گوئيد او را يا نماز
براى او گذاريد بكرة و اصيلا بامداد و شبانگاه چو نماز صبح و شام اشق است از روى ادا بجهة

غلبهٔ نوم در این دو وقت و تخصیص آن باین دو نماز بجهة آنست که در این ساعت ملائکهٔ صبح و شام حاضر میباشند
و هر دو تسبیح و صلوات او ثبت خواهند نمود در نامهٔ عمل او و نزد کلبی بکره صلوة فجرست و اصیل صلوة ظهر
و عصر و مغرب و عشا و تسمیه صلوة بتسبیح بجهة آنست که صلوة متضمن تسبیح و تنزیه او سبحانه است و علما را
در ذکر کثیر اختلاف بسیارست و مجاهد از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که مراد آنست که خدای را در هیچ
وقت فراموش مکنید پس بنابرین مراد ذکر قلبی است چه دوام ذکر بزبان ممکن نیست و در لطایف قشیری
آورده که امر بذکر کثیر اشارتست بمحبت حق تعالی است یعنی او را دوست دارید چه مقررست که من احب شیئا
اکثر ذکره و نشان دوستی ذکر او فراوان است چه دوست نگذارد که زبان از ذکر دوست و یا دل از
فکر او خالی ماند بدین مضمون   در هیچ مکانی نیم ز فکرت خالی   در هیچ زمانی نیم ز ذکرت خالی   گویند
مراد بذکر و تسبیح آنست که حق تعالی را یاد کنند بصفات علا و اسماء حسنی و تنزیه او نمایند از هر چه لایق ذات
او نباشد و از معایب و مناقص و نزد مقاتل مراد باین کلمات اربع است یعنی سبحان الله و الحمد لله و لا اله
الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و از ائمهٔ هدی علیهم السلم مرویست که هر که تسبیحات
اربع سی بار بگوید او ذکر خدا را بسیار کرده باشد و از زراره و حمران که پسران اعین اند از ابو عبد الله علیه
السلم نقل کرده که آن حضرت فرمود که هر که تسبیح فاطمهٔ زهراء علیها السلام بگوید او ذکر خدا بسیار کرده و واحدی
باسناد خود از ضحاک بن مزاحم نقل کرده که ابن عباس فرموده که جبرئیل نزد پیغمبر آمد صلی الله علیه و آله و گفت ای
محمد بگو سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم عدد ما علم و زنة
ما علم و ملأ ما علم چه هر که این را بگوید حق تعالی شش خصلت برای وی ثبت کند یکی آنکه او را از ذاکرین الله کثیرا
نویسد دوم آنکه او افضل باشد از ذاکران در شب و روز سیم آنکه اشجار بسیار در بهشت برای او بنشانند چهارم آنکه
گناهان او را بریزاند همچنانکه برگ از درخت خشک ریخته شود پنجم نظر رحمت باو کند ششم آنکه هرگز او را
معذب نگرداند از عبد الله عباس روایتست که حق تعالی بندگان را بهیچ چیز امر نکرد تا آنکه از برای آن حدی مقرر
و معین فرمود و سقوط آنرا بعذری اجازت فرموده مگر ذکر را که از برای آن حدی مقرر نکرد بلکه

گفت

بلکه گفت مرا در همه حال و وقت یاد کنند بعد از آن بر سبیل امتنان با اهل ایمان خطاب میکند که هُوَ الَّذِی
یُصَلِّی عَلَیْکُمْ اوست خداوندی که درود میدهد یعنی رحمت میکند بر شما وَمَلَائِکَتُهُ و درود میدهد فرشتگان
او یعنی آمرزش می طلبند گناهان شما را و این درود خدا و ملائکه بر شما بجهت حیثیت لِیُخْرِجَکُمْ برای آنکه
بیرون آورد شما را مِنَ الظُّلُمَاتِ از تاریکیهای کفر و جهالت و معصیت إِلَى النُّورِ بروشنی ایمان و معرفت
و طاعت بوسیلهٔ الطاف و هدایت وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا و هست خدای بگروندگان مهربان
که خود بر ایشان رحمت میکند و ملائکه را بطلب رحمت و آمرزش برای ایشان میفرماید و در خبرست که بنی اسرائیل
موسی علیه السلام را گفتند خدای ما را صلوة باشد خطاب بموسی آمد که بگو بایشان که صلوة من رحمت باشد و رحمت
من واسع باشد و بهمه چیزی رسیده تَحِيَّتُهُمْ درود دادن خدا اهل ایمان را يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ در روزیکه
برحمت او که بهشت نعیم است یا نزد مرگ یا وقت خروج از قبر سَلَامٌ سلامی است که مخبرست بسلامتی از هر
آفتی و محنتی یعنی حق تعالی بجهة تعظیم و تکریم بر ایشان سلام کند همچنانکه سایر انواع تعظیم بایشان کرامت نماید
از ابن مسعود مرویست که چون ملک الموت بنزد مؤمن رسد گوید السلام علیک ربک یقرئک السلام سلام بر تو
باد حق تعالی ترا سلام میرساند وَأَعَدَّ لَهُمْ و آماده است خدای برای مؤمنان با وجود تحیت بر ایشان
أَجْرًا كَرِيمًا مزد بزرگوار که بهشت است و نعیم آن بعد از آن خطاب برسول میکند بر سبیل توقیر و تعظیم و عرض
امتنان بر بندگان بارسال آن حضرت بر ایشان يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر بلند مرتبه یا خبر دهنده إِنَّا
أَرْسَلْنَاكَ بدرستیکه ما فرستادیم ترا بر بندگان شَاهِدًا در حالتی که گواهی دهی بر تصدیق و تکذیب
امت و طاعت و معصیت ایشان وَمُبَشِّرًا و مژده دهنده برحمت ما بر اهل تصدیق وَنَذِيرًا و بیم
کننده از نزول عذاب بر اهل تکذیب وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ و خواننده مردمان به پرستش خدا و اقرار بتوحید
او و بآنچه واجبست تصدیق بآن از قواعد اصول و فروع بِإِذْنِهِ بفرمان او و بتوفیق او وَسِرَاجًا
مُنِيرًا و چراغی روشن یا خداوند سراج منیر که قرآنست کاشفی در تفسیر خود آورده که حق سبحانه پیغمبر را
چراغ خواند زیرا که همچنانکه روشنی نور چراغ ظلمت را محو کند نور وجود آن حضرت نیز ظلمت کفر را از عرصهٔ جهان

نابود ساخت و دیگر هرچه در خوانه کم شود بنور چراغ باز توان یافت حقایقی که بر مردم پوشیده بود بنور این
چراغ بر عقب ان انوار معرفت روشن گشت و نیز چراغ خانه را بسبب امن و راحت است و دزد را واسطه است
خجالت و عقوبت آن حضرت دوستان را وسیله سعادت است و منکرانرا موجب حسرت و ندامت و نیز تا بیدا
یعنی تو چراغی نه مانند چراغهای دیگر چو آن چراغها گاهی مرده و گاهی افروخته و نور از اول و آخر روشنی چراغها
ببادی مقهور شوند و هیچکس نور ترا مغلوب و منتفی نتواند ساخت که یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم والله
متم نوره و دیگر چراغها شب نور دهند نه روز و تو شب دین را بنور معرفت روشن ساخته و روز قیامت را
نیز بر تو شفاعت روشنی خواهی ساخت و در کشف الاسرار نقل کرده که حق تعالی آفتاب را چراغ خوانده که
وجعلنا سراجا وهاجا و پیغمبر را نیز سراج گفت آن چراغ آسمان است و این چراغ دنیا است و این چراغ
عقبی آن چراغ منازل فلک است و این چراغ محافل فلک آن چراغ آب و گل است و این چراغ جان
و دل بطلوع آن از خواب بیدار شوند و بظهور این چراغ از خواب عدم برخواسته بعرصه گاه وجود آیند
چون بنور وجود با وجود او از ظلمت کده جهالت بسر حد ضیای معرفت رسیده اند از این جهت حق تعالی باو
خطاب کرده که لولاک لما خلقت الافلاک خطیب خوارزمی که از علمای جمهور است از ابن مسعود نقل
کرده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که حق تعالی آدم را فرمود و در و نفخ روح نمودند عطسه زد و گفت
الحمد لله تعالی حق تعالی باو وحی فرستاد که بعزت و جلال خودم که اگر نه ان بودی که میخواهم دو بنده در دنیا بیافرینم ترا
نمی آفریدم گفت الهی این دو بنده از من بوجود آیند خطاب آمد که نعم ای آدم سر بردار و نگاه کن چون
آدم سر برداشت بر ساق عرش نوشته دید که لا اله الا الله و محمد رسول الله و علی ولی الله هیچ خدائی نیست مگر
الله مستجمع جمیع صفات کمال است و محمد پیغمبر یست که رحمت عالمیان است و هادی جمیع خلقان است از ظلمات
ضلالت و روشنی معرفت و ایمان و علی علیه السلم اقامت کننده حجت است بر اثبات حق و محق و باطل و مبطل
و هرکه علی را شناخت پاک و پاکیزه گشت و هرکه او را نشناخت ملعون شد و از رحمت خدا دور ماند
سوگند میخورم بعزت خودم که در بهشت در آرم هرکه اطاعت او کنند واگرچه در حق من عصیان نماید

در دوزخ

و در دوزخ داخل سازم هرکه فرمان او نبرد و اگرچه طاعت من کند مقرر است که این بجهت آنست که امر او امر رسول است
و نهی او نهی رسول است پس مطیع او مطیع رسول است که رحمة للعالمین است و سراج منیر و عاصی او عاصی رسول بدلیل انا
و علی من نور واحد و انا کالشمس و علی کالقمر یعنی من و علی یک نوریم که بروشنی ما هرست ما همه مردمان از ظلمت گمراهی
خلاص شده اند و من مانند آفتابم و علی مانند ماه و بواسطه ماه از شب تاریک جهالت بروشنی روز معرفت رسیده اند
و بیا من لوامع هدایت ما از بیدای ضلالت رسته بطریق مستقیم رسیده اند همچنانکه میفرماید و بشر المؤمنین
و مژده ده ای محمد مؤمنان را که سالک طریق حق اند و تابع اوامر و نواهی بان لهم بانکه مر ایشان را است
من الله از نزدیک خدای فضلا کبیرا بخشش بزرگ و زیاده بر مزد اعمال ایشان و یا افزون از سایر
امم و لا تطع الکافرین و المنافقین فرمان مبر کافران و منافقان را و بر مخالفت ایشان ثابت
قدم باش و دع و بگذار و دست بدار اذاهم برنج و اذیت رسانیدن با ایشان یعنی در صدد انتقام ایشان
مباش که من شر ایشان را از تو کفایت میکنم ابن عباس فرموده که این آیه بآیه السیف منسوخ است و توکل
علی الله و توکل کن بر خدا در دفع ایشان چو او کفایت شر ایشان خواهد کرد و کفی بالله وکیلا و بسند
خدای کارساز و مهم پرداز یعنی او کافی است در آنکه کار را باو گذارند و یا نگاه بان همه مؤمنان از شر دشمنان
و یا ضامن موعده نصرت و غالبیت تراو بعد از عرض امتنان بر مؤمنان و بیان مزیت شرف سرور عالمیان باز
آمنوا نقل کلام در احوال زنان نموده میفرماید یا ایها الذین ای انکسانیکه ایمان آورده اید اذا نکحتم المؤمنات
چون نکاح کنید زنان گرویده را ثم طلقتموهن پس طلاق دهید ایشانرا من قبل ان تمسوهن پیش از انکه
مس کنید یعنی قبل از مواقعه فما لکم پس نیست شما را علیهن بر زنان مطلقه من عدة تعتدونها هیچ
عده که شمارند ایام انرا یعنی عده برایشان نیست بلکه از طلاق بدون استیفاء عده بشوهر میتواند رفت و اگر در
عقد نکاح ذکر مهر نکرده باشید فمتعوهن پس متعه دهید یعنی برخوردار سازید ایشانرا از چیزی و متعه بر وسع مرد است
کقوله ع الموسع قدره و علی المقتر قدره و نزد علمای ما وجوب متعه در عقدیست که ذکر مهر نشده نه در عقدی که فرض
مهر شده و سرحوهن و رها کنید و بگذارید ایشانرا سراحا جمیلا رها کردنی و بگذاشتنی نیکو بدون اضرار و

حق ایشان را از منازل خود بیرون کنید چه شمار را قبل از مساس عده نیست تا در منزل خود شان جای دهید و تفصیل
این بحث در منهج الصادقین مذکور شد یا ایها النبی ای پیغمبر برگزیده انا احللنا لک بدرستی که ما حلال
کردیم برای تو ازواجک زنان ترا اللاتی آتیت اجورهن آنها که داده مهرهای ایشان را تقیید احلال
باعطای مهر جهة اختیار طریق افضل نه برای توقف حل بر آن همچنانکه تقیید مملوک بمسبیه بقوله وما ملکت یمینک
حلال ساخته بر تو آنچیز را که مالک شده است دست تو یعنی کنیزان تو را مما افاء الله علیک از آنچه باز گردانیده است
خدای بر تو از غنایم مشرکان چون صفیه که از غنایم خیبر است و ریحانه که از غنایم بنی قریظه است و امثال ایشان از
ماریه و جویریه وبنات عمک و حلال کردانیده ایم ترا از دختران عم تو وبنات عماتک و دختران عمه های تو
از اولاد عبد المطلب که از قریش اند وبنات خالک و دختران خال تو وبنات خالاتک و دختران خاله های تو
از اولادهای عبد المناف اللاتی هاجرن معک آن زنان که هجرت کردند با تو وامرأة مؤمنة و زن گروند
بخدا و رسول ان وهبت نفسها بخشد نفس خود للنبی مر پیغمبر را ان اراد النبی اگر خواهد پیغمبر صلی الله علیه و آله
ان یستنکحها آنکه طلب نکاح کند او را خالصة خالص کرده شده است احلال آن زن مؤمنه بر طریق مذکور خالص
شدنی برای تو من دون المؤمنین بجز مؤمنان یعنی از مخصوصات که زنی را بمجرد هبه صیغه نکاح کند و مؤمنان را
جایز نیست مگر بصیغه عقد یا بملک و عدول از خطاب بغیبت بنی و تکرار آن بعد از رجوع بخطاب اشعار است بانکه مخصوص
بآنحضرت بجهة شرف نبوت و علما را اختلافیست در وقوع این صورت و اشهر آنست که این هبه واقع شده از زینب بنت
خزیمه انصاریه که او را ام المساکین گویند و این صورت در رمضان بوده در سال سیم از هجرت و هشت ماه در حرم محترم
آنحضرت بود و در ربیع الآخر در سال چهارم وفات کرده امام زین العابدین علیه السلام فرموده که هبه ام شریک بنت
جابر اسدیه بوده و نزد قتاده میمونه بنت حارث و بروایت عروه زبیر خوله بنت حکیم و در تبیان میگوید که ام سهل بوده
از بنی اسد و نزد اهل سیر هبه از ام شریک واقع شده و دولت عقل دریافته و بعد از آن حق تعالی بیان میکند که شرایط
عقد و قسم و حصر ازواج و عدد معین برای مؤمنان محض حکمت است و عین مصلحت میفرماید که قد علمنا بدرستیکه ما دانسته ایم
ما فرضنا علیهم آنچه فرض کرده ایم بر امت از شرط عقد نکاح و تعیین مهر و نفقه و وجوب قسم و حصر و عدد فی

ازواجهم

فی ازواجهم در زنان ایشان وما ملکت ایمانهم در آنچه مالک شده است دستهای ایشان یعنی
توسعه امر در مملوکات و ما حلال کردانیدیم زنان را بتو بمجرد هبه و خاصه تو کردانیدیم لکیلا یکون علیک
حرج تا نباشد بر تو ضیقی و تنگی و اثمی در آن وکان الله غفورا و هست خدای آمرزنده مرچیزی را که تحرز از آن
متعسر است رحیما مهربان بتوسعه و عدم تکلیف ما لا یطاق بر ایشان قبل از این گذشت که ازواج پیغمبر صلی الله علیه
و آله از وی چیزی چند میطلبیدند که مقدور آن حضرت نبود آیه تخییر نازل شد ایشان بزبان آن میفرماید ترجی باز پس داری
من تشاء منهن هر که را میخواهی از آن زنان و ترک مصاحبت آن نمائی وتؤوی الیک و جای دهی بسوی
خود و منضم بخود بمضاجعه من تشاء هر کرا خواهی از ایشان بعید در قسمت میان ایشان مخیری و گویند معنی آنست که طلاق
دهی هر کرا که اراده کنی و نگهداری هر کرا خواهی و قول اول اشهر است و در زاد المسیر آورده که میان همه ازواج
غیر از سوده رضی الله عنها که نوبت خود را بعایشه بخشیده بود و رعایت قسم میفرمود تا آخر عمر و کشاف آورده که آنحضرت
ارجا فرمود از پنج زن که سوده و صفیه و جویریه و ام حبیبه و میمونه بود یعنی رعایت قسم میکرد میان ایشان هر گاه میخواست
چهار تن را با خود گرفت بمضاجعه که عایشه و حفصه و ام سلمه و زینب بود ومن ابتغیت و هر کرا خواهی باز طلبی و خوانی
ممن عزلت از آنها که با کرانه رفته از ایشان و در مضاجعه کرده فلا جناح علیک پس هیچ گناهی و تنگی
نیست بر تو در این و در وسیط گفته که وجوب قسم باین آیه از آن حضرت ساقط شده ذلک این تفویض امر ایشان
بتو بر طریق سویه بدون اختصاص آن ببعضی دون بعضی ادنی ان تقر اعینهن نزدیکتر است بآنکه چشمهای
ایشان روشن شود ولا یحزن و اندوهناک نشوند ویرضین و خوشنود باشند بما آتیتهن کلهن
بآنچه دادی ایشان را همه چون دانستند که آنچه تو میکنی از کناره کردن و جا گرفتن و عزل کردن و طلبیدن زنان بمضاجعه
بفرمان خداست ملول نمیشوند و گردن می نهند والله یعلم و خدای میداند ما فی قلوبکم آنچه در دلهای شماست
پس اجتهاد کنید در احسان این وعیدست کسی را که راضی نباشد بآنکه حق تعالی امر مشیت رسول تفویض کرده وکان
الله علیما و هست خدای دانا بضمایر بندگان حلیما بردبار که تعجیل نکند بعقوبت مجرمان و اختلاف اقوال
مفسران در این آیه در منهج الصادقین ثبت تحریر یافت و بعد از نزول آیه تخییر چون ازواج اختیار خدا و رسول کردند

واطاعت نمودند آیه آمد که چون امتثال حکم خدا و رسول نمودند و ترک مقترحات کردند لا یحل لک من النساء
حلال نباشد مر ترا زنان دیگر من بعد از پس این زنان که در عقد تواند چه تسعه در حق تو چون اربعه است در حق
امت و لا ان تبدل و حلال نیست که بدل کنی بهن بدیشان من ازواج از زنان دیگر باینکه از اینها طلاق
دهی و بجای او دیگری را نکاح کنی و لو اعجبک و اگر چه بشگفت آورد ترا حسنهن خوبی ایشان الا ما ملکت
یمینک مگر آنچه مالک شود دست تو یعنی بتصرف درآید بطریق ملکیت از کنیزان و کان الله و هست خدای علی کل
شیء بر همه چیزها رقیبا نگاه بان پس حفظ امر خود کنید و از آنچه بر شما حلال نیست تعدی مکنید و مراقبه عبارتست
از دانا و بینا دانستن حق در نهان و آشکارا باادب و حرمت زیستن هر کرا از سر رقیبی حق آگاه گشت او را از مراقبه حال
خود چاره نیست در کنز العرفان آورده که نزد بعضی این آیه منسوخ است بآیه انا احللنا لک الآیه و این قوی اصحاب ماست
و نزد بعضی بآیه ترجی من تشاء و این هر دو آیه اگر چه در قراءت مقدم واقع شده اند اما در انزال مسبوق اند مانند آیه عدت
و بعد از نزول این آیه بر آن حضرت مباح شد آنچه میخواست و اینکه از عایشه روایتست که رسول خدا از دنیا بیرون نرفت
تا زنان دیگر بر آن حلال شدند مؤید اینست آورده اند که چون رسول خدا زینب رضی الله عنها را بحکم حق تعالی قبول فرمود
ولیمه زینب نموده و مردمان را طلبیده دعوتی مستوفی داد چنانکه گذشت و چون طعام خورده شد مردمان بسخن مشغول شدند
و زینب در گوشه روی بدیوار نشسته بود و حضرت بسبب حبی که با ملاطفت زینب داشت میخواست که مردم بروند و ایشان بمکالمه
مشغول شوند تا که مجلس مطول شد و آخر خود از مجلس برخواست و برفت و اکثر اصحاب به تبعیت او برخواستند و برفتند و سه کس مانده بنشستند
همچنان سخن از هر طرف می گفتند حضرت بدر خانه آمد و شرم میداشت که ایشان را عذر خواهد و بعد از انتظار بسیار [illegible]
بخانه زینب درآمد و پس حضرت که بخانه زینب درآید حضرت پرده بر در خانه فرو گذاشت آیه حجاب نازل شد که
یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید بخدا و رسول لا تدخلوا بیوت النبی در میایید بخانه
پیغمبر الا ان یؤذن لکم مگر آنکه دستوری داده شوید یعنی شما را بخوانند الی طعام بخوردن طعام غیر
ناظرین در حالتیکه غیر منتظر باشید اناه وقت طعام را یعنی بودند که میخفتند وقت طعام میکردند و چون
وقت آن می رسید و اثر دود از مطبخ ظاهر میشد می آمدند و می نشستند حکم شد که چون در روید منتظران باشید

که طعام رسد

که طعام رسد و لکن اذا دعیتم ولیکن چون خوانده شوید فادخلوا پس درآیید فاذا طعمتم پس چون
طعام خورید فانتشروا پراکنده شوید و مکث مکنید آیه خطابست بکسانیکه منتظر طعام رسول بودند و بجهت آن
بر در خانه وی می نشستند و اگر نه هیچکس را جایز نبود که بجهت غیر طعام نیز بخانه او درآید و لبث نماید بدون اذن و لا
مستأنسین و دیگر در نیایید در بیوت وی در حالتیکه آرام گرفتگان باشید لحدیث برای سخن با یکدیگر ان ذلکم
بدرستیکه درنگ شما بعد از طعام خوردن و طول سخن گفتن شما کان یؤذی النبی هست که میرنجاند پیغمبر را فیستحیی
منکم پس شرم میداد از شما که گوید بیرون روید و الله لا یستحیی من الحق و خدا شرم نداد از راست گفتن
یعنی اخراج شما حق است پس سزاوار نیست که بجهت حیا ترک کرده شود همچنانکه حق تعالی ترک اظهار حق نفرموده بجهت حیا
و امر کرد باخراج شما پس برای تعظیم رسول خود نهی شما نمود بخانه او بدون اذن و منع شما نمود از آنچه موجب اذیت و
کراهیت آنحضرتست مجاهد روایت کرده از عایشه که من با رسول خدا طعام میخوردم عمر پیدا شد و رسول او را بطعام
خوردن دعوت کرد وی بیامد و بطعام خوردن مشغول شد و در وقت طعام انگشتش بانگشت من خورد رسول را از این جهت
کراهت آمد آیه حجاب نازل شد که بدون اذن رسول بخانه وی مروید که موجب اذیت و کراهت رسول است
و اذا سألتموهن و چون خواهید از زنان پیغمبر چیزی که از آن تمتع و انتفاع گیرید از امتعه خانه فاسئلوهن
پس خواهید از ایشان من وراء حجاب از پس پرده ذلکم آن سؤال از پس حجاب اطهر پاکیزه
تر است و پاکتر لقلوبکم مر دلهای شما را و قلوبهن و دلهای زنان را از ریب و تهمت و از خواطر شیطانیه
و خواهش نفسانیه از ابن عباس مرویست که مردی از اصحاب گفت اگر رسول خدا رحلت نماید من عایشه را بنکاح خود
درآرم مقاتل گفته که آن کس طلحة بن عبدالله بود که گفت محمد نهی میکند ما را از آنکه با دختر عم خود سخن گوییم مرد بمیرد
والله اگر بمیرد عایشه را بزن خود کنم و ابو حمزه ثمالی فرموده که دو مرد از اصحاب گفتند که آیا محمد زنان ما را
نکاح تواند کرد و ما زن او را نکاح نتوانیم کرد والله که اگر بمیرد ما زنان او را نکاح کنیم و مراد از ایشان یکی
عایشه و دیگر ام سلمه حق تعالی آیه فرستاد که و ما کان لکم و نرسد و نسزد مر شما را ان تؤذوا رسول
الله آنکه برنجانید فرستاده خدا را و مکنید آنچه از او کاره باشد و لا ان تنکحوا و نه آنکه شما نکاح کنید ازواجه

زنان او را من بعده از پس وفات او یا بعد از آنکه طلاق داده باشد ابدا هرگز ان ذلکم بدرستیکه
ایذای آنحضرت و نکاح ازواج او کان عند الله هست نزد خدای عظیما گناه بزرگ زیرا که حرمت آن
حضرت لازم است در حیات او و بعد از وفات او بلکه حیات و ممات او در ادای تعظیم حقوق یکسان است
چه خلعت خلافت عظمی در حیات و لباس شفاعت کبری بعد از وفات بر بالای اعتدال او دوخته است این آیه بر دلالت
میکند بر خاصه دیگر مر حضرت رسالت را و آن عدم جواز نکاح ازواج اوست بعد از وفات او باجماع مردم را
که همچنانکه بعضی از اصحاب میگفتند که اگر حضرت را وفات برسد ما عایشه را بخواهیم چنانکه گذشت و بعضی دیگر این را
در دل داشتند و بر زبان نمی آوردند حق تعالی فرمود ان تبدوا شیئا اگر آشکار کنید چیزی را یعنی نکاح بعضی
از امهات مؤمنان و بر زبان گویید او تخفوه یا پنهان دارید در دل و بر زبان نیارید فان الله کان
پس بدرستیکه هست خدای بکل شیء بر همه چیز از سر و علانیه علیما دانا است و بدان شما را جزا خواهد داد و در این آیه
تهدید عظیم است بر تزوج ازواج پیغمبر صلی الله علیه و آله و بعد از آن بجهة وجوب رعایت تعظیم و حرمت آنحضرت در حین
حیوة و ممات و در خبر است که چون آیه حجاب نازل شد زنان پرده فرو گذاشتند آبا و اقارب ایشان گفتند یا رسول
چون حکم نازل شد که زنان پرده نشین شوند ما را نیز از پس حجاب با ایشان گفت و شنید باشد آیه نازل شد لا
جناح علیهن هیچ گناهی نیست بر زنان فی آبائهن در رو نمودن بپدران خود و لا ابنائهن
و نه پسران خود و لا اخوانهن و نه برادران ایشان و لا ابناء اخوانهن و نه به پسران برادران ایشان
و لا ابناء اخواتهن و نه پسران خواهران ایشان و لا نسائهن و نه بر زنان ایشان یعنی زنان مؤمنه
که از جنس ایشانند نه زنان یهود و نصاری چه ایشان بجهة عدم دیانت وصف زنان اهل اسلام کنند نزد ازواج خود
و این قول ابن عباس است و گویند مراد جمیع زنانند و لا ما ملکت ایمانهن و نه با آنچه مالک است دستهای ایشان
یعنی از کنیزان نه بندگان چنانکه در سوره النور مذکور شد و اتقین الله و بترسید ای زنان از خدا
و پرده از روی خود برمدارید مگر بدین گروه یا از جمیع معاصی بپرهیزید ان الله کان بدرستیکه خدای
هست علی کل شیء بر همه اشیاء از افعال و اقوال شما و غیر آن شهیدا گواه هر چه در ظاهر و باطن گذرد

عدم ذکر

عدم ذکر عم و خال بجهة آنست که بمنزله والدین اند و لهذا حق تعالی عم را باب تسمیه فرموده در کریمه و اله آبائک ابراهیم
و اسمعیل و اسحق عم یعقوب بوده و چون از فحوای آیات مذکوره افتتاح سوره بلفظ نبی مشعر است بعلو مرتبه و مزیت
رفعت پیغمبر صلی الله علیه و آله التزام شرایط وظایف سید عالم مفهوم می شود در عقب آن ایراد آیتی نمود که مشعر است
بر کمال عنایت در باره آنحضرت فرمود ان الله بدرستیکه خدای و ملائکته و فرشتگان او یصلون درود
میفرستند علی النبی بر پیغمبر عالیمقدار صلی الله علیه و آله یا ایها الذین آمنوا ای کسانیکه گرویده اید برسول
صلوا علیه صلوات دهید برو و سلموا و سلام گویید بروی تسلیما سلام گفتنی یا تسلیم نمایید خود را او را بانقیاد
او مرعی دارید صلوة از حق رحمت است و از عباد طلب رحمت و از ملائکه استغفار و از مؤمنان دعا و مراد اینجا اعتنایست
باظهار شرف و رفع شأن حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و گویند معنی اللهم صل علی محمد و آل محمد اینست که بار خدایا
تعظیم کن محمد را در دنیا باعلای دین و اظهار دعوت بطریق یقین و اعظام ذکر و ابقای شریعت و در آخرت بقبول
شفاعت او در شان امت و تضعیف ثواب و اظهار فضل او بر اولین و آخرین و تقدیم او بر کافه انبیاء و مرسلین
و لهذا گفته اند که تعظیم و تکریم حق تعالی محمد را صلی الله علیه و آله بکریمه ان الله و ملائکته یصلون علی النبی زیاده از تعظیم
آدم بسجود است از کعب بن عجره روایتست که بعد از نزول این آیه گفتیم یا رسول الله ما میدانیم که سلام را چگونه بتو کنیم
کیفیت سلام را بیان فرما فرمود بگویید اللهم صل علی محمد و آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید
مجید و بارک علی محمد و آل محمد کما بارکت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید بعد از آن فرمود که حق تعالی بر من
دو فرشته موکل کرده اند تا هر جا که نام من برند و بر من صلوات دهند آن هر دو فرشته گویند غفر الله لک خدا ترا
بیامرزد و فرشتگان آمین گویند و اگر بر من صلوات ندهند او را هر دو فرشته گویند لا غفر الله لک خدا ترا نیامرزد
و فرشتگان آمین گویند و از عبد الله مسعود روایت کرده اند که هر گاه صلوات فرستید باید که آن بر وجه احسن باشد
چه شاید که آن بر شما رد کرده شود گفتند یا ابن مسعود او را بر ما تعلیم نما گفت بگویید اللهم اجعل صلواتک و رحمتک
و برکاتک علی سید المرسلین و امام المتقین و خاتم النبیین محمد عبدک و رسولک امام الخیر و قاید الخیر رسول الرحمة
اللهم ابعثه مقاما محمودا یغبطه الاولون و الآخرون اللهم صل علی محمد و آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم

تن حمید مجید انس بن مالک از ابی طلحه نقل کرده که گفت روزی نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله رفتم آن حضرت را بسیار شادمان و فرحناک
دیدم گفتم یا رسول الله در هیچ روز ترا باین مرتبه خوشحال ندیدم که امروز فرمود که چگونه شادان و خوشدل نباشم که اکنون جبرئیل
نزد من بود و گفت حق تعالی فرمود هر که بر تو صلوات دهد من بجهة آن ده بار بر او صلوات فرستم و ده سیئه از و محو کنم و ده حسنه
برای او بنویسم و در عدة الداعی مذکور است که ابو بصیر از ابو عبدالله علیه السلم روایت کرده که رسول خدا فرمود که هر که نام من
نزد او مذکور شود و او صلوات بر من نفرستد حق تعالی او را از راه بهشت دور گرداند و ابن قداح از ابی عبدالله علیه السلام
روایت کرده که مردی دست زده بود بدر خانه کعبه و می گفت اللهم صل علی محمد و آل محمد آنحضرت فرمود که صلوات را منقطع
و دنبال بریده مسازید و بگوئید صل علی محمد و اهل بیته و عبدالله بن نعیم روایت کرده که ابی عبدالله را گفتم که من در خانه خدا آمدم
و بغیر از صلوات چیزی دیگر نمیدانم فرمود بدانکه افضل از تو از آن خانه کسی بیرون و جابر از ابی جعفر علیه السلم روایت کرده
که بنده از بندگان خدای در آتش دوزخ مدت هفتاد معذب بود و هر خریف بمعنی هفتاد سال است و در آنمدت استغاثه
میکرد و خدا او را سوگند می داد تا او را از عذاب دوزخ برهاند فرموده رحمتی در آنمدت باو نمی رسید پس گفت بحق محمد و اهل
بیته لما رحمتنی بار خدایا بحق محمد و اهل بیت او که بر من رحم کن بجبرئیل وحی رسید که فرود آی بسوی بنده من و او را از دوزخ
بیرون آر گفت یا اله العالمین چگونه نزد او روم که او در میان آتش است خطاب آمد که من آتش را امر کردم تا بر تو سرد و سلامت
باشد پس گفتم بار خدایا این بنده در کدام موضع است از دوزخ ندا رسید که در چاهیست از سجین پس در آن هبوط
کردم و دیدم که روی او بقدم بسته اند و بزنجیر آتشین و بشدت عذاب گرفتار است باو گفت که چند سال است در
دوزخ گرفتاری گفت نمیدانم و از غایت درازی مدت و شدت عذاب آنرا نتوانم شمرد پس او را از آن
بیرون آورد حق تعالی باو ندا کرد که ای بنده من چند بار استغاثه کردی و سوگند دادی در آتش گفت بجهة کثرت
عذاب عدد آن نمی توانم کرد حق تعالی فرمود بعزت و جلال من سوگند که اگر محمد و اهل بیت محمد را وسیله نجات خود
نمیکردی من مدت مکث ترا در دوزخ درازتر میگردانیدم لیکن بر خود واجب گردانیدم که هیچ بنده مطلوب خود را
از من سؤال نکند بوسیله محمد و اهل بیت او مگر آنچه بر یکه طلب کرده باشد او را بدهیم و بیامرزم پس امروز از سر تو
درگذشتم و قلم عفو بر جمیع گناهان تو کشیدم سلمان فارسی رضی الله عنه روایت کرده که از پیغمبر صلی الله علیه و آله

شنیدم

شنیدم که میگفت که حق تعالی به بندگان خطاب میکند که آیا هر کس نیست از شما را که عرض حوایج کبار نماید بوسیله کسی که
نزد او گرامی است تا وی بجهة این شخص که مکرم و مقرب است نزد او انجاح آن نماید بدانید که اکرم خلق بر من و افضل ایشان
نزد من محمد است و برادر او علی و بعد او ائمه هدی که وسایل اند بمن پس هر گاه بوسیله محمد و آل محمد حاجت خود را از من طلبد
که آن وصول منفعت باشد یا دفع بلیت و مضرت از و آنرا روا گردانم بهتر و نیکوتر از آنکه استشفاع نماید باعز خلق
نزد شخصی تا آن شخص بجهة این انجاح آن نماید قومی از اهل نفاق که این حدیث را از سلمان شنیدند بر سبیل استهزاء باو گفتند
یا اباعبدالله چرا اقتراح نمیکنی از خدا بوسیله محمد و آل محمد تا ترا از اغنیای مدینه گرداند و بهتر از ایشان سلمان جواب داد
که من بوسیله ایشان از خدا سؤال کردم آنچیزی را که انفع و افضل از جمیع دنیاست و آن سؤال من بود از خدای تعالی بوسیله ایشان
بآنکه زبانی ذاکر علمی کرامت فرماید و ثنای او گویم تا با و آلای قوت بدنی بمن عطا نماید تا متحمل مصایب تواند شد و او سبحانه
اجابت این ملتمس من نمود که صد هزار بار افضل از دنیا است و در خبرات محمد بن علی بابویه باسانید صحیحه از صادق علیه السلام روایت
کرده که در ایام سلطنت یوسف علیه السلم روزی زلیخا از حاجبان بارگاه او اجازت خواست تا نزد او رود دربانان گفتند مبادا
از جانب او آسیبی بتو رسد بجهة آنچه میان تو و او واقع شده گفت من نمی ترسم از کسیکه از جانب خدا می ترسد چون بر یوسف علیه
السلم داخل شد یوسف او را گفت ای زلیخا چرا رنگ تو متغیر شده جواب داد که الحمد لله سپاس مر خدایرا که پادشاهان را
بجهة معصیت بنده گرداند و بندگان را بجهت طاعت پادشاه گفت ای زلیخا چه ترا بر آن داشت که آنچه از تو صادر شد گفت
نکوئی روی تو فرمود پس چه حال داشته باشی وقتی که پیغمبری را ببینی که او را احمد گویند در آخر زمان که روی او را از روی من
زیباتر و ملیح تر باشد و خلق او از خلق من بهتر باشد و سماحت و جوانمردی او از من بیشتر باشد زلیخا گفت راست گفتی
یوسف گفت از کجا میگوئی که من راست گفتم گفت بجهة آنکه چون یاد وی کردی دوستی او در دل من جا گرفت حق تعالی بیوسف
وحی کرد که به تحقیق که او راست گفت من او را دوست گرفتم بجهت دوستی او محمد صلی الله علیه و آله پس وحی کرد بیوسف
که متزوج شد بزلیخا معلوم شد که بمجرد ذکر آنحضرت و توسل بدو بدون صلوات بر او موجب انجام مرام و مقاصد میشود
چه جای آنکه بواسطه صلوات بر او و بر اهل او و بر او متوسل شوند بایقان بانوع که اللهم بحق محمد و آل محمد و افعل بی
کذا و کذا جابر عبدالله از ابو عبدالله علیه السلم روایت کرد که فرشته از فرشتگان از حق تعالی درخواست تا شنیدن

او از بندگان را یاد کرده است فرماید حق تعالی این فرشته را یاد داد که هرچه بندگان گویند او شنود تا روز قیامت هیچ بندهٔ
مؤمن نگوید اللهم صل علی محمد و آله و سلم مگر که این فرشته گوید و علیک السلام پس از آن پیغمبر را گوید که فلان بندهٔ مومن
بر تو سلام میفرستد آنحضرت گوید و علیه السلام و سلام خدا بر او و از امیر المومنین علی علیه السلم مرویست قوت سمع اصوات عباد را
بچهار مخلوق داده اند و از آنها حضرت رسالت و جنت و نار و حور عین پس هرگاه بنده فارغ شود از نماز باید که صلوات
فرستد بر آن حضرت و سؤال جنت کند از حضرت عزت و استعاذه نماید از نار و سؤال تزوج کند از حور عین چه
هرگاه بر رسول و آل او صلوات دهد دعای مستجاب شود و هر که سؤال جنت کند جنت گوید بار خدایا آنچه بندهٔ تو
طلبیده باو ده و هر که از آتش زنهار خواهد آتش گوید خداوندا آنچه بنده از تو زنهار می‌خواهد وی را زنهار ده و هر که
سؤال حوریان کند گویند بار خدایا عطا کن باو آنچه از تو طلبیده و محمد بن مسلم از باقر و صادق علیهما السلام نقل کرده
که هیچ چیز در ترازوی اعمال ثقیل‌تر از صلوات بر محمد و آل محمد نیست و به تحقیق که در روز حساب عمل مردی را در
ترازوی عمل وی نهند راجح نشود حضرت رسالت صلواتی را که آنمرد بر وی و آل او فرستاده باشد در کفهٔ ترازوی عمل
وی نهند راجح گردد هشام بن سالم از ابی عبد الله علیه السلم روایت کرده که دعای داعی همیشه در پرواز باشد یعنی مستجاب
نگردد تا آنکه بر محمد و آل محمد صلوات دهد و نیز از آنحضرت مرویست که هر که دعا کند و ذکر پیغمبر صلی الله علیه و آله نکند دعای
آن بر بالای سر او پرواز کند و باسمان نرود که موضع قبول اجابتست مگر بذکر آنحضرت و آل او پس چون داعی متذکر
نام عافیت فرجام ایشان برد بمرتبهٔ قبول رسد و نیز از آن حضرت منقولست که هر کرا احتیاج حاجتی باشد باید که
ابتدا کند بصلوات بر محمد و آل محمد و بعد از آن حاجت بخواهد و ختم نماید بصلوات بر محمد و آل محمد پس بتحقیق که خدای از آن
بزرگ‌تر است و کریم‌تر که هر دو طرف دعا را اجابت کند و میان از او بگذارد چه صلوات بر محمد و آل محمد در حجاب
نمی‌ماند و در معرض قبول می‌افتد و بوافی تفصیل و اخبار و روایات در صلوات بر محمد و آل محمد و احکام متفرعه بر آن
در منهج الصادقین بر وجه دلپذیر سمت تحریر یافته و بعد از بیان صلوات که مشعر است بر تعظیم و تکریم و رفعت شان
آن قدوهٔ عالمیان تهدید کسانی میکند که در صدد ایذاء و اضرار وی می‌شوند بدست و زبان میفرماید اِنَّ
الَّذِينَ بدرستیکه آنانکه يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ می‌رنجانند خدای و رسول او را یعنی مرتکب

امری می‌شوند

امری می‌شوند که موجب کراهت خدا و رسول است از کفر و معاصی و یا ایذا میرسانند رسول او را بزبان که سخنان نالایق
و ناسزا در حق او میگویند چنانکه وی را ساحر و شاعر و مجنون لقب مینهند و غیر آن از اقوال باطله بر او اطلاق میکنند
و فعلا که الم بر لب و دندان مبارکش میرسانند لَعَنَهُمُ اللَّهُ دور گرداند خدا ایشان را از رحمت خود فِي الدُّنْيَا
وَالْآخِرَةِ در سرای دنیا و آخرت وَأَعَدَّ لَهُمْ و آماده گرداند برای ایشان در عقبی عَذَابًا مُهِينًا عذابی
خوار کننده در مجمع البیان از حاکم ابو القاسم حسکانی روایت کرده از ابو خالد واسطی که گفت زید بن علی بن
الحسین علیهما السلام خبر داد مرا که حدیث کرد مرا علی بن الحسین از حسین بن علی ع و او از امیر المؤمنین علی بن ابیطالب
صلوات الله علیهم که او فرمود که حدیث کرد بمن حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که ای علی هر که موئی از تو ایذا رساند
به تحقیق که بمن ایذا رسانیده و بتحقیق که بخدا ایذا رسانیده و این حدیث در صحیح بخاری و مسند حنبل و غیر آن از کتب مخالفین
مذکور است پس مقرر است که بنا بر این حدیث مشهور انا و علی من نور واحد و حدیث یا علی دمک دمی و لحمک لحمی و من
ابغضک ابغضنی و من ابغضنی ابغض الله و آیه کریمه انفسنا و انفسکم هر که ضرر و ایذا بآن قدوهٔ اوصیا رسانیده از غصب
حق و غیر آن از اقوال و افعال مؤذیه بلاشک ضرر و ایذا بسید انبیاء رسانیده و هر که ایذا بوی رسانیده بحق تعالی
رسانیده و هر که باو رسانیده مستوجب لعن ابدی و عقاب سرمدی است و نیز در کتب معتبره مذکور آمده
که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در حق فاطمه زهرا علیها السلام فرموده که فاطمه پاره ایست از من هر که ایذا باو رساند
بمن رسانیده و هر که ایذا رساند مرا بخدا ایذاء رسانیده و نیز در کتب مذکوره وارد است که پیغمبر صلی الله علیه و آله
در حق حسن و حسین علیهما فرموده که حسن و حسین سید جوانان اهل بهشتند هر که ایشان را دوست داشته مرا دوست داشته
و هر که ایشان را در غضب آورد مرا در غضب آورده پس بنا بر اینکه ایذا باهل بیت ابرار رسانیده اند و حق
ایشانرا غصب کرده اند ایذا بآن حضرت رسانیده اند و ایذای آنحضرت همان ایذای حق تعالی است که مستلزم
لعنت و عقوبت دائمی است و عذاب الیم وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ و آنانکه رنجانند مردان مؤمن را
وَالْمُؤْمِنَاتِ و زنان مؤمنه را بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا بغیر آنچه کرده اند یعنی بغیر جنایتی که مستحق ایذا باشند
فَقَدِ احْتَمَلُوا پس هر آینه برداشته اند این موذیان بُهْتَانًا وزر دروغ بزرگ وَإِثْمًا مُبِينًا و گناه هویدا

یعنی سزاوار عقوبت بهتان و مستحق عذاب ظاهر و هویدا و نمایان در انوار و کشف و غیره مذکورست که آیه در شان
منافقان فرود آمده که بکلمات نالایق مرتضی علی علیه السلام را می رنجانیدند و در حدیث آمده که بر شما باد که احتراز کنید
از ایذاء اهل ایمان بتحقیق که حق تعالی بجهة آن در غضب می آید و خشمناک می شود از ضحاک منقولست که بعضی متهتکان
در شب بیرون آمدندی و چون زنان بقضای حاجت رفتندی بر عقب ایشان روان شدندی و انگشت بر ایشان زدندی
اگر یکی از ایشان بایستادی مراد خود را از و حاصل کردندی و اگر ایشان را زجر کردندی بگریختندی زنان این
حال را بشوهران باز گفتندی شوهران رسول صلی الله علیه و آله را از این خبر دادندی حق تعالی این آیه مذکوره را
نازل ساخت و از کلبی نیز مرویست که آیه در شان زانیان است که شبها بر سر راه نشستندی و دست تعدی بدامن
کنیزان رسانیدندی و سدی روایت کرده که در آن وقت علامت حرایر آن بود که در راه سر پوشیده رفتندی
و جواری سر برهنه بودندی و چون این بدکاران از سرپوشیده تحاشی می نمودند لاجرم آیه آمد که یا ایها النبی
ای پیغمبر برگزیده قل لازواجك بگو زنان خود را و بناتك و دختران خود را و نساء المؤمنین
و زنان مؤمنان را که بوقت بیرون آمدن از خانه یدنین نزدیک گردانند و فرو گذارند علیهن
بر روی و بدنهای خود من جلابیبهن چادرهای خود را یعنی وجوه و ابدان خود را بدان
بپوشند ذلك این پوشیدن سر و روی ادنی ان یعرفن نزدیکست بآنکه ایشان شناخته شوند بصلاح و عفت
تا متمیز شوند بآزادی و بجهة آن زانیان متعرض ایشان نشوند فلا یؤذین پس ایذا کرده نشوند یعنی
زانیان تعرض نکنند بایشان و کان الله غفورا و هست خدای آمرزنده گناهان گذشته چون توبه کنند
رحیما مهربان که آنچه مصلحت بندگانست بایشان میکند پس در توعید و تهدید اهل نفاق و زانیان میگوید
که لئن لم ینته المنافقون اگر باز نایستند منافقان از نفاق و از آزار پیغمبر و کید نمودن باو
و الذین و نیز نگروند آنانکه فی قلوبهم مرض در دلهای ایشان بیماریست یعنی فسق از قصد زنان
و میل فواحش و ایذای مؤمنان و المرجفون و اگر ترک نکنند خبر دهندگان از رجیف آنانکه خبرهای
بد می افکنند فی المدینة در مدینه از لشکریان اسلام که بغزا رفته اند و میگویند ایشان منهزم شده اند

و مقتول کشته

و مقتول کشته و بجهة آن کسر وهن قلوب مؤمنان می شود و غمگین میکرده اند مانند آن از ارجیف لنغرینك بهم
هر اینه بر گماریم یعنی امر کنیم ترا بر قتال و اجلای ایشان از اوطان و یا بچیزی که مضطر سازد ایشان را بطلب جلا و غیر آن
از افعالی که ایشان را غمگین سازد ثم لا یجاورونك پس مجاورت و همسایگی نکنند با تو فیها در مدینه الا قلیلا
مگر زمانی اندک چه در اندک فرصتی مستاصل گردند ملعونین در حالتیکه در لعنت خدا باشند یعنی دور مانده از رحمت
اینما ثقفوا هرگاه یافت شوند ایشان اخذوا گرفته شوند در هر جا که یافت شوند و قتلوا و کشته شوند
کردند یعنی باید که بکشند ایشان را تقتیلا کشتنی بزاری و زاری و بر اقبح وجوه از قتاده مرویست که منافقان
خواستند که نفاق خود را ظاهر سازند چون آیه شنیدند خائف شدند و کو خود را پنهان کردند سنة الله
سنت نهاده است خدای قتل منافق و مرجف را سنت نهادنی فی الذین خلوا در میان آنانکه گذشته اند من قبل
پیش از این یعنی مقرر کرده در امم ماضیه که انبیاء بکشند منافقان عهد خود را لن تجد و نیابی تو لسنة الله
مر سنت و طریق خدای را تبدیلا بدل کردنی و تغییر دادنی یعنی هرگز او سبحانه تغییر ندهد سنت خود را یا قادر نباشد
که کسی تغییر آن نماید آورده اند که مشرکان بر سبیل استهزاء سؤال میکردند از سید عالم که بگو که قیامت در چه وقت قایم شود
حق تعالی فرمود یسئلك الناس می پرسند ترا مردمان یعنی کفار باستهزاء عن الساعة از ساعت رستخیز یعنی وقت قیام
آن قل بگو ای محمد انما علمها جز این نیست که دانستن وقت قیامت عند الله نزد خداست و هیچ ملك مقرب و پیغمبر
مرسل را بر آن اطلاع نداده و ما یدریك و چه چیز دانا گرداند ترا یعنی مطلق میدانی لعل الساعة تکون
شاید که آمدن قیامت قریبا باشد نزدیک در این تهدید است مستعجلان را و اسکات متعنتان ان الله بدرستیکه
خدای لعن الکافرین لعنت کرده است و رانده از رحمت خود ناگرویدگان را که منکران حشرند و اعد لهم
و آماده کرده برای عذاب ایشان سعیرا آتشی افروخته خالدین فیها ابدا در حالتیکه جاوید باشند در آن
و هیچ وجه از آنجا بیرون نیایند لا یجدون ولیا نیابند دوستی که ایشان را بیرون آورند از دوزخ
و لا نصیرا و نه مددکاری که عذاب از ایشان باز دارد یوم تقلب وجوههم روزیکه گردانیده
شود رویهای ایشان فی النار در آتش دوزخ از جهتی بجهتی باین وجه که گاهی ایشان را بر پشت خوابانند و گاهی بر روی

افکنند مانند گوشت در وقت گردانیدن در آتش یا بجهة غلیان گاهی روی ایشان بالا باشد وگاهی در پایین مانند
گوشت در دیگ بجوشان و متغیر گردد وجوه ایشان از حالتی بحالتی و از هیئتی بهیئتی یا آیات را نگونسار در انداز
بدوزخ يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا گویند ای کاش أَطَعْنَا اللَّهَ فرمان بردیم خدا را وَأَطَعْنَا الرَّسُولَ
و فرمان برداری پیغمبر را تا بدین عذاب معذب نمیشدیم وَقَالُوا و گویند اتباع و اراذل قوم که ای پروردگار
ما إِنَّا أَطَعْنَا بدرستیکه ما فرمان بردیم سَادَتَنَا مهتران قبایل خود را وَكُبَرَاءَنَا و بزرگان و پیشوایان
خود را فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا پس گمراه کردند ما را از راه حق ببردن بردن رَبَّنَا ای پروردگار ما آتِهِمْ
بده ایشان را ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ دو برابر عذاب که ما داده زیرا که هم ضال بوده اند و هم مضل وَ
الْعَنْهُمْ و لعنت کن ایشان را بران از رحمت خود لَعْنًا كَبِيرًا لعنتی و راندنی بزرگ یعنی لعنتی که سخت ترین
لعنت باشد و عظیم ترین آن مراد لعنتی است که هرگز ایشان را ازان رجوع نباشد و دایم الابد گرفتار باشند بدان
بعد ازان جماعتی که مظهر ایمان بودند و در خفیه انواع مکر میکردند تا اذیتی به پیغمبر رسانند خطاب میکند که
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنانکه بحسب ظاهر گرویده اید لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَى مباشید مانند
آنانکه رنجانند موسی را یعنی محمد را که پیغمبر ماست مرنجانید چنانکه بنی اسرائیل موسی را رنجانیدند با آنکه او را بزنا
نسبت میکردند چنانچه در قصه قارون گذشت فَبَرَّأَهُ اللَّهُ پس پاک گردانید او را خدای مِمَّا قَالُوا از انچه گفتند
با بنوجه که زنیرا که رشوت باو داده بودند تا در حق موسی افترا کند بپاکی وی اعتراف کرد و از عبدالله عباس مرویست که
امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که در وقتی که موسی با هرون علیهما السلام بکوه طور میرفتند هارون انجا وفات کرد و گفتند
بموسی که تو بر وی حسد بردی و او را کشتی حق تعالی ملائکه را امر کرد تا او را از میان قبر بیرون آورده میان قوم بنهادند
تا معلوم ایشان شد که غیر مقتول است و یا خدای او را زنده گردانید تا به براءت ذمه برادر اقرار کرد ابو هریره
گفت که موسی بجهة کثرت حیا هرگز نزد مردمان برهنه نشدی و بجهة این میگفتند که وی عیبی دارد که تنها غسل میکند
روزی جامه بر سنگ نهاده بود و بآب درآمده سنگ با جامه روان شده بمیان قوم درآمد و موسی برهنه
از پی سنگ میدوید بنی اسرائیل دیدند که بدن او عیبی نیست وَكَانَ موسی علیه السلام عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای

وجیها

وَجِيهًا با جاه و قرب و با مستجاب الدعوة که هیچ چیز از خدای نخواست مگر که اجابت میفرمود و بعد از نهی مردمان از
ایذای سید ابرار می فرماید ایشان را بصلاح و تقوی که از لوازم ایمان است و میگوید که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ
ای گروه گرویدگان بترسید از خدای در ارتکاب معاصی انچه موجب کراهت وی باشد ازان از نواهی خصوصا در ایذای رسول او
وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا بگویید سخن استوار که مستلزم حق است یعنی راست و درست در باره مؤمنان مراد نهی است از ضد
آن یعنی دروغ مگویید و ناراستی مکنید در سخن مانند حدیث افک و قصه زینب و غیر آن و قول جامع در این باب آنست که
قول سدید سخنی است که صدق باشد نه کذب صواب بود نه خطا جد باشد نه هزل خالص بود نه آمیخته پس این نوع گویید يُصْلِحْ
لَكُمْ تا بصلاح آرد خدای برای شما أَعْمَالَكُمْ کردارهای شما را یعنی بجهة استقامت شما در قول و عمل وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ
ذنوب شما را مغفور سازد وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ هر که فرمان برد خدای را وَرَسُولَهُ و پیغمبر او را در انچه فرماید فَقَدْ
فَازَ پس بدرستیکه فایز شود بخیر و بر مراد خود فیروزی یابد فَوْزًا عَظِيمًا فیروزی بزرگ که در دنیا حمید و در عقبی
سعید باشد گویند فوز عظیم رضوان حق تعالی است و انواع مکرمت او با بنده و چون طاعت خدا و طاعت خود را مقرون
ساخت بلطف و فوز عظیم و در عقب آن بعد ازان تقریر وعده ان می فرماید بتعظیم امر و تفخیم شان بقوله إِنَّا عَرَضْنَا
الْأَمَانَةَ بدرستیکه ما عرض کردیم امانت را که مراد طاعت لازم الادا است مانند امانت و یا حدود شرع از فرایض
و احکام و در موضع آورده که نماز است و روزه و زکوة و حج و جهاد یا امانت مردمان و وفا بعهد و یا نگاه داشتن زبان
فضول و گویند غسل جنابت است و بر هر تقدیر ان را عرض کرد عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بر آسمانها و زمینها وَالْجِبَالِ
و کوهها بشرط ثواب بر فعل آن و عقاب بر ترک آن وقتی که فهم و اختیار برایشان خلق کرده بود فَأَبَيْنَ پس سر باز
زدند أَنْ يَحْمِلْنَهَا از آنکه بردارند آن امانت وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا و بترسیدند ازان با وجود اجرام عظام انها
و از روی ضراعت و خشیت گفتند ما مسخر فرمانیم برای انچه ما را بجهة آن آفریده و طاقت کشیدن عقاب تو نداریم
و ترک آن ازان پس ما را درین امر معذور دار و با آن کاریکه برای آن مخلوق شده ایم باز گذار و نزد بعضی مراد
ساکنان سماوات و ارض و جبالند پس معنی آنست که عرض امانت کردیم بر اهل آسمانها که فرشتگانند و بر اهل زمین که حیوانات
انسی اند و بر اهل ایشان و اهل کوهها که حیوانات وحشی اند ایشان ازان ابا کردند از روی مخافت نه از راه مخالفت

وَحَمَلَهَا الْإِنسَانُ و برداشت آن را آدمی با وجود ضعف بنیه و ناتوانی و قبول ادای آن نمود إِنَّهُ كَانَ بدرستیکه هست آدمی ظَلُومًا بسیار ستم کار بر نفس خود که امانتی را که اجرام عظام از حمل آن پهلو تهی کردند با جمیع فرشتگان با وجود قوت و حیوانات انسی و وحشی از آن ابا نمودند و با عجز خود قبول کرد جَهُولًا بسیار نادان بکنه عاقبت آن یعنی بعقوبت خیانت آن و قول اول ظاهر و اصح است و مشهور مفسران را در این آیه اقوال بسیار است و آن در منهج الصادقین مسطور است و در این منتخب بر قول اختصار می‌رود و در انوار گفته که مراد بامانت عقل است و تکلیف و معنی آنست که ما عقل و تکلیف را بر آسمان و زمین و کوه عرض کردیم قبول حمل آن نکردند بجهت عدم استعداد و انسان با وجود بی‌قابلیتی خود آنرا قبول کرد وی ظلوم است بجهت استیلای قوت غضب و جهول بواسطه قوت شهوت قشیری گفته که حق تعالی امانت را بر اشیاء مذکوره عرض نمود بر ایشان فرض انکه عرض بود سر باز زدند و اینجا فرض بود در معرض حمل آمدند شیخ جنید گفته که نظر آدم بر عرض بود بر امانت لذت عرض ثقل امانت را بر او فراموش گردانید لاجرم لطف ربانی بزبان عنایت فرمود که برداشتن از تو و نگاه داشتن از من چون تو بطوع مراد برداشتی من از میان همه ترا برداشتم در لوامع آورده که عشق در عالم بشریت است نه در مملکت چه ایشان سایه پرورد لطف و عظمت اند و مرد سایه پرورد و محبت پیدا و را قدر و قیمتی نباشد عشق در خور طایفه که صفت اتجعل من یفسد فیها باز بار از ایشان و سمت انه کان ظلوما جهولا پیرایه روزگار ایشان است اتصاب امانت که از برج عرض الوهیت تافت آسمان گفت وصف رفعت ثابت است زمین فریاد برکشید که مرا نعت بسط در واقع است صدا از کوه برآمد که مرا اثبات قدم حاصل است ما تحمل این بار نداریم مبادا که بجهت تقصیری در امانت داری آفاتی بما باز خورد و این صفات را از ما باز ستانند آدم خاکی گفت چو چیزیست که از من بستانند مردانه پیش آمد و باری که همه کل افلاک نکشیدند بر دوش نیاز گرفته نوبه هل من مزید آغاز کرد از جانب الهی خطاب رسید که ای خاک دلیر این همه جرأت و قوت از کی آورده بزبان حال جواب داد که بار گران بعد یار مهربان توان کشید بدین مضمون

• آن بار که از قوت او عرش ابا کرد • با قوت او حامل آن بار توان شد

بعد از بیان تعلیل حمل این امانت میفرماید لِيُعَذِّبَ اللَّهُ یعنی هر آینه ما عرض امانت کردیم بر آدمیان و ایشان حامل آن شدند تا عذاب کند خدای الْمُنَافِقِينَ مردان منافق وَالْمُنَافِقَاتِ و زنان منافقه را بتضییع امانت وَالْمُشْرِكِينَ و مردان شرک آرنده وَالْمُشْرِكَاتِ و زنان مشرکه را بخیانت در امانت وَيَتُوبَ اللَّهُ

تا رجوع کند

تا رجوع کند خدای برحمت یعنی ارسال رحمت شامله خود نماید عَلَى الْمُؤْمِنِينَ بر همه مردمان ایمان آرنده وَالْمُؤْمِنَاتِ و بر زنان گرونده بجهت حفظ امانت وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای غَفُورًا رَحِيمًا آمرزنده و مهربان ایشان برسانیدن نور عظیم

سُورَةُ السَّبَأِ

ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که هر که سوره سبأ و فاطر بخواند در شب یا روز در حفظ خدا باشد و هیچ چیز ضرر با و نتواند رسانید و اگر در روز بخواند تا شب هیچ مکروهی باو نرسد و چندان خیر دنیا و آخرت باو بگذرد و بنهایت او نرسد باید دانست که حق تعالی چون ختم سوره احزاب فرمود به بیان فرض تکلیف و جزای محسن باحسان و مسیء بمسیئات افتتاح این سوره کرد بحمد و کمال قدرت و فرمود که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ همه حمد و ستایش و سپاس مر خدایراست که الَّذِي که آنخدائی که مر او راست مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از وسایط جلال نعم وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است از روابط دقایق جود و کرم وَلَهُ الْحَمْدُ و مر او راست ستایش فِي الْآخِرَةِ در این سرای زیرا که آنچه در عقبی است از خلق و نعمت نیز از او صادر شده نه از غیر او و نعم دنیویه گاه هست که بوسایط غیر میرسد بخلاف آخرت که بدون واسطه غیر است و حمد بندگان در آخرت نه از روی تکلیف بلکه بر وجه تلذذ و فرح و سرور است و گویند مجموع اهل آخرت حمد او گویند دوستان او را بفضل او بستایند و دشمنان بعدل ستایش نمایند وَهُوَ الْحَكِيمُ و اوست محکم کننده امور در این چه صدور همه افعال او بر وجه حکمت است الْخَبِيرُ دانا بواطن جمیع اشیاء يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ میداند آنچه فرو می رود در زمین چون آب باران و کنوز و دفاین و اموات وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا و آنچه بیرون آید از زمین چون آب چشمها و نباتات و فلزات و حیوانات وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ و میداند آنچه فرود می آید از آسمان چون ملائکه و مقادیر ارزاق و امطار و صواعق و انواع برکات وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا و آنچه بالا میرود در آسمانها چون فرشتگان و نامهای اعمال بندگان و دعوات و کلمات و ارواح طیبه و صاحب کشف الاسرار آورده که بر علم قدیم او پوشیده نیست آنچه فرود می آید بر دلهای اولیا از واردات و مکاشفات و آنچه بالا میرود از لطایف کرم که از بارگاه قدم متوجه دلها گشته هر جائی که بادیه‌ای شاید می آید از کی نزول میکند و آنچه بالا میرود از ناله نایبان و آه مفلسان که چون سحرگاه از خلوتخانه سینه ایشان روی بدرگاه رحمت بیچون

آورده که بر علم قدیم او پوشیده نیست آنچه فرو می آید بر دلهای اولیاء آورده فی الحال رقم قبول بروی کشد وَهُوَ الرَّحِيمُ
و اوست مهربان بر اتمام نعمت الْغَفُورُ پوشنده گناهان اهل تفریط در ادای شکر نعم به پرده رحمت یا رحیم است به بندگان
که معاجله نمیکند بعقوبت ایشان و ساتر ذنوب در دنیا و متجاوز از آن در عقبی وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گفتند آنانکه
کافر شدند از روی انکار یا استهزاء لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ نمی آید بما قیامت قُلْ بگو ای محمد بایشان که بَلَىٰ
نه آنست که شما میگوئید بلکه می آید وَرَبِّي و بحق پروردگار من در لباب آورده که ابو سفیان بلات و عزی سوگند خورد
که بعث و نشور نخواهد بود حق تعالی فرمود که ای محمد تو هم سوگند یاد کن که بحق پروردگار من که بزودی لَتَأْتِيَنَّكُمْ بیاید بشما
قیامت عَالِمِ الْغَيْبِ آن خداوندیکه داننده پوشیدهاست لَا يَعْزُبُ عَنْهُ دور نشود از علم او یعنی پوشیده نگردد
ازو مِثْقَالُ ذَرَّةٍ همسنگ مورچه خورد یا بوزن ذره از ذرات هوا فِي السَّمَاوَاتِ در آسمانها وَلَا فِي الْأَرْضِ
و نه در زمین وَلَا أَصْغَرُ و نیست خوردتر مِنْ ذَٰلِكَ از مثقال ذره وَلَا أَكْبَرُ و نه بزرگتر از آن إِلَّا مگر که
مکتوب است فِي كِتَابٍ مُبِينٍ در کتاب روشن که لوح محفوظ است چو جمیع کائنات در آن ثبت است و آمدن
ساعت حق است و وقوع آن ضروری لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا تا پاداش دهد خدای تعالی آنانرا که گرویده اند
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند کارهای شایسته أُولَٰئِكَ آن گروه مؤمنان و نیکوکاران لَهُمْ مَغْفِرَةٌ
مر ایشانراست آمرزش خطیئات وَرِزْقٌ كَرِيمٌ و روزی بزرگوار یعنی بی تعب طلب در آن و بدون منت وَ
الَّذِينَ سَعَوْا و آنانکه شتافتند فِي آيَاتِنَا در آیتهای ما یعنی در ابطال آن سعی نمودند مُعَاجِزِينَ در
حالتیکه تقدیر کننده عجز ما بودند بزعم خود و یا پیشی گیرندگان بر باطل خود تا عذاب یا عذاب ما از ایشان فوت
باشد أُولَٰئِكَ آن گروه لَهُمْ عَذَابٌ مر ایشانراست عذابی مِنْ رِجْزٍ أَلِيمٌ از بدی عذاب الم رسنده
یعنی عذابی با شدت و صعوبت و بعد از ذکر مآل فریقین بیان اعتراف اهل ایمان میکند بانچه کافران منکر آنند
که وَيَرَى الَّذِينَ و میدانند آنانکه أُوتُوا الْعِلْمَ داده شده اند دانش را مراد اصحاب پیغمبرند یا مؤمنان اهل
کتاب مانند کعب احبار و عبد الله بن سلام و یا مراد جمیع اهل ایمانند و بر هر تقدیر اهل علم دانند الَّذِي أُنْزِلَ
إِلَيْكَ آنچه که فرو فرستاده شده بسوی تو مِنْ رَبِّكَ از آفریدگار یعنی قرآن هُوَ الْحَقَّ آنست راست و درست

ویهدی

وَيَهْدِي و راه مینماید إِلَىٰ صِرَاطِ الْعَزِيزِ براه خداوندیکه غالبست بر همه الْحَمِيدِ ستوده بر نعم دنیویه و اخرویه
یعنی بطریق توحید و با عمال صالحه وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گفتند آنانکه کافر شدند یعنی منکران قریش بعضی را گفتند از روی
طعنه و سخریت هَلْ نَدُلُّكُمْ آیا دلالت کنیم شما را عَلَىٰ رَجُلٍ يُنَبِّئُكُمْ بر مردیکه خبر میدهد شما را یعنی محمد میگوید شما را إِذَا
مُزِّقْتُمْ چون متفرق و پاره پاره کرده شده اید كُلَّ مُمَزَّقٍ هر پاره ساختنی و متفرق گردانیدنی یعنی هرگاه اجزای
شما پاره و ریزه شده بخاک برابر شود إِنَّكُمْ بدرستیکه شما لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ در آفرینش نو خواهید بود یعنی زنده خواهید
شد و بعد از آن از روی انکار و استبعاد بعد بعث گفتند أَفْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ آیا می بندد بر خدای كَذِبًا دروغ را
أَمْ بِهِ جِنَّةٌ یا بدو جنونی هست که این را وهم او می اندازد و بر زبان او القا میکند که چون پاره پاره و ریزه ریزه
شوید و آب و باد شما را ببرد و بهر جائی بپراکند و هر ذره در مکانی باز همه جمع شده زنده شوید حق تعالی رد این تردید نموده
بر ایشان بقوله بَلْ نه چنین است که منکران میگویند بلکه الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ آنانکه نمیگروند یعنی کافران بِالْآخِرَةِ در آن
سرای فِي الْعَذَابِ در عذاب وَالضَّلَالِ الْبَعِيدِ و در گمراهی دور و دراز أَفَلَمْ يَرَوْا آیا نمیبینند و نمی نگرند
کافران إِلَىٰ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ بسوی آنچه در پیش دستهای ایشانست وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه در پس ایشانست مِنَ السَّمَاءِ
وَالْأَرْضِ از آسمان و زمین یعنی این هر دو گرفته پیش و پس ایشانرا و ایشان محصور و محبوسند در میان این هر دو نمی توانند
از اقطار این بیرون روند تا از عذاب آن برهند و چون چنین است إِنْ نَشَأْ اگر خواهیم نَخْسِفْ بِهِمُ الْأَرْضَ
فرو بریم ایشانرا بزمین أَوْ نُسْقِطْ عَلَيْهِمْ یا فرود افکنیم بر ایشان كِسَفًا مِنَ السَّمَاءِ پاره از آسمان بجهة تکذیب
ایشان مر آیات ما را خلاصه معنی آنست که گویا اهل انکار کورند و نمی آسمان و زمین را که احاطه ایشان نموده و تفکر
نمیکنند در آنکه آیا ایشان اشد خلقند یا آسمان و زمین که مخلوق ماست اشد خلق است از ایشان پس چگونه قادر بر احیا
نباشیم و اگر ما خواهیم ایشانرا بزمین فرو بریم یا آسمان را بر سر ایشان فرود آریم بجهة تکذیب انکار ایشان با آیات
و اگر بعد از ظهور بینات إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستیکه در نظر کردن در آسمان و زمین و تفکر و تامل با قتدار بر خسف
و اسقاط لَآيَةً هر آینه دلالتی و عبرتیست لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ هر بنده رجوع کننده را بحق چه ایشانند که بسیار تفکر
و تدبر مینمایند در دلایل قدرت و غرایب حکمت حضرت الله تعالی نه اهل انکار و عناد و چون حق تعالی بذکر منیبین بود

قصهٔ داود و سلیمان علیهما السلام که در کمال انابت بودند با آن وصل کردانیده فرمود وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ بدرستیکه
دادیم ما داود علیه السلام را مِنَّا فَضْلًا از نزدیک خود زیادتی نعمت بر مردمان که آن نبوت بود یا زبور یا حسن خلق
یا رعیت یا توفیق عدل در حکم یا بخشایش بر عجزه و مساکین یا حلاوت مناجات یا علم بانکه جز ببار کار او ملیء و پناهی
نیست و در عیون المعانی آورده که مراد حسن صوتست چه هرگاه داود بزبور خواندن مشغول شدی صباح و وحوش از منازل خود
بیرون آمده استماع آواز دل نوازش کردندی و مرغان از نغمهای جان فزایش مضطر گشته خود را از بیهوشی و حیرت بر زمین
افکندی و اکثر برانند که مراد بفضل اینست که میفرماید که يَا جِبَالُ گفتیم ای کوهها أَوِّبِي باز گردانید آواز خود را
مَعَهُ با او در وقت تسبیح یعنی موافقت کنید با وی در تسبیح کوه یا بطریق خلق صوت درست مانند خلق آن در شجرهٔ موسی
و یا حامل داود بودند بر تسبیح و نتیجهٔ تامل دران میفرمود از غرایب حکمت و قدرت و اصح و اشهر قول اولست چه
مرویست که کوهها بر وجهی مسخر او بودند که هرگاه ایشانرا ندا کردی بلبیک جواب دادندی مانند بندهٔ مطیع و گویند چون
داود بر ترک ندب و استغفار از آن نوحه کردی و باواز بلند گریه نمودی کوهها بحزن و اندوه تمام آواز بر کشیدندی
و در نوحه با او مساعده نمودندی وَالطَّيْرَ و ندا کردیم بمرغان که مرغان ترجیع صوت نمایند با داود در تسبیح و یا جبال
و یا طیور را مانند عقلا کردانیده منقاد خود کردانیدیم در آنکه با داود در ترجیع صوت کنند با آواز دل پذیر پس هرگاه
داود علیه السلام تسبیح گفتی کوهها بصدای وی امداد نمودندی و مرغان بر زبر سر وی صف کشیده بالحان دلربا امداد
کردندی و بسیار کس از مستمعان از نغمهای ایشان بیهوش شدندی آورده اند که داود علیه السلام در شب تغییر لباس دادی و در
کوچها کردیدی و بهر کس که برسیدی احوال از وی پرسیدی که داود با رعیت چگونه است همه کس بوصف جمیل او ستایش
کردندی و این بجهة آن میکرد تا اگر از اعمال تعدی بکسی رسیده باشد در تلافی آن کوشد شبی باین دستور در کوچها تردد
میکرد حق تعالی فرشته را بصورت مردی نزد او فرستاد و او بر عادت خود از او پرسید که والی شما چگونه مردیست او گفت
بغایت نیکو مردی میبود اگر در وی یک خصلت نبودی گفت آن چیست جواب داد که اینکه از بیت المال میخورد بایستی
از کسب دست خود خوردی و از صادق علیه السلام مرویست که حق تعالی بداود وحی کرد که نیکو بنده بودی اگر از
بیت المال نمیخوردی داود علیه السلام چهل شب نه روز گریه و زاری میکرد و از حق تعالی طلب کسبی مینمود تا معیشت او ازان

ممر بکذر

ممر بگذرد حق تعالی آهن را در دست او نرم کردانید زره گری را تعلیم او فرمود چنانکه فرمود وَأَلَنَّا لَهُ الْحَدِيدَ
و نرم کردیم برای او آهن را بی آتش و بی مطرقه چنانکه در دست وی بمثابه موم بودی که در وی هر تصرف که خواستی
کردی أَنِ اعْمَلْ سَابِغَاتٍ و امر کردیم او را که بساز زرهای فراخ دامن کشاده وَقَدِّرْ و اندازه نگهدار
فِي السَّرْدِ در بافتن آن حلقها مساوی در هم افکن تا وضع آن متناسب افتد و یا تقدیر آن مسمارهای آن کن بگذر
که نه باریک باشد تا نه بجنبد و نه سطبر حلقه بشکند و این قول مردودست چه بروایت ثابت شده که زرهای او زرهها
مسماری نبودی بلکه آن درست و نرم بودی و از ابر هم افکندی و در هم پیوستی و در تیسیر آورده که داود علیه السلام
هر روز زرهی تمام کردی و بشش شش هزار درهم بفروختی و از آن جمله چهار هزار درهم تصدق کردی و دو هزار دیگر
نفقهٔ عیال خود نمودی و بروایت دیگر هر روز یک زره میساخت و بهزار درهم میفروخت تا سیصد و شصت را
تمام کرد و سیصد شصت هزار درهم بفروخت و از بیت المال مستغنی شد و در لباب آورده که داود علیه السلام چون وفات
کرد هزار زره در خزانه اش بود وَاعْمَلُوا و دیگر گفتیم بداود و اهل او که عمل کنید صَالِحًا عمل شایسته یعنی محض قربت
و خالص از اغراض دیگر بجهة شکر بر عظیم نعم که بشما داده ام إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ بدرستیکه من بانچه میکنید بَصِيرٌ بینا ام
و هیچ چیز از آن بر من مخفی نیست و بر وفق آن پاداش خواهم داد و بعد از آن خبر میدهد از فضل و کرامت که بسلیمان
علیه السلام داده بود بقوله وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ و مسخر کردیم و رام ساختیم سلیمان را باد غُدُوُّهَا شَهْرٌ رفتن آن
باد در بامداد یکماهه راه بود وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ و رفتن آن در شبانگاه نیز مسیر شهری بود و در طرف روزی دو ماه
راه رفتی و مرویست که صباح از تدمر بیرون آمدی و قیلوله در اصطخر شیراز کردی و شب بکابل رفتی و آنجا بیتوته نمودی
و تدمر شهری بود در شام که جن برای وی ساخته بودند و وهب منبه روایت کند که در بعضی کتب خوانده ام که بر باجره دجله
بر سنگی نوشته بود بعضی از اصحاب سلیمان بران نوشته بودند که ما بامداد از اصطخر بیامدیم و آنجا قیلوله کردیم و شب ان شاء الله
در شام خواهیم بود و مرویست که سلیمان یکروز بامداد از زمین عراق بمرو رفت و قیلوله کرد و نماز دیگر در بلخ بگذارد و از بلخ
به ترکستان آمد و از آنجا بچین رفت آنگاه بساحل دریا که مطلع آفتابست رسیده تا بزمین قندهار رسید و از آنجا بکرمان
آمده بزمین پارس توجه فرمود از ابن زید منقولست که سلیمان علیه السلام مرکبی ساخته بود از چوب که از هزار رکن بود هر رکنی

نسخه

هزار خانه که لشکر جن و انس در آن بودند و در زیر هر کرسی هزار شیطان بودند که مرکب او بر گرفتندی و از زمین بر داشتندی
و آنگه باد نرم بگاه راه او را ببردی تا بوقت قیلوله بعد از آن فرود آوردی و قیلوله کردندی و نماز دیگر باز بگاه ببردی
وَأَسَلْنَا لَهُ و جاری کردیم برای او عَيْنَ الْقِطْرِ چشمه مس که مانند آب از معدن بیرون آمدی و آن موضعی بود از زمین
یمن قریب بصنعا و گویند در ماهی سه شبانه روز سیلان کردی و از آن مس گداخته هر چه میخواست میساخت و گویند اصل هر مس
که امروز در دست مردمان است از آنجاست که در عهد سلیمان بیرون آمده وَمِنَ الْجِنِّ و مسخر کردیم برای سلیمان از جنیان
مَنْ يَعْمَلُ کسانی یعنی دیوانی که کار میکردند بَيْنَ يَدَيْهِ نزد سلیمان بِإِذْنِ رَبِّهِ بفرمان پروردگار او از اعمال شاقه
مانند بنا و عمران وَمَنْ يَزِغْ مِنْهُمْ و هر که میگردند از دیوان و سرکشی میکرد عَنْ أَمْرِنَا از آنچه بآن مامور بودند
نُذِقْهُ می چشانیدیم او را مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ از عذاب آتش افروخته در عقبی از سدی مرویست که در دنیا ملکی
موکل شده بود که تازیانه آتش در دست داشته تا هر که از جنیان فرمان سلیمان سر میکشید آن تازیانه آتش بر وی بزدی و او را
می سوخت و اکثر مفسران بر آنند که مراد عذاب آخرت است يَعْمَلُونَ لَهُ میکردند دیوان و میساختند مَا يَشَاءُ آنچه میخواست
مِنْ مَحَارِيبَ از غرفهای خوش و منظرهای دلکش در وسیط آورده که محراب منزلی را میگویند که به نردبان بالا باید
رفت و گویند محاریب اینجا موضع و ثبت چون قلعهای بلند و حصارهای ارجمند و نزد قتاده و مجاهد محاریب قصور است
و مساجد و از اصحاب سیر مرویست که از جمله آنچه جنیان برای سلیمان بنا کرده بودند بیت المقدس است و آن چنان بود که
حق تعالی بر آل ابراهیم علیه السلام برکت کرد تا که ایشان بکثرت عدد بمرتبه رسیدند که از حد و حصر در گذشتند و چون داود در
حق تعالی وحی کرد بوی که من پدر شما ابراهیم را وعده داده بودم که کثرت او را بمرتبه رسانم که هیچکس حصر آن نتواند و غیر از
من و این بجهة آن بود که فرزند خود را ذبح نمود در راه ما اکنون بوعده خود وفا کردم و نعمت او را تمام رسانیدم و ایشان
این را بکفران بدل کردند و در حق من عاصی شدند بدانکه من بذات خود سوگند خورده ام که ایشان را بیکی از سه بلا مبتلا سازم
یا سه سال قحط بر ایشان مسلط گردانم یا سه ماه دشمنان را بر ایشان مستولی گردانم و سه روز طاعون بر ایشان گمارم
داود قوم را از این خبر داد گفتند ما طاقت قحط نداریم و با دشمنان مقاومت نتوانیم نمود مرگ بر ما آسان تر است
پس مستعد موت شدند و غسل کردند و کفن پوشیدند منتظر آن بودند و با زنان و کودکان بصحرا رفتند حق تعالی

براهل

براهل طغیان طاعون فرستاد و در یک روز چندان بمردند که از دفن ایشان عاجز شدند و چون روز دیگر شد داود علیه السلام
بر صعید بیت المقدس بر آمده روی بر خاک نهاد و این موضع خیمه گاه موسی علیه السلام بود و صلحای بنی اسرائیل نیز در آنجا
تضرع نموده از خدای تعالی در خواستند تا روز سیم از ایشان مرتفع شد و بعد از آن جبرئیل نازل شد و گفت ای داود حق تعالی
میفرماید که بندگان مرا امر کن بشکرگذاری که شکر زیاده کنند و در این موضع که دعای شما را اجابت کرده ام مسجد بنا کنید تا ایشان
و فرزندان ایشان که بعد از این پیدا شوند در آنجا عبادت کنند خواستند که ببنای آن مشغول شوند مردی صالح از بنی اسرائیل
بر سبیل امتحان بایشان گفت مرا اینجا حقی هست شما را حلال نمیکنم که در ملک من بی رضای من مسجد بنا کنید ایشان گفتند
این زمین حق بسیار کسان است همه رضا داده اند تو نیز از سر حصه خود بگذر گفت من بسیار محتاجم اگر میخواهید از من بخرید داود که
نه عصمت خواهید ایشان نزد او آمدند و داود را خبر دادند فرمود رضای وی باید حاصل کرد پس او را قیمت کردند گفت
باین قیمت نمیفروشم ثمن او مضاعف کردند نیز قبول نکرد پس صد گوسفند بر آن بیفزودند نیز راضی نشد صد گاو تا صد شتر نیز
فایده نداد پس قیمت او را بجایی رسانیدند که دیواری بگرد آن بکشند و پر از سیم کنند و با او دهند گفت اکنون راضی شدم
چون دانست که ایشان در این امر بسیار جد و جهد دارند و او را محض قربت میکنند گفت من از سر حق خود در گذشتم
و مقدار جوی از ثمن او طمع ندارم چون غرض من امتحان شما بود پس ایشان آغاز بنا کردند و داود و صلحای بنی اسرائیل سنگها بر گردن
دلیلت میگرفتند و می آوردند تا دیوار مسجد بقامت شخصی بلند کردند حق تعالی بداود وحی فرستاد که نصیب تو از ساختن مسجد
بیش از این نیست او را بگذار که اتمام آن بدست پسر تو خواهد بود سلیمان که سلیم القلب است و بر دست او هیچ خون ریخته نشود
و ذکر وصیت و آوازه تو در عقب او بماند داود ترک بنا کرد و با صلحای بنی اسرائیل در آنجا بعبادت مشغول شدند و در این
وقت او را صد و بیست و هفت سال بود و چون سالش بصد و چهل رسید متوفی شد و چون سلیمان بوصیت پدر در سیزده
سالگی بجای وی بنشست حق تعالی باو وحی کرد که این مسجد را تمام کن وی جن و انس و شیاطین را جمع کرد و اعمال او را
در میان ایشان تقسیم فرمود و بر قدر قوت و قدرت هر یک کاری فرمود و شیاطین را فرستاد تا از معادن سنگهای رخام
که سپید و سفید و زرد و سبز بود آوردند و شهری در حوالی آن بنا کردند و او را دوازده محله بود و اسباط بنی اسرائیل
و چون تمام شد هر سبطی را در محله از آن جای دادند و بعد از آن آغاز بنای مسجد کردند و جنیان را فرستاد تا از زر و سیم

و انواع طیب از مشک و عنبر و کافور چندان جمع کردند که در حصر نیاید پس ارباب صنعت را امر کردند تا جواهر سفته سازند
و مربع و مدور کردند ایشان بجهت شدت صلابت آن نتوانستند که او را بتراشند سلیمان تدبیر آن را از جنیان پرسید گفتند
این معنی را هیچکس بهتر از صخر نداند و او محبوس است بفرما تا او را حاضر سازند پس سلیمان پارهٔ مس برداشت و نگین خود مهر
بران نهاد و عادت او آن بود که از برای جنیان مهر بر آهن نهادی و برای شیاطین بر مس و هر ماردی که مهر سلیمان بدید
فی الحال مسخر گشتی چون رسول آن مهر را نزد صخره برد وی برخواست و با رسول نزد سلیمان آمد از رسول پرسید که این عفریت
در راه چه گفت و چه کرد گفت هیچ نگفت اما گاهی خنده کردی و بر مردمان سخریت نمودی صخر گفت یا رسول الله سخریت
نمیکردم و لیکن امور عجیبه میدیدم که مرا از آن خنده می آمد سلیمان فرمود آن چه بود جواب داد که در راه بمردی رسیدم که موزه
دوزی موزه می فرمود او را گفت موزه چنان میخواهم که چهار سال بماند مرا بر عقل او خنده آمد که بر یک روز عمر خود اعتماد
و امید که چهار ساله پیش گرفته و بعد از آن بپیری رسیدم که مردم را از غیب خبر میداد و آنجا که او نشسته بود گنجی نهاده بود
و علم بآن نداشت مرا از آن خنده آمد و از آنجا بجمعی رسیدم که بتضرع طلب رحمت میکردند از خدا و بایشان نرسید و بعضی دیگر
آمدند و بی خواست رحمت بایشان رسید مرا از قضا و قدر خدا تعجب آمد سلیمان گفت هیچ چیز هست که این جواهر را نرم گرداند
تا تراشیدن و سوراخ کردن آن آسان گردد گفت سنگی هست سفید که او را سامور خوانند و الماس نیز گویند اما نمیدانم
که در کدام معدنست و هیچ مرغی پر حیله تر از عقاب نیست بفرما تا صندوقی از سنگ بتراشند و بچهای او را برابر در آن
کنند و سر او را مسدود سازند و چون عقاب راه بیرون شدن از آن ندانسته باشد بالضروره برود و آن سنگ را بیارد
تا بآن سنگ این صندوق را سوراخ کند سلیمان چنان کرد و عقاب گرد آن میگشت و منفذی نمی یافت پرواز کرد
و بعد از یک شبانه روز بیامد و آن سنگ را بیاورد و بر آن صندوق زد و او را بشگافت و به نزد بچهای خود رفت پس
سلیمان جمعی جنیان را با عقاب فرستاد تا چند سنگ دیگر از آن آوردند و تا امروز هر چه یافت می شود از الماس
اصل آن همه از آنست القصه بآن الماس سنگهای مربع و جواهر را سفته ساختند و مسجد بیت المقدس را بساختند
و بر خام سفید و زرد و سرخ و ستونها از رخام و انواع یاقوت و زبرجد درو نشاندند و در دیوارها و سقفهای
آنرا مرصع ساختند بانواع جواهر و مروارید و یاقوت و طلا و نقره و فرشش را از انواع فیروزه چون شب درآمدی

از نور جواهر چندان

از نور جواهر چندان روشنی تافتی که بچراغ احتیاج نبودی و روزی که آن تمام شد او را عید ساختند و از جمله عجایب او
این بود که اگر مرد صالح دران داخل شدی روی خود را در جواهر روشن و سفید دیدی و اگر مرد فاسق در آن رفتی
روی خود را تاریک و سیاه دیدی و عصائی از آبنوس در گوشه آن نهاده بود که اگر از اولاد پیغمبران دست بران
مالیدی او را هیچ رنجی نرسیدی و اگر کسی بدروغ دعوی کردی که از اولاد پیغمبرانم چون دست بران مالیدی بسوختی
ده هزار تن از قراء از عباد بنی اسرائیل مقرر فرمود تا همیشه بتلاوت توریة مشغول بودند پنجهزار در روز و پنجهزار در شب
و آن مسجد بدین هیئت بود تا بروزگار بخت النصر چون او بران استیلا یافت او را خراب کرد و تمام جواهر او را برداشت
و بعراق آورد که دار الملک او بود حاصل که از جمله عملهای دیوان برای سلیمان میکردند بنای بیت المقدس بود و غیر
آن از مناظر و قصور روح افزا و تماثیل و می ساختند برای او تمثالها و صورتهای ملائکه و انبیاء تا بندگان
نظر در عبادت و اعمال صالحه ایشان کرده مانند ایشان بطاعت مشغول شوند و در آن زمان ساختن صور و تماثیل مباح بود و در
عین المعانی آورده که تمثالها از آهن بصورت آدمیان می ساختند و حق تعالی بوقت محاربه با اعدا ارواح در ایشان می
دمیدند تا در قتال قوی و صلب باشند مرویست که تماثیل دو شیر ساخته بودند در زیر تخت او و هیئت دو کرکس انگیخته
بر بالای تخت چون سلیمان خواستی که بر تخت برآید آن دو شیر بازوهای خود را برافراختندی تا پای بران نهاده بالا رفتی
و چون بر تخت نشستی کرکسان بالهای خود او را سایه کردندی و غیر از سلیمان کسی دیگر نمیتوانست که بران تخت برآید
چون بخت النصر بعد از سلیمان بر بنی اسرائیل غالب شد خواست که بر سریر سلیمان نشیند پای بر دوشت که بر آن برآید صورت شیر
دست برآورد و پای او را مجروح ساخت وی بیفتاد و بیهوش شد پس ترک آن کرد و شریعت مسیح علیه السلام بر تصویر و تمثال
جایز بود لهذا عیسی از گل صورت مرغ میساخت و باذن الله تعالی او را زنده میگردانید و از صادق علیه السلم مرویست
که گفت بخدا سوگند مراد بتماثیل صورت مردان و زنان نیست بلکه صورت درختان بودند و غیر آن از غیر ذی روح و
جفان و دیگر میساختند برای سلیمان کاسهای چوبین کالجواب مانند حوضهای بزرگ بر وجهی که هزار کس بر
اطراف آن نشسته از آن طعام میخوردند و سلیمان باین ظروف طعام بلشکر میداد و قدور راسیات و دیگر
میساختند برای او دیگهای بلند برافراشته و بزرگ بر سه پایه نهاده از غایت بزرگی هیچکس نتوانست که آنها را بجنباند

ورا پایین آورده وازاین دیگها بجنود جن وانس طعام میدادند واورا دوازده هزار طباخ بود که در این دیگها طعام بختندی
وچون حق تعالی این نعمت جلیله باو وداود ویرا امر نمود بوظایف شکرگذاری وفرمود اِعْمَلُوا آلَ داوُدَ عمل کنید ای
آل داود شُکْراً بجهة سپاسداری چنین نعمتها ثابت بنائی فرمود که آل داود شب وروز را قسمت کرده بودند از آنجهة
حق تعالی میفرماید وَقَلِیلٌ مِنْ عِبادِیَ الشَّکُورُ اندکی از بندگان من سپاسدارنده اند شکور کسی است که بدل وزبان
وجوارح در اکثر اوقات واغلب آنات شکرگذاری کند وباوجود چنین استغراق در شکر خود را از ادای شکر عاجز شناسد چه توفیق
شکر نعمتی است که مستدعی شکر دیگر است واز اینجا است که گفته اند که شکور کسی است که ببیند عجز خود را در شکرگذاری ودر کشف
آورده که عمر خطاب از مردی شنید که میگفت اللهم اجعلنی من القلیل بارخدایا مرا از اندکان گردان عمر گفت که این
چه دعاست که میکنی جواب داد که من شنیده ام که حق تعالی فرموده که اندکی از بندگان من شکور باشند ومن از خدا سؤال میکنم که مرا از این
جماعت گرداند عمر گفت که همه مردمان از عمر دانا ترند آورده اند که سلیمان ملک الموت را گفته بود که چون وقت اجل من
نزدیک رسد چند روز مرا قبل از آن اعلام کن چون وقت مرگ او رسید باو گفت که از عمر تو یک ساعت بیش نمانده وسلیمان شیاطین را
گفت برای من کوشکی از آبگینه بسازید که در آنجا روم ومردم را به بینم پس برای او کوشکی چنین ساختند ووی در آنجا رفت
وبنماز مشغول شد وبجهت ضعف قوت بر عصا تکیه زده بهمان هیئت ملک الموت قبض روح او کرد ونزد بعضی آنست که حق تعالی
خواست تا خلقانرا اعلام کند که جنیان غیب نمیدانند بجهة این سلیمان در وقتیکه در کوشکی از بلور بود که مردمان او را دیدندی
ووی مردمان را دیدی بر عصا تکیه زده قبض روح او کرد واو هر یک از جنیانرا بکاری تعیین کرده بود تا یک سال جنیان
سلیمانرا میدیدند که بر عصا تکیه کرده ومتصور آنکه زنده است کار میکردند وگویند که هنوز یک ساله کار مانده بود که در بنای
بیت المقدس که مقتضای اجل سلیمان در آمده طلب ودیعت روح نمود وسلیمان کسان خود را وصیت کرد که مرگ مرا فاش
مکنید ومرا بعد از مرگ بعصا تکیه دهید تا جن از عمل خود باز نماند ومهم مسجد باتمام رسد پس چون سلیمان در گذشت
او را نشستند وبرو نماز کردند وبر عصا تکیه اش دادند دیوان وی را از دور زنده پنداشتند وبهمان کار که نامزد
ایشان بود قیام می نمودند وبعد از یکسال پایین عصا را ارضه بخورد واو بر زمین افتاد وبر همه جن وانس موت او معلوم
شد دیوان از غم اهال فرار نموده در شعاب جبال واجواف بوادی گریختند همچنانکه حق تعالی میفرماید فَلَمّا قَضَیْنا

پس آنهنگام

پس آنهنگام که قضا کردیم عَلَیْهِ الْمَوْتَ بر سلیمان مرگ را واو بر عصا تکیه زده بود ما دَلَّهُمْ راه ننمونی نکرد دیوان را عَلَی
مَوْتِهِ بر مرگ او اِلّا دابَّةُ الْأَرْضِ مگر جنبنده زمین یعنی ارضه که از زمین بر آمد تَأْکُلُ مِنْسَأَتَهُ میخورد
عصای او را فَلَمّا خَرَّ پس آنهنگام که بیفتاد سلیمان تَبَیَّنَتِ الْجِنُّ دانسته جنیان أَنْ لَوْ کانُوا اگر بودند
جنیان یَعْلَمُونَ الْغَیْبَ دانسته غیب را کمان آن جنیان آن بود که غیب میدانند وبر مردمان چنین ظاهر میکردند
حق تعالی بجهة تکذیب قول ایشان میفرماید که اگر ایشان بر غیب دانا بودندی ما لَبِثُوا درنگ نمیکردندی فِی الْعَذابِ
الْمُهِینِ در عذاب خوار کننده یعنی تکالیف شاقه ایشان در عمل عمارت میکشیدند اصحاب تواریخ آورده اند که عمر
سلیمان پنجاه وسه سال بود وچهل سال پادشاهی میکرد در روزیکه پا بر سریر سلطنت نهاده سیزده سال داشت وبعد از آن
چهل سال از پادشاهی او گذشته بود بنیاد عمارت بیت المقدس نمود واینکه جن متحمل امور شاقه عظیمه میشدند با آنکه لطیف الجسم اند
با برین جهت بود که حق تعالی تغییر خلقت ایشان داده بود وقوت تمام بایشان عطا کرده وجسم ایشان زیاده کرده بر وجهی که حامل امور
صعبه میشدند واین بجهت معجزه سلیمان بود بر صدق دعوی نبوت وهمه دیوان در دست او مانند اسیران بودند وچون
سلیمان فوت شد بر خلقت اصلی خود رجوع کردند بعد از ذکر قصه سلیمان وامر کردن با آل داود بشکرگذاری بر نعم
جلیله بیان قصه سبا میکند وبآنچه دالست بر حسن عاقبت شکور وبدی عاقبت کفور لَقَدْ کانَ لِسَبَإٍ بدرستی
که بود اولاد سبا بن یشجب بن یعرب بن قحطان فِی مَسْکَنِهِمْ در مسکنهای ایشان در بلده یمن که ماوای ایشان
بود آیَةٌ علامتی ودلالتی بر وجوب صانع وقدرت کامله در مختار القصص مذکور است که فرزندان سبا را در حوالی
مآرب که از ولایت یمن است منزلی بود در میان دو کوه از اعلی تا اسفل آن منزل هیجده فرسنگ بود وشراب ایشان
در اعلای وادی بود از چشمه که در مابین کوهی بود وگاه بودی که فاضل آن آب از ولایت شجر با آب ایشان ضم
شدی وخرابی کردی از بلقیس که حکومت آن ولایت متعلق باو بود درخواست کردندی سدی بست در دهنه آن کوه
تا آبهای اصلی وزاید آنجا جمع میشدند وسه سوراخ بران ترتیب کرد تا اول ثقبه اعلا را بگشایند وآب بمزروعات
خود برند وچون کمتر شود وسطی وبآخر سفلی وایشان بر یمین وشمال منازل خود باغها داشتند مشتمل بر درختان
دار کما قال جَنَّتانِ یعنی مر سبا را دو بوستان بود عَنْ یَمِینٍ وَشِمالٍ از راست وچپ منازل ایشان واگر چه در آنجا

طرف باغ بسیار بود اما بجهت تقارب اشجار همه بمثابه یکباغ می‌نمودند و لهذا یک از یمین و یک از شمال را جنت گفته اند
نه جنات و اگرچه بحسب حقیقت مراد جنات یمین و جنات شمال است ابن زید گفت که این آیه آن بوده که در زمین ایشان نبودی
نه بود از مار و عقرب و پشه و کیک و گویند مراد از آیه معموری بساتین ایشان بود بمرتبه که شخصی سبدی بر سر گرفتی و در تحت
اشجار ایشان بگذشتی سبد پر میوه شدی بی آنکه بدست برکند و در روایت آمده که اولاد سبا دوازده قریه بود و در هر
قریه پیغمبری بود که ایشان را بخدا دعوت میکرد و بایشان میگفت كُلُوا مِن رِّزْقِ رَبِّكُمْ بخورید از روزی پروردگار خود
که این بساتین بشما انعام کرده وَاشْكُرُوا لَهُ و شکر گویید مر او را بر کثرت این نعم و این شهر که خدا شما را در آن روزی
میدهد بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ شهریست پاکیزه است چه دایم هوای معتدل و تندرست دارد و آب شیرین و خاک او پاک از
پشه و پشش و کیک و عقرب و مار و غیر آن از جانوران گزنده نیست و هوای او دافع جمیع هوام است وَرَبٌّ غَفُورٌ
و پروردگار شما که رازق شماست و طالب شکر از شما پروردگاریست آمرزنده هر کسی را که از شرک توبه کند چون ایشان
این سخن را از پیغمبر خود شنیدند فَأَعْرَضُوا پس روی بگردانیدند از وظایف شکرگذاری و طریق کفران نعمت پیش
گرفته و تکذیب آن سیزده پیغمبر پیش گرفتند که برایشان مبعوث بودند گفتند خدا را بر ما هیچ نعمتی نیست و اگر این نعمت
او داده است بگویید تا از ما باز ستاند و در خبر آمده که پیغمبر آخرین که بایشان در آمد زمان پادشاهی ذی اوعان بن
حنظان بود بعد از رفع عیسی علیه السلام او را بسیار رنجانیدند حق تعالی موشها در زیر بند ایشان پیدا فرمود تا با مرار بند را سوراخ
کردند و نیم شب که همه در خواب بودند بند گسیخته شد و سیل در آمد همه منازل و باغهای معموره ایشان را خراب ساخت
و اکثر مردمان و چهارپایان ایشان را هلاک کرد و برخی که ماندند پراکنده شدند حاصل که حق تعالی میفرماید که چون ایشان
از شکر اعراض کردند و کفران نعمت نمودند فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ پس فرستادیم بر ایشان سَيْلَ الْعَرِمِ سیل بند محکم
و سخت استوار که بلقیس ساخته بود وَبَدَّلْنَاهُمْ و بدل دادیم ایشان را بِجَنَّتَيْهِمْ بعوض دو باغ ایشان که پر میوه بود
جَنَّتَيْنِ ذَوَاتَيْ أُكُلٍ خَمْطٍ دو باغ که خداوند میوه‌های بدطعم که اراک است و گویند درخت خوازدار که میوه
تلخ داشت وَأَثْلٍ و خداوند درخت شوره گز بود وَشَيْءٍ مِّن سِدْرٍ قَلِيلٍ و چیزی از درخت کنار اندک
یعنی در آن شوره‌ها اندک میوه کنار دادیم ایشان را تا یاد کنند در آن میوه‌های فوت شده ذَٰلِكَ جَزَيْنَاهُمْ پاداش دادیم ایشان را

بما کفروا

بِمَا كَفَرُوا بسبب آنکه کفران نعمت ورزیده و بر رسولان ما کافر شدند وَهَلْ نُجَازِي و عقاب کرده نشود بمثل
آنچه مذکور شد إِلَّا الْكَفُورَ مگر ناسپاسی که در کفران تا بنهایت رسیده باشند و حفص نجازی بفعل متکلم معلوم میخواند
و کفور را منصوب میسازد یعنی پاداش میدهیم مر ناسپاس را جزا عام است هر مؤمن و کافر را و مجازاة خاصه کفار را
از اینجهة در این مقام اختیار مجازی کرده بر جزی آورده اند که بقایای سبا نزد پیغمبر آمدند و گفتند شناختیم
پروردگار خود را و دانستیم که جمیع از جانب اوست اگر بعد از این باز نعمت ما را ارزانی فرماید ناسپاسی نکنیم
و بنوعی سپاسداری او بجا آریم که هیچ قوم نکرده باشند حق تعالی دیگر باره نعمت بر ایشان گشاده ساخت چنانکه فرموده
که وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ و گردانیدیم میان اهل سبا وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي و میان آن دهها که بَارَكْنَا فِيهَا برکت نهادیم
و برکت دادیم در آن بکثرت میاه و اشجار و زرع و نباتات که موجب وسعت ارزاق است مراد قرای شام است چون فلسطین
و اردن و اریحا و ایلیا قُرًى ظَاهِرَةً دهها معمور آشکارا متواصل بیکدیگر که از هر قریه بقریه دیگر توان دید یا واقع
بر ظهر طریق نه دور از آن تا ابناء السبیل آنرا ببینند در عین المعانی آورده که از مارب که منزل اهل سبا بود تا شام
چهار هزار و هفتصد دیه پدید آمده وَقَدَّرْنَا فِيهَا السَّيْرَ و تقدیر کردیم در آن دیهها رفتن مردم را که غادی
در قریه قیلوله میکردند و رایح در قریه دیگر بیتوته میکردند تا می رسید بشام و گفتیم بزبان مقال یا حال که سِيرُوا
فِيهَا سیر کنید در این دیهها لَيَالِيَ وَأَيَّامًا روزها و شبها یعنی هر وقت که خواهید آمِنِينَ در حالتیکه امان
یافتگانید از دشمن و سباع بجهة کثرت خلق یعنی امن آن مختلف نیست باختلاف اوقات بلکه سیر آن در جمیع اوقات
روز و شب مساوی است در امنیت یا آنکه سیر کنید با امنیت و اگرچه مدت سفر شما در آن قری دراز باشد یا سیر نمایید
در لیالی و ایام و اعمار خود در حالتیکه جمیع اوقات عمر خود با امن و آسایش باشید آورده اند که بقیه سبا اعراض از تجارت
کرده از یمن بشام میرفتند شام و چاشت در قریه بودند و شام در قریه دیگر توانگران ابر در ایشان حسد آمد که میان
ایشان در رفتن هیچ فرقی نیست که پیاده و مفلس این راه را چنان میروند که سواره و توانگر فَقَالُوا پس گفتند
اغنیای ایشان رَبَّنَا ای پروردگار ما بَاعِدْ دور افکن بَيْنَ أَسْفَارِنَا میان منازل سفرهای ما یعنی
بیابانها پدید کن از منزلی تا مردم بی زاد و راحله سفر نتوانند کرد وَظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ و ستم کردند بدین دعا

ویا بجهت کفران نعمت خود را انظار نموده شکر آن را بجا نیاوردند همچنانکه بنی اسرائیل قدر نعمت منّ و سلوی ندانستند و استدعای
فوم و بصل و قثا کردند پس بجهت افتخار بر فقراء بر کوب رواحل و حمل زاد از خدای خود درخواستند تا میان شام و ایشان
بیابانها پیدا کرده بخراب کردن دیهها که در میان راه بود فَجَعَلْنَاهُمْ پس گردانیدیم ایشان را أَحَادِيثَ سخنان
که مردمان بعد از ایشان به تعجب باز گویند که از آبادی بصحرای میل کردند و یا از روی ضرب المثل گویند که تفرقوا ایادی
سبا وَمَزَّقْنَاهُمْ و پراکنده ساختیم ایشان را كُلَّ مُمَزَّقٍ هر پراکنده ساختنی یعنی پراکنده کردیم تا آنکه یکی از ایشان
در مارب نماندند قبیله غسان از ایشان بشام رفت و قضاعه بمکه و اسد به بحرین و انمار به یثرب و جذام بتهامه
و ازد بعمان إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستیکه در آنچه ذکر کردیم از قصه سبا لَآيَاتٍ هر آینه عبرتها لِكُلِّ صَبَّارٍ هر صبر کننده را
بر محنتها و یا از معصیتها شَكُورٍ سپاس گوینده در نعمتها در کشف آورده که اهل سبا در خوشحالی فارغ البال میگذرانیدند
و بسبب بی صبری بر عافیت و ناشکری بر نعمت رسید بدیشان آنچه رسید کلبی در بیان منشأ تفریق اهل سبا ببلاد متباعده
از ابی صالح نقل کرده که طریفه کاهنه بعمرو بن عامر که از اعاظم اولاد سبا بود گفت در علم کهانت چنین معلوم شده
که سد مارب عنقریب خراب خواهد شد بجهت سیل عرم جمیع جنات و بساتین و حصور و دور عرصه تلف عمرو چون
بشنید اموال خود را بفروخت و با قوم خود جلای وطن کرده بمکه اقامت نمود و در آنجا تب عارض همه ایشان شد غلط
و ایشان هرگز ندانسته بودند که تب چه چیزی باشد پس شکایت این را بطریفه عرض کردند گفت من نیز از این مرض
و عرض شکایت دارم عمرو گفت تو ما را در این امر چه میفرمائی گفت هر کس از شما بسیار پیر است و محل شدید و مزاج
جدید داد باید بقصر عمان رود پس ازد طریق پیش گرفتند و بآنجا رفتند و بعد از آن گفت هر کس خداوند جلادت
و صبر و صابر بر اذیات و هر که با راک رود پس خزاعه بآن صوب شدند بعد از آن گفت هر که اراده ریاست
داده و حل و قصد مطعومات در محل به یثرب رود اوس بآن ناحیه توجه نمودند و هر که اراده خمر داده و خمیر و ملک
دنیا میرود لباس و تاج و حریر کو ببصری و همچنین رود که از ارض شام اند آل جفنه غسان بآنجا رفتند و توطن
کردند و از اینجاست که حق تع فرموده و مزقناهم کل ممزق ان فی ذلک لآیات لکل صبار شکور وَلَقَدْ صَدَّقَ
و بدرستیکه محقق ساخت و یا راست یافت عَلَيْهِمْ بر اهل سبا و اصح آنست که بر همه کافران إِبْلِيسُ ظَنَّهُ

ابلیس کمان

ابلیس گمان برده بود آدم را یعنی چون شیطان گمان برده بود که بر بنی آدم بسبب غضب که در نهاد ایشان است
دست یابد و ایشان را گمراه کند در باره اهل غوایت و ضلالت راست شد و تابع فَاتَّبَعُوهُ پس پیروی کردند
او را در شرک و معصیت إِلَّا فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ مگر گروهی از مؤمنان که مستثنی اند و ایشان تقلیل
ایشان نسبت بکفار یا مگر فریقی از فرق مؤمنان که تابع شیطان نشده اند در عصیان و ایشان انبیا اند
و ائمه هدی صلوات الله علیهم إِلَّا عِبَادَكَ الْمُخْلَصِينَ وَمَا كَانَ لَهُ و نبود مر ابلیس را عَلَيْهِم مر ایشان را
کان او در ایشان محقق شد مِّن سُلْطَانٍ از تسلطی و استیلائی إِلَّا لِنَعْلَمَ مگر برای آنکه بدانیم مراد لازم علم است
که تمیز است مگر برای آنکه ممتاز سازیم و جدا گردانیم در میان عالمیان مَن يُؤْمِنُ کسی را که میگرود بِالْآخِرَةِ بدان
سرای مِمَّنْ هُوَ از آنکس که او مِنْهَا فِي شَكٍّ از آخرت در گمان است و بیقین نیست در آن یعنی بر اهل عالم
واضح گردانیم اهل ایمان کدام اند و اهل شرک و گمان کدام وَرَبُّكَ و آفریدگار تو عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها از افعال
و احوال بندگان حَفِيظٌ داناست و بر وی پوشیده نیست قُلِ بگو ای محمد مر بنی ملیح را و اتباع ایشان را از اهل شرک
بر وجه تهکم و توبیخ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُم بخوانید آنها را که گمان برده اید ایشان را خدایان مِّن دُونِ اللَّهِ
بجز از خدای و به بینید که در جذب منافع و دفع مکاره مددی میرسانند بشما و اجابت دعای شما می کنند و چگونه اجابت
اجابت کننده که بهیچ وجه لَا يَمْلِكُونَ مالک نیستند و قادر آن معبودان مِثْقَالَ ذَرَّةٍ همسنگ مورچه خرد
از خیر و شر فِي السَّمَاوَاتِ در آسمانها وَلَا فِي الْأَرْضِ و نه در زمین یعنی در آسمان و زمین قدرت ندارند و ذکر
سموات و ارض بجهت عموم عرفی است یعنی در هیچ چیز قادر نیستند وَمَا لَهُمْ و نیست مر آن ملائکه را که معبودان
بعضی از بشر کانند و یا بتان را فِيهِمَا در آسمان و زمین مِن شِرْكٍ هیچ شرکی با خدای بحق نه در آفریدن و نه
در تصرف کردن یعنی بهیچ وجه در خلق و ملک با خدای شرکت ندارند وَمَا لَهُ مِنْهُم و نیست مر خدای را از
اصنام و ملائکه مِّن ظَهِيرٍ هیچ یاری و مددکاری در تقدیر و تدبیر امر آسمان و زمین بعد از آن بجهت رد مظنه
کفار بشفاعت ملائکه میفرماید وَلَا تَنفَعُ الشَّفَاعَةُ و سود نکند شفاعت هیچکس عِندَهُ نزد خدای یعنی
کان شفاعت که بملائکه یا اصنام دارید بتحقیق که خواهند کشت زیراکه در حق نفع ندهد إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ

نصف الحزب

مگر کسی را که دستور داده باشد مراو را خدای در خواست کردن اهل معاصی از اهل ایمان پس در روز قیامت شافع و مشفوع له منتظر
شفاعت باشند و در ترس و فزع میگذرانند حَتّٰى إِذَا فُزِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ تا آنکه چون سبب فزع نماند از دلهای ایشان
دستوری شفاعت دهند ایشان را قَالُوا مَاذَا گویند بعضی از ایشان مر بعضی را قَالَ رَبُّكُمْ چه چیز گفت پروردگار
شما در باب شفاعت قَالُوا الْحَقَّ گویند سخن درست و راست گفت یعنی فرمود که مؤمنان را شفاعت کن نه کافران را
وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ او است خدای برتر و بزرگوارتر از آنکه انبیاء و ملائکه بدون اذن شفاعت توانند کرد در مجمع
آورده که ابن عباس و ابن زید براین وجه تفسیر این آیه کرده اند که چون اخراج فزع کند از قلوب کفار در آن وقت ماده
مرگ استماع کلام ملائکه کنند و حجت بر ایشان لازم شود گویند ملائکه مر ایشان را که خدای شما را چه گفت گویند مشرکان
که حق گفت یعنی اعتراف نمایند بحقیقت آنچه به پیغمبر فرستاده در دنیا از اصول و فروع اسلام نزد بعضی دیگر معنی آنست
که چون ملائکه اعمال بندگان را باسمان برند مر ایشان را صوت عظیم و آوازی چون آواز سلسله باشد ملائکگان برند
که قیامت قایم شده از شدت فزع ایشان بسجده افتند چون بدانند که ظن ایشان خلاف واقع بوده گویند
مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ خدای شما چه گفت حاملان اعمال گویند سخن راست و درست گفت از اعطای مثوبت است
بر آن اعمال و ابن مسعود فرموده که چون حق تعالی وحی کرد بعضی از ملائکه از کلام او صدای عظیم و صوت مهیب بشنوند
و آواز سلسله بزرگ که بر سنگ خورد ایشان از آن هول بیفتند و بیهوش چون شوند بدانند که وحی است با یکدیگر گویند
ماذا قال ربکم قَالُوا الْحَقَّ و از کلبی مرویست که میان زمان عیسی و میان رسول پانصد و بیست سال بود و حق تعالی
در این مدت هیچ پیغمبری نفرستاده و وحی از آن زمان بزمین نیامد چون پیغمبر ما مبعوث شد اهل آسمان آواز
وحی بشنودند گمان بردند که قیامت واقع شده از ترس بیفتادند و بیهوش شدند و چون جبرئیل بر ایشان بگذشت
سر بر داشتند و او را بدیدند خوف از دل ایشان زایل شد و با یکدیگر میگفتند که ماذا قال ربکم پس با یکدیگر
جواب دادند که الحق بنا برین تنبیهی است مر مشرکان را بانکه فرشتگان با قرب و منزلت و صلابت خلقت از روی
خدا چنین ذلیل و ضعیف اند و خایف پس چگونه معبودان ایشان که جمادند و خیر و شر و نفع و ضر از ایشان متصور نیست
بچه وجه شفاعت ایشان توان داشت بعد از آن در تقریر قول سابق که آن لا یملکون است میفرماید که قُلْ بگوای محمد

ار شکارا

مر مشرکان را مَنْ يَرْزُقُكُمْ کیست آنکه روزی میدهد مر شما را مِنَ السَّمَاوَاتِ از آسمانها بباران و یا به اسباب ارزاق
در آن قُلِ اللَّهُ هم خود بگوی که روزی میدهد خدای چه آن سؤال را بجز این جواب نیست وَإِنَّا و دیگر بگوی با ایشان
بر وجه انصاف و اسکات خصم متناعب که ما گروه مؤمنان که روزی ده یکی دانیم و همان پرستش او کنیم أَوْ
إِيَّاكُمْ یا مشرکان که جماد را که در مراتب امکان فروتر از وی چیزی نیست با واجب الوجود شریک میسازند لَعَلَىٰ
هُدًى بر راه راست أَوْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ یا در گمراهی آشکارا یعنی البته از ما و شما یکی بر هدایت است و دیگری
بر ضلالت چه ممکن نیست که باین قول متناقض هر دو بر حق باشیم یا هر دو کاذب گویند این کلام بر طریق لف و نشر است
و تقدیر اینکه انا لعلی هدی و ایاکم او فی ضلال مبین قُلْ بگوای محمد بایشان لَا تُسْأَلُونَ پرسیده نخواهید شد
عَمَّا أَجْرَمْنَا از آنچه کسب کرده ایم وَلَا نُسْأَلُ و سؤال کرده نمیشویم عَمَّا تَعْمَلُونَ از آنچه شما میکنید از آنکه
هر کس را بر عمل او سؤال کنند و ثواب آن دهند قُلْ بگوای محمد که يَجْمَعُ بَيْنَنَا جمع کند میانه ما رَبُّنَا پروردگار
ما روز قیامت ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا پس حکم کند میان ما بِالْحَقِّ براستی که طریق عدل است باین طریق که محق را بنعیم
جنت رساند و مبطل را بعذاب الیم وَهُوَ الْفَتَّاحُ الْعَلِيمُ او است حکم کننده در جمیع امور و دانا بکیفیت
حکم بر وجه حکمت قُلْ بگو بایشان که أَرُونِيَ الَّذِينَ بنمائید بمن آنها را که أَلْحَقْتُمْ بِهِ الحاق کرده اید بخدا
شُرَكَاءَ انباز آن یعنی بنمائید مرا که بکدام صفت تبارک را شریک حق میسازید در عبادت تا در آن نظر کنیم
که بآن استحقاق الوهیت ایشان بر من واضح شود كَلَّا نه چنان است که تبارک صفتی باشد که بآن مستحق عبادت شده
شریک خدا شوند بَلْ هُوَ اللَّهُ الْعَزِيزُ بلکه او خداوند غالب است بر همه و در کمال قدرت پس که با او دم شرکت
تواند زد الْحَكِيمُ دانا باحکام صواب و موصوف بحکمت بالغه پس چون با او لاف رتبه شرکت تواند زد و بتان
متسم اند بذلت و ابی از قبول علم و قدرت و نعم ما قیل
وحده لا شریک له صفتش — و هو الفرد اصل معرفتش
شرک را سوی وحدتش ره نه — عقل از کنه ذاتش آگه نه
هست در راه کبریای جلال — شرک نالایق و شریک محال
بعد از آن بیان نبوت پیغمبر میکند بر سبیل عموم که وَمَا أَرْسَلْنَاكَ
و نفرستادیم ترا ای محمد إِلَّا كَافَّةً مگر فرستادنی عام و شامل لِلنَّاسِ مر همه مردمان را از احمر و اسود

وابن عباس از رسول صلى الله علیه وآله روایت کرده که فرمود پنج خصلت عطا دادند که هیچ یک از انبیاء سابق نداده بودند
و من این را بجهة فخر نمیگویم بلکه بجهة تعداد نعم الهی و ادای شکرگذاری میگویم یکی آنکه مبعوث شده ام بر همه احمر
و اسود از ترک و هند و عرب و عجم دویم زمین را برای من طاهر کرده اند و مسجد ساخته تا هر جا که خواهم نماز گذارم
و تیمم کنم سیوم آنکه غنیمت را برای من حلال ساخته و بر هیچ کس از امم سابقه حلال نبود چهارم ظفر یافته ام بر اعادی
بترس یکماه راه از شدت خوف من میگریختند و تاب آن نداشتند که بمقابله درآیند پنجم زمام شفاعت را در کف
کفایت من نهاده اند و من آنرا ذخیره نهاده ام برای امت گناهکار خود و روز قیامت و شفاعت من بهر
بنده که شرک نیاورده باشد رسد و از خصایص آن حضرت است که مبعوث بود بهمه افراد آدمیان و جنیان و هیچ کس
از انبیاء بتمام جن و انس مبعوث نبود حاصل که حق تعالی میفرماید که ترا بر کافه برایا مبعوث گردانیدیم بشیرا
در حالیکه مژده دهنده بروضات جنان کسی را برسالت تو و توحید من اقرار کند و نذیرا و بیم کننده
از درکات نیران آنرا که بشرک اصرار نماید و لکن اکثر الناس و لیکن بیشتر مردمان لا یعلمون
نمیدانند فضایل و کمالات ترا و جهل مرکب ایشانرا بر مخالفت تو میدارد و یقولون و میگویند از فرط
جهالت و شدت عناد و ضلالت بروجه انکار و سخریت متی هذا الوعد کی باشد این وعده ثواب و عقاب
یا قیام قیامت که موعود است بقوله یجمع بیننا ربنا ان کنتم صادقین اگر هستید شما راست گویان یعنی کافران
به پیغمبر و مؤمنان میگفتند که این وعده که شما میدهید کی خواهد بود اگر صادقید در آن قل بگو ای محمد
در جواب ایشان لکم میعاد یوم مر شما راست وعده روزی که چون برسد لا تستأخرون باز پس نروید
عنه از آن روز ساعة مقدار اندک از زمان و لا تستقدمون و پیشی نگیرید بران یعنی قادر
نباشید که روز قیامت را از وقت معین و مقرر خود پیش آرید و مؤخر گردانید یا ایام آجال خود را کم و زیاد
کنید و صحیح آنست که مراد روز قیامت است آورده اند که کفار مکه بعضی از اهل کتاب را از احوال
پیغمبر پرسیدند ایشان گفتند ما در کتاب خود نعت او را خوانده ایم و وصف او را دانسته ایم که او پیغمبر بحق است
ابو جهل و امثال او گفتند ما بکتب شما نیز ایمان نداریم آیه آمد و قال الذین کفروا و گفتند آنانکه

حدیث خمس

گرویده اند

نگرویده اند مر اهل کتاب را یعنی مر مؤمنان ایشانرا لن نؤمن هرگز ایمان نیاریم بهذا القرآن باین
قرآن که بر محمد فرود می آید و لا بالذی و نه بدان کتاب که فرود آمده بین یدیه پیش از او یعنی توریة و انجیل
و یا یهود و نصاری که ما بقرآن و انجیل ایمان نمیکرویم و نه بانچه که در پیش می آید از قیامت پس حق تعالی از عاقبت امر ایشان
خبر میدهد که و لو تری اذ الظالمون و اگر ببینی که چون ستمکاران یعنی مشرکان موقوفون عند ربهم
باز داشتگان باشند نزد پروردگار خود یعنی در موقف محاسبه هر آینه به بینی امری صعب و کاری بر هول یرجع
بعضهم در حالتیکه باز میگردانند بعضی از ایشان الی بعض بسوی برخی دیگر القول یعنی سخن را باز میگردانند
در مجادله باین وجه که یقول الذین استضعفوا میگویند آنانکه زبون گرفتگان بودند یعنی تابعان و پیروان للذین که
آنها استکبروا مر آنانرا که سرکشی کردند یعنی پیشوایان و بزرگان لولا انتم اگر نمی بودید شما یعنی اغوا و اضلال
شما نمی بودید لکنا مؤمنین هر آینه ما می بودیم گرویدگان بخدا و رسول اما شما ما را گمراه کردید و از ایمان باز
داشتید قال الذین استکبروا گفتند آنانکه گردنکشی کردند و بزرگ بودند از روی انکار للذین استضعفوا مر آنانرا
که در دنیا زبون بودند و بیچاره انحن صددناکم آیا ما باز داشتیم شما را عن الهدی از راه راست و قبول هدایت
بعد اذ جاءکم پس از آنکه آمد بشما بل کنتم بلکه شما بودید بنفس خود مجرمین گناهکاران و شرک آرندگان
یعنی انکار دعوی اتباع کنند که آن اضلال و منع ایشان بود از ایمان و اثبات نمایند بر ایشان که شما باختیار خود
از ایمان اعراض کردید و اختیار تقلید کردید نه آنکه ما باختیار شما را از ان باز داشتیم و قال الذین استضعفوا
و گویند آنانکه ضعیف و بیچاره بودند للذین استکبروا مر آنانرا که از قول حق سر میکشیدند یعنی اتباع در جواب
رؤسای خود گویند بل نه چنان است که بخود کافر شدیم مکر اللیل و النهار بلکه مکر شما در اوقات روز و شب مانع
ایمان ما شد و ابرار ما باز داشت اذ تأمروننا وقتی که میفرمودید ما را پیوسته ان نکفر بالله باآنکه کافر شویم
بخدا و نجعل له و قرار گیریم مر خدا را اندادا امثالها پس هر دو گروه بعد از گفت و شنید از عمل خود پشیمان شوند
و اسروا الندامة و پنهان دارند پشیمانی را از یکدیگر بجهة ترس سرزنش و رسوا شدن لما رأوا العذاب
آنهنگام که ببینند عذاب را و یا رؤساء و پیشوایان نهان دارند از اتباع خود ندامت خود بر اضلال وقتی که ببینند عذاب را

وَجَعَلْنَا الْأَغْلَالَ و بگردانیم غلهای آتشین را فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا در گردنهای آنانکه نگرویده اند
از تابعان و متبوعان هَلْ يُجْزَوْنَ آیا جزاداده شوند مراد انکار جزیست یعنی جزاداده نشوند إِلَّا مَا كَانُوا
يَعْمَلُونَ مگر آنچه باشند که عمل کنند یعنی جزا نیست مگر بر عمل بعد از آن بجهة تسلی خاطر حضرت رسالت میفرماید
وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ و نفرستادیم در هیچ دهی و شهری مِنْ نَذِيرٍ هیچ بیم کننده یعنی پیغمبری إِلَّا
قَالَ مگر آنکه گفتند مُتْرَفُوهَا متنعمان و متکبران آن دیه مر پیغمبر ایرا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ بدرستیکه
ما بآنچه فرستاده اند بآن بزعم خود كَافِرُونَ ناگرویدگان و منکرانیم وَقَالُوا و گفتند نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا
وَأَوْلَادًا ما بیشتریم از روی مالها و فرزندان یعنی و فرزندان ما بیش از شما است پس در دعوی رسالت
از شما سزاوارتر باشیم وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ و ما نیستیم عذاب کرده شدگان یعنی بجهة آنکه خدا ما را بنعیم
عظیم گرامی کرده پس در آخرت ما را بمحنت عذاب و عقوبت خوار نخواهد ساخت و یا منکر اصل عذاب شده گفتند
عذابی نخواهد بود تا بآن معذب شویم پس در رد قول ایشان که مرتبت فضل و غنا در دنیا مانع عذاب از عقبی باشد
می فرماید که قُلْ بگو ای محمد در جواب ایشان در رد قول ایشان که إِنَّ رَبِّي بدرستیکه پروردگار من يَبْسُطُ
الرِّزْقَ گشاده میکرداند روزی را لِمَنْ يَشَاءُ برای هر که میخواهد از اهل شرک و معصیت بمشیت و مصلحة
خود نه برای کرامت ایشان وَيَقْدِرُ و تنگ میکرداند برای هر که میخواهد بحکمت خود نه بجهة مذلت بنده
وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند و گمان برند کثرت اموال و اولاد برای
شرف و کرامت و شاید قضیه برعکس این باشد چه بسیار هست که بسط ارزاق بجهة استدراج است و ایشان از آن
غافل و جاهل بعد از آن تصریح باین کرده میفرماید وَمَا أَمْوَالُكُمْ و نیست مالها که بشما داده ایم وَلَا أَوْلَادُكُمْ
و نه فرزندان که شما ارزانی داشته ایم بِالَّتِي تُقَرِّبُكُمْ آن چیزی که نزدیک گرداند شما را عِنْدَنَا زُلْفَىٰ نزدیک
ما نزدیک گردانیدنی که تقرب باعمال صالحه است و شما را آن نیست چنانکه میفرماید إِلَّا مَنْ آمَنَ یعنی
اموال و اولاد هیچکس را بخدا نزدیک نمیگرداند مگر کسی که بگرود بخدا وَعَمِلَ صَالِحًا و بکند کار شایسته یعنی اموال
خود را انفاق کند در راه حق و اولاد علم دین بیاموزد و در صلاحیت ترتیب نماید فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ پس آنگروه

مرایشان راست

مرایشان راست جَزَاءُ الضِّعْفِ پاداش زیاده یکی تا هفتصد بلکه از آن نیز زیاده بر سبیل فضل و محض عنایت
بِمَا عَمِلُوا بسبب آنچه کرده اند از انواع طاعات و خیرات وَهُمْ فِي الْغُرُفَاتِ و ایشان در غرفهای بهشت
آمِنُونَ ایمنند از مکاره و آفات و شداید و مخافات بعد از آن در وعید مشرکان میفرماید وَالَّذِينَ
يَسْعَوْنَ و آنانکه میشتابند و کوشش میکنند فِي آيَاتِنَا در آیتهای ما یعنی در ابطال قرآن و در آن زبان طعن
میگشایند مُعَاجِزِينَ در حالتیکه بزعم خود عاجز کنندگانند از انزال آن یعنی گمان ایشان آنست که ما را از
انزال قرآن عاجز توانند ساخت و از اراده ما فوت توانند کرد و یا مردمان را از قبول کردن ایمان و ایمان آوردن
بدان عاجز توانند کرد و یا از قبضه قدرت ما بیرون توانند رفت أُولَٰئِكَ آنگروه ساعیان در ابطال قرآن
فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ در عذاب دوزخ حاضر شدگانند قُلْ إِنَّ رَبِّي بگو بدرستیکه پروردگار من يَبْسُطُ
الرِّزْقَ گشاده میکرداند روزی را لِمَنْ يَشَاءُ برای هر که میخواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان مؤمن مطیع خود
بمحض رحمت وَيَقْدِرُ و تنگ میکرداند روزی را لَهُ مر او را بر وجه حکمت یعنی یکبار روزی را بر او فراخ
میکرداند و یکبار تنگ می سازد بر طریق مصلحت این آیه در شان یک شخص است باعتبار دو وقت و آیه سابق در
حق دو شخص پس تکرار نباشد وَمَا أَنْفَقْتُمْ و آنچه نفقه میکنید مِنْ شَيْءٍ از چیزی که شما راست در راه خدا فهو
پس خدای يُخْلِفُهُ عوض میدهد او را در دنیا بزیادتی نعمت یا ذخیره میدهد برای آخرت که آن ثواب جنت است
ابو هریره از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که حق تعالی میفرماید که ای بنده مؤمن نفقه کن در راه من تا بر تو
نفقه کنم و نیز آنحضرت فرموده که هیچ روز آفتاب بر نیاید مگر که بامداد دو فرشته از آسمان نزول میکنند و بر
جانب راست و چپ بنده می ایستند یکی میگوید بار خدایا نفقه کننده را عوض ده و دیگری میگوید خدایا مال
ممسک را در معرض تلف انداز و نیز انس از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر شب فرشته ایست
که ندا میکند که بزائید برای مرگ و دیگری میگوید بنا کنید برای خرابی و دیگری ندا میکند کاشکی مردم را نیافریدندی
و دیگری میگوید چون آفریده شدند کاشکی دانستندی که ایشان را برای چه چیز آفریده اند جابر انصاری روایت
کرده که هر نفقه که بنده مؤمن کند خدای تعالی ضامن آن باشد که عوض آن باو رساند مگر آنچه در دنیا در معصیت صرف

نماید که او را عوض دهد پس باید که خوف عیله مانع انفاق بنده نشود چه او سبحانه روزی را باو خواهد رسانید کما قال وهو
خیر الرازقین و خدای بهترین روزی دهندگانست چه غیر او که چیزی بکسی میدهد واسطه اند در ایصال رزق
و رازق حقیقی اوست و نیز اعطای او محض منافع بندگانست بجز نفع و ضرر از خود بجهت استحاله آن بر او سبحانه بخلاف
غیر او ویوم نحشرهم و یاد کن روزی را که حشر کنیم و جمع نمائیم کفار را مراد بنو ملیح اند از خزاعه که عبده ملائکه بودند
جمیعا در حالتیکه بهیأت مجموعی باشند یعنی همه را در محشر حشر کنیم ثم نقول پس گوئیم و حفص هر دو فعل را بیا میخواند
یعنی حق تعالی همه را حشر کند پس بگوید للملائکة مر فرشتگان را اهؤلاء ایاکم آیا این گروه شما را کانوا یعبدون
بودند که می پرستیدند این سؤال بجهت توبیخ مشرکان و قطع طمع ایشانست از شفاعت ملائکه و چون ملائکه باین خطاب
مخاطب شوند قالوا گویند سبحانک پاکی تو را از آنکه غیر تو را پرستند انت ولینا توئی خداوند و معبود ما
و ما خود را در بندگی مقصور میدانیم پس بهیچ وجه قائل بمعبودیت خود نبویم یا توئی دوست ما من دونهم بجز ایشان
یعنی میان ما و ایشان هیچ دوستی نیست و حاشا که بپرستش ایشان رضا داده باشیم بل نه چنانست که کفار ما را پرستش کرده
باشند بلکه کانوا بودند که از روی جهل یعبدون الجن می پرستیدند دیوان را یعنی فرمان ایشان میبردند در
پرستش آلهه باطله یا بصورتهای مختلفه بر می آمدند و در خیال ایشان می افکندند که اینها ملائکه اند اکثرهم بیشتر
مردمان بهم بدیوان مؤمنون گرویدگانند یعنی متابعت نمایندگان و مطیعان ایشان فالیوم پس امروز
که روز حشر است و همه حکمها مر خدای راست لا یملک مالک نمی شود بعضکم لبعض بعضی از شما برای بعضی نفعا
سودی را ولا ضرا و نه ضرری یعنی معبود باطل برابر ای عابد خود قدرت بر سانیدن سود و دفع زیان نیست چه
دار جزاست و بغیر او سبحانه جزا دهنده نیست ونقول و گوئیم ما در آن روز للذین ظلموا مر آنکسانی را که
ستم کردند بوضع عبادت در غیر موضع آن ذوقوا عذاب النار بچشید عذاب آتش را التی کنتم بها
آن آتشی که بودید که بآن تکذبون تکذیب میکردید و دروغ پنداشتید و باز عود میکنید بحکایت از حال کفار
و میگوید واذا تتلی علیهم و چون خوانده شود بر کافران آیاتنا آیتهای ما یعنی قرآن بینات در حالتیکه
روشن و هویدا اند در دلالت بر هدایت قالوا گویند بایکدیگر ما هذا نیست این کس یعنی محمد که این کلام را بر ما

میخوانند

میخوانند نیست الا رجل یرید مگر مردی که میخواهد ان یصدکم آنکه باز دارد شما را عما کان از آنچه
که بودند پیوسته یعبد آباؤکم می پرستیدند آنرا پدران شما یعنی مدعای او آنست که شما را از بت پرستی باز
دارد و بدینی و آئینی که خود احداث کرده در آورد و تابع خود گرداند وقالوا ما هذا و گفتند نیست این کلام
که میخوانند یعنی قرآن الا افک مگر دروغی مفتری بربافته شده و بخدا نسبت داده وقال الذین کفروا
و گفتند آنانکه نگرویدند از کفار مکه للحق مر امر نبوت یا اسلام یا قرآن را که حق است و درست و راست لما
جاءهم آنهنگام که آمد بدیشان ان هذا نیست این الا سحر مبین مگر سحری آشکارا و بنابر آنکه مراد
قرآن باشد نسبت سحر باو باعتبار لفظ آنست یا اعجاز آن بعد از آن خبر میدهد با آنکه این قول کفار هیچ معنی از بینه نیست
و محض تقلید و عناد می گوید وما آتیناهم و نداده ایم مشرکان مکه را من کتب از کتابهای فرو فرستاده
که پیوسته یدرسونها درس کنند و خوانند آنرا و از آن دلیل آرند بر بطلان قرآن یا اسلام یا نبوت پیغمبر آخر
الزمان وما ارسلنا الیهم و نفرستادیم بسوی ایشان قبلک پیش از تو یعنی در زمان فترت من نذیر
هیچ بیم کننده که داعی ایشان باشد بشرک آوردن یا مشرکان مکه امی اند و اهل جاهلیت هیچ ملتی ندارند و ایشانرا
عهدی نیست بانزال کتب و نه بعثت رسول پس بر تکذیب خود وجهی ندارند وکذب الذین من قبلهم و
و تکذیب کردند انبیا را آنانکه پیش از ایشان بودند همچنانکه اینها تکذیب تو میکنند وما بلغوا و نرسیده اند
اهل مکه معشار ما آتیناهم به ده یک آنچه داده بودیم ایشانرا از فرط قوت و طول عمر و کثرت مال و یا
نداده بودیم پیشینیانرا عشر آنچه اهل زمان ترا داده ایم از حجج و براهین و دلالات و اسباب هدایات فکذبوا
رسلی پس تکذیب کردند آن پیشینیان پیغمبران مرا فکیف کان نکیر پس چگونه بود انکار من بر ایشان یعنی [illegible]
من ایشانرا بسبب آن پس باید که قوم تو بترسند از مثل این حالات قل انما اعظکم بگو ای محمد بکفار مکه که جز این
نیست که پند میدهم شما را و ارشاد می نمایم بواحدة بخصلت یا کلمه واحده یعنی بیک چیز شما را میفرمایم و آن
ان تقوموا آنست که برخیزید لله برای خدا یعنی مستقیم شوید و درست شوید و بایستید در امر من خالصا
مراد آنست که ترک تقلید کرده از برای طلب رضای الهی استقامت ورزید در کار من و از طریق اعوجاج در گذرید

تا برسید بحق و یا بمحض قربت و طلب رضای خدا از مجلس من برخیزید و متفرق شوید مَثْنیٰ در حالیکه دو دو باشید تا با یکدیگر مشاورت
کنید وَفُرَادیٰ و یک یک تا ازدحام مشوش خاطر نشوید و در وقت امر ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا پس تفکر کنید در کردار و گفتار من
و از مبدأ احوال من تا غایت اطوار مرا در نظر آرید و در آن تفکر کنید تا بدانید که مَا بِصَاحِبِكُمْ نیست این یار شما را مِنْ
جِنَّةٍ هیچ دیوانگی که باعث باشد بر دعوی رسالت و البته می‌شناسید کمال عقل او را و همین کافی است بر صدق قول و تنزه او
از جنون چه دعوی او در این امر خطیر بدون تحقیق و برهان نیست بلکه آن مقرون است به براهین واضحه و معجزات ظاهره پس یقین
در دعوی خود صادق است إِنْ هُوَ نیست او إِلَّا نَذِيرٌ لَكُمْ مگر بیم کننده مر شما را بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ یعنی
پیش از وقوع عذاب سخت که عذاب آخرت است تا بوسیلهٔ ایمان و کسب عمل صالح از آن نجات یابید و بجنت نعیم در آیید قُلْ مَا
سَأَلْتُكُمْ بگو ای محمد با ایشان که آنچه طلب کردم از شما مِنْ أَجْرٍ از مزد ادای رسالت فَهُوَ لَكُمْ پس آن مر شماراست یعنی هر مزدی
که برای تبلیغ رسالت از شما میخواستیم بشما بخشیدیم مراد نفی سؤال است از شما یعنی من هیچ مزدی نمیخواهم و این مانند آنست
که شخصی بصاحب خود گوید که اگر چیزی بمن داده بگیر و حال آنکه چیزی باو نداده باشد و یا معنی آنست که از شما نمی‌طلبم اجر را پس آن اجر
مر شماراست از قبیل قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ إِنْ أَجْرِيَ نیست مزد دعوت من و اجر مثوبت آن إِلَّا
عَلَى اللَّهِ مگر بر خدای وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ و او بر همه چیزها شَهِيدٌ گواه است و مطلع پس میداند صدق و خلوص نیت
مرا در دعوت و نصیحت بدون طمع اجر بر آن قُلْ إِنَّ رَبِّي بگو بدرستیکه پروردگار من يَقْذِفُ بِالْحَقِّ می‌افکند حق را یعنی وحی
القا میکند بر هر که خواهد و می‌افکند حق را بر باطل و از آن در هم می‌شکند و یا حق را منتشر می‌سازد در اقطار عالم یعنی فاشی دین
اسلام میکند و اظهار احکام آن که لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ عَلَّامُ الْغُيُوبِ خدائی که دانای جمیع پوشیده‌هاست
و هیچ چیز بر او مخفی نیست قُلْ جَاءَ الْحَقُّ بگو که آمد سخن راست و درست یعنی قرآن یا اسلام یا بعثت پیغمبر وَمَا يُبْدِئُ الْبَاطِلُ و
نمی‌آفریند باطل را ابلیس یا بت چیزی را و باز نمیگرداند یعنی قادر نیست بر خلق و بعث و حسن گفته که یعنی شیطان پیدا نکند
چیزی را برای اهل خود در دنیا و اعاده نکند چیزی را برای ایشان در آخرت و گویند و ما یبدئ الباطل و ما یعید در معنی زهق الباطل است
یعنی حق آمد که اسلام است و نیست شد و نابود گشت شرک لقوله جاء الحق و زهق الباطل چه ابداء و اعاده مستلزم زهوق است
و از امام محمد باقر علیه السلام منقول است که مراد بحق تیغ است برای قتال و جهاد اهل کفر و عناد و مراد بباطل هر معبودی که

بدون خدا پرستند عبد الله مسعود روایت کرده که رسول صلی الله علیه و آله در مکه رفت و در پیرامون کعبه سیصد و شصت بت نهاده بودند
قبضه سنگ ریزه بدست مبارک گرفت و بر آن بتان می‌انداخت و میفرمود قل جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان
زهوقا قُلْ إِنْ ضَلَلْتُ بگو اگر گمراه شدم از حق و منحرف شدم از آن چنانچه زعم شماراست فَإِنَّمَا أَضِلُّ جز این نیست که
گمراه میشوم عَلَىٰ نَفْسِي بر نفس خود یعنی و بال گمراهی بر منست نه بر غیر من زیرا که حامل آن شده ام نه غیر وَإِنِ اهْتَدَيْتُ و اگر براه
راست روم فَبِمَا يُوحِي پس این بسبب آنست که وحی میفرستد إِلَيَّ بسوی من رَبِّي پروردگار من چه توفیق و هدایت وابسته بعنایت
اوست إِنَّهُ بدرستیکه خدای سَمِيعٌ شنواست اقوال بندگان را قَرِيبٌ نزدیک با فعال ایشان پس عالم باشد بر قول
و فعل و هر ضال و مهتدی که هیچ چیز از آن بر او پوشیده نیست و نباشد و بعد از آن تهدید مشرکان میفرماید که وَلَوْ تَرَىٰ
و اگر به بینی ای محمد و یا ای بیننده کافران را إِذْ فَزِعُوا چون ترسان شوند نزدیک مرگ یا بوقت بعث و یا در روز بدر
هر آینه به بینی ای محمد و ای بیننده امر فظیع و عجیب با هول فَلَا فَوْتَ پس نباشد هیچ فوتی بجهت گریختن و پناه جستن
بردن عذاب از ایشان فوت نشود وَأُخِذُوا و بگیرند ایشان را مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ از جای نزدیک یعنی از روی
زمین بزیر زمینشان کنند که قبرست و یا از موقف بدوزخ و یا از صحرا بدر بچاه اندازند و ابن عباس فرموده که این در
اصحاب خسف بیداست و ایشان هشتاد هزار کس باشند از شام قصد تخریب کعبه کنند چون در بیابان در آیند همه در جای
بزمین فرو روند پس معنی اخذوا من مکان قریب اینست که در زیر قدمها گرفته شوند در زمین فرو روند و این جماعت قوم
سفیانی باشند که بفرموده وی در آخر الزمان خروج کنند و از این جماعت دو کس از خسف خلاص یابند یکی بشارت بمکه
برد و دیگری روی بر قفا گشته خبر خسف بقوم سفیانی رساند و این روایت از حذیفه یمانی نیز روایت و تفصیل این
در منهج الصادقین مذکور است وَقَالُوا و گویند مشرکان مکه یا لشکر سفیانی بوقت مرگ یا زمان خسف آمَنَّا بِهِ ایمان
آوردیم بمحمد یا آنچه باآن خبر داده و ذکر آنحضرت در آیه وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ مذکور شد یعنی در آن وقت اعتراف
بوحدانیت حق تعالی کنند وَأَنَّىٰ لَهُمُ التَّنَاوُشُ و از کجا باشد ایشان را فرا گرفتن ایمانی مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ
از موضعی دور که آخرتست چه محل تکالیف ایمان دنیا است پس تناول ایمان در آن روز معتبر نباشد بلکه متعذر
حفص و ابو عمرو تناوش بهمزه خوانند و بمعنی تناول است از بعید و این تمثیل کفار است در تناول ایمان در وقت

مشاهده عذاب بحال کسی که خواهد بدست تناول چیزی کند که در غایت ارتفاع کنده باشد همچنانکه محال است که بدست
چیزی را فرا گیرند که در نهایت ارتفاع باشد و همچنین قومی که عذاب را معاینه ببینند محال باشد کفار را تناول ایمان
دران محل قبول نیفتد و فایده ندهد ایشان را پس چگونه ایمان ایشان در ان وقت مقبول شود وَقَدْ كَفَرُوا بِهِ
و حال آنکه نگرویده اند بمحمد صلی الله علیه و آله یا به بعث و عذاب مِنْ قَبْلُ پیش از آنکه در زمان تکلیف بودند وَيَقْذِفُونَ
و می افکندند بِالْغَيْبِ بپوشیده که سخنان لا یعنی از سرکشان سخنان میگفتند که اصلا علم بآن نداشتند و آن اسناد
سحر است و شعر و کذب و جنون به پیغمبر صلی الله علیه و آله و طعن در قرآن چه آن حضرت را نسبت به سحر و شعر و کذب و جنون
کرده بودند تا استهزاء کنند بلکه با فواه بدون شعور ایشان آن را بوی اطلاق میکردند مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ از جای دور
یعنی دور بودند از آنچه میگفتند و نمیدانستند که چه میگویند و یا آنچه میگفتند دور بود از عادت محمد صلی الله علیه و آله
و لایق با طوار و احوال او نبود و گویند که معنی آنست که کفار نگرویدند بوقوع عذاب شدید بر ایشان و از سرکشان
میگفتند که ما معذب نخواهیم شد بجهت آنکه حق تعالی اکرام کرده ما را بانواع نعم و ما را مستحق این داشته پس ما را بعذاب
گرفتار نکرده اند بلکه حال ما در آخرت مانند حال ما باشد در دنیا پس همچنانکه ثروت نعمت در دنیا از شما بیشتر داشتیم در
آخرت بر شما تفوق خواهیم داشت و مرتبه ما ارفع از مرتبه شما خواهد بود و این قول محض توهم باشد و ناشی از جهالت
بدون شعور و علم بآن وَحِيلَ بَيْنَهُمْ و جدا کرده شد میان ایشان وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ و میان آنچه آرزو
برند از قبول ایمان در انجا یا در وقت مرگ یعنی البته قبول ایمان از ایشان جدا باشد و ایشان بآن آرزو نرسند
كَمَا فُعِلَ همچنانکه کرده شد این عمل بِأَشْيَاعِهِمْ و اتباع ایشان از کافران گذشته مِنْ قَبْلُ پیش از ایشان یعنی
ایمان یاس و توبه نیز از ایشان قبول نکردند و از نار نجات نیافتند و از ان مایوس و محروم ماندند إِنَّهُمْ
بدرستیکه ایشان كَانُوا فِي شَكٍّ مُرِيبٍ بودند در گمانی تهمت افکنده و مضطرب سازنده دلها
یعنی ایشان در امر محمد صلی الله علیه و آله یا در کار آخرت و وقوع عذاب بسیار شک کننده بودند ضحاک گفته مراد
باشیاعهم قبل اصحاب فیل بودند که در وقت اراده خراب کردن کعبه یاس و عذاب مشاهده کردند ایمان آوردند
و ایمان ایشان قبول نشد و همه مستاصل گشتند سورة الملائكة از ابی بن کعب روایت است که رسول صلی الله علیه و آله

فرموده که

فرمود که هر که سوره ملائکه را قراءت کند فردای قیامت او را در بهشت بخوانند و با وی گویند که از هر دری که
خواهی در آی و بدانکه چون حق تعالی ختم سوره السباء نمود بر اهل شک و شرک و عمود ایشان افتتاح این سوره کرد
بذکر کمال قدرت و وحدانیت و دلایل قدرت و فرمود که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ هر ستایش و سپاسی که بوده و هست و خواهد بود ثابت است مر خدای را که سزاوار ثنا و ستایش است
فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ شکافنده و پدید آرنده آسمانها و زمینها از کتم عدم بصحرای وجود و مبدع
و مبدء آن بدون مثال و نمونه جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ گرداننده فرشتگان رُسُلًا رسولان یعنی ایشان را برسالت
بانبیا می فرستد و بالهام اولیا و برؤیای صادقه بمؤمنان و آنکه واسطه میان حق تعالی و بندگان و ایصال آثار
صنع من باب ایشان أُولِي أَجْنِحَةٍ صفه رسل است یعنی ملائکه را رسولانی گردانید که خداوند بالهای متعدده و معاونه اند
مَثْنَى دو دو وَثُلَاثَ و سه سه وَرُبَاعَ و چهار چهار و تفاوت اجنحه ایشان در تعدد بجهت تفاوت مراتب
ایشان است و باین اجنحه متفاوته نزول و عروج میکنند و یا سرعت می نمایند و آنچه حق تعالی ایشان را بران موکل گردانیده
تا بران چه مامور می شوند بآن رسانند و در شرح نهج البلاغه مذکور است که بعضی ملائکه شش جناح دارند و او را با جناح خود
پیچیده و بدان طیران میکنند و دو دیگر بر روی خود فرو گذاشته اند بجهت حیا و خشیت از حق تعالی از اینجا معلوم می شود
که مراد حق تعالی خصوصیت این اعداد نیست و نفی زیاده برین و نیز از ابن عباس نقل است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
فرمود که در شب معراج جبرئیل را دیدم که ششصد بال داشت مؤید این است قوله يَزِيدُ زیاده میکند خدای فِي الْخَلْقِ
مَا يَشَاءُ در آفریده خود آنچه میخواهد یعنی در اجنحه ملائکه می افزاید تا از چهار زیاده شود و گویند مراد از خلق
آدمیانند و زیادات ایشان یا عقلیه است چون فصاحت علم و کرم و جزالت رای یا جسمانیه است چون حسن صورت
و ملاحت چشم و اعتدال قامت و صورت دلکش و قوت بطش و از ابو هریره روایت است که پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرمود که مراد وجه حسن است و صوت حسن و شعر حسن و گویند مراد خط نیکو است یا محبت در دلها و قشیری گفته
که مراد علو همت است یا رضا بتقدیر یا شوق بمرتبه قرب در حقایق سلمی آورده که تواضع در اشراف و سخا در اغنیا
و تعفف در فقرا و صدق در مؤمنان و شوق در محبان و اصح آنست که مراد خلقی اعم از ملائکه و جن و انس است این نهایت

روایت کنند از رسول صلی الله علیه وآله فرمود جبرئیل را گفتم میخواهم ترا ببینم که حق تعالی ترا بران خلق فرموده
جبرئیل در شب مهتاب پرها را بگشاد و تمام روی زمین را فرو گرفت من از آنجا بیهوش شدم از بزرگی خلقت
او متعجب شدم گفت ای محمد از خلقت من تعجب میکنی و بیهوش میشوی اگر خلقت اسرافیل را ببینی که دوازده جناح
دارد که جناحی از آن تا بمشرق است و جناحی تا بمغرب و عرش بر دوش اوست و پایهای او از تحت ارض سابع
و سر او از عرش درگذشته ترا چه حالت دست دهد با وجود این عظمت و هیبت از ترس حق تعالی مانند گنجشک
می شود و از حضرت رسول صلی الله علیه وآله مرویست که خدای را فرشته ایست که او را هزار هزار سر است و بر هر سری
هزار هزار روی و بر هر روئی هزار هزار دهن و بر هر دهنی هزار هزار زبان خدایرا میخواند بهزار لغت روزی
بر خاطر وی گذشت که همانا خدای را بنده نباشد که تسبیح او بیشتر از تسبیح من باشد حق تعالی با و خطاب کرد که مرا
بنده ایست که تسبیح و تهلیل او بیش از این است گفت بار خدایا او چه میگوید فرمود که میگوید سُبْحَانَ اللّٰهِ کُلَّمَا سَبَّحَ
اللّٰهَ شَیْءٌ وَکَمَا یُحِبُّ اللّٰهُ اَنْ یُسَبَّحَ وَکَمَا هُوَ اَهْلُهُ وَکَمَا یَنْبَغِی لِکَرَمِ وَجْهِهِ وَعِزِّ جَلَالِهِ
وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ کُلَّمَا حَمِدَ اللّٰهَ شَیْءٌ وَکَمَا یُحِبُّ اللّٰهُ اَنْ یُحْمَدَ وَکَمَا هُوَ اَهْلُهُ وَکَمَا یَنْبَغِی
لِکَرَمِ وَجْهِهِ وَعِزِّ جَلَالِهِ وَاللّٰهُ اَکْبَرُ کُلَّمَا کَبَّرَ اللّٰهَ شَیْءٌ وَکَمَا یُحِبُّ اللّٰهُ اَنْ یُکَبَّرَ وَکَمَا
هُوَ اَهْلُهُ وَکَمَا یَنْبَغِی لِکَرَمِ وَجْهِهِ وَعِزِّ جَلَالِهِ سُبْحَانَ اللّٰهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ
وَاللّٰهُ اَکْبَرُ اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ بر همه چیزها از ارسال ملک و زیادتی خلق
و غیر آن تواناست و تخصیص بعضی دون بعضی در زیاده و کم بجهة اراده اوست مَا یَفْتَحِ اللّٰهُ آنچه بگشاید خدای
لِلنَّاسِ برای مردمان یعنی فرستد بدیشان مِنْ رَحْمَةٍ از بخشایش خود از روی حکمت چون نعمت و عافیت
و صحت و علم و غیر آن از صنوف نعم غیر متناهیه فَلَا مُمْسِکَ لَهَا پس باز گیرنده نیست مر آنرا وَمَا یُمْسِکْ
و آنچه باز گیرد مردمان از آثار بخشش خود بر وجه مصلحت فَلَا مُرْسِلَ لَهُ پس هیچ فرستنده نیست مر او را
مِنْ بَعْدِهِ پس از باز گرفتن او یعنی هیچ کس قدرت ندارد بر آنکه وی ارسال کرده باشد امساک آن کند یا امساک
آن نموده باشد ارسال نماید وَهُوَ الْعَزِیزُ و او غالبست در آنچه از ارسال رسل و امساک و غیر آن الْحَکِیمُ

صوابکار

صوابکار در آنچه کند از امساک و ارسال و غیر آن و حسن بر این وجه تفسیر کرده که آنچه بگشاید از ارسال در وقتی دون
وقتی باراده و مشیت اوست و هیچکس مانع نمی شود در آن زیرا که ارسال رسول رحمتست از و سبحانه کما قال وما
ارسلناک الا رحمة للعالمین و آنچه امساک میکند از ارسال رسول در زمان یا از آنچه کفار اقتراح میکنند هیچکس ارسال
آن نتواند کرد و او قادرست بآنچه او خواهد و حکیم در آنچه کند و بعد از بیان آنکه موجد ملک الموت و متصرف در آن علی
الاطلاق اوست نه غیر او میفرماید بشکر بر انعام خود بقوله یَا اَیُّهَا النَّاسُ اذْکُرُوا ای مردمان یاد کنید بدل
و زبان نِعْمَتَ اللّٰهِ نعمت خدایرا که انعام کرده عَلَیْکُمْ بر شما یعنی محافظت آن کنید بمعرفت حق آن و اعتراف
بآن و طاعت معطی آن بعد از آن با نکار غیر او را در آن مدخلی نباشد تا مستحق شکر آن شود کما قال هَلْ مِنْ
خَالِقٍ آیا هست یعنی نیست هیچ آفریننده غَیْرُ اللّٰهِ بجز از خدای بحق یَرْزُقُکُمْ روزی دهد شما را
مِنَ السَّمَاءِ از آسمان بباران وَالْاَرْضِ و از زمین بگیاه و لهذا در عقب آن می فرماید که لَا اِلٰهَ اِلَّا
هُوَ هیچ معبودی نیست مگر او فَاَنّٰی تُؤْفَکُونَ پس بکجا گردانیده می شوند از راه توحید یعنی بچه وجه منصرف
می شوید از توحید باشراک غیر او باو و از ابن عباس مرویست که مراد اهل مکه اند که حق تعالی نعمت اسکان ایشان در زمین
حرم محترم با ایشان ارزانی فرموده و از خرسبی و قتل و غارت ایشانرا محفوظ داشته بخلاف آنکه در حوالی ایشانند
چه آنها مستحفظ نمی شوند و اعداد دست تعدی بر ایشان دراز میکنند پس در این آیه تذکر این نعمت میکند نموده بر ایشان تا
بوظایف شکر گذاری آن قیام نمایند و بنا بر این نعمت عافیت است و مؤید اینست قوله وَاِنْ یُکَذِّبُوکَ
و اگر بدروغ دارند ترا اهل مکه و نبوت ترا که نعمت عظمی و سعادت کبری است قبول نکنند و تکذیب نمایند فَقَدْ
کُذِّبَتْ پس بدرستیکه تکذیب کرده شدند رُسُلٌ مِنْ قَبْلِکَ فرستادگان پیش از تو و ایشان در آن صبر کردند
تا بمثوبت جزیل رسیدند پس تو نیز اقتدا بایشان کرده شکیبا باش و سیر صبر در کش وَاِلَی اللّٰهِ و بسوی خدا
تُرْجَعُ الْاُمُورُ بازگردانیده شود همه کارها و ترا بر صبر وافی برابر تکذیب جزا دهد بعد از آن تحذیر مردمان میکند
از غرور حطام دنیا که مستلزم غفلت است از آنجهان و می گوید یَا اَیُّهَا النَّاسُ ای مردمان اِنَّ وَعْدَ
اللّٰهِ بدرستیکه وعده خدا در حشر و جزا حَقٌّ راستست و در آن خلاف نیست فَلَا تَغُرَّنَّکُمْ پس باید که مغرور

ن زد شما را و تفریبید الحیوٰة الدنیا زندگانی دنیا تا تمتع شما را بآن غافل سازد از طلب آخرت و سعی از
برای آن و لا یغرنکم پس باید که فریفته نکند شما را باللّه بکرم خدا الغرور شیطان فریبنده بدینوجه که
از روی مغفرت در دل شما افکند تا شما اصرار کنید بر معصیت و اگرچه مغفرت امریست ممکن الوجود اما مثال زهر است
با تّید دفع طبیعت مر اثر او اکابر فرموده اند که یکی از مکاید حیل ابلیس تسویف است در توبه یا بینمعنی که در تاخیر می افکند
و وسوسه میدهد که چون فرصت باقیست بعنوان خطیه اقتدا نمای بعد ازان توبه کن از این غافل مشو و باین فریب
از راه مرو که عذر با فراد افکندی عذر فردا اگر دید ان الشیطان لکم بدرستیکه شیطان مر شما را عدوّ
دوشمنی بعداوت عامّه قدیمه فاتخذوه عدوًّا پس فرا گیرید شما نیز او را دوشمن و از و حذر نموده در جمیع احوال
بر و اعتماد مکنید از بزرگی پرسیدند چگونه شیطان را دوشمن گیریم گفت از پی ارزو مروید و تابع هوای نفس مشوید هر
چه کنید باید موافق شرع و مخالف طبع باشد انما یدعوا جز این نیست که میخواهد شیطان باتباع وحیل بدنیا
حزبه گروه خود را لیکونوا تا باشند در آخرت با او من اصحاب السعیر از یاران آتش یعنی ملازمان دوزخ
بعد ازان بیان حال انان میکند که اجابت قول شیطان کردند الذین کفروا آنانکه کافر شدند و اجابت دعوت
شیطان کردند لهم مر این راست عذاب شدید عذابی سخت در آخرت و الذین امنوا و آنانکه
گرویده اند و با شیطان مخالفت ورزیدند و عملوا الصالحات کردند کارهای شایسته و پاکیزه لهم
مغفرة مر این راست آمرزش از پروردگار ایشان و اجر کبیر و مزدی بزرگ یعنی ثواب ابد و نعمت در بهشت
پس در بیان تقریر ایمان و عمل صالح ایشان میفرماید که افمن زین له آیا کسیکه آراسته شده است برای او سوء
عمله زشتی کردار خود فراٰه پس دید عمل زشت حسنًا نیکو همچه کسیکه تمیز کند از قبح هر یک را از صفتی که
موافق نفس الامر است یعنی برابر نیست آنکس که مزیّن شده مر او را بدی عمل او بجهة ترک نظر در ادلّه عقلیّه و غلبه هوا
بر عقل او تا آنکه برای او منعکس شده باطل را حق بیند و قبح را حسن با کسی به پیروی دلائل عقلیّه نموده بحق عارف
شده باشد و اعمال حسنه و قبیحه علی ما ینبغی شناخته در موضح گفته که مراد با آنکس که سوء عمل خود را حسن می بیند
ابو جهل است و یا عاص بن وایل و سوء عمل ایشان شرکست و تکذیب و با وردی گفته که مراد یهود و نصاری اند

و سوء عمل ایشان عناد و مکابره با سیّد عالم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم یا خوارج و سوء عمل ایشان تاویلات باطله
فان اللّه پس بدرستیکه خدای یضلّ فرو گذارد من یشاء هر کرا خواهد و آن هر کسی است که لطف الهی
درو تاثیر نکرده باشد بجهة فرط عناد و جحودی و حق تعالی بجهت این او را در بادیه ضلالت و خذلان واگذاشته
و بجهة این قبح را حسن بیند و حسن را قبح و یهدی من یشاء و راه نماید هر کرا خواهد و این شخصی است که جویای
حق باشد و بجهة آن موفق شده بلطف الهی بحق برده بحسن الهی و قبح عارف گشته تبعیّت حسن کند و از قبح اجتناب
نماید فلا تذهب نفسک پس باید که فرو نرود نفس تو یعنی هلاک نشود علیهم بر گمراهی ایشان و آن اصرار
ایشان بر تکذیب تو و رسوخ ایشان بر دین باطل و افعال قبیحه حسرات از جهة حسرتهای متوالی که میخوری
و تاسفهای گوناگون که داری بر فعلهای قبیحه ایشان که هر یک از آن مقتضی حسرتیست مراد آنست که بسیار حسرت مخور
برای ایشان تا جان در سر و کار ایشان نکنی ان اللّه بدرستیکه خدای علیم بما یصنعون داناست بانچه
میکنند و بران ایشان را جزا و سزا خواهد داد بعد ازان بیان ادلّه توحید میکند بقوله و اللّه الذی و خدای
بحق آنکسیست که ارسل الریاح فرستاد بادها را یعنی شمال و جنوب و دبور را فتثیر پس برانگیخته آن
بادها سحابًا ابر را فسقناه پس براندیم ابر را الی بلد میّت بزمین مرده و افسرده فاحیینا
پس زنده کردیم به بآبی که از آن ابر نازل شد الارض زمین را بعد موتها پس از مردگی و افسردگی
آن کذلک مانند زنده گردانیدن اموات ارض است النشور برانگیختن اموات از قبر در صیحه مقدّمه
یعنی هر دو یکسانند نزد قدرت کامله در کیفیت احیا پس همچنانکه ارسال آب میکند از ابر و باران زمین حیات
می یابد و همچنین انزال آب کند از تحت عرش که مشابه زمین است و بان اجساد خلق ثابت شود و زنده گردد
و خلاصه معنی آنست که اگر کسی را در زنده گردانیدن مردگان شک و شبهه باشد گو در این حال نظر کن چه زنده
گردانیدن مردگان و زنده شدن ایشان همچه احیا و حیات زمین است همچنانکه منکران نیستید منکر این
نیز مباشید بجهة عدم فرق میان اینها نزد قدرت کامله من کان یرید العزّة هر که باشد برای خود ارجمندی
و شرف و بزرگواری را گو طلب عزّت از پرستش خدا کن فللّه العزّة جمیعًا پس مر خدا راست همه عزّتها

وعزّت او و رسول و مؤمنان و متعزّز و متوقّر بدو چه عزّت از طاعت اوست و مذلّت در مخالفت او و فرا گرفته است
که معنی آنست که هر که اراده ان داود که عالم شود که هر که راست عزّت که آن قدرتست بر قهر و غلبه بگو ان همه مر خدای را
انس از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که پروردگار شما هر روز میگوید که من عزیزم و ارجمندم پس هر که اراده عزّت دنیا
و آخرت دارد باید که فرمان برداری عزیز کند و چون کفّار متعزّز میشدند باصنام کما قال الله تعالی واتّخذوا من دون الله
آلهة لیکونوا لهم عزّا و منافقان که السنه ایشان موافق قلوب ایشان نبود متعزّز بمشرکان کما قال الّذین یتّخذون
الکافرین اولیاء من دون المؤمنین ایبتغون عندهم العزّة حق تع در این آیه ردّ تعزّز ایشان نموده فرمود عزّت
مخصوص است بخدا پس هر که اراده عزّت دارد او باید که اطاعت او نماید تا او را عزیز دنیا و آخرت گرداند نه طاعت غیر او
کما قال الله و لله العزّة و لرسوله و للمؤمنین بعد از ان بیان آن چیزی میکند که بسبب آن عزّت حاصل می شود که آن کلمات
و عمل صالح و میفرماید که الیه بسوی او یصعد الکلم الطّیّب بالا می رود سخن پاک یعنی بمعرض قبول الهی میرسد
و یا مراد بصعود صحایف است که کلمات طیبه در او مکتوب است و ملائکه آنرا باسمان می برند که محل صدور حکم الهی است
پس حقیقة معنی آنست که بسوی رضای او یا بمحلّ قبول او می رسد کلمات طیبه و یا کرام الکاتبین صحایف آنرا باسمان می برند
و العمل الصّالح و کردار شایسته یرفعه بر میدارد آنرا و بحیّز قبول می رساند و گویند که کلمه طیّب متناول
جمیع ذکر است از تسبیح و تهلیل و قراءت و دعا و استغفار ابو هریره روایت کرده از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
که آن تسبیحات اربع است یعنی سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر چون بنده آنرا بگوید فرشتگان آنرا
باسمان رفع نمایند و بان تحیّت حق تع گویند و اگر مجرّد از عمل صالح باشد مقبول الهی نگردد و در حدیث آمده
که حق تعالی قبول نمیکند مگر بعمل و قبول عمل نمیکند مگر به نیّت و قبول قول و عمل نیّت نمیکند مگر باصابت سنّت چه
کلمه طیّبه و عمل صالح آنست که باخلاص تمام از بنده صادر شود و موافق امر الهی باشد از ابن مقفع مرویست که قول بی عمل
مانند ثرید و سمیست و سحاب بی مطر و قوس بی وتر از قتاده مرویست که کلمه طیبه ذکر خداست و عمل صالح ادای
فرایض هر که بزبان ذکر خدای تعالی کند و فرایض وی را ضایع و مهمل فرو گذارد آن ذکر از وی مقبول نباشد
چنانکه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود لا یقبل الله القول الّا بعمل الصّالح و لا یقبل قول و لا عمل الّا بنیّة

وباقی اقوال

و باقی اقوال علماء در این باب حواله بمنهج الصّادقین است و بعد از ذکر اهل توحید بیان اهل کفر و شرک میکند
بقوله و الّذین یمکرون السّیّئات و انانکه مکر میکنند مکرهای بد بر افراد مکرهای قریش است نسبت با حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله پنهان تا ضرری و آسیبی بوی رسانند و انچه در دار النّدوه اندیشیدند در باره
آنحضرت از حبس و قتل و اخراج چنانکه در سوره الانفال گذشت و گویند مراد بمکر شرک است یعنی انانکه شرک میورزند که
که معظم اعمال سیّئه است لهم عذاب شدید مر ایشانراست عذابی سخت در آخرت و از ابن عباس مرویست
که مراد باین اصحاب ریا اند فردا بعذاب الیم و عقاب جحیم گرفتار باشند و مکر اولئک و مکر این گروه هو یبور
آن فاسد و باطل شود و از پیش نرود بر خلاف مکر خدای یعنی جزا دادن او بسبب مکر ایشان زیرا که باید رشد سمت تحقیق
پذیرفت که ان اخراج ایشان بود از مکّه و قتل ایشان و ایقاع ایشان در بدر کقوله تع و یمکرون و یمکر الله
و الله خیر الماکرین و یا اهل شرک نفع بایشان ندهد و همه را خاسر و هالک گرداند و یا عمل ریائی فائده نرساند
و فاسد و باطل باشد بعد از ان عود بدلایل توحید کرده میفرماید و الله خلقکم و خدای تع بیافرید شما را یعنی پدر
شما را من تراب از خاک پس گویا که شما از خاک مخلوق شده اید و یا انکه مراد ذرّیت باشد باعتبار انکه تراب
منشاء نباتست و نبات منشاء نطفه ثمّ من نطفة پس از آن آفرید شما را از آب منی ثمّ جعلکم پس
از ان گردانید شما را ازواجا جفتهای متنوعه و یا ذکور و اناث تا بهم مزاوجت کنند چنانکه میفرماید و ما
تحمل من انثی و بار نگیرد هیچ زن فرزند را و لا تضع و ننهد آنچه در شکم اوست یعنی نزاید الّا بعلمه
مگر بدانش حق تع چه هر یک از حمل و وضع و مدّت در زمان معلوم و مقدّر و لیت و ما یعمّر و زندگانی داده
نشود من معمّر از هیچ دراز عمری و لا ینقص و کم نشود من عمره از عمر معمّر دیگر یا یعنی که بعمر معمّر اول نرسد
قتاده گفت هر که بشصت رسید معمّر است و منقوص انکه قبل از رسیدن بشصت فوت شود حاصل که زیاده و نقصان
عمر نیست الّا فی کتاب مگر ثابت در لوح محفوظ یعنی دراز و کوتاهی زندگانی در ان مقرّر و مقدّر شده
گویند زیاده و نقصان در عمر واحد است و اعتبار اسباب مختلفه که ثابت شد در لوح محفوظ مثل انکه اگر زید حج کند
عمر او شصت سال باشد و اگر نه چهل و انکه در حدیث آمده که صله رحم و صدقه عمر را دراز میگرداند مؤیّد اینست و گویند

مراد بنقصان هر مدتیست که از عمر بنده میگذرد و از زمان مدت اجل او کم می شود چنانکه از سعید بن جبیر روایت
کرده اند که اول در صحیفه می نویسند که عمر فلان بنده چندست و بعد از ان هر روز و ماهی و سالی که میگذرد در زیر آن
ثبت میکنند که روزی گذشته و ماهی گذشته و سالی گذشته إنّ ذالك بدرستیکه تقدیر طول عمر و قصر علی الله
یسیر برای آسانست بعد از بیان قدرت خود که وما یستوی البحران مساوی نیستند دو دریا هذا عذب
فرات این آب شیرین خوش مزه سائغ شرابه خوشگوار و آسان فرو روند بحلق است مده وهذا ملح
اجاج و آن دیگر آب شور بی مزه ومن کل و از هر یک از این دو دریا تأکلون لحما طریا می
خورید گوشتی تازه یعنی ماهی وتستخرجون و بیرون می آورید از انها حلیة پیرایه از لؤلؤ و مرجان تلبسونها
که می پوشید وتری الفلك و می بینی کشتیها را فیه در هر یک از این دو دریا مواخر می شکافند آب دریا
بندت لتبتغوا تا طلب کنید من فضله از بخشش حق تعالی روزی بطریق تجارت ولعلکم تشکرون و تا شاید که شکر
کنید بر چنین نعمتی یولج اللیل در می آرد شب را فی النهار و داخل می سازد در روز یعنی مقداری از شب و روز
می افزاید تا زمان روز دراز میگردد از زمان شب و ان در دو ربع ربیعی و صیفی ویولج النهار و داخل می سازد
روز را فی اللیل در شب یعنی از ساعات روز بر ساعات شب می افزاید تا ساعات شب زاید می شود از ساعات روز
و ان در دو ربع خریفی است و شتویت وسخر الشمس والقمر و رام گردانید آفتاب و ماه را یعنی مسخر فرمان
خود ساخت کل یجری هر یک از آفتاب و ماه می رود بمجرای خود لاجل مسمی برای وقتی نام برده شده یعنی
تا زمانی معلوم دور خود را تمام کند یا تا زمان رستخیز که از سیر باز ماند ذالکم آن خدائی که فاعل این اشیا است و مسخر
إن الله خدای بحق است ربکم آفریدگار و پروردگار شماست له الملك مر او راست پادشاهی والذین
تدعون و آنانکه شما اگر میخوانید و می پرستید من دونه بجز از حق تعالی ما یملکون مالک نمیشوند من
قطمیر بمقدار پوست استخوان خرما که پوست تنکی است که پیچیده بر استخوان چه مالک علی الاطلاق و معبود باستحقاق
اوست پس اوست که منفرد است در الوهیت و ربوبیت إن تدعوهم اگر بخوانید انانرا که معبودان باطله شما اند
یعنی اگر بتان را در جر نفع و دفع ضر بخوانید لا یسمعوا دعاءکم نشنوند خواندن شما را زیرا که جمادات اند

وجماد را شنوا

وجماد را شنوائی نیست ولو سمعوا و اگر بشنوند دعای شما را بر سبیل فرض ما استجابوا لکم اجابت نکنند
شما را و مراد شما را ندهند زیرا که قادر نیستند بر ایصال منافع و دفع مکاره و یا بجهت تبرای ایشان از شما از بجهت دعوی
ان میکنید از الوهیت ایشان چه ایشان اسناد معبودیت بخود نمیکنند و منکر این دعوی اند که از شما صادر شده کما
قال ویوم القیمة و در روز رستخیز یکفرون بشرککم کافر شوند بشرک آوردن شما یعنی معترف شوند ببطلان
آن شرک که شما آورده اید یا منکر پرستش شما شوند و گویند ما کنتم ایانا تعبدون باین طریق که حق تعالی
ایشان را بنطق در آورد تا بیخ عبده خود کنند و ایشانرا گویند که چرا می پرستید و حال آنکه ما شما را باین نخوانده ایم
و این دعوی نکرده ایم ولا ینبئك و خبر ندهد از حقیقت کار و صلاح و فساد و منافع و مضار آنها هیچ خبر دهنده
مثل خبیر مانند دانا بحقیقة امور که حق سبحانه است چه اوست که داناست بر حقیقت جمیع اشیاء بخلاف سایر مخبران
مراد تحقیق آن چیزی است که خبر بآن داده اند حال آلهه ایشان و نفی آنچه دعوی میکنند اسناد می نمایند بآنها از معبودیت
آنها حقیقة معنی آنست که حق تعالی میفرماید که آنچه من شما را بآن اخبار کرده ام از احوال اوثان و بطلان عبده ایشان
حق است و صدق و بجهت آنکه من خبیرم بآنچه اخبار بآن نمودم پس بیان غنای مطلق خود میکند و فقر بندگان خود که مستلزم
حقیقة معبودیت است و بطلان معبودیت غیر او و میفرماید که یا ایها الناس ای مردمان انتم الفقراء الی
الله شما همه محتاجاید بخدای تعالی در خلق و رزق و رضا و جنت والله هو الغنی و خداست که او بی نیاز است و بغنای
مطلق خود منعم بر جمیع موجودات الحمید ستوده شده بر نعمت عام و فضل شامل که تابع غنای مطلق است و تنبیه است
که ماهیات ممکنه در وجود محتاج اند بفاعل و انتم الفقراء اشارتست بآن و حق بحسب کمال ذاتی از وجود عالم و عالمیان
مستغنی است والله هو الغنی عبارتست از آن و چون ظهور کمال غنی موقوفست بر وجود اعیان ممکنات پس ایجاد
آن که نعمتی است کبری مستحق حمد است و ثنای کلی و کلمه حمد ایمان است بر آن بعد از ان در اظهار غضب بر اهل شرک و کفر
میفرماید که ان یشأ اگر خواهد خدای یذهبکم ببرد شما را از روی زمین یعنی شما را هلاک کند ویأت بخلق
جدید و بیاورد آفریده نو یعنی قومی دیگر را که از شما فرمان بردارتر باشند یا بید آکند گروهی دیگر را که کسی
ندیده و نشنیده باشد وما ذالك و نیست بردن شما و آوردن دیگران علی الله بعزیز بر خدای دشوار

یعنی متعذر یا متعسر بلکه بر او در نهایت سهولت است و کمال آسانی فأما لاندیان غنای مطلق قدرت کامله خود
ذکر عدل خود میکند که وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ برندارد هیچ نفس گناه کننده وِزْرَ أُخْرَىٰ بار گناه نفس دیگر را
بلکه هر کس را حامل گناه خود کند نه گناه غیر وَإِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ و اگر بخواند نفس گرانبار از گناه دیگری را إِلَىٰ
حِمْلِهَا بسوی برداشتن یعنی از گناه وی لَا يُحْمَلْ برداشته نشود مِنْهُ از گناه او شَيْءٌ چیزی یعنی هیچ
چیز از گناه داعی را برنداردد وَلَوْ كَانَ و اگرچه باشد آن مدعو ذَا قُرْبَىٰ خداوند خویشی نزدیکتر چون مادر و پدر
و خواهر و برادر یعنی هرچند گناهکار خویشان نزدیکتر خود را خواند که چیزی از خطیئات او بردارند هیچکس اجابت
او نکنند زیرا که همه بخود درمانده باشند از فضیل عیاض روایت که فردای قیامت مادر پسر و فرزند پدر را در عرصات
آرند که هر دو گرانبار باشند بار گناه خود مادر فرزند را گوید حق ولادت و تربیت و رضای من بجای آر و یک گناه
من بردار گوید که ای مادر از من دور شو که من بخود درمانده ام و از ابن عباس مرویست که هر یک از پدر و مادر پسر
خود گویند باز دار از من بار گناه مرا گوید حسبی ما علیّ آن گناهی که با من است مرا بس است حاصل که در آن روز هیچکس بفریاد
کسی نرسیده و اگرچه اقرب قربا باشد بلکه همه بخود درمانده باشند و چون تهدید و وعید اهل عناد را هیچ نتیجه و فایده
نمیدهد از این جهت میفرماید که إِنَّمَا تُنْذِرُ الَّذِينَ جز این نیست که بیم میکنی تو ای محمد بحقیقت آنانرا که يَخْشَوْنَ
رَبَّهُمْ می ترسند از پروردگار خود بِالْغَيْبِ جز این نیست که پنهانی یعنی در حالتیکه غایب اند از عذاب و او را
نمی بینند و نادیده از آن می ترسند و یا از مردمانی که غایب اند از خلقان در عبادت و در خلوت بطاعت مشغولند
و در خلوت اثر خشیت بر ایشان ظاهر می شود که دال است بر کمال اعتقاد بر صحتها وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ و بپای
داشته اند نماز را چه اهل خشیت و صلوة منتفع بانذار اند نه غیر ایشان صاحب کشاف آورده که خشیت از عادات
ملتزم اصحاب حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و عدم ذهول ایشان در هیچ وقت وَمَنْ تَزَكَّىٰ و هر که پاکیزه
شد از دنس معاصی فَإِنَّمَا يَتَزَكَّىٰ لِنَفْسِهِ پس جز این نیست که متزکّی و متطهّر شده از برای نفس خود یعنی
تزکّی و تطهّر از رجس معصیت بنفس او عاید می شود وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ و بسوی خداست بازگشت پس همه اهل
تزکّی را پاداش خواهند داد بعد از آن بر سبیل ضرب المثل می فرماید وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ و برابر نیست نابینا

حمل اوزار کسی

یعنی کافر

یعنی کافر جاهل یا مطلق اهل ضلال وَالْبَصِيرُ و بینا یعنی مؤمن یا عالم یا مطلق اهل اهتداء و گویند این مثل است
برای بتان و از حضرت ملک علّام یعنی بتان که ادراک هیچ چیز نمیکنند مانند حق که بینا و دانا است بهمه
اشیاء وَلَا الظُّلُمَاتُ و مساوی نیست تاریکیها یعنی باطل که شرک است و ضلالت و یا معصیت وَلَا
النُّورُ و نه روشنائی یعنی حق تعالی که توحید است یا طاعت و جمع ظلمات و نور بجهت آنست که ضلالت
و بطلان بطریق مختلفه است و حق واحد وَلَا الظِّلُّ و مساوی نباشد سایه یعنی ثواب بهشت که
مستلزم سایه رحمت است یا راحت وَلَا الْحَرُورُ و نه حرارت باشد یعنی عذاب دوزخ وَمَا يَسْتَوِي
الْأَحْيَاءُ و برابر نیستند زندگانی وَلَا الْأَمْوَاتُ و نه مردگان یعنی مؤمنان که دل ایشان زنده است بنور
توحید مساوی کافران نیستند که دل ایشان مرده است بشرک حاصل که عمی و ظلمات و حرور و اموات ضرب المثل است
برای مطلق کافر و ضال و باطل و جاهل و بصیر و نور و ظل و احیا برای مؤمن و مهتدی و محق و عالم إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ
بدرستیکه خدای می شنواند و تفهیم میکند بر وجه انتفاع مَنْ يَشَاءُ و هر کرا میخواهد بلطف و توفیق هدایت از
آنانیکه طالب حق باشند و جویای اهتدا نه جمعی که در طریق تمرد و عناد و جحود توغل کرده باشند با وجود مشاهده
آیات بیّنه بطریق حق وَمَا أَنْتَ و نیستی تو ای محمد بِمُسْمِعٍ شنواننده سخن مَنْ فِي الْقُبُورِ آنانکه در قبرها اند
این تمثیل است برای کسانیکه مصرّ اند بکفر با اموات و مبالغه در نومید گردانیدن پیغمبر از گرویدگان ایشان یعنی شنوانیدن
سخن بمردگان متعذر است بر تو همچنین شنوانیدن حق بکسانیکه مصر بر کفر و معاند و جاحد حق اند نیز متعذر است
بر تو و غیر مقدور تو چونکه از استماع سخن حق انتفاع نمی یابند پس گوئیا استماع آن نمی توانند کرد اهلی که استماع
سخن حق بایشان از دایره قدرت تو خارج است إِنْ أَنْتَ نیستی تو ای محمد إِلَّا نَذِيرٌ مگر پیغمبر بیم کننده
یعنی بر تو همین ابلاغ است و بس نه ملجأ ساختن اهل کفر بر ایمان سخن حق إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ پس بدرستیکه ما
فرستاده ایم ترا بِالْحَقِّ بدین حق که اسلام است بَشِيرًا وَنَذِيرًا در حالتیکه مژده دهنده بحق و بیم کننده از
عقوبت وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ و نبود هیچ از امم سابقه إِلَّا خَلَا فِيهَا مگر آنکه گذشت در میان ایشان
نَذِيرٌ پیغمبر بیم کننده و چون اثر نذارت در زمان فطرت میان عیسی علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله باقی بود

نادر حینی اند رس آن حضرت مبعوث شد پس از زمان از نذیر خالی نبوده باشد یا نذیر اعم از نبی و عالم باشد در
زمان فطرت واگر چه پیغمبر نبوده اما علما بوده اند که مردمانرا انذار کرده اند پس بجهت تسلی حضرت میفرماید وان
یکذبوک واگر تکذیب کنند ترا معاندان قریش فقد کذب الذین پس بدرستیکه تکذیب کردند آنانکه من
قبلهم پیش از ایشان بوده اند که پیغمبر خود را جاءتهم رسلهم آمدند بدیشان پیغمبران فرستاده بالبینات
بحجتهای روشن یا معجزات هویدا وبالزبر وبنامهای آسمانی چون صحف شیث و ادریس و ابراهیم علیهم
السلام وبالکتاب المنیر وبکتاب روشن که مبین احکام حلال و حرام بودن چون توریة و انجیل و ایشان
تکذیب آن کردند ثم اخذت الذین کفروا پس بعد از تکذیب گرفتیم آنانرا که نگرویده اند فکیف
کان نکیر پس چگونه بود انکار و تغییر من بر ایشان و انزال عذاب بر ایشان و باز عود کلام میکند بذکر دلائل
توحید و میفرماید که الم تر آیا نمی بینی ای بیننده ان الله بدرستیکه خدای تعالی بمحض قدرت و حکمت و رحمت
انزل من السماء و فرود فرستاد از آسمان یا از ابر ماء آبی را که باران است فاخرجنا پس بیرون
آوریم یعنی ما ئیم آن قادری که بیرون آوردیم به بدان آب ثمرات از همه میوها مختلفا الوانها که
مختلف است رنگهای آن یعنی گوناگون در اجناس و اصناف مانند انگور و خرما و انار و سیب و انجیر و غیر آن
از انواع فواکه مختلفه و یا مراد اشکال و هیئت است از سرخ و زرد و سبز و غیر آن ومن الجبال و از کوهها
آفریده ماست جدد خداوند طرق واضحه است یا خطوط مبینه بیض سفیدها وحمر مختلف الوانها
و سرخها گوناگون است رنگهای آن در شدت و ضعف یعنی بعضی بنهایت سرخی و بعضی کمتر از آن وغرابیب سود
سیاههای بنهایت سیاه ومن الناس و از آدمیان والدواب و از جنبندگان بطریق عموم والانعام
و از چهارپایان که مختلف الوانه گوناگون است رنگهای آن کذلک مانند اختلاف الوان ثمار و جبال
بعد از آن بیان قدرت بر خلق اشیاء مختلفة الذوات والالوان میفرماید انما یخشی الله جز این نیست که
می ترسند از خدای من عباده از بندگان العلماء دانایان چو شرط خشیت معرفت خشی است و علم
بصفات و افعال او پس هرکه علم او بیشتر است ترس او افزون تر و از اینجا است که حضرت رسالت صلی الله علیه

واله فرمود

واله فرمود که هرکه شما معرفت او بخدا بیشتر است خوف او زیاده تر است و بعد از این در عقب ذکر افعال داله بر کمال
قدرت ایراد فرموده تا بجهت معرفة بآن افعال خاشی و خائف شوند ان الله عزیز بدرستیکه خدای غالب است
در انتقام کشیدن از آن کسیکه مصر باشد بر طغیان غفور آمرزنده مرکسی را که تایب شود از عصیان و یا قادر است
بر عقوبت آنانکه از و خاشی نباشند مصدق گفتار ایشان باشد و هرکه فعل او موافق قول او نباشد عالم نیست و مؤید
این است که بعد از این میفرماید که ان الذین یتلون کتاب الله بدرستیکه آنانکه پیوسته میخوانند کتاب
الله کتاب خدا را و یا متابعت میکنند آنچه در وست از احکام مراد قرآن است و می تواند بود که جنس کتاب باشد
و بنا بر این ثنا ئیست بر مصدقان امم سابقه و بعد از اختصاص حال مکذبان واقاموا الصلوة و بپای داشته اند
نماز را در اوقات آن باداب و شرایط وانفقوا و نفقه کرده اند مما رزقناهم از آنچه روزی
داده ایم ایشانرا سرا پنهان از خوف آنکه بریا مشوب نشوند وعلانیة و آشکارا بطمع آنکه بسبب آنکه رغبت
دیگران گردد بتصدیق یا سرور مسنونه بجهة خلوص قربت و علانیه در مفروضه بجهة رفع تهمت از خود یا انفاق ایشان
کیف ما اتفق بدون قصد خاص یرجون امید میدارند باین عملها تجارة لن تبور بازرگانی که کاسد
نبود و بخسرانی فاسد و هالک و فانی نگردد مراد طلب ثواب ابدی است و تحصیل اجر دائمی یعنی امید دار بتجارتی
که منتفی باشد از کسد و رواج داشته باشد لیوفیهم تا بجهة رواج آن تمام کرد الله حق تعالی بتمامی بایشان رساند
اجورهم مزدهای کردار ایشان و یا جمیع این افعال بجای آرند تا حق تعالی اجور ایشانرا بتمام و کمال بدیشان رساند
ویزیدهم و زیاده گرداند از حسنات ایشان را من فضله از بخشش خود یعنی بیفزاید بر عمل ایشان و زیاده از آن
بایشان تفضل فرماید و بروایت ابن مسعود از پیغمبر صلی الله علیه و آله مراد بزیدهم من فضله اعطای زمام شفاعت است
بایشان و لهذا تفسیر آن باین نموده اند که شفاعت ایشان قبول کند در باره جمعی که واجب شده باشد ایشانرا
آتش دوزخ انه بدرستیکه خدای غفور آمرزنده است گناهان ایشانرا شکور جزا دهنده سپاس ایشان
مطرف بن عبدالله نقل کرده که این آیه در باب قاریان قرآن است تا ایشان فرقانی که بجهت طمع ثواب تلاوت آن
مشغول شوند عبدالله بن عبید بن عمر لیثی روایت کرده که مردی رسول خدا را گفت یا رسول است چیست مرا که حسن

کاره موتم گفت ترا مالی هست گفت آری فرمود مال خود را از پیش بفرست که دل هر مردی با مال وی بود اگر او را از خود
جدا کند و از پیش بفرستد خواهد که از پی رود که مال وی در آنست اگر از خود جدا نسازد خواهد که با آن باشد بعد از ان
خطاب بحضرت رسالت کرده میفرماید وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ و آنچه وحی کردیم ما بسوی تو مِنَ الْكِتَابِ
از قرآن هُوَ الْحَقُّ آن راست و درست است مُصَدِّقًا در حالتیکه تصدیق کننده است و موافق لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ
مر آن چیز را که پیش از وی بوده از کتب سماویه یعنی مطابق عقاید و اصول احکام آنها إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای
بِعِبَادِهِ به بندگان خود لَخَبِيرٌ هر آینه داناست و ضمیر آنها را میداند بَصِيرٌ بیناست یعنی ظواهر ایشانرا
می بیند و احوال آنها را که تصدیق بقرآن و تکذیب آن کنند بر وی پوشیده نیست یا آنکه عالم است بجمیع بندگان و بس
ترا اهلیت آن میداد ند که وحی بتو نازل میکرداند که اگر در احوال تو چیزی می بود که منافی نبوت می بود
وحی بتو ارسال نمیکردیم ثُمَّ أَوْرَثْنَا بعد از آنکه ما کتابهای مقدمه بر امم سابقه فرستادیم و بمیراث دادیم
الْكِتَابَ قرآنرا الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا بآنانکه برگزیدیم مِنْ عِبَادِنَا از بندگان خود عطا را میراث
گرفته زیرا که میراث مالی باشد که بی تعب بدست آید همچنین عطیه قرآن بی جستجوی مؤمنان بلکه بمحض عنایت ملک
منان بدیشان رسیده یا همچنانکه غیر را در میراث دخلی نیست دشمنان از قرآن نیز بی بهره اند و همچنانکه درثه
از میراث متفاوت است مانند ثمن و سدس و ربع و ثلث و نصف و ثلثان و تمام اینجا نیز بهرهای اهل قرآن
متفاوت است و هر کس بقدر استحقاق و اندازه استعداد خود از حقایق قرآن بهره مند شوند بدین مضمون ع
زین بزم یکی جرعه طلب کردم یکی جام و ظاهر معنی آنست که بعد از آنکه ما وحی کردیم بتو قرآنرا بمیراث دادیم
آنرا بکسانیکه بعد از تو باشند از بندگان صالح که برگزیده کان الله ما اند و در اینجا وَأَوْرَثْنَا الْكِتَابَ
چنانکه در حق موسی علیه السلام گفت بجهة تعظیم و تکریم است مرحومه است فَمِنْهُمْ پس بعضی از این بندگان برگزیده
ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ ستمکارند بر نفس خود بتقصیر در عمل کردن بقرآن وَمِنْهُمْ و برخی از ایشان مُقْتَصِدٌ میانه
روند که عمل کنند بان در اغلب اوقات وَمِنْهُمْ و جمعی دیگر از ایشان سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ پیشی گیرنده اند
بنیکوئیها که پیوسته عمل باحکام قرآن کنند بِإِذْنِ اللَّهِ بامر خدای یعنی بتوفیق و فرمان او ذَٰلِكَ این

این توریث

این توریث و اصطفا هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ اوست بخشش بزرگ از صادق و باقر صلوات الله علیهما
مرویست اینکه این مخصوص ما است و حق تعالی باین خواسته است نه غیر ما را و شبهه نیست که ائمه هدی صلوات الله
علیهم احق مردمانند بوصف اصطفا و اجتبا و میراث علم انبیا زیرا که ایشانند که متعبد اند بحفظ قرآن و بیان
حقایق فرمان و معارف حلال و حرام و دقایق ان و سفیان ثوری بیرار سدی روایت کرده که گفت عبد خبر مرا خبر
داده که امیر المؤمنین و امام المتقین علیه السلم فرمود که من از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در تفسیر این آیه چنین
شنیدم که آنحضرت فرمود که ای علی مراد الذین اصطفینا من عبادنا ذریه تواند و چون روز قیامت شود ذریت
تو سر از قبور بر دارند و ایشان سه طایفه باشند یکی آنکه بی توبه از دنیا رفته باشد دویم آنکه حسنات و سیئات
ایشان متساوی باشد سیم آنکه حسنات ایشان راجح باشد بر سیئات ایشان و از ابو حمزه ثمالی روایت که
فرمود من در مجلس شریف حضرت امام زین العابدین علیه السلم بودم دو مرد از اهل عراق نزد آن سرور دین آمدند
و گفتند یابن رسول الله ما را خبر ده از تفسیر این آیه امام علیه السلم فرمود ای اهل عراق شما بر اینکه این آیه در
شان امت محمد صلعم نازل شده پس بر شما لازم آید که همه امت محمد در جنت باشند و چون من از پیشوای اهل البیت
این سخن شنیدم گفتم یابن رسول الله پس این آیه در حق کیان نازل شده حضرت فرمود والله فینا نزلت اهل البیت
والله نزلت فینا اهل البیت والله نزلت فینا اهل البیت و این را سه بار تکرار فرمود که بخدا سوگند که این
آیه در حق ما اهل البیت نازل شده پس پرسیدم از ذریت علی بن ابیطالب آنکه ظالم نفس خود است چه کس است
فرمود کسیکه در منزل خود بعبادت خدا مشغول باشند و در کارهای خود بذکر مدت کتاب اوقات صرف کنند
تا روزی که مرگ ایشان نزد ایشان بدانکه گفتم یابن رسول الله مراد از سابقان بخیرات چه کسانند فرمود انانند که فی
سبیل الله جهاد کنند و مردم را براه راست دعوت کنند چون علی بن ابیطالب و ذریت او که اهل عصمت اند
و بروایت دیگر از امام جعفر صادق علیه السلم منقولست که آیه در حق اولاد علی بن ابیطالب نازل شده که سابقه
ائمه اند و مقتصد صلحای ایشان که رتبه امامت ندارند و ظالم گناهکاران و امام رضا علیه السلم را در مجلس مامون
دو مرد از این آیه پرسیدند که عام است یا خاص فرمود خاص در عترت پیغمبر صلی الله علیه و آله و بعد از ان فرمود میدانید

که وراثت بظاهر آیه متعلق باهل اصطفاست چنانکه در آیهٔ کریمه ولقد ارسلنا نوحا و ابراهیم وجعلنا فی ذریتهما النبوة
والکتاب فمنهم مهتد و کثیر منهم فاسقون که نبوت و کتاب در مهتدیان ایشانند و فاسقان در آن بهره ندارند
کند رسول خدا را از این آیه پرسیدند فرمود سابقنا سابق و مقتصدنا ناج و ظالمنا مغفور و صحیح است بعد از تخصیص
آیه در حق اهل البیت بروایات مذکوره باین استدلال کرده اند بر امامت ائمهٔ هدی صلوات الله علیهم از چند
وجه یکی آنکه حق تعالی فرموده ثم اورثنا و میراث یا بالنسب است یا بالسبب و امیر المؤمنین و سایر ائمه صلوات الله
علیهم هم بسبب بوده اند و هم بنسب آنحضرت اتصال داشته بجهة باب و جد و از سبب متصل بود بحضرت
فاطمه زهراء ع دوم آنکه چون حق تعالی کتاب را بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله کرامت فرمود پس از وی جز باهل استحقاق
نرسد که امیر المؤمنین بود و سایر اولاد اطهار او و حدیثی که نحن معاشر الانبیاء لا نرث و لا نورث موضوع است
و مفتری است چه مخالف ظاهر قرآنست حیث قال و ورث سلیمان داود و یرثنی و یرث من آل
یعقوب و بخبر واحد ترک ظاهر کردن غیر معقولست و آنکه حضرت رسالت اهل بیت را بکتاب الله مقرون
ساخته و فرموده که انی مخلف فیکم الثقلین ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا کتاب الله و عترتی اهل بیتی و ان
اللطیف الخبیر اخبرنی انهما لن یتفرقا حتی یردا علی الحوض مصدق اینست و مضمون حدیث این است که بدرستی
که من می گذارم در میان شما دو چیز که اگر تا دامیکه متمسک شوید بآن هر دو هرگز گمراه نشوید این هر دو کتاب
خداست و عترت من که اهل بیت منند بدرستیکه خداوند لطیف خبیر خبر داد مرا که این هر دو از هم جدا نشوند
تا که وارد شوند بر من در حوض کوثر سیم آنکه حق تعالی فرموده که اصطفینا و هر کرا که خدا بپسندد اصطفینا
شان ند هر آینه مصطفی باشد و این شایسته انبیاء باشد و ائمه هدی نه غیر ایشان چون کسیکه برگزیده خدا باشند
البته مبرا خواهند بود از معصیت زیرا که لایق و شایسته حضرت کبریائی نیست که اهل عصیان را برگزیند
و باسم اصطفا نوازش نماید پس اهل اصطفا اهل عصمت باشند و هرگاه که یکی از ما کسی را که ظاهرا متصف
نیست بصلاحیت نه باطنا مقرب خودش می سازد و انواع نوازش میکند نظر بظاهر حال او دارد و اگر علم بحقیقت
باطن او دارد او را از نزد خود می راند پس کسیکه عالم است بظاهر و باطن البته چگونه کسی را برگزیند که مرتکب

معاصی شود

معاصی شود و از دیگران زیاده بر آن قدم بیرون نهد سیوم آنکه حق تعالی در آیه ایشان را بهشت بشارت داده و بشارت
دادن اهل عصیان موجب اغراست بقبیح و خدای تعالی از قبیح منزه است اگر گویند ظلم مستلزم معصیت است
پس منافی قول شما باشد جواب گوئیم که مراد باین ظلمی است که پیغمبران آنرا بخود نسبت داده اند همچنانکه
آدم گفت ربنا ظلمنا انفسنا و یونس گفت سبحانک انی کنت من الظالمین که مراد ترک ندبست که مستلزم
نقص ثوابست و ظلم در اصل لغة بمعنی نقصانست همچنانکه در کریمه و لم تظلم منه شیئا که بمعنی لم تنقص است
و صاحب مجمع گفته که مفسران در مرجع ضمیر منهم اختلاف است نزد ابن عباس و حسن و قتاده راجع بعباد است
و تقدیر کلام اینکه فمن العباد ظالم لنفسه و این مختار علم الهدی است قدس سره و توجیه بر این وجه نموده که
چون حق تعالی توریث کتاب را متعلق ساخته بکسانیکه ایشان را اصطفا نموده از عباد خود در بیان فرموده در عقب آن
که تعلیق وراثت به بعضی عباد نه بهمه ایشان بجهت آنست که در میان ایشان بعضی هستند که ظالم نفس خودند
بکسب معصیت و بعضی دیگر مقتصدند که هم معصیت میکنند و هم طاعت و بعضی دیگر سابق بخیراتند که اصلا
معصیت از ایشان صادر نمی شود پس بجهة وراثت متعلق بسابق بخیرات شده نه بهمه عباد و نزد بواقی مفسران
ضمیر راجع بالذین اصطفینا است و بنابراین اختلاف کرده اند که در احوال فرق ثلثه بعضی بر آنند که همه
بندگان او که اهل ایمانند ناجی اند و مؤید این است حدیثی که ابو درداء نقل کرده که من از رسول خدا شنیدم
که در این آیه فرمود که اما سابق بخیرات بی حساب بهشت رود اما مقتصد را حساب آسانی کنند پس بهشت
رود اما ظالم را در زمین قیامت بدارند و بعد از آن ملحق ببهشت رود و ایشان باشند که چون به بهشت روند گویند
الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن که در عقب این مذکور شد و از عایشه نیز روایت است که ایشان به بهشت
روند اما سابق کسی است که در عهد رسول وفا نموده و آنحضرت برای او گواهی داد که او از اهل بهشت است
اما مقتصد کسی است که تابع اصحاب او شده تا آنکه باو ملحق شده و اما ظالم مثل من است و امثال من
و از عمر خطاب روایت کرده اند که رسول صلی الله علیه و آله سابق اهل بر همه پیشی گرفته است و مقتصد
ایشان نجات یافته و ظالم ایشان آمرزیده شده و از جعفر بن حرب روایتست که ظالم لنفسه صغایر است

که متتبع مغفرتست و مقتصد در طاعت در درجه وسطی است و سابق بخیرات در درجه علیا و اصحاب
علیا و اصحاب ما از میسر بن عبد العزیز روایت کرده اند که امام جعفر صادق علیه السلام فرموده که ظالم
لنفسه از ما کسی است که نشناسد حق امام را و مقتصد آنکه عارف بحق امام باشد و سابق بالخیرات امام است
و همه ایشان آمرزیده اند و زیاد بن منذر از ابو جعفر علیه السلام نقل کرده که ظالم لنفسه از ما کسی است که هم
عمل صالح کند و هم معصیت از او صادر شود و مقتصد کسی است متعبد باحکام شریعت و مجتهد در آن و سابق
بالخیرات علی بن ابی طالب است و امام حسن و امام حسین علیهم السلام و بنابران اقوال که ظالم لنفسه ناجی باشند
و نزد بعضی از ایشان آن است که ظالم لنفسه اصحاب مشئمه اند و مقتصد اصحاب میمنه اند و سابق بالخیرات سابقان
و مقربان از همه مردمان کما قال و کنتم ازواجا ثلثة و این قول قتاده است و از ابن عباس نقل کرده اند
که ظالم منافق است و مقتصد و سابق سایر مردمان و حسن گفته که سابقان صحابه اند و مقتصد تابعین و ظالم
منافقانست و در تفسیر ثعلبی مذکور است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله این سه طایفه را تفسیر نموده و فرموده
که سابق ایشان اند که بی حساب به بهشت روند و مقتصد آنانکه حساب ایشان سبک کنند و ظالم آنکه مدتی
در موقف حساب بماند و حق تعالی برحمت تدارک حال ایشان کند و مثل این بروایت ابو درداء مذکور شده
و بروایت دیگر سابق ما اهل جهادند و مقتصد ما اهل حضر که بجهاد نروند اما بجماعت حاضر شوند و ظالم ما
اهل بادیه اند که نه مرد جهاد باشند و نه دولت جماعت دریابند و ابو اللیث فرموده که سابق آنست که
قبل از هجرت ایمان آورده و مقتصد آنکه بعد از هجرت و قبل از فتح گرویده و ظالم آنکه بعد از فتح بدایره
اسلام درآمده بدانکه اهل تفسیر و تذکیر از ارباب تحقیق را درین سه طایفه اقوال دیگر هست اینجا بر
ترتیبی که در قرآن مذکور شد یعنی افتتاح بظالم و اختتام بسابق رقم بیان خواهد یافت سهل بن عبد الله
تستری گفته که ایشان جاهلند و متعلم و عالم یا طالب دنیا و مایل عقبی و متوجه مولی یا صاحب کبیره
و مرتکب صغیره و مبرا از جریمه یا مصر بر ذنوب و تایب ثابت بر توبه یا پرستنده خدا بنا بر عادت عرف
و عابد بخوف و طمع از حق تعالی و عبادت کننده لله فی الله یا جزع کننده نزد بلا و صبور در بلا و لذت

یابنده از بلا یا آکل حرام و یا آکل شبهه و خورنده حلال و یا مشغول از ذکر یا مشغول بذکر و متوجه بمذکور یا محروم
و تایب و متقی و غافل و طالب و واجد و یا آنکه سیئات او بر حسنات بچربد و یا آنکه هر دو برابر باشد
و یا آنکه حسنات او بر سیئات راجح باشد و یا آنکه ظاهر او به از باطن باشد و یا آنکه سر و علانیه
او مساوی باشد و یا آنکه نهان او به از آشکار او بود و یا آنکه انصاف ستاند و داد ندهد و یا آنکه هم
ستاند و هم دهد و یا آنکه دهد و نستاند و یا آنکه زیاده قوت طلبد و آنکه همین جوینده قوت باشد
و یا آنکه مطلق طلب قوت نکنند و یا اهل سنی وجود ایثارند و یا طالبان نجات و درجات و مناجات
و یا ناظر از خود بخود و نگرنده از خود بآخرت و نظر کننده از حق بحق و یا پیوسته در خواب غفلت و گاهی
بیدار و همیشه بیدار در تقدیم ظالم بر مقتصد و مقتصد بر سابق یا آنکه ظاهر آنست که بعکس باشد یا ایما است
بآنکه فاسقان بسیارند و مقتصدان قلیل و سابقان اقل از این قلیل اند و یا بجهه آنکه تا ظالمان
بتاخیر شرم زده نگردند و برحمت بغایت امیدوار باشند و مقتصد آن میان خوف و رجاء
باشند و سابقان از عذاب ایمن نگردند و این وجه از امام جعفر صادق علیه السلام منقول است
و یا تقدیم ظالم از روی فضل است و تاخیرش از راه عدل و حق تعالی فضل از عدل دوستر داشته و تاخیر
سابق تا بثواب یعنی دخول جنان که بعد از این آیه مذکور است اقرب باشد یا اعتماد بر عمل نکند و
و بطاعت معجب نگردد و بواقی وجوه در منهج الصادقین مذکور است و بعد از آن در تفسیر فضل کبیر که
می فرماید جنات عدن یعنی فضل بزرگ بوستانها با اقامت و دائمی یدخلونها که در
آیند مقتصد و سابق خیرات در آن یحلون فیها پیرایه بسته شوند در آن من اساور
از دستورنها که باشد من ذهب از طلای خالص و لؤلؤا و آراسته شوند بمروارید صافی در
عین المعنی آورده که دستوانه زر و مروارید حلیه ملوک عرب بوده چنانکه تاج بپادشاهان عجم
از این جهت تخصیص بذکر آن شد و لباسهم فیها و پوشش این گروه در آن جنات حریر
دیبا باشد نه چون دیبای دنیا یعنی رفته و بافته کسی نباشد و قالوا و گویند این گروه وقتیکه از آن

از حوزهٔ دوزخ برهند و بروضهٔ بهشت برسند الحمد لله ستایش و سپاس مر خدای را الذی
اذهب عنا الحزن آن خدائی که از ما ببرد اندوه دوزخ را و یا خوفی که در ردّ طاعات داشتیم
بقبول آن مندفع گرداند ان ربنا بدرستیکه پروردگار ما لغفور هر آینه آمرزنده است گناهان را
شکور جزا دهنده سپاس داران و فرمان برداران در عدة الداعی آورده که خدای شکور است
باین معنی که طاعات یسیر را می پذیرد و ثواب کثیره بدان عطا می فرماید و اعطای نعمت جزیل میکند
و بشکر یسیر راضی می شود عبد الله بن عمر از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که من از آن حضرت
شنیدم که فرمود نیست بر گوینده کان کلمه طیبه لا اله الا الله وحشتی و خوفی در قبرهای ایشان
و نه در محل حشر و بعث ایشان و نه در وقت بیرون آمدن ایشان از زمین قبور و گوئیا می نگرم باهل لا اله
الا الله که از قبور خود بیرون می آیند و خاک از روهای خود می فشانند و میگویند الحمد لله الذی
اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شکور الذی احلنا آن خدائی که فرود آورده دار المقا
مة سرای آخرت که جنت است و هرگز از آن انتقال بموضعی دیگر نخواهد بود من فضله
از بخشش و کرم خود لا یمسنا فیها نمی رسد ما را در آن نصب رنجی در طلب معیشت و غیر
آن از مشقتها که در دنیا بود و لا یمسنا فیها لغوب نمی رسد ما را در اینجا ماندگی و ملال
چه هیچ کلفتی و محنتی نیست در آن بلکه محض حضور و فرح و سرور است و نصب رنجی است که در وقت
عمل کردن بکسی برسد و لغوب فتوری که از فراغ عمل طاری گردد و ضحاک بن مزاحم روایت کند
که چون اهل بهشت در بهشت درآیند وولدان و غلمان باستقبال ایشان و فرشتگان نیز با
ایشان باشند برای هر یک از اهل بهشت پنج انگشتری بیارند و گویند حق تعالی این را بشما
کرامت فرموده ایشان انگشتریها را در انگشت کنند بر یکی نوشته که سلام علیکم طبتم
و بر دویم فادخلوها بسلام آمنین و بر سیوم سلام علیکم بما صبرتم و بر چهارم انی جزیتهم
الیوم بما صبروا انهم هم الفائزون و بر پنجم اولئک مع الذین انعم الله علیهم الآیه و چون

و چون بر منازل خود رسند و قرار گیرند گویند الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شکور
و بعد از بیان حال مؤمنان ذکر مآل کافران میکند که و الذین کفروا و آنانکه نگرویدند بخدا و رسول
لهم نار جهنم مر ایشان راست آتش دوزخ لا یقضی علیهم حکم کرده نشود بمرگ ایشان را وقتی
که در دوزخ باشند فیموتوا تا بمیرند و از عذاب برهند و راحت یابند و لا یخفف عنهم و تخفیف
کرده نشود از ایشان من عذابها بعضی از عذاب دوزخ بلکه هر گاه آتش میل کند بفرو نشستن زیاده
کنند التهاب و احتراق او را کذلک مثل این نجزی کل کفور جزا میدهیم هر ناسپاسی را که در کفر
و کفران متوغل شده باشند و بنهایتی رسیده و هم و ایشان یعنی کافران یصطرخون فیها
فریاد کنند در دوزخ که ربنا اخرجنا ای پروردگار ما بیرون آور ما را از دوزخ و بدنیا فرست
نعمل صالحا تا بکنیم عمل پسندیده غیر الذی کنا نعمل جز آنکه بودیم که می کردیم در دنیا چه اکنون
عذاب را دیدیم و دانستیم که کردار ما در دنیا شایسته نبود پس حق تعالی بعد از استغاثهٔ ایشان بر سبیل
توبیخ گوید که اولم نعمرکم آیا زندگانی ندادیم و عمر ارزانی نداشتیم شما را ما یتذکر فیه آن
مقدار که پند گیرید در آن من تذکر هر که خواهد پند گیرد مراد عمریست که مکلف متمکن باشد از تفکر
و تذکر و ابو هریره از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که عمری که خدای تعالی عذر انگیخته بفرزند آدم
شصت سال است و ابن عمر نیز از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که روز قیامت ندا کنند
که این ابناء الستین کجایند آنانکه عمر ایشان بشصت سال رسیده بعد از آن فرمود که ایشان آنانی اند
که حق تعالی درباره ایشان فرموده اولم نعمرکم ما یتذکر فیه من تذکر و جاءکم النذیر و آمد بشما
بیم کننده یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله و بروایت دیگر عکرمه نذیر شیب است یعنی زمان پیری که فرود آید
شعله حیات و موسم رنگ زداینده آینه دلها و نزد بعضی عقل است القصه چون در دوزخ ایشان
جواب اولم نعمرکم بشنوند معترف شوند بضلالت و غوایت خود و گویند زندگانی داشتیم و نذیر را
شنیدیم و دیدیم اما او را بدروغ حمل کردیم و اطاعت آن نکردیم حق تعالی فرماید که فذوقوا

پس بچشید عذاب دوزخ را فَمَا لِلظَّالِمِينَ پس نیست مر ستم کاران را یعنی مشرکان را مِنْ نَصِيرٍ هیچ
یاری و یاوری که عذاب از ایشان باز داره اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای عَالِمُ غَيْبِ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ
دانای هر پوشیده ایست که در آسمان و زمین باشد پس احوال کفار بر او مخفی نخواهد بود اِنَّهُ عَلِيمٌ بدرستیکه
او داناست بِذَاتِ الصُّدُورِ بانچه در سینهاست این تعلیل علم اوست بجمیع مغیبات یعنی چون
که حق تعالی عالم باشد بمضمرات صدور که اخفی از همه مغیبات است پس بغیر ان اعلم خواهد بود و بعد از ان در تذکیر
نعمت خود میفرماید که هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ اوست انکس که کردانید شما را ای کروه کفار خَلَائِفَ فِي
الْاَرْضِ خلیفها در زمین یعنی شما را بجای پیشینیان متمکن ساخت و مقالید تصرف در زمین بقبضه اقتدار
شما باز داده و این نعمتی بزرگ است فَمَنْ كَفَرَ پس هر که ناسپاسی کرد مر این نعمت را یا کافر شد بمنعم خود فَعَلَيْهِ
كُفْرُهُ پس براوست ضرر کفر او که عذاب الیم و لَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ و نیفزاید مر کافران را كُفْرُهُمْ نا کرویدن
ایشان عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار ایشان اِلَّا مَقْتًا مگر دشمنی سخت یعنی نتیجه کفر ایشان نیست مگر بغض
زیان که سبب غضب جاودانی همین تواند بود و لَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ و افزون نکند ناکرویدکان را كُفْرُهُمْ
کفر و شرک ایشان اِلَّا خَسَارًا مگر زیان در آخرت قُلْ بگوای محمد مر کفار را اَرَاَيْتُمْ شُرَكَاءَكُمُ
ایا دیدید انبازان خود را یعنی بتان خود را که انباز خدا کرفته اید الَّذِينَ تَدْعُونَ انچنان که میخوانید شان
که می پرستید انها را مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز از خدای اَرُونِي خبر دهید و بنمایید مرا که این شرکاء مَاذَا
خَلَقُوا چه چیز آفریده اند مِنَ الْاَرْضِ از زمین و انچه در اوست اَمْ لَهُمْ ایا هست مر ایشان را
شِرْكٌ فِي السَّمٰوَاتِ انبازی با خدا در آفریدن آسمانها و بجهة این مستحق شرک شده اند در الوهیت
اَمْ اٰتَيْنَاهُمْ كِتَابًا یا داده ایم ایشان را کتابی ناطق بانکه ایشان را شریک خود کرفته ایم فَهُمْ
عَلٰى بَيِّنَةٍ پس ایشان یعنی بتان بر حجتهای روشن اند مِنْهُ از ان کتاب بانکه مر ایشان را شرکت بخدا
سزاوار است و چون اقامت حجج مذکوره ممکن نیست پس بهیچ وجه ایشان را شریک خدا می سازند و بعد از ذکر
انواع حجج مذکوره می نماید که بَلْ نه چنان است که ایشان را حجتی باشد در این امر بلکه اِنْ يَعِدُ الظَّالِمُونَ

وعده غیرهم

بعضی بزرگان و اجلافند یا اراذل و اتباع اند

وعده نمیدهند مشرکان بَعْضُهُمْ بعضی از ایشان اسلافند یا رؤسای بَعْضًا اِلَّا غُرُورًا مگر فریب مکر
که هیچ حقیقتی نیست مر ایشان را شفاعت بتان است که هٰؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللّٰهِ بعضی بزرگ اجلافند
یا اراذل و اتباع بعد از ان اعظم قدرت خود خبر میدهد که اِنَّ اللّٰهَ پس بدرستیکه خدای يُمْسِكُ السَّمٰوَاتِ
وَالْاَرْضَ نگاه میدارد آسمانها و زمینها را اَنْ تَزُولَا بجهة کراهیت گوشتن انکه زایل شوند از اماکن
چه ممکن را در حال بقا ناچار است از نگاه دارنده و در روایت آمده که چون یهود و نصاری عزیر و عیسی را
بفرزندی حق تعالی نسبت دادند آسمان نزدیک بان رسید که شکافته کردد حق تعالی در این آیه خبر میدهد که من بقدرت کامله
خود نگاه میدارم آسمان و زمین را تا زوال بذیرفته نشود و از مرکز خود بیرون نروند وَلَئِنْ زَالَتَا و اگر
زایل شوند اِنْ اَمْسَكَهُمَا نگاه نداشتی انها را مِنْ اَحَدٍ هیچکس و باجای نیاورد مِنْ بَعْدِهِ از پس خدای
یا بعد از زوال آن اِنَّهُ كَانَ بدرستیکه خدای هست حَلِيمًا بردبار که بعقوبت یهود و نصاری و غیر ایشان
از اهل شرک و معصیت تعجیل نمیکند غَفُورًا آمرزنده کناه کسی را که از این قول رجوع کرده بوحدانیت او قایل
شود و اعتقاد نماید که او سبحانه متصف است بصفه لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد آورده اند که روسای قریش
از بعثت رسول صلی الله علیه و آله می شنیدند که جهودان و ترسایان از تکذیب پیغمبر خود کردند و کفتند که
خدای برین دو طایفه باد که پیغمبران خود را تکذیب کردند بخدا سوکند که اگر پیغمبری بما آید او را تصدیق کنیم و از ایشان
راه یافته تر باشیم و بتصدیق او شتابنده و چون پیغمبر صلی الله علیه و آله مبعوث شد او را باور نداشتند
و از رو نفور کردند حق تعالی از این خبر داد که وَاَقْسَمُوا بِاللّٰهِ و سوکند خوردند بخدا کفار قریش جَهْدَ اَيْمَانِهِمْ
سخت ترین سوکندان خود یعنی با یمان غلاظ سوکند خوردند که لَئِنْ جَاءَهُمْ اگر بیاید بدیشان نَذِيرٌ
بیم کننده لَيَكُونُنَّ هر آینه باشند اَهْدٰى راه یافته تر بقبول قول او مِنْ اِحْدَى الْاُمَمِ امتی از امتان
کذشته اند چون یهود و نصاری و غیر آن فَلَمَّا جَاءَهُمْ پس آنهنکام که آمد بدیشان نَذِيرٌ بیم کننده یعنی
حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله مَا زَادَهُمْ زیاد نکرد آمدن ان نذیر ایشان را اِلَّا نُفُورًا مگر رمیدن
از حق و دور شدن و بیفزود مکرات را اِسْتِكْبَارًا فِي الْاَرْضِ کردن کشی از فرمان الهی در زمین وَمَكْرَ

السیئ و افزون نکرد این را مگر آنکه کردند مکر بد و لا یحیق المکر السیئ و احاطه نمیکند مکر بد الا باهله مگر با اهل آن یعنی
مگر هر ماکر را وبال آن احاطه کند و اطراف و جوانب وی فرا گیرد و هرچه در باب قصد کسی اندیشیده باشد درباره خود مشاهده کند مراد است که مکری
که کفار درباره حضرت رسالت و صحابه او قصد میکردند از قتل و جلا و نفی و غیر آن بایشان عاید شد چنانچه در روز بدر از رسول خدا روایتست فرمود مکر
مکنید و مکر کننده را یاری مدهید که حق تعالی میفرماید و لا یحیق المکر السیئ الا باهله و ستمکار را یاری مکنید که حق تعالی فرموده که انما بغیکم علی انفسکم
کعب الاحبار ابن عباس را گفت که من در توریة خوانده ام که هر که گوری بکند برای قصد مردمان خود در آن افتد ابن عباس فرمود که این را در قرآن
یافته ام پس این آیه تلاوت فرمود در مثل عرب آمده که من حفر بئرا لاخیه وقع فیه منکبا هر که گوری بکند برای برادر خود سرنگون افتد در آن
و ضرب المثل عجم است که بد مکن که بد افتدی و چه مکن که خود در او افتی فهل ینظرون پس انتظار نمیبرند و چشم نمیدارند مکذبان و مکاران
الا سنة الاولین مگر سنت و طریقه پیشینیان یعنی عادت اعدا بر تعذیب مکذبان و مکاران از امم گذشتگان مراد آنست که
عادت خدا جاریست بر آنکه هر که تکذیب رسل و کتب او کند عذاب بر او نازل سازد فلن تجد پس نیابی تو ای محمد لسنة الله
مر طریقه و عادت خدا را تبدیلا تغییر دادنی یعنی هیچکس عذاب را بثواب بدل نتواند کرد و لن تجد لسنة الله
و نیابی تو ای محمد طریقه و عادت خدا را تحویلا گردانیدنی یعنی هیچکس عقوبت الهی را از مکذبان و ماکران بدیگری حواله نتواند کرد
پس بر سبیل تقریر قول مذکور میفرماید که او لم یسیروا آیا سیر نمیکنند اهل مکه که منکران اهلاک خدا اند اهل تکذیب را فی الارض
در زمین که آن مسافتست میان شام و یمن فینظروا کیف کان تا بنگرند در راه شام و یمن که چگونه بود عاقبة الذین من
قبلهم سرانجام امتانی که پیش از ایشان بوده اند از قوم عاد و ثمود و کانوا اشد منهم و بودند ایشان سخت تر از مکیان قوة از روی
توانائی و با وجود این از عذاب رهائی نیافته و آثار دیار هر قوم در دیار ایشان باقیست و ما کان الله لیعجزه و نیست خدا که
عاجز کردانند او را و سبق و تقویت من شیئ هیچ چیز فی السموات در آسمانها و لا فی الارض و نه در زمین بلکه هرچه خواهد کند و کسی
در حکم او پیشی نتواند گرفت و هیچ چیز از وی فوت نتواند ساخت انه کان علیما بدرستیکه او دانا باحوال بندگان و همه چیزها قدیرا
توانا بر همه چیزها و لو یؤاخذ الله الناس و اگر مواخذه کردی خدای مردمان را بما کسبوا بجزای آنچه کسب کرده اند از شرک
و معصیت و ظلم ما ترک علی ظهرها نگذاشتی بر پشت زمین من دابة هیچ جنبنده از آدمیان یا جن و انس و گفته اند که مراد همه
حیوانات اند که بشامت معاصی بنی آدم هلاک شدندی چنانچه در زمان نوح علیه السلام که قومی کفر کردند همه جانوران غرق شدند مگر آنچه در
کشتی بودند پس در آن وقت نیز ایشان را بگناه عاصیان بگیرند همه هلاک شوند و لکن یؤخرهم و لیکن باز پس میدارد ایشان را
الی اجل مسمی تا وقتی نام برده که قیامتست ابن ابی روایت کند که مردی امر بمعروف میکرد بر کسی شخصی برو بگذشت و گفت او را

رها کن

رها کن که ظلم جز بر ظالمان زیان نداد ابو هریره بشنید گفت دروغ میگوئی بخدائی که جان من در فرمان اوست که مرغ در آشیانه
از گرسنگی بمیرد بجهت ظلم بنی آدم ابو حمزه ثمالی گوید که معنی آنست که خدای بجزای گناه آدمیان باران را باز دارد تا همه جانوران بمیرند
ولیکن تاخیر این میکند تا بوقت معلوم در لوح مقرر شده فاذا جاء اجلهم پس چون بیاید وقت هلاک ایشان فان الله پس بدرستیکه
خدای هست بعباده به بندگان خود بصیرا بینا و میداند که مستحق هلاک کیست و لایق خلاص و نجات کدام و هر یک را فراخور او پاداش دهد

سوره یس ابی بن کعب از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که این سوره را قربة الی الله قراءت کند از همه گناهان آمرزیده
شود و ثواب کسی یابد که دوازده بار ختم قرآن کرده باشد و بروایتی دیگر بیست و دو بار در نامه عمل او ثبت کنند و بر بالین هیچ بیماری
نخوانند مگر بعدد هر حرفی ده فرشته نزد او حاضر شوند و از برای او آمرزش طلبند تا قبض روح او شود و بعد از آن بهمراه جنازه او
بروند صلوات میفرستند تا او را دفن کنند و از بدیهای قبر نگاه دارند و هر بیماری که در وقت موت این سوره بخواند یا کسی نزد او قراءت کند
رضوان بهشت با قدحی از شراب بهشت نزد او حاضر شوند و او را بدو دهند تا بیاشامد و او را به بهشت رسانند و سیراب محشور
شود و همچنان سیراب به بهشت درآید و مرویست از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که نام این سوره در توریة معممه است زیرا که خیر دنیا بر خواننده
و نویسنده خود تمام کند و دافعه نیز خوانند بجهت آنکه بلیات دنیا و آخرت را از قاری خود دفع کند و قاضیه اش نیز خوانند زیرا که جمیع
حاجات دنیوی و اخروی را از برای خود روا کند و هر که یکبار بخواند ثواب او را برابر ثواب بیست حج باشد و هر که آنرا بشنود مثل کسی باشد
که هزار دینار زر سرخ در راه خدا صدقه داده باشد و هر که این را بنویسد و بشوید و بیاشامد هزار شفای و هزار نور و هزار برکت و هزار
در درون داخل شود و همه مرضها بدنی از او دفع شود و از پیغمبر خدا روایتست که هر که این سوره را در مقبره بخواند تخفیف عذاب ایشان شود و بعدد
هر که در آن مقبره مدفون باشند او را حسنات باشد و ابو بصیر از ابو عبد الله علیه السلام روایت کرده که هر چیزی را دلیست و دل قرآن یس است و هر که در روز این
سوره بخواند آن روز در امان خدای تعالی باشد و فراخ روزی شود و هر که در شب پیش از آنکه خواب کند بخواند حق تعالی هزار فرشته بر وی موکل گرداند
برای او استغفار کنند تا وقت مرگ بعد از آن استغفار کنان تشییع جنازه او کنند و با او در لحد درآیند و در آنجا بعبادت مشغول شوند تا روز
قیامت و ثواب آن عبادت باو دهند و قبر او را بر وی فراخ سازند بمقدار مد بصر و هیبة از قبر او نوری درخشان شود و باسمان رود تا وقت
بعث و نشور و چون از قبر برخیزد آن فرشتگان بمرافقت او سعی کنند و در روی او خنده کنند و بشارت دهند او را تا از صراط و میزان بگذرانند
و بمقام ملائکه مقربین و انبیای مرسلین رسانند و او را رفیق ایشان گردانند بعد از آن خطاب عزت در رسد که ای بنده مؤمن هر کرا خواهی شفاعت کن

هو الباقی

که شفاعت تو در حق جمیع کسانی که اراده کنی و هرچه میخواهی از من طلب کنی تا جمیع مقصود ترا بتو ارزانی فرمایم پس هر کرا خواهد شفاعت کند و هرچه طلب نماید
حق تعالی باو دهد و اصلاح وی کند و هیچ گناه او را مؤاخذه نکند و اهل محشر گویند سبحان الله هرگز از این بنده صغیره در وجود نیامده تا بآن مؤاخذه شود
آورده اند که کفار مکه گفتند که ای محمد تو فرستاده خدا نیستی و آنچه میگوئی از نزد خود میگوئی و بخدا نسبت
میدهی حق تعالی رد قول ایشان کرده فرمود که

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

یس از امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقول است که یس اسمی است از اسمای سید المرسلین صلی الله علیه و آله و محمد بن مسلم از امام محمد باقر
علیه السلام روایت کرده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله را دوازده اسم است و از آن جمله در قرآن پنج اسم و آن محمد و احمد
و عبد الله و نون و یس و اینکه اهل بیت آنحضرت را صلوات الله علیهم آل یس میگویند تأیید این قول میکند و نزد بعضی دیگر از علما میگویند
که یس از اسماء قرآنست و یا نامی است از نامهای الهی و مؤید این است اینکه در حدیث وارد شده ان الله تعالی قرأ طه و یس قبل ان
خلق السموات والارض بالف عام یعنی حق تعالی سوره طه و یس را قراءة نمود پیش از آنکه آسمانها و زمینها را آفرید بهزار سال و یا معنی
آن یا انسانست بلغة طی و در اصل یا انیسین بوده بجهة کثرت ندا اقتصار بر جزء از آن نموده اند چنانکه در ایمن الله من الله دم الله
میگویند و یا اینکه سین اشارتست بکلمه سید و حدیث انا سید ولد آدم دلالت میکند بر این و از بعضی است که ابو بکر وراق روایت کرده
که یس یعنی یا سید الاولین والآخرین است ای بهترین جمیع موجودات والقرآن الحکیم بحق قرآن محکم و استوار از نقص و عیب و یا ناطق
بحکمت یا حکم کننده بحق میان جمیع عالمیان انک بدرستیکه تو ای محمد بی شک و شبهه لمن المرسلین از جمله فرستادگانی علی
صراط مستقیم بر راه راست که دین اسلام است چه آن متضمن توحید است و استقامت امور که سبب آن بندگان را از ضلالت
بسر حد هدایت میرسانند و این قرآن مجید تنزیل العزیز فرو فرستاده خدائیست که غالب است برهمه و حفص بنصب میخوانند که
مفعول مطلق باشد یعنی فرو فرستاده شده است قرآن فرستادن خداوندی که غالب است و قوی در ملک و پادشاهی الرحیم مهربان
بر خلق خود و تو فرو فرستاده شده لتنذر تا بیم کنی و بترسانی از عذاب الهی قوما ما انذر گروهی را که بیم کرده نشده بودند
پیش از این زمان آباؤهم پدران نزدیک ایشان بسبب حیرت ایشان و دوری زمان فترت فهم غافلون پس ایشان
بی خبرانند از صراط مستقیم که دین اسلام است از آنچه تو میترسانی از عذاب الیم و چون اراده الهی تعلق گرفته بود بآنکه اکثر ایشان
بر صفت کفر خواهند ماند بود از اینجهت میفرماید لقد حق القول و بدرستیکه ثابت شد گفتار ما بعذاب علی اکثرهم بر بیشتر
ایشان یعنی قول لاملئن جهنم من الجنة والناس اجمعین و هرگاه که حال ایشان بر این منوال بوده باشد فهم لا یؤمنون پس ایشان

ایمان نخواهند

ایمان نخواهند آورد بر صفت کفر بقعر سقر خواهند رفت آورده اند که ابو جهل بر جهت سوگند خورد که اگر پیغمبر را به بیند در نماز
سر مبارک او را بسنگ بشکند روزی دید که آنحضرت نماز میگذارد سنگ بزرگی برداشت و نزد آن حضرت رفت چون دست
بالا برد تا به بیندازد دست او در گردنش چسبیده شد و سنگ بر دستش چسبیده در گردنش بماند آیه آمد که انا جعلنا فی اعناقهم
بدرستیکه ما کردیم در گردنهای ایشان اغلالا غلها و بندها فهی الی الاذقان پس آن غلها پیوسته شد بزنخدانهای ایشان
بمرتبه که نمی توانند سرهای خود را بجنبانند فهم مقمحون پس ایشان سر در هوا مانده کانند و چشم برهم نهاده کانند
یعنی او را باز داشتیم چنانکه مغلولان از کارها باز داشته شوند و گویند قومی از بنی مخزوم بجهة تسلی دست او را از گردن او جدا کردند
مردی دیگر از بنی مخزوم گفت من بروم و بدین سنگ محمد را هلاک کنم و چون به نزدیک محمد آمد نابینا شد و محمد را ندید و آواز
می شنید بازگشت و گفت محمد را ندیدم اما آواز او می شنیدم و چون قصد وی کردم چیزی مانند شتر نر دیدم که آهنگ من کرد
تا مرا فرو برد و بعد از این حال جبرئیل این آیه آورد وجعلنا من بین ایدیهم و ما گردانیدیم از پیش روی ایشان سدا
سدی و پرده و من خلفهم سدا و از پس ایشان پرده و مانعی فاغشیناهم پس پوشانیدیم چشمهای ایشان را
فهم لا یبصرون پس ایشان نمی بینند چیزی را و قادر نیستند بر چپ و راست نگاه کنند و نظر در پیش و پس خود اندازند
و از ابن عباس مرویست که روزی جماعه قریش با یکدیگر گفتند که هرگز ندیدیم چون آنچه صبر کرده باشیم بر هیچ امری مثل صبری که میکنیم بر این
بلا رسیده از محمد عاقلان ما را سفیه شمرده و پدران ما را دشنام داده و ما را عیب کرده و جماعه ما را متفرق ساخته و صحت خدایان ما نمود
و با این همه وی را گذاشته و هیچ نمیگوئیم پس با هم اتفاق کردند بر آنکه هر جا محمد را ببینیم او را زنده نگذاریم فاطمه را خبر شد بگریست
بپدر آمد و قطرات عبرات بر رخسار مبارک روان کرد حضرت رسالت فاطمه را گریان دید فرمود که ای جان پدر چه چیز ترا
بگریه آورده است فاطمه علیها السلام گفت ای پدر جماعه قریش عزم جزم کرده اند بر کشتن تو حضرت فرمود باکی نیست و قدحی آب بیار
تا سلاح التوکل الوضوء سلاح المؤمن در پوشم و زره عصمت نماز در بر افکنم پس وضوی نماز ساخت و قدم در مسجد الحرام نهاد اکثر گروهی
از هیبت او چشم برگشادند و از مهابت او دیده برهم نهادند سید عالم صلی الله علیه و آله قبضه سنگ ریزه بر گرفت و در روی
ایشان انداخت و گفت شاهت الوجوه یعنی زشت باد رویهای شما بر هر یک از آن سنگ ریزها رسید هر که در روز بدر کشته شدند
و حق تعالی بجهت قطع طمع پیغمبر از ایمان ایشان فرمود که وسواء علیهم و یکسانست بر ایشان ءانذرتهم بیم کنی ایشان را

أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ یا بیم نکنی لَا یُؤْمِنُونَ که ایمان نیارند بجهة افراط ایشان در کفر و چون بر انذار ایشان نفعی مترتب
نمیشد از آنجهة حق تعالی او را تخصیص ساخت باهل ایمان و فرمود که إِنَّمَا تُنْذِرُ جز این نیست که میترسانی بر وجهی که نفع دهد
مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ کسی که پیروی کند قرآن را و بسمع قبول بوی اعطا اثر انشنود وَخَشِيَ الرَّحْمَٰنَ و بترسد از خدای بِالْغَيْبِ
بانچه از او پوشیده است از امور آخرت و یا بترسد از خدا در حالت غیبت از مردمان بر خلاف اهل نفاق و خلاف
که ظاهر اظهار ایمان میکنند هرگاه از نظر مؤمنان غایب میشوند با یاران خود میگویند که إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ ما یاران شمائیم
و هم دین شما و با ایشان استهزا میکردیم و چون آنکسی که تابع قرآنست پیرو ان و از انذار تو بترسند فَبَشِّرْهُ پس مژده باد
او را بِمَغْفِرَةٍ با آمرزش گناهان وَأَجْرٍ كَرِيمٍ مزدی بزرگ در آن جهان آورده اند که بنو سلیم بجناب رسالت پناه
صلی الله علیه و آله عرض کردند که خانهای ما دورست رخصت باشد که بنزدیک مسجد خانه گیریم حضرت فرمود که در خانهای
خود باشید که آن نهارها یعنی گامهای شما که بمسجد تردد میکنید می نویسند پس هرگاه که راه دورتر باشد ثواب قدم بیشتر باشد
چه در هر گامی ثواب بران مترتب خواهد شد حق تعالی برای تصدیق پیغمبر خود آیه فرستاد که إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ بدرستیکه
ما زنده گردانیم مردگان را در روز بعث یا دلهای مرده را بهدایت وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا و بنویسیم آنچه از پیش فرستاده اند
از عملهای صالح و فعلهای بد و موافق آن جزای ایشان دهیم وَآثَارَهُمْ و بنویسیم اثرهای ایشان را که قدمهای ایشانست
که بمسجد میروند پس هر گامی کفاره گناهی خواهد بود وَكُلَّ شَيْءٍ و همه چیزها از نیک و بد أَحْصَيْنَاهُ شمرده ایم یعنی انرا
نوشته ایم فِي إِمَامٍ مُبِينٍ در دفتری که پیشوای روشن است یعنی لوح محفوظ که سر دفتر جمیع دفترهاست و آثاری که بدان نقش
شده بدرازی روزگار پوشیده نمیشود و یا مراد بامام مبین صحیفه اعمالست که اثران مندرس و کهنه نشود و بعد از
نزول این آیه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود بزرگترین مردمان در مزد نماز کسیست که دورتر باشد راه آمدن او
بمسجد و بعد از ان کسی که راه او دورتر باشد جابر انصاری گفت چون این سخن شنودم تمنای آن داشتم که خانهای
ما دورتر باشد تا ثواب ان بیشتر باشد و نزد بعضی آثار راعم از آنست که حسنه باشد چون علمی که تعلیم مردمان کنند
و یا وقفی که بر مواضع خیر کنند و یا صدقه جاریه چون پل و مسجد و رباط و یا سیئه باشد مانند شهرت دادن بدعت و بنای
ظلم چه حق تعالی همه را می نویسد و بر وفق آن جزا خواهد داد بعد از ان پیغمبر خود را امر میکند که مثل زند اهل مکه را باصحاب انطاکیه

در روغ گو

در روغ گوئی و عناد و عدم اطاعت انبیا و با وجود معجزات ظاهره و آیات واضحه میگوید که وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا و بیان
کن ای محمد اهل مکه را مثلی یعنی مانند ساز ایشان را أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ بیاران شهر انطاکیه إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ
وقتی که آمدند بدان دیه رسولان عیسی علیه السلام و آن چنان بود که عیسی علیه السلام دو کس را از حواریان که ایشان را صادق و صدوق
گفتندی یا یوحنا و یونس یا یحیی و تومان یا بارض و ماروص بانطاکیه فرستاد تا خلق را بخدا دعوت کنند ایشان بنزدیک شهر رسیدند
پیری دیدند که گوسفند میچرانید و سلام کردند پرسید که کی هستید گفتند ما رسولان عیسی پیغمبریم آمده ایم تا شهر را بکلام دعوت
کنیم و از پرستش اصنام باز داریم گفت شما بر صدق دعوی خود هیچ آیتی و دلیلی دارید گفتند ما بدعا بیمار را شفا دهیم و کوران
مادر زاد را و پیس را بینا و صحت رسانیم پیر گفت چندین سالست که فرزند من بیمارست و جمیع طبیبان از علاج او عاجزند
اگر بدست شما به شود مذهب شما را قبول کنم و مسلمان شوم ایشان بر سر بالین وی آمدند و دعا کردند فی الحال صحت یافت و از جمیع
امراض خلاص گشت پیر ایمان آورد و او حبیب نجارست مؤمن آل یس که ششصد سال قبل از زمان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
بدو گرویده بود و یکی از سابقانست و در روایت آمده که در خفیه مؤمن بود و در غار بعبادت مشغول بود چون این رسولان آمدند
اظهار ایمان نمود القصه خبر این چه معجزه در شهر انطاکیه فاش شد و بیماران بسیار از برکت ایشان شفا یافتند پادشاه آن شهر
که او را قیطخس رومی گفتندی و بت می پرستید از حال ایشان خبر یافت ایشان را طلبید و گفت شما چه کسید گفتند
ما رسولان عیسی ایم و خلق را از بادیه ضلالت بسرحد هدایت می رسانیم گفت آیت شما چیست گفتند ما کور مادر زاد و ابرص را
شفا می دهیم و جمیع بیماران را به می سازیم گفت باز گردید تا من در کار شما اندیشه کنم ایشان باز گشتند و بروایت وهب
بن منبه ایشان در آن شهر مدتی بودند و مردمان نمیگذاشتند که نزد پادشاه روند روزی در بازار پادشاه را دیدند تکبیر
گفتند و اظهار ذکر خدا نمودند او در غضب شد و بفرمود که تا ایشان را محبوس کردند خبر بعیسی علیه السلام رسید شمعون الصفا را
که رئیس الحواریین بود و خلیفه او را بیاری ایشان طلبیده فرستاد او بشهر آمد و با خواص ملک آشنائی آغاز کرد و بسبب
دانش و حکمت مقرب پادشاه شد چونکه عیسی بفرموده خدا رسولان را فرستاده بود از اینجهة فرمود که إِذْ أَرْسَلْنَا
چون فرستادیم ما إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ بسوی اهل انطاکیه دو کس را فَكَذَّبُوهُمَا پس تکذیب کردند اهل آن دیه آن هر دو را
و بزندان محبوس ساختند فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ پس غالب گردانیدیم و حفظ و قوت دادیم آن هر دو را بثالث

حیم بفرستادیم سیم یعنی شمعون الصفا که امد و با پادشاه اختلاط کرد و مقرب درگاه شد اورده اند که او با ملک به بتخانه
امدی و خدا را سجده کردی و هم ملک چنین پنداشتی که پرستش بت میکند و ملک بروی اعتماد تمام کرد و بی مشورت وی
هیچ امری اقدام نمی نمود روزی از پادشاه پرسید که ای ملک شنیده ام که دو مرد را حبس کرده بجهة انکه دعوی دینی دیگر میکنند
و شما را از دین منع میکنند گفت آری شمعون از روی تعجب گفت که ای ملک بفرما تا ایشان را حاضر کنند که گفتار ایشان
عجیب است ملک امر کرد بحضور ایشان چون شمعون را نزدیک ملک دیدند خوشحال شدند و دلیروار نشستند شمعون از ایشان
پرسید که چه کسید گفتند رسولان رسول خدائیم شمعون گفت بچه کار امده اید گفتند امده ایم تا ملک و قوم او را دعوت کنیم
و از عبادت اصنام باز داریم و بعبادت کسی که افریدگار اسمان و زمین است ترغیب کنیم گفت برانچه میگوئید حجتی
و دلیل دارید گفتند بلی کور مادرزاد و ابرص و بیمار را بفرمان خدایتعالی بهی سازیم ملک فرمود تا کور مادرزادی را حاضر
ساختند و کودکی که چشم او مساوی پیشانی او بود حاضر ساختند ملک فرمود که خدای خود را بگوئید تا این را بینا نه
ایشان دعا کردند جای هر دو چشم او شکافته شد بعد از ان دو مهره از گل ساختند و دران موضع نهادند و دعا کردند
دو حدقه گشت و بینا شد ملک متعجب شد شمعون گفت ای ملک ما نیز از این خدایان درخواهیم تا همین کار کنند
ملک آهسته گفت ای شمعون تو نمیدانی که ایشان نمی بینند و نمی شنوند و بهیچ چیز قدرت ندارند شمعون دیگر باره
گفت ای جوانان دیگر خدای شما چه تواند کرد گفتند مرده را زنده گرداند شمعون گفت اگر خدای شما این کار کند ما همه
بوی میگرویم ایشان گفتند خدای ما برهمه چیز قادر است ملک گفت پسر دهقان من هفت روز است وفات
کرده و او را دفن نکرده اند بجهة انکه انتظار پدرش میکشند تا بیاید و او را دفن نماید وی را زنده کنید گفته اند
که پسر ملک بود القصه او را حاضر کردند از حال خود گردیده بود و متعفن شده شمعون در خفیه دعا کرد و ایشان نیز بهیئت
شمعون از خدای درخواستند فی الحال زنده شد و برپای خواست و گفت ای قوم از خدا بترسید و با و ایمان اورید
که در این هفت روز مرا بهفت طبقه آتش برده اند و عذاب کرده امروز در اسمان بگشادند جوانی نیکو صورت دیدم
که از برای این هر سه شفاعت میکرد گفتند این هر سه کیستند گفت شمعون وصی عیسی و این هر دو جوان از حواریان
او و آن جوان که از برای ایشان دعا میکرد عیسی علیه السلام بود و عیاشی از حضرت امام محمد باقر و جعفر صادق علیهما السلام

نقل کرده

نقل کرده که انمرده پسر ملک انطاکیه بود بعد از انکه او را دفن کردند بدعای ان هر دو رسول زنده شد و برخواست و خاک از سرش
میریخت و میدوید ملک از عقب وی بدوید چون بدو رسید گفت ای فرزند چیست حال تو گفت در حال موت دو مرد را دیدم که در سجده
افتاده اند و زندگی مرا از خدا درخواستند ملک گفت اگر ان هر دو را ببینی خواهی شناخت گفت آری پس امر کرد تا همه
مردم بصحرا آیند و چنین تعیین کرد که یک یک از ربروان پیشتر بیاید بعد از انکه خلق بسیار آمده باشند یکی دیگر بیاید تا بداند
که پسرش علم بمعرفت ایشان دارد یا نه و چون رسول آمد پسر گفت یکی اینست و بعد از ان دیگری بطریق مذکور در رسید گفت
و دیگری اینست این سخن در ملک اثر کرد و نزد اینحال شمعون الصفا با ان دو جوان زبان بدعوت گشودند فقالوا ای گفتند
انا الیکم بدرستیکه ما بسوی شما مرسلون فرستاده شده ایم از نزد عیسی روح الله و بمقصد هدایت شما بدانجا امده ایم
ملک با قوم خود ایمان آوردند و غیر ایشان از جماعت شهر نگرویدند و در مقام خصومت درآمدند قالوا ما انتم گفتند نیستید
شما الا بشر مثلنا مگر آدمی مانند ما در صورت و اکثر صفات پس بچه مزیت شما را رسالت داده اند نه ما را وما انزل
الرحمن و نفرستاده است خدای من شیء هیچ چیز از وحی و رسالت ان انتم نیستید شما الا تکذبون مگر که دروغ
میگوئید و در دعوی رسالت رسولان بعد از استماع این کلام قالوا ربنا یعلم گفتند پروردگار ما میداند که انا الیکم
لمرسلون بتحقیق که ما بسوی شما فرستاده شده ایم بر وفق ان معجزه چنین مینمائیم وما علینا و نیست بر ما الا
البلاغ المبین مگر رسانیدن آشکارا و هویدا یعنی از عهده کار خود بدر آمده ایم و پیغام رسانیدیم و معجزه نمودیم اگر شما
بجهة عناد و لجاج قبول نکنید مستوجب نزول عذاب شوید قالوا گفتند بعد از معجزه ظاهره و واضح ایشان انا تطیرنا
بکم بدرستیکه فال بد گرفتیم بامدن شما زیرا که تا بدین شهر امده اید باران نبارید و همه مزارع و اشجار ما خشک شد لئن
لم تنتهوا لنرجمنکم اگر باز نا ایستید از دعوی خود هر آینه سنگسار کنیم و در زیر سنگ هلاک گردانیم شما را ولیمسنکم
والبته برسد شما را منا از جانب ما عذاب الیم عذابی دردناک قالوا گفتند رسولان طائرکم فال بد شما معکم با شما است
یعنی بسبب شومی و بدی اعتقاد و کردار از شما است چه بتوحید دعوت کردن و مردمان را بعبادت خدا خواندن غایت برکت
و خیر و میمنت است ائن ذکرتم ایا اگر پند داده می شوید انرا فال بد میگیرید و بقتل میترسانید بل انتم قوم مسرفون
بلکه شما گروهی هستید از حد درگذشتگان در عصیان و طغیان محمد بن اسحق گفته که ملک و قوم او نیز نگرویدند و همه متفق الکلمه شده

قصد کشتن ایشان کردند وَجَاءَ و آمد و راینحال مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ از دورترین جائی از شهر یعنی از دروازهٔ که نهایت
آن شهر بود رَجُلٌ مردی یعنی حبیب نجار يَسْعَى که بسرعت می آمد تا رسید نزد این جماعه و از روی شفقت و مرحمت قَالَ يَا قَوْمِ
گفت ای گروه من اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ تبعیت کنید این فرستادگان را اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ پیروی کنید کسانی را که نمی خواهند
از شما أَجْرًا مزدی بر تبلیغ رسالت و ادای دعوت وَهُمْ مُهْتَدُونَ و ایشان راه یافتگانند بطریقی که خیر دنیا و آخرت
بان وابسته است او را گفتند آیا دین ما را می گذاری و تبعیت ایشان اختیار میکنی او در جواب ایشان گفت وَمَا لِيَ
و چیست مرا که از روی اعتقاد لَا أَعْبُدُ الَّذِي نپرستیم آنکسی را که فَطَرَنِي آفریده است مرا و از عدم بوجود آورده
وَإِلَيْهِ و بسوی حکم و جزای او تُرْجَعُونَ باز گردانیده خواهید شد پس از او بترسید أَأَتَّخِذُ آیا فرا گیرم مِنْ دُونِهِ
بجز از خدای بحق آلِهَةً خدایان دیگر که بتانند إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ اگر اراده کند خدای مرا بضرری یعنی خواهد
که ضرری بمن رساند لَا تُغْنِ عَنِّي کفایت نمی کند و دفع نمی نماید از من شَفَاعَتُهُمْ در خواست بتان شَيْئًا یعنی از ایشان
این شفاعت نیست تا از من بلا دفع کنند وَلَا يُنْقِذُونِ و خلاص نکنند و نرهانند مرا از مضرت بنصرت پس اگر من انرا
که قدرت ندارد بر نفع و رهانیدن ضرر دست بدارم إِنِّي إِذًا بدرستیکه الحالة که من لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی آشکارا
و هویدا باشم چون قوم این سخن شنیدند بقصد کشتن او برخواستند و او توجه برسولان کرد و گفت إِنِّي آمَنْتُ بدرستیکه
من ایمان آورده ام بِرَبِّكُمْ به پروردگار شما فَاسْمَعُونِ پس بشنوید ایمان مرا تا فردا از برای من گواهی دهید و گویند
او این خطاب با قوم کرد و گفت من ایمان به پروردگار و آفریدگار شما آورده ام پس سخن مرا بشنوید و سخن مرا سمع قبول استماع
کنید و ایشان او را سنگ میزدند و او میگفت بار خدایا قوم مرا هدایت کن و قتاده گفته که سنگسارش کردند و در بازار
انطاکیه دفن کردند و قول آنست که او را کشتند و خدای تعالی او را زنده کرده به بهشت برده و ابن مسعود بر آنست که او را لگد
کوب میکردند تا زیر قدم ایشان هلاک شد قِيلَ گفته شد مر او را که ادْخُلِ الْجَنَّةَ درآی در بهشت و چون به بهشت
درآمد قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ گفت کاشکی قوم من دانا می بودند بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي بانچه آمرزیده پروردگار من یعنی
بانچیزی که سبب آمرزیدن من شد از ایمان آوردن و صبر کردن با ایشان وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ و گردانید مرا بسبب
آن از بزرگواران اهل بهشت در بلندی مرتبه و درجه یعنی کاشکی ایشان عالم می بودند باین ثواب عظیم تا ایمان می آوردند

بر مطلع میشوند

و مطلع میشدند و بسبب آن باین مرتبه عظیمه میرسیدند از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نقل است که سابقان امت
و هرگز بمقدار چشم زدنی در راه خدا کافر نشدند و آن علی بن ابیطالب است و صاحب آل یس که حبیب نجار است و مؤمن آل
فرعون خزقیل و این هر سه صدیقانند و علی بن ابیطالب افضل ایشان است بعد از آن از استیصال و هلاک قوم خبر میدهد
وَمَا أَنْزَلْنَا و نفرستادیم ما عَلَى قَوْمِهِ بر گروه حبیب نجار مِنْ بَعْدِهِ از پس قتل او مِنْ جُنْدٍ هیچ لشکری
مِنَ السَّمَاءِ از آسمان برای هلاک ایشان وَمَا كُنَّا مُنْزِلِينَ و نیستیم ما فرو فرستنده لشکر برای هلاک کافران
یعنی در حکمت و مصلحت ما نیست که از برای اهل کفر و شرک لشکر فرستیم چه کافران خوارتر و بیمقدارترند که لشکر برای هلاکت
ایشان باید فرستاد و انزال لشکر در بدر و حنین برای تعظیم پیغمبر ما بود نه آنکه لشکر کفار در حساب بوده باشند إِنْ كَانَتْ نبود عقوبت
ایشان إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً مگر یک بانگ که آسانترین وجهست از وجوه عذاب آن چنان بود که جبرئیل بیامد
و هر دو طرف شهر بگرفت و بانگ عظیم کرد فَإِذَا هُمْ پس ناگاه ایشان خَامِدُونَ فرو مردگان بودند یعنی
بعد یک نعرهٔ جبرئیل فرو مردند چون آتش که بیکبار فرو میرد يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ ای تاسف و پشیمانی و ندامت
در روز قیامت بر بندگان که جمیع اوقات را صرف کفر و معصیت کردند و با وجود اینحال مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ
نمی آمد بایشان هیچ پیغمبری إِلَّا كَانُوا بِهِ مگر که بودند با او يَسْتَهْزِئُونَ استهزا میکردند و این قول در وقت مشاهده
عذاب باشد یا در وقت مردن یا در روز قیامت بعد از آن تخویف مشرکان مکه میفرماید بقوله أَلَمْ يَرَوْا آیا ندانستند
اهل مکه كَمْ أَهْلَكْنَا چه بسیار هلاک کردیم قَبْلَهُمْ پیش از ایشان مِنَ الْقُرُونِ از اهل روزگار و مشاهده
این نکردند أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ آن هلاک شدگان بسوی ایشان لَا يَرْجِعُونَ باز نمیگردند یعنی بدنیا رجوع نمیکنند پس چرا
عبرت نمیگیرند باینحال ایشان را نسبت قیاس بنفس خود نمیدهند و نمی ترسند از آنکه عذاب و عقوبتی که بسبب کفر و عناد
بر آن امت نازل شده بر ایشان نیز واقع شود وَإِنْ كُلٌّ و نیستند همه ایشان لَمَّا جَمِيعٌ مگر فراهم آورده شده
لَدَيْنَا نزدیک ما یعنی در قیامت مُحْضَرُونَ حاضر شدگان برای جزای کردار یعنی امم سابقه که هلاک شده اند و این
معنی آنان که در عقب ایشان بوجود آمده اند همه در عرصه گاه محشر حاضر خواهند شد و مناسب کردار و گفتار خود بجزا خواهند
رسید و بعقاب الیم گرفتار خواهند شد چه هر چند نشانها که دلالت تمام داد بر وحدت ما و قدرت ما بر بعث ایشان

باین ننمودیم اصلا بان التفات نکردند وَآيَةٌ لَّهُمُ ونشانه که مرایشانرا هست بر قدرت کامله ما بر بعث این الْأَرْضُ
الْمَيْتَةُ یعنی خشک بیگیاه که ما بسبب باران أَحْيَيْنَاهَا زنده کردانیدیم انرا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا وبیرون آوردیم
ازروی حَبًّا جنس دانه را مراد جو یا یست که قوت انسانست از جو وگندم وبرنج وغیران فَمِنْهُ پس از آن دانه يَأْكُلُونَ
میخورند وبان تربیت می یابند وَجَعَلْنَا وآفریدیم فِيهَا جَنَّاتٍ در زمین بوستانها وباغها مِّن نَّخِيلٍ از انواع
درختان خرما وَأَعْنَابٍ واصناف انگور وچونکه زروع واشجار بدون آب نمی‌رویند از اینجهة در عقب این میفرماید
وَفَجَّرْنَا فِيهَا وروان کردیم در زمین آب را مِنَ الْعُيُونِ از چشمها تا بآن حبوب ونخل واعناب را آب دهند و آنها را
آفریدیم لِيَأْكُلُوا تا بخورند مِن ثَمَرِهِ از میوه هر نوع ازان وَمَا عَمِلَتْهُ وتا بخورند آنچه کرده است انرا أَيْدِيهِمْ دستهای
ایشان ازان مثل دوشاب وسرکه وغیران وچون نفع اینها راجع به بندگانست نه بخدا ازینجهة انکه او غنی مطلق است و مستغنی
از ماسوی از اینجهة میفرماید که أَفَلَا يَشْكُرُونَ آیا پس شکر نمیکنند ای بندگان بازای این نعمتها ومنعم حقیقی خود را
پرستش نمیکنند سُبْحَانَ الَّذِي منزه است از جمیع نقص وپاک از همه عیب خدائی که بقدرت کامله خود خَلَقَ الْأَزْوَاجَ
آفرید انواع اشیا را كُلَّهَا همه آن مِمَّا تُنبِتُ الْأَرْضُ از آنچه میرویاند زمین را بقدرت کامله خود چون نبات واشجار
ملونه ومتغایر الطعم وَمِنْ أَنفُسِهِمْ واز نفسهای مردمان که مذکر ومؤنث وسیاه وسفید وغیران وَمِمَّا
لَا يَعْلَمُونَ واز آنچه نمیدانند یعنی از آن چیزیکه خدا تعالی ایشانرا بران مطلع نساخته از اقسام مصنوعات که در قعر بحرند
وَآيَةٌ لَّهُمُ ونشانه دیگر مر ایشانرا بر کمال قدرت اللَّيْلُ شبست که از روی حکمت نَسْلَخُ مِنْهُ می کنیم
از و چون کندن پوست یعنی زایل میکنیم از و النَّهَارَ روشنی روز را که آفتابست فَإِذَا هُم پس آنگاه ایشان
مُّظْلِمُونَ داخلند در تاریکی که هیچ روشنی نیست ایشانرا وَالشَّمْسُ ودلیل دیگر بر قدرت ما آفتابست تَجْرِي
لِمُسْتَقَرٍّ لَّهَا میرود از برای قرارگاهی که اوراست یعنی از برای حد معین که شبانه روزی دور او منتهی میشود یا غایت
ومستقر المحل انقضای دنیاست یعنی همیشه حرکت میکند واصلا قرار نمیگیرد تا هنگام انقطاع دنیا ذَٰلِكَ آن رفتن
آفتاب بمستقر خود تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ مقدر ومقرر کردن خداوندیست که غالب است بقدرت کامله خود بر هر مقدوری
الْعَلِيمِ احاطه کننده بعلم شامل خود بر هر معلومی وَالْقَمَرَ قَدَّرْنَاهُ وماه تقدیر کردیم یعنی اورا مقرر فرمودیم

منازل

مَنَازِلَ در منزلهای بیست وهشت گانه از دوازده برج که هر شب در منزلیست از منازل مذکوره وازان تجاوز نکند
ومتقاصر نشود وتزاید وتناقص نوران بحسب بعد وقرب آفتابست پس هر چند در منازل اخیر باآفتاب دورتر شود نوران افزاید
وچون قرب باو پیدا میکند بتدریج نور او کم میشود ومیل میکند بصورت کمان حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ تا وقتی
که گردید در آخر منزل خود قریب باجماع است مانند چوب خوشه خرما که کهنه شده باشد یعنی در باریکی وزردی وکجی مانند شاخ
خرما باشد که در وقت خشکی باریک وزرد وکج میشود بشکل هلال علی بن ابراهیم باسناد خود نقل کرده که ابو سعید مکاری واقفی
روزی نزد امام علی بن موسی الرضا علیه السلام آمد واز روی انکار وعناد گفت مرتبه تو بان رسیده که دعوی امامت کنی
وخود را در مرتبه پدر خود داری آنحضرت فرمود که خدا ترا نابینا وترا بفقر وفاقه مبتلا سازد چه میشود که ترا دیده بصیرت
تو احوال دیگر بینی در من نگاه میکنی نمیدانی که خدا تعالی وحی فرستاده بعمران پیغمبر که من پسری بتو ارزانی خواهم داشت
که اکمه وابرص را بشفا دهد بعد ازان مریم را بارداد وعیسی علیه السلام را بمریم کرامت فرمود پس عیسی از مریم باشد ومریم از عیسی
یعنی هردو یکدرجه باشند ومیان ایشان فرقی نباشد ومن هم از پدرم وپدر از منست وهردو در یک مرتبه ایم ومیان ما دو
دوئی نیست ابو سعید گفت مسئله از تو می پرسم گفت بپرس اگرچه از من قبول نخواهی کرد واعتقاد بان نخواهی داشت گفت
چگوئی در حق کسی که در وقت مرگ گوید هر بنده قدیم که دارم آزاد است فرمود هر مملوک که مدت شش ماه در ملک
او در آمده باشد آزاد است گفت از کجا میگوئی گفت از آنجا که حق تعالی فرموده که والقمر قدرناه منازل حتی عاد کالعرجون
القدیم وشاخ خوشه خرما در عرض شش ماه بشکل هلال میشود ابو سعید انکار این معنی نمود چون از نزد آنحضرت بیرون آمد نابینا شد
وبفقر وفاقه گرفتار گشت ودر بدر خانها میگشت وگدائی میکرد تا بدوزخ رفت وقصه او در میان مردم علامتی شد وباز
در بیان قدرت کامله خود میفرماید لَا الشَّمْسُ يَنبَغِي لَهَا أَن تُدْرِكَ الْقَمَرَ نه آفتابرا سزد وشاید مر او را
که دریابد ماه را ومقام او ودر رسد زیرا که او در فلک چهارم است وماه در فلک اول ومیان این هردو هزار ودویانصد
سال راه است ویا آنکه نمیرسد آفتاب را که بسرعت سیر قمر رسد که تمام دوازده برج را در ماهی قطع میکند و آفتاب
در سالی پس اگر آفتاب در سرعت ماه باشد فصلهای سال از وضع خود بیفتد وخلل بنباتات وحیوانات رسد وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ
النَّهَارِ ونه شب پیشی گیرنده است بروز باین معنی که غلبه کند بر روشنی روز بر وجهی که دو شب یا بیشتر باهم جمع شوند که میان آنها

روز نباشد بلکه متعاقب یکدیگر و با معنی آنست که همچنانکه آفتاب بسرعت ماه را در نمی یابد ماه نیز در روشنی بر آفتاب سبقت نمیگیرد و به
نمیگردد یا بدو نمیرسد وَ كُلٌّ و همه شمس و قمر و کواکب فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ در فلک خود بانبساط تمام سیر میکنند همچنانکه ماهی در آب
بگشادگی و فراخی میرود و شنا میکند عیاشی باسناد معتبره خود از اشعث بن حاتم روایت کرده که او گفت من در خراسان
بودم وقتیکه امام رضا علیه السلام صلوات الله علیه و فضل بن سهل و مامون در مرو باهم در یک مجلس بودند از هر نوع سخن در آن مجلس
میگذشت امام علیه السلام فرمود که مردی از بنی اسرائیل در مدینه از من پرسید که اول روز خلق شده است یا شب شما درین باب
چه میگوئید ایشان گفتند ما علم باین نداریم پس فضل گفت یا ابن رسول الله جواب این مسئله بیان فرما و طوق در گردن ما
افکن فرمود که از قرآن کریم گوئیم یا از حساب فضل گفت از هر دو اگر خواهید فرمودند اما از جهت حساب پس بنابر آنکه طالع
دنیا سرطان بود در وقتیکه کواکب در موضع ارتفاع بودند مشتری در سرطان و شمس در حمل و قمر در ثور و این دلالت میکند
بر آنکه شمس در وسط آسمان بود پس روز پیش از شب مخلوق شده باشد و اما از قرآن حق تعالی فرماید که لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ
الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ شب سابق است بر روز پس که روز بر شب سابق بود و نیز در میان تعداد نعمت خود میفرماید که وَآيَةٌ
لَهُمْ و نشانه دیگر از قدرت ما که مر ایشان راست أَنَّا حَمَلْنَا آنست که برداشتیم ذُرِّيَّتَهُمْ آبا و اجداد ایشان را
از زمین در وقت طوفان و نشاندیم ایشان را فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ در کشتی نوح که پر بودند از مردمان و سایر
حیوانات و ما یحتاج ایشان وَخَلَقْنَا لَهُمْ و آفریدیم برای ایشان مِنْ مِثْلِهِ از مثل کشتی نوح مَا يَرْكَبُونَ آنچه
سواری میکنند از کشتیها که بعد از نوح که بر صورت آن می سازند و گویند مراد شتران اند که کشتی بیابان اند و سایر چهار
پایان وَإِنْ نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ و اگر خواهیم غرق سازیم اهل کشتی را بطوفان و موجهای دریا فَلَا صَرِيخَ پس هیچ
فریادرسی نباشد لَهُمْ مر ایشان را که از غرق شدن ایشان را نگهدارد وَلَا هُمْ يُنْقَذُونَ و نه ایشان رهانیده
شوند از مرگ هرگاه که اراده ما تعلق گرفته باشد بر هلاک ایشان إِلَّا رَحْمَةً مگر رحم و بخشیم بر ایشان بخشیدنی
مِنَّا از نزدیک خود که ایشان را از غرق نجات دهیم وَمَتَاعًا و برخورداری دهیم ایشان را بحیوة برخورداری
إِلَىٰ حِينٍ تا زمانی که اجل ایشان در آن بسر آید وَإِذَا قِيلَ و چون گفته شود یعنی مؤمنان گویند لَهُمْ ایشان کافران را
اتَّقُوا بترسید و به پرهیزید مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ از آنچه پیش از شما بوده از عذاب امم گذشته وَمَا خَلْفَكُمْ آنچه از

از عقب شما

از عقب شما است یعنی در آخرت از عذاب و عقوبت از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که معنی آنست که بترسید از آنچه
در پیش شما است از عذاب پس گناهان گذشته نادم باشید و بر ترک ذنوب در آینده جازم لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ باشد که
بر شما رحم کنند و از شما در گذرند ایشان از سخن مؤمنان اعراض کنند و عناد و مکابره را بیشتر کنند وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ
و نیامد بر ایشان مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ از آیات پروردگار ایشان که قرآنست و سایر معجزات إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مگر که
بودند از آن یعنی نظر کردن بآن مُعْرِضِينَ روی گردانندگان آورده اند که فقرای صحابه مشرکان قریش را و زنادقه
عرب را گفتند که آنچه بزعم شما است که از مال خدا است بما اطعام کنید ایشان گفتند که خدا باعتقاد شما قدرت دارد بر اطعام
دادن به بندگان بایستی که شما را طعام دهد و چونکه او شما را طعام نداد پس ما نیز شما را ندهیم چه خدا شما را از آن محروم ساخته آیه آمد که
وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ و چون گویند مشرکان را که أَنْفِقُوا انفاق کنید بر درویشان و محتاجان مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ از آنچه
روزی کرده است خدا شما را از اموال دنیوی قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا گویند آنانکه نگرویدند لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنان را
که گرویده اند که أَنُطْعِمُ آیا اطعام دهیم مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ آنانرا که خدا خواستی أَطْعَمَهُ طعام دادی او را إِنْ
أَنْتُمْ نیستید ای مؤمنان إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ مگر در گمراهی هویدا که ما را امر بمخالفت اراده او میفرمائید و شبهه نیست
که سخن کفار عین خطا است زیرا که بعضی را توانگر ساخته و بعضی را درویش گذاشته بجهة امتحان و ثواب ایشان حکم فرموده
که اغنیا از مال خدا فقرا را محظوظ گردانند پس اراده خدا بهانه ساختن و امر الهی که باتفاق فرموده فرو گذاشتن غلط
و محض خطا است و هرگاه که تهدید این کافران خطا کار و مشرکان کج رفتار میکردند زبان باستهزا پیغمبر و مؤمنان میگشودند
وَيَقُولُونَ و میگفتند که مَتَىٰ کی خواهد بود هَٰذَا الْوَعْدُ این وعده شما که قیام قیامت است و وقت عقوبت إِنْ كُنْتُمْ
صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان پس حق تعالی در جواب ایشان فرموده که مَا يَنْظُرُونَ انتظار نمیکشند منکران بعث
إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً مگر یک فریاد را تَأْخُذُهُمْ که بگیرد ایشان را مراد صاعقه ایست که بعد از آنکه چهل روز از نفخه
فزع بر آمده باشد در یابد ایشان را وَهُمْ و حال آنکه ایشان در آن وقت يَخِصِّمُونَ خصومت و جدال کنند در سودا و معامله
بازار بعضی در مهمات دنیا باشند که یکبار اسرافیل صور بدمد و همه در یک طرفة العین هلاک شوند و در حدیث آمده که مردمان در
متاع خود را گشوده باشند و هنوز آنرا بهم نپیچیده باشند که قیامت قایم شود و همچنین لقمه برداشته باشند و هنوز آنرا بدهن نرسانیده

و بعضی کله را بآب برده باشند و هنوز آب نداده که صور دمیده شود فَلَا یَسْتَطِیعُونَ پس نتوانند نزد اینحال تَوْصِیَةً
وصیت کردن با حاضران وَلَا إِلَى أَهْلِهِمْ و استطاعت نداشته باشند که بسوی اهل خویشان که غایب باشند از ایشان یَرْجِعُونَ
باز گردند یعنی ایشانرا امان ندهند که از بازار بخانه آیند و هلاک شوند بصدای نفخ صور هلاک شوند وَنُفِخَ و دمیده شود بعد از
چهل سال دیگر فِي الصُّورِ مراد نفخه دیم است که بان زنده شوند فَإِذَا هُمْ پس ناگاه ایشان مِنَ الْأَجْدَاثِ از گورها بیرون
آیند إِلَى رَبِّهِمْ بسوی پروردگار خود یعنی بموضعی که حکم الهی صادر شده باشد بحکم غیره یَنْسِلُونَ میشتابند مراد صحرای
قیامت است از قتاده روایتست که فتور در عذاب کفار واقع شود مرد بین این دو نفخه که چهل سال از اینجاست که چون
هول قیامت ببینند قَالُوا یَا وَیْلَنَا گویند از روی حسرت که ای وای بر ما مَنْ بَعَثَنَا که برانگیخت یعنی بیدار کرد
ما را مِنْ مَرْقَدِنَا از خوابگاه ما و گویند که چون هول قیامت بنظر ایشان درآید احوال قبر نسبت بان احوال بمنزله خواب
شمرند چه عذاب قبر در جنب آن هیچ نماید و چون این را مشاهده کنند گویند هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ اینست آنچه خدای
وعده کرده است وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ و راست گفتند فرستاده شدگان یعنی اینست آنچه عناد و مکابره انکار آن میکردیم
و بعد از آن از سرعت بعث ایشان را خبر میدهد إِنْ كَانَتْ نبود این واقعه إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً مگر یک نعره که نفخه
آخرین است بمجرد نفخه زنده شوند فَإِذَا هُمْ پس ناگاه که ایشان جَمِيعٌ یعنی همه خلق اولین و آخرین فراهم آورده شوند
لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ نزدیک ما حاضر کرده شدگان و حق تعالی بساط کبریا گسترانده و خطاب کند که فَالْيَوْمَ پس امروز لَا تُظْلَمُ
نَفْسٌ ستم کرده نشود هیچ نفس شَيْئًا چیزی را از جزای کردار خود یعنی از ثواب ایشان چیزی نکاهد و زیاده بر استحقاق
عقوبت نفرماید بلکه همه امور بر وفق عدل باشد و بعد از آن خطاب باهل محشر کنند که وَلَا تُجْزَوْنَ و پاداش داده
نشوید ای اهل عرصات إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ مگر آنچه بودید که میکردید از خیر و شر یعنی هر یک بمناسب کردار خود داده
خواهید شد و بمنازل خود شتابید پس بنابراین إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ بدرستیکه یاران بهشت آن روز فِي شُغُلٍ
در شغل و کار باشند یعنی مشغول نعمت بهشت و مستغرق لذات آن و از صادق علیه السلام مرویست که مشغول ایشان بدختران
بکر باشد و شنیدن نغمه‌ها و گفته‌اند اهل بهشت مشغول باشند بانواع ثواب که هر نوعی از آن ثواب مناسب فراخور عضوی باشد
که آنرا در عبادت مشغول ساخته باشند مثلا در حق اهل اسلام امنیت ثواب پای ایشان باشد که بان بمساجد و یا بطلب علم و زیارت رفته

و سایر خیرات رفته باشند و بشنوند کاشا ثواب دست که بان مالها تصدق کرده باشند و حور العین ثواب فرج که آنرا
از حرام باز داشته باشند و کلوا و اشربوا هنیئا ثواب شکم که از لقمه حرام باز داشته و آخر دعویهم ثواب زبان
که بان بذکر خدا و سایر اقوال نیکو گویا شده باشد لا یسمعون فیها لغوا ثواب گوش که آنرا بمواعظ و نصایح ادیه صرف
کرده باشند و از تلذ الاعین ثواب چشم که بان نظر کرده باشند در مصحف و سایر عبادات که متعلق بان باشد پس اهل بهشت
بجمیع انواع ثواب فَاكِهُونَ شادان و نازان و متلذذ باشند در اصناف نعمت خدای هُمْ وَأَزْوَاجُهُمْ ایشان و زنان
ایشان که در دنیا با ایشان هم خانه بوده باشند و بصفت ایمان از دنیا بیرون رفته با حور العین که حق تعالی ایشانرا در بهشت
جفت ایشان کرده باشد فِي ظِلَالٍ در سایه‌ها یعنی در موضعی که صدمه حرارت آفتاب بدان راه نداشته باشد عَلَى الْأَرَائِكِ
بر تختهای آراسته و پیراسته مُتَّكِئُونَ تکیه زده کان لَهُمْ فِيهَا مر ایشانراست در بهشت فَاكِهَةٌ جنس میوه از انواع متنوعه
وَلَهُمْ و مر ایشانراست مَا يَدَّعُونَ آنچه خواهند و آرزو کنند یا آنکه بزبان آرند ابن عباس روایت کرده که هرچه بهشتی
در خاطر درآورد از اطعمه و اشربه یا آنکه بزبان آورد در پیش حاضر سازند سَلَامٌ ایشانرا باشد سلامتی و تحیتی مشعر
بر امنیت و سلامت و فراخی نعمت بسیار کرامت قَوْلًا گفتنی صادر شده مِنْ رَبٍّ رَحِيمٍ از جانب پروردگار مهربان
بر ایشان مرویست از عبدالله انصاری که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که اهل بهشت در هم نعیم خود مستغرق باشند که ناگاه
نوری بر ایشان درخشان شود و چون سر بالا کنند و از آن نور آواز آید که السلام علیکم یا اهل الجنة این غایت مدعای ایشان باشد
و گویند که ملائکه هر گاه بزیارت ایشان آیند بر ایشان سلام کنند باین عبارت السلام علیکم من ربکم الرحیم مرویست
که چون اهل بهشت متوجه بهشت شوند کفار پیروی ایشان کرده همراه افتند خطاب رسد که دور شوید وَامْتَازُوا
الْيَوْمَ و جدا گردید امروز أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ ای عاصیان و کافران از موحدان و مؤمنان که شما را بزندان دوزخ
باید فرستاد و نزد ضحاک معنی آنست که ای کافران همه از یکدیگر جدا شوید پس هر کافری را در دوزخ جای نه کنند و در آن
مسدود سازند که نه او کسی را بیند و نه کسی او را و در آنجا بعذاب ابدی گرفتار شود و بعد از آن امتیاز کفار بدین خطاب
رسد که أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ آیا عهد نکردم بر شما بزبان پیغمبران و بدلیل عقل یَا بَنِي آدَمَ ای فرزندان آدم نفرمودم
شما را أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ آنکه نپرستید شیطان را یعنی فرمان او نبرید و بفرمان او از برای من شریک مگیرید

إِنَّهُ لَكُمْ بدرستیکه او مر شما را عَدُوٌّ مُبِينٌ دشمنیست آشکارا و دشمنی او باید که بر شما ظاهر و بر همه شما هویدا وَأَنِ اعْبُدُونِي
و نه که عهد کردیم که مرا بپرستید زیرا که هَذَا این پرستش شما مرا و ترک فرمان شیطان صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ راهیست راست
که سالک خود را به بهشت میرساند وَلَقَدْ أَضَلَّ و بدرستیکه گمراه گردانید شیطان مِنْكُمْ از شما آدمیان را جِبِلًّا
كَثِيرًا خلق بسیار را أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ آیا نبودید که تعقل کنید اضلال او را از طریق حق و بدام فریب او
نیفتید هَذِهِ این دوزخ که می‌بینید جَهَنَّمُ الَّتِي دوزخیست که در دنیا كُنْتُمْ تُوعَدُونَ بودید که ترسانیده میشدید
بدان اصْلَوْهَا الْيَوْمَ در آیید بآن امروز بر سبیل لزوم و دوام بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ بسبب آنکه بودید که میپوشیدید
حق او را و انبیا را تکذیب میکردید الْيَوْمَ نَخْتِمُ امروز مهر می‌نهیم عَلَى أَفْوَاهِهِمْ بر دهانهای ایشان چون دعوی
بی‌موقع کنند که مشرک نبودیم و رسولان را تکذیب نکردیم تا قادر بر سخن کردن نباشند وَتُكَلِّمُنَا و سخن گوید با ما
أَيْدِيهِمْ دستهای ایشان وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ و گواهی دهد پایهای ایشان بِمَا كَانُوا بآنچه بودید در دنیا يَكْسِبُونَ
که کسب میکردند بعضی اعضای ایشان را که در دنیا بآن سخن میکردند بآن را مهر نهیم تا دعوی بدروغ از آنها صادر نشود ابو سعید
خدری از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله روایت کند آورد چون روز قیامت باشد خدای تعالی بر کافران علامتی پدید
تا مردمان بدانند که ایشان کافرند و چون ایشان با وجود علامت انکار این معنی کنند فرشتگان بر ایشان با وجود
علامت انکار اینمعنی کنند فرشتگان بر ایشان گواهی دهند و چون بر انکار ثابت قدم باشند اعضای ایشان را ناطق
سازد تا بر ایشان گواهی دهند و در بعضی تفاسیر مذکور است که همچنانکه جوارح کافران بر افعال بد ایشان گواهی دهند
اعضای مؤمنان نیز بر طاعات ایشان گواهی دهند بر شمردن تسبیح و آیتهای قرآن بر تلاوت بعد از آن اظهار قدرت
خود میفرماید بر اهلاک جماعتی که جاحد وحدانیت اند و میگوید وَلَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا و اگر خواهیم در دنیا هر آینه ناپدید
کنیم و محو گردانیم عَلَى أَعْيُنِهِمْ بر چشمهای ایشان بر وجهی که اثر چشم ایشان بر صفحه روی ایشان نماند فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ
پس سبقت گیرند در راهی که در سلوک آن عادت کرده اند فَأَنَّى يُبْصِرُونَ پس چگونه بینند از غضب وَلَوْ نَشَاءُ
و اگر خواهیم لَمَسَخْنَاهُمْ مسخ کنیم و متغیر سازیم صورت ایشان را بصورت سنگ که بی روح است و یا بصورت بوزینه و خوک
عَلَى مَكَانَتِهِمْ بر همان جایها که نشسته اند یعنی همانجا که هستند فسرده شوند فَمَا اسْتَطَاعُوا پس نتوانند قدرت

نتوانند

نداشته باشند مُضِيًّا به پیش رفتن از آن موضع وَلَا يَرْجِعُونَ و باز پس نگردند یعنی نتوانند که باز گردند از آن مراد آنست
که بر پیش و پس رفتن قادر نباشند تا نتوانند باز کردن بصورت اصلی خود خلاصه معنی آنست که کفار بسبب کفر و نقض عهد
مستحق این جزا هستند و ما قدرت داریم بر آن ولیکن بجهت رحمت شامله و اقتضای حکمت در مهلت دادن ایشان که این کار
نمیکنیم و ایشان را وا میگذاریم تا در آخرت بسزای خود رسند بعد از آن بجهت تنبیه ایشان بر قدرت او سبحانه بر مسخ و طمس میفرماید
که وَمَنْ نُعَمِّرْهُ و هر کرا ما عمر دهیم دراز گردانیم و دراز کنیم و کسی که عمر دهیم او را نُنَكِّسْهُ بر گردانیم او را فِي الْخَلْقِ
در آفرینش یعنی زیادتی جسم او را بنقص بدل کنیم و قوت او را بضعف و جوانی و طراوت او را به پیری و پژمرده گی
و زیرکی و دانائی او را بکودنی و نادانی أَفَلَا يَعْقِلُونَ آیا در نمی یابند که هر که قادر برین باشد بر مسخ صورت نیز
قادر خواهد بود آورده اند که چون کفار عرب قرآنرا بر اسلوب غریب و نظمی عجیب دیدند گفتند محمد شاعر است حق سبحانه
و تعالی رد قول آنها کرده آیه فرستاد که وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ و نیاموختیم محمد را شعر یعنی علم شعر را باو ندادیم
وَمَا يَنْبَغِي لَهُ و نشاید و نسزد مر او را شعر گفتن و نظم قرآن دلالت نمیکند بر شعر زیرا که مقفی و موزون است و قرآن
نه برین طریق و قانون است چه در آثار آمده که هرگاه آن حضرت بیتی بر سبیل تمثیل ادا فرمودی بر وجهی که از طریق وزن
منحرف بودی بر زبان مبارکش جاری شدی گفتندی یا رسول الله طریق وزن چنین نیست فرمودی شعر خواندن کار من نیست
من شاعر نیستم و از کلمات آنحضرت آنچه موزون واقع شده مانند انا النبي لا كذب انا ابن عبد المطلب اتفاقی بوده بی قصد از وی صادر
گشته و حکمت درین باب آنست که تا شبهه بدل مردمان نرسد بآنکه قدرت او بر نظم قرآن و فصاحت آن قوت و فطرتیست
که در شاعری دارد از عائشه مرویست که دشمن ترین کلامی نزد حضرت رسالت شعر بود در خبر است که آنحضرت فرمود که اگر شکم
شما پر از ریم و چرک باشد من دوستر دارم از آنکه پر از شعر باشد و بدانکه اشعاری که حضرت از آن متنفر بود شعرهائی بود که متضمن
هجو مسلمانان بود و سخنان باطل و بیهوده اما اشعاری که مشتمل بر نصیحت و موعظه و منقبت می‌بود بسیار دوست داشتی و مردمان را
بآن تحریص نمودی و درباره حسان بن ثابت که مداح اهل البیت بود فرمود که همیشه ای حسان تائید و قوت خواهی یافت بروح
قدسی که جبرئیل است و سبب تقرب آن درگاه جلیل مادامیکه یاری ما خواهی داد در مدح و منقبت و بیان فضایل اهل بیت
و مدح گستری حضرت عزت عزشانه و نصیحت و موعظه چه قرآن بر همین مضمون وارد شده چنانکه فرمود إِنْ هُوَ یعنی نیست آنچه

فرستادیم ما او را إِلَّا ذِكْرٌ مگر یاد کردن موعظه و ارشاد وَقُرْآنٌ مُبِينٌ و کتابی روشن که بر وجه روشن اخذ معانی از آن می توان کرد و آنرا
از عالم بالا فرو فرستادیم لِيُنْذِرَ تا بیم کند محمد بآن و بترساند مَنْ كَانَ حَيًّا هر که را که باشد زنده یعنی کسی را که مؤمن باشد
زیرا که حیات ابدی با ایمان است و کافر حکم مرده دارد در تأمل و تفکر نکردن در آیات ظاهره بلکه کمتر از آن زیرا که مرده اگرچه
منتفع نمی شود اما متضرر هم نمیگردد بخلاف کافر که بدین جهة نفع نمیکرد و متضرر می شود و از امیر المؤمنین صلوات الله علیه مرویست که مراد از
حیات عقل است یعنی قرآن فرستاده شده تا بیم کند کسی را که عاقل باشد و بفهم آن رسد نه غافل و جاهل چه آن در حکم مرده است
وَيَحِقَّ الْقَوْلُ تا واجب شود کلمه عذاب عَلَى الْكَافِرِينَ بر ناگرویدگان که قبول آن نکنند و بآن منتفع نشوند و چون کفار بدلایل
مذکوره متنبه نشدند و قدم بر صراط مستقیم ننهادند از اینجهة حق تعالی سر رشته کلام را بجانب دلائل توحید کشیده میگوید
أَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی بینند و نمیدانند أَنَّا خَلَقْنَا از آنکه آفریده ایم لَهُمْ برای منافع ایشان مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا
از آنچه کرد دستهای قدرت ما بی واسطه شریکی و یاری غیری بلکه منفرد و یگانه بودیم در آفریدن و این کلام مثل کلام اهل عرفست
که کسی گوید که من این را بدست خود ساخته ام یعنی دیگری در ساختن آن یاری من نداده پس بر طبق محاورت ایشان میفرماید که ما آفریدیم
برای ایشان بجودی خود بدون شرکت غیر أَنْعَامًا چهارپایان را چون اسب و شتر و گاو و گوسفند فَهُمْ لَهَا پس ایشان
مر او را مَالِكُونَ بتصرف خود در آورند گانند و ضبط نمایندگان وَذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ و رام کردانیدیم انعام را
برای ایشان فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ پس بعضی از آنست که بدان سواری میکنند چون اسب و استر و شتر وَمِنْهَا و برخی دیگر
از آنها يَأْكُلُونَ میخورند گوشتهای آنرا چون گاو و گوسفند وَلَهُمْ فِيهَا و مر ایشانراست در این چارپایان مَنَافِعُ
سودها از پوست و پشم و موی وَمَشَارِبُ و آشامیدنیها از شیر و دوغ آن أَفَلَا يَشْكُرُونَ آیا پس شکر نمیگویند خدا را
که همه انعام را آفرید و مرکوب ایشان کردانید و منافع بسیار از آن بایشان رسانید که اگر خالق آنرا نمیکرد چگونه ایشانرا
ممکن بود آن فواید را اخذ کردن و بعد از آن بیان جهالت ایشان میکند و میگوید که کفار با وجود انعام و سایر منافع بر ایشان و علم ایشان
بقدرت کامله بیقین بتفرد او کسی نه در آفریدن آن خدا را عبادت نکردند وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ و فرا گرفتند
بجز از خدای که خالق جمیع اشیاست آلِهَةً خدایانی که بر هیچ قادر نیستند لَعَلَّهُمْ يُنْصَرُونَ بامید آنکه ایشان یاری
کرده شوند یعنی آن خدایان ایشان را یاری کنند و شفاعت و دفع عذاب از ایشان و حال آنکه آن بتان لَا يَسْتَطِيعُونَ

نصرهم

نَصْرَهُمْ نمیتوانند یاری دادن ایشانرا زیرا که جمادند و شعور و قدرت ندارند وَهُمْ و آن بت پرستان لَهُمْ
مر بتان را جُنْدٌ مُحْضَرُونَ سپاهی اند حاضر کرده شده یعنی شیطان ایشانرا نزد بتان حاضر ساخته بجهة عبادت آنها
کردن و نزد جماعتی معنی آنست که روز قیامت بت پرستان با بتان را در آتش دوزخ حاضر سازند چه هر جزوی از ایشان با معبود
باطل خود در طبقه از طبقات آتش فراخور ایشان حاضر خواهند ساخت و در روایت آمده که روز قیامت بتان را
پیش دارند و بت پرستان در پس چنانکه لشکر در پس پادشاه و همه باین وجه بدوزخ برند و چون حالت ایشان باین نوع است
فَلَا يَحْزُنْكَ پس باید که غمگین نسازد ترا قَوْلُهُمْ سخن ایشان که نسبت بمعبود حقیقی خود میگویند اتخاذ اولاد و شریک و
یا در سحر و کهانت و شعر درباره تو إِنَّا نَعْلَمُ بدرستیکه ما میدانیم مَا يُسِرُّونَ آنچه پنهان میکنند از حقد و بغض
نسبت بمومنان وَمَا يُعْلِنُونَ و آنچه اظهار میکنند از کلمات کفر و عصیان و بمالات ایشان را بدان جزا خواهیم داد آورده اند
که ابو جهل یا عاص بن وائل سهمی یا ولید بن مغیره و بروایت مجاهد و قتاده و از امام جعفر صادق علیه السلام ابی بن خلف میرزا ابو القاسم سلمه الله تعالی
بمجلس حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آمد در آن مجلس از صنادید قریش حاضر بودند استخوان پوسیده را بدست مالید
خورد و مرد شد و بر باد داد و گفت کیست که این اجزای متفرقه را جمع ساخته دیگر باره زنده کند آنحضرت فرمود
که آفریدگار من اجزای متفرقه را در قیامت جمع کرده دیگر باره زنده کند و ترا زنده کرده بدوزخ خواهد برد
در اثنای این آیه آمد که أَوَلَمْ يَرَ الْإِنْسَانُ آیا ندید و ندانست آدمی یعنی ابی أَنَّا خَلَقْنَاهُ آنکه آفریدیم
او را مِنْ نُطْفَةٍ از آن منی باین وجه که اول علقه ساختیم و از علقه مضغه رسانیدیم و استخوان در آن گوشت رویانیدیم و مرتبه
مرتبه مستعد صورت انسان کردانیده و روح در وی دمیدیم بعد از آن در شکم مادر تربیت داده بیرون آوردیم و در طفولیت
بتدریج پرورش دادیم و چون او را بحد عقل رسانیدیم و سخن گوی کردانیدیم فَإِذَا هُوَ پس آنگاه او در باب بعث
خَصِيمٌ مُبِينٌ جدال کننده است هویدا آیا اگر درین باب تامل کند میداند که کسی که قادر باشد بر آفریدن بر وجه مذکور
البته قادر خواهد بود بر اعاده آن و اعاده آن سهل تر از آفریدن خواهد بود بر اعاده آن و آن اعاده سهل تر از آفریدن
خواهد بود در اول بار او پس بجهة عناد و مکابره منکر این معنی شد یا حبیب در این امر بعث بمجادله آغاز کرد وَضَرَبَ
لَنَا مَثَلًا و بزد برای ما او مثلی که آن فرد کردن استخوان پوسیده است بر دست و باد دادن و بآن نفی قدرت

ما کرده بر اجزای پوسیده و تعجب نمود بکسی که قایل بعث است در روز جزا وَنَسِيَ خَلْقَهُ و فراموش کرد یعنی نظر نکرد در آفریدن
ما او را و از روی عناد و تکبر گفت قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ گفت کیست که زنده کند استخوانها را یعنی او را باطل ادله
کند وَهِيَ رَمِيمٌ و حال آنکه پوسیده و ریزه شده باشد و پوست و گوشت و عروق و اعصاب از او رفته حق رد انکار قول
او کرده فرمود که قُلْ بگوی ای محمد این شخص را که منکر اعاده است و متعجب در آن يُحْيِيهَا زنده گرداند استخوانها را الَّذِي
آنکسی که در قدرت کامله أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ بیافرید آنرا اول بار و از عدم بوجود آورد وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ و او
بهمه آفریدها عَلِيمٌ یعنی بعلم شامل خود تفاصیل مخلوقات و کیفیت آفریدن آنرا میداند پس عالم خواهد بود با جزای اشخاص متفرقه
و باصول و فصول آن قادر بر ضم بعضی از آن ببعضی و بر اعادهٔ آن بر نهجی که پیش از آن بوده باشد پس از آن جهت زیاده در بیان قدرت خود
خبر از قدرت عجیبه و غریبه خود داده میگوید که خدای قادر است بر اعادهٔ اجسام الَّذِي آنخدائی است که بقدرت عجیبه خود جَعَلَ
آفرید و پیدا کرد لَكُمْ برای شما مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ از درخت سبز نَارًا آتش را فَإِذَا أَنْتُمْ پس آنگاه شما مِنْهُ از آن درخت
تُوقِدُونَ می افروزید آتش در اکثر مواضع بادیه عرب دو درخت است که یکی را مرخ گویند و دیگر را عفار هرگاه که شاخی از
درخت مرخ و عفار بیکدیگر می مالند آتش از آن بیرون می آید با وجود آنکه تر و تازه باشند کلبی گوید که جمیع درختها آتش دارد
الا درخت عناب پس آنکسی که قادر باشد بر بیرون آوردن آتش از درختی که در غایت رطوبت و سبزی باشد قدرت او بیشتر
خواهد بود بر اعادهٔ غضاضه و طراوت در چیزی که در اصل تر تازه باشد و خشک شده و دیگر بجهت سرزنش ایشان میگوید أَوَلَيْسَ
الَّذِي آیا نیست آنکس که خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بیافرید آسمانها و زمین را با بزرگی جرم آن بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ
توانا بر آنکه آفریند مِثْلَهُمْ مانند ایشان را که نسبت بآسمان و زمین در نهایت حقارت و صغارت اند بَلَى آری قادر است
اعادهٔ آدمیان را وَهُوَ الْخَلَّاقُ و اوست بسیار آفریننده مخلوقات الْعَلِيمُ و بس دانا بکیفیت احوال موجودات
و آفریدن او چیزی نه بدر از مدت و با غایت آلت نیست بلکه إِنَّمَا أَمْرُهُ جز این نیست که شان او چیزی إِذَا أَرَادَ شَيْئًا
وقتیکه خواهد آفریدن چیزی را أَنْ يَقُولَ لَهُ آنست که گوید مر او را كُنْ بباش بحکم من فَيَكُونُ پس آن باشد مراد آنست که
هرگاه قدرت او در ایجاد چیزی باین مرتبه باشد فَسُبْحَانَ الَّذِي پس پاک است از نقص قدرت بر اعاده مخلوق آنکسی که
بِيَدِهِ بدست قدرت او مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ پادشاهی همه چیزها چه هر کس قادر باشد بر خلق جمیع اشیاء قدرت خواهد
دانست

دانست بر اعادهٔ ان و زنده گردانیدن استخوانهای پوسیده و ریزیده و بعد از آن مقر و منکر را وعده میدهد و میگوید
وَإِلَيْهِ و بسوی او تُرْجَعُونَ باز گردانیده خواهید شد یعنی همه شما در محکمهٔ قیامت بمکافات کردار خود خواهید
رسید منکر بعذاب و مقر بثواب و عاصی بعقاب و مطیع بحسن مآب والله اعلم بالصواب

سورهٔ والصافات

ابی بن کعب از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سورهٔ والصافات را قراءت کند بعدد هر دیوی و پری که در
عالم است او را ده حسنه بنویسند و شیاطین از او دور شوند و از شرک بری شود و فرشتگان که حافظ اویند در روز
قیامت بایمان او گواهی دهند و حسین بن ابی العلا از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که هر که در روز جمعه
سورهٔ والصافات تلاوت کند تا در حیات باشد از جمیع آفات و بلیات محفوظ باشد و عیش فراخ روزی
بود و شیطان در بدن او و اولاد او و اموال او دخل نکند و سلطان ظالم باو بدی نتواند رسانید اگر در همان
روز یا همان شب بمیرد حق تعالی او را شهید میرانیده باشد و در جملهٔ شهدا حشر او کند و برفاقت شهدا در بهشت برود
و درجهٔ شهدا ارزانی او کند آورده اند که کفار مکه چون بر سبیل تعجب و انکار گفتند أَجَعَلَ الْآلِهَةَ إِلَٰهًا وَاحِدًا یعنی
آیا محمد همه خدایان را یک خدای کرده است حق تعالی جهة دفع انکار ایشان و اثبات توحید خود سوگندهای
متعدده ذکر نمود بر این وجه که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
وَالصَّافَّاتِ بحق فرشتگانیکه در آسمانها صف کشیده اند از برای عبادت یا فرشتها که در میان هوا بر بالهای گشاده اند
تا بهرچه فرمان رسد بآن قیام نمایند یا بحق غازیان که در جهاد صفها کشیده اند یا بعابدانیکه در صف جماعت باشند یا بنمازیان
که در صف ایستاده قایم شوند یا بمرغان که در هوا صف زنند صَفًّا صف زدنی فَالزَّاجِرَاتِ پس بحق ملائکه که رانندگان
شیاطین اند از صعود بر آسمان بقصد فرا گرفتن کلام فرشتگان که مطلع اند بر اسرار لوح محفوظ یا فرشتگانیکه موکلند بر ابر
و رانندهٔ ابر باطراف عالم یا اهل غزا که رانندهٔ اسپانند یا زجر کننده دشمنان یا باهل عبادت که بسبب کثرت نماز رانندگان
دیوانند و یا بعلما که زجر کفر و فسوق میکنند بدلائل روشن و مردمان را از معاصی زجر میکنند یا بطوریکه بگفتن ذکر خدا
انواع آفات را از خود میرانند زَجْرًا راندنی فَالتَّالِيَاتِ پس بحق فرشتگانیکه میخوانند ذِكْرًا تسبیح و تهلیل
و تحمید خدا را یا خوانندگان وحی خدا اند بر انبیاء یا قراءت کنندگان کتاب که در روز حوادث است تا یقین ایشان

بسبب وجود حوادث بروفق خیر زیاده گردد که نمازیان که در حالت کر و فر بذکر الهی مشغول‌اند یا در اکثر اوقات تلاوت میکنند
و یا باهل علم که قرآن را بر سبیل الزام و حجت بر خصم میخوانند یا بر غازیان که خدای خود را یاد کنند جواب قسم اینکه إِنَّ إِلَٰهَكُمْ بدرستیکه
خدای شما لَوَاحِدٌ هر آینه یکیست در ذات و یگانه در صفات رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آفریدگار آسمانها و زمین
وَمَا بَيْنَهُمَا و پروردگار آنچه در میان آسمانهاست و زمینها از اصناف مخلوقات وَرَبُّ الْمَشَارِقِ و آفریننده مشرقهای کواکب
یا مواضع طلوع آفتاب وان در هر سال سیصد و شصت روز هر روز در مشرقیست هر روز از ایام سال از مشرقی طلوع میکند و چون
اختلاف مغارب بر حسب اختلاف مشارق است از اینجهت اکتفا بذکر آن نموده و بعد از آن بطریق التفات از غیبت بتکلم میفرماید
إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بدرستیکه ما بیاراستیم آسمان اول را که اقرب است بزمین بِزِينَةٍ الْكَوَاكِبِ بآراستن ستارگان
و آفریدن آن بر وجهی که نفوس خلایق لذت می یابند از دیدن آن و حفص باضافه خوانده یعنی بآرایش ستارگان آورده‌اند
که گروه شیاطین تا از زمان بعثت بآسمان صعود میکردند و کلام ملائکه می شنیدند و بزمین می آمدند و کاهنان را وسوسه میدادند
و ایشان اظهار آن میکردند و میگفتند که ما بر علم غیب مطلعیم و مردمان را بجهة آن اضلال میکردند و تابع خود میگردانیدند
و حق تعالی به برکت وجود باجود حضرت رسالت صلی الله علیه و آله ایشان را از استماع آن منع نمود چنانکه میفرماید وَحِفْظًا
و نگاه داشتیم آسمان را نگاه داشتنی مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ از برآمدن هر دیوی مَارِدٍ سرکش نافرمان لَا يَسَّمَّعُونَ
نمی شنوند و حفص لا یسمعون بتشدید سین و میم میخواند که از تسمع مشتق باشد بمعنی طلب سمع یعنی طاقت ندارند که بشنوند و گوش فرا دارند
إِلَى الْمَلَإِ الْأَعْلَىٰ بسوی سخنان گروه بلندتر یعنی اشرف ملائکه بر بعضی اسرار لوح محفوظ و با یکدیگر میگویند وَيُقْذَفُونَ و انداخته
می شوند یعنی فرشتگان بر ایشان می افکنند ستاره‌ها سوراخ کننده را مِنْ كُلِّ جَانِبٍ از هر طرفی از آسمان که بقصد
استماع صعود میکنند دُحُورًا جهة راندن و دور کردن ایشان از آسمان وَلَهُمْ و مر دیوان راست در آخرت عَذَابٌ
وَاصِبٌ عذابی ثابت و دایم که هرگز منقطع نشود و آن شیاطین شنیدن کلام [illegible] ندارند إِلَّا مَنْ خَطِفَ مگر کسی که در رباید
کلام ملائکه را الْخَطْفَةَ یک ربودن که بدزدد و بان سخن را از ایشان فَأَتْبَعَهُ پس در پی او در آید او را شِهَابٌ ثَاقِبٌ
آتشی درخشنده و سوزنده یا ستاره روشن که نور او بر او دیران نشود او را بسوزد آورده‌اند که رکانة بن زید و ابو الاسدین
که منکر بعث و حشر بودند همیشه دعوی دلاوری و تن آوری و قوت و توانائی میکردند و در قریش لاف این معنی میزدند با ان

مفاوضت

مفاوضت میکردند حق تعالی این آیه فرستاد که فَاسْتَفْتِهِمْ پس بپرس از مشرکان مکه که أَهُمْ أَشَدُّ آیا ایشان سخت‌ترند
خَلْقًا از روی آفرینش أَمْ مَنْ خَلَقْنَا یا آنکه ما آفریدیم قبل از ایشان از قرون سابقه یعنی امم سابقه را که در قوت بمراتب
از ایشان در پیش بودند و هلاک کردیم و معذب ساختیم پس ایشان چگونه قوت و صلابت آن دارند که از خود دفع عذاب کنند
إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ بدرستیکه ما آفریدیم همه ایشان را مِنْ طِينٍ لَازِبٍ از گل چسبنده که در نهایت سستی و پستی است یعنی اصل
همه از گل است چو آدم که پدر ایشان است از این جنس آفریده شده است پس اولاد و ذریات او نیز در همین حکم داخل خواهند بود
و هرگاه همه از گل ضعیف مخلوق شده باشند پس پیش قدرت ما همه یکسان باشند و هیچ کدام را قوت آن نباشد که از خود
دفع عذاب کنند در معالم التنزیل آورده که کان پیغمبر چنان بود که هر که قرآن بشنود بران بگرود و چون مشرکان بعد از استماع
آن زبان باستهزاء گشودند و تمسخر آغاز کردند آنحضرت از اینحال متعجب شد این آیه آمد که بَلْ نه چنانست که ایشان مطیع قرآن
شوند عَجِبْتَ شگفت داشتی تو از ناگرویدگان ایشان بقرآن وَيَسْخَرُونَ و حال آنکه ایشان باین سخریه میکنند یا تعجب
کردی که با وجود قدرت الهی بر اعاده خلق چرا کفار مکه آن میکنند و کفار تو در آن استهزا میکنند وَإِذَا ذُكِّرُوا و چون پند داده
شوند بقرآن لَا يَذْكُرُونَ پند نه پذیرند و یا چون بیاد داده شوند دلایل صحت بعث یاد نکنند او را و در آن تفکر و تدبر
ننماید وَإِذَا رَأَوْا و چون به بینند آيَةً نشانه از نشانهای خدای تعالی یعنی معجزه که دلالت بر صدق قول تو کند چون
شکافتن ماه و غیر آن يَسْتَسْخِرُونَ مبالغه کنند با یکدیگر بسحریت خوانند وَقَالُوا إِنْ هَٰذَا و گویند نیست اینکه دیده‌ایم إِلَّا
سِحْرٌ مُبِينٌ مگر جادوئی که ظاهر و هویداست و بر سبیل عناد و استهزاء میگویند که أَئِذَا مِتْنَا آیا چون بمیریم وَكُنَّا
تُرَابًا و یا باشیم خاک وَعِظَامًا و استخوانهای بی گوشت و پوست أَئِنَّا لَمَبْعُوثُونَ آیا ما برانگیخته شدگانیم بعد از
آنکه ما خاک شده باشیم چگونه مبعوث شویم أَوَآبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ آیا پدران نخستین ما که خاک شده‌اند هم زنده شوند
یعنی هرگز ما را و پدران ما را زنده نشوند یعنی هرگز ما را و پدران ما را زنده نکنند قُلْ بگو ای محمد این منکران بعث را نَعَمْ آری همه
شما مبعوث شوید با پدران خود وَأَنْتُمْ دَاخِرُونَ در حالتیکه خوار و بیمقدار باشید در نشأه آخرت آنهنگام که اراده
الهی تعلق گیرد به بعث فَإِنَّمَا هِيَ پس جز این نیست که این بعث زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ یک راندن بود یعنی یک نفخه که اسرافیل
در صور دمد فَإِذَا هُمْ پس ناگاه ایشان زنده شده و از قبر بیرون آمده يَنْظُرُونَ می نگرند یعنی که تکذیب آن میکردند و می دیدند

جزای آنچه کرده‌اند از اعمال قبیحه و اقوال ناپسندیده وَقَالُوا و گویند یَا وَیْلَنَا ای وای بر ما و بر هلاکت ما هَذَا یَوْمُ الدِّینِ
این است روز پاداش کردار ما که ما را بآن وعده میدادند گفته‌اند که ایشان در آن روز بعث معترف شوند و از تکذیب
و عناد پشیمان گردند هرچند فروتنی کنند فائده ندهد ملائکه بایشان گویند که هَذَا این روز یَوْمُ الْفَصْلِ روز حکم است
یا روز جدا کردن نیکان از بدان و تمیز کردن حق از باطل یا بوجه که مطیع را بهشت برند بر طریق اجلال و اکرام و عاصی را
بدوزخ کنند بر سبیل اهانت و ایلام الَّذِی کُنْتُمْ بِهِ آنچنان روزی که بودید شما که بآن تُکَذِّبُونَ تکذیب میکردید و باور
نمیداشتند و بعد از آن خطاب رسد بملائکه که احْشُرُوا الَّذِینَ ظَلَمُوا جمع کنید و فراهم آورید آنان را که ستم کردند بر خود
بسبب شرک و تکذیب رسولان و یا بتعدی بر مردمان یعنی ظالمان و ستمکاران را گرد کنید وَأَزْوَاجَهُمْ و اشباه و اعوان
و اتباع یاران ایشان را که هم مذهب ایشان بودند یا شیاطین را که همنشین ایشان بوده باشند در موقف حشر باز دارید
غرض که هر طایفه را با مثل خود جمع کنند بت‌پرستان را با بت و ستاره‌پرستان را با ستاره و بر این قیاس زنان کافره
با کافران و زانیه را با زانیه و خمار را با خمار و تابعان ظلمه را با ایشان و شیاطین ایشان را بهمراهی ایشان گردانند و در محشر حاضر
سازند و اصح آنست که این ظلمه مشرکانند بدلیل آنکه میگوید حشر کنید ایشان را وَمَا کَانُوا یَعْبُدُونَ و آنچیزها که می‌پرستیدند
مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدا از اصناف بتان و چون ایشان را در موقف حشر جمع کنند فَاهْدُوهُمْ راه نمایید ایشان را
إِلَى صِرَاطِ الْجَحِیمِ براه دوزخ تا سلوک نمایند در آن و چون ایشان را بنزدیک دوزخ رسانند شداید و اهانت ایشان را
باز نمایند وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ و باز دارید ایشان را بر پل صراط بدرستیکه ایشان قبل از این دخول جحیم مَسْئُولُونَ
پرسیده خواهند شد از عقاید خبیثه و اعمال سیئه و در مصحف ابن مسعود نوشته که وقفوهم انهم مسئولون عن ولایة علی بن
ابیطالب و ابو سعید خدری و سعید بن جبیر نیز قائل این قولند و مؤید اینست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده
که هیچکس را نگذارند که قدم از قدم بردارند تا پنج چیز از و سؤال کنند عن شبابه فیما ابلاه از جوانی تا در چه به پیری
رسانیده و عن عمره فیما افناه و از زندگانی تا در چه فانی ساخته و عن ماله من این اکتسبه و این وضعه و مال کجا کسب
کرده و بچه صرف نموده و عن علمه فیما عمل و از علم او که بآنچه دانست عمل کرده و عن ولایة علی بن ابی طالب و از
دوستی علی بن ابیطالب علیه السلام القصه ملائکه بعد از وقوف اهل عصیان و طغیان از روی تقطیع و سرزنش بایشان گویند

که مالکم

که مَا لَکُمْ چیست شما را لَا تَنَاصَرُونَ که یاری یکدیگر نمیکنید در خلاص از عذاب ایشان جواب ندهند حق تعالی ملائکه را
گوید که ایشان بر یاری یکدیگر قدرت ندارند بَلْ هُمُ الْیَوْمَ بلکه ایشان امروز مُسْتَسْلِمُونَ گردن نهادگانند
و بجهت عجز و عدم حیله و عذر منقاد شدگان و بعد از آنکه در موقف از جواب ملائکه ساکت شوند با یکدیگر در مقام خصمی
و جدال در آیند وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ و رو آرند بعضی از ایشان عَلَى بَعْضٍ بر بعضی یَتَسَاءَلُونَ از یکدیگر پرسند
یعنی گمراه شدگان یا گمراه کنندگان خود گویند که چرا شما ما را اضلال کردید ایشان گویند چرا قبول قول ما کردید قَالُوا
گویند گمراه شدگان مر ایشان را إِنَّکُمْ کُنْتُمْ بدرستیکه شما بودید که تَأْتُونَنَا عَنِ الْیَمِینِ می‌آمدید بما از روی یمن
و خیرخواهی یعنی از روی نصیحت و خیرخواهی ما را بدین چیز میخواندید یا از روی قوت و احتیار و تسلط ما را بر گمراهی داشتید
قَالُوا گویند رؤسای کفر یا شیاطین که اغوا کننده ایشان بودند در جواب بَلْ نه چنانست که میگوئید بلکه لَمْ تَکُونُوا نبودید
شما مُؤْمِنِینَ گرویدگان یعنی براه راست نبودید تا شما را گمراه کرده باشیم چو در نفس الامر کافر بودیم و هرچند بعضی از شما را بدین حق
میخواندند شما اختیار آن نمیکردید و در گمراهی خود مستمر بودید وَمَا کَانَ لَنَا عَلَیْکُمْ و نبود ما را بر شما مِنْ سُلْطَانٍ هیچ
قوتی و قدرتی که باکراه و اجبار شما را بضلالت دعوت کنیم بَلْ کُنْتُمْ بلکه بودید شما قَوْمًا طَاغِینَ گروهی از حد در گذشتگان
در طریق ظلم و عصیان یعنی باختیار خود بر طغیان ثابت قدم بودید پس امروز ملامت و عتاب بما مخصوص نباشد بلکه لازم شما باشد
فَحَقَّ عَلَیْنَا پس واجب و لازم شد بر همه ما قَوْلُ رَبِّنَا سخن پروردگار ما که آن کلمه وعید است و عذاب إِنَّا لَذَائِقُونَ
پس بدرستیکه ما در این روز چشندگان عذابیم بعد از آن اعتراف باغوای خود کرده گویند فَأَغْوَیْنَاکُمْ پس ما شما را گمراه ساختیم
یعنی دعوت کردیم بگمراهی و از راه حق باز داشتیم إِنَّا کُنَّا بدرستیکه ما بودیم غَاوِینَ گمراهان و از طریق حق بیرون
رفتگان یعنی چونکه ما گمراه بودیم خواستیم که شما را نیز در ضلالت و غوایت مثل ما باشید فَإِنَّهُمْ پس بدرستیکه تابعان و متبوعان
یَوْمَئِذٍ در آنروز فِی الْعَذَابِ در کشیدن عذاب چشیدن عقاب مُشْتَرِکُونَ انبازان باشند همچنانکه در شرک و ضلالت
شریک بودند و آن تنازع و تخاصم فائده بایشان نرساند إِنَّا کَذَلِکَ بدرستیکه ما مانند این عذاب نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِینَ
پاداش میدهیم مشرکان را و بعضی گفته‌اند که مراد جمیع مشرکانند از کافر و مسلمان و مؤید اوست که میفرماید که إِنَّهُمْ
کَانُوا بدرستیکه مشرکان بودند إِذَا قِیلَ لَهُمْ هرگاه میگفتند ایشان را که بگویید لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ کلمه توحید را که لا اله الا الله است

يستكبرون سركشى ميكردند از گفتار اين قول و قبول اين معنى نميكردند و ميگويند بدعوى كه پيغمبر است ويقولون
و ميگفتند ءانا لتاركوا آلهتنا آيا ترك كنندگانيم پرستش خدايان خود را لشاعر مجنون براى شاعرى گويندهٔ كه عقل
از و رفته يعنى سخن كسى كه شاعر و ديوانه باشد ترك پرستش خدايان خود نكنيم حق تعالى رد قول ايشان كرده فرمود بل يعنى نه چنان است
كه محمد شاعر و مجنون باشد بلكه او از جانب خدا جاء بالحق آمد براستى و درستى و ياد آورد بديشان دين حق را يا كتاب حق را
وصدق المرسلين و تصديق كرد پيغمبران را كه پيش از و بودند باين معنى كه ايمان آورد بانچه انبيا بان مبعوث شده
بودند از اظهار كلمهٔ توحيد بعد از ان او سبحانه خطاب كند بكفار و گويد انكم بدرستيكه شما را لذائقوا العذاب الاليم
هر آينه چشندگان ايد عذاب درد ناك باشد بسبب شرك و تكذيب پيغمبر و نسبت دادن شعر و جنون باو وما تجزون
و جزا داده نمى شويد الا ما كنتم تعملون مگر كه قبل از انچه بوديد كه ميكرديد يعنى پاداش شما عذاب صريح است بر وفق كردار
شما الا عباد الله مگر بندگان خدا المخلصين كه پاك كرده شده اند از لوث و شرك و در امر و نهى مطيع پروردگار
خود اند كه جزاى كردار ايشان ثواب ابدى و بهشت جاودانى خواهد بود اولئك ان گروه مخلص لهم مر ايشان راست
در بهشت رزق معلوم روزى دانسته شده و مقرر و معلوم با دوام و بقا و طعم خوش و طيب رائحه و حسن منظر و محض لذت
فواكه آن روزى ميوها متنوعه است كه مقصود از خوردن تلذذ نفس است نه تغذى و حفظ و صحت چو ابدان ايشان محفوظ باشد
از تغير و تحلل مخلوق بر وجه ابديت بدون تبديل و تغيير پس احتياج بقوت و غذا نداشته باشند در بهشت و خوردن فواكه
را طعمه محض تلذذ نفس است وهم مكرمون و ايشان بزرگواران و نواختگان باشند بانواع تعظيم و تكريم في
جنات النعيم در بهشتهاى با انواع ثمار و نعمت و با وجود اين منعم على سرر بر بالاى تختهاى آراسته باشند
متقابلين در حالتيكه روى باروى يكديگر باشند و بديدار هم متمتع و برخوردار يطاف عليهم گردانيده مى شود
براى ايشان يعنى ساقيان بهشت از ملائكه و غلمان و حور عين بر سر ايشان گردانند بكأس جامى پر من معين
از خمر كه بر روى زمين بهشت ميگذرد يا از چشمه بيرون آيد كقوله تعالى و انهار من خمر و اين خمر مانند خمر دنيا نيست در لون و طعم
و خاصيت كه ان زردى است و تلخى و غثيان و صداع بلكه آن بيضاء خمر سفيد است بحيثيتى كه سفيد تر آن از شير است
و در كمال صفا و لطافت و نورانيت لذة لذيذ و خوشمزه للشاربين مر نوشندگان را لا فيها نيست در ان شراب

غول فا

غول فساد و آفتى كه بر خمر دنيا مترتب است چون رفتن عقل و هذيان و عربده و صداع و غيران ولا هم عنها نيستند
بهشتيان كه از خوردن شراب ينزفون مست شوند و عقل ايشان زايل گردد وعندهم و نزد ايشان باشد
زنان قاصرات الطرف كوتاه كنندهٔ نظر باشند يعنى چشم خود را مقصور ساخته باشند بر شوهران و بديگرى
ننگرند و يا از روى غنج و دلال چشم تنگ كنند عين فراخ چشمان باشند يا انكه سواد چشم و بياض ان بمرتبهٔ كمال باشد
كانهن گويا آن زنان در صفا شده و سفيدى اندام بيض مكنون بيضهاى شترمرغ اند كه پوشيده شده
باشد عادت شترمرغ است كه بيضهٔ خود را بپر خود بپوشاند تا غبارى بران ننشيند و متغير نگردد و زرد گرد و هوا و حرارت
آفتاب رنگ نگرداند و اين بهشتيان بر بالاى تختها نشسته باشند و حوران در برابر ايشان ايستاده باشند و كاسهاى
شراب بر ايشان گردانند و ايشان از ان فرا گيرند و با يكديگر مكالمه كنند و ماجراى كه در دنيا بر سر ايشان گذشته باشد
يكديگر را خبر دهند فاقبل پس روى آورند بعضهم برخى از ايشان على بعض بر برخى ديگر يتساءلون سؤال
كنند از احوال يكديگر يعنى هر يك از ايشان از انعامى كه خداى تعالى باو كرامت فرموده باشد مصاحب خود را خبر دهد
قال قائل منهم گويد گوينده از ايشان مر ياران خود را انى بدرستيكه من در دنيا بودم كان لى قرين
بود مرا همنشينى كه منكر بعث بود و اين قرين بقول مجاهد از شياطين است و بقول ابن عباس از انس گويند اين در شان
مرديست كه همه مال خود را تصدق نمود و بعد از ان محتاج شد او را رفيقى كافر بود او را گفت مال تو كى رفت او گويد در جواب
كه در راه خداى تعالى تصدق نمودم تا در آخرت بهتر از ان عوض دهد او سوگند خورد كه عوض اين در آخرت بتو
نخواهد رسيد و بعث و نشور نخواهد بود و نزد مقاتل ايشان دو برادر بودند كه در سورهٔ كهف سمت ذكر يافته اند
انكه كافر است نام او فطروس و انكه مؤمن است نام او يهودا و بهر حال هر دو مومن در بهشت با رفيقان گويد كه مرا در دنيا
جليسى بود كه سرزنش كنان يقول ميگفت بمن ائنك لمن المصدقين آيا تو از جملهٔ تصديق كنندگان حشر بدن و با
ور دارندگان نشر بعد ائذا متنا آيا چون بميريم وكنا ترابا و گرديم خاك وعظاما و استخوانهاى پوسيده
و ريزيده ائنا آيا ما آن هنگام كه بدين هيئت و صفت رسيده باشيم مبعوث شده لمدينون پاداش داده گان
باشيم قال گويد آن مرد مومن با مصاحبان خود هل انتم مطلعون آيا شما ديده ور ايد يعنى مى بينيد اهل دوزخ را

تا حال رفیق مرا بدانید که در کدام درکه اند و بچه نوع عذاب مبتلا اند گویند بهشتیان که تو او را بهتر میشناسی
بدوزخ نگر تا حال او را بدانی بعد از ان روزنه از بهشت بدوزخ کشایند و بمرد مؤمن گویند بنگر
فَاطَّلَعَ نیک فرو نگرد فَرَآهُ پس به بیند قرین خود را فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ در میان دوزخ قَالَ گوید
با او تَاللَّهِ بخدا سوگند إِنْ كِدْتَ به تحقیق که نزدیک بود که بسبب اغوا و اضلال لَتُرْدِينِ هلاک گردانی
مرا یعنی بچاه غوایت و ضلالت اندازی وَلَوْلَا نِعْمَةُ رَبِّي و اگر نه عطا و بخشش پروردگار من بودی که مرا
هدایت نمود و از اغوای تو نگاه داشت لَكُنْتُ مِنَ الْمُحْضَرِينَ هر آینه می بودم از حاضر کرده شدگان
با تو یا امثال تو در این عذاب پس آن مؤمن از روی سرزنش با قرین خود گوید که أَفَمَا نَحْنُ آیا ما نیستیم
بِمَيِّتِينَ مردگان یعنی میگفتی در دنیا که ما نمیریم إِلَّا مَوْتَتَنَا الْأُولَى مگر مردن اول و محشور نخواهیم شد
وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ و ما عذاب کرده نمی شویم اکنون دیدی که هر چه اعتقاد داشتی و میگفتی بخلاف آن بود
خدا ما را زنده گردانید و مرا بدرجه ثواب رسانید إِنَّ هَذَا بدرستیکه این نعمت و خلود و ایمنی از عذاب
لَهُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ و هر آینه رستگاری بزرگست لِمِثْلِ هَذَا از برای مثل این ثواب فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ
پس باید که عمل کنندگان در دار تکلیف نه از برای حظوظ دنیویه که آمیخته است بالمها متعاقبه و چون او سبحانه
بعضی از احوال بهشت بهشتیان بیان کرد بعد از ان بجهت تنبیه تا مرتکب عصیان نشوند و دوزخ را بر بهشت
اختیار نکنند فرمود ای کسی که دعوی عقل میکنید اندیشه کنید در آنکه أَذَٰلِكَ آیا آنچه مذکور شد از انواع
نعمت که سبب سرور و لذاتست خَيْرٌ بهترست و خوبتر نُزُلًا از روی پیشکش أَمْ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ
یا درخت زقوم که باعث محنتست و در نهایت مرارت و ذکر نزل دلالتست بر آنکه نعم مذکوره که از برای
اهل بهشتست بمنزله نزل نازلست ایشان نه از سوی آن نعمت است که هیچ فهمی ادراک آن نکند و همچنین درخت زقوم
که مانند درختیست در تهامه برگهای خود دارد و میوه آن در نهایت تلخی و غایت مرارتست نزل اهل دوزخ است
و تشبیه نیست در آنکه مرارت و عفونت آن درخت بمراتب از این زیاده است که در ولایت تهامه است ولیکن نزل را
ما ورای آن انواع عذاب خواهد بود که بخاطر هیچکس خطور نکرده باشد و بگوش هیچ شنونده نرسیده آورده اند که کفار

چون شنیدند

چون شنیدند که درخت زقوم در دوزخ روئیده شده است با یکدیگر گفتند این چگونه بود و حال آنکه آتش آهن را میگدازد
پس چگونه درخت را نگذارد محمد در این قول کاذبست و آنچه میگوید دروغ است حق تعالی فرمود إِنَّا جَعَلْنَاهَا
بدرستیکه ما گردانیدیم درخت زقوم را فِتْنَةً ابتلا و امتحان در دنیا لِلظَّالِمِينَ بر ستمکاران تا انکار ایشان ازین
معنی موجب اشتداد عذاب و ازدیاد عقاب باشد و نمیدانند که آنکس که قادرست بر خلق حیوانات آتشی چون سمندر که میان
آتش تخم کند و خسپد و بچه بیرون آورد و تربیت دهد تواناست از آفریدن درختی که از جنس آتش باشد یا از جوهری
دیگر آتش او را فانی نسازد و همچنین نه سلاسل و اغلال و حیات و عقاب و ضریع را فانی نمیسازد و در تفسیر طبرسی آورده
که ابن الزبعری صنادید قریش را گفت که محمد صلعم ما را می ترساند بزقوم و این بلغت بربر و افریقیه یا اهل یمن مسکه و خرما را گویند
ابوجهل برخواست و اکابر عرب بخانه خود آورد و کنیز خود را گفت زَقِّمِينَا زقوم ده ما را کنیزک زبده و خرما آورد
گفت این را بخورید که زقوم است که محمد ما را بآن میترساند حق تعالی آیه فرستاد که زقوم آن نیست که ایشان میخورند إِنَّهَا
بدرستیکه درخت زقوم شَجَرَةٌ تَخْرُجُ درختیست که بیرون آمده فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ در بیخ دوزخ یعنی روئیده شده در قعر دوزخ
و شاخهای آن بجمیع درکها رسیده طَلْعُهَا میوه آن درخت یا خوشه آن كَأَنَّهُ گویا آن رُءُوسُ الشَّيَاطِينِ
سرهای دیوانست در قبح منظر و نهایت کراهت و چون در قوت مخیله آدمی مرکوز شده که دیو بجهت آنکه شر محض است
زشت صورت و کریه منظر از اینجهت هر صورتیکه بسیار کریهست و قبیح بروی دیو تشبیه میکنند و در بعضی تفاسیر آورده اند
که در حوالی مکه سنگهای سیاه بودند در نهایت خشونت و تیرگی و آنها را رُءُوسُ الشَّيَاطِينِ میگفتند حق تعالی درخت الشیاطین
زقوم بآن تشبیه کرده و بر هر تقدیر فَإِنَّهُمْ پس بدرستیکه دوزخیان لَآكِلُونَ مِنْهَا خورندگانند از آن میوه یا از آن
فَمَالِئُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ پس پر کننده اند از آن شکمها را از غایت جوع چه مرویست که حق تعالی جوع را بر ایشان
گمارد بر وجهی که بجهت شدت آن عذابهای دیگر را فراموش کنند و پیش مالک آیند و طلب طعام کنند مالک
طعام دهد ایشان را از میوه زقوم و برگهای آنرا بخورد ایشان دهد و ایشان از غایت جوع شکمها را از آن پر کنند
و بعد از آن تشنگی بر ایشان غالب شود و طلب آب کنند مالک بعد از روزگاری دراز آبی بغایت جوشان بایشان
دهد چنانکه میفرماید ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ پس بدرستیکه بعد از زمانی بسیار مر ایشان را عَلَيْهَا بر خوردن شجر لَشَوْبًا مِنْ حَمِيمٍ

آمیخته است از آبی بغایت گرمی باشد یعنی آب الغسّاق و ریم آمیخته بخورد ایشان دهد و چون ایشان آن آب را به نزدیک
دهن آورند تا بخورند روی ایشان بجهت شدت حرارت آن بپخته شود و چون بشکم ایشان رسد همه رودهای ایشان پاره پاره
کردد ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ پس بدرستیکه بازگشت ایشان بعد از خوردن زقوم و آشامیدن حمیم بر سبیل پیش کشی لَإِلَى الْجَحِيمِ
بسوی دوزخ سوزان است و اینکه ایشان مستحق این همه انواع عذاب شده اند بجهت آنست که إِنَّهُمْ بدرستیکه ایشان أَلْفَوْا
آبَاءَهُمْ یافتند پدران خود را ضَالِّينَ گمراه و از راه حق گردندگان فَهُمْ عَلَىٰ آثَارِهِمْ پس ایشان بر پیهای پدران
خود يُهْرَعُونَ شتابنده شدگانند یعنی بدون نظر و بحث مبادرت میکردند بر پیروی ایشان بعد از آن بجهت
تنبیه قوم حق سبحانه و تعالی پیغمبر خود را از امم سابقه خبر میدهد و میگوید وَلَقَدْ ضَلَّ و بدرستیکه گمراه شدند و از
جاده حق گردیدند قَبْلَهُمْ پیش از کفار قریش که در عصر تواند أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ بیشتر پیشینیان چون قوم نوح و عاد و ثمود
و غیر ایشان وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و بتحقیق فرستادیم فِيهِمْ در میان ایشان مُنذِرِينَ بیم کنندگان یعنی پیغمبران
که ایشان را از عقاب و عذاب الهی تخویف میکردند ایشان قبول پیغمبران نکردند فَانظُرْ پس در نظر کن و ببین بدیده اعتبار
كَيْفَ كَانَ که چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُنذَرِينَ سرانجام و آخر کار بیم کرده شدگان که بجهت شدت و رسوائی
عذاب بر ایشان فرود آمد إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ مگر بندگان شایسته خدا الْمُخْلَصِينَ که پاک کرده شدگانند از شرک و عناد
که با نذر منتفع شدند یا مگر انبیا و سایر اهل اخلاص که حق تعالی ایشان را خالص ساخت از آن عذاب و وعده داد ایشان را
بجزیل ثواب و بعد از اجمال حال امم سابقه تفصیل قصص ایشان میفرماید بقوله وَلَقَدْ نَادَانَا نُوحٌ و بتحقیق که خواند ما را
نوح بنصرت خود و هلاک قوم خود را از ما در خواست بعد از آنکه از ایمان ایشان نا امید شده بود ما ندای او را می شنیدیم
فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ پس نیک اجابت کننده ایم ما چه او را نصرت دادیم و قوم او را بالطوفان غرق کردیم وَنَجَّيْنَاهُ
و رهانیدیم او را وَأَهْلَهُ و کسان او را یعنی الجماعت که با او بودند در کشتی مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ از اندوه بزرگ
که غرق است یا ایذای قوم وَجَعَلْنَا و گردانیدیم بعد از غرق ذُرِّيَّتَهُ فرزندان او را هُمُ الْبَاقِينَ ایشان باقی
ماندگان یعنی همه را هلاک کردیم و همین اولاد او را سام و حام و یافث و چهار دختر او بودند باقی گذاشتیم و همه
مردمان را بعد از نوح از اولاد او پیدا کردیم در حضرت که همه عرب و فارس و روم از اولاد سام اند و ترک و صقالبه

و خزر و یاجوج و ماجوج از نسل یافث و همه هندیان از فرزند حام و از کلبی مرویست که چون نوح از کشتی بیرون آمدند
همه مردمان و زنانی که با او در کشتی بودند مردند مگر اولاد و زوجات او وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ و باقی گذاشتیم بر نوح ذکر جمیل
و ثنای نیکو فِي الْآخِرِينَ در میان جماعتی که آخر پیدا شدند یعنی در میان امت محمد صلی الله علیه و آله سَلَامٌ عَلَىٰ نُوحٍ
فِي الْعَالَمِينَ سلام و تحیت از جانب ما بر نوح است در میان عالمیان یا گذاشتیم بر نوح در میان امم لاحقه از جن
و انس این کلمه مذکوره را در وقتیکه اراده ثنای وای کننده در حق او گویند این و مکرمت عظیمه که باقی گذاشتن ذکر
او است و سلام گفتن همه آدمیان و پریان برو برای مجازات نوح است در آزار و ایذا کشیدن او از قوم إِنَّا
كَذَٰلِكَ بدرستیکه ما همچنانکه نوح را پاداش دادیم بر اعمال حسنه او بذکر ثنای جمیل نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ پاداش میدهیم
نیکوکاران را إِنَّهُ بدرستیکه نوح مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ از بندگان گرویده ما بود لاجرم او را از غرق نجات دادیم
و اسم سامی او را در میان بندگان خود بلند گردانیدیم ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ و بعد از آن غرق کردیم دیگران یعنی
کفار قوم او را که بما ایمان نمی آوردند و نمیگرویدند و بعد از ذکر نوح نجی و قوم او بیان قصه ابراهیم خلیل میکند و محاجه
او با قوم او میگوید وَإِنَّ مِن شِيعَتِهِ و بدرستیکه از پیروان نوح علیه السلام لَإِبْرَاهِيمَ ابراهیم خلیل است
در اصول شرع و طریق حق و ایذا دادن و جفا کشیدن تابع او بود و دوریست که در فروع شریعت یا اکثر
آن پیرو او بوده باشد و میان ایشان دو هزار و ششصد و چهل سال بود و در ما بین این مدت دو پیغمبر دیگر
مبعوث شده بودند یکی هود و دیگری صالح و در لباب و بعضی دیگر از تفاسیر آورده اند که ضمیر راجع است
بحضرت پیغمبر ما است که گذشته غیر مذکور و اگرچه او بصورت سابق بود بر پیغمبر ما اما در معنی تابع مطلق او بود و نتیجه بار
اتباع بفضل او معترف گشته بود و در دین او راستی کرده و دعا کرده که رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا
و در حدیث آمده که چون حق تعالی ملکوت آسمان و زمین را با ابراهیم نمود ابراهیم بجانب عرش نگریست نوری عظیم دید
گفت که خداوندا این چه نور است گفت این نور حبیب و صفی من محمد است گفت در جنب او نوری دیگر می بینم
گفت برادر و وصی او علی بن ابیطالب گفت خداوندا نور دیگر می بینم نزدیک آن هر دو نور خطاب آمد که آن نور
فاطمه زهرا است دختر سید انبیاء و زوجه خیر الاوصیاء و بجهت آن او را فاطمه نام نهاده که او دوستان خود را از دوزخ

منع کند و باز داد او همچنانکه مادر فرزند را فطیم سازد و از شیر باز گیرد گفت خداوندا دو نور دیگر می بینم نزدیک
ایشان فرمود که آن دو نور دو فرزند وی اند حسین و حسن گفت پادشاها نور دیگر می بینم که گرداگرد
ایشان در آمده اند از جوانب فرمود آن نورها نه امام اند از فرزندان حسین علیه السلام گفت خداوندا
نورهای بسیار می بینم از گرد ایشان در آمده اند فرمود که آن نور شیعیان و محبان علی اند و فرزندان او
گفت پادشاها ایشان را بچه علامت توان شناخت گفت به پنجاه و یک رکعت نماز گذاردن و انگشتری
بدست راست کردن و بسم الله الرحمن الرحیم در نماز بلند گفتن و پیش از رکوع قنوت
خواندن و سجده شکر کردن ابراهیم گفت خداوندا مرا از شیعیان علی ابن ابی طالب
و فرزندان او گردان حق تعالی دعای او را اجابت فرمود و او را داخل شیعیان علی بن ابی
طالب گردانید و رسول خود را از آن خبر داد و فرمود که وَإِنَّ مِن شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ
و بدرستیکه ابراهیم از شیعیان علی بن ابیطالب است پس ای محمد قصه او را بخوان و یاد کن
إِذْ جَاءَ رَبَّهُ چون آمد ابراهیم به پروردگار خود یعنی تصدیق او نمود و از سر یقین گردید
باو بِقَلْبٍ سَلِيمٍ بدل خالص از شایبه شرک و پاک از جمله معاصی غل و غش و امام جعفر صادق
علیه السلام فرمود که سالم بود از جمیع ماسوی و آرسته از عوایق دنیا و علایق دنیا و عقبی یعنی ابراهیم
خلیل روی آورد بدرگاه رب جلیل با دلی وارسته از جمیع تعلقات کونین پرداخته از محبت
دارین إِذْ قَالَ چون گفت لِأَبِيهِ مر پدر خود را بر وجه نکوهش و سرزنش یعنی آذر که عم او
بود و در تربیت قایم مقام پدر او بود وَقَوْمِهِ و فرمود مر گروه خود را وقتی که ایشان را دید در
پرستش بتان اهتمام می نمودند مَاذَا تَعْبُدُونَ این چه چیز است که می پرستید أَئِفْكًا آیا بجهة کذب
آلِهَةً خدایان را یعنی بتانی که بزعم شما خدایانند دُونَ اللَّهِ بجز از خدا تُرِيدُونَ
اراده می کنید یعنی مراد خود را از ایشان می طلبید فَمَا ظَنُّكُم پس چیست گمان شما بِرَبِّ الْعَالَمِينَ
به پروردگار عالمین یعنی چونکه سزاوار عبادت او است نه غیر او زیراکه آفریدگار

عالمیان ست

عالمیان با جمیع متعلقات آنست که خود او پرستش نمایند نه غیر او و ازین جهت مغلطه شما که از پرستش حق بپرستش ابا کرده اید و به پرستش بتان اقدام
می نمائید یا ایشان را شریک او می سازید یا از عذاب او هیچ اندیشه نمیکنید از آنکه شما و ایشان را آفریده باشند و شما او را گذاشته غیر او را پرستش
کنید که او شما را معذب گرداند و یا معنی آنست که پروردگار خود را برچه صفت و از چه جنس گمان میبرید یا او را مانند این بتان میکنید و
ایشان را شریک او میگردانید چون ایشان ازین حجت ملزم شدند اصلا التفات باو نکردند و گفتند فردا عید ماست و بصحرا خواهیم رفت
و تا مرد و ز طعامهای رنگارنگ می پزیم و بر حوالی بتان میگذاریم تا فردا چون از صحرا باز گردیم به بتخانه در آئیم آن طعامها را برسم تبرک
و یمن قسمت کنیم تو فردا رفیق ما باش و مجمع ما را تماشا کن و از آنجا با ما به بتخانه در آی تا تجمل و تزیین بتان ما را و صور و اشکال ایشان را
نظر کنی و معلوم ما است که بعد از تماشای ایشان دیگر ملامت نخواهی کرد و ما را در پرستش ایشان معاف خواهی داشت ابراهیم علیه السلام بعد از استماع
این سخن هیچ جواب نداد روز دیگر عم و یاران وی گفتند ای ابراهیم بیا تا بصحرا رویم فَنَظَرَ پس در نگریست ابراهیم ع نَظْرَةً فِي النُّجُومِ نگریستنی
بستارگان نه بطریق استخراج احکام نجوم از آن زیراکه اهل استخراج اهل ضلالتند چنانکه حدیث المنجم کالکاهن والکاهن کالکافر والکافر فی النار
دلالت بر آن میکند بلکه منشأ نظر کردن آنحضرت بنجوم آن بود که وی تب لرز داشت و چون ستارهایی که نشان کرده بود بموضع معین رسیدندی او را
نوبت تب رسیدی و این هنگام که او را بصحرا میخواندند بآن ستارها نظر کرد نزدیک بآن موضع معین رسیده بودند فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ
پس گفت که بدرستی که من بیمارم یعنی بیمار خواهم شد و نوبه تب مرا خواهد گرفت و یا آنکه قوم او اهل تنجیم بودند ابراهیم در موضع صعود و هبوط و مقارنه
ستارگان نگاه کرد و بعد از آن گفت إِنِّي سَقِيمٌ و مقصود وی آن بود که من بواسطه کفر و عناد و جحود شما تنگدل و پریشان خاطرم و ایشان توهم کردند
که در علم نجوم یافت که بیمار میشود مرویست که چون قوم ابراهیم لفظ إِنِّي سَقِيمٌ از وی شنیدند مرض طاعون گمان کردند چه این مرض در میان ایشان
عارض شده بود و بسیار از آن میترسیدند فَتَوَلَّوْا عَنْهُ پس برگشتند و بهزیمت رفتند از ترس آنکه مبادا بیماری او در ایشان سرایت کند مُدْبِرِينَ
در حالتی که روی گردانندگان بودند یعنی او را تنها گذاشتند و روی بصحرا نهادند و چون بعیدگاه خود رفتند ابراهیم علیه السلام روانه بتخانه گشت بخفیه ایشان
فَرَاغَ إِلَىٰ آلِهَتِهِمْ پس میل کرد بسوی خدایان ایشان یعنی بتانی که بزعم ایشان خدایان ایشان بودند و چون به بتخانه در آمد بتان را دید که بانواع زینتها
آراسته و اطعمه ملونه نزد ایشان نهاده اند فَقَالَ پس گفت ابراهیم بر سبیل استهزا و سرزنش پرستندگان ایشان أَلَا تَأْكُلُونَ آیا نمیخورید این
اطعمه لذیذ را و چون جوابی از ایشان نشنید دیگر باره از روی تحکم گفت مَا لَكُمْ لَا تَنطِقُونَ چیست شما را که سخن نمیگوئید و مرا جواب نمیدهید
و درین کلام تنبیه نموده بر آنکه اصنام چون جماد نمیخورند و سخن نمیکنند پس اخس اشیا باشند و بهیچ وجه صلاحیت عبادت نداشته باشند بعد از آن

تبر برداشت فَرَاغَ پس پنهانی ایشان میل کرد عَلَیْهِمْ بر سر بتان و برد بر ایشان ضَرْبًا بِالْیَمِینِ زدنی بدست راست زیرا که قوت آن
بیشتر است از دست چپ و آن بتان هفتاد و دو بت بودند همه را درهم شکست و پاره پاره کرد و بت بزرگ که از زر ساخته بودند و یاقوت
در چشمش نشانده آنرا هیچ زخمی نرسانید پس تبر را بر دوش او نهاده از بتخانه بیرون آمد و چون قوم او از عیدگاه باز آمدند و به بتخانه درآمدند
و آن صورت را مشاهده نمودند گفتند که این فعل که باشد بعضی از ایشان گفتند که این کار ابراهیم است که همیشه مذمت خدایان ما میکند فَأَقْبَلُوا
إِلَيْهِ يَزِفُّونَ پس رو آوردند بسوی او در حالتی که شتاب میکردند و میدویدند تا او را گرفته نزد نمرود آوردند بعد از مباحثه و مجادله بسیار
چنانکه در سوره انبیا گذشت قَالَ گفت ابراهیم علیه السلام أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ آیا می پرستید آنچه را که میتراشید بدست خود از چوب
و سنگ و غیر آن یعنی چگونه صحیح باشد نزد عقل که شخصی معمول خود را پرستش کند پس بجهت زیادتی انکار فرمود وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ و خدا آفریده است
شما و مَا تَعْمَلُونَ و اصل جوهر آنچه شما میکنید بدستهای خود یعنی چوب و سنگی که شما بدست خود آنها را میسازید میدانید که همه مخلوق خدای تعالی است
قَالُوا گفتند نمرودیان خود را ابْنُوا لَهُ بنا کنید برای سوختن ابراهیم بُنْيَانًا بنائی و از هیزم پر ساخته آتش در آن زنید فَأَلْقُوهُ فِي الْجَحِيمِ پس بیفکنید
او را در آتش سوزان پس ایشان بنائی ساختند که طول آن سی ذرع بود و عرض بیست ذرع و آنرا از هیزم کردند و آتش زدند فَأَرَادُوا بِهِ
پس اراده کردند با ابراهیم علیه السلام كَيْدًا مکری و حیله در هلاک او با اینطریق که وی را در منجنیق نشاندند و در آتش انداختند فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَسْفَلِينَ
پس گردانیدیم ایشان را زیرتر و خوارتر یعنی باطل گردانیدیم مکر ایشان را و آتش را بر ابراهیم گلستان ساختیم و آنرا برهانی روشن گردانیدیم
بر علو شان و غالبیت و حقیت او و پستی خصمان او و چون ابراهیم علیه السلام از میان آتش بسلامت بیرون آمد دانست که قوم با و ایمان نخواهند آورد
و قصد مهاجرت از ایشان کرد و قَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ و گفت بدرستی که من رونده ام إِلَى رَبِّي بجائی که پروردگار من مرا بآنجا فرموده در شام
که در ارض مقدس است سَيَهْدِينِ زود باشد که راه نماید مرا و توفیق دهد بآنچه مقصد منست از مصالح دنیویه و اخرویه و این کلام بجهة وعده بود
که او سبحانه قبل ازین با و گفته بود پس ابراهیم علیه السلام متوجه شام شد و در آن راه هاجر بتصرف ساره درآمد و آنرا بشوهر خود هبه کرد و چون
هاجر ملک وی شد از خدای تعالی طلب فرزند نمود و از روی مناجات فرمود رَبِّ هَبْ لِي ای پروردگار من ببخش مرا فرزندی که مِنَ الصَّالِحِينَ
از جمله صالحان باشد و شایستگان درگاه تو باشد تا یاری من کند بر دعوت و طاعت و همنشین و مونس من باشد در غربت و کربت حق تعالی
دعای او را اجابت کرد چنانکه میفرماید فَبَشَّرْنَاهُ پس مژده دادیم او را بِغُلَامٍ حَلِيمٍ به پسری بردبار که در کارها تعجیل نکند پیش از وقت آن
با وجود قدرت بر آن و حلم او بمرتبه بود که در اول بلوغ و جوانی چون پدر او را گفت که مرا فرموده اند که ترا ذبح کنم گفت بکن آنچه ترا امر فرموده اند

در روضه آورده

در روضه آورده که چون حق تعالی اسمعیل را از هاجر با براهیم ارزانی فرمود و بحکم یزدانی هاجر را از زمین شام بمکه آورد اسمعیل
آنجا نشو و نما یافت تا وقتیکه ابراهیم علیه السلام از طرف شام بدیدن او آمد و در آن وقت او سیزده ساله بود روزی از شکار
باز گشته بود و از آثار غبار شکارگاه گردی بر گل رخسارش نشسته و از تاب آفتاب سنبل پر تابش آشفته گشته حضرت
خلیل بر سر راهش نشسته بود چون نظرش بر اسمعیل افتاد رخساری دید چون شکفته و عذارش نظاره کرد تابنده تر از ماه
دو هفته مهر پدری از طبع بشری در حرکت آمد غیرت الهی سلسله محبت را نیز متحرک ساخته چون شب هشتم ذی الحجه رسید
که شب ترویه است ابراهیم بعد از وظیفه عبادت بطریق عادت سر بر بالین استراحت نهاد در خواب با و ندا کردند
که ای خلیل دعوی محبت ما میکنی و مهر فرزند خود در دل خود راه میدهی اگر تشنه وصال مائی برخیز و بدست خود فرزند
ارجمند دلبند خود را قربان کن ابراهیم از سطوات این خواب و هیبت این خطاب بیدار شد و همه روز در تروی
و اندیشه این خواب بود و با خود میگفت که آیا این امر رحمانیست یا وسوسه شیطانی چون در شب عرفه بخواب شد
باز همان واقعه دید که شب اول دیده بود چون روز عرفه شد معرفت پیدا کرد با آنکه این خواب رحمانیست و در شب
نحر نیز همین طریق واقعه دید یقین او زیاده شد دانست که مامور آن می باشد و اطاعت آن می باید کرد سعید بن
جبیر از ابن عباس نقل کرده که خواب انبیا بمنزله وحی است و عمل بآن کردن لازم و متحتم و گویند که حق تعالی در حال بیداری
با و خطاب کرده بود که هرگاه که در خواب بتو امر کنم که فرزند خود را ذبح کن تو بآن قیام نمای و چون ابراهیم این واقعه
دید در آن امر عزم را تصمیم داده صبح روز نحر هاجر را گفت برخیز و فرزند خود را کسوتی فاخر و خلعتی طاهر بپوشان
که او را بمهمانی دوستی می برم خانه چشمش بسرمه سیاه کن که حواری دعوت سرای دوست چشم انتظار در راه دارند
و گیسوی مشکین را تاب ده که خدام ضیافت خانه دوست حلقه زده ایستاده اند و سودای وصالش را در سر دارند
هاجر جامهٔ نو در فرزند ارجمند پوشانید و روی و موی شسته و شانه کرده ببوسید و ببوئید و گفت ای جان مادر نمیدانم
ترا بکدام مجمع می برند اما از گیسوی تو بوی پریشانی می شنوم و معلوم ندارم که ترا بکدام مهمان خانه دعوت میکنند اما
در دل بریان خود خوناب جگر کباب می بینم ابراهیم هاجر را گفت که کارد و رسنی بیار تا با خود ببرم هاجر گفت ای خلیل الله
پیوسته مهمانی و رابطه پیوند و مواصلت دوستان باشد و کارد آلت قطعیت و هجرانست اینجا چه کار آید خلیل فرمود که شاید

بایدم قربان کردن دبی کارد و رسن قربانی کردن مشکل است پس خلیل و اسمعیل هاجر را وداع کردند و از خانه بیرون آمدند
و روی بمنی آوردند فَلَمَّا بَلَغَ پس چون رسید اسمعیل مَعَهُ با پدر خود السَّعْيَ بموضع سعی که میان صفا و مروه است
و گویند معنی آنست که چون سن اسمعیل بدان رسید که می توانست با پدر خود در حوایج سلوک نماید و در طریق عبادت
او را یاری دهد و آن غریب بلوغ است قَالَ گفت ابرهیم با او از روی شفقت و رحمت يَا بُنَيَّ ای پسرک
من تو میدانی که تحمل قربت الهی به تحمل بلا و کربت نامتناهی میسر شود و تا دل شهد لقای تجرع زهر بلا دا
ند هد و من مدتیست که کمر مقاسات بلیات بر میان بسته و بر مسند صبر و شکیبائی مترصد ورود فور محنت
و اذیت نشسته اما هیچ بلا بدین ابتلا نمی رسد که إِنِّي أَرَى بدرستیکه من می بینم که بوسته فِي الْمَنَامِ در خواب
أَنِّي أَذْبَحُكَ آنکه من ترا ذبح میکنم یعنی بیاید در خواب خطاب الهی عز من یرسد که داغ فراق چون تو فرزند بر دل
بریان نهم فَانْظُرْ پس بنگر در این کار مَاذَا تَرَىٰ که چه چیز می بینی غرض ابراهیم از این مشورت آن بود
که معلوم کند که اسمعیل در این بلیه عظیمه شکیبائی و ثبات قدم را مرعی خواهد داشت یا آنکه جزع و فزع و بیطاقتی خواهد کرد
اسمعیل چون این کلام را از پدر بزرگوار خود شنید از روی دلخوشی و طوع و رغبت خود قَالَ يَا أَبَتِ گفت
ای پدر بزرگوار من اگر هزار جان داشتمی و فرمان الهی نازل شدی که همه را قربان ما کن بی اهمال همه را در راه
او فدا کردمی با این نیم جان که دارم مضایقه خواهم کرد افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ بکن آنچه فرموده شده بآن و بجا
آور آنچه ترا بخواب نموده اند سَتَجِدُنِي زود باشد که بیابی مرا در این امر إِنْ شَاءَ اللَّهُ اگر خواهد خدای
مِنَ الصَّابِرِينَ از صبر کنندگان بر ذبح یعنی اگر توفیق قرین حال من شود من متحمل این بلیه عظیمه شوم اصلا از آن جزع
نکنم چه مثل مرا بدل هست و حضرت خلیل را بدل نیست و فرزند را عوض ممکن است و حضرت عزت را عوض نه از حضرت عزت
فرمان کردن و از من گردن نهادن و از تو خلیل تیغ کشیدن و قربان ای پدر اگر بعد از این گویند که ابراهیم برای فرمان
حق پسر را قربان کرد این نیز خواهند گفت که اسمعیل در راه خدای و رضای او سر در باخت از کعب الاحبار مرویست
که در وقتیکه خلیل اسمعیل را از نزد مادرش دور آورد ابلیس بر این قضیه مطلع شد با خود گفت وقت آنست که مکری سازم تا بنای
خاندان خلت را بر اندازم پس با خود تامل کرد که زنان را قوت شکیبائی کمتر است و دل مادران را بی تاب فرزندان

مایدتر اول بوسوسه او بر دارم پس بصورت پیری نزد هاجر آمد و گفت ای هاجر هیچ میدانی که خلیل اسمعیل را
بکجا می برد گفت بطلب هیزم بهانه دوستی میبرد ابلیس گفت که غافلی وی را می برد تا رخسار گلنار او را بزخم تیغ خونبار
گرداند و سنبل بر تاب او را بر دم تیغ بخون خضاب کند هاجر گفت ای پیر خرف شده عجب اگر تو ابلیس نباشی پدری
چون خلیل و پسری چون اسمعیل چگونه دلش دهد که میوه رسیده نهال خود را که نوباوه باغ خلت و گلدسته بوستان ملت
بر خاک هلاک اندازد ابلیس گفت مدعای او آنست که خوابی دیده و حضرت عزت او را چنین فرموده که فرزند
خود را در راه ما قربان کن هاجر گفت خلیل دروغ نمیگوید چون فرمان رب العالمین بدینصورت صادر شده باشد هزار
جان هاجر و فرزندان او فدای حضرت رب جلیل ابلیس از هاجر مایوس شد و نزد خلیل آمد و گفت ای ابراهیم هزار
جان مقدس فدای کمان ابروی اسمعیل می سزد و تو می خواهی که او را گردن خون آلود کرده چون تیر بر تاب بر روی
خاک افگنی و رخساره تابان او را گلنار سازی و موی جعد او را اکنون خضاب کنی در این باب تاملهای در این کار
فکر فرمای   باغبانا چونکه سرو خویشتن خواهی برید   اول از بی رونقی چوبها اندیشه کن   ابراهیم دانست
که او شیطان است تیر استعاذه بر کمان لاحول نهاد و بی نشانی افکند او منزجر نشد و گفت ای ابراهیم خواب
تو شیطانیست و اگر نه خدای تعالی چگونه کسی را بناحق بقتل فرزند امر کند ابراهیم گفت تو شیطانی و ترا بر انبیا دستی
نباشد و خواب من رحمانیست و امری که دوست فرموده مشتمل بر حکمتهای پنهانی من بغیر از فرمان برداری چاره ندارم
ابلیس گفت ای خلیل دل دهد که بدست خود چنین فرزندی را هلاک کنی ابراهیم را آتش غضب افروخته گشت و گفت ای
مردود مطرود در آندم که مرا در آتش می افکندند جبرئیل که بدرقه مقربان درگاه است بار مانع خواست که عنان توکل مرا
وسوسه از این راه ببری هرگز نتوانی بگذار حالا که اگر مرا از مشرق تا مغرب فرزند باشد و فرمان الهی در رسد که همه
بدست خود بکش همه را به تیغ بی دریغ میکشم و هیچ باک ندارم زیرا که جز رضای الهی مراد دل من نیست از ابن عباس
روایتست که ابراهیم در منی چون بجمره اول رسید شیطان آمد که با او تعرض رساند هفت سنگ باو انداخت و چون
بجمره دوم رفت باز شیطان را دید هفت سنگ دیگر بوی انداخت و چون بجمره عقبه رسید آنجا نیز بر او ظاهر
شد هفت سنگ دیگر بوی انداخت و بواسطه این رمی جمرات ثلث از افعال حج شد و چون ابلیس خبیث از وسوسه

خلیل جلیل محروم ماند پیش اسمعیل آمد و گفت ای غنچهٔ گلستان رسالت وای میوهٔ بوستان عزّت و جلالت هیچ میدانی که پدر ترا
بکجا می برد گفت بمهمانی دوست می برد گفت غلط کرده او ترا می برد تا بکشد و میگوید که خدای تعالی مرا در خواب گفته
که فرزند خود را قربان کن اسمعیل گفت ای پیر بی تدبیر اگر فرمان حضرت عزّتست هزار جان اسمعیل فدای خلیل و نثار
امر جلیل باد ابلیس گفت ای پسر ترا تحمّل تیغ تیز نباشد با پدر نزاع کن و از پیش او بگریز اسمعیل گفت از این در گذر که من
سر از فرمان حق بر نمی تابم و رخ از امر پدر نمی پیچم ای پیر نابالغ ندانسته که حکم جلیل راحت روح منست و فرمان خلیل مایه
هیکل فتح و فتوح منست ابلیس دیگر باره مبالغه آغاز کرد و ابراهیم مقداری پیش بود اسمعیل نعره زد که ای پدر این پیر
گمراه مرا می رنجاند خلیل گفت ای فرزند آن ابلیس روسیاهست و بدترین سگان این درگاه سنگی چند در کار او کن که آن
سگ پر آشوب جنگجوی سزاوار ضربت سنگست اسمعیل سنگی چند بجانب آن خاک راند خفت و آن سگ بد از زجرا
سنگسار ساخت و گفت ای لعین ترا گفتند سر بنه گردن کشیدی لاجرم طوق لعنت در گردنت افتاد و مرا گفتند سر بباز
اگر گردن ننهم مبادا که گردن من از طوق شوق انّه کان صادق الوعد محروم ماند شیطان اینجا نیز مهجور خفت و منکوب باز
گشت و ابراهیم چون در منی قرار گرفت اسمعیل را در پیش خود بنشاند و کارد و رسن از آستین بیرون آورد و بر زمین
نهاد و گفت ای فرزند هیچ وصیّتی نیک داری که بجا آورم گفت آری سه وصیّت دارم از من قبول کن اوّل آنکه بوقت
کشتن دست و پای مرا محکم ببندی ابراهیم گفت ای فرزند نزد خدا می روی و جزع میکنی گفت ای پدر جزع نمیکنم امّا این
وصیّت بجهة دو معنیست یعنی آنکه زخم کارد خونریز چون ببدن نحیف و جسم ضعیف من رسد مبادا که دست و پای
زنم و صورت اضطرابی از من در وجود آید و بدین حرکت نام مرا از جریده صابران بیرون کنند دوّم آنکه حرکت
تو بر من واجب شاید که در وقت اضطراب دست و جامه تو بخون من آلوده شود و باین بی ادبی از ارباب عقوق
و عصیان کرده باشم ابراهیم این وصیّت را قبول کرد و گفت دیگر چه وصیّت داری اسمعیل گفت وصیّت دیگر آنست
که بوقت قربان کردن مرا روی من بر خاک نهی و در این وصیّت نیز دو چیز ملاحظه کرده ام یکی آن حضرت عزّت
خواری و زاری بندگان دوست داشته و رویهای گرد آلوده و جبینهای خاک فرسوده را به نزد وی قدری هست
چون مرا باین هیئت ببیند بنظر رحمت در من نگرد و دیگر آنکه تعلّق خاطر پدران بمحبّت فرزند بسیار است می ترسم

که در حال تیغ

که در حال تیغ راندن نظر در روی و موی من افتد و سلسله مهر و شفقت پدری در حرکت آید و در فرمان حضرت
یزدان تاخیری واقع شود و آن عین تقصیر باشد ابراهیم را در اینحالت رقّت آمد و گفت این را نیز قبول کردم وصیّت
سیوم کدامست اسمعیل گفت یا خلیل الله میدانم که چون بخانه باز روی مادر فراق دیده هاجر هجران کشیده
چون مرا همراه تو نه بیند پژمرده شود و از غصّه بخروشد و بدرد دل آغاز زاری کند و از سوز سینه و حرارت جگر نعره زند درخواست
من آنست که با وی درشتی نکنی و سخن سخت نگوئی که فراق فرزندان بر مادران صعب بود و بغایت دشوار باشد او را
بتلطف دلداری فرمائی و راه تسکین و تسلّی بر دل او بگشائی و سلام من باو رسانی و بگوی که اسمعیل از شما توقع نموده
حلالی کن و در فراق من صبور باش که خدای تعالی صابران را دوست دارد و چون این فرزند مستمند بدیدار تو خو کرده
بود و بخدمت تو انس گرفته از سر خاکم قدم باز مدار و در زیارت مرا از خاطر فرو مگذار ای پدر همنشینان محله و دوستان
مکتب را از من سلام برسان و بگو که اسمعیل از شما توقع نموده هرگاه که جمع شوید از شهادت دیرینه این شهید غریب
خاک را بدعای خیر فراموش مکنید و در مجلسی که شمع طرب افروزید این کشته تیغ بلا و خون ریخته میدان ابتلا را بانکی
و آهی یاد آورید ابراهیم این وصیّت را نیز قبول کرد و بدل قوی دست و پای اسمعیل را بسته خروش از ملاء اعلی
بر آمد و فغان از ملائکه بالا برخواست و بنظاره ایستادند در حال پدر و پسر و تفویض و تسلیم ایشان حیران میشدند
و میگفتند که چه بزرگ بنده ایست ابراهیم که او را برای تو در آتش افکندند باک نداشت و اکنون در رای رضای تو
فرزند را قربان میکند و هیچ غم نداد و حق سبحانه و تعالی بدیشان خطاب کرد که ما او را خلعت خلّت پوشانیده ایم
و جام محبّت نوشانیده و راه گلستان محبّت از خار ابتلا خالی نیست فَلَمَّا أَسْلَمَا یعنی آنهنگام که پدر و پسر گردن نهادند
حکم خدای تعالی را یعنی ابراهیم بفدای پسر و اسمعیل بفدای سر تسلیم نهادند وَتَلَّهُ و بیفکند ابراهیم پسر را لِلْجَبِینِ بر پیشانی
او را بر زمین وضع نمود بالتماس او تیغ تیز بر حلقش نهاد در روایت واقع شده که هفتاد بار تیغ بکشید ذرّه از رگ
و پوست و رگ او نبرید ابراهیم در غضب رفته کارد از دست بیفکند بقدرت الهی بآواز در سخن آمد که ای پیغمبر
خدای بر من خشم مگیر الخلیل یأمرنی بالقطع والجلیل ینهانی خلیل مرا به بریدن میفرماید و ملک جلیل مرا از بریدن
باز میدارد من آن میکنم که جلیل میفرماید و در روایت آمده که حق سبحانه و تعالی صحیفهٔ مس بشکل حلقه در حلق اسمعیل پدید

آورد تا کارد را از بریدن باز داشت پس حق تعالی میفرماید که عمل ابراهیم مقبول درگاه ما شد و آنرا پسندیدیم
وَنَادَيْنَاهُ وندا کردیم او را از آن يَا إِبْرَاهِيمُ که ای ابراهیم خلیل قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا
بدرستیکه راست کردی خوابیرا که دیده بودی بند از دست و پای اسمعیل بردار و او را ازین بند خلاص کن إِنَّا
كَذَٰلِكَ بدرستیکه ما همچنان پاداش دادیم ابراهیم و اسمعیل را به نیکوئی عمل و غم ایشان بفرح بدل کردیم و محنت را
بمسرّت نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ پاداش میدهیم نیکوکاران را إِنَّ هَٰذَا بدرستیکه ابتلا و امتحان ابراهیم لَهُوَ الْبَلَاءُ
الْمُبِينُ هر آینه آزمایشی است هویدا که بآن مخلص و محبّ و ثابت قدم از غیر ممتاز شود و در اخبار آمده که در حینی
که ابراهیم اسمعیل را ذبح میکرد فرشتگان در آنحال متعجّب بودند و از آن واقعه متحیّر و میگفتند آیا ابراهیم سخی تر است
با نکه فرزند فدا می کند یا اسمعیل جوان مرد تر است که برضای حق جان در می بازد و زبان حال خلیل میگفت که جوانمردی
مرد او است که فرزند ارجمند خود را برای دوست قربانی میسازد و بلسان اشارت اسمعیل میفرمود که من سخی ترم که جان عزیز
دارم در راه او در می بازم امّا جبّار جلیل هر دو را معزول کرد و گفت جود من بیشتر است و کرم من از همه در بیشتر که نا گشته را
از برای ابراهیم بکشته حساب میکنم و ناخواسته از برای اسمعیل فدای میفرستم ای جبرئیل برو و این فدا ببر و ابراهیم بگو که
خواب خود را راست کردی و شرط فرمان برداری بجای آوردی ابراهیم متحیّر ایستاده بود که جبرئیل در رسید
و گوسفندی از بهشت بیاورد وَفَدَيْنَاهُ و فدا دادیم اسمعیل را بِذِبْحٍ بانچه آنرا ذبح کنند عَظِيمٍ بزرگ
جثّه یا بزرگ جثه یا بزرگ مرتبه و منزلت چه مرسل آن ملک جلیل و رسول جبرئیل و مرسل الیه ابراهیم و گویند که عظیم آن
بجهة آن بود که چهل سال در بهشت چرا کرده بود و یا بسبب آن بود اگر گوسفندی بود که هابیل در راه خدا قربان کرده بود و از
امام محمّد باقر علیه السّلام مرویست که گوسفند سیاه و سفید بود دو شاخ دراز و از آسمان در کوهی که جانب مسجد منی است
فرود آمد برابر جمره وسطی و فربهی او بمرتبه بود که در سایه خود میرفت و نظر کرد و در سایه خود می خسبید و می چرید
و بول و سرگین میکرد حاصل که جبرئیل آنرا از نزد جلیل آورد و گفت ای خلیل بزرگوار و ای ثابت قدم وفادار حضرت
عزّت ترا سلام میرساند و میگوید که در دعوی خلّت بی علّة قربانی فرزند ارجمند را گواه گذرانیدی رسن از دست
و پای فرزند دلبند بگشای و بدست و پای این گوسفند بند و آنرا قربان کن ابراهیم دست فرزند بگشاد و پای

گوسفند به بهشت

گوسفند به بست و گفت ای فرزند ارجمند جبرئیل سلام ملک جلیل بتو آورده و گفت که دوست میفرماید که ای
اسمعیل به تیغ بلا صبر کردی و رسم تسلیم و اطاعت بجای آوردی دست بدعا بردار و هرچه مراد تو است بزبان
آر تا صله عطا در دامن دعا تو نهیم اسمعیل دست برداشت و به نیاز تمام گفت بار خدایا هر گرا از امّت
آخر الزّمان که در حالت رفتن از دنیا تیغ زبان او را بر شهادت توحید تو روان باشد گناه او بمن بخش
جواب آمد که ای اسمعیل ای پسندیده جلیل و نور دیده خلیل مرادت را بر آوردیم و گنه کاران ترا بتو بخشیدیم
در عیون الرّضا از امام علی ابن موسی الرّضا علیه السّلام منقولست که چون حق سبحانه و تعالی گوسفند برای فدای
اسمعیل فرستاد ابراهیم او را ذبح کرد و بخاطر مبارکش خطور کرد که اگر بدست خود فرزند را قربان کردمی عجب
ثواب عظیم یافتمی حق سبحانه و تعالی بتو وحی فرستاد که ای خلیل از جمله خلقان کرا ما دوستر میداری ابراهیم گفت
محمّد را که حبیب تو است خطاب آمد که او را دوستر میداری یا خود را گفت بعزّت و جلال تو که او را دوستر میدارم
حق تعالی خطاب کرد که فرزندان او را دوستر میداری یا فرزندان خود را ابراهیم گفت فرزندان امجاد او را
دوستر میدارم از اولاد خود حق تعالی وحی فرستاد که یکی از فرزندان او را بخواری و زاری و جور
و ستمکاری غریب و تنها و گرسنه و تشنه در دشت کربلا شربت شهادت بچشانند ابراهیم چون شمّهٔ ازین
واقعه بشنید قطرات عبرات از چشمهٔ چشم بر رخسار فرو بارید خطاب آمد که ای ابراهیم ثواب گریه تو در چنین
دالم که بر دل تو رسیده برابر آن ثوابست که بدست خود فرزند را قربان کنی القصّه چون ابراهیم خلیل در کورهٔ امتحان
از تیرگی غش پاک بیرون آمد و در محک ابتلا پاکیزه و طاهر شد مستحقّ ثنای جمیل ملک جلیل شد چنانکه
میفرماید وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ و باقی گذاشتیم بر ابراهیم ثنای تمام را در میان پسینیان
یعنی امّت آخر الزّمان تا قیام قیامت هرگاه نام او برند زبان بمدح او گشایند و به نیکو ترین وجهی او را
ستایش نمایند سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ تحیّت از جانب خدای تعالی بر ابراهیم است كَذَٰلِكَ
همچنانکه پاداش دادیم ابراهیم را بذکر جمیل نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ پاداش میدهیم نیکوکاران را بثواب جلیل
إِنَّهُ بدرستی که ابراهیم مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ از جمله بندگانیست که گرویده اند و تصدیق کننده

و بعد از ان گذشتن پنج سال از بشارت اسمعیل با براهیم باز او را بنواختیم وَبَشَّرْنَاهُ و بشارت دادیم او را با اسحق
بوجود فرزند اسحق نام نَبِيًّا در حالتیکه مقرر شده بود که او پیغمبر باشد مِنَ الصَّالِحِينَ از جملهٔ شایستگان و ستودگان
وَبَارَكْنَا عَلَيْهِ و برکت دادیم برابراهیم ع وَعَلَىٰ إِسْحَاقَ و بر پسر او اسحق یعنی بایشان کرامت کردیم اضعاف مکرمت دینیه را
و دنیویه را یا انکه اولاد و ذریت ایشان را بسیار ساختیم تا بروز قیامت وَمِن ذُرِّيَّتِهِمَا و بعض از فرزندان ایشان مُحْسِنٌ نیکوکارند
بایمان و طاعت وَظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ و برخی دیگر ستمکارند برخود بکفر و معصیت مُبِينٌ که هویداست ظلم و عصیان ایشان یعنی از
نسل ایشان هم مؤمن نیکوکارند و هم کافر بدکردار و بعد از ذکر قصهٔ ابراهیم و اولاد اطهار انعام بر ایشان بیان انعامی میکند که بر موسی
و هرون کرامت فرموده بود و میگوید وَلَقَدْ مَنَنَّا و بدرستیکه ما منت نهادیم و انعام عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ بر موسی بن عمران
و برادر او هرون و مراد نعمت نبوت و رسالتست و یا برنعم دینیه و دنیویه وَنَجَّيْنَاهُمَا و رهانیدیم ایشان را وَقَوْمَهُمَا و گروه
ایشان را یعنی بنی اسرائیل را مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ از اندوه بزرگ یعنی غرق و مغلوبیت ایشان در دست دشمنان و از عملهای
سخت فرمودن و کشتن وَنَصَرْنَاهُمْ و یاری دادیم همه ایشان را بر فرعون و اتباع او یعنی بودند هُمُ الْغَالِبِينَ ایشان غلبه کنندگان بر دشمنان
بعد از انکه مغلوب بودند وَآتَيْنَاهُمَا و عطا فرمودیم بموسی و هرون الْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ کتابی در غایت هویدا و روشن یعنی
توریة که مشتمل بود بر احکام روشن وَهَدَيْنَاهُمَا و راه نمودیم هر دو را الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ بر راه راست یعنی طریق حق که راه
بهشت وَتَرَكْنَا عَلَيْهِمَا و باقی گذاشتیم بر هر دو ثنای نیکو فِي الْآخِرِينَ در میان امتان بازپسین یعنی امت محمد که همیشه بذکر ایشان
مشغول اند یا گذاشتیم بر موسی و هرون در میان امت آخر الزمان اینکه میگویند سَلَامٌ عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ سلام بسیار بر موسی و هرون
إِنَّا كَذَٰلِكَ بدرستیکه ما همچنانکه تعظیم ایشان نمودیم نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ پاداش میدهیم نیکوکاران را بثواب جزیل بر وجه تکریم إِنَّهُمَا
بدرستیکه موسی و هرون مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ از جملهٔ بندگان گرویدگان ما اند و تصدیق کنندگان بجمیع اوامر و نواهی و عمل
کنندگان بر وفق آن و چون که الیاس بر قول مشهور سبط هرون بود از انجهة حکایت او را در عقب ذکر موسی و هرون ادا نموده و فرموده
وَإِنَّ إِلْيَاسَ و بدرستیکه الیاس بن یسن یا الیاس بن مثی ابن فنحاص ابن العیزار ابن هرون که ابن الیسع است لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ از جملهٔ
فرستادگان است بدعوت نمودن و مردمانرا براه حق خواندن إِذْ قَالَ یاد کن چون گفت لِقَوْمِهِ مر گروه خود را بطریق انکار
أَلَا تَتَّقُونَ آیا نمی ترسید از عذاب الله ارباب تواریخ گفته اند که چون حزقیل که از خلفای موسی بود وفات کرد فتنهای عظیم در میان

حدیث

بنی اسرائیل

بنی اسرائیل پیدا شد و ایشان عهدها شکستند و توریة را در پس پشت انداختند در ان عهد پادشاهی بود نام او ادجب و در اول مسلمان
و در آخر باغوای زنی که اربیل نام داشت دین اسلام را گذاشته بت پرست شد و رعایا اعتقاد با و کردند و از دین خود برگشتند و به
پرستیدن بعل مشغول شدند و ان بتی بود طلا و بیست گز بالای او بود و چهار روی داشت و مجوف بود و چهار خادم بخدمت او مشغول
بودند و ایشان آن بت را خدای میدانستند و خادمان او را پیغمبران او و چون این بت در شهر بک بود که از بلاد شام است از این جهت
این شهر را بعلبک گفتند القصه شیطان بیامدی و در شکم او رفتی و ایشان را به پرستیدن آن تحریض نمودی و بکلمات مضله با ایشان سخن
کردی و این پادشاه هرگاه که بجای رفتی زن او بشکل مردان برآمدی و بجای او نشستی و حکم کردی و این زن هفت شوهر را
بتلبیس کشته هفتاد پسر از این شوهر و شوهران دیگر پیدا کرده و عابدی در جوار او باغی داشت که حاصل آن سرمایهٔ معیشت کردی
و بوظایف عبودیت قیام نمودی این زن طمع در ان باغ کردی و هر با شوهر خود نشستی تعریف باغ مرد صالح کردی و گفتی
بیا تا او را بکشیم و باغ او را تصرف کنیم شوهر او را از این امر شنیع منع کردی اتفاقا روزی پادشاه غایب شد زن
مرد صالح را متهم ساخت بعلت انکه پادشاه را دشنام داده باین بهانه او را بکشت و باغ او را تصرف نمود چون شوهر زن
بر این قصه واقف شد زن را عتاب کرد و گفت عقوبت شامت این خون ناحق در ما اثر کند و پادشاهی از دست ما برود
آخر الامر حق تعالی الیاس را بنزد ایشان فرستاد و فرمود که بپادشاه بگو که من انتقام ان پارسا از شما بکشم و بجهة آنکه او ظلم ترا
و زنت را کشته در این باغ بیفکنم بر وجهی که هیچ کس بر شما رحم نکند و شما را دفن نکنند تا سباع بخورند و از گوشتهای
شما را بخورند الیاس بیامد و پیغام بگذارد و از روی انکار گفت أَتَدْعُونَ آیا میخوانید یعنی می پرستید بَعْلًا بعل را بخدائی
وَتَذَرُونَ و وا میگذارید یعنی پرستش نمیکنید أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ نیکوترین آفرینندگان را مراد از خالقین مصورین اند یا صانعان
یعنی نیکوترین تصویر کنندگان و صنعت نمایندگان که اللَّهَ رَبَّكُمْ خدای است که آفریدگار شما است وَرَبَّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ و پروردگار
پیشینیان شما و چونکه خالق شما و آبا و اجداد شما اوست پس پرستش او نمائید و از عبادت غیر او دست بدارید پادشاه بر او خشم گرفت و گفت تو در
دعوی نبوت کاذبی و ما در بت پرستیدن براه صوابیم و دیگر باره الیاس آغاز دعوت کرد ملک قصد کشتن او کرد الیاس دعا کرد که خدایا وی را مبتلا
کن ببلائی تا بان مشغول شده از جست جوی من غافل شود حق تعالی دعای او را اجابت کرده پسر وی را بیمار گردانید و او به پسر مشغول شد و مضطرب گشت نزد
بتان آمده و هر چند برای پسر دعا کرد اثر پیدا نشد پیش بعل آمد و بتضرع و زاری شفاعت پسر از او طلبید اینجا نیز مهم او متمشی نشد آخر با خادمان

داستان الیاس پیغمبر

است گفت مگر بعل از ما در غضب است که اجابت دعای ما نمیکند شام روید و از خدائی که در آنجاست
شفا طلبید ایشان شام رفتند چون بدامن کوه رسیدند که الیاس در آنجا بود الیاس خبردار شده
بیرون آمد و ایشان را دعوت کرد و گفت پادشاه را بگوئید که بعبادت خدا مشغول شود تا من دعا
کنم و خدای تعالی پسر او را شفا عطا دهد آن جماعت برگشتند و احوال را بعرض رسانیدند پادشاه
گفت چرا او را نزد من نیاوردید که مدتی است که من تجسس اویم و کمر هلاکت او را بر میان بسته ام
گفتند ای ملک چون بدامن کوه رسیدیم چندان خوف و هول بر ما نشست که مجال سخن کردن
نداشتیم ملک لشکر را بآنجا فرستاد هرچند تجسس کردند او را نیافتند و بازگشتند و گفتند ای
ملک او را بحیله باید گرفت پس پنجاه مرد بفرستاد تا نزد او اظهار ایمان کرده و باین بهانه
او را گرفته نزدیک ملک آورند الیاس گفت بار خدایا اگر اینها قصد کید من دارند همه را
هلاک ساز در ساعت آتش پیدا آمد و همه را بسوخت ملک پنجاه مرد دیگر فرستاد ایشان نیز بسوختند
و همچنین پنجاه می آمدند و هلاک می شدند تا هزار مرد سوخته شد در روایت که پادشاه را وزیر
مسلمان صالح بود و اسلام خود را پنهان میداشت او را بجانب الیاس فرستاد تا الیاس را
بحیله بدام آورد وزیر چون نزدیک رسید آواز داد الیاس آواز آشنا شنیده از
کوه بیرون آمد و او را در بر گرفت و هر دو بگریه در آمدند وزیر گفت ای الیاس اگر صلاح باشد
با تو باشم و اگر نه باز گردم وحی آمد بالیاس که مصلحت آنست که او با تو باشد که من
نگهبان شما ام از کید اعدا و قبض روح پسر ملک میکنم تا ایشان مشغول تعزیت او شوند
و از حال شما غافل شوند ایشان در همان روز از آن کوه بیرون آمده جلای وطن کردند در
اثنای راه بخانهٔ زنی رسیدند متی نام که مادر یونس پیغمبر بود و یونس را در آن نزدیکی پدرش
فوت شده بود و چون الیاس را بدید با او انس گرفت و مدتی با هم بودند بعد از آن
الیاس بفرمان خدا دعا کرد پدر یونس زنده شد آخر الیاس بازگشت و بمقام خود آمد و گفت

خدایا من

خدایا من از دست این کافر بتنگ آمدم یا قبض روح من کن و یا هفت سال ایشان را بقحط
مبتلا کن حق تعالی فرمود که هفت سال بسیار است الیاس گفت پنج سال خطاب آمد که هنوز بسیار است
گفت سه سال فرمود چنین باشد الیاس دعا کرد حق تعالی باران از ایشان باز گرفت الیاس گفت که
روزی من از کجا باشد گفت مرغی بفرستم تا از جای دیگر روزی بتو رساند القصه مردم از گرسنگی
می مردند و چهارپایان هلاک می شدند ابن عباس گفت الیاس در سال آخر بدر خانهٔ زن مؤمنه
رسید و گفت هیچ طعامی داری گفت قدری آرد و جزوی روغن زیت دارم گفت خوبست
پس زن از آن طعام ساخت و الیاس بخورد و دعا کرد و گفت بار خدایا او را برکت ده
خدای تعالی ظرفهای او را پر از آرد کرد از آنجا بخانهٔ الیسع بن اخطوب آمد وی از قحط کور
شده بود و مادر او ازو التماس کرد که از برای شفای الیسع دعا کرد و شفا یافت و مادر و پسر هر دو
باو ایمان آوردند و بعد از آن بمیان قوم کند دعا قحطی گذشت گفت بیگانگی حق اقرار کنید و کفر
بگذارید و از سر اعتقاد ایمان آورید تا از این عذاب برهید ایشان قبول نکردند الیاس اگر میخواهید

که بطلان شما کنند از دین خود برگردید واگر من دعا کنم و خدای اجابت دعای من
نماید شما تابع من شوید و ایمان آورید همه براین اقرار دادند و بتها را آراسته
حاضر کردند از ایشان باران خواسته شد اجابت نشد الیاس دعا کرد فی الحال
باران آمد همه از عهد خود برگشتند در انکار افزودند فَكَذَّبُوهُ پس تکذیب
کردند او را حق تعالی خطاب کرد با الیاس که از میان ایشان بیرون رو فَإِنَّهُمْ
پس به تحقیق که ایشان لَمُحْضَرُونَ هر آینه حاضر شدگانند در عذاب إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ
الْمُخْلَصِينَ مگر بندگان خدای که پاک کرده شدگان بود و از شرک و نفاق آخر
الیاس از میان قوم بیرون آمد و فرمان رسید که فلانه روز بفلان موضع رو و هر چه
بر تو ظاهر شود بران سوار شو الیاس در زمان معین بموضع مقرر رفت و صورت شتری
یا اسبی از آتش بپیش وی آمد بران سوار شد و الیسع را خلیفه خود کرد و انید حق تعالی او را
پر و بال داده و شهوت طعام و شراب از وی باز داشت و با فرشتگان به پرواز
در آمد و موکل بر بیابان شد چنانچه خضر بر دریاها و در عرفات با هم ملاقات
می کنند و در رمضان با هم افطار میکنند و در بیت المقدس جمعی از صلحای امت
ایشان را می بینند سعید جبیر روایت میکند که مرد صالحی گفت در بیابان می
رفتم در میان روز آفتاب بغایت گرم بود مردی را دیدم در میان
بیابان ایستاده گفتم کیستی جواب نداد دیگرباره پرسیدم هیچ نگفت
نوبت سیوم سؤال کردم گفت الیاسم خوفی و ترسی بر من واقع شد بمرتبه که نتوانستم
که ضبط خود کنم گفتم دعا کن تا این ترس از من زایل گردد او سر برداشت و دعا کرده
فی الحال من بحال خود آمدم و در اثنای دعا شنیدم که هشت نام خدای بر زبان راند یا رحیم
یا حنان یا منان یا حی یا قیوم و سه سریانی بود بعد از ان دست بر کتف من نهاد چنانکه تنگی و راحت او

[به د]ل من رسید او را گفتم که وحی موقوف شد گفت تا خدای خاتم انبیا را فرستاد وحی از من منقطع شد گفتم امروز چند پیغمبر زنده اند گفت
چهار پیغمبر دو در آسمانند و دو در زمین آن دو که در آسمانند یکی ادریس است و دیگری عیسی ع و آن که در زمینند خضر است و من الیاس
گفتم خضر کجا باشد گفت بجزایر دریا گفتم او را می بینی گفت آری در موسم حج و در آن وقت که در میان مروان و اهل شام قتال واقع شد
بود گفتم چه میگویی در باب مروان گفت او جباریست طاغی و باغی و آنان که با او بیند از قاتل و مقتول همه اهل دوزخند گفتم من
در ان معرکه بودم اما هیچ جنگ نکرده ام اکنون توبه کرده ام از ان آیا توبه من قبول است گفت آری اما دیگر در مثل این معرکه داخل
مشو در اثنای این کلام دو تا نان نزد من بنهادند از شکر شیرین تر و از برف سفیدتر مرا گفت ازین نان بخور من از ان یک نان و نیم
خوردم و نیمه دیگر را از پیش من برداشتند ندانستم که بنهاد و که برداشت شتری را دیدم که دران صحرا چرا میکرد بیامد و پیش از آنکه کسی
بجوابانید الیاس بران نشست گفتم من با تو بیایم گفت نه گفتم مجردم و زن و فرزند دارم گفت برو زن کن گفتم دیگر ترا کجا
بینم گفت هر کجا اتفاق افتد و از چشم من پنهان شد و دیگر او را ندیدم القصه الیاس چون از میان قوم بیرون آمد خدای تعالی دشمنی
برای پادشاه مسلط ساخت تا او را با زنش بکشت و دران باغ بینداخت و سباع انجا جمع شده ایشان را بخوردند و استخوان
ایشان را بسوختند بعد از ان الیسع در میان بنی اسرائیل آمد و مردم را دعوت کرد جمعی باو ایمان آوردند و تبلیغ رسالت میکرد و به
عبادت مشغول می بود تا اجل او منقضی شد وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ و بگذاشتیم بر او فِي الْآخِرِينَ در میان امت پیغمبر آخر الزمان ثنا و ذکر
و باقی گذاشتیم در میان پسینیان آنکه در شان او گویند که سَلَامٌ عَلَىٰ إِلْ يَاسِينَ سلام و تحیت و مرتبت و کرامت بر الیاس باد
و بر تابعان او که بخلوص عقیده تابع او بودند و گفته اند که الیاس و الیاسین نیز اسم گفته اند چون میکال و میکائیل و سینا و سینین و بعضی
آل یاسین خوانده اند که مراد آل محمد باشند چنانکه از طریق شیعه و اهل سنت بصحت رسیده که یس محمد است صلی الله علیه و آله و سلم و مراد
از آل یس آل آنحضرت اند و از سدی و ابی مالک که یکی از راویان اهل سنت اند روایت است که مراد از یس محمد است ص و از آل مراد اهل بیت او
و سفیان ثوری از طریق اهل سنت روایت میکند که از منصور و او از مجاهد و وی از عبد الله عباس رضی الله عنه که یس بلغت سریانی
انسانست و مراد از یا انسان محمد است صلی الله علیه و آله و آل اهل بیت او و وهب بن نافع از طریق اهل سنت روایت کرده که کاوح
مرا خبر داد از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که آنحضرت فرمود که از حضرت شاه اولیا علی مرتضی صلوات الله علیه سؤال کردم از
معنی این آیه فرمود که یس محمد و نحن آل یس إِنَّا كَذَٰلِكَ بدرستی که ما همچنانکه جهت پاداش عمل نام الیاس را در میان مردمان گردانیدیم

همچنین نجزی المحسنین پاداش میدهیم نیکوکاران را و مرتبهٔ ایشان را بلند میگردانیم انه من عبادنا المؤمنین بدرستی که او یکی
از بندگان برگزیدهٔ ماست و مخلص بارگاه ما بعد از ان بجهت تنبیه عباد و انذار این عباد قصهٔ لوط را بیان میفرماید بقوله وان لوطا
وبدرستی که لوط بن هرون که برادرزادهٔ ابراهیم ع بود لمن المرسلین از جملهٔ فرستادگانست اذ نجیناه یاد کن ای محمد ص
که چون نجات دادیم او را واهله اجمعین و اهل بیت او جمیع که با او گرویده بودند از عذاب استیصال الا عجوزا مگر پیره زنی که
زوجهٔ لوط بود که با او از شهر سدوم بیرون نیامد بجهت کفر و نافرمانی تابع او نشد و قرار گرفت فی الغابرین در میان بازماندگان
بعذاب و نکال ثم دمرنا الاخرین پس هلاک کردیم دیگران را از قوم او بجهت کفر و فسوق که دمار از روزگار ایشان برآوردیم و
دیار ایشان را زیر و زبر کردیم وانکم وبدرستی که شما ای گروه قریش لتمرون علیهم هر اینه میگذرید بر منازل ایشان وقتی که بتجارت
شام میروید مصبحین در حالتی که در آینده اید در صباح وباللیل و در شب یعنی روز و شب بر مواطن ایشان میگذرید افلا تعقلون
آیا تعقل نمیکنید بنظر عبرت که عاقبت مکذبان و معاندان جز بهلاکت نمیشد پس چرا از کفر و معصیت مجتنب نشوید و بعد از ان بیان قصهٔ
یونس میکند برین وجه که وان یونس وبدرستی که یونس بن متی ع لمن المرسلین از جملهٔ فرستادگانست و او مبعوث بود بر اهل نینوی
که از بلاد موصل است و بعد از تکذیب قوم او را و حرمان او از ایمان ایشان از انجا بیرون آمده روی بجانب دریا ... نهاد چنانکه در سوره
یونس گذشت و حضرت عزت حبیب خود را از ان قصه خبر میدهد و میگوید که ای محمد ص یاد کن اذ ابق چون بگریخت یونس از قوم خود و آورد
الی الفلک المشحون بسوی کشتی که مملو بود از مردمان و امتعهٔ ایشان و اباق در اصل لغت بمعنی گریختن بنده است از مولای خود و یونس ع
چون بی اذن پروردگار خود از قوم فرار کرد پس لفظ اباق در کمال حسن باشد القصه چون یونس ع بمیان کشتی در آمد کشتی بمیان آب رسید
و بایستاد ملاحان گفتند بندهٔ گریخته درین کشتی هست که کشتی براه نمیرود و عادت آن قوم آن بود که هرگاه کشتی براه نمیرفت بندهٔ گریخته را
در دریا می انداختند تا روان شدی پس تجسس کردند که بندهٔ گریخته در کشتی کیست یونس ع گفت بندهٔ گریخته منم اهل کشتی گفتند حاشا که تو بنده
باشی چه سیمای آزادی و آزادمردی و صلاحیت از بشرهٔ تو ظاهر است یونس ع مبالغه کرد که بندهٔ گریخته منم و من خود را از شما بهتر میشناسم
و چون درین باب مبالغه از حد اطناب گذشت و قوم ازین ابا میکردند فرمود که قرعه زنیم اگر بنام من برآید مرا در دریا اندازید فساهم
پس قرعه زد با اهل کشتی سه نوبت و بروایتی چهل نوبت فکان من المدحضین پس گشت یونس از قرعه برافتادگان یعنی در جمیع
نوبت قرعه بنام یونس برآمد پس اهل کشتی او را برداشتند تا بدریا اندازند حق تعالی بماهی امر کرد که یونس جهة آنکه ترک ذنبی کرده در اینکه بی امر

لوط بن هرون که برادرزادهٔ ابراهیم است

قصص یونس ع

بدرون

بدرون ماهی ماند میان تو بخود بیرون آمده میخواهیم که چند روزی در شکم تو محبوس سازیم باید که او را نیک محافظت کنی و نوعی نکنی
که جراحتی باو رسد و ترکیب او از هم بریزد که من او را طعمهٔ تو نساخته ام ماهی چون این ندا شنید بکنار کشتی آمد و دهن باز کرد ملاحان
او را بطرف دهن ماهی بردند که بر پاشند زنده ماهی انجا بدر آمد باز او را بجانب دیگر آوردند انجا نیز همان ماهی پیدا شد یونس دانست که درین
حکمتی هست پس خود را بدریا انداخت فالتقمه الحوت پس یکبار او را فرو برد ماهی وهو ملیم و او بجهت
ترک ذنب مستحق ملامت شده بود یا او ملامت کنندهٔ نفس خود بود که چرا ترک ... نمودی و بی اذن الهی از میان قوم بیرون آمدی و
الهی مرا امر کرد که تو نیز خود را ملاومت نماید نگاهداری یونس میکرد و سر از آب بر میآورد و فرو میبرد تا یونس در درون او نفس میزد پس
برین وجه سه روز یا ده روز و بروایتی بیست روز و مشهور آنست که چهل روز در شکم ماهی بماند و آنماهی او را در هفت دریا بگردانید
تا عجایب و غرایب دریاها بدید و چون بقعر دریا رسید و از تسبیح اهل دریا شنید بموافقت ایشان بذکر الهی مشغول شد فلولا انه پس اگر نه
آن بودی که یونس ع کان من المسبحین بود از تسبیح کنندگان در شکم ماهی و میگفت لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین
... ذکر کنندگان نمی بود پیش از آنکه بشکم ماهی رود یا نمی بود از نمازگذارندگان در مدت عمر للبث فی بطنه هر آینه می بود که درنگ
میکرد در شکم ماهی الی یوم یبعثون تا روزی که برانگیخته شوند مردمان اما ببرکت ذکر او را زود از ان زندان امتحان نجات دادیم فنبذناه
پس ... او را یعنی ماهی را امر کردیم تا بساحل دریا آمده او را از اندرون خود بدر آورد و بیفکند بالعراء بزمینی هموار یعنی صحرائی
که ... بود از درخت و گیاه و کوه وهو سقیم و حال آنکه او بیمار بود یعنی ضعیف و نحیف شده بود چون طفل که از مادر متولد شود و پوست
... بود وانبتنا علیه و برویانیدیم بر بالای سر او شجرة من یقطین درختی از کدو تا برگهای او را سایه کرد و ز
حرارت آفتاب او را نگاه داشت و در بعض تفاسیر آورده که حکمت کدو آنست که مگس بگرد او نگردد پس ... او را از آفت مگس
و تاب آفتاب ایمن ساخت از حضرت رسول صلوات الله علیه و آله پرسیدند که یا رسول الله چونست که کدو را بسیار دوست میداری فرمود که جهه
درخت برادر من است یونس ع از ابن عباس مرویست که چون یونس از شکم ماهی بیرون آمد مانند جوجهٔ مرغی بود که اصلا پر نداشته باشد
و بر روی زمین میطپید و میلرزید حق تعالی بزکوهی را امر کرد تا می آمد و پستان خود را در دهن او می نهاد و او را شیر میداد تا وقتی که پوست
و گوشت او بحالت اصلی خود رفت گویند روزی یونس بمهمی رفته بود و چون باز آمد درخت کدو خشک شده بود بسیار دلتنگ شد خطاب
رسید که ای یونس برای درخت کدوی که خشک شده دلتنگ میشوی و بجهت هلاک صد هزار مرد دلتنگ نمیشوی اگرچه هزار گناه کار ...

بیامرزم و دوست دارم از انکه یکی را عتاب کنم بر و بنزدیک آن بندکان من که ایمان اورده اند وعذاب ازایشان بسبب آن دفع کرده ام وایشان آرزوی دیدار تو دارند و بهر طرف از تو نشان میجویند یونس چون این خطاب شنید متوجه ایشان شد کوید و اَرْسَلْنَاهُ و فرستادیم یونس علیه السلام را دیکر باره اِلٰی مِائَةِ اَلْفٍ بسوی صد هزار کس یعنی کفتیم باو که مخیرتی در رفتن بسوی این کروه اَوْ یَزِیْدُوْنَ یا بسوی جمعی که زیاده ازان بودند که صد و بیست هزار بودند یا صد و سی هزار یا صد و هفتاد هزار و کویند این کلام اشارتست بکثرت عدد ایشان در رای العین یعنی ایشان در بسیاری عدد بر وجهی بودند که چون ناظر نظر در کثرت ایشان میکرد میکفت بارضا یا صد هزار اند یا زیاده ازان القصه چون خبر رسیدن یونس باهل نینوی رسید ملک با تمام قوم خود باستقبال او بیرون آمد فَاٰمَنُوْا پس بکرویدند بوی یعنی بر دست او ایمان مجدد کردند فَمَتَّعْنٰهُمْ پس برخورداری دادیم ایشان را از منافع و لذات و اعمار و اموال اِلٰی حِیْنٍ تا هنکام انقضای اجل بعد از ذکر قصص انبیا برای تنبیه مشرکان قریش باز سر رشته کلام اندر اعتقاد خبیث ایشان که ملئکه را بنات الله میکفتند کشیده میفرماید که ای محمد صلی الله علیه فَاسْتَفْتِهِمْ پس طلب حکم کن از ایشان یعنی بپرس از بنو خزاعه و بنو ملیح و بنو جهینه که ملئکه را دختران خدا میکویند و از روی سرزنش ازیشان سؤال کن اَلِرَبِّكَ الْبَنَاتُ آیا پروردکار ترا دختر انند وَلَهُمُ الْبَنُوْنَ و مر ایشانراست پسران یعنی ازیشان بپرس که آیا چکونه که نسبت بنات باو سبحانه میکنید و پسران از برای نفس خود اختیار مینمائید و از دختران عار میدارید و بجهت آن ایشانرا زنده در کور میکنید اَمْ خَلَقْنَا الْمَلٰٓئِكَةَ یا آن وقت که ما ملئکه را می آفریدیم اِنَاثًا زنان وَّهُمْ شَاهِدُوْنَ و ایشان حاضر بودند بوقت آفرینش ایشان چون ایشان نزد آفریدن ملئکه حاضر نبودند پس چکونه حکم میکنند که ملئکه دختر انند کفار درین کفتار با وجود شرک مرتکب چند چیز دیکر شده هر یک علت خلود ایشانست در دوزخ یکی آنکه قایل شده اند که خدای تعالی جسم است زیرا که ولادت مخصوص باجسام است دوم تفضیل کرده اند بر او سبحانه چه خسیس ترین دو جنس را مخصوص باو ساخته اند و بهترین آنرا از برای خود اختیار کرده اند سیم اهانت ملئکه کرده اند که مخلوقاتند و اقرب ایشان باو سبحانه و تعالی زیرا که ایشانرا زنان کفته اند اَلَآ اِنَّهُمْ بدان و آکاه باش که آن کافران زشت کردار مِنْ اِفْكِهِمْ از دروغ و افترای خود لَيَقُوْلُوْنَ هر آینه میکویند که وَلَدَ اللّٰهُ ولد آورد خدای تعالی از روی تزوج چون مشرکان که دختران اویند وَاِنَّهُمْ و بدرستی که ایشان در نسبت دادن ولد بحضرت باو سبحانه لَكٰذِبُوْنَ هر آینه دروغ کویانند اَصْطَفَى الْبَنَاتِ آیا بر کزید دختران را که مکروه طبیعت شما اند عَلَى الْبَنِیْنَ بر پسران که سبب افتخار شما اند یعنی شما با وجود نقص و عجز اختیار دون نمیکنید پس کسی که قادر مطلق باشد و مالک همه و حاکم بر همه چکونه اختیار دون کند نه اعلا مَا لَكُمْ چیست شما را درین قسمت كَيْفَ تَحْكُمُوْنَ چکونه حکم

میکنید

میکنید از برای او سبحانه و نسبت مید هید او را بچیزی که باز مقتضای عقل بیرونست اَفَلَا تَذَكَّرُوْنَ آیا تفکر نمیکنید که ذات قدس او ازین دو نوع منزه است چه اند میباید که از جنس والد باشد و دلیل عقلی و نقلی دالست بر آنکه او سبحانه را مثل و مانند نیست پس چکونه ولد داشته باشد اَمْ لَكُمْ یا هست مر شما را بر این کفتار سُلْطَانٌ مُّبِیْنٌ حجتی روشن یعنی دلیل روشن بر شما نازل شده در برهان فَاْتُوْا بِكِتٰبِكُمْ پس بیارید کتاب خود را که از آسمان بر شما فرود آمده مشتمل بر آنکه ملئکه بنات الله اند اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِیْنَ اکر هستید راستکویان درین دعوی و چون دلیل عقلی و سمعی بر وفق مدعای خود ندارید پس از کجا این حکم میکنید آورده اند یعنی از زنادقه چون بنی خزاعه میکفتند حق تعالی با اکابر زنان جن مواصلت کرده و ملئکه ازانها متولد شده اند و مجوس برانم اعتقاد بودند که حق تعالی و شیطان برادرانند آن برادر خالق نور و خیر و حیوان نافع است و این برادر فاعل ظلم و شر و حیوان ضار حق تعالی در باره ایشان فرمود وَجَعَلُوْا و ساختند آن کافران بیرون ضمیر بَیْنَهٗ میان او سبحانه وَبَیْنَ الْجِنَّةِ و میان پریان که شیطان ازیشانست نَسَبًا خویشی و پیوند وَلَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ و بدرستی که میدانند پریان و دیوان که اِنَّهُمْ لَمُحْضَرُوْنَ ایشان که قایل این کفتارند هر آینه حاضر کرده شدکان در حساب برای چشیدن عذاب و کشیدن عقاب بجهت این قول ناصواب سُبْحٰنَ اللّٰهِ عَمَّا یَصِفُوْنَ پاک و منزه است خدای تعالی از آنچه وصف میکنند کافران از نسبت خویشی و نسبت پیوند و نسبت ولادت بوی و همه کفار در حق وی سبحانه این نوع سخنان ناسزا دا این میکویند اِلَّا عِبَادَ اللّٰهِ الْمُخْلَصِیْنَ مکر بندکان خدا که پاک کرده شده کانند از شکوک و شبهات و دایم کلمه حمد و ثنا و ستایش حضرت احدیت میکویند و میکنند و سخنانی که سزاوار و لایق احدیتست بر زبان میرانند بعد ازان خطاب میکند بجمیع مشرکان و میکوید فَاِنَّكُمْ پس بدرستی که شمای مشرکان و کافران وَمَا تَعْبُدُوْنَ و آنچه میپرستید از بتان مَآ اَنْتُمْ نیستید هیچکدام شما عَلَیْهِ بِفٰتِنِیْنَ برضای تباه کنندکان او با ضلال و اغوا اِلَّا مَنْ هُوَ صَالِ الْجَحِیْمِ مکر آنکس که او در آینده است آتش سوزان یعنی شما و معبودان شما نمیتوانید که اغوای بندکان کنید بر خدای بر وجهی که بر او غالب شوید و بندکان او را از دین برکردانید مکر جماعتی که علم الٰهی تعلق کرفته که مرتد شوند و بر صفت کفر بمیرند و بدوزخ روند بعد ازان حق تعالی رد قول انهاکه ملئکه را معبود خود میدانستند و بپرستیدن ایشان اقدام مینمودند بجبرئیل علیه السلام امر فرمود که جبت مراد عبودیت خود و ابنای جنس خود خبر ده و بکو که وَمَا مِنَّآ و نیست از ما هیچکس اِلَّا لَهٗ مکر آنکه آنرا برای عبادت مَقَامٌ مَّعْلُوْمٌ جائیست دانسته شده و مقرر کشته که در انجا بپرستش او سبحانه مشغولست یعنی هر یکی از ما بقدر مرتبه خود مقامیست از عبادت که ازان در نمیتوانند کذشت بعضی همیشه ایستاده اند و بعضی دایم در رکوع اند و بعضی

پیوسته در سجود ند که هیچکدام از ان حالت بحالت دیگر منتقل نمیشوند پس ما که مخلوق و مربوب اوئیم و به بندگی او در بند و از روی خوف
وخشیت وخشوع ومذلت بعبادت او سبحانه مشغول پس چگونه لیاقت رتبهٔ ربوبیت ومعبودیت داشته باشیم وَاِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّوْنَ
وبدرستی که ما صف کشندگانیم باقدام در موقف طاعت وموضع عبادت وگسترانیده ایم بالها برای انتظار امر او سبحانه تا چون امر او
در رسد فی الحال مبادرت کنیم واصلا اهمالی نورزیم واگر عیاذا بالله اندک تهاونی دران واقع شود مستوجب عتاب وخشم او سبحانه شویم وَاِنَّا لَنَحْنُ
الْمُسَبِّحُوْنَ وبدرستی که ما تسبیح کنندگانیم مر خدایرا وتنزیه نمایندگان او از جمیع نالایق وماثور از ابن عباس فرموده که در آسمان هیچ
جای یافت نمیشود مگر که انجا فرشته ایست که بتسبیح الهی مشغولست ودر بعضی تفاسیر آورده اند که این کلام پیغمبر ومومنانست یعنی هر یک از ما
فردای قیامت در بهشت مقامی معلوم خواهیم داشت بقدر اعمال خود وامروز صف زدگانیم وبپاکی ویاد کنندگان ملا متعالی
آورده اند که مشرکان مکه پیش از بعثت پیغمبر صلی الله علیه وآله میگفتند که اگر کتابی از آسمان بما نازل میشد ما دست از لوث شرک وکفر بشستیم
ومنقاد آن می شدیم واوامر ونواهی آنرا اطاعت میکردیم نه مثل جماعتی که پیش از ما توریة وانجیل بر ایشان نازل شد تکذیب آن کردند و
مخالفت آن نمودند وچون قرآن که اشرف کتب سماویست نازل شد بآن نگرویدند وبر کفر خود مصر بودند حق تعالی فرمود وَاِنْ كَانُوْا
وبدرستی که کافران قریش بودند که پیش از بعثت پیغمبر لَيَقُوْلُوْنَ هر آینه میگفتند که لَوْ اَنَّ عِنْدَنَا ذِكْرًا اگر میبود نزد ما کتابی که متضمن
ذکر ونصیحت باشد مِنَ الْاَوَّلِيْنَ از جنس کتب پیشینیان یعنی اگر بر ما نیز کتابی نازل می شد چنانکه بایشان آمد لَكُنَّا هر آینه می بودیم ما
عِبَادَ اللّٰهِ الْمُخْلَصِيْنَ بندگان خدای که پاک شدگان باشیم از لوث کفر وشرک وباخلاص عبادت کنندگان خدای وچون قرآن نازل شد
فَكَفَرُوْا بِهٖ پس نگرویدند بآن فَسَوْفَ يَعْلَمُوْنَ پس زود باشد که بدانند عاقبت شرک وکفر خود را که مغلوب شدنست در دنیا و
در عقبی عذاب از این جهت زیادتی تهدید ووعید ایشان میفرماید که وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا وهر آینه پیشی گرفته است سخن ما لِعِبَادِنَا برای بندگان ما
الْمُرْسَلِيْنَ که فرستادگان بودند یعنی پیغمبران وآن سخن در لوح محفوظ است باین مضمون که اِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُوْرُوْنَ بدرستی که رسولان
هر آینه ایشان نصرت داده شدگانند وَاِنَّ جُنْدَنَا وبدرستی که لشکریان ما که تابعان انبیای ما اند لَهُمُ الْغَالِبُوْنَ هر آینه ایشانند
غلبه کنندگان بر کافران در عقبی ودنیا اما در دنیا بنصب حجت در قتال ودر عقبی بعلو شان بر آنها ودر روایت آمده که هیچ پیغمبری در
حرب مغلوب نشده ومقتول نگشته بلکه قتل او بر وجه حیله ویا در غیر حرب بوده ودرین صورت نیز حق تعالی امت او را بعد از او نصرت
کرامت فرموده وچونکه نصرت قوم او را در حکم نصرت اوست پس گویا که او شرف نصرت یافته بعد از ذکر دلایل واضحه بر بطلان اهل شرک

حضرت رسالت

حضرت رسول صلی الله علیه وآله را میفرماید که چون اهل شرک وکفر با وجود حجج روشن قدم از ظلمت شرک وکفر بیرون نمی نهند فَتَوَلَّ عَنْهُمْ
پس روی بگردان از ایشان حَتّٰى حِيْنٍ تا هنگام امر بقتال وزمان انقضای اهمال ووعدهٔ نصرت که روز بدر است یا روز فتح مکه و
غیر آن یا مراد از حین وقتیست که جزای ایشان باو یا روز قیامت نزد بعضی دیگر بهر تقدیر میفرماید که از ایشان اعراض کن ومهلت ده
وَاَبْصِرْهُمْ وببین حال ایشان را از اسیری وقتل وعذاب آخرت فَسَوْفَ يُبْصِرُوْنَ پس زود باشد که ببینند ایشان فتح ونصرت ترا
در دنیا وعلو مرتبه ورفعت درجهٔ ترا در عقبی وچون کفار فسوف یبصرون شنیدند گفتند آیا آنچه محمد میگوید کی متحقق شود ودر چه زمان بوقوع
آید فرمود که اَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُوْنَ آیا پس بعذاب ما طلب تعجیل میکنند ودران شتاب زدگی مینمایند فَاِذَا نَزَلَ بِسَاحَتِهِمْ
پس آنگاه که فرود آید عذاب بمیان سرای ایشان فَسَاۗءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِيْنَ پس بد صبحیست صبح بیم کرده شدگان آورده اند که در
میان عرب قتل وغارت بسیار بودی وهر لشکر قصد قبیله داشتندی در شب قطع مسافت میکردندی ودر وقت سحر که زمان خواب گرانست
بجای ایشان در آمدندی ودست بقتل وغارت وتاراج بر گشادندی وآن قوم را مستاصل ساختندی وچون اغلب قتل وغارت در صباح
واقع می شد غارت را صباح نام نهادندی وهرچند که در وقت دیگر وقوع یافتی همان صباح گفتندی وحق تعالی درین آیه تشبیه کرده عذاب
کفار را بلشکری که ناگاه بر ایشان هجوم آورد وهمه را مستاصل سازد ودر روایتست که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله دران صباح که بزمین خیبر رسید
وحصون وقلاع را بدید فرمود الله اکبر اِنَّا اِذَا نَزَلْنَا بِسَاحَةِ قَوْمٍ فَسَاۗءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِيْنَ بعد از آن حق تعالی جهة تاکید تکرار کلام سابق میکند
ومیفرماید که وَتَوَلَّ ودیگر باره روی بگردان واعراض کن ای محمد صلعم عَنْهُمْ حَتّٰى حِيْنٍ از کفار بدکردار تا هنگام انقضای اهمال یعنی زمان
جدال وقتال ویا دیدن عقوبت ونکال وَاَبْصِرْ وببین غلظت عذابی را که بایشان نازل شود فَسَوْفَ يُبْصِرُوْنَ پس زود باشد که ببینند
مغلوبیت وسایر انواع عذاب خود را وغالبیت تو واصناف ثواب ترا وبعد از ذکر انذار تنزیه ذات خود میکند از آنچه اهل کفر وشرک آنرا نسبت
باو میدهند ومیگوید سُبْحٰنَ رَبِّكَ منزه وپاکست پروردگار تو رَبِّ الْعِزَّةِ که خداوند غالبیست وقوت عَمَّا يَصِفُوْنَ از آنچه وصف
میکنند آنرا مشرکان ودر حق او میگویند از اتخاذ اولاد وشریک وبعد از تنزیه ذات خود جمیع انبیای خود را تسلیم میگوید بر این وجه که وَسَلٰمٌ
عَلَى الْمُرْسَلِيْنَ وسلام وتحیت بر فرستادگان است که رسانندگان پیغامهند ومتحمل انواع اذیت والام وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ
وهمه ستایش وسپاس مر خدایراست که پروردگار عالمیانست ومنع ایشان مراد تعلیم بندگانست که بچه کیفیت سلام گویند بر انبیاء وبچه
نوع حمد خدایرا بر زبان رانند بسبب آنچه انعام کرده بر ایشان از ارسال رسل وانزال کتب وتوفیق ایمان وحسن عاقبت آن امم بر نانه

از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که هر کس میخواهد که براو بپیمایند مزد ثواب او را به پیمانهٔ تمامتر و کاملتر باید که آخر کلام او در مجالس این آیه
سورهٔ ص مکیة وهی ثمان وثمانون آیة ابی بن کعب از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که هر که سورهٔ
ص بخواند حق تعالی بوزن جمیع کوهها که مسخر داود علیه السلام بودند و با او تسبیح میکردند او را ثواب دهد و نگاه دارد او را از گناهان صغیره و کبیره و اصرار
بر صغیره و از حضرت رسول صلعم روایت کرده اند که هر که در شب جمعه سورهٔ ص را بخواند او را چندان خیر دنیا و آخرت دهند که هیچکس را نداده باشند مگر پیغمبر مرسل
یا فرشتهٔ مقرب و او را به بهشت درآورند با هر که با او باشد از اهل او حتی خادمی که در دنیا بخدمت او قیام نموده باشد و ببرکت این سوره از
اهل شفاعت و کرامت گردد بسم الله الرحمن الرحیم ص از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که
ص اسمیست از اسماء الهی که حق تعالی بآن سوگند یاد فرموده و گویند اشاره است بهر اسمی از اسماء حسنی که در اول او ص باشد چون صادق و
صابر و صمد و صادق و یا اشارتست بصدق حضرت پیغمبر صلعم و یا ایماست بصورت آنحضرت و بروایت ابن عباس نام دریائیست که
عرش الهی در بالای آنست و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقولست که ص نام دریائیست در آسمان و ابن جبیر گفته که دریائیست که حق تعالی
بدان مردها را زنده گرداند در میان دو نفخهٔ صور و نزد اهل حقیقت ص فعل ماضیست و تقدیر کلام اینست که صاد محمد قلوب العارفین بالقرآن
یعنی صید کرد محمد دل عارفان را بقرآن و نزد بعضی دیگر قسمتست بصاد صمدیت او در ازل و صاد صانعیت او بین الازل و الابد پس معنی آیت
که سوگند میخورم بحقیقت صاد وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ و بقرآن که صاحب شرفست و شهرت یا مشتملست بذکر حلال و حرام دین یا امر و نهی
ملک علام و ذکر قصص پیغمبران و ذکر اخبار سابقه امم ایشان و یا ذکر آنچه محتاجست مکلف بآن از امور دینیه و اخرویه جواب قسم آنکه
قرآن معجزه بهترین پیغمبرانست یا واجب العمل بدانکه انست و صادق القول و لازم الاذعانست و اینکه کفار بآن نمیگروند بواسطهٔ آن نیست که
خللی و قصوری در وی باشد بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا بلکه آنکسانی که نگرویده اند از رؤسای قریش و غیر آن فِي عِزَّةٍ وَشِقَاقٍ در نهایت تکبرند و
سرکشی از قبول حق و در غایت مخالفت خدا و عداوت رسول او و بجهت آن بدان نمیگروند و از متابعت آن ننگ دارند و در طریق مخالفت
می پویند پس آیا اندیشه نمیکنند در اینکه كَمْ أَهْلَكْنَا بسا که هلاک کردیم مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از مشرکان مِنْ قَرْنٍ از اهل روزگار یعنی امم ماضیه
بجهت آنکه استکبار و شقاق و تکذیب رسولان میکردند فَنَادَوْا پس ندا کردند نزد مشاهدهٔ عذاب بآواز بلند استغاثه کردند برسولان ما تا بدعای
ایشان برسند و آن عذاب از ایشان دفع شود و اعانت ایشان نکردند وَلَاتَ حِينَ مَنَاصٍ و نبود آن هنگام هنگام گریختن و فرار کردن ایشان
از عذاب آورده اند که عادت کفار مکه آن بود که چون کارزار بر ایشان تنگ می شدی میگفتندی که مناص یعنی بگریزید و اینجا بموجب آن بردید حق تعالی

ابجا خبر دهید

ابجا خبر دهید که همچنانکه امم سابقه در حین عقوبت بعذاب مبتلی شدند کفار مکه نیز در هنگام نزول عذاب بدر مناص خواهند گفت و راه بگریزگاه
نخواهند برد وَعَجِبُوا و عجب داشتند کفار از آن أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ اینکه آمد بایشان بیم کننده از عذاب الهی مِنْهُمْ که از قبیلهٔ ایشان یا جنس
ایشانست وَقَالَ الْكَافِرُونَ و گفتند ناگرویدگان که هَذَا سَاحِرٌ این بیم کننده جادوکننده ایست از آنچه از خارق عادت بما می نماید
كَذَّابٌ دروغگوییست در دعوی نبوت یا در اسناد قرآن بخدا آورده اند که چون حمزه ایمان آورد و دین اسلام روی در قوت نهاد بیست و پنج
کس از اشراف قریش که از جملهٔ ایشان ولید بن مغیره بود که مهتر ایشان بود و ابوجهل و ابو امیه و عتبه و شیبه و نضر بن حارث و شام و عاص
بن وائل از روی اضطراب نزد ابوطالب آمدند و گفتند ای سید تو بهتر و مهتر مائی آمده ایم تا حکم کنی میان ما و برادرزادهٔ خود که سب آلهه
ما میکند و یکیک از سفیهان ما را فریبد و دینی که خود احداث نموده بر ایشان عرض میکند ایشان فریب خورده از دین آبا و اجداد خود بر میگردند
بواسطهٔ این سبب تفرقه در میان ما انداخته و نزدیک بآن رسیده که از اطفای این نایره عاجز شویم ابوطالب آنحضرت را طلبید و از روی
انبساط گفت ای برادرزادهٔ من این جماعت قوم تواند و از تو تمنائی دارند بالکلیه از ایشان منحرف مشو و در مدعای ایشان تامل نمای حضرت
فرمود که ای اهل قریش مطلوب شما از من چه چیز است گفتند آنکه از سب خدایان ما باز ایستی و زبان کوتاه کنی تا ما نیز متعرض تو و متابعان تو
نشویم حضرت فرمود که من هم از شما تمنا دارم که بیک کلمه مرا یاری دهید تا بسبب آن ممالک عرب مسخر شما شود و اعاظم عجم و مکه اطاعت
شما کنند ابوجهل گفت اگر چه میان ما و تو منازعتست اما کار بآن مرتبه رسیده که ما با تو بیک کلمه بلکه بده کلمه مضایقه کنیم آن کلمه کدام است
فرمود که قولوا لا اله الا الله یکبار اشراف قریش از روی تعجب گفتند که أَجَعَلَ الْآلِهَةَ آیا گردانید محمد خدایان ما را إِلَهًا وَاحِدًا خدائی
یگانه و یکتا إِنَّ هَذَا بدرستی که قول محمد درین باب که یگانگی خداست لَشَيْءٌ عُجَابٌ هر آینه چیزیست که نیک تعجب آورنده است چه
سیصد و شصت بت که ما داریم کار یک شهر مکه راست نمیتوانند کرد یک خدائی چگونه کار عالم سازد وَانْطَلَقَ الْمَلَأُ و بشتاب روان
شدند از مجلس ابی طالب جماعتی که مِنْهُمْ از رؤسای قریش و اشراف بودند و با یکدیگر میگفتند أَنِ امْشُوا آنکه بروید وَاصْبِرُوا و شکیبائی
ورزید عَلَى آلِهَتِكُمْ بر پرستش خدایان خود ثابت قدم باشید بر تحمل مشاق آن إِنَّ هَذَا بدرستی که این امر یعنی مخالفت محمد با ما و زیاده
شدن اصحاب او لَشَيْءٌ هر آینه چیزیست یعنی حادثه ایست از حوادث و نوایب روزگار يُرَادُ که خواسته شده است بما یعنی ارادهٔ دهر است
که آن بر ما واقع شود پس از وقوع آن ما را چاره نیست مَا سَمِعْنَا بِهَذَا نشنیدیم اینکه او میگوید از وحدانیت خدا و نبودن شریکان او
فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ در ملت بازپسین یعنی کیش عیسی ع که آخرین ملتهاست چه نصاری بر تثلیث قائلند نه بر توحید إِنْ هَذَا نیست این توحید

و محمد میگویند إِلَّا اخْتِلَاقٌ مگر بر بافتنی از دروغ یعنی کذبیست که خود بر بافته است و چون سران و پیشوایان خود را از پیغمبر اشرف میدانستند
از این جهت انکار اختصاص قرآن و نبوت بآن جناب صلی الله علیه و آله کرده گفتند أَأُنْزِلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ آیا فرو فرستاده شده است بر محمد صلی الله علیه و آله قرآن
مِنْ بَيْنِنَا از میان جماعت ما یعنی چونکه او در شرف و ریاست از ما کمتر است پس برای چه مخصوص او باشد حق تعالی میفرماید بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ
مِنْ ذِكْرِي نه چنانست که ایشان میگویند بلکه ایشان در قرآن بمثابه در شک هستند که بدلایل و حجج شک از ایشان زایل شود بَلْ لَمَّا يَذُوقُوا
بلکه هنوز نچشیده اند عَذَابِ عذاب مرا یعنی هرگاه که عذاب مرا مشاهده کنند شک و حسد از ایشان زایل شود و ملجأ شوند بتصدیق لیکن در
آن هنگام فایده بران مترتب نشود و بعد از آن از انکار اختصاص ایشان جواب داده میفرماید که أَمْ عِنْدَهُمْ یا نزد ایشانست خَزَائِنُ
رَحْمَةِ رَبِّكَ خزینهای رحمت و نعمت پروردگار تو الْعَزِيزِ الْوَهَّابِ غالب بسیار بخشنده که همیشه غالب مطلق است در ملک خود که
هرگز مغلوب نگردد و هر چه مستحق بخشد بحسب مصالح عطا فرماید یعنی مفاتیح نبوت و رسالت بدست کافران و بتصرف ایشان نیست تا خود
ببعضی از صنادید قریش دهند بلکه نعمتی است و عطیه از جانب حضرت عزت که بهر که مستحق آن باشد بمقتضای مصلحت باو ارزانی فرماید
أَمْ لَهُمْ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ یا مر ایشانراست پادشاهی آسمان و زمین وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان آسمان و زمینست تا تصرف نمایند
در امور ربانیت و تدابیر الهیت بلکه مختص است بحضرت عزت و چون ایشان را دخلی نیست درین عالم جسمانی که در نهایت حقارتست
نسبت بخزاین او سبحانه پس چگونه توانند که دخل نمایند در منصب نبوت و آنرا بهر که خواهند دهند و اگر خیال کنند ایشان صلاحیت آن دارند که بتدبیر خلایق
مشغول شوند و تصرف در تقسیم خزاین رحمت الهی نمایند و مستحق نبوت را از غیر آن امتیاز کنند فَلْيَرْتَقُوا پس باید که بالا روند فِي الْأَسْبَابِ
در نردبانهائی که بسبب آن بعرش رسند و بر آن قرار گیرند و در تدبیرات نظام عالم و امور بنی آدم اشتغال نمایند و بهر که خواهند [illegible]
وحی فرستند و منصب رسالت دهند و چگونه بر این قادر باشند و حال آنکه جُنْدٌ مَا لشکری یعنی لشکری در نهایت سستی و زبونی هُنَالِكَ
آنجا یعنی در موضع هلاکت ایشان مَهْزُومٌ شکسته شده اند و مغلوب گشته و ایشان مِنَ الْأَحْزَابِ از قبیل آن گروههااند که با رسولان خدا جنگ
میکردند یعنی زود باشد که در روز بدر با خلاف لشکرکشی کنند و با تو در مقام محاربه در آیند و منهزم و مغلوب شوند و ترا بر ایشان مظفر و
منصور کردانیم و چون بجهت تکذیب ایشان غبار ملال بر خاطر پیغمبر صلی الله علیه و آله نشسته از این جهت حق تعالی بتسلی خاطر او نموده که ای محمد این
تکذیب بتو نیست بلکه كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ تکذیب کردند پیش از مشرکان قَوْمُ نُوحٍ گروه نوح نوح را وَعَادٌ و قوم عاد و ثمود هود را
وَفِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتَادِ و فرعون که خداوند میخها بود موسی را و مراد از اوتاد ملک و عز اوست و آنرا تشبیه کرده که طنابها بآن میخها ثبات

محکم ساخته باشند

محکم ساخته باشند و سدی و ربیع و کلبی بر آنند که چهار میخ است که مومنان را بآن معذب میساخت بدین وجه که دو میخ ابر دستهای
ایشان زدی و دو بر پاهای ایشان و ایشان را بر زمین انداختی و رها کردی تا بمردندی بعضی میگویند مراد بسیاری خیمهای لشکر اوست که مستلزم کثرت لشکریان
و توابع اوست و بهر تقدیر فرعون تکذیب نمود موسی را وَثَمُودُ و جماعت ثمود صالح را بعد از اخراج ناقه از سنگ و بجهت آن هلاک گشتند
وَقَوْمُ لُوطٍ و دیگر تکذیب قوم لوط لوط را وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ و اهل ایکه که قوم شعیب بودند شعیب را أُولَئِكَ این گروه مهزوم
که تکذیب نمودند الْأَحْزَابُ یعنی گروهها اند که تکذیب پیغمبران کردند إِنْ كُلٌّ نبود هیچکس از ایشان إِلَّا كَذَّبَ الرُّسُلَ مگر آنکه تکذیب
وَمَا يَنْظُرُ ۲۰ کردند فرستادگان را فَحَقَّ عِقَابِ پس سزاوار شد عقوبت من با ایشان یعنی واجب گشت که ایشان را معاقب سازم آنچه حق عذاب و عقاب منست
هَؤُلَاءِ و انتظار نمیبرند این جماعت تکذیب کننده إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً مگر یک فریاد که ما لها نیست این صیحه را مِنْ فَوَاقٍ
هیچ رجوعی بعد از آنکه واقع شود و هیچکس نتواند که آنرا باز گرداند آورده اند که در محلی که آیه وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ نازل گشت کفار قریش
گفتند که محمد صلی الله علیه و آله و سلم دعوی میکند که در روز قیامت صحایف اعمال را بدست چپ میدهند پس از رسول الله استهزاء دعا کردند
وَقَالُوا رَبَّنَا و گفتند ای پروردگار ما عَجِّلْ لَنَا بشتاب بده قِطَّنَا نامه اعمال ما را که محمد صلی الله علیه و آله ما را بآن وعید میکند قَبْلَ يَوْمِ
نضر الْحِسَابِ پیش از روزی که عذاب کرده شویم یا آنکه از روی تعجیل بده بما نصیب عذابرا که محمد بدان تهدید میکند و نظیر اینست که ابن
حارث گفت اللهم إن كان هذا هو الحق فأمطر علينا حجارة یعنی بار خدایا اگر نسبت امامت و خلافت علی بن ابی طالب علیه السلام از جانب تست
بفرست بما بارانی سنگ را فی الحال سنگی از آسمان نازل شده بر سر او خورد و او را هلاک کرد و در باره او آیه سَأَلَ سَائِلٌ فرود آمد و چون خاطر عاطر
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از استماع این سخنان ملول میشد آیه آمد که اصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ شکیبائی کن بر آنچه میگویند از تکذیب
و استهزاء وقتی که امر بقتال نازل شود وَاذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُودَ و یاد کن بنده ما داود را ذکر قصه داود درین مقام بجهت زیادتی تهدید
این کافرانست و یا امر است بثبات قدم پیغمبر صلی الله علیه و آله در امور مفروضه و مندوبه جمیعا و عدم ترک مندوب یعنی ای محمد بذکر قصه داود که متضمن ترک مندوب
معصیت الهی را در چشم کفار بزرگ گردان و بگو که داود علیه السلام با وجود علو مرتبه و رتبه نبوت و بکاء دایم و غم لازم چون ترک مندوب کرد
حق تعالی او را در معرض عتاب داشته خطاب با او کرد و بعد از استغفار و تضرع بسیار از سر تقصیر او در گذشت پس شما که از اهل شرک
و کفر و معصیت و طغیان باشید و با وجود این زبان باستهزا گشائید هیچ میدانید که عذاب شما در چه مرتبه باشد و یا ای محمد صابر باش
بر قول و فعل کفار و مصابرت نمای بر اذیت ایشان و تحمل آزار ایشان و بگو تا مدام از ترک مندوب مجتنب شو تا معاتب نشوی بخطاب

رب الارباب و متذکر شو قصه داود را ذَا الْأَيْدِ که خداوند قوت بود در دین و در تحمل مشقت و اندازه امت و یا در عبادت
چه شبها صرف عبادت میکرد و روزی روزه میداشت و روزی افطار میکرد و این سختتر است از صیام دهر زیرا که دوام صوم موجب عادت است
که مستلزم قلت ریاضت است و یا قوی بود در حرب دشمنان و غالب میشد بر ایشان و قوت در حرب به مرتبه بود که یکی را سنگ
بر سینه زدی آن سنگ از پشت بدر آمدی و بدیگری خوردی و او را نیز هلاک کردی إِنَّهُ أَوَّابٌ بدرستی که او بسیار رجوع کننده بود
از مکروهات و باز گردنده بمرضات ما و با وجود این ترک مندوبی کرد بعتاب ما معاتب گردید و از جمله عطیه که باو عطا فرمودیم
این بود که إِنَّا سَخَّرْنَا بدرستی که مارام نمودیم الْجِبَالَ مَعَهُ کوهها را با او تا هر جا که میخواست میرفتند يُسَبِّحْنَ تسبیح میکردند خدا را بموافقت او
بِالْعَشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ بهنگام شبانگاه و بوقت روشن شدن روز که صباح است و تسبیح جمادات یا بواسطه خلق اصوات در آن یا خلق
لسان که بآن تسبیح حاصل میشود و ازین قبیل بود تسبیح سنگریزه بر دست سید انبیا صلعم وَالطَّيْرَ و نیز مسخر کردیم مرغان را مَحْشُورَةً
در حالتی که جمع کرده شده بودند نزد وی صف در صف زده بودند در بالای سر وی و بموافقت او تسبیح را مشغول میشدند كُلٌّ لَهُ
همه مر او را یعنی تسبیح او را أَوَّابٌ باز گردنده بودند باو یعنی در وقتی که داود ع بر تسبیح مداومت میکرد همه جبال و طیور رجوع باو کرده
تسبیح میکردند همچنانکه جبال و طیور را مسخر فرمان او کردیم زمام اختیار رعایا را نیز در کف کفایت او نهادیم وَشَدَدْنَا مُلْكَهُ و محکم کردیم
پادشاهی و بزرگی او را بکثرت لشکر و بسیاری پاسبان چه هر شب سی و شش هزار مرد پاس خانه او میداشتند و یا بسبب معاش [illegible]
و ساختن زره بسیار و ساختن آلات کارزار و یا بواسطه کوتاه کردن دست تعدی ظالمان از دامان مظلومان و گویند استحکام — زره بسیار
ملک او بآن سبب بود که حق تعالی از آسمان زنجیری فرستاد و او بر بلندی بالای محکمه داود معلق ساخت که هر کدام از مدعی و مدعی علیه
بر حق بودندی دست ایشان بآن زنجیر رسیدی و آن دیگر بر گرفتن آن قادر نبودی عکرمه از ابن عباس روایت کرده که دو مرد از
بنی اسرائیل پیش داود ع آمدند یکی بر دیگری دعوی گاوی کرد و مدعی علیه انکار نمود داود مدعی را باحضار شاهد امر کرد گفت گواه
ندارم گفت امروز برو تا در کار شما اندیشه کنم ایشان برفتند در شب بداود نمودند که مدعی علیه را بقتل رسان چون روز شد داود
بجهت عدم ثبوت حد شرعی در وجوب قتل مدعی علیه تعلل کرد شب دیگر نیز بقتل او امر کردند و او در آن روز نیز تعلل نمود تا سبب قتل او
واضح شود شب سیم نیز بآن معاتب شد علی الصباح مدعی علیه را حاضر ساخته بقتل او حکم فرمود مدعی علیه گفت مرا بی حجتی و بینتی بقتل امر
میکنی داود گفت بحقیقت که مرا بقتل تو امر میکنند و ما مأموریم بطلب گواه و اثبات حجت بر دعوی مدعی البته کشته خواهی شد اعتراف کرد بسبب

قتل خود

قتل خود کرد و گفت یا نبی الله [illegible] این مرد را کشتم و [illegible] مامور شدن تو بقتل من همین است داود علیه السلام فرمود تا او را بقتل رسانیدند
و [illegible] میان بنی اسرائیل فاش شد و هیبتی عظیم از وی بر ایشان نشست چنانکه فرمود وَشَدَدْنَا مُلْكَهُ وَآتَيْنَاهُ
الْحِكْمَةَ و دیگر دادیم او را حکمت یعنی نبوت یا کتاب زبور را یا کمالیت علم و تمامیت عمل هر کلامی که موافق حق و مطابق
واقع باشد وَفَصْلَ الْخِطَابِ و کلامی خالص از التباس و پاکیزه از شبهه که مخاطب بر وجه سهولت مقصود خود را از آن یابد
یا سبب تمییز صواب از خطا و حق از باطل و صحیح از فاسد یعنی علم احکام قضایا و حکومات و تدبیر امور ملکی
بیانست و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه مرویست که فصل الخطاب بینه است بر مدعی و یمین بر منکر و فی الحقیقه کلام خصمان بدین م
[illegible] اما بعد را فصل الخطاب میگویند جهت آنکه آن کلمه فاصله است میان حمد الهی و نعت نبوی و میان غرض م
که مقصود از رساله و کتابت و علم الهدی در تنزیه الانبیاء و بعضی دیگر از مفسران آورده اند که اوریای بن حنان که برادر داود
خطبه کرده گفت و شنید کرده نزدیک بآن رسید که با وی عقد کند اولیای زن را با وی نزاع واقع شد و باین و سلطان زن را
و علیه السلام بعد از امتناع ایشان ازین معنی خواستگاری کرد و اولیای زن بواسطه عظمت پادشاهی و پیغمبری خطبه
[illegible] دیگر انبوه نه زن بود او را نیز بحباله نکاح خود در آورد و اوریا از استماع این قصه مغموم شد و چون طریق ندب
[illegible] بود که او در وقوع آن نزاع اولیای زن را بقبول خطبه او راضی سازد او ترک این ندب نموده برای خود خطبه کرد حق تعالی
او بر این ترک اولی دو فرشته را بصورت دو مرد خصمی کننده با هم نزد او فرستاد بر وجهی که مذکور خواهد شد و نزد بعضی دیگر
[illegible] آنست که اهل زمان داود را جایز بود که بالتماس برادر از سر زن خود بگذرد و طلاق دهد تا او بجهت خود تزویج نماید و این
عادت مواخات و طریق مودت و مصادقت ایشان بود و در روایت آمده که بهمین طریقه انصار با مهاجر مواسات میکردند — مواخات م
برادر او و یا زنی بسیار جمیله بود و چون داود آوازه حسن و جمال زن اوریا را شنید از او التماس طلاق نمود و او زن را طلاق داده
[illegible] نمود و از او سلیمان علیه السلام بوجود آمد و چون طریق ندب مقتضی آن نبود که داود بجهت عظم منزلت و ارتفاع مرتبت
در نعمت [illegible] و کثرت زنان از اوریا که یک زن بیش نداشت التماس طلاق کند ازین سبب حق تعالی بر سبیل تنبیه او دو فرشته را
فرستاد ایشان بیامدند و دستوری خواستند دربان گفت امروز روز عبادت است نه روز دیوان بروید و روز دیگر بیائید ایشان
روز دیگر بیامدند و گویند از سور محراب او در گذشتند حق تعالی حبیب خود را بجهت حفظ نفس از ترک مندوب خبر

ومیگوید که وَهَلْ اَتٰكَ نَبَؤُا الْخَصْمِ و آیا آمد بتو خبر آن گروه که خصومت کننده بودند اِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ در وقتی که بیالا رفتند بر دیوار غرفه یعنی بر دیوار بلندی که بر بالاخانه محل عبادت او بود و در بنیان آورده که جبرئیل و میکائیل بودند که بصورت دو خصم برو در آمدند

و حضرت داود علیه السلم روزها را قسمت کرده بود روزی حکم نمودی و روزی عبادت کردی و روزی وعظ گفتی و روزی بمهمات خاصه خود اشتغال نمودی و روز عبادت ببالاخانه بر آمدی و پاسبانان در حوالی آن ایستاده از دخول منع کردندی و آن ملکها بعد از منع دربانان ببالاخانه داود بالا رفتند اِذْ دَخَلُوا عَلٰى دَاوُدَ چون در آمدند بر داود فَفَزِعَ مِنْهُمْ پس ترسید از ایشان که بصورت عجیب و غیر محل و بی اجازت بر بالای سور غرفه که بر خلاف عادت و غیر طریق بر او در آمدند یا آنکه روز عبادت بود و پاسبانان گرد غرفه را گرفته بودند و نمیگذاشتند که هیچکس بر او داخل شود و گویند داود علیه السلم ایشان را ندید تا آنکه نزد او بنشستند و چون بیکبار نظر او بر ایشان افتاد بهم بر آمد و ترسان و هراسان گشت و گمان برد که دشمنان اویند که بقصد قتل او آمده اند ملکها چون دهشت و خوف او را مشاهده کردند قَالُوا گفتند باو که لَا تَخَفْ مترس که ما دشمنان تو نیستیم بلکه ما دو گروه خصمانیم که خصم یکدیگریم بَغٰى بَعْضُنَا عَلٰى بَعْضٍ ستم کرده بعضی از ما بر برخی دیگر و این را بر سبیل فرض و قصد تعریض گفتند و لازم آید آن منافی عصمت و حقیقت آن با بنیعنی راجح است که اگر بالفرض ما خصم یکدیگر باشیم و بعضی از ما بر بعضی ستم کند و رفع حکومت بسوی تو کنیم فَاحْكُمْ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ پس حکم کن میان ما براستی و درستی وَلَا تُشْطِطْ و جور مکن در حکم کردن و از حق دور مشو وَاهْدِنَا اِلٰى سَوَاءِ الصِّرَاطِ و راه نما ما را براه میانه که طریق عدلست داود علیه السلم فرمود که رفع حکومت کنید تا آنچه محض عدل باشد حکم کنم یکی از آن گروه گفت که ای داود موضوع ما اینست اِنَّ هٰذَا اَخِيْ بدرستی که این مرد برادر منست در دین یا در صداقت و الفت یا در شرکت و خلطت لَهٗ تِسْعٌ وَّتِسْعُوْنَ نَعْجَةً مر او راست نود و نه میش است وَّلِيَ نَعْجَةٌ وَّاحِدَةٌ و مرا یک میش و این کنایتست از زوجات فَقَالَ پس گفت مرا اَكْفِلْنِيْهَا که بگردان مرا کفیل آن تا برای نفس خود کفالت آن کنم و با سایر احوال خود انضمام نمایم مراد آنست که آنرا نصیب من گردان و تملیک من کن وَعَزَّنِيْ و غلبه کرد بر من فِي الْخِطَابِ در مخاطبه و مجادله و نگذاشت و نگذاشت که در آن تعلل کنم یعنی غالب شد در مباحثه خطبه زن و بآن متزوج شد و چون مدعی تمام دعوی بوجه خود کرد قَالَ گفت داود علیه السلم مر او را که اگر تو در دعوی صادق باشی یا آنکه بعد از اعتراف مدعی علیه باو گفت که لَقَدْ ظَلَمَكَ بتحقیق که ستم کرده است بر تو برادر تو بِسُؤَالِ نَعْجَتِكَ بخواستن میش تو و اضافه کرده اِلٰى نِعَاجِهٖ بسوی میشهای خود و بعد از حکم دعوی

دعوی بطریق موعظه و ترغیب در اختیار عادت شرکا صالح فرمود که وَاِنَّ كَثِيْرًا و بدرستیکه بسیاری مِنَ الْخُلَطَاءِ از شرکا که مالها بهم خلط میکنند لَيَبْغِيْ هر آینه ستم میکنند بَعْضُهُمْ عَلٰى بَعْضٍ بعضی از ایشان بر برخی و زیاده از حق خود طلب میکنند اِلَّا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مگر آنانکه گرویده اند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و کرده اند کارهای شایسته وَقَلِيْلٌ مَّا هُمْ و بسیار اندک اند ایشان در میان شریکان و اکثر ایشان در صدد آنند که بر یکدیگر ستم کنند و چون ملائکه بعد از استماع این سخن شنیدند برخاستند و غایب شدند داود از این امر منفعل شد وَظَنَّ دَاوٗدُ و گمان برد داود اَنَّمَا فَتَنّٰهُ آنکه امتحان و آزمایش کردیم او را بدین حکومت فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهٗ طلب آمرزش کرد و رَبَّهٗ از پروردگار خود در این فعل وَخَرَّ و بر روی افتاد رَاكِعًا در حالتیکه سجده کنند بود سجود را رکوع کننده زیراکه رکوع مید دانست وَّاَنَابَ و بازگشت بخدا و پشیمان شد از ترک مندوب در خبر است که داود چهل روز سر از سجده برنداشت مگر برای نماز گذاردن و چندان گریست که از آب چشم وی گیاه بر آمد و هیچ بار آب نخوردی مگر که چهار دانگ آن آب چشم او بودی فَغَفَرْنَا لَهٗ پس آمرزیدیم مر او را ذٰلِكَ آن ترک اولی که از آن استغفار کردی یعنی از ترک مندوب او درگذشتیم و ثوابی که مترتب می شد بر آن فعل مندوب باو عطا فرمودیم وَاِنَّ لَهٗ و بدرستیکه مر او را عِنْدَنَا نزدیک ما لَزُلْفٰى هر آینه مرتبه قربست و کرامت وَحُسْنَ مَاٰبٍ و مر او راست نیکوئی بازگشت در بهشت و مخفی نیست که استغفار داود بر سبیل انقطاع بود از ماسوی و توجه تمام بمولی و غایت ذلت و خضوع و عبادت سجود برای حضرت معبود و بعض از مفسران اهل خلاف و قصه خوانان این قصه را بر وجهی ایراد کرده اند که عقل و شرع آن را اباحی نمایند و تفصیل این کلام و ابطال قول مخالفان در این باب علی الوجه التمام در منهج الصادقین بسمت تحریر یافته و الیه المرجع و حسن المآب القصه چون داود علیه السلام توجه تمام نمود بحضرت مولی و منقطع شد از جمیع ماسوی حق تعالی منصب خلافت را باو عطا فرموده یَادَاوٗدُ اِنَّا جَعَلْنٰكَ ای داود بدرستیکه ما گردانیدیم ترا خَلِيْفَةً فِي الْاَرْضِ جانشین در روی زمین یعنی تدابیر امور بندگان را در کف کفایت تو نهادیم همچنانکه سلاطین غیر خود را خلیفه و جانشین خود می کردانند بر بعضی بلاد و تدبیر بلاد بدو تفویض میکنند فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ پس حکم کن میان مردمان بِالْحَقِّ براستی و درستی یعنی بر وفق امر ما آنرا در موضع خود وضع نمای وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوٰى و پیروی مکن هوای نفس را و آرزوهای او را که اگر تابع نفس شوی بخلاف حکم

فَیُضِلَّكَ پس گمراه سازد ترا هوای نفس و بگردانند ترا عَنْ سَبِیلِ اللّٰهِ از راه خدا که آن جادهٔ شریعت با دلیل روشن است
و اثبات و طریق حق اِنَّ الَّذِینَ بدرستیکه آنانکه یَضِلُّونَ گمراه شوند و بگروند عَنْ سَبِیلِ اللّٰهِ از راه خدا و طریق حق
و عمل نکنند بآن لَهُمْ عَذَابٌ شَدِیدٌ مر ایشانراست عذاب سخت بِمَا نَسُوا بسبب آنکه فراموش کردند یَوْمَ الْحِسَابِ
روز حساب و جزای کردار را و اعراض نمودند از ذکر آن یعنی بجهت مخالفت حق و پیروی هوای نفس از یاد آخرت غافل
شده اند که اگر متذکران می بودند ملازمت حق و مخالفت هوی میکردند به عکس پس پیروی حق کن که طریق عدل است
و بتبعیت طریق ضلالت در راه باطل مکن که نقیض ارادهٔ حضرت خالق است چنانکه میفرماید وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ
وَالْاَرْضَ و نیافریدیم ما آسمان و زمین را وَمَا بَیْنَهُمَا و آنچه در میان ایشانست بَاطِلًا آفرید فی عبث و بی فایده
که غرضی بر آن مترتب نشود و در وی حکمتی و مصلحتی نباشد بلکه برای آنکه استدلال کنند برای وجود واجب الوجود و قدرت کامله
و حکمت شامله ذٰلِكَ آن آفریدن بر وجه بطلان بدون حکمت و مصلحت ظَنُّ الَّذِینَ كَفَرُوا گمان آنانست که
کافر شدند و بحکمت او نگرویدند فَوَیْلٌ لِلَّذِینَ كَفَرُوا پس وای مر آنانرا که نگرویدند و گمان باطل بردند مِنَ النَّارِ
از آتش دوزخ مراد آنست که کفار می پندارند که ما آسمان و زمین را باطل خلق کردیم بی آنکه بآن متعلق باشد و این مستلزم آنست
که مصلح و مفسد و متقی و فاجر مساوی باشند نه چنان است که کفار میگویند اَمْ نَجْعَلُ الَّذِینَ آمَنُوا آیا گردانیده ایم آنانرا
که تصدیق نموده اند بخدا و رسول وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای شایسته در ثواب و مرتبه كَالْمُفْسِدِینَ فِی الْاَرْضِ
مانند تباه کاران و عصیان کنندگان در زمین یعنی مثل مشرکان و کافران بی دین اَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِینَ یا گردانیدیم
پرهیزکارانرا یعنی کسانیرا که بجهة خوف عقاب از معاصی پرهیزند كَالْفُجَّارِ مانند بدکاران و نابکاران که بانواع معاصی
مشغولند یعنی هرگز مشرکان و فاجران را مثل اهل تقوی نگردانیدیم بلکه مرتبه بلند و درجه ارجمند نامزد متقیان و صالحانست
و مرتبهٔ که در نهایت دناءت باشد منزل کافران و فاجران و بعد از آن بجهت ترغیب مردمان بمتابعت قرآن به پیغمبر
خود خطاب میکند و میگوید که كِتَابٌ کتابیست که اَنْزَلْنَاهُ فرو فرستاده ایم اِلَیْكَ بسوی تو مُبَارَكٌ برکت
داده شده یعنی کتابی پر از خیر و منفعت لِیَدَّبَّرُوا تا تدبر کنند و اندیشه نمایند آیَاتِهِ در آیتهای آن کتاب
یعنی تامل کنند در حقیقت معانی آن و تفسیر آن بر وفق مراد حضرت باری تنزیل نمایند وَلِیَتَذَكَّرَ و تا پند پذیرند

اولوا الالباب

[illegible]

استکبر مگر ابلیس که بزرگ داشت خود را و در امر سجود اطاعت نکرد و کان و بود در حالت ماضی یا گشت بدان نافرمانی
من الکافرین از ناگرویدگان و نافرمانان و چون ابلیس از سجود استکبار نمود قال گفت حق سبحانه و تعالی
با و که یا ابلیس ما منعک ای ابلیس چه چیز باز داشت ترا ان تسجد در آنکه سجده کنی لما خلقت مر آن
چیزی را که آفریده ام بیدی بهر دو دست خود یعنی بخودی خود او را آفریده ام بی واسطه پدر و مادر و اعانت غیری یا مراد
بقدرتست یعنی او را بقدرت کامله خود خلق نمودم استکبرت آیا تکبر کردی بدون استحقاق و بلند ساختی
خود را فوق قدر خود ام کنت من العالین آیا هستی از جماعتی که بلند مرتبه اند و مستحق تفوق و گویند که بعضی
از ملائکه هستند که متحیرند در مطالعه جمال الهی و بجهة شدت توجه و استغراق تام با و سبحانه مامور نشدند بسجود
و قول او سبحانه که گفت من العالین اشارتست با آن ابلیس اختیار رشک نا کرده که ان استحقاق تفوق است قال گفت ابلیس انا
خیر منه من بهترم از آن مخلوق زیرا که خلقتنی من نار آفریدی مرا از آتش که در غایت لطافت است
و نورانیت و خلقته و آفریدی او را من طین از گل که در غایت و نهایت کثافت و ظلمانیت است
و مغلوبیت و هرگاه که نار افضل از خاک باشد پس چگونه فاضل سجده مفضول کند و شکی نیست که ابلیس در این امر
مغلطه خورده چنانکه تفصیل آن در سوره الاعراف گذشت و لهذا حق تعالی در جواب او قال گفت الله تعالی که
فاخرج منها پس بیرون رو از آسمانها یا از بهشت فانک رجیم بدرستیکه تو رانده شده از رحمت و دور مانده
از رتبه کرامت و ان علیک لعنتی پس بدرستیکه ثابت راندن من ترا از رحمت خود و خشم و غضب من
بتو الی یوم الدین تا بروز جزا مراد دوام خلود لعنت است بر او چه لعنت پیوسته که در روز قیامت لعنت
برو مضاعف شود بر وجهی که لعنت دنیا در جنب آن هیچ نماید و در روایت آمده که حق تعالی خلعت او متغیر ساخت
با نوجه که سفیدی او را بسیاهی و نورانیت او را بظلمت بدل کرد و او را بقبیح تر وجهی متصور ساخت قال گفت
گفت ابلیس که رب ای پروردگار من چون مرا از رحمت خود محروم گردانیدی و مرا ملعون و مطرود درگاه خود ساختی
فانظرنی پس مهلت ده مرا بنوشیدن شربت مرگ چشان الی یوم یبعثون تا روزی که برانگیخته شوند مردمان قال
گفت خدای در جواب او که انک من المنظرین بدرستیکه تو از جمله مهلت داده شدگانی الی یوم الوقت المعلوم

تا روزی معلوم

تا روزی معلوم و معین است نزد من مراد زمان نفخه اولیست که همه خلق در آن وقت شربت مرگ بچشند و چون ابلیس وعده مهلت
شنید قال گفت بحق سبحانه که فبعزتک پس سوگند بغالبیت و قهاریت تو که بهر وجه که توانم لاغوینهم هر آینه گمراه
گردانم اولاد آدم را اجمعین همه ایشانرا الا عبادک منهم مگر بندگان تو از فرزندان او المخلصین که پاک
کرده شدگانند یعنی ایشانرا پاکیزه گردانیده از شرک و خطیه و عصیان که مرا بر ایشان راهی نیست مراد جمعی اند که بصفت
عصمت متصفند چون انبیاء و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین چرا از آن حق سبحانه و تعالی در جواب او قال فرمود که فالحق
پس منم خدای که حقم نه باطل و الحق و درستی و راستی از من است اقول میگویم درست لاملئن جهنم منک هر آینه پر میکنم
دوزخ را از جنس تو یعنی از تو و سایر شیاطین و ممن تبعک و از آنها که پیروی تو کرده باشند منهم از آدمیان
اجمعین همه ایشان بعد از آن خطاب میکند به پیغمبر خود که قل بگو ای محمد کفار مکه را ما اسئلکم علیه من
اجر نمی طلبم شما را بتبلیغ رسالت و ادای وحی و هدایت شما در راه حق هیچ مزدی یعنی مالی که بجهة آن منت نهید و ما
انا و از نیستم من من المتکلفین از جمله تکلیف کنندگان یعنی از جماعتی که آنچه در ایشان نباشد و اهلیت آن نداشته
باشند از خود ظاهر کنند و شما میدانید که من هرگز دعوی چیزی نکرده ام که نزد من نبوده پس از سر تحقیق بدانید که ان هو
نیست قرآن الا ذکر مگر پندی از جانب او سبحانه للعالمین مر جمیع آدمیان را از جن و انس در کشف آورده
که مکلف را سه علامت است یکی آنکه نزاع کند با کسی که برتر از او باشد دوم آنکه فرا گیرد چیزی را که مقدور او نباشد که بآن برسد
سیوم آنکه گوید چیزی را که نداند بعد از آن از روی تهدید خطاب بکفار میکند و میگوید که و لتعلمن البته بدانید نباه
خبر قرآن یعنی صدق آنچه در اوست از وعد و وعید و یا عالم شوید بصدق خبر محمد بعد حین بعد از هنگامی که وقت
مرگ است یا روز قیامت یا وقت ظهور اسلام که آن روز بدر است **سورة زمر** ابی بن کعب از حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله روایت کند که هر که سوره الزمر بخواند حق تعالی او را از رحمت خود منقطع نگرداند و ثواب خائفین
و خاشعین در نامه عمل او ثبت کند و از امام جعفر صادق علیه السلام نقل است که هر که سوره الزمر قراءت نماید حق تعالی شرف عقبی
با و کرامت فرماید و او را بر سایر مردمان غالب گرداند بر وجهی که هر که او را ببیند هیبت و سطوت او بر دل او نشیند و از رحم دل
و [illegible] باشد و بدن او را از آتش دوزخ حرام گرداند و هزار مدینه در بهشت برای او بنا کنند که در هر مدینه هزار قصر باشد

لنا برای ما یعنی مراد آنست که شما الزام کردید ما را بر عقاید باطله و اعمال قبیحه که موجب عذاب و عقابست و بسبب این
اغوا و اضلال شما بدوزخ در آمدیم فبئس القرار پس بد قرارگاهیست دوزخ در حدیث آمده که آتش دوزخ بر دوزخیان تنگ
شود ایشان را تنگ فرا گیرد و چون آهن سر نیزه که نیزه را تنگ گرفته و بان چسبیده بعد از آن زبان بنفرین ایشان گشوده
قالوا ربنا گویند ای پروردگار ما من قدم لنا هر که فرا پیش داشت از برای ما هذا این عذاب را یعنی سبب شد که
اضلالست فزده عذابا پس زیاد کن او را عذابی ضعفا عذابی دو باره فی النار در آتش دوزخ یکی بجهة ضلالت و دیگری
بسبب اضلال آورده اند که صنادید قریش چون ابوجهل و ولید مغیره و غیر آن هرگاه که اهل ایمان چون عمار و صهیب و خباب
و بلال را میدیدند می گفتند ایشان از اراذل و مردودانند و از اشرار مردمان و سزاوار آتش نیران و این هنگام که بدوزخ
در آیند و ایشان را به بینند بجستجوی ایشان مشغول شوند وقالوا و گویند با یکدیگر که ما لنا لا نری چیست ما را که امروز
نمی بینیم رجالا مردانی را که کنا نعدهم بودیم که در دنیا می شمردیم ایشان را من الاشرار از جمله بدکاران از امام محمد
باقر علیه السلام روایتست که شیعیان خود میگفت که مراد کفار رجالا در این آیه شمائید بخدا سوگند که کفار هیچکدام از شما را در آتش
دوزخ نخواهند دید و بعد از آنکه تفحص بسیار کنند و اهل ایمان را نه بینند سرزنش خود کنند و گویند اتخذناهم سخریا
آیا فرا گرفته بودیم ایشان را در دنیا از اهل سخریت یعنی چرا در دنیا بر ایشان سخریت میکردیم ام زاغت یا ایشان
در دوزخ اند اما گردیده است عنهم الابصار از ایشان دیدهای ما و چشم ما بر ایشان نمی افتد و در آثار آمده که حق تعالی آنگروه را
در غرفات بهشت بکفار نماید تا جازم شوند بانکه ایشان در دوزخ نیستند و حسرت ایشان را بیفزاید ان ذلک بدرستیکه
آنچه گذشت از احوال دوزخیان و اقوال ایشان لحق هر آینه راستست و درست تخاصم اهل النار جدال و نزاع کردن
اهل دوزخست بر یکدیگر و ماجرای ایشان را و بعد از آن خطاب بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله میکند و می گوید قل بگو ای محمد
مشرکان را انما انا جز این نیست که من شما را منذر بیم کننده ام از معاصی و ترساننده از عذاب الهی وما من
اله و نیست هیچ خدای سزاوار پرستش باشد الا الله مگر خدای بحق الواحد که یگانه است در ذات و صفات
چه شرکت قبول نکند و کثرت در وحدت او راه نیابد القهار قهر کننده بر هر شیئی بقدرت کامله و شکننده متکبران
و جباران رب السموات والارض آفریدگار آسمانها و زمین وما بینهما و آنچه میان آسمانها و زمینهاست

از جن و انس

از جن و انس و سایر احوال حیوانات و نباتات ملکیه همه عالم از آن اوست العزیز غالب بر عذاب کافران که هرگز
مغلوب نشود و در آن الغفار و آمرزنده گناهان هر که باو التجا نماید از عاصیان اهل ایمان قل بگو ای محمد آنست
خود را هو آنچه مذکور شد از بیان عقوبت روز قیامت و احوال آخرت و یا آنچه میگویم از دعوی رسالت و بیان
وحدانیت حضرت عزت نبأ عظیم خبریست بزرگ و امری خطیر انتم از شما فرط غفلت و جهالت
که عنه معرضون از آن روی گردانیده و آن تکذیب کنند کان ما کان لی نبودم من قبل از این زمان
من علم هیچ دانشی بالملأ الاعلی بکلام گروه برتر یعنی ملائکه و آدم و ابلیس که ساکنان آسمان بودند که بلندترین
جهان بودند اذ یختصمون وقتی که گفت و شنید میکردند یعنی ملائکه بلفظ اتجعل فیها قایل می شدند آدم
بجهة تنبیه بر فضیلت خود میگفت انبئونی باسماء هؤلاء و ابلیس سبب امتناع سجده بقول انا خیر منه ناطق می گشت
پس در ثبوت نبوت من دلیلی از این روشنتر نیست که الحال قصه ملأ اعلی بیان میکنم بر وجهی که در کتب متقدمه مذکور است
بی مطالعه کتابی و بی استماع آن از استادی پس از این معلوم می شود که این قصه از عالم قدس بواسطه جبرئیل بمن نازل شده
ان یوحی الی وحی کرده نمی شود بمن الا انما انا مگر بجهة آنکه این نیست که نذیر مبین پیغمبر بیم
کننده ام آشکارا و ترساننده واضح تا شما را از ظلمت ضلالت رهاینده بنور هدایت رهنمونی کنم و از وادی جهالت بسر
حد معرفت رسانم و بعد از اجمال اختصام اختصار بر تفصیل اختصام ابلیس و استکبار او از سجود نموده میفرماید که
واذ قال ربک یاد کن ای محمد که چون گفت پروردگار تو للملائکة مر جمیع فرشتگان انی خالق بدرستیکه
من آفریننده ام بشرا آدمی را که صفات او را انشا کفه بود من طین از گل مراد آدم است علیه السلام فاذا سویته
پس چون تمام کرده ام تمام خلقت قامت او را و خلعت صورت زیبا در بر او کنم ونفخت فیه و بدمم بر او من
روحی از روح خود یعنی اضافه بروح خود بجهة تعظیم و تکریم آدم است چون بعد از تسویه آدم و روح بقالب وی در دمم او را
و او را زنده گردانم فقعوا له پس بروی در افتید برای او ساجدین در حالتیکه سجده کنندگان باشید از روی تبجیل
و تکریم او و چون قالب او ساخته شد و پرداخته و روح باو تعلق گرفت فسجد الملائکة کلهم اجمعون
پس سجده کردند فرشتگان همه ایشان بتمام مر آدم علیه السلام را و هیچکس از ایشان از این معنی ابا ننمود الا ابلیس

بر بندگان بجهه آنکه ایشان را چون احسان ایمان میخوانند و ارباب عقول بودند و افهام را که إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بدرستیکه ما
پاکیزه گردانیدیم ایشان را از برای خود بِخَالِصَةٍ بسبب خصلتی که خالص بود از آمیختگی علایق دنیوی و آن ذِكْرَى الدَّارِ یاد
کردن سرای آخرتست و جبائی و ابو مسلم برانند که مراد سرای دنیاست یعنی مخصوص گردانیدیم ایشان را بذکر حسن و ثنای
جمیل و تحیت خالص در میان اهل دنیا وَإِنَّهُمْ و بدرستیکه ایشان عِنْدَنَا نزدیک ما لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ هر آینه از جمله
برگزیدگانند بصفت نبوت و قرب بارگاه صمدیت الْأَخْيَارِ بسیار نیکوکاران یا بهترین ابنای جنس خود وَاذْكُرْ و یاد کن
برای امت إِسْمَاعِيلَ اسمعیل ذبیح را وَالْيَسَعَ و الیسع بن اخطوب که خلیفه الیاس بود چنانکه گذشت و در آخر خلعت نبوت یافت
وَذَا الْكِفْلِ و ذا الکفل را که ابن عم الیسع بود و صد پیغمبر را که از قتل گریخته بودند کافل شده بود و گفته اند که او کافل مردی صالح
شده بود که در هر روز صد رکعت نماز میگذارد و در نبوت او اختلافست و در تبیان آورده که او پسر ایوب پیغمبرست و نام
او بشرست و بعد از پدر مبعوث شد با اهل شام وَكُلٌّ و همه ایشان مِنَ الْأَخْيَارِ از جمله برگزیدگان و نیکوکارانند هَٰذَا
اینچه گذشت از ذکر پیغمبران و صفات ایشان ذِكْرٌ شرف بزرگست مر ایشان را و ذکر جمیل و ثنای نیکو که همیشه بندگان ذکر
ایشان میکنند و ایشان را می ستایند وَإِنَّ لِلْمُتَّقِينَ و بدرستیکه مر پرهیزکاران راست لَحُسْنَ مَآبٍ نیکوئی بازگشت که آن
جَنَّاتِ عَدْنٍ بوستانها با اقامت مُفَتَّحَةً در حالتیکه گشاده شده است لَهُمُ الْأَبْوَابُ برای ایشان درهای آن
بوستانها یعنی بدرهای بهشت رسند انتظار گشودن آن نکشند بلکه درها گشاده بینند و بی تاخیر و تعلل در آن در آیند
تکیه زدگان باشند بر تختها فِيهَا در آن بوستانها بجهانکه پادشاهان و سایر متنعمان يَدْعُونَ فِيهَا بِفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ
وَشَرَابٍ میخوانند در بوستانها یعنی امر میکنند خادمان خود را و بمجرد اراده فواکه و شراب نزد ایشان حاضر خواهد شد
وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ و نزد ایشان زنانی که کوتاه کنندگان چشمها باشند بر شوهران یعنی بر غیر شوهران نظر نکنند
أَتْرَابٌ همسال یکدیگر باشند یعنی همه بیک سن باشند و در حسن و مقدار خوبی نیز مانند هم باشند که هیچکدام بر دیگری فضل نداشته
باشند تا طبع شوهران از بعضی متنفر باشد و هنگامی که ببهشت در آیند و انواع فواکه و اشربه و حور العین و سایر نعمتهای
لذیذ را ببینند ملائکه با ایشان گویند هَٰذَا مَا تُوعَدُونَ این آن چیزیست که وعده داده میشدید بآن لِيَوْمِ الْحِسَابِ
برای روز حساب یعنی روزیکه جزا داده می شود هر نفسی موافق آنچه عمل کرده باشد بعد از آن بهشتیان از روی خوشی و سرور

بایکدیگر

با یکدیگر گویند که إِنَّ هَٰذَا بدرستیکه اینچه می بینیم از انواع نعمتها لَرِزْقُنَا هر آینه روزی ماست که حضرت منان با عطا فرموده
مَا لَهُ مِنْ نَفَادٍ نیست مر او را هیچ انقطاعی و زوالی و اکثر مفسران برانند که این کلام حق تعالی است که از روی امتنان
میگوید این نعمت بهشت روزی ماست که بمحض لطف لطف محض به بندگان خود عطا فرمودیم و اصلا آنرا فنا و زوالی نیست
بلکه آنچه بهشتیان تناول کنند فی الفور مثل آنرا بجای آن آفرینیم هَٰذَا این نوع کلام احوال اهل بهشتست یا حال اهل بهشت اینست
بعد از آن حال اهل دوزخ خبر میدهد که وَإِنَّ لِلطَّاغِينَ بدرستیکه مر نافرمانان یعنی کافران لَشَرَّ مَآبٍ هر آینه بد
بازگشتست که آن جَهَنَّمَ دوزخست يَصْلَوْنَهَا در آیند در آن و آتش آنرا بستر و بالش خود گردانند فَبِئْسَ الْمِهَادُ
پس بد فراش و آرامگاهیست دوزخ هَٰذَا این عذابها فَلْيَذُوقُوهُ پس باید بچشند اهل طغیان از آن حَمِيمٌ
آب گرم جوشانست که چون نزد لب آرند روی را بسوزاند و چون بخورند رودها پاره پاره گردد وَغَسَّاقٌ و چرک
سخت گندیده که از پوست و گوشت دوزخیان آید و فرجهای زانیان سیلان کند آنرا جمع کرده بایشان خورانند و نزد ابن عباس
غساق زمهریرست که بشدت برودت دوزخیان را بسوزد چنانکه حمیم که بصورت حرارت میسوزاند و بروایت کعب الاحبار
چشمه ایست در دوزخ که از نیش حیات و عقارب دوزخ روان گردد و مرویست که سختی عفونت غساق بمرتبه ایست که اگر از آن
در مشرق باشد اهل مغرب از نتن آن متنفر شوند و اگر در مغرب باشد اهل از عفونت آن متاذی گردند و این یکنوع عذابست
وَآخَرُ و نوعی عذاب دیگر مر ایشان در شدت و سختی مِنْ شَكْلِهِ از مثل عذاب مذکور باشد أَزْوَاجٌ انواع گوناگون
یعنی عذاب اهل طغیان با آنکه انواع مختلفه بود در شدت عذاب الم مانند یکدیگر باشند نه آنکه یکی از دیگری آسان تر باشد
آورده اند که چون رؤسای کفار را بدوزخ آرند پیروان ایشان را نیز تابع ایشان گردانند و در دوزخ داخل سازند
رؤسا با خازنان دوزخ گویند که اینها کیستند که در عقب ما آیند خزنه گویند که هَٰذَا فَوْجٌ این گروهی اند مُقْتَحِمٌ که بزور
و سختی در آیند کانند در آتش دوزخ مَعَكُمْ با شما لَا مَرْحَبًا بِهِمْ هیچ مرحبا مباد ایشان را مراد آنست که در تنگنای
زندان عذاب هیچ فرجی و گشادگی مباد إِنَّهُمْ صَالُو النَّارِ بدرستیکه ایشان در آیند کانند در آتش دوزخ و چون
اتباع از متبوعان خود این کلمه بشنوند قَالُوا گویند با ایشان بَلْ أَنْتُمْ بلکه شما سزاوارترید بدانکه در حق شما گویند
لَا مَرْحَبًا بِكُمْ مرحبا مباد شما را چه هم ضال بودید و هم مضل أَنْتُمْ قَدَّمْتُمُوهُ شما فرا پیش داشتید عذاب را یعنی موجب آنرا

پیغمبر بود و دو دختر او را که بنام دشت بعقد خود در آورده إِذْ نَادَىٰ چون بخواند رَبَّهُ پروردگار خود را یعنی بعد از
آنکه بجهة ترک مندوب بندهٔ خود را ممتحن ساخته چنانکه در سورة الانبیاء مذکور شد از روی مناجات سر خود را
بقاضی الحاجات رفع کرد و باواز بلند تضرع نمود أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بدرستیکه مرا رسانید شیطان بِنُصْبٍ
وَعَذَابٍ برنج بدن و فوت یعنی وسوسه میدهد و میگوید چرا کردی که حق سبحانه و تعالی نعم بدنیه و مالیه از تو باز گرفت و این
همه سختیها و محنتها بر تو گماشت و مدعای شیطان آن بود که ایوب از مرض و محنت خود شکایت کند و بجهة این نام او
از زمرهٔ صابران محو شود و گویند که شیطان مردمان را میگفت که در ایوب طریق رشد و صواب بودی باین ابتلا
نشدی و جمیع مردمان را از صحبت او متنفر می نمود و زن او را وسوسه می داد و او را از خدمت او منع میکرد و چون کار
ایوب باینجا رسید بحق تعالی استغاثه کرد در رفع شر شیطان فی اصلال او را بحضرت ذو الجلال رفع نمود که بجهة مرض و فوت
اولاد و اموال شکایت نمود از امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که ایوب هفت سال در زندان بلا و امتحان محبوس
بود و در این مدت اصلا شکایتی از او از این صادر نشد و چون ابلیس در صدد آن شد که از و شکایتی از مرض و محن
ظاهر شود ایوب شکایت او را بعرض ملک علام رسانید دعای او مستجاب شده جبرئیل را باو فرستاد و او را باین خطاب کرد
که ارْكُضْ بِرِجْلِكَ بزن پای خود را بزمین ایوب بفرموده او پای بر زمین زد دو چشمه از زیر قدم بیرون جوشید
یکی گرم و یکی سرد جبرئیل فرمود ای ایوب هَٰذَا این چشمه گرم مُغْتَسَلٌ جای غسل کردن است و چشمه دیگر بَارِدٌ وَشَرَابٌ
آبیست سرد و آشامیدنی پس ایوب در چشمه گرم غسل فرمود جمیع امراض ظاهر او محو شد و از چشمه سرد بیاشامید همه علتهای
باطن او زایل گشت و قول اکثر آنست که چشمه یکی بود ولیکن وقت خوردن سرد بود و بوقت غسل کردن گرم بعد از آنکه بدن
او را از امراض پاک کردیم ساختیم وَوَهَبْنَا لَهُ و بخشیدیم مر او را أَهْلَهُ کسان او را یعنی بدل ایشان که [illegible]
که مرغ و مراد آنست که فرزندان او را زنده گردانیدیم وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ و مانند ایشان را با ایشان یعنی اولاد او را
دو برابر آنکه بودند باو کرامت فرمودیم در احادیث آمده که حق تعالی مال او را و اهل او را مضاعف ساخت یعنی بعوض
یک زن دو زن و بعوض یک فرزند دو فرزند و یک مال دو مال باو عطا فرمود و از امام جعفر صادق علیه السلام مرویست
که حق تعالی میفرماید که ما اولاد ایوب را آنچه پیش از امتحان مرده بودند و آنچه در اثنای امتحان فوت شده بودند

همه را باضعف

همه را باضعف باو عطا فرمودیم رَحْمَةً مِنَّا بجهة بخشش از ما وَذِكْرَىٰ و بجهة یاد کردن و پند گرفتن لِأُولِي
الْأَلْبَابِ خداوند عقول را یعنی تا حسن عاقبت صبر را نظر کرده در مصیبت بی صبری نکنند و شکیبائی ورزند و بوسیلهٔ آن
بمرتبه فرح و مکان فرج برسند مرویست که ایوب بعد از صحت و دریافتن نعمت هفت روز همه خود را طعام داد
و ایشان را شکر گذاری و شکیبائی امر نموده آورده اند که در زمان مرض ایوب زوجه او دلیا بنت یعقوب بمهمی رفته
بود دیر آمد ایوب سوگند خورد که چون عافیت یابد او را صد چوب بزند چون بشفا خواست که سوگند خود را راست گرداند اما چون
او را بسیار دوست میداشت بجهة آنکه در ایام بیماری آنچه قاعدهٔ خدمتکاری بود دقیقه فرو گذاشت نکرده بود چون این امر بر او
دشوار می نمود حق تعالی سوگند او را راست گردانید باین نحو که خطاب کرد باو که وَخُذْ بِيَدِكَ بگیر بدست خود ضِغْثًا
دسته از چوب اذخر یا گیاه خشک شده یا از شاخهای باریک که بعدد صد باشد فَاضْرِب بِّهِ پس بزن زن خود را بآن
دسته گیاه بیک بار وَلَا تَحْنَثْ و بزه کار مشو در سوگند خود یعنی مخالفت سوگند مکن از ابن عباس منقول است که سبب سوگند آن بود
که ابلیس بصورت طبیب خود را بزن ایوب نمود و او دوای ایوب را از و طلبید ابلیس گفت که من دوای او میکنم بشرط آنکه چون به شود
گوید که من شفای او را داده ام نه غیر من زن قبول این معنی نموده این کلام بعرض ایوب رسانید ایوب در غضب شده سوگند
خورد که او را صد چوب بزند عباد مکی روایت کند که سفیان ثوری مرا گفت که از ابی عبدالله علیه السلام بپرس که چه میگوئی در حق
مرد زانی که مریض باشد و بجهة حد زدن خوف موت او باشد من بعرض رسانیدم فرمود که همین مستسقی را نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله
آوردند که با زن مریضه زنا کرده بود فرمود تا صد تازیانه حاضر کردند و بیکبار آن مجموع را برداشتند و بیکبار بر زانیه زدند و آن زن را
رها کرد پس این آیه برخواند که وَخُذْ بِيَدِكَ ضِغْثًا وَلَا تَحْنَثْ إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا و بدرستیکه ما یافتیم ایوب را به شکیبائی
کننده در آنچه بنفس و مال و ولد او رسید نِعْمَ الْعَبْدُ نیکو بنده ایست ایوب إِنَّهُ أَوَّابٌ بدرستی که او رجوع کننده بدرگاه
و بالکلیه روی بجانب ما آورده و بعد از آن اخلاق حسنهٔ انبیاء دیگر را بیان میفرماید تا مردمان اقتدا بایشان کنند و بثواب
جزیل و ذکر جمیل برسند و میفرماید که وَاذْكُرْ عِبَادَنَا یاد کن ای محمد بندگان ما را إِبْرَاهِيمَ ابراهیم خلیل وَإِسْحَاقَ
و پسر او اسحق را وَيَعْقُوبَ و نبیره او یعقوب نبیل أُولِي الْأَيْدِي که خداوند دستها بودند وَالْأَبْصَارِ
و دیدها یعنی صاحب اعمال شریعت بودند و معارف الهیه و اعمال بدنیه را با علوم یقینی جمع کرده بودند و با آنکه نعمتها بودند

که از سلیمان بسبب این فوت شد وقت غروب که چون اشتغال سلیمان باسبان بجهة ارادهٔ جهاد بود با دشمنان نه بسبب
تفرج و حفظ نفس از اینجهة باذن حق سبحانه فرشتگان را که موکل آفتابند امر کرد که ردّوها علیّ باز گردانید آفتاب را
از برای من ایشان آفتاب را باز گردانیدند تا بموضع عصر رسید و او نماز ادا نمود و اینکه آفتاب بدعای حضرت رسالت
در غزای خیبر بعد از غروب باز گشت بجای عصر آمد تا امیر المؤمنین علیه السلام نماز بگذارد مشهور و معروفست
و کسی منکر آن نیست در سورة المائدة مذکور شد که از برای حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه دو بار آفتاب مراجعت کرد
یکبار بدعای حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و بار دیگر بدعای وی علیه السلام و همه اقاویل مفسران در این باب در بیان صحت وفاق
هر یک از آن در منهج الصادقین بروجه بسط سمت ذکر یافت آورده اند که سلیمان علیه السلم صد زن داشت روزی در مجلس
گفت امشب گرد این زنان برآیم تا خدای تعالی از این صد زن صد پسر دهد که در راه خدای تعالی جهاد کنند و کلمه
ان شاء الله نگفت اتفاقا هیچکدام حامله نشدند مگر یک زن که او هم آورده بود او را مادر آورد و بر تخت سلیمان انداخت
و بجهة ترک مندوب که آن نگفتن ان شاء الله بود حق تعالی با وی عتاب کرد چنانچه حبیب خود را از آن خبر میدهد که ولقد
فتنّا سلیمان و بدرستیکه امتحان کردیم سلیمان را و القینا و انداختیم یعنی زن او را ملهم ساختیم تا انداخت
علی کرسیه بر بالای تخت او جسدا تنی بی روح یعنی پسر مردهٔ او بود سلیمان چون دانست که آن بسبب ترک
ان شاء الله بود از آن پشیمان شد ثمّ اناب پس بازگشت بخدا بروجه انقطاع و بدعا و نماز مشغول شد از پیغمبر صلی الله علیه و آله
مرویست که فرمود بحق آنخدائی که نفس محمّد بید قدرت اوست که اگر زبان سلیمان بکلمهٔ ان شاء الله مترنم می شد حق سبحانه و تعالی
صد پسر باو میداد که در راه خدا جهاد کنند و چونکه ترک مندوب که مستحب است شد و از این سعادت محروم ماند شبهه نیست
که ترک کلمهٔ ان شاء الله مقتضی نیست که از سلیمان صغیره یا کبیره واقع شده باشد چه ذکر آن نکرد اما در خواطر او بود و اعتقاد
بآن داشت الّا آنست که بجهة ایمن شدن از کذب بحسب ظاهر او را مندوب بود که متذکر اقوال قصه خوانان و ضعفای
مفسران که از یهود در این قصه نقل کرده اند مستلزم کفر و زندقه است و دفع و ردّ آن بروجه اوضح در منهج الصادقین
سمت ذکر یافت حاصل که چون سلیمان ترک مندوب کرد از روی نیاز بدرگاه بی نیاز توجه نمود و زبان بمناجات
گشوده قال گفت ربّ اغفر لی ای پروردگار من بیامرز مرا در آنچه از من صادر شد از ترک مندوب وهب

لی ملکا و ببخش مرا پادشاهی لا ینبغی نسزد و نشاید لاحد من بعدی مر یکی را پس از من تا چنین ملکی معجز من باشد
انّک انت الوهّاب بدرستیکه توئی بخشنده که هرچه خواهی بهر که خواهی دهی و چونکه سلیمان میدانست که
استدعای ملک چنین از خدای تعالی اصلح است با مور دینیه و سبب کثرت طاعات و عبادات بندگان می شود از این جهة
این دعا کرد مانند آنکه شخصی از زهاد دعا کند که بار خدایا غنی ترین مردمان اهل روزگار گردان این دعا بروجه جمیل
خواهد بود که گاهی که دانسته باشد که خدای تعالی با وی مالی بدهد و چون دعای سلیمان بروجه اصلح بود از اینجهة حق تعالی
اجابت نمود و فرمود فسخّرنا پس رام کردیم له الریح مر او را باد بروجهی که تجری بامره میرفت بفرمان او رخاءً
از روی نرمی و خوشی بی آنکه او را متحرک و مضطرب سازد و یا فرمان بردار که اصلا مخالفت او نمی کرد
حیث اصاب هرجا که قصد کرده بود مرویست که حق تعالی باد را بروجهی مسخّر وی کرده بود که روزی در صباح او را
از ایلیا بر داشت در وقت چاشت بقزوین آورد و در شبانگاه بکابل رسانید والشیاطین و مسخر کردیم او را
از جنس دیوان کلّ بنّاء و هر بنا کننده که بروفق مدعای او عمارتها می ساخت از شهرهای بزرگ و قلعهای بلند
و از جمله آن بیت المقدس است و غوّاص و هر شناورنده در دریا تا بجهة آن انواع جواهر بیرون می آوردند و
و آخرین و دیگر مسخر گردانیدیم دیوان دیگر را مقرّنین که با هم بسته شده بودند دو دو و سه سه و چهار چهار
فی الاصفاد در غلهای آهنین یعنی جمله شیاطین که فرمودی متمرّدان ایشان را در بند کشیدی تا شرّ ایشان بمردم
نرسد و چون حق تعالی بجهة صلاح دین و دنیا پادشاهی چنین بوی ارزانی فرمود او گفت که هذا پادشاهی باین عظمت
و شوکت عطاؤنا بخشش ماست بتو فامنن پس عطا کن بهر که خواهی او امسک یا منع بخشش کن و باز دار آنرا
از هر که خواهی یعنی تصرف کردن در آن بمشیت تو است بغیر حساب در حالتیکه از عطا بی حساب است و امساک
یعنی روز قیامت محاسب نخواهی شد بر عطا و امساک آن وانّ له بدرستیکه مر سلیمان راست عندنا نزد ما لزلفی نزدیک
ما قرب مرتبه است یعنی مقرب درگاه صمدیت و از نزدیکان بارگاه احدیت با وجود ملک عظیم که در دنیا داشته
و حسن مآب و مر او راست نزد ما نیکوئی و بازگشت که درجات جنان است و بعد از ذکر امتحان سلیمان در بیان
ابتلای ایوب میفرمود و اذکر عبدنا ایوب و یاد کن ای محمّد بنده ما را که ایوب ابن عیص است و در زمان یعقوب

چنانکه اهل شرک دعوی میکنند و گمان می برند لَاصْطَفَىٰ هرآینه برگزیدی مِمَّا يَخْلُقُ از آنچه می آفریند مَا يَشَاءُ آنچه خواست
جز غیر او هیچ معبودی نیست مگر مخلوق اوست ولیکن چون میان والد و مولود جنسیت شرط است و مخلوق مماثل خالق نیست
پس هر شبهه او نسبی نه با کمست او از اتخاذ ولد هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ اوست خدای یگانه الْقَهَّارُ قهر کننده و در هم شکننده
جمیع جبابره را بعد از آن بجهة تنبیه بر نفی احتیاج او بشریک میفرماید که خدای بحق آنکس است که بقدرت کامله خَلَقَ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضَ آفریننده آسمانها و زمین است بِالْحَقِّ براستی نه بباطل و بازی بلکه در آفریدن آنها چندین هزار آثار قدرت
تا در آن تفکر کنند و پی بمعرفت او برند يُكَوِّرُ اللَّيْلَ در می آورد شب را عَلَى النَّهَارِ بر روز یعنی پرده ظلمت شب را
پنهان می سازد و یا شب را در روز می پوشد وَيُكَوِّرُ النَّهَارَ و در می آورد روز را عَلَى اللَّيْلِ بر شب تا شعاع و ضیاء
روز ظلمت شب را پنهان میسازد و یا شب را بر روز می افزاید و روز را می کاهد و روز را بشب میفزاید و می سازد و شب را
کم میکند وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و رام کرد آفتاب و ماه را و جاری ساخت ایشان را بر یک طریق كُلٌّ يَجْرِي هر یک
از ایشان میرود در فلک خود لِأَجَلٍ مُسَمًّى تا زمان نام برده شده یعنی وقتی معین که منتهای او دور است در سیر هر روزه
یا هر سه ماه یا هر سه سال یا وقت انقطاع سیر او که روز قیامت است أَلَا هُوَ الْعَزِيزُ بدانید که خدا غالب است بر همه
چیزها و جمیع مکونات مغلوب اویند الْغَفَّارُ آمرزنده که با وجود شرک و معصیت سبب لعنت نمی نماید از بنی آدم و بعقوبت
تعجیل نمی فرماید خَلَقَكُمْ آفرید شما را ای فرزندان آدم مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ از تنی تنها که آدم است ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا پس آفرید
از آن نفس یعنی از پهلوی چپ او یا از فضله طین او زَوْجَهَا زن او را یعنی حوا چون ایجاد ابدان اضافه روح در آن
اعظم نعم است از اینجهت اول بیان آن نمود و بعد از شروع در نعم دیگر فرموده که وَأَنْزَلَ لَكُمْ و فرو فرستاد آب را
که سبب نباتات است تا ماکول حیوانات باشد و بعد از آن برای شما مِنَ الْأَنْعَامِ از چهارپایان ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ
هشت چیز را که زوج یکدیگرند یعنی نر و ماده از شتر و گاو و میشینه و بزینه و یا معنی آنست که حق تعالی که این هشت جفت را
از بهشت بزمین فرو فرستاد و بعد از آن در تفصیل خلق بنی آدم میفرماید که يَخْلُقُكُمْ می آفریند شما را فِي بُطُونِ
أُمَّهَاتِكُمْ در شکمهای مادران شما خَلْقًا مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ آفریدنی پس از آفریدنی یعنی نطفه را علقه میسازد و علقه را
مضغه و پس از آن استخوان و بعد از آن گوشت بر وی می پوشانند پس تسویه آن میکند فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ در سه تاریکی

که آن ظلمت مشیمه و ظلمت رحم و ظلمت بطن است ذٰلِكُمُ آن خلق این اشیا کرد وَاللّٰهُ رَبُّكُمْ خدایست پروردگار شما است
لَهُ الْمُلْكُ مر او راست پادشاه مطلق بر همه مخلوقات لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ نیست معبودی بحق مگر او فَاَنّٰى تُصْرَفُوْنَ
پس کجا گردانیده می شوید از راه حق که توحید است و میل بشرک میکنید با وجود این دلایل روشن اِنْ تَكْفُرُوْا
اگر کافر شوید ای مکه یا کفران نعمت او کنید فَاِنَّ اللّٰهَ غَنِيٌّ پس بدرستیکه خدای تعالی بی نیاز است عَنْكُمْ از ایمان شما
یا از شکر گذاری شما پس کفر و کفران شما ضرر بآو نمی رساند بلکه ضرر آن بشما راجع خواهد شد وَلَا يَرْضٰى لِعِبَادِهِ
الْكُفْرَ و نمی پسندد مر بندگان را کفر و کفران و امر بآن نمی نماید چو منشأ ضرر عباد است و این قبیح است و او سبحانه
از جمیع قبایح مبرّاست وَاِنْ تَشْكُرُوْا و اگر سپاسداری کنید بر نعمت ایمان و غیر آن يَرْضَهُ لَكُمْ به پسندد آن را از
برای شما زیرا که شکرگذاری سبب مزید نعمت است وَلَا تَزِرُ و بر ندارد وَازِرَةٌ و هر که بردارنده بار گران خود است
وِزْرَ اُخْرٰى بار گران نفس دیگر را یعنی حق سبحانه و تعالی بگناه زید عمرو را نگیرد چو آن عدول است از عدل پس هر کرا
مؤاخذه است بگناه خود نه بگناه غیر خود ثُمَّ اِلٰى رَبِّكُمْ پس بسوی پروردگار شما است مَرْجِعُكُمْ جای بازگشت شما یعنی
مرجع نیک و بد شما بسوی شما است فَيُنَبِّئُكُمْ پس خبر خواهد داد شما را بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ بآنچه بودید که در دنیا میکردید
اِنَّهُ بدرستیکه او عَلِيْمٌ بِذَاتِ الصُّدُوْرِ داناست بآنچه در سینهاست از اسرار مخفیه پس چگونه اعمال شما
از او پوشیده شود آورده اند که عتبه بن ربیعه یا ابو حذیفه ببلیه گرفتار شد بخدای تعالی انابت کرده ترک بت پرستی کرد چون
بلیه بنعمت مبدل شد مرتد شد و باز مشرک گشت و مردمان را اضلال میکرد حق تعالی این آیه فرستاد وَاِذَا مَسَّ الْاِنْسَانَ
و چون برسید آدمی را یعنی عتبه یا حذیفه ضُرٌّ ضرری از مرض و قحطی و شدت و غیر آن از انواع محنت دَعَا رَبَّهُ
بخواند پروردگار خود را مُنِيْبًا اِلَيْهِ در حالتی که بازگردنده است بسوی او و استغاثه نماینده بدرگاه او و ترک
کننده عبادت غیر او ثُمَّ اِذَا خَوَّلَهُ پس چون عطا فرمود حق تعالی او را نِعْمَةً مِنْهُ نعمتی از ذات نزد خود
یعنی آن بلیه را بنعمت بدل کرد وی بآن مشغول نعمت شده و بآن مغرور گشته نَسِيَ فراموش کرد مَا كَانَ آن
چیز را یعنی آن ضرری که بود يَدْعُوْا اِلَيْهِ میخواند خدای را بسوی دفع آن مِنْ قَبْلُ پیش از وصول این نعمت
وَجَعَلَ لِلّٰهِ و گردانید برای خدا اَنْدَادًا همتایان یعنی بتان را شریک وی ساخت در عبادت

لیضل تا گمراه

لِيُضِلَّ تا گمراه گرداند مردمان را عَنْ سَبِيْلِهِ از راه خدا که طریق اسلام است قُلْ بگو ای محمد این کافر جاحد را
از روی تخویف تَمَتَّعْ برخوردار باش بِكُفْرِكَ بنا گرویدن خود قَلِيْلًا در زمان اندک که دنیا است چو آن در جنب
آخرت در نهایت قلت است یعنی در زمان قلیل متمتع شو از نعمت خدا که عنقریب زوال خواهد یافت بعد از آن اِنَّكَ
بدرستیکه تو مِنْ اَصْحَابِ النَّارِ از جمله یاران دوزخ خواهی بود و از اهل سعیر و عذاب الیم پس آیا کافر معاند بهتر است
اَمَّنْ هُوَ یا آنکس که او قَانِتٌ ایستاده دعا کننده است در اثنای صلوة یا همیشه بوظایف عبادت آنَاءَ اللَّيْلِ
در ساعتهای شب و از امام محمد باقر منقولست که مراد از این متهجد است که در نماز شب قنوت خواند سَاجِدًا در حالتیکه
سجده کننده است مر خدای را وَقَائِمًا و قیام نماید یعنی گاهی سجده کند و گاهی بقیام مشغول شود يَحْذَرُ الْاٰخِرَةَ
ترسد از عذاب آن سرای وَيَرْجُوْا امیدوار است رَحْمَةَ رَبِّهِ بخشش آفریدگار خود را یعنی با وجود کثرت طاعات
و عبادات مترددست میان خوف و رجا و هیچکدام را بر دیگری ترجیح نمیدهد چنانکه در حدیث آمده که اگر خوف مؤمن را
با رجای او وزن کنند هر دو مساوی یکدیگر باشند و هیچیک بر دیگری راجح نیاید چه رجحان رجاء منشأ ایمنی از عذاب است
و ترجیح خوف باعث نومیدی از رحمت و هر دو مذموم‌اند نزد حضرت قُلْ بگو ای محمد بکفار از روی توبیخ و انکار
هَلْ يَسْتَوِي آیا برابر باشند الَّذِيْنَ يَعْلَمُوْنَ آنانکه میدانند دلایل توحید را و بوحدانیت او متیقن اند
وَالَّذِيْنَ لَا يَعْلَمُوْنَ و آنانکه علم ندارند بیگانگی او و از سر جحود و انکار یا از بیگانگی کفر بنفی یگانگی خدا را
نهند اِنَّمَا يَتَذَكَّرُ جز این نیست که پند پذیر میشوند باین آیات و دلایل و وضوح آن اُولُوا الْاَلْبَابِ خداوندان
عقول خالص از شوب و وهمهای فاسده از صادق علیه السلام مرویست که فرمود الذین یعلمون در شان ما است
و الذین لا یعلمون نامزد دشمنان ما است که در بادیه جهالت سلوک نموده اند و در راه ضلالت و مخالفت بیموده و شیعیان
ما اند که بعقول صافیه راه حق را از باطل تمیز کرده مهتدی شده اند و متمسک بطریق مستقیم و صراط قویم گشته اند
در خبر است که امیر المؤمنین صلوات الله علیه شبی با قنبر در کوچه میگذشت بدر سرائی رسید که این آیه میخواند امّن هو
قانت آناء اللیل ساجدا و قائما یحذر الآخرة و یرجوا رحمة ربّه قنبر گفت من اندکی توقف کردم و امیر
المؤمنین بگذشت چون پارهٔ راه برفت باز نگریست مرا گفت ای قنبر چرا ایستادهٔ گفتم یا امیر المؤمنین آواز

چنین لذا این خانه بگوش من میرسد فرمود ای قنبر خواب کردن از سر یقین بهتر است از عبادت از شک من از این تعجب کردم و در سرای را ش ان کردم و بگذشتم و روز دیگر آنجا رفتم سرای منافقی بود گفتم یا امیر المؤمنین توجه دانستی که آن آواز منافق است گفت راعی چگونه رعیت را نشناسد و عالم بجز این علوم و اسرار نباشد بعد از آن بحضرت رسالت خطاب کرده میفرماید که قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا ای بندگان من گرویده اید بوحدت من و بنبوت تو تصدیق کرده اند اتَّقُوا رَبَّكُمْ بترسید از پروردگار خود بلزوم طاعت بر وجه مترتب و دوری از معصیت که لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مر آنانرا که کرده اند کردارهای نیکو فِي هَذِهِ الدُّنْيَا در این جهان یا احسان نموده اند بغیر خود از دادن تصدقات واجبه و مندوبه حَسَنَةٌ مثوبت نیکوست در آخرت بعد از آن بجهة مبالغه در ارتکاب طاعات میفرماید وَأَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةٌ و زمین خدا گشاده است یعنی اگر متعسر باشد که در موطن خود با عمال حسنه ارتکاب نمایند و بطاعت و عبادت مشغول شوند و اظهار و اشعار اسلام کنند باید که از آنجا مهاجرت کنند و خود را ببلاد اسلام رسانند و بفراغت تمام بعبادت خدا مشغول شوند و چون از وطن خود بر کنند و به بلاد غربت رفتن مشقت عظیم است از اینجهة بعد از آن تسلی ایشان داده می فرماید که إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ جز این نیست که بتمام و کمال داده می شود صبر کنندگان بر مهاجرت و مفارقت و کربت و بلیت أَجْرَهُمْ مزد ایشان بِغَيْرِ حِسَابٍ بیشمار یعنی از بسیاری ثواب ممکن نباشد شماره آن نگاه داشتن اصبغ بن نباته روایت کرده که با امیر المؤمنین بعیادت امام حسن رفتیم امیر المؤمنین ع فرمود چگونه یا ابن رسول الله گفت الحمد لله که خود را بهتر میدانم بعد از آن فرمود که مرا بازنت یند چون او را بازنت نزدند فرمود که شنیدم از جد خود رسول خدا که میگفت ای پسر من بدرستیکه در بهشت درختیست که آنرا شجرة البلوی میگویند و آنرا مرد اهل بلا گردانند و نصب نکنند برای ایشان ترازوی اعمال را و نشر نکنند مر ایشان را دیوان افعال بلکه مزد صبر را بحساب بر ایشان ریزان سازند بعد از آن این آیه تلاوت کرد که انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب و عیاشی باسناد خود از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام همین حدیث را از رسول صلی الله علیه و آله نقل کرده و نیز آن حضرت فرموده که روز قیامت نصب ترازوی عمل کنند برای اهل نماز و صدقه و حج پس جزای اعمال ایشان را بتمام و کمال دهند و از برای بلاکشان صابر هیچ میزان نصب نکنند و دیوان

وضع نمایند

۱۱۶

وضع نمایند بلکه مزدهای ایشان را بحساب بر ایشان فرو ریزند و کار ایشان بدرجه رسد که اهل عافیت که در دار دنیا باذیتی و المی مبتلا نبوده باشند تمنا کنند که کاشکی بدنهای ایشان را بمقراض پاره پاره کردندی تا امروز با اهل بلا در مرتبت و درجه سلوک نمودندی در خبر است که روز قیامت جماعت غازیان را که شربت شهادت چشیده باشند بدخول بهشت امر کنند و چون بدر بهشت رسند جماعتی را بینند که بر صدر جنت نشسته باشند گویند خداوندا ما فرزندان یتیم کردیم و زنان را بیوه و جان خود را فدا کردیم چرا اینها پیش از ما به بهشت رسیده اند خطاب آید که ایشان درویشان امت محمد اند شما در جمیع عمر یکبار به تیغ کفار شهادت یافتید و ایشان در روزی صد بار به تیغ بلا و به تیر امتحان کشته می شدند مرتبه شهادت شما بمرتبه شهادت ایشان نمی رسد آورده اند که کفار مکه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله را گفتند که ترا چه بر آن داشته که بدعت کیشی میکنی که مخالف آئین ماست چرا اقتدا باشرف قوم خود نمیکنی و بعبادت اصنام میل نمی نمائی تا از این محنت و تشویش رهائی یابی این آیه آمد که قُلْ بگو ای محمد مشرکان مکه را که إِنِّي أُمِرْتُ بدرستیکه من امر کرده شده ام أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ آنکه پرستش نمایم خدای را بحق مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ در حالتیکه پاکیزه کننده باشم برای او دین را از لوث شرک یعنی مامورم بآنکه موحد باشم و معترف توحید وَأُمِرْتُ و فرموده شده ام باخلاق مذکوره لِأَنْ أَكُونَ بجهة آنکه باشم أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ اول گردن نهادگان یعنی مقدم ایشان باسلام در دنیا و سبق از جماعتی که ایشان را بدین اسلام دعوت میکنم قُلْ بگو ای محمد این کفار را که در صدد آنند که ترا از دین بگردانند إِنِّي أَخَافُ بدرستیکه من می ترسم إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي اگر عاصی شوم پروردگار خود را بآنوجه که طریق توحید بگذارم و دین شما اختیار کنم عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ عذاب روزی که عظیم است یعنی روز قیامت که در اداء و هول عظیم است قُلِ اللَّهَ أَعْبُدُ بگو ای محمد مر این مشرکان را که خدای بحق را می پرستم و بس مُخْلِصًا لَهُ دِينِي در حالتیکه پاک کننده ام دین خود را از شرک و طاعت خود را از ریا فَاعْبُدُوا پس پرستید ای مشرکان مَا شِئْتُمْ مِنْ دُونِهِ آنچه خواهید بجز از خدا از بتان و غیر آن این آیه بآیة السیف منسوخ است مشرکان بعد از شنیدن این کلام و نومید شدن ایشان از میل پیغمبر صلی الله علیه و آله بدین ایشان گفتند ای محمد زیان کردی کیش ما را اختیار نکردی و مذهب تازه اختراع کردی آیه آمد که قُلْ بگو ای محمد با اهل شرک که إِنَّ الْخَاسِرِينَ بدرستیکه زیان کاران

الذین خسروا آنانند که زیان کرده اند انفسهم نفسهای خود را واهلیهم و درکسان خود یوم القیمة
روز قیامت چو در آن روز بنفس خود نفع نگیرند و از اهل خود نیز انس نگیرند همچنانکه در دنیا چه حق تعالی ایشان را
از هم متفرق سازد و گویند که خسروان باین وجه است که نفسهای خود را از روز در طبقات دوزخ بینند و اهل
خود را که ایمان آورده باشند در بهشت باشند و این هنگام نه از خود منتفع شوند و نه اهل ایشان بفریاد ایشان رسند
نسبت باین هر دو زیان زده باشند الا ذلك بدانید که آن زیان مذکور هو الخسران المبین آن زیان ظاهر
و هویدا است که بر هیچ کس از اهل موقف پوشیده نباشد لهم مر خاسران راست من فوقهم
ظلل من النار از زبر ایشان سایبانها است از آتش و من تحتهم ظلل و از زیر ایشان
نیز سایبانها است طایفه دیگر که در زیر ایشان باشند که منافقانند چو اهل نفاق در آخرین
درکات دوزخ خواهند بود و اهل کفر بر زیر ایشان و یا معنی آنست که مر ایشان راست طبقات
آتش نیران که بر زبر ایشان باشد و فرشها گسترده از آتش سوزان از زیر ایشان ذلك آن عذابی که
وصف کرده شد یخوف الله به می ترساند خدا بان عباده بندگان خود را بجهة رحمت و الطاف د
در شان ایشان تا به پرهیزند از آن آتش و با وامر آن قیام نمایند یا عباد ای بندگان من چون عقوبتی
چنین در عقب شماست فاتقون پس بترسید از من آورده اند که در زمان جاهلیت زید بن عمرو بن نفیل
و سلمان فارسی و ابوذر غفاری زبان بکلمه لا اله الا الله گشودند و باعتقاد تمام بوحدانیت الهی اعتراف
کردند و از پرستش ابای خود تبرا نمودند حق تعالی در شان ایشان این آیه فرستاد و الذین اجتنبوا الطاغوت
آنانکه اجتناب کردند از شیطان که در غایت طغیان است و عدوان و سایر شیاطین که مضلات و بینند یعنی دور شدند
ان یعبدوها از آنکه بپرستند آنها را و تبعیت آنها کنند و انابوا الی الله و بازگشتند بسوی خدا
و از سر یقین روی دل بجانب او آوردند لهم البشری مر ایشان راست مژده ثواب آن یا در حین حیات
بزبان پیغمبران یا نزد وفات بهشت فرشتگان و بعد از ممات بخطاب الهی بدخول جنان خلاصه سخن آنست
آنانکه مجتنب شدند از عبادت هرچه دون خداست ایشان را مژده ثوابست فبشر عبادی پس مژده بندگان مرا

الذین

الذین یستمعون القول آنانکه می شنوند گفتار حق را فیتبعون احسنه پس پیروی میکنند
نیکوتر آنرا یعنی عمل میکنند بآن قولی که اقرب بحق و اصوب بفوز است و سدی
گفته که اتباع قولی میکنند که احسن آن چیزیست که مامورند بان از طاعات و عبادات و ابو الدردا
فرموده که اگر بجهة سه چیز نمی بود نمی خواستم که یکروز زنده بمانم یکی تشنگی در عین گرما یکی روزه داشتن
در آن و دیگر سجده کردن در جوف لیل سیم مجالست کردن با جمعی که تبعیت بهترین کلامی کنند
یا آنکه بشنوند او امر قرآنرا و احسن امرین را اختیار کنند همچنانکه اختیار عفو کنند بر قیاس که افضل از انتقام است
لقوله تعالی و ان تعفوا اقرب للتقوی و تبعیت صدقه خفیه کنند که افضل است از صدقه علانیه لقوله تعالی
و ان تخفوها و تؤتوها الفقراء فهو خیر لکم و برهمین قیاس تابع حکم شوند دون منسوخ و عزیمت را اختیار
کنند دون رخصت اولئك آن گروه که تابع سخنان نیکوترند الذین هدیهم الله آنانند
که راه نموده است خدای ایشان بمقصد نجات و ایشان بان مهتدی شده طریق صواب را که موجب
وصول است بحسن ماب اختیار نموده اند و اولئك هم اولوا الالباب و آن گروه ایشانند خداوند
عقول صافیه از شایبه اوهام فاسده و تخیلات باطله که از تسویلات شیطانی ناشی میگردد پس
بر سبیل تهدید میفرماید که افمن حق علیه کلمة العذاب آیا آنکس که واجب شد بر او سخن
وعید که مشعر است بر عذاب الیم یعنی قول لاملئن جهنم تا آخر و حدیث هؤلاء اهل النار و لا ابالی باشد
چون کسی که مستوجب جنان و سزاوار رضوان است یعنی شخصی که مستحق عقوبت است هرگز مثل کسی نباشد
که سزاوار جنت است افانت تنقذ من فی النار آیا تو ای محمد می رهانی از آنکه در دوزخ باشد
یعنی نیستی که بوسیله ادخال ایمان در قلوب دوزخیان ایشان را از عذاب برهانی پس عدم قبول ایمان
از نفس ایشان است و بر تو حرجی لازم نمی آید چو بر تو همین تبلیغ است و پس از این مرویست که این آیه
در شان ابولهب است و پسرش عتبه و بعد از ذکر وعید در بیان وعد میفرماید لکن الذین اتقوا
لیکن آنانکه پرهیزیدند ربهم از عذاب پروردگار خود بوسیله قبول ایمان و بسبب طاعت لهم

مران را است در بهشت غُرَفٌ غرفهای یعنی منزلهای بسیار بلند مِنْ فَوْقِهَا از بالای آن غرفها
غُرَفٌ غرفهای دیگر بلندتر مَبْنِيَّةٌ که بنا نهاده و مستحکم گردانیده شده است بلا قصور و اعوجاج
تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ میرود از زیر آن غرفها جویهای بهشت وَعْدَ اللّٰهِ وعده داده
شده است این غرفها و انهار را با اهل ایمان وَعْدَ اللّٰهِ وعده دادن حق تعالی است بایشان
لَا يُخْلِفُ اللّٰهُ الْمِيعَادَ خلاف نمیکند خدای وعدهٔ خود را پس البته محقق الوقوع باشد و تخلف آن از
قبیل محال ابو خدری از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کند که چون اهل بهشت به بهشت
در آیند از بالای سر خود غرفها بینند که بعد مسافت میان ایشان و آن غرفها چون باشد بعد این از
نسبت باسمان و اهل آن بنا به ستارها درخشنده باشد گفتیم یا رسول الله این منازل انبیا باشد
فرمود که اهل مراتب و درجات صالحان امت من باشند و بعد از ذکر دعوت مردمان بتوحید
در بیان دلائل وحدانیت میفرماید که أَلَمْ تَرَ آیا نمی بینی خطاب بحضرت است و مراد جمیع مکلفین اند
و استفهام برای تقریر است یعنی البته می بینی إِنَّ اللّٰهَ أَنْزَلَ آنکه خدا فرستاد مِنَ السَّمَاءِ
از آسمان یا از ابر مَاءً آبی یعنی آب باران فَسَلَكَهُ پس در آوردن آن آب را يَنَابِيعَ
فِي الْأَرْضِ در چشمهای منابع و کاریزهای جاری که در زمین است ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ پس بیرون می آرد
از آن آب زَرْعًا کشت زار مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ گوناگون است رنگهای او از حمرت
و خضرت و بیاض و صفرت و غیر آن و گویند مراد بالوان اصناف و اجناس مختلفه است چون گندم
و جو و برنج و کنجد و غیر ثُمَّ يَهِيجُ پس خشک می شود آن زرع بعد از خضرت و نضارت فَتَرَاهُ
پس می بینی او را حُطَامًا ریزه ریزه و در هم شکسته خورد و مرد گشته إِنَّ فِي ذَٰلِكَ
بدرستیکه در انزال باران و اخراج زروع مختلفه بان و تقلب آن از حالی بحالی لَذِكْرَىٰ هر آینه
یادکردنست لِأُولِي الْأَلْبَابِ مر خداوندان عقول سلیمه را که دران تفکر نمایند و عارف شوند
بصانع محدث و قدرت او بمبدأ او معاد و باتشبیه نمایند احوال دنیوی را با آن زروع تر و تازه

و بران اعتماد نکنند چه اندک وقتی نمو آن بذبول مبدل شود و سمت زوال پذیرد و چون افهامی
که متوجه بند بلوث اوهام و دراین تفکر نمی کنند تا عارف شوند بوجود صانع علام از اینجهت میفرماید
که أَفَمَنْ شَرَحَ اللّٰهُ آیا پس آنکسی که گشاده کرده است خدا صَدْرَهُ سینهٔ او را و فراخ گردانیده
دل او را لِلْإِسْلَامِ برای قبول اسلام بوسیلهٔ استعمال قوت عقلیه و دلائل بینه و حجج
واضحه و بواسطهٔ استعداد تام او بالطاف الهیه همچو کسیست که سینهٔ او تنگ است از قبول
حق بجهت اصرار و عناد و انکار و عدم تدبر در دلائل و معجزاتی که موصل است بمعرفت پروردگار
و صدقیت سید مختار خلاصه معنی آنست که آنکس که خدای تعالی او را اسباب اهلیت و استعداد
لطف در حق او الطاف عمیم خود فایض سازد بر وجهی که سینهٔ او منشرح شود بقبول ایمان همچو
کسی نباشد بجهت عدم استعداد و نظر الطاف از و باز گیرد و او را در مضیق کفر بگذارد
و چه میان این هر دو بعد المشرقین است فَهُوَ پس آنکس او فسیح است و دل او وسیع از برای
قبول ایمان عَلَىٰ نُورٍ بر روشنی معرفت بر ادلهٔ وحدت یا بر یقین و بصیرت
مِنْ رَبِّهِ از پروردگار خود ابن مسعود روایت میکند که روزی حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله و سلم این آیه تلاوت فرمود ما گفتیم یا رسول الله انشراح
صدر بچه معنی است فرمود نور معرفت آلهی است در دل بندهٔ مؤمن بر وجهی که دل
او را روشن و فراخ گرداند گفتیم یا رسول الله علامت آن چیست فرمود آنکه بندهٔ
مؤمن بالکلیه از سرای غرور بگذرد و توجه تام نماید بتهیئه اسباب خلود و پیش از مرگ
مستعد آن شود و در بعضی تفاسیر آورده اند که این آیه در شان عالیشان حضرت امیر
المؤمنین است و عمار یاسر و بجهت کمال معرفت و یقین آنحضرتست که قائل این کلمه گشته لو کشف
الغطاء ما ازددت یقینا پس درباره ابولهب و فرزند بی ادب او جمعی که توابع ایشان بودند میفرمودند
فَوَيْلٌ پس چاه ویل که در قعر جهنم است لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مر جماعتی راست که سخت است

دلهای ایشان مِنْ ذِكْرِ اللّٰهِ از جهت یاد کردن خدا که کلمهٔ توحیدست یعنی هرگاه نزد ایشان یاد
خدا کنند بوحدانیت بسبب آن زیاده میگردد قساوت در دلهای ایشان کقوله فزادتهم
رجسا الی رجسهم پس اصلا متعظ نمی شوند از ترغیب و منزجر نمی شوند از ترهیب
اُولٰئِكَ آن گروه تنگ دل فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی هویدا و آشکارا اند بر وجهی
که ضلالت ایشان بر هیچکس پوشیده و پنهان نیست و ابوسعید خدری از رسول صلّی الله علیه و آله
روایت کند که حاجت از نرم دلان امّت من طلب کنید که خدای رحمت خود را در دلهای
ایشان وضع کرده و از ارباب قلوب قاسیه طلب حاجت مکنید که حق تعالی غضب و خشم
خود را در ایشان مذکور ساخته و نیز از آن حضرت مرویست که خدای دوست دارد هر دل را
که ترسنده و اندوهگین و مهربان باشد و مردمان را بخیر تعلیم نماید و بطاعت خدا دعوت
نماید و دشمن دارد هر دلی که غافل باشد و اوقات را بابریچه صرف نماید و بطاعت خدا دعوت
نماید و همه شب در خواب گذراند و ذکر خدا نکند مالک ابن دینار فرمود که حق تعالی بر هیچ
قوم خشم نگرفت مگر بجهت قساوت ایشان آورده اند که روزی اصحاب بجناب نبوّت مآب عرض
کردند که ملال و کلال بیشماری طاری شده خواهش ما آنست که بگفتار غم زدای سخنی ادا نمائی تا انشراح
ما بفرح مبدل شود و زنگ کدورت از صفحهٔ خاطر ما زدوده گردد آیه آمد که اَللّٰهُ نَزَّلَ خدای فرو
فرستاد اَحْسَنَ الْحَدِيثِ نیکوترین سخنی را كِتَابًا مُتَشَابِهًا که آن کتابیست مانند
یکدیگر یعنی بعضی از آن متشابه بعضیست در جزالت لفظ و حسن نظم و تناسب اسلوب و جودت معانی
و دلالت بر اعجاز حضرت نبوی و اشتمال آن بر منافع دنیوی و اخروی و یا برخی از آن مصدّق برخی
دیگرست و در آن تناقض و اختلاف کلام نیست مَثَانِيَ و ثنّی مکرّرست یعنی مشتمل بر تکرار قصص و اوامر و نواهی و وعد و وعید
و مواعظ و نصایح یا مشتمل بر مزدوجات امور متقابله چون امر و نهی و وعد و وعید و ثواب و عقاب و بهشت و دوزخ و مؤمن و کافر و غیر آن یا هر چند
نزد تلاوت مکرر میگردد موجب کلال و ملال نمی شود بلکه هر چند بیشتر خوانده می شود ذوق بتلاوت آن زیاده میگردد و فایدهٔ تکرار

آن اینست که نفوس

اینست که نفوس بسیار متنفرند از ذکر وعده و وعید و موعظه و نصیحت پس اگر در آن تکرار نباشد در نفوس رسوخ پیدا نکند و هیچ نفس عمل
بآن ننماید و از اینجاست که حضرت رسول صلعم سه چهار مرتبه مواعظ و نصایح را بر اصحاب تکرار میفرمود سعی مینمود تا آن در قلوب ایشان
مرکوز شود و در صدور ایشان مغروس گردد و دیگر از صفات قرآن اینست که تَقْشَعِرُّ مِنْهُ میلرزد از آن یعنی بجهت شدت خوف وعیدی
که در وی است بسیار منقبض میگردد و بهم می‌پیچد جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ پوستهای آنانکه میترسند از عقاب پروردگار خود ثُمَّ تَلِينُ
پس نرم میشود و آرام میگیرد جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ پوستها و دلهای ایشان إِلَىٰ ذِكْرِ اللّٰهِ بسوی یاد کردن خدای یعنی چون آیات
رحمت و مغفرت را می‌شنوند دلهای ایشان نرم میشود و آن خشیت و قشعریره که بسبب آیات وعید طاری شده از آنها زایل میگردد
از ابن عباس مرویست که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که هرگاه بلرزد پوست بندهٔ مؤمن از ترس خدای ریزان شود از او گناهان همچنانکه
ریخته میشود برگ از درختان خشک و زید بن اسلم از ابی بن کعب نقل کرده که روزی نزد رسول خدا رفتم آنحضرت بقرآن خواندن مشغول بودند
در آن اثنا جمعی را رقت آمد فرمود که غنیمت دانید دعا کردن را نزد رقت که باجابت مقرون خواهد شد چه رقت رحمت الهیست و نجات
از عقوبت پادشاهی عبدالله بن زبیر گفت که از اسماء بنت ابی بکر پرسیدم که اصحاب رسول نزد استماع قرآن چگونه بودند گفت چنانکه خدای تعالی
وصف ایشان کرده چشمهای گریان و اعضای لرزان گفتم جمعی پیدا شده اند که چون قرآن بشنوند می افتند و فریاد می کنند و غش میکنند
گفت اعوذ بالله من الشیطان الرجیم این فعل ابلیس لعین است ذٰلِكَ این کتاب بزرگوار که موصوفست بصفات مذکوره هُدَى اللّٰهِ
راه نمود خدایست یعنی ارشاد مر بندگان را از جانب خدا يَهْدِي بِهِ راه راست می نماید یعنی توفیق ایمان میدهد بسبب آن مَنْ يَشَاءُ
هر کرا خواهد از کسانی که تأمل نمایند در ادلّهٔ واضحه و تفکر کنند در حجج بیّنهٔ آن یا توفیق طاعت میدهد بآن اهل جنت را وَمَنْ يُضْلِلِ اللّٰهُ
و هر که را گمراه کند خدای یعنی فرو گذارد او را بسبب جحود و عناد با وجود ظهور دلایل بر وحدت و آیات وعید بر معصیت فَمَا لَهُ
پس نیست مر او را مِنْ هَادٍ هیچ راه نماینده که او را از ضلالت نجات دهد مراد کفار فجارند که بسبب اصرار و قساوت اصلا التفات بادلهٔ
توحید و آیات وعید نمیکنند پس بر سبیل تهدید میفرماید که أَفَمَنْ يَتَّقِي آیا پس آنکس که بپرهیزد بِوَجْهِهِ بروی خود سُوءَ الْعَذَابِ
از بدی عذاب و شدت عقاب که آن زبانهٔ آتش دوزخ است یعنی روی خود را سپر آتش سازد يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز بجهت آنکه
دست و پای او در زنجیر باشد و ممکن نباشد او را که از خود دفع آتش کند مگر بروی خود چون کسی باشد که ایمن باشد از عذاب و نکال
و در صدر جنت قرار گرفته باشد فارغ بال و نزد کلبی مراد ابوجهل است که او را دستها بر گردن بسته بدوزخ برند و او بروی خود خواهد آتش را

از خود دفع کند و ابن عطا گفته مراد کسی است که او را امروز در آتش اندازند پس اول عضوی که آتش آن را مس کند روی او باشد بعد از آن
از قول خزنه دوزخ نسبت بکفار خبر میدهد که وقیل گفته شود یعنی خازنان دوزخ گویند للظالمین مر ستمکاران را از کفره و فجره و غیره
ذوقوا ما کنتم تکسبون بچشید جزای آنچه بودید که کسب میکردید از تکذیب پیغمبر و انکار بعث و نشور و حشر پس از سبیل مبالغه در تهدید
کفار مکه میگوید کذب الذین من قبلهم تکذیب کردند آنانکه بودند پیش از کفار مکه پیغمبر خود را فاتیهم العذاب پس آمد بایشان عذاب الهی
من حیث لا یشعرون از آنجا که شعور نداشتند بآن و وقوع آن در خاطر ایشان نمیگذشت بلکه در حالت امنیت و رفاهیت عذاب
بر ایشان نازل شد بطریق فجاه فاذاقهم الله پس چشانید ایشان را خدای تعالی الخزی خواری و رسوائی فی الحیوة الدنیا در زندگانی
دنیا بمسخ و خسف و قتل و سبی و اجلاء و لعذاب الآخرة و هر آینه عذاب عقبا که برای ایشان آماده است اکبر بزرگتر است از عذاب
دنیا بجهت شدت و دوام آن لو کانوا یعلمون اگر هستند که بدانند یعنی اگر از اهل علم و نظرند هر آینه عالم خواهند بود بآن و عبرت
خواهند گرفت از آن ولقد ضربنا للناس و بدرستی که بیان کردیم برای آدمیان فی هذا القرآن درین کتاب که قرآنست من کل مثل
از هر مثلی که محتاج الیه مردمانست در امر دین مراد ذکر امم ماضیه است یعنی در قرآن احوال امم ماضیه را بیان کردیم لعلهم یتذکرون
شاید که ایشان پند گیرند بآن یعنی تا در آن تامل نموده عبرت گیرند از آن قرآنا عربیا در حالتی که آن قرآنیست بلغت عرب
غیر ذی عوج که نیست خداوند کجی یعنی منحرف نیست از حق بلکه طریق مستقیم است که موصلست بحق پس هیچ اضلالی و تناقضی و اختلافی
در معانی آن نیست و هیچ شکی و شبهه نیست در حقیقت آن پس آن را منزل ساخت لعلهم یتقون شاید که ایشان بپرهیزند از کفر
و انواع عصیان بسبب تامل و تفکر در معانی آن پس از عبده اصنام و اهل توحید مثل میزند و میگوید که ضرب الله مثلا بیان کرد
خدای تعالی مانند مثلی برای مشرکان و موحدان اما از برای مشرک مثل زد رجلا فیه شرکاء مردی را که در او شریکان باشند یعنی بنده را که
مولای متعدد داشته باشد متشاکسون که مخالفت کننده باشند و باهم نسازند در شرکت آن بنده پس هر شریکی او را بکاری میفرماید
و او آن کار تمام ناکرده شریکی دیگر کاری باو رجوع میکند و او هیچکدام را با تمام نتواند رسانید و شرکا بجهت این از او راضی نباشند و رجلا
سلما و اما برای موحد مردی را که وارسته باشد از شریکان و خالص باشد لرجل برای مردی یعنی بنده که مخصوص یک مولی باشد و او را در
انجاح مقاصد و مرام خشنود تواند ساخت هل یستویان مثلا آیا مساوی باشند این دو بنده از روی شباهت در صفت یعنی
البته مانند یکدیگر نباشند چه یکی بسبب تنازع مالکان مضطر و عاجز باشد و نتواند نوعی نماید که در خدمتکاری همه از او راضی باشند و

دیگری

دیگری که از مخالفت شریکان ایمن باشد و بجهت نیکوئی خدمت مولی از او خشنود بود یعنی چنانکه بنده مشترک در میان شرکا دل او
متوقف است بخدمتکاری هر یک از ایشان و متحیر گشته نمیداند که بخدمت کدام قیام نماید و بچه نوع همه را خشنود سازد و بر کدام اعتماد نماید
همچنین مشرک نیز توزیع و تقسیم عبودیت نموده از برای آلهه مختلفه و سرگردان شده نمیداند که کدام یک از ایشان را عبادت نماید و اعتماد
بر تربیت کدام کند و از کدام طلب انجاح مقصود کند و همچنانکه بنده که مملوک یک کس باشد بتوجه تمام و جد ما لا کلام کمر خدمتکاری بر میان
بسته بچیزی که رضای مولای اوست قیام می نماید و از آنچه سبب کراهت اوست تحرز میشود و باین جهت آنچه مراد اوست حاصل میکند
همچنین موحد نیز بالکلیه و من جمیع الوجوه روی توجه بجانب معبود حقیقی آورده و بعبادت او اشتغال نموده و از غیر او منقطع شده
در امری که سبب خشنودی معبود اوست استعجال میکند و از آنچه منشا سخط اوست احتراز مینماید و بواسطه این انقیاد و طاعت بنعمت
عاجل و آجل میرسد ابوالحسن حسکانی باسناد خود از حضرت امیرالمومنین علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود که انا ذلک الرجل السلم
لرسول الله یعنی من آن مردم که بخلوص تمام بخدمتکاری حضرت رسول صلعم اقدام مینمایم و عیاشی باسناد خود از ابی خالد روایت کرده که حضرت امام
محمد باقر علیه السلام فرمود که الرجل السلم لرجل علی حقا و شیعته یعنی آن مردی که خالص است در عبودیت مالک خود و خدمت او منسوب
بخدمت غیری نیست حضرت امیرالمومنین است و شیعیان او و چون این ضرب المثل بسبب هدایت بندگانست بایمان که اعظم نعم است
از این جهت میفرماید که الحمد لله همه ثناها و ستایش مر خدای راست بر این مثل چه بسبب آن شما را از ظلمت شرک خلاصی داده بنور توحید
راهنمونی نمود یا استحقاق حمد مر خدای راست که در خدائی شریک ندارد و نسزد او را چه او منعم بالذات است و مالک علی الاطلاق بل اکثرهم
لا یعلمون بلکه بیشتر مردمان نمیدانند حقیقت این معنی را و بجهت فرط جهل غیر را شریک او میسازند و آورده اند که کفار مکه میگفتند
که انتظار میکشیم تا محمد بمیرد و ما از محنت او خلاص شویم آیه آمد که انک میت بدرستی که تو متصفی بصفت موت و انهم میتون
و بتحقیق که کفار نیز مرده اند یعنی مآل تو و ایشان موتست پس انتظار مرگ و شماتت فانی بفانی معنی نداشته باشد ثم انکم پس از موت
بدرستی که شما ای مؤمنان و کافران یوم القیمه در روز رستخیز عند ربکم نزد پروردگار خود تختصمون خصومت خواهید کرد
در امر دین پس تو حجت آوری بر ایشان که من در توحید حق بودم و شما طریق لجاج و عناد پیش گرفته تکذیب من کردید و ایشان باطل
اعتذار آورند و گویند ما اطاعت رؤسا و پیشوایان خود کردیم و اقتدا بپدران خود نمودیم ابوسعید خدری گفته که روز جمل و صفین
دانستیم که این خصومت در میان ما نیز باشد ابوالعالیه بر آنست که این آیت مخصوص اهل قبله است فمن اظلم پس کیست ستمکارتر

الجزء الرابع والعشرون

مِمَّنْ كَذَبَ از کسی که دروغ گفت عَلَى اللّٰهِ بر خدای تعالی یعنی او را شریک و ولد و زن و فرزند نسبت داد وَكَذَّبَ بِالصِّدْقِ
و تکذیب نمود بتوحید و قرآن اِذْ جَاءَهُ در وقتی که آمد باو بی انکه تامل و تفکر نماید در ان اَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ آیا نیست در جهنم استفهام
برای تقریر است یعنی البته هست مَثْوًى لِلْكَافِرِينَ مکان و مقام ناگرویدگان و منکران بجهت جزای عقیدهٔ فاسده و اعمال قبیحه یعنی مقر
و مأوای آنهائیست که افترا کردند بر خدا و دروغ داشتند توحید و قرآن را یا جای مطلق کافران و جاحدانست وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ
و آنکس که آورد سخن راست را یعنی پیغمبر صلعم وَصَدَّقَ بِهِ و تصدیق نمود یعنی سایر مؤمنان بان اُولٰئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ
آن گروه ایشانند پرهیزکاران نه غیر ایشان و نزد بعضی مراد از اول جبرئیل است که قرآن را از نزد حضرت عزت آورده و بنبی
حضرت رسالت که تصدیق بان نموده و تلقی بان فرموده و گویند جاء بالصدق انبیا اند و صدق به امم ایشانند و حافظ ابو نعیم
از ابن عباس و مجاهد از ائمه هدی صلوات الله علیهم روایت کرده اند که جاء بالصدق حضرت محمد است صلعم و صدق به حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
در خبر است که چون شب معراج حضرت رسول صلعم را باسمان بردند و ملکوت السموات را برو عرض کردند خطاب رسید باو که برو و قوم خود را
بانچه مشاهده کردی خبر ده گفت خداوندا قوم تصدیق من نخواهند کرد از جانب حضرت عزت خطاب آمد که یصدقک علی و هو الصدیق
الاکبر یعنی علی بن ابی طالب تصدیق تو خواهد کرد و او صدیق اکبر است و از موافق و مخالف نقل است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که
الصدیقون ثلثة حزقیل مؤمن آل فرعون و حبیب النجار صدیق آل یس و علی بن ابی طالب صدیق آل محمد صلعم ایضا مرویست که حضرت
رسول صلعم جمعی را بغزائی میفرستاد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را بر ایشان امیر کرد و بعد از ان فرمود کیست که فضل پسر عمم را از قرآن بگوید عمار رضی الله عنه
برخواست و گفت من بگویم یا رسول الله فرمود بگو عمار گفت قال الله تعالی والذی جاء بالصدق و صدق به حضرت فرمود که صدقت
یا عمار راست گفتی ای عمار و زین حسان روایت کرده که در بدایت اسلام نزد حضرت رسول صلعم رفتم و گفتم یا محمد چه میگوئی فرمود میگویم که
لا اله الا الله و انا رسوله یعنی خدا یکیست و من فرستادهٔ اویم گفتم من که ترا تصدیق میکند برین قول فرمود کودکی و زنی یعنی علی و خدیجه
و از اینجاست که آنحضرت فرمود که هفت سال فرشتگان بر من و علی صلوات میدادند برای انکه درین هفت سال نماز هیچکس را باسمان نبردند
مگر نماز من و علی را لَهُمْ مر ان مؤمنان مصدق راست در بهشت مَا يَشَاؤُنَ انچه خواهند و اراده کنند از جلایل نعمت و عظایم کرامت
عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار خود ذٰلِكَ آن ثواب عظیم و نعمت جسیم جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ پاداش نیکوکارانست که اهل تصدیق و
عمل کننده افعال حسنه اند لِيُكَفِّرَ اللّٰهُ عَنْهُمْ تا بپوشد خدای از ایشان بسبب نیکوئی اعمال اَسْوَءَ الَّذِي عَمِلُوا بدترین انچه کرده باشند

نعی

محو کند از ایشان عذاب شرک و معاصی که کرده باشند انرا پیش از ایمان آوردن و عملهای نیکو کردن تخصیص اسوء بجهت مبالغه است چه
تکفیر آن موجب فعلیت که در ان سوء کمتر باشد یا اشعار است بر انکه ایشان بجهت استعظام ذنوب می پندارند که مذنب و مقصرند اگر چه فی الحقیقه
فاعل آن نیستند همچنانکه روش اهل عصمتست وَيَجْزِيَهُمْ و پاداش دهد ایشانرا اَجْرَهُمْ مزد کردار ایشان بِاَحْسَنِ الَّذِي
بنیکوتر آن چیزی که كَانُوا يَعْمَلُونَ بودند که عمل میکردند مراد از احسن مطلق محاسن اعمالست و تعبیر آن باحسن بجهت کمال اخلاص است
در ان و زیادتی ثواب آن یا مراد از ان مجموع فرایض و سنن باشد که فرتبه حسن دارند بر مباحی که بان مستحق ثواب نمیشوند آورده اند
که چون حضرت رسول صلعم ذکر معایب آلهه باطله میکرد کفار تخویف او میکردند و میگفتند چنین مگوی که بواسطه این از جانب خدایان ما ضرری
بتو خواهد رسید که هیچکس ترا کفایت نکند حق تعالی این آیه فرستاد اَلَيْسَ اللّٰهُ بِكَافٍ آیا نیست خدای کفایت کننده مراد تقریر اثبات است
یعنی البته کفایت کننده است عَبْدَهُ بندهٔ خود را که محمد است صلعم از جمیع انواع ضرر وَيُخَوِّفُونَكَ و میترسانند ترا این مشرکان ابتر
بِالَّذِينَ بانان که میپرستند مِنْ دُونِهِ بجز از خدای بحق و میگویند که آلههٔ ما ضرر بتو خواهند رسانید و در بعضی روایات آمده که چون خالد
بامر حضرت پیغمبر صلوات الله علیه و آله قصد کرد که عزی را بشکند کفار گفتند ای خالد از عاقبت این عمل بترس که شان عزی نسبت به بتان دیگر
ارفع است مبادا که بتو و محمد آسیبی رساند خالد بگفتار ایشان التفات نکرده تبر را بر سر عزی زد و بشکست و گفت کفرانك یا عزی
لا سبحانك انی رایت الله قد اهانك یعنی کفر و ناسپاسی مر تراست ای عزی و پاکی پاکیزگی کسی راست که ترا خوار و بیمقدار کردانید پس حق تعالی حبیب خود را
وحی کرد که من کافی مهمات توام و نگهدارندهٔ تو از جمیع آفات و اذیات و کفار بجهت کمال سفاهت تخویف تو میکنند از ضرری که از جمر
بتان بتو رسد و شبهه نیست در انکه اسناد اضرار و ایذا بجمادات از فرط جهالت و حماقتست وَمَنْ يُضْلِلِ اللّٰهُ و هر که را گمراه سازد
خدای یعنی او را در وادی ضلالت گمراهان و شقاوت ضلالان بحال خود واگذارد بجهت اصرار انکار و عدم التفات او در دلایل وحدت
پروردگار فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ پس نیست آن گمراه را هیچ راه نمایندهٔ که او را براه راست آرد یا انکه هر کرا خدا از طریق بهشت بگرداند بسبب
کفر و معصیت هیچکس او را ببهشت دلالت نکند وَمَنْ يَهْدِ اللّٰهُ و هر کرا خدا راه نماید بتوحید بواسطهٔ تفکر و تدبر او در آیات وحدت
فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ پس نیست او را هیچ گمراه کنندهٔ که او را از ان راه بگرداند اَلَيْسَ اللّٰهُ بِعَزِيزٍ آیا نیست خدای ارجمند این بر
تقریر است یعنی البته هست خدای تعالی غلبه کنندهٔ بر مشرکان و مغلوب سازندهٔ ایشان ذِي انْتِقَامٍ خداوند کینه کشیدن از کافران
و معاندان و سایر دشمنان خود درین کلام وعید کفار قریش است پس بجهت وضوح برهان بر تفرد خالقیت خود میفرماید که وَلَئِنْ

سألتهم و اگر بپرسی از مشرکان مکه که من خلق السموات و الارض کیست آنکه آفرید آسمانها و زمین را و از عدم
بوجود آورد لیقولن الله هر آینه گویند البته با وجود جحود و عناد ایشان بجهت دلیل واضح بر تفرد او بخالقیت هیچکس انکار
انکار او نمیتوانند کرد و چون بدین معترف شوند قل بگو بایشان افرأیتم ما تدعون آیا می بینید آنرا که میخوانید من دون الله
بجز از خدای تعالی از بتان و سایر آلهه باطله یعنی میدانید آنها را که ان ارادنی الله اگر اراده کند خدای بمن بضر مرضی و سختی برسانند
بمن اذیتی و محنتی از مرض و فقر و سایر عرض هل هن کاشفات ضره آیا باشند ایشان دفع کنندگان ضر او بسبب بمن
او ارادنی برحمة یا اگر خواهد بمن نعمتی و منفعتی از صحت و غنی و غیر آن هل هن ممسکات رحمته آیا باشند آنان باز دارندگان
منفعت و نعمت او از من و چون شما مقرید بر خالقیت او و معترف بر عجز آلهه خود از دفع ضرر و نفع پس چرا ترک عبودیت خدایی که
خالق عالم و قادر علی الاطلاق است کرده اید و پرستیدن جمادات که عاجز مطلق اند روآورده اید از مقاتل مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
چون از مشرکان این سؤال کرد ایشان ساکت شدند و از جواب عاجز گشتند حق تعالی فرمود که قل بگوی محمد ص مر ایشان را که حسبی الله
کافی و بس است مرا خدای تعالی در ایصال منفعت و دفع مضرت علیه یتوکل المتوکلون بر او توکل میکنند توکل کنندگان نه غیر او و کارهای
خود را باو وامیگذارند بجهت علم ایشان بانحصار خالقیت و قادریت در او پس بجهت تهدید ایشان قل بگوی محمد مر این مشرکان قبیله خود را
یا قوم اعملوا علی مکانتکم ای قوم من عمل کنید بر حالتی که هستید بر آن یعنی بعداوت که متمکنید در آن و آنچه امکان سعی است در بلاء که
تضعیف من بکوشید انی عامل بدرستی که من عمل کننده ام بر حالت تمکن خود و بجد و جهد تمام در آن میکوشم یعنی در اظهار کلمه توحید و
اعلان دین اسلام فسوف تعلمون پس زود باشد که بدانید من یأتیه آنکس را که بیاید باو عذاب یخزیه عذابی که رسوا کند او را
مراد روز بدر است که خدای ایشان را بقتل رسانید و رسوا گردانید و یحل علیه عذاب مقیم و فرود آید بر او عذابی که دایم باشد یعنی
عذاب دوزخ که اشد عذابست انا انزلنا علیک بدرستی که ما فرو فرستادیم بر تو الکتاب للناس این کتاب را که قرآنست برای
هدایت همه مردمان بالحق و فرستادنی براستی و یا بسبب بیان حق چه مناط مصالح معاش و معاد است فمن اهتدی پس هر که
راه یابد بقرآن یعنی بروفق امر و نهی آن عمل کند یا در دلایل آن فکر کند فلنفسه پس مر نفع او راست فایده عمل آن و من ضل و هر که
گمراه گردد یعنی از احکام قرآنی دور شود و عمل بآن نکند فانما یضل پس جز این نیست که گمراه شود علیها بر نفس خود یعنی وبال و نکال آن
باو راجع گردد و ما انت علیهم بوکیل و نیستی تو برایشان نگاهبان یعنی اجبارکننده ایشان بایمان و حفظ کننده آن در قلوب ایشان

بر وجهی نگذاری که از ضلالات انتند و از حق منصرف شوند بلکه این از تحت قدرت تو بیرونست بلکه بر تو تبلیغ بغیر از رسانیدن حق نبائی
تکلیف بر اختیار است نه بر اجبار پس بجهت تنبیه مشرکان بر قدرت خود بر بعث میفرماید که الله یتوفی الانفس خدای قبض میکند
جمیع نفسها را حین موتها هنگام مردن ایشان یعنی نزد انقضای اجلها قطع حیات ایشان میکند و التی لم تمت و فرا میگیرد
نفسهایی را که نمرده است فی منامها در خواب آن یعنی قطع تصرف و تدبیر آن میکند از آن قطع حیات فیمسک التی پس نگاه میدارد
در آن جهان آن نفوس را که قضی علیها الموت قضا کرده شده است بر او مرگ و یرسل الاخری و میفرستد نفوس دیگر را که از آن
زندگانیست بابدان ایشان الی اجل مسمی تا وقت نام برده شده یعنی هنگام اجل از ابن عباس مرویست که در بدن آدمی نفس و
روح هر دو هست و در میان ایشان شعاعیست بمثابه شعاع آفتاب نفس آنست که عقل و تمیز بآن متعلق است و روح آنکه نفس و حرکت
بآن قائمست هرگاه که بنده بخواب رفت خدای تعالی قبض نفس او میکند و روح او را بحال خود میگذارد و در وقتی که مرد قبض هر دو مینماید
پس زوال روح مستلزم زوال نفس است نه بر عکس و مؤید اینست که عیاشی از حسن بن محبوب نقل کرده و وی از عمرو بن ثابت ابی مقدام و او از پدر
خود و او از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود هیچکس بخواب نمیرود مگر که نفس او بآسمان عروج میکند و روح او در بدن میماند و میان نفس و
روح شعاعی پیدا میشود چون شعاع آفتاب پس اگر اذن الهی تعلق میگیرد بقبض روح روح اجابت نفس میکند و اگر اذن او متعلق شود
ببقای روح نفس رجوع میکند اینست قوله تعالی الله یتوفی الانفس حین موتها الآیه و هرگاه که نفس بایام ملکوت سموات میکند آنچه در خواب می بیند
قابلیت تعبیر و تاویل دارد و اگر در میان آسمان و زمین است مشاهده میکند آن از تخیلات شیطانست و قابل تاویل نیست و صلاحیت آن ندارد
ان فی ذلک بدرستی که در این توفی و امساک و ارسال لآیات هر آینه علامات واضحه است بر کمال قدرت و دلالات لایحه بر حشر و نشر
در روز قیامت لقوم یتفکرون هر گروهی را که تفکر و تامل نمایند در این امر و از این استنباط کنند که موت مشابه خوابست و احیا مماثل بیداری
پس او سبحانه قادر بر بعث و نشور باشد و در توریة مذکور است که ای فرزند آدم بر طریقی که در خواب میروی بمیری و بوضعی که بیدار میشوی زنده
گردی و کافران با وجود این دلایل باهره بر کمال قدرت او سبحانه بعث و نشور در نهایت انکار ند و غایت جحود که اصلا از ظلمتکده شرک
قدم بیرون نمی نهند تا خود را بنور هدایت ایمان رسانند ام اتخذوا بلکه فرو گرفته اند من دون الله شفعاء بجز از خدا شفیعانی که
درخواست ایشان کنند نزد خدای قل بگوی محمد ص بر وجه توبیخ و ملامت مشرکان را او لو کانوا آیا شفاعت کنند بتان اگر چه باشند که
لا یملکون شیئا هیچ مالک نشوند چیزی را از شفاعت و لا یعقلون و ندانند پرستندگان خود را بجهت آنکه جمادند و از جمادات شعور و درک

ستوده است یعنی چونکه قادر و عالم نیستند پس چگونه توقع شفاعت از ایشان توان داشت قُل بگوی ای محمد صلعم مر ایشان را لِلّٰهِ الشَّفَاعَةُ جَمِیعًا
مر خدایراست همه شفاعت یعنی او مالک جمیع شفاعتهاست و بی اذن او هیچکس شفاعت نمیتواند کرد چه استطاعت شفاعت موقوف بدو شرطست
یکی آنکه مشفوع له مختار مشفوع عنه باشد دیگر آنکه شفیع مأذون شفیع له باشد و این هر دو اینجا مفقودند پس آلهه باطله رتبه شفاعت ندارند
پس از آن تقریر مالکیت خود میکند در شفاعت که لَهُ مُلْكُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ مر او راست پادشاهی آسمانها و زمینها ثُمَّ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ
پس بسوی حکم او بازگردانیده خواهید شد یعنی در قیامت نیز مالکیت و حاکمیت او را ثابتست و هرگاه که در دنیا و عقبی مالک علی الاطلاق
باشد پس بدون اذن او هیچکس شفاعت نخواهد نمود و بی رضای او شفاعت نتواند کرد پس از بدی اعتقاد و شدت عناد ایشان خبر میدهد که
وَإِذَا ذُكِرَ اللّٰهُ و چون یاد کرده شود خدای تعالی وَحْدَهُ در حالت یگانگی بدون ذکر آلهه ایشان مراد کلمه طیبه لا اله الا الله است یعنی هرگاه
که این کلمه را از اهل ایمان شنوند اشْمَأَزَّتْ برمد و منقبض گردد از آن قُلُوبُ الَّذِینَ لَا یُؤْمِنُونَ دلهای آنانکه ایمان نمی آورند و نمیگروند
بِالْآخِرَةِ برای آخرت که آن دار عقباست پس از خشم و کینه پر گردند چنانکه اثر آن در بشره ایشان پیدا شود و قبض در پیشانی ایشان ظاهر گردد
وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِینَ و هرگاه که یاد کرده شوند آنانکه مِنْ دُونِهِ غیر از خدایند یعنی معبودان باطله ایشان إِذَا هُمْ یَسْتَبْشِرُونَ آنگاه
ایشان تازه روی و فرحناک شوند بروجهی که اثر خوشحالی بر بشره ایشان پیدا شود و شبهه نیست در آنکه دشمنان خدا همچنانکه بذکر خدا غمگین میشوند
بذکر اولیای او نیز که پیغمبر صلعم و ائمه اطهار علیهم السلام اند خشم آلود و غضبناک میگردند و چون کفار از ذکر ادله توحید و مواعظ خشمگین میگردیدند و اصلا التفات
بآن نمیکردند و در عناد و انکار می افزودند و حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه و آله بجهت کثرت عناد ایشان متحیر بود در امر ایشان از این جهت
حقتعالی او را بعد از این امر کرد که روی نیاز بدرگاه ما آور و زبان بدعا گشوده قُلِ اللّٰهُمَّ بگو ای معبود بحق فَاطِرَ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ
ای آفریننده آسمانها و زمینها عَالِمَ الْغَیْبِ وَالشَّهَادَةِ ای داننده آنچه غایبست علم آن بر خلقان و آنچه مشاهده است بر ایشان یعنی
ای دانای هر آشکار و نهان أَنْتَ تَحْكُمُ توای حکم کننده بَیْنَ عِبَادِكَ میان بندگان خود در عقبی فِیمَا كَانُوا فِیهِ یَخْتَلِفُونَ در آنچه هستند
که در آن اختلاف میکنند از امر دین و دنیا پس حکم کن میان من و ایشان بحق این کلام وصف حال مخالفانست و اعدای حضرت رسول صلعم
و تسلی آنحضرت و وعید ایشان مرویست که ربیع بن خثیم از زهاد زمانه بود روزی که او را از واقعه حضرت امام حسین علیه السلام خبر دادند
لعنت کرد بر قاتلان او و گفت آه کشتند آنکس را که پیغمبر او را بر دامن مبارک خود می نشانید و دهن خود را بر دهن او می نهاد پس این آیه را
تلاوت نمود که اللهم فاطر السموات والارض تا آخر پس بجهت زیادتی در تهدید ایشان میفرماید وَلَوْ أَنَّ لِلَّذِینَ ظَلَمُوا و اگر آنکه باشد مر آنها را

کلم

ستم کرده اند و از جاده حق در گذشته اند مَا فِی الْأَرْضِ آنچه در زمین است از مالها جَمِیعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ همه آن و مانند همه مالها با آن
یعنی اگر دو چندان آنچه در دنیاست مر ایشان را باشد لَافْتَدَوْا بِهِ هر آینه فدیه دهند یعنی خواهند که خود را باز خرند بآن مِنْ سُوءِ الْعَذَابِ
از شدت عذاب یَوْمَ الْقِیَامَةِ در روز رستخیز وَبَدَا لَهُمْ و ظاهر شود مر ایشان را مِنَ اللّٰهِ از جانب خدای از انواع عذاب و اصناف عقاب
مَا لَمْ یَكُونُوا یَحْتَسِبُونَ آنچه نبودند که گمان داشته باشند که بایشان رسد یا آنکه هویدا گردد مر ایشان را از خدای آنچه مظنه ایشان
در آن نباشد که آن از خدای فرموده روایت کرده اند از سفیان ثوری که هرگاه این آیه خواندی گفتی ویل لاهل الریا یعنی وای مر ریاکاران را که
اعمال خود را نیکو پنداشته باشند و وزر آنچه عدم اخلاص خلاف آن بر ایشان ظاهر گردد آنچه را در حساب ندانسته اند پس این آیه خواندی وَبَدَا لَهُمْ
و ظاهر گردد مر ایشان را در حین عرض صحایف اعمال سَیِّئَاتُ مَا كَسَبُوا جزای بدیهای آنچه کرده باشند از انواع عذاب وَحَاقَ بِهِمْ
و نماید بایشان مَا كَانُوا بِهِ جزای آنچه بودند که بآن یَسْتَهْزِئُونَ استهزا میکردند از وعید خداوند از خاتم الانبیا پس در بیان عکس این
حال میفرماید که فَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ پس هرگاه رسید آن آدمیان را سختی یعنی هر یکی از آن کفار را که از ذکر خدا متنفر شوند و از ذکر آلهه خود خوشحال چون
رسید سختی از فقر و فاقه و مرض دَعَانَا خواند ما را و دفع آنرا از ما درخواست یعنی حال خود را منعکس ساخت و بنقیض مطلوب خود میل نمود
ثُمَّ إِذَا خَوَّلْنَاهُ پس چون ما دادیم او را از روی تفضل نه بر وجه استحقاق نِعْمَةً مِنَّا بخششی از جانب خود یعنی فقر او را بثروت و
مرض او را بصحت بدل کردیم همان طریقه عناد و انکار پیش گرفته قَالَ گفت إِنَّمَا أُوتِیتُهُ جز این نیست که داده شده ام بآن نوع نعمت
بیچیزی من که دادند مرا از آن عَلَیٰ عِلْمٍ بر دانشی از من یعنی این نعمت بجهت معرفت من بوجه کسب و کیاست و کفایت من در تحصیل آن حاصل شده
یا بجهت علم خدای باستحقاق من و با علم من بتفضل و استحقاق خود این نعمت مرا دست داد پس رد قول او نموده باین قول که بَلْ نه چنین است که
میگوید بلکه هِیَ فِتْنَةٌ آن نعمت آزمایشی است او را تا ظاهر گردد که او شاکر است یا کافر یا نیست آن نعمت مگر عقوبت بجهت سلب آن از منعم حقیقی
وَلٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا یَعْلَمُونَ و لیکن بسیاری از ایشان نمیدانند و تمیز نمیکنند بلا را از نعما و یا نمیدانند که همه صنوف نعمت از جانب منعم حقیقی است
قَدْ قَالَهَا بدرستی که گفته اند آن مقاله را یعنی کلمه انما اوتیته علی علم الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ آنانکه پیش از ایشان بودند مثل قارون و قوم او
قارون بکلمه انما اوتیته علی علم عندی قایل شد و قوم او تصدیق کردند فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ پس باز نداشت از ایشان عذاب را مَا كَانُوا
یَكْسِبُونَ آنچه بودند که کسب میکردند و جمع مینمودند از امتعه و اموال بلکه موجب وبال و سبب نکال ایشان شد فَأَصَابَهُمْ پس رسید ایشان را
سَیِّئَاتُ مَا كَسَبُوا جزا و عقوبت بدیها که کسب کردند وَالَّذِینَ ظَلَمُوا و آنانکه ستم کردند و طریق کفران و ناسپاسی نمودند مِنْ هٰؤُلَاءِ

عشر

ازین گروه مشرکان که معاصر تو اند سیصیبهم زود باشد که برسد بایشان سیئات ما کسبوا عقوبت بدیهای که کرده اند همچنانکه
بامم سابقه رسید وما هم بمعجزین و نیستند ایشان عاجز کنندگان ما از تعذیب باین وجه که تعذیب را از ما فوت کنند یا ازان
بگریزند و از تحت قدرت ما بدر روند مرویست که بعد از نزول این آیه هفت سال آسمان را بشدت قحط مبتلا ساخت و صنادید ایشان را
در روز بدر بقتل رسانید و بعد ازان هفت سال دیگر ارزانی و رفاهیت را بایشان کرامت فرمود تا عارف شوند بآنکه قبض و بسط
روزی بید قدرت اوست و غالبیت و قاهریت مطلقه مخصوص اوست لهذا بعد ازین میفرماید که اولم یعلموا آیا ندانستند انجماعت
ان الله یبسط الرزق آنکه خدای تعالی روزی را گشاده میگرداند لمن یشاء از برای هرکه میخواهد نه بجهت رفعت قدر و بجهت او
بلکه بمحض تفضل و مشیت او سبحانه و یقدر و تنگ میکند روزی را برای هرکه میخواهد نه بجهت مذلت و خواری بلکه بروجه حکمت و مصلحت
ان فی ذلک لآیات بدرستی که در قبض و بسط ارزاق هر آینه نشانهاست بر کمال قدرت و اراده او لقوم یؤمنون برای گروهی که
گرویده اند بوحدانیت او سبحانه و اعتقاد دارند بآنکه اوست منعم حقیقی نه غیر او آورده اند که جمعی از مشرکان که قتل و زنای بسیار ازیشان
صادر شده بود و انواع مناهی و ملاهی بظهور آمده بحضرت رسول صلی الله علیه و آله گفتند که از ما آثام عظیمه و خطایای کبیره بفعل آمده و تو دعوی میکنی
که هرکه شرک آرد و خون ناحق ریزد خدا او را نیامرزد دین اسلام نمی آوریم مگر بشرط آنکه خدای تعالی نامه سیاه ما را باب مغفرت بشوید و جمیع
گناهان ما را بعد از اسلام بیامرزد این آیه آمد که قل بگوای محمد صلعم بایشان که خدای میفرماید یا عبادی الذین ای بندگان من آنانکه اسرفوا
اسراف نموده اند بارتکاب ذنوب کبیره علی انفسهم بر نفسهای خود یعنی افراط نموده اند و از حد درگذرانیده معاصی را لا تقنطوا من رحمة الله
نومید مشوید از بخشش خدای ان الله یغفر الذنوب جمیعا بدرستی که خدای تعالی بیامرزد گناهان را همه آن از صغیره و کبیره بعد از انابت
و پشیمانی و اگرچه از حد حصر بیرون باشد بغیر از شرک که آمرزیده نمیشود بقوله تعالی ان الله لا یغفر ان یشرک به و باجماع جمیع امت مشرک اگر بعد از
اسلام بمیرد نیز در تحت آیتست بعد ازان بجهت مبالغه غفران میفرماید که انه هو الغفور بدرستی که حق تعالی اوست آمرزنده گناهان الرحیم
مهربان بر بندگان و نزد بعضی این آیه درباره وحشی که قاتل حمزه است نازل شده در حینی که خوف عدم توبه مانع اسلام او میشد چون آیه آمد اسلام
آورد و بعد ازان اصحاب از حضرت رسول صلعم پرسیدند که این آیه مخصوص وحشی است یا همه اهل اسلام درین آیه شریکند فرمود که این عام است و شامل
جمیع مسلمانان و این صحیح نیست زیرا که این آیه در مکه نازل شده و وحشی بعد از چند سال که از نزول آن برآمد مسلمان شد لیکن محتملست که چون آیه
شنیده باشد اسلام آورده باشد اما در عمومیت آن شبهه نیست و در بعضی روایت واقع شده که این آیه در شان عباس بن ابی ربیعه و ولید

بن ولید و جمعی از مسلمانان نازل شده وقتی که بعد از اسلام بجهت تعذیب کفار مرایشان را مرتد شدند و باز قصد اسلام کردند اما بجهت خوف عدم
قبول توبه اهمال میکردند و بعد از نزول این آیه اسلام آوردند و از بلده شرک طریق مهاجرت اختیار کردند و این نیز منافی عموم آن نیست
چه خصوص مورد نفی عموم آیه نمیکند چنانکه در علم اصول مقرر شده و بدانکه باجماع امت جمیع گناهان تایب موحد مغفورست و در غیر آن متعلق است
بمشیت او سبحانه اگر خواهد بعدل خود او را عذاب نماید و اگر نه بفضل خود او را بیامرزد کقوله تعالی و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء و اینکه بعضی
تخصیص آیه باهل توبه میکنند بر خلاف ظاهر است و مخالف مذهب حق بدانکه امیدواری بمغفرت جمیع ذنوب ازین آیه بچند چیز است یکی آنکه
فرمود یا عبادی و نگفت ایها العصاة که مشعر قهر است دوم آنکه اسرفوا گفت و نگفت اخطئوا چه اول مشتمل بر رفق عتابست دون ثانی
سیم آنکه فرمود لا تقنطوا که در بجا دالست بر نهی قنوط که مستلزم تحریم یاس است از عدم جواز نومیدی از رحمت چهارم آنکه اکتفا بذکر لا تقنطوا
نکرد و تاکید تفضیل آن نموده بقول ان الله یغفر الذنوب جمیعا پنجم وضع ضمیر نمود در موضع مضمر و فرمود که ان الله و نگفت انه تا اسناد
مغفرت بصریح اسم خود کرده باشد نه بضمیری که راجع باسم او باشد ششم آنکه استیعاب مغفرت خود که بجمیع ذنوب و آنرا مخصوص نساخته
ببعضی دون بعضی هفتم آنکه مؤکد ساخته بقوله هو الغفور الرحیم بجهت مبالغه و الحاح او در آن هشتم آنکه ضمیر هو میان اسم و خبر ان آورده
که مفید حصر مغفرت و رحمتست در او تا تنبیه باشد بر نهایت تاکید آن نهم آنکه مغفرت را بر رحمت مقدم داشته بجهت شدت عنایت او بآن
دهم آنکه رحمت را بآن منضم ساخته نه باقی صفات تا اشاره باشد باستیعاب رحمت و شمول آن بر کافه برایا بمضمون ان رحمتی سبقت غضبی
و تنبیه بر غلبه رحمت بعد از مغفرت و از ثوبان مولای رسول صلی الله علیه و آله مرویست که آن حضرت فرمود دوست نمیدارم که دنیا و هرچه در او ست
مرا باشد بعوض این آیه و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که فرمود در قرآن آیتی نیست که رحمت و مغفرت در او اوسع و اکثر
ازین آیه باشد و در خبرست که عبد الله مسعود روزی بمسجد در آمد و شنید که واعظی ذکر آتش دوزخ و سلاسل و اغلال و اصناف عقوبت و نکال
میکند بانگ برآورد و گفت چرا مردم را از رحمت و سعه حضرت عزت نومید میگردانی مگر آیه قل یا عبادی الذین اسرفوا نخوانده و آورده اند
[illegible] زاهد زمانه بود و عابد یگانه در عبادات و طاعات جهدی تمام مینمود و سخن الا الکلام بجای می آورد اما مردمان را بسیار تخویف نمودی
از رحمت خدا نومید گردانیدی چون وفات کرد گفت خدایا مرا در نزد تو چه منزلت و مرتبتست خطاب آمد که دوزخ گفت ثواب عبادتی
که کردم کجا شد فرمود که چون بندگان مرا از رحمت من نومید گردانیدی امروز من نیز ترا از رحمت خود نومید گردانم و ترا ابتلا کنم
و از زهیر روایت کرده که روزی یکی از صحابه نزد رسول خدای صلی الله علیه و آله آمد گریان آنحضرت فرمود چرا میگریی گفت جوانی بر در استاده

میگریید و از بسیاری گریهٔ او مرا نیز گریه آمد حضرت فرمود وی را در آوردند سلام کرد بعد از جواب سلام فرمود که ای جوان چرا میگریی گفت از
گناه خود و از خشم خدا میترسم حضرت فرمود موحدی یا مشرک گفت موحد فرمود که بیم مکن که خدا ترا بیامرزد اگر چه مثل هفت آسمان
و هفت زمین گناه کرده باشی گفت یا رسول الله گناه من از آنها عظیم‌تر است حضرت فرمود که و علی عظیم را خدای کریم بیامرزد
پس فرمود ای جوان بگو که گناه تو چیست گفت یا رسول الله شرم دارم زیرا که از عرش عظیم گناه من عظیم‌تر است و از کرسی ثقیل‌تر حضرت
فرمود که گناه تو عظیم‌تر است یا خدای تو گفت خدا فرمود گناه عظیم را خدای عظیم بیامرزد پس فرمود بگو تا چه گناه داری که باین مرتبه
نومید شده از مغفرت خدا گفت یا رسول الله من نباش بودم و هفت سال گورها میشکافتم و کفن مردها میبردم اتفاقا روزی دختری
از انصار وفات کرده بود من گور او را شکافتم و کفن او را از تنش بیرون آوردم و برگشتم پس شهوت نفسانی مرا بر این داشت که باز گشتم
و با او مواقعه کردم چون از آن عمل شنیع فارغ شدم آوازی آمد که ای جوان وای بر تو از دیوان روز حساب اندیشه نکردی که مرا برهنه کردی
و این رسوائی با من بجای آوردی و در میان مردگان مرا پلید کردی پیش خدا و رسول او چه جواب خواهی گفت چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله
این سخن را شنید فرمود که این فاسق را بیرون کنید که کسی از او بدوزخ نزدیکتر نیست جوان از آنجا بیرون آمد و روی به بیابان نهاده
روز و شب تضرع و زاری میکرد دیگر روزی گفت خدایا بحق انبیای مرسلین که توبهٔ مرا قبول کن و از سر گناه من درگذر و اگر توبهٔ من قبول است
و انابت من مقبول رسول خود را از آن خبر ده و الا آتشی در من زن تا بسوزم در حال جبرئیل از نزد ملک جلیل آمد و گفت یا رسول الله حق تعالی ترا
سلام میرساند و میگوید که من توبهٔ آن جوان را قبول کردم و از سر جمیع گناهان او درگذشتم او را بار طلب و آتش وعیدی که در کانون سینهٔ او
افروخته باب وعده منطفی ساز و مرهم مغفرت بر جراحت معصیت او نه حضرت او را بخواند و مژدهٔ غفران و آمرزش باو رسانید و مرد
در ایام ملک دینار مردی بود که جمیع عمر خود را در خرابات بسر برده و در مدت عمر هرگز روی باقامت خیری نیاورده بود و شبی اندیشه
پرستی نکرده صلحای روزگار او را از وی حذر کردندی و دوری جستندی ناگاه موکل قضا دست مطالبت بدامن عمرش دراز کرد چون
دانست که وقت رحلت است نظر در جراید اعمال خود کرد خطی که رقم رجائی داشته باشد ندید و بجویبار عمل خود نگریست شاخی که
امیدی بران توان زد نیافت آهی از میان جان برکشید و از سر سوز و زاری گفت یا من له الدنیا و الاخرة ارحم من لیس له الدنیا
و الاخرة یعنی ای آنکسی که دنیا و آخرت از آن تست رحم کن بر حال کسی که نه دنیا دارد و نه آخرت این کلمه گفت و جان بداد اهل شهر بوفات او
شادی کردند و از مردن او خوشحال شده او را در مزبله انداختند و خس و خاشاک بر او ریختند و آن موضع را از خاک پر ساختند شبانگاه

مالک

مالک دینار را در خواب نمودند که فلانی درگذشته در میان مزبله گذاشته اند برخیز و او را از آنجا بردار و غسل ده
و در مقبرهٔ صلحا و اتقیا دفنش کن گفت خداوندا او در میان خلق به بدکاری و بدنامی مشهور بود چه چیز بدرگاه
کبریاء آورده که سزاوار چنین کرامتی شده او را آمد که چون بحالت نزع رسید جراید اعمال خود را مطالعه کرد
و همه خط خطا دید مفلس وار بدرگاه ما بنالید و عاجزوار بپارگاه ما نظره کرد و دست بر دامن فضل ما زد ما بر درد
مندی او رحمت کردیم و گناهان او را کان لم یکن انگاشتیم از عذاب و عقاب عظیم نجات دادیم و بنعیم
مقیمش رسانیدیم کدام دردزده بدرگاه ما نالید که ما او را شفا ندادیم و کدام غمگین از ما خلاصی طلبید که
خلعت شادکامی در او نپوشانیدیم و شکی نیست که غفران معصیت و قبول طاعت متفرع است بر محبت امیرالمؤمنین و سایر ائمه
معصومین چه بدون ولای اهل بیت هیچ گناهی مغفور نمی‌شود و هیچ طاعتی قبول نمی‌پذیرد چنانکه در حدیث قدسی وارد شده که علی ابن ابیطالب
حجتی علی خلقی و امینی خزائن علمی ادخل الجنة من احبه و لو عصانی و لا ادخل الجنة من اکرهه و لو اطاعنی یعنی حق تعالی فرموده که علی ابن ابیطالب راه
نماینده است که من نصب کرده ام بر خلقان خود و حاکمیت که منصوب است از جانب من بر خزائن علوم من در آرم بهشت هر که او را
دوست دارد و اگر چه عصیان کرده باشد در حق من و ببهشت نرسانم هر که او را دشمن دارد اگر چه اطاعت من کرده باشد و از ائمه
هدی علیهم السلام منقول است که ان حب اهل البیت لیحط الذنوب کما تحط الریح الشدید الورق من الشجر دوستی ما که اهل بیتیم همه
گناهان را از بندگان فرو ریزد چنانکه باد سخت که برگ را از درخت فرو ریزد و از امام محمد باقر علیه السلام منقول است که هر که شیعه ما است
روز قیامت حق تعالی او را در موقف حساب بدارد و او را بگناهش عارف گرداند چون معترف شود آن سیئات را بحسنات بدل کند و امر او را
بمردمان نماید چون او را ببینند از روی تعجب با خود گویند که آیا این بنده معصوم بوده که اصلا گناه از او صادر نگشته بعد از آن او را
در بهشت امر نمایند اینست معنی قوله تعالی اولئک یبدل سیئاتهم حسنات   چون نامهٔ اعمال بهم پیچیدند بردند و بمیزان عمل سنجیدند
بیش از همه کس گناه ما بود ولی ما را بمحبت علی آل بخشیدند وَ اَنیبوا و رجوع نمائید از شرک و سایر معصیت بکذ تمام متوجه شوید
اِلی ربکم بسوی پروردگار خویش بوسیلهٔ توحید و طاعت وَ اَسلموا له و گردن نهید و انقیاد نمائید مر او را بهر چه امر کند
بشما مِن قبل ان یاتیکم العذاب پیش از آنکه بیاید بشما عذاب الهی ثم لا تنصرون پس یاری داده
نشوید یعنی هیچکس نباشد که شما را در دفع آن نصرت دهد وَ اتبعوا احسن ما انزل الیکم و پیروی کنید نیکوترین آنچه فرستاده شده است

بوی شما مِنْ رَبِّکُمْ از جانب پروردگار شما یعنی تبعیت مامور به کنید و ترک منهی عنه نمائید یا پیروی عزایم و محکمات کنید نه رخص و متشابهات
تابع ناسخ شوید نه منسوخ یا پیروی چیزی کنید که اقرب باشد بنجات مانند تقدیم واجب بر سنت و عفو از انتقام و غیر آن مِنْ قَبْلِ اَنْ
یَأْتِیَکُمُ الْعَذَابُ پیش از انکه بیاید بشما عذاب بَغْتَةً ناگهان و بی گمان توقع آن وَاَنْتُمْ لَا تَشْعُرُوْنَ و شما ندانید وقت نزول
آن تا تدارک آن کوشید پس پیروی احسن طاعات کنید اَنْ تَقُوْلَ نَفْسٌ بسبب کراهت و نخواستن آن که گوید نفس نزد دیدن عذاب
یَا حَسْرَتٰی ای ندامت و پشیمانی من عَلٰی مَا فَرَّطْتُ بر تقصیر کردن من فِیْ جَنْبِ اللّٰهِ در جانب خدای تعالی طریقیست که موصل است
برضای او و عیاشی از ابی جارود روایت کرده که امام محمد باقر علیه السلام فرمود که نحن جنب الله در حق او یا در امر او یا در طلب قرب
و جوار او و از ائمه هدی علیهم السلام مرویست که مراد بجنب الله مائیم آن طریقی که مؤدیست بجانب خدای که مقام رضاست پس هر که دست
اعتصام بحبل المتین ولای ما نزند فردای از روی حسرت گوید که تقصیر کردیم در طریق آل عبا وَاِنْ کُنْتُ و بدرستیکه بودم در دنیا لَمِنَ
السَّاخِرِیْنَ افسون کنندگان و استهزاء نمایندگان بکتاب خدا و رسول و اهل بیت آورده اند که در بنی اسرائیل مردی بود عالم همه اوقات
خود را صرف علوم نمودی ابلیس نزد او آمد و گفت چرا نفس خود را هدف تیر ریاضت نموده و از متمتعات دنیا تمتع نمیگیری و از مستلذات آن لذت
نمی یابی و چون توبه مستغفر گناهانست پس بعد از آن که از نعیم دنیا محظوظ شده باشی تایب شو تا از نعیم هر دو جهان لذت یافته باشی او بوسوسه
شیطان از راه رفته قدم در وادی فسق و فجور نهاد و مال خود را صرف ملاهی و مناهی نمود در دقیقه که زوال احوال او بود ملک الموت پیش او آمد
چون علامت مرگ را مشاهده کرد با خود گفت یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله افسوس که عمر خود را صرف طاعت شیطان کردم و آتش قهر الهی را
بهیزم عصیان برافروختم و در اثنای این حسرت و ندامت قبض روح او شده بعذاب و عقاب ابدی پیوست حق تعالی در این آیه بعبر خود بند
از حسرت و ندامت او خبر میدهد تا هیچ نفسی بغرور شیطان فریفته نشود و بر اندیشد از آن عاقبت که او نیز گوید یا حسرتی علی ما فرطت فی
جنب الله وَاِنْ کُنْتُ لَمِنَ السَّاخِرِیْنَ اَوْ تَقُوْلَ یا گوید که لَوْ اَنَّ اللّٰهَ هَدَانِیْ اگر خدای تعالی راه نمودی مرا بحق لَکُنْتُ مِنَ
الْمُتَّقِیْنَ هر آینه می بودم از پرهیزکاران و آلوده نمی شدم بشرک و عصیان و هدایتی که او تمنا کند یا آنست که بر وجه الجا باشد و این از حکمت
و مصلحت خارج است و یا بر سبیل الطاف و این بجهت عدم استعداد اهلیت الطاف از دایره لطف بیرون است و یا بطریق وحی و این بجهت عناد و انکار
از آن اعراض کرده باشد و گفته که چون عاصی در دنیا نظر در ادله عقلیه نکرده باشد و از دلایل قرآنیه اعراض نموده مشغول بباطل و بیهوده
شده باشد در آخرت توهم کند که خدا او را راه ایمان و طاعت ننموده و بظن فاسد خود گوید لو ان الله هدانی و لهذا حق تعالی رد قول او کرده گوید

بلی قد

جاءَتْکَ آیَاتِیْ آری آمد بتو آیتهای کتاب من یعنی با دله قرآنی تو را راه نمودم فَکَذَّبْتَ بِهَا پس تکذیب کردی بآن و آنرا دروغ
...شتی وَاسْتَکْبَرْتَ و تکبر و سرکشی نمودی از قبول آن و بر وجه عناد کفر را بر ایمان و ضلالت را بر هدایت اختیار کردی وَکُنْتَ مِنَ
...ین و بودی از ناگرویدگان بعد از آن تهدید تکذیب کنندگان نموده میگوید وَیَوْمَ الْقِیٰمَةِ و روز رستخیز تَرَی الَّذِیْنَ کَذَبُوْا عَلَی اللّٰهِ
...که دروغ بستند بر خدای تعالی باین وجه که او را متصف ساختند باتخاذ ولد و شریک و گفتند هؤلاء شفعاؤنا عند الله و الله امرنا بها
...م مُسْوَدَّةٌ در حالتی که رویهای ایشان سیاه باشد پیش از انکه ایشانرا بدوزخ برند تا اهل عرصات بدانند که اهل دوزخند اَلَیْسَ
فِیْ جَهَنَّمَ آیا نیست در دوزخ مَثْوًی لِّلْمُتَکَبِّرِیْنَ جای آرامگاه مر متکبران و گردنکشانرا یعنی البته هست
...ن زده که امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که هر که حدیثی را بما نسبت دهد اگر در آن صادقست پس مصدق خدا و رسول است
...ست پس افترا گفته بر خدا و رسول خدا زیرا که ما حدیثی را که بیان میکنیم میگوئیم قال الله و قال رسول الله و این آیه تلاوت فرمود که یوم القیمة
...ین کذبوا علی الله وجوههم مسودة و سویت بن کلیب از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه نقل کرده که مراد ازین آیه هر امامیست
...امامت خود را ادعا کند و حال آنکه خدا او را منصب امامت نداده باشد من گفتم اگر چه علوی باشد فرمود بلی اگر چه علوی و فاطمی باشد و
...ذکر حال مشرکان بیان احوال متقیان میفرماید که وَیُنَجِّی اللّٰهُ و نجات دهد خدا از عذاب جهنم الَّذِیْنَ اتَّقَوْا آنانرا که پرهیز کردند از
...و معاصی بِمَفَازَتِهِمْ بسبب ایمان و انواع طاعات که اسباب فوز و رستگاری اند و حفص بمفازاتهم خوانده یعنی بعمل صالح که سبب فلاح
...ت از آتش دوزخ لَا یَمَسُّهُمُ السُّوْءُ نرسد بایشان هیچ سختی و بدی وَلَا هُمْ یَحْزَنُوْنَ و نه ایشان اندوهگین شوند از نیافتن لذت
و بعد از ذکر وعد و وعید در بیان عموم قدرت خود میفرماید که اَللّٰهُ خَالِقُ کُلِّ شَیْءٍ خدای آفریننده همه چیز است وَهُوَ عَلٰی کُلِّ
...وَکِیْلٌ و او بر همه چیز نگهبانست و قائم بحفظ آن و متصرف در آن و چون او مبدء جمیع ممکنات است و اقتدار و تمکین و تیسیر آنست
...و اراده طلبی در افعال عباد باشد از اینجهت قادر بر جمیع چیزها بوده باشد لَهٗ مَقَالِیْدُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ مر او راست کلیدهای خزاین
...ن یعنی او مالک جمیع امور علویات و سفلیات و غیر او را در آن تصرف نیست همچنانکه کسی کلید خزاین در دست او باشد غیر او را
...و از ابن عباس رضی الله عنه مرویست که مفاتیح آسمان و زمین از ارزاق و رحمتست پس ابواب ارزاق بهر که خواهد بگشاید
...هر که مصلحت نبیند ببندد و گویند خزاین آسمان بارانست و خزاین زمین گیاه و کلید خزاینها بدست قدرت اوست هر گاه خواهد باران
...و هر چند خواهد از گیاه بر دیاند و نباتات حارث همدانی روایت کند که من از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام شنیدم که گفت از رسول خدای صلی الله علیه و آله

پرسیدم که مقالید آسمان و زمین چیست فرمود که سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم هو الاول والآخر
والظاهر والباطن له الملک وله الحمد یحیی ویمیت وهو حی لا یموت بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر یعنی این کلمات بابرکات که متضمن توحید و تمجید
و تحمید و تکبیر اند مفاتیح خیرات آسمان و زمین اند و هر که این کلمات در بامداد بگوید حق تعالی او را شش خصلت کرامت فرماید اول [illegible]
وی را نگهدارد دوم قنطاری مزد باو دهد که از کوه احد بزرگتر باشد سیم او را بدرجهٔ نیکوکاران رساند چهارم حور العین جفت او گرداند پنجم دوازده
هزار فرشته را بفرماید که این کلمات را بر ورق نویسند تا روز قیامت از برای وی و بوی دهند ششم ثواب خواندن توریة و انجیل و زبور و قرآن
بوی دهند هفتم چنان باشد که حج و عمره مقبول کرده باشد هشتم اگر در آن ماه بمیرد از جملهٔ شهدا باشد پس در بیان حال کفار میفرماید که والذین کفروا
و آنان که نگرویدند بآیات الله بنشانهای خدا یعنی بدلایل قدرت او سبحانه در امر آسمان و زمین و یا کلمات توحید و تمجید اولئک هم
الخاسرون آن گروه ایشانند زیانکاران چه بعوض جنان را بعقوبت نیران فروخته‌اند و سعادت سرمدی را بشقاوت ابدی بدل کرده اند
بعد از ذکر آیات وحدت و ادلهٔ قدرت بیان مواعید میفرماید که قل بگو ای محمد صلعم باهل شرک که ترا بدین خود دعوت میکنند افغیر الله
غیر خدای تعالی تأمرونی اعبد میفرمائید که پرستش نمایم بعد از آنکه این همه دلایل واضحه دلالت میکنند بر وحدت و قدرت او سبحانه
ایها الجاهلون ای نادانان بعواقب امور خود و بعجز معبودان خود در رسانیدن نفع و ضرر و دیدن و شنیدن پس از کفار اعراض نموده خطاب
به پیغمبر خود میکند که ولقد اوحی الیک بدرستی که وحی کرده شده است بسوی تو والی الذین من قبلک و بسوی آنانکه پیش از تو بوده اند
از پیغمبران دیگر یعنی وحی من متوجه شده بهر فردی از افراد شما که پیغمبرانید باینکه سوگند بعزت و جلال من لئن اشرکت اگر شرک آوری بر سبیل
فرض و تقدیر اگرچه محالست لیحبطن عملک هر آینه باطل باشد کردار تو ولتکونن و هر آینه باشی من الخاسرین از زیانکاران
درین کلام تنبیه بندگان میکند که هر که شریک سازد غیر خدا را بر عبادت پس عبادت او نه بروجهی خواهد بود که بآن مستحق ثواب شود چه
ثواب مترتبست بر خلوص عمل نه بر عملی که منسوب بغیر باشد حاصل معنی آنست که اگر شرک آوری تا حین موت هیچکدام از اعمال تو بدرجهٔ
قبول نرسد و ثوابی بران مترتب نشود پس تابع اهل شرک مشو و باغوای ایشان از راه مرو بل الله فاعبد بلکه خدا را پرستش نما وکن
من الشاکرین و باش از جملهٔ سپاس‌داران بر نعمت توحید و اخلاص عبادت وما قدروا الله و تعظیم نداشتند و بزرگ نداشتند خدا را
در نفسهای خود حق قدره سزای بزرگواری او را زیرا که روی بعبادت غیر او آوردند و اعتقاد شرکت کردند در حق او و یا وصف کرده اند
او را بانچه سزاوار وصف او نباشد بجهت آنکه ایجاد او را محل رعب کردند و در اعادهٔ اجسام اسناد عجز باو سبحانه نمودند آورده اند که یهودی

نزد حضرت سید المرسلین صلوات علیه و آله آمد و گفت یا ابا القاسم چه گویی که کفار اسناد عجز باو سبحانه میکنند و تعظیم او [illegible]
[illegible] روز قیامت این هفت آسمان را بر اصبعی نهد و این هفت زمین را بر اصبع دیگر و کوهها را بر اصبعی دیگر و سایر خلق را بر اصبعی دیگر
و همه را بجنباند [illegible] آورده گوید انا الملک منم پادشاهی که غالب مطلق بر همه اشیا آنحضرت ازین کلام تبسم فرمود پس جبرئیل علیه السلم
این آیت آورد که والارض جمیعا قبضته یوم القیمة و زمین همه آن در قبضهٔ اقتدار اوست در روز رستخیز والسموات
مطویات بیمینه و همه آسمانها در پیچیده شده اند بدست قدرت او و عبد الله عمر نقل کرده که حضرت رسول صلعم فرمود که حق تعالی
[illegible] قیامت آسمانها را در هم پیچد و بدست گرفته گوید انا الملک این الجبارون المتکبرون و شبهه نیست که مراد از امساک سموات و ارض
باصابع و تحریک آن نه بمعنی حقیقیست بلکه بر سبیل تخییل است همچنانکه یمین و قبضه که بر سبیل تمثیل است و مقصود ازان اظهار قدرت باهرهٔ
او سبحانه است و تنبیه بر آنکه افعال عظام که اوهام دران حیرانند و افهام برسیدن بآن سرگردان نسبت بقدرت کاملهٔ سبحانی در غایت
سهولت و کمال آسانی پس خلاصهٔ معنی آنست که همه زمینها با وجود عظم آن نسبت بقدرت او سبحانه مانند چیزیست که قابض بکف خود
قبض آن کند و همه آسمانها نسبت باقتدار او مثل کاغذیست یا غیر آن که شخصی آنرا در دست گرفته برهم پیچد و هرگاه قدرت او باین مثابه باشد پس
سبحانه منزه و پاکست ذات او سبحانه وتعالی و بلندست قدر او عما یشرکون از آنچه شرک می‌آورند باو و آنرا شریک وی میسازند
بعد از اظهار کمال قدرت خود نسبت بجمیع مقدورات که از جملهٔ آن بعث و نشورست خبر میدهد از ایقاع قیامت که ونفخ فی الصور
و دمیده شود در صور و آن شاخیست که اسرافیل علیه السلم آنرا در وقت قیام قیامت در دمد و حکمت درین آنست که تا عقلا در دار
تکلیف خود را باین علامت بشناسند و مستعد رفتن شوند همچنانکه بوق رحیل که علامت رحلت کاروانست و مراد باین نفخهٔ اولی است
که آنرا نفخهٔ صعق نیز گویند فصعق پس بیهوش شود یعنی بمیرد از شدت صیحه که ازان صور بیرون آید من فی السموات ومن فی الارض
هر که در آسمانهاست و هر که در زمین است الا من شاء الله مگر آنکه خدای خواهد که جبرئیلست و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل علیهم السلم
انس بن مالک از حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم روایت کرده که فرمود در وقتی که همین چهار کس بمانند حق سبحانه وتعالی خطاب کند که از مخلوقات
که مانده است عزرائیل ع گوید بار خدایا تو عالمی که ما چهار کس مانده ایم گوید جان اسرافیل و میکائیل را نزع کن پس از بعد نزع گوید باو که مت
یا ملک الموت عزرائیل نیز بمیرد و همین جبرئیل علیه السلم بماند حق تعالی باوی گوید ای جبرئیل که باقی مانده گوید ایها الباقی بعاقبه وجهک الدائم
الباقی و جبرئیل المیت الفانی پس حق تعالی گوید ای جبرئیل از مرگ چاره نیست او نیز سجده کرده پر برهم زند و گوید سبحان ربی تعالیت یا ذا الجلال والاکرام

آنکه [illegible] قرین تعظیم کنند و چون ذلت واجب بود [illegible] ابوهریره از رسول صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده که [illegible]
که روز قیامت تیغها در گردن افکنده و در پیرامن عرش ایستاده باشند و در روایت ضحاک رضوان و حور العین و خزنه [illegible] بهشت
ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ پس بعد از چهل سال دمیده شود در صور أُخْرَىٰ نفخه دیگر و آن را نفخه بعث گویند و بعد ازین نفخه همه مردگان [illegible]
فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ پس ناگاه ایشان بپای ایستادگان باشند و از قبور برخواستگان يَنْظُرُونَ نگرند از اطراف و جوانب [illegible]
متحیران یا انتظار کشند که چه با ایشان کنند و بچه مأمور شوند وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ و روشن گردد عرصه محشر بِنُورِ رَبِّهَا بنور پروردگار آن
مراد عدلست و حکم صواب و تسمیه آن بنور بجهت ظهور حق است و رفع ظلمت ظلم بسبب آن و گویند مراد بنور نور علم و حکمت یا نوریست
که خدای تعالی بیافریند و بسبب آن زمین عرصات بی ماه و آفتاب روشن شود وَوُضِعَ الْكِتَابُ و نهاده شود نوشتها یعنی صحایف
اعمال در یمین و شمال یا لوح محفوظ را وضع نمایند در زمین محشر وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ و بیاورند پیغمبران را بجهة دعوی ابلاغ [illegible]
یا الزام حجت بر ایشان وَالشُّهَدَاءِ و گواهان را بواسطه صحت دعوی پیغمبران و تکذیب امتان مراد فرشتگانند که بر آدمیان موکلند
و نیک و بد اعمال را می نویسند یا عدول مؤمنین یا شهیدان که بجهت شرافت و قربت مرتبه آنها را رفیق انبیا کرده اند وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ
و حکم کرده شود میان بندگان بِالْحَقِّ بعدل و راستی وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و ایشان ستم دیده نشوند بنقص ثواب و زیادتی عقاب بلکه
مثوبت اضعاف طاعت باشد و عقوبت بقدر معصیت وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ و تمام داده شود هر نفسی را مَا عَمِلَتْ [illegible]
کرده است از طاعت و معصیت وَهُوَ أَعْلَمُ و خدای داناتر است بِمَا يَفْعَلُونَ بآنچه میکنند بندگان از نیک و بد [illegible]
ایشان موقوف نخواهد شد و هر یکرا مناسب کردار خود جزا خواهد داد برین تفصیل که وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا و رانده شوند [illegible]
مذلت آنانکه نگرویدند بخدا و رسول إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا بسوی دوزخ گروه گروه یعنی فوجی بعد از فوجی و جوقی در عقب جوقی [illegible]
که هر طایفه با پیشوایان خود حشر کرده شوند و همه را براه دوزخ کشند حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا تا چون بیایند بدوزخ فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا
گشوده شود درهای آن بجهت دخول ایشان وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا و گویند مر ایشانرا خازنان دوزخ یعنی مالک و تابعان او از روی [illegible]
با ایشان گویند بعد از آنکه رسیده باشند بدرهای دوزخ أَلَمْ يَأْتِكُمْ آیا نیامد بشما رُسُلٌ مِنْكُمْ پیغمبران از جنس شما بوده چنانکه
يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ میخواندند بر شما آیتهای پروردگار شما یعنی ادله که شما را بمعرفت رسانند یا آیتهای کتب او وَيُنْذِرُونَكُمْ
و بیم کنند و بترسانند شما را لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا از مشاهده این روز که دخول شماست بدوزخ قَالُوا بَلَىٰ در جواب ایشان گویند آری

[illegible] پیغمبران [illegible] ما را این روز رسانیده وَلَٰكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ [illegible] و لیکن واجب شد سخن خدای بوقوع عذاب
[illegible] عَلَى الْكَافِرِينَ بر ناگروندگان یعنی چون ما با وجود آیات و دلالات بر وحدت الهی از طریق ترک بگشتیم پس بجهت
[illegible] موجب کلمه عذاب شدیم و چون خزنه از ایشان این جواب بشنوند قِيلَ گفته شود یعنی گویند مر ایشان را ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ
[illegible] دوزخ خَالِدِينَ فِيهَا جاودانان در آن فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ پس بد آرامگاهیست مر گردنکشان را دوزخ حزب
و چون [illegible] درین مقام وعید مشرکانست ازانجهت وعده مؤمنان را مؤخر داشته میفرماید وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا
و [illegible] بلطف و ملایمت آنان را که پرهیزند رَبَّهُمْ از عذاب پروردگار خود یعنی ملائکه شتاب زدگی نمایند برفتن ایشان إِلَى الْجَنَّةِ
زُمَرًا بسوی بهشت عنبر سرشت فوج فوج بر تفاوت مراتب ایشان در شرافت و علو طبقه و گویند مراد راندن مراکب اهل تقوی است
یعنی [illegible] که متقیان را سواره بهشت روانه کنند حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا تا چون بیایند بهشت و بسعادت ابدی و دولت سرمدی
فائز گردند وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا و گشوده شده باشند درهای بهشت پیش از رسیدن ایشان بآن تا انتظار گشودن نکشند و از حضرت رسول
روایتست که بهشت را هشت درست یکی از آنها را باب الصایم گویند داخل نشوند در آن مگر روزه داران تشنه جگر چون متقیان بدر
بهشت رسند موکلان بهشت باستقبال ایشان بیرون آیند وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا و گویند مر ایشانرا خازنان آن یعنی رضوان و اتباع او
سَلَامٌ عَلَيْكُمْ سلامتی دایمی و تحیت و رحمت از جانب خدا بر شما باد طِبْتُمْ شما پاک بودید در دنیا از معاصی و آثام لاجرم
[illegible] مرتبه بلند و درجه ارجمند رسیدید یا آنکه پاکیزه شده اید بعقوبت قبل از دخول جنت و از ابن عباس منقولست که طبتم بانمعنی است که
پاکیزه [illegible] این مقام مسرت فرجام و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که چون بهشتیان بر در بهشت رسند آنجا درختی
بینند که از زیر آن دو چشمه بیرون آید ایشانرا گویند که درین چشمه غسل کنید چون غسل کنند ظاهر اعضای ایشان پاکیزه و لطیف شود
و هرگز موی ایشان ژولیده نشود و اعضای ایشان چرکن نگردد و از چشمه دیگر ایشانرا آب دهند باطن ایشان از جمیع حقد و حسد و غش و غل
پاک گردد و بعد از آن از ایشان هیچ حدثی ظاهر نشود و لون ایشان متغیر نگردد و چیزی که موجب تنفر باشد از ایشان بظهور نرسد آنگاه
ملائکه با ایشان گویند که طبتم یعنی ظاهر و باطن شما پاک شد فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ پس در آئید در بهشت جاوید ماندگان آورده اند
که چون متقیان به بهشت در آیند ملائکه گرد ایشانرا فرو گیرند مثل خویشان مشفق کسی که از سفر رسیده باشد آنگاه یکی از غلمان زنان ایشانرا
که حور العین باشند خبر دهد و ایشان باستقبال تا بدر سرای بیرون آیند و بر ایشان سلام کنند و چون بسرای خود داخل شوند تختها بینند مرصع

بانواع حواهر و بساطها انداخته و درختها کشیده و انهارها [illegible] برای ساکنان و دیوارها [illegible] [illegible]

ولولو [illegible] [illegible] انجار [illegible] بران کنهها [illegible] [illegible]

الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله و فرشتگان با ایشان کویند تلك الجنة التی اورثتموها [illegible]

ایشان تصدیق ملئکه کنند و قالوا الحمد لله الذی کویند همه ستایش مر خدایراست آن خدایی که صدقنا وعده [illegible]

با ما وعدهٔ خود را از ثواب و حسن مآب که خبر بانها پیغمبران بما کفته بود و اورثنا الارض و میراث بما داد [illegible]

تا بر وجه اقتدار نتبوأ من الجنة جای میکیریم از بهشت حیث نشاء هر جا که میخواهیم این اشاره است که هیچ [illegible]

در بهشت منزلی داشته باشد خواه مؤمن و کافر پس اگر کافر پیش از موت اسلام نیاورده باشد بندهٔ مؤمن منزل او را بمیراث برد [illegible]

اینست که خدای تعالی بمیراث دهد منزل کافر را بمؤمن فنعم اجر العاملین پس نیکوست مزد کار کنندگان و پاداش نیکو [illegible]

در ریاض جنان و تری الملائکة و به بینی ای محمد صلوات الله علیه و آله فرشتگان را یعنی وقتی که در مقعد صدق بمرتبه قرب [illegible]

و بهر طرف نکری ملئکه را بینی در حینی که فرو کرفتگان باشند من حول العرش از کرد اکرد عرش یعنی طواف کنندگان [illegible]

بر سبیل لذت نه بطریق تکلیف عبادت یسبحون تنزیه خدا کنند و بپاکیزگی او را یاد کنند تنزیهی مقرون بحمد ربهم

بستایش پروردگار خود یعنی کویند سبحان الله و بحمده بتسبیح نفی ناروا کنند از ذات خدای و بحمد اظهار صفات ثبوتیه

وقضی بینهم و حکم کرده شود یعنی حق تعالی حکم کند میان بندگان خود بالحق براستی یعنی هر کس را بمقامی و منزلی که فراخور او باشد

از بهشت و دوزخ فرود آورد و یا حکم کند میان ملئکه باقامت ایشان در مقامی که بر حسب تفاضل ایشان باشد وقیل [illegible]

مؤمنان کویند الحمد لله رب العالمین سپاس مر خدایراست که آفریدگار عالمیانست بر حکم کردن او میان ما بحق

آوردن هر یک از ما بمنزلی که فراخور اعمال ماست یا فرشتگان کویند شکر و سپاس مر خدایراست که بر وفق فضیلت [illegible]

در مرتبه تعیین فرموده سورة المؤمن اثنان وثمانون آیة از جملهٔ اخبار که عموما دلالت میکند بر فضل حوامیم [illegible]

مالک است از رسول صلی الله علیه و آله و سلم که حوامیم زیور قرآنند و در روایتی دیگر هر چیزی را میوه ایست و میوهٔ قرآن حوامیمند و ابن [illegible]

از حضرت نبوی صلی الله علیه و آله نقل نموده که حوامیم ریحان قرآنند پس در تلاوت و حفظ آنها شکر نمائید چه بتحقیق که چون بندهٔ مؤمن

بتلاوت حوامیم قیام نماید از دهن او بوی مشک از فرو عنبر اشهب بیرون آید و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله منقولست که هر یک

حاقین

[illegible] بهشت [illegible] و بهر دو باید که حوامیم را در [illegible] [illegible] امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده

[illegible] حق تعالی بر او رحمت کند و همه [illegible] و دوستان و معارف و خویشان او را ببرکت خواندن حوامیم مشرف

[illegible] ملائکه مقربین از برای او استغفار کنند و از ابن عباس روایتست که حوامیم هفتند و ابواب

[illegible] جهنم و حطمه و لظی و سعیر و سقر و هاویه و جحیم است هر که این سورها بخواند هر سوره از آن بصورتی برآمده بر دری

از درها [illegible] بایستد و نگذارد که او را بدوزخ برند و از حضرت رسول صلعم مرویست که هر چیزی را لبی و خلاصه است لب قرآن حوامیم

[illegible] حوامیم را عرایس القرآن کفته اند و اما خصوصا ابی بن کعب از حضرت رسول صلعم روایت کند که هر بندهٔ مؤمن که سوره

مؤمن [illegible] روح هیچ پیغمبری و صدیقی و مؤمنی نباشد مگر که بر او صلوات فرستند و از برای او استغفار نمایند و ابو الصباح از حضرت

[illegible] السلم روایت کند که هر که سوره مؤمن را در هر سه روز یکبار بخواند حق تعالی جمیع کناهان ما تقدم و ما تأخر او را بیامرزد

[illegible] او کرداند و نعیم جنت را باو کرامت فرماید و از جمله فضایل این سوره آنست که در روایات منسوخ نیست و بدایت

[illegible] و اختتام سوره زمر کرد بذکر ملئکه و جنت و نار افتتاح این سوره نیز بمثل آن نموده میفرماید بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible] علما را درین کلمه اختلاف بسیار است عکرمه از حضرت رسول صلعم روایت کرده که حم اسمیست از اسمای الهی و مفتاح خزاین او

[illegible] کفته که حم بزرکترین نام خدای تعالی است و از عطای خراسانی نقلست که حم مفاتیح اسمائیست که در اوایل آن حا و میم باشد

[illegible] حی و حلیم و حفیظ و حافظ و حنان و ملیک و ملک و مجید و ماجد و مبدئ و معید و معز و مهیمن و منان و

[illegible] انس روایت کرده که روزی اعرابی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسید که حم چه چیز است که در لغت مانیست

[illegible] اسما و مفاتیح سورهاست و کلبی کفته که معنی اینست که حم و قضی ما هو کاین یعنی مقدر و مقضی کشته آنچه بوده و هست

[illegible] بود و قرظی بر آنست که حم قسم است بحلم و ملک حق تعالی و برین تقدیر ایست که اقسم بحلمی و ملکی لا اعذب من عاذنی و قال لا اله

الا الله مخلصا یعنی سوکند میخورم بحرمت بردباری و بعز و جلال پادشاهی خود که عذاب نکنم آن کس را که بپناه من آورد و بخلوص اعتقاد قبول کند

کلمهٔ طیبهٔ لا اله الا الله کرده و کویند حا اشارتست بحکم حق که خط منع و رد بر او کشیده نشود و میم ایماست بملک او که کرد زوال و فنا کرد

[illegible] ذات عزت او نرسد و یا حا اشارتست بحکمت و میم بمنت یعنی حق تعالی بر مؤمنان منت نهاد بتنزیل حکمت و کفته اند که چون

حا و میم دو حرفست در وسط اسم رحمن و اسم محمد پس اشارتست بسری که میان حق تعالی و حبیب اوست و هیچ ملک مقرب و نبی مرسل

[illegible] یعنی [illegible] یاد [illegible] به حقیقت [illegible] قرآن [illegible]

قدوه برای تنبیه [illegible] موضع است از زمان پس [illegible]

واستماع کلام عظیم ملک قدیم کنند و باقی وجوه حم در منهج الصادقین مذکور است تنزیل الکتاب فرو فرستادن [illegible]

از جانب خدائی است که مستحق معبودیت است العزیز غالب در پادشاهی خود العلیم دانا بجمیع خلایق [illegible]

آمرزنده گناه کسی که بخلوص عقیدت و پاکیزگی طویت بکلمتین شهادتین قایل شود و بروجه مأمور تعبد [illegible]

نماید و چون ذنب اسم جنس است پس معنی آنست که او سبحانه از روی تفضل آمرزنده جمیع ذنوب ماضیه و مستقبله [illegible]

وقابل التوب و پذیرنده توبه از عصاة مؤمنین شدید العقاب سخت عقوبت مر کسی را که اباکند از ایمان و [illegible]

از عصیان و طغیان و ذکر این صفت بعد از مغفرت جهت آنست که تا بنده جهت اعتماد بمغفرت مرتکب مناهی نشود و [illegible]

میان خوف و رجا باشد ذی الطول خداوند نعمت واسعه ممتده بر بندگان از روی فضل و احسان از ابن عباس منقولست که

او سبحانه غافر الذنبست مر کسیرا که گفت لا اله الا الله شدید العقابست مر کسیرا که نگفت لا اله الا الله ذی الطول است [illegible]

بی نیاز است از کسی که نگفت لا اله الا هو نیست هیچ خدائی که مستحق عبادت باشد مگر او که موصوفست باین صفات الیه المصیر

بسوی اوست بازگشت همه پس مطیع را بدرجات ثواب رساند و عاصی را بعقوبه عقاب و عتاب کشاند و چون دانسته شد که [illegible]

از جانب آن خدائیست که متصف باین صفاتست پس واجب الاتباع والانقیاد خواهد بود ما یجادل فی آیات الله [illegible]

در آیتهای خدا که قرآنست الا الذین کفروا مگر آنانکه نگرویدند بخدا و انکار نعمت او کردند مراد ازین جدال باطل [illegible]

بحجج قرآنیه است و اخفاض براهین و اطفای نور آن از روی عناد و جحود و لجاج کقوله تعالی وجادلوا بالباطل لیدحضوا به الحق

جدالی که از برای حل عقد قرآن باشد و استنباط حقایق آن و قطع تشبث اهل زیغ بآن و حل مشکلات آن از اعظم طاعاتست

و چون اهل عناد و جدال با وجود استغراق ایشان در نعم الهی بر کفر و انکار مقر بودند ازین جهت در صدد تهدید ایشان در آمده [illegible]

فلا یغررک باید فریب ندهد ترا تقلبهم فی البلاد گردیدن کافران در شهرهای شام و یمن برای تجارت و تحصیل فواید عظیمه

و مکاسب رابحه یعنی باید که بسبب کثرت ثروت و جمعیت ایشان بخاطر تو نرسد که من ایشانرا فرو گذاشت خواهم کرد چه آنها موجب

اهمال عقوبت ایشان نیست بلکه باعث ازدیاد آنست و بعد از آنکه بکثرت نعم دنیویه مغرور گشته و بامتعه فانیه آن متمتع شده

[illegible] خواهند [illegible] کذبت قبلهم قوم نوح

[illegible] ایشان قوم نوح نوح را [illegible] والاحزاب [illegible] من بعدهم از پس قوم نوح که پیغمبران خود را چون عاد و

ثمود [illegible] وهمت کل امة و قصد کردند هر گروهی از ایشان برسولهم به پیغمبری که فرستاده شده بود بایشان لیاخذوه

[illegible] مقهور سازند و جادلوا بالباطل و مجادله و مخاصمه کردند با رسولان من سخن باطل ما انتم الا بشر مثلنا

[illegible] و امثال آن لیدحضوا به الحق تا زایل گردانند و تاخیر سازند بآن سخن بیهوده سخن حق را که واجب الاتباع بود

[illegible] ایشانرا و هر گروهی از ایشان را بنوعی از عذاب معاقب ساختم فکیف کان عقاب پس نظر کن که چگونه بود

[illegible] ایشانرا و کذلک و همچنانکه واجب شده بود عقوبت بر امم مکذبه انبیا حقت کلمة ربک واجب شده است حکم پروردگار تو

[illegible] علی الذین کفروا بر آنها که کافر شدند از قوم تو که تکذیب تو کردند انهم اصحاب النار آنکه ایشان یاران دوزخند

[illegible] یعنی همه اهل کفر از امم سابق و لاحق از اصحاب دوزخند از کذب و جدال و ترک اطاعت ایشان گرد نقصی بر دامن کبریا

[illegible] نشیند و تابع و عابد و مسبح و حامد او سبحانه از عد و حصر متجاوزند و از انجمله الذین یحملون العرش آنانکه برمیدارند عرش را

[illegible] امتثال امر او و من حوله و آنانکه گرداگرد عرشند از کروبیان که همیشه بطواف آن مشغولند یسبحون تنزیه میکنند و پاکیزگی

[illegible] مینمایند به تنزیهی که پیوسته است بحمد ربهم بستایش پروردگار خود و یؤمنون به و تصدیق میکنند و اعتراف مینمایند

[illegible] وحدانیت او یعنی حاملان عرش و کروبیان که اخص خواص ملئکه اند بذکری که جامع صفات اجلال و اکرام او سبحانه باشد

[illegible] تصدیق وحدانیت سبحان پس از جدال و ترک عبادت مشرکان که اخس مخلوقاتند چه زیان و در بعضی از تفاسیر اشهر

[illegible] نقل کرده اند که حاملان عرش هشتند چهار میگویند که سبحانک اللهم و بحمدک لک الحمد علی حلمک بعد علمک و چهار دیگر میگویند

سبحانک اللهم و بحمدک لک الحمد علی عفوک بعد قدرتک و در کشاف آورده که حق تعالی جمیع فرشتگان را میفرماید تا هر صبح و شام از روی

اجلال و اکرام بر حمله عرش سلام میکنند و میسره از حضرت پیغمبر صلوات الله علیه و آله روایت کرده که پایهای حمله عرش در طبقه آخرین زمین

در رفته و سرهای ایشان از آسمانها در گذشته است و دستهای ایشان از اطراف و نواحی زمین بیرون رفته دایم در خشوع و خضوعند

و از غایت خشیت سر در پیش انداخته و اصلا چشم بالا نمیکنند و نیز از آنحضرت منقولست که تفکر مکنید در عظمت پروردگار خود لیکن

تفکر کنید در آنچه آفریده از اصناف ملئکه پس بتحقیق که اسرافیل علیه السلام یکی از فرشتگانیست که گوشه از گوشهای عرش بر دوش اوست

...و پای او در زمین هفتم قرار گرفته و سر او از آسمان هفتم بیرون رفته و از جهت عظمت و جلال حق سبحانه و تعالی خود را [illegible]
میسازد و فروتنی مینماید که گویا جوجه مرغی میگردد [illegible] و این حملهٔ عرش از اهل [illegible] آسمان خاشعترند و اهل آسمان هفتم از اهل
آسمان هشتم خایفتر و ششم از پنجم ترسان ترند و بر همین قیاس تا با آسمان اول و از جابر منقولست که میان ملکوت [illegible]
و جمیع فرشتگان در بسیاری جاها به تسبیح و تهلیل و تمجید و تحمید مشغولند و نیز از وهب بن منبه روایتست که در حوالی عرش
ملایکه اند که مشغولند بعبادت باین طریق که دستهای خود را بر گردنهای خود نهاده اند و برفع صوت تهلیل او سبحانه میکنند [illegible]
آسمان چندان ملایکه هستند که عدد ایشان را جز خدای تعالی نداند و همه به تسبیح و تهلیل و تکبیر و تحمید او سبحانه مشغولند و [illegible]
بعضی از آن ملکه همیشه ساجد اند که رکوع نمیکنند و این مرتبه مقربان احدیتست و بعضی دیگر راکعاند که از قیام و انتصاب [illegible]
این صفت حملهٔ عرشست و برخی دیگر صف زدگانند که از صفوف خود زایل نمیشوند و این مرتبه حافین من حول العرش [illegible]
تسبیح کنندگانند و از آن ملال نمیگیرند و ایشان صد هزار صف ملکه اند که پس حافین من حول العرش ایستاده اند و دستهای راست [illegible]
و دستهای چپ را بر راست نهاده اند و هر یکی بلغتی به تسبیح او سبحانه مشغولند و خواب چشمها و سهو عقلها و سستی بدنها و غفلت [illegible]
عبادت ایشان نمیشود زیرا که این صفات از لواحق اجسام حیوانیه است و آن ملکه از آن مبرا اند و در روایت آمده که حق تعالی عرش را
جوهر سبز خلق نموده و ما بین هر قایمه تا قایمه دیگر آن چندان مسافتست که مرغ تیز پر به بیست هزار سال و بروایت دیگر هشتم
قطع آن مسافت نتواند کرد و در خبر آمده که چون حق تعالی عرش را بیافرید خطاب بجمیع ملکه کرد که آنرا بردارند ایشان از حمل آن عاجز آمدند
پس بجبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل علیهم السلم امر فرمود که عرش را بردارند و بر دوش حاملان عرش گذارند جبرئیل [illegible]
و گفت سبحان الله و میکائیل گوشهٔ دیگر را گرفته گفت الحمد لله و اسرافیل جانب دیگر را گرفته گفت لا اله الا الله و عزرائیل طرف [illegible]
الله اکبر و عرش را برداشته بر دوش حاملان نهادند و چون گرانی عرش بدوش حمله رسید گفتند لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم [illegible]
بر ایشان سبک گردید پس هر بندهٔ مؤمن که یکبار این کلمات را بگوید ثواب حملهٔ عرش و جملهٔ ملایکه را در نامهٔ اعمال او بنویسند و اثقال [illegible]
عقبا بر وی سبک گردد و مستغرق رحمت آلهی شود و جابر بن عبد الله انصاری و نعمان بن عامر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده
آنحضرت فرمود مرا اذن داده اند که بعضی از احوال عرش و حملهٔ آن با شما بگویم بدانید که خدای تعالی عرش را از جوهری سبز خلق کرده [illegible]
و او را هزار هزار و ششصد و شصت و شش هزار سر است و بر هر سری از او هزار هزار و ششصد و شصت و شش هزار دهان و در هر دهانی هزار [illegible]

هفتاد

[illegible] زبان و از هر زبانی بهزار هزار [illegible] تسبیح خدای میگویند و ثواب آنرا بامامان [illegible]
[illegible] که خرقائیل فرشته ایست که او را هشتاد هزار پر است و از پری تا پری از او هشتاد هزار ساله راهست [illegible]
[illegible] طلبید از خدای تعالی که بالهای او را مضاعف گرداند حق تعالی صد و شصت هزار پر بوی داد و هشتاد هزار
[illegible] شده از توفیق طلبید و هشتاد هزار سال دیگر پرید و بعینه توفیق طلبید تا هشتاد هزار بار نسبت شده از
[illegible] از جانب رب العزه ندا رسید که ای خرقائیل اگر تا انقراض عالم پرواز کنی از قایمهٔ عرش بقایمهٔ دیگر نتوانی پرید پس آن
[illegible] سبحان ربی الاعلی و بحمده حق تعالی امت مرا امر کرد که این تسبیح را در سجود بگویند تا ثواب خرقائیل ایشان را باشد و عظمت
[illegible] که از گوش تا دوش ایشان هزار ساله راهست و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم منقولست که هیچ چیز از عرش
[illegible] و از جملهٔ کلمات او اینست که اعوذ بالله من غضب الله اعوذ بالله من سخط الله اعوذ بالله من نقمة الله
[illegible] که چون حق تعالی عرش را بیافرید بخاطر فرشتگان رسید که آیا از عرش چیزی بزرگتر باشد حق سبحانه و تعالی ماری بیافرید تا عرش را
بگرد دم خود در آورد هنوز دم او از عرش چهار دانگ زیاده آمد و هفتاد هزار بال دارد و هفتاد هزار روی و در هر روئی هفتاد هزار دهان و
در هر دهانی هفتاد هزار زبان و بهر زبانی بهفتاد هزار لغت تسبیح خدا میکند و ثواب آنرا بشیعیان آل محمد میدهد و حاملان عرش بعد از تحمید
[illegible] پروردگار خود حسن عاقبت مؤمنانرا از حق سبحانه استدعا میکنند وَیَسْتَغْفِرُونَ و طلب آمرزش میکنند از او لِلَّذِینَ آمَنُوا
از برای آنانکه ایمان آورده اند و استغفار ایشان باین طریقست که از روی نیاز میگویند رَبَّنَا وَسِعْتَ کُلَّ شَیْءٍ ای پروردگار ما فرا
[illegible] رَحْمَةً وَعِلْمًا از روی بخشش و دانش یعنی علم تو بهمه چیز رسیده فَاغْفِرْ لِلَّذِینَ تَابُوا پس بیامرز مر آنانرا که میدانی که
[illegible] و از همه شرک و معاصی دور شده اند وَاتَّبَعُوا سَبِیلَکَ و پیروی کرده اند راه ترا که طریق ایمانست وَقِهِمْ و نگاهدار ایشانرا
عَذَابَ الْجَحِیمِ از عذاب آتش دوزخ سوزان و بدانکه استغفار فرشتگان برای تایبان با آنکه ایشان موعودند بغفران زیادتی ثواب
و رفعت درجهٔ ایشان رَبَّنَا ای پروردگار ما لطف کن بر تایبان وَأَدْخِلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنٍ و در آر ایشانرا در بوستانهای بهشت
[illegible] که بهشت دایمیست الَّتِی وَعَدْتَهُمْ آن بوستانهائی که بمحض فضل وعده داده ایشانرا آن بزبانهای انبیا وَمَنْ صَلَحَ
و نیز در آر با ایشان در بهشت کسانی را که عمل شایسته کرده اند مِنْ آبَائِهِمْ از پدران ایشان وَأَزْوَاجِهِمْ و زنان ایشان وَذُرِّیَّاتِهِمْ
و فرزندان ایشان تا تایبان بدیدار ایشان مستأنس شوند و باعث زیادتی مسرت ایشان گردد إِنَّکَ أَنْتَ الْعَزِیزُ بدرستی که توئی تو

غالب مطلق که از هیچ مقدور عاجز نیست الْحَكِيمُ دانا که هر فعلی بر وفق حکمت و مصلحت باشد و از جمله آن دعا بو عمرو بن [illegible]
خود ایشان را در بهشت در آور وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ و نگاه دار ایشان را از عقوبات که جزای بدیهاست و یا نگاه دار تبعات اعمال بد را از جمیع ایشان
وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ و هر کرا نگاه داری از عقوبات يَوْمَئِذٍ در روز جزا فَقَدْ رَحِمْتَهُ پس بدرستی که بخشیدی او را [illegible]
رسانیدی یا هر کرا باز داری از معاصی در دنیا پس رحم کردی بر او در روز جزا و از عذاب رهانیدی وَذَٰلِكَ و آن باز داشتن [illegible]
عقوبت و معصیت هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ آنست فیروزی بزرگ و ظفری بزرگوار چه آن موجب سعادت جاودانیست [illegible]
بعد از ان حال اهل شرک و ضلال را در روز جزا بیان میکند إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی که آنانکه نگرویدند بوحدانیت خدا و تصدیق [illegible]
نبوت انبیا يُنَادَوْنَ ندا کرده شوند یعنی وقتی که بدوزخ در آیند و با نفسهای اماره خود دشمنی آغاز نمایند و زبان بعتاب [illegible]
بانفسهای خود گویند که چرا در زمان اختیار ایمان نیاوردیم ملائکه ایشان را ندا کنند لَمَقْتُ اللَّهِ أَكْبَرُ هر آینه دشمنی خدا مر شما را بزرگترست
مِنْ مَقْتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ از دشمنی شما مر نفسهای خود را درین روز و خدای شما را دشمن گرفت إِذْ تُدْعَوْنَ إِلَى الْإِيمَانِ وقتی که خوانده
می شدید بسوی گرویدن بخدا و رسول فَتَكْفُرُونَ پس شما نگرویدید آن قَالُوا رَبَّنَا گویند ای پروردگار ما أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ بمیرانیدی ما را
دو نوبت یکی وقت اجل و دیگر در قبر بعد از زنده کردن برای سؤال وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ و زنده گردانیدی ما را دو بار یکی در قبور دوم در
وقت بعث و نشور و بروایت ابن عباس موت اول در اصلاب پدرانست وقتی که نطفه بودند و موت دویم در دنیا و احیای اول در
دنیا برای تکلیف و احیای دوم در قیامت برای ثواب و عقاب پس معنی آنست که ما را مرده آفریدی و بعد از احیا بمیرانیدی [illegible]
آورده که امانت اولی در وقتی بود که ذریت آدم را از پشت او بیرون آورد و عهد از ایشان گرفت و بمیرانید و امانت ثانیه در دنیا
و احیای اول وقتی که در رحم قرار گرفتند و احیای ثانی در بعث و تفسیر اول که قول سدیدست و جمعی از مفسران و مختار بلخی اصح اقوالست
زیرا که آن منقولست از اهل بیت علیهم السلام پس آیه دالست بر سؤال قبر و اخباری که از موافق و مخالف منقولست مؤید این قول است
حاصل که کفار بعد از مشاهده عقوبت تصدیق کنند بآنچه در دنیا منکر آن بوده باشند از سؤال قبور و بعث و نشور [illegible]
فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا پس اعتراف کردیم بگناهان خود که از جمله آن تکذیب بعث و نشور و سؤال قبر بود فَهَلْ إِلَىٰ خُرُوجٍ پس آیا
بسوی بیرون آمدن از دوزخ مِنْ سَبِيلٍ هیچ راهی یعنی چون اعتراف کردیم بگناهان خود پس هیچ طریقه هست که بدان سلوک کنیم
تا از دوزخ خلاص شده ببهشت رسیم مراد ایشان ازین قول قبول توبه و ایمانست و این کلام از فرط محنت و نومیدی و تحیر گویند

دشمنان با ایشان گویند که ذَٰلِكُمْ این عذاب و نکال که لازم شماست بِأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ بسبب آنست که چون خوانده می شد خدا
وَحْدَهُ در حالت یگانگی یعنی چون اهل ایمان بکلمه توحید قایل می شدند كَفَرْتُمْ کافر می شدید بیگانگی او و می گفتید أَجَعَلَ الْآلِهَةَ إِلَٰهًا وَاحِدًا
وَإِنْ يُشْرَكْ بِهِ و اگر شرک آورده می شد بخدا یعنی چون ابنای جنس شما شرک بخدای آوردند تُؤْمِنُوا ایمان می آوردید شما بآن شرک فَالْحُكْمُ لِلَّهِ
پس حکم و فرمان روائی و کار گذاری اهل حق و باطل مر خدای راست که مستحق عبادتست و لهذا حکم کرده بر شما بعقاب سرمدی و عذاب ابدی
الْعَلِيِّ صفتی که بلند مرتبه است از آنکه نسبت شریک باو دهند و اسناد اشباه و اضداد باو کنند الْكَبِيرِ بزرگوار از آنکه در استحقاق عبادت
[illegible] بیان وحدت و کمال قدرت خود در آمده میفرماید که هُوَ الَّذِي اوست آن خدائی که بقدرت کامله خود يُرِيكُمْ آيَاتِهِ
[illegible] شما را نشانهای خود که دالست بر وحدت و قدرت او وَيُنَزِّلُ لَكُمْ و فرو میفرستد برای شما مِنَ السَّمَاءِ رِزْقًا از آسمان روزی را
یعنی باران که سبب روزیست یا ملائکه را که بتدبیر ارزاق اشتغال مینمایند وَمَا يَتَذَكَّرُ و پند نپذیرد و عبرت نگیرد باین آیتها إِلَّا مَنْ يُنِيبُ
مگر کسی که باز گردد یعنی از انکار و معصیت باز گشته روی بطاعت و عبادت او آورد فَادْعُوا اللَّهَ پس بخوانید خدا را و به پرستش او
قیام نمائید مُخْلِصِينَ در حالتی که پاک سازندگان باشید لَهُ الدِّينَ برای او طاعت خود را از شرک و ریا وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ
و اگر چه کراهت داشته باشند ناگرویدگان اخلاص شما را چه ایشان بر نعمت ایمان کافرند و شما بران شاکر پس باین جهت ایشان را از شما تنفر باشد
رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ او بردارنده درجات مخلوقاتست بقدر معرفت و طاعت یعنی هر چند که معرفت و عبودیت بیشتر باشد درجه او نسبت
بقرب الهی بیشتر خواهد بود و لهذا درجات انبیا را بر درجات اولیا بلندتر گردانید و درجات اولیا را بر غیر ایشان از اهل ایمان تقدیم نمود بر همین
قیاس نسبت تفاوت درجات ثواب میان مؤمنان بقدر تفاوت عبودیت خواهد بود و یا معنی آنست که خدای بردارنده آسمانهاست
[illegible] بر یکدیگر تا بعرش ذُو الْعَرْشِ خداوند عرش عظیمست و خالق آن و یا خداوند سلطنت و پادشاهیست و هرگاه درجات کمال او
بر وجهی مرتفع باشد که رفع مراتب و نصب مقامات جمیع مخلوقات در ید قدرت او باشد و عرش که اصل جسمانیست در قبضه اقتدار او [illegible]
[illegible] در شرکت او تواند بود و هیچ نوع شخصی دعوی برابری با او تواند نمود و بعد از تقریر توحید تمهید نبوت مینماید چنین که يُلْقِي الرُّوحَ
می افکند وحی را مِنْ أَمْرِهِ از فرمان خود تسمیه وحی بروح جهت آنست که آن سبب حیات قلبست از شرع همچنانکه روح سبب حیات بدنست
یعنی القا میکند امر خود را عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ بر هر که میخواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان خود و گفته اند مراد بروح قرآنست و سایر کتب آسمانی و
[illegible] جبرئیلست یا نبوت بهر حال معنی آنست که منصب نبوت و رتبه رسالت را بهر که میخواهد از اهل استحقاق عطا میفرماید لِيُنْذِرَ

تا بیم کند آنکس که دی با دمر بنده مردمان را یَوْمَ التَّلَاقِ از روز رسیدن بیکدیگر یعنی روزی که ارواح با اجساد ملاقات کنند یا اهل
زمین با اهل آسمان رسند یا خلق اولین و آخرین بهم جمع شوند یا مخلوق با خالق یا معبودان با عابدان یا مظلومان با ظالمان یا هر عاملی ملاقات
کند با عمل خود بر هر تقدیر مراد روز قیامت است یَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ روزی که بندگان بیرون آینده باشند از قبرها و یا آشکارا باشند
و برهنه بر وجهی که هیچ چیز نباشد که ساتر ایشان گردد چنانکه در حدیث آمده که مکلفان محشور شوند برهنه و تهی پای و ختنه ناکرده لَا یَخْفَیٰ
نشود در آن روز عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ بر خدای از اشخاص و اعمال بندگان با وجود کثرت ایشان شَیْءٌ چیزی یعنی علم او [illegible] حال
رسیده باشد و بر وفق عمل همه را جزا دهد آورده اند که حق سبحانه و تعالی در آن روز همه مردمان را در تلی سفید که مانند نقره [illegible]
پس اول چیزی که بآن تکلم کند این باشد که ندا کند بهمه ایشان لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ مر کراست پادشاهی و فرمانروایی [illegible]
کفار را در آن روز بوحدانیت او سبحانه علم ضروری حاصل شده باشد پس در جواب با جمیع مؤمنان متفق الکلمه گویند لِلَّهِ الْوَاحِدِ مر خدای راست
که یکتا و بیهمتاست در کارگذاری و فرمان دهی الْقَهَّارِ شکننده جمیع منازعان و مدعیان پادشاهی و در حدیث است که چون ندا [illegible]
بر آید هیچکدام از اهل محشر را طاقت جواب دادن نماند پس او سبحانه بذات خود جواب دهد که لله الواحد القهار و فایده این اخبار اظهار [illegible]
و کمال سلطنت قاهره است و بروایت محمد بن کعب این ندا میان دو نفخه باشد در هنگامی که همه فانی شده باشند و چون هیچ زنده نماند
مگر ذات بیزوال او پس هم خود جواب دهد و این کلام خالی از ضعفی نیست زیرا که سوق کلام مقتضی آنست که این ندا در یوم [illegible]
در حین بروز عباد از قبور و تخصیص پادشاهی باین روز چنانکه لسان حال در ازل و ابد ناطق است باینکه در آن روز هیچکس نباشد که
پادشاهی کند چنانکه بحسب ظاهر درین روزها این دعوی بعضی را میکنند و بعد از تقریر اختصاص ملکیت بخود و تعداد نتایج آن [illegible]
الْيَوْمَ تُجْزَىٰ امروز پاداش داده میشود كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ هر کسی را بآنچه کسب آن کرده از اعمال حسنه و سیئه لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ
هیچ ستمی نیست درین روز یعنی نه ثواب کسی کمتر از آنچه شایسته او باشد و نه عقاب شخصی زیاده بر فعل ناشایسته وی خواهد بود و نه کسی را
بگناه دیگری مؤاخذه کنند و نه نیکی را بدیگری پاداش دهند إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تعالی سَرِيعُ الْحِسَابِ زود شمار است یعنی مشغولی
او بحساب شخصی باز ندارد او را از حساب دیگری بلکه در زمان واحد حساب همه را کرده هر یکرا باستحقاق خود رساند در خبر است که حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که حق تعالی میگوید که در آن روز که من پادشاه جزا دهنده ام سزاوار نباشد هیچیک از اهل بهشت و
دوزخ را که ستمی بر غیری کرده باشد که پیش از آنکه انتقام آن ظلم از او بکشم به بهشت یا دوزخ در آیند بعد از آن این آیه تلاوت فرمود که

الیوم

الیوم تجزی کل نفس بعد از آن امر بتخویف عباد میفرماید از این روز وَأَنْذِرْهُمْ یَوْمَ الْآزِفَةِ و بترسان کافران را از روز قیامت و
تسمیه آن بآزفه بجهت نزدیک شدن وقوع آنست چه ازف بمعنی قربت إِذِ الْقُلُوبُ آنوقت که دلهای مردمان لَدَى الْحَنَاجِرِ
نزدیک حنجرهای ایشان باشد یعنی دلها از فزع آن روز از اماکن خود میل خروج کرده بحلقها آیند و همانجا باشند نه باز توانند گشت تا اصحاب
[illegible] باشند و نه بر آیند تا خلاص گردند كَاظِمِينَ در حالتی که پر شدگان باشند از غم و اندوه و خشم فرو خورندگان در آن روز
مَا لِلظَّالِمِينَ نیست مر ستمکاران را در آن روز رستخیز مِنْ حَمِيمٍ هیچ خویشی مشفق که عذاب را از ایشان دفع نماید وَلَا شَفِيعٍ
يُطَاعُ و نه در خواه کننده که فرمان برده شود یعنی شفیعی که شفاعت او بحیز قبول رسد و شبهه نیست در آنکه محبت و رضای حق تعالی
باهل شرک منتفی است و رضای شفعا نیز از ایشان مسلوب باشد و در آن هنگام ایشان را هیچ شفیعی نباشد کقوله لا یشفعون الا لمن ارتضی و
قوله فما للظالمین من انصار يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ میداند چشمی را که خیانت کننده است و آن عبارتست از آنکه بچیزی از دیده
نگاه کنند که حلال نباشد نگاه کردن بآن ابن عباس گفته که خیانت چشم آنست که مردی در میان جمعی نشسته باشد و زنی بر ایشان گذرد
و او پنهانی در او نگرد بنا بر حدیث مذکور که النظرة الاولی لك والثانیة علیك خیانت بنظر ثانیه است نه باولی و قول اول اعم است و
[illegible] وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ و میداند آنچیز را که پوشیده گردانیده است سینها یعنی علم او محیط است بضمایر و سرایر مخلوقات بعد از آن
[illegible] را تعلیم میکند باینکه وَاللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ و خدای حکم کننده است براستی در جزای بدکاران و نیکوکاران زیرا که او مستغنی است
از ظلم و تعدی وَالَّذِينَ يَدْعُونَ و آنانرا که میخوانند یعنی میپرستند مشرکان مِنْ دُونِهِ بجز از خدای لَا يَقْضُونَ بِشَيْءٍ حکم نمی کنند
بچیزی زیرا که جمادند پس چگونه حکم کردن از ایشان متصور گردد إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای بحق هُوَ السَّمِيعُ اوست شنوا بگفتار بندگان
عشر الْبَصِيرُ بینا بکردار ایشان که از جمله آن خیانت چشم است و نیز بجهت تنبیه مشرکان و تهدید ایشان میفرماید که أَوَلَمْ يَسِيرُوا
آیا سیر نمیکنند و نمیروند مشرکان قریش فِي الْأَرْضِ در زمین شام و یمن برای تجارت فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ پس ببینند که
چگونه بود عَاقِبَةُ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ سرانجام آنانی که بودند پیش از ایشان از اهل تکذیب و عناد چون ثمود و اصحاب مؤتفکه که
دیار آنها در راه ایشانست كَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ بودند آن پیشینیان سختر از ایشان قُوَّةً از روی توانایی بر وجه قدرت و تمکن وَآثَارًا
و از روی علامتها و نشانها فِي الْأَرْضِ در زمین که در صدد ایشانست چون قلعهای عالیه و حصنهای مرتفع و شهرهای عظیمه و سایر علامات
که دال اند بر قدرت و قوت ایشان فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ پس با وجود این حال بگرفت خدای تعالی ایشانرا بِذُنُوبِهِمْ بسبب گناهان ایشان

[illegible] ازیشان سیاه و بانواع عقوبت و نکال هلاک ساخت وَمَا كَانَ لَهُمْ و نبود مر ایشان را مِنَ اللهِ از عذاب خدای تعالی
مِنْ وَاقٍ هیچ نگاهدارنده که از ایشان دفع آن عقاب کند و منع نزول عذاب نماید ذَلِكَ این گرفتن و عذاب کردن
بِأَنَّهُمْ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ بسبب آن بود که پیوسته می‌آوردند بایشان رُسُلُهُمْ پیغمبران ایشان بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهای روشن
و معجزهای ظاهره یا احکام واضحه فَكَفَرُوا پس نگرویدند فَأَخَذَهُمُ اللهُ پس بگرفت خدای ایشان را بعقوبت إِنَّهُ قَوِيٌّ بدرستی که
خدای تعالی توانا است و متمکن بر هر ممکن که از جمله آن اخذ کردن و هلاک ساختن اهل شرک و تکذیب شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت
ایشان بعد از آن بجهت تنبیه مشرکان و تهدید ایشان قصه موسی ع را بیان میکند که وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى و بدرستی که فرستادیم موسی را
بِآيَاتِنَا بنشانهای خود یعنی بآن نه معجزه که باو عطا فرموده بودیم وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ و حجتی ظاهر و هویدا که بآن بر خصم غالب شد
و آن عصا است و یا شکافتن دریا و یا مراد بآیات ادله توحید باشد و بسلطان معجزه یعنی موسی علیه السلام را با دلیل توحید و معجزات [illegible]
إِلَى فِرْعَوْنَ بسوی فرعون که اعظم عمالقه مصر بود و لاف ربوبیت میزد وَهَامَانَ و بهامان که وزیر او بود وَقَارُونَ و بقارون [illegible]
که مقرب و مستشار وی بود و چون تجبر و عناد این سه کس بیشتر بود از این جهت تخصیص باین سه کس کرد با آنکه موسی ع بجمیع مردمان [illegible]
بود القصه موسی ع ایشان را بحق دعوت نموده اظهار معجزه کرد و ایشان تکذیب او کرده انکار معجزات او نمودند فَقَالُوا سَاحِرٌ پس گفتند که او
جادوئی کننده است یعنی آنچه از خارق عادات بما می‌نماید از روی سحر است كَذَّابٌ دروغگو است در آنچه میگوید که خدای [illegible]
من فرستاده اویم فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ پس چون آورد بایشان دین درست و راست که توحید است مِنْ عِنْدِنَا از نزد ما
قَالُوا اقْتُلُوا گفتند باتباع خود که بکشید أَبْنَاءَ الَّذِينَ آمَنُوا پسران آنکسانی که ایمان آورده اند مَعَهُ با موسی علیه السلام [illegible]
که قبل از ولادت موسی ع اهل تنجیم بفرعون میگفتند که درین سال از بنی اسرائیل شخصی متولد شود که زوال پادشاهی تو در دست او بود بنابرین
فرعون فرموده بود که هر پسری که از ایشان متولد شود او را بکشند و چون در نبوت موسی ع دعوی نبوت کرد باز امرای فرعون [illegible]
چنان دیدند که پسران بنی اسرائیل را بقتل آورند تا شکسته و پریشان حال شده معاونت موسی ننمایند بنابرین فرعون اعوان خود را
بقتل امر نمود و از ابن عباس منقولست که با همین است که باز رجوع کنید بکشتن همچنانکه پیش ازین ایشان را میکشتید وَاسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ
و زنده گذارید دختران ایشان را تا خدمت زنان قبطی کنند و چون مرتکب این امر شدند حق تعالی ایشان را بارسال دم و ضفادع و قمل
و جراد بر طریقی که قبل ازین سمت ذکر یافت مبتلا ساخت و این کید بر ایشان واقع شد وَمَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ و نیست مکر کافران

الا فی

نسبت بانبیا و سایر مؤمنان إِلَّا فِي ضَلَالٍ مگر در گمراهی و بطلان یعنی کید ایشان ضایع و باطل شد و فایده مر ایشان را از آن
حاصل نشد القصه فرعون با وجود آنکه میدانست که موسی پیغمبر است و از قتل او ضرر است اما بجهت خوف ظهور معجزات او [illegible]
[illegible] و در صدد قتل وی شد ارکان دولت این رای نپسندیدند و منع او کرده میگفتند که او مردی ساحر است و [illegible]
[illegible] و چه ضرر دارد اگر او را بکشی رعایا خواهند گفت که فرعون بجهت آنکه با او معارضه نتوانست کرد او را بقتل آورد و
[illegible] وَقَالَ فِرْعَوْنُ و گفت فرعون مر قوم خود را ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى بگذارید مرا تا بکشم موسی را ایشان گفتند که مبادا شکایت ترا
[illegible] و از او ضرری بتو رسد فرعون گفت من قصد قتل او میکنم گو شکایت من با خدای خود کند وَلْيَدْعُ رَبَّهُ و گو بخواند خدای
[illegible] را بمن [illegible] باز منع کند از کشتن او و اگر نکشم او را إِنِّي أَخَافُ بدرستی که من میترسم أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ
[illegible] دین شما را و از پرستش من باز دارد أَوْ أَنْ يُظْهِرَ یا آنکه آشکار کرد بسبب دعوت فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ در زمین
مصر تباهی و فتنه و آشوب و حفص بفتح یا و ها و دال خوانده یعنی ظاهر سازد موسی درین بلد فساد را چه در وقتی که توابع او بسیار شوند با
[illegible] مقاتله در آیند و بین الفریقین محاربه و مقاتله واقع شود و آن منجر بتعطل مزارع و مکاسب و معایش شود و تعطیل امور هرج و مرج
گردد و چون خبر قتل موسی منتشر گردد بنی اسرائیل غمگین شوند و قبطیان شادان وَقَالَ مُوسَى و گفت موسی مر قوم خود را إِنِّي عُذْتُ
بدرستی که من پناه گرفتم بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ بپروردگار خود و پروردگار شما مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ از هر گردنکش که بجهت تکبر لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ
الْحِسَابِ نمیگرود بروز شمار تا شر او را از من دفع کند و چون مبالغه فرعون درین باب بسر حد اطناب رسید اهل ایمان بی تاب شدند
[illegible] ایشان [illegible] اضطراب افتاد وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ و گفت مردی گرویده بود بموسی مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ از خویشان
فرعون یعنی خربیل [illegible] بود که يَكْتُمُ إِيمَانَهُ می پوشید ایمان خود را از فرعون و توابع او و گویند که این مرد مؤمن از بنی اسرائیل بود
[illegible] حبیب یا شمعون واضح و اشهر خربیل است که ابن عم فرعون است و در روایت واقع شده که مدت صد سال بود که ایمان آورده بود و
تقیه میکرد و از ابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام مرویست که تقیه از دین منست و دین پدران من دین ندارد هر که او را تقیه نیست
و تقیه [illegible] خدا است در زمین او که بآن سهام مضرت و سیوف اذیت مندفع میشود زیرا که مؤمن آل فرعون اگر اظهار اسلام میکرد
کشته میشد و از ابن عباس مرویست که از آل فرعون بغیر از خربیل که ابن عم فرعون بود و آسیه که زن او بود کسی دیگر ایمان بموسی علیه السلام
نیاورده بود حاصل که خربیل چون دید که فرعونیان در تکاپوی قتل موسایند از روی انکار گفت أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللهُ

تا میکشید مردی را یعنی قصد قتل او میکنید برای آنکه میگوید که آفریدگار من خدای یگانه است نه غیر او وَقَدْ جَاءَكُم و حال آنکه او آورده
بشما بِالْبَيِّنَاتِ معجزات روشن و هویدا مِن رَّبِّكُمْ از نزد پروردگار شما که دلالتی تمام دارد بر صدق او چون تلقف عصا
بازدها و ید بیضا و غیر آن با وجود این همه براهین ظاهره اصلا در امر او تامل و تفکر نمی نمائید وَإِن يَكُ كَاذِبًا و اگر او باشد دروغ گو
فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ پس بر اوست وبال دروغ او و نکال عقوبت آن که قتل اوست وَإِن يَكُ صَادِقًا و اگر باشد راستگو
يُصِبْكُم برسد بشما بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ برخی از آنچه او شما را بآن وعید مینماید یعنی اگر بالفرض همه آن بشما نرسد باری
بشما رسد خلاصه معنی کلام آنست که او شما را بهلاکت دنیا و عقوبت عقبی وعید مینماید پس اگر صادق باشد درین امر لا اقل
که بعضی از آن بشما رسد إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي بدرستی که خدای راه راست نمینماید یعنی توفیق نمیدهد براه صواب بوسیله بینات
بلکه در بادیه ضلالت فرو میگذارد مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ کسی را که او از حد درگذشته و بنهایت طغیان رسیده است كَذَّابٌ دروغگو
در دعوی خدای میتواند بود که مراد موسی باشد بر سبیل فرض یعنی خدای راه صواب نمینماید آنکسی را که از حد خود قدم بیرون نهاده
و بدروغ دعوی کننده نبوت است مراد آنست که اگر موسی بالفرض در دعوی نبوت کاذب باشد خدای او را راه راست نخواهد نمود و او را رسوا
خواهد ساخت پس احتیاج بقتل او نیست يَا قَوْمِ لَكُمُ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ای گروه من مر شماراست پادشاهی و سلطنت امروز ظاهرین
در حالتی که غالبید بر بنی اسرائیل فِي الْأَرْضِ در زمین مصر بر وجهی که همه مقهور و محکوم شما اند فَمَن يَنصُرُنَا پس کیست که یاری
کند ما را مِن بَأْسِ اللَّهِ از عذاب خدای إِن جَاءَنَا اگر بیاید بما بسبب قتل موسی ع یعنی متصدی امری مشوید که مظنه زوال
باشد چه قول موسی ع احتمال صدق دارد پس عقل مقتضی آنست که اصلا پیرامون او نگردید و دست تعدی از او کوتاه کنید و چون
نصیحت را بسمع ایشان رسانید قَالَ فِرْعَوْنُ گفت فرعون خربیل را و جمعی که نزد او بودند مَا أُرِيكُمْ دلالت نمیکنم شما را برای
إِلَّا مَا أَرَىٰ مگر آنچه مصلحت میبینم و صواب میدانم از قتل موسی ع و تکذیب او و صدق خود در دعوی الوهیت و ربوبیت یعنی باطن من
درین امر با ظاهر قول موافق است و دل با زبان مطابق پس آنچه برای خود صواب میدانم بشما میگویم وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ و راه
نمی نمایم شما را مگر راه راستی که عالم بصواب دید آن و شبهه نیست که فرعون ملعون درین کاذب بود و یقین میدانست که موسی علیه السلام
در دعوی نبوت صادق است بجهت ظهور معجزات باهره در ید او و ازین ممر در باطن خود خوفی عظیم داشت ولیکن اظهار نمیکرد که
تا خوف او بر ایشان ظاهر نگردد و اگر نه بجهت خوف او میبود چرا مشورت میکرد در قتل کسی که میدانست که او در صدد هدم بنیاد

اوست و از اراده آن باز دارد که شوکت و طنطنه او را درهم شکند القصه خربیل بعد از شنیدن این سخنان از فرعون دیگر باره بحر ایمان او
در تموج آمده باز از قوم مشوش شد چنانکه میفرماید وَقَالَ الَّذِي آمَنَ و گفت آنکس که ایمان آورده بود یعنی خربیل يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ
عَلَيْكُم ای گروه من بدرستی که من میترسم بر شما بجهت تکذیب موسی و قصد قتل او مِّثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ مثل روزهای هلاکت امم ماضیه
یعنی میترسم که مثل عذاب جماعتی باشد که قبل ازین تکذیب رسل خود کردند مِثْلَ دَأْبِ قَوْمِ نُوحٍ مانند عذاب و جزای عادت کرده
قوم نوح بود وَعَادٍ و مانند جزای قوم عاد که بباد صرصر مستاصل شدند وَثَمُودَ و قوم ثمود که بصیحه واحده فجاة هلاک شدند
وَالَّذِينَ مِن بَعْدِهِمْ و آنان که از پس ایشان بودند چون اهل مؤتفکه که شهرهای ایشان زیر و زبر گردید و اصحاب ایکه که بعذاب ظلمت گرفتار
شدند بعد از ایشان وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ و نیست خدای تعالی که خواهد ظُلْمًا لِّلْعِبَادِ ستمی مر بندگان خود یعنی ایشان را بیگناه عذاب نکرد
بلکه عقوبت ایشان بر وجه عدل بود چه ایشان بجهت اعمال قبیحه مستوجب این شدند پس شما ترک ظلم کنید تا بانواع عقاب مبتلا نشوید و بعد از
عقوبت دنیویه تحذیر کرد ایشان را از عقوبت اخرویه بر این وجه که وَيَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ و ای گروه من بتحقیق که من
میترسم بر شما يَوْمَ التَّنَادِ از عذاب روز ندا کردن بیکدیگر مراد روز قیامتست که بطریق استغاثه یکدیگر را خواهند و هیچکدام بفریاد
نرسند یا ندا آید که فلان سعید است و فلان شقی و یا اهل بهشت باهل دوزخ ندا کنند که قد وجدنا ما وعدنا ربنا الی آخر الآیه و اهل دوزخ
باهل بهشت ندا کنند که افیضوا علینا من الماء الی آخره چنانکه در سوره اعراف گذشت و یا هر کس با امام خود خوانده شود که یوم ندعو کل اناس
يَوْمَ تُوَلُّونَ روزی که گردانیده شوید از موقف حساب مُدْبِرِينَ در حالتی که بازگردیدگان باشید بسوی دوزخ و یا در
حالتی که فرار کنندگان باشید از راه دوزخ اگرچه آن فرار فایده ندهد چه شما را بدوزخ کشند مَا لَكُم مِّنَ اللَّهِ نیست مر شما را در آن روز
از عذاب خدای تعالی مِنْ عَاصِمٍ هیچ نگهدارنده که منع آن عذاب کند و شما را در حفظ حمایت خود گیرد وَمَن يُضْلِلِ اللَّهُ و هر کرا
خدای فرو گذارد در ضلال بجهت اصرار انکار و عناد و استکبار و عدم تامل در حجج روشن آشکار فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ پس نیست مر او را هیچ راهنماینده
که او را براه راست برساند یا هر کسی را که در ازل خدا از راه بهشت بگرداند او بهدایت هیچکس به بهشت نخواهد رسید وَلَقَدْ جَاءَكُمْ
يُوسُفُ و بتحقیق که آمد بشما یوسف بن یعقوب ع مِن قَبْلُ پیش از موسی ع بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهای روشن و دلایل ناطقه بر صدق
قول او وهب بن منبه و اکثر مفسران بر آنند که فرعون زمان موسی همان فرعون زمان یوسف بود و بواسطه آنکه فرعون اسپی قیمتی داشت
و بعد از مردن بدعای یوسف زنده شد فرعون ظاهرا با او ایمان آورده بود و بعد از موت او از دین وی برگشت و تا زمان موسی ع

تا یافت پس حزبیل گفت که یوسف پیش ازین بشما آمد با معجزات بینه که او را زنده گردانید [illegible] و شهادت طفل بر براءت
او از خیانت و نزد بعضی دیگر فرعون زمان موسی از اولاد فرعون زمان یوسف بود و چون حق تعالی یوسف بن ابرهیم بن یوسف [illegible]
بوی فرستاد و مدت بیست سال در میان ایشان دعوت کرد و معجزات بایشان نمود بدو نگرویدند پس جبرئیل از آن [illegible]
مبعوث گشت فما زلتم فی شک پس بودید همیشه در گمان مما جاءکم به از آنچه آورد بشما از توحید و احکام دینیه
حتی اذا هلک تا آنکه چون فوت شد قلتم گفتید با یکدیگر بدون حجتی بلکه بمجرد تقلید لن یبعث الله هرگز بر نخواهد انگیخت
من بعده رسولا از پس او فرستاده یعنی چون انکار یوسف نمودیم و قول او را نشنیدیم دیگری نخواهد آمد که دعوی رسالت [illegible]
آنکه قول او را نشنویم و منکر او شویم پس بر کفر خود ثابت قدم شدید و در ضلالت بیفزودید کذلک همچنانکه شما بجهت [illegible]
شدید همچنین یضل الله گمراه میگرداند خدای در وادی ضلالت و فرو میگذارد من هو مسرف هر که او [illegible]
در عناد و انکار مرتاب شک دارنده در آنچه معجزات بینه شاهد آنست از توحید و نبوت بجهت توغل وهم و [illegible]
و تفکر در معجزات باهره پس فرو میگذارد در گمراهی الذین یجادلون آنانرا که جدال میکنند [illegible] فی آیات
آیتهای خدا و پوشیدن آن بغیر سلطان اتیهم بی حجتی و برهانی که آمده باشد بایشان بلکه بتقلید کبر بزرگست جدال
مقتا عند الله از روی بغض و عداوت نزد خدای و عند الذین آمنوا و نزد آنانکه گرویده اند بخدا و رسول یعنی
میدارد جدال ایشانرا و بر ایشان لعنت میکند و مؤمنان نیز دشمن ایشانند و تبرا میکنند از ایشان کذلک همچنانکه مهر نهاد
بر قلوب ایشان تا علامت کفر ایشان باشد همچنین یطبع الله مهر مینهد خدای بجهت نشانه کفر علی کل قلب متکبر
هر شخصی که از فرمان برداری سر کشیده باشد جبار گردنکش که خود را از غیر برتر داند تا بآن مهر و علامت [illegible] ایشانرا
کنند از مؤمنان و چون حزبیل موعظه و نصیحت را باینجا رسانید فرعون ترسید که این نصایح در اهل مجلس اثر کند پس مردمان را
بامری کار دیگر مشغول گردانید و قال فرعون و گفت فرعون بوزیر خود که یا هامان ابن لی ای هامان بنا کن یعنی امر
تا بنا کنند از برای من صرحا بنای بلند بر افراشته بگچ و آجر لعلی ابلغ الاسباب شاید که من برسم براههای [illegible]
اسباب السموات براههای آسمانها یا بدرجهای آن و یا بمنازل آن و بجهت آن از آسمانی بآسمانی دیگر روم فاطلع پس مطلع [illegible]
الی اله موسی بسوی خدای موسی تا مشرف و مطلع گردم بر احوال او و اوضاع او و معلوم کنم صحت دعوت موسی را در [illegible]

خدای آسمان و انی لاظنه و بدرستی که من گمان میبرم موسی را کاذبا دروغگوی در دعوی رسالت یا در آنکه او را خدایی است
که او میگوید در آسمانها نهایت و مراد ازین گفتار تلبیس او بود بر جاهلان قوم خود چه او عالم بود بانکه محالست بآسمان رفتن پس آغاز ساختن
بنا کردند و چون موسی از این حال مناجات کرد بحضرت ذو الجلال خطاب آمد که غم مخور و ببین که باو چه خواهم کرد پس حق تعالی بعد از
[illegible] آن خراب مطلق گردانید چنانکه تفصیل آن در سوره قصص مذکور شد و کذلک و همچنانکه شیطان آراسته میگرداند
در نظر سایر کفار همچنین زین لفرعون آراسته شد یعنی شیطان بیاراست برای فرعون سوء عمله بدی کردار او را
[illegible] عن السبیل و باز داشته شد از راه راست و طریق صواب یعنی ابلیس او را باز داشت و ما کید فرعون و نبود مکر فرعون در
[illegible] و تلبیس آن بر قوم و کید او برای ابطال آیات موسی ع الا فی تباب مگر در زیان کاری و تباهی و قال الذی آمن
[illegible] یعنی حزبیل بعد از تلبیسات فرعون گفت یا قوم اتبعون ای گروه من پیروی کنید مرا اهدکم سبیل الرشاد
[illegible] راه راست و طریق رشاد که آن ایمانست بوحدانیت خدا و نبوت موسی ع یا قوم ای گروه من طریق رشاد اینست و
[illegible] الحیوة الدنیا جز این نیست که زندگانی این دنیای دنی متاع برخورداری اندکست که زود انقطاع پذیرد و زوال یابد
[illegible] حوادث بریده شده و زود وبال آن باقی ماند و ان الاخرة و بدرستی که سرای آخرت که هی دار القرار آنست
[illegible] و جاوید بودن بهیچ وجه آنرا زوال نیست و از آن انتقال نه بر خلاف این سرای که جای ارتحالست و محل قرار نه مکان
[illegible] دنیای فانیه و آنرا بر سرای باقیه اختیار مکنید من عمل سیئة هر که بکند کرداری بدی فلا یجزی الا مثلها
[illegible] زیاده نشود مگر مانند آن از آنچه زیاده بران ظلمست که ضد عدالت او سبحانه است و من عمل صالحا و هر که بکند کرداری شایسته
من ذکر او انثی از مرد یا زن و هو مؤمن و حال آنکه او مومن باشد چه قبول اعمال مشروط بر ایمانست فاولئک پس آن گروه
که بزیور صلاح آراسته باشند یدخلون الجنة در آورده شوند به بهشت و حفص بفتح یا و ضم خا میخواند یعنی در آیند در بهشت یرزقون فیها
[illegible] روزی داده شوند در آن از انواع فواکه طیبه و اطعمه لذیذه و مشارب خوش مزه بغیر حساب بی حساب و شمار نه باندازه کردار پس آن
[illegible] اضعافا مضاعفه زیاده خواهد بود بر قدر استحقاق چون آل فرعون ازین سخنان فهمیدند که حزبیل بموسی ع ایمان آورده
[illegible] عبادت فرعون دست باز داشته زبان ملامت بر او دراز کردند و گفتند عجبست از تو که فرعون را میگذاری و پرستش کسی دیگر اختیار
میکنی حزبیل دیگر باره در صدد نصیحت در آمده گفت و یا قوم ما لی وای گروه من چیست مرا و چه رسیده بمن که ادعوکم الی النجوة

میخوانم شمارا بسوی فعلی که سبب رهائی یافتن است از عذاب خدا و آن ایمان آوردنست باو و بپیغمبر او وَتَدْعُونَنِي إِلَى النَّارِ
و میخوانید مرا بسوی عملی که سبب وصلت بآتش دوزخ یعنی پرستش فرعون تَدْعُونَنِي لِأَكْفُرَ بِاللَّهِ میخوانید مرا تا کافر شوم بخدای
وَأُشْرِكَ بِهِ و شریک گردانم باو مَا لَيْسَ لِي آنکه نیست مرا به عِلْمٌ بخوبی او دانشی یعنی چون علم بربوبیت غیر او ندارم و بر معبودیت
غیر او دلیلی نیست پس چگونه دیگری را با او شریک سازم وَأَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى الْعَزِيزِ و من میخوانم شمارا بخدائی که غالبست
تعذیب کافران الْغَفَّارِ آمرزنده و محو کننده خطاهای اهل ایمان یعنی من شمارا بکسی دعوت میکنم که مستجمع صفات الوهیت
قدرت و غلبیت و علم و ارادت و تمکن مجازات و قدرت بر تعذیب و غفران نه غیر او که در کمال جهالت لَا جَرَمَ نه چنانست که شما
میگوئید بلکه ثابتست بلاشبهه که أَنَّمَا تَدْعُونَنِي إِلَيْهِ آنچه میخوانید مرا بسوی او لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ نیست مر او را خواندنی یعنی
آنکه شما و سزای پرستش و الوهیت نیست فِي الدُّنْيَا وَلَا فِي الْآخِرَةِ درین سرا و نه دران سرای دیگر که آخرتست بجهت
وَأَنَّ مَرَدَّنَا إِلَى اللَّهِ و اینکه بازگشت شما و ما همگی بسوی خدای باشد یعنی هرکدام از ما بعد از موت بجزا و سزای اعتقاد و اعمال
و سیئه خواهیم رسید وَأَنَّ الْمُسْرِفِينَ و اینکه اسراف کنندگان و از دین بیرون رفتگان بسبب شرک و ریختن خون ناحق و غیر آن
هُمْ أَصْحَابُ النَّارِ ایشانند یاران آتش دوزخ و ملازمان نیران فَسَتَذْكُرُونَ پس زود باشد که یاد کنید یعنی در وقت مشاهده
و معاینه عقاب شمارا بیاد آید مَا أَقُولُ لَكُمْ راستی آنچه شمارا میگویم از نصیحت و موعظه وَأُفَوِّضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ و باز میگذارم
خود را بخدای و توکل بر او میکنم و بلطف او اعتماد مینمایم تا مرا از شما نگهدارد إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ بدرستی که خدای تعالی بینا است
به بندگان خود یعنی دانا با فعال ایشان از طاعت و معصیت فَوَقَاهُ اللَّهُ پس نگاه داشت او را خدای سَيِّئَاتِ مَا مَكَرُوا
آنچه مکر کردند و اندیشیدند در باره او و قتل او را در روایت آمده که چون خربیل اظهار ایمان کرد فرعون امر بقتل او نمود وی فرار کرده
دران نواحی بود متحصن شد و بطاعت و عبادت خدا مشغول گشت حق تعالی سباع را بحراست او امر کرد تا بحوالی او در آمده پاسبانی وی میکردند
دار زمیان توزیع او بود و در بعضی از تفاسیر مذکور است که فرعون بعضی از خواص خود را فرستاد تا او را بیاورند و بسیاست رسانند
چون آنجا رسیدند و نماز وی و محافظت سباع را بدیدند هراسان گشته نزد فرعون آمدند و حال را معروض داشتند فرعون از ترس آنکه مبادا
این سخن باسماع مردمان رسد بقتل ایشان امر فرمود وَحَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ و فرود آمد و فرو گرفت بمردکسان فرعون که بقصد گرفتن خربیل رفته
بودند سُوءُ الْعَذَابِ بدی عذاب که قتل است و گفته اند که مراد بآل فرعون جمیع اتباع او یند از قبطیان و سوء العذاب غرق شدن

و غدوا و عشیا در دنیا و آتش دوزخ در عقبی چنانکه میفرماید النَّارُ یعنی فرا گرفت آل فرعون را آتش دوزخ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا در حالتی که
عرض کرده میشوند بر ایشان آتش غُدُوًّا وَعَشِيًّا در صبحگاه و شبانگاه مراد سوختن ایشانست در قبور درین دو وقت و از حضرت
امام جعفر صادق مرویست که این عرض آتش در دنیا است پیش از آنکه قیامت شود زیرا که در قیامت صبح و شام نخواهد بود بعد از آن فرمود
این در دنیا منحصر است درین دو وقت و چون قیامت شود در جهنم بعذاب ابدی گرفتار شوند که یک زمان دران فتوری
و در بعضی تفاسیر آمده که مکانی که آل فرعون در دوزخ دارند هر روز درین دو وقت بایشان مینمایند و مؤید اینست آنچه
نافع از ابن عمر روایت کرده که حضرت رسول صلعم فرمود که چون یکی از شما بمیرد مکانی که در دوزخ یا بهشت ما فرداو باشد هر روز صبح و
شام باو عرض مینمایند و میگویند که این منزل تو خواهد بود در آخرت و سدی از ابن مسعود روایت کرده که چون فرعونیان در دریا غرق
شدند ارواح ایشان را بشکم مرغان نقل کردند و هر روز آتش دوزخ را در بامداد و شبانگاه بر ایشان عرض میکنند تا روز قیامت مجاهد فرا
گوید که از مردی خزاعی پرسیدند که ما معاینه می بینیم که فوج فوج مرغان سفید از دریا بیرون می آیند و بجانب مغرب میروند و نماز شام که باز می آیند
سیاهند در نهایت تیرگی گفت آن مرغانند که ارواح فرعونیان در حواصل ایشانست و هر روز وقت صبح و شام ایشان را بدوزخ عرض میکنند
و پرهای ایشان میسوزد و سیاه میگردد و باشیانه خود می آیند تا روز قیامت وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ و در روزی که قایم شود قیامت و
ارواح ایشان با بدان باز آیند حق تعالی امر نماید بایشان بتوسط فرشتگان أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ در آئید ای آل فرعون أَشَدَّ الْعَذَابِ
در سخت ترین عذاب که عذاب جهنم است و حفص أدخلوا بفتح همزه و کسر خا میخوانند یعنی حق تعالی امر میکند بملائکه که در آرید فرعونیان را بعذاب سختتر
از عذاب دنیا پس بیان تخاصم اهل دوزخ و ماجرای ایشان میکند که وَإِذْ يَتَحَاجُّونَ و یاد کن ای محمد صلعم در وقتی که مخاصمه کنند
فِي النَّارِ در آتش دوزخ و زبان بجادله بکشایند فَيَقُولُ الضُّعَفَاءُ پس گویند ضعیفان و زبونان قوم لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا
مر آنها که سرکش بودند یعنی توابع مر متابیع را گویند إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا بدرستی که ما بودیم مر شما را پیروان و فرمان برداران در آنچه ما را دعوت
میکردید از شرک و تکذیب یعنی سبب دخول ما در دوزخ امتثال امر شما بود و چون بر متبوعان لازمست که از تابعان خود دفع اذیت کنند
فَهَلْ أَنْتُمْ پس آیا هستید شما مُغْنُونَ عَنَّا دفع کنندگان و بردارندگان از ما نَصِيبًا مِنَ النَّارِ بهره از آتش یعنی میتوانید که
چیزی از عذاب کم کنید قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا گویند آنان که سرکشان بودند در جواب ایشان إِنَّا كُلٌّ فِيهَا بدرستی که ما همه در آتش
دوزخیم پس چگونه از شما دفع عذاب کنیم اگر ما را قدرت بودی اول از خود دفع عذاب میکردیم إِنَّ اللَّهَ قَدْ حَكَمَ بدرستی که خدا بتحقیق حکم کرده است

بين العباد در میان بندگان و دو هرکی را جای هم آنچه او سزاوار است داده پس دفع آن عذاب میسر نباشد وقال الذین
فی النار گویند آنانکه در آتش باشند از متبوع و تابع بعد از نومیدی از خلاصی عذاب لخزنة جهنم بخازنان دوزخ
یعنی ملکی که موکل ایشان باشند که از برای ما ادعوا ربکم بخوانید پروردگار خود را و از او در خواهید یخفف عنا تا سبک
گرداند از ما بقدر روزی از روزهای دنیا من العذاب از عذاب چیزی را اندکی استراحت کنیم و چون خزنه جهنم کلام ایشان بشنوند
قالوا گویند بایشان بروجه توبیخ و الزام حجت اولم تک آیا نبود در دنیا که تاتیکم رسلکم آمدند بشما پیغمبران شما
بالبینات بحجتهای روشن و دلیلهای هویدا بر ثبوت توحید قالوا بلی گویند آری آمدند بما و اظهار دعوت کردند و معجزات …
آوردند لیکن ما تکذیب ایشان کردیم و فرمان ایشان نبردیم قالوا گویند خازنان بروجه نومید گردانیدن ایشان از جانب دعا فادعوا
پس بخوانید خدا را و از او تخفیف عذاب خواهید که ما رخصت نداریم که از برای شما دعا کنیم پس اهل دوزخ اگرچه دعا … دعای
ایشان موجب تخفیف عذاب نیست اما بجهت عدم طاقت بآتش فریاد بر آورند و زاری کنند وما دعاء الکافرین و نیست دعای
ناگرویدگان که اهل دوزخند الا فی ضلال مگر در ضیاع و بطلان و عدم اجابت و بعد از آن خبر میدهد از نصرت دادن رسولان و
مؤمنان از کافران و میگوید که انا لننصر رسلنا بدرستی که ما یاری میدهیم پیغمبران خود را والذین آمنوا و آنان را که گرویدند
فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا و آن بحجت بینه است و بغالب شدن بمحاربه بحسب مقتضای حکمت و مصلحت و بالطاف …
و تقویت قلب و بهلاک عدو و بانتقام کشیدن از قاتلان ایشان همچنانکه بقتل یحیی ع هفتاد هزار کس کشته شدند ویوم یقوم
و یاری دهیم ایشان را در روزی که قایم شوند گواهان یعنی روز قیامت که اقامت شهادت کنند بر بطلان کافران …
اهل ایمان و آنها انبیا و ملک و مؤمنان باشند و نزد مجاهد حفظه اند که گواهی دهند از برای رسولان بتبلیغ رسالت و بتکذیب …
و گویند مراد گواهی دادن پیغمبرانست که ادای شهادت نمایند برای اطاعت مؤمنان و بر کفر مشرکان و یا مراد … انبیاست …
بر عناد و انکار اهل شرک و کفر گواهی دهند یوم لا ینفع الظالمین در روزی که سود ندهد ستمکاران را معذرتهم عذر …
ایشان چه عذر باطل ایشان قبول نمیشود ولهم اللعنة و مر ایشان راست لعنت که دوریست از رحمت خدا و مستلزم دوام عقوبت
ولهم سوء الدار و مر ایشان راست سرای بد یعنی جهنم که ابعد درکاتست و بعد از آن در نصرت حضرت موسی ع و قوم او …
ولقد آتینا موسی الهدی و بدرستی که دادیم موسی بن عمران را راه نمودن بانچه بآن راه یافته شوند در دین از معجزات و تورات

فیه لهم النفع … واورثنا و میراث دادیم … بنی اسرائیل فرزندان یعقوب را که از توابع موسی ع بودند یعنی باقی
که … در میان ایشان الکتاب کتاب تورات را که جامع انواع … بود بر وحدت و معرفت صفات حضرت عزت و مشتمل بر احکام
شریعت هدی بجهت راه حق نمودن وذکری و پند دادن لاولی الالباب خداوندان عقول خالصه را چه ایشان بسیار منتفع
میگشتند غیر ایشان و چون تفرع متفرع است بر تحمل اذیت امت از اینجهت حضرت رسالت را خطاب میکند که فاصبر پس صبر کن
بر آزار کفار قریش همچنانکه موسی ع بر ایذا و آزار فرعون شکیبایی نمود ان وعد الله بدرستی که وعده خدا بنصرت پیغمبران و هلاک دشمنان
حق درست و راست و تخلف از آن ممکن نیست و بقصه موسی ع و فرعون استشهاد این معنی نمای واستغفر و طلب آمرزش کن
لذنبک برای تدارک آنچه واقع شده باشد از تو از ترک مندوبات و چون باجماع ائمه هادین صلوات الله علیهم اجمعین
عصمت لازمه انبیاست که مستلزم عدم صدور ذنوب کبیره و صغیره است از آنها پس امر استغفار یا محمولست بر ترک اولی یا محض تعبد
… بسبب زیادتی درجه او باشد و یا بجهت آنکه امت اقتدا باو نموده در طریقه استغفار سلوک باشند یا مراد از ذنب امت باشد
یعنی استغفار کن برای فرمان نبردن امت وسبح و تسبیح گوی تسبیحی مقرون بحمد ربک بستایش پروردگار خود بالعشی
والابکار بشبانگاه و بامداد یعنی بگوی سبحان الله و بحمده و مراد آنست که همیشه مواظبت نمای بتنزیه ذات او از صفات
… و شکر گذاری او در نعم وافیه و یا نماز گذار درین دو وقت پس مراد نماز شام و خفتن و صبحست و مجاهد در تفسیر آن فرموده که نماز
گذار بامر پروردگار خود از زوال پیشین تا شب و از صبح تا آفتاب بر آمدن پس مراد نماز ظهر و عصر و صبح باشد و مرویست از حضرت رسول ص
که … حق سبحانه و تعالی فرموده که مرا یاد کن بعد از صبح ساعتی و بعد از پیشین ساعتی تا کفایت تو کنم آنچه مقصود تست و اجابت نمایم
… و ابن عباس فرموده که مراد صلوة خمس است زیرا که عشی بعد از زوالست مطلقا پس شامل نماز پیشین و پسین و شام و
خفتن باشد و ابکار فجر ثانیست که وقت نماز بامداد است آورده اند که یهودان بحضرت رسول ص جدال میکردند و میگفتند که تو صاحب ما
نیستی … صاحب ما ابو یوسف مسیح بن داود است یعنی دجال که پادشاهی او به بر و بحر فرا رسد و جویهای آب با او روان شود و سلطنت بما باز گردد
… آیات خدای تعالی پس حق سبحانه این آیه فرستاد که ان الذین یجادلون فی آیات الله بدرستی که آنانکه جدال میکنند و منازعت
مینمایند در آیتهای خدای تعالی که از جمله آن ظهور دجالست که از علامتهای آخر الزمانست بغیر سلطان اتاهم بی حجتی قوی که آمده باشد
ایشان را از حجج عقلیه یا نقلیه که دلالت کند بر صحت دعوی ایشان در حقیت نبوت دجال و بطلان دعوی تو ان فی صدورهم

نیست در سینهای ایشان إِلَّا كِبْرٌ مگر سرکشی یعنی آرزوی حکومت در دل دارند و هوای سلطنت در سر او تقاضای اثبات نبوت
در میان ایشان باشد مَا هُم بِبَالِغِيهِ نیستند ایشان رسنده بآن یعنی هرگز بآن نرسند و خدای تعالی ایشانرا ذلیل و خوار گرداند
فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ پس پناه گیر بخدای از حسد ایشان و از شر فتنه دجال که یکی از مخلوقات است إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ بدرستی که خدا
شنوا باقوال ایشان و گفتار تو الْبَصِيرُ بینا بافعال ایشان و کردار تو پس او را ظفر نیست برایشان و نگهدارنده تو از شر ایشان و چون
مجادله ایشان در آیات خدا مشتمل بر انکار بعث بود که مدار بر مخاطبه است ازین جهت بعد ازین میفرماید که لَخَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
هر آینه آفریدن زمین و آسمان أَكْبَرُ بزرگتر است نزد شما مِنْ خَلْقِ النَّاسِ از آفریدن آدمیان پس آنکسی که قادر باشد بر
خلق آسمان و زمین بی اصلی و مادهٔ با وجود عظمت و بسط هر آینه قادر خواهد بود بر آفریدن ایشان ثانیاً از اصل و ماده وَلَٰكِنَّ
أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ و لیکن بیشتر مردمان نمیدانند که این آفریدن آسانتر است چه بجهت فرط غفلت و اتباع هوا در
تامل نمیکنند و بدانکه در حکایت دجال اسماء بنت زید روایت کند که جمعی احوال او را از حضرت رسول صلعم پرسیدند فرمود که او آدمی
و از آدمیان دیگر بقد بلندتر است و بجثه قوی تر و یک چشم دارد و آیات ظهور او آنست که مردم قبل از خروج او سه سال بقحط
مبتلا شوند سال اول آسمان از آنچه بارد ثلثی باز گیرد و زمین از آنچه رویاند ثلثی نگاه دارد و در سال دویم دو ثلث باز گیرند و در سال سیم تمام
نه از آسمان باران آید و نه از زمین گیاه روید و اکثر جانوران از گرسنگی بمیرند و ابو امامه گفته که روزی حضرت رسول صلی الله علیه
خطبه خواند و بیشتر خطبهٔ او در آن روز حکایت دجال بود از آنجمله فرمود که ای مردمان در زمین هیچ فتنه از فتنهٔ دجال زیاده نیست
و خدای تعالی هر پیغمبر را که فرستاده است امت او را از فتنهٔ دجال تخویف نموده و من پیغمبر آخر الزمانم و شما امت آخر زمان
ممکن که در روزگار شما بیرون آید اگر من باشم او را بحجت الزام نمایم و اگر شما باشید جهد کنید که او را بحجت ملزم سازید و بعضی
وقت خروج او سد از میان دو کوه شام و عراق بیرون آید و لشکر خود را از چپ و راست بو...د و دعوی نبوت کند و بعد از آن
دعوی نبوت دعوی خدائی کند و در میان چشمهای او نوشته باشد که نا امید است از رحمت خدا و هر مؤمن که او را بیند آب دهن در روی او
اندازد و با وی سحر بسیار باشد و بیشتر خلق متابعت او کنند مگر کسی که او را خدای تعالی از شر او نگاه دارد و با وی بهشتی و دوزخی باشد
و هر مؤمن که بدوزخ او گرفتار شود باید که او فواتح بخواند تا آتش در او اثر نکند و مدت ملک او چهل روز باشد و بعد از آن عیسی علیه السلام
او را بکشد و بعضی از آن روزها مقابل چند سال باشد و بعضی دیگر کمتر از سال و برخی دیگر مقدار ماهی و برخی دیگر مقابل هفته و بعضی مقدار

روزی

۱۳۶

روزی و بعضی دیگر مقابل ساعتی و در روز آخر خروجش برابر گرفتن آتش در چوب خشک و دیوان همراه او باشند بصورت آدمیان
متمثل شوند پس یکی را گوید که پدر و مادر ترا زنده گردانم بربوبیت من اقرار کنی گوید آری فی الحال بعضی از دیوان بصورت والدین
وی متمثل شوند و او را گویند ای فرزند متابعت او کن که آفریدگار تست القصه همه شهرها را مسخر کند مگر مکه و مدینه که چون قصد آنجا
کند فرشته از آسمان بیاید و او را از آن منع کند آنگاه زلزله پیدا شود و هیچ منافق در مدینه نماند مگر آنکه بیرون آید و متابعت دجال
نماید و مردم آن روز را یوم الاخلاص گویند ام شریک گفت یا رسول الله آن روز مؤمنان کجا باشند فرمود که پناه به بیت المقدس
برند و دجال بیاید و آنرا محاصره کند در آن حال صاحب الامر علیه السلام بر مؤمنان ظاهر شود در وقت نماز بامداد و قامت بگوید و ایشان
آنحضرت اقتدا کرده عیسی علیه السلام نیز نزول نموده باو اقتدا کند پس در شهر بگشایند و با دجال ملعون هفتاد هزار جهود مسلح باشند و چون
بیرون آیند از شهر بیرون آید دجال بگریزد او را در حوالی مشرق بگیرند و بکشند و لشکرش در پس حصارها پنهان شوند خدای تعالی آن
حصارها را بسخن در آورد تا با مؤمنان بگویند که دشمنان شما در پس ما گریخته اند و آن روز مؤمنان داد خود را از کفار بستانند و حق تعالی
حقد و حسد از دل مؤمنان بردارد تا همه یکدیگر را دوست دارند بعد از آن هیچ کافر در عرصهٔ جهان نماند و خدای تعالی چندان برکت بزمین
دهد که در زمان آدم علیه السلام بود و حدیثی که در باب خروج مهدی صلوات الله علیه از موافق و مخالف منقول است که حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله فرموده که اگر باقی نماند از دنیا مگر یکروز که حق تعالی آن روز را دراز گرداند تا بیرون آید مردی که نام او نام من باشد و
کنیت او کنیت من و پر سازد زمین را از عدل و داد بعد از آنکه پر شده باشد از جور و ستم و در اکثر تفاسیر مذکور است که کفار مکه در باب
بعث جدال میکردند و میگفتند که قرآن سخن خدا نیست و بعث محالست حق تعالی آیهٔ مذکور را نازل ساخت یعنی آنانکه
جدال میکنند در بطلان آیتهای خدای تعالی و در دفع آن کوشند بحجتی روشن که داشته باشند در انکار و تکذیب آن در صدور ایشان نیست
مگر تکبر نمودن بر محمد صلعم و اصحاب او و هرگز ایشان بمقتضای عظمت و تکبر خود نرسند که آن ریاستست یا مرتبهٔ نبوت یا دفع آیات
زیرا که خدای تعالی ایشانرا ذلیل و خوار و مقهور گردانید پس ای محمد صلعم پناه گیر بخدای خود از شر ایشان بدرستی که خدا شنواست و بینا بافعال
و اقوال ایشان و همه را جزا و سزا رساند و بعد از آن بیان احوال مشرکان و مؤمنان مینماید باین ضرب المثل وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ
وَالْبَصِيرُ و برابر نیستند بینا و نابینا یعنی کافری که جاهل و غافل باشد از دلایل توحید بجهت عدم تفکر و تدبر در آن مبادی نیست
بمؤمنی که عاقل و عالم باشد بمعرفت او سبحانه وَالَّذِينَ آمَنُوا و برابر نیستند آنانکه گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند کارهای

شان [illegible] وَالْمُسِيءُ و نه بدکار رتبه روز [illegible] یعنی مومن صالح مساوی کافر فاسق نیست چه او ساکن درجات علیه بهشت باشد و
کرامت و این مقیم درکات هاویه باصناف اهانت قَلِيلًا مَا تَتَذَكَّرُونَ اندکی پند می پذیرید مردمان [illegible]
بسیار اندکست إِنَّ السَّاعَةَ لَآتِيَةٌ بدرستی که هر آینه قیامت آینده است که لَا رَيْبَ فِيهَا نیست [illegible] بجهت وضوح
دلالات عقلیه و نقلیه بر وقوع آن و اجماع اهل [illegible] وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لَا يُؤْمِنُونَ [illegible]
نشانهای قیامت بجهت عدم مشغولی نظر در ادله آن پس بجهت ترغیب بندگان در قبول ایمان میگوید وَقَالَ رَبُّكُمُ ادْعُونِي [illegible]
پروردگار شما که بخوانید مرا از جمیع مقاصد و مدعیات و دفع بلیات أَسْتَجِبْ لَكُمْ تا اجابت کنم از آنکه مقتضی مصلحت باشد
محققان گفته اند که داعی را لازمست لفظاً یا قصداً که دعا را متعلق بشرط مصلحت سازد و اگر نه در مطالب قبیح [illegible] هر چه در نفس [illegible]
ممکنست که داعی چیزی بود که مستلزم مفسده باشد نزد بعضی از مفسران معنی آنست که پرستید و یکتا دانید مرا تا [illegible]
و قول اول اشهر است إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ بدرستی که آنانکه گردنکشی کنند عَنْ عِبَادَتِي از پرستیدن من و یا از [illegible]
من بوحدانیت سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ زود باشد که در آورده شوند و حفص بفتح یا و خا میخواند یعنی در آیند بدوزخ دَاخِرِينَ [illegible]
ذلیلان و خوار شدگان باشند از ابن عباس منقولست که بهترین عبادتها دعاست و معاویة بن عمار روایت کند که از حضرت
جعفر صادق علیه السلام پرسیدم که یا ابن رسول الله چه میفرمائی در حق دو مرد که هر دو بمسجد روند یکی بیشتر اوقات را در دعا [illegible]
و یکی دیگر اکثر اوقات در نماز باشد فرمود که هر دو خوبست گفتم یا ابن رسول الله میخواهم بدانم که کدام از ایشان افضلست فرمود [illegible]
او اکثر است نشنیده که حق تعالی فرموده که ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ تا آخر آیه بعد از آن فرمود که دعا عبادت کبری [illegible]
کند از حضرت امام محمد باقر که آنحضرت فرمود که مراد از عبادت دعاست و دعا افضل عبادات است و حنان بن سدیر نیز [illegible]
روایت کرده که از حضرت امام محمد باقر ع پرسیدم که کدام عبادت افضلست فرمود که هیچ چیز نزد حق سبحانه دوستر از آن نیست که
شخصی از او سؤال کند و رفع با او نماید و طلب کند آنچه نزد اوست و دشمن تر از آن نیست که از عبادت استکبار کند و [illegible]
آنچه را که نزد اوست پس آیه دالست بر قدر دعا و نیز از حضرت امام جعفر صادق ع نقل کرده اند که حضرت امیر المؤمنین صلوات [illegible]
فرموده که دوسترین اعمال نزد او سبحانه دعاست و از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله منقولست که در حوایج خود رجوع بحق [illegible]
نمائید و بتضرع تمام دعا کنید که دعا مغز عبادتست و هیچ مومن خدا را نخواند الا آنکه حاجت او روا شود در دنیا یا در عقبی

و اگر جهت مصلحت حاجت او روا نشود آن کفاره گناهان او [illegible] مقتضی اثم نباشد و از حضرت امام علی نقی ع
روایت کرده اند که هر گاه بلائی متوجه بنده شود و دعا کند حق تعالی بزودی از او کشف بلا کند و اگر دعا نکند آن بلا فرود آید
و مدتی ملازم او باشد پس بر شما باد که همیشه دعا کنید و بتضرع و زاری تمام خدا را بخوانید و سلیمان بن عثمان از حضرت
[illegible] نقل کرده که روز قیامت دو مرد را که عمل ایشان مساوی یکدیگر باشد به بهشت برند و درجه یکی را بلندتر از دیگری گردانند او
[illegible] سبب این مرتبه بر من پیدا گردد و حال آنکه عمل ما یکسان بود خطاب آید که او دعا میکرد و حوایج و مقاصد خود را
[illegible] و تو دعا نمیکردی و از من چیزی را طلب نمینمودی پس بجهت ترغیب در دعا میفرماید که اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ خدای بحق
[illegible] بیافرید لَكُمُ اللَّيْلَ برای شما شب تاریک را لِتَسْكُنُوا فِيهِ تا ساکن شوید در آن و آسایش کنید از تعب حرکات روز
وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا و خلق فرمود روز را روشن در کمال نورانیت تا ببینید چیزها را و بجهت آن مواضع حاجت خود را بسهولت
شناسید و کسب معیشت کنید إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ بدرستی که خدای هر آینه خداوند بخشش بزرگست عَلَى النَّاسِ بر آدمیان
با آفریدن شب و روز که مصالح ایشان بآن بازبسته است وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لَا يَشْكُرُونَ سپاس داری
نعمت نمیکنند بجهت فرط جهالت ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ آنکه فاعل این اشیاست خدایست که آفریدگار شماست خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ
آفریننده هر چیزی یعنی آسمانها و زمینها و آنچه در میانه آنهاست لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ نیست هیچ معبودی سزاوار پرستش مگر او فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ
[illegible] گردانیده میشوید از عبادت او و بپرستش غیر او روی می آورید با وجود وضوح دلالات بر توضیح توحید و الوهیت او سبحانه
كَذَلِكَ همچنانکه برگردانیده می شوید از دین اسلام يُؤْفَكُ الَّذِينَ كَانُوا برگردانیده شوند یعنی رؤسا و اکابر کفار باز میگردانیدند
آنها را که بودند بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ که بآیتهای خدا انکار میکردند و از قبول آن ابا مینمودند اللَّهُ الَّذِي خدای بحق آنکس است که
جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ قَرَارًا گردانید زمین را از برای شما آرامگاه وَالسَّمَاءَ بِنَاءً و آسمان را سقفی وَصَوَّرَكُمْ و بنگاشت شما را
فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ پس نیکو ساخت صورتهای شما یا آنکه مراد تناسب اعضاست و استعداد آن برای اکتساب صنایع و کمالات وَرَزَقَكُمْ
مِنَ الطَّيِّبَاتِ و روزی داد شما را از طعامهای پاکیزه یعنی انواع فواکه لذیذه و نباتات طیبه یا روزی حلال بشما ارزانی فرمود
ذَلِكُمُ [illegible] فاعل این اشیاست اللَّهُ رَبُّكُمْ خدائیست که آفریدگار شماست فَتَبَارَكَ اللَّهُ پس بزرگوار و برتر است خدای تعالی
رَبُّ الْعَالَمِينَ پروردگار عالمیانست از جن و انس و ملک و غیر آن چه ماسوای آن مفتقرند بالذات و مربوب آن در معرض [illegible]

هو الحی اوست زنده یعنی منفرد بحیات ابدیه لا اله الا هو نیست هیچ معبودی که سزاوار پرستش باشد مگر او فادعوه مخلصین پس بخوانید
و پرستید او را در حالتی که پاکیزه سازندگان باشید له الدین برای او دین خود را از شرک و یا طاعات خود را از ریا و بعضی گفته‌اند
ابن عباس گفته که هر که کلمهٔ توحید را بر زبان راند باید که در عقب این بگوید الحمد لله رب العالمین یعنی شکر و سپاس مر پروردگار عالمیانرا
و چون کفار مکه ترغیب حضرت میکردند بدین خود حضرت عزت فرمود قل بگو ای محمد مشرکان مکه را انی نهیت بدرستی که من نهی کرده
و باز داشته شده ان اعبد الذین از آنکه پرستم آنانرا که تدعون من دون الله می پرستید بجز خدای بحق را لما جاءنی البینات
آن هنگام که آمد بمن حجج بینه و آیات ظاهره من ربی از نزد پروردگار من و امرت ان اسلم و امر کرده شده‌ام بآنکه گردن نهم و انقیاد
لرب العالمین مر پروردگار عالمیانرا هو الذی او آنکسیست که بقدرت کاملهٔ خود خلقکم من تراب آفرید شما را از خاک یعنی آدم
که منشأ و اصل خلقت شما است ثم پس شما را که از فرزندان او اید آفرید من نطفة از آب منی ثم من علقة پس از خون
منی بعد از چهل روز بآنصورت شکل گردد ثم یخرجکم پس بیرون آورد هر یک از شما را از رحم مادر طفلا در حالتی که کودکید ثم لتبلغوا
اشدکم پس بعد از طولیت بوآمید هر شمارا تا آنکه میرسید بسختترین قوت خود که نهایت سن جوانیست و این از سی سالگیست تا چهل
ثم لتکونوا شیوخا پس از جوانی باقی میگذارد شمارا تا پیر میگردید و منکم من یتوفی من قبل و برخی از شما آنکس است که قبض روح
او میشود پیش از شیوخت و لتبلغوا اجلا مسمی و تا برسد بمدتی نام برده شده که وقت موتست و لعلکم تعقلون و تا باشد که
تعقل کنید در آفرینش خود از انتقال خود از درجه بدرجه و باین عارف شوید بخالق خود هو الذی او آنکس است که بمحض قدرت خود
زنده میگرداند شما را و می‌میراند فاذا قضی امرا پس چون حکم کند بامری یعنی هرگاه که اراده کند که کاری را پدید آورد از زنده کردن و میرانیدن
و سایر مقدورات فانما یقول له پس جز این نیست که میگوید مر آن امر را که کن بباش فیکون پس بباشد بدون تأخیر و احتیاج
بآلتی و مدتی و کلفتی زیرا که قدرت ذاتیه موقوف بهیچ چیز نیست و چون کفار با وجود کثرت دلایل واضحه در مقام جدال و عناد بودند
ازینجهت بعد از ذکر بینات در تهدید ایشان میفرماید الم تر آیا نمی‌بینی و نمی‌نگری الی الذین یجادلون بسوی آنانکه جدال میکنند و نزاع
فی آیات الله در آیتهای خدای که حجج قرآنیه و سایر معجزات نبویه است انی یصرفون چگونه و بچه نوع برگردانیده میشوند از تصدیق
کردن آن با وجود وفور دلایل و آیات الذین کذبوا مجادلان آنانند که تکذیب کردند و انکار دیدند بالکتاب و بما ارسلنا به
بقرآن و بآنچه فرستاده‌ایم بآنچه رسلنا پیغمبران خود را از کتب آسمانی و احکام شرایع فسوف یعلمون پس زود باشد که بدانند نتیجه

تکذیب خود و وخامت آن کردهٔ خود را اذ الاغلال وقتی که غلهای آتشین فی اعناقهم در گردنهای ایشان باشد و السلاسل
و زنجیرها در گردن کفار باشد در حالتی که کشیده شوند بآن فی الحمیم در آب جوشان یا بزنجیرها کشیده شوند در آب تفات
و وهب بن منبه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کند که حق تعالی در دوزخ ابری سیاه بیافریند و با ایشان خطاب کند
چه آرزو دارید گویند آرزوی آب سرد پس حق تعالی ابر را امر کند تا بجای باران غلها و سلسلها بر سر ایشان ببارد و بندها بر سر بندها
و غلها بر سر غلهای ایشان آید پس بند بر بند و غل بر غل شود آنگاه از آن ابر آتش ببارد و دوزخ گرمتر شود ثم فی النار یسجرون
پس بعد از آن در آتش دوزخ سوخته شوند ثم قیل لهم بعد از آن گفته شود یعنی ملکه از روی توبیخ با ایشان گویند این ما کنتم تشرکون
کجایند آنانکه بودید شما که انباز میگرفتید ایشانرا و می پرستید من دون الله بجز از خدای و از ایشان توقع نفع و ضرر میداشتید و
گمان میبردید که هؤلاء شفعاؤنا عند الله قالوا ضلوا عنا گویند در جواب که آن شریکان گم شدند از ما و نمی‌یابیم ایشانرا این حکایت
قبل از آن باشد که بمعبودات خود برسند و یا مراد آن باشد که ضایع شدند از ما امداد ایشان یعنی ما از ایشان توقع مدد داشتیم و ایشان
ما را درین عذاب و نکال و عقاب بگذاشتند و هیچ نفعی بما نرسانیدند پس گویا که از ما غایبند و اگرچه بحسب ظاهر حاضرند بل لم نکن ندعوا
بلکه بر ما ظاهر گشت که نبوده‌ایم که خوانده باشیم من قبل شیئا پیش ازین در دنیا چیزی را که مفید باشد یعنی غرض از عبادت آنست که از جانب
معبود نفعی بعابد رسد و چون دانستیم که از ایشان نفعی و دفع ضرری متصور نیست پس بر ما ظاهر شد که ایشان در نفس الامر هیچ نبوده اند
ما ایشانرا چیزی پنداشته‌ایم و کذلک و همچنانکه خدای تعالی مجادلانرا فرو گذاشت یضل الله الکافرین فرو میگذارد جمیع کافرانرا تا در
حیرت راه نبرند بچیزی که از آن نفع گیرند ذلکم این فرو گذاشتن شما را امروز بما کنتم تفرحون بسبب آنست که بودید فرحناک و
خوشحال فی الارض در زمین یعنی در دنیا بغیر الحق بچیزی که حق نبود از عبادت بتان و تکذیب رسولان و عداوت و طغیان
و بما کنتم تمرحون و بسبب آنکه بودید که بسیار نشاط میکردید بجهت وقوع مکاره و بلایا بر انبیا ادخلوا ابواب جهنم در آیید ای اهل
شرک و طغیان بدرهای هفتگانهٔ دوزخ که برای شما منقسم شده یعنی هر طایفه بدرکهٔ در آیید خالدین فیها در حالتی که جاوید باشید در آن
فبئس مثوی المتکبرین پس بد آرامگاهیست مر گردنکشانرا و طاغیانرا درکهٔ آخرین دوزخ که جهنم است و چون از برای ارباب شرک
و عناد هست ابواب جهنم فاصبر پس شکیبائی کن ای محمد صلی الله علیه و آله بر ایذای قوم و بر طریق حق و منهج انذار و تخویف ثابت قدم باش اگرچه
مستلزم اذیت و مشقت باشد ان وعد الله بدرستی که وعدهٔ خدا بنصرت اولیا و هلاکت اعدا در دنیا و عقبی حق درست و راست

و یا باشبهه واقع خواهد شد فَإِمَّا نُرِيَنَّكَ پس هرآینه اگر ترا در زمان حیات نمائیم بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ برخی ازانچه وعده
میدهیم ایشان را از عذاب و عقاب پس آن جزای آنهاست همچنانکه در جنگ بدر واقع شد از قتل و اسیر أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ و یا اگر ترا بمیرانیم
و بجوار رحمت خود درآوریم پیش از ظهور آن عذاب فَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ پس بسوی ما بازگردیده خواهند شد در روز قیامت و جزای خود
خواهند یافت یعنی بهیچوجه ایشان را فرو نخواهیم گذاشت آورده اند که کفار از روی جدال از حضرت رسول صلعم سؤال میکردند مثل روان گردانیدن چشمها
و ظاهر گردانیدن بستانهای مزین بانواع میوها در حضور ایشان و ببالای آسمان رفتن و غیر آنها چنانکه در سورهٔ بنی اسرائیل مذکور است
حق تعالی فرستاد که وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا و بتحقیق که فرستادیم پیغمبران را مِنْ قَبْلِكَ پیش از زمان تو مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ
که بعضی از ایشان آنها اند که خوانده ایم قصهٔ ایشان بر تو و آنها بیست و پنج پیغمبر اند وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ و برخی دیگر از ایشان آنها اند
که نخوانده ایم قصهٔ ایشان را بر تو اما نام ایشان را دانسته چون الْيَسَعَ و غیر او و بعضی دیگر آنها اند که نام ایشان را بتو نگفته ایم و نه قصهٔ ایشان
خوانده ایم و مجموع انبیا بروایت مشهور صد و بیست و چهار هزار بودند و گرویدن بایشان مشروط بتعیین عدد و معرفت نسب و اسم ایشان
وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ و نبود مر هیچ پیغمبری را أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ آنکه بیاورد معجزه که نشان نبوت او باشد إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مگر بدستوری
خدای تعالی و فرمان او یعنی ای متعنتان معاند شما از پیغمبران اختراع معجزات میکنید و حال آنکه هیچ پیغمبری مستقل نیست در اظهار معجزه بدون
اذن من و اذن ندادن در معجزات مذکوره بجهت آنست که حکمت و مصلحت من مقتضی عدم وقوع آنست آنگاه وعید ایشان میکند که
فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ پس چون بیاید فرمان خدای تعالی بعذاب اهل اختراع بعد از وضوح دلالت آیات بر صدق نبوت پیغمبر قُضِيَ بِالْحَقِّ
حکم کرده شود براستی میان اهل ایمان و کفار و سایر ابرار و فجار یعنی مشرک مبطل معذب گردد و مؤمن محقق نجات یابد وَخَسِرَ هُنَالِكَ
و زیان کنند آنجا الْمُبْطِلُونَ اهل بطلان یعنی معاندان که بعد از دیدن معجزه که دلالت بر نبوت میکند با وجود این در صدد ابطال آن
در آیند و از جنت محروم باشند و معذب بانواع عقوبات گردند پس بجهت الزام حجت بر اهل انکار تعداد نعمت خود میکند که اللَّهُ الَّذِي
خدای بحق و معبود مطلق آن کسی است که جَعَلَ لَكُمُ الْأَنْعَامَ بیافرید برای شما جنس چهارپایان را از شتر و گاو و گوسفند و اسب و استر و خر
لِتَرْكَبُوا مِنْهَا تا سوار میشوید بعضی از آنرا وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ و برخی از آن که میخورید چون گوسفند و برخی دیگر که قابلیت هر دو دارد چون
شتر و گاو وَلَكُمْ فِيهَا و مر شماراست در چهارپایان مَنَافِعُ نفعهای بسیار چون شیر و پشم و موی و غیر آنها وَلِتَبْلُغُوا عَلَيْهَا و تا
ایشان را تا برسید بجهت آن سفر کردن بر برخی از آن حَاجَةً فِي صُدُورِكُمْ بحاجتی که در سینهای شماست از تجارت در بلاد نزدیک و دور و زیارت

وعلیها

کردن و حج گذاردن و سایر امور دینیه و دنیویه وَعَلَيْهَا و بر چهارپایان یعنی شتران که کشتی بیابانند وَعَلَى الْفُلْكِ و بر کشتیهای دریا
تُحْمَلُونَ برداشته میشوید یعنی چونکه حق تعالی عالم بود باحتیاج بندگان بمسافرت بر و بحر پس بجهت ایشان مرکبی از برای هر یک تعیین نمود
وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ و مینماید خدای بشما نشانهای خود را که دلالت میکند بر کمال قدرت و فرط رحمت فَأَيَّ آيَاتِ اللَّهِ تُنْكِرُونَ
پس کدام یک از آن نشانهای خدا انکار میکنید چه هیچکدام از آنها از غایت ظهور قابل انکار نیستند پس در تهدید اهل عناد میفرماید أَفَلَمْ يَسِيرُوا
آیا سیر نمیکردند منکران قدرت ما فِي الْأَرْضِ در زمین عاد و ثمود در وقت تجارت یمن و شام فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ تا بنگرند که چگونه بود
عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ سرانجام کار آنانکه پیش از ایشان بودند كَانُوا آن امم ماضیه بودند أَكْثَرَ مِنْهُمْ بیشتر از ایشان از روی عدد
وَأَشَدَّ قُوَّةً و سختر از روی توانائی وَآثَارًا فِي الْأَرْضِ و از روی نشانهای بر زمین که آن قصور مشیده و قلاع مرتفعه و حصون
عالیه است فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ پس دفع نکرد و باز نداشت از ایشان عذاب را مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ آنچه بودند که کسب میکردند از جمع مال
و سپاه فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ پس آن هنگام که آمد بایشان رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ پیغمبران ایشان بمعجزات بینه و آیات ظاهره فَرِحُوا
بِمَا عِنْدَهُمْ شاد شدند بانچه نزدیک ایشان بود مِنَ الْعِلْمِ از دانش خود و استحقار علم رسولان کردند مراد از علم ایشان عقاید باطله و شبهات
فاسدهٔ ایشانست که چون اعتقاد بعدم بعث و تعذیب و عدم وقوع قیامت و غیر آن داشتند یا علم مکاسب و تجارات و اعتقاد
کردن بسبب مهارت ایشان در آنکه هیچ علمی در نفع و فواید بعلم ایشان نمیرسد و یا علم طبایع و تنجیم و علم فلاسفه و دهریه چنانکه در خبر است که
حکمای یونان هرگاه که وحی انبیا را استماع میکردند استحقار آن مینمودند و در دفع و تصغیر آن میکوشیدند و نسبت بعلم خود آنرا جهل
میکردند و در روایت آمده که چون موسی ع اظهار دعوت نمود سقراط حکیم را گفتند که چرا بشهر موسی مهاجرت نمیکنی تا از او کسب علوم
دینیه نمائی گفت ما بحلیهٔ تهذیب اخلاق آراسته ایم و بزیور صلاح نفس پیراسته محتاج به تهذیب کسی نیستیم حاصل که کفار بعلم خود
در امور دنیا یا علوم طبایع مغرور شده بعلوم دینیه استهزا میکردند وَحَاقَ بِهِمْ و فرود آمد و احاطه نمود بایشان مَا كَانُوا بِهِ وما فهم
يَسْتَهْزِئُونَ جزای آنچه که بودند که بآن استهزا میکردند فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا پس آن هنگام که بدیدند سختی عذاب ما را در دنیا و
دمی آمدند قَالُوا آمَنَّا گفتند ایمان آوردیم بِاللَّهِ وَحْدَهُ در حالتی که یگانه و یکتاست وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ
و کافر شدیم بانچه بودیم بآن شرک آورندگان از اصناف بتان فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ پس نبود که سودی کند ایشانرا إِيمَانُهُمْ گرویدن ایشان
لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا آن هنگام که دیدند سختی عذاب ما را زیرا که در وقت معاینهٔ عذاب تکلیف مرتفع است و صحت قبول ایمان فرع

زمان تکلیف پس وزن ... یأس قبول ایمان ممنوع است سُنَّتَ اللّٰهِ سنت نهاده است خدای تعالی ... صحت ایمان در حین
یأس سنت نهادنی الَّتِي قَدْ خَلَتْ چنان سنتی که گذشته است فِي عِبَادِهِ در میان بندگان او در امم ماضیه یعنی این طریقه مستمر بود
در جاهلان زمان پیش وَخَسِرَ هُنَالِكَ و زیان کار شدند در زمان دیدن عذاب الْكَافِرُونَ ناگرویدگان بجهة عدم نفع
ایمان آوردن دران زمان سورة السجدة [illegible] آیت از ابی بن کعب مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه وآله
فرمود که هر که یکبار حم سجده را تلاوت کند بهر حرفی از آن ده حسنه در نامه اعمال او ثبت نماید و از امام جعفر صادق علیه السلام
مرویست که هر که این سوره بخواند روز قیامت نور او مقدار مد بصر باشد و در آن روز شادان بود و در دنیا محمود باشد بنحوی که
مردمان بر احوال او رشک برند و از خدای تعالی تمنا کنند حال او را و چون حق سبحانه وتعالی اختتام سوره مؤمن بآنان کرد که منکران آیت بود
افتتاح این سوره نیز بمثل آن کرده فرمود که بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ حم تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
برخی از اقوال علما در تفسیر این دو حرف در سوره المؤمن گذشت و حم اگر اسم سوره است پس معنی آنست که این سوره فرستاده شده است
از جانب خدای بخشنده و بجمیع مردمان مهربان و اگر نه معنی برین نهجست که فرو فرستاده شده از نزد خدای بخشنده کِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ
کتابیست تفصیل داده شده آیتهای آن در معانی مختلفه از احکام و امثال و مواعظ و امر و نهی و ترتیب وعد و وعید در حلال و حرام
قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ در حالتی که آن کتاب عربیست مر قوم عرب را که عربی دانند بَشِيرًا وَنَذِيرًا مژده دهنده است مر جماعتی
که بآن عمل کنند و بیم کننده بدوزخ مر آنانرا که بآن نگروند و با وجود این صفات جلیله فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ پس روی برتافتند از قبول آن بیشتر ایشان
فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ پس ایشان نمی شنوند بسمع قبول بجهت عدم تأمل و تدبر در آن وَقَالُوا و گفتند مشرکان که قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ دلهای ما
در پوششی است مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ از فهم آنچیزی که میخوانی ما را بسوی آن یعنی قرآن را در نمی یابیم وَفِي آذَانِنَا وَقْرٌ و در گوشهای ما
گرانیست از استماع قرآن پس آنچه بر ما میخوانی نمی شنویم وَمِنْ بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ حِجَابٌ و میان ما و میان تو پرده ایست که مانع
رسیدن ماست بتو این تمثیل بتباعد ایشانست از تعقل آنچه بر ایشان میخوانند از آیات قرآن و عدم اعتقاد ایشان بر وجهی که گوئیا
دلهای ایشان در پرده است و در گوش ایشان گرانی است که هیچ چیزی نمی شنوند و در تاریخ طبری مذکور است که ابوجهل جامه را میان خود
و میان پیغمبر پرده ساخت و در پس آن رفته گفت ای محمد صلعم تو از آن طرف و من از این جانب فَاعْمَلْ پس عمل کن تو بدین و مذهب خود
إِنَّنَا عَامِلُونَ بدرستیکه ما عمل کنندگانیم بر کیش و ملت خود و یا کوشش کن در ابطال امر ما که ما نیز در ابطال امر تو تقصیر نمیکنیم یا ...

کردن

کردن ... شما ... و چون مشرکان طعن و تحکم از حد بردند حق تعالی رسول خود را امر کرد قُلْ إِنَّمَا أَنَا بگو با این جماعت
[illegible] بَشَرٌ مِثْلُكُمْ آدمی ام مانند شما یعنی از جنس شمام نه از جنس ملک و جن که شما سخن ایشان را در نیابید و فهم نکنید
[illegible] دعوت ... گوش شما از شنیدن آن کراهت و طبع از آن متنفر داشته باشد بلکه مضمون دعوت من اینست که يُوحَىٰ إِلَيَّ
[illegible] سوی من اینکه أَنَّمَا إِلٰهُكُمْ جز این نیست که خدای شما إِلٰهٌ وَاحِدٌ خدای یگانه است که هیچ شریکی نیست او را در خدائی
[illegible] إِلَيْهِ پس استقامت نمائید و راست بایستید در توجه بسوی او یعنی بر توحید و اخلاص طاعت یکجهت شوید وَاسْتَغْفِرُوهُ
و آمرزش طلبید از او از عقیده باطله که شرکست یا از گناهانی که پیش از اسلام کرده اید وَوَيْلٌ لِلْمُشْرِكِينَ و سختی عذاب مر شرک آورندگانراست
[illegible] يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ آنانکه نمیدهند زکوة را بجهة بخل و عدم شفقت وَهُمْ بِالْآخِرَةِ و حال آنکه ایشان بسرای دیگر یعنی از بعث و
[illegible] قیامت هُمْ كَافِرُونَ ایشان ناگرویدگانند و این آیه حجت است بر وجوب زکوة بر کافر بجهت توعد او بر عدم دادن زکوة
لیکن ادای آن در حال کفر صحیح نیست زیرا که منافی اخلاص است و بعضی از اهل تفسیر معنی آیه را برانوجه حمل کرده اند که کفار اعتقاد ندارند بزکوة
دادن و اعتراف بآن نمیکنند یا آنکه بکلمه توحید که زکوة نفس است اقرار نمی نمایند و بعد از وعید ایشان مرهم وعد بر جراحت حرمان اهل ایمان
نهاده فرمود که إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستیکه آنانکه ایمان آورده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند کارهای شایسته و ستوده لَهُمْ أَجْرٌ
مر ایشانراست مزدی بر ایمان و اعمال صالح غَيْرُ مَمْنُونٍ که منت نهاده نشود یعنی ایشانرا بران اجر منت ننهند زیرا که منت فرع
[illegible] است و در اکثر تفاسیر ممنون بمعنی مقطوعست یعنی مزدی نابریده و ناکاسته که هرگز منقطع نشود و فنا نپذیرد آنگه بجهت توبیخ
[illegible] فرماید که قُلْ بگو ای محمد صلعم مر کافرانرا أَئِنَّكُمْ لَتَكْفُرُونَ آیا کافر میشوید این کلام بر سبیل تعجبست یعنی چگونه و بچه وجه کافر میشوید
بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ بآنکسی که بیافرید زمین را فِي يَوْمَيْنِ در دو روز که یکشنبه و دوشنبه باشد و منقولست که در روز یکشنبه اصل زمین را
آفرید و در دوشنبه آنرا منبسط ساخت و در اکثر تفاسیر مذکور است که مراد مقدار دو روز است یا دو نوبت که در هر نوبت آنچه میخواست با ...
[illegible] آفرید بر هر تقدیر میفرماید که ای محمد بکفار بگو که چگونه کافر میشوید بکسی که قادر است بر خلق زمین در دو روز وَتَجْعَلُونَ لَهُ أَنْدَادًا
و میگردانید از برای او همتایان یعنی میسازید از برای او اشباه و امثال که در نهایت عجزند ذٰلِكَ آن قادری که زمین را آفرید رَبُّ الْعَالَمِينَ
پروردگار عالمیانست و آفریننده جمیع ممکنات وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ و آفرید در زمین کوههای بلند پایدار مِنْ فَوْقِهَا از زبر زمین
تا منافع آن ببندگان رسد و بر ایشان ظاهر گردد فایده آفریدن آن وَبَارَكَ فِيهَا و برکت کرد در آن کوهها یعنی گردانید منافع بسیار

از معادن و منابع و نباتات و اشجار بدان زرع و غرس وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا و تقدیر کرد در زمین روزیهای اهل زمین یعنی
ساخت دران از برای هر نوعی از جنس حیوانات انچه بآن معیشت کنند یا مخصوص ساخت حدوث هر قوتی را بقطری از اقطار چون جو
گندم و برنج و خرما و ذرت و امثال آن که هر یک قوت غالب بلدی اند فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ در تتمهٔ چهار روز یعنی در دو روز دیگر که آن سه شنبه و چهارشنبه
باشد این کلام از قبیل آنست که کسی گوید که سیر کردم از بصره تا بغداد در مدت ده روز و تا کوفه در مدت پانزده روز یعنی بتتمهٔ پانزده روز
سَوَاءً که یکسان بودند یکسان بودنی یعنی چهار روز تمام بی زیاده و نقصان و این چهار روز لِلسَّائِلِينَ مر پرسندگان راست
جوابیست مر جماعتی را که سؤال کنند که خلق زمین و تقدیر انچه در آنست در چند روز شده و عکرمه از حضرت رسول صلعم روایت کرده که حق
زمین را در روز یکشنبه و دوشنبه خلق نموده و کوهها را در روز سه شنبه و اشجار و نباتات و بناها را در چهارشنبه و سموات را در پنجشنبه و شمس و قمر و نجوم
و آدم را در روز جمعه ثُمَّ اسْتَوَىٰ بعد ازان قصد کرد بر وجه استقامه إِلَى السَّمَاءِ بسوی آفریدن آسمان یعنی حکمت داعی آن شد که بعد از خلق
سفلیه خلق آسمان نمود بقدرت غالبه وَهِيَ دُخَانٌ و حال آنکه آسمان در آن روز دودی بود یعنی بخارات بود بهیات دود و در اکثر تفاسیر مذکور
که حق تعالی از خلق عالم سفلی و علوی جوهری را بیافرید سبز و بنظر هیبت در او نگریست آب شد و بعد ازان آتش را بآن مسلط کردانید تا بجوش آمد و کفی و بخاری
ازان بهم رسید و بر بالای آب بر داشت بعد ازان آب را منجمد ساخت پس ازان بخار مرتفع آسمانها را بیافرید و عرش ابران بر داشت و ازان آب منجمد
زمین را آفرید و چون خلق آسمان و زمین نمود فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ پس گفت مر آسمان و زمین را ائْتِيَا بیائید بانچه شما را فرمایم
طَوْعًا در حالتی که فرمان برید فرمان بردنی أَوْ كَرْهًا یا کراهت داشته باشید یعنی اگر بطوع و رغبت و اگر بکراهیت که شما را از انچه امر کنم
چاره نیست مراد اظهار کمال اقتدار و وجوب وقوع مراد اوست پس بروجهی که بیائید مأمور مطیع که فعل امر مطاع بر ایشان داخل
سؤال بر سبیل حقیقت باشد و برین قیاس است انچه از ابن عباس مرویست که حق تعالی آسمان را گفت که ماه و ستارگان را که در ذات تو خلق کرده
ظاهر ساز و زمین را فرمود که انهار و اشجار و اثمار خود را بیرون آور قَالَتَا أَتَيْنَا گفتند آسمان و زمین آمده ایم بهر چه فرمودی طَائِعِينَ در حالتی
که فرمان برندگانیم و نزد بعضی آنست که حق تعالی زمین را و آسمان را قدرت داد بر تکلم و بعد ازان با ایشان خطاب کرد بنابرین سؤال و جواب بر حقیقت خود
باشد در خبر آمده که چون او سبحانه خطاب بزمین کرد اول موضع کعبه بجواب أَتَيْنَا طَائِعِينَ تکلم نمود و بعد ازان اجزای دیگر که در یکی آن بود بر همین ترتیب
تا تمام اجزای زمین اعتراف بطوع خود نمودند و بدین جهت آن موضع را کعبهٔ اسلام و قبلهٔ انام کردانید فَقَضَاهُنَّ پس محکم کردانید آسمانها را
از خلق آن سَبْعَ سَمَاوَاتٍ در حالتی که هفت آسمان بودند فِي يَوْمَيْنِ در مدت دو روز که پنجشنبه و جمعه باشد و گویند حق تعالی در روز پنجشنبه همه

آسمانها را آفرید و در روز جمعه شمس و قمر را و در ساعت آخر آن آدم را و در همین ساعت قیامت قائم باشد وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ و وحی کرد
در هر آسمانی أَمْرَهَا کار آنرا یعنی مقرر کردانید هر فلکی را و انچه ازان آید از تدابیر و مصالح یا الهام کرد باهل هر یک از آسمانها که بچه نحو
عبادت کنند وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا و آرایش دادیم آسمان نزدیکتر را که آسمان اولست بِمَصَابِيحَ بچراغهای روشن یعنی ستارگان
که چراغهای درخشانند چه بسبب لطافت آسمانها جمیع کواکب مرئی میشوند اگرچه بعضی ازان در آسمان دیگر باشد وَحِفْظًا
و نگاه داشتیم آنرا نگاه داشتنی یعنی از شیاطین که داعیهٔ شنیدن کلام ملائکه داشته باشند ذَٰلِكَ انچه مذکور شد از بدایع و صنایع
تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ اندازه کردن و آفریدن خدای غالبست که بقدرت کامله در ملک خود هر چه خواهد کند الْعَلِيمِ دانا بمصالح آفریدن
چه بنای سموات سبع از دخان و تزیین آن بمصابیح دلالتی تمام دارد بر کمال علم و قدرت او فَإِنْ أَعْرَضُوا پس اگر روی برگردانند کافران
از ایمان با وجود این حجج بینه بر وحدانیت و قدرت فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ پس بگوی ای محمد که بیم کردم و ترسانیدم شما را صَاعِقَةً
از صاعقه مِثْلَ صَاعِقَةِ مانند عقوبت عَادٍ وَثَمُودَ قوم عاد و گروه ثمود که آن باد صرصر و این صیحهٔ جبرئیل بود و نزول این عقوبات
بر ایشان إِذْ جَاءَتْهُمُ الرُّسُلُ در حالتی بود که آمده بودند با ایشان پیغمبران یعنی هود و صالح مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ از پیش روی ایشان
وَمِنْ خَلْفِهِمْ و از پس ایشان یعنی از جمیع جوانب ایشان در آمده از هر جهت و هر باب در نصیحت ایشان جد و جهد و کوشش نمودند
گاهی برفق و زمانی بعنف و ساعتی بنصیحت و یا آنکه رسولان با ایشان آمده بودند از جانب ماضی و مستقبل یعنی چونکه از خبر پیغمبران پیشین
بایشان رسیده بود و از پیغمبرانی که بعد از ایشان دعوی نبوت کنند هود و صالح اخبار ایشان نموده بودند پس گویا همه پیغمبران
بایشان آمده بودند و مضمون نصیحت ایشان آن بود که أَلَّا تَعْبُدُوا باید نپرستید إِلَّا اللَّهَ مگر خدای تعالی را و در عبادت غیر را
شریک وی نکنید قَالُوا گفتند کافران در جواب رسولان از روی تکذیب لَوْ شَاءَ رَبُّنَا اگر خواستی پروردگار ما که ایمان آوریم و غیر او را
شریک او نسازیم لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً هر آینه فرستادی فرشتگان را بسوی ما تا ما را بدین توحید دعوت کردندی نه مثل شما که از جنس ما باشید
فَإِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ پس ما بهر چیزی که شما بآن خبری که فرستاده شده اید بزعم خود كَافِرُونَ ناگرویدگانیم زیرا که شما مانند ما آدمیانید
و هیچ فضلی و مزیتی ندارید بر ما پس در تفصیل قصهٔ ایشان میفرماید که فَأَمَّا عَادٌ پس اما گروه عادیان فَاسْتَكْبَرُوا پس گردنکشی کردند
و تعظیم نمودند بر اهل خود فِي الْأَرْضِ در زمین احقاف که بلاد ایشانست بِغَيْرِ الْحَقِّ بناسزا و ناروا یعنی بدون استحقاق آن
چه تجبر و تکبر ایشان بجهت محض کفر و صریح ظلم ایشان بود و پس هود ع تهدید ایشان نمود بنزول عذاب و ایشان از روی

انقعات با شر دیده و بقوت و شجاعت خود مغرور شده بودند وَقَالُوا وگفتند در جواب هود که مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً کیست سخت‌تر از ما از جهت
توانائی و تن آوری در خبر است که قوت ایشان بمثابه بود که سنگ عظیم را از کوه بضرب دست بکندندی حاصل که بجهت قوت و تنو
و جسامت خود مغرور گشته از تهدید هود اندیشه نکردند و گفتند چون هیچکس در عالم بقوت ما نمیرسد پس کی برفع عذاب از خود قادر خواهیم بود
رد قول ایشان کرده میفرماید که أَوَلَمْ يَرَوْا آیا ندیدند و ندانستند آن مغرور شدگان بتوانائی خود أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ که خدائی که آفرید ایشانرا
هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً او سخت‌تر است از ایشان از روی قوت و قدرت چه او قادر بالذات است در توانائی که غیر او را آن توانائی نیست
پس قادر باشد بر انزال عذاب و هلاک ایشان بآن وَكَانُوا بِآيَاتِنَا و بودند که از روی استکبار بنشانهای قدرت ما یا بمعجزات ما يَجْحَدُونَ
انکار و جحود میکردند با وجود علم ایشان بحقیت آن فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ پس فرستادیم بر ایشان رِيحًا صَرْصَرًا بادی سخت که باواز مهیب آن
هلاک شدند یا بادی بغایت سخت که بجهت شدت سردی ایشانرا هلاک کرد فِي أَيَّامٍ نَحِسَاتٍ در روزهای شوم که آن اول [illegible]
بود از بامداد روز چهارشنبه تا آخر چهارشنبه دیگر که هشت روز باشد از ضحاک منقولست که خدای تعالی اول باران از ایشان منع سالی باز
و در نیمدت اصلا باد ساکن نشد بعد از آن باد را سخت گردانید تا همه مستاصل شدند و از جابر بن عبد الله انصاری روایتست که چون خدای تعالی
اراده خیر کند بایشان باران دهد باد دهد و اگر نه باد دهد بی باران چنانکه باصحاب عاد کرد حاصل که در ایام مذکوره باد صرصر را فرستادیم
لِنُذِيقَهُمْ تا بچشانیم ایشانرا عَذَابَ الْخِزْيِ عذاب رسوائی و خواری فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا یعنی با وجود قوت و شوکت
همه را خوار و ذلیل گردانیدیم و هلاک کردیم وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَى و هر آینه عذاب آنسرای که دوزخست رسواتر از وی و خوار کننده‌تر
وَهُمْ لَا يُنْصَرُونَ و ایشان یاری داده نشوند در آن روز بدفع عذاب از جابر عبد الله انصاری مرویست که ابوجهل بعضی از اکابر
قریش را جمع کرد و گفت کار محمد بر ما ملتبس است کسی را که سحر و شعر و کهانت داند نزد وی باید فرستاد تا با او مکالمه نماید و احوال او را
نیک بررسی کرده ما را اعلام نماید عتبه گفت من این علوم را دانسته‌ام بروم و با او گفتگو کنم و آنچه از او بر من ظاهر شود شما را اخبار نمایم
پس نزد آنحضرت آمده گفت ای محمد تو بهتری یا هاشم و عبد المطلب و عبد الله که پدران تو بودند ایشان بت الهه ما نمیکردند پس تراچه برین داشته
که زبان بدشنام ایشان گشوده و ما را گمراه میدانی اگر مراد تو ریاستست ما ترا پیشوای خود گردانیم و لوای حکومت و خطبه سلطنت
بنام تو بخوانیم و اگر غرض تو نکاح کردنست با بکار جمیله هر کدام از دختران قریش که تو اختیار کنی بتزویج تو در آوریم و اگر مدعای تو مال
باشد چندان از زر سرخ و سفید بتو دهیم که هرگز درویش نشوی و هیچکس بتوانگری تو نباشد حضرت این سخنان را می‌شنید و هیچ نمیگفت چون سخن

تمام

تمام کرد در جواب او فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم حم تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ تا اینجا که فَأَمَّا عَادٌ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ عتبه دست
در دهن آنحضرت نهاد و گفت بحق خویشی که با هم داریم که خاموش شو و برخواسته بخانه خود رفت و نزد قریش نرفت ایشان گفتند که عتبه دیر کرد
مبادا که از کیش خود برگشته باشد و بدین محمد صلعم میل نموده یا آنکه محمد او را طعامی و رشوتی داده باشد و او را فریب داده پس برخواستند و بخانه
عتبه آمده گفتند ترا از بیامدی همانا از دین خود برگشتی یا طعام او را خوردی یا رشوتی از او قبول کردی عتبه از این سخن برآشفت و گفت
مال من از مال همه شما بیشتر است و استیلای من از استیلای همه در پیش چرا بطعام کسی فریفته شوم و شما میدانید که او را مالی نیست لیکن چون
برسوت کبیره ابو بید ولیکن نزد او رفتم و با او سخنی چند گفتم او در جواب من کلامی خواند که نه شعر بود و نه کهانت و نه سحر و آنچه از آنحضرت
شنیده بود برایشان خواند پس گفت من دست بر دهن او نهادم و او را سوگند دادم که دیگر نخواند و شما میدانید که محمد هرگز دروغ نگفته
پس ترسیدم که عذابی فرود آید که موجب هلاک من و شما گردد ایشان خایب و سرگردان از خانه وی بیرون آمدند القصه حق تعالی ذکر احوال
قوم هود نموده در صدد بیان قصه ثمود در آمده میفرماید که وَأَمَّا ثَمُودُ و اما ثمود که قوم صالح بودند فَهَدَيْنَاهُمْ پس دلالت کردیم ایشانرا
راست بوسیله حجج و ارسال رسل یا نمودیم بایشان طریق ضلالت و ارشاد را که قوله و هدیناه النجدین فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى پس برگزیدند
[illegible] را یعنی جهالت و ضلالت و کفر را عَلَى الْهُدَى بر راه راست ایمان فَأَخَذَتْهُمْ پس فرا گرفت ایشانرا صَاعِقَةُ الْعَذَابِ
الْهُونِ قارعه عذاب و مصیبت عقاب خوار کننده مراد صیحه جبرئیلست که بیکلحظه همه بآن هلاک شدند بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ بسبب آنچه بودند
که کسب میکردند از تکذیب صالح و عقر ناقه وَنَجَّيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا و برهانیدیم از آن صاعقه آنانرا که ایمان آورده بودند بصالح وَكَانُوا يَتَّقُونَ
و بودند که پرهیز میکردند از شرک و بعد از ذکر عقوبت دنیویه برای امم مکذبه احوال اخرویه مطلق گروه را بیان میفرماید که وَيَوْمَ يُحْشَرُ و یاد کن ای محمد
آن روز را که حشر کرده شوند أَعْدَاءُ اللَّهِ دشمنان خدا از خلق اولین و آخرین إِلَى النَّارِ بسوی آتش دوزخ فَهُمْ يُوزَعُونَ پس ایشان باز داشته شوند
یعنی پیشینیان را نگاه دارند تا پسینیان بایشان رسند آنگاه ایشانرا بهیئت مجموعی روانه کنند حَتَّى إِذَا مَا جَاءُوهَا تا آنکه چون بیایند بآتش
دوزخ شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ گواهی دهد بر ایشان گوشهای ایشان بآنچه شنیده باشند از دعوت رسولان من و از آن اعراض نموده وَأَبْصَارُهُمْ
و چشمهای ایشان بآنچه دیده باشند از آیات داله بر وحدانیت و ایمان نیاورده باشند وَجُلُودُهُمْ و پوستهای ایشان یعنی جوارح ایشان
بآنچه مباشر آن شده باشند از اعمال قبیحه و در روایت آمده که اول عضوی که تکلم کند دست چپ است بود و دست راست و جمعی دیگر برآنند که
مراد بجلود فروج ایشانست که بر ایشان گواهی دهند بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بآنچه بودند که عمل میکردند در دنیا و شهادت جوارح باین وجهست

که حق تعالی دهان و زبان و کام ایشان را ایجاد فرماید بعد از آن ایشان را ملجا سازد باعتراف نمودن و گواهی دادن بر صاحب خود و یا ایجاد کلام
در ایشان مانند ایجاد کلام در درخت یا ظاهر سازد در آنها علاماتی که دلالت کند بر آنچه کرده اند پس بزبان حال ناطق شوند وَقَالُوا
و گویند کافران بر وجه توبیخ لِجُلُودِهِمْ مر اعضای خود را که گواهی بر ایشان داده باشند لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا از برای چه گواهی دادید
و حال آنکه ما در دنیا آفات را از شما دفع میکردیم و الحال در صدد آن بودیم که عذاب از شما باز داریم قَالُوا گویند اعضای ایشان که ما را عتاب مکنید که
باختیار خود ناطق نشدیم بلکه أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي بسخن در آورد ما را آن خدائی که بقدرت کامله خود أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ بسخن در آورد
هر چیز را که از شأن او تکلم باشد وَهُوَ خَلَقَكُمْ و او بیافرید شما را أَوَّلَ مَرَّةٍ نخستین بار و از عدم بوجود آورد وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ
و بسوی او باز گردیده شوید برای جزا یعنی از قدرت خدائی که قادر است بر انطاق مردمان و بر خلق شما در اول بار و بر اعاده شما بسوی جزا عجب
غریب نیست اگر ما را بنطق در آورد وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ در آن روز خدای تعالی منکر را امر کند تا با ایشان بگوید بر سبیل الزام که ...
مبدأ و معید شماست و نبودید شما که پوشیده شوید و مخفی مانید أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ از آنکه گواهی دهد بر اعمال شما سَمْعُكُمْ گوشهای شما وَلَا
أَبْصَارُكُمْ و نه چشمهای شما وَلَا جُلُودُكُمْ و نه اعضای شما این کلام بجهت آن گویند که کفار در دنیا در پس پرده و دیوار میگریختند
و دامن بجهت ترس رسوائی گمان نمیبردند که اعضای ایشان گواهی دهد وَلَٰكِنْ ظَنَنْتُمْ ولیکن گمان داشتید أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ
كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ بسیاری از آنچه میکنید و باین جهت در قبایح جرأت میکردید ابن عباس گوید که روزی من خود را باستار کعبه پوشیده
بر کسی بیامدند یکی صفوان که از قبیله ربیعه بود و امید و عبد الله ثقفی که از قریش بودند و با یکدیگر مکالمه آغاز کردند و گفتند آیا آنچه ما میگوییم خدا
میشنود یکی گفت اگر بلند گوئیم میشنود و دیگری گفت که اگر بلند شنود آهسته نیز شنود من رسول را از این خبر دادم این آیه نازل شد
وَذَٰلِكُمْ ظَنُّكُمُ و آن دعوی شما بعدم علم خدا باکثر اشیای که آن گمان شما الَّذِي ظَنَنْتُمْ که گمان میبردید در دنیا بِرَبِّكُمْ بآفریدگار خود أَرْدَاكُمْ
که هلاک کرد شما را آن گمان فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ پس گشتید از زیانکاران چه بجهت فساد این اعتقاد سرمایه نجات را از دست داده خود را
هلاک ساختید پس بنده مؤمن باید که در اوقات خلوات خوف و خشیت او در ارتکاب معاصی کم از علانیه نباشد بلکه خوف سری او زیاده باشد
تا در سلک این جماعت نباشد و از امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که باید بنده مؤمن بر وجهی از خدای تعالی ترسد که گویا مشرف بر دوزخ
و برحمت او بر نهجی امیدوار باشد که گویا از اهل بهشت پس این آیه تلاوت فرمود و بعد از آن فرمود که خدای تعالی نزد ظن بنده خود است
اگر ظن او بخیر است خیر باو میرسد و اگر بد است او را جزای بدی میدهد و در حدیث آمده که باید هیچکس از شما نمیرد مگر آنکه بخدا گمان نیکو برد

چه هر که بد گمان باشد بحق سبحانه و تعالی او را هلاک کند فَإِنْ يَصْبِرُوا پس اگر شکیبائی نمایند آن کافران بر آلام عقوبت ...
و بجهت ترک شکایت و استغاثه امساک نمایند فَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ پس آتش دوزخ قرارگاه است مر ایشان را یعنی صبر ایشان بر آن هرگز نفع ...
همیشه در دوزخ معذب باشند وَإِنْ يَسْتَعْتِبُوا و اگر طلب رضای خدا کنند و از وی درخواهند که از عتاب و خشم رجوع بخوشنودی نماید
... شده از عذاب خلاصی یابند فَمَا هُمْ مِنَ الْمُعْتَبِينَ پس نباشند ایشان از اجابت کرده شدگان در طلب خوشنودی خدا از ایشان
... خشم و عتاب از ایشان رفع نماید بلکه هرگز از ایشان خوشنود نشود و دفع عذاب نکند وَقَيَّضْنَا لَهُمْ و تقدیر کردیم
... قُرَنَاءَ برای ایشان دوستان و همنشینان از شیاطین و قرین و همنشینی ایشان را باقی نماند از مردم خلاصه سخن آنست
ما ایشان را واگذاشتیم بجهت عناد و جحود تا بعوض قرنائی که بمفارقه ایشان واقع شده بود از صلحا و اتقیا شیاطین قرین ایشان
شدند به ابدال صلاح فَزَيَّنُوا لَهُمْ پس بیاراستند برای ایشان مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ آنچه در پیش ایشان است از امتعه دنیویه و شهوات
نفسانیه تا در طلب آن مستمر شدند وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه از پس ایشان است از امور اخرویه که بعث و نشور و بهشت و دوزخ است
بعدم وقوع آنها را در خاطر ایشان در آوردند تا انکار آن کردند وَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ و واجب گشت بر ایشان سخن یعنی کلمه عذاب
خمس فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ در حالتی که بودند از جمله امتهای ایشانی که گذشته بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ از دیوان و
آدمیان یعنی ایشان در ارتکاب معاصی و قبایح و تکذیب رسل در سلک امم سابقه بودند در شمار ایشان إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ بدرستی که
کافران هستند زیانکاران و تاوان زدگان چه سعادت سرمدی را بشقاوت ابدی بدل کرده اند و نقد تمام عیار معرفت را بزر مغشوش
نکارت فروخته اند از ابن عباس مرویست که رؤسای کفار چون از معارضه قرآن عاجز گشتند و رسیدند که اعراب از جوانب بیایند و استماع
... ایمان آورند پس متفق شدند بر آنکه چون حضرت رسالت پناه صلعم قرآن خواند نوعی کنند که در غلط افتد پس هرگاه آنحضرت بقرآن خواندن
مشغول شدی جمعی از ایشان در مقام تعرض در آمده آوازها بر میداشتند و سخنان بیهوده و هرزه میگفتند و صفیر میزدند و دست برهم میکوفتند و
رجزها و شعرها میخواندند حق تعالی این آیه فرستاد که وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گفتند آنانکه نگرویدند یعنی مشرکان مکه با یکدیگر میگفتند لَا تَسْمَعُوا
مشنوید و گوش فرا مدارید لِهَٰذَا الْقُرْآنِ مر شنیدن این قرآن را که محمد میخواند وَالْغَوْا فِيهِ و سخن لغو و بیهوده بگوئید در میان خواندن یا در
هوی محمد لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ تا شاید که غلبه کنید بر تلاوت وی و او را از خواندن و اصحاب او را از شنیدن باز دارید فَلَنُذِيقَنَّ الَّذِينَ
كَفَرُوا پس بچشانیم آنان را که کافر شدند یعنی گروهی را که آمر و قایل این لغط بودند یا جمیع کفار را عَذَابًا شَدِيدًا عذابی سخت در کیفیت و کمیت

وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ و هر آینه پاداش دهیم ایشان را أَسْوَأَ الَّذِي كَانُوا بدترین چیزی آنچه بودند يَعْمَلُونَ که میکردند از روی جهالت و عناد
و معصیت یعنی مجازات دهیم ایشان را باقبح وجوه بر اقبح معاصی که آن کفر و شرک است و بروایت ابن عباس عذاب شدید ... و اسوء ...
و اسوء آن در آخرت ذَلِكَ آن عذاب بدتر جَزَاءُ أَعْدَاءِ اللَّهِ پاداش دشمنان خداست و آن عذاب بدتر النَّارُ آتش دوزخ است
لَهُمْ فِيهَا مر کافران راست در آتش دَارُ الْخُلْدِ سرای جاوید ماندن که دایم در انجا باشند و هرگز از آنجا بیرون نیایند جَزَاءً بِمَا كَانُوا
پاداش دادنی بسبب آنچه بودند که همیشه بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ بآیتهای کلام ما انکار میکردند و جهت آن سخن لغو در میان می ...
وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گویند آنانکه کافر شدند در حینی که بآتش دوزخ معذب شوند رَبَّنَا أَرِنَا الَّذَيْنِ ای پروردگار ما نمای بما آن
دو کس را که أَضَلَّانَا گمراه کردند ما را و از دین حق برگردانیدند مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ از دیوان و آدمیان یعنی بنما بما شیاطین جن که
از اعوان ابلیسند و شیاطین انس که رؤسای ما بودند و از امیر المؤمنین علیه السلم منقولست که شیطان جن ابلیس است که پیشوای جن ...
و مبدع اساس کفر و شرک و شیطان انس قابیل است که محدث بنای قتل است مراد آنست که بنما بما آن دو کس را که باضلال ایشان از راه
بیرون رفتیم و مرتکب کفر و شرک و قتل بغیر حق شدیم نَجْعَلْهُمَا تَحْتَ أَقْدَامِنَا تا بگردانیم ایشان را در زیر پایهای خود و لگدکوب
دارا ایشان انتقام کشیم یا آنکه ایشان را در درک زیرتر دوزخ که جهنمست در آوریم لِيَكُونَا مِنَ الْأَسْفَلِينَ تا گردند از جمله فروشدگان
و بعد از ذکر وعید کافران در وعد مؤمنان میفرماید که إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا بدرستی که آنانکه گفتند رَبُّنَا اللَّهُ پروردگار ما خدای تع
یعنی بوحدانیت او معترف شدند و بجمیع ماجاء به النبی تصدیق نمودند ثُمَّ اسْتَقَامُوا پس بآن راست بایستادند و اصلا از آن
نگشتند تا هنگام موت انس از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که مردمانی که قایل کلمه ربنا الله باشند اکثر ایشان از آن
برگردند پس هر که معترف این کلمه باشد تا نزد حضور موت بر طریقه استقامتست سفیان بن عبد الله ثقفی نقل کرده که از حضرت ...
پرسیدم که مرا خصلتی تعلیم کن که بآن متمسک شوم فرمود که قُلْ رَبِّيَ اللَّهُ فَاسْتَقِمْ گفتم یا رسول الله مخوفترین چیزی که از آن احتراز باید
کرد چه چیز است فرمود اینکه زبان خود را نگاه داری و ابن عباس از امیر المؤمنین ع نقل کرده که فرمود مراد آنست که بر ادای فرایض استقامت — زبان خود را نگاه دارد
ورزید و بر آن مستمر باشید تا وقت مرگ و محمد بن فضل روایت کند که از حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلم پرسیدم که استقامت
چه معنی دارد فرمود و الله ما انتم علیه یعنی بخدا قسم که استقامت آن چیزیست که شما بر آنید یعنی مستقیم بودن بر متابعت اهل بیت تا وقت
انقضای اجل و از حسن بصری منقولست که استقامت آنست که بر اوامر و نواهی خدای تع عمل کنند و در آن خلل راه نیابد و سفیان گفته که گفتار را

مطابق

مطابق کردار ... و فضیل بن عیاض بر آنست که از دنیا دور شود و رغبت بامور آخرت نماید و در خبر است که روزی ...
قرآن تلاوت ... میکرد گفتند یا رسول الله از ترس خدای پیر گشتی فرمود آیه مرا پیر کرد و ساده که مانند تیزی شمشیر است
... نجات یابم و اگر اندکی در آن منحرف شوم هلاک گردم و بر همه تقدیر تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ فرود آیند
بر مؤمنان ملائکه نزد موت یا در قبر یا در قیامت و از وکیع بن جراح مرویست که فرشتگان در آن موضع بر مؤمنان مستقیم فرود
آیند گویند أَلَّا تَخَافُوا آنکه مترسید از عذاب و عقاب وَلَا تَحْزَنُوا و اندوهگین مباشید از ثواب و اما دیل آخرت و غمگین
مباشید از آنچه در پس خود گذاشتید از اهل و ولد که خدای تع کار ایشان را می سازد و یا غم مخورید بر گناهان خود که خدای تع همه را عفو کند
و ... وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي و شاد شوید بآن بهشتی که در دنیا كُنْتُمْ تُوعَدُونَ بودید که وعده داده
می شدید بزبانهای پیغمبران نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ ما دوستان شمائیم و اعوان و انصار شما فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا
شما را از آفات و عاهات نگاه میداشتیم و بطریق خیر و صلاح هدایت میکردیم بر نقیض شیاطین که کفره را بفسق و معصیت گمراه
میکردند وَفِي الْآخِرَةِ و دوستان شمائیم در آن سرا بکرامت و شفاعت تا حین در آمدن شما ببهشت و امام محمد باقر علیه السلم
فرموده که معنی آنست که ما حراست شما میکردیم در دنیا از انواع بلیه نزد موت از وساوس شیطانیه و در آخرت از شداید عقوبت
و رسانیدن بروضات جنان وَلَكُمْ فِيهَا و مر شما راست در آخرت مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ آنچه آرزو کند نفسهای شما از انواع
ملذوذات و اصناف کرامات وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ و مر شما راست در عقبی آن چیزی را که دعوی کنید که از ماست یعنی هیچکس
با شما در آن چیز منازعت نکند یا مر شما راست در آخرت آنچه آرزو کنید از بقای حیات و دوام نعمت که هرگز سمت فنا و انقطاع
نپذیرد نُزُلًا در حالتی که آنچه بآن وعده داده شده اید از تمنای نفس پیشکشی باشد مِنْ غَفُورٍ از خدائی که آمرزنده گناهانست
رَحِيمٍ مهربانست بجمیع مؤمنان و لفظ نزلا اشعار است بآنکه متمنای اهل استقامت نسبت بآنچه بایشان عطا کرده می شود
... حقیری خواهد بود نسبت بموائد کلیه که بجهت ضیافت ترتیب کنند و بعد از ذکر وعده بجهت رد قول کفار که بکفار ...
لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ زبان میگشودند در شان عالیشان حضرت رسالت پناه ص میفرماید که وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا
و کیست نیکوتر از روی گفتار مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ از آنکس که بخواند مردمان را بپرستش خدای وَعَمِلَ صَالِحًا و بکند کار شایسته
یعنی با وجود گفتار آراسته باکردار شایسته باشد وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ و گوید بدرستی که من از جمله گردن نهادگانم بحکم خدا

و مفاد فرمان بر وجه اعتقاد و مقاتل و جمعی از مفسران گفته‌اند که مراد بآن ائمهٔ معصومین اند علیهم السلام که داعی …
تفاسیر آورده‌اند که چون بلال بانگ نماز آغاز کردی یهود گفتندی کلاغی ندا میکند و نماز میخوانند و پوستخند … بر زبان رانند
حق تعالی این آیه فرستاد پس این در شان مؤذنانست که مظهر شعایر اسلام‌اند و اعمال صالح ایشان آنست که در میان اذان و اقامه دو رکعت …
و این قول از عکرمه منقولست و گویند مراد علما و فقها اند که احکام اصول و فروع دینیه بمردمان تعلیم میدهند و عمل صالح ایشان آنست …
عمل کنند و بر مقاسات مکاره که از امر و نهی مصالح سانح گردد صبر نمایند و بعد از آن بجهت ترغیب مردمان بقبول ایمان میفرماید که وَلَا تَسْتَوِي
الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ و برابر نیست ملت نیکو که توحید و دین اسلامست و ملت بد که شرک و کفرست در مجازات و مکافات چه اول موجب
رفع درجاتست و ثانی سبب هبوط درکات یا برابر نیستند اعمال حسنه و افعال سیئه یا خصلت حسنه و سیئه برابر نیست پس …
صبر و غضب و رفق و عنف و علم و جهل و مدارا و غلظت و عفو و قصاص و غیر ذلک و در تفسیر ماوردی و تبیان و …
حسنه دوستی آل رسولست و سیئه دشمنی ایشان و بعد از مدح حسنه و ذم سیئه تعلیم رسول صلی الله علیه و آله میفرماید که ادْفَعْ دفع کن ای محمد سیئه
بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ بآن حسنه که در نفس الامر آن نیکوترست یعنی غضب را بحلم تسکین ده و گناه را بعفو و لغو را بتغافل و بکلام حق سخن باطل را
پس مراد با حسن زیادتی مطلوبست و یا دفع کن بدی را بحسنه که نیکوتر باشد از حسنهٔ دیگر یعنی هرگاه دو حسنه را یابی سیئه را با حسن آن دفع کن
مثلا اگر شخصی با تو بدی کند پس حسنه آنست که آنرا عفو کنی و احسن آنکه بعوض آن نیکی کنی با او امام جعفر صادق ع فرموده که حسنه تقیه است و سیئه
فاش کردن مذهب بر هر تقدیر میفرماید که هرگاه تو دفع سیئه نمائی با حسن فَإِذَا الَّذِي پس آنگاه آنکسی که بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ
میان تو و میان او دشمنی است كَأَنَّهُ وَلِيٌّ گویا دوستی کارساز بوده در دین حَمِيمٌ خویشی مهربان در نسب یعنی …
دشمنی که در دین معاند و منکر تو باشد دوست تو گردد و یار و هوادار وَمَا يُلَقَّاهَا و داده نشود این خصلت که مقابلهٔ بدی بنیکی … إِلَّا
الَّذِينَ صَبَرُوا مگر آنانرا که شکیبائی نمایند بر مکروهات و اذیات و نفس را از انتقام منع کرده خشم را فرو خورند وَمَا يُلَقَّاهَا
و عطا کرده نشود این خلیقهٔ حسنه و نتیجهٔ پسندیده إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ مگر خداوند بهرهٔ بزرگ و نصیب وافر از رای و عقل یا
از ثواب و خیر و یا از کمال ایمان و یا از تمامیت نفس باخلاق حسنه وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ و اگر رسد بتو مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ
از تلبیس ابلیس غار خاری یعنی شیطان میخی بتو رساند و وسوسه دهد در ترک این خصلت پسندیده فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ پس پناه جوی بخدا
از شر او إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ بدرستی که آن خدای او است شنوا مر کسی را که بگفتار استعیذ بالله مترنم گردد الْعَلِيمُ دانا بنیت …

… قدرت و وحدت خود میفرماید که وَمِنْ آيَاتِهِ و از جملهٔ نشانهای قدرت الهی اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ
… که متعاقب یکدیگرند روز برای کسب معیشت و شب بجهت استراحت وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ و آفتاب و ماهست که تقدیر
… و تدبیر ایشان بر نظام استمرار پس هر یک باندازهٔ مقرر و مقدر می‌آیند لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ سجده مکنید
وَلَا لِلْقَمَرِ … چه آنها مانند شما مخلوق‌اند و مسخر فرمان پس رتبهٔ معبودیت ندارند وَاسْجُدُوا لِلَّهِ و سجده کنید مر خدا را
الَّذِي خَلَقَهُنَّ آن خدائی که آفریده است شب و روز و ماه و آفتاب را إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ اگر هستید که از روی وحدانیت
… یعنی اگر قصد عبادت خدا دارید پس او را پرستش نمائید نه غیر او را فَإِنِ اسْتَكْبَرُوا پس اگر سرکشی کنند از سجده کردن خدا
… با وجود دلایل واضحه بر وجوب پرستش او نه غیر او پس ایشان را در وادی ضلالت و غوایت باز گذار فَالَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ
… پروردگار تو اند از اصناف ملئکه يُسَبِّحُونَ لَهُ تسبیح و تمجید میکنند برای او بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ بشب و روز یعنی همیشه
… مشغول‌اند وَهُمْ لَا يَسْأَمُونَ و ایشان ملول نمیشوند از کثرت عبادت و بسیاری طاعت این سجده از عزایم اربعه است
… مسعود و حسن بصری و عمرو بن علا منقولست که وجوب سجده نزد آخر آیهٔ اولی است که تعبدون باشد زیرا که او سبحانه بسجود درین
… پذیرفته و از ابن عباس و ابن مسیب مرویست که موضع سجده نزد آخر آیهٔ ثانیه است که وهم لا یسأمون است زیرا که تمامیت معنی
… و قول اول از ائمهٔ هدی صلوات الله علیهم منقولست وَمِنْ آيَاتِهِ و از جملهٔ نشانهائی که دالست بر ربوبیت او سبحانه
أَنَّكَ تَرَى الْأَرْضَ آنست که تو می‌بینی زمین را خَاشِعَةً ذلیل و خوار از روی پژمردگی و خشکی فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ
… فرو فرستیم بر آن زمین آب باران اهْتَزَّتْ بجنبش درآید از روی نشاط وَرَبَتْ و بر آید مانند خمیر مایه و ترقیده شود تا از میان آن
… نبات و ریاحین بروید و مزین و آراسته گردد إِنَّ الَّذِي أَحْيَاهَا بدرستی که آنکسی که بدین وجه زنده کرد این زمین مرده را
لَمُحْيِي الْمَوْتَىٰ هرآینه زنده کنندهٔ مردگانست در آخرت إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بدرستی که او بر همه چیزی از احیا و اماتت
… چه قدرت ذاتیهٔ او نسبت بجمیع مقدورات مساویست جهت اشتراک علت در جمیع ممکنات که امکانست إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ
… آنانکه الحاد میورزند و اعتقاد ندارند بسبب طعن و تحریف و تاویل باطل و القای کلام لغو فِي آيَاتِنَا در آیتهای کتاب ما این اهل الحاد
لَا يَخْفَوْنَ عَلَيْنَا پوشیده نمیشوند بر ما باشخاص و احوال یعنی همه را می‌بینیم و اقوال همه را میشنویم پس جزای طعن و تحریف و سزای الحاد
… ایشان خواهیم رسانید أَفَمَنْ يُلْقَىٰ فِي النَّارِ آیا کسی که انداخته شود در آتش یعنی بجهت الحاد قابل سوختن باشد

جنت بهتر است أَمَّنْ يَأْتِي آمِنًا یا کسی که بیاید ایمن از آتش دوزخ يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز یعنی در آنروز این هر دو برابر
نباشند چه اول مستوجب نزول درکات دوزخ است و ثانی مستحق صعود بر درجات عالیه مراد جمیع کافران ملحد و مؤمنان موحد اند پس از
وعید و تهدید شدید درباره کافران عنید میفرماید که ای اهل الحاد و جحود و عناد اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ بکنید آنچه میخواهید إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ
بدرستیکه خدای تعالی بآنچه میکنید بیناست و هیچ چیز بر او پوشیده و پنهان نیست پس جزاء شما خواهد داد إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ بدرستیکه آنانکه کافر شدند
بقرآن که بهترین یادکرد است لَمَّا جَاءَهُمْ هنگامی که آمد بایشان مخفی نمیشوند بر ما بافعال و اقوال و یا معذب میشوند بهلاک انواع ...
وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ و بدرستیکه قرآن هر آینه کتابیست ارجمند و گرامی نزد حضرت باری و گویند قرآن بجهت آن عزیز است که ...
برسول عزیز آورده برای امت عزیز نامه دوست نزدیک دوست و نامه دوستان عزیز میباشد و یا عزیز است زیرا که ...
که مثل آن بیاورد و یا باعتبار آنکه محفوظ است از تغییر و تبدیل و تحریف و یا باین اعتبار که بر اتم صفات و احکامست و یا آنکه ...
دواهی آنرا عزیز دارند و ازان تجاوز نکنند لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ نیاید بآن هیچ باطلی مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ از پیش وی وَلَا مِنْ خَلْفِهِ و نه از ...
یعنی از هیچ جهت باطلی بسوی وی راه نیابد پس طعن طاعن و تاویل مبطل مطعون و متاول نگردد چه هر که در صدد طعن و ابطال آن درآید
محق و تاویل او مضمحل و نابود شده باقبح وجهی هلاک شد و بعذاب ابدی گرفتار گردید و امام جعفر صادق ع فرموده مراد آنست که در ...
و مستقبل آن دروغ نباشد بلکه جمیع خبرهای آن مطابق واقع است و موافق نفس الامر و یا پیش از او هیچ کتابی نیامد که مبطل آن ...
و بعد ازان هیچ کتابی نیامد که حکم ببطلان آن کند و این قول ابن عباس است و یا شیطان نتواند که حقیقت را ازان ناقص سازد یا
زیاد کند پس زیاده و نقصان دران راه نیابد و یا بهیچ وجه راه تناقض و کذب و معارض بران گشوده نشود تَنْزِيلٌ مِنْ
فرو فرستاده شده است از نزد خدائی که داناست بجمیع احکام و مصالح خلقان حَمِيدٍ ستوده شده بانعام نعم بر بندگان ...
قرآنست که اعظم نعمت و چون بسبب انکار کفار آثار غبار بر آینه ضمیر مبارک سید ابرار صلوات الله علیه و آله می نشست حق ...
خاطر عاطر حبیب خود فرمود که مَا يُقَالُ لَكَ گفته نمیشود یعنی نمیگویند این کافران معاند مر ترا إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ مگر آنچه گفته شده یعنی
نگفته اند لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ مر فرستادگان را که پیش از تو بوده اند از تکذیب و انکار پس ازینحال ایشان اندوهناک مباش إِنَّ رَبَّكَ
بدرستیکه پروردگار تو لَذُو مَغْفِرَةٍ هر آینه خداوند آمرزش است مر مؤمنان را که بصدق نیت بتوحید اعتراف نموده اند و بنبوت تو تصدیق ...
وَذُو عِقَابٍ أَلِيمٍ و خداوند عقوبت دردناک مر مشرکان جاحد و مکذبان معاند را آورده اند که کفار قریش گفتند که قرآن ...

... یا چرا بعضی بزبان عربی نبود و برخی عجمی ... وَلَوْ جَعَلْنَاهُ و اگر میگردانیدیم این کتاب را که احسن ذکر است قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا قرآن بغیر
لغت عرب لَقَالُوا هر آینه میگفتندی کفار عرب از روی انکار لَوْلَا فُصِّلَتْ چرا مفصل و مبین نشده آيَاتُهُ آیتهای این کتاب بزبان عرب
تا فهم کنیم أَأَعْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ آیا کلام عجمیست و مخاطب عربی حاصل که ما بلغت ایشان انزال کتاب نمودیم و از عشیره ایشان رسول فرستادیم
... ابلغ باشد و از برای معذرت اقطع و اینکه ایشان میگویند که مکتوب الیهم عربی باشد و کتاب عجمی فرط تکذیب و انکار ایشانست
قُلْ بگوی ای محمد ایشان را که هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى آن کتاب مر آنانرا که گرویده اند راه نماینده است بطریق وَشِفَاءٌ
و شفا دهنده آنچه فِي الصُّدُورِ در سینهای ایشانست از امراض شک و شبهه یا از جمیع امراض ظاهره و باطنه وَالَّذِينَ
لَا يُؤْمِنُونَ و آنانکه نمیگروند فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ آن کتاب در گوشهای ایشان گرانست یعنی خود را کر فرو مینمایند و بگوش
... نمیشنوند وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى و آن کتاب بر ایشان پوشیده است یعنی از دیدن آیات آن خود را کور میسازند
مراد آنست که چون از آیات باهره و حجج ظاهره آن نفع نمیگیرند پس گویا کری و کوری مانع شنیدن و دیدن ایشانست ازان
أُولَئِكَ آن گروه که از شنیدن و دیدن حقیقت آن کور و کر اند يُنَادَوْنَ ندا کرده میشوند مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ از جائی دور
یعنی مثل ایشان در بعد افهام و شدت اعراض از قرآن مانند کسی است که او را از مسافت دور و دراز خوانند که نه آواز خواننده را
شنود و نه او را ببیند مراد آنست که همچنانکه ندای خواننده نفعی بآنکس نمیرساند همچنین خواندن قرآن بر کافران فایده نمیدهد
... تسلی حضرت رسالت از جحود کفار میفرماید که وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ و بتحقیق که موسی ع را دادیم کتاب توریة
فَاخْتُلِفَ فِيهِ پس اختلاف کرده شد در ان یعنی امتان او بعضی آنرا باور داشتند و برخی تکذیب آن کردند همچنانکه قوم تو
... در آن اختلاف نموده برخی تصدیق کردند و گروهی راه تکذیب نمودند وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ و اگر نبودی کلمه پیشی گرفته است
مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو در تاخیر عذاب از قوم تو یعنی قول وما کان الله لیعذبهم وانت فیهم یا در وعده قیامت و حصول
... دران کما قال الله بل الساعة موعدهم لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ هر آینه حکم کرده شدی میان ایشان بعذاب استیصال در دنیا وَ
إِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ و بدرستی که مشرکان عرب هر آینه در گمانند مِنْهُ مُرِيبٍ گمانی که موقع ریبت یعنی ظن غالب ایشان آنست
که قرآن کذبست پس بر سبیل احتجاج بر اهل جحود میفرماید که مَنْ عَمِلَ صَالِحًا هر که بکند کرداری شایسته از طاعت و عبادت فَلِنَفْسِهِ
پس برای نفس اوست یعنی منفعت و ثواب آن راجع باوست نه بغیر او وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا و هر که عمل بد کند از فسق و معصیت پس گناه

یعنی وبال و عقاب آن ملحق باوست وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ و نیست پروردگار تو ستم کننده بر بندگان که فاجر [illegible]
و ثواب طائع کسی را بغیر دهد و بجهت معصیت شخصی غیر را عقوبت فرماید آورده اند که کفار قریش بحضرت رسول ص گفتند که اگر تو پیغمبری
وعیدی که ما را میکنی از عذاب اخروی صادق بگو که قیامت کی خواهد بود آیه آمد که إِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ السَّاعَةِ بسوی او باز گردانیده میشود
دانستن قیامت نه بغیر او پس حواله بجانب او هیچکس عالم نیست که قیامت در چه زمان قایم خواهد شد وَمَا تَخْرُجُ مِنْ ثَمَرَاتٍ
و بیرون نیاید هیچ میوه [illegible] یعنی هیچکدام از انواع میوه بیرون نیاید مِنْ أَكْمَامِهَا از غلافهای خود وَمَا تَحْمِلُ
مِنْ أُنْثَىٰ و بار نگیرد هیچ ماده از انسان و سایر حیوانات وَلَا تَضَعُ و ننهد بار خود را در هیچ وقت إِلَّا بِعِلْمِهِ مگر [illegible]
بدانش خدا یعنی همچنانکه علم قیامت خاصه اوست علم ثمار و نتاج نیز مخصوص اوست از حیثیت کمیت و کیفیت و [illegible]
رواج و الوان و غیر آن از کیفیت انتقال اطفال در ارحام از ذکور و اناث و تمامیت و ناقصیت و حسن و قبح و عدد ایام [illegible]
وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ و روزی که بخواند خدای مشرکان را و از روی توبیخ از ایشان سؤال کند أَيْنَ شُرَكَائِي کجایند شریکان من که بزعم شما
آنها را انباز من میپرستید قَالُوا آذَنَّاكَ گویند مشرکان که اعلام کردیم ترا مَا مِنَّا مِنْ شَهِيدٍ نیست از ما گواهی دهنده بر شریک [illegible]
زیرا که ما از ایشان تبرا کرده ایم و از روی یقین اعتراف بیگانگی تو وَضَلَّ عَنْهُمْ و گم شود از مشرکان مَا كَانُوا يَدْعُونَ مِنْ قَبْلُ
آنچه بودند که میپرستیدند پیش از قیامت یعنی بتانی را که پرستیدندی در آن روز نه بینند وَظَنُّوا مَا لَهُمْ و یقین دانند که نیست
مِنْ مَحِيصٍ هیچ گریزگاهی از عذاب و قیام ظن در مقام یقین در چیزی که شاهد نباشد بسیار شایعست پس در [illegible]
ایشان میگوید لَا يَسْأَمُ الْإِنْسَانُ باطل نمیشود کافر مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ از خواهش نیکوئی درین جهان چون نعمت و صحت
و فراغت وَإِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ و اگر برسد ویرا بدی چون درویشی و بیماری و پریشانی و کدورت فَيَئُوسٌ پس او شده
بسیار نومید از روح و راحت قَنُوطٌ بسیار ظاهر کننده نومیدی از رحمت حضرت باری و یا نا امیدست از جانب [illegible]
پروردگار خود وَلَئِنْ أَذَقْنَاهُ و هر آینه اگر بچشانیم آن کافر را رَحْمَةً مِنَّا بخششی از جانب خود چون غنی و صحت مِنْ بَعْدِ
ضَرَّاءَ مَسَّتْهُ پس از آنکه سختی باو رسیده باشد از بیماری و درویشی لَيَقُولَنَّ هَٰذَا لِي هر آینه گوید این نیکی برای منست یعنی
بجهت عمل نیک مستحق آنم و این نیکی مرا دایم خواهد بود وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ و گمان نمیبرم قیامت را قَائِمَةً برخاسته یعنی [illegible]
مراد انکار اوست از حشر و نشر وَلَئِنْ رُجِعْتُ إِلَىٰ رَبِّي و اگر باز گردانیده شوم بسوی پروردگار من یعنی اگر بالفرض قیامت قایم [illegible]

[illegible]

همچنانکه نعمت و ملک داشت و برانگیخته شوم إِنَّ لِي عِنْدَهُ بدرستیکه مرا باشد نزدیک خدای لَلْحُسْنَىٰ حالتی نیکو از آنچه دارم [illegible]
از اصناف نعمت و کرامت زیرا که استحقاق نعمت و کرامت دنیویه مرا ثابتست پس انواع نعم اخرویه نیز برین قیاس خواهد بود و از من
منفک نخواهد شد ثعلبی از حسن بن محمد بن علی بن ابی طالب صلوات الله علیهم نقل میکند که کافر را دو تمنای عجیبست یکی در دنیا که میگوید در قیامت
نعم بهشت مرا خواهد بود و دیگر در عقبی که خواهد گفت یَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا و هیچکدام ازین دو تمنا وجود نخواهد گرفت پس حق تعالی در جواب کافر
میفرماید که فَلَنُنَبِّئَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا پس اخبار کنیم آنانرا که نگرویدند بِمَا عَمِلُوا بآنچه کرده اند از اعمال قبیحه که موجب عقوبت دایمی است
[illegible] نمائیم ایشانرا عکس آنچه اعتقاد کرده اند از اختصاص نعمت و کرامت ایشان بجهت فساد ظن ایشان بصدور اعمال حسنه از ایشان
وَلَنُذِيقَنَّهُمْ و هر آینه بچشانیم ایشانرا مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ از عذابی درشت و سخت که از غایت کثرت گویا بر بالای یکدیگر نشسته که [illegible]
[illegible] ایشان وَإِذَا أَنْعَمْنَا و چون انعام کنیم ابواب نعم از صحت و ثروت بگشائیم عَلَى الْإِنْسَانِ بر آدمی کافر نعمت أَعْرَضَ
روی بگرداند از شکرگذاری و بجهت مغرور شدن او بآن نعمت اصلا تصور نعمت نکند و منعم حقیقی خود را فراموش کند وَنَأَىٰ بِجَانِبِهِ و دور دارد
جانب خود را از ادای شکرگذاری و اعتراف بنعم حضرت باری بجهت تجبر و تکبر وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ و هرگاه برسد او را بدی از بیماری
و تنگدستی فَذُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ پس او خداوند دعای بسیارست یعنی رو آورده است بدرگاه ما بدوام دعا و کثرت تضرع و چون
امتداد عریض در دو طرفست و امتداد طویل در یکطرف ازین جهت اختیار عریض بر طویل نموده تا ابلغ باشد در کثرت دعا و استمرار آن قُلْ
بگوی ای محمد کافر نعمت را أَرَأَيْتُمْ آیا دیدید شما یعنی اگر بصیرتی دارید مرا خبر دهید که إِنْ كَانَ اگر باشد قرآن در نفس الامر مِنْ عِنْدِ اللَّهِ
از نزد خدای ثُمَّ كَفَرْتُمْ بِهِ پس کافر شوید بآن بی تامل و اتباع ادله آن مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ هُوَ که گمراه تر باشد از آنکس که او
فِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ در خلافی باشد دور از صلاح و ثواب یعنی که باشد گمراه تر از شما که همیشه تکذیب و انکار میکنید در بعضی تفاسیر آورده که
بو جهل بحضرت رسول ص گفت که بما آیتی بنما تا تصدیق تو کنیم آنحضرت ماه را بدو نیم کرد ابو جهل گفت ای قریش محمد سحر کرد و اگر نه شما جمعی را
باطراف و نواحی فرستید تا از مردمان جواب معلوم کنند که این صورت را دیده اند یا نه اگر آفاق دیده اند از آیات خدایست و اگر نه سحر محمدست
پس رسولان باطراف و جوانب روانه کردند همه مردمان که سکنه آفاق بودند استمرار یافته و بجمیع جوانب رسیده بود پس حق تعالی این آیه فرستاد که
سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ زود باشد که بنمائیم آیتهای خود را در آفاق عالم وَفِي أَنْفُسِهِمْ و در نفسهای ایشان یعنی مراد آنست
که انشقاق قمر نکنیم بلکه مکرر آیات باهر که در نواحی آن بنمائیم حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ تا روشن گردد مر ایشانرا أَنَّهُ الْحَقُّ آنکه رسول ما حق است

عشر

مراد ایشان کفار [illegible]

أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ آيا كفايت نمى‌كند ترا پروردگار تو استفهام براى تقرير است يعنى البته بس است ترا پروردگار تو أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ
ضمير بدل ربك است يعنى كفايت كند ترا او سبحانه بر همه چيز گواه است مراد آنست كه گواه شدن او بر همه چيز كفايت [illegible]
تبيين او سبحانه است آنچه كافى و وافى باشد از دلايل وحدت و آيات قدرت حاصل معنى آنست كه كفار انكار نبوت تو [illegible]
بر صدق نبوت تو گواه باشد باين وجه كه دلايل واضحه نمايد تا دعوى تو صدق گردد بدانكه علما را در معنى آفاق و انفس اختلافست يكى آنكه مذكور شد
دوم آنكه مراد آنست كه بنمايم برهان حجج دلايل توحيد و قدرت خود را در آفاق عالم و اقطار آسمان از شمس و قمر و نباتات و اشجار و بحار و جبال
و در نفسهاى ايشان از لطايف صنعت و بدايع حكمت و حسن صورت و احكام خلقت باعصاب و رباطات و عروق و ايجاد عروق ظاهره و
باطنه تا ظاهر شود مر ايشانرا كه خالق آفاق و انفس معبودى است كه در الوهيت يكتا و در علم و قدرت بى‌همتاست و اين قول عطا و ابن زيد
سيم بنمايم بايشان دلايل خود را بر صحت نبوت محمد در آفاق يعنى در اقطار مكه بفتح قرى و حصون و قلاع و بلاد از براى او بنصرت [illegible]
كرار غير فرار بودند و بعد از آن از براى جميع اهل اسلام چون غالبيت ايشان بر بلاد يمن و روم و فارس و شرق و غرب و تسلط و تفوق ايشان
بر جميع اكاسره و قياصره و غالب شدن قليل ايشان بر كثير و ضعفاى ايشان بر اقويا و انتشار دعوت اسلام در اقطار معموره و بسط دولت [illegible]
در اقاصى و نواحى بروجهى كه خارق عادتست و بيرون از دايره معهود و مراد بفِي أَنفُسِهِمْ فتح مكه است بعد از قحط و خوف و قتل و اين [illegible]
نصرت آفاقى و انفسى بجهت آنست كه تا ظاهر شود بر ساكنان مكه و اقطار آن كه قرآن حق است و از نزد خداى تعالى است كه معبود مطلق [illegible]
چه ايشان بسبب غلبيت و تسلط آنحضرت بر مكه و اقطار آن بعد از آنكه هيچ ناصرى و معاونى نداشت عارف شدند باينكه او مؤيد من عند [illegible]
و اين قول سدى و مجاهد و حسن بصرى است چهارم مراد بآفاق وقايعى است كه بر امم مكذبه ماضيه واقع شد از خسف و غرق و صيحه [illegible]
و غير آن و در انفس واقعه روز بدر و اين از قتاده منقولست پنجم مراد بآيات آفاقى آثار امم ماضيه است كه تكذيب رسولان خود [illegible]
آثار ساير مخلوقات كه در جميع بلاد بودند و آيات انفسى انتقال ايشان از نطفه بعلقه و علقه بمضغه و مضغه بعظام بعد از آن [illegible]
بر آن و پس از آن انتقال از مرتبه جنينيه بطفوليت و از طفوليت بشباب و از شباب بكهولت و از كهولت بشيخوخيت و از تزايد عقل
و تميز و تزايد اسنان و تنزل آنها در وقت توغل انسان در قرون و احوال و اين قول زجاج است ششم آيات آفاقى غلبه دين اسلام [illegible]
بوقت ظهور صاحب الامر ع و انفسى آنچه در زمان پيغمبر ص واقع شد از فتح مكه و غير آن و اين قول محمد بن كعب است هفتم آنكه مراد بآفاقى هدم بلاد
و انفسى اهلاك ابدان هشتم آنكه آفاقى اختلاف ازمنه و امكنه است و انفسى تفاوت كلى در احوال امزجه و نزد ارباب تحقيق آفاق عالم كبير [illegible]

و انفس عالم صغير [illegible] و شبهه نيست كه آنچه از دلايل قدرت در عالم كبير است نمودار آن در عالم صغير است از آنجمله اخلاط اربعه كه از آيات
انفسى [illegible] نمودار فصول اربعه است كه از آيات آفاقيست و برين قياس قواى اربعه نمودار رياح اربعه است و عروق اربعه كه اكحل و قيفال
[illegible] انفسى است مانند انهار اربعه كه سيحون و جيحون و نيل و فراتست و چشم مثل ابر است كه گاهى گريانست و گاهى نه ابر نيز
گاهى بارد و گاهى نه و همچنين در آفاق شمس و قمر است و در انفس حس و فكر و در آفاق كواكب و نجومست و در انفس عجايب و علوم
در آفاق سحابست و غموم در انفس نوايب و هموم در آفاق بروق خاطفه است در انفس عروق راحضه در آفاق جبال شامخه است در
[illegible] در آفاق عيون مايه در انفس عيون دامعه در آفاق جواهر و معادن در انفس ظواهر و بواطن پس آنچه مفصلا در عالمست
مجملا در نشاه بنى آدمست و لهذا گفته‌اند كه انسان عالم صغير است و مجمل و غير او عالم كبير و مفصل پس عالم شدن بحقيقت عالم صغير مستتبع
[illegible] بجميع عالم و آن مستلزم معرفت حق تعالى است و از اينجاست كه امير المؤمنين صلوات الله عليه فرموده كه من عرف نفسه فقد عرف ربه
أَلَا إِنَّهُمْ بدانيد كه كافران فِي مِرْيَةٍ مِّن لِّقَاءِ رَبِّهِمْ در شك و ريبند از رسيدن بثواب و عقاب پروردگار خود در روز جزا أَلَا إِنَّهُ
بدانيد كه او سبحانه بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ بهمه چيز و ارسيده است از روى علم شامل و قدرت كامل بمجمل و مفصل اشيا و بظواهر و بواطن آن
عالم و بينا بر وجهى كه هيچ چيز از او پوشيده و پنهان نيست پس باحوال همه كس دانا و همه را جزاى عمل خود خواهد رسانيد سوره حمعسق
[illegible] آيات مكيه ابى بن كعب از حضرت رسالت پناه صلى الله عليه و آله و سلم روايت كرده كه هر كه اين سوره بخواند فرشتگان
صلوات فرستند و براى او آمرزش خواهند تا روز قيامت سيف بن عميره از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه روايت كند كه
[illegible] اين سوره بخواند حق تعالى در روز قيامت بوى خطاب كند كه اى بنده من مداومت نمودى در دنيا بخواندن سوره حمعسق و نميدانستى كه ثواب
آن چه مرتبه است اگر علم بثواب آن ميداشتى هرگز از خواندن آن ملال نمى‌يافتى و مواظبت بر تلاوت آن مينمودى پس امر كند ملائكه كه او را
[illegible] برند و در بهترين امكنه وى را جاى دهيد پس فرشتگان او را به بهشت برده در قصرى كه ابواب آن مشرف و درج آن از ياقوت
سرخ باشد فرود آرند و صفا و لطافت آن بروجهى باشد كه ظاهر آن از باطن و باطن آن از ظاهر مشاهده توان كرد و هزار حور العين و هزار
حورى و هزار ولدان كه مثل لآلى منثوره باشند نامزد او گردانند با ساير انواع كرامت و اصناف مكرمت بدانكه چون حق تعالى بذكر قرآن ختم
[illegible] سجده نمود افتتاح اين سوره نيز بذكر آن كرده فرمود بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ حمعسق از قتاده مرويست كه
حمعسق اسميست از اسماى قرآن و لهذا در وجه تفصيل از حواميم ديگر بعسق گفته كه استفتاح جميع سور حواميم بذكر كتابست الا اين سوره

یس در موضع کتاب بعسق تا وافی شده تا بحسب معنی دلالت کند بر کتاب و ابن سعید جبیر نقلست که حم عبارت از رحمن است و میم از مجید
و عین از علم و سین از قدوس و قاف از قاهر و یا اشارتست باسم حکیم و مجید و علیم و سمیع و قدیر یا ایماست بحلم و علم و مجد
و علیم و سنا و قدرت و گویند این حروف رمزیست بآن عطایائی که حق تعالی بحضرت سید انبیا از زانی داشته ما حوض کوثر که
امت از آن سیراب شوند و میم ملک ممدود او که از شرق تا غرب عالم متصرف امت عالی همت او در آید و عین عز نامحدود او
اعز اشیاست و سین سنا مشهور او که مرتبه هیچ احدی برفعت مرتبه او نرسد و قاف مقام محمود او که در شب معراج قاب قوسین
که آن درجه او ادنی است و در روز قیامت که آن شفاعت کبری است و نزد عطا حا ایماست بحرب و میم بهلاک و در تعیی
و عین بعدوی مقهور و سین باستیصال کفار و قاف بقدرت و غلبیت او بر ملوک دنیا و بکر بن عبد الله مزنی گوید حا حرب است که
میان قریش و اعدای ایشان واقع شد و میم ملک بنی امیه و عین علو عباسیان و سین سنا مهدی ع و قاف قوم یعنی که در زمان آن
فرود آید قاف انهار ساتا یار اکند و کلیسیا را خراب کند و ارطاة بن منذر گوید مردی از عبد الله عباس پرسید که حمعسق چه باشد گفت
من ترا خبر دهم بر آنکه این آیه در شان مردیست که نام او عبد الله باشد و او بر بعضی از جویهای مشرق فرود آید و در کنار جوئی دو مدینه بنا کند
طریقی که جوی آب درمیان آن هر دو شهر بگذرد و چون خدا خواهد که ملک او را زایل گرداند در شبی آتشی فرستد و یکشهر را تمام بسوزد
چنانکه از ان اثری نماند روز دیگر اهل آن مدینه با جباران که در انجا باشند بتماشای آن شهر آیند حق تعالی ایشان را با هر دو شهر همانجا
بر وجهی که از ایشان هیچ اثری باقی نماند فذلک قوله حمعسق یعنی تقدیر کرده شد عزیمتی پیش و قضائی از جانب خدا در اجرای آن
یا عین اشارتست بعدل او سبحانه و سین بسکون و قاف بوقوع عذاب بر آن هر دو شهر یعنی مقدور و منقضی گشت از دوی عمل
که واقع شود عذاب برین هر دو شهر و بروایت ابو الجوار از ابن عباس عین علامت عذابست و سین نشانه مسخ و قاف اثر قذف
ابن عباس نقل کرده که از امیر المؤمنین علیه السلم این کلمه استفسار نمودند فرمود که حا حربست و میم مهلکه و عین عذاب و سین مسخ
و قاف قذف و مؤید این قولست که بعد از نزول این آیه اثر اندوه بر جبین مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و آله ظاهر گشت گفتند یا رسول
چرا دلتنگ شدی فرمود که مرا خبر دادند بیلائی که بامت من فرود آید که آن خسف و مسخ و قذف و امثال آنست از خروج دجال و سفیانی
که در زمان خروج مهدی ع و نزول عیسی ع پیدا شود پس مراد وی ملک علامت باشد امام علیه السلم بوقوع حوادث و حدوث وقایع دیگر
که بعد از ان ظاهر شود کذلک مثل آنچه درین سوره است از معانی یوحی الیک پیوسته وحی میکند بسوی تو و الی الذین من قبلک

[illegible] از تو بوده بر انبیا و رسولان الله العزیز خدائی که غالبست بر همه اشیا و هیچ کس او را از انزال وحی باز نتواند داشت الحکیم
[illegible] کسی بزاوار نزول وحیست مراد آنست که عادت الله جاری گشته بر آنکه مضمون این سوره را که توحیدست و تصدیق بعث و نشور
[illegible] الهام نماید و این معانیرا در قرآن و سایر کتب سماویه مکرر فرماید جهت تنبیه بلیغ و لطف عظیم نسبت به بندگان اولین
و آخرین و عطا از ابن عباس روایت کند که هیچ پیغمبری خدای تعالی با او کتاب نفرستاد مگر آنکه معانی این سوره را بلغات ایشان در ان
[illegible] نمود له ما فی السموات مراد وراست آنچه در آسمانهاست از امور علویه و ما فی الارض و آنچه در زمینست از اشیاء سفلیه
و هو العلی و اوست بلند مرتبه بر وجهی که عقل دوربین بکنه رفعت شان او نرسد العظیم بزرگواری که برید فهم بگرد سراقات
عظمت و جلال او نرسد تکاد السموات نزدیک شد که آسمانها از غایت هیبت و عظمت و جلال او یا از استعظام اسناد ولد با و
[illegible] و دیدن شیرها یتفطرن من فوقهن شکافته شوند از زبر یکدیگر یعنی مبدء شکافتن از عرش و کرسی باشد و باین ترتیب
تا آسمان اولی و چون اجرام علویه با وجود متانت و رفعت از جهت سطوت و عظمت قریب بانشقاق باشد پس کواین سفلیه بطریق اولی
و الملئکة یسبحون و جمع فرشتگان تنزیه میکنند ذات او سبحانه را از ناسزا و ناروا تنزیهی مقرون بحمد ربهم بسپاس داری
و شکرگذاری پروردگار خود یعنی تسبیح و تحمید با هم میگویند تا یکی نفی ناسزا کند و دیگری اثبات سزاوار از امام جعفر صادق علیه السلم
منقولست که درین مقام مراد از ملئکه حمله عرشند که همیشه بتسبیح و تحمید او سبحانه ترنم مینمایند و یستغفرون لمن فی الارض
و آمرزش میطلبند از برای کسانی که در زمینند از مؤمنان نه کافران چه ایشان برحمت خدا نمیرسند چنانکه در سوره مومن فرموده و یستغفرون
[illegible] الا ان الله هو الغفور بدانید که خدای تعالی اوست آمرزنده بندگان الرحیم مهربان بر ایشان بقبول توبه و اثبات
خمس
[illegible] رحمت و غفران اوست که فرشتگان را باستغفار گناهکاران امر فرموده بعد از ان از اهمال انکار اخبار میفرماید که و الذین اتخذوا
و آنانکه فرا گرفتند من دونه اولیاء بجز از خدای دوستان یعنی شریکان الله حفیظ علیهم خدای نگهبانست بر احوال و اعمال
و اقوال ایشان و هیچ از ایشان بر او فوت نمیشود پس همه را جزای خود رساند و ما انت علیهم بوکیل و نیستی تو ای محمد بر ایشان کارسازنده
یعنی بر تو واجب نیست که موکل ایشان باشی و محافظت اعمال ایشان نمائی پس از کفر و عناد ایشان دلتنگ مشو چه بر تو همین دعوت
و تبلیغ احکام شریعت و کذلک و مثل آنچیزی که مذکور شد از محافظت حق تعالی با فعال کفار و عدم وجوب محافظت تو یا مثل این وحی کردن
او حینا الیک وحی کردیم بسوی تو قرانا عربیا در حالتی که آن قرآنیست عربی که بلغت قوم تست لتنذر ام القری تا بیم کنی

بآن این همه را کدام پدر است چه اینها همه زمین از تحت آن شده ومن حولها و کسانی که برگرد اگرد اند تا آنهاییکه [illegible]
یوم الجمع و بیم کنی ایشان را از روز جمع شدن مردمان لا ریب فیه که هیچ شکی نیست در آمدن آن و بعد از [illegible] در موقف
جمع شوند و از حساب ایشان فارغ شده آنها را متفرق نماید فریق فی الجنة بعضی از ایشان را به بهشت برند بجهت طاعت [illegible]
و آنها مومنان موحدند وفریق فی السعیر و برخی دیگر را بجهنم اندازند بجهت عناد و عدم انقیاد و آنها مشرکان [illegible]
روایتست که روزی رسول خدای ص از خانه بیرون آمد و دو صحیفه در دست داشت فرمود که دانی این صحیفها چیست گفتیم نه یا رسول [illegible]
فرمود آنچه در دست راست دارم نامه ایست که اسامی جمعی نیکوکاران که اهل بهشتند دران ثبتست که هیچ ازان کم و زیاد نشود و [illegible]
در دست چپ دارم نامه ایست که نامهای بدکاران که اهل دوزخند دران مندرجست و هیچ ازان زیاد و کم نگردد انگاه این آیه تلاوت فرمود که
فریق فی الجنة وفریق فی السعیر ولو شاء الله و اگر خواستی خدای که بر سبیل جبر و قهر همه خلقان را در ملت اسلام در آورد لجعلهم امة
واحدة هر آینه گردانیدی ایشان را گروهی یکتا بر جادهٔ هدایت از روی الجا و نظیر اینست قوله تعالی ولو شئنا لآتینا کل نفس هداها و قوله
ولو شاء ربک لآمن من فی الارض کلهم جمیعا ولکن یدخل من یشاء ولیکن در می آورد هر که را میخواهد از اهل توحید و عبادت فی رحمته
در بهشت خود یعنی حکمت او سبحانه تقاضای آن میکند که همه مردمان را مکلف گرداند و بنای کار ایشان را بر اختیار گذارد تا هر کس که از روی اختیار
باوامر و نواهی انقیاد نماید مستحق بهشت شود و هر کس که طریق کفر و عناد اختیار کند مستوجب دوزخ گردد پس بنای ثواب و عقاب تکلیف
در زمان اختیار والظالمون و ستمکاران یعنی اهل کفر و ضلالت ما لهم من ولی نیست مر ایشان را هیچ دوستی که متولی کار ایشان گردد
ولا نصیر و نه یاری که عذاب از ایشان باز دارد ام اتخذوا من دونه نه چنانست که کفار قبول کنند و بتوحید الهی معترف شوند
بلکه فرا گرفتند بجز از خدای اولیاء دوستان که بتانند و سایر معبودان باطله که اصلا نفع و ضرر ایشان متصور نیست و اگر [illegible]
برای خود دوستی فرا گیرند که نفع بایشان رساند و ضرر از ایشان دفع کند فالله هو الولی پس خدای بحق اوست که مستحق ولایتست
نه غیر او چه او سبحانه دوستیست که دوستان خود را بنوازد و دستگیری ایشان کند پس لازم و واجبست که دوستی با او کنند نه با غیر او
وهو یحیی الموتی و او زنده گرداند مردگان را بقدرت کامله خود نه اصنام که در نهایت عجزند و در کمال نقص وهو علی کل شیء
قدیر و او بر همه چیز تواناست بخلاف معبودان باطله از اصناف آنها که بهیچ چیز قدرت ندارند و در نفع و ضرر عاجز مطلقند بعد ازان
حکایت قول رسول میکند نسبت بمومنان که وما اختلفتم فیه و آنچه اختلاف میکنید ای مومنان دران با کافران من شیء از هر چیزی که

از امور

۱۵۳

[illegible] فحکمه الی الله پس حکم آن مختلف فیه بسوی خدا مفوض است یعنی در روز قیامت که میزان عدل [illegible] حق
حکم کند [illegible] بتمییز حق و ابطال باطل میان شما و ایشان و مراد از حکم ثواب دادن محقان است که اهل ایمانند و عقوبت مبطلین که مشرکانند
[illegible] معنی آنست که آنچه اختلاف میکنید دران از تاویل متشابه پس رجوع کنید دران بآیهٔ محکمه یا آنچه اختلاف می ورزید و منازعه می کنید
از [illegible] مات پس برسول خدای عرض کنید و غیر او را بر حکومت اختیار مکنید کقوله فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله ذلکم الله آنکس که
موصوف است بصفات او [illegible] خدای بحق است ربی که پروردگار منست علیه توکلت بر او نه بر غیر او توکل کرده ام در همه امور و جمیع مهمات خود را
عشر با [illegible] گذاشته ام والیه انیب و بسوی او باز گردیده می شوم نه غیر او چه مرجع جمیع بندگان بسوی اوست فاطر السموات والارض
او [illegible] آفریده است و بیرون آورنده از عدم آسمانها و زمینها را جعل لکم من انفسکم گردانیده برای شما از جنس نفسهای شما ازواجا
جفتها که زنانند تا بایشان انس گیرید و از ایشان اولاد و اتباع حاصل کنید ومن الانعام ازواجا و خلق فرمود برای شما از چهارپایان
جفتهای گوناگون یعنی از برای هر جنسی معین نمود تا سبب توالد و تناسل باشد یذرؤکم فیه که بسیار میگرداند شما را و انعام را در
این تدبیر یعنی در خلق ازواج که منشأ تزاوج و تناسلست و یا بسیار گردانید شما را در تزاوج تا آن سبب توالد و تناسل گردد و چون
ایجاد آسمان و زمین و تکثیر خلایق بتزاوج معدود و هیچکس نیست بغیر از ذات احدیت از اینجهت بعد ازان میفرماید که لیس کمثله شیء
نیست همچو او چیزی لفظ مثل درین کلام بمعنی زایداست نحو مثلک لا یفعل کذا چه بدلایل عقلیه و سمعیه او را مثلی نیست تا نفی چیزی کنند
[illegible] مثل او باشد پس لیس کمثله شیء بمعنی لیس کالله شیء باشد و گویند که مثل بمعنی صفتست یعنی نیست مانند صفت او صفتی زیرا که
[illegible] مات نظر بصفات کمال او سبحانه ناقصند پس مثل صفات او نباشد وهو السمیع و اوست شنوا مر جمیع آنچه را که شنیدنی میشود
البصیر بینا بهر چه دیده می شود له مقالید السموات والارض مر او راست کلیدهای خزاین ارزاق سماوی و ارضی که باران و نبات است
در قبضه قدرت اوست یبسط الرزق لمن یشاء گشاده میگرداند روزی را برای هر که میخواهد بر وفق مصلحت ویقدر و تنگ میسازد
بر هر که اراده میکند بر طبق حکمت انه بکل شیء علیم بدرستی که او بهمه چیزی از دقایق قبض و بسط ارزاق داناست بر وجه مصلحت
[illegible] استحقاق انزال ارزاق میکند و بعد از تعداد نعمت دنیویه بیان نعمت اسلام میکند که شرع لکم من الدین بیان کرد و روشن ساخت
خدای تعالی از برای شما از دینی که متمسک بآن شوید ما وصی به نوحا آنچه فرموده بآن نوح پیغمبر را ع والذی اوحینا الیک
و آنچه که وحی کردیم بتو وما وصینا به و آنچه امر کرده بودیم بآن ابراهیم وموسی وعیسی این سه پیغمبر را از اصول دین

[illegible] اینها اصول دین که مشترکست میان دین نوح و محمد صلوات الله علیهما و آنکه [illegible]
از ارباب شرایع و آن توحیدست و تصدیق جمیع رسولان و کتب ایشان و بروز آخرت و مضمون آن و لیکن [illegible]
آنست که اقامت کنید و بپای دارید دین را که ایمانست بآنچه تصدیق آن واجبست از اصول دینیه ولا تتفرقوا فیه
و پراکنده مشوید در آن یعنی اختلاف مکنید در اصول دین اما فروع شرایع مختلفست بحسب اختلاف امم و مصالح [illegible]
لکل جعلنا منکم شرعة ومنهاجا كبر على المشركين بزرگ و دشوار و گرانست بر شرک آورندگان ما تدعوهم الیه آنچه
ایشانرا بآن از توحید و اخلاص و نفی شرک الله یجتبی الیه خدای میکشد و جمع میکند بسوی آنچه میخوانی ایشانرا بدو
من یشاء هر کرا میخواهد از آن کسانی که مطیع و منقاد دین باشند یا بر میگیرد برای رسالت خود آنرا که اراده کند و یهدی [illegible]
بتوفیق و ارشاد الیه من ینیب بدین حق هر کرا که باز گردد بحق و روی آورد بسوی او یعنی هر که از همه اعراض کند [illegible]
او سبحانه راه راست باو نماید یا آنکه راه بهشت نماید هر کرا که بنیت خالص باو رجوع کند وما تفرقوا و پراکنده نشدند اهل
ادیان و ملل از امم پیغمبران چون عاد و ثمود و اصحاب ایکه و غیر آن یعنی از دین برنگشتند الا من بعد ما جاءهم العلم
مگر از پس آنکه آمد بایشان از اخبار پیغمبران مثل آیات تورات و انجیل بعد از علم ایشان یا آنکه تفرق محض ضلالتست [illegible]
متفرق شدند و برگشتند از ایمان بغیا از روی ستمکاری و جاری بود که واقع شده بود بینهم میان ایشان یا از روی طلب
جاه و ریاست یا بر وجه حسد بردن بر پیغمبر و گویند مردمان بعد از هلاک کفار بعذاب طوفان همه بر یک ملت بودند و چون
ایشان بمردند اختلاف در میان ایشان واقع شد و نزد این حالت پیغمبران بر ایشان مبعوث گشتند و جهت بغی و تجبر [illegible]
نگرویدند یا آنکه اهل کتاب زمان حضرت رسول صلعم اختلاف کردند در حق آنحضرت مگر بعد از آنکه آمد بایشان طریق علم [illegible]
وصحت نبوت او پس عدول کردند از نظر کردن در آن بجهت ظلم و عداوت و حسد و حرص بر طلب دنیا کقوله تعالی وما تفرق الذین
اوتوا الکتاب الا من بعد ما جاءتهم البینة ولولا کلمة سبقت من ربک و اگر نبودی سخنی که پیشی گرفته در تأخیر عذاب
از پروردگار تو الی اجل مسمی تا بمدت نام برده شده و مقرر گشته لقضی بینهم هر آینه حکم کرده شدی میان ایشان
باستیصال کافر مبطل و نجات مؤمن محق وان الذین اورثوا الکتاب و بدرستیکه آنانکه داده شده اند کتاب یعنی تورات
من بعدهم از پس امم ماضیه که قوم نوح و ابراهیم و موسی و عیسی ع بودند مراد یهود و نصاری زمان آنحضرت اند که از پس آبا و اجداد

ایشان اند [illegible] مراد مشرکان عهد رسول اند که از پس اهل کتاب قرآن بایشان نازل شد و ایشان لفی شک منه مریب
هر آینه در شکند از آن یا دین یا پیغمبر شکی ریب افکنده که ظن است یعنی ظن غالب ایشان آنست که قرآن یا دین اسلام
حق نیست فلذلک فادع پس بجهت تفرق و اختلاف که در میان ایشان بهم رسیده پس بخوان مردمانرا باتفاق و ایتلاف
بر دین اسلام تا تفرق و اختلاف و شک از ایشان زایل شود واستقم کما امرت و مستقیم باش بر دعوت نبوت چنانکه
امر کرده شده ای یعنی عمل بمقتضای امر الهی کن ولا تتبع اهواءهم و پیروی مکن اهوای مختلفه و آرزوهای باطله ایشانرا در ترک
[illegible] حضرت رسول صلعم گفت که از دین و دعوت خود رجوع فرمای تا همه مالهای خود را بتو بخشیم و شیبة بن عتبه گفت اگر از دین خود
[illegible] دختر خود را در عقد تو در آورم خدای تعالی این آیه فرستاد که بر تبلیغ خود ثابت قدم باش و بر دین اسلام استقامت نمای و متابعت اهوای
ایشان مکن وقل آمنت بما انزل الله و بگو که گرویده ام بآنچیزی که فرو فرستاده است خدای من کتاب از جنس کتاب یعنی
کتابهایی که بر من و بر انبیای سابق نازل شده ایمان آورده ام و بر مضمون آنها که امر است بتوحید و اخلاص و تبرا از شرک پس چگونه تابع شما شوم
وامرت لاعدل بینکم و دیگر مأمور شده ام بآنکه عدل کنم و طریق تسویه مرعی دارم بینکم میان شما یعنی جمیع اشراف و ارذال را بدین توحید خوانم
و در تبلیغ دعوت و احکام شریعت اصلا منحرف نشوم و نیز بگوی بکفار که شما معترفید بآنکه الله ربنا وربکم خدای آفریدگار ما و شماست
لنا اعمالنا ولکم اعمالکم ما راست جزای کردارهای ما و شما راست پاداش عملهای شما لا حجة بیننا وبینکم هیچ خصومتی نیست
میان ما و میان شما مراد آنست که بجهت ظهور حق احتجاج و خصومت را مجال نمانده پس اگر بخلاف و اختلاف میل کنید بر سبیل عناد و مکابره خواهد بود
[illegible] میفرماید که بگو بایشان الله یجمع بیننا خدای جمع کند میان ما و شما در قیامت و انتقام ما از شما بکشد والیه المصیر
و بسوی اوست بازگشت همه اهل حق را بدرجات رضوان رساند و اهل باطل را بدرکات نیران والذین یحاجون و آنانکه مخاصمت میکنند
و جدال میکنند با پیغمبر و سایر مسلمانان فی الله در دین خدای من بعد ما استجیب له از پس آنکه اجابت کرده باشند مر قول خدا را
یعنی [illegible] روز میثاق بربوبیت او تصدیق کرده باشند گویند مراد یهود و نصاری اند که بعد از استماع نبوت حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله
[illegible] باو ایمان آوردند و چون مبعوث گشت از راه حقد و حسد باو نگرویدند و در مقام مخاصمت در آمدند با آنکه نعوت معهوده را
[illegible] و معجزات باهره داله بر صحت نبوت او برای العین مشاهده میکردند حجتهم داحضة حجت ایشان بر رد نبوت او
باطل و زایل است عند ربهم نزدیک پروردگار ایشان چه بعد از وضوح حجت و ظهور ادله بر صحت نبوت حجت ایشان عناد محض

وحجتی عیان است وَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ و برایشان است خشم خدای چه بعد از وضوح حجت و ظهور ادله مجادله ایشان
وَلَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ و مر ایشانراست عذاب سخت که آن آتش دوزخست مجاهد گفته که محاجه ایشان آن بود که میگفتند
دین از کتاب شماست و رسول ما پیش از رسول شما پس ما بهتر از شما باشیم اَللّٰهُ الَّذِیْ خدای بحق آنکسی است که فرو فرستاده [illegible]
أَنْزَلَ الْكِتَابَ
قرآنرا بِالْحَقِّ براستی و درستی در خبر دادن از ماضی و مستقبل یا در اوامر و نواهی و سایر فرایض احکام وَالْمِيزَانَ و انزال نمود [illegible]
که عدالت حقیقی است تا بندگان در جمیع امور سویه مرعی دارند و گویند مراد ترازوی معروفست که بآن چیزها سنجند پس مراد بانزال آن
امر کردن بآنست و تعلیم کیفیت وزن اشیا بآن تا حیف و میلی بمشتری و بایع واقع نشود وَمَا يُدْرِيكَ و چه چیز دانا کرد ترا [illegible]
وچه شناسا ساخت ترا بر قیامت و چه دانی لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ شاید که وقت قیام قیامت نزدیک باشد لعل در کلام خدای
از نزله یقین است یعنی البته ساعتی که در آن قیامت قایم گردد نزدیکست پس تبعیت کتاب خدای تعم کن و بشریعت [illegible]
عمل کن پیش از آمدن روزی که اعمال تو در موازین قسط سنجیده شود و حکمت در اخفای وقت قیامت آنست تا بندگان همیشه خوفرا
شعار خود سازند و بتوبه مبادرت کنند چه اگر معلوم نباشد مردمان پیش از وقوع آن بقبایح مشغول گردند و اعتماد بر تلافی آن کنند بتوبه
در حین وقوع قیامت يَسْتَعْجِلُ بِهَا شتاب زدگی میکنند بقیامت یعنی بآمدن آن از روی استهزا و تکذیب الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ
آنانکه نمیگروند بقیامت وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویده اند بخدا و تصدیق خاتم الانبیا نموده اند مُشْفِقُونَ مِنْهَا ترسانند
هراسانند از قیامت بجهت عدم علم ایشان بعواقب امور خود از محاسبه و مجازات وَيَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ و میدانند که آمدن
درستست و محقق الوقوع أَلَا إِنَّ الَّذِينَ يُمَارُونَ بدانید بتحقیق که آنانکه مخاصمت کردند و مجادله نمودند از روی انکار فِي السَّاعَةِ
در آمدن قیامت لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ هر آینه در گمراهی دور از صوابند چه دلالت کتب انبیا بر وقوع قیامت مبین است اللّٰهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ
خدای بسیار نیکوکار است بر بندگان خود بوجهی که کثرت و دوفور عقول بادراک کلیات آن قاصرند و اوهام برسیدن جزئیات آن [illegible]
و نزد بعضی لطف بمعنی باریک بین و دوربین است بروجهی که بر جمیع مخفیات امور و اسرار صدور با خبر است و مراد بلطیف [illegible]
مقام ایصال منافعست بر بندگان بطریقی که دریافتن آن دقیق باشد بر ایشان ابن عباس فرموده که لطیف یعنی مهربان و نقلست که
شیخ جنید را گفتند لطیف بچه معنی است فرمود آنکه با دوستان لطف کند تا در آیند و با دشمنان لطف نماید تا آشنا شوند [illegible]
متکلمین لطف فعلیست که مکلف بسبب آن بطاعت اقرب و از معصیت ابعد باشد و هر لطف که باعتبار طاعت باشد [illegible]

دو

[illegible] باشد آنرا عصمت خوانند و در کشف معنی لطف بر نوعی است که نعمت بقدر حق دهد و [illegible]
[illegible] اللطیف بمعنی آنست که علم شامله اش محیط بغوامض مصالح بود و حکمت باهره اش مشتمل بر عواید منافع
[illegible] است که يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ روزی میدهد هر کرا میخواهد بر حسب مصلحت خفیه پس مخصوص میسازد هر یک از بندگانرا
[illegible] وصنفی از کرامت که مقتضی حکمت او باشد همچنانکه یکی را به ولد عطا میفرماید و دیگری را نعمتی دیگر که بصاحب ولد داده حاصل
[illegible] بندگان بهره [illegible] هیچکدام از خوان احسان او خالی نیستند هر یکی بنوعی از نعمت محظوظ و بهره مندند اگر چه در ضیق و وسعت و قلت و کثرت
[illegible] وَهُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ و اوست بسیار توانا در لطف و مرحمت و غالب در اراده بر وجه حکمت و مصلحت که هر کز
[illegible] من کبریای او شیند مَنْ كَانَ يُرِيدُ هر که باشد که اراده نماید در دنیا حَرْثَ الْآخِرَةِ کشت آنسرا یعنی عملی که
[illegible] و باشد پس باعتبت درین سرای تخم ایمان در زمین دل بکارد و بآب عمل صالح آنرا پرورش دهد تا بار آنرا در عرصه قیامت بردارد
نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ بیفزائیم مر او را در کشت او یعنی بدهیم او را بعوض آن از ده تا هفتصد و زیاده بران وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا
و هر که باشد که خواهد کشت دنیا را یعنی مقصد اصلی وی از آن حصول امتعه دنیویه باشد نُؤْتِهِ مِنْهَا بدهیم او را نصیبی از دنیا بر حسب
مقتضی حکمت و مصلحت وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ و نیست مر او را در سرای آخرت هیچ بهره مراد مشرکانند که همت
[illegible] مصروف بر جمع امتعه دنیویه است حاصل هر که از برای آخرت عمل کند در عمل خود موفق شود و میامن برکات آن بروز کار
[illegible] و در آخرت صفات حسنات او مضاعف گردد و هر که عمل او از برای دنیا باشد روزی مقدر باو رسد اما نه بروجهی که مدعای
[illegible] او در آخرت هیچ حظی و بهره نباشد و گویند که این آیه در حق اهل جهاد واقع شده چه بعضی از ایشان که منافق بودند بقصد
[illegible] غنیمت رفتند و جمعی که از اهل ایمان بودند بقصد ثواب جهاد میکردند حق تعم فرمود که هر که جهاد بقصد ثواب کند او را باشد
[illegible] و ثواب آخرت و هر که قصد غنیمت نماید محروم نماند بلکه سهمی که نصیب اوست باو رسد و لیکن او را از ثواب آخرت هیچ بهره
[illegible] و در روایت از حضرت رسول صلعم که هر که به نیت آخرت کاری کند حق تعم در دنیا پراکندگیهای او را جمع نماید دل او را بی نیاز
گرداند از غیر او و دنیا باو رو آورد و هر که به نیت دنیا عملی کند خدای تعم جمعیت او را پراکندگی بدل سازد و فقر انصب العین او
[illegible] و خیر دنیا باو نرسد مگر آنچه مقدر او باشد از روزی حسن بصری گفته که چون ادنی تابع اعلی میباشد پس هر که برای آخرت کار کند
[illegible] روزی رسد و دنیا را نیز باو دهند و هر که از برای دنیا عمل کند نصیب دنیا باو رسد و او را هیچ حظی از ثواب آخرت نباشد بعد از ان

در توبیخ کفار میفرماید اَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ بلکه آیا مر ایشان را انباز انبازانند یعنی الهه ایشان را شیاطینند که در انواع [illegible]
شَرَعُوا لَهُمْ وضع کرده اند برای ایشان یعنی آراسته اند در قلوب ایشان مِنَ الدِّينِ از کیش باطل و طریق [illegible]
بِهِ اللَّهُ آنچه اذن نداده و نفرموده بآن خدای تعالی از ترک حق و انکار بعث و عمل برای دنیا و تحریم بحیره و سائبه [illegible]
وَلَوْلَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ و اگر نه سخن حق میبودی که آن قضای سابق است بتاخیر مکافات و یا اگر نه سبق وعده [illegible]
فصل یعنی حکم بحق در میان ایشان در روز قیامت لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ هر آینه حکم کرده شده بودی میان کافر و مومن یا میان
مشرکان و شرکا و هر یک جزا یافته بودندی وَإِنَّ الظَّالِمِينَ و بدرستیکه ستمکاران که کافرانند لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ
مر ایشان راست در روز قیامت عذابی دردناک که منقطع نگردد تَرَى الظَّالِمِينَ بینی مشرکان را در روز قیامت مُشْفِقِينَ
بسیار ترسان و هراسان مِمَّا كَسَبُوا از جزای آنچه کرده باشند از انواع قبایح وَهُوَ وَاقِعٌ بِهِمْ و حال آنکه جزای [illegible]
فرود آینده و رسنده باشد بایشان خواه از آن هراسان باشند یا نه چه شدت خوف دافع عذاب ایشان نشود وَالَّذِينَ آمَنُوا
و آنانکه گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند کارهای ستوده فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ در مرغزارهای بهشتها خواهند بود
یعنی در مواضع خوشتر از بقعهای بهشت از حیثیت انبوهی اشجار مخضره و نباتات ناضره لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ مر ایشان راست در
بهشت آنچه خواهند و آرزو کنند عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار خود مراد قرب رتبه است نه قرب مسافت ذَٰلِكَ آنچه مذکور شد از
کرامت اهل بهشت هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ آنست فضل بزرگ و نعمت بی شمار که نعیم فانی دنیا در جنب آن بغایت حقیر [illegible]
ذَٰلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهُ آن ثواب عظیم آنست که مژده میدهد خدای بآن عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
بندگان خود را که ایمان آورده اند و کرده اند کارهای شایسته تا بسبب این سرور و بهجت در مراسم عبادت افزاید
و ضایف طاعت جد و جهد بتقدیم رسانند در کشاف و غیره مذکور است که روزی انصار اظهار افتخار میکردند بر قریش [illegible]
عباس و بتولی عباس با ایشان گفت که ما را فضل و مزیت ثابت است بر شما رسول صلعم این را بشنید و بمجلس ایشان آمده گفت ای معشر
انصار شما ذلیل بودید خدای تعالی شما را بواسطه من عزیز و ارجمند گردانید گفتند بلی یا رسول الله فرمود نه شما گمراه بودید حق تعالی شما را
بسبب من هدایت داد گفتند بلی یا رسول الله بعد از آن فرمود چرا جواب نمیدهید گفتند چه بگوئیم فرمود در جواب من بگوئید نه قوم تو
کردند ترا و براندند از نزد خود پس ما ترا جای دادیم و در پناه خود آوردیم نه قوم تو تکذیب تو کردند پس ما تصدیق تو نمودیم نه قوم تو [illegible]

[illegible] حضرت آدم برهمنی طریق حضرت رب جاه صلعم بعد از صفات جمیله ایشان میفرمودند که همه زانو زدند
[illegible] و جان با فدای تو باد و همه مالهائی که داریم از آن خدا و رسول است اگر اجازت فرمائی اموال خود را بطیب نفس
[illegible] تسلیم نمائیم تا در حوایج خود صرف نمائی و خاطر عاطر را از ممر اخراجات ایمن گردانی این آیه آمد که قُلْ بگو ای محمد صلعم
[illegible] لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا نمیخواهم از شما بر تبلیغ احکام الهی مزدی و از برای امر بمعروف و نهی از منکر توقع اجری از شما ندارم
و هیچ پیغمبری نیز از برای دعوت از امت خود طلب مزدی نکرده ثعلبی از قتاده نقل کرده که جمعی از مشرکان در مجلسی نشسته بودند و
[illegible] میگفتند که آیا میدانید که محمد صلعم برای این دعوت از امت خود طلب مزدی دارد یا نه این آیه نازل شد که بگو من بر دعوت اسلام
[illegible] مزدی نمیطلبم إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ مگر دوستی در اهل و خویشان نزدیک یعنی طلب میکنم از شما دوستی ثابت و متمکن که
[illegible] خویشان نزدیک مرا دوست دارید و تعظیم ایشان را از جمله واجبات شمرید و مراعات ایشان را از لوازم دانید و ایشان را بدست و زبان
مرنجانید و فی الحقیقه این مودت اجر تبلیغ است زیرا که چون هیچ بطنی از قریش نیست که مگر سر رشته قرابت ایشان با آنحضرت منتهی
[illegible] پس حقیقت مآل مودت قرابه آنحضرت راجع بمودت قرابت ایشان باشد و دیگر آنکه مودت اهل بیت پیغمبر تکلیف است
[illegible] خدای به بندگان تا بآن مستحق ثواب شوند پس چگونه آن اجر تبلیغ بود و نیز در کشاف آورده که چون این آیه نازل شد اصحاب از
[illegible] پرسیدند که یا رسول الله من قرابتك الذی وجبت علینا مودتهم اقارب تو که حق تعالی مودت ایشان را بر ما فرض کرده [illegible]
[illegible] فرمود که علی بن ابی طالب است و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و احمد حنبل که رئیس اهل سنت است نقل کرده که نزد نزول این آیه
[illegible] رسول صلعم پرسیدند که ما را خبر ده که اقربای تو چه کسانند که محبت ایشان بر ما واجبست فرمود که علی بن ابی طالب و فاطمه و حسن
[illegible] و ثعلبی نیز که از مشاهیر اهل سنت است در تفسیر خود تصریح نموده که مراد از اقارب سید انبیا که مردمان مامورند بمحبت ایشان آنها
[illegible] ابی طالب و فاطمه و حسن و حسین‌اند و شهر بن حوشب از ام سلمه روایت کند که سید انبیا صلی الله علیه و آله و سلم روزی بفاطمه علیها السلام
[illegible] که ای فاطمه شوهر خود و فرزندان خود که حسن و حسین‌اند نزد من آور فاطمه ایشان را حاضر گردانید حضرت گلیم بر ایشان انداخت و فرمود
[illegible] این هر چهار اهل بیت محمدند پس من گوشه گلیم برداشتم و میخواستم که در زیر گلیم در آیم حضرت رسول از دست من بکشید و دو بار
[illegible] که ای ام سلمه تو زن نیکوکرداری اما آن رتبه نداری که در مقام و منزلت اهل بیت در آئی و کواشی در تفسیر خود که موسوم است بتبصره
[illegible] از عکرمه که از مشاهیر مفسرانند نقل کرده که معنی آیت آنست که بگو ای محمد من از برای ارشاد شما بمعروف و نهی شما از منکر اجری و مزدی

علم ... المیخواهم که با ... کرده احترام اقارب من کنید بر وجهی که باید و شاید و تعظیم ایشان ...
من علی بن ابی طالب و فاطمه و حسن و حسین و ذریهٔ این هر دو پس بنا براین روایت ذریت حسن و حسین نیز از اقارب باشند و محبت
ایشان نیز بر خلق فرض بوده باشد و صاحب کشاف در کشاف ذکر کرده که مؤید قول مذکور است انچه زید بن علی از جدش ...
روایت کرده که آنحضرت فرمود که من برسول خدا شکایت کردم از جمعی که بر من حسد داشتند فرمود ای علی راضی نیستی که تو از جمله
کسی باشی اول کسی که در بهشت رود من باشم و تو و فاطمه و حسن و حسین و زنان ما از چپ و راست باشند و فرزندان ما ...
از پس و پیش و نیز در کشاف مذکور است که از حضرت رسول صلعم منقولست که بهشت حرام گردانیده شده است بر کسی که ظلم ...
من کند و مرا آزار رساند در عترت من و هر که نیکوئی کند بیکی از اولاد عبد المطلب و آنکس او را مکافات نتواند کرد بران پس مکافات ...
کرد بران عمل وقتی که ملاقات کند بمن در روز قیامت و ثعلبی که از اصحاب حدیث و از مشاهیر اهل سنت است در ...
این آیه منسوخست در تفسیر خود آورده که محبت و مودت اهل البیت از جمله اصول و ارکان اسلامست و خلاف این کفرست و منافی ...
اسلام و مستلزم ناصبیت پس چگونه آن منسوخ باشد و دلیل برین آنست که عبد الله بن جابد اصفهانی باسناد خود روایت ...
از جریر بن عبد الله البلخی که حضرت رسول صلعم فرموده که هر که بمیرد بر دوستی آل محمد بمیرد تایب مرده باشد و هر که بر دوستی آل محمد بمیرد مؤمن
مرده باشد و هر که بر دوستی آل محمد بمیرد ملک الموت باو مژدهٔ بهشت دهد و بعد از آن منکر و نکیر و هر که بمیرد بر مودت آل محمد ...
با ناز و نعمت باشد همچنانکه عروس را بزینت و ناز و نعمت تمام بخانهٔ شوهرش برند و هر که بمیرد بمحبت آل محمد دری از بهشت در قبر
او بگشایند و هر که بمحبت آل محمد بمیرد قبر او زیارتگاه ملٰئکهٔ رحمت باشد و هر که بمیرد بر دوستی آل محمد بر طریق سنت و جماعت مرده
و هر که بر دشمنی آل محمد بمیرد نشنود بوی بهشت را و هر که بر بغض آل محمد بمیرد روز قیامت در میان هر دو چشم او نوشته باشد که او نومید است
از رحمت خدا و هر که بر دشمنی آل محمد بمیرد کافر مرده باشد و چون دوستی اهل بیت باین مرتبه باشد پس منسوخیت آیهٔ مذکوره محال باشد و
مزد ادای رسالت نبود و در کتاب شواهد التنزیل منقولست از ابو امامهٔ باهلی که حضرت رسول صلعم فرمود که حق تعالی انبیا را از اشجار مختلف
خلق نمود و من و علی را از شجرهٔ واحده ایجاد نمود و من اصل آن شجره ام و علی فرع آن و فاطمه شکوفهٔ آن و حسن و حسین میوهای آن
و شیعیان او اوراق آنند هر که متمسک شود ببعضی از اغصان آن ناجی گردد و هر که از آن منحرف گردد بهلاکت افتد اگر بنده ...
ابدا در بیابانی هزار سال میان صفا و مروه عبادت کند پس هزار سال دیگر تا بمرتبه که از کثرت عبادت مانند مشک کهنه شود حق تعالی

اورا

١٥٧

... آیه ... تلاوت فرمود که قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و زادان از امیر المؤمنین صلوات الله علیه
روایت کرده که آنحضرت فرموده که در آل حم آیتی نازل شده در شان ما که حفظ مودت ما نکند مگر کسی که از اهل ایمان باشد و آن آیه مذکورست
و من یقترف حسنة و هر که کسب کند نیکی را یعنی چیزی را که موجب قربت باشد نزد له فیها حسنا زیاد کنیم مر او را
در آن ... نیکوئی یعنی مضاعف سازیم ثواب آن چیز را ان الله غفور بدرستی که خدای تعالی آمرزنده است مر سیئات بندگان را
... بر او دهنده طاعت مطیعان را بتوفیه ثواب و تفضیل دادن برایشان زیاده بر قدر استحقاق ابو حمزهٔ ثمالی از سدی
نقل کرده که اقتراف حسنه مودت اهل بیت علیهم السلامست روایتست که حسن بن علی علیه السلام روزی در اثنای خطبه فرمود که من از آن
اهل بیتم که حق سبحانه و تعالی مودت ایشان را فرض نموده بر هر که مسلمانست پس این آیه را تلاوت فرمود آنگه فرمود که اقتراف
... مودت ماست که اهل بیتیم و اسمعیل بن عبد الله الخالق از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که این آیه نازل شد در حق ما
اهل بیتیم و اصحاب کسائیم و ذکر غفران و شکر بعد از اقتراف مودت اهل البیت دلالت صریح دارد بر مغفرت خطایای محبان اهل بیت
و قبول ایشان و لهذا در حدیث وارد شده که حبنا اهل البیت لیحط الذنوب عن العباد کما یحط الریح الشدیدة الورق عن الشجرة
یعنی دوستی ما که اهل بیتیم میریزاند گناهان را از بندگان همچنانکه میریزاند باد سخت برگ را از درخت آورده اند که چون آیه فرض محبت
نازل شد گروهی که در اعتقاد راسخ نبودند رسول را متهم ساختند باینکه مراد او آنست که مردمان را باهل بیت خود ترغیب نماید تا در
... و امامت منقاد ایشان شوند حق تعالی رد قول ایشان نموده فرمود که نه چنانست که ایشان گمان میبرند که محمد این سخن بر خدا
افترا کرده ام یقولون افتری علی الله کذبا بلکه میگویند ایشان افترا بر خدای دروغ را در عدم انزال آیهٔ مودت فان یشاء الله
یختم علی قلبک پس اگر خواهد خدای مهر نهد بر دل تو و قرآن را بر تو فراموش گرداند اگر قصد افترا کنی پس در این حال چگونه قادر باشی
بر افترا و مثل اینست آیهٔ و لو تقول علینا بعض الاقاویل لاخذنا منه بالیمین و نزد مجاهد و مقاتل معنی آنست که اگر خواهد خدای مهر بر
دل تو نهد تا ایذای اسناد سحر و افترا بتو متاثر نگردد و یمح الله الباطل و محو کند خدا و نابود سازد کجی و نا راستی را و یحق الحق
بکلماته و ثابت گرداند حق را بسخنان خود که وحی است یا بقضائی که خط بران کشیده نشود و در نصرت دادن تو برایشان چنانچه
در ... دیگر فرموده که بل نقذف بالحق علی الباطل انه علیم بذات الصدور بدرستیکه خدای داناست بهر چه در دلهاست یعنی
صدق تو و مظنهٔ افترای ایشان بر تو پوشیده نیست پس بر حسب اعتقاد نیک و بد جزا خواهد بود عبد الله عباسی گفته که

چون خدای تعالی این آیه فرستاد اهل قری از آن اندیشه ناصواب پشیمان شده پناه بجناب نبوت مآب آوردند و ...
کفتند ما کواهی میدهیم که تو راستکوئی در جمیع اقوال و ما ازین اندیشه بد توبه کردیم و تجدید ایمان نمودیم و این آیه آمد وَهُوَ الَّذِي و اوست آنکس
که بمحض فضل یَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ قبول میکند توبه را از بندکان خود یعنی هرکاه بنده با او بازکردد و از کناه نادم شود و عزم ...
بر عدم عود توبه از وی در می پذیرد وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ و در میکذرد از بدیها اکرچه ذنوب کبیره باشد یعنی بعد از توبه جمیع ...
ایشان در میکذرد وَيَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ و میداند آنچه میکنید از بدی و نیکی پس هر یکرا جزا و سزای خود خواهد رسانید بدانکه توبه عبارت ...
ندامت بر معاصی ماضیه و عزم بر عدم عود در ازمنه مستقبله و آن باجماع امت واجبست بجهت وجوب ندم بر امر قبیح و ...
دفع ضرر که آن عقابست یا وقوع خوف آن و چون دفع ضرر واجبست پس امری که دافع ضرر باشد نیز واجبست جابر بن عبد الله انصاری
روایت کرده که اعرابی در مسجد رسول صلعم آمد و دو رکعت نماز بکذارد و کفت اللّهم انی استغفرک و اتوب الیک حضرت امیر المؤمنین علیه السلام کفت
ای اعرابی سرعت زبان بر استغفار مظنه توبه مکذبانست ازین توبه توبه کن کفت یا امیر المؤمنین توبه بچه نوعست فرمود که توبه
مشروطست بر شش شرط ۱ ندامت از کناه کذشته ۲ قضا کردن فرایض ۳ رد مظالم بصاحبش ۴ و اذیت نفس در طاعت چنانکه تربیت او
داده در معصیت ۵ و چشانیدن بنفس تلخی طاعت چنانکه چشانیده باو شیرینی معصیت ۶ و کریه کردن عوض هر خنده که از تو صادر شده و
شبهه نیست در انکه شروط کمال توبه است زیرا که در تحقیق اصل توبه ندامت بر معصیت کذشته و عزم بر عدم عود در زمان آینده کافیست
ابو هریره از حضرت رسول صلعم روایت کرده که حق تعالی بتوبه بنده خوشحال تر است از کسی که چیزی کم کند و بیابد و زنی نازاینده که فرزندی آورد
و تشنه که آب بیابد و هر که توبه نصوح کند حق تعالی کناهان او را از یاد کرام الکاتبین ببرد و ارتفاع از سموات و ارضین نماید وَيَسْتَجِيبُ
الَّذِينَ آمَنُوا و اجابت کند دعای آنانرا که کرویده باشند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده باشند عملهای پسندیده اکر مصلحت و حکمت
مقتضی آن بود وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ و زیاده کرداند ایشانرا در مسئول از فضل عمیم خود وَالْكَافِرُونَ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ
و ناکرویدکان مر ایشانراست عذابی سخت که دایمست در کیفیت و کمیت بدل آنچه بمؤمنان عطا کرده باشد از ثواب و تفضل ابدی نزد ابراهیم ادهم
پرسیدند که چیست ما را که دعا میکنیم و اثر اجابت آن نمی یابیم کفت زیرا که حق تعالی شما را اجابت نمیکند پس این آیه بر خواند و یستجیب الذین امنوا
از ابن عباس نقلست که معنی آنست که حق تعالی شفاعت میدهد ایشانرا در حق برادران مؤمن و زیاده میکرداند ایشانرا از فضل خود باین وجه که
قبول شفاعت ایشان میکند در حق برادران منقولست از پیغمبر صلعم که مراد بزیادتی قبول شفاعت مؤمنست در حق شخصی که مستوجب نار باشد

در

و در دنیا با شفیع خود احسان نموده باشد از خباب بن ارت که از اصحاب صفه است روایت کرده اند که چون مالهای بنی قریظه و
بنی نضیر و بنی قینقاع مشاهده کردیم در خاطر ما کذشت که چه شود که توانکر کردیم تا از دست فقر و فاقه خلاصی یابیم و درهای احسان کشوده
مردمانرا نیز از آن محظوظ سازیم این آیه برسول نازل شد که وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ و اکر بکسترانیدی خدای تعالی و فراخ ساختی روزی را
لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا برای بندکان خود هر آینه از قصد بیرون میرفتند فِي الْأَرْضِ در زمین و استعلا و استیلا و تکبر را لازم حال خود ساختند
و تخم فساد را پیشه خود می نمودند و این خاصیت در اکثر اوضاع طبایع ثابت نه در همه و لهذا بعضی از صلحای امت با وجود کثرت ثروت
غنی و عمال او انحرافی در اطوار ایشان پیدا نمیشود بلکه در طریق عبادت کما ینبغی سلوک میکند و زیادتی اموال اصلا مانع عبادت
ایشان نمیشود و چون اکثر مردمان که تربیت نفس بهیمی و سبعی بر ایشان غالبست و بجانب هوا و هوس مایل مال دنیا درین باب اقوای اسبابست
پس اکر حق تعالی بر ایشان بسط روزی فرمودی یاغی و طاغی می شدندی بجهت این طریق بسط را مسدود ساخت و بر وفق حکمت قسمت ارزاق فرمود
وَلَكِنْ يُنَزِّلُ بِقَدَرٍ مَا يَشَاءُ و لیکن فرو میفرستد روزیرا باندازه آنچه میخواهد یعنی بقدر معین که بر وفق مصلحت و اخور احوال ایشان باشد میفرستد
إِنَّهُ بِعِبَادِهِ بدرستی که خدای تعالی به بندکان خود خَبِيرٌ بَصِيرٌ داناو بیناست باحوال ایشان یعنی احوال و اوضاع همه ایشان را
میداند و می بیند پس هر کسرا بر وفق مصالح روزی میدهد انس از حضرت رسول صلعم روایت کرده که جبرئیل کفت که حق تعالی میفرماید که بعضی از
بندکان من آنانند که صلاح حال ایشان در درویشی است که اکر ایشانرا توانکر کردانم آثار فساد از ایشان صادر شود و برخی آنانند که صلاح
نفس غنای ایشانست که اکر بضیق معیشت مبتلا شوند مآل کار ایشان بتباهی انجامد و جمعی دیکر آنانند که صلاح در بیماری ایشانست که اکر تندرست
باشند موجب فساد ایشان باشد و کروهی دیکر آنانند که حکمت تقاضای تندرستی ایشان میکند که اکر بیمار باشند منشأ فساد ایشان کردد و طایفه
دیکر آنانند که از من بابی از ابواب عبادت میطلبند که اکر آن در بروی ایشان بکشایم معجب شوند و سر انجام کار خود را بسر حد تباهی کشند
پس فقر و غنی و منع و عطا و صحت و مرض و غیره بر طبق مصلحت و حکمت منست و هر کسرا آنچه خیر و صلاح او در آنست میرسانم
و چون معلوم شد که قبض و بسط بحسب مصالح عبادست پس حکمت در بسط رزق جماعتی که بغی از ایشان صادر میشود آنست که منشأ
بغی ایشان نه بسط است بلکه حال ایشان نزد صدور بغی در حالت غنی و فقر مساویست یا آنست که اکر ایشان مبسوط الرزق نمیبودند
حال ایشان در بغی بدتر بودی هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ اوست آنکه فرو میفرستد باران که معیث و فریادرس ایشانست در
قحط و خشکسالی مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا از پس آنکه نومید شده باشند وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهُ و پراکنده میکند رحمت واسعه خود را که

از آمدن باران

آن بر مت عنیث و میاه و آن تب اذا امار و حبوب یعنی از ابر رحبال و صحاری منتشر میکرداند تا منشا خیث و خصب و نمو اشجار

و اقوات عباد از آن حاصل آید وَهُوَ الْوَلِيُّ و اوست متولی کار بندکان بنشر رحمت و احسان و مدبر امور ایشان با رسال امطار

اکناف و اقطار الْحَمِيدُ ستوده شده بزبان آفریدکان یا جزا دهنده ستایش کنندکان وَمِنْ آيَاتِهِ و از جمله نشانهای وی

خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آفریدن آسمانها و زمینهاست چه آنها بذات و صفات دلالت دارند بر وجود صانع قدیم

وَمَا بَثَّ فِيهِمَا و نیز از علامات قدرت اوست آفریدن انچه پراکنده در آسمانها و زمینهاست مِنْ دَابَّةٍ از جنس جنبندکان یعنی

آفریدکان وَهُوَ عَلَى جَمْعِهِمْ و او سبحانه بر فراهم آوردن ایشان در عرصه محشر بعد از میرانیدن ایشان إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ

هرگاه خواهد تواناست و متمکن بر آن و غیر او از آن عاجزند و ناتوان و بعد از تعداد نعم عظیم بیان میکند که ایشان معاقب

بسبب معاصی خود و میفرماید که وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ و هرچه بشما میرسد ای بندکان از بلیت آفت مالی بدنی فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ

پس بسبب آن چیزیست که کسب کرده دستهای شما از آن یعنی بشامت معصیت شماست وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ و عفو میکند و درمیگذرد یعنی خدای

از بسیاری کناهان این آیه مخصوصست بمجرمان چه اگر بکناهی مصیبتی رسد از انبیا و مجانین و اطفال بسبب زیادتی اجر خواهد بود

از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله مرویست که هیچ رکی و عضوی نباشد که بجهد و چوبی که عضو را اخراشد و سنکی که بر پای آید مگر بسبب کناهی

که صاحب آن کرده باشد و مغفرت خدای تعالی زیاده است از عذاب وی و در بعضی تفاسیر از حضرت امیر صلوات الله علیه نقل کرده اند که بهترین

آیتی که خدای تعالی بر پیغمبر خود صلعم فرستاده این آیه است زیرا که خبر داده که بسبب بعضی کناه مصیبت میرسانم و از بسیاری عفو میکنم و وی کریم تر

از آنست که کناهیرا که یکبار در دنیا عفو کرده باشد بار دیگر بران عقوبت فرماید در عقبی و انس از پیغمبر صلعم روایت کرده که چون حق تعالی بر بنده

اراده خیری نماید تعجیل بر عقوبت وی کند در دنیا و اگر نه عقوبت آنرا بعقبی اندازد وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ و نیستید شما عاجز

کنندکان خدا در زمین از ایصال مصیبت بشما وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ و نیست مر شما را بجز از خدای مِنْ وَلِيٍّ هیچ دوستی که متولی

رحمت باشد بروز کار شما در دنیا وَلَا نَصِيرٍ و نه یاری دهنده که عذاب را از شما دفع نماید در آخرت وَمِنْ آيَاتِهِ و از نشانهای وقدرت

اختصاص او بصفاتی که غیر او دران شریک نیست الْجَوَارِ فِي الْبَحْرِ کشتیهای جاریه است در دریا كَالْأَعْلَامِ مانند کوههای رفیع

إِنْ يَشَأْ يُسْكِنِ الرِّيحَ اگر خواهد خدای ساکن کرداند باد را که سبب رفتن کشتی است و چون آن باد ساکن شود فَيَظْلَلْنَ رَوَاكِدَ

پس بکردند کشتیها ایستادکان عَلَى ظَهْرِهِ بر پشت دریا و اهل کشتی بسبب آن مضطرب شوند إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستیکه در تسخیر

لایات

۱۵۶

دریاها و ...

ریاح و بر انکیختن کشتیها و ساکن کردانیدن آن لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ هر آینه دلالتهای واضح است مر هر جنسی که نفس خود را بر بلایات

شکور یا سپاس دارنده بر نعمای او یا مر هر صبر کننده بر ایستادن کشتی و سپاس کننده بوقت جریان یا بزد خروج از آن و این هر دو

صفت مؤمنان مخلص است که همت خود را مصروف ساخته باشند بصبر کردن بر مصایب و نوایب و شکر نمودن بر نعما و سایر رحمات

در حدیث آمده الایمان نصفان نصف صبر و نصف شکر أَوْ يُوبِقْهُنَّ یا اگر خواهد هلاک کند کشتیها را یعنی اگر خواهد هلاک کند بعضی را

از روی مطلب ... و نجات دهد بر خیر ابطریق عفو یا خلاصی میدهد مؤمنان را و هلاک میکند کافران تا انتقام کند از ایشان بِمَا

كَسَبُوا وَيَعْفُ عَنْ كَثِيرٍ بانچه کسب کرده اند و عفو میکند و درمیکذرد از بسیاری کناهان وَيَعْلَمَ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِنَا

و تا بدانند آنهایی که خصومت میکنند در دلایل قدرت ما مَا لَهُمْ مِنْ مَحِيصٍ نیست مر ایشانرا هیچ گریزگاهی نزد نزول عذاب

فَمَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ پس انچه داده شده اید از چیزی که تعلق بدنیا دارد از اموال و اولاد فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا پس آن برخورداری

زندگانی دنیاست یعنی تا زنده اید از آن متمتع میشوید و بعد از موت آنرا در پس خود میکذارید و اصلا از آن تمتع نمیکیرید وَمَا عِنْدَ اللَّهِ

و انچه نزد خداست از ثواب آخرت و نعیم جنت خَيْرٌ وَأَبْقَى بهتر و باینده تر است از روی نفع خلوص و دوام آن لِلَّذِينَ آمَنُوا

مر آنانرا که کرویده اند وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ و بر آفریدکار خود توکل میکنند و امور خود را باو وامیکذارند وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ

كَبَائِرَ الْإِثْمِ و برای آنانکه پرهیز میکنند از کناهان بزرگ وَالْفَوَاحِشَ و از کارهای زشت وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ

و چون خشم میکیرند بر مردمان بسبب اذیت و مکروهی که بایشان میرسانند در میکذرند از ایشان و با آب عفو آتش غضب خود را فرو مینشانند

و فحش جمع فاحشه است و آن اقبح قبایحست مانند شرک و هرچه مثل آن باشد و نزد سدی زناست و مقاتل کفته که هر چیزیست که

موجب حد باشد و عفو در اشیائیست که راجع بنفس عفو کننده باشد چه حقوق الله مانند ارتداد و شرب خمر و زنا و امثال آن امام را

جایز نیست که از آن عفو کند وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ و برای انانکه اجابت کردند مر پروردکار خود را مراد انصارند که حضرت رسول صلعم

ایشانرا بایمان خواند فی الحال بطوع و رغبت قبول آن کردند وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ و بپای داشتند نماز را در اوقات خود با شرایط

و ارکان و چون ایشان پیش از مهاجرت حضرت رسول صلعم از مکه بمدینه بمشورت یکدیگر در هیچ امری قیام مینمودند و بجهت میامن

مشورت بود که در خانه ابو ایوب جمع شده اتفاق نمودند بر ایمان آوردن بحضرت رسول صلعم و نصرت دادن او و از این جهت حق تعالی

در مدح ایشان فرمود که وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ و کار ایشان مشورت کردنست میان خود یعنی هرگاه کاری کنند بصوابدید یکدیکر

نمود

کنند بجهت قوه تیقظ ایشان در امور و اصلا متفرق نشوند در آن وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ و از انچه عطا کرده ایم ایشانرا نفقه میکنند
یعنی در مرضات ما صرف میکنند از حضرت رسول صلعم مرویست که بدبخت نشود بندهٔ اگر بمشورت در امری شروع کند و هرگز نیکبخت نگردد
اگر بخودی خود در امری شروع نماید و نیز فرموده که نومید نگردد هرکه استخاره میکند و پشیمان نشود هرکه مشورت میکند و نیز فرموده
که هیچ مردی مشورت نکند مگر انکه هدایت کرده شود بطریق ثواب وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ و برای آنانکه چون برسد
ایشانرا ستمی از کفار هُمْ يَنْتَصِرُونَ ایشان انتصاف بستانند از دشمنان خود و انتقام بکشند و سر بذلت و خواری فرود
نیاورند زیراکه انتقام از کفار فرض است و جهاد کردن با ایشان واجب و لازم بجهت این آیه را تلاوت نموده گفته ایشان کراهت داشته
باشند از انکه نفس خود را ذلیل کنند تا فساق برایشان جرات نکنند و شبههٔ نیست در انکه هرکه اخذ حق خود کند بدون تعدی از حکم
الهی او مطیع خواهد بود و هر مطیعی محمود است از عطا منقولست که مراد مؤمنانی اند که کفار ایشانرا از مکه اخراج کردند و بعد از
تمکین ایشان داد انتقام خود از آنها کشیدند و گویند که مؤمنان بر دو صنفند صنفی شیوهٔ ایشان عفو است و آیهٔ إِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ
درحق ایشانست و صنفی دیگر روش ایشان انتصار است و این آیه در شان ایشانست پس در بیان حد انتصار میفرماید که وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ
سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا و پاداش کردار بد کرداریست مثل آن بدون زیاده خواه قصاص جراحات باشد یا قول قبیح فَمَنْ عَفَا پس هرکه
درگذرد از ستمکار خود که از اهل ایمان باشد و ترک انتقام نماید از او وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ و بصلاح آورد میان خود و خصم
پس مزد او فردای قیامت بر خدایست و در تبیان آورده که از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله روایت کرده که چون روز قیامت
شود منادی ندا کند که هرکه او را بر خدای تعالی اجری هست برخیزد و حق خود را از او بستاند پس جمعی برخیزند ملائکه بایشان گویند
شما را بر خدای تعالی چه اجر است گویند ما از آنجماعتیم که عفو کردیم از کسانی که بما ظلم کردند پس ایشان داخل شوند در بهشت و دو جهت
إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ بدرستیکه خدای تعالی دوست نمیدارد ستمکاران را یعنی کسانی که بستم در انتقام درگذرند وَلَمَنِ انْتَصَرَ
و هر آینه هرکه کینه کشد از ستمکار بَعْدَ ظُلْمِهِ پس از ستم کردن او بران منتصر فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ پس آن گروه نیست بر ایشان
هیچ راهی بمعاقبه و معاتبه یا ایشانرا گناهی نیست در انتصار إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ جز این نیست که راه عتاب و عقاب برکسانی است که
يَظْلِمُونَ النَّاسَ ستم کنند بر مردمان وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ و افزونی جویند در زمین و از حد بیرون روند بِغَيْرِ الْحَقِّ
بدون حق و حجتی بلکه بجهت تکبر و فساد أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ آن گروه مذکوره مر ایشانراست عذابی دردناک که عذاب دوزخ است

ولمن

۱۶۷

وَلَمَنْ صَبَرَ وَغَفَرَ و هرکه صبر کند و شکیبائی و تحمل ورزد و درگذرد از ظلم ایشان و در صدد انتقام نباشد إِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ
بدرستیکه این صبر و غفران از کارهای مجزوم و محکم است یعنی جماعتی که موصوفند بکمال ایمان و مزیت احسان قصد ایشان جزم است برین
فضیلت و ازرا از جمله مجزومات و ملزومات میدانند چه همه کس را این قوت نباشد که جفا کشند و وفا کنند وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ
و هرکرا فروگذارد خدای تعالی در وادی ضلالت و ضلال و نظر لطف از او بازگیرد بسبب جحود و انکار او با وجود ادلهٔ ظاهره بر طریق حق
و یا حکم بر ضلالت او کند و یا او را از راه بهشت گردانیده بجنگال عقوبت کند فَمَا لَهُ مِنْ وَلِيٍّ پس نیست مر او را هیچ دوستی و
ناصری که کارسازی او کند مِنْ بَعْدِهِ پس از فروگذاشتن خدای تعالی او را وَتَرَى الظَّالِمِينَ و بینی تو ای بیننده ستمکاران را لَمَّا
رَأَوُا الْعَذَابَ آنهنگام که ببینند عذاب را در روز قیامت يَقُولُونَ هَلْ إِلَى مَرَدٍّ گویند در آن ساعت آیا هست بسوی بازگشتن
بدنیا مِنْ سَبِيلٍ هیچ راهی تا برویم و تدارک مافات کوشیم این کلام را از غایت جزع و خوف گویند چه دانسته باشند که ایشانرا
رجوع بدنیا ممکن نیست وَتَرَاهُمْ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا و بینی در آن روز ستمکاران را که عرض کرده شوند بر آتش دوزخ خَاشِعِينَ
در حالتیکه فروتنان و حقیران باشند مِنَ الذُّلِّ از جهت خواری و رسوائی يَنْظُرُونَ مِنْ طَرْفٍ خَفِيٍّ نگاه خواهند بسوی آتش از
نگریستن پنهان یعنی بجهت هول و هیبت آتش دوزخ زهره نداشته باشند که نیک نگاه کنند در آن بلکه بکنارهٔ چشم نگرند و ابن عباس
خفی را بذلیل تفسیر کرده یعنی نگریستنی بروجه مذلت و خواری وَقَالَ الَّذِينَ آمَنُوا و گویند آنانکه گرویده اند در وقت مشاهدهٔ عقوبت
و خسران ایشان إِنَّ الْخَاسِرِينَ بدرستیکه زیان کاران الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ آنانکه زیان کرده اند در نفسهای خود
وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ و در کسان خود در روز رستخیز چه بسبب عبادت بتان نفسهای خود را مستحق دوزخ ساختند و بجهت
ضلال کسان خود و منع ایمان از ایشان آنها را نیز مستوجب آتش گردانیدند یا انکه بجهت کفر و شرک از دولت دیدار خویشان خود
که ایمان آورده باشند محروم مانند پس در قیامت نه اهل خود را بینند و نه نفسهای خود را در آسایش و راحتی بینند و گویند مراد
باهل حور العین که نامزد ایشان بوده باشند بتقدیر ایمان أَلَا إِنَّ الظَّالِمِينَ بدانید بدرستیکه ستمکاران فِي عَذَابٍ مُقِيمٍ
در عذابی پیوسته و مقیم باشند که هرگز منقطع نگردد وَمَا كَانَ لَهُمْ و نباشد مر کافران را مِنْ أَوْلِيَاءَ يَنْصُرُونَهُمْ هیچ از دوستان که
در دفع عذاب یاری کنند ایشانرا مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدای تعالی یعنی هیچکس بغیر از خدا عذاب از ایشان باز نتواند داشت پس همیشه
در عقوبه عقاب و چنگال نکال گرفتار باشند وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ و هرکرا فروگذارد خدای تعالی در ضلالت و خذلان بسبب جحود و عناد او

یا هر که خدا او را از راه بهشت بگرداند یا حکم بضلالت او کند فَمَا لَهُ مِنْ سَبِيلٍ پس نیست مر او را راهی برستگاری و چون حال
حال اهل ضلالت عقابست و نکال پس اِسْتَجِيبُوا لِرَبِّكُمْ اجابت کنید ای بندگان مر پروردگار خود را یعنی دعوت او
قبول کنید و بوحدت او معترف شوید و احکام او را متابعت نمائید مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ پیش از آنکه بیاید يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ
روزی که باز گردانیدن نیست مر آنرا مِنَ اللَّهِ از نزد خدای یعنی خدای تعالی آنرا رد نکند بلکه البته واقع شود چه او سبحانه
بوقوع آن حکم کرده مراد روز قیامتست مَا لَكُمْ مِنْ مَلْجَإٍ نیست مر شما را هیچ پناهی و گریزگاهی يَوْمَئِذٍ در آن روز که ملجئ
ملتجی شوید و از عذاب برهید وَمَا لَكُمْ مِنْ نَكِيرٍ و نیست مر شما را هیچ انکاری در آنچه کرده باشید یعنی منکر اعمال خود نتوانید
شد زیرا که حفظه و کرام الکاتبین در صحیفهٔ اعمال ثبت نموده باشند و اعضا و جوارح شما نیز بران گواهی خواهند داد پس چگونه
انکار آن ممکن باشد بعد از آن بجهت تسلی خاطر پیغمبر خود میفرماید که فَإِنْ أَعْرَضُوا پس اگر روی بگردانند مشرکان از
ایمان فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا پس نفرستاده ایم ترا بر ایشان نگاهبان إِنْ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ نیست بر تو مگر
رسانیدن احکام و تو آنچه شرط بلاغست میرسانی وَإِنَّا إِذَا أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ و بدرستیکه چون بچشانیم آدمی را یعنی عطا فرمائیم او
مِنَّا رَحْمَةً از نزدیک خود بخششی از صحت و غنی فَرِحَ بِهَا خوشحال شود بآن و شادی کند وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ و اگر برسد
ایشان را بدی چون بیماری و تنگدستی و پریشانی بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ بسبب آنچه فرستاده است دستهای ایشان از اعمال قبیحه
فَإِنَّ الْإِنْسَانَ پس بدرستیکه آدمی آن هنگام كَفُورٌ سخت ناسپاس است و اصلا تفکر در سبب نعمت نمیکند و بعد از آنکه
اذاقهٔ نعمت و اصابهٔ بلیت نمود بجهت بیان آنکه قسمت نعمت و بلیت باراده اوست میفرماید که لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ مر خدا راست پادشاهی آسمانها و زمینها يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ می آفریند آنچه میخواهد يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنَاثًا
می بخشد هر کرا میخواهد از دختران وَيَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ و می بخشد هر کرا میخواهد از پسران أَوْ يُزَوِّجُهُمْ یا جفت
میگرداند ایشان را ذُكْرَانًا وَإِنَاثًا پسران و دختران یعنی هم پسران میبخشد و هم دختران باینطریق که از هر بطنی پسری و دختری
میدهد یا از بطنی دو پسر و از بطنی دیگر دو دختر وَيَجْعَلُ مَنْ يَشَاءُ عَقِيمًا و میگرداند هر کرا میخواهد بی فرزند إِنَّهُ عَلِيمٌ قَدِيرٌ
بدرستیکه او سبحانه داناست و توانا بانچه بخشد و منع نماید پس همه کارها بحکمت و اختیار میکند حاصل که حق تعالی احوال بندگان را مختلف
ساخته است در اولاد بحسب مقتضی مشیت پس بعضی را یک صنف کرامت میکند که آن ذکور است یا اناث و بعضی را هر دو صنف

پس از اعراض ایشان اندوهناک مباش

عشر

عطا فرماید و جماعتی دیگر را هیچکدام نمیدهد و تقدیم اناث بر ذکور بجهت رعایت فواصل یا برای آنست که برای تسلیهٔ پدران دختران
بسبب تکثیر نسل اصبغ بن نباته از حضرت رسول صلعم روایت کرده که از یمن و برکت زنست که اول دختر آورد و بعد از آن پسر چه حق تعالی
تقدیم اناث بر ذکور نموده آورده که یهودی بحضرت رسالت صلعم گفت که چرا خدای تو بیواسطه با تو سخن نمیگوید تا در او نگری چنانکه بیواسطه
با موسی سخن میگفت و موسی او را میدید آنحضرت در جواب فرمود که موسی سخن او را میشنید اما او را نمیدید آیه آمد که وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ
و نیست و نشاید مر آدمی را أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ آنکه سخن گوید خدای با وی بروجهی که آنکس وی را ببیند بلکه سخن کردن خدای با آدمی نیست
إِلَّا وَحْيًا مگر بوحی که آن کلامی است خفی که بسرعت دریابند بطریق الهام یا بالقای آن در منام چنانکه داود را زبور الهام کرد و ابراهیم را
امر نمود بذبح اسمعیل در منام أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ یا سخن گوید با وی در پس پرده باین وجه که آواز شنیده شود اما کسی دیده نشود چنانچه
با موسی ع سخن گفت و او در پس حجاب خود بود و در موضح آورده که حق تعالی شب معراج با حضرت رسول صلی الله علیه و آله سخن گفت از ورای حجاب
که یکی از زمرد سرخ بود و دیگری از مروارید سفید و مسافت میان هر دو حجاب هفتاد ساله راه بود أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا یا بفرستد رسولی را از آن بشر که از
جنس ملک باشد چون جبرئیل فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ پس القای کلام میکند آن رسول بآن بشر بدستوری خدای تعالی مَا يَشَاءُ آنچه خدای تعالی خواهد
إِنَّهُ عَلِيٌّ بدرستیکه خدای برتر است از دیده شدن بابصار چه آن از صفات مخلوقاتست یا غالبست در ایصال وحی حَكِيمٌ دانا
با فعالی که مقتضی حکم اوست پس بوجه حکمت و مصلحت گاهی بیواسطه سخن کند و گاهی بواسطه از عایشه روایتست که هر که گمان برد که پیغمبر
خدای خود را دیده پس او بهتان عظیم بر خدای بسته وَكَذَلِكَ و همچنانکه وحی کردیم به پیغمبران که پیش از تو بودند أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وحی کردیم
بسوی تو رُوحًا قرآنرا که قلوب بآن احیا می یابد همچنانکه بروح مِنْ أَمْرِنَا بفرمان خود گویند مراد بروح جبرئیل است یا ملکیست اعظم
از جبرئیل و میکائیل که در حین حیات آنحضرت همیشه ملازم او بود و از امام محمد باقر علیه السلم و امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که آن ملک
بعد از حضرت رسول صلعم صعود بآسمان نکرد بلکه ملازم حال ماست و از ما جدا نمیشود تا حین خروج قایم ما و بعد از آنکه او از دنیا ارتحال نماید
بر آسمان رود بعد از آن تعداد نعمت بآنحضرت میفرماید که مَا كُنْتَ تَدْرِي نبودی تو که بدانی پیش از وحی مَا الْكِتَابُ چه چیز است قرآن
یعنی قبل از انزال قرآن علم بآن نداشتی وَلَا الْإِيمَانُ و نمیدانستی دعوت کردن بایمان یا بشرایع و احکام آن عالم نبودی اگر چه قبل از
بعثت بوسیلهٔ دلایل عقلیه باصول ایمان عالم بودی وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ و لیکن گردانیدیم کتاب را و یا ایمان را نُورًا نَهْدِي بِهِ روشنائی که راه
نمائیم بآن مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا هر کرا خواهیم از بندگان خود که ایشان بادلهٔ واضحهٔ آن تامل کنند وَإِنَّكَ لَتَهْدِي بدرستیکه تو بوسیله

وهی میخوانی مردمانرا اِلَی صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ براه راست که رساننده است بحق پس تفسیر مراد میکند صِرَاطِ اللّٰهِ الَّذِی لَهُ
راه راست خدائی که مراو راست مَا فِی السَّمٰوَاتِ وَمَا فِی الْاَرْضِ آنچه در آسمانها و زمینهاست از روی خالقیت و مالکیت
اَلَا اِلَی اللّٰهِ تَصِیرُ الْاُمُورُ بدانید که بسوی خدا باز میگردد همه کارهای خلایق در آخرت و همه کس را او خود اعمال جزا خواهد داد
سهل بن جعد گوید که وقتی آتش در مصحفی افتاد و تمام بسوخت الا آیه اَلَا اِلَی اللّٰهِ تَصِیرُ الْاُمُورُ و همچنین مصحفی دیگر در آب افتاد و حروف آن
محو شد مگر این آیه **سورة الزخرف تسع وثمانون آیة** ابی بن کعب از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده
که جماعتی که سورهٔ زخرف را در دنیا تلاوت کرده باشند روز قیامت بایشان ندا کنند که یَا عِبَادِ لَا خَوْفٌ عَلَیْکُمُ الْیَوْمَ وَلَا اَنْتُمْ تَحْزَنُونَ
اُدْخُلُوا الْجَنَّةَ بِغَیْرِ حِسَابٍ و ابو بصیر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که هر که این سوره مداومت نماید خدای تعالی او را
در لحد از هوام زمین و فشارش قبر ایمن گرداند تا روز محشر و چون محشور شود این سوره بصورتی زیبا بیاید و او را بفرمان خدای
در بهشت درآرد بدانکه چون حق تعالی ختم سورهٔ حم عسق بقرآن و وحی نمود افتتاح این سوره نیز باین مضمون مرعی داشته فرمود که
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ حٰمٓ وَالْکِتَابِ الْمُبِینِ سوگند باسمای حسنی که مبادی آنها باین دو
حرف مطرز باشد و بقرآن روشن و هویدا از حیثیت وضوح معانی آن بکافهٔ انام باعتبار حجج واضحه داله بر صحت نزول آن از نزد
ملک علام و یا روشن کنندهٔ احکام اسلام و آشکارا سازندهٔ قواعد حلال و حرام جواب قسم اینکه اِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِیًّا
بدرستیکه ما گردانیدیم این کتابرا قرآنی بلغت عرب لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ تا شاید شما که عرب اید دریابید آنرا و بغور آن رسیده و از آن
منتفع شوید یا بسبب آثار فصاحت و کثرت اطوار بلاغت و جزالت آن به نبوت پیغمبر ما عالم گردید وَاِنَّهُ و بدرستیکه قرآن
جمیع فِی اُمِّ الْکِتَابِ لَدَیْنَا در اصل همه کتابها که نزدیک ماست یعنی در لوح محفوظ که منتسخ کتابهای منزله است و محفوظ از تغییر و تبدیل
لَعَلِیٌّ هر آینه بزرگوار و عالیمقدار است از روی اعجاز و فرط فصاحت و جزالت از حیثیت منسوخیت کتب سابقه بآن و آنکه تا بوجوب
ادای عمل بآن کنند تا روز قیامت حَکِیمٌ محکم کرده شده از تطرق و تناقض یا خداوند حکمت بالغه و مظهر حق و ثواب بعد از آن تسجیل
باهل جحود و عناد خطاب کرده میفرماید که اَفَنَضْرِبُ آیا یکذاریم شما را پس باز زنیم یعنی باز داریم عَنْکُمُ الذِّکْرَ صَفْحًا از شما قرآنرا باز داشتنی
و یا معزول سازیم شما را از انزال قرآن و الزام حجت بجهت اعراض کردن شما از آن اَنْ کُنْتُمْ بجهت آنکه هستید قَوْمًا مُسْرِفِینَ گروهی از حد
درگذرندگان و در وادی ضلالت و غوایت فرو رفتگان یعنی بسبب آنکه شما در تکذیب قرآن افزائید و بجهت عناد انکار نمائید ما از انزال آن

باز

١٦٢

باز نگه خواهیم فرستاد و شما را باز نگذاریم در جهالت بلکه پیاپی آنرا خواهیم فرستاد تا شما را الزام حجت نمائیم وَکَمْ اَرْسَلْنَا مِنْ نَبِیٍّ
و بس که فرستادیم از جنس پیغمبران فِی الْاَوَّلِینَ در میان پیشینیان که بصفت اسراف و اتراف بودند و بفرط عناد و جهالت و
کو متصف بودند با وجود این اسراف و انکار ایشان مانع نشد در ارسال رسل بلکه بجهت الزام حجت مکرر پیغمبران بایشان میفرستادیم
من نبی وَمَا یَاْتِیهِمْ و نمی آمد بمعاندان هیچ فرستاده از نزد ما اِلَّا کَانُوا بِهِ یَسْتَهْزِؤُنَ مگر آنکه بودند ایشان که باو استهزا میکردند
چنانکه معاندان قریش با تو میکنند فَاَهْلَکْنَا پس هلاک کردیم بسبب استهزا و سخریت گروهی را اَشَدَّ مِنْهُمْ بَطْشًا که سختر از این
مسرفان بودند از روی توانائی و جماعت که در قوت و شوکت از مسرفان زمان تو در پیش بودند ایشانرا هلاک کردیم و شدت و
شوکت ایشان مارا از تعذیب عاجز نساخت پس مسرفان عصر تو بطریق اولی مارا عاجز نتوانند ساخت پس باید که ایشان بقوت و شوکت
خود مغرور نشوند وَمَضٰی مَثَلُ الْاَوَّلِینَ و گذشته در مواضع متعدده قصهٔ پیشینیان که با پیغمبر خود چه عمل کردند و ما ایشانرا بچه نوع عذاب
کردیم پس بر سبیل الزام حجت بر مشرکان میفرماید که وَلَئِنْ سَاَلْتَهُمْ و اگر بپرسی مشرکان عهد خود را مَنْ خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضَ
که آفریده آسمانها و زمین را و ابداع و اختراع آنها نموده لَیَقُولُنَّ هر آینه گویند بر وجه اعتراف و اذعان خَلَقَهُنَّ الْعَزِیزُ
آفریده است آنها را خدائی که غالب است بر همه چیزها بر وجهی که هیچ چیز او را مغلوب نتواند ساخت نه در ایجاد مکونات و نه غیر آن
الْعَلِیمُ دانا بمصالح خلق اشیا بر وجه انتظام و اتصاف پس بجهت زیادتی حجت برایشان میفرماید که الَّذِی جَعَلَ آن خالق
جمیع مبدعات است که گردانید لَکُمُ الْاَرْضَ مَهْدًا برای شما زمین را باطی گسترده تا مستقر شما باشد وَجَعَلَ لَکُمْ
عشر و آفرید و پیدا کرد برای شما فِیهَا سُبُلًا در زمین راهها را که سلوک کنید در آن لَعَلَّکُمْ تَهْتَدُونَ تا شاید که شما راه یابید
بطریق بلاد که مقصد شماست یا راه یابید بحکمت صانع بواسطهٔ نظر کردن در آن وَالَّذِی نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ و او آن خدائیست
که فرو فرستاد از آسمان یا از ابر مَاءً بِقَدَرٍ آبی باندازهٔ حاجت بر وفق مصلحت بلاد و عباد نه بر وجه افراط که سبب غرق باشد
چون طوفان نوح و نه بطریق تفریط که مزارع را کافی نباشد فَاَنْشَرْنَا بِهِ بَلْدَةً مَیْتًا پس زنده گردانیدیم بآن جایگاه مرده را
عصر یعنی زمین خشکیده را باخراج گیاه کَذٰلِکَ تُخْرَجُونَ همچنانکه ما زمین مرده را زنده ساختیم بیرون آورده خواهید شد از قبور در
وقت نشور و زنده شدن وَالَّذِی خَلَقَ الْاَزْوَاجَ و دیگر خدای بحق کسی است که آفرید اصناف مخلوقات را کُلَّهَا همه آنرا از حیوانات
و نباتات و جمادات ازواج در حیوانات عبارت از ذکور و اناث و در نباتات و جمادات انواع متضاده چون شیرین و ترش

وتلخ وشور و نرم وخشک وغیر آن ومثل آسمان و زمین و بهشت و دوزخ و شمس و قمر وغیر آن وجعل لکم وبیدا کرد برای شما
من الفلک والانعام از کشتیها واز چهارپایان ما ترکبون آنچه سوار شوید در بر و بحر بر آنها لتستووا علی ظهوره
تا راست شوید در پشتهای آن مرکوب از کشتی وحیوان ثم تذکروا نعمة ربکم پس یاد کنید نعمت پروردگار خود را
اذا استویتم علیه چون راست شدید بران یعنی اعتراف کنید بران نعمت و استعظام آن نموده بحمد آن مشغول شوید
وتقولوا سبحان الذی وبگوئید پاکست از مشابهت ومماثلت مخلوقات آن خدائی که سخر لنا هذا که رام گردانید برای ما
این مرکوب را مراد کشتی است یا حیوانات تا هر دو مرکوب قطع بر و بحر کنیم وما کنا له مقرنین و نبودیم مر این مرکوب را بقوت
خود طاقت و امکان بر فرمان بردار گردانیدن وضبط کردن آن و چون دابه خالی نیست از بسر در آمدن و کشتی از
شکستن و غرق شدن پس در مظان اسباب هلاکت از اینجهت تنبه بندگان میفرماید که بعد از تحمید و تسبیح متعهد مرتبه نیز بگوید
وانا الی ربنا و بدرستیکه ما در عاقبت کار بسوی پروردگار خود لمنقلبون هر آینه بازگردندگانیم بر مرکب جنازه که آخرین مرکبست
واز امیر المؤمنین صلوات الله علیه مرویست که چون رسول صلعم پای در رکاب نهادی گفتی الحمد لله علی کل نعمة سبحان الذی خلق الازواج کلها
وجعل لکم من الفلک والانعام ما ترکبون تا بقوله انا الی ربنا لمنقلبون پس تکبیر بگفتی و بر بالای چهار پا راست بنشستی عیاشی از امام جعفر صادق
روایت کند که ذکر نعمت در قرآن که امر بآن واقع شده آنست که بگوید الحمد لله الذی هدانا للاسلام وعلمنا القرآن ومن علینا بمحمد
صلی الله علیه وآله و بعد از آن آیه سبحان الذی سخر لنا هذا تا آخر بخواند و فرمود آیا شما بر این امر فرموده که راکب شوید کفتیم یا ابن رسول الله
مأموریم بر آن حال فرمود آنکه یاد کنید نعمت پروردگار خود را در سواری و بعد از بیان تعداد نعم سر رشته کلام اندر احوال کفار کشند
میفرماید که اگر پرسی از اهل عناد و جدال که خالق آسمان و زمین کیست معترف شوند باو سبحانه و خالقیت او وجعلوا له
و با وجود این حال بگردانند یعنی حکم کنند از برای او سبحانه از بندگان او جزءا پاره را یعنی گویند که فرشتگان دختران اویند و چون
در میان شایع است که ولد جزئیست از والد از اینجهت تسمیه ولد بجزء نمود و از غایت جهالت کفار است که بعد از اقرار بخالقیت
و غالبیت و علمیت او اثبات ولد از برای او میکنند و نمیدانند که ولادت از صفات اجسام است و او خالق همه اجسام است پس
چگونه نسبت اولاد باو توان داد ان الانسان بدرستیکه آدمی یعنی کافران لکفور مبین هر آینه بغایت ناسپاس است
آشکار چه نسبت ولد باو کفر است ام اتخذ آیا فرا گرفته است خدای تعالی برای خود مما یخلق بنات از آنچه می آفریند دختران که در رتبت

دنانه

دلالت [illegible] واصفاکم بالبنین و برگزید خالص از برای شما پسران که اشرف و اعلی و نه آنست اعتقاد کنند که
[illegible] اولادی دانستن اندازد [illegible] و جهت این قصه بالستی که [illegible] اند نزد ایشان [illegible] میفرماید [illegible] واذا بشر احدهم
[illegible] گروه مشرکان که نسبت بنات باو سبحانه میدهند [illegible] بما ضرب للرحمن مثلا بآنچه گردانیده اند از
[illegible] شبیه و مانند یعنی هر بنات که اسناد آنها بخدا میکنند و حال آنکه چون یکی از ایشان را گویند که ترا دختری متولد شده او
ظل وجهه مسودا دیگردد روی او سیاه شده از غایت اندوه و غم و محنت وهو کظیم در حالتی که او پر است از خشم
[illegible] فرو میخورد بجهت عدم قدرت بر انتقام آن و هرگاه نسبت دختر بمخلوق چنین است پس چگونه [illegible] وجه
[illegible] بر نسبت بخالق و چون عرب همیشه بفصاحت و شجاعت فخر کردندی و در غلبیت حجت بر خصمان افتخار نمودندی و کسی که متصف
[illegible] صفت نبودی و بازینت و تنعم بسر بردی چنانکه صفت دختران عروسی است که بازینت تمام در حجله نشینند نزد ایشان منکوب و مخذول
[illegible] ازینجهت حق تعالی مذمت بنات باین صفات مذمومه میکند و توبیخ کفار بنسبت دادن بنات بوی میفرماید اومن ینشؤا
[illegible] یعنی آیا فرا میگیرد کسی را [illegible] برای خدا آنکسی را که نشو و نما یابد و بزرگ شود و حفص بتشدید عین الفعل میخواند بصیغه مجهول
[illegible] پرورده شده باشد فی الحلیة در پیرایه یعنی بزیب و زینت و زر و حریر و ناز و نعمت پرورش یافته باشد وهو فی الخصام
[illegible] واو در وقت مخاصمه و مجادله و سخن گذاری غیر مبین آشکارا کننده حجت نباشد یعنی در وقت محاجت تقریر بر خود کند نه
[illegible] پس آیا کسی که درین حالت باشد حق تعالی او را بفرزندی خود چگونه میگیرد از قتاده مرویست که کم زنی که در تکلم خود را حجت بما
[illegible] الا آنکه تکلم بر او حجت باشد نه از برای او و نزد ابن زید مراد بتانند که ایشان را آراسته اند چون عروسان و ممکن نیست که سخن
[illegible] چه جای آنکه بحجت تکلم نماید وجعلوا الملئکة الذین و نام نهاده اند فرشتگان را هم عباد الرحمن که ایشان بندگان خدا
[illegible] اند اناثا دختران بجهت فرط جهالت یعنی ملئکه را که در صوامع قدس بعبادت و طاعت او سبحانه مشغولند دختران نام نهاده اند
[illegible] اشهدوا خلقهم آیا حاضر بوده اند در وقت آفریدن خدای ایشان را تا از مشاهده یا نوشته ایشان خبر دهند چه علم بانوثت بدون
مشاهده متصور نیست پس در تهدید ایشان میفرماید که ستکتب شهادتهم زود باشد که نوشته شود گواهی ایشان درین باب
ویسئلون و پرسیده شوند از آن در روز حساب و بجهت شهادت کاذبه معاقب شوند بانواع عذاب آورده اند که حضرت رسول صلعم
از بنو ملیح پرسید که شما چه میدانید که ملئکه اناثند گفتند از آبای خود شنیده ایم و گواهی میدهیم که ایشان هرگز دروغ نگفته اند حق تعالی این ارشاد

که عنقریب شهادت ایشانرا در نامهٔ اعمال ایشان ثبت کنیم و ایشانرا بجزا و سزای آن برسانیم وَقَالُوا و گفتند بنو ملیح بر سبیل مجادله
از روی برهان و حجت لَوْ شَاءَ الرَّحْمَٰنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ اگر خواستی خدای نمی پرستیدیم ما ملائکه را مَا لَهُمْ بِذَٰلِكَ مِنْ عِلْمٍ نیست ایشانرا
درین دعوی هیچ دانشی إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ نیستند ایشان مگر آنکه افترا میکنند آیه دلیلست بر آنکه اهل شرک جبریه باشند و جبر کفر و الحاد بود و بعد از نفی علم
دلیل عقلی بر مدعای مذکور بیان عدم دلیل نقلی میکند برین وجه که أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا مِنْ قَبْلِهِ آیا دادیم ایشانرا کتابی پیش از قرآن که
بوده باشد بصحت مدعای ایشان فَهُمْ بِهِ مُسْتَمْسِكُونَ پس ایشان بآن کتاب چنگ در زدگان باشند و بآن احتجاج آورندگان نه
که کتابی که مشتمل باشد برین مدعا بهیچ کس نیامده پس ایشان بر مدعای خود نه دلیل عقلی دارند و نه حجت نقلی بَلْ بلکه درین مدعا معترف بتقلیدند
قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا گفتند بدرستیکه ما یافته ایم پدران خود را عَلَىٰ أُمَّةٍ بر طریقه و ملتی که اقتدا بآن نموده ایم و آنرا امام و پیشوای
خود ساخته وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُهْتَدُونَ و بدرستیکه ما بآثار و پیهای ایشان راه یافتگانیم یعنی درین دعوی تابع پدران خودیم آیه
بنو ملیح مشرک و مجبر بودند پس بجهت تسلی حضرت رسول صلعم میفرماید که وَكَذَٰلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ و همچنین نفرستادیم پیش از تو فِي قَرْيَةٍ مِنْ
در هیچ دهی از پیغمبری بیم کننده که ایشانرا بعقوبت الهی تخویف نموده بتوحید بشارت دهد إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا مگر آنکه گفتند متنعمان و توانگران
آن قریه که کثرت نعمت ایشانرا ببطر و فرح آورده بود و بجهت شهوات و ملاهی در جواب پیغمبر خود گفتند که إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ
بدرستیکه ما یافته ایم پدران خود را بر دینی و کیشی وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ و بدرستیکه ما بر اعقاب ایشان اقتدا کنندگانیم پس تخصیص
مشعر است بر آنکه تنعم و حب بطالت ایشانرا از نظر کردن در دلایل منصرف بتقلید ساخته قَالَ بگوی ای محمد و حفص قل میخواند یعنی آن پیغمبر
استماع این کلام از ایشان گفت که أَوَلَوْ جِئْتُكُمْ آیا متابعت پدران نادان خود میکنید حال آنکه آورده ام شما را بِأَهْدَىٰ دینی به
نزدیکتر مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءَكُمْ از آنچه یافته اید بران پدران خود را یعنی اگر بالفرض آنچه شما دعوی میکنید حق است و موصل بهدایت
اما من آنچه بشما آورده ام احق و اصوبست بطریق هدایت و رشاد و تبعیت آن اولی و اوجب ایشان بجهت رسوخ تقلید و فرط عناد و
پیغمبر خود از نظر کردن و تفکر نمودن ایشان قَالُوا گفتند در جواب پیغمبر إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ بدرستیکه ما بآنچه فرستاده شده اید بای ادعای
نبوت كَافِرُونَ ناگرویدگانیم و قبول نداریم فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ پس انتقام کشیدیم ازین مقلدان بعذاب استیصال فَانْظُرْ كَيْفَ
پس درنگر ای بیننده بنظر بصیرت که چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ سرانجام کار تکذیب کنندگان و چون حق تعالی مذمت تقلید فرمود
و امر کرد باتباع دلایل در عقب آن ذکر قصهٔ ابراهیم علیه السلام میکند که تابع حجت و موضح محجت بود که وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ

یاد کن ای محمد چون گفت ابراهیم علیه السلام بعد از خروج از غار مر عم خود را که بمنزله پدرش بود در تربیت و شفقت و مر گروه خود را که بعبادت
ستاره و ماه و بتان مشغول بودند إِنَّنِي بَرَاءٌ مِمَّا تَعْبُدُونَ بدرستیکه من بیزارم از آنچه شما پرستش میکنید آنرا إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي
مگر آن خدایی را پرستش کنم که پیدا کرد و بیافرید مرا فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ پس بدرستیکه او زود باشد که راه راست نماید بتوفیق دادن در
مناسب او وَجَعَلَهَا و گردانید ابراهیم توحید را یعنی کلمه طیبه لا اله الا الله را یا کلمه إِنَّنِي بَرَاءٌ مِمَّا تَعْبُدُونَ إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي كَلِمَةً بَاقِيَةً
فِي عَقِبِهِ کلمه پاینده در عقب خود یعنی در میان فرزندان لهذا در میان اولاد او همیشه موحدی بود و پیوسته صاحب دعوتی در میان
ایشان مردم را بدین اسلام ترغیب می نمود لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ تا شاید که همه اولاد او رجوع نمایند به پدر خود در توحید و اخلاص و
از شرک باز و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که مراد بکلمهٔ باقیه که ابراهیم در میان اولاد خود گذاشت امامتست چه امامت
تا روز قیامت در میان اولاد او باقی خواهد بود و لهذا از سدی نقلست که مراد بعقب آنحضرت آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین اند
و بعد از ذکر قصهٔ ابراهیم تعداد نعم خود میکند بر قریش و میگوید که من بسبب کفر و شرک تعجیل بعقوبت ایشان نکردم بَلْ مَتَّعْتُ
بلکه برخورداری دادم هَٰؤُلَاءِ وَآبَاءَهُمْ آنگروه را و پدران ایشانرا بطول اعمار و کثرت اثمار حَتَّىٰ جَاءَهُمُ الْحَقُّ تا زمانی که آمد
ایشانرا سخن درست و راست که کلمهٔ توحید است یا قرآن وَرَسُولٌ مُبِينٌ و پیغمبری آشکارا بمعجزات ظاهره و یا بیان کننده
توحید بآیات بینه وَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ و هنگامی که آمد بایشان سخن حق بجهت تنبه ایشان از خواب غفلت و جهالت از غایت
تمرد بوظایف شکرگذاری آن اقدام ننمودند بلکه انکار وجود را زیاده گردانیده قَالُوا هَٰذَا سِحْرٌ گفتند آنکه محمد بما آورده یعنی قرآن
جادوییست وَإِنَّا بِهِ كَافِرُونَ و بدرستیکه ما بآن ناگرویدگانیم و باور نداریم که آن از نزد خدای تعالی باشد پس استخفاف آن کردند
بابطال اعجاز مکابره و معانده کرده در کفر افزودند وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَٰذَا الْقُرْآنُ و گفتند چرا فرستاده نشد این قرآن بر تقدیر آنکه از
پیش خدا است عَلَىٰ رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ بر مردی که ساکن یکی ازین دو دهست یعنی مکه و طایف عَظِيمٍ بزرگ قدر یعنی صاحب مال
و منال و خدم و حشم مالامال چون ولید مغیره یا عتبه بن ربیع یا اخنس بن طریق که از مکه اند یا عروه بن مسعود یا کنانه بن عبید که از طایف اند
غرض کفار آن بود که چون رسالت منصبی جلیل القدر است و عظیم المرتبه می بایست نازل بمردی بودی که از حیثیت جمع زخارف دنیویه
و نفاذ حکم و وفور خیل و حشم سرآمد همه کس باشد و ندانستند که منصب رسالت شایستهٔ شخصی است که متحلی بفضایل روحانی باشد و
متجلی بانوار کمال قدسی و متخلی از رذایل نفسانی نه صاحب حشمتی که جامع جمیع صفات ذمیمه و متخلی از اخلاق [illegible] لهذا حق تعالی انکار قول ایشان

موفرو وموده که اهم یقسمون رحمت ربک آیا ایشان بخش میکنند رحمت پروردگار ترا که نبوت است یعنی نه چنانست که مو

در قبضهٔ اقتدار ایشان باشد تا بهر که اراده کنند فتح باب نبوت توانند کرد نحن قسمنا بینهم معیشتهم ما بخش کرده ایم در میان ایشان معیشتهم

فی الحیوة الدنیا چیزی را که سبب زندگانی دنیاست وایشان از تدبیر و تعیین آن عاجزند با آنکه مخصوص بمصالح دنیویهٔ ایشانست پس هر

که ایشان از تدبیر قسمت ارزاق عاجز باشند پس چگونه در امر رسالت که اعلا مراتب انسانست تصرف نمایند و آنرا بمشیت خود متعلق سازند

و نیز بجهت تاکید قول مذکور میفرماید که ورفعنا بعضهم و برداشته ایم برخی از آنها را یعنی آدمیان را فوق بعض بر بالای بعضی دیگر درجات

از روی درجاه و مرتبها یا آنکه یکی بسبب بسط ارزاق مشعوفست و دیگری بجهت قبض آن ملهوف و یکی بحریت خورسند است و دیگری به بندگی

و شخصی بزور بازوی خود مغرورست و دیگری بضعف و ناتوانی ملول و نفور و این رفع و خفض و بسط و قبض بجهت آنست لیتخذ بعضهم بعضا

که فرا گیرند برخی آدمیان برخی دیگر را سخریا مسخر سازنده و رام کننده در عمل یعنی رفعا با یکدیگر باشند باین وجه که یکی بمال مدد دیگری کند

و یکی باعمال مساعدت دیگری نماید و بسبب آن مهمات ایشان ساخته شود و معاش ایشان پرداخته گردد و موجب ایتلاف و استیناس همه

شود و سبب انتظام قواعد عالم گردد و شبهه نیست که تفویض امر رفع و خفض و بسط و قبض بندگان مظان خلل است در عالم و وقوع

مهالک و مفاسد در میان بنی آدم و هرگاه بسبب تفویض تدبیر معیشت دنیویه به بندگان عواقب امور ایشان بهلاکت و فساد کشد پس

چگونه امر نبوت که رافت کبری و رحمت عظمی است و واسطهٔ حیازت حظوظ عقباست در قبضهٔ تصرف ایشان تواند بود ورحمت ربک

و بخشش پروردگار تو یعنی نبوت و آنچه تابع آنست از فوز و نجات و وصول بروضات جنات خیر مما یجمعون بهتر است از آنچه جمع میکنند

کافران از حطام این جهان و آنرا سرمایهٔ بزرگی خود میدانند پس اخبار میفرماید از اموال این جهان و قلت مقدار آن که ولولا ان یکون الناس

و اگر نه کراهت و نخواستن آن بودی که گشتندی مردمان امة واحدة یک گروه مجتمع باختیار کفر بر ایمان و اختیار حب دنیا بر آن جهان

لجعلنا لمن یکفر بالرحمن هر آینه میگردانیدیم برای کسی که نمیگرود بخدای بخشاینده لبیوتهم مر خانهای ایشان را یعنی میگردانیدیم خانهای کافران را

سقفا من فضة سقفها از نقره ومعارج علیها یظهرون و نردبانها که بر بالای آن خانها برآیند و خود را ظاهر سازند ولبیوتهم

و مر خانهای ایشان را بودی ابوابا و سررا درها و تختها علیها یتکئون که بر آنها تکیه کنند همه از نقره یعنی چون که دنیا پیش ما قدری ندارد

پس اگر نه کراهت بودی که مردم در طلب دنیا جمع شدندی و طبایع ایشان بر محبت آن مشغول شدندی و از عبادت و فرمان برداری باز ایستادندی

و میل بکفر و ناسپاسی کردندی و سقف خانها و نردبانها و درهای خانها و تختهای کافران را همه نقره کردی و زخرفا و طلا ساختی یعنی اصل آن

همه از نقره سفید و زخرفه و آراستن آن از زر سرخ بودی و در معنی اینست حدیث مشهور که اگر دنیا مقدار پر پشه قدر داشتی نزد خدا

هر آینه کافر شربت آب بکافر ندادی آنکه دالست بر لطف الهی به بندگان بر آنکه او سبحانه مقتدی امری نشود که موجب مفسده باشد و مودی

بدین پس چگونه فاعل کفر و مرید آن باشد بعد از آن در تحقیر حطام دنیا و توقیر نعم عقبی میفرماید که وان کل ذلک و نیست آنچه مذکور شد

لما متاع الحیوة الدنیا مگر برخورداری زندگانی این سرای که در صدد زوال و فناست والاخرة عند ربک و نعمت آخرت

یعنی بهشت جاودانی نزد پروردگار تست للمتقین مر پرهیزکاران راست که از الواث شرک و معاصی احتراز فرموده اند یا از مستلذات

دنیاوی بر تافته و بالجمله متوجه عقبی شده و بعد از ذکر متقیان در وعید کافران میفرماید که ومن یعش عن ذکر الرحمن و هر که خود را

بر کوری دارد از یاد کردن خدای تعالی که متصف بصفت رحمتست و عارف بحقیقت آن نباشد یعنی هر که چشم بپوشد و اعراض نماید از نظر

بر دلایل در یج و بینهٔ او نقیض له شیطانا تقدیر کنیم از برای او دیوی را یعنی بجهت آن تعاشی و تجاهل وی را با جبال خود باز گذاریم و نظر التفات

از وی باز گیریم پس نزد این حال شیطان بر وی استیلا یابد فهو له قرین پس آن شیطان او را همنشین و مصاحب شود و بوسوسه

باغوا و اضلال و وسوسهٔ او مشغول گردد یکی از زهاد نقل کند که با یکی از مؤمنان جن دوستی داشتم وقتی در مسجدی نشسته بودیم آن جنی با من

گفت که این مردم را چگونه می بینی گفتم بعضی را بخواب و بعضی را در خواب گفت آنچه در سرهای ایشانست می بینی گفتم نه پس چشمهای مرا بمالید

دیدم که بر سر هر یک غرابی نشسته بعضی را با لها بچشم فرو گذاشته و بعضی را گاهی بالها فرو میگذارد و گاهی برمیدارد گفتم این چیست

گفت اینها شیاطینند که بر سرهای ایشان نشسته اند و بر هر یکی بقدر غفلت وی استیلا یافته پس این آیه تلاوت فرمود که ومن یعش عن

ذکر الرحمن نقیض له شیطانا فهو له قرین چون شیطان درین مقام اسم جنس است ازین جهت ضمیر جمع بآن راجع داشته میفرماید

وانهم لیصدونهم و بدرستیکه آن دیوان هر آینه باز میدارند اهل عشا و کوری را عن السبیل از راه حق ویحسبون

و می پندارند عاشیان انهم مهتدون که ایشان راه یافتگانند یا گمان میبرند که دیوان از اهل هدایتند و بجهت این

گمان فاسد همیشه تابع قرین خود باشند حتی اذا جاءنا تا وقتی که بیایند هر دو یعنی عاشی و شیطان بموقف جزا که

عرصهٔ محشر است در خبر آمده که عاشی و قرین او را در یک زنجیر کشیده بمحشر آرند و در دوزخ افکنند و از قتاده نیز مرویست که

شیطانی که در دنیا قرین او باشد در آخرت نیز ملازم او باشد تا او را بدوزخ رد همچنانکه بندهٔ مؤمن فرشته که موکل او بوده

باشد از او مفارقت نکند تا او را ببهشت رساند و نزد بعضی مراد شیاطین انسند که رؤسای کفره اند و مضل ایشان بهر تقدیر

چون عاشق و قرین او در عرصه محشر حاضر شوند قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ گوید عاشق با قرین خود ای کاشکی بودی میان من و میان تو
بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ دوری میان مشرق و مغرب یعنی کاشکی بعد مسافت میان من و تو مانند بعد مسافت میان مشرق و مغرب بودی
تا هرگز ترا ندیدمی و بتو مقترن نشدمی فَبِئْسَ الْقَرِينُ پس بد همنشینی تو در اثنای این تمنا فرشته بفرمان خدای تعالی بعاشقان گوید
وَلَن يَنفَعَكُمُ الْيَوْمَ و سودی ندارد امروز این تمنا إِذ ظَّلَمْتُمْ چون واضح شد که ستم کرده اید بر نفسهای خود و عدم نفع تمنا
أَنَّكُمْ بسبب آنست که شما هستید فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ در عذاب دوزخ انبازان بجهت آنکه در دنیا باشتراک یکدیگر در امور دنیوی
منتفع می شدید آورده اند که حضرت رسول صلعم بایمان قوم خود بسیار راغب بود و هر چند ایشانرا بر دین اسلام بیشتر دعوت می نمود
عناد و انکار ایشان بیشتر می شد و ازین ممر تعب بسیار و ملال بیشمار بآنحضرت میرسید حق تعالی این آیه فرستاد که أَفَأَنتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ
آیا تو ای محمد می شنوانی کرانرا أَوْ تَهْدِي الْعُمْيَ یا راه مینمائی کورانرا وَمَن كَانَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ و آنرا که باشد در گمراهی هویدا و پیدا
یعنی نمیتوانی که بشنوانی سخن حق را یا بنمائی طریق هدایت را بآنانکه گوش هوش ایشان از شنیدن سخن حق کر است و دیده ایشان
از ادراک راه حق تیره و بی نور و قادر نیستی بر هدایت جماعتی که ضلالت و غوایت ایشان در کمال ظهور باشد خلاصه معنی آنست که چون
قدرت نداری که بطریق اجبار و اکراه ایشانرا بدین اسلام در آری پس بر ابلاغ اختصار نما و تعب بسیار بخاطر خود راه مده که ایشان مستوجب
عقوبت و هلاکتند فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ پس اگر ببریم ترا بجوار رحمت پیش از آنکه ترا از ایشان انتقام کشی فَإِنَّا مِنْهُم مُّنتَقِمُونَ
پس بدرستیکه ما از ایشان انتقام کشنده ایم بعذاب و نکال در دنیا و عقبی أَوْ نُرِيَنَّكَ الَّذِي وَعَدْنَاهُمْ یا اگر خواهیم که بنمائیم بتو آنچه
وعده داده باشیم ایشانرا از عذاب و عقاب در زمان تو مثل قصه روز بدر فَإِنَّا عَلَيْهِم مُّقْتَدِرُونَ پس بدرستیکه بعذاب کردن ایشان
در حیات تو توانائیم یعنی بهر حال ایشان معذب خواهند شد و بچنگال نکال گرفتار خواهند گشت یا در حیات تو یا بعد از وفات تو و روایتست
که چون آنحضرت را ظاهرا اخبار کردند از آنچه بعد از او واقع خواهد شد از فتن عظیمه اثر اندوه بر جبین مبین آنحضرت ظاهر گشت و تا در حیات
بود اثر ضحک و طلاقت وجه از او مشاهده نشد و صاحب طبری آورده که جابر بن عبد الله انصاری روایت کند که در حجة الوداع حاضر
بودم که حضرت رسول صلعم خطاب باصحاب خود کرده گفت باید که من شما را بعد از خود کافر نیابم یعنی باید که پس از من بر نگردید و گردن
یکدیگر را نزنید پس گفت سوگند میخورم بخدا که اگر بحرب اقارب یکدیگر مشغول شوید ببینید در آن لشکری که با شما محاربه میکنند پس در پیش خود نگاه
کرد امیر المؤمنین علیه السلام را دید گفت یا علی یا علی یا علی و بروایتی صد بار تکرار این نام بزرگوار فرمود جابر گفت فی الحال دیدم که از وی

بردی ظاهر گشت و خدای تعالی این آیه فرستاد که فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ فَإِنَّا مِنْهُم مُّنتَقِمُونَ یعنی بعلی بن ابی طالب و ابن مردویه در تفسیر اهل بیت آورده
در تفسیر این آیه مؤید این قولست چون کفار ازین تنبیه متنبه نشدند و عناد را بیشتر کردند حق تعالی رسول خود را فرمود که چون ایشان با تو
درین مقام اند فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ پس چنگ در زن بآنچیزی که وحی کرده شده است بسوی تو از آیات و احکام و
اوامر و نواهی و ملازم آن باش إِنَّكَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ بدرستیکه تو بر راه راستی که اصلا در آن راه گم شدن نیست وَإِنَّهُ
و بدرستیکه آن وحی یعنی قرآن لَذِكْرٌ لَّكَ هر آینه شرف و عزتیست مر ترا وَلِقَوْمِكَ و مر گروه ترا که قریش اند یا سایر امت وَسَوْفَ
تُسْأَلُونَ و زود باشد که پرسیده شوید ای بندگان از قیام نمودن بحق آن و تعظیم کردن احکام آن و بشکر گذاردن آن مشغول شوید
وَاسْأَلْ و بپرس ای محمد مَنْ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ از امم کسانی که فرستاده بودیم پیش از تو مِن رُّسُلِنَا از فرستادگان ما
أَجَعَلْنَا مِن دُونِ الرَّحْمَٰنِ آیا گردانیدیم ماسوی حق تعالی آلِهَةً يُعْبَدُونَ خدایانی که پرستیده شوند از اوثان و غیر آن یعنی
از ایشان بپرس که هیچ امر کرده ام بعبادت بتان و در هیچ ملتی از ملل ایشان بپرستش کسی بدون خدای مقرر بوده مراد ازین استشهاد است
باجماع جمیع انبیا بر توحید زهری و سعید و ابن زبیر گفته اند که چون در شب معراج رسول صلعم را باسمان بردند جمیع رسل جمع شدند در
پس آنحضرت نماز کردند حق تعالی این آیه فرستاد و فرمود که بپرس ازین رسولان که پیش از تو فرستاده بودیم که من هیچکس را امر کرده ام بعبادت
خدایانی که غیر از من باشند و حضرت چونکه از ایشان اعلم بود سؤال نکرد چنانچه در بعضی آثار آمده که جبرئیل از میکائیل پرسید که پیغمبر صلعم
از انبیا این سؤال کرد میکائیل فرمود که یقین او از آن کاملتر بود و ایمان او از آن محکمتر که این سؤال کند پس درین صورت این امر سبیل
اباحت باشد نه وجوب و سنت محمد بن اسحق روایت کند که ابن عباس و عبد الله مسعود از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند
که چون شب معراج مرا باسمان بردند و انبیا را جمع کردند و من با ایشان نشستم فرشته آمد که حضرت عزت میفرماید که ازین پیغمبران
بپرس که ایشانرا بچه چیز فرستاده اند رسول صلعم خطاب بایشان کرد که بر چه چیز مبعوث شدید گفتند علی و لایتک و ولایة علی بن ابی طالب
ما را بر دوستی تو و دوستی علی بن ابی طالب فرستادند چه شما مولای جمیع اهل توحید و مقتدای همه ایشان و چون اهل کتاب منسوب
بموسی و عیسی بودند ازین جهت بعد از سؤال از احوال رسل قصه ایشانرا متصل ساخت بآن و فرمود که وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ
و بتحقیق که فرستادیم موسی را بِآيَاتِنَا بمعجزات که علامات روشن بود بر صحت نبوت او إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ بسوی فرعون
و آل او فَقَالَ إِنِّي رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ پس گفت موسی بدرستیکه من فرستاده پروردگار عالمیانم فَلَمَّا جَاءَهُم بِآيَاتِنَا

پس آنهنگام که آورد بایشان نشانهای ما چون عصی و ید بیضا و طوفان و جراد و قمل و ضفادع و غیر آن اذا هم منها یضحکون آنگاه
ایشان ازان میخندیدند یعنی در اول حال آنرا ابرید ندیدند بلکه دران تامل کنند باستهزا و سخریت مشغول شدند وما نریهم من آیة و نمودیم
ایشانرا از قبیل تعاقب هیچ معجزه که نشان صحت نبوت موسی باشد از طوفان و جراد و قمل و غیر آن الا هی اکبر من اختها مگر که
بزرگتر بود از مانند آن که پیش ازان نموده بودیم یعنی هریک از آیات که بایشان مینمودیم از دیگری بزرگتر و عظیمتر بودی و یا آیات تسع متشابه بو
دند در فضل و کبر بروجهی که قریب بیکدیگر بودند در فعل چنانکه مردمان در تفضیل هریک از آنها اختلاف کردند بعضی تفضیل آیة طوفان بر
جراد میکردند و بعضی بعکس و برخی ضفادع را اکبر از غیر آن میدانستند و بعضی آیتی دیگر را و باقی برین قیاس واخذناهم بالعذاب
پس گرفتیم ایشانرا بالعذاب قحط و جراد و ضفادع و غیر آن لعلهم یرجعون تا شاید که برگردند یعنی اراده رجوع کنند از ملت باطله که
موصل بهاویه است و چون دانستند که این معجزات عین عذاب ایشانست در مقام استغاثه درآمده وقالوا یا ایها الساحر و گفتند
با موسی که ای مرد جادو یعنی ای عالم و ذکر او بصیغه سحر جهت تعظیم او بود چه علم سحر پیش ایشان علمی بزرگ و صفتی پسندیده بود یعنی ای مقدم
در علم سحر و غالب بر همه ساحران یا آنکه چون همیشه موسی را باین نام میخواندند درین وقت نیز بطریق عادت قدیم گفتند که ای ساحر ادع لنا
ربک بخوان برای ما پروردگار خود را بما عهد عندک بانچه عهد کرده است نزد تو یعنی بعهدی که او راست نزدیک تو و آن استجابت
دعای تست یا کمال ایمان و طاعت یا منصب نبوت چه هریک ازان مستلزم اجابت دعاست یا ضامن شدن او برفع عذاب از هر که
مهتدی شود پس در کشف عذاب از ما دعا کن و او را بخوان اننا لمهتدون بدرستیکه ما راه یافتگانیم یعنی اگر عذاب از ما مندفع شود
بتو ایمان آوریم فلما کشفنا عنهم العذاب پس آنهنگام که ببردیم و دفع کردیم از ایشان عذاب را بدعای موسی اذا هم ینکثون
همان زمان ایشان عهد بشکستند و از آنچه گفته بودند برگشتند و آنرا انکار نمودند و چون فرعون اجابت دعای موسی و کشف عذاب
و اعتلای او را روز بروز معاینه نمود ترسید که مردم ازو برگردند و بموسی گروند و سلطنت او روی بزوال نهد پس دام خدعه گسترد و چنین تعبیه نمود
که همه قبطیان را در یکجا جمع کرد و بر بلندی برآمده عرض عظمت و حشمت و بسط مملکت و سلطنت خود و حقارت موسی اظهار نمود چنانکه میفرماید
ونادی فرعون فی قومه و ندا کرد فرعون بنفس خود در میان گروه خود قال یا قوم الیس لی ملک مصر گفت بهمه ایشان که
ای گروه من آیا نیست مرا پادشاهی ملک مصر از اسکندریه تا سرحد شام و روم و چون آب نیل بسیصد و شصت و شش جوی منقسم میشد
و چهار جوی بزرگ ازان که نهر الملک و نهر طولان و نهر دمیاط و نهر تنیس است در میان باغ او از زیر قصرها بدر میرفت ازین جهت بعد از

ذکر آن پادشاهی خود افتخار نموده باین جویها و گفت وهذه الانهار تجری من تحتی و آیا نیست این جویهای روان که در طلعتی میبرد
از زیر قصرهای من یا این جویها در تحت تصرف منند و بفرمان من میروند افلا تبصرون آیا نمی بینید عظمت و حشمت مرا و ضعف و ذلت موسی
بینی بلکه بنگرید که او از من ارفع باشد ام انا خیر من هذا الذی بلکه من بهترم ازینکه که نزد ملک من هو مهین او خوار و بیمقدار است
ولا یکاد یبین و نزدیک نیست که روشن سازد سخن را یعنی بجهت لکنت زبان سخن را بروجهی ادا نمیتواند کرد که مفهوم شود مراد آنست که
موسی با آنکه بی چیز و خوار و بیمقدار است طلاقه لسان و فصاحت بیان که مستلزم کمال رجالست نیز ندارد پس چگونه او را آن مرتبه باشد که با من لاف
برابری زند و دعوت نبوت کند از بعضی مفسران منقولست که حق تعالی در حینی که موسی را پیش فرعون فرستاد عقده از زبان او برداشته بود چنانکه
سؤال واحلل عقدة من لسانی و جواب قد اوتیت سؤلک یا موسی مخبر است بآن پس مراد فرعون ازین قول اخبار بود از لکنتی
که پیش ازین داشت و گویند قوم فرعون موسی را پیش از رسالت بران وجه دیده و دانسته بودند و از رفع عقده خبر نداشتند و فرعون ازینمعنی
با خبر بود از اینجهت ذکر عقده را سبب تنفیر ایشان گردانید و از روی اهانت او اظهار اینمعنی نمود بر ایشان و جایی گفته بعد از رفع لکنت
اندک ثقلی ازان باقی مانده بود از آنجهت فرعون او را باین سرزنش نمود و چون رسم آن زمان چنان بود که هر که را پیشوای خود میگردانیدند
دستوانهای طلا در دست او میکردند و طوق زر در گردن او قلاده می ساختند ازین سبب فرعون بعد از اظهار شوکت و حشمت خود وصف
موسی بذلت و حقارت نمود و با قوم خود گفت که اگر موسی راست میگوید که از نزد خدای بسیاست نامزد قوم شده فلولا القی علیه
پس چرا افکنده نشد بر او اسورة من ذهب دستوانها از زر و سیم یعنی خدای او را دستوانه زرین نداد او جاء معه الملئکة
یا چرا نیامده اند با او فرشتگان مقترنین درحالتی که پیوستگان باشند برای اعانت او چه هر پادشاهی که ایلچی بجائی میفرستد جمعی را از
خواص حشم خود بخدمت او نامزد میکند تا ممد و معاون او باشند پس چگونه جایز باشد که خدای تعالی مردی درویش را بی یار و مددکار
برسالت فرستد فاستخف پس سبک عقل یافت فرعون با مقدمات واهیه و تسویلات رکیکه و تخیلات فاسده قومه گروه خود را در
طاعت خود یا طلب خفت ولیت کرد از ایشان در متابعت کردن و منقاد شدن باو فاطاعوه پس فرمان بردند او را و از متابعت موسی
بالکلیه روی برتافتند انهم کانوا قوما فاسقین بدرستیکه ایشان بودند گروهی بیرون رفتگان از دایره عبودیت و فرمانبرداری
خدا بلکه خارج از طریق عدل که بسبب مال فانی فرعون را بر موسی ترجیح داده تبعیت او اختیار کردند فلما آسفونا پس آنهنگام که بسیار
غضبناک و خشمناک ساختند ما را بسبب افراط در عصیان و اسراف در طغیان انتقمنا منهم کینه کشیدیم از ایشان از برای اولیای خود

فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ پس غرق ساختیم همه ایشان را در دنیا فَجَعَلْنَاهُمْ سَلَفًا پس کردانیدیم ایشان را قدوه کافرانی که بعد از
ایشان بوجود آیند یعنی پیش رو مشرکان آینده کردانیدیم تا اقتدا بایشان کنند در استحقاق مثل عقاب ایشان قتاده کفته که ایشان را
پیش رو دوزخ ساختیم وَمَثَلًا لِلْآخِرِينَ و کردانیدیم ایشان را عبرت و جاری برای پسینیان تا آن را باز کویند و از قصه عجیب ایشان عبرت
کیرند و پند پذیرند از الجمله نظر کنند در آنکه هر که فخر بچیزی کند سبب هلاک او کردد چه فرعون بآب نیل فخر کرد و بهمان آب غرق کشت
آورده اند که چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله آیه انکم وما تعبدون من دون الله حصب جهنم بر قریش خواند ایشان بسیار در غضب
شدند عبد الله زبیر زبعری کفت ای محمد این مخصوص ما والهه ماست یا جمیع امم درین حکم شریکند حضرت فرمود این شما والهه شما و
جمیع امم مشرکه را عبد الله کفت بخدای کعبه که من خصم تو شدم درین امر آنکه کفت تو دعوی میکنی که عیسی بن مریم پیغمبر خداست و همیشه
ثناخوانی او و مدح کستری امت او اقدام مینمائی و تو میدانی که نصاری او را و عزیر را میپرستند و بعبادت ملئکه نیز ارتکاب مینمایند
اکر این کروه از اهل دوزخ باشند ما نیز راضی هستیم که با آلهه خود در جوار ایشان باشیم پس جمیع قریش نزد شنیدن این مقاله
خوشحال شدند و باواز بلند بخنده در آمدند و تصور کردند که پیغمبر صلی الله علیه و آله باین ملزم شد در حال جبرئیل ع نازل شده این آیه آورد که
وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا وچون زده شد به پسر مریم مثلی یعنی چون ابن زبعری عیسی را مثل زد و مجادله کرد با تو در پرستش ترسایان او را
إِذَا قَوْمُكَ ناکاه قوم تو یعنی کفار قریش مِنْهُ يَصِدُّونَ از آن مثل آواز بلند برداشتند و آغاز فرح و خوشحالی کردند وَقَالُوا
و کفتند أَآلِهَتُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ آیا خدایان ما بهترند یا عیسی هرکاه او حصب جهنم باشد کو ایشان نیز باشند مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا
نزدند آن مثل برای تو مکر برای خصومت کردن و ستیزه نمودن نه برای تمیز حق از باطل بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ بلکه ایشان در جمیع احوال
کروهی اند شدید خصومت و حریص بر لجاجت چه مراد حق تعالی از ما تعبدون و مقصود حضرت رسالت از آنکه شما و خدایان شما حصب جهنمید
بتانست نه غیر آن و دیکر آنست که مقصود خدا و رسول انبیا و ملئکه باشند و ابن زبعری بجهت خدعه و خبث باطن و حب جدال و مکابره
چون قول خدا و رسول را دید که لفظ آن محتمل عموم است با آنکه عالم بود که مراد بآن اصنام است نه غیر آن صرف معنی آن نمود بشمول عموم و آنرا با
عمل کرد بهر معبودی که سوی او سبحانه است و حضرت چون دانست که مباحثه او عین عناد و محض مجادله است در جواب او ساکت شده و
در مقابل او هیچ نکفت تا آنکه حق تعالی در جواب او فرمود ان الذین سبقت لهم منا الحسنی باین آیه اعلام نمود که آیه مخصوص است و دیکر ظاهر آنکه
و ما تعبدون از برای غیر ذوی العقول است پس شامل عقلا نباشد و قولی در سبب نزول آیه آنست که حضرت رسول ص با صنادید قریش کفت که هیچ

حر

خیری نیست در آنکه او را میپرستند بغیر خدا میکفتند عیسی بهتر از ترسایانست و تو دعوی میکنی که او بنده صالح است پس در وی هیچ خیر نباشد
قریش ازین سخن فریاد برکشیدند و کمان بردند که حضرت ازین سخن الزام یافت این آیه و در تفسیر اهل البیت صلوات الله علیهم اجمعین نقل کرده که
حضرت علی بن ابی طالب ع فرمود که روزی نزد رسول ص آمدم و او در میان جمعی از صنادید قریش نشسته بود چون مرا بدید زمانی در من نکاه کرد
و کفت ای علی مثل تو درین امت چون عیسی است که قومی وی را دوست داشتند و در دوستی او غلو کردند بالوهیت او و هلاک کشتند و
کروهی وی را دشمن داشتند و در دشمنی او افراط کرده هلاک کردیدند و قومی در طریق اقتصاد سلوک نموده نجات یافتند حال تو ای علی درین
امت چنینست زیرا که جمعی ترا بالوهیت اذعان کنند و فرقه دیکر ازین امت ترا دشمن دارند و در حق تو سخنان بیهوده و کلمات
ناپسندیده کویند پس هلاکت طائفه اولی در جانب افراط باشد و هلاکت فرقه ثانیه در طرف تفریط و چون قریش این سخن بشنیدند
برایشان کران آمده بخندیدند و کفتند محمد پسر عم خود را تشبیه میکند بانبیا و رسل این آیه نازل شد که چون بعیسی مثل زده شد یعنی
چون علی را مماثل عیسی کردانیدی قوم تو آن را ضعیف انکاشتند و از غایت حسد کلام ترا غیر صحیح پنداشتند و خدای تعالی عالم است بر
استهزای ایشان و عدم تصدیق ایشان بمقاله تو پس کفتند هرکاه علی مماثل عیسی باشد خدایان ما از عیسی بهتر خواهند بود و بیان
نکردند این کلام را مکر بجهت جدال و عناد و نیز از ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین منقولست که چون رسول در جنک سلاسل در حق
امیر المؤمنین علیه السلام فرمود بخدای که اکر نه آن بودی که میترسم از آنکه جماعتی در حق تو آن کویند که در حق عیسی بن مریم میکویند
من امروز در حق تو سخنی کفتمی که هیچ کروه نکذشتندی الا که خاک قدم تو بر کرفتندی و بآن شفا جستندی منافقان چون این کلام
از سید انام شنیدند کفتند ما رضی لابن عمه الا مثلا بالمسیح بن مریم راضی نیست محمد که پسر عم خود را مثل زند الا بعیسی بن مریم حق تعالی
این آیه فرستاد و بعد از آن در وصف عیسی فرمود که إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ نیست عیسی مکر بنده که منت نهاده ایم
بر او بمنصب رسالت و بآفریدن او بدون پدر وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا و کردانیدیم او را داستانی غریب و عجیب که مثلی سایر است
لِبَنِي إِسْرَائِيلَ مر فرزندان یعقوب را یعنی ولادت او بدون پدر قصه ایست در غرابت که مثلی است جاری شده در بنی اسرائیل پس
بجهت بینه بر کمال قدرت خود میفرماید که وَلَوْ نَشَاءُ و اکر خواهیم یعنی اکر حکمت و مصلحت ما تقاضا کند لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً
عشر هر آینه کردانیدیم از شما فرشتکان یعنی شما را هلاک سازیم و بدل شما فرشتکان را بیاریم تا ایشان فِي الْأَرْضِ يَخْلُفُونَ در زمین از پی در آیند
شما را یعنی عیسی اکرچه غریب و عجیبست لیکن خدای تعالی قادر است بر چیزی که از آن اعجب باشد از هلاک همه شما یا از تولید ایشان از شما

مثل تولید عیسی از زنی بی پدری تا شما بسبب این بآن عارف شوید بقدرت باهره و بدانید که آنکه چون شما متعبد بعبادات
و بوسیله این عالم شوید بآنکه ذات قدیم او سبحانه متعالی است از انتساب ملکه یا او وَإِنَّهُ و بدرستیکه عیسی لَعِلْمٌ لِلسَّاعَةِ علامتیست
که بآن دانسته شود نزدیک شدن قیام قیامت چه نزول آن از آسمان یکی از شرایط قرب قیامتست و از جمله علامات آن در حدیث آمده
که عیسی بعد از تسلط دجال از آسمان فرود آید در زمین مقدسه نزدیک مناره بیضا بر بالای کوهی که آنرا افیق خوانند و دو جامه مصبوغ
پوشیده باشد و موی سر او با دهانت و طراوت بود و هر دو کف دست خود را بر بالای دوش فرشته نهاده و چون سر مبارک خمیده
عرق باشد بمرتبه که چون سر در پیش افکند قطرات از رویش ریزان گردد و چون سر بالا کند قطرها بر روی وی بسان مروارید روان شود
نفس او بهر کافر رسد بمیرد و هر جا که چشم وی بران افتد نفس وی بآن رسد پس در طلب دجال روان گردد در باب لد که موضعی است از
ولایت شام بوی رسد و در دست او حربه باشد بروی زند و او را بکشد پس صاحب الامر خروج کند و عیسی همه خنازیر را بقتل رساند و
کسر صلیب و اصنام نماید و بیع و کنایس را خراب کند و همه نصاری را بقتل رساند مگر جماعتی که ایمان آرند پس به بیت المقدس آید و صاحب الامر ع
در نماز صبح و بروایتی در نماز عصر باشد اشاره باو کند که پیشتر آی و امامت نمای دست صاحب الامر بگیرد و گوید تو اولی‌تری که نایب پیغمبر
آخر الزمانی و در صحیح مسلم از ابو جریج روایت کند که پیغمبر فرمود که عیسی نزول کند از آسمان پس امام شما که صاحب الزمانست باو گوید بیا و
از برای ما در نماز امامت کن و او امتناع نموده گوید بعضی از شما بر بعضی امیرند یعنی منصب امامت مخصوص شماست و حق تعالی این سبب
تعظیم امت مرحومه گردانیده پس تو امامت کن و من اقتدا بتو کنم و نیز از آنحضرت مرویست که فرمود چگونه باشید شما در آن روزی که پسر مریم
در میان شما نزول کند و امام شما از شما باشد که امت منید یعنی از اولاد اطهار من امامت شما کند نه عیسی القصه عیسی در نماز اقتدا بآنحضرت
کند و از آنجا بیرون آیند و یاجوج خروج کند عیسی مؤمنان را بکوه برد و آنجا متحصن گردد غرض چون معلوم شد که ظهور عیسی ع از علامات قرب
قیامت فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا پس شک مکنید و جدال منمائید بآمدن قیامت وَاتَّبِعُونِ و پیروی کنید مرا یعنی تابع رسول من شوید هَذَا
اینکه من شما را بدان دعوت میکنم صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ راه راستست که سالک در آن هرگز گمراه نگردد و گویند ضمیر راجع بقرآنست و معنی آنست
که قرآن آن چیزیست که بآن قیامت دانسته شده زیرا که حق تعالی در قرآن بیان قیامت کرده و اعلام بندگان نموده و بعد از امر مردمان
بمتابعت طریق مستقیم نهی ایشان کرده از اطاعت شیطان و فرموده که وَلَا يَصُدَّنَّكُمُ الشَّيْطَانُ و البته باید که باز ندارد شما را شیطان
از سلوک راه راست بوسوسه و اغوی إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ بدرستیکه شیطان مر شما را دشمنی آشکارا و هویداست و بجهت فرط

عداوت

عداوتی که شما را از درگاه جان بیرون کرده بزندان محنت و بلیت جهان مبتلا ساخت پس بهیچ وجه تابع وساوس و مفتون
ما شما را با آتش نیران نیز گرفتار نگرداند بعد از آن از احوال عیسی در حین بعثت خبر میدهد که وَلَمَّا جَاءَ عِيسَى و هنگامی که آمد عیسی بِالْبَيِّنَاتِ
بمعجزات واضحه یا بآیات انجیل و احکام او امر و نواهی ملک جلیل قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ گفت به بنی اسرائیل بتحقیق که آمده‌ام شما را بشریعتی بِالْحِكْمَةِ
که مشتمل است بر حکمت و موعظت وَلِأُبَيِّنَ لَكُمْ و برای آنکه بیان کنم و هویدا سازم برای شما بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ بعضی از آنچه
خلاف میکنید در آن یعنی آن اختلاف که متعلق باشد بامور دین که مناط تکلیف است نه اختلافی که تعلق بدنیا داشته باشد و خارج از
دایره تکلیف یا بیان میکنم احکامی که شما در آن اختلاف میکنید نه همه احکام شرایع چه غیر احکام مختلفه در توراة مصرحست و احتیاج
بتبیین ندارد و وجه اول اصح است القصه عیسی گفت چون من برای شما تبیین احکام دینیه میکنم فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ پس بترسید
از عذاب خدای تعالی و فرمان برید مرا در آنچه بشما میرسانم از جانب حضرت عزت إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدائیکه بفرمان او احکام شریعت را
بشما امر میکنم هُوَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ او آفریدگار من و آفریدگار شماست فَاعْبُدُوهُ پس پرستش کنید او را بیکتائی و یگانگی هَذَا
صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ اینست راه راست که اصلا سمت انحراف و اعوجاج نپذیرد و موصل بجنت باشد فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ پس اختلاف
کردند جمعی که فرق متفرقه شدند بعد از عیسی چون یعقوبیه و نسطوریه و ملکانیه و مرقوسیه و شمعونیه مِنْ بَيْنِهِمْ از میان آنهائی که مخاطب
عیسی بودند در قول قد جئتکم بالحکمة یعنی آن احزاب مختلفه از جمله کسانی بودند که عیسی مبعوث بایشان شده بود فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا
پس وای مر آنکسانی را که ستم کردند از این احزاب مِنْ عَذَابِ يَوْمٍ أَلِيمٍ از عذاب روزی که دردناکست عذاب او یعنی در روز
قیامت پس بجهت زیادتی تهدید ایشان میفرماید که هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ انتظار نمیکشند احزاب بعد از ورود رسل و قرآن مگر قیامت را
أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً آنکه بیاید بایشان ناگهان یعنی منتظر نیستند مگر آمدن قیامت را بایشان از روی فجات وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ
و ایشان ندانند آمدن آنرا بسبب غفلت و مشغولی ایشان بامور دنیویه و انکار ایشان قیامت الْأَخِلَّاءُ يَوْمَئِذٍ کسانی که در دنیا با هم
دوست بوده باشند در آنروز بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ بعضی از ایشان مر بعضی را دشمن باشند إِلَّا الْمُتَّقِينَ مگر پرهیزکاران
از اهل ایمان که ایشان در قیامت نیز دوستان هم باشند برای آنکه دوستی کافران در دنیا برای معاونت یکدیگر باشد بر کفر و معصیت
و در آنروز بجهت آن محبت و خلت معذب شوند پس دشمن یکدیگر گردند کما قال و یلعن بعضهم بعضا و مؤمنان چون دوستی ایشان
برای طاعت خدای بوده و بجهت این بدرجه اعلی و مرتبه عظمی رسند پس دوستی ایشان بکمال خود بماند مرویست که امیر المؤمنین ع

بعد از تلاوت این دو آیه فرمود که چون دو مؤمن در دنیا با یکدیگر دوستی کنند و یکی از ایشان برحمت خدای رود گوید خداوندا فلان
دوست من بود و مرا بطاعت تو و اطاعت انبیای تو امر مینمود و در اوامر ترغیب من میکرد و در نواهی زجر مینمود نظر لطف از او
باز مگیر و چنانکه مرا هدایت نمودی او را نیز بطریق مستقیم دار و همچنانکه مرا گرامی داشتی او را هم بکرامت عمیم خود نوازش فرما و چون
دو کافر فاسق با یکدیگر دوستی کنند و یکی از ایشان پیش از دیگری بمیرد گوید بار خدایا فلانکس مرا از عبادت و طاعت تو منع میکرد و بر فسق
تحریص مینمود و میگفت مرا رجوعی و بازگشتی بخدا نخواهد بود خدایا نظر لطف از او بردار و بانواع عذاب و اصناف عقاب او را معذب ساز
بدانکه دوستی در میان بنی نوع انسان از چهار وجه بیرون نیست دو از آن مستحسن است و مورث سعادت سرمدی و دو مذموم و منتج شقاوت
ابدی اما آن دو که مستحسنت یکی خلت حقیقی است که آنرا محبت روحانیه خوانند و آن بتناسب ارواح و تعارف است چون محبت انبیا
و اولیا و شهدا با یکدیگر دوم محبت قلبی است و آن مستند است بتناسب اوصاف کامله و اخلاق فاضله چون محبت صلحا و اتقیا در یکدیگر
و دوستی امم با انبیا و ائمه هدی و اما آن دو محبت که مذموم اند یکی بسبب تیسیر مصالح است چون محبت تجار و صناع و دوستی خدام
با مخادیم و ارباب حاجات با اغنیا دوم محبت نفسانیه است و استناد آن بلذات حسیه و مشتهیات نفسیه است و در قیامت چون
اسباب این دو نوع محبت مفقود باشد و غرض و غایت آن بحصول رسد آن محبت زوال پذیرد و بدشمنی مبدل گردد پس باید که مقصود
اهل ایمان از خلت و محبت یکدیگر محض رضای الهی باشد و غیر مشوب بمقاصد دنیوی تا در روز قیامت باین خطاب مستطاب
سرافراز گردند که یا عبادی ای بندگان من لا خوف علیکم الیوم هیچ خوفی و هراسی نیست بر شما درین روز از دیدن مکروهات
و لا انتم تحزنون و نه شما اندوهگین و غمگین شوید بفوت آمال و حصول مطلوبات و آن بندگان من که بدولت این ندا [illegible]
مشرف شوند الذین آمنوا بآیاتنا آنکسانی اند که ایمان آوردند بآیتهای کلام ما و کانوا مسلمین و بودند گردن نهنده و
خالص سازنده نفسهای خود از شوب شرک و ریا و بر وجه اخلاص گردن نهادگان فرمان ما در خبر است که چون خلایق از قبور برخیزند
هیچکس نباشد که ترسان و لرزان نباشد تا ندای یا عبادی لا خوف علیکم الیوم بشنوند پس همه خلایق امیدوار شوند و چون در عقب آن
استماع الذین آمنوا نمایند کفار طمع از آن قطع نمایند پس منادی باهل ایمان گوید که ادخلوا الجنة انتم و ازواجکم
در آیید ببهشت شما و زنان مؤمنه شما تحبرون در حالتی که مسرور گردانیده شده باشید بروجهی که اثر آن بر روی شما ظاهر باشد
گونه تعرف فی وجوههم نضرة النعیم یا گرامی داشته شده بنهایت کرامت یا آرایش داده شده بکمال و جمال و غایت زیب و زینت

یطاف علیهم گردانیده شود بر آن مؤمنان که به بهشت در آمده باشند بصحاف من ذهب بکاسهای پهن از زر طلا
که از برای انواع اطعمه آماده شده باشد و اکواب و کوزهای بی دسته و بی گوشه که از برای اصناف اشربه مهیا شده باشد در آثار آمده که
مؤمن در بهشت از یک کاسه هفتاد رنگ طعام خواهد خورد که هیچکدام در طعم با دیگری آمیخته نباشد و در هر کوزه انواع شرابها باشد که
بهم آمیخته نشوند عکرمه از حضرت رسول صلعم روایت کرده که شخصی که کمتر و زبون تر باشد از همه اهل بهشت و فروتر دری بود که در عقب همه کس
ببهشت رود چون در آید او را از بالای فردوس ندا کنند که بنگر چون نگاه کند چند ساله راه ملک خود بیند که در آنجا قصرهای بسیار باشد
از زبرجد سرخ و خیمهای بسیار از در مروارید و هر بامداد و شبانگاه هفتاد هزار صحیفه زرین نزد وی آرند در هر صحیفه لونی از طعام که هر چند
تناول کند همان اشتهای اول او بحال خود باشد و اگر همه اهل دنیا نزد او آیند آنچه نزد او حاضر باشد همه را کفاف بود و فیها
و در بهشت بود در آن ما تشتهیه الانفس آنچه آرزو کند نفسها و حفص تشتهی میخواند یعنی در بهشت باشد آنچه میل کند آنرا
نفسها از انواع مشروبه و مطعومه و ملبوسه و مشمومه و غیر آن و تلذ الاعین و آنچه ملتذ شود چشمها بنظر کردن در آن در خبر است
که شخصی بخدمت حضرت پیغمبر صلعم گفت که یا رسول الله من اسب را دوست دارم که در بهشت باشد فرمود آری هر چه دل مؤمن خواهد و چشم
از آن لذت یابد در بهشت خواهد بود از ابو امامه مرویست که مرد باشد که در بهشت مرغ پرنده نگرد و گوید کاشکی این مرغ بریان بودی
فی الحال بریان شود و نزد وی حاضر گردد تا از آن تناول کند و چون شرابش آرزو شود ابریقی بدست او آید با چندان شراب که آنرا آرزو
شده بود و انتم فیها خالدون و شما در بهشت جاوید باشید که هرگز در آنجا گرد زوال بدامن خلود شما ننشیند و تلک الجنة
التی اورثتموها و آن بهشت موعود بهشتیست که امروز میراث داده شده اید آنرا بما کنتم تعملون بسبب آنچه بودید که در
دنیا عمل میکردید از انواع طاعات و خیرات و مبرات لکم فیها فاکهة کثیرة مر شما راست در بهشت میوهای بسیار و بیشمار
منها تأکلون که بعضی از آنرا میخورید نه همه آنرا بجهت کثرت اصناف و دوام انواع آن در حدیثی واقع شده که هیچ مؤمنی از
درخت بهشت میوه نچیند مگر آنکه دو مثل آن فی الحال از همانجا روییده شود بعد از آن در بیان احوال کفار میفرماید که ان المجرمین
بدرستیکه کافرانی که در اجرام طغیان کرده اند فی عذاب جهنم خالدون در عذاب دوزخ اند همیشه لا یفتر عنهم
که برداشته نشود و سبک نگردد از ایشان یعنی عذابی که فراخور کردار ایشان باشد سبک نگردانند و کم نکنند از ایشان و هم فیه
و ایشان در آن عذاب مبلسون نا امید اند از راحت و خفت و ساکت از طلب فرج بجهت نومیدی ایشان از آن فرج

از ضحاک منقولست که هر یکی ازکافران را در تابوتی آتشین نهند و آنرا در سازند و مخلّد در آنجا باشند در عذاب الهی [illegible]
وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ و ستم نکردیم ایشانرا بآن عذاب وَلَٰكِن كَانُوا هُمُ الظَّالِمِينَ ولیکن بودند ایشان ستمکاران که شرک آوردند و
مرتکب انواع معاصی و قبایح شدند و چون از شدت عذاب بیطاقت شوند توجه بخازن دوزخ نمایند وَنَادَوْا يَا مَالِكُ و ندا کنند
که ای مالک درخواست کن لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ تا حکم کند بر ما پروردگار تو یعنی بمیراند ما را تا از این عذاب و عقاب خلاص یابیم [illegible]
منافی وصف ابلاس ایشان نیست زیرا که ایشان در ازمنهٔ متطاوله معذب خواهند بود پس بجهت غلبهٔ یأس بر ایشان در بعضی
ساکت خواهند بود از طلب فرج و در بعضی از زمان استغاثه خواهند نمود بجهت سختی عذاب و شدت عقوبت و از حضرت رسول صلی الله
مرویست که حق تعالی علت جوع را بر دوزخیان گمارد بروجهی که از شدت آن عذاب دوزخ از یاد ایشان برود و فریاد [illegible] از مالک
طلب موت کنند قَالَ گوید مالک در جواب ایشان بعد از هزار سال و در تبیان گوید بعد از چهل روز از روزهای آن سرای إِنَّكُم مَّاكِثُونَ
بدرستیکه شما درنگ کنندگانید یعنی جاوید ماندگان در دوزخ نخواهید مرد و تخفیف عذاب از شما نخواهد شد حق تعالی بعد از جواب مالک با ایشان
لَقَدْ جِئْنَاكُم بِالْحَقِّ بدرستیکه آوردیم بشما یعنی فرستادیم سخن راست و درست را بر زبان پیغمبران خود وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَكُمْ و لیکن بیشتر شما
لِلْحَقِّ كَارِهُونَ مر سخن حق را ناخواهان بودید و از آن کراهت داشتید بجهت آنکه با باطل در دعوت و راحت بودید که مرغوب نفس است
و با حق در تعب و مشقت که مخالف ارادهٔ طبیعت است و شما تابع مرغوب نفس شدید و در طریق عصیان و طغیان سلوک نمودید [illegible]
این چشیدن عذاب و کشیدن عقاب ملازم حال شما خواهد بود و چون کفار بجهت عناد و انکار در دنیا اقتصار بکراهت نمیکردند بلکه در
صدد رد حق و اثبات باطل نیز بودند از اینجهت حق تعالی در آن روز فرماید که نه چنانست که ایشان در دنیا اکتفا بانکار کردند أَمْ أَبْرَمُوا أَمْرًا
بلکه محکم کرده بودند کاری را که آن رد حق بود یا ابطال آن یا کید برای پیغمبر فَإِنَّا مُبْرِمُونَ پس بدرستیکه ما نیز محکم کنندگانیم [illegible]
کاری را که برای مکافات ایشانست که آن تعذیب ایشانست بعذاب نیران أَمْ يَحْسَبُونَ بلکه می پندارند آن مبرمان أَنَّا لَا نَسْمَعُ
سِرَّهُمْ آنکه ما نمی شنویم سخن نهانی ایشان را که در دل خود داشتند وَنَجْوَاهُم و سخن آشکار را که با آن با یکدیگر مشورت میکردند
در باب ابطال حق بَلَىٰ وَرُسُلُنَا آری میشنویم و فرشتگان ما یعنی حفظه لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ که نزدیک ایشان بودند و کلی
بر ایشان می نوشتند آنرا بامر ما و چون اسرار ایشان بر فرشتگان ما آشکارا بود بر ما که خداوندیم چگونه پوشیده باشد پس
وفق اقوال و اعمال جزا و سزای آنرا در کنار ایشان می نهیم از یحیی بن معاذ رازی منقولست که هر که از مردمان گناهان خود را از مردم

عشر

بپوشد

بپوشند و در خفیه اظهار آن [illegible] بر کسی که [illegible] لا يخفى عليه [illegible] في السماء [illegible]
کرده باشد [illegible] از علامات منافقت آورده اند که روزی نضر بن حارث جائی نشسته بود و اکثر صنادید عرب نزد وی حاضر بودند در آن
[illegible] آغاز استهزا کرد و ولید مغیره را که در آن وقت میل باسلام شده بود و همیشه ستایش قرآن میکرد گفت ای نضر استهزا
[illegible] زیرا که نمیگوید محمد مگر حق نضر گفت من نیز حق میگویم محمد نمیگوید مگر که لا اله الا الله من هم میگویم لا اله الا الله اما این را میافزایم که
الملائکه بنات الله این سخن به پیغمبر صلعم رسیده اندوهناک شد جبرئیل آمد و این آیه آورد که قُلْ بگو ای محمد بجماعتی که قایل اند
به الملائکه بنات الله إِن كَانَ لِلرَّحْمَٰنِ وَلَدٌ اگر باشد مر خدای تعالی را فرزندی چنانکه گمان شماست فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ
پس من اول پرستندگانم یعنی اگر ببرهان صحیح و حجت روشن ثابت شدی که خدای را ولد هست پس اول کسی که بطاعت و انقیاد او
قیام نمودی من بودمی چه لازم پیغمبر است که اعلم باشد بخدا و بانچه اسناد آن باو صحیح است زیرا که تعظیم ولد از جمله حق تعظیم اوست
از جمله تعظیم والد است پس اگر شما برهان قاطع اثبات ولد باو کنید من اول تعظیم کنندگان باشم و در طاعت و انقیاد او از شما
اسبق و چون بر وجه یقین میدانم که او را فرزندی نیست لاجرم عبادت خود را مخصوص ساخته ام باو سبحانه و بپرستش دیگری اقدام
نمی نمایم و چون در این دعوی شما یعنی هیچ حجتی و برهانی ندارید پس چرا بعبادت غیر او اشتغال می نمائید سُبْحَانَ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَ
الْأَرْضِ پاک و منزه است پروردگار آسمانها و زمینها که رَبِّ الْعَرْشِ خداوند عرش عظیم است عَمَّا يَصِفُونَ از آنچه وصف میکنند
کافران او را بآنکه او صاحب ولد است فَذَرْهُمْ پس بگذار ایشانرا و دست باز دار يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا تا شروع کنند در امر باطل
و بازی کنند و بحطام دنیا مشغول و مغرور شوند و در طبیعت هوای خود باشند حَتَّىٰ يُلَاقُوا تا وقتی که ملاقات کنند و ببینند
يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ روز جزای خود را که وعده داده شده اند بملاقات آن مراد روز قیامتست که کفار در آن بجزای
افعال قبیحهٔ خود برسند پس نفی آلههٔ ارضیه و سماویه میکند و استحقاق الهیت بخود اختصاص میدهد و میفرماید که وَهُوَ الَّذِي
و اوست آن خدائی که فِي السَّمَاءِ إِلَٰهٌ در آسمان معبود ملائکه است وَفِي الْأَرْضِ إِلَٰهٌ و در زمین معبود جن و انس یعنی او
مستحق آنست که معبود جمیع مخلوقات باشد و همه کس روی اراده بجانب او آورند نه بغیر او وَهُوَ الْحَكِيمُ و اوست راست کار
و درست کردار در تدبیر خلقان الْعَلِيمُ دانا بمصالح ایشان پس استحقاق الوهیت مخصوص او باشد نه غیر او وَتَبَارَكَ الَّذِي
و بزرگوار است و دایم البرکات آن خدائی که لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مر اوراست پادشاهی آسمانها و زمینها وَمَا بَيْنَهُمَا

وانچه در میان آنهاست یعنی حکم او بر همه اجزای مخلوقات جاریست ... شریک
مستغنی خواهد بود از فرزند و شریک وَعِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ و نزدیک اوست دانستن ساعتی که دران قیامت قایم شود
وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ و بسوی او بازگردیده شوید در آن روز بجهت جزای اعمال و سزای اقوال و چون کفار غیر خدا را ...
آنها حق تعالی در رد دعوی ایشان درین امر فرمود که وَلَا يَمْلِكُ و مالک نباشند در آن روز و قدرت نداشته باشند الَّذِينَ يَدْعُونَ
آنانکه پرستیدند کافران ایشان را مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ بجز از خدای درخواست کردن هیچکس را إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ مگر کسانی که گواهی
داده باشند بحق که توحید است وَهُمْ يَعْلَمُونَ و ایشان دانند بدل خود آنرا که بزبان گواهی داده باشند یعنی گواهی ایشان از سر یقین باشد
چون ملائکه و عیسی و عزیر که بروفق ایمان و اخلاص بکلمهٔ شهادت قایلند و مقرر است که ایشان شفاعت نخواهند کرد مگر مؤمنان ... را
نه غیر ایشان را وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ و اگر پرسی تو ای محمد پرستندگان غیر خدا را که مَنْ خَلَقَهُمْ کیست که آفریده ایشان را ...
لَيَقُولُنَّ اللَّهُ هرآینه گویند که خدای تعالی چه از غایت ظهور آیات منکر آن نتوانند شد و مکابره نتوانند کرد فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ پس چگونه گردانیده
می شوند از عبادت او و بپرستش غیر او روی آورند با وجود اعتراف ایشان بالوهیت و خالقیت او سبحانه و ظهور آیات بینه بر توحید
و قدرت او آورده اند که حضرت رسول صلعم هرچند در اثبات توحید و ابطال شرک دلایل قاطعه اقامت میکرد اهل شرک در عناد و انکار
بیشتر اصرار می نمودند آنحضرت شکایت ایشان را بجناب احدیت عرض کرد این آیه آمد که وَقِيلِهِ و نزد خداست دانستن قول رسول که گفت
يَا رَبِّ إِنَّ هَؤُلَاءِ ای پروردگار من بدرستیکه این گروه مشرکان معاند قَوْمٌ لَا يُؤْمِنُونَ گروهی اند که بجهت فرط عناد ایمان نمی آرند
بوحدانیت تو و یا واو قسم باشد یعنی سوگند میخورم بگفتار رسول که آن کلمهٔ عظیمهٔ یا رب است در حین شکایت قوم خود بمن جواب قسم
إِنَّ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ لَا يُؤْمِنُونَ و بعد از ان امر نمود بوی که فَاصْفَحْ عَنْهُمْ پس اعراض کن از دعوت ایشان یا روی بگردان از مکافات ایشان
وَقُلْ سَلَامٌ و بگوی سلام متارکت و تودیع از شماست یعنی میان من و شما سلامتیست از منازعه و وارستگی از مجادله یا تسلیم شماست
سلام هجران و مجانبه نه سلام تحیت و کرامت و حکم این آیه بآیة السیف منسوخست آنگه بجهت تهدید ایشان فرمود فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ
پس زود باشد که بدانند عاقبت شرک و کفر خود وقتی که در دنیا عذاب بر ایشان نازل شود بروز بدر و در عقبی بعذاب آتش دوزخ

سورة الدخان تسع و خمسون آية

ابی بن کعب از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله روایت کند که هرکه
سورة الدخان را در شب جمعه تلاوت کند از جمیع گناهان آمرزیده شود ابو هریره از آنحضرت صلعم روایت کند که هرکه این سوره

در شب بخواند تا روز آید در آن شب هفتاد هزار فرشته برای او استغفار کنند و هرکه در روز بخواند تا شب هفتاد هزار فرشته برای او
آمرزش طلبند و ابو هریره از آنحضرت صلعم روایت کند که هرکه این سوره را در شب جمعه بخواند در صبح آن روز آمرزیده گردد و ابو حمزه
ثمالی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که هرکه این سوره را در فرایض و نوافل بخواند حق تعالی او را در روز قیامت
قبل از همه امتان مبعوث سازد و در سایهٔ عرش خود ویرا جای دهد و حساب او را آسان کند و نامهٔ اعمال او را بدست راست او دهد
بدانکه چون حق تعالی سورهٔ زخرف را اختتام نمود بوعید و تهدید این سوره را نیز بمثل او افتتاح کرد با نذار از عذاب شدید و فرمود که
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ حم وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ سوگند بحکمت و حلم و حمایت و ملک و مجد و منت ما و باین کتاب
روشن و هویدا یا روشن کننده حلال و حرام یعنی قرآن که محض مکرمت و انعام است إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ
بدرستیکه ما فرو فرستادیم قرآن را در شب با برکت و عظمت و از بزرگی و مبارکی این شب است که کتاب کریم رب قدیم که
واسطهٔ منافع دینیه و دنیویه است درین شب از لوح محفوظ باسمان دنیا نزول اجلال یافته و نیز از برکات این شب آنست
که حضرت واهب العطیات جمیع نعمات و تفضلات خود را که هر سال بابر بریات فایض میسازد درین شب تقسیم میفرماید
و آن خیر و برکت باقی میماند تا سال دیگر و برکات و خیرات این شب تا غایتیست که دران استجابت دعای جمیع بندگان
میکنند و باب مغفرت گناهان همه را شست و شوی مینمایند و ملائکه رحمت بر ایشان نازل میشوند و فصل قضایا میکنند که دران
سال واقع خواهد شد و مراد باین شب مبارکه شب قدر است بقول ابن عباس و قتاده و این قول منقول است از امام محمد باقر و امام جعفر صادق
صلوات الله علیهما و قول إنا أنزلناه في ليلة القدر و شهر رمضان الذي أنزل فيه القرآن مؤید اینست و دیگر مقوی اینست فيها يفرق
كل أمر حكيم و قول تنزل الملائكة والروح فيها بإذن ربهم من كل أمر و اخبار و روایاتی که در فضیلت شب قدر واقع شده و ثواب کسی که
درین شب بطاعت و عبادت گذراند در سورة القدر مذکور خواهد شد و از عکرمه مرویست که مراد شب نیمهٔ شعبانست که آنرا لیلة البرات
و لیلة المبارکه و لیلة الرحمة گویند و تسمیهٔ آن بلیلة البراة جهت آنست که حق تعالی هر سال درین شب استیفای محاویج بندگان میکند و بر
وفق آن برای هر یک براتی می نویسد چنانکه پادشاه در هر سال استیفای خراج میکند و بر طبق آن برات برعایا میدهد و برای هرکه
درین شب عبادت کند برات آزادی از دوزخ می نویسد و تسمیهٔ آن بلیلة المبارکه و لیلة الرحمة جهت آنست که درین شب حق تعالی
بر بندگان بسط رحمت و برکت خود میکند و ایشان را از خوان احسان و مکرمت خود نوازش میفرماید و ابو هریره از حضرت رسول صلعم

روایت کرده که جبرئیل بمن آمد و گفت دستها را بهرت [illegible] برداریم تا اشتغال نمائی گفتم امشب چه شبست گفت شبی است

که حق تعالی درهای آسمان را کشوده و جمیع گناهان را می‌آمرزد مگر گناه مشرک و ساحر و کشوده شارب الخمر و عاق والدین و مصر بر زنا و چون

ربعی از شب بگذشت جبرئیل گفت یا رسول الله سر بالا کن من سر بر آسمان برداشتم درهای آسمان و درهای بهشت کشاده [illegible] بر

آسمان اول فرشته دیدم که ایستاده بود و میگفت خوشحال آنکس که درین شب رکوع کند و در دوم فرشته ایستاده بود و

خوشحال کسی که درین شب سجود کند و در آسمان سیم فرشته ایستاده و میگفت خوشحال کسی که درین شب بدعا مشغول [illegible]

و بر چهارم فرشته ایستاده بود و میگفت خوشحال کسی که درین شب ذکر کند و در پنجم فرشته ایستاده و میگفت خوشحال [illegible]

درین شب از خوف الهی بگرید و در ششم فرشته ایستاده میگفت خوشحال آنکه درین شب بر مسلمانان تصدق و احسان [illegible]

و در هفتم فرشته ایستاده میگفت که هیچ سائلی هست که مراد خود را بدرگاه ما عرض کند و هیچ استغفار کننده [illegible]

دعا همه را اجابت کنیم من بجبرئیل علیه السلام گفتم این درها تا کی کشاده خواهد بود گفت تا صبح بر آید پس گفت خدای تعالی درین شب

بعدد موی گوسفندان بنی کلیب بندگان را از آتش دوزخ آزاد کند و در روایت دیگر خدا را درین شب آزاد انند از آتش

دوزخ زیاده از موی گوسفندان بنی کلیب عایشه روایت کند که شب نیمه شعبان نوبت من بود چون نصف شب بگذشت

رسول ص از فراش بیرون آمد بخاطر من رسید که میل زنی دیگر کرده از عقب او روان شدم آنحضرت را دیدم که بنماز مشغول بود و پس

رکعتی خفیف بگذارد و چون برکوع رفت چندان توقف کرد که شب بآخر رسید و بعد از آن بسجود رفته گفت سجد لك سوادی و

امن بك فؤادی هذه یدی التی جنیت بها نفسی یا غفور الذنوب العظیم انه لا یغفر الذنوب العظیم الا الرب العظیم

اعوذ بك برضاك من سخطك و بعفوك من عقوبتك و اعوذ بك منك لا احصی ثناء علیك چون فارغ شد بحجره آمد گفتم

یا رسول الله این چه شب بود فرمود شب نیمه شعبان درین شب حق تعالی بندگان خود را که بعدد موی گوسفندان بنی کلیب باشند از

زندان دوزخ برات آزادی نویسد گفتم یا رسول الله غرض از اختصاص این عدد چیست فرمود برای آنکه این شب شب رحمت است

و غفران و شب آزاد کردن بندگان از آتش دوزخ تا مردمان بران تکیه کنند و مغرور نشوند و در کشاف آورده که این شب مخصوص است

بر پنج خصلت اول تعیین در رزق و قسمت آجال بر وجهی که مذکور شد دوم فضیلت عبادت دران چنانکه از حضرت رسول صلعم مرویست

که هر که درین شب صد رکعت نماز بگذارد حق تعالی صد فرشته بسوی او فرستد تا با وی باشند سی فرشته او را بهشت بشارت دهند

ولی

و دیگر با یکدیگر سخن میکردند کلام هم می‌شنیدند اما بجهت کثرت و غلظت هوا در نظر یکدیگر را نمی‌دیدند و یا بواسطه قلت باران درین

سالهای قحط غبار بسیار از زمین بهوا آمیخته میشود و بشکل دود پراکنده میگردد در نواحی و اقطار و ازینجهت است که سال قحط را سنه الغبرا گویند

[illegible] نظر باین مرتبه رسید ابوسفیان با جماعتی نزد آنحضرت آمده گفتند ای محمد تو ما را بصله رحم امر میکنی و قوم تو بقحط در کشتگی

[illegible] میشوند پس سوگند خوردند که اگر رفع این عذاب را از خدای تعالی درخواهی ما همه مطیع تو شویم و بدین اسلام در آئیم حضرت روی نیاز

بدرگاه بی نیاز آورده بزبان قوم دعا فرمود که ربنا اکشف عنا العذاب ای پروردگار ما بردار از ما این عذاب را انا مؤمنون

بدرستیکه ما گرویدگانیم بعد از رفع عذاب یعنی هرگاه عذاب منکشف کرد ایمان آوریم و چون بدعای آنحضرت غلا و جوع برطرف شد بی نظیر

[illegible] خود مصر شدند و عناد و انکار را زیاده کردند و نزد بعضی از مفسران مراد دودیست که پیش از قیام قیامت ظاهر شود و همه زمین را

[illegible] ماند خانه که دران آتش افروزند و منفذی نداشته باشد که دود ازان بیرون رود پس آن دود بچشم و گوش منافقان و کافران از

سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم مرویست که از اول علامات دخان باشد نزول عیسی ع و آتشی که از قعر شهر عدن بیرون آید که همه مردمان را بمحشر راند

حذیفه گفت یا رسول الله دخان چه نوع باشد حضرت آیه مذکوره تلاوت نموده فرمود که دودی باشد که شرق و غرب را پر سازد و چهل شبانه روز

باند و مؤمن ازان دود مانند کسی شود که زکام داشته باشد و کافر مثل کسی که مست باشد و آن دود از هر دو سوراخ بینی او در رفته از دو گوش

و ابروی او بیرون آید و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که این دخان دودی باشد که از آسمان پیدا شود پیش از قیام قیامت

و در گوشهای کفار در آید تا آنکه سر هر کافری مانند سر گشتی شود که بریان کرده باشند و مؤمنان را بسبب آن مثل زکامی عارض شود و همه زمین مثل

خانه باشد که دران آتش افروخته باشند و هیچ روزنه نداشته باشد که دود آن بیرون رود و نزد این حال ملائکه بکفار گویند که اینست عذاب

دردناک که حق تعالی بشما وعده داده بود و ایشان زبان بدعا کشوده رفع عذاب را از خدای درخواهند بوعده ایمان بعد از منکشف شدن

عذاب اعتراف نمایند و چون بعد از چهل روز آن دود مرتفع شود بر کفر خود اصرار نمایند حق تعالی با ملائکه گوید که انی لهم الذکری

چگونه بود مر ایشان را پند گرفتن باین قدر عذاب این جهان و وفا کردن بوعده ایمان وقد جاءهم و حال آنکه آمد بایشان رسول مبین

فرستاده هویدا و آشکارا بآیات بینه یا ظاهر سازنده معجزات و ایشان بآن متذکر نشده ثم تولوا پس پشت گردانیدند یعنی

اعراض کردند عنه از ایمان آوردن باو وقالوا معلم و گفتند که او آموخته شده است یعنی و یسار که غلام اعجمی اند قرآن بوی

تعلیم میدهند مجنون دیوانه شده است و دماغ او پریشان گشته یعنی بعضی در حق او گویند که اعجمی ویرا تعلیم میدهند و جمعی دیگر

بگفتند که او دیوانه است و از عقل دور افتاده که ترک ما کرده دوبار نمود این حال چون نزد وقوع دخان آفرازمانی ایشان استغاثه
نمایند اِنّا کاشِفُوا العَذابِ بدرستیکه ما کشف کننده عذاب ایشان باشیم قَلیلاً در زمان اندک یعنی بعد از چهل روز دفع
نمائیم از ایشان و ایشان بوعده خود وفا نکرده در کفر خود ثابت قدم شوند پس ایشان کوئیم که اِنَّکُم عائِدُونَ بدرستی
رجوع کنندگانید از این عذاب صغیر بعذاب کبیر که عذاب جهنم است یَومَ نَبطِشُ البَطشَةَ الکُبری روزی که بگیریم آنها را گرفتن
بزرگ بعذاب آتش مراد روز قیامت است اِنّا مُنتَقِمُونَ بدرستیکه ما آن روز انتقام کشنده ایم از ایشان و چون حضرت رسول صلعم
بسبب اصرار بر کفر و عناد مشرکان مکه غبار اندوه بر خاطر عاطر می نشست حق تعالی بجهت تسلی خاطر آنحضرت حکایت موسی عم و اذیت
قوم او از فرعونیان و هلاک و غرق ایشان بجهت عناد و طغیان بیاد او میدهد که وَلَقَد فَتَنّا قَبلَهُم و بدرستیکه در فتنه انداختیم
پیش از کفار قریش قَومَ فِرعَونَ گروه فرعون را که غبطیان بودند یعنی ایشان را امتحان کردیم باهمال در توسیع ارزاق و ایشان
یاد منعم حقیقی نکرده در طغیان و کفران افزودند و بنی اسرائیل را بذل بندگی گرفتار ساختند و ایشان را بر کارهای سخت داشتند وَجاءَهُم
و آمد بایشان رَسُولٌ کَریمٌ پیغمبری بزرگوار یعنی موسی علی نبینا و علیه السلام که اعظم ایشان بود نزد حق تعالی بسبب طاعت و عبادت
یا شریف و بزرگوار بود نزد بنی اسرائیل که قوم او بودند یا خداوند فضل و شرف و نسب و حسب و اخلاق حسنه بود بهر تقدیر موسی با ایشان
گفت اَن اَدُّوا اِلَیَّ آنکه بسپارید بسوی من عِبادَ اللهِ بندگان خدا را یعنی بنی اسرائیل را که برام عذاب و تسخیر شما گرفتارند
اِنّی لَکُم رَسُولٌ اَمینٌ بدرستیکه من شما را فرستاده ام که امینم بر آنچه مأمور شده ام از جانب حق تعالی که بشما برسانم و اصلا
در آن زیاده و کم نکنم بلکه بهمان طریق بشما میرسانم و شما میدانید که من هرگز بخیانت متهم نبوده ام پس بر شما واجبست که اطاعت
امر من کنید وَاَن لا تَعلُوا عَلَی اللهِ و آنکه تکبر نکنید بر خدای تعالی بستم کردن بر اولیای او و یا سرکشی ننمائید بکفران نعمت و عدم
طاعت او و استهزا بر رسول و وحی او اِنّی آتیکُم بِسُلطانٍ مُبینٍ بدرستیکه آورنده ام بشما حجتی روشن و هویدا بر صدق
دعوی نبوت خود یعنی حجت واضحه که مظهر حق باشد و یا معجزات ظاهره که دلیل صحت نبوت و صدق مقاله من بود و چون موسی عم
این سخن را بایشان رسانید زبان بستم گشودند و بقصد قتل و رجم او برخواستند موسی عم چون این حال مشاهده کرد از شر ایشان
بخدا استغاثه نمود باین وجه که وَاِنّی عُذتُ بِرَبّی وَرَبِّکُم و بدرستیکه من پناه گرفتم به پروردگار خود و پروردگار شما
اَن تَرجُمُونِ آنکه مرا سنگسار کنید یا دشنام دهید وَاِن لَم تُؤمِنُوا لی و اگر باور نمیدارید مرا در رسالت و نمیگروید بمن

وسعی کرد او را از عقاب [illegible] دیگر مکاید شیطان از او دفع میکند پنجم
نزول رحمت بر بندگان بعدد موی گوسفندان بنی کلیب چنانکه گذشت چهارم حصول مغفرت چنانکه سمت ذکر یافت که غیر مشرک
و ساحر و شارب الخمر و عاق والدین و مصر بر زنا دیگران همگی آمرزیده گردند ششم اعطای شفاعت جمیع امت بآنحضرت چنانکه در
روایت آمده که در شب سیزدهم شعبان حضرت رسول صلعم در حق امتان خود سؤال کرد شفاعت ثلث امت باو دادند و در شب چهاردهم
چون درین باب دعا فرمود شفاعت ثلث دیگر باو کرامت فرمودند و در شب پانزدهم استدعا فرمود شفاعت جمیع امت
باو دادند و از بزرگی این شبست که عادت الهی درین شب جاری گشته که آب زمزم زیاده گردد بروجهی که مشاهده همه کس
شود و در مصابیح القلوب مذکور است که حضرت رسول صلعم فرموده که هرکه شب نیمه شعبان را زنده دارد هرگز دلش نمیرد و این شبی
است که گناهی آمرزند و بتوبه جریده محو کنند و بقیای انعامی فرمایند و بسجودی جودی عطا فرمایند منادیان از جانب حضرت عزت
ندا میدهند که ای عاصیان بیائید تا شما را بیامرزیم ای سرگشتگان براه باز آئید تا شما را براه بهشت دلالت کنیم ای مجروحان
جراحت گناه بیائید تا مرهم مغفرت بر جراحت معصیت شما نهیم اگر زنده درین شب نفسی بزن و اگر بیداری قدمی بردار
بسوی دار القرار اگر هوشیاری توبه بیار و قطره چند از دیده ببار که آتش دنیا را باران کشد و آتش عقبی را آب دیده عاصیان
درین شب برات سعادت برای اهل طاعت نویسند و گناهان اهل عصیان را بآب رحمت و مغفرت مغسول سازند آورده اند که
در بغداد مردی بود که مدت مدید تعلق خاطری بجانب دختری داشت و بمراد خود فرصت نمی یافت تا اتفاق افتاد که شب برات
بیکدیگر رسیدند مرد خواست که مراد خود را از زن حاصل کند دختر گفت غایت ناجوانمردی باشد که همه مردم امشب آشنا باشند
و ما بیگانه مرد گفت راست گفتی مرا نیز این معنی در خاطر گذشت القصه هر دو پای بر سر نفس هوا پرست نهادند و از یکدیگر مفارقت
کردند و روی بجانب خداوند آوردند و تا بروز طاعت کردند بامداد پدر دختر دست دختر را گرفته نزد آن مرد آورد و گفت امشب
حضرت رسول صلعم را در خواب دیدم فرمود که دختر خود را پیش فلان برو بادی عقد کن پس آن مرد و زن ببرکت و میمنت عبادت
این شب در دنیا بمواصلت یکدیگر رسیدند و در عقبی از آتش نیران آزاد شده در روضه رضوان قرار گرفتند و بعد از بیان
برکت این شب فرمود که اِنّا کُنّا مُنذِرینَ بدرستیکه ما هستیم بیم کننده مومنان بانزال قرآن در شبی که از جمله برکات آن
اینست که فیها یُفرَقُ در آن بیان کرده و فصل داده شود کُلُّ اَمرٍ حَکیمٍ هر کاری که حکم کرده است در همه سال از قسمت

متبوع اهل یمن اند همچنانکه خاقان اسم ملک ترک و قیصر اسم ملک روم و سهل بن سعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت
کرده که دشنام مدهید تبع را که تبع پیغمبر بود و کعب بن احبار گفته که تبع مردی صالح بود و حق تعالی مذمت قوم او کرده
نه او را و ولید بن صبیح از امام جعفر صادق روایت کرده که آنحضرت فرمود که تبع باوس و خزرج گفت شما در حال
خود باشید تا پیغمبر آخر الزمان خروج کند اما اگر من او را دریابم بخدمتکاری او اقدام نمایم و کمر اطاعت او را
بر میان بندم و در روایت واقع شده که تبع هر کتابی که بحکام می نوشت در اول آن ثبت میکرد بسم الله الذی
ملک براً و بحراً و ضحی و ریحاً بنام خدائی که پادشاه خشک و تر است و آفتاب و باد و سعید بن جبیر گفت که اول کسی
که خانهٔ کعبه را جامه پوشانید تبع بود و در آثار آمده که تبع در بدایت حال آتش پرست بود وقتی در مدینه پسر او را
بکشتند او بقصد اهالی آنجا لشکر جمع کرد و دو حبر از بنی قریظه که کعب و اسد نام داشتند این خبر شنیده نزدیک او رفتند
و گفتند این جرأت مکن که مدینه موضع هجرت پیغمبر آخر الزمان است و توقیف آن کردند از سر قتل و غارت اهل مدینه
درگذشت و بر دست آن دو حبر مسلمان شد و با جمعی از اهل کتاب متوجه یمن شد جمعی از بنی هذیل بسر راه وی آمده
گفتند دلالت کنیم ترا بخانه که در و گنجیست از نقره و مروارید و زبرجد گفت کجاست گفتند در مکه و غرض ایشان
آن بود که آن قصد خانهٔ کعبه کند و هلاک شود تبع قصهٔ گنج با احبار در میان نهاد گفتند ای زنهار که این کار مکن
چه آن شریفترین بقعه ایست در روی زمین و هیچ کس قصد آن خانه نکند مگر که هلاک شود پس نزد آنجا باید رفت
و تعظیم آن بجا آورد و قربان کرد تبع برفت و خانه را جامه پوشید و ششهزار شتر قربان کرد و از آنجا بیمن رفت
قوم از حمیر اغاز مخالفت کردند که از دین ما برگشته ما با تو نمی سازیم تبع دلائل وحدت خدا را بر ایشان خواند
و ایشان در عناد افزودند و گفتند ما باتش امتحان میکنیم آتشی در راهی کوهی از کوههای یمن بود چون دو کس را
بر یکدیگر دعوی بودی بدان آتش درآمدندی آنکه مبطل بودی بسوختی و محق را آفتی نرسیدی القصه احبار با مصاحف
خود باندرون آتش رفتند و بسلامت بیرون آمدند و کشیشان در و داخل شده بسوختند و نزد ارباب سیر که به
ثبوت پیوسته که تبع نامه نوشت بحضرت رسول و بعالمی یهودی سپرد که اگر زنده بماند این را بحضرت خاتم الانبیاء
رساند و اولاد او را و اولاد خود سپرد و وصیت نمایند که بعوض رسانند فرزند بیت بکم از نسل شمول که ابو ایوب انصاری

بود اورا

فَاعْتَزِلُونِ یعنی یکباره کنید از من و خیر و شر خود را از من باز دارید یعنی مرا بحال خود بگذارید و بایذاء و آزار متعرض من مشوید
ایشان سخن موسی التفات نکردند و بایذای وی مشغول شدند فَدَعَا رَبَّهُ پس بخواند موسی پروردگار خود را أَنَّ هَٰؤُلَاءِ
یعنی قبطیان قَوْمٌ مُّجْرِمُونَ گروهی اند که معروف بکفران و طغیان حق تعالی دعای وی اجابت نموده فرمود که فَأَسْرِ
بِعِبَادِي لَيْلًا پس ببر بندگان مرا در شب یعنی بنی اسرائیل را که تابع تواند در شب از این شهر بیرون بر إِنَّكُم مُّتَّبَعُونَ بدرستیکه شما
در آمده شدگانید یعنی چون فرعون و قوم او خبر بیرون رفتن شما بشنوند در عقب شما روان شوند و چون بلب دریا رسی عصا
بر دریا زن تا شکافته شود و راهها در آن پیدا گردد و تو با بنی اسرائیل از آنجا بگذر و بآنطرف دریا روید وَاتْرُكِ الْبَحْرَ رَهْوًا و بگذار
دریا را ساکن و آرمیده بر همان حال که راهها بران ظاهر شده یعنی دیگر باره عصا بران زن تا بحال اول رود بعد از آن که همه قبطیان بآن
رسیده و در آمدن ایشان اندیشه مکن و خوفی بخاطر خود راه مده إِنَّهُمْ جُندٌ مُّغْرَقُونَ بدرستیکه ایشان لشکری اند غرق شدگان یعنی
ایشان در دریا غرق خواهند شد پس چون فرعون بکنار دریا رسید و راههای گشاده آنرا بدید دانست که بنی اسرائیل
از آنجا گذشته اند از غایت طغیان در آن معجزه تامل نموده با همهٔ قوم خود در آن راهها درآمد و چون بمیان دریا رسید حق تعالی
آب دریا را بهم آورد و همه در زیر آب مستأصل شدند بعد از آن حضرت ذو الجلال حبیب خود را خبر میدهد از حال ایشان
بعد از هلاکت و استیصال و میفرماید که كَمْ تَرَكُوا مِن جَنَّاتٍ بسا که گذاشتند قبطیان از بوستانهای پر اشجار وَعُيُونٍ
چشمهای آب روان از میان و کنار وَزُرُوعٍ و کشتهای بسیار وَمَقَامٍ كَرِيمٍ و مقامی نیکو و عالیمقدار و منزلهای
آراسته و بزرگوار چون مجالس ملوک اعصار از ابن عباس منقولست که مراد بآن منابر خطبهای ایشانست وَنَعْمَةٍ و دیگر گذاشتند
نعم و برخورداری که كَانُوا فِيهَا فَاكِهِينَ بودند در آن متنعمان و شادی کنندگان همچنانکه تمتع خوردن انواع میوها كَذَٰلِكَ
همچنین است امر در بارهٔ اهل طغیان یا مثل این اخراج و هلاک را بجای می آوریم در حق کسانی که عصیان ورزند و طاغی شوند
وَأَوْرَثْنَاهَا و میراث دادیم منازل و مساکن و اموال ایشان را قَوْمًا آخَرِينَ بگروهی دیگر از مردمان که در دین و قرابت
و ولایت مغایر ایشان بودند مراد بنی اسرائیل اند که حق تعالی بعد از هلاک قبطیان ملک و دیار آنها را بی تعب و مشقت بایشان
داد چنانکه میراث بدون تعب و آزار بمستحق آن میرسد انکه تصغیر و تحقیر موت ایشان نمود بانکه فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ
پس گریه نکرد بر ایشان آسمان و زمین یعنی بر فوت ایشان هیچ نگریست و از آنجا بی نگرفت چنانکه بنقیض این گویند که آفتاب

و ماه بموت فلان بگریست و سیاه گشت و در و دیوار بگریه درآمد و این چنین مبالغه هست در اسلوب عرب ... مراد آن
که حال ایشان نقیض حال کسی است که موت او در نظر مردم عظیم نماید و در حق او گویند که آسمان و زمین و در و دیوار بر ...
گریه کرد و یا معنی آنست که هیچکس از اهل آسمان و زمین بر ایشان گریه نکرد بجهت آنکه ایشان مغضوب و مسخوط اهل آسمان و زمین بودند
برآنند که این کنایتست از آنکه ایشان را در زمین هیچ عمل صالح نبود که با آسمان مرتفع ... و مؤید اینست روایتی که انس از حضرت رسول
نقل کرده که هیچ بندهٔ مؤمن نباشد مگر آنکه او را در آسمان دو در بود دری که روزی از آنجا فرود آید و دری که عمل از آنجا بالا رود پس چون
مؤمن وفات کند آن دو در از نزول رزق و عروج عمل محروم مانند و بر او بگریند و نیز از عبد الله عباس مرویست که مؤمن چون فوت شد
مصلای او و محل عبادت و مضجع و مهبط رزق و عمل او گریه کنند آورده اند که چون موسی ع وفات کرد چهل صباح آسمان و زمین
بگریست و چون امام حسین ع شهید شد آسمان بگریه درآمد و از آن وقت بر او گریه میکند و علامت گریهٔ او اینست که اطراف آن
سرخ میشود و گویند گریهٔ آسمان مثل گریهٔ آدمیانست و سدی گفته که چون امام حسین شهید شد آسمان بر او گریه کرد و گریهٔ او سرخی اطراف او
و زرارة بن اعین از ابی عبد الله علیه السلام روایت کند که آسمان بر قتل یحیی بن زکریا و بر حسین بن علی ع چهل صباح گریست و گریه نکرد
بر هیچکس مگر برای این دو شخص گفتم یا ابن رسول الله گریهٔ آسمان بچه طریقست فرمود که در وقتی که آفتاب طلوع میکرد و غروب میشد سرخ
القصه چون فرعونیان را بر روی زمین عمل نیکو نبود تا بر آسمان رود نه آسمان بر فوت ایشان گریه کرد و نه زمین وَمَا كَانُوا مُنظَرِينَ
و نبودند مهلت داده شدگان بوقتی دیگر یعنی چون محل نزول عذاب در رسید اصلا توقفی و امهالی در آن واقع نشد بلکه فی الحال مستأصل
وَلَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ و بتحقیق که برهانیدیم بنی اسرائیل را مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ از عذابی خوار کننده که بر ایشان واقع شده بود
مِن فِرْعَوْنَ از جانب فرعون و آن ذل بندگی ایشان بود و قتل پسران و استخدام زنان و تکلیف مشقت اعمال بر ایشان إِنَّهُ كَانَ عَالِيًا
بدرستیکه فرعون بود سرکشنده و خود را بلند سازنده مِنَ الْمُسْرِفِينَ از جملهٔ حد درگذشتگان در کفر و طغیان وَلَقَدِ اخْتَرْنَاهُمْ و بتحقیق
برگزیدیم موسی و مؤمنان بنی اسرائیل را عَلَىٰ عِلْمٍ در حالتی که عالم بودیم بآنکه بنی اسرائیل استحقاق دارند که ایشان را برگزینیم عَلَى الْعَالَمِينَ
بر عالمیان زمان ایشان چه اکثر انبیا در میان ایشان بودند و عالم جمیع مردم زمان بودند وَآتَيْنَاهُم مِّنَ الْآيَاتِ و دادیم ایشان را از
نشانهای قدرت خود مَا فِيهِ بَلَاءٌ مُّبِينٌ آنچه در آن نعمتی آشکارا بود چون شکافتن دریا و سایه انداختن ابر بر سر ایشان در بیابان تیه
و انزال من و سلوی و خلاص گردانیدن ایشان از دست فرعونیان و تسمیهٔ نعمت ببلا جهت آنست که حق تع آزمایش بندگان میکند در نعمت

بود آنرا بموقف عرض رسانید و حضرت رسول صلی الله علیه و آله سه نوبت فرمود که مرحبا بالاخ الصالح و از بعضی علما
منقولست که ابو ایوب اسعد حمیری که از تبابعه بود ایمان بپیغمبر آورده قبل بعثت بهفتصد سال و در بعضی کتب تواریخ
آورده اند که هزار و پنجاه سال قبل از هجرت که هزار و چهل سال پیش از بعثت بوده باشد بحضرت رسالت صلی الله علیه
و آله ایمان آورده بود القصه حق تع بعد از تهدید کفار باستیصال قوم تبع بسبب عتو و عناد و انکار معاد بیان صحت
وقوع حشر میکند بآنکه وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ و نیافریدیم آسمانها و زمین را وَمَا بَيْنَهُمَا
و آنچه میان ایشانست لَاعِبِينَ در حالتیکه بازی کنان باشیم یعنی ایشان را بی وجه حکمت و مصلحت آفریده باشیم پس چگونه
ایشان را معطل و مهمل گذاریم بدون ثواب و عقاب در روز جزا مَا خَلَقْنَاهُمَا نیافریدیم آسمان و زمین را
إِلَّا بِالْحَقِّ مگر بسبب حق که آن چیزیست که باعث و داعی خلق ایشانست از مثوبت بر طاعت و عقوبت بر معصیت
و امتحان ایشان بر امر و نهی و تمیز میان محسن و مسیء ایشان کقوله تع لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا الآیه وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ
و لیکن بیشتر مردمان بسبب عدول از نظر و تامل در خلق اشیاء لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند که فعل حکیم معرا از حکمت و مصلحت
نیست إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ بدرستیکه روز جدا شدن حق از باطل یا محق از مبطل بسبب اختلاف جزا و سزا مِيقَاتُهُمْ
أَجْمَعِينَ هنگام جمع شدن آدمیانست در حالتیکه همه مجتمع باشند در آن يَوْمَ لَا يُغْنِي روزیکه نکند مولی
هیچ دوستی و خویشی عَن مَّوْلًى از دوست و خویش خود شَيْئًا چیزی را از عذاب وَلَا هُمْ و نه آن دوستان و
خویشان يُنصَرُونَ یاری کرده شوند از جانب دوستان خود در رفع عذاب إِلَّا مَن رَّحِمَ اللَّهُ مگر کسی را
که خدای رحم کرده باشد بر و بعفو کردن از و و اذن شفاعت دادن در حق او و مراد مؤمن مذنبست زیراکه اصناف
کفار از دولت شفاعت بی نصیب و نا امیدند إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ بدرستیکه خدای غالبست بر تعذیب شخصی که در
حق او عصیان نموده باشد پس نزد اراده تعذیب هیچکس را قوت یاری آن نباشد که یاری او دهد و از عذاب
الهی او را برهاند الرَّحِيمُ مهربان بر هر که اطاعت او کرده باشد و نیز در تهدید کفار میفرماید که إِنَّ شَجَرَتَ الزَّ
قُّومِ بدرستی که درخت زقوم یعنی میوها و برگهای آن طَعَامُ الْأَثِيمِ خورد نیکسیست که بسیار گناه کارست مراد
کافر معاندست بجهت دلالت ما قبل و ما بعد بر آن و گویند مراد باثیم ابو جهل است که خرما و مسکه را ممزوج کرده میخورد

محمد و میگفت آنچه مارا بان تهدید میکند این است که ما زقوم میکنیم یعنی خود را با آن بر میاریم پس حق تعالی رد قول او کرده
میگوید که زقوم نه آنست که ابو جهل بر جهل تصور آن کرده كالمهل مانند جرلیست که گداخته شده باشد بانس چون
مس و روی وطلا ونقره وغیر آن تغلي في البطون جوشد آن شجره زقوم در شکمهای کافران و جفی
بیا میخوانند یعنی بجوشد آن طعام در شکمهای کافران كغلي الحميم مانند جوشیدن آب بغایت گرم و امعای
ایشان پاره پاره کند و بگدازاند پس حق تعالی زبانیه دوزخ را امر کند که خذوه بگیرید این کناه کار تبه روزگار را
فاعتلوه پس بکشید او را بعنف و قهر الی سواء الجحيم بمیانه دوزخ تسمیه وسط بسوء جهة آنست که میان آن
و میان هریک از اطراف آن مساوی است ثم صبوا بعد از آن بریزند فوق رأسه بر بالای سر او
عذاب الحميم از عذاب آن آب جوشان تا تمام ظاهر بدن او بآن آب گرم گداخته شود چنانکه باطن او از زقوم
گداخته است بر سبیل تهکم و استهزاء بگوئید مر آن اثیم که نزد قوم خود معزز و مکرم بوده ذق بچش و بکش این عذاب را
انك انت العزيز بدرستیکه تو ارجمندی نزد قوم خود الكريم بزرگوار بزعم خود مرویست که ابوجهل بحضرت رسالت
صلی الله علیه و آله گفت میان هر دو کوه که محیط اند بمکه کسی از من ارجمند تر و بزرگوارتر نیست پس تو و خدای تو
توانائی ندارید که بمن ضرری رسانید چون روز قیامت شود حضرت عزت بر سبیل استهزاء و تهکم باو گوید که ای عزیز
و کریم بچش این عذاب جحیم و آب حمیم و عقاب الیم را ان هذا بدرستیکه این عذاب ما كنتم به آنست که
بودید در دنیا بآن تمترون که شک می آوردید واکنون بمعاینه بدیدید بعد از آن در وصف مطیعان میفرماید که
ان المتقين بدرستیکه پرهیزکاران في مقام امين در جایگاهی ایمن باشند یعنی در آن مکان و متقیان
ایمن باشند از آفت و محنت و بیم انتقال و زوال پس بر سبیل بدل تفسیر مقام امین میکند که في جنات در بوستانهای
پر نعمت و عيون و چشمهای جاری يلبسون می پوشند جامها را من سندس واستبرق از حریر نازک
و دیبای ستبر نیک بافته متقابلين در حالتی که برابر یکدیگر نشسته باشند تا بدیدار یکدیگر انس گیرند و گویند این معامله
روز مهمانی باشد در دار الجلال حق تعالی همه مؤمنان را بر سریکان نشانند بر وجهی که همه رویهای یکدیگر را به بینند
كذلك همچنین است حال اهل بهشت یا میدهیم مانند این را به بهشتیان وزوجناهم و قرین میسازیم ایشان را

بحور العين بزنان سفید روی لطیف اندام کشاده چشم که حدقه آن در نهایت سیاهی باشد و سفیدی در نهایت
تناهی از مجاهد نقل است که حور زنانی باشند بنهایت جمال و سفیدی و سفیدی روی ایشان بحدی بود که چشمهای
دران متحیر مانند و صفای اعضای ایشان بر وجهی بود که هر کس در روی ایشان نظر کند روی خود را در آن ببیند و این
متقیان يدعون طلب میکنند فيها در بهشت از سر بنده و خدمه آن بكل فاكهة باحضار هر میوه که آرزو کنند
و در هر زمان و هر مکان آمنين در حالتیکه ایمن باشند از مضرت که از ثمر اکل عارض شود مانند تخمه و اوجاع و سایر اسقام
یا مطمئن باشند از خوف پوسیدن و منقطع شدن آن لا يذوقون فيها الموت نچشند یعنی در نیابند در بهشت
مرگ را الا الموتة الاولى مگر مرگ اولی یعنی متقیان در آخرت مرگ را در نیابند لیکن مرگ اولین را که
در دنیاست دریافته اند یا نچشند در آخرت مرگ را مگر گاهی که ممکن باشد چشیدن آن موته اول و چشیدن موته
ماضیه در زمان مستقبل محال است پس مرگ که متعلق است بر امحال نیز محال باشد و گفته اند که الا بمعنی بعد است
یعنی از مرگ اول که در دنیا چشیده باشند هیچ مرگ دیگر نچشند پس همیشه در آنجا مخلد و جاوید باشند ووقیهم
و نگاه دارد خدای آن مؤمنان را عذاب الجحيم از عذاب آتش سوزان و باهل تقوی عطا کرده شود خلود جنت
نعیم و نجات از عذاب جحیم فضلا من ربك دهش عطائی و فضلی حاصل از پروردگار تو بجهة تفضل از جانب
خدا ذلك آن حیات ابدی در جنان و صرف عذاب نیران هو الفوز العظيم آنست رستگاری بزرگ
باچه آن متضمن خلاصست از جمیع مکاره و رسیدن بهمه مطالب فانما يسرناه پس جز این نیست که آسان گردانیدیم
قرآن را باین وجه که انزال کردیم آنرا بلسانك بلغت تو لعلهم يتذكرون تا شاید که قوم تو بآن متذکر شوند
و از روی سهولت بمعانی آن رسیده از آن پند گیرند و چون کفار با وجود سهولت اخذ معانی از آن متذکر نمی شوند
فارتقب پس منتظر باش با نچه بدیشان فرود آید انهم مرتقبون بدرستیکه ایشان نیز انتظار کشنده اند
تا چه چیز بتو حلول کند و یا شبهه انچه بتو خواهد رسید نصرت الهی خواهد بود که مستتبع عاقبت حسن است و انچه
برایشان فرود آید عذاب نامتناهی که لازم عاقبت است تمت سورة الجاثية ابی بن کعب و ابن
سعید از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که هر که حم جاثیه را تلاوت کند خدای تعالی در روز قیامت

در وقت حساب ستر عورت او کند و او را از ترس و هیبت عذاب ایمن گرداند و ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده که ثواب قاری این سوره آنست که هرگز آتش دوزخ نه بیند و شهیق جهنم نشنود و در رفیق اعلی رفیق
سید انبیاء باشد بدانکه چون حق تعالی ختم سوره دخان کرد بذکر قرآن و افتتاح این سوره نیز بذکر آن کرده
فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم حم
تنزیل الکتاب فرو فرستادن این کتاب من الله از نزد خدائیست که العزیز غالبست بر همه
موجودات الحکیم درست کار و راست کردار در تدبیر موجودات و تقدیر مصالح کافه مخلوقات و گویند حم
مقسم به است و تنزیل الکتاب صفت آن یعنی قسم بحم که آن کتابیست فرو فرستاده شده است از خدای غالب در جمیع
مطالب دانا در تقدیر جمیع مواهب جواب قسم اینکه ان فی السموات بدرستیکه در آسمانها از نجوم و ستارگان کواکب
ثابته و الارض و در زمینها از جبال راسیه و اشجار نابته و حیوانات ماشیه و سایر امور داله بر قدرت باهره
لآیات للمؤمنین هر آینه نشانهاست برای گرویدگان بوحدت پروردگار و قدرت صانع مختار و فی
خلقکم و در آفریدن شما از آنچه در وست از بدایع صنعت و عجایب خلقت و از حالات مختلفه و تغیرات
متجدده از ابتدای خلق در بطون امهات تا انقضای آجال و ما یبث و در آنچه پراکنده میسازد در زمین
من دابة از جمیع جنبندگان با اختلاف اجناس و اشکال و صور و منافع و مقاصد مطلوبه از آن آیات
علامتهاست لقوم یوقنون مر گروهی را که بیگمان بدانند یعنی بآیتها استدلال کرده از سر یقین بوحدت
و قدرت صانع عالم شوند و اختلاف اللیل و النهار و در آمد شد شب و روز عقب یکدیگر یا در اختلاف
حال آن در طول و قصر و نور و ظلمت و ما انزل الله و در آنچه فرو فرستاده خدای من السماء از آسمان
یا از ابر من رزق از روزی یعنی از باران که سبب روزیست فاحیا به الارض پس زنده گرد
بآن زمین را بعد موتها پس از مردگی و خشکی آن و تصریف الریاح و در گردانیدن بادها باختلاف
جهات که آن جنوب و شمال و دبور است یا بحسب تفاوت احوال آن در رحمت و عذاب آیات علامتهاست
بر کمال قدرت لقوم یعقلون مر گروهی را که عقل کار فرمایند و در این امور مذکوره نظر کنند تا عالم شوند بآنکه

که او سبحانه مدبر و حکیم و قادر و علیم و قدیم است و غنی ملخص این هر سه آیه آنست که بندگان منصف هرگاه بنظر
صحیح در سماوات و ارضین نظر کنند عالم شوند بآنکه اینها مصنوعند و مصنوع را لابد است از صانع پس باو
سبحانه ایمان خواهند آورد و تصدیق باو خواهند کرد و هرگاه در خلق نفسهای خود نظر کنند و در تنقل آن
از حالی بحالی و هیئتی بهیئتی تفکر نمایند و در خلق صنوف حیوانات تأمل نمایند ایمان ایشان زیاده شده
بسر حد یقین خواهند رسید و اگر در سایر حوادث متجدده نظر کنند مثل اختلاف لیل و نهار و نزول امطار
و زنده کردن ارض بعد از مردگی آن و تصریف ریاح جنوب و شمال و صبا و دبور عقل ایشان بسبب المعرفت استحکام
خواهد یافت و یقین ایشان بمرتبه کمال خواهد رسید از اینجهة ختم آیه اول نمود بقوله لآیات للمؤمنین و دوم
بقوله لقوم یوقنون سیوم بقوله لقوم یعقلون و بعد از ذکر ادله در تهدید کفار که از آن اعراض نموده تفکر در آن
نمیکنند میفرماید که تلک آیات الله ادله متقدمه و دلایل قدرت خدایست یا آیتهای مذکوره آیات قرآنست
نتلوها علیک می خوانیم آنها را بر تو بالحق براستی و درستی نه بباطل و کجی و هرگاه کفار بآیات الهی که در
نهایت وضوح و ظهور است نمیگروند فبای حدیث پس بکدام سخن بعد الله و آیاته پس از قوم
و دلائل قدرت او یؤمنون ایمان می آرید و حفص بغیبت خوانده یعنی بکدام سخن تصدیق خواهند کرد بعد الله
بجهة مبالغه است و تعظیم مراد بعد آیات الله از قبیل اعجبنی زید و کرمه که بمعنی کرم زید است ویل سختی عذاب
یا چاه ویل که در قعر جهنم است و پر از خون و چرک دوزخیان لکل افاک برای هر کذابست اثیم و بسیار
گناه کننده مراد نضر بن حارثست پس در صفت او میفرماید که یسمع آیات الله می شنود آیتهای کلام
خدا را تتلی علیه که خوانده می شود بر او ثم یصر پس اصرار میکند یعنی ثابت قدم می شود در کفر و عناد خود
مستکبرا در حالتیکه گردن کش است از ایمان آوردن بدان و بجهة عدم انتفاع از آن کأن لم یسمعها
گویا هرگز نشنوده است از او هرگاه حال او در حال اصرار و عناد باین مرتبه است فبشره پس بشارت ده او را
ای محمد بعذاب الیم بعذاب دردناک لفظ بشارت در مقام انذارست بتهکم کفار و اذا
علم و چون بدانند من آیاتنا از آیتهای کتاب ما شیئا چیزیرا بعد از استماع آن یعنی چون برسد

باو آیات وید اند که از قرآن است اتخذها هزوا فرا کرد آنرا باستهزاء و فسوس بنوعی با جاهلان روزگار
خود باز گوید که از حق و ثواب منحرف باشد یا آنکه هیچ چیز در آن نیابند که مناسبتی نظر و سخریه داشته باشد چنانکه
ابو جهل چون حدیث زقوم شنید بسخریت آن مشغول شد و مانند اعتراض ابن زبعری در قول انکم وما تعبدون من دون الله
حصب جهنم اولئک آن گروه مستهزیان لهم عذاب مهین مر ایشان راست عذابی خوار کننده من ورائهم
جهنم از پیش روی ایشان جهنم است یا از پس ایشان که بعد از آجالست و در اینمعنی قبل و بعد شایع است و در کلام
عرب چه ورای جهتی است که از این کس متواری و مخفی باشد خواه جهة خلف یا قدام و لا یغنی عنهم و باز ندارد
از ایشان ما کسبوا آنچه کسب کرده باشند یعنی حاصل کرده و فراهم آورده از اموال و اولاد شیئا چیزی از عذاب
و عقاب و لا ما اتخذوا و نه آنچه فرا گرفته باشند من دون الله بجز از خدای اولیاء دوستان
یعنی معبودان که بامید شفاعت ایشان را پرستش کرده باشند و لهم و مر ایشان راست در جهنم عذاب عظیم
عذابی بزرگ که شدت آن از حد متجاوز باشد هذا این قرآن که خواندیم آنرا بر تو هدی کامل است
در راه راست نمودن و الذین کفروا اما آنکه نگرویدند بآیات ربهم بآیات پروردگار خود که قرآنست
لهم عذاب من رجز مر ایشان راست عذابی از رجز که سخت ترین عذاب است الیم دردناک و الم
رساننده و حقیقت معنی رجز در ما تقدم مذکور شده پس در بیان توحید و قدرت خود میفرماید که الله
خدای بحق الذی سخر آنست که رام کرد لکم البحر برای شما دریا را بنوعی که سطح آنرا املس خرد کشتی را
بر بالای آن بداشت و منع غوص شما نمود در آن تا بغواصی جواهر و لآلی را چنگ می آرید همچنانکه میفرماید لتجری
الفلک تا میرود کشتیها فیه در وی بامره بفرمان او و لتبتغوا و تا طلب کنید و بجوئید من فضله
از فضل نعمت و انواع فواید و اضعاف عواید او از ارباح تجارات و جواهر و لآلی و لعلکم تشکرون
و تا شاید شما شکر او گوئید برین نعم عظیمه و سخر لکم و مسخر ساخت برای شما ما فی السموات آنچه در
آسمانهاست باعتبار نفع گرفتن یعنی از برای شما رام ساخت منافع آنچه در آنهاست از آفتاب و ماه و ستارگان
و برف و باران و ما فی الارض و آنچه در زمین است از دواب و جبال و بحار و ثمار و اشجار جمیعا همه

انها منه

هم انها منه در حالتیکه حاصل است از جانب او نه غیر او ان فی ذلک بدرستیکه آنچه مذکور شد لآیات
هر آینه نشانهای قدرتست لقوم یتفکرون برای گروهی که تفکر کنند بر آن و بآن راه برند بوجود صانع
علیم متفرد در ذات آورده اند که در بدایت اسلام بعضی از اهل ایمان با کفار در مقام نصیحت و موعظه در آمده
ایشانرا باسلام دعوت کردند و چون متنبه نشدند با ایشان در طریق محاجه سلوک نمودند و ایشان از فرط جهالت
و عناد ملتفت احتجاج نشده زبان بدشنام گشودند و هیچ از سخنان نالایق فرو گذاشت نکردند و اهل ایمان
در صدد آن شدند که انتقام خود را از ایشان بکشند آیه آمد که قل للذین امنوا یغفروا بگوای محمد
مر آنانرا که گرویده اند که عفو کنید و در گذرید تا عفو کنند و از سر انتقام در گذرند للذین لا یرجون
آنانرا که توقع ندارند ایام الله روزهای وقایع خدای تعالی بر دشمنان او یعنی روزهائی که خدای تعالی
در آن انزال عذاب نموده بر کافران و مشرکان عرب و وقایع هلاک و عذاب را بایام تعبیر میکنند چنانکه
یوم بعاث الناس و یوم اغماس مراد آنست که انتقام مکشید تا خدای متولی مجازات ایشان شود در روزهائی
که مقرر است از برای وقوع عذاب بر ایشان لیجزی تا پاداش دهد خدای قوما گروهی را بما کانوا
یکسبون بآنچه هستند که کسب میکنند از کافر و مؤمن و هر یک را بر وفق عمل عذاب دهد و ثواب مرتب
سازد چنانچه میفرماید که من عمل هر که بکند صالحا کردار شایسته از طاعات و احسان و مغفرت فلنفسه
پس از برای نفس اوست چه ثواب آن کردار بر و عاید شود نه بغیر او و من اساء و هر که کاری بد کند
از ستم و سایر معاصی فعلیها پس بر نفس اوست وزر و وبال آن ثم الی ربکم پس بسوی آفریدگار خود ترجعون
باز گردیده خواهید شد یعنی مآل شما بعرصه گاه محشر است که در آنجا ملک دفع ضرر و امر و نهی نیست مگر او سبحانه
پس شما را در آن روز بجزای کردار رساند و بر نیک و بد ثواب و عقاب دهد بعد از ذکر نعم و کفران اهل طغیان
بیان حال بنی اسرائیل میکند که در مقابله نعم طریق کفران پیش گرفتند و میگوید که و لقد آتینا و هر آینه
دادیم بنی اسرائیل الکتاب فرزندان یعقوب را کتاب توریة و الحکم و حکمت نظریه و علمیه
در فصل و قطع خصومات و سایر امور دینیه و النبوة و به پیغمبری یعنی ایشانرا منصب حکومت و نبوت دادیم

و چون لقمان و داود و سلیمان و موسی و عیسی و در روایت آمده که در هیچ قبیله اینقدر پیغمبر نبوده که در بنی اسرائیل
از زمان موسی تا عیسی و در خبر است که در میان ایشان هزار پیغمبر مبعوث شده بودند وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ
الطَّيِّبَاتِ و دادیم ایشان را از چیزهای حلال که پاکیزه و لذیذ بود وَفَضَّلْنَاهُمْ و تفضیل دادیم ایشان را
عَلَى الْعَالَمِينَ بر عالمیان زمان خودشان چو در آن زمان آنچه را بایشان دادیم بغیر ایشان ندادیم و گویند
معنی آنست که بنی اسرائیل را بر جمیع مردمان اعصار خودشان تفضیل دادیم و باعتبار کثرت انبیاء در میان
ایشان اگر چه امت محمد صلی الله علیه و آله افضل ایشانند از حیثیت کثرت علما و مطیعان و اولاد پیغمبر آخر الزمان
در میان ایشان باعتبار آنکه امت سید انبیاء اند و اشیاع اهل بیت او وَآتَيْنَاهُمْ و دیگر عطا فرمودیم
ایشان را بَيِّنَاتٍ دلیلهای روشن مِنَ الْأَمْرِ از کار دین و ملت و آن معجزات بینه و احکام دینیه بود
و یا مراد دلالات واضحه اند که مبین امر پیغمبر آخر الزمان بود و موجب علم بمبعث او و آن ذکر علامات و صفات
آن حضرت است در توریة و انجیل فَمَا اخْتَلَفُوا پس اختلاف نکردند در آن إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ
مگر پس از آنکه آمد بدیشان دانشی که محقق حال بود و موجب رفع خلاف بَغْيًا بَيْنَهُمْ بجهة عداوتی که
در میان ایشان که منشأ آن طلب ریاست بود و تکبر و الوقه ایشان از اذعان نمودن بحق و یا اختلاف
نکردند بعد از علم ایشان بنبوت محمد صلی الله علیه و آله پس کتمان امر او کردند و انکار چیزی نمودند که در کتب
ایشانست از نعوت کمال محمدی و صفات جمال احمدی إِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه پروردگار تو يَقْضِي
بَيْنَهُمْ حکم کند میان ایشان بمؤاخذه و مجازات يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز فِيمَا كَانُوا
فِيهِ در آنچه بودند که در آن يَخْتَلِفُونَ اختلاف میکردند از انکار انبیا با وجود دلائل معجزات یا خود
ایشان در کمال منبه در توریة که مبنی بود بر نعت سید کاینات علیه افضل التحیات ثُمَّ جَعَلْنَاكَ پس گردانیدیم
ترا ای محمد بعد از بنی اسرائیل یعنی مقرر نمودیم سلوک نمودن تو عَلَى شَرِيعَةٍ بر طریقه که موصل است بجنت
مِنَ الْأَمْرِ از کار دین اسلام فَاتَّبِعْهَا پس پیروی آن شریعت را در عمل کردن بانچه بدلیل و حجت صحت
آن بوضوح پیوسته وَلَا تَتَّبِعْ و پیروی مکن أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ و آرزوهای آنانکه نمیدانند

حق را یعنی

حق را یعنی حجتی بر اثبات کیش خود نمی دانند مراد آنست که آراء باطله جهال را که رؤسای قریش اند
پیروی مکن چه ایشان تابع شهوات نفسانیه اند و پیوسته در صدد آنند که ترا از راه راست که دین اسلام است
برگردانند و بعبادت اصنام ترغیب نمایند یا پیروی یهود مکن زیرا که تغییر توریة داده بجهة اتباع اهوای خود
و حب ریاست بر عوام الناس إِنَّهُمْ بدرستیکه ایشان لَنْ يُغْنُوا عَنْكَ هرگز دفع نکنند از تو مِنَ اللَّهِ
شَيْئًا از عذاب چیزی را یعنی فرضا تابع ایشان شوی بر دفع عذابی که بسبب این اتباع بتو نازل شود قدرت
نخواهند داشت پس بر جاده شریعت اسلام ثابت قدم باش وَإِنَّ الظَّالِمِينَ و بتحقیق که ستمکاران بَعْضُهُمْ
أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ برخی از ایشان دوستان برخی دیگرند یعنی کفار با هم متفقند بر دشمنی تو و یکدیگر را نصرت
میدهند بجهة عداوت نمودن بتو پس در اهوای اتباع ایشان با ایشان دوستی مکن چو ترا با ایشان جنسیتی
نیست وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ و خدای بحق دوست پرهیزکارانست پس تو هم دوستی با ایشان کن نه با مشرکان
و با خدا حافظ متقیان است ایشان ترا و نور ابر کفار نصرت دهد پس از شر ایشان غمگین مشو هَذَا این قرآن یا اتباع
و پیروی شریعت اسلام بَصَائِرُ لِلنَّاسِ بینائیهاست برای مردمان یعنی ادله بینه است که مبصر وجه صلاح
و نجاتست و مبین امور دینیه تا بان راه حق را ببینند و در آن سلوک نمایند وَهُدًى و راه نماینده است
از ضلالت بهدایت وَرَحْمَةٌ و بخشش و نعمتی است از جانب حضرت احدیت لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ مر گروهی را
که بی گمان شوند از بیداری ریب و شک کفر گذشته سر بر سر منزل یقین کنند تا از حضیض درکه عقاب باوج درج
ثواب رسند آورده اند که جمعی از مشرکان با اهل ایمان گفتند که اگر بعث و حشر واقعی است چنانچه زعم شما است
ما آنجا نیز از شما بمال و جاه بیش خواهیم بود همچنانکه در اینجا از شما فزونیم آیه آمد که أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا
السَّيِّئَاتِ آیا پنداشته اند آنانکه کسب کردند انواع بدیها را که کفر است و سایر معاصی أَنْ نَجْعَلَهُمْ آنکه
بگردانیم ایشان را در نشأه آخرت كَالَّذِينَ آمَنُوا مانند آنها که گرویده اند بخدا و رسول وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای شایسته یعنی هرگز مشرکان در مرتبه مؤمنان نخواهند بود و آیا پنداشته اند بدکاران
که ما گردانیده ایم ایشان را سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ مساوی در زندگی و مردگی یعنی این چنین است که برابر

باشند در حیات و ممات چو در دنیا بصحت بدن و وسعت رزق موسومند و در آخرت با نواع عقوبت و نکال
موصوف و گویند معنی آنست که چون کفار در حیات بطاعت و عبادت اقدام نمیکنند پس زندگی ایشان مساوی
مردن ست چه مقصود از حیات طاعت ست و این از ایشان مسلوب ست و حفص سواء میخواند بر حالیه یعنی گردانیده ام
کفار را مثل کسانی که ایمان آورده اند در حالتیکه مساوی ست حیات و ممات ایشان یعنی عمل ایشان در حالت زندگی
طاعت ست و مماثل جزای ایشان است در وقت مردگی که آن ثواب ست در رسیدن بدرجه اعلی و در دنیا مشغول
معصیت اند و در عقبی معذب با نواع عقوبت پس چگونه ایشان را در حیات و ممات مانند مؤمنان گردانیده
باشند ساءَ مَا یَحْکُمُونَ بد حکمیست که ایشان میکنند در تسویه حال خود بمؤمنان چه نتیجه کفر مغلوبیت
باشد در دنیا بدست اهل ایمان و مقهوریت ایشان در عقبی با تش سوزان و ثمرهٔ ایمان غالبیت و نصرت
ایشان در اینجهان بر مشرکان و فوز و نجات ایشان در آن جهان باستعزاز در روضهٔ رضوان جنان و در روایت
آمده که فضل بن عباس چون باین آیه رسید انرا مکرر کرد و میگریست و با خود میگفت ای فضل کاشکی بدانستی
که داخل کدام از این دو گروهی وَخَلَقَ اللّٰهُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضَ و بیافرید خدای تعالی آسمانها و زمینها را
براستی و درستی یعنی بعدل و داد گستری و مقتضی معدلت آنست که میان بدکار و نیکوکار و موحد و مشرک تفاوت
باشد وَلِتُجْزٰی کُلُّ نَفْسٍ بِمَا کَسَبَتْ و نیز خلق آسمان و زمین کرد تا پاداش داده شود هر نفسی بآنچه کسب کرده
از طاعت و معصیت وَهُمْ و ایشان یعنی عاملان خیر و شر لَا یُظْلَمُونَ ستمدیده نشوند یعنی نقص ثواب
مطیعان و ازدیاد عقاب عاصیان ننمایند بلکه هر یک را فراخور عمل خود جزا دهند از سعید جبیر منقولست
که قریش عزّی را که سنگی سفیده بود پرستیدندی و عادت ایشان آن بود که اگر چیزی پیدا شدی بطبع ایشان
رغبت تر بودی در نظر ایشان نیکوتر از اول آنرا گذاشتندی و بعبادت آن مشغول شدندی حق تعالی بر سبیل تعجب
پیغمبر خود گفت اَفَرَاَیْتَ آیا می بینی مَنِ اتَّخَذَ آنکس را که فرا گرفت اِلٰهَهُ هَوٰهُ خدای خود را آرزوی
نفس خود یعنی در اتّخاذ معبود تابع هوای خود شدند نه تابع مقتضای عقل حقیقت عبادتست از برای حق تعالی وَ
اَضَلَّهُ اللّٰهُ و واگذاشت خدای جاحد معاند را در وادی ضلالت و نظر لطف از وی باز گرفت بوسطهٔ ترک تدبر

او درادلّه

او در ادلّه واضحه که موصل هدایتست یا حکم کرد ضلالت آنکس با وضع علامت نمود بر ضلالت او تا ملائکه بان علامت علم بضلالتش پیدا
کرده بر و لعنت کنند یا یافت او را بر صفهٔ ضلالت عَلٰی عِلْمٍ بر دانشی ازلی که حضرت او را بر اصرار و عناد او در کفر و بر عاقبت کار او
وَخَتَمَ عَلٰی سَمْعِهِ و مهر نهاد بر گوش او وَقَلْبِهِ و بر دل او وَجَعَلَ عَلٰی بَصَرِهِ و کردانید یعنی وضع نمود بر بینائی او غِشَاوَةً پوششی
یعنی علامتی بر سمع و قلب و بصر او وضع نمود تا نشان کفر او باشد و علامت اصرار و بر عدم استماع کلمات حقه و ادراک ادلّه و دیدن و ابصار طرق نجیه
فَمَنْ یَهْدِیهِ پس کیست که راه نماید آنکس را مِنْ بَعْدِ اللّٰهِ از پس راه نمودن خدای تعالی او را بجهة اتباع هوا و عدم تدبّر او در آن و را
بکمال خود گذاشتن یعنی هرگاه بهدایت خدای در کمال ظهور و وضوح ست مهتدی نشود پس هرگز امیدواری باهتدای او نخواهد بود اَفَلَا
تَذَکَّرُوْنَ آیا پند پذیر نشوید یعنی پند گیرید و متعظ شوید تا بمعرفت او برسید ابو امامه از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که در زیر آسمان
هیچ معبودی را نه پرستند که نزد خدای تعالی از هوای نفس دشمن تر داشته باشد زیرا که هوای نفس منشأ پرستیدن معبودان باطله است و سبب شغل ایشان
بجمیع امور دنیویه در حدیث آمده که عاقل آنست که حساب نفس خود کند و عمل برای مرگ پیشه سازد و عاجز آنست که نفس خود را تابع هوای خود گرداند
بهشت کند از وهب منبه منقولست که هرگاه ترا دو کار پیش آید و ندانی که کدام بهترست هر کدام از هوا دور ترست ارتکاب نمای بعد از آن از حال منکران
بعث خبر میدهد که وَقَالُوْا و گفتند اهل انکار و عناد مَا هِیَ نیست زندگانی اِلَّا حَیٰوتُنَا الدُّنْیَا مگر زندگانی دنیا که در وییم نَمُوْتُ وَنَحْیٰی
می میریم و زنده می شویم یعنی بعضی از حاجی میرند و بعضی متولد میشوند یا می میریم بنفسها ی خود و زندگی یابیم ببقای اولاد و محتملست که قائلان
بعثمان خدا قبض روح ما کند وَمَا لَهُمْ و نیست این منکران را بِذٰلِکَ باین گفتار یا باعتبار مِنْ عِلْمٍ هیچ دانشی یعنی اینکه موت و حیات را منحصر میدانند
در دنیا و نسبت اهلاک بروزگار میدهند سخنی نیست که بر آن هیچ حجتی و دلیلی ندارند بلکه محض تقلید و تقلید محض نیست و بدلائل عقل رجوع نمیکنند تا عالم
شوند باینکه او سبحانه محیی عباد است و در روز معاد و نفی ایشان حضرت آفریدگار است نه تقلب دهور و اعصار و گردش لیل و نهار اِنْ هُمْ نیستند
ایشان اِلَّا یَظُنُّوْنَ مگر که گمان میبرند یعنی باعث ایشان محض پندار است و عین عناد و اصرار و ابو هریره گفته که مشرکان و ملاحده جمیع حوادث
و وقایع را بروزگار نسبت میدادند از موت و حیات و مرض و صحت و فقر و غنا و عداوت و صداقت و غیر آن و انرا فاعل آنها میدانستند پس هر سختی
و مصیبتی که بایشان میرسید روزگار را دشنام میدادند و از این معنی بیخبر بودند که فاعل اینها حضرت پروردگار است نه روزگار و لهذا حضرت
رسالت صلعم فرمود که روزگار را دشنام مدهید که روزگار خدا است یعنی محدث حوادث و موقع وقایع خداست نه دهر پس فاعل را دشنام مدهید
و نیز در صفت ملحدان و منکران میفرماید وَاِذَا تُتْلٰی عَلَیْهِمْ و چون خوانده شود بر ایشان آیاتنا آیتهای کتاب ما بَیِّنَاتٍ در حالتیکه واضح

در آیه معید اموات حادث و شبهه نیست در آنکه صدور این کلام از ایشان از روی جهالت بود زیرا که احیای موعود موقت بوقت خاص که دار الجزاست
و نیز عدم احیای ایشان در دنیا بجهة آنست که استدعای مشرکان در این باب بر وجه اقتراح و عناد بود نه از روی طلب رشد قُلِ اللّٰهُ يُحْيِيكُمْ
بگو ای محمد در جواب ایشان که خدای تعالی زنده می سازد شما را در ارحام امهات چو عزاو بر آن قدرت ندارد ثُمَّ يُمِيتُكُمْ پس می میراند شما را در دنیا
بنزد انقضای آجال ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ پس جمع کند شما را در قبور إِلىٰ يَوْمِ الْقِيٰمَةِ تا روز رستخیز لَا رَيْبَ فِيهِ که هیچ شکی نیست در آمدن آن بجهت قیام
حجة ایشان در آن روز مبعوث سازد یعنی چونکه شما می گوید که خداست که زنده میکند شما را و میمیراند پس شما را لازم است که اعتراف کنید و تصدیق نمائید
بانکه الهی نه قادر است بر اعاده شما در روز قیامت چه هر که قادر باشد بر این احیا و اماتت قادر خواهد بود بر اعاده بلکه این برادا هون خواهد بود پس قدرت
او بر اعاده آیا شما جاری باشد نشستن خصوم نزد قاضیان و مدعی از هیبت آنروز بابن هیئت نشسته باشند و انتظار حساب کشند و مرویست که در قیامت
ساعتی باشد که آن مقدار ده سال باشد از سالهای این جهان و همه مردمان در آن مدت بزانو افتاده باشند و نفسی نفسی گویند و ابن عباس جاثیه را بمعنی مجتمعه
تفسیر کرده یعنی در آنروز ببینی که هر گروهی را فراهم آورده شده و قتاده نیز گفته که معنی آنست که در آنروز اهل ملل جماعت باشند كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَىٰ
إِلَىٰ كِتَابِهَا هر گروهی خوانده شود بنوشته خود یعنی بصحیفه عمل پس ایشان را گویند الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ امروز جزا داده خواهید شد مَا كُنْتُمْ
تَعْمَلُونَ بانچه بودید که عمل میکردید از افعال حسنه و اعمال سیئه هٰذَا كِتَابُنَا این کتابست ما یعنی این کتابیست که کرام الکاتبین را بنوشتن
آن امر فرموده بودیم يَنْطِقُ سخن گوید یعنی گواهی دهد عَلَيْكُمْ بر شما بانچه کرده باشید در دنیا بِالْحَقِّ براستی و درستی بی زیاده و نقصان
مراد آنست که صحیفه اعمال روشن سازد برای ایشان کردارهای ایشان را بر وجهی که گوئیا ناطق است بر آن و گویند مراد لوح محفوظ است
که جمیع اعمال عباد در آن مکتوبست مجاهد از رسول صلی الله علیه و آله روایت کند که اول چیزی که خدای تعالی خلق فرموده قلم بود و او را
از نور آفرید و درازی او پانصد ساله راه انگه گفت بنویس هر چه خواهد بود یعنی اسامی جمیع بر و فاجر و هم رطب و یابس و غیر آن از امور که حادث شود
تا روز قیامت در لوح ثبت نمای پس این آیه تلاوت نمود که هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ بدرستیکه ما بنوشتن میکردیم حفظه ما
این را امر فرمودیم که می نوشتند مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ آنچه بودید که میکردید در دنیا از سایر اعمال و اقوال تا بر وفق آن جزا داده شوید همچنانکه می فرماید
فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا اما آنانکه گرویده اند بخدا و بجمیع ما جاء به النبی وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند کارهای شایسته فَيُدْخِلُهُمْ پس در آورد ایشان را
رَبُّهُمْ پروردگار ایشان فِي رَحْمَتِهِ در رحمت بی نهایت خود که از جمله آن روضه جنت است ذٰلِكَ آن در آوردن ایشان در رحمت
وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا و اما آنانکه نگرویده اند بخدا و رسول پس گویند مر ایشان را أَفَلَمْ تَكُنْ آیا نیامد شما را رسولان پس بود که آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آیتهای کتب

خوانده می شد

۱۸۳

خدا خوانده می شد بر شما بزبان آن رسولان فَاسْتَكْبَرْتُمْ پس تکبر کردید و ابا نمودید از ایمان آوردن بآن وَكُنْتُمْ قَوْمًا مُجْرِمِينَ و بودید شما
گروهی در گناه افراط کننده یعنی ناگرویده بخدا و رسول او وَإِذَا قِيلَ و چون گفته شد یعنی پیغمبران گفتند که ای قوم إِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ
بدرستیکه وعده خدا بحشر قیامت و ثواب و عقاب راست است والبته واقع خواهد شد وَالسَّاعَةُ لَا رَيْبَ فِيهَا و قیامت هیچ شکی
نیست در آمدن آن قُلْتُمْ مَا نَدْرِي گفتید بر سبیل انکار که نمیدانیم مَا السَّاعَةُ چه چیز است قیامت إِنْ نَظُنُّ إِلَّا ظَنًّا
گمان نمی بریم بقیام قیامت مگر گمان بردنی یعنی اصلا ما را در آن یقینی نیست وَمَا نَحْنُ بِمُسْتَيْقِنِينَ و ما نیستیم یقین کنندگان در وقوع آن
وَبَدَا لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا و ظاهر گردد مر ایشان را بدیهای آنچه کرده باشند در دنیا یعنی در آخرت بقبح عمل خود معرفت پیدا کنند و بد
عاقبتی خود ببینند وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا و فرود آید بر ایشان جزای آنچه بودند بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ که بآن استهزا میکردند از عقوبت
قیامت وَقِيلَ و گفته شود بایشان از زبان ملایکه از جانب خدا که الْيَوْمَ نَنْسَاكُمْ امروز فراموش کنیم یعنی واگذاریم شما را در آتش و بیاد
نیاوریم كَمَا نَسِيتُمْ چنانکه فراموش کردید شما و بیاد نیاوردید لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هٰذَا دیدن این روز خود را و برای آن مستعد و مهیا نشدید وَ
مَأْوَاكُمُ النَّارُ و جایگاه شما آتش است وَمَا لَكُمْ مِنْ نَاصِرِينَ و نیست مر شما را درین روز هیچ از یاری کنندگان و مدد نمایندگان
در رفع عذاب از شما ذٰلِكُمْ بِأَنَّكُمُ و این بسبب آنست که شما اتَّخَذْتُمْ آيَاتِ اللّٰهِ هُزُوًا فرا گرفتید آیتهای کتاب خدا را چیزی که بآن استهزا کنند
وَغَرَّتْكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و فریفته گردانید شما را زندگانی شما یعنی بحیات فانی مغرور شده از حیات باقی غافل شدید فَالْيَوْمَ لَا يُخْرَجُونَ
پس امروز بیرون آورده نشوند مِنْهَا از آتش دوزخ وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ و نه ایشان طلب کرده شوند از عتبی یعنی چیزی که موجب رضای
پروردگار باشد که آن کسب طاعت و عبادتست تا موجب تخفیف عذاب شود زیرا که آخرت سرای جزاست نه سرای تکلیف و چون تهدید
تهدید عباد از روز معاد لطفی است از جانب حق تعالی که مقرب طاعت و مبعد از معصیت است پس موجب شکر گذاری باشد از این جهت حمد را
متفرع آن ساخته میفرماید که فَلِلّٰهِ الْحَمْدُ پس مر خدا راست حمد و ثنا و ستایش آن خدائی که رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَرَبِّ الْأَرْضِ پروردگار
آسمانها و آفریدگار زمینهاست رَبِّ الْعَالَمِينَ تربیت کننده عالمیان از جن و انس و طیر و وحش و نباتات و جمادات ذکر این صفات
بجهت ترغیب بندگانست بر شکر گذاری و همچنین قوله وَلَهُ الْكِبْرِيَاءُ و مر او راست بزرگواری و فرمانروائی بر وجهی که آثار کبریا و عظمت
او ظاهر است فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در آسمانها و زمینها وَهُوَ الْعَزِيزُ و اوست غالب بر همه مخلوقات یا در انتقام کشیدن از کفار
الْحَكِيمُ دانا در تدبیر همه بندگان یا راست کردار در آنچه میکند در حق مؤمنان و سایر اخیار از جزای کردار و در احادیث قدسیه آمده که

الکبریاء ردائی والعظمة ازاری فمن نازعنی فی شیء منهما القیته فی جهنم یعنی سلطنت و بزرگی لازم منست مثل ردا که مخصوص نست
و ازار یعنی چنانکه ردا و ازار محیط بدنست کبریا و عظمت مخصوص ذات منست پس هر که در یکی ازین دو صفت با من در مقام منازعت
در آید او را بیندازم در جهنم که طبقهٔ اعزین دوزخست سورة الاحقاف مکیة وهی اربع وثلثون آیة ابوامامه از ابی بن کعب
روایت کند که حضرت رسول صلعم فرمود که هر که سورهٔ احقاف بخواند بعدد هر ریگی که در دنیاست ده حسنه باو دهند و ده سیئه ازاو محو
کنند و ده درجه او را بلند کنند و از امام جعفر صادق عم روایتست که هر که این سوره در شب جمعه بخواند حق تعم او را از ترس دنیا و فزع
عقبی ایمن گرداند مخفی نماند که چون حق تعم ختم سورهٔ جاثیه نمود بذکر وعید و ذم اهل شرک این سوره را نیز مفتتح ساخت بتوعید و توبیخ
مشرکان عنید و فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم حم تنزیل الکتاب فرستادن این سوره
فرستادن کتابیست من الله العزیز الحکیم از نزد خدای غالب حکم کننده بر کافهٔ خلقان و یا فرستادن این کتاب از جانب
خدائیست که غالبست بر همه اشیا صواب کار در جمیع گفتار و همه کردار ما خلقنا السموات والارض وما بینهما نیافریدیم
آسمانها و زمینها و آنچه میان آنهاست از انواع مخلوقات و اصناف مکونات الا بالحق مگر آنکه آن آفریدن ملتبس بود براستی و
درستی و معلل بغرض صحیح که مقتضی حکمت و مصلحت است نه از روی عبث و بطالت واجل مسمی و نیافریدیم این اشیا را مگر ملتبس
بتقدیر زمانی نام برده شده و مقرر و معین گشته و آن روز قیامتست که همه خلایق بآن منتهی میشوند یا مگر بتقدیر اجل هر یک ازان
اشیا که آن آخر مدت بقای هر یک از آنهاست والذین کفروا و آنانکه نگرویدند و تصدیق نکردند بنشأهٔ آخرت عما انذروا
از آنچه بیم کرده شدند از اهوال آن روزی که بآن منتهی خواهند شد معرضون اعراض کنندگانند قل بگوی ای محمد صم که ای کافران جاحد
و منکران بعث و نشر ارأیتم ما تدعون آیا می بینید در خود می یابید آنچیز را که می پرستید من دون الله بجز از خدای تعم
از سایر معبودان ارونی ماذا خلقوا که بنمائید بمن که چه آفریده اند من الارض از زمین و اجزای آن ام لهم شرک
یا آیا مر ایشانرا شرکتی هست با خدای تعم فی السموات در آفریدن آسمانها یعنی خبر دهید مرا از حال خدایان خود بعد از تامل نمودن
شما در کار ایشان که آیا ایشانرا در آفریدن جزئی از اجزای عالم مدخلیتی هست تا بسبب آن مستحق عبادت شوند تخصیص انکار
شرک در سموات جهت رفع توهم آنست که وسایط را شرکتی باشد در ایجاد حوادث سفلیه و چون ظاهر است که ایشان عاجز
مطلقند در خلق آن و بهیچ وجه تصرفی ندارند در آسمان و زمین پس چرا ایشانرا در پرستش با خدا شریک میسازید ائتونی بکتاب

بیارید بمن کتابی که بشما آمده باشد من قبل هذا پیش از آمدن قرآن که ناطق بتوحید است و مبطل شرک یعنی کتابی غیر از قرآن بیارید
که مضمون آن امر باشد بشرک آوردن در عبادت او اثارة من علم یا بیارید بقیهٔ از علم یعنی خطی که بر شما باقی مانده باشد از
علوم پیشینیان یا روایتی از انبیای سابقه که دلالت کند بر استحقاق عبادت ایشان ان کنتم صادقین اگر هستید راستگویان در دعوی
خود این الزام هست ایشانرا بعدم آنچه مقتضی دعوی ایشانست از حجج نقلیه یعنی چون جمیع کتب متقدمه و دلایل عقلیه موافق قرآنند
بتوحید و ترک شرک پس بطلان دعوی شما واضح شد و بر شما لازم شد که بتوحید اعتراف کنید و از شرک تبرا نمائید و چون مشرکان
با وجود آنکه ملزم شدند باین حجت بر کفر خود اصرار نمودند حق تعم در بارهٔ ضلالت ایشان فرمود که ومن اضل و کیست گمراه تر
از طریق صواب و رشد ممن یدعوا من دون الله از کسی که بخواند و بپرستد بجز از خدای من لا یستجیب له آن را که اجابت نکند
دعای او را و برنیاید او را مراد اگرچه آنکس بخواندن او مشغول باشد الی یوم القیمة تا بروز رستخیز یعنی اگر مشرک عمر یابد تا زمان قیامت
و در مدت عمر خود معبودان خود را خواند و پرستش نماید و از ایشان طلب حوایج خود کند که هرگز اثر استجابت ازاو بظهور نرسد البته
وهم عن دعائهم غافلون و معبودان باطل از خواندن پرستندگان خود بیخبرانند زیرا که جمادند و از شعور هیچ بهره ندارند و چون
نمی شنوند پس چگونه اجابت دعای ایشان میکنند و اذا حشر الناس کانوا و چون محشور شوند آدمیان باشند معبودان باطل
لهم اعداء مر پرستندگان خود را دشمنان و کانوا بعبادتهم کافرین و باشند پرستش پرستندگان خود را انکار کنندگان یعنی حق تعم
در روز قیامت اوثان را بنطق در آورد تا با عابدان خود اظهار عداوت کنند و منکر شرک ایشان شوند و تکذیب ایشان نمایند و برهمین قیاس
جن و انس را که معبود خود گرفته باشند از ایشان بیزار شوند پس خایب و خاسر شوند از معبودان خود پس در صفت اهل شرک میفرماید و اذا تتلی
و چون خوانده شود علیهم آیاتنا بر مشرکان آیتهای کتاب ما بینات در حالتی که مبین و روشن است از روی اعجاز قال الذین کفروا
للحق گویند آنانکه نگرویده اند مر سخن حق را لما جاءهم آنهنگام که آمد بایشان یعنی کفار بجهت عناد و انکار ملتفت تامل و تفکر نشده
در شان آیات قرآنیه گویند هذا سحر مبین این جادوئیست روشن و آشکارا و یا حیلهٔ ظاهر و خداع هویدا پس ای محمد بگذار اینرا که
اسناد سحر بقرآن میکنند و تعجب در این کن که بآن سخن اکتفا نکرده ام یقولون افتریه بلکه میگویند که بر بسته است محمد قرآنرا بر خدای تعم
یعنی آنرا از نزد خود گفته بخدا نسبت داد قل ان افتریته بگوی ای محمد مر ایشانرا که اگر بر بافته ام قرآنرا بر فرض محال پس آن معصیتی باشد
در غایت عظمت که مستلزم عذاب باشد و چون آن عقوبت بمن نازل گردد فلا تملکون لی پس شما مالک نتوانید شد و قادر نخواهید بود برای من

مِنَ اللّهِ شَیْئاً از عذاب خدای چیزی را پس چگونه بجهت تفضیح و اشفاق برای شما در این امر خطیر که افترا نسبت بر خدا است کنم و بر این
معصیت عظیم اقدام نمایم و باستظهار و استغاثه کدام از شما خود را در مظنه عقوبت انداز پس در وعید ایشان میفرماید که هُوَ اَعْلَمُ
خدای دانا تر است بِمَا تُفِیضُونَ فِیهِ با آنچه شروع میکنید در آن از قدح و طعن در آیات قرآن و اسناد سحر و افترا کَفَیٰ بِهِ شَهِیداً
کافیست خدای تعالی در حالتی که گواه است بَیْنِی وَبَیْنَکُمْ میان من و شما برای من گواهی دهد بصدق کلام من و بر شما بتکذیب و انکار
و عناد و اصرار وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ و اوست آمرزنده کسی را که از شرک و کفر برگردد مهربان بر کسی که بر ایمان ثابت قدم باشد چون ایشان
بر کیش خود اصرار مینمودند و از سید عالم صلی الله علیه و آله معجزات اقتراح میکردند و از آنچه بآن مامور نبود بعضی از او میطلبیدند حق تعالی فرمود که
قُلْ مَا کُنْتُ بِدْعاً بگو ای محمد بمشرکان که نیستم من نوپیدا شده مِنَ الرُّسُلِ از پیغمبران یعنی نیستم اول کسی که به پیغمبری مبعوث شده باشم چه پیش از من
پیغمبران بوده اند پس اقتدا بایشان نموده آنچه ایشان امتان خود را بآن دعوت میکرده اند از توحید و تصدیق بعث من نیز شما را بآن میخوانم و معجزه
که بآن مامور میشوم بشما مینمایم و بر غیر مامور قدرت ندارم پس چرا منکر نبوت منید وَمَا أَدْرِی مَا یُفْعَلُ بِی وَلَا بِکُمْ و نمیدانم که در دنیا بمن
چه خواهد کرد و بشما از خسف و قذف و رجفه و قتل و اسیر و غیر آن اما از آخرت با خبرم و از سر یقین میدانم که مؤمن موحد مستحق جنانست و
کافر ملحد سزاوار نیران اِنْ اَتَّبِعُ اِلَّا مَا یُوحَیٰ اِلَیَّ پیروی نمیکنم مگر چیزی را که وحی کرده میشود بسوی من و زیاده بران علم ندارم و قادر نیستم
وَمَا اَنَا اِلَّا نَذِیرٌ و نیستم من مگر پیغمبر بیم کننده از عذاب خدای تعالی مُبِینٌ آشکارا کننده انذار و معجزات ظاهره پس من بر اظهار آیات مقترحه
بی امر الهی قدرت ندارم و از عواقب خود و خواتیم احوال شما در دنیا بدون وحی خبر ندارم آورده اند که چون این آیه نازل شد مشرکان اظهار شادی
کرده گفتند کار ما و محمد صلعم نزد خدا یکسانست چه همچنانکه ما از عاقبت امر خود خبر نداریم او نیز از خاتمه کار خود بیخبر است حق تعالی این آیه فرستاد که
لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تاخر چون این آیه آمد صحابه گفتند هنالک یا رسول الله ترا معلوم شد که خدا با تو چه خواهد کرد اما ما را معلوم نیست
که با ما چه خواهد رفت این آیه آمد که لیدخل المؤمنین والمؤمنات تا آخر و از ابن عباس منقولست که حضرت رسالت پناه صلعم و اصحاب او از کفار مکه آزار — وایضا از سبب نزول آیه
و ایذا بسیار میکشیدند شبی حضرت در واقعه دید که از مکه هجرت نموده در زمینی که در آن آب بسیار رود و درختان بی شمار بود چون این واقعه را اعلام
صحابه کرد گفتند یا رسول الله در چه روز باین سعادت برسیم تا از جفای کفار خلاص شویم حضرت ایشان را بر صبر ترغیب فرمود و چون جفای
کفار از حد در گذشت بهجرت تعجیل نمودند این آیه آمد یعنی نمیدانم که من و شما مامور خواهیم شد بموطن شدن در مکه و آزار کفار کشیدن یا بهجرت
کردن بزمینی پر آب و گیاه و اشجار چنانچه در خواب دیدم و من عواقب امور خود و شما نمیدانم مگر بوحی و چون درین باب وحی بمن نیامده پس چه

لکن

احوا

کنید تا هنگامی که وحی نازل شود آنگاه بر آنچه مامور شوم بآن عمل کنید بعد از آن بجهت تنکیب کفار میفرماید که قُلْ اَرَأَیْتُمْ بگو ای محمد آیا
خبر نمی بینید و نمیدانید اِنْ کَانَ مِنْ عِنْدِ اللّهِ اگر باشد قرآن از نزد خدای تعالی وَکَفَرْتُمْ بِهِ و کافر شده باشید شما بآن وَ
شَهِدَ شَاهِدٌ و گواهی داده باشد گواهی مِنْ بَنِی اِسْرَائِیلَ از اولاد یعقوب یعنی از احبار ایشان که عبد الله سلام است آن
عَلَیٰ مِثْلِهِ فَآمَنَ بر آنچه مانند قرآنست پس ایمان بآن آورده باشد و آن معانی توریة است که مصدق قرآن و مطابق معانی آنست
از توحید و وعد و وعید یعنی گفته باشد که توریة مصدق قرآنست وَاسْتَکْبَرْتُمْ و سرکشی کرده باشید شما بآن و نگرویده باشید بمقوله
آن پس نزد این حال آیا شما ظالم نباشید بر خود و مستوجب عذاب نبوده باشید خلاصه معنی آنست که خبر دهید که اگر مجتمع گردد نزول
قرآن از نزد خدا با کفر شما بآن و جمع شود شهادت اعلم بنی اسرائیل بر نزول و ایمان او بآن و استکبار شما از آن آیا شما از جمله ستمکاران و
گمراهان نخواهید بود اِنَّ اللّهَ لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ بدرستیکه خدا راه نمی نماید گروه ستمکاران را و در بیدای خذلان فرو میگذارد بجهت — عشر
فرط عناد ایشان و عدم تفکر و تامل ایشان در دلایل قرآن و در کشاف آورده که از انس منقولست که چون پیغمبر صلعم بمدینه آمد عبد الله سلام نزد
وی آمد و گفت ای محمد ترا از سه مسئله میپرسم که جواب آن جز پیغمبر نداند بگو تا اولین اشراط قیام قیامت چیست و نخستین طعامی که اهل
بهشت خورند چه باشد و فرزندانی که متولد میشوند چرا بعضی بپدر شبیهند و بعضی بمادر جبرئیل آمد و گفت حق تعالی میفرماید که اول
اشراط قیامت آنست که آتشی از جانب مشرق پیدا شود که همه خلق را از آنجا بمغرب راند و اول طعامی که اهل بهشت خورند جگر ماهی باشد
و اگر آب مرد سابق باشد بر آب زن فرزند مانند پدر باشد و اگر عکس این بود مانند مادر عبد الله سلام بعد از استماع این جواب از حضرت
گفت اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله حقا پس گفت یا رسول الله عادت جهود آنست که بر مردمان بهتان نهند مبادا
که چون علم باسلام من پیدا کنند مرا متهم سازند بجهل و منکر علم من شوند و مرا اعلم و مقتدای خود دانند پیش از آنکه اسلام من بر ایشان ظاهر شود
احوال من از ایشان استفسار کن تا با علمیت من معترف شوند و بقدرت و سودت من نسبت بخود شان اقرار نمایند تا بعد از ظهور اسلام
من عذری نداشته باشند و انکار چیزی نتوانند کرد رسول صلعم جهودان را جمع کرد و گفت چه میگوئید در حق عبد الله سلام گفتند او سیدنا و ابن
سیدنا و خیرنا و ابن خیرنا و اعلمنا و ابن اعلمنا گفت اگر گواهی دهد بر نبوت من و ایمان آورد باوی موافقت میکنید گفتند معاذ الله
که او بتو ایمان آورد پس عبد الله پیش ایشان آمد و گفت اشهد ان لا اله الا الله یهودان گفتند شرنا و ابن شرنا این بدترین ماست و پسر بدترین ما
پس در نقص و عیب او افتادند عبد الله گفت این بود که من از آن میترسیدم سعد بن ابی وقاص گفت نشنیدم از رسول که در حق کسی گفته باشد که او از اهل بهشتست

مگر عبد الله بن سلام در حق او نازل شد آیه شهد شاهد من بنی اسرائیل و هم در کشاف آورده که چون جهینه و مزینه و اسلم و غفار که از قبائل
اسلام آوردند بنو عامر و غطفان و اسد و اشجع گفتند که اگر در اسلام خیری بودی ایشان بر ما سبقت نکردندی بلکه ما پیش از ایشان [illegible]
آیه آمد که وقال الذین کفروا و گفتند آنانکه کافر شدند از بنو عامر و امثال ایشان للذین آمنوا برای آنانکه ایمان آوردند از جهینه و امثال
ایشان یعنی در حق ایشان گفتند لو کان خیرا اگر بودی ایمان بهتر از کیش ما در نفع آجل و عاجل ما سبقونا الیه پیشی نگرفتندی بر ما در
مسارعت نکردندی بسوی آن جهینه و اتباع ایشان که اراذل قبایلند و شبانان بندگان ما و بایستی ما بر ایشان سابق باشیم چه رتبه ما از
بلندتر است و بزرگی و شهرت ما بیشتر و در اکثر تفاسیر مذکور است که این آیه در باره یهودان نازل شد بعد از اسلام عبد الله بن سلام و اتباع
پس معنی آنست که رؤسای قریش گفتند اگر آنچه محمد آورده نیکوتر و بهتر بودی از کیش ما پیشی نگرفتندی غیر ما بر ما چه ما از بزرگان قومیم و از
رؤسای ایشان و نزد بعضی در شأن عامه مشرکانست که در حق فقرای اصحاب چون عمار و صهیب و ابن مسعود و غیرهم گفتند که اگر خیر
در ایمان بودی این گدایان بر ما سبقت نکردندی در ان بلکه ما که اشرف عربیم بر ایشان سبقت می‌نمودیم و اذ لم یهتدوا به و چون
راست نیافتند مشرکان یا یهودان بقرآن یا بجمیع ما جاء به النبی فسیقولون پس زود باشد که بگویند هذا افک قدیم این دروغ کهنه است
یعنی پیشینیان نیز مثل این افترا کرده اند و مانند این دروغ گفته پس بجهت رد قول یهودان و مشرکان میفرماید که و من قبله کتاب موسی
و پیش از قرآن کتاب موسی است یعنی توریة اماما و رحمة در حالتی که پیشوائی است که مردمان اقتدا کنند بآن در دین خدا و سبب بخشش
نعمت دنیویه و اخرویه نسبت بکسی که بآن مهتدی شود و بر وفق آن عمل کند پیش از نزول قرآن پس مشرکان بآن مهتدی نشدند و بعبادت
بتان مشغول گردیدند و یهودان نیز بمضمون آن عمل نکردند بجهت آنکه نعت حضرت رسول صلعم را در ان تحریف نمودند و هذا کتاب مصدق
و این کتابیست تصدیق کننده توریة یا جمیع کتب منزله لسانا عربیا در حالتی که بزبانیست تازی لینذر الذین ظلموا تا بیم کند
آنانرا که ستم کردند بر نفسهای خود بسبب عصیان و طغیان و بشری للمحسنین و تا مژده دهنده باشد مر گرویدگان را بروضه رضوان
و نجات از نیران ان الذین قالوا ربنا الله بدرستیکه آنانکه گفتند آفریدگار ما خدای یکتاست ثم استقاموا پس ایستادند بر آن
و عدول نکردند از ان تا حین موت فلا خوف علیهم پس هیچ ترسی نیست از مومنان از رسیدن مکروهی بر ایشان از دشمنان
و لا هم یحزنون و نیستند ایشان که اندوهناک شوند از فوت چیزی که مرغوب ایشان باشد اولئک اصحاب الجنة
آن گروه مستقیم یاران بهشت و ملازمان آنند خالدین فیها در حالتی که جاوید مانندگانند در ان و پاداش داده شوند جزاء

پاداش داده بما کانوا یعملون بآنچه بودند که عمل میکردند از اکتساب فضایل علمیه و عملیه و وصینا الانسان و وصیت کردیم
یعنی فرمودیم جنس آدمی را بوالدیه احسانا بپدر و مادر خود نیکوئی کردن حملته امه کرها برداشته است او را مادر
او در شکم در حالتی که کاره حمل بود در مشقت و سختی و وضعته کرها و نهاد او را یعنی تولد او نمود در حالت رنج و محنت
و حمله و فصاله و مدت حمل و زمان از شیر باز گرفتن ثلاثون شهرا سی ماهست و چون رضاع کامل دو سال است
کما قال والوالدات یرضعن اولادهن حولین کاملین تا آخر آیه لهذا حضرت امیر المومنین ع جمع بین الآیتین تمسک کرده بانکه مدت
اقل حمل شش ماه است و این معمول فقهای ماست و نزد امامیه رضاع تا بیست و یکماه واجب است و کمتر از ان حرام و تا بیست و چهار ماه سنت
و زیاده بران مباح لیکن اجرت زاید بر دو سالی بر پدر واجب نیست حاصل که آدمی بعد از وضع تا حین فصال از شیر مادر تربیت می یابد و
بعد از شیر باز گرفتن او را مادر از سر عنایت ازلی پرورده میشود حتی اذا بلغ اشده تا وقتی که برسد بنهایت استحکام عقل خود که ان مدت
بچهل سالگی و نزد قتاده سی و سه سالگی و نزد جمعی دیگر از هجده تا چهل سال تمام است که غایت قوتست و کمال عقل و تمیز و وقت انزال وحی بر انبیا
چه هیچ پیغمبری پیش از چهل سالگی وحی باو نیامده و بنابراین قوله و بلغ اربعین سنة از قبیل عطف تفسیر باشد یعنی وقتی که بنهایت رشد رسید
بحد چهل سالگی که غایت توانائی است و بنابر اقوال دیگر اشد بمعنی اول قوتست و اربعین نهایت قوت غرض آدمی که بدولت کمال ایمان مستعد شد
چون بچهل سالگی که نهایت قوت و عقل است رسید قال رب گفت ای پروردگار من یعنی شأن او اینست که چون باین مرتبه رسد زبان بدعا
گشوده گوید ای آفریدگار و پروردگار من اوزعنی الهام ده مرا و مولع ساز ان اشکر نعمتک التی بانکه شکر گویم نعمت عظیمه ترا که بکرم عمیم خود
انعمت علی و علی والدی انعام کرده بر من و بر پدر و مادر من که آن نعمت اسلام است و حیات و قدرت و ذکا و غیر آن و شکر ولد بر نعمت
والدین جهت ثبات آن نعمتست باو و مستفید شدن او بآن و ان اعمل و دیگر ملهم ساز مرا که عمل کنم صالحا ترضاه عملی ستوده که
بپسندی آنرا و از ان خشنود گردی و اصلح لی و بصلاح آور برای من یعنی صلاح را جاری گردان فی ذریتی در میان فرزندان من و
آنرا راسخ ساز بر ایشان تا در مضان صلاح باشند و در مواقع فلاح و بیمن صلاحیت ایشان فوز و نجاتی مرا حاصل گردد یا کار مرا در ایشان
باصلاح آور که محل آنست که من بدرگاه تو رجوع کنم یا ایشانرا از برای من خلف صدق گردان و برای خود بندگان خالص تا همه ایشان بآب
صلاحیت و تقوی دانه عمل را در زمین ارکان بپرورش در آورند و حاصل آنرا در آخرت بردارند انی تبت الیک بدرستیکه من بازگشتم بسوی تو
تو از هرچه غیر رضای تو باشد که آن مرا از عبادت تو باز دارد و اننی من المسلمین و بدرستیکه من از جمله گردن نهندگانم و باخلاص تمام از [illegible]

أُولَئِكَ الَّذِينَ این گروه آنانند که نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ مقبول کرده شود از ایشان أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا نیکوتر آنچه کرده
مراد انواع طاعات است از افعال واجبه و مستحبه دون مباحیه چه اگر آن احسن است اما فرنیت حسن ندارد و ثوابی بران مترتب نمیشود
وَنَتَجَاوَزُ عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ و درگذرانیده میشود از گناهان ایشان بر سبیل تفضل یا بعد از توبه و حفص هر دو فعل را بنون
که برای متکلم است و نصب احسن که مفعول باشد میخواند یعنی ما قبول کنیم طاعت ایشان را و درگذریم از بدیهای ایشان فِي
در حالتی که در عداد اهل بهشت باشند وَعْدَ الصِّدْقِ وعده داد خدای تعالی وعده دادنی راست در قبول طاعات و نجات از
الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ آن وعده که بودند که در دنیا وعده داده می شدند بآن کوله وعد الله الذین آمنوا و عملوا الصالحات جنات
تجری من تحتها الانهار و بعد از بیان صفت مؤمن در صفت کافر میفرماید که وَالَّذِي قَالَ لِوَالِدَيْهِ و آن کافری که گفت مر پدر و مادر
خود را در وقتی که او را ترغیب نمایند بایمان و بگرویدن بحشر و نشر أُفٍّ لَكُمَا دلتنگ و کراهت باد بر شما أَتَعِدَانِنِي أَنْ أُخْرَجَ
آیا وعده میدهید مرا انکه بیرون آورده شوم یعنی مرا برانگیزانند و زنده بیرون آرند از قبر وَقَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ و حال آنکه گذشته اند
قرنهای بسیار مِنْ قَبْلِي پیش از من و یکی باز نیامد و زنده نشد یعنی هیچکس را تا حال زنده نکردند پس چگونه مرا باز آرند و یا قرون بسیار
پیش از من منکر حشر و نشر بودند پس من چگونه بآن تصدیق کنم وَهُمَا يَسْتَغِيثَانِ اللَّهَ و پدر و مادر او استغاثه کنند از خدا تا راه ایمان را
بفرزندان ایشان نماید یا از خدا فریادرسی خواهند از گفتار او و گویند که لازم حال تو گردانند خدا وَيْلَكَ هلاکت ترا مراد از هلاکت او
ترغیب اوست بایمان یعنی ترک این سخن کن و از روی صدق آمِنْ ایمان آور بقیامت و احوال آن إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ
بدرستیکه وعدهٔ خدا راستست و البته واقع خواهد شد فَيَقُولُ مَا هَذَا پس گوید آنکس نیست اینکه شما مرا بآن وعده میدهید و میخوانید
إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ مگر افسانهای پیشینیان و اباطیل و اکاذیب ایشان که در دفاتر نوشته اند و آنرا اصلی و حقیقتی نیست
أُولَئِكَ الَّذِينَ و آنگروه منکر حشر گروهی اند که حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ سزاوار گشته و واجب شده برایشان کلمهٔ عذاب فِي أُمَمٍ در حالتی که
معدود شوند در سلک گروهی چند از کفار قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ که بتحقیق گذشته اند پیش از ایشان مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ از دیوان و آدمیان
و این کلام رد است بر قول کسانی که تجویز موت نمی کنند بر جنیان إِنَّهُمْ بدرستیکه امم سابقه و اتباع ایشان که گروه قریش اند كَانُوا
خَاسِرِينَ هستند زیانکاران در ان جهان این آیه عام است نسبت بهر کافری که عاق والدین باشد و منکر بعث و نشر وَلِكُلٍّ
و مر هر یکرا از ین دو جنس مؤمن و کافر دَرَجَاتٌ مِمَّا عَمِلُوا مراتب و منازل است از جزای عملهای ایشان چه مراتب اهل ایمان بجانب

وَلِيُوَفِّيَهُمْ أعلى

... اهل ... بل کو بطرف سفلی مایل پس هر یک ازین دو گروه را در جائی در مراتب ... ایشان قرار گیرند
ليوفيهم أَعْمَالَهُمْ و تا تمام گرداند مر ایشانرا جزای کردارهای ایشان وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و ایشان ستم دیده نشوند بنقصان ثواب
... یعنی نه ثواب کمتر از قدر استحقاق باشد و نه عقاب زیاده بران وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا و یاد کن روزیرا
... آنانکه نگرویدند بخدا و رسول و بعث و نشر عَلَى النَّارِ بر آتش دوزخ یعنی ایشانرا معذب سازند بآتش دوزخ و گویند
... در ان روز که أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ صرف کردید چیزهای لذیذ خود را فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا که داشتید وَاسْتَمْتَعْتُمْ
... داری یافتید بِهَا بآن نعم لذیذهٔ طیبه یعنی بآن استیفای لذات دنیا کردید و آنرا بر طیبات آخرت اختیار کردید و سرمایهٔ آخرت نداشتید
... پس امروز که روز قیامت است تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ جزا داده خواهید شد عذاب خواری و رسوائی بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ
فِي الْأَرْضِ بسبب آنچه بودید که گردنکشی و تکبر میکردید در دنیا بدون استحقاق وَبِمَا كُنْتُمْ تَفْسُقُونَ و بسبب آنچه بودید که بیرون
... میشدید از حدود خدای تعالی و پای از دایرهٔ فرمان برداری بیرون می نهادید چه مشغولی باین موجب مشغولی از انست چنانچه کفار بجهت
اشتغال بآن از احوال آخرت غافل شدند و از سعادت دایمی و نعمت ابدی عقبی محروم ماندند از ینجهت حضرات خاتم النبیین و سید
الوصیین و هر یک از ائمهٔ معصومین صلوات الله علیهم اجمعین زهد و تقشّف را اختیار کردند و بالکلیه از ترفه و تنعم این جهان مجتنب
شدند چنانکه از عمر روایت کرده اند که گفت روزی بحجرهٔ حضرت رسول صلعم رفتم بعد از انکه رخصت دخول حاصل کرده بودم دیدم که آن
حضرت بر مقصورهٔ بر بالای بوریا که از لیف خرما بود تکیه فرموده بود و بجهت کوتاهی بوریا بعضی از بدن اطهر آنحضرت بر زمین واقع بود
و وسادهٔ از لیف خرما زیر سر نهاده سلام کردم و بنشستم و گفتم یا رسول الله تو پیغمبر خدائی و بهترین خلق با وجود این مرتبهٔ عظیم
که تو داری باین نوع میگذرانی و کسری و قیصر با انکه مشرک و کافر بر بالای سریر طلا و فراش حریر و دیبا نشسته و بجمیع نعم لذیذهٔ
دنیویه متمتع می شوند فرمود آنجماعتی که از امتعهٔ طیبهٔ دنیویه متمتع اند امتعهٔ ایشان سریع الانقطاع است و عنقریب بسمت فنا و
زوال بپزیرد و وبال آن برایشان بماند و طیبات عقبی مؤجل است بجهت انکه دایم الابد خواهد بود و اصلا گرد زوال بگرد آن نخواهد رسید
سدی گفته که هرگاه حضرت رسول صلعم بسوی رفتی آخرین کسی را که وداع کردی حضرت فاطمهٔ زهرا بودی و چون برگشتی اول کسی که با او
ملاقات نمودی فاطمه بودی روزی از سوری بازگشت فاطمه گلیمی که خالی از تزیینی نبود بدر خانه آویخته بود برای رعایت حرمت حضرت
رسول صلعم چون آنحضرت بدر حجره رسید و گلیم را بدید بازگشت فاطمه علیها السلم زمانی انتظار کشید چون آنحضرت نیامد برخاست و بحجرهٔ حضرت آمد

تقشّف
پوشیدن اندک و جامهٔ درشت ...

معجلات ... اتا ... دنیا ... ...

وگفت یا رسول الله چرا ترک عادت فرمودی و این نوبت مرا محروم کردی فرمود که من آمدم تا بدر سرای اما چون دیدم که زینت فرو
فرو گذاشته بودی باز گشتم زیرا که آن از رسوم جبابره است و من بسیار ازان متنفر دارم پس فرمود که آل محمد را با دنیا چه کار ایشان
برای آخرت مخلوق شده اند و آخرت برای ایشان آفریده شده فاطمه بعد از استماع این کلام از مسند امامت آن پرده را برداشت و
در تقشف و خشونت اوقات میگذرانید تا ازین زندان محنت روی به نزهتگاه جنت آورد منقولست که روزی رسول صلعم بحجره فاطمه
علیها السلم رفت حسن و حسین را دید که دست ورنجن نقره در دست کرده بودند ایشان را نزد خود خواند و آنرا از دست ایشان بیرون کرده تو نما
گفت این را بفروش و برای فاطمه کردن بندی بخر که از مهرهٔ یمانی باشد و برای حسن و حسین دست ورنجنی که از عاج باشد پس فرمود که ان هولاء
اهل بیتی لا احب ان یذهبوا طیباتهم فی حیوتهم الدنیا اینها اهل بیت منند دوست ندارم که لذات خود را در زندگانی دنیا صرف نمایند
ازان تمتع گیرند در خبر است که روزی یکی از محبان طبقی حلوا برسم هدیه بنزد امیر المومنین علیه السلم آورد آنحضرت انگشت در آن فرو برد
و بیرون آورده دران نگریست و فرمود که رنگ و بویش هر دو نیکوست اما ندانم که حلاوتش چونست و طعمش چگونه پس انگشت مبارک
ازان پاک کرده فرمود اینرا از پیش من بردار گفت یا امیر المومنین همانا که این بر تو حرام است فرمود نه ولیکن روا نیست که در حوالی من
جماعتی باشند در نهایت گرسنگی و فقر و فاقه و من شکم خود را از حلوا آلوده سازم پس فرمود که اگر سیر بخسبم مانند کسی باشم که شاعر در حق او گفته
وحسبک داء ان تبیت ببطنة وحولک کباد ترجی الی القد یعنی همین درد ترا بس که در شب سیر بخسبی و در حوالی تو جگرها باشند که از غایت گرسنگی
آرزومند پوستی باشند که مضغ کنند و در بعضی از کتب نهج البلاغه مذکورست که آنحضرت فرمود بخدا سوگند که جامهٔ خود را چندان رقعه دوختم
که شرمنده شدم از رقعه دوزندهٔ آن و قایلی بمن گفت که یا امیر المومنین وقت آنست که بدرعه را بیندازی گفتم با و که از من دور شو چرا
ازین منع میکنی که در وقت بامداد قومی که در شب سیر کننده باشند و ریاضت بیخوابی کشنده محمود العاقبه اند و بمنزل مراد رسنده یعنی همچنانکه مسافر
در شب راه میرود و ریاضت بیخوابی میکشد صبح بمنزل مراد میرسد عاشق نیز هرگاه در طریق ریاضت سلوک مینماید و بر خواری محنت که در آن راه
سانح میگردد صبر مینماید بمنزل و مقاصد اخروی خود میرسد و در روایت آمده که رقعهٔ جامهٔ او گاهی از پوست بود و گاهی از لیف خرما و
از محمد بن قیس منقولست که امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمود که بخدا سوگند که امیر المومنین ع مانند بندگان درم خریده طعام میخورد و در
مجلس می نشست و خود بباز ار میرفت و دو جامه میخرید و بهتر آنرا بغلام خود میداد و ادون آنرا خود می پوشید و اگر آستین جامهٔ او
دراز می بود یا جامه از قد او در میگذشت قطع آن زیادتی میکرد و مدت پنج سال حاکم بود درین مدت خشتی بر بالای خشتی و آجری بر بالای آجری

نهاد

نهاد

... اهل بیت ... نان گندم و گوشت بخورد مردم میداد و خود بنان جو و روغن زیت و سرکه بسر میبرد
... زیت بود یا سرکه ... میمود نان جو را با قدری شیر تناول میفرمود و میگفت لا تجعلوا بطونکم مقابر الحیوان
... گورستان حیوانات مگردانید و هیچ دو کاری که مرضی آلهی بود سانح نمی شد مگر آنکه اشد آنرا برای خود اختیار میکرد و
... در عرق جبین هزار بنده آزاد کرد بجهت رضای آلهی و طاعت او فوق طاعت مردمان بود و در شبی هزار رکعت نماز میگذارد
... روزها بروزه بود در روایت آمده که آنحضرت از هیچ طعام هرگز سیر نخوردی عبد الله بن رافع گوید که روزی بنزد آنحضرت رفتم انبانی
بر دستش نهاده بود و سر آنرا مهر زده پس سر آنرا بگشود دران نان خشک بود از جو که آنرا خورد کرده بودند پس کفی ازان تناول فرمود و
... در خوردن او ... مشارکت نمودم پس سر آنرا مهر کرده بنهاد من سیر در من گفتم یا امیر المومنین سبب مهر کردن چیست فرمود خوف آن دارم
... بجهت شفقت و مرحمتی که بمن دارند روغن زیت بآن ممزوج نمایند و من آنرا بخورم و نفس از فرمان من بیرون رود
و با وجود این قوت قوت طاعت او بروجهی بود که حضرت علی بن الحسین علیهما السلم دوازده سال بوضوی نماز شام نماز صبح ادا فرمود و پیشانی
او بروجهی بود که هفتاد پوست گذاشت و او را بدین جهت زین العابدین خواندندی و از بسیاری طاعت و ریاضت بحیثیتی ضعیف شده بود
که چون برپای میخواست مانند خوشه که باد آنرا متحرک سازد میلرزید و با وجود این حال میگفت که هیهات این طاعتی و طاعة علی یعنی چه
دورست طاعت من و طاعت علی و در خبر است که چون امیر المومنین علیه السلم شهید شد معویه میخواست که ابو اسود دیلمی را که از جمله موالیان
آنحضرت بود استمالت نموده از مودت او برگرداند پس همیشه هدیه و صله با و میفرستاد روزی انواع حلواها برای او فرستاده بود که در میان
آن شهد مزعفر بود ابو اسود دختری داشت بدوید و پارهٔ ازان در دهن نهاد ابو اسود را بخاطر رسید که اذهبتم طیباتکم فی حیوتکم الدنیا
پس دختر را گفت اینرا از دهن بیفکن که زهر است دختر گفت این بغایت شیرین است گفت نمیدانی که این را بسبب فرستاده تا ما را از دوستی
اهل بیت برگرداند دختر آنرا از دهن بیفکند و گفت آیا فریب میدهد ما را بشهد مزعفر از دوستی سید مطهر در آثار آمده که جابر انصاری بیکی از
صحابه برخورد که پارهٔ گوشت خریده بخانه میبرد پرسید که این چیست گفت اهل بیت من گوشت آرزو کرده اند گفت هرچه آرزو باشد اگر شما
آنرا قبول کنید از اهل این آیه باشید که اذهبتم طیباتکم فی حیوتکم الدنیا روایتست که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله نزد اصحاب صفه آمد
دید که بعضی جامه را بپوست مرقع کرده بودند و بعضی دیگر پوست نمی یافتند که بجامهٔ خود رقعه زنند حضرت فرمود که امروز شما را بهتر است
یا روزی که صباح در حلهٔ باشید و شب در حلهٔ دیگر بامداد نوعی از طعام خورید و شبانگاه نوعی دیگر و خانهای ملبس و مزین باشد شما را مثل تلبس

درین که چه کنید امروز ما را بهتر باشد حضرت فرمود که بل انتم الیوم خیر بلکه امروز شما را بهترست اول آنکه بسبب اصطحاب و معونه
بدرجات جنان و آن حال در مواقع نزول بدرکات نیران القصه چون کفار عناد و اصرار مینمودند گروهی از قوم عاد
مخارجی کوشیدند حق تعالی بجهت تسلی حضرت و تهدید کفار قصه هود و مجادله او با عاد و استیصال ایشان بیاد آنحضرت میدهد
ومیگوید وَاذْكُرْ أَخَا عَادٍ و یاد کن ای محمد برادر خود عاد را یعنی پیغمبری را که از قبیله عاد بود مراد هود است یعنی حال قوم او با موالیان
قریش بگو إِذْ أَنذَرَ قَوْمَهُ چون بیم کرد قوم خود را از عذاب الهی و تخویف نمود بِالْأَحْقَافِ بموضع احقاف که آن ریگستانی
نزدیک حضرموت که در ولایت یمن است مشرف بر دیار عمان و آنرا شحر میگویند و احقاف جمع حقف است بمعنی ریگستان دراز
و بلند که از سمت استقامت منحرف باشد و ریگ آن موضع باین حیثیت بود که اصحاب آن اهل خیمها بودند از قبایل ارم و در آن بادیه
می‌نشستند هود بانذار ایشان آمد وَقَدْ خَلَتِ النُّذُرُ در حالتی که گذشته بودند پیغمبران بیم کننده مِن بَيْنِ يَدَيْهِ پیش از وی
وَمِنْ خَلْفِهِ و از پس او یعنی هود پیغمبر اولین نبود بلکه پیش از او و پس از او نیز انبیا بر امم خود مبعوث شده بودند و ایشان را بامور
دعوت کرده پس هود بر طریق انبیا در میان ایشان آغاز دعوت کرد أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ بآنکه مپرستید مگر خدا را چه اوست که
مستحق پرستش است نه غیر او إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ بدرستیکه من میترسم بر شما عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ از عذاب روز بزرگ که درو بود
بسبب شامت شرک شما قَالُوا گفتند عادیان که ای هود أَجِئْتَنَا لِتَأْفِكَنَا آیا آمده بما تا برگردانی ما را عَنْ آلِهَتِنَا از پرستش خدایان
ما بتهدید و وعید فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا پس بیاور آنچه وعده میکنی ما را از نزول عذاب إِن كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ اگر هستی از
راستان درین وعده قَالَ گفت هود مرا علم بوقت نزول عذاب نیست تا بتعجیل آن اقدام نمایم بلکه إِنَّمَا الْعِلْمُ جز این نیست که
علم بوقت نزول عذاب عِندَ اللَّهِ نزدیک خداست پس هر محلی که حکمت و تقاضا کند از نزول آن خواهد
نمود و کار من همین است که شما را دعوت کنم وَأُبَلِّغُكُم و برسانم بشما مَّا أُرْسِلْتُ بِهِ آنچه فرستاده شده ام بآن
وَلَٰكِنِّي أَرَاكُمْ ولیکن می بینم شما را قَوْمًا تَجْهَلُونَ گروهی که نادانید یعنی نمیدانید که رسل مبلغ و منذر باشند نه
معذب و مقترح یا جاهلید بآنچه صلاح و نجات شما در آنست و استعجال عذاب که از فعل جهالت است از من طلب میکنید
ایشان بجهت فرط عناد و جهالت از سخن هود متنبه نشده بر ضلالت استمرار نمودند حق تعالی سه سال باران از ایشان
باز گرفت تا بقحط و غلا مبتلا شدند هود بایشان میگفت که ایمان آرید تا باران ببارد و ازین بلا خلاص شوید دیگر نه

بعوض

بعوض باران عذاب بشما بر آن خواهد شد یکی از ایشان که قیس بن عتر نام داشت بزبان تمسخر و عناد گفت
ما را عذاب می باید نه باران آخر از قحط و خشکسالی به تنگ آمده بجهت دفع این بلا بمبنای خانه کعبه که در آن
روز پشته ریگ سرخ بود متوجه شدند و مرثد که یکی از روسای عاد و ایمان بهود آورده بود گفت که بدعای شما باران نخواهد شد مگر آنکه
اطاعت هود کنید و ایشان التفات بسخن او نکرده او را در چاهی محبوس ساختند بتفصیلی که در سوره اعراف گذشت پس نزد آن موضع آمده
عرض حاجات و دفع آفات میکردند و استدعای باران کردند سه ابر بر آمد و هاتفی آواز داد که یکی از اینها را اختیار کنید ایشان ابر سیاه
که مظنه بسیاری باران است اختیار کردند ابر با ایشان می‌آمد تا باحقاف رسیدند فَلَمَّا رَأَوْهُ عَارِضًا پس آنهنگام که دیدند
آن چیزی را که موعود بود از عذاب در حالتی که پهن شده بود در افق آسمان مُّسْتَقْبِلَ أَوْدِيَتِهِمْ که روی آورده بود بوادیهای ایشان
قَالُوا هَٰذَا عَارِضٌ مُّمْطِرُنَا از روی استبشار و بهجت گفتند این ابریست پهن که باران دهنده است ما را بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُم بِهِ نه چنین است
آنچیزیست که تعجیل میکردید از وقوع عذاب و نزول عقاب پس تفسیر آن میکند به رِيحٌ فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ این باد دبور است که
در وی است عذابی دردناک تُدَمِّرُ كُلَّ شَيْءٍ آن باد از غایت شدت و سطوت هلاک و نابود سازد هر چیز را که هست از نفس و انعام و
اموال شما بِأَمْرِ رَبِّهَا بفرمان پروردگار خود از عمرو بن میمون مرویست که آن باد خیمها و شتران را با هودجها بهوا میبرد تا مانند ملخ
میپران مینمود و در روایت آمده که اول کسی که آن عذاب را مشاهده کرد زنی بود از ایشان که بعد از دیدن بایشان گفت که بادی را
دیدم که در آن شعلهای آتش است پس هود مؤمنان را از میان ایشان بیرون آورد و چون باد بر ایشان گذر کرد مروح روح و ملایم
جسد ایشان بود بسبب التذاذ ایشان و در خبر است که چون عادیان دیدند که باد مردمان و مواشی ایشان را بر آن برده در میان آسمان
و زمین بطیران در می‌آورد بخانهای خود در رفته درها را بستند پس باد متوجه خانها شده درها و بناهای ایشان را از جای بر کند و هفت شب و
هشت روز پشتهای ریگ احقاف را بر ایشان میریخت تا همه در زیر آن پنهان شدند و هلاک گشتند بعد از آن ریگها را از ایشان دور کرد
و بدنهای ایشان را بدریا افکند و بعضی گفته اند آن باد اجساد ایشان را از زیر ریگ بیرون آورده بر کوه و سنگ میزد تا پاره پاره شدند
فَأَصْبَحُوا لَا يُرَىٰ پس گشتند بر صفتی و حالتی که دیده نمیشد یعنی اگر کسی بدیار ایشان گذر میکرد نمیدید إِلَّا مَسَاكِنُهُمْ مگر مسکنهای ایشان را
یعنی هلاک گشتند و مساکن و منازل ایشان خالی ماند كَذَٰلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ چنانکه جزای ایشان دادیم بعذاب استیصال پاداش
میدهیم گروه کافران را که در معاصی توغل کننده اند و از حد بیرون روند آورده اند که حضرت رسالت پناه ابری دیدی که در آن مظنه باران

الْمُجْرِمِينَ

بودی رنگ او متغیر گشتی و برمیخواستی و می‌نشستی و می‌آمدی و میرفتی او را گفتم یا رسول الله سبب اضطراب و خوف چیست فرمود
از آن میترسم که مبادا این ابر مثل آن چیزی باشد که بجهت قوم عاد گفتند که هذا عارض ممطرنا بعد از آن در تهدید مشرکان قریش میگوید که
اِن مَکَّنّاکُمْ فیهِ در آنچیزی که تمکین نساختیم شما را در آنچیز ای کفار قریش و در آن چیز از قوت و شوکت و کثرت اموال و ترفه احوال
و طول اعمار و دوام روائی وَجَعَلْنا لَهُمْ سَمْعاً و گردانیدیم از برای ایشان گوشها تا بشنوند وَاَبْصاراً و چشمها را تا به بینند
وَاَفْئِدَةً و دلها را تا بآن دریابند و ایشان بآنها معرفت پیدا نکردند معطی آن زیرا که نه گوش بر استماع داشتند و نه چشم نار
قدرت او را بدیدند و نه بدل در دلایل قدرت خدای تفکر کردند و جهت این بود که چون عذاب برایشان فرود آمد فَما اَغْنی
پس دفع نکرد و باز نداشت از ایشان سَمْعُهُمْ وَلا اَبْصارُهُمْ گوش ایشان و نه دیدهای ایشان وَلا اَفْئِدَتُهُمْ
و نه دلهای ایشان چیزی را از عذاب خدای اِذْ کانُوا زیرا که بودند که بجهت تقلید و عناد یَجْحَدُونَ بِآیاتِ اللّهِ انکار میکردند
آیتهای خدا را که از جمله آن معجزات پیغمبر بود وَحاقَ بِهِمْ و بگرد در آمد ایشان را ما کانُوا بِهِ یَسْتَهْزِؤُنَ آنچه بودند که بآن
استهزا میکردند از عذاب وَلَقَدْ اَهْلَکْنا و بدرستی که هلاک کردیم ای اهل مکه ما حَوْلَکُمْ مِنَ الْقُری آنچه گرداگرد شما بود از دیهها
و شهرها چون حجر ثمود و سدوم که دیار لوط است و غیر آن وَصَرَّفْنَا الْآیاتِ و گردانیده بودیم آیتهای خود را بر اهل قری یعنی تکرار
لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ تا شاید که از کفر باز گردند و بجهت اعراض نمودن از آن آیات مستاصل شدند پس چرا نصرت نکردند ایشان را فَلَوْلا نَصَرَهُمُ
الَّذینَ اتَّخَذُوا آنانکه فرا گرفته بودند آن مشرکان ایشان را مِنْ دُونِ اللّهِ قُرْباناً آلِهَةً بجز از خدای که بآن متقرب شوند آلهةً
خدایان و معبودان خود با امید شفاعت بَلْ نه چنان بود که شفاعت ایشان کنند بلکه ضَلُّوا عَنْهُمْ گم شدند و غایب گشتند از ایشان یعنی
نزد نزول عذاب نفعی بایشان نرسانیدند و تخفیف عذاب از ایشان نکردند وَذلِکَ و آن فرا گرفتن بتان برای تقرب بخدای اِفْکُهُمْ
دروغ ایشانست وَما کانُوا یَفْتَرُونَ و آنچیزی است که بودند که بر می‌بافتند و بغیر حق نسبت الوهیت و شفاعت بمخلوق عاجز میدادند
مفسران از زهری نقل کرده اند که چون ابوطالب بجوار رحمت ایزدی پیوست رسول صلعم بی یار و یاور بماند و از مکه روی بطایف نهاد
تا از قبیله ثقیف طلب نصرت کند چون بطایف رسید بمجمع ایشان آمد و ایشان را سه تن بود عبد یالیل و مسعود و حبیب و این هر سه
پسران عمرو بودند پس نزد ایشان آمد و دعوی نبوت کرده ایشان را بدین اسلام دعوت کرد و درین باب از ایشان نصرت طلبید ایشان
منکر نبوت او شدند یکی گفت که ثیاب کعبه را من دزدیده باشم اگر هرگز ترا خدا بچیزی مبعوث ساخته باشد دیگری گفت آیا خدا عاجز بود

عنهم

کرده بودیم

که غیر تو کسی را بپیغمبری فرستد و دیگری گفت بخدا سوگند که بعد از این مجلس هرگز با تو سخن نگویم رسول صلعم فرمود که چون سخن من نمیکنید
باری این حال را ازین قوم پوشیده دارید تا بر من دلیر نگردند ایشان آنرا نیز قبول نکرده زبان بطعن و استهزا گشودند و در قفای آن
کوشیدند پس جهال و اطفال در پی آنحضرت افتادند و بانگ و فریاد میکردند و سنگ بر او میزدند تا هر دو پای مبارک آنحضرت را خون آلود
ساختند و آنحضرت خود را در پس دیواری رسانید و در زیر سایه نخلی بنشست و در آنجا شیبه و عتبه که پسران ربیعه بودند حاضر بودند چون حضرت
این ترا بدید پریشان گشت زیرا که دشمن خدا و رسول بودند پس حضرت دست بدعا برداشت و گفت بار خدایا شکایت میکنم بجناب
از ضعف قوت خود و قلت حیله و کمی نام خود و چون پسران ربیعه آنحال را دیدند عرق قرابت ایشان در حرکت آمده طبقی انگور
بغلامی نصرانی دادند که عداس نام داشت و از اهل نینوی بود و نزد آنحضرت فرستادند غلام آن طبق را پیش رسول صلعم بر زمین نهاد
آنحضرت بسم الله گفته بخوردن انگور مشغول شد عداس گفت این کلمه را اهل این شهر نمیگویند تو از کدام شهری فرمود من از مکه ام تو از
کجائی و دین تو چیست غلام گفت من مردی ترسایم از اهل نینوی رسول فرمود که آن شهر از مردی صالح بود که یونس بن متی نام داشت
غلام گفت تو یونس را چه میشناسی فرمود او برادر من بود فرمود او برادر من و پیغمبر خدا بود بر بندگان چنانکه من پیغمبر خدایم پس برخی
از اخبار یونس را بر او خواند عداس چون این اخبار را شنید و در روی رسول نگریست آثار صدق در سیمای مبارکش دریافت و سجده
شکر قیام نمود پس برخواست و در دست و پای آنحضرت افتاد و بوسه بر پای او می‌نهاد پسران ربیعه از دور آنحال را مشاهده میکردند
یکی با دیگری گفت که کیش غلام ترا باطل کرد و چون نزد ایشان آمد گفتند ترا چه بر این داشت که سجده کردی و پای محمد را بوسیدی گفت
یا سیدی این پیغمبر خداست زیرا که مرا از چیزی خبر داد که آنرا جز پیغمبر نداند ایشان خنده کردند و گفتند ای غلام دین خود را نگاه دار که او مردی
فریبنده است پس رسول صلعم از آنجا متوجه مکه شد و چون ببطن نخله فرود آمد در شب بنماز تهجد برخواست و بتلاوت قرآن مشغول شد
اتفاقا جمعی جنیان از اهل نصیبین یا نینوی یا جزیره موصل بیمن میرفتند گذر ایشان بآنجا افتاد بعد از استماع قرآن خود را بحضرت
نمودند و بوی ایمان آوردند و متوجه قبایل خود شدند و ایشان را انذار کرده بایمان ترغیب نمودند چنانچه حق تعالی حبیب خود را از آن
خبر میدهد که وَاِذْ صَرَفْنا اِلَیْکَ و یاد کن ای محمد چون که بگردانیدیم یعنی میل دادیم بسوی تو نَفَراً مِنَ الْجِنِّ گروهی از جن و در بعضی
تفاسیر از ابن عباس نقل کرده اند که ایشان هفت نفر بودند از پسران ابلیس و در لباب گفته که هفتاد تن بودند از قبیله بنی اقیس و اکثر برآنند
که کمتر از ده بودند زیرا که اطلاق نفر بما دون عشره است و منقولست که چون جن از صعود بر آسمان ممنوع شدند و بشهب مرجوم گشتند

گفتند البته در عالم قضیه سانح شده و حادثه روی نموده پس هفت کس یا نه کس از اشراف ایشان که ذوبعه از ایشان بود از نصیبین
که حد نینوی است در اطراف عالم بتجسس و تفحص این قضیه مشغول شدند تا بتهامه رسیدند و در وادی نخله با رسول خدا ملاقی گردیدند
و استماع قرآن نمودند دانستند که سبب ممانعت صعود ایشان بر آسمان اینست و از بعضی مفسران مرویست که خدای تع رسول را
امر کرد که انذار جنیان کند و قرآن بر ایشان خواند پس جمعی از ایشان را بجانب آنحضرت فرستاد حضرت با اصحاب گفت که من مأمورم که امشب
قرآن را بر جنیان خوانم کیست که متابعت من کند و این کلمه را سه بار تکرار نمود عبد الله مسعود گفت که در آن شب بغیر از من هیچکس دیگر رفاقت
آنحضرت نکرد پس هر دو رفتیم تا بشعب حجون که بالای مکه است رسول صلعم خطی گرداگرد من کشید و گفت ازین خط قدم بیرون منه تا من
آیم پس رسول برفت و ایستاده افتتاح قرآن کرد مرغی چند دیدم که بمقدار کرکس بودند می پریدند و می آمدند و می نشستند و کاران سیاه بهم
که آمدند و میان من و پیغمبر حایل شدند و بجهت آواز و صدای عظیم ایشان آواز پیغمبر بگوش من نرسید و ترس بسیار بر من [illegible]
و بیشتر خوف من بر پیغمبر بود و بعد از تلاوت مانند پارهای ابر سیاه از هم متفرق شدند و چون صبح شد رسول نزد من آمد و گفت خفته
گفتم نه یا رسول الله چه جای خفتن است چند بار بر آن شدم که از ترس و دهشت فریاد کنم اما چون میدیدم که تو ایشان را بعصا از من دور
میکنی من ایمن شدم و از آن خط بیرون نیامدم فرمود که اگر بیرون می آمدی مظنه خطر بود آنگه گفت چه دیدی گفتم مردان سیاه رنگ
جامهای سفید پوشیده بودند و دامنهای پیش در هم پیچیده و بمیان هر دو پای نهاده و دامنهای پس بمیان فرو زده فرمود ایشان
دوازده هزار جن نصیبین بودند که استماع قرآن کردند و سوره که آنحضرت بر ایشان خواند سورة العلق بود پس فرمود که ایشان
از من متاعی خواستند ایشان را استخوان و پشک شتر و سرگین چهارپایان دادم گفتم یا رسول الله مردم آنرا بنجاست آلوده میسازند
فرمود من نهی کردم که با آنها استنجا نکنند گفتم ایشان استخوان و سرگین چه کنند فرمود که هیچکس از ایشان استخوان برندارد مگر آنکه مثل آنچه بر او
گوشت بوده یابد و هیچ سرگین نباشد مگر که آن دانهها که بر او بوده باشد در آن مشاهده کند القصه حق تع میفرماید که ایشان را متوجه تو گردانیدیم
یستمعون القرآن در حالتی که استماع میکردند قرآن را فلما حضروه پس آن هنگام که حاضر شدند نزد قرآن یعنی بموضعی که استماع
قرآن میتوانستند کرد قالوا انصتوا گفتند بایکدیگر که خاموش باشید تا بشنوید این کلام را مرویست که از غایت حرص بر استماع قرآن
بر بالای یکدیگر می افتادند فلما قضی پس چون گذارده شد قرآن و قراءت آن باتمام رسید رسول صلعم ایمان آوردند و مسایل بسیار
از آنحضرت پرسیدند و رسول ایشان را برسالت جنیان که از قبایل ایشان بود نامزد فرمود و ایشان ولوا الی قومهم باز گشتند بسوی

منذرین در حالتی که بیم کنندگان بودند و ترساننده قوم خود از روی شفقت و نصیحت قالوا یا قومنا گفتند یا قوم خود ای گروه ما
انا سمعنا کتابا بدرستی که ما شنودیم کتابی را که از نزد خدای انزل من بعد موسی فرو فرستاده شده پس از کتاب موسی مصدقا
تصدیق کننده است لما بین یدیه مر آنچه را که پیش از آن بوده از کتب انبیا و نزد بعضی آن جنیان یهود بودند و از نزول انجیل خبر
نداشتند یا آنرا اعتبار نمیکردند چنانچه معتقد یهود است ازین جهت گفتند که انزل من بعد موسی مصدقا لما بین یدیه یهدی الی الحق
راه مینماید آن کتاب بسوی آنچه درست و راستست از عقاید عقلیه والی طریق مستقیم و براه راست که موصل است بمطلوب عشر
یا قومنا اجیبوا داعی الله ای گروه ما اجابت کنید خواننده خدا را یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را که خلق را بطریق هدایت دعوت
میکند و آمنوا به یغفر لکم و ایمان آورید بوی تا بیامرزد خدای تعالی برای شما من ذنوبکم بعضی از گناهان شما که غیر مظالم باشد چه مظالم
بی [illegible] و یجرکم من عذاب الیم و برهاند شما را از عذابی دردناک که برای کفار مهیاست و من لا یجب داعی الله و هر که اجابت
نکند خواننده خدا را که حضرت رسول است و بجهت آن عذاب بر او نازل شود فلیس بمعجز فی الارض پس نیست عاجز کننده خدا از تعذیب
او در زمین چه هیچ مهربانی نیست در زمین تا از عذاب خدای تع بان پناه آورد و لیس له من دونه اولیاء و نیست مر او را بجز از
خدای تع دوستان و مددکاران که منع عذاب کنند از او اولئک فی ضلال مبین آن گروه اجابت نکنندگان در گمراهی هویدا اند یعنی ضلالتی
که بر همه کس واضح باشد زیرا که اعراض نموده اند از اجابت آنکسی که داعی خدای تعالی است از علی بن ابراهیم مرویست که چون جنیان دعوت
داعیان را شنیدند نزد پیغمبر آمدند و بشرف اسلام مشرف شدند و آنحضرت شرایع ایمان را تعلیم ایشان داد و حق تعالی در شان ایشان قل اوحی
نازل گردانید و در جمیع اوقات نزد پیغمبر تردد میکردند و احکام شریعت را از او اخذ مینمودند و آیه دلالت صریح دارد که آنحضرت بر جن و انس
هر دو مبعوث بود و هیچ پیغمبر را بر جن و انس مبعوث نساختند مگر خاتم الانبیا را پس جن و انس در صفت تکلیف مشترک باشند و حکم ایشان
چون حکم ماست در ثواب و عقاب چه تکلیف بر هر دو یکسانست و بعد از ذکر جنیان و اطاعت ایشان تنبیه میفرماید بر قدرت خود بر بعث
اولم یروا آیا ندیدند یعنی ندانستند منکران حشر و نشر ان الله الذی آنکه خدائی که بقدرت غالبه خود خلق السموات والارض
بیافرید آسمانها و زمینها را ولم یعی بخلقهن و مانده نشد و رنج و تعب نیافت در آفریدن آنها بقادر علی ان یحیی الموتی توانائی دارد
بر آنکه زنده گرداند مردگان را چه نقص و عجز بقدرت کامله او راه ندارد خلاصه معنی آنست که آیا خدائی که قدرت او باین غایت باشد که جمیع
سموات و ارضین را ایجاد نماید قادر نباشد بر احیای موتی بلی آری قادر است بر کالیه آن چه نسبت با ایجاد علویات ایجاد سفلیات اهون و اسهلست

پس چگونه بر آن قدرت نداشته باشد إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بدرستی او سبحانه بر همه چیز توانا و بکمال قدرت پس ... مکران حشر میفرماید که وَيَوْمَ يُعْرَضُ و روزی که عرض کرده شوند الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه نکرویدند بحشر و غیر آن عَلَى النَّارِ بر آتش
دوزخ پس بتنگی عذاب با یشان گویند أَلَيْسَ هَٰذَا بِالْحَقِّ آیا نیست این عذاب درست و راست یعنی آنچه در دنیا بآن موعود شدید
و انکار آن میکردید از عذاب عقبی حق نیست قَالُوا بَلَىٰ وَرَبِّنَا گویند آری حق است بحق پروردگار ما قَالَ گوید خدا یا مالک دوزخ
فَذُوقُوا الْعَذَابَ پس بچشید این عذاب را بسبب آنچه بودید که منکر و یدید بآن و سخن پیغمبر را باور نمیداشتید درین باب چون کفار
عناد و اصرار بر کفر آنچه پیغمبر میگفت در باب معاد و غیر آن انکار میکردند و بجهت این غبار ملال بسیار بر خاطر سید ابرار می نشست و بسبب آن
و آزار ایشان مضطرب میگشت ازین جهت حضرت آفریدگار او را بثبات قدم و استصبار امر فرمود که فَاصْبِرْ پس صبر کن ای محمد بر
جفای کفار كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ همچنانکه صبر کردند خداوندان جد و ثبات و صبر مِنَ الرُّسُلِ از پیغمبران چه جمیع پیغمبران علیهم السلام
بر ادای رسالت و تحمل اعبای امت و ابلاغ دعوت و نزد اکثر مفسران مِن تبعیض است نه بیان و مراد اصحاب شرایع‌اند که در تاسیس و تقریر
احکام شریعت اجتهاد تمام مینمودند و بر معادات اهل عناد و ایذا و آزار طاعنان و منکران معاد مراسم شکیبائی بتقدیم میرسانیدند و ایضا
از امام محمد باقر علیه السلام منقولست که اولوا العزم پنج اند که ناسخ شریعت غیر خودند نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلوات الله علیهم اجمعین که
ایشانرا سادات النبیین نیز گویند و ابن عباس و قتاده نیز قایل این قولند و نزد مقاتل شش اند که در بلا صابر بودند اول نوح که بر اذیت قوم
سپر صبر در سر کشیده بود و بر جفای ایشان خود را هدف تیر بلا و ابتلا ساخته دویم ابراهیم که بر آتش نمرود صبر نمود و در بوته امتحان کداخته شده تمام عیار
بیرون آمد سیم اسمعیل که بر ذبح شکیبائی ورزید و از آن متر مضطرب نشد چهارم یعقوب که بر فقد ولد و ذهاب بصر صبر نمود و ثبات قدم ورزید پنجم
یوسف که در بلیه چاه و زندان و تعدی برادران در طریق شکیبائی سلوک نمود و بجهت آن از حضیض چاه و مذلت باوج جاه و عزت رسید ششم
ایوب که بر ضرر بیماری شکیبائی ورزید و سدی بر آنست که اولوا العزم جماعتی بودند که بجهاد مامور شدند و اقوال دیگر درین باب جوامع الجامع
و اصح اقوال قول ابن عباس است که منقول است از ائمه هدی صلوات الله علیهم حاصل که حق تعالی پیغمبر خود را میفرماید که بر جفا و آزار قریش چون نوح باش
و در صدق مانند ابراهیم و در وثوق چون موسی و در خشوع چون داود و در زهد چون عیسی وَلَا تَسْتَعْجِل لَّهُمْ و طلب شتاب زدگی مکن برای
کفار قریش در نزول عذاب و وقوع عقاب چه در وقتی که حکمت مقتضی باشد بی شبهه بلا نازل خواهد شد كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ
گویا ایشان روزی که ببینند آنچه وعده داده می شوند یعنی بعد از مشاهده وقوع قیامت و عذاب و عقوبت چنان پندارند که لَمْ يَلْبَثُوا

کنتم تکفرون

در نک

درنگ ننمودند در دنیا إِلَّا سَاعَةً مِّن نَّهَارٍ مگر یک ساعت از روز اگرچه عمر دراز در دنیا گذرانیده باشند یعنی طول مدت دنیا نسبت بطول مدت
عقوبت آخرت بایشان کوتاه نماید بَلَاغٌ آنچه مذکور شد درین سوره از مواعظ و مذاکیر و یا این قرآن و آنچه در اوست تبلیغ است از
... یا کفایت است بکافه بریه فَهَلْ يُهْلَكُ پس هلاک کرده نخواهد شد بعذاب در وقت نزول آن إِلَّا الْقَوْمُ الْفَاسِقُونَ مگر
... بیرون رفتگان از القاظ و اطاعت سعید بن جبیر از عبد الله بن عباس نقل کرده که اگر وضع حمل بر زنی دشوار شود این کلمات را بنویسند که
بسم الله الرحمن الرحیم لا اله الا الله الحلیم الکریم سبحان الله رب السموات السبع و رب العرش العظیم کانهم یوم یرون ما یوعدون لم یلبثوا
الا ساعة من نهار بلاغ فهل یهلک الا القوم الفاسقون و آنرا بشویند و بخورد او دهند وضع حمل بر او آسان گردد باذن الله تعالی سورة محمد صلی الله علیه و آله
... ابی بن کعب از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل کرده که هر که سوره محمد را تلاوت نماید بر خدای تعالی
واجب شود که از انهار جنت او را آب دهد ابو بصیر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کند که هر مؤمنی این سوره بخواند هرگز در دین خود
شک نکند و همیشه از شرک محفوظ باشد تا بمیرد و بعد از مرگ خدای تعالی هزار فرشته را بقبر او فرستد تا بر او نماز میگذارند و ثواب آنرا با و میدهند و در
حین حشر تشییع جنازه او کنند تا که او را در نزد خدای تعالی بموقف امن و امان حاضر سازند پس دایم الابد در امان خدا و سید الانبیا باشد و نیز
از آنحضرت مرویست که هر که میخواهد که حال ما و حال اعدای ما را بداند باید که سوره محمد ص را تلاوت کند زیرا که در آن آیتی در شان ما و در شان
اعدای ما هست و باید دانست که چون حق تعالی ختم سوره احقاف نمود بوعید کفار افتتاح این سوره نیز نمود به تهدید فجار و فرمود که
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه نگرویدند بوحدانیت خدا و نبوت رسول او
وَصَدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ و باز ایستادند و اعراض کردند از راه خدای تعالی که دین اسلامست یعنی در دین اسلام داخل نشدند و اصلا بآن
رغبت نکردند مراد شیاطین قریش‌اند مانند ابو جهل و نضر و عتبه که ضال و مضل بودند و غاوی و مغوی و بروایت مقاتل ایشان دوازده مرد
بودند که مردمان را منع میکردند از ایمان آوردن و تصدیق پیغمبر نمودن و از ابن عباس مرویست که مراد ده نفرند از مطعمان روز بدر که از روی
ریا و شهرت نه برای قربت و صله رحم فک اسیران و حفظ همسایگان و ضیافت لشکر یا بر امر عی میداشتند و اینها نیز از صنادید قریش بودند
یا مراد اهل کتابند که بر دین خود مصر بودند و یا مطلق کفار و بهر حال أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ باطل و نابود کرد خدای تعالی کردارهای ایشان را که از
مکارم اخلاق می شمردند و مستحسن می پنداشتند یعنی اعمال ایشانرا قبول نمود و بر آن ثوابی عطا نفرمود زیرا که نه بر وفق خلوص قربت بود
و می تواند بود که مراد باعمال حیله و مکری باشد که قصد داشتند که نسبت به پیغمبر بظهور رسانند یعنی خدای تعالی حیلهای کفار را باطل و نابود ساخت

و نگذاشت ایشان را که بسبب آن ایذا و آزار در حق پیغمبر و اهل ایمان بجا آورند بلکه حضرت [illegible] او را بر ایشان نصرت داد و دین او را بر سایر ادیان
غالب گردانید وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویدند بخدا و رسول از گروه قریش یا انصار یا مؤمنان اهل کتاب و غیر ایشان وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
و کردند کارهای شایسته از اطعام و صله ارحام و غیر آن بخلوص نیت و محض قربت وَآمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ و گرویدند بآنچه فرستاده شد
بر محمد صلعم که پیغمبر حمیده فعال ستوده خصال است که آن قرآنست وَهُوَ الْحَقُّ مِن رَّبِّهِمْ و قرآن درست و راست از نزدیک پروردگار
و جهت کمال حقیت اوست که هرگز قلم بر آن کشیده نشود كَفَّرَ عَنْهُمْ بپوشاند خدای تعالی و درگذراند از آنهائی که متصف باین صفات
سَيِّئَاتِهِمْ کردارهای بد ایشان را بجهت شرف ایمان و بوسیله توبه و انابت بحضرت سبحان وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ و بصلاح آورد حال ایشان را
در دین و دنیا و زنگ خلل از دل بعض ایشان بزداید تا عصیان او نورزند ذَٰلِكَ بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا این اضلال و اصلاح بسبب آنست که آنانکه
کافر شدند اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ پیروی کردند باطل تبه روزگار را که شیطان نابکار است وَأَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه ایمان آوردند
اتَّبَعُوا الْحَقَّ پیروی کردند سخن حق را که قرآن نازل شده مِن رَّبِّهِمْ از پروردگار ایشانست كَذَٰلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ همچنین بیان میکند
و روشن می سازد خدای تعالی لِلنَّاسِ أَمْثَالَهُمْ برای مردمان احوال ایشان را و اکثر بر آنند که ضمیر راجع بفریقین است یعنی بیان این دو گروه میکند
بجهت مردمان تا حق را از باطل و نیک را از بد فرق کنند و باین هر دو گروه عبرت گیرند و تابع هدی شوند و از هوای نفس محترز شوند و یا بیان
میکند مثلهای ایشان را باین وجه که اتباع باطل را مثل کفار گردانید و اضلال عمل را مثل خیبت ایشان و اتباع حق را مثل اهل ایمان و تکفیر سیئات را
مثل فوز ایشان و بعد از آن مؤمنان را بقتال کافران امر میکند و میگوید که چون کفار از کفر خود باز نمی ایستند و بر آن اصرار میکنند و در انکار آن می افزایند
فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا پس هرگاه به بینید ای اهل ایمان در وقت محاربه آنان را که نگرویدند فَضَرْبَ الرِّقَابِ پس بزنید گردن ایشان را
مراد مطلق کشتن است بهر نوعی که باشد لیکن چون اکثر قتل بگردن زدنست ازین جهت جمیع انواع قتل بآن معبّر شد یعنی بکشید کفار را در حینی که
حرب قایم گردد بهر نوعی که توانید حَتَّىٰ إِذَا أَثْخَنتُمُوهُمْ تا آنکه چون بسر حد [illegible] و غلظ رسانید قتل ایشان را یعنی بسیار بکشید ایشان را و یا بجهت
کثرت خراج ایشان را گران سازید بر وجهی که بقیام حرب اقدام نتوانند نمود فَشُدُّوا الْوَثَاقَ پس محکم کنید بند را یعنی بعد از اسیری بند را
بر دست و پای ایشان استوار کنید تا نگریزند فَإِمَّا مَنًّا بَعْدُ پس یا منت نهید بر ایشان بعد از اسیری و شدّ وثاق منت نهادنی یعنی بعد از این حال
ایشان را آزاد کنید بدون عوض وَإِمَّا فِدَاءً و یا فدا گیرید از ایشان فدا گرفتنی یعنی مخیرید میان من و فدا حَتَّىٰ تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا
تا بنهند اهل حرب اسلحه جنگ را که بدون آن قیام بحرب نتوان نمود این حکم شما را باقیست تا حینی که منقضی شود حرب و باقی نماند مگر مسلمی و گوید

مراد آنست [illegible] تا بنهند اهل حرب [illegible] و بال ایشان [illegible] بدین اسلام در آیند غرض که این احکام درین زمان جاریست
تا [illegible] حرب با هیچ کس از اهل شرک و آن زمان نزول عیسی از آسمانست چه در آن زمان حکم قتال هیچ جا باقی نماند بجهت انتشار حکم
[illegible] و اطراف عالم و عدم بقای کفر در میان بنی آدم و در حدیث آمده که جهاد باقیست در میان امت من تا آنکه مقاتله کنند
[illegible] امت من با دجال ذَٰلِكَ اینست کار حرب که مذکور شد و از ائمه هدی صلوات الله علیهم منقولست که هر اسیری را که بگیرند پیش از
انقضای حرب امام مخیر است میان آنکه بکشد یا دست و پا قطع کند بر خلاف هم و ایشان را بگذارد تا هلاک شود و درین صورت او را
من و فدا جایز نیست و اگر بعد از انقضای حرب باشد امام مخیر است میان من و فدا یا ایمان بنفس و میان استرقاق و قتل اختیار ندارد بجهت تعقید
من و فدا بعد از اسیر و اگر کافر اسلام آورد در هر دو حال جمیع احکام مذکوره از آن ساقط است و حکم او حکم اهل اسلام است و بعد از امر قتال بدون
ارسال عذاب استیصال بیان حکمت آن میکند که وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانتَصَرَ مِنْهُمْ و اگر خواهد خدای انتقام کشد از کفار بعذاب استیصال از خسف و
رجف و غیر آن بدون آنکه بکارزار کشد وَلَٰكِن امر بجهاد و عدم انتقام او سبحانه از اهل عناد بجهت آنست که لِّيَبْلُوَ بَعْضَكُم بِبَعْضٍ تا بیازماید برخی
از شما را ببرخی باین وجه که مؤمن را بکافر مبتلا کند تا جهاد کنند و ثواب عظیم یابند و کافر را بمؤمن آزمایش نماید تا بسبب عقوبت حرب از کفر
باز ایستد وَالَّذِينَ قُتِلُوا و آنانکه کارزار کنند و حفص قُتِلُوا میخواند یعنی کشته شوند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای تعالی فَلَن يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ
پس هرگز زایل و باطل نگرداند خدای کردارهای ایشان را بلکه جزای جهاد را بر وجه اتم و اکمل بایشان رساند باین وجه که سَيَهْدِيهِمْ
زود باشد که راه نماید ایشان را در دنیا بکارهای خیر و صواب و در آخرت بدرجات فوز و ثواب وَيُصْلِحُ بَالَهُمْ و باصلاح آورد برای
ایشان حال ایشان را در هر دو جهان وَيُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ و در آرد ایشان را ببهشت عَرَّفَهَا لَهُمْ در حالتی که تعریف کرده است آن بهشت را
برای ایشان در دنیا تا اشتیاق بران پیدا کنند و مرتکب عمل خیر شوند یا منازل و درجات آن را در آخرت قبل از دخول بایشان نماید تا در
حین دخول بمنازل خود چنان پندارند که سالها آنجا بوده اند و آمد و شد کرده و استیناس بآن پیدا کنند و یا حفظه که در دنیا موکل بند گانند در آخرت
پیش پیش ایشان روند و منازل و عطایائی که نامزد ایشان بوده باشد بایشان تعریف کنند و نیز بجهت تحریص بر قتال میفرماید که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
ای آنانکه گرویده اید إِن تَنصُرُوا اللَّهَ اگر یاری کنید خدای را یعنی دین او را و پیغمبر او را بواسطه جهاد يَنصُرْكُمْ یاری دهد خدای شما را بر دشمنان
تا بر ایشان غالب شوید وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ و استوار سازد قدمهای شما را یعنی دلیر گرداند شما را و قوت دهد دلهای شما را تا بجهت آن
قدمهای شما ثابت گردد در مواطن جهاد یا شما را موفق سازد بایقان نمودن بحقوق اسلام و در مرور بر صراط در یوم القیام ثابت قدم باشید

و لکن [illegible]

خمس

از قتاده نقلست که یاری خدا در دو جهت است که نصرت دین او و نصرت رسول اوست جهت آنکه فرمود ان تنصروا الله ینصرکم و یثبت
که نعمت خود را بر شاکر زیاده سازد کما قال لئن شکرتم لازیدنکم و نیز مراد اوست که ذاکر خود را یاد آورد لقوله فاذکرونی اذکرکم
حال اوست نسبت بکسی که بعهد او وفا کند لقوله اوفوا بعهدی اوف بعهدکم وَالَّذِینَ کَفَرُوا و آنانکه نگرویده اند حق تعالی بجهت
در معارک حرب قدمهای ایشان را ثابت نداشته فَتَعْساً لَهُمْ پس لغزیده شدند و بسر در آمدند در معرکه جهاد لغزیدن و بسر در آمدن
بود حاصل که رعب و ذلت اقدام در معارک جهاد مر ایشان راست و ابن عباس گفته که مراد بتعس قتل است در دنیا و بروی در آمدن
در عقبی وَأَضَلَّ أَعْمالَهُمْ و گم و نابود ساخت عملهای ایشان را یعنی اصلا ثوابی و اجری بر ایشان مترتب نگردانید بجهت آنکه نه در جهت
خلوص و محض قربت بود و نه بر سبیل مامور بلکه منهی عنه بود ذلِکَ بِأَنَّهُمْ این تعس و اضلال بسبب آنست که ایشان کَرِهُوا ما أَنْزَلَ
کراهت داشتند آنچه را که فرو فرستاد خدای بر پیغمبر خود از قرآن و امر بتوحید و اقدام باحکام شریعت فَأَحْبَطَ أَعْمالَهُمْ پس باطل
و ضایع گردانید کردارهای ایشان را که باجر آنها امیدوار بودند از عمارت مسجد الحرام و طواف خانه و ضیافت عساکر و اعانت مظلومان
و اکرام یتیمان و غیر آن زیراکه ترتب ثواب اعمال فرع ایمانست و این از ایشان مسلوبست و از امام محمد باقر علیه السلم منقولست که
مراد آنست که اضلال و حبط اعمال کفار باین سبب است که کراهت داشتند از آنچه خدای تع انزال فرمود در شان عالیشان علی بن ابیطالب
چه ترتب ثواب بر توحید و اخلاص عبادت فرع محبت آنحضرت و ولای اوست چنانچه احادیث متواتره از مخالف و موافق باین
مخبر است آنگه تنبیه میفرماید ایشان را بر صحت توحید و اخلاص بقوله أَفَلَمْ یَسِیرُوا آیا سیر نکردند کافران مراد تحریص بسیر است یعنی باید که
سیر کنند این معاندان جاحد فِی الْأَرْضِ در زمین یعنی در بلاد عاد و ثمود فَیَنْظُرُوا کَیْفَ کانَ پس نگرند که چگونه بوده است
عاقِبَةُ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ خاتمه کار و سرانجام حال آنانکه پیش ازین بوده اند از اهل تکذیب و شرک دَمَّرَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ مستاصل ساخت
خدای و از بیخ بر کند بر ایشان آنچه مختص بود بایشان از انفس و اموال و اولاد یعنی دمار از همه ایشان بر آورد وَلِلْکافِرِینَ أَمْثالُها و
مر کافران راست مانند این عاقبت بد ذلِکَ آنچه مذکور شد از اذلال و عقوبت کافران و نصرت و مثوبت مؤمنان بِأَنَّ اللَّهَ
بسبب آنست که خدای تع مَوْلَی الَّذِینَ آمَنُوا دوست آن کسانیست که ایمان آورده اند وَأَنَّ الْکافِرِینَ لا مَوْلی لَهُمْ
و بسبب آنست که ناگرویدگان هیچ دوستی نیست مر ایشان را که یاری ایشان کند و عذاب از ایشان باز دارد و از قتاده منقولست که این آیه
در روز احد نازل شد در وقتی که رسول صلعم در شعب جبل بود و مردمان بعضی مقتول بودند و بعضی مجروح و مشرکان می گفتند اعلی هبل و

مسلمانان

مسلمانان می گفتند که الله اعلی و اجل و کافران بسبب فرح و سرور با مومنان می گفتند که ان لنا العزی و لا عزی لکم و رسول میگفت که
الله مولینا و لا مولی لکم پس رسول صلعم فرمود که لا سواء هر دو طایفه برابر نیستند یعنی کشتگان ما در بهشت متنعم اند اما از ما زندگان آخر شوند و
مرزوق بانواع نعمت و اصناف موجب رحمت و از شما در دوزخ بصنوف عقوبت و الوف زحمت پس ذکر حال فریقین میکند باین که
إِنَّ اللَّهَ یُدْخِلُ الَّذِینَ آمَنُوا بدرستیکه خدای تع در می آورد آنانرا که گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحاتِ و کرده اند کارهای شایسته و از
روی اخلاص بنیت جَنَّاتٍ تَجْرِی در بوستانهای مملو از اشجار که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ از زیر درختان آن جویهای آب وَالَّذِینَ
کَفَرُوا یَتَمَتَّعُونَ و آنانکه نگرویدند برخورداری می یابند و منتفع می شوند بامتعه دنیا وَیَأْکُلُونَ کَما تَأْکُلُ الْأَنْعامُ و میخورند آنرا چنانکه
میخورند چارپایان یعنی همچنانکه انعام حریصند بر اکل و چراگاه و علف زار خود و غافلند از عاقبت کار خود که ذبح است ایشان نیز در حرص
امتعه دنیویه میخورند و بآن متمتع می شوند و منتفع میگردند و از خاتمه کار خود که اکل شجره زقوم و شرب حمیم است خبر ندارند چنانکه فرمود
وَالنَّارُ مَثْویً لَهُمْ و آتش دوزخ آرامگاه است مر ایشان را پس عاقل آنست که خوردن را سرمایه عبادت سازد و بقصد قوام بدن
و تقویت قوای نفسانیه در وظایف طاعات اکل نماید و خود را از مرعی ذرهم یاکلوا و یتمتعوا بگذراند و بمرعی و طعم فیها من کل الثمرات رساند
از ذوق اکلها دائم محظوظ و متلذذ گردد و مرفه الحال در ظل ظلیل حضرت ذو الجلال قرار گیرد و در مقعد صدق مقرب درگاه ملیک مقتدر
شود بعد از ذکر هر دو فریق تخویف کفار میفرماید که وَکَأَیِّنْ مِنْ قَرْیَةٍ و بسیاری از اهل ده هِیَ أَشَدُّ قُوَّةً که مردمان آن ده سختتر
بودند از روی توانائی و سطوت و بسطت مِنْ قَرْیَتِکَ الَّتِی از ده تو یعنی از اهل مکه که از ان أَخْرَجَتْکَ اخراج کردند ترا یعنی اهل آن ترا
از ان بیرون کردند أَهْلَکْناهُمْ هلاک کردیم اهل آن قریها را بانواع عذاب پس که عذاب از ایشان دفع کند و در وقت هلاکت بفریاد
ایشان رسد از عبد الله عباس مرویست که رسول صلعم وقتی که از مکه بیرون آمده بغار رفت بقصد توجه مدینه پس نظر کرد در مکه و گفت تو بهترین
شهرهائی نزد من اگر کافران معاند و مشرکان جاحد مرا بیرون نکردندی من هرگز از اینجا بیرون نرفتمی و از مقام حب الوطن من الایمان
قدم بیرون ننهادمی و مواصلت ترا بر مفارقت اختیار نکردمی پس حق تع بجهت تسلی خاطر حضرت رسول صلعم توبیخ کفار فرموده باین وجه که
فَلا ناصِرَ لَهُمْ پس نیست یاری از برای ایشان أَفَمَنْ کانَ عَلی بَیِّنَةٍ آیا هر کسی که باشد بر حجتی روشن مِنْ رَبِّهِ از نزدیک پروردگار خود
که قرآنست و سایر حجج عقلیه که منتج توحیدند کَمَنْ زُیِّنَ همچون کسی است که آراسته شده است یعنی شیطان آرایش داده لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ
مر او را بدی کردار او از شرک و معاصی وَاتَّبَعُوا أَهْواءَهُمْ و پیروی کرده اند آرزوهای خود را یعنی آیا پیغمبر و مؤمنانی که در توحید و احکام

شرایع به سر حد یقین رسیده اند مانند ابوجهل و سایر مشرکان باشند که در وادی [illegible] و شرک سرگردانند و حیران و اعمال خود را بمرد [illegible]
نمیکنند یعنی این هر دو طایفه مثل هم نباشند از امام محمد باقر علیه السلم مرویست که آیه من زین له سوء عمله واتبعوا اهوائهم در
شان منافقان و مشرکانست بعد از بیان عدم تسویه بین الفریقین بجهت ترغیب اهل ایمان بر طاعت بیان صفت اهل بهشت میکند
مثل الجنة التي مثل بهشت و قصه عجیب آن که وعد المتقون وعده داده شده اند بآن پرهیزکاران از آنچه گذشت تو [illegible]
آنرا و آن اینست که فيها انهار دران بهشت جویها من ماء غير آسن از آبی که متغیر نیست یعنی رنگ و طعم و بوی آن از
حالت اصلی و خلقی خود تغیر نیابد برخلاف آب دنیا که متغیر میگردد وانهار من لبن و جویهای از شیر که لم يتغير طعمه نگردید [illegible]
مزه آن یعنی بجهت طول زمان غذیه آن بگرافت و حموضت مبدل نگردد برخلاف شیر دنیا وانهار من خمر لذة للشاربين و جویها
از شراب که لذیذ و خوشگوار و با طربست و از کراهت رنج و سکر و خمار و صداع مبرا وانهار من عسل مصفى و دیگر در بهشت
جویها از شهد صاف کرده شده از موم و سایر فضلات نحل یعنی در اصل خلقت از جمیع فضلات عاریست نه آنکه او را بآتش صاف
کرده باشند مثل عسل دنیا ولهم فيها و مر متقیانراست در بهشت با وجود این اشربه لذیذه طیبه من كل الثمرات از هر میوه که
نفس آرزوی آن کند ومغفرة و مر ایشانراست با این همه اشربه و اطعمه لذیذه پوشش گناهان من ربهم از آفریدگار ایشان یعنی
حق تعالی جمیع ذنوب ایشانرا بپوشد و ایشانرا معاقب نسازد و گویند که حق تعالی جمیع آثام و خطاهای ایشان را از خاطرشان ببرد تا بذکر آن
عیش ایشان منغص نشود پس آیا این متنعم بانواع نعم بهشت كمن هو خالد في النار مانند کسی است که او جاوید در آتش سوزان باشد
وسقوا ماء حميما و چشانیده شوند بدل شراب بهشتیان آبی بغایت گرم فقطع امعاءهم پس پاره پاره کند آن آب گرم
رودهای ایشانرا از فرط حرارت آورده اند که حضرت رسالت پناه صلعم هرگاه خطبه خواندی و منافقانرا ترغیب کردی بعضی از ایشان از
مسجد بیرون آمده بر طریق استهزا از علمای صحابه پرسیدندی که این مرد درین ساعت چه میگفت حق تعالی آنحضرترا از حال ایشان خبر میدهد که
ومنهم و بعضی از ایشان یعنی از اهل نفاق من يستمع اليك آنهااند که گوش میدارند بسوی تو یعنی بخطبه که تو در روز جمعه و قرآن
میخوانی حتى اذا خرجوا من عندك تا چون بیرون روند از نزد تو قالوا للذين اوتوا العلم گویند مر آنانرا که داده شده اند
علم شریعت و فهم یعنی مر کسانیرا که بتوفیق ربانی و لطف یزدانی بتوحید و نبوت دانش پیدا کرده اند و باحکام شریعت وارسیده اند از
صحابه اخیار چون عبد الله مسعود و ابودردا و امثال ایشان و ابن عباس نقل کرده که من هم از آنهاام که منافقان از ایشان پرسیدند بر سبیل استهزا

ماذا قال آنفا چه میگفت پیغمبر در اول این وقت [illegible] بعضی از ایشان نکردیم که او در پیشتر چه گفت و فایده آن از دریافتیم [illegible]
[illegible] از امیر المؤمنین علیه السلم روایت کرده که فرمود ما همیشه نزدیک رسول صلعم می‌بودیم تا آنکه وحی بما اخبار میفرمود و ما آنرا اینک در
[illegible] وچون از نزد حضرت بیرون می آمدیم منافقان بجهت آنکه مبادا در شان ایشان چیزی نازل شده باشد می گفتند
ماذا قال آنفا اولئك الذين آن گروه آنانند که از جهت فرط تقلید و عناد و اصرار و انکار طبع الله على قلوبهم مهر نهاده است
خدای بر دلهای ایشان یعنی و نشو علامت نفاق و تنگی بود در قلوب ایشان تا بآن علامت ملئکه علم بنفاق ایشان پیدا کرده بر ایشان
لعنت کنند واتبعوا اهواءهم و پیروی میکردند هواها و آرزوهای نفس خود را و بجهت اتباع هوا تهاون می کنند بکلام سید انام
والذين اهتدوا و آنانکه راه یافته اند از اهل ایمان زادهم هدى زیاده میگردانند ایشانرا بصیرت و یقین خدای یا قول پیغمبر یا قراءت قرآن
وآتاهم تقواهم و میدهد ایشانرا پرهیزکاری یعنی توفیق میدهد ایشانرا در تقوی فهل ينظرون الا الساعة پس انتظار نمی کشند
منافقان مگر قیامت را ان تأتيهم بغتة که بیاید بایشان ناگهان فقد جاء اشراطها پس بتحقیق که آمده و نمایان شد علامات آن
چون بعثت پیغمبر آخر الزمان و شق قمر و غیر آن از حدوث دخان و نزول کتاب آخرین که قرآنست و در روایت آمده که حضرت رسول صلعم
اشاره بدو انگشت مبارک خود کرده فرمود که من و قیامت مانند دو انگشتیم که بهم پیوسته اند و از کلبی نقلست که علامات قیامت کثرت
مال و تجارت و شهادت بزور و قطع ارحام و کثرت لئام است و بر هر تقدیر که در آن وقت ایمان آوردن و طاعت کردن فایده بایشان نرساند
فانى لهم پس از کجا باشد مر ایشانرا اذا جاءتهم چون بیاید قیامت بایشان ذكراهم پند گرفتن ایشان و توبه کردن و انابت نمودن
یعنی در وقت وقوع قیامت آنها بایشان فایده نرساند بجهت انقطاع تکلیف در ان زمان پس چگونه ایشانرا فوز و نجات باشد و چون
سعادت موحدان و شقاوت مشرکان و منافقان معلوم شد فاعلم پس بدان یعنی ثابت قدم باش در علم خود انه لا اله الا الله
بآنکه نیست هیچ خدائی که مستحق پرستش باشد مگر خدای بحق و معبود مطلق و در بعضی تفاسیر آمده که چون عالمی را گویند اعلم مراد بآن ذکر
خواهد بود یعنی یاد کن آنچه دانسته مسلم در صحیح خود آورده که حضرت رسول صلعم فرمود که هرکه بمیرد و عالم باشد بمضمون کلمه طیبه لا اله الا الله
در بهشت داخل شود واستغفر لذنبك و طلب آمرزش کن برای گناه خود با وجود کمال عصمت تو تا آن سبب منضم نفس باشد
و باعث اقتدای امت بتو و در تبیان آورده که استغفر درین مقام بمعنی استعصم است پس معنی آن است که طلب عصمت کن تا خدای تعالی
ترا از گناه نگاهدارد و یا مراد انقطاع آنحضرت باشد از ماسوی بحضرت احدیت و ذنب بمعنی ترک اولی یعنی بالکلیه متوجه درگاه ما شو

وازغیرما منقطع وبا فعال مذموم ارباب حاجت ندارد ... امات وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ واستغفار نما
مؤمنین وزنان مومنه تا حق تعالی از سر خطاهای ایشان درگذرد و آب مغفرت نامه سیاه اعمال ایشان بشوید این کرامتی است ... از
درشان این امت عالی همت چه حضرت کریم متعال سید عالمیان را باستغفار گناهان ایشان امر فرموده و از بعضی علما منقول است که
چون حق تعالی پیغمبر خود را امر باستغفار امت کرده وخلاف امر الهی از آنحضرت متصور نیست پس طلب آمرزش امت کرده باشد وحق تعالی
از آن کریمتر است که حبیب خود را امر فرماید که از من طلب چیزی نما و چون بطلبد با و عطا نکند پس معلوم شد که امت را دولت
متحقق است واینکه آنحضرت فرموده که انی لاستغفر فی الیوم مائة مرة و استغفار حضرت در ترک ندبست یا جهت تعلیم نفس یا جهت ...
چنانکه مذکور شد و هم از آنحضرت صلعم مرویست که استغفار کردن و بکلمه طیبه لا اله الا الله ترنم نمودن بهترین عبادات است زیرا که حق سبحانه وتعالی
هر دو را درین آیه شریفه ذکر نموده و بآن امر فرموده سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده که حضرت رسول صلعم فرموده که ...
فرموده که دلرا زنگیست مانند زنگ مس پس آنرا جلا دهید باستغفار و نیز فرموده که هر که استغفار بسیار کند حق تعالی او را از همه غم و ...
و تنگدلی او را نگاه دارد وخوشحالی بدل کند و روزی باو رساند از جائی که احتمال آن نداشته باشد و از امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که
هرگاه بندۀ مؤمن استغفار بسیار کند فرشتگان نامۀ اعمال او را بآسمان برند در حالتی که نور دهنده و درخشنده باشد و از امام رضا علیه السلام
منقولست که گناه بر آدمی مثل برگست بر درخت و استغفار مثل باد که متحرک شود و برگ از آن ریزان گردد یعنی هرگاه بندۀ مؤمن باستغفار
گویا شود گناهان از او ریزان شود مثل برگ درخت که در حین جنبانیدن آن ریخته شود و مراد باستغفاری که مکفر سیئات و منتج مغفرتست
ندامت بر خطیئات ماضیه و عزم بر عدم عود بآن در ازمنۀ مستقبله است و از اینجاست که از حضرت امام علی رضا علیه السلام مرویست که کسی که
استغفار کننده باشد با وجود استقبال او بر گناه همچون کسی است که با آفریدگار خود استهزا کننده باشد و بعد از امر باستغفار ترغیب بندگان
میکند بر طاعت و ترک معصیت بقوله وَاللهُ يَعْلَمُ مُتَقَلَّبَكُمْ و خدای میداند جای گردیدن شما را در دنیا بسبب معاش و متاجر وَمَثْوَاكُمْ
و آرامگاه شما را در عقبی از بهشت و دوزخ پس از خدائی که بر همه احوال شما عالم است و هیچ بر او پوشیده نیست بترسید و استغفار نمائید
... در اظهار تشوق مؤمنان بر جهاد میفرماید که وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا و میگویند آنانکه ایمان آورده اند از روی حرص بر جهاد که لَوْلَا
نُزِّلَتْ ... چرا فرستاده نمیشود سوره در باب قتال و جهاد با کفار و اهل عناد فَإِذَا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ مُحْكَمَةٌ پس چون
فرستاده شود سوره ... آن که محکم و مبین باشد و متشابه و متاول نباشد یعنی صریح دلالت کند بر جهاد و اصلا متحمل غیر آن نباشد و

کوید

گویند محکمیت آن باعتبار عدم نسخ است تا روز قیامت یعنی چون سوره فرود آید که هرگز قلم نسخ بر مضمون آن کشیده نشود
وَذُكِرَ فِيهَا الْقِتَالُ و یاد کرده شود در آن امر مقاتله و مجادله رَأَيْتَ الَّذِينَ ببینی تو آنان را که فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ در دلهای ایشان
بیماری شک و نفاق هست یا سستی در کار دین يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ مینگرند بسوی تو نَظَرَ الْمَغْشِيِّ عَلَيْهِ مانند نگریستن کسی که فرود آمده
باو بیهوشی مِنَ الْمَوْتِ از غم و اندوه مرگ یعنی بجهت جبن و خوف پریشان و غمگین شوند و متحیر گردند مثل نظر کردن کسی که در سکرات
موت و غرقاب مرگ گرفتار باشد قتاده گفته که هیچ چیز بر منافقان سختتر نبود از آنکه مأمور شوند بجهاد فَأَوْلَى لَهُمْ طَاعَةٌ پس سزاوار
تر است ایشان را فرمانبرداری در امر جهاد وَقَوْلٌ مَعْرُوفٌ و سخن نیکو مثل و اطعنا فَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ پس چون جزم شد امر قتال و
لازم گشت حکم جهاد یعنی امر کار آن بجائی رسید که بر آن عزم جزم کنند فَلَوْ صَدَقُوا اللهَ پس آنهنگام که راست گفتندی با خدای
آنچه اظهار آن میکردند از امتثال امر الهی در باب جهاد و اظهار تشوق بر قتال لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ هرآینه بودی بهتر مر ایشان را در دین
و دنیا از نفاق ایشان پس بر سبیل التفات از غیبت بخطاب میفرماید که فَهَلْ عَسَيْتُمْ پس آیا متوقع شد ای اهل نفاق إِنْ تَوَلَّيْتُمْ
اگر متولی امور مردمان شوید و حاکم ایشان گردید أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ آنکه فساد کنید و تباهی جوئید در زمین بسبب اخذ رشوه
و خون ناحق وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ و ببرید از خویشان خود استفهام از برای تقریر است یعنی البته از شما می آید که چون منصب امارت
و حکومت یابید بسبب شر و تعظیم و کثرت جاه در زمین فساد کنید و قطع رحم نمائید چنانکه در زمان جاهلیت میکردید و یا معنی آنست
که اگر از دین اسلام برگردید طریقه زمان جاهلیت پیش گیرید که آن فساد و ریختن خون ناحق و قطع رحم و غارت اهل اسلام است أُولَئِكَ
آن گروه مفسد یاغی الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللهُ کسانی اند که رانده و دور کرده است ایشان را خدای تعالی از رحمت خود فَأَصَمَّهُمْ پس کر گردانید
ایشان را یعنی بجهت فرط عناد و انکار ایشان را بحال خود واگذاشته و نظر لطف از ایشان باز گرفته بسبب آن از استماع کلام حق اعراض
نموده اند وَأَعْمَى أَبْصَارَهُمْ و کور کرده چشمهای ایشان را از دیدن طریق اهتدا پس نه سخن حق و ابرای شنوند و نه راه حق را منظور دارند
أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ آیا پس تفکر نمیکنند در قرآن و مواعظ و زواجر آنرا بسمع قبول اصغا نمیکنند و بدیدۀ اعتبار نظر نمینمایند
تا بطریق اهتدا معرفت پیدا کرده از بادیه ضلالت برهند أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا بلکه بر دلهای ایشانست قفلهای آن که ختم و طبع است
و بسبب این ذکر و موعظ با نهانمیرسد تا متذکر شوند و در اهتدا ایشان را فتح الباب حاصل شود و ابواب فوز و نجات بر ایشان
گشوده گردد و معنی طبع و ختم مکرر در ماسبق مذکور شده و در بعضی تفاسیر آورده اند که یهود نعت حضرت پیغمبر صلعم در توریة خوانده بودند

وصحت نبوت آنحضرترا دانسته وقبل از بعثت صفت آنحضرت بسیار میکفتند وانتظار ظهور او و خبر میدادند چون آنحضرت مبعوث شد وبمدینه
تشریف آورد ایشان از وی برکشتند و منکر صفات او شدند حق تعالی این آیه فرستاد که إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا بدرستیکه آنانکه برکشتند
عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ بر پشتهای خود یعنی کافر شدند و از صفات پیغمبر که مردمانرا بآن خبر میدادند اعراض کردند مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ از پس آنکه
روشن شده بود لَهُمُ الْهُدَى مر ایشانرا هدایتی از نبوت آنحضرت که آن صفات اوست و دلایل واضحه و معجزات ظاهره او که دلالت
صریح بر نبوت او دارد الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ دیو کرشن بیاراست برای ایشان یعنی در نظر ایشان نیکو بستان کردانید طریق انکار و
عناد و خطارا وَأَمْلَىٰ لَهُمْ و دراز کردانید امل ایشانرا و یاد در وهم ایشان انداخت طول عمر را یا آرزوهای باطل و امنیت از انواع
مکاره از ابن عباس منقولست که این آیه در شان منافقانست که اول اظهار اسلام و در آخر اظهار کفر نمودند طریق ارتداد اختیار کردند ذَٰلِكَ
این تسویل و املی بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که یهودان یا منافقان قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا کفتند مر آنانرا که کراهت داشتند مَا نَزَّلَ اللَّهُ آنچه
فرو فرستاده است خدای تعالی از قرآن و احکام اسلام یعنی یهودان باهل کفر کفتند یا مشرکان بجماعتی دیگر از اهل شرک کفتند و از امام محمد باقر ع
منقولست که ایشان بنو امیه بودند که کراهت داشتند از آیاتی که در شان امیر المومنین صلوات الله علیه نازل میشد و بهر تقدیر بپنهانی میکفتند که
سَنُطِيعُكُمْ زود باشد که فرمان بریم شمارا فِي بَعْضِ الْأَمْرِ در محاربه با پیغمبر و تظافر در عداوت او یا در معاونت بر محاربه و عداوت اهل بیت
وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِسْرَارَهُمْ و خدای تعالی میداند پنهانیهای ایشانرا و آنرا بر ایشان افشا و اظهار میکند و مخذول و منکوب میسازد فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ
الْمَلَائِكَةُ پس چگونه باشد در وقتی که متوفی سازند ایشانرا فرشتکان یعنی قبض ارواح ایشان کنند يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ زنند کرزهای آتشین بر
رویهای ایشان بجهت آنکه رو از حق کردانیده باشند وَأَدْبَارَهُمْ و بر پشتهای ایشان زیرا که پشت بر اهل حق کرده باشند از ابن عباس منقولست
که هیچکس بمعصیتی نمیرد مگر که ملئکه کرزهای آتشین را بر رو و پشتهای ایشان زنند ذَٰلِكَ این قبض ارواح بدین صفت بِأَنَّهُمُ اتَّبَعُوا بسبب آنست که
ایشان متابعت کردند مَا أَسْخَطَ اللَّهَ آن چیزیرا که بغضب آورد خدایرا یعنی موجب عقوبت و غضب وی باشد مانند کتمان نعوت پیغمبر صلی الله علیه و آله
و معاونت منافقان و مشرکان وَكَرِهُوا رِضْوَانَهُ و بسبب آنکه کراهت داشتند خوشنودی خدای تعالی را یعنی عملی را که سبب رضای وی باشد
مانند اظهار صفات حضرت رسالت پناه ص و اقرار کردن باو و فرمان برداری اهل بیت او فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ پس باطل کردانید خدای تعالی عملهای ایشانرا
از صلوة و صدقه و غیر آن زیرا که قبول اعمال و ترتب ثواب بآن فرع ایمانست و آن از ایشان مسلوبست أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ نه چنانست که خدای تعالی
کاشف اسرار منافقان نباشد بلکه پنداشتند آنانکه فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ در دلهای ایشان بیماری نفاق است أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَانَهُمْ آنکه هرکز

بیرون

بیرون نیاورد و ظاهر نکند کینهای ایشانرا که نسبت به پیغمبر و اهل ایمان دارند و آنرا بر ایشان مطلع نکرداند وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكَهُمْ و اکر خواهیم
هر آینه بنمائیم بتو ایشانرا یعنی علامات و نشانها بدانکه ایشانرا بشناسی فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ پس هر آینه بشناسی ایشانرا بعلامتی که از ایشان دیده شود
وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ و البته بشناسی ایشانرا در کردانیدن سخن از ثواب که آن تعریض و تحریف توریه است ابو سعید خدری روایت کرده
که مظهر نفاق منافقانست عداوت و بغض ایشانست نسبت با امیر المومنین ع و نیز از او منقولست که منافقانرا می شناختیم بدشمنی کردن
ایشان بعلی بن ابی طالب ع و از جابر بن عبد الله انصاری و عبادة بن صامت روایت کرده اند که ما می آزمودیم فرزندان خود را بدوستی علی بن ابی طالب
و چون میدیدیم که یکی از ایشان دوستی با او نمیکند میدانستیم که او بر غیر رشد است و مصدق اینست روایت ماثوره از پیغمبر صلی الله علیه و آله
که یا علی لا یحبک الا المومن تقی و لا یبغضک الا منافق شقی یا علی دوست ندارد ترا الا مومن پرهیزکار و دشمنی نکند با تو مگر منافق بدبخت تبه
روزکار و از انس روایتست که در بعضی غزوات نه کس از منافقان شبی در خواب رفتند چون بامداد برخاستند بر پیشانی هر یک نوشته بود که این از
منافقانست و بعد از نزول این آیه هیچ منافق نبود مکر که پیغمبر صلی الله علیه و آله او را میشناختی وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ و خدا میداند کردارهای ظاهر و
باطن شمارا و همه را فراخور خود جزا و سزا خواهد داد وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ و هر آینه می آزماید شمارا در امر جهاد و سایر تکالیف شاقه خدای تع
حَتَّىٰ نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ تا بدانیم جهاد کنندکان از شمارا وَالصَّابِرِينَ و صبر کنندکان بر مشقت جهادرا تا ممیز سازد مجاهدان و
صابرانرا از غیر ایشان و یا آنکه تا علم او تعلق کیرد بجهاد و صبر شما که از قوت بفعل آمده باشد زیرا که غرض فعل جهادست و صبر کردن بر آن
تا بر وفق آن ثواب دهد و تا ظاهر سازد بر خلقان که مجاهدان و صبر کنندکان کیانند وَنَبْلُوَ أَخْبَارَكُمْ و تا بیازماید خبرهای شمارا یعنی معامله
آزماینده کان کند با شما در خبرهائی که بآن خبر میدهید و از آن حکایت میکنید از اعمال حسنه و افعال قبیحه یعنی تا صدق و کذب او آشکارا شود
و حفص بصیغه متکلم مع الغیر میخواند یعنی تا می آزمائیم ایشانرا تا بدانیم مجاهدان و صابرانرا و بیازمائیم خبرهای ایشانرا فضیل بن عیاض چون این
آیه خواندی بکریستی و کفتی خداوندا مارا مبتلا مکن که اکر مارا بابتلا مبتلا کردانی پرده ما دریده شود و رسوا کردیم بچنکال نکال و عقبه عقاب تو کرفتار شویم
إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستیکه آنانکه نکرویدند وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ و باز داشتند قوم خود را از راه خدا که دین اسلامست وَشَاقُّوا الرَّسُولَ
و مخالفت و معاندت نمودند با رسول خدا مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ از پس آنکه روشن و ظاهر کشته بود مر ایشانرا راه راست یعنی طریق اسلام
که در توریة خوانده بودند و از معجزات بینه آنرا دانسته مراد بنی نظیر و قریظه اند یا مطعمان روز بدر و روسای قریش لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا
هرکز ضرر نتوانند رسانید خدایرا چیزی یعنی کفر و عناد ایشان ضرری بخدای تعالی نخواهد رسانید بلکه ضرر ایشان راجع بخود ایشان خواهد شد وَسَيُحْبِطُ أَعْمَالَهُمْ

ورود بات که باطل گرداند خدای تعالی کردارهای ایشان را یعنی ... ثواب ... ایشان و یا کیدهای ایشان را در باب ...
دفع گرداند و بمقاصد و اغراض خودشان نرساند بلکه فایده حیل و مکری که در این باب کنند قتل و اسر و ... ایشان یا ایها الذین آمنوا
ای آنکسانی که گرویده اید اطیعوا الله فرمان برید خدای را در آنچه بشما امر کند و نهی نماید و اطیعوا الرسول و اطاعت کنید رسول او را
فرماید چه امر و نهی او موافق اراده حق سبحانه است ولا تبطلوا اعمالکم و باطل مسازید عملهای خود را بسبب ریا و سمعه و یا عجب ...
و یا بمن و اذی در صدقه نه آنکه مراد احباط اعمال باشد بکبایر چنانچه مذهب اهل احباط است ان الذین کفروا بدرستیکه آنانکه کافر شدند
وصدوا عن سبیل الله و باز داشتند مردمان را از راه خدا که آن سلوکست در طریق اسلام ثم ماتوا پس بمردند یعنی کشته شدند در روز بدر
وهم کفار و حال آنکه ایشان کافر و ناگرویدگان بودند فلن یغفر الله لهم پس هرگز نیامرزد خدای تعالی ایشان را فلا تهنوا و
تدعوا الی السلم پس سهل انکاری مکنید در طلب صلح و آشتی چه طلب صلح مستلزم ضعف و عجز شماست وانتم الاعلون و حال آنکه شما
غالب ترید و زبردست همه ایشان والله معکم و خدای تعالی باشماست بنصرت و یاری بر دشمنان ولن یترکم اعمالکم
و هرگز ناقص نکند و بریده نگرداند شما را از ثواب کردارهای شما چه او سبحانه ثواب را زیاده بر قدر اعمال میدهد که من جاء بالحسنة فله عشر امثالها
پس چگونه ثواب اعمال شما را منقطع و ناقص گرداند پس در تحریص بر طلب آخرت و ترک دنیا میفرماید که انما الحیوة الدنیا جز این نیست که
زندگانی دنیا لعب و لهو بازی و مشغولیست ناپایدار وان تؤمنوا و تتقوا و اگر ایمان آورید بخدا و رسول و بپرهیزید از معصیت و
سایر امور نامقبول یؤتکم اجورکم بدهد مزد ایمان و تقوی و سایر اعمال حسنه شما را در آخرت بروجه اکمل ولا یسألکم اموالکم
و نمیخواهد خدای بر جزو دادن شما مالهای شما را یا نمیخواهد رسول خدا بر ادای رسالت اموال شما را و گویند مراد آنست که نمیخواهد خدای تعالی از شما
همه اموال شما را بلکه بانفاق اندکی از آن راضی گشته که آن عشر است و نیم عشر و ربع عشر ان یسألکموها اگر بخواهد از شما همه مالهای شما را
فیحفکم تبخلوا پس مبالغه و الحاح نماید در طلب آن و بخیلی کنید بآن و آن را بخوشنودی و طیب نفس ندهید و یخرج اضغانکم و ظاهر گرداند
خدای آن خواستن کینهای شما را یعنی بسبب این خواستن کراهت و تعب بخدا و رسول پیدا کنید ها آگاه باشید ای گروه مخاطبان که انتم هؤلاء
شما آنکسانی هستید که تدعون خوانده شده اید لتنفقوا فی سبیل الله برای آنکه نفقه کنید در راه خدای تعالی یعنی مامور گشته اید که زکوة مال بدهید
یا آنکه مال خود را در اسباب جهاد صرف نمائید فمنکم من یبخل پس بعضی از شما کسی است که بخیلی میکند بزکوة یا در نفقه جهاد ومن یبخل
و هر که بخیلی کند فانما یبخل پس جز این نیست که بخیلی میکند بزکوة عن نفسه از نفس خود یعنی نفع انفاق از نفس خود منع میکند زیرا که

خودرا

خود را از مثوبت عظیم محروم میگرداند و بعقوبت عظیم گرفتار میسازد والله الغنی و خدای تعالی بی نیاز است از صدقات و نفقات شما
... دهند بشما وانتم الفقراء و شما محتاجید بآنچه نزد کبریای اوست از غفران معصیت و اعطای نعم عظیمه و فواید جسیمه و درجات عالیه پس
... انفاق میکنید تا در مقابل ثواب جزیل بیابید بمضمون کریمه من جاء بالحسنة فله عشر امثالها یکی را ده عطا فرماید بلکه تفضیل مینماید چنانکه کریمه
مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة شاهد است وان تتولوا و اگر بگردید از آنچه
مامور شده اید از ایمان و انفاق و سایر احکام یستبدل قوما غیرکم بدل کند خدای تعالی گروهی دیگر را که غیر از شما باشند یعنی شما را معدوم کند
و جماعتی بعوض شما موجود سازد ثم لا یکونوا امثالکم پس نباشند آن جماعت مانند شما بلکه اطوع از شما باشند در امتثال امور مذکوره
و آنها ملک اند یا بنی نخع که از قبایل عرب اند و یا انصار ابو هریره روایت کند که اصحاب از حضرت رسول صلعم پرسیدند که اینها کدام گروهند که مطیع تر
باشند آنحضرت دست مبارک بر ران سلمان نهاد و فرمود هذا و قومه یعنی این و قوم این بعد از آن فرمود بحق آنخدائی که نفس من بید قدرت
اوست که اگر بالفرض ایمان از دنیا منقطع گردد تا آنکه آویخته شود به ثریا هر آینه جماعتی دست بران زنند و آنرا فرا گیرند و ابو بصیر از امام محمد باقر علیه السلام
نقل کرده که آنحضرت فرمود که اعراض نمائید ای گروه عرب از ایمان آوردن که استبدال کند خدای تعالی گروهی را که غیر شما باشند از موالی یعنی محبان و
یکجهتان اهل البیت و از امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که بخدا سوگند که بدل کرده شود با ایشان بهتر از ایشان که موالی و شیعیان اهل البیت اند علیهم السلام
سورة الفتح تسع و عشرون آیة ابی بن کعب از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله نقل کرده که هر که این سوره را قراءت کند
چنانست که با محمد صلی الله علیه و آله در روز فتح مکه بوده و در روایت دیگر چنانست که با اصحاب محمد صلعم در مبایعه متابعت نموده باشد و بخاری در صحیح
خود آورده و از ابن خطاب روایت کرده که ما در سفر با رسول صلعم همراه بودیم فرمود که دیشب سوره بمن نازل گشته که دوستر است نزد من
از دنیا با آنچه در اوست و بعد از آن این سوره تلاوت فرمود و قتاده از انس روایت کرده که چون بسبب منع کفار از دخول حرم محروم شدیم
و باین جهت بسیار غمگین و اندوهناک گشتیم حق تعالی این سوره را به پیغمبر انزال نمود حضرت فرمود که سوره بمن نازل شد که دوستر است نزد من از دنیا
و هر چه در دنیاست و از عبدالله عباس مرویست که چون رسول صلعم از حدیبیه مراجعت فرمود از دور دیدیم که ناقه آنحضرت گران شد و از رفتار
ماند چون نزد آنحضرت رفتیم اثر فرح و سرور بر جبین او مشاهده نمودیم سبب پرسیدیم فرمود که الحال سوره بر من فرود آمد که بهترین همه
دنیاست و عبدالله بن بکیر از پدر خود نقل کرده که امام جعفر صادق ع فرمود که مال و زنان و آنچه در ید تصرف شماست در حصار گیرید بقراءت
سوره الفتح و بدانید که هر که بر قراءت این سوره مداومت نماید منادی باواز بلند ندا کند در روز قیامت بروجهی که همه اهل عرصات بشنوند که

ای بنده تو از جمله خواهی پس پوشیدگان نداند که او را به بندگان نهانی بلطف من طمع سازند و در بهشت نعیمش جای کردانیده از شراب رحیق که بکافور مختوم باشد بچشانید و بدانکه چون وعدهٔ فتح بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و احتیاج مجتاج الیه و سایر اهل ایمان از امور دینیه فرع غنای مطلق حضرت عزت و سلطنت قاهرهٔ او بر کافه بریه از این جهت بعد از آیهٔ والله الغنی ابراز این سوره فرموده

بسم الله الرحمن الرحیم إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا بدرستیکه ما فتح کردیم و کشودیم فتحی روشن و کشودنی هویدا انس و قتاده و جمعی از اهل تفسیر برآنند که این فتح مکه است پس معنی آنست که ما فتح مکه کردیم از برای تو تا آشکارا و پیدا مراد فتح مکه است یعنی مکه را برای تو خواهیم کشود تعبیر آن بماضی بجهت تحقق و قوع است و نزد بعضی مراد از فتح صلح حدیبیه است که مقدر فتح مکه است چنانکه ارباب سیر و اصحاب تواریخ بتواتر نقل کرده اند که سید عالم صلی الله علیه و آله در سال ششم از هجرت در واقعه دید که با جماعتی از اصحاب بطواف کعبه رفت و بافعال عمره اقدام نمود و اصحاب بعد از شنیدن این خطاب تصور کردند که تعبیر این واقعه در همین سال واقع خواهد شد و حضرت رسالت بتهیهٔ اسباب سفر مشغول شده در روز دوشنبه غرهٔ ذو القعده همین سال از مدینه بیرون رفته بعمره احرام گرفت و بجهت هدی هفتاد شتر همراه برد و اکثر اصحاب با آنحضرت متفق شده طریق رفاقت پیش گرفتند چون خبر توجه آن سرور بمشرکان مکه رسید بر منع آنحضرت از زیارت خانهٔ کعبه اتفاق کردند و از مکه بیرون آمده در بلدح جمع شدند و لشکر بیاراستند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بر این حال مطلع شده بحدیبیه نزول فرمودند و از طرف مشرکان عروة ابن مسعود ثقفی و حلیس کنانی که رئیس احابیش بود نزد آنحضرت آمدند تا منشاء آمدن بانصوب معلوم کنند و چون دانستند که حضرت داعیهٔ حرب ندارد بلکه بزیارت کعبه آمده مراجعت نمودند و صورت حال را با قریش اعلام کردند بر حمیت جاهلیت مصر گشته راضی نشدند که آنحضرت با اصحاب بکعبه آیند سید عالم صلی الله علیه و آله عثمان را بآنجانب فرستاد تا قریش را راضی کرداند ایشان او را محبوس ساختند و آوازهٔ قتل او در میان اصحاب افتاد و بدان سبب بیعة الرضوان واقع شد چنانکه تفصیل آن عنقریب مذکور خواهد شد پس کفار از استماع خبر بیعت خایف گشته سهیل بن عمرو را بجانب آنحضرت فرستادند و صلح کردند و باملای حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین علیه السلام صلحنامه نوشت باین وجه که ده سال میان اهل اسلام و مشرکان قریش حرب نباشد و در سر او جهرا با یکدیگر تعرض ننمایند و مسلمانان سال آینده بیایند و عمره را بگذارند و اکثر اصحاب از این صلح محزون شدند و آنحضرت در همان موضع نزول نمود تا سر مبارک او را بتراشیدند و بعضی شتر از قربان کردند و بعضی دیگر را با ناجیه اسلمی داده بمکه فرستاد تا در مکه قربان کند و بر مساکین و فقرای آنجا تقسیم نماید و صحابه نیز اقتدا بسید انبیا کرده سر تراشیدن و کلاه ناخن گرفتن مشغول

شدند و هدی خود را قربان کردند و آنحضرت بیست روز در حدیبیه مکث نمود و در شبی از شبها این سوره فرود آمد و از اینجاست که بعضی این را بانیطریق تفسیر کرده اند که ما حکم کردیم از برای تو حکمی ظاهر و هویدا که آن صلح است با قریش در حدیبیه و فی الحقیقه این صلح مقدمهٔ فتح بسیار شد تا قریب بسه سال اکثر اهل کفر بشرف اسلام رسیدند و بیمامن این بیعت الرضوان واقع شد و در آن چند روز فتح خیبر دست داد و حضرت صلی الله علیه و آله از نخیل خیبر اطعام فرمود و اهل روم بفارس غالب شدند و مسلمانان بسبب غلبیت روم بفارس مسرور گشتند و از جابر روایتست که ما فتح مکه عالم نشدیم مگر در روز حدیبیه چه آن مبدا فتح مکه بود براء بن عازب را از بیان فتح استفسار کردند گفت شما آنست که این فتح مکه است اما ما فتح مکه را از حدیبیه میدانیم و شما آن فتح را از حدیبیه میکنیم چه صلح حدیبیه مقدمهٔ فتح مکه بود و در آن روز هزار و چهارصد کس بودیم که در خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله بودیم و در آن نواحی هیچ چاه نبود مگر دو چاه حدیبیه اما از غایت فرط حرارت همه آن را بکشیدیم بحیثیتی که قطرهٔ آب در آن باقی نماند پس حکایت عطش و فقر را با آنحضرت رسانیدیم حضرت ظرفی طلبید و بآن وضو ساخت و مضمضه فرمود و دعا کرد و آب مضمضه را در آن چاه ریخت فی الحال بفرمان ذو الجلال از آنجا آب فوران نمود و آن چاه پر آب شده بالا آمد تا آنکه مردمان آب را بکف برمیداشتند و میخوردند و دواب را سیراب میساختند سالم بن ابی جعد گوید که از جابر پرسیدم که شما چند کس بودید در آن روز گفت قریب هزار و پانصد کس بودیم و در آن روز تشنگی بر ما غالب شد حضرت ظرفی طلبید و دست مبارک خود را در میان آن نهاد آب از میان انگشتان او بیرون می آمد و ما میخوردیم تا که همه سیراب شدیم و هنوز آن باقی ماند و نزد مجاهد و عوفی مراد از این فتح خیبر است و مجمع بن جاریه انصاری که یکی از قراء بوده قرآن را نزد رسول صلی الله علیه و آله میخواند روایت کرده که ما در حدیبیه با رسول صلی الله علیه و آله همراه بودیم چون از آن موضع مراجعت نمودیم مردمان را دیدیم که در راه میشتافتند و چهارپایان را می تاختند گفتیم که شما را چه می شود که باین سرعت میروید گفتند بر رسول وحی نازل شده من نیز مسارعت کردم و نزدیک کراع الغمیم برسول رسیدم چون همه مردمان نزد آنحضرت حاضر شدند این آیه را تلاوت فرمود که إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا یکی از صحابه گفت یا رسول الله آیا فتح است این فرمود بحق آن خدائی که نفس من بید قدرت اوست که فتحست پس در آن چند روز فتح خیبر کرد و غنیمت آن را بر صحابه قسمت نمود شعبی روایت کرده که بعد از نزول این آیه عظیمه علامات غریبه بفعل آمد یکی صلح حدیبیه دوم بیرون آمدن آب از چاه یا از میان انگشتان مبارک آنحضرت سیم فتح مکه چهارم فتح خیبر پنجم ظفر اهل روم بر فارس و اهل کتاب بر مشرکان ششم وعدهٔ مغفرت لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ یعنی فتح از حیثیت تفرع آن بر مشقت جهاد که مستلزم دفع شرکست و رفع اسلام سبب آن باشد که بیامرزد خدای از برای تو مَا تَقَدَّمَ آنچه گذشته است پیش از فتح یا پیش از وحی

مِن ذَنبِكَ از گناه تو یعنی از ترک ندب و ترک اولی وَمَا تَأَخَّرَ و آنچه پس از آن واقع شده یعنی حق تعالی بما من جهاد که سبب
فتح است بیامرزد در گناه ... باشد که ترک آن نموده پیش از وحی و بعد از آن و یا از گناهان متقدم و متأخر امت تو صادر شده
و خواهد شد چه براهین واضحه بثبوت پیوسته که انبیا معصومند از صغایر و کبایر از اول عمر تا آخر پس کلام را بر ظاهر معنی حمل نتوان کرد چنانچه
اهل خلاف کرده اند بلکه حمل باید کرد بمغفرت بر ترک ندب و یا مغفرت ذنب امت و تفصیل این مبحث و ابطال اقوال مخالفان بی ادب نسبة
بحضرت رسول صلعم در منهج الصادقین بسمت ذکر یافته و از امام جعفر صادق ع معنی این آیه پرسیدند فرمود که بخدا سوگند که رسول را هیچ گناه نبود
و هرگز اراده گناهی در وجود نیامد ولیکن خدا ضامن شد از برای او که بیامرزد گناهان شیعه علی بن ابی طالب ع را آنچه متقدم بوده و آنچه بعد
واقع شده پس اضافه ذنب بآنحضرت بجهت شدت انتساب و ارتباط شیعیان علی بن ابی طالب ع باو و نیز عمرو بن یزید روایت
کرده که معنی این آیه را از ابی عبد الله علیه السلام پرسیدم فرمود که از رسول صلعم هیچ گناه صادر نشد و هرگز قصد گناه نکرد ولیکن خدای تعالی گناه
شیعه علی بن ابی طالب را بر او تحمیل کرد و بعد از آن همه را بیامرزید از برای خاطر وی پس معنی کلام این باشد که بیامرزد گناهان شیعه علی بن
ابی طالب را که بمثابه نفس تست وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ و تمام کرداند نعمت خود را بر تو بفضل عمیم در دنیا بنصرت دادن بر اعدا و ...
اعلای امر و بقای شرع تو و ختم نبوت تو و تمکین و سلطنت و غلبت دین اسلام بر سایر ملت و در آخرت برفع مرتبه و قبول شفاعت در حق امت
وَيَهْدِيَكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا و بنماید ترا راه راست در تبلیغ رسالت و اقامت مراسم ریاست و حکومت یا ثابت دارد ترا بر راهی که موصل است
بجنت وَيَنصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيزًا و یاری دهد ترا خدای یاری که در عزت باشد یا یاری که منصور بآن عزیز شود از موسی عقبه مرویست که
در حینی که آنحضرت از حدیبیه مراجعت نمود در اثنای طریق مردی از اصحاب گفت این چه فتح است که ما را از بیت الله الحرام مسدود ساختند
و هدی ما از رسیدن بمحل خود منع کردند این خبر برسول صلعم رسید فرمود که این بد سخنی است که این مرد گفت بلکه این فتح بزرگترین فتحهاست
چه مشرکان از مرتبه صدمت و شوکت خود تنزل کرده اند و در طریق صلح جوئی در آمده اند و از روی عجز و افتادگی از شما طلب امان کردند
از این جهت حق تعالی فرمود که هُوَ الَّذِي أَنزَلَ السَّكِينَةَ اوست آنکه فرو فرستاد چیزی را که موجب سکون و ثبات بود فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ
در دلهای گروندگان و آن دلایل واضحه بود که مستلزم بصیرت ایشان شد در فتح و نصرت و سبب آرمیدن نفوس ایشان در آن مخصوص بود
بمؤمنان اما نفوس غیر ایشان درین باب مضطرب و متزلزل بود و نزد بعضی مراد بسکینه علامات نصرت مؤمنانست بر اعدا که موجب ثبات
اقدام ایشان بود در قتال و سبب سکون قلوب ایشان در آن حال لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا تا زیاده کنند مؤمنان گرویدن را مَعَ إِيمَانِهِمْ با ایمان

خود ... یعنی بجهت رسوخ عقیده و اطمینان نفس افزون سازند یقین خود را بیقینی دیگر در حین دیدن آنچه موعود شده بودند از وقوع فتح
مشاهده و علو کلمه اسلام و تسلط ایشان بر مشرکان یا بیفزایند ایمان خود را با ایمانی که داشتند یا ایمان بفروع آن از ابن عباس منقول است
که ... پیغمبر بامت خود آورد توحید بود و چون به یگانگی خدا ایمان آوردند نماز و روزه و زکوة امر کرد چون بآن تصدیق کردند حج و جهاد
و بیان فرض کرد و بعد از آن ایشان را بولایت امیر المؤمنین علی علیه السلام امر نمود پس ایشان بهر ایمانی ایمانی دیگر افزودند تا بولایت امیر المؤمنین
علیه السلام ایمان خود را تمام کردند و بعد از آن حق تعالی در ترغیب و تحریض و تشجیع مؤمنان بر جهاد فرمود که وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
و مر خدای راست لشکرهای آسمانها و زمینها از ملئکه و جن و انس پس شما ای اهل ایمان بنصرت آلهی واثق شده قدم در راه مجاهده نهید که هر که جنود
آسمان و زمین در تحت فرمان او بود اولیای خود را در وقت محاربه فرو نگذارد بلکه اگر مصلحت و حکمت او تقاضا کند اهل آسمان و زمین را بمدد
ایشان فرستد چنانکه در روز بدر ملئکه را بمدد ایشان فرستاد وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا و هست خدای تعالی دانا بمصالح بندگان حَكِيمًا صوابکار در آنچه کند
یعنی همه افعال بر وجه حکمت و صواب از و صادر میشود و از انجمله است که انزال سکینه نمود بقلب اهل ایمان بوسیله صلح حدیبیه و وعده فتح مکه
بجهت آن لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ تا در آورد مردان و زنان مؤمنان و مؤمنه را بجهت رسوخ عقیده و معرفت این نعمت و شکرگذاری
بران جَنَّاتٍ ببوستانهای مملو از اشجار که تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ میرود از زیر آن جویهای آب خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاویدان
باشند در آن وَيُكَفِّرَ عَنْهُمْ و برای آنکه بپوشد از ایشان سَيِّئَاتِهِمْ بدیهای ایشان را و بران عتاب نفرماید وَكَانَ ذَٰلِكَ و هست آن ادخال
و تکفیر عِندَ اللَّهِ فَوْزًا عَظِيمًا نزد خدای تعالی رستگاری بزرگ و ظفری جلیل القدر مر بندگان او را زیرا که هیچ فوزی زیاده از این نیست که
ایشان را از معاصی پاک و پاکیزه کرداند و بروضه رضوان در آورد وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ و عذاب کند مردان و زنان منافق را
از اهل مدینه وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ و مردان و زنان مشرک را از اهل مکه الظَّانِّينَ بِاللَّهِ که گمان برندگانند بخدای ظَنَّ السَّوْءِ
گمان بد که آن عدم نصرت او سبحانه است رسول خود را بر اهل مکه و عدم ظفر اهل اسلام بر کفره و مقهور و مغلوب شدن ایشان در حدیبیه عَلَيْهِمْ
بر آن گمان برندگانست دَائِرَةُ السَّوْءِ گردش بدی یعنی گمان بدی که بر اهل اسلام می بردند بر ایشان نازل گشت و همه مغلوب و منکوب
شدند و بهلاکت ابدی گرفتار گشتند وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ و خشم گرفت خدای تعالی بر ایشان وَلَعَنَهُمْ و راند از رحمت خود ایشان را
وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ و آماده ساخت برای ایشان دوزخ را وَسَاءَتْ مَصِيرًا و بد بازگشتی است دوزخ بعد از آن بجهت زیادتی تخویف
کفار فرمود که وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و مر خدای راست لشکرهای آسمانها و زمینها یعنی ما سوی او همه مسخر و فرمان بردار و مملوک اویند

چنانکه لشکریان منقاد و مسخّر او خود باشند بلی از انتقام کفار و اهل نفاق عاجز نخواهد بود وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا و هست خدای غالب بر قهر و انتقام
خود از اعدا حَكِيمًا دانا در آنچه کند و فرماید چه جمیع افعال او متضمن حکمت و مصلحت است جهت ردّ کفار خطاب به پیغمبر میکند و میفرماید
إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بدرستی که ما فرستادیم ترا بر جمیع عالمیان شَاهِدًا در حالتی که گواه باشی بر آنچه از امت تو صادر می شود از [illegible]
و قبول و رد ایمان وَمُبَشِّرًا و مژده دهنده بمرتبه عظیم و روضه خلد برین آنانرا که در اوامر و نواهی اطاعت تو قبول کرده اند وَنَذِيرًا
و بیم کننده بعذاب الیم در درکه جحیم کسانی را که در حق تو عصیان ورزیده اند و اقوال ترا بسمع قبول نشنیده اند و این ارسال و شهادت و
تبشیر و انذار لِتُؤْمِنُوا برای آنست که تصدیق کنید ای بندگان بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ بخدا و رسول او وَتُعَزِّرُوهُ و تقویت نمائید
یعنی قوت دین دهید و رسول او را یاری کنید وَتُوَقِّرُوهُ و بزرگ دارید فرمان او را یعنی اطاعت اوامر او کنید وَتُسَبِّحُوهُ و بپاکی و
پاکیزگی یاد کنید او را یعنی نماز گذارید برای او بُكْرَةً وَأَصِيلًا در صبح و شام یا تنزیه او کنید از وصف نالایق بر سبیل دوام و تحقیق
قول اول است روایت منقوله از ابن عباس که مراد باین نماز صبح و ظهر و عصر است و نزد بعضی دیگر نماز صبح و عشائین آورده اند که کفار
سید ابرار و اصحاب خیار را از دخول حرم منع کردند که آوازه قتل عثمان در حدیبیه شایع شد چنانچه گذشت آنحضرت در تحت شجره ایشانرا جمع
کرده بتجدید بیعت امر کرد اصحاب برغبتی تمام و جدّی لاکلام دست بر دست پیغمبر نهاده مبایعت کردند تا حین موت طریق متابعت با
آنحضرت مرعی دارند و در هیچ زمان در طریق فرار سلوک نکنند و بجهت کمال رغبت ایشان بود که این بیعت مسمّی به بیعت الرضوان شد و در اثنا
آن این آیه نازل شد که إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ بدرستی که آنانکه بیعت میکنند با تو درین موضع إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ جز این نیست که
بیعت میکنند بخدای تعالی چه مقصود ایشان ازین بیعت رضای اوست سبحانه بحکم وَمَن يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ بیعت رسول همان بیعت است
پس بیعت با او در حکم بیعت با خدا باشد و لهذا تأکید اینمعنی میفرماید که يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ دست پیغمبر که در حکم خداست بر بالای دست ایشانست
و چون او سبحانه منزه است از جوارح و صفات اجسام پس غرض ازین قول تقریر اینمعنی است که عقد میثاق با رسول خدا همچو عقد میثاقست با خدا بی
تفاوت میان آنها و تسمیه این عقد به بیعت جهت آنست که انعقاد آن بفروش انفس ایشان بود بدخول روضه جنان و از امام روایتست که دست رسول بالای
دست ایشان باین وجه بود که ایشان دست دراز کردند و رسول دست ایشان را بگرفتی و اخذ بیعت نمودی و از ابن عباس نقلست که معنی آنست که توفیق
خدا بوفا کردن وعده خود در ثواب آخرت یا در نصرت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله زبر توفیقهای ایشانست در وفا کردن بعهد یا در نصرت او
عمرو بن دینار روایت کند که از جابر انصاری شنیدم که گفت روز حدیبیه ما هزار و چهارصد مرد بودیم که در زیر درخت بیعت کردیم باینکه نگریزیم

تا زمان

تا زمان مرگ مگر ابن قیس منافق که در زیر شتر پنهان شد و با ما در بیعت موافقت نکرد خدای تعالی جهت توعید و تهدید ناکث عهد و ترغیب وفای آن
این آیه فرستاد فَمَن نَّكَثَ پس هر که بشکند عهد بیعت را فَإِنَّمَا يَنكُثُ پس جز این نیست که بشکند آن عهد را عَلَىٰ نَفْسِهِ بر نفس خود
یعنی ضرر آن نکث عاید بوی میشود نه بر غیر او چه او در آخرت محروم باشد از ثواب و گرفتار باشد بانواع عذاب وَمَنْ أَوْفَىٰ و هر که وفا کند
بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهُ اللَّهَ بآنچه عهد کرده است بران با خدای تعالی یعنی بران ثابت قدم شود فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا پس زود باشد که
بدهد خدا او را مزدی بزرگ و ثوابی تمام که آن درجات عالیه است در دار السلام از ابن عباس روایتست که چون حضرت رسالت پناه صلعم
بر عزیمت مکه مصمم شد اعرابی که در نواحی مدینه بودند مثل قبیله اسلم و جهینه و مزینه و غفار و اشجع را طلبید و ایشانرا برفاقت و
موافقت خود ترغیب نمود و فرمود که غرض من از رفاقت شما آنست که اگر قریش مرا از دخول مکه منع کنند و احتیاج بمحاربه افتد مارا
لشکری مستعد باشد پس احرام گرفته سیاق هدی نمود تا مردم بدانند که او عزیمت محاربه ندارد بلکه بقصد عمره متوجه آنصوب شده
اعراب از محاربه قریش بترسیدند و در امر مفارقت تغافل کرده با خود گفتند که چگونه رفاقت جماعتی کنیم که عنقریب مغلوب قریش شوند و
مقتول ایشان گردند پس هر یکی درین امر تعلل نموده راه تخلف پیش گرفتند و حق تعالی پیغمبر خود را خبر داد که چون مراجعت نمائی ازین سفر بمدینه
سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ زود باشد که بگویند مر ترا باز پس مانده شدگان مِنَ الْأَعْرَابِ از عربان بادیه نشین یعنی قبایل مذکوره زبان اعتذار
گشوده گویند شَغَلَتْنَا أَمْوَالُنَا مشغول کرد ما را مالهای ما از موافقت و مرافقت نمودن وَأَهْلُونَا و زنان و فرزندان ما هیچکس نبود که قائم
مقام ما شود و غمخواری مالهای ما کند و در مایحتاج اولاد و عیال ما قیام نماید و باین سبب ما از خدمت تو محروم ماندیم و چون تخلف ما بجهت
اعتذار بود نه بر وجه اختیار فَاسْتَغْفِرْ لَنَا پس آمرزش طلب کن برای ما برین تخلف و تقاعد پس حق تعالی از مافی الضمیر ایشان خبر داده فرمود که
يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِم میگویند آن مخلفان بزبانهای خود مَّا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ آنچه نیست در دلهای ایشان یعنی عذری که از تو میخواهند از روی
نفاق و کذبست قُلْ فَمَن يَمْلِكُ لَكُم بگو در جواب عذر ایشان که پس کیست که مالک شود از برای شما و تواند که دفع کند مِّنَ اللَّهِ شَيْئًا
از مشیت خدای چیزی را إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرًّا اگر اراده نماید بشما ضرری برین تخلف که آن موجب یا قتل و خلل در اهل و مال أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعًا
یا اگر خواهد بشما سودی که آن ثوابست بر رفاقت یا ظفر و نصرت و محافظت اموال و اهالی خلاصه معنی آنست که اگر خدای تعالی اراده نفع و ضرر
داشته باشد بشما هیچکس نخواهد بود که قادر باشد بر دفع آن از شما پس آمدن شما با من مانع ضرر نمیشود و عدم آن موجب نفع شما نگردد
و این عذر بموقع هیچ فایده بشما نخواهد داد بَلْ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا بلکه هست خدای که بآنچه میکنید داناست یعنی میداند که قصد شما

از تخلف نه بجهت شغل اموال و اهالی است بَلْ ظَنَنتُمْ بلکه بجهت آنست که گمان بردید أَن لَّن يَنقَلِبَ الرَّسُولُ وَالْمُؤْمِنُونَ آنکه باز نگردند پیغمبر
و نه مؤمنان إِلَىٰ أَهْلِيهِمْ أَبَدًا بسوی اهالی خود بمدینه هرگز و مشرکان با ایشان دست یابند و همه را استیصال سازند وَزُيِّنَ ذَٰلِكَ
و آراسته شد این گمان یعنی شیطان بیاراست استیصال پیغمبر را و اصحاب او را و متمکن ساخت فِي قُلُوبِكُمْ در دلهای شما وَظَنَنتُمْ ظَنَّ السَّوْءِ
و گمان بردید گمانی بد که دین خدا باطل شود و ملت اسلام برافتد وَكُنتُمْ قَوْمًا بُورًا و گشتید گروهی هلاک شدگان نزد خدا وَمَن لَّمْ يُؤْمِن
بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ و کسی که نگرود بخدا و بفرستادهٔ او یعنی تصدیق نکند حکم ایشان را فَإِنَّا أَعْتَدْنَا پس بدرستی که ما آماده ایم لِلْكَافِرِينَ سَعِيرًا
برای ناگرویدگان آتش افروخته و سوزان پس بجهت تاکید قول مذکور میفرماید که وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و مر خدای راست پادشاهی
آسمانها و زمینها یعنی تدبیر جمیع امور علوی و سفلی و زمام ملکی همه در قبضهٔ اقتدار اوست يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ می آمرزد گناه برای هر که خواهد
وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ هر که را و عذاب میکند بگناه هر که را که اراده نماید و مقرر است که مشیت او سبحانه و تعالی تابع حکمت اوست پس مغفرت او
نسبت بتائب خواهد بود و تعذیب او نسبت بمصر وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا و هست خدای آمرزندهٔ بندگان رَّحِيمًا مهربان بر ایشان و شبهه
نیست که رحمت او از صفات ذاتیهٔ اوست و غضب از صفات عرضیه و لهذا تکفیر سیئات می نماید باجتناب از کبیره و کبایر را می آمرزد بتوبه
و انابت آورده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در ذی الحجة الحرام سال ششم از هجرت از حدیبیه مراجعت نمود و در محرم الحرام سال هفتم از آن
بغزوهٔ خیبر توجه فرمود و با اصحاب وعدهٔ فتح و غنیمت داد و بفرمودهٔ او سبحانه حکم کرد که هر که در حدیبیه حاضر بوده باین غزا توجه نماید و غیر
آنها با ایشان موافقت ننماید و چون عزم ایشان درین باب جزم شد متخلفان بقصد رد امر الهی گفتند بگذارید تا ما تابع شما شویم درین غزا
و با اعدا محاربه کنیم حق تعالی پیش از وقوع این قضیه پیغمبر خود را از ما فی الضمیر ایشان خبر داد که سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ زود باشد که بگویند باز پس
ماندگان از حدیبیه که قبایل مذکوره اند از اعراب إِذَا انطَلَقْتُمْ إِلَىٰ مَغَانِمَ در وقتی که بروید بسوی غنیمتهای خیبر لِتَأْخُذُوهَا تا فرا گیرید آنرا
ذَرُونَا نَتَّبِعْكُمْ بگذارید ما را تا پیروی کنیم شما را در آمدن بخیبر و غزا نمودن با اهل آن يُرِيدُونَ میخواهند متخلفان که باین قول أَن يُبَدِّلُوا
متبدل و متغیر گردانند كَلَامَ اللَّهِ سخن خدا را یعنی حکم او را که فرموده بود که غیر اهل حدیبیه باین غزا نرود و اخذ غنیمت نکند قُل بگو
ای محمد مر ایشان را لَّن تَتَّبِعُونَا پیروی نخواهید کرد ما را این نفی است در معنی نهی یعنی با ما بیرون نیایید كَذَٰلِكُمْ قَالَ اللَّهُ همچنین گفته است خدای
مِن قَبْلُ پیش از تهیهٔ شما برای بیرون آمدن بخیبر یا پیش از آمدن بمدینه فَسَيَقُولُونَ پس زود باشد که ایشان گویند خدای این حکم نفرمود
بَلْ تَحْسُدُونَنَا بلکه حسد می برید شما بر ما تا در غنایم آن با شما شریک شویم پس رد قول ایشان نموده میفرماید که چنین نیست که متخلفان میگویند

بَلْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ بلکه هستند ایشان که نمی یابند و فهم نمیکنند إِلَّا قَلِيلًا مگر فهمیدنی اندک که آن حظ تنهاست در امور فانیه دنیویه چون
[illegible] شغل ایشان [illegible] بود بامتعهٔ دنیویه و اصلا در احوال باقیه اخرویه تفکر و تامل نمیکردند در جائی دیگر فرموده که يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
بعد از آن جهت مبالغه در ذم ایشان و اشعار بر شناعت تخلف فرمود که قُل لِّلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ بگو مر این باز پس ماندگان که از عربان
که از عربان بادیه نشینند که مذکور شد سَتُدْعَوْنَ إِلَىٰ قَوْمٍ زود باشد که خوانده شوید بحرب گروهی أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ که خداوندان
کارزارهای سخت باشند بجهات تمام تُقَاتِلُونَهُمْ کارزار کنید با ایشان یا کشته شوید ایشان را أَوْ يُسْلِمُونَ یا مسلمان شوند یعنی ناچار است از وقوع
یکی از اینها و این قول نزد سعید بن جبیر و عکرمه هوازن بودند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله در وادی حنین با ایشان حرب کرد و نزد
قتاده بنی ثقیف و نزد ابن عباس اهل فارس و کعب و حسن برآنند که اهل روم اند و بعضی گفته اند که اهل یمامه اند که اصحاب مسیلمه کذاب بودند
و نزد جماعتی دیگر اصحاب معویه اند که در صفین با امیر المؤمنین محاربه کردند یا بنو حنیفه و اهل رده که در عهد ابوبکر مرتد شدند و اصحاب با ایشان
محاربه کردند و صاحب طبری آورده که صحیح آنست که مراد بداعی در قول سَتُدْعَوْنَ حضرت رسول است صلعم زیرا که آنحضرت اعراب مذکوره را
بغزوهٔ شدید و قتال قومی که صاحب نجدت و شدت بودند امر نمود مثل حنین و طایفه و موته و تبوک و غیر آن پس حمل بما بعد وفات آنحضرت
بیمعنی باشد و بر هر تقدیر جهت ترغیب اعراب بر ثبات قدم در وقت جهاد و ترهیب ایشان از فرار نمودن از محاربهٔ اهل عناد میفرماید که
فَإِن تُطِيعُوا پس اگر فرمان برید کسی را که داعی شماست در دنیا يُؤْتِكُمُ اللَّهُ أَجْرًا حَسَنًا بدهد خدای تعالی شما را پاداش نیکو در عقبی و دنیا
وَإِن تَتَوَلَّوْا و اگر روی بگردانید و پشت بر داعی خود کنید یعنی قول او را بسمع قبول نشنوید و بقتال نروید كَمَا تَوَلَّيْتُم مِّن قَبْلُ چنانکه روی
بگردانید پدر از او پیشی از این سفر حدیبیه و قبول دعوت داعی خود نکردید يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا عذاب کند شما را خدای تعالی عذابی دردناک هم در دنیا و هم
در آخرت آورده اند که چون وعید متخلفان بسمع بخرهٔ اهل اسلام رسید از ایمعنی خایف شده بعرض سید عالم صلعم رسانیدند که بواسطهٔ عجز و
ضعف و مرض از جهاد تخلف میکنیم آیا مال آن حال ما چه باشد آیه آمد که لَّيْسَ عَلَى الْأَعْمَىٰ حَرَجٌ نیست بر نابینا گرفتن گناهی اگر از جهاد تخلف کند
وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ و نه بر لنگ اثمی اگر با اهل جهاد موافقت نکند وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ و نه بر بیمار تنگی گرفتنی اگر بقتال نروند زیرا که
اینها ذوی العاهات اند و معذور اند و مرویست که چون حق تعالی این آیه را انزال فرمود حضرت رسول صلعم ارباب آفات را از رفتن بحدیبیه معذور داشت
و بعد از آن جهت مبالغه در باب مجاهدهٔ اصحاب فرمود که وَمَن يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ و هر که فرمان برد خدای را و فرستادهٔ او را در جهاد و غیر آن
يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ در آورد خدای تعالی او را به بهشتهایی تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ که میرود از زیر مساکن یا درختان او جویها وَمَن يَتَوَلَّ

...بودی بکرد اند از حکم خدا و رسول و فرمان او را نشنود در باب قتال و غیر آن يُعَذِّبْهُ عَذَابًا أَلِيمًا عذاب کند خدای او را عذابی ...
از ابن عباس منقولست که چون رسول صلعم بحدیبیه رسید ناقه او از رفتن باز ایستاد و هر چند او را میزدند میرفت تا در هم افتاد گفتند خلأت
گفتند این ناقه نافرمانست که بی جهتی و سببی خسپید رسول صلعم فرمود که عادت این ناقه این نیست و بی سببی نخسپید ولیکن خدائی که باز داشت
فیل بود از مکه آنرا باز داشت و از رفتن منع کرد پس آنجا فرود آمد و مردی از خزاعه آمد که نام او جواس بن امیه بود او را بمکه فرستاد تا
اعلام ایشان نماید که غرض آمدن آنحضرت بآن صوب نه حربست بلکه مدعای او طواف خانه کعبه و اتیان نمودن بافعال عمره است چون
جواس این پیغام را بایشان رسانید شتر او را پی کردند و قصد کشتن او نمودند وی از ایشان بگریخت پس رسول را ازین قضیه خبر داد آنحضرت
عمر را گفت که تو نیز بمکه برو و بار دیگر صورت حال را بایشان برسان عمر گفت مرا در مکه ناصری نیست و از بنی عدی کسی آنجا نمانده و باین جهت
از ایشان میترسم و از قتل خود هراسانم اما خویشان عثمان در آنجا هستند اولی آنست که وی این پیغام را بایشان رساند تا خطائی و ضرری
واقع نشود آنحضرت عثمان را نزد ابوسفیان فرستاد چون بنزدیک مکه رسید ابان بن سعد که از قبیله هوازن بود با او ملاقات کرده از
اسب خود فرود آمد و عثمان را سوار کرده خود در عقب او نشست و بمکه رفتند و عثمان پیغام مذکور را بایشان رسانید ایشان گفتند ما محمد را
نگذاریم که بمکه در آید اگر تو میخواهی طواف کن و باز گرد او گفت من پیش از رسول طواف نکنم و چون خواست که باز گردد مانع او شدند و وی را
محبوس ساختند و آوازه قتل او در حدیبیه شایع شد حضرت اصحاب را در زیر شجره جمع کرد و با ایشان تجدید بیعت نمود که با قریش قتال کنند و
از حرب رو گردان نشوند تا شهید شوند یا فتح نمایند پس همه باین وجه بیعت کردند مگر ابن قیس چنانکه گذشت و ایشان بقول صحیح هزار و
پانصد و بیست و پنج کس بودند صاحب کشاف از عبدالله معقل نقل کرده که پیغمبر در حین اخذ بیعت از صحابه در زیر شجره ثمره قرار گرفته و شاخهای از آن
بر پشت مبارک او رسیده بود و من در زیر او بایستادم و آن شاخ را بدست گرفته از پشت او بر داشتم و همه اصحاب بیعت کردند بر آنکه مطلقا
از حرب نگریزند تا آنکه کشته شوند یا فتح کنند حضرت فرمود که شما بهترین اهل زمینید و از جابر رویست که آنحضرت فرمود که بدوزخ در نرود
یکی از آن مؤمنانی که در زیر شجره ثمره بیعت کردند و این را بیعت الرضوان نام نهادند بجهت آنکه حق تعالی در شان ایشان فرمود که لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ
بتحقیق که حق تعالی خوشنود گشت عَنِ الْمُؤْمِنِينَ از گرویدگان صحابه إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ وقتی که بیعت کردند با تو در زیر درخت
ثمره فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ پس میدانست خدای تعالی آنچه در دلهای ایشانست از خلوص عقیده و وفا و صداقت نسبت بتو فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ
پس فرستاد آنچه سبب سکون و آرام دل بود بر ایشان یعنی الطافی که مقوی قلوب ایشان بود بر ایشان انزال فرمود از شجاعت و صلح حدیبیه و

خیبر

و نیز از آیات بینه بر صحت دانند بر علیت ایشان وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا و پاداش داد ایشان را فتحی نزدیک که فتح خیبر یا مکه است و از قول
اکثر مفسران انست وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً و دیگر جزا داد ایشان را از فضل عمیم خود غنیمتهای بسیار یعنی غنائم خیبر يَأْخُذُونَهَا که فرا گیرند آنرا
از ضیاع و عقار و امتعه و نقود یا غنائم هوازن که بعد از فتح مکه بود وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا و هست خدای غالب بر همه چیز پس دوستان
خود را نصرت دهد و بر دشمنان غالب گرداند حَكِيمًا دانا بحکم و مصالح بندگان یا حکم کننده بمغلوبیت دشمنان وَعَدَكُمُ اللَّهُ
وعده کرده است شما را خدای تعالی ای امت عالی همت مَغَانِمَ كَثِيرَةً غنیمتهای بسیار در بلاد فارس و روم و غیر آن از بلاد مغرب و مشرق
تَأْخُذُونَهَا که خواهید گرفت آنرا تا روز قیامت فَعَجَّلَ لَكُمْ هَٰذِهِ پس تعجیل نمود از برای شما این یک غنیمت را که خیبر است یعنی
پیش از همه غنائم بشما رسانید وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ و باز داشت دستهای مردمان را از شما یعنی دست اهل خیبر و حلفای ایشان را از شما
باز داشت باین وجه که خوف در دل ایشان افکند و بآن جهت در حصارهای خود متقاعد شدند و مقاتله و مقابله ننمودند تا شما از ضرر ایشان سالم ماندید
مرویست که چون حضرت رسول صلعم قلاع خیبر را محاصره فرمود قبیله اسد و غطفان قصد کردند که بمدینه روند و اموال اهل اسلام را غارت کنند
و اولاد و زنان ایشان را اسیر سازند حق تعالی ترس را در دل ایشان انداخت تا ازین امر متقاعد شدند وَلِتَكُونَ آيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ و تا باشد
آن غنیمت معجله نشانه مر مؤمنان را بر صدق قول حضرت بر وعده فتح یا بر وعده غنائم وَيَهْدِيَكُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا و تا بنماید شما را راهی راست
یعنی ثابت دارد شما را بر دین اسلام بسبب زیادتی یقین و بصیرت و صلح حدیبیه و فتح خیبر و غیر آن تا بفضل الهی مستوثق شوید و بر لطف
لم یزلی توکل نمائید و بر موعودات ربانی امیدوار باشید و قصه فتح خیبر ارباب سیر براین تفصیل آورده اند که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
از حدیبیه مراجعت نمود بعد از آن سباع بن عرفطه غفاری را در مدینه خلیفه خود ساخته بحکم وعده وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا کارسازی حرب خیبریان
نمود و با هزار و چهارصد کس از مدینه بیرون رفته متوجه قلاع خیبر شد ابی مروان اسلمی روایت کند که من از جد خود شنیدم که چون با رسول خدا
از مدینه بیرون آمدیم حضرت فرمود بایستید پس همه اصحاب ایستادند و دست نیاز بدرگاه حضرت کارساز برداشته دعای خیر در باره فتح
خیبر بتقدیم رسانید بعد از آن فرمود که قدم پیش نهید بفرمان خدا پس از آنجا بمنزل صهبا آمدند و در وقت سحرگاه از طریق وادی رجیع میان
قلاع خیبریان در آمدند از انس مالک روایت کنند که گفت من در آن سفر ردیف طلحه بودم چون بزیر حصن خیبر رسیدیم اهل آن بیخبر از قلعه
بیرون آمده با بیل و تیشه و ادوات زراعت روی بباغ و زراعت خود داشتند که ناگاه لشکر اسلام بنظر ایشان در آمد گفتند والله که این محمد است
و لشکریان او پس فرار نموده روی بحصارهای خود نهادند و درها را استوار کردند و رسول صلعم چون بحصن قموص رسید فرمود که الله اکبر خربت خیبر

خراب شد خیبر القصه یهود دل بر قتال نهاده مبارزان نامی ایشان از حصار بیرون آمدند و در برابر اهل اسلام بایستادند چون صفوف قتال بین الفریقین راست شد مرحب یهودی که از روسای دلاوران قلعه بود جرات نموده قدم پیش نهاد و از لشکر اسلام عامر بن اکوع پیش آمده با مرحب آغاز محاربه کرد بعد از آنکه ضربتی چند در میان ایشان رد و بدل شد شمشیر مرحب بر سپر عامر آمد او در غضب شده شمشیر خود را حواله ساق مرحب کرد چون شمشیر کوتاه بود بساق مرحب نرسید و بزانوی خودش آمد بیفتاد و بجهت آن زخم شهید شد و بعضی گفتند که بطل عمل عامر یعنی باطل شد کار عامر برادرش سلمة بن اکوع نزد رسول صلعم آمد و بگریست و گفت یا رسول الله بعضی از اصحاب میگویند که بطل عمل عامر حضرت فرمود دروغ میگویند بلکه حق تعالی دو اجر باو عطا فرماید بعد از آن مردمان بمقاتله مشغول شدند و حضرت در اول روز رایت را بابوبکر داده بود چون کارزار سخت شد ترسان شده اصحاب خود را بددل گردانید و روی بفرار نهادند روز دیگر رایت را بعمر خطاب داد او نیز با اصحاب خود ترسان و هراسان بازگشت و در آن روز رسول را درد شقیقه طاری شده بود و بآن جهت نمیتوانست که از خیمه بیرون آید در آخر روز چون صداع او تخفیف یافت بیرون آمده از کیفیت حرب سوال کرد صورت حال را بموقف عرض رسانیدند حضرت مغموم شده فرمود که والله لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله و رسوله کرارا غیر فرار لا یرجع حتی یفتح الله علی یدیه یعنی بخدا سوگند که فردا رایت را بکسی دهم که خدا و رسول او را دوست دارند و مکرر حمله کننده باشد بر اعدا و از ایشان فرار نکند و باز نگردد تا آنکه حق تعالی بر دست او فتح خیبر نماید و بخاری و مسلم نیز از قتیبة بن سعید این حدیث را در صحیح خود آورده اند و چون اصحاب این کلمات بابرکات از سید کاینات بشنیدند همه شب در فکر این بودند که آیا شخصی که لایق این امر باشد و لایق این منصب که تواند بود چون صبح شد هر یک از ایشان منتظر آن بودند که خلعت این سعادت بقد او راست آید پس سید عالم صلی الله علیه و آله فرمود که این علی بن ابی طالب علی کجاست گفتند درد چشم و صداع دارد و بواسطه آن از خیمه بیرون نمیتواند آمد فرمود که او را بطلبید پس دست او را گرفتند و نزد آنحضرت حاضر ساختند سرور عالمیان او را نزد خود خواند و سرش را در کنار خود نهاد و آب دهن مبارک خود را در چشم او کرد و دست مبارک بر سر او مالید فی الحال چشم او از تیرگی رمد روشن شد و صداع او زایل گشت بر وجهی که گویا هرگز المی و وجعی باو نرسیده پس در حق وی این دعا فرمود که اللهم احفظه عن الحر والبرد یا رب خدایا نگاه دار او را از گرما و سرما امیر المومنین صلوات الله علیه فرمود که از آن روز که سید عالم در حق من این دعا کرد سرما و گرما در من اثر نکرد ابو عبدالله حافظ از اسناد خود عبدالرحمن بن ابی لیلی روایت کند که امیر المومنین در گرما قبای پر پنبه زمستانی می پوشید و اصلا اثر التهاب حرارت از او مشاهده نمی شد و در زمستان جامه تنک تابستانی میداشت نه از گرما و نه از سرما متاثر می شد

منشا

منشا این از پدر خود استفسار کردم گفت من نیز نمیدانم لیکن از آنحضرت معلوم کنیم پس نزد امیر المومنین ع رفت و سبب این از او پرسید فرمود که روز خیبر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود لاعطین الرایة الیوم رجلا یحب الله و رسوله تا آخر بعد از آن مرا طلبید و گفت اللهم کفه الحر والبرد از آن روز دیگر سرما و گرما در نیافتم القصه حضرت رسول صلعم روز سیم رایت را باو تفویض نمود و فرمود برو نزد اهل خیبر که جبرئیل با تست و نصرت در پیش تست و ترس پراکنده شده است در دلهای دشمنان تو آنگاه امیر المومنین ع رایت را بر داشته خواست که متوجه حرب یهود شود پیغمبر صلعم فرمود که ای علی چون بساحت اهل خیبر رسی اول ایشان را بدین اسلام دعوت کن و تهدید و تخویف نما که اگر یکی از ایشان را هدایت کنی بهتر است ترا از شتران بسیار که سرخ موی باشند و همگی را تصدق کنی پس فرمود ای علی بدانکه اهل خیبر در کتاب خود خوانده اند که شخصی که حصن ایشان بگشاید و ایشان را منکوب سازد نام او ایلیا باشد چون با ایشان ملاقات کنی بگو نام من علی است که باذن الله تعالی مخذول خواهند شد مسلمه روایت کند که چون امیر المومنین علیه السلم بحربگاه رسید مرحب یهودی بمبارزت او بیرون آمد با سلاحی تمام و مغفری از فولاد بر سر نهاده و بر بالای مغفر خودی از سنگ تراشیده وضع کرده مرکب را جولان در آورد و رجزی آغاز کرد امیر المومنین ع در برابر او این رجز ادا نمود انا الذی سمتنی امی حیدره کلیث غابات شدید قسوره مرحب چون این رجز بشنید بر خود بلرزید بجهت آنکه مادرش باو گفته بود که من در واقعه دیدم که شیر بر تو حمله کرد و ترا مغلوب ساخت ترا امر در از شیر یا شخصی که مسمی بشیر باشد و خصلت شیر داشته باشد احتراز باید کرد اما حمیت جاهلیت مانع برگشتن او شده با امیر المومنین ع در مقام محاربه در آمد و آنحضرت بعد از عرض اسلام بر او و امتناع او از آن آغاز محاربه کرد و چند ضربت در میان رد و بدل شد آخر الامر امیر المومنین ع تیغ بر آورده چنان بر فرق وی زد که خود سنگی و مغفر فولادی را ببرید از سر و روی در گذشت و بحلق او رسید مرحب از مرکب بیفتاد و بجهنم پیوست یهودان چون آن ضربت را بدیدند رعبی و خوفی از آنحضرت در دل ایشان افتاد و همه بگریختند و بقلعه رفته در آن را استوار کردند امیر المومنین علیه السلم بدر قلعه آمد یکی از بالای قلعه آواز داد که ای مرد نام تو چیست فرمود که علی پس گفت ای علی من در کتاب خوانده ام که درین نزدیکی پیغمبری پیدا شود که سلام تحیت او باشد و او پسر عم خود را بدر این حصن فرستد و خدای تعالی حصن را بدست او بگشاید اگر تو صاحب فتح باشی مرا امان باشد یا نه گفت لک الامان از رسول آخر و گفت بجنبان در را امیر المومنین ع از گفتار او خوشحال شده در را بگرفت و بقوت دو بار بجنبانید حلقها و زنجیرهای آن در هم شکست و در را از جای برکنده بر بالای سر برد و بمقدار چهل گام در پس سر خود انداخت ابو عبدالله حافظ باسناد خود از رافع مولای رسول صلعم نقل کرده که امیر المومنین ع با یهودی مقاتله میکرد آن یهودی شمشیر را حواله سر آنحضرت کرد و سپر از دست او بیفتاد امیر در غضب شده در خیبر را بدست گرفت و سپر خود ساخت و با آن

محاربه مینمود تا فتح نمود و بعد از آن آنرا بینداخت و نیز ابو عبد الله باسناد خود از لیث بن ابی سلیم و او از ابو جعفر محمد بن علی صلوات الله علیه
نقل کرده که جابر بن عبد الله گفت چون امیر المؤمنین علیه السلم در خیبر برکند و بینداخت مسلمانان خواستند که بقلعه در آیند خندق حایل بود حضرت
در را بیاورد تا پلی سازد باطراف خندق رسید پس حلقه در را قبضه ساخت و در را بر سر دست نگاه داشت تا همه اصحاب و لشکریان پیغمبر با
توابع از انجا مرور کردند مرویست که یکی از اصحاب پیغمبر ص گفت یا رسول الله من عجب مانده ام از قوت علی که دری باین عظمت بر کنده
و بر دست داشته تا همه مردمان از ان میگذرند در دست او ستونست که اصلا متزلزل نمیشود رسول صلی الله علیه و آله فرمود که از دستش تعجب
میکنی و پایش را ملاحظه نمیکنی که تعجب دران بیشتر است چون پایش را ملاحظه کرد گفت یا رسول الله سبحان الله پای او بر هوا ایستاده حضرت
فرمود که نه چنین است بلکه جبرئیل شهپر خود را فرش ساخته و او بر بالای پر وی ایستاده است حضرت فرمود و هم باسناد لیث از جابر نقل کرده
که چهل مرد توانا بران شدند که آن در را از جای خود بجنبانند نتوانستند و بروایتی دیگر هم از جابر نقل کرده که هفتاد مرد بهم رفتند نتوانستند که از انجا
بردارند و بجای خود برند و نیز ابو عبد الله روایت کرده که امیر المؤمنین ع فرمود که چون در خیبر برکندم و سپر ساختم و لشکر بران بگذشتند یکی
با من گفت که زهی علی باری گران برداشته گفتم بخدای که گرانی آنرا بیش از سپری در نمی یابم پس فرمود که چون همه اصحاب بر بالای آن در
گذشتند من آن در را در خندق افکندم هفتاد کس متفق شدند تا آنرا بجای خود برند نتوانستند و در کتاب دلایل النبوه از ابی بکر بیهقی نقل
کرده اند که پیغمبر ص یک یک از حصنهای خیبر میگشاد و مالها و غنایم آنرا بر اصحاب قسمت میفرمود تا کار محاربه بحصن سطیح و سلالم رسید و
این آخرین حصن بود حضرت رسالت پناه ص قریب به ده روز و بروایتی دیگر پانزده روز در پای آن حصن محاربه نمود تا آنرا فتح کرد
و از محمد بن اسحق مرویست که از حصون خیبر اول حصن ناعم را فتح کردند پس نطاة و شق را بعد از آن یهودان در حصن صعب بن معاذ متحصن شدند
و آن نیز بعد از محاربه بسیار مفتوح گشت و اقمشه و امتعه بسیار از ایشان بدست مسلمانان در آمد پس بمحاصره قموص مشغول شدند و حضرت رسول ص را
صداع طاری شده بود و جهت آن نمیتوانست سوار شود و قلعه بغایت محکم بود و بعد از محاربه بسیار بدست شاه ولایت صلوات الله علیه مفتوح
گشت و درین محاربه مرحب یهودی را بقتل آورد چنانکه گذشت و این حصار سلام بن ابی عقیق بود القصه اصحاب غنیمت آنرا بتصرف
خود در آوردند و در میان آن صفیه بنت حیی بن اخطب بود و بلال این هر دو زن را بر کشتگان ایشان بگذرانید بار دیگر چون آن زن که با صفیه بود
کشتگان قوم خود را بدید فریاد بر کشید و روی بخراشید و خاک بر سر خود ریخت رسول ص فرمود از من دور کنید این زن شیطان صفت را
پس رسول صلی الله علیه و آله بلال را گفت رحمت از تو نزع شده که زنان را بر کشتگان میگذرانی انگه صفیه را نزد خود خواند و روی مبارک بر او افکند و دامن

دامن ستد که آنحضرت او را برای خود برگزیده و صفیه پیش ازین در واقعه دیده بود که ماه آسمان در کنار او افتاد این خواب را با شوهر خود
که کنانه بن ربیع بود نقل کرد طپانچه سخت بر رویش زد که کبود شد و گفت مگر میل پادشاه حجاز کرده که محمد است چون حضرت رسول ص از کبودی
بدید منشا آنرا از وی پرسید صورت حال را تقریر کرد انگه کنانه ربیع را نزد رسول آوردند و او صاحب کنز بنی النضیر بود رسول ص او را گفت که مالها
نزد تست حاضر کن قبول نکرد او را بزبیر سپرد که عذاب کن وی را تا اقرار کند یهودی گفت من او را در فلان خرابه دیدم که تردد میکرد حضرت
فرمود تا آن خرابه را بشکافتند و مال بسیار بیرون آوردند و زرهای دیگر از او طلبیدند اقرار نکرد پس او را در شکنجه کردند و تو نیامد انگه او را
بمحمد بن مسلمه داد تا دیر او را عوض برادر و عم خود که در قلعه کشته بود قصاص کرد بعد از آن ابن ابی عقیق التماس کرد که از قلعه پایین آید و سخنی چند
بگوید حضرت رخصت داد وی بیامد و بعد از تنزل بسیار و تضرع بیشمار مصالحه کرد باینکه جمیع اموال و اراضی و نقود و اقمشه و امتعه و مواشی
و رخوت و اثواب به پیغمبر ص واگذارند مگر جامه که پوشیده اند پس رسول ص فرمود که بری باشد از شما ذمت خدا و رسول اگر چیزی از من
پوشیده باشید پس برین مصالحه واقع شد بعد از آن اهل خیبر گفتند که چون ما رسوم و آداب عمارت و زراعت این حصون نیک میدانیم ما را
بحال خود واگذارید تا محافظت منازل خود مینمائیم و عمارت و زراعت آن میکنیم و انچه حاصل می شود تنصیف میکنیم رسول ص باین راضی شده
با ایشان مقاطعه کرد باین شرط که هرگاه خواهیم شما را ازین حصن اخراج کنیم و چون خبر فتح قلاع خیبر باهل فدک رسید بیامدند و امان طلبیدند
و حصون فدک را تسلیم کردند و رسول ص بر طریق اهل خیبر با ایشان مصالحه و مقاطعه فرمود پس زمین خیبر فی مسلمانان شد جهت انکه
بمحاربه مفتوح شده بود و فدک خاصه رسول ص گشت بسبب انکه بی حرب بدست پیغمبر در آمده بود و رسول ص بعد از فتح خیبر و فدک چند روز
بجهت استراحت توقف فرمود و زینب بنت حارث که زن سلام بن مشکم بود و دختر برادر مرحب گوسفندی بریان کرده برسم هدیه نزد
پیغمبر ص آورد و از خادمان عتبه علیه نبویه پرسید که پیغمبر کدام عضو گوسفند را بیشتر دوست دارد گفتند دست آن پس در خوردن دست
آن گوسفند را زهرآلود ساخت و باقی اعضا را نیز قدری زهر بمالید و چون آن بریان را نزد رسول ص آورد پاره از گوشت دست آنرا برداشت
و به پیغمبر داد حضرت جزوی از ان گوشت بر دندان نضغ فرمود و بینداخت و بشیر بن براء پاره از ان بخورد پس حضرت فرمود که کتف
این گوسفند مرا خبر داد که مرا زهرآلود ساخته اند انگاه زینب را طلبید و این صورت از او پرسید معترف شد باینکه این عمل کرده ام تا تو
مرا باین خبر دهی و یقین من در نبوت تو زیاده گردد حضرت باین سخن از سر گناه او درگذشت پس بشیر بجهت خوردن آن طعام مسموم وفات
کرد از مادر بشیر مرویست که در مرض الموت حضرت رسول ص بعیادت وی رفتم فرمود که ای مادر بشیر همیشه آن لقمه گوشت که در خیبر با پسر تو

خورزم معاودت میکرد و هرسال اثر آن بر من ظاهر میگشت تا آنکه الحال زمان آن شده که رگ گردن مرا قطع کند و از اینجاست که
اهل اسلام روایت کرده اند که آنحضرت بجهت رتبهٔ نبوت درجهٔ شهادت یافت و بمدارج شهدا عروج کرده بجوار ایزدی پیوست
القصه حق تعالی بعد از وعدهٔ غنیمت فتح خیبر بشارت غنایم و فتوح دیگر بامت خیر البشر داده میفرماید وَأُخْرَىٰ لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا
و وعده کرد خدای تعالی شما را غنایم دیگر که هنوز قادر نشده اید بران و یا وعده داده شما را قریهٔ دیگر که مکه است یا قری و بلاد دیگر تا روز قیامت
قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا بدرستی که احاطه کرده است علم خدا بان غنایم یا فتح مکه یا فتح دیگر که عنقریب بران دست یابید و بروایت ابن عباس
مراد بآنها مداین و فارس و روم و شام است چه پیغمبر ایشانرا بشارت داده بود بر کنوز کسری و قیصر در حینی که اصلا قدرت نداشتند
بر قتال فارس و روم و فتح مداین و غیر آن وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا و هست خدای بر همه چیزی توانا چه قدرت او ذاتیه است
حاصل که میفرماید حق تعالی غنایم دیگر را بشما عطا خواهد فرمود بفضل شامل و عنایت کامل و لطف الهی فراخور حال شماست بجهت علم او باخلاص
و وفا و صدق و صفای شما وَلَوْ قَاتَلَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا و اگر مقاتله کردندی با شما آنانکه نگرویده بودند از اهل مکه یا بنی اسد و غطفان
که اراده غارت مسلمانان داشتند در مدینه یا امثال آنها لَوَلَّوُا الْأَدْبَارَ هر آینه گردانیدندی پشتها را یعنی هزیمت کردندی از شما
بجهت رسوخ عقیده و یکجهتی شما ثُمَّ لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا پس نیافتندی دوستی و کارسازی که حراست ایشان نماید و از ایشان دفع ضرر کند
وَلَا نَصِيرًا و نه یاری که نصرت ایشان دهد این آیه دالست بر علوم غیبیه که در زمان مستقبل وجود دید اگر سُنَّةَ اللَّهِ سنت نهاده است
خدای تعالی سنت نهادنی در میان شما الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ آنچنان سنتی که گذشته است پیش ازین در میان امتان دیگر یعنی طریقه و عادت
قدیمهٔ الهی جاریست در میان امم سابقه و لاحقه که همیشه انبیا و اولیای او بر اعدا غالب باشند و اهل طاعت منصور و اهل معصیت مخذول و مقهور
کما قال الله تعالی لأغلبن انا و رسلی وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا و هرگز نیابی مر طریقه و عادت خدا را تغیر دادنی در نصرت انبیا و اولیا
یعنی هیچکس نتواند که طریقهٔ او سبحانه را متبدل سازد و متغیر گرداند از انس بن مالک روایتست که در حینی که حضرت رسول صلعم در حدیبیه نزول فرموده بود
هشتاد تن از اهل مکه در وقت نماز صبح از کوه فرود تاختند تا اصحاب را بقتل رسانند صحابه بر ایشان غالب شده همه را اسیر گرفتند پس پیغمبر ایشانرا آزاد
کرد تا در حرم قتل واقع نشود مقارن این حال آیه آمد که وَهُوَ الَّذِي و او آنکس است که از محض فضل خود كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ باز داشت دستهای
کفار مکه را از شما وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ و باز داشت دستهای شما را از ایشان بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ در اصل زمین حرم
پس از آن که نصرت داده بود شما را بر ایشان مراد آن هشتاد کس اند وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و هست خدای تعالی بآنچه میکنید از جهاد با کفار در

اول

اول بار برای فرمانبرداری ستید اثر او با ذیت ایشان باز میدارید و نمی کشید بجهت تعظیم حرمت حرم محترم پروردگار بصیر
بیناست شما را بران جزای نیکو خواهد داد در دنیا و عقبی و نزد بعضی آنست که عکرمة بن ابی جهل با پانصد کس بحدیبیه آمد تا با پیغمبر جهاد نماید
آنحضرت خالد بن ولید را با جمعی فرستاد و ایشانرا منهزم ساخته بدوانید تا همه را در حیطان مکه داخل گردانید و برگشت حق تعالی این آیه فرستاد
و بعد از آن سبب منع دخول مسلمانان درین سال بمکه بیان کرده فرمود که هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا ایشانند آنانکه نگرویدند بخدا و رسول او
وَصَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ و باز داشتند شما را از دخول مسجد الحرام و طواف کعبهٔ معظمه و احلال از عمره وَالْهَدْيَ و منع کردند آنرا
نیز که از روی هدیه برای قربان آورده بودند از شتران مَعْكُوفًا در حالتی که باز داشته شده بود أَنْ يَبْلُغَ مَحِلَّهُ از آنکه برسد بجای خود یعنی
بمکان نحر که مکه است همچنانکه موضع ذبح منی است و هدی که همراه داشتند هفتاد شتر بود که تقلید و اشعار کرده بودند و بحدیبیه آورده چون راه
خانهٔ کعبه ممنوع شد همانجا نحر کردند آنچه از سوق این آیه لاحقه مفهوم میشود آنست که کفار بسبب آنکه شما را از عمره منع کردند و قربانی شما
نگذاشتند که بمحل خود رسد مستحق قتال و ایلام اند ولیکن شما را درین سال از قتال ایشان باز میداریم بجهت آنکه آسیبی و ضرری رسد بجماعت
مؤمنانی که در مکه اند چنانکه بیان میکند وَلَوْلَا رِجَالٌ مُؤْمِنُونَ و اگر نبودندی مردان ایمان آورنده وَنِسَاءٌ مُؤْمِنَاتٌ و زنان گرونده
لَمْ تَعْلَمُوهُمْ که ندانید شما ایشانرا و بر ایمان ایشان وقوف ندارید بجهت اختلاط بمشرکان و آن هفتاد و دو مرد و زن بودند که کتمان ایمان
میکردند از مشرکان و بجهت ضعف و عجز نمیتوانستند که از میان ایشان بیرون آیند پس اگر نه آن بودی أَنْ تَطَئُوهُمْ که کام می نهادید
بران مؤمنان یعنی ایشانرا در زیر پای کرفتید و هلاک میکردید در وقت مقاتله با کفار فَتُصِيبَكُمْ مِنْهُمْ پس میرسید شما را بجهت کشته شدن ایشان
مَعَرَّةٌ مکروهی که آن غم و تاسف شماست بود بر قتل آن مؤمنان یا سرزنش اهل کفر بر کشتن شما اهل دین خود را یا کراهت بغرامت قتل که آن
دیه و کفارهٔ قتل خطاست بِغَيْرِ عِلْمٍ در حالتی که علم نداشتید باحوال ایشان یعنی اگر نه بجهت آن بودی که در وقت محاربه می کشتید اهل ایمانرا بی آنکه
که علم بایمان ایشان نداشتید هر آینه دست شما را از کفار مکه کوتاه نمیکردیم و همه را مغلوب و مقهور می ساختیم پس از جهاد ایشان باز داشته تا بدید
لِيُدْخِلَ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ تا داخل گرداند خدای در رحمت و بخشایش خود هر کرا خواهد از آنهائی که اسلام قبول کنند بعد از صلح اهل مکه
یا داخل سازد ایشانرا در رحمت خود بجهت سالم ماندن ایشان بقتل در آوردن شما و شما را در بخشش خود بجهت سلامتی شما از طعن و عیب کفار
بجهت کشته شدن اهل اسلام در میان ایشان لَوْ تَزَيَّلُوا اگر آن مؤمنان از کافران جدا و متمیز بودندی لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا هر آینه
عذاب میکردیم آنانرا که کافر شدند مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا از اهل که عذابی دردناک بقتل و سبی و غارت پس با برکت و حرمت مؤمنان آنجا دیار

عذاب قتل و سبی را از ان کفار باز داشتیم از امام جعفر صادق ع منقولست که امیر المؤمنین صلوات الله علیه را از تفسیر این آیه پرسیدند
فرمود که معنی آنست که اگر چنانچه اولادی که در اصلاب این کافرانند و علم ما بایمان ایشان تعلق گرفته از آبای خود متمیز و متفرق بودندی
ما ایشانرا بعذاب قتل میساختیم زهری و عروة بن زبیر و مسور بن مخرمه تفصیل صلح حدیبیه برین وجه ایراد کرده اند که سید عالم صلی الله
علیه و آله و سلم از مدینه بقصد عمره با هفتصد کس از اصحاب خود روی بمکه نهاد و چون بذو الحلیفه رسید احرام گرفت و شتران را اشعار و
تقلید کرد و از انجا جاسوسی از بنی خزاعه بمکه فرستاد تا از احوال قریش استفسار کند و در حینی که آنحضرت با اصحاب بغدیر اشطاط رسیدند
که قریب بکوه عسفانست آن جاسوس آمد و خبر داد که رؤسای قریش چون کعب بن لوی و عامر بن لوی و غیره جماعه احابیش را جمع کرده اند
تا با شما مقاتله کنند و یا از دخول کعبه و زیارت مکه معظمه باز دارند رسول صلعم با اصحاب بر سبیل مشورت فرمود که شما چه مصلحت می بینید آیا
برویم و قتل و سبی زنان و فرزندان ایشان بکنیم یا آنکه هرکه با ما در مقام مقاتله در آید با او مجاهده کنیم ابوبکر گفت برویم حضرت فرمود که رای
تو صوابست اما چونکه بقتل نیامده ایم بلکه بزیارت خانه کعبه متوجه شده ایم اولی شق ثانیست و غرض رسول درین مشورت آن بود که
تا رای اصحاب را استخراج کند و اگرنه آنحضرت برای صواب اعلم بود آنگه با اصحاب گفت که روانه شوید ایشان میرفتند تا بعسفان رسیدند
بشر بن سفیان از مکه می آمد نزد رسول صلعم آمد و گفت یا رسول الله قریش یکبار بر تو پلنگ پوش شده اند یعنی بدشمنی تو متفق الکلمه اند
و کمر عداوت تو بر میان بسته اند نخواهند گذاشت که تو بمکه روی و آنکه خالد بن ولید با جمعی بسیار که طلیعه لشکر ایشانست بکراع الغمیم نزول نموده
حضرت فرمود که اگر ایشانرا بر من قوت تسلط بودی مراد ایشان حاصل شدی بخدا سوگند که اگر در طریق تنزل با من سلوک نکنند با ایشان
مقاتله کنم و بتایید الهی همه را مغلوب سازم پس فرمود که کیست از شما که ما را براهی برد که رهگذر ایشان نیست مردی اسلمی گفت من براهی دشوار
شما را بایشان رسانم فرمود روانه شوید اصحاب روانه شدند و چون مواضع دشوار را طی کردند و بزمین هموار رسیدند رسول صلعم فرمود که بگوئید
نستغفر الله و نتوب الیه همه اصحاب باین کلمه مترنم گشتند حضرت فرمود که این خطه ایست که بر بنی اسرائیل عرض کردند و ایشان قبول
نکردند چون بطلیعه رسیدند فرمود که راه دست راست بروید پس اصحاب بدست راست میل کردند و میرفتند تا بثنیة المرار رسیدند که
محیط حدیبیه است و در انجا ناقه حضرت رسول صلعم بروجهی که مذکور شد بی سبب فرو خسپید اصحاب گفتند گویا این ناقه سرکش است که بی جهت
و سبب خسپید حضرت فرمود که لا و لکن حبسها حابس الفیل پس ناقه را برپای کردند و از ان راه عدول کرده باقصای حدیبیه بر سر چاهی که
آب اندک داشت نزول فرمود ببرکت و میامن آنحضرت چنانکه مذکور شد آب چاه بسیار گردید بعد از ان بدیل بن ورقای خزاعی با جمعی از

خزاعه

خزاعه در رسیدند و گفتند یا رسول الله کعب بن لوی و عامر بن لوی با عوذ مطافیل لشکری جمع کرده اند بقصد آنکه ترا از مسجد الحرام منع
کنند رسول صلعم فرمود که من بقتال هیچکس نیامده ام بلکه قصد زیارت دارم بخدای که اقدام ایشان و وقوع عذاب استیصال است بر ایشان
و اگر چنانکه خواهند مصالحه کنم با ایشان در مدتی معین که نه مرا با ایشان نزاعی و نه ایشانرا با من تعرضی باشد و اگر درین مدت قبول اسلام
نمایند فهو المراد بفراغت و امنیت در منازل قرار گیرند و اگر چنین نکنند بحق خدائی که جان من بید فرمان اوست که با ایشان مقاتله کنم
تا آنکه خدا مرا بر ایشان ظفر دهد و یا آنچه امر الهی باشد بر من جاری شود بدیل گفت من بروم و مضمون این کلام را بسمع ایشان رسانم
و به بینم که درین باب چه میگویند پس نزد قریش آمد و این معنی با آنها اظهار کرد عروة بن مسعود برخواست و با قریش گفت این مرد
سخن نیکو میگوید که خیر ما در آنست اگر قبول این امر میکنید فهو المراد و اگرنه مرا با او نزد محمد فرستید تا من نیز سخنی چند بگویم ایشان قبول
کرده ویرا نزد رسول صلعم فرستادند و آنحضرت آنچه ببدیل گفته بود با او تکرار نمود عروه گفت ای محمد بخدا که در برابر تو جماعتی می بینم که اگر
در حالت حرب از تو فرار نمایند و ترا تنها بگذارند ابوبکر او را دشنام داد و گفت آیا ما این نوع فعل را با رسول خدا بجا آریم عروه گفت این
کیست گفتند ابوبکر بن ابی قحافه عروه گفت بخدا که اگر نه این بودی که تو پیش ازین در حق من کاری کرده و من مکافات آنرا بتو نرسانیده ام
و اگرنه آنچه حق جواب این سخن بود بتو میگفتم پس عروه در سخن گفتن بپایی دست بروی رسول صلعم میرسانید و بحرمتی میکرد مغیرة بن شعبه که
خودی بر سر گرفته و شمشیر حمایل کرده بر زبر سر او ایستاده بود هرگاه که عروه دست دراز کردی وی قبضه شمشیر بدست او زدی و گفتی
دست را پیش خود نگاهدار و ترک بی ادبی کن و اگر دست ترا باین شمشیر قطع کنم گفت این چه کس است گفتند مغیرة بن شعبه عروه در مقام سرزنش
او در آمده گفت ای ابن شعبه تو آن منی که خیانت کردی و در غدر سعی نمودی و این جهت آن گفت که مغیره در زمان جاهلیت با قومی
مصاحبت کرد و آخر مال ایشانرا اخذ نموده ایشانرا بقتل رسانید پس نزد رسول صلعم آمد و اسلام آورد رسول فرمود که اسلام ترا قبول کردم اما
مال تو مال غدر است و ما را بآن احتیاج نیست پس عروه نیک نظر کرد دید که اصحاب نزد آن قدوه احباب کمر خدمتکاری در میان بسته اند
و آنچه آنحضرت بایشان امر میکرد مبادرت بآن میکردند و بطریق خادمان و چاکران دست بر بسته و سر در پیش افکنده نزد او ایستاده بودند
و از غایت خشیت در حین تکلم بروی او نگاه نکردندی و سخن را نرم و آهسته گفتندی و در هر محلی که وضو ساختی یا آب دهن انداختی بر یکدیگر
سبقت کرده آنرا بر داشتندی و بجهت تیمن و تبرک بر روی خود مالیدندی و چون عروه تعظیم و تکریم آنها را بدید باز گشت و گفت ای قوم
من ملوک عالم و سلاطین بنی آدم را بسیار دیده ام مانند قیصر روم و کسری فارس و نجاشی حبشه بخدای که هرگز هیچ پادشاهی ندیده ام که در میان

لشکر خود مطاع تر از محمد باشد در میان اصحاب پس آنچه دیده بود از تجملی و چاکری در خدمتگاری ایشان با قریش باز گفت که ای قوم
باین عظمت بر شما عرض رشد و صلاح میکند قبول آن کنید مردی از کنانه گفت مرا بگذارید که بروم و از کیفیت سلوک اصحاب با او معلوم کنم
گفتند برو چون نزدیک رسول رسید پیغمبر ص فرمود که این فلان کس است از فلان قوم که تعظیم هدی بجای می آورد لبیک زنان باستقبال وی
بیرون روید و شتران هدی را همراه خود ببرید ایشان چنین کردند و چون آن مرد اینحال را دید گفت سبحان الله چنین قومرا از خانهٔ خدا
چگونه منع توان نمود پس باز گشت و ایشانرا بصلح ترغیب نمود ایشان حلیس بن علقمه را فرستادند و او سید احابیش بود رسول ص چون او را
دید گفت این از قوم متعبد است هدی را پیش او باز برید چون او هدی را با اشعار و تقلید بدید گفت لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
و باز گشته این صورترا با قریش باز گفت در عقب او مکرز بن حفص از ایشان اذن طلبیده نزد رسول آمد چون پیغمبر ص او را بدید فرمود که این
مکرز است که بسمت فسق و فجور مشهور است پس بیامد و با رسول ص آغاز سخن کرد و در اثنای مکالمه سهیل بن عمرو در رسید و با رسول ص گفت
من از جانب قریش آمده ام تا با شما صلح کنم و عهدنامه از شما بستانم پس رسول ص امیر المؤمنین ع را طلبید و طریق صلح نامه را با آنحضرت
املا کرد و امیر المؤمنین ع بفرمودهٔ سید المرسلین نامه را به بسم الله الرحمن الرحیم معنون ساخت سهیل گفت ما رحمن را نمی شناسیم چون این
نوشته میان ما و شما است پس باید چیزی نوشت که ما معرفت بآن داشته باشیم در عنوان نامه بنویس که باسمک اللهم مسلمانان گفتند ما بسمله را
ترک نمیکنیم رسول ص فرمود که یا علی آنچه سهیل میگوید بنویس حضرت امیر عنوان نامه را باین نام موشح ساخت آنگه رسول ص فرمود که بنویس
هذا ما قاضی علیه محمد رسول الله سهیل گفت اگر ما میدانستیم که تو رسول خدائی هرگز این نزاع با تو نمیکردیم و ترا از خانهٔ خدا منع نمی نمودیم حضرت
فرمود من رسول خدایم اگرچه شما مرا تکذیب میکنید یا علی محو کن رسول الله را امیر المؤمنین گفت یا رسول الله دست من بمحو کردن اسم تو از
نبوت جاری نمیشود پیغمبر ص صلح نامه را گرفته آنرا محو فرمود و گفت بنویس هذا ما قاضی علیه محمد بن عبد الله پس صلح نامه را باین طریق نوشتند
و در آن درج نمودند که ده سال میان ایشان حرب نباشد و در این مدت هر که از اصحاب رسول ص بحج و عمره یا تجارت بمکه آید بر نفس و مال خود
ایمن باشد و هر که از قریش بمدینه آید و از آنجا بمصر و شام رود نیز ایمن باشد و هر که در این مدت بی رخصت ایشان نزد مسلمانان آید او را
باز دهند و هر که از اهل اسلام نزد ایشان رود باز ندهند این شرط بر مسلمانان دشوار آمد رسول ص فرمود که از این جهت در گذرید هر که از ما
بجانب ایشان رود از رحمت خدا دور است و سزاوار غضب و سخط اوست و هر که از ایشان بجانب ما آید او را با ایشان رد میکنیم پس اگر
علم الهی بایمان او متعلق است راه بیرون رو از برای او پیدا خواهد کرد و از ضیق اهل کفر نجات خواهد داد و نیز در آن درج کردند که هر که

خواهد الحال بعقد و عهد محمد در آید و هر که خواهد بعقد و عهد ایشان رود فی الحال بنو خزاعه برجستند و گفتند ما در عهد محمدیم و بنو بکر گفتند ما در عهد
قریشیم پیغمبر گفت پس بگذارید تا بطواف خانه رویم سهیل گفت امسال زیارترا موقوف کنید و با ما بمکه در میائید در سال آینده ما سه روز
از مکه بیرون رویم و شما با سلاح مکه در آئید و این زمان با سلاح سوق هدی کنید و باز گردید رسول ص فرمود تا هدیرا بر اندند و ایشان در مدینه
راه هدی را باز داشتند در اثنای این حال جندل بن سهیل بیامد از پائین مکه با بندهای گران و خود را در میان مسلمانان انداخت پدرش چون
چنان دید گفت ای محمد این اول آنچیزیست که با یکدیگر مصالحه نمودیم باید که رد کنی او را رسول گفت من رد او نمیکنم و راضی بآن نیستم سهیل
گفت بخدا قسم که من بر تو هیچ چیز صلح نمیکنم رسول گفت پس او را امان ده سهیل گفت او را امان نمیدهم رسول ص باز مبالغه نمود و سهیل راضی
نشد پس مکرز گفت بلی او را امان دادیم جندل گفت ای مسلمانان من که مسلمان شده باشم چگونه نزد مشرکان روم و بچه نوع از دست ایشان
رهائی یابم رسول فرمود برو و صبر کن تا خدا فرجی بدهد چه ما راضی باین شرط شدیم و خلاف آن نیکو نیست پس سهیل دست او را گرفته می برد
و انواع ایذا و آزار باو میرسانید و عمر خطاب گفت بخدا سوگند که من از زمانی که مسلمان شدم چنین شکی در اسلام نیاوردم که در این روز پس نزد رسول ص
آمدم و گفتم نه تو پیغمبر خدائی فرمود بلی من پیغمبر خدایم و فرستادهٔ او گفتم نه ما بر حقیم و دشمنان ما بر باطل فرمود بلی چنین است گفتم نه وعدهٔ خدا
حق است فرمود آری گفتم نه آنچه تو گفتی از نزد خداست فرمود چنین است گفتم چگونه است که تو ما را میگفتی که در مکه میروید و در آنجا حلق و تقصیر
میکنید و الحال برخلاف اینست فرمود که من هیچ گفتم که این صورت امسال دست دهد بلکه گفتم عنقریب در مکه خواهیم رفت حلق کرده و تقصیر بجای
آورده گفتم صدقت یا رسول الله راست گفتی و از این توبه کردم پس صلح نامه را تمام کردند و نام گواهان از جانبین بر آن ثبت نمودند رسول ص فرمود
که همین جا ذبح کنید و سر بتراشید کسی مرتکب آن نشد بار دیگر اعاده فرمود و هیچکس بآن اقدام ننمود پس آنحضرت در غضب رفته بخانهٔ ام سلمه آمد
و عدم اطاعت اصحاب را باو باز گفت ام سلمه گفت تو ملتفت ایشان مشو و شتر خود را بکش و سر بتراش رسول از خانه بیرون آمد و ملتفت هیچکس نشده
شتر را بدست خود بکشت و حلاق را طلبیده سر بتراشید مردمان چون چنان دیدند همگی شتر را بکشتند و سر تراشیدند و بعضی بجای حلق تقصیر
کردند و از عدم اطاعت رسول ص پشیمان شده تاسف بسیار بر آن خوردند پس رسول فرمود که رحم الله علی المحلقین گفتند یا رسول الله
والمقصرین فرمود که رحم الله علی المحلقین باز گفتند والمقصرین فرمود رحم الله علی المحلقین والمقصرین گفتند یا رسول الله چرا محلقین را
سه بار رحمت کردی و مقصرین را یکبار فرمود زیرا که مقصرین شک کردند و محلقین شک نکردند بعد از آن جمعی زنان بیامدند و با رسول ص
بیعت کردند و در حق ایشان این آیه نازل شد که یا ایها الذین آمنوا اذا جاءکم المؤمنات مهاجرات پس رسول ص بمدینه مراجعت نمود

وعتبة بن اسید که ملقب بود بابی بصیر مسلمان شده بود و در دست اهل مکه اسیر بود چون شنید که پیغمبر صلی الله علیه و آله معاودت نموده فرار نمود و نزد رسول صلعم آمد اهل مکه در حق او نامه نوشتند و بدو مرد از بنی عامر داده نزد رسول الله صلعم فرستادند و او را طلب کردند آنحضرت بنا بر شرط مصالحه او را گفت بمکه رو گفت یا رسول الله مرا نزد مشرکین میفرستی فرمود برو و صبر کن که میان من و ایشان عهدیست که خلاف آن نمیتوانم کرد عتبه بالضروره با آن دو مرد متوجه مکه شد و چون بذی الحلیفه رسیدند بخرما خوردن مشغول شدند و تیغ در میان برداشته نهاده بود عتبه گفت این نیک تیغی است رخصت باشد که تماشا کنم گفتند روا باشد آن تیغ را برکشید و بجنبانید و یکی را بکشت دیگری از او گریخته بمدینه آمد چون رسول صلعم او را مشوش الحال دید پرسید که ترا چه رسیده صورت حال باز گفت در حال عتبه با تیغ کشیده نزد رسول صلعم آمد و گفت یا رسول الله خدای تعالی تمام گردانید عهد ترا مرا نزد ایشان فرستادی و خدای مرا از دست ایشان نجات داد رسول صلعم از قول او اعراض کرد عتبه از فحوای کلام فهمید که باز بمکه می باید رفت از مدینه بیرون آمد و در راه شام بکنار دریا که رهگذر قریش بود فرود آمده مسلمانان که در مکه بودند خبردار شده فرار میکردند و نزد او می آمدند تا هفتاد مرد بر سر او جمع شدند و جندل بن سهیل نیز از مکه فرار نموده با ایشان ملحق شد پس هر قافله که از قریش بشام میرفت می کشتند و غارت میکردند قریش تنگ آمده رسول صلعم را شفیع آوردند و با او قرار دادند که هر که از ما بنزد شما آید رد مکنید پس رسول صلعم ایشان را باز خواند و حق تعالی قصه مذکوره علی الاجمال یاد پیغمبر میدهد که اِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا یاد کن ای محمد چون گردانیدند آنانکه نگرویدند فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ در دلهای خود حمیت را یعنی آن چیز را که دل را گرم و افروخته گرداند از خشم و غضب و بآن جهت گفتند که چون محمد در بدر و احد پدران ما را کشته سوگند بلات و عزی خوردند که او را در منازل خود در نیاریم یا آنکه چون پدران ما معتاد او نشدند ما نیز برسالت او ایمان نیاریم چون حمیت جاهلان را مرعی داشتند فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ پس فرو فرستاد خدای تعالی طمانینه و آرامش خود را یعنی آن چیز را که سبب اطمینان و آرام دل بود از نزد خود فرستاد عَلَىٰ رَسُولِهِ بر پیغمبر خود وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ و بر گرویدگان با او تا ترک مقاتله کرده بمصالحه راضی شدند و یا در حینی که سهیل بن عمرو و حویطب بن عبد العزی و مکرز بن حفص راضی شدند که بر عنوان صلح نامه بسم الله الرحمن الرحیم و محمد رسول الله باشد مؤمنان خواستند که از آن ابا کنند و با ایشان در مقام مقاتله و منازعه در آیند حق تعالی در دل ایشان انزال سکینه فرمود و بجهت آن حلم را شعار خود ساخته قبول نمودند وَأَلْزَمَهُمْ و لازم گردانید یعنی ثابت ساخت خدای تعالی مؤمنان را كَلِمَةَ التَّقْوَىٰ سخنی که سبب پرهیزکاریست از طغیان و عدوان مراد کلمه شهادتست یا بسم الله که اهل نفاق نگذاشتند در عنوان نامه بنویسند یا کلمه محمد رسول الله و متوی قول اوست انکه از امیر المؤمنین علیه السلم کلمه تقوی را

حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ حمیت و عصبیت جاهلیت بسبب غضب و خشم ایشان بود

پرسیدند فرمود که این لا اله الا الله والله اکبر وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا و هستند مؤمنان سزاوار بر آن از غیر ایشان وَأَهْلَهَا و اهل آن و اولی بآن یعنی ایشان بنده استحقاق و اهلیت این کلمه دارند نه غیر ایشان یا آنکه ایشان احق و اولی اند بنزول سکینه وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا و هست خدای بهمه چیزی دانا و از انجمله علم اوست ببواطن و سرایر آدمیان و لهذا ذم مشرکان نموده بحمیت و مدح مؤمنان نموده بانزال سکینه و لزوم کلمه و قبل از این گذشت که رسول صلعم پیش از آنکه بحدیبیه رود در واقعه دیده بود که او و اصحاب با جمعیت تمام و امنیت با علام بمکه داخل شده و حلق و تقصیر نموده بودند صورت واقعه با اصحاب باز گفت ایشان شاد گشتند و تصور کردند که تعبیر این واقعه امسال بفعل خواهد آمد و چون از حدیبیه مراجعت نمود عبد الله بن ابی و عبد الله بن نفیل و رفاعة حارث گفتند بخدا سوگند که ما حلق و تقصیر نکردیم و مسجد الحرام را مشاهده ننمودیم پس چگونه خواب پیغمبر راست باشد و عمر خطاب نیز بسبب این از اسلام خود متشکک بود حضرت چون این سخن بشنید فرمود که من نگفتم که امسال این صورت متحقق شود پس حق تعالی اینجا بجهت تصدیق واقعه پیغمبر و وقوع تعبیر آن در آینده این آیه فرستاد که لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ هر آینه راست گردانید خدای تعالی رَسُولَهُ الرُّؤْيَا فرستاده خود را آنچه در خواب دیده بود یعنی خواب او را متحقق ساخت بِالْحَقِّ در حالتی که آن صدق ملتبس بود بکردار درست یعنی بغرضی صحیح و حکمتی بلیغ چه در آن آزمایشی بود میان مؤمن مخلص و آنکسی که در دل او بیماری نفاق بود و بسبب آن اهل ایمان و نفاق از هم متمیز شدند و باحوالی که معترن بود براستی نه اضغاث احلام لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بخدا سوگند که البته در مسجد الحرام داخل شوید إِنْ شَاءَ اللَّهُ اگر خواسته باشد خدای تعالی تعلیق وعدهٔ دخول بمشیت خدای بجهت تعلیم عباد است تا در وعدهای خود متادب بآداب و سنن او سبحانه شده متکلم باین کلمه شوند چنانکه از ابن عباس نقلست که حق تعالی آنچیز را که عالم است بوقوع آن معلق ساخت بکلمه ان شاء الله تا بندگان آنچیز را که علم بآن ندارند باین کلمه معلق سازند و جبائی گفته که چون علم خدای تعالی تعلق گرفته بود بموت و بیماری و غیبت بعضی از ایشان دخول را مقرون باین کلمه ساخت تا خلف وعده لازم نیاید و بر هر تقدیر میفرماید که بمشیت الهی در مکه در آیند آمِنِينَ در حالتی که ایمن باشید از شر دشمنان مُحَلِّقِينَ رُءُوسَكُمْ تراشندگان سرهای خود را وَمُقَصِّرِينَ و چیندگان مویها یا ناخن یعنی بعضی سر تراشنده و برخی ناخن یا موی گیرنده لَا تَخَافُونَ در حالتی که نترسید از هیچکس یعنی بعد از حلق و تقصیر شما را هیچ خوفی نباشد فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا پس دانست خدای آنچه ندانید شما از حکمت صلح حدیبیه و تاخیر عمره تا سال آینده و تقدیم فتح خیبر فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَٰلِكَ پس گردانید برای شما پیش از این یعنی مقرر فرمود قبل از دخول شما در مسجد الحرام بجهت عمره فَتْحًا قَرِيبًا فتحی نزدیک که فتح خیبر است که بآن مامور شوید پیش از زمان فتح مکه

یا از فتح قریب صلح حدیبیه است آورده اند که چون رسول صلعم در ذو القعده سال ششم از هجرت از دخول مسجد الحرام ممنوع
وصلح نموده از حدیبیه مراجعت فرمود در سال هفتم از هجرت در همان ماه با اصحاب عمره گرفته بمکه آمد و سه روز در آنجا مکث
فرمود از زهری مرویست که رسول صلی الله علیه وآله در مکه جعفر بن ابی طالب را بخطبه میمونه عامریه فرستاد که دختر حارث عامری
بود گفت که اختیار من با عباس بن عبد المطلب است و در آنوقت خواهر او ام الفضل بن حارث زوجه او بود جعفر [illegible] آمد
وصورت حال با وی تقریر کرد عباس قبول نموده میمونه را بحباله آنحضرت در آورد و اصحاب را امر کرد تا دستهای خود را برهنه
در وقت طواف تا مشرکان جلادت وجسامت ایشان را ببینند پس اهل مکه از رجال ونسا وصبیان در طواف [illegible]
رسول و اصحاب میکردند حق تعالی جهت تاکید وعده فتح بلدان وغالبیت ایشان بر اقلیم جمیع مشرکان فرمود که هُوَ الَّذِي واو
آن کسی است که أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ فرستاد رسول خود را بچیزی که هدایت کننده خلقانست از حجج و معجزات [illegible]
وَدِينِ الْحَقِّ و دین درست و راست که اسلام است لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ تا غالب گرداند دین اسلام را بر همه دینها و دین
اسلام ادیان حق را منسوخ ساخته وملتهای باطله را برانداخته لهذا هیچ ملتی نیست الا که مسلمانان بر ایشان غالب و قاهر اند
و از امام جعفر صادق ع مرویست که تاویل این آیه هنوز بفعل نیامده و در حین ظهور صاحب الزمان علیه السلم بظهور خواهد رسید
زیرا که در آن زمان غیر از دین اسلام دینی دیگر نخواهد بود وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا و کافی و پسندیده است خدای تعالی در حالتی که
گواه است بر آنچه وعده داد از غلبیت دین اسلام یا بر نبوت پیغمبر خود باظهار معجزات و دیگر کافیست شهادت خدا بر این که
مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ محمد فرستاده خدا است وَالَّذِينَ مَعَهُ و آنانکه با او یند از مؤمنان صادق العقیده و راسخ الایمان صلی الله علیه وآله وسلم
أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ سخت دلانند بر اهل کفر رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ نرم دل و مشفق و مهربان میان یکدیگر همچنانکه در جائی دیگر میفرماید
اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین مرویست که تشدد ایشان نسبت بکافران بر وجهی بود که لباسهای خود را از ایشان نگاه
داشتندی تا جامها و بدنهای ایشان بآن نرسد و رافت و مهربانی ایشان نسبت باهل اسلام بمثابه بود که چون یکدیگر را دیدندی
سلام کردندی و بمصافحه و معانقه یکدیگر مشغول شدندی و شبهه نیست که لازمه جمیع اهل ایمانست که در هر عصری که باشند با غیر
ملت خود شدید وغلیظ باشند و متعرض ایذا و آزار و اذیت و با اهل مذهب خود متعطف و مهربان و متحابی و ملین باشند
تَرَاهُمْ می بینی ایشانرا ای بیننده آن مؤمنان صادق الاعتقاد را رُكَّعًا سُجَّدًا رکوع کنندگان سجده نمایندگان بجهت اشتغال

ایشان

ایشان بنماز در اکثر اوقات و می بینی ایشانرا که پیوسته يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ می طلبند افزونی مرتبه و زیادتی ثواب از حق تعالی
وَرِضْوَانًا و خوشنودی او را در جمیع حالات مراد آنست که طاعت ایشان از برای قربتست و رضای حضرت عزت بدون شائبه
ریا و سمعت سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ علامت ایشان در روهای ایشانست یعنی علامت در پیشانی ایشان ظاهر و هویداست
مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ از اثر سجده کردن و این مستلزم کثرت سجود است و اینکه حضرت علی بن الحسین زین العابدین صلوات الله علیهما
بذو الثفنات مشهور گشته بجهت همین است زیرا که بجهت کثرت سجود در جبهه مبارک او ثفنات تغیر پیدا شده بود و لهذا آن
حضرت بسجاد نیز معروف شده و ابن عباس گوید که مراد آنست که روهای ایشان در قیامت سفید و درخشان باشد و از شهر بن حوشب
منقولست که محل سجده اهل ایمان در عرصات چون ماه شب چهارده تابان باشد و از عکرمه و سعید جبیر و ابی العالی نقلست که اثر
سجده خاکیست که بر پیشانی ایشان باشد بجهت سجده کردن بر تراب نه بر رخوت و اثواب و بروایت ضحاک اثر سجود زردی روی
و لاغری آنست از خشیت خدا و از حسن مرویست که مراد نماز شب است چه کثرت نماز شب مثمر نورانیست که در روز بر روی لایح گردد
کما قال النبی صلی الله علیه وآله من کثرت صلوته باللیل حسن وجهه بالنهار و در حدیث آمده که روز قیامت حق تعالی با دوزخ گوید که
ای آتش پخته ساز و بسوزان هر جا را که خواهی اما نزدیک موضع سجده مشو عطای خراسانی روایت کرده که هر که نماز یومیه را بپای دارد
داخلست درین آیه ذَٰلِكَ این وصف عجیب ایشان که مذکور شد مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَاةِ صفت ایشانست در کتاب موسی علیه السلم
وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ و صفت ایشانست در کتاب عیسی یعنی مؤمنان درین دو کتاب باین صفات عجیب مذکور اند و باین نعوت
غریب مسطور و ایشان كَزَرْعٍ همچون دانه کاشته اند که در اول حال أَخْرَجَ شَطْأَهُ بیرون آورد شاخهای خود که در نهایت باریکی
وضعیفی باشد فَآزَرَهُ پس معاونت دهد و قوی و برومند گرداند آنرا فَاسْتَغْلَظَ پس سطبر و غلیظ شود فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ
سُوقِهِ پس راست بایستد بر ساقهای خود و اصول خود یعنی آن گیاه ضعیف ونحیف بتدریج نشو و نما یابد و در آخر بر وجهی قوی
و تنومند گردد که يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ بتعجب آورد مزارعانرا بجسامت و قوت و سطبری و حسن منظر خود این مثل از برای حال حضرت
رسالت پناه است صلعم و اصحاب او یعنی همچنانکه دانه مزروع در بدایت حال شاخهای ضعیف نحیف از او پیدا شود و بتدریج تربیت
می یابد و قوی و جسیم می شود و سبب تعجب مزارعان میگردد حضرت صلعم با اصحاب نیز در بدایت حال در نهایت نحافت و ضعف
بودند و بعد از آن بر سبیل تدریج قوت میگرفتند تا قوت تمام پیدا کردند و بر جمیع عالمیان فایق آمدند و سبب تعجب مردمان شدند

و ... آنحضرت در بدو اسلام بی یار و معاون بود و بتوسط اصحاب او که بیعت او را قوی کردانید ...
رقیق است و بتدریج غلیظ می شود و شاخها بر او متلاحق میگردد و بحیثی می شود که زارعان از کثرت قوت او متعجب میکردند پیغمبر در اول
حال که بامر رسالت برخواست بسبب عدم معاون و ناصر در کمال ضعف بود و بعد از آن خدای تعالی او را برومند کردانید باهل ایمان بر
وجهی که از قوت و شوکت و بسطت او تعجب کردند و بر هر تقدیر حق تعالی برای اهل ایمان و دین اسلام این تشبیه فرمود که لیغیظ
تا بخشم آورد بایشان یعنی بقوت و کثرت ایشان ناگرویدگان را وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِینَ اٰمَنُوا وعده کرد خدای تعالی آنانرا که
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای ستوده مِنْهُمْ از ایشان یعنی آنانکه سمت ذکر یافتند مَغْفِرَةً وَاَجْرًا عَظِیمًا آمرزش
و مزدی بزرگ و بی پایان غرض از ذکر این وعده برای مومنان آنست که در اعمال صالحه رغبت بیشتر کنند خصوصا جهاد که آن رکن
اسلام است و سبب مقهوریت اهل کفر که مستلزم غلبیت و قوت اهل اسلام است سورة الحجرات ...
ابی بن کعب از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سوره الحجرات بخواند حق تعالی بعدد هر مطیع و عاصی ده حسنه برای او
بنویسد حسین بن علا از ابو عبدالله علیه السلام روایت کرده که هر که این سوره را در هر شب یا در هر روز بخواند از جمله زوار سید انبیا باشد و وجه
ربط این سوره بسوره فتح ذکر احوال حضرت سید ابرار است صلوات الله علیه و آله و آنچه مختص است باو از اجلال و اعظام در اختتام سوره
فتح و افتتاح این سوره از جابر بن عبدالله انصاری و حسن بصری منقولست که گروهی از اصحاب سید انبیا در روز عید اضحی ذبح و اضحیه را
بر صلوات مقدم داشتند آنحضرت صلعم بعد از نماز عید ایشانرا باستیناف ذبح امر فرمود و مقارن این حال جبرئیل علیه السلام آمد و این آیه آورد
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ یَا اَیُّهَا الَّذِینَ اٰمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید بخدا و رسول را
تصدیق نموده لَا تُقَدِّمُوا پیش مدارید هیچ امری از امور بَیْنَ یَدَیِ اللّٰهِ وَرَسُولِهِ نزد خدای و رسول وی یعنی مرتکب هیچ کاری
مشوید از اوامر و نواهی مگر بعد از آنکه حکم خدا و رسول بآن تعلق گیرد پس باید که عمل شما بوحی منزل باشد و یا اقتدا برسول خدا و از ابن عباس
نقلست که مراد نهی اصحاب است از تکلم پیش از آنکه حضرت ابتدا بکلام کند پس معنی آنست که ای مردمان هرگاه در مجلس رسول نشسته
باشید و از او مسئله پرسند شما مگوئید و از جواب ساکت شوید تا اول پیغمبر جواب بگوید و گویند مراد نهی است در تقدم مشی بر آنحضرت
یعنی سبقت منمائید در راه رفتن بر پیغمبر بلکه طریق طبعیت او را اختیار کنید و زجاج گفته که تقدم مجوئید بطاعات پیش از وقتی که امر الهی
و اذن حضرت رسالت پناهی بآن تعلق گیرد پس جایز نباشد تقدیم صلوة و صوم و حج قبل از وقت و سدی و کلبی نقل کرده اند که معنی آنست

... فعلی و قولی تا آنکه خدا و رسول بآن امر نماید و از مسروق مانورد است که در روز شک نزد عایشه رفتم وی خادمه را
امر کرد ... عسل گفتم بر روزه ام حق تعالی این آیه فرستاد و منع روزه فرمود در روز شک بنیت رمضان عبدالله زبیر گفته که
جمعی از بنو تمیم نزدیک حضرت رسول صلعم آمدند ابو بکر گفت یا رسول الله قعقاع بن معبد را برایشان امیر کن عمر گفت اقرع بن حابس را برایشان
امیر کن ... قعقاع را ... ابو بکر بعمر گفت تو درین کار بغیر از خلاف من نخواستی او گفت نه چنین است که تو میگوئی بلکه جهت آن گفتم
که ... ریاست را از قعقاع بهتر میدانم پس آواز در میان ایشان بلند شد حق تعالی این آیه را با آیه دیگر که در پی آنست ارسال
کرد و بعضی دیگر گفته اند که رسول صلعم سریه که بیست و هفت کس بودند بتهامه فرستاد بنو عامر برایشان غالب شده همه را بکشتند مگر
سه کس که فرار کرده روی بمدینه نهادند و در حوالی مدینه بدو کس که از بنی سلیم بودند برخوردند بتصور آنکه ایشان از بنی عامرند هر دو را
بقتل رسانیدند و رخوت ایشانرا غارت کردند و نزد رسول آمده صورت حال را اعلام کردند رسول صلعم فرمود که بد عملی کردید ایشان از
بنی سلیم بودند و رختی که پوشیده بودند من بایشان داده بودم پس دیت ایشانرا بوارث ایشان داد و این آیه نازل شد که ای
مومنان برای خود مرتکب هیچ امری مشوید بلکه در همه امور اقتدا بحکم خدا و رسول کنید و شبهه نیست که اول اجمل آنست بر عموم خود
زیرا که هر چیزی که خلاف امر خدا و رسول است منهی عنه است پس داخل باشد در تحت لَا تُقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیِ اللّٰهِ وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از
خدای در تقدیم جمیع اقوال و افعال بر حکم او اِنَّ اللّٰهَ سَمِیعٌ عَلِیمٌ بدرستی که خدای تعالی شنواست همه اقوال شما را دانا بجمیع افعال
و شما را بآن جزا خواهد داد آورده اند که عطارد بن حاجب بن زراره تمیمی با بعضی از اشراف قوم خود چون اقرع بن حابس و زبرقان
بن بدر و عمرو بن الاهتم و قیس بن عاصم با جمعی بسیار بمسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمدند و از پس حجرات طاهرات باواز بلند ندا کردند
که ای محمد بیرون آی از حجره که مدحت ما زینت است و مذمت ما شنعت و قباحت آنحضرت از رفع صوت ایشان متاذی
شده بیرون آمد و فرمود که خداست که مدح او زین و ذم او شین است ایشان گفتند آمده ایم تا با تو مفاخرت کنیم رخصت ده
تا شعرا و خطیبان ما زمان زمان بمفاخرت ما گشایند حضرت ایشانرا رخصت داد عطارد بن حاجب برخواست و خطبه را باین مضمون
گفت که شکر و سپاس مر خدایرا که ما را ملوک زمین گردانید و سحاب فضل و مزیت را بر سر ما بیزان ساخت و اموال بما انعام فرمود
تا بآن احسان میکنیم و اهل احتیاج را بآن محظوظ می سازیم و ما را عزیزترین اهل مشرق گردانید و مردمان ما را بیشتر و حسب و نسب ما را
افزونتر ساخت پس کیست که مثل ما باشد در میان مردمان و کیست که با ما در صدد مفاخرت در آید و این صفات و نعوتی که در ماست

از رسول خود تعداد نماید بعد از آن گفت اگر خواهیم که در باب مفاخرت بر صد اطناب بکشیم ولیکن شرم داریم ا
سخن با اینجا رسانید بنشست پس حضرت رسول صلعم فرمود بثابت بن قیس که برخیز و جواب عطارد بده ثابت برخواست و خطبه
آغاز کرد که حمد مر خدایرا که آسمان و زمین را خلق نمود در حالتی که امر او در جمیع ملکوت جاری بود و دانش او بکرسی او که زیر عرش و آسمانها
ساری و هیچ چیز یافت نمیشود مگر که از خزان فضل و احسان اوست و از جمله افضال او آنست که ما را ملوک زمین گردانید و ...
رسول را برگزید که نسب او بزرگتر است و سخن او راست و حسب او افزونتر و بعد از آن کتاب را با او انزال فرمود و او را بر خلق ا...
ساخت پس او برگزیده خداست بر جمیع عالمیان و بعد از آنکه خلعت رسالت ما در داد و شد مردمانرا با ایمان خواند و مهاجرین که اهل
و از جمله اقربای او بودی ایمان آوردند و اکنون احسان او از همه بیشتر است و وجاهت او از همه افزونتر پس اول آنکه که اجابت قول او
و استجابت امر الهی نمود ما بودیم پس ما انصار او و مصاحب و یاران اویم با همه مردمان مقاتله می کنیم تا آنکه ایمان آرند پس هر که بخدا و رسول او
ایمان آورد مال و خون او محفوظ ماند و هر که قبول نکند همیشه با او مجاهده میکنیم در راه خدا و کشتن او بر ما آسانست این نهایت قول من است
و من از برای جمیع مؤمنین و مؤمنات استغفار میکنم والسلام والاکرام بعد از آن زبرقان شاعر برخواست و شعری چند بخواند و حسان بن ثابت
در صدد جواب در آمده بشعر خواندن مترنم شد و چون از شعر فارغ شد اقرع خطیب گفت این مرد اخطب و افضل از ماست و شاعر او
از شاعر ما بهتر و آوازهای ایشان از آوازهای ما بلندتر است بعد از آن اقرع گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله
مردمان چون دیدند که اقرع اسلام آورد ایشان نیز بشرف اسلام مشرف شدند و حضرت پیغمبر صلعم همگی را صله و خلعت داد بعد از آن حق تعالی
بجهت تعظیم مراسم ادب نهی اصحاب نمود در وقت خطاب از رفع صوت که مستلزم اذیت و آزار و کراهت و حفظ حرمت بود نسبت
بآن قدوه اخیار و فرمود یا ایها الذین آمنوا ای آنکسانی که گرویده اید لا ترفعوا اصواتکم بلند مکنید آوازهای خود را فوق
صوت النبی بالای آواز پیغمبر یعنی در وقت سخن گفتن او آواز خود را بلندتر از آواز پیغمبر مگردانید زیرا که رفع صوت یا بقصد استخفاف است
و آن مستلزم کفر است و یا عدم ملاحظه ادب و آن متضمن خلاف تعظیم است که مامور به است و لا تجهروا له بالقول و آشکارا مانند
مر او را بسخن گفتن یعنی او را بآواز بلند مخوانید کجهر بعضکم لبعض همچون آشکارا خواندن برخی از شما مر برخی دیگر را بلکه بوقت خطاب
... سازید یعنی باید که آواز آنحضرت از آواز شما ارفع باشد نه بعکس تا لوازم رعایت حسن ادب کرده باشید و بمنطوق
کریمه تعزروه و توقروه عمل نموده و نزد بعضی مراد آنست که او را بنام و کنیت که محمد و محمود و ابوالقاسم است مخوانید بلکه او را بکلمه

کرمة

... تجلیل و تو... او را بتعظیمات که چون یا نبی الله و یا رسول الله و یا خیر خلق الله دعوت نمائید ... ابو حمزه ثمالی ... نقل کرده
که ابن عباس را از نزول این آیه پرسیدند گفت که جمعی از بنی العنبر که اصحاب پیغمبر سبی و زراری ایشان نموده بودند بمدینه آمدند بقصد
فدیه زراری خود در پس حجرات اطهر آواز دادند که یا محمد اخرج علینا ای محمد از حجره بیرون آی آنحضرت از عدم ملاحظه ادب از ایشان
... گشت و حق تعالی بجهت تسلی وی این آیه فرستاد که او را بنام مخوانید که موجب تسویه آنحضرت بغیر و مستلزم عدم مراعات
... نبوت و جلالت قدرت و مرتبه اوست پس باز ایستید ازین قول ان تحبط اعمالکم بجهت کراهت بطلان اعمال خود
... از بطلان آن عدم ترتب ثوابست چه هر چه موجب تعظیم و توقیر آنحضرت است مثاب میشود بثواب جزیل و ترک آن محرومی از آن
ثواب و انتم لا تشعرون و شما نمیدانید که عملهای شما که رفع و جهر است یا خواندن آنحضرت بنام باطل شده از حیثیت ترتب ثواب
بران و عدم وصول آن بحیز قبول چه اگر وقوع اعمال بر وجه تعظیم و توقیر حضرت رسالت می بود مستحق ثواب می شدید ولیکن چون
بر خلاف آن بظهور رسانیدید و قصد مراعات ادب نکردید مستحق عقاب گشتید و از ثواب محروم شدید پس آن اعمال منحبط باشد و بموقع
قبول نرسد و از ابن عباس منقولست که آیه مذکوره در حق قیس بن شماس نازل شده و او مردی خطروش و جهوری الصوت بود یعنی
گوش او گران بود و باواز بلند سخن میگفت پیغمبر صلعم از آواز او بسیار متاذی گشتی از انس روایتست که چون این آیه نازل شد ثابت
بر سر راه بنشست و میگریست عاصم بن عدی جهت گریه از او پرسید گفت آیتی در باب نهی رفع و جهر صوت نازل گشته و من میترسم
که از اهل آن باشم چه من مردی رفیع الصوتم و همیشه در خدمت حضرت باواز بلند سخن کرده ام اما از قصد استخفاف و بی ادبی نکرده ام
پس از سر راه برخواست و بزوجه خود امر کرد که در خانه را قفل کن که من عهد کرده ام که تا خدا و رسول از من راضی نشوند از اینجا بیرون
نیایم زوجه اش چنان کرد و او در آن خانه گریه و تضرع می نمود عاصم پیغمبر را ازین قضیه خبر داد حضرت فرمود که او را حاضر کنید چون حاضر شد
گفت یا رسول الله من مردی رفیع الصوتم و در مجلس شما بعادت خود سخن میکردم و میترسم که موجب کراهت خاطر عاطر شده باشد اکنون
از آن توبه کردم و طریق انابت پیش گرفتم رسول صلعم فرمود که راضی هستی که در زندگی ستوده باشی و بر سبیل شهادت مقتول گردی و
بهشت روی ثابت گفت راضی شدم یا رسول الله انس روایت کند که ما در حرب مسیلمه کذاب بودیم ثابت دید که مردمان در حرب کاهلی
میکنند عرق حمیت دین و عصبیتش در حرکت آمده خود را در میان حربگاه انداخت و محاربه میکرد تا شهید شد عبدالله زبیر گوید که بعد ازین
آیه اصحاب با حضرت چنان آهسته سخن گفتندی که مکرر رسول استماع قول ایشان کردی و بفهم آن نرسیدی و شبهه نیست که منهی عنه رفع صوتیست که

موجب اذیت حضرت رسالت باشد پس شامل رفع صوتی نباشد که در حرب یا مجادلهٔ معاند واقع شود بقصد ترسیدن خصم ولهذا در حرب
حنین وقتی که اهل اسلام منهزم شدند حضرت بعباس بن عبد المطلب امر کرد که مردمان را باواز بلند بخوان و عباس نسبت بجمیع مردمان ارفع
الصوت بود پس باواز بلند مردمان را آواز کرد و از فرار باز گردانید و در روایت آمده که بلندی صدائی او بحیثیتی بود که روزی جمعی کفار
بر اهل اسلام هجوم کردند عباس باواز بلند گفت یا صباحاه همه زنان حامله از هیبت آن آواز بچه از شکم انداختند و روایتست که روزی
باواز بلند سباعی را از غنم زجر کرد آن سباع زهره‌اش چاک شده بمرد و در بعضی تفاسیر آمده که چون ثابت از رفع صوت تایب شد این
آیه آمد که إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ بدرستیکه آنان که فرو خوابانند و نرم کنند آوازهای خود را یعنی آهسته گویند سخن را
عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ نزد فرستادهٔ خدا که محمد است ص بجهت مراعات ادب و تعظیم و توقیر او أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ
آن گروه متادب آنانند که امتحان کرده است خدای تع و نیک آزموده قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى دلهای ایشان را برای پرهیزکاری همچون امتحان
طلا باتش تا غش او برود و خالص آن باند و گویند مراد از امتحان معرفت اوست سبحانه بخلوص نیات ایشان یعنی شناخته است خدای تع
دلهای ایشان را برای تقوی لَهُمْ مَغْفِرَةٌ مر ایشان راست آمرزش گناهان که رفع صوتست و غیر آن از خطیات وَأَجْرٌ عَظِيمٌ
و مزدی بزرگست پایان بر حفظ اصوات و سایر طاعات و در بعضی تفاسیر آمده که این هر سه آیه در بارهٔ وفد بنی تمیم نازل شد که نزد
حضرت آمدند در وقت ظهر که حضرت در بعضی حجرات طاهرات قیلوله فرموده بود ایشان بگرد آن حجرات میگشتند و نعره میزدند که
ای محمد بیرون آی تا مهم اسیران ما را که سریهٔ تو ایشان را در حی بنی العنبر گرفته اند و نزد تو آورده اند تمشیت دهی حضرت از آواز ایشان
بیدار شده از حجره بیرون آمد ایشان گفتند یا عیالان ما را آزاد کن یا فدیه بستان جبرئیل ع نازل شد و گفت یکی از ایشان را حکم ساز میان
خود و میان ایشان حضرت اعور را حکم ساخت و او حکم کرد که نصفی را آزاد کنند آنحضرت باین طریق عمل نمود و فرمود که از اولاد اسمعیل
هر که عملی از او صادر شده که موجب کفاره باشد یکی از ایشان را آزاد کند پس باین وجه سلوک کرده بعضی را آزاد کردند و بعضی را فدیه
گرفتند حق تع بجهت ترک رسوم و آداب بآن قدوهٔ احباب مذمت کرده فرمود که إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ بدرستیکه آنان که ندا میکنند ترا
مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ از بیرون حجرهای زوجات أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ بیشتر ایشان عقل ندارند و جاهلند برسوم و آداب یعنی
بجهت عدم معرفت بقدر و شرف مرتبهٔ تو و ترک توقیر و تعظیم تو بمنزلهٔ بهایمند که از فهم و عقل عاریند چه مقتضای عقل آنست که
رعایت حسن ادب کند خصوصا کسی را که برتبهٔ رسالت منصوب باشد نه آنکه مراد این باشد که ایشان مجنونند و از دایرهٔ تکلیف بیرون

مرویست که حضرت رسول ص از وفد بنی تمیم سؤال کردند فرمود که ایشان از اجلاف بنی تمیم بودند که اگر نه این بودی که مقاتلهٔ ایشان
با دجال بحضر از همه کس بودی من ایشان را دعای بد میکردم تا همه هلاک می شدند و ازین آیات شریفه ثمرات الباب و محاسن آداب
اکتساب میتوان کرد و تفصیل این مبحث حواله بمنهج الصادقین است و بعد از نهی از ندای مذکور میفرماید که وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا و اگر ایشان
یعنی قوم بنی تمیم شکیبائی میکردند بر ترک ندا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ تا بیرون می آمدی تو بسوی ایشان لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ
هر آینه بودی آن صبر کردن بهتر مر ایشان را از ندا کردن بجهت مراعات رسوم و آداب که مثمر سعادت دین و عقبی است چه آن
باعث لطف الهی است در بارهٔ ایشان وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ و خدای بسیار آمرزنده و بسیار مهربانست بر اهل ادب و حرمت
چه مغفرت و رحمت و حرمت او وسعت پس هرگز آنرا مضیق نخواهد ساخت بر کسی که توبه کند از بی ادبی و از آن پشیمان شود آورده اند
که حضرت رسول ص در سال نهم از هجرت ولید بن ابی معیط را بقبیلهٔ بنی مطلق فرستاد تا صدقات واجبه از ایشان بگیرد و قبل ازین میان
ولید و ایشان در زمان جاهلیت خونی واقع شده بود چون ولید با ایشان رسید از سر عداوت قدیم گذشته طرح محبت انداختند و بجهت
تعظیم و توقیر باستقبال او بیرون آمدند وی بگمان آنکه بقصد قتل وی بیرون آمده اند معاودت نموده نزد پیغمبر آمد و بعرض رسانید
که بنی المصطلق طریق ارتداد پیش گرفته زکوة نداده اند و قصد کشتن من کردند رسول در غضب شده قصد قتل ایشان کرد بیامدند و گفتند
نعوذ بالله من غضب الله و غضب رسوله بخدا که از ما تمردی واقع نشده و همه مطیع و مأموریم و آنچه بعرض ملازمان رسانیده اند خلافست
رسول بقول ایشان اعتماد ننموده فرمود که حکم میان ما و شما ازین دو حال بیرون نیست یا شما باز می ایستید از عصیان و نافرمانی
و یا مردی بشما میفرستم که بمثابهٔ نفس من باشد تا مقاتله کند با اهل قتال و جدال شما و همه اسباب و ذراری شما را غارت کند پس دست
بر دوش امیر المؤمنین ع نهاد و فرمود که این آنمرد است پس خالد ولید را با جمعی بر سر ایشان فرستاد و فرمود که در خفیه تجسس احوال ایشان
نما و در کار ایشان احتیاط تمام مرعی دار و تا ارتداد ایشان بر تو واضح نشود مقاتله با ایشان منما خالد چون نزدیک آن قوم رسید جاسوس
بجهت تجسس احوال ایشان روانه ساخت جاسوس در وقت نماز عصر بمیان ایشان رسید دید که بانگ نماز میگویند و نماز بجماعت میگذارند
و بشعار اسلام اقدام مینمایند باز گشت و صورت حال باز گفت خالد نزد ایشان آمد گفتند قبل ازین ولید آمد و ما بجهت استقبال او
بیرون آمدیم چون ما را ندید مراجعت نمود ندانیم که منشأ آن چه بود خالد صدقه از ایشان گرفته باز گشت و کیفیت حال را بعرض رسانید
این آیه نازل شد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ ای کسانی که ایمان آورده اید اگر بیاید بشما فَاسِقٌ بِنَبَإٍ شخصی که بیرون

رونده باشد از فرمان خدا بخبری یعنی بیاورد خبری که موجب ناخوشی باشد فتبینوا ان تصیبوا پس تفحص کنید بجهت کراهت آنکه
برسانید فعل مکروهی را قوما بجهالة بگروهی در اموال و انفس ایشان بنادانی و عدم علم بحال ایشان از ایمان و طاعت و کفر و معصیت
پس بگمان آنکه کافرند و عاصی با ایشان در مقام محاربه و اذیت درآئید و حال آنکه مؤمن و مطیع بوده باشند که اگر چنین کنید
فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین پس گردید بر آنچه کرده باشید از فعل مکروه با ایشان پشیمانان که ممکن نباشد تدارک آن یعنی
در اول امر بقول فاسق عمل کنید یعنی آنکه صدق او بر شما ظاهر گردد و در ثانی الحال خلاف آن ظاهر گردد و از آن نادم شوید و همیشه بر آن تأسف
خورید و غمگین شوید و بهیچ وجه تدارک آن نتوانید کرد این آیت دالست بر اشتراط عدالت در قبول اخبار زیرا که آن ملزوم عدم فسقست
و عدالت ملکه ایست نفسانی که باعث باشد بر ملازمت تقوی و اجتناب از گناهان کبیره و عدم اصرار بر صغیره و مروت تقوی و مروت
تنزه نفس است از زیادتی که لایق بامثال آنکس نباشد و مانند سخریت و کثرت مزاح و ترک ستر عورت در جائی که ستر آن سنت مؤکد بود
باشد و ملبس شدن فقیه بلباس سپاهی بر وجهی که لایق آن نباشد و عکس آن و اما آن ترهیب بندگان میکند از سخن دروغ
بر این وجه که واعلموا و بدانید ای مؤمنان ان فیکم رسول الله آنکه در میان شماست فرستاده خدا و تعظیم و اجلال
او مقتضی آنست که کذب و کلام لایعنی بحضرت او معروض ندارید و دیگر آنکه اگر بر خلاف راستی سخن عرض نمائید یا مرتکب
فعل غیر مرضی شوید چون حق تعالی وی را بآن اعلام کند موجب رسوائی شما شود لو یطیعکم اگر فرمان برد شما را یعنی اگر رسول خدا
قبول قول شما کند و برای شما عمل نماید فی کثیر من الامر در بسیاری از کارها لعنتم برنج افتید و بهلاکت دنیوی و
اخروی برسید و چون جمعی دیگر از ایشان که بحلیه تقوی متحلی بودند در این امر جرات نمیکردند و خود را از آن دور میداشتند
و از این جهت حق تعالی بر سبیل استدراج ایشان این قول فرمود ولکن الله و لیکن خدای تعالی حبب دوست گردانیده
الیکم بسوی شما یعنی بعضی از شما که بتقوی خود را از آن باز داشته اند الایمان ایمان را که تصدیق است بخدا و رسول او
و بجمیع ما جاء به النبی و زینه فی قلوبکم و آراسته است آنرا در دلهای شما بنصب ادله واضحه و معجزات باهره
و کره و مکروه گردانیده و دشمن ساخته الیکم الکفر بسوی شما پوشیدن حق را که آن توحید است و نبوت و سایر ارکان
ایمان والفسوق و بیرون رفتن از طاعات مفروضه و عدم اتیان آن والعصیان و نافرمانی از روی عناد
و طغیان و بروایتی منقول از ابو جعفر ع مراد بفسوق کذبست و از جمله الطاف که باعث رسوخ ایمانست و جاری شدنست

بفسوق

کفر و عصیان

۲۱۴

از کفر و عصیان بعیب آن که است و وعده ثواب بر ایمان و طاعت و وعید عقاب بر کفر و معصیت اولئک آنگروه که
متصف اند از اهل خسارت بواسطه اتصاف ایشان بصفات مذکوره هم الراشدون ایشانند راه یافتگان بطریق صلاح و فلاح
و خاسر امور بر وجهی که راسخ در آن و این تزیین ایمان و تکریه کفر و عصیان که داده شده است بایشان فضلا من الله
بجهت تفضل است از جانب خدای تعالی ونعمة و رحمتی از طرف او والله علیم و خدای داناست بصدق و کذب مخبر و هر یک را
بر وفق آن جزا خواهد داد حکیم محکم کار در امور بندگان و از جمله امور محکمه اوست که بتحقیق اخبار امر نموده زیرا که اخبار کاذبه
موجب انواع فتنه هاست و سبب اتصاف بلاها آورده اند که حضرت رسول ص روزی بر دراز گوشی نشسته بود بمجلسی از مجالس
انصار رسیده توقف نمود آن دراز گوش بول کرد عبدالله سلول بینی خود را گرفت و گفت بگذار این دراز گوش را که عفونت
بول او ما را متاذی ساخت عبدالله رواحه گفت بینی از بول حیوانی که خوشتر از بول تست و بروایت دیگر گفت این دراز گوش به از تست
و بوی بول او بهتر از مشک ابن سلول از سخن وی در غضب شده سخنی در میان انداخت و کار بمنازعه کشید قوم هر دو که اوس
و خزرج بودند بتعصب برخواستند و با یکدیگر در مقام مجادله در آمدند و بعضی بعصا و کفش و جمعی بچوب خرما و ضرب مشت
دست تعدی گشودند پیغمبر ص چون بر آن قضیه مطلع شد مراجعت نموده تفریق ایشان نمود و کار ایشان را باصلاح آورد و
این آیه نازل شد وان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا و اگر دو گروه از گرویدگان کارزار کنند با یکدیگر فاصلحوا بینهما
پس اصلاح کنید میان ایشان بنصیحت یعنی این هر دو فرقه را بحکم خدا دعوت نمائید و بروایت قتاده مردی انصاری را
در ذمت دیگری حقی بود و او در دادن آن مضایقه میکرد و آخر بکثرت قوم خود مستظهر شده گفت بخدا که من حق خود را
از تو بعنف و قهر بستانم آن شخص گفت بیا تا نزد رسول خدا رویم و او را حکم سازیم او گفت من نمی آیم پس در هم افتادند و
کار ایشان از دشنام بشمشیر کشید و آیه مذکوره نازل شد که میان ایشان باصلاح آید فان بغت پس اگر ستم کند و
تعدی نماید احدیهما علی الاخری یکی از این دو طایفه بر طایفه دیگر و بصلح راضی نشود و از حکم خدا عدول نماید
فقاتلوا التی تبغی پس کارزار کنید با آن گروه که افزونی جوید و تعدی کند بر گروهی دیگر حتی تفیء الی امر الله تا باز گردد
بحکم خدای و اطاعت امر او کند فان فاءت پس اگر باز گردند آن طایفه طاغیه باغیه براه حق و منقاد امر الهی شوند در ترک مقاتله
فاصلحوا بینهما پس اصلاح کنید میان ایشان بالعدل بسویه یعنی در اصلاح میل بیک طایفه مکنید بلکه رعایت هر دو در امر حق ارید

وَأَقْسِطُوا و عدالت کنید در همه کارها إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ بدرستی که خدای تعالی دوست میدارد عدل کنندگان را یعنی ا
امور ایشان را محمودی سازد و نیز جهت تاکید و مبالغه در تخاصمین والمتنازعین میفرماید که إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ جز این نیست که مصالحه بین
مؤمنان برادرانند یکدیگر را در دین چه منتسب اند بیک اصل که ایمانست باید که نزاع و نفاق در میان ایشان نباشد و اگر بر سبیل نادر خلاف
و نزاع واقع شود فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ پس اصلاح آرید میان برادران خود بکف ظالم و اعانت مظلوم و بعد از امر باصلاح جهت عزم
ایمان بر اصلاح و عدم تهاون ایشان در آن باب تخویف مینماید در مخالفت امر مذکور بقوله وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ و بترسید
از خدا و عذاب او شاید که شما رحمت کرده شوید یعنی امیدوار باشید برحمت واسعهٔ او چه تقوی موجب اجر جزیل و ثواب جمیل است
کعب الاحبار از سید ابرار علیه و آله الصلوة والسلام روایت کرده که مرد الهی که میان مردمان اصلاح کند مثل مرد کسی است که کارزار کند با کفار
و زهری از سالم نقل کرده که آنحضرت فرموده که مسلمان برادر مسلمانست باید که بروی ظلم نکند و بدانید که هر که در حاجت برادر مؤمن خود
اقدام نماید حق تعالی در حاجت او سعی کند و هر که غمی از مسلمانان بردارد حق تعالی کربی ازو ببرد او را در روز قیامت بنوعی مبتلی کند و هر که ستر
مسلمانی کند حق تعالی روز قیامت بدن او را ستر کند و این حدیث بخاری و مسلم در صحیحین خود آورده اند از جمله وصایای حضرت رسول صلعم که با امیر
المؤمنین عم فرموده آنست که ای علی یک میل راه برو و عیادت بیمار کن و دو میل برو و تشییع جنازه کن و سه میل برو و اجابت دعوت کن
و چهار میل برو و زیارت کسی کن که با او دست برادری گرفته باشی در راه خدای تعالی و پنج میل برو و اجابت ملهوف نما و شش میل برو و
نصرت مظلوم کن و بر تو باد که همیشه باستغفار باشی و در حدیث واقع شده که مسلمانان برادران یکدیگرند باید که بر یکدیگر ستم نکنند و بغیبت
یکدیگر مشغول نشوند و در خذلان یکدیگر نکوشند و دیوار خانهها را از بالای یکدیگر نگذرانند مگر برضای یکدیگر تا موجب منع هوای همسایه
نشوند و یکدیگر را ببوی طعام ایذا نرسانند و یکدیگر را از آن محظوظ سازند بعد از آن فرمود که کم کسی باشد که باین وصیت کار کند
آورده اند که ثابت بن قیس شماس هرگاه بمجلس سید انبیا صلعم آمدی صحابه او را جهت گرانی گوش نزدیک رسول جای دادندی تا کلام حضرت را
نیک استماع کند روزی بمسجد آمد در وقتی که مردم یک رکعت نماز صبح گذارده بودند تا وی از نماز فارغ شد مردمان هر یک بجای خود قرار
گرفته بودند ثابت بعد از نماز برخواست و پای بر گردن مردمان می نهاد و میرفت تا بجائی رسید که میان او و پیغمبر صلعم یک کس بیش نبود
وی را گفت دور شو و جای مرا بمن گذار گفت چون بموضع جلوس رسیدی بنشین وی خشمگین شده همانجا بنشست و چون هوا نیک روشن
شد ثابت در او نگریست و گفت تو کیستی گفت فلان بن فلان و این را جهت این گفت که او را مادری بود که در زمان جاهلیت بزنا و فجور مشهور

بود

بود [illegible] حق تعالی این آیه فرستاد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروهی که ایمان آورده اید
لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ باید که استهزا نکند و استخفاف ننماید گروهی از شما گروهی دیگر را عَسَى أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ شاید که باشند
آن استهزا کرده شدگان بهتر از استهزا کنندگان از حیثیت رفعت درجه و مزیت مرتبه نزد حضرت عزت چه اکثر مردمان اطلاع ندارند
مگر بر ظواهر احوال و از بواطن امور بیخبرند و بعضی بر آنند که جمعی از بنی تمیم بر درویشان صحابه چون عمار و بلال و سلمان و صهیب و ابی ذر و غیرهم
رضی الله عنهم استهزا میکردند حق تعالی فرمود که استخفاف گروهی مکنید که در ایمان با ایشان شریک باشید که این گروه اگر در ظاهر حالی فقیرند
شاید نزد حق تعالی از شما بهتر باشند و اغنیا انس روایت کند که روزی ام سلمه رضی الله عنها ازاری سفید در میان بسته بود و گوشهٔ آن ازار از پس پشت
فرو گذاشته بر زمین می کشید عایشه زبان بسخریه گشود و با حفصه گفت که آن گوشهٔ ازاری که ام سلمه از پس خود می کشد گویا زبان سگ است که
از دهن بیرون می کند حق تعالی این آیه فرمود که وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ و باید که سخریت نکنند زنان از زنان دیگر عَسَى أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ
شاید که باشند آن زنان سخریت کرده شده بهتر از زنانی که سخریت کنند کاملند از حسن نقلست که این کلام در حق زنانی نازل شد که ام سلمه را
بکوتاهی قامت استهزا میکردند از ابن عباس روایتست که صفیه بنت حیی اخطب نزد رسول آمد و شکایت کرد که زنان تو مرا عیب میکنند
و میگویند یا یهودیه بنت یهودیین حضرت فرمود که ایشان را بگوی که پدر من هارونست و عم من موسی و شوهر من محمد صلعم حق تعالی این آیه فرستاد
وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ و باید که طعنه نزنید و عیب نکنید نفسهای خود را یعنی اهل بیت خود را چه مؤمنان بمثابهٔ یک نفس اند پس هر که
دیگری را عیب کند گویا خود را عیب کرده و اگر غیر ملت باشد طعن و عیب او جایز است و لهذا فقها تجویز طعن و لعن کرده اند بر
جمیع کفار و مخالفین وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ و باید که بدی نخوانید یکدیگر را بلقبهای زشت چنانکه یهود یا ترسا که مسلمان شده
باشند ایشان را گویند یا یهودی یا نصرانی و مؤمن را گویند یا منافق بِئْسَ الِاسْمُ الْفُسُوقُ بد نامی است کسی را که متضمن فسق است این
یعنی کسی را بیهود و ترسا ملقب ساختن بَعْدَ الْإِيمَانِ پس از ایمان آوردن او و یا بدخیث اکتساب اسم فسوق بعیب کردن اهل اسلام
و در کشاف گفته که اسم مشتق از سمو است بمعنی ارتفاع و علو پس حقیقت معنی آنست که بدست ذکری که مرتفع است مر مؤمن را آنکه بعنوان
فسق مذکور شود چه آن موجب انخفاض است پس باید کسی را بعد از ایمان کافر نخوانند و همچنین مستمی تایب را فاسق نگویند وَمَنْ لَمْ يَتُبْ
و هر که توبه نکند ازین امور منهیه و از آن نادم نشود فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ پس آن گروه ایشانند ستمکاران بجهت وضع
عصیان در موضع طاعت رحمن و در آوردن نفس را در معرض عذاب و عقوبت آن جهان از عبد الله مرویست که قبل ازین آیه هرگاه شخصی

معصیتی بودی و از ان نا بینا ... مردمان او را با آن ... کردند ... عملی کردی ... ایشان را از ان ... نمود
و از حسن نقلست که هر یهودی یا نصرانی که بشرف اسلام میرسید مردمان او را بطریق سابق یا یهودی و یا نصرانی ندائی کردند حق تع آیه
مذکوره ایشان را از ان نهی فرمود و حضرت رسالت پناه صلعم فرموده که از جمله حق مؤمن بر برادر مؤمن خود آنست که او را نام برد بآنچه
دوسترین اسمها باشد نزد او آورده اند که حضرت رسول صلعم هر درویشی را بخدمت دو کس از اغنیا نصب کرده بود تا در مایحتاج ایشان
قیام نمایند و ماکول و ملبوس او بر ایشان باشد از جمله سلمان در بعضی اسفار بنا بر فرموده سید مختار در خدمت دو کس از اکابر صحابه
بودند روزی ایشان سلمان را گفتند که برای ما طعامی طبخ کن سلمان بجهت آنکه شب عبادت کرده بود خواب بر او غالب شد و طعام
مهیا ناخت ایشان سلمان را گفتند چرا برای ما طعام نه پختی گفت خواب بر من غالب آمد و بجهت این درین امر تأخیر واقع شد گفتند نزد
رسول رو و طعامی برای ما بیاور سلمان نزد حضرت آمده صورت حال را بعرض رسانید حضرت فرمود که نزد اسامه رو و اسامه وکیل حضرت بود
در صرف حوایج پس سلمان نزد وی آمد و بفرموده رسول از او طلب طعام کرد اسامه گفت حاضر نیست سلمان بازگشت و گفت در سرکار
حضرت طعامی مهیا نیست ایشان سلمان را بجای دیگر فرستادند تا طعام بیاورد سلمان باز آمد و گفت آنجا نیز طعام نبود ایشان
ایشان بغیبت سلمان زبان بگشادند و گفتند سلمان قدمی دارد که اگر بچاه سمیحه میرود آبش خشک می شود پس در تجسس افتادند که آیا اسامه
درست گفته که طعام نداشته یا بخل ورزیده است روز دیگر که نزد رسول آمدند فرمود که چیست این سرخی که در میان دندانهای شما می بینم
گفتند یا رسول الله گوشت نخورده ایم آنحضرت فرمود گوشت خوردنی نمیگویم غرض من گوشت آدمی است چه دیروز همه از گوشت اسامه
و سلمان بغیبت میخورد دید و من اثر آنرا بر لب شما مشاهده میکنم آیه آمد که یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا اجْتَنِبُوا ای آنانکه ایمان آورده اند
دور شوید و واگذارید کَثِیْرًا مِنَ الظَّنِّ بسیاری از گمان را اِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ اِثْمٌ بدرستی که بعضی از گمان گناه است چون بدگمانی که
در حق اسامه بردید وَلَا تَجَسَّسُوا و تجسس مکنید خبرها را که بر شما مخفی باشد چنانچه در کار اسامه بدگمان شده مرتکب تجسس آن شدید بدانکه ظن
بر چهار قسم است اول مامور به و آن حسن ظن است بخدا و مؤمنان کقوله تعالی لولا اذ سمعتموه ظن المؤمنین والمؤمنات بانفسهم خیرا
و حدیث ان حسن الظن من الایمان محسن این قسم است دوم ظن حرام و آن گمان بد است بخدا و مؤمنان که موجب اثم و مستوجب عقوبت است
سیم مندوب و آن غلبه ظن است در امور اجتهادیه چهارم مباح و آن ظن است در امور دنیویه و مهمات معیشت و در شعور است بدگمانی
موجب سلامتی و سبب انتظام امور دنیویست و در حدیث آمده که بگذارید آنچه خدای تع پوشیده است آنرا یعنی بتجسس آن مشغول مشوید

دم

و نیز از پیغمبر صلعم مرویست که حق تع حرام گردانیده است خون و عرض مرد مسلمانرا و آنکه گمان بد در حق او برند ثعلبی در تفسیر خود از ابی قلابه
نقل کرده که بعمر خطاب گفتند که ابو محجن ثقفی در خانه خود نشسته و بخمر خوردن مشغولست عمر برخواست و بخانه او رفت دید که او با مردی
نشسته و هیچ خمر در میان ایشان نیست ابو محجن گفت ای عمر این فعل حرام بود که کردی زیرا که حق تع از تجسس نهی فرموده و تو مرتکب
آن شدی عمر باصحاب خود گفت که این مرد چه میگوید زید بن ثابت و عبدالله بن ارقم گفتند راست میگوید عمر منفعل شده بیرون آمد و
ترک تجسس کرد و نیز از عبدالرحمن روایت کرده اند که گفت شبی با عمر در مدینه بعسس میگشتیم بدر سرائی رسیدیم که آواز غنا از ان
بیرون می آمد و چراغی میسوخت حلقه بر در زدیم چون در را بگشودند و باندرون رفتیم دیدیم مردی و زنی نشسته اند زن بسرود مشغول
و مرد قدحی در دست عمر مرد را گفت که این زن کیست گفت زوجه من گفت در قدح چیست گفت آب عسل زن را گفت چه غنا
میکردی گفت بیتی چند مشعر بر تعظیم و اکرام شوهر خود میخواندم و در ستر و صلاح خود بجهت خوف و خشیت خدای تع و آن بیتها را برو
خواند مرد گفت ای عمر حق تع فرموده که وَلَا تَجَسَّسُوا و تو خلاف آن کردی و بتجسس مشغول شدی توبه کن و ازین بازگرد عمر معلول
تصدیق قول او کرد و بازگشت و نیز از عبدالرحمن منقولست که من با عمر شبی نزدیک سرائی رسیدیم چراغی میسوخت و از آنجا آوازی
بیرون می آمد عمر گفت این خانه کیست گفتم خانه امیه بن ربیعه پس ببالای دیوار خانه بر آمدیم دیدیم که امیه با یاران خود بخمر خوردن
مشغول بود عمر ایشانرا از ان نهی کرد و تهدید نمود گفتند ای عمر ما یک فعل منکر و نامشروع کردیم و تو چهار فعل نامشروع مرتکب شدی
اول آنکه بتجسس اقدام نمودی و حال آنکه حق تع فرموده وَلَا تَجَسَّسُوا دوم آنکه از در خانه داخل نشدی بلکه از بالای دیوار باندرون خانه
در آمدی و خدای تع فرموده که وَلَاتَاْتُوا الْبُیُوْتَ مِنْ ظُهُوْرِهَا وَاْتُوا الْبُیُوْتَ مِنْ اَبْوَابِهَا سیم آنکه بدون اذن صاحب بخانه او آمدی
و خدای تع فرموده وَلَا تَدْخُلُوا بُیُوْتًا غَیْرَ بُیُوْتِکُمْ حَتّٰی تَسْتَاْنِسُوا چهارم آنکه سلام بر ما نکردی و مخالفت قول حق تع کردی که فرموده
وَتُسَلِّمُوا عَلٰٓی اَهْلِهَا بعد از استماع این قول عمر خجل شده از آنجا بیرون آمد زید بن وهب بعبدالله مسعود گفت که میبینی ولید بن عقبه را
که خمر از سر و ریش او میچکد گفت ما را بتجسس امر نکرده اند بلکه از ان منع فرموده اند اگر چیزی بر من ظاهر شود منع آن کنم و الا فلا
و بعد از امر باجتناب از ظن و تجسس امر بسد باب غیبت نیز میفرماید بقوله وَلَا یَغْتَبْ بَعْضُکُمْ بَعْضًا و باید که غیبت نکند بعضی
از شما بعضی دیگر را یعنی یکدیگر را در غایبانه ببدی نام مبرید چنانچه درباره سلمان کردید پس در بیان آنکه غیبت اقبح چیزهاست میفرماید
اَیُحِبُّ اَحَدُکُمْ اَنْ یَّاْکُلَ آیا دوست میدارد یکی از شما اینکه بخورد لَحْمَ اَخِیْهِ مَیْتًا گوشت برادر خود را در حالتی که مرده باشد آن برادر

فکر همیشه پس بتحقیق که کراهت خواهید داشت از آن و ممکن نخواهد بود شما را از انکار کراهت آن پس همچنانکه شما اینها کاره و متنفرید از

خوردن کوشت برادر مرده خود باید که از غیبت نیز باین وجه اجتناب نمائید چه طبع و شرع منکر آنست وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از عقوبات

الهی بسبب ارتکاب غیبت اِنَّ اللّٰهَ تَوَّابٌ بدرستی که خدای تعالی بسیار پذیرنده توبه است از جمعی که توبه کنند از غیبت رَحِیْمٌ

مهربانی بر آنکه باز ایستد از آن و غیبت عبارتست از آنکه در غایبانه کسی سخنی کوید که اکر مواجهه او بکوید او را بد آید و از پیغمبر صلی الله علیه و آله

پرسیدند که غیبت چیست فرمود آنکه یاد کنی برادر خود را بانچه از آن کاره باشد پس اکر آنچه در او باشد بتحقیق که غیبت او نموده و اکر

در او نباشد او را بهتان کفته و نیز فرموده که غیبت مسلمانان مکنید و در پی عورات و بدیهای ایشان مباشید که هر که در پی عورات

برادر مسلمان باشد حق تعالی او را رسوا سازد اکرچه در میان منزل خود باشد و نیز از آنحضرت منقولست که بر شما باد که از غیبت اجتناب

کنید که غیبت بدتر از زناست زیرا که حق تعالی مرد زانی را بعد از توبه می آمرزد و غیبت کننده را نمی آمرزد تا آنکه مغتاب او را احلال کند

و در مصابیح القلوب مذکور است که یکی از صلحای امت کفت که روزی با جمعی در کورستانی نشسته بودیم مردی جوان بسرعت تمام بر ما

بکذشت من کفتم این و امثال این وبال مسلمانانند و تشویش خاطر ایشان چون شب در آمد در واقعه دیدم که آنمرد را بر جنازه خوابانیده

نزد من آوردند و کاردی بدست من دادند و مرا کفتند که بخور کوشت این مرد را کفتم سبحان الله من چندین سالست که حیوانی نخورده ام

اکنون کوشت مرده چون بخورم کفتند نه غیبت او کردی چرا کوشت او را نمیخوری کفتم از آن توبه کردم پس یکسال با آن کورستان تردد

میکردم که شاید آنجوان را ببینم و از او حلالی خواهم بعد از یکسال او را دیدم و پیش از آنکه سخن کنم کفت توبه کردی کفتم آری کفت برو

که ترا بحل کردم و منقولست که چون ماعز را بجهت اقرار او بزنا سنکسار کردند حضرت رسول صلعم از یکی شنید که بدیکری میکفت ماعز خود را

رسوا کرد که کواهی زنا در حق خود داد تا او را چون سک سنکسار کردند حضرت صلعم هیچ نکفت پس از عقب آنحضرت می آمدند تا بخرابه

رسیدند خر مرده آنجا افتاده بود رسول صلعم فرمود با ایشان که این خر مرده را بخورید کفتند یا رسول الله چکونه کوشت میته خوریم فرمود

نه شما غیبت ماعز کردید که از خوردن میته بدتر است نمیدانید که او در جویهای بهشت میچرد و انس از آنحضرت صلی الله علیه و آله

روایت کرده که فرمود چون شب معراج مرا بآسمان بردند بجماعتی رسیدم که ایشان را ناخنها و چنکال از مس و روی بود و بآن

روی خود را میخراشیدند کفتم اینها کیستند کفتند آنانند که در دنیا کوشت برادران خود را بغیبت میخوردند و عرض ایشان میبردند و

شنونده نیز مثل غیبت کننده است چنانکه امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده که شنونده غیبت یکی از غیبت کنندکانست ابصار

میمون

میمون بن شاه از احنف نقل کرده که شبی در خواب بودم شخصی طبقه ترنجی نزد من آورد و کفت بخور کفتم مرده چون بخورم کفت بجهت آنکه

غیبت فلان میکردی کفتم بخدا که نام فلان را بخیر و شر نبردم کفت نه استماع غیبت او میکردی و بآن راضی میبودی میمون بعد از این واقعه

هرکز دیکر نکذاشت که کسی در حضور او غیبت شخصی کند تا وفات کرد و در خبر است که حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام اصحاب خود را کفت

که اکر بادی آید و جامه شما را از عورت شما بردارد چه خواهید کرد کفتند آنرا خواهیم پوشید فرمودند چنین است بلکه از انجا عتید که

جامه را بالاتر برید این کنایه است از آنکه چون کسی غیبت شخصی کند منع او نکنید بلکه مدد او دهند و غیبت منحصر نیست در قول و قول

مقصود نیست بر صریح بلکه کنایه و اشاره بدست و سر و چشم و غیر آن نیز از اقسام غیبت است کاهی که متعلق غیبت باشد و همچنین است

حکایت از حرکات و سکنات و رفتار و امثال آن و از جمله کنایتست که کسی کوید در مجلس حکام حاضر نمیشوم یا مال یتیم نمیخورم و مراد

این باشد که فلان مرتکب این می شود و از این قسم است آنکه کوید شکر مر خدایرا که مرا از این فعل منزه ساخته و قصد او این باشد که فلان این

فعل میکند چه این شکر متضمن غیبت است و بر همین طریقه است که کوید فلان اکر این فعل نمیکرد بهتر و نیکوتر می بود و قصد او این بود که تنبیه

غیر کند که فلان این عیب دارد و همچنین اکر نفس خود را مذمت کند و مقصود او آکاهانیدن مردمان باشد بر بدی غیر حاصل که هر چه

غرض از آن تعرض بعرض غیر باشد و بآن غرض صحیح مقصود نباشد از قسم غیبت است اما اکر کوید در حق فاسق متظاهر الفسق که فلان

این عمل میکند غیبت نیست مانند شخصی که علانیه شرب خمر کند یا ظالمی که آشکارا ظلم کند و امثال آن و همچنین غیبت نیست نصیحت کردن

مستشیر را در نکاح یا در معامله یا در مجازات و غیر آن اکر متضمن بدکوئی آنکس نباشد که از حال او استفسار کنند مثل آنکه کوید

فلان مردی بخیل است یا کثیر المنازعت یا بد معامله است و همچنین جرح کواهان کردن نیز جایز است و غیبت اهل خلاف و طعن و

لعن ایشان کردن نیز مستثنی است و لهذا امیر المؤمنین علی و امام حسن علیهما السلام در مجالس ذکر معایب و قطع نسب معویه و عمرو عاص

میکردند چنانکه در نهج البلاغه مذکور است و فقهای امامیه نیز جایز است که ذکر مسایل باطله و قطع صحت آن کنند و اکر مقام مستدعی

باشد تشنیع بر قایل آن و خشونت کردن در رد آن بجهت تعظیم اعتقاد مردمان در حق آن جایز است که در تشنیع آن کوشند

تا مردمان از آن اعتقاد منزجر شوند اما باید که در حال تشنیع آنکس قصد قربت کنند و اظهار حق نه آنکه آنرا بعداوت و حسد

آمیخته سازند و تفصیل این مبحث و بیان آن در منهج الصادقین بر احسن وجهی مسطور است و شیخ جمهور رضی الله عنه در بعضی تعلیقات

خود آورده که هر که غیبت کسی کرده باشد یا استماع آن نموده بعد از آن باید که نادم کشته این دعا بخواند اللّٰهم صل علی محمد و آل محمد

و اتقوا الله ان الله تواب رحيم و حضرت صادق عليه السلام فرموده که كفارة من اغتبته ان تستغفر له كلما ذكرته یعنی کفاره غیبت آنست که استغفار کنی از برای کسی که غیبت او کرده هر وقت که او را یاد کنی و در حدیث آمده که کفارة الاغتياب ان تستغفر لمن اغتبته و ممکن است که مراد ازین استغفار اینست که استغفار کنی از برای کسی که غیبت او کرده که

[redacted]

آورده اند که چون رسول صلعم فتح مکه نمود بلال را امر فرمود تا بر بام کعبهٔ معظمه رفته اذان گفت جمعی از طلقاء در غیبت او افتادند
ازانجمله هشام قدح در نسب او کرده گفت آیا محمد کسی دیگر نداشت که بانگ نماز بگوید بجز این کلاغ سیاه و عتاب سید گفت الحمد لله
که پدرم زنده نیست تا این [عیب] را بشنود و ببیند و سهیل بن عمرو گفت اگر خواست خدای تعالی باشد این را تغییر دهد و برطرف سازد
ابو سفیان گفت من هیچ نمیگویم میترسم که خدای محمد را ازان خبر دهد فی الحال جبرئیل آمد و پیغمبر را ازین خبر داد حضرت ایشان را
طلبید و گفت شما چنین و چنین گفته اید ایشان اعتراف کردند و گفتند بلی یا رسول الله پس آیه نازل شد که یا ایها الناس
ای گروه مردمان انا خلقناکم من ذکر و انثی بدرستی که ما آفریدیم شما را از مرد و زن که آن آدم و حواست و چون
همه از یک پدر و مادرید پس وجهی ندارد که در نسب خود افتخار کنید و در نسب دیگری طعن زنید و قدح آن کنید و غرض از تفرق قبایل
و تشعب شعوب و اختلاف طوایف تفاخر نیست بلکه بجهت تعارف و امتیاز است چنانکه میفرماید که و جعلناکم شعوبا
و گردانیدیم شما را شعبها یعنی جماعت متفرقه و فرق عظیمه که منسوب باصل واحد باشید و قبائل و قبیلهای که منسوب بشعوبند
لتعارفوا تا بشناسید یکدیگر را بنسبت قبیله و بسبب آن از هم جدا گردید و لهذا دو شخص که یکنام داشته باشند باختلاف
قبیله و شعوب از یکدیگر ممتاز میگردند چون زید تمیمی که از زید قریشی ممتاز است پس غرض نه آنست که شما بسبب شعوب و قبایل تفاخر
بآبا و اجداد خود کنید و در انساب خود دعوی تفاوت و تفاضل نمائید بلکه ان اکرمکم عند الله اتقیکم بدرستی که گرامی ترین
شما نزد خدای تعالی پرهیزکارترین شما است پس هر که تقوی بیشتر قرب او نزد حق تعالی بیشتر و فضل او از همه افزونتر است و کلمه شریفه
بالفضل و الادب لا بالفصل و النسب که از کلمات متبرکه حضرت امیر المؤمنین است علیه السلام مشعر است بر آیه مذکوره ان الله علیم
بدرستی که خدای تعالی داناست باصل و نسب شما خبیر آگاه است بعلم و ادب شما و میتواند بود که مراد ازین آیه تو بر احوال
باشد که مانع اغتیاب است و مؤید اینست آنچه از عبد الله عباس نقل کرده اند که در حق ثابت بن قیس آمد در وقتی که از روی تعریض
تعرض کرد بتوهین خود که تو پسر فلانه زنی رسول صلعم فرمود کیست که نام فلانه میبرد ثابت برخواست و گفت منم یا رسول الله فرمود که

در

عیب کردن مردم

بالاصل الشرف

در روی این مردم نظر کن چون نگاه کرد فرمود چه دیدی گفت قومی مختلف اللون بعضی سیاه و برخی سفید و گروهی سرخ و جمعی زرد فرمود که ترا بر ایشان
هیچ تفضلی نیست مگر بپرهیزکاری و تزیین بدین اسلام پس آیه مذکوره نازل شد از یزید بن شجره روایتست که روزی رسول صلعم در بازار مدینه می گذشت
غلام سیاهی را دید که او را میفروختند و او میگفت که هر که مرا میخرد باید باین شرط بخرد که مرا منع نکند از گذاردن نماز یومیه در پس رسول صلی الله علیه و آله
چراکه همیشه نماز یومیه در پس آنحضرت گذارده ام مردی او را باین شرط بخرید و رسول صلعم در وقت نمازها آن غلام را میدید که می آمد و اقتدا میکرد
روزی چند بر آمد غلام پیدا نشد احوال او را پرسید گفتند تب دارد حضرت بعیادت او رفت و بعد از سه روز دیگر احوال او را پرسید گفتند وفات
نمود رسول صلعم برخواست و بنفس نفیس خود متولی کفن و غسل وی شد مهاجر و انصار ازین تعجب نمودند حق تعالی آیه مذکوره را فرستاد و در آن بیان
نمود که فضیلت را اثری در نسب نیست بلکه فضیلت و کرامت و شرافت بپرهیزکاریست و از حضرت امام زین العابدین علیه السلام مرویست که دوزخ
مخلوق نشده مگر برای کسی که نافرمانی کند خدا را و در طریقه عصیان سلوک نماید اگر چه آنکس سید قرشی نسب باشد و از حضرت رسول صلعم منقولست که
هر که خواهد گرامی ترین مردمان باشد باید که از خدای تعالی بترسد و طریقه پرهیزکاری را پیش گیرد از ابن عباس نقلست که بزرگواری دنیا بغناست و بزرگواری
آخرت بتقوی و نیز فرموده که حق تعالی روز قیامت بر بندگان که امر کردم شما را پس ضایع ساختید آنچه عهد کردم بشما و بعمل نیاوردید و بلند گردانیدید نسبهای
خود را من امروز بلند سازم نسب خود را و پست گردانم نسبهای شما را کجایند پرهیزکاران تا ایشان را بمرتبه بلند ارجمند رسانم بدرستی که امروز گرامی ترین شما
نزد من پرهیزکارانند و مرویست که شخصی از علی علیه السلام پرسید که کدام یک از مردمان افضلند علی دو قبضه خاک برداشت و فرمود هیچکدام ازین دو قبضه
بر یکدیگر راجح نیستند بلکه هر دو مساویند مردمان نیز چون که همه از خاک مخلوقند در اصل خلقت هیچکدام بر یکدیگر رجحان ندارند پس اکرم ایشان اتقی
ایشانست در معالم التنزیل مذکور است که حضرت رسول صلعم فرمود که حق تعالی مردمان را بر دو قسم ساخت و مرا در قسمی گردانید که بهتر باشد کقوله تعالی
اصحاب الیمین ما اصحاب الیمین و اصحاب الشمال ما اصحاب الشمال پس من از اصحاب یمینم بعد ازان این هر دو قسم را سه قسم کرد و مرا بهترین این قسم گردانید
کقوله و اصحاب المیمنة و اصحاب المشئمة و السابقون السابقون پس من از سابقانم و بعد ازان این قسم را قبایل ساخت و مرا بهترین قبیله خلق کرد
پس من اتقی ولد آدم و اکرم ایشانم و من از نزد پروردگار میگویم نه بر وجه افتخار پس آن قبایل را بیوت گردانید و مرا در بهترین بیتی وضع فرمود
حیث قال انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا پس من و اهل بیت من مطهریم از جمیع ذنوب آورده اند که جمعی کثیر از بنی اسد
در سال قحط با جمیع زراری و اثقال و اموال نزد پیغمبر آمدند و اظهار کلمه اسلام کردند اما در باطن ایمان نداشتند و جامه رسالت بودند و بجهت ایشان نوحی مدینه
بر ایشان تنگ گشت پس در مساجد و مقابر مسلمانان فرود آمدند و کوچهای مدینه را بعذرات ملوث و نرخها گران ساختند و صبح و شام نزد پیغمبر می آمدند

عتاب کنند

و می گفتند عرب بما از در آمدند بر پشت مراکب نشستند با اولاد و اتباع و نیامدیم و نشسیم و ما آمدیم با جمیع زن و عیال و اسباب و اساس خانه پیش ما را
چیزی بده تا صرف در عیال خود نمائیم حق تعالی این آیه فرستاد که قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا گفتند اهل بادیه از بنی اسد که ما ایمان آوردیم بخدا و
برسول او گرویدیم قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا بگوای محمد با ایشان که ایمان نیاورده اید زیرا که ایمان عبارتست از اقرار بزبان و تصدیق بجان شما را اقرار
است اما تصدیق نیست منت نهادن شما بر پیغمبر در ایمان آوردن و ترک قتال نمودن بجهت طمع است دعوی ایمان میکنید وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا
و لیکن گوئید که اسلام آورده ایم که عبارتست از داخل در سلم شدن و اظهار شهادت و انقیاد احکام چه غرض شما از دعوی ایمان انقیاد
و اسلام بودنست از قتل و سبی وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ و هنوز در نیامده است ایمان در دلهای شما و بدانکه ایمان اخص است از اسلام
زیرا که ایمان تصدیق بجانست با اقرار بزبان و اسلام اعم از انست که با آن تصدیق جانی باشد یا نه پس هر مؤمنی مسلمان باشد اما هر مسلمانی
مؤمن نباشد و مراد از قوله ان الدین عند الله الاسلام اسلامی است که مقارن تصدیق بود و در حدیث نبوی صلعم واقع شده که الاسلام علانیة
والایمان فی القلب و چون ثواب متفرع ایمانست و بمجرد دعوی اسلام بدون تصدیق آن مثمر ثواب نیست ازین جهت بنی اسد
خطاب میکند که وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ و اگر فرمان برید خدا و فرستادهٔ او را ظاهراً و باطناً یعنی از نفاق توبه کنید و بخلوص نیت
و اعتقاد ایمان آورید و بمقتضیات آن عمل کنید لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا کم نگرداند خدای تعالی از ثواب کردارهای شما چیزی بلکه مزد کار را
بتمام و کمال بشما رساند إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستیکه خدای تعالی آمرزنده است گناهان کسانی را که مطیع او باشند رَحِيمٌ مهربانست بتوفیق
مثوبات و اجر مطیعان از سدی منقولست که آیه در باب اعراب مزینه و جهینه و اسلم و اشجع و غفار آمد که اظهار ایمان کردند تا از خون
و مال ایمن شوند رسول صلعم ایشان را بحدیبیه ترغیب کرد ایشان از آن متقاعد شدند حق تعالی فرمود که اعراب دعوی ایمان میکنند و فی الحقیقة
ایمان ندارند پس ای محمد بگو با ایشان که شما دعوی اسلام میکنید نه ایمان چه در قلوب شما ایمان داخل نشده و اگر فی الحقیقة ایمان میداشتید
از حرب اعدای دین ابا نمی نمودید و مؤید اینست اینکه در تحقیق ایمان میفرماید که إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ جز این نیست که مؤمنان
از روی حقیقت آنانند که آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ایمان آورده اند بخدا و رسول او بخلوص جنان تصدیق ایشان نموده اند ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا
پس شک نکردند بدل بعد از اقرار بزبان وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ و جهاد کردند بمالهای خود یعنی بر اهل غزا انفاق کردند بدل بعد از اقرار
بزبان یا برای خود دادایشان اسلحه حرب خریدند وَأَنْفُسِهِمْ و بنفسهای خود مرتکب قتال اهل حرب شدند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدا
و طلب رضای او أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ آن گروه مؤمنان ایشانند راست گویان در ادعای ایمان نه اعراب مذکوره که جهت خوف

و نیز بطمع صدقه دعوی ایمان کرده اند که چون این آیه نازل شد اعراب سوگند خوردند که درین قول ما مطابق زبانست و سریره ما
موافق علانیه یعنی مؤمن صادق العقیده ایم حق تعالی جهت رد قول و توبیخ ایشان این آیه فرستاد که قُلْ بگوای محمد جماعت اعراب را که دعوی ایمان میکنند
أَتُعَلِّمُونَ اللَّهَ بِدِينِكُمْ آیا می آموزانید خدای را بکیش خود یعنی خبر میدهید وی را و می پندارید که نمیداند سرایر شما را وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي
السَّمَاوَاتِ و حال آنکه خدای تعالی میداند آنچه در آسمانهاست از مکونات علویه وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است از حادثات سفلیه
وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ و خدای تعالی بهمه چیز داناست و هیچ چیز بر او مخفی نیست پس محتاج اعلام و اخبار شما نباشد قبل ازین گذشت که
اعراب مذکوره در دعوی ایمان منتی عظیم بر پیغمبر نهادند در آنکه اکثر عرب با تو جدال و قتال کردند و ما بدون محاربه و مقاتله بتو ایمان آوردیم
بنا بر این حق تعالی فرمود که يَمُنُّونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا منت می نهند بر تو بآنکه اسلام آورده اند و قبول دین کرده اند قُلْ لَا تَمُنُّوا
عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ بگو منت منهید بر من باسلام خود بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ بلکه خدای منت نهاد بر شما أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ
بآنکه راه نمود شما را بسمت ایمان إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راستگویان در دعوی خود إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ بدرستی که خدای تعالی
میداند غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آنچه پوشیده است در آسمانها و زمینها وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای تعالی بیناست
بآنچه شما میکنید از اظهار ایمان و ابطان کفر و سایر اسرار و اعلان شما سورة ق وهی خمس واربعون آیة از ابی بن کعب
روایتست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که قاری این سوره را سکرات موت آسان بود و قبر بروی تنگ نگردد و روزی بروی فراخ
گردد و در آخرت نامهٔ اعمال او را بدست راستش دهند و بآسانی حساب او نمایند و بدانکه چون حق تعالی اختتام سورهٔ حجرات بذکر ایمان و
شرایط آن نمود افتتاح این سوره نیز بذکر آنچه واجبست ایمان بآن آوردن از قرآن و ادلهٔ توحید و غیر آن بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
ق علم الهدی قدس سره الاعلی فرموده که ایراد حروف مقطعه در اوایل سوره بجهت امتیاز منثور است از منظوم در اول کلام
چه سامع بمجرد استماع این حروف استدلال میکند بر آنکه کلام بعد از آن نثر است نه نظم پس درینصورت ایراد این حروف رد جماعتی باشد که قرآن را
شعر میگفتند و در تعیین حروف بعینه علما را اختلافست ابن عباس فرموده که اسمی است از اسمای الهی و نزد بعضی دیگر مفتاح هر اسمی است از اسمای
حسنی که در اول آن قاف باشد چون قادر و قدیر و قاهر و قهار و قابض و قوی و قریب و قدوس و قیوم و نزد جمعی اشارتست بقرآن یا بکلمهٔ
قف یعنی بایست ای محمد بر عمل کردن بآنچه مأمور میشوی یا اشارتست بالله قائم بالقسط یا اسم کوهی است که حق تعالی بآن قسم یاد فرموده
و آن کوهیست محیط بکرهٔ زمین که حق تعالی آنرا از زمرد آفریده و کنارهای آسمان بر آنست و سبزی آسمان از عکس آن و پارهای زمرد که در میان مردمان

از شدت واین قول از ضحاک منقولست واز وهب بن منبه روایتست که ذو القرنین بکوه قاف رسید درحوالی آن کوههای کوچک دید پرسید
که این چه کوهست گفتند کوه قاف گفت این کوههای کوچک چیست که درحوالی این کوه‌اند گفتند رگهای زمینست وهیچ شهری وبقعه نیست الا
که عرقی ازان متصل است باین کوه چون ارادهٔ الهی تعلق گیرد بتزلزل زمینی مارا امر فرماید تا عرق آنرا بحرکت درآریم گفت مرا از عظمت
چیزی خبر دهید گفتند کمترین چیزی که دالست بر عظمت شان او سبحانه آنست که درعقب ما زمینی است از برف که [illegible] و عرض
آن پانصد ساله راهست واز شدت وسودت وبرودت آن برخی شکنندهٔ برخی دیگر میشود واگر آن نمی بود همه مردمان روی زمین از شدت
گرمی آتش دوزخ سوخته می شدندی وگویند که قاف سوگندست بقدرت الهی یا بقرب حضرت پادشاهی باجابت دعای بندگان کما قال
وَاِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَاِنِّي قَرِيبٌ وکریمهٔ وَنَحْنُ اَقْرَبُ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ که درین سوره است مؤید این قولست ویا ایماست بقوت
قلب محمد صلی الله علیه و آله ویا اشاره بکلمه قضی الله ما هو کائن یا اشاره بقل یا محمد وبنابرانکه قسم باشد معنی آنست که سوگند میخورم بحق قاف
وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ وبحقیقت قرآن بزرگوار باعتبار شرافت این بر سایر کتب انبیا وجه دیگر عامل احکام حلال وحرام جواب قسم آنکه
بعث شخصی از جنس آدمیان بجهت انذار ومبعوث شدن ایشان در نشاءٔ آخرت محل تعجب نیست ومتیقن مصدق را بَلْ عَجِبُوا
بلکه عجب داشتند معاندان قریش اَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ آنکه آمد بایشان بیم کننده از جنس ایشان وحال آنکه محل تعجب وشگفت نیست
زیرا که علم بآنکه منذر متصف است بعدالت وامانت وشفقت ومرحمت وسایر اخلاق حسنه دلالتی صریح دارد برآنکه وی ناصح ومشفق
ایشان ورستن ایشان ازحلول مکروه بایشان ومع ذلک معجزات ظاهره علاوهٔ آن شده فَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا پس گفتند ناگرویدگان بعثت
که این برگزیدن محمد برای رسالت شَيْءٌ عَجِيبٌ چیزی عجیب وشگفت است بعد ازان تعجب ایشان از بعث حکایت از زبان ایشان میکند که
أَئِذَا مِتْنَا آیا زنده شویم هرگاه بمیریم وَكُنَّا تُرَابًا وگردیم خاک ذَلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ این رد روح ببدن بازگشتنی است دور
از عادت وامکان ودر موضع استبعاد واستنکار بعد ازان حق تعالی در رد استبعاد رجع میفرماید قَدْ عَلِمْنَا بدرستی که ما میدانیم
مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ آنچه کم کرده زمین وبخورده از گوشت وپوست واستخوان وسایر اجزای ایشان پس هرگاه علم ما رسیده باشد
بجمیع جزئیات پس چگونه قادر نباشیم برجعت آنچه زمین آنرا ناقص ساخته باشد از لحوم وعظام ایشان در خبر است از حضرت رسول
که همه اعضای فرزندان آدم پوسیده وریخته شود مگر استخوان عصعص که اصل ذنب است وحق تعالی در نشاءٔ آخرت اجزای متفرقه را بآن ضم کند
وزنده نماید ودر حدیث صحیح ثابت شده که اجساد انبیا واوصیا وشهدا هرگز پوسیده نشود بلکه برهمان حالت اولی احیای ایشان نماید

وعندنا کتاب

وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ ونزد ماست کتابی نوشته که حافظ تفاصیل احوال جمیع اشیاست یا محفوظ است از اندراس مراد لوح محفوظ است
که تفاصیل همه اشیا دران مودع است وهمه حالات مکونات دران مکتوب ومندرج واز تغیر مغیر وتبدیل مبدل محفوظ هرگاه نزد ما این نوع
کتاب باشد که متضمن جمیع جزئیاتست پس چگونه عالم باجزای بالیهٔ ایشان نباشیم وبر احیای ایشان قدرت نداشته باشیم ونه آنست
که ایشان معترف باشند بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ بلکه بجهت عدم تفکر وتدبر تکذیب کردند وانکار ورزیدند بحق که قرآن ومحمد است صلی الله علیه و آله
لَمَّا جَاءَهُمْ آن هنگام که آمد بایشان قرآن که در کمال اعجاز است ویا محمد ص که صاحب کتاب معجزات وآیاتست فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِيجٍ
پس آن مکذبان درکاری اند شوریده ومضطرب وبهم برآمده گاهی قرآنرا بسحر نسبت میکنند ووقتی بشعر وگاهی بافسانه وپیغمبر را
زمانی مجنون میگویند وگاهی کاهن ووقتی مفتری واصلا بیک امر قرار نمیدهند وبیک رای نمی ایستند بجهت تحیر ایشان درامر آن وفرط
جهالت ایشان بکمال او وبعد ازان اقامت دلیل میکند بر قدرت خود بر بعث بقوله أَفَلَمْ يَنْظُرُوا آیا نمی نگرند منکران بعث وحشر
إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ بسوی آسمان که واقع شده بر زبر ایشان بمحض قدرت كَيْفَ بَنَيْنَاهَا چگونه بنا کرده ایم وآنرا برداشته طبقه بر
بالای طبقه وَزَيَّنَّاهَا وآراسته ایم آنرا بکواکب ثابته وسیاره وَمَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ ونیست مرآنرا هیچ فرجها وشکافها
وآفریدن چیزی باین عظمت ورفعت باحسن ترتیب وانتظام طباق بدون فرجه ورخنه وخللی وعیبی دلیلی اوضح واصح است بر
کمال علم وحکمت ما پس بلاشبهه بر بعث قادر باشیم وتکذیب کفار محض عناد باشد وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وزمین را باز کشیدیم و
گسترانیدیم بر روی آب وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وافکندیم دروی کوههای بلند استوار بامقدار تا بسبب ثقل آن زمین برحالت خود
قرار گیرد ومنقلب نشود مانند کشتی مملو از ثقال که بر روی آب قرار میگیرد وَأَنْبَتْنَا فِيهَا وبرویانیدیم در زمین مِنْ كُلِّ زَوْجٍ
از هر صنفی نبات بَهِيجٍ آراسته ونیکو وبهجت افزا یعنی کثرت حسن وزینت موجب ابتهاج ومسرت ناظر است مانند ازهار لطیفه واشجار
مخضره ونباتات ناضره واینها را آفریدیم تَبْصِرَةً بجهت بینائی یعنی برای نظر کردن دران وبدیدهٔ اعتبار نگریستن بروجه استدلال
وَذِكْرَى وبرای یاد کردن وپند دادن لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ مر هر بندهٔ بازگردنده بخدا وتفکر نماینده در بدایع صنع او تا علم بکمال وقدرت او
پیدا کرده معترف شوند ببعث ونشور وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ وفرو فرستادیم از جانب آسمان یا از ابر مَاءً مُبَارَكًا آبی بابرکت وبسیار منفعت
فَأَنْبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ پس رویانیدیم بآن بوستانهای مشتمل بر اشجار انبوه واثمار باشکوه وَحَبَّ الْحَصِيدِ ودانههای نباتی که درو کرده شود
در وقت رسیدن چون گندم وجو وبرنج ومانند آن وَالنَّخْلَ بَاسِقَاتٍ ورسته گردانیدیم باران درختان خرما را درحالتی که بلند وکشیده بالا اند

یا بار دارند لها طلع نضید مر آن درختان راست غلاف ثمر ما که بهم پیچیده و بهم بسته است مراد تراکم شکوفه است یا کثرت میوه دراین همه را
برویانیدیم رزقا للعباد برای روزی مر بندگان را واحیینا به بلدة میتا و زنده کردانیدیم بآن آب زمین مرده را یعنی زمین خشک
بی نبات پس همچنانکه زمین را زنده کردانیدیم بآب کذلک الخروج همچنانست بیرون آمدن شما از قبر یعنی زنده شدن شما و بعرصه حشر حاضر گشتن
چه هرکه بتفکر و امعان نظر کند و نیک تامل نماید در احیای دانه که مانند مرده ایست که در خاک مدفونست عالم خواهد شد برآنکه شخصی که بر احیای
آن قادر باشد قادر خواهد بود بر اخراج موتی پس در تسلی حضرت از تکذیب قوم میفرماید که کذبت قبلهم تکذیب کردند پیش از اهل مکه
قوم نوح گروه نوح که اولاد شیث و قابیل بودند مر نوح را علیه السلام واصحاب الرس و یاران چاه بر کرده از سنگ از عکرمه نقل است
که ایشان جمعی بودند که حنظله نبی را که پیغمبر ایشان بود شهید کردند و در چاه افکندند و آنرا از سنگ پر کردند و اقوال دیگر درین باب در ما تقدم
سمت ذکر یافت وثمود و قوم ثمود تکذیب کردند صالح را وعاد و گروه عاد هود را وفرعون و قوم فرعون موسی و هرون را تکذیب کردند
واخوان لوط و برادران لوط تکذیب لوط کردند ذکر اخوان جهت آنست که ایشان از انساب و اصحاب او بودند واصحاب الایکة
و یاران ایکه شعیب را و ایکه یعنی بیشه و جنگل است وقوم تبع و گروه تبع تبع را و حکایات قوم تبع در سوره دخان مذکور شد کل کذب
الرسل هریک از ایشان تکذیب کردند پیغمبران فحق وعید پس واجب و لازم گشت وعید من یعنی آنچه وعده کرده بودم از عقاب
برایشان لازم شد و هرگاه مآل امم ماضیه که مکذب بودند عذاب استیصال بود پس حال کفار قریش که بنای کار ایشان بر تکذیب است نیز هلاک
خواهد بود و بعد از ذکر وعید رد رجع بعید میکند که افعیینا آیا درمانده و عاجز شده ایم بالخلق الاول بآفرینش اول تا فرومانیم بآفرینش ثانی
که بعث است و کفار بآن معترف شدند بل هم فی لبس بلکه ایشان در شک و شبهه اند بسبب وساوس شیطان من خلق جدید از آفریدن نو
که بعث و حشر است پس در تهدید ایشان میفرماید که ولقد خلقنا الانسان بدرستی که ما آفریدیم آدمی را ونعلم ما توسوس به نفسه
و میدانیم آنچیز را که وسوسه میکند بآن نفس او مراد بوسوسه حدیث نفس است یعنی میدانیم آنچه را که نزد نفس حاضر است از مکنونات ضمایر و سرایر
قلوب و غوامض صدور پس همه را بر وفق آن اعتقاد سزا خواهیم داد ونحن اقرب الیه و ما نزدیکتریم بانسان من حبل الورید از رگ جان
بوی و این اقربیت نسبت بعلم است نه بمکان و ورید رگیست که احاطه هر دو طرف گردن کرده و از دل روییده است قطع آن موجب موت
حقیقت معنی آنست که علم او سبحانه بر وجهی محیط است باحوال انسان که هیچ از خفایای صدور و سرایر قلوب بر او مخفی نیست پس گویا ذات او
سبحانه اقربست بآدمی از رگی که حامل روح است و گویند که حبل الورید اقرب اجزای نفس انسانی است پس درین کلام ایمائی است که حق تعالی اقرب

بکار

اقرب

اقربیت بوی است نسبت بهمگنان هرگاه که حق را طلبد باید بایں جهت هست و کریمه اذا سألک عبادی عنی فانی قریب و حدیث قدسی الا من
طلبنی وجدنی که از آیات زبور است مخبر این معنی است و محققان در این آیه کریمه کلامی بلند و معنی ارجمند هست که هرگاه کیفیت قرب جان را که
پیوسته بتن است نتوان یافت قرب حق را که از کیفیات منزه است چگونه ادراک توان کرد بدانکه قرب حق به بنده بر دو قسم است یکی عام که شامل
جمیع مخلوقات باشد و نکته وهو معکم اینما کنتم ایمائی است بآن و دیگری خاص که شاملست خواص عباد را و نحن اقرب رمزیست از آن و گویند
که معنی آنست که ما بعلم و قدرت و حفظ نزدیکتریم بآدمیان از حبل الورید نسبت بایشان و این اقربیت ما بآدمیان محقق است اذ یتلقی المتلقیان
در حینی که فرا میگیرند اقوال و اعمال ایشان را دو فرشته که فراگیرنده اند و آنرا در نامه می نویسند و محافظت میکنند این کلام مشعر است بآنکه او
سبحانه از استحفاظ ملکین مستغنی است چه او مطلع است بر آنچه بر ملکین پوشیده است از اخفای خفیات لیکن تسلط ایشان بر حفظ
اعمال انسان بجهت حکمتی است که مقتضی آنست و آن زیادتی لطف او سبحانه است بر بندگان در اجتناب نمودن ایشان از سیئات و رغبت
کردن در حسنات و میتواند بود که اذ متعلق باشد به اذکر یعنی یاد کن ای محمد صـ وقتی را که فرا گیرند دو فرشته که فراگیرنده اعمال و اقوال اند
یکی از ایشان عن الیمین از طرف راست ایشان نشسته وعن الشمال قعید و دیگری از جانب چپ ایشان نشسته مراد بقعید ملازم است
یعنی ایشان ملازم انسانند و اصلا جدا نمیشوند ما یلفظ من قول بیرون نمیفکند آدمی از دهن خود هیچ سخنی یعنی متکلم نشود الا لدیه
مگر نزدیک او یا نزدیک آن قول رقیب عتید نگهبانیست مهیا و آماده پس نزد این حال اقوال او را در نامه اعمال او می نویسند
و مرویست که حفظه چهار فرشته اند دو در روز موکلند و دو در شب و امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
که جای نشستن دو فرشته تو بر هر دو دندانهای پیشین تو است که یکی بر راست و دیگری بر چپ و زبان تو قلم ایشانست و آب دهن تو
مداد ایشانست و تو جاری میسازی بی محابا یعنی بیملاحظه میگوئی آنچه ترا بکار نمی آید و بتو فایده نمیرساند و از خدا و از ایشان شرم نداری
در حدیث آمده که پاک کردانید دهنهای خود را بطعام حلال زیرا که دهنها محل آرام و سکون دو فرشته است که نگهبان و نویسنده اعمال شما اند
و مداد ایشان آب دهان شما و قلم ایشان زبان شماست و هیچ چیز سخت‌تر و دشوارتر بر ایشان از زیادتی طعام نیست یعنی طعامهای شبهه آلود ابوامامه
روایت کرده که از حضرت رسول صـ شنیدم که کاتب حسنات بر دست راست آدمیست و کاتب سیئات بر دست چپ و فرشته دست چپ در حکم
فرشته دست راست است و چون از بنده حسنه صادر شود کاتب حسنات یکی را ده نویسد و چون گناهی بکند فرشته دست چپ را گوید منویس شاید
که بتسبیح خدا اشتغال نماید و بیامرزد آن معذور گردد و یا از آن پشیمان شود و استغفار نماید پس تا هفت ساعت مانع نوشتن او شود

اگر تسبیحی و استغفاری گفت بعد از آن یک سیئه برا بنویسد و از حضرت امام حسن ع مرویست که این دو فرشته دور نمیشوند از آدمی مگر وقت
قضای حاجت و خلوت ابو هریره از رسول صلعم روایت کند که هیچ صحیفه بر خدای تعالی عرض نکنند که در اول و آخر آن نیکوئی باشد مگر او سبحانه تعالی
انچه در میان دو طرفست بوی بخشیدم و انس هم از آنحضرت روایت کند که چون بنده از بندگان مؤمن فوت شود آن دو فرشته گویند
بار خدایا قبض روح فلان بنده مؤمن فرموده بکجا رویم و بچه امر مشغول شویم خطاب آید که آسمان و زمین مملوست از فرشتگان آدمیان
و پریان و همه بعبادت من مشغولند شما نیز بر سر قبر آن بنده مؤمن روید و بتسبیح و تهلیل و تکبیر اشتغال نمائید و ثواب آنرا در نامه
حسنات او می نویسید تا روز قیامت و از اینجا معلوم شد که این دو فرشته حافظ بنده و کاتب اعمال ویند تا هنگام مرگ وَجَاءَتْ
سَكْرَةُ الْمَوْتِ و بیاورد بیهوشی مرگ یعنی حاضر ساز د شدت موت که زایل کننده عقلست بِالْحَقِّ امر درست در استرا که کتب آلهی
بآن ناطق است و انبیا بآن مبعوث مراد امر آخرتست از بعث و نشور و غیر آن از احوال معاد و میتواند بود که مراد از حق کشف حال
بنده باشد از سعادت و شقاوت وی نزد آن حال ملئکه گویند ذَٰلِكَ مَا كُنْتَ این مرگ آنچیزیست که بودی تو از آن میل میکردی و میگریختی
یعنی میترسیدی و مکروه می شمردی وَنُفِخَ فِي الصُّورِ و دمیده شود در صور نوبت دوم و آن نفخه همه مردمان زنده شده از قبور بیرون آیند
و ملائکه گویند بایشان که ذَٰلِكَ يَوْمُ الْوَعِيدِ اینست روز وقوع آنچیزی که خلقانرا بآن وعید میکردند و میترسانیدند تا بعمل صالح مشغول
شده از برای این روز مستعد شوند وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ و بیاید هر نفسی از مکلفان مَعَهَا سَائِقٌ در حالتی که با او باشد راننده یعنی
فرشته که او را بموقف حساب ساند وَشَهِيدٌ و گواهی یعنی فرشته دیگر که بر افعال سیئه و اعمال حسنه او گواهی دهد و میتواند بود که یک فرشته
باشد که جامع این هر دو صفت باشد یا سائق کاتب سیئات باشد و شهید کاتب حسنات و بر هر تقدیر نه از سائق فرار میسر باشد و نه از
شهید انکار متصور از محمد بن مسلم مرویست که باسناد از یحیی بن عبد الرحمن ارزق از حبیب بن زید از عمش از ابو جعفر حکیم از ام سلمه زوجه
رسول صلعم که وی گفت من از رسول صلعم شنیدم که فرمود مراد از سائق درین آیه منم که محمدم و مراد از شهید علی بن ابی طالب علیه السلام و این روایت
از طریق اهل سنت نیز ثابت و محقق است و فرقه شیعه درین مقاله منفرد نیستند پس بر ارباب طباع سلیمه و اذهان مستقیمه واجب و متحتم است که
طریق عناد و عصبیت و جاهلیت را بگذارند و قدم در طریق انصاف نهند و تقلید را بقواطع عقلیه نقل آرند و علی بن ابی طالب ع را چون سایر صحابه
نپندارند و از ظلم و متابعتش رو نگردانند و بیقین بشناسند که تخم محبت او در مزارع دلها منبت رستگاریست در موقف حساب و سبب محو
سیئات و موجب رفع درجات نزد حضرت رب الارباب و باعث خلاصی از خطاب این عتاب که لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَٰذَا بتحقیق که

بودی

بودی تو در دنیا در بیخبری ازین روز فَكَشَفْنَا عَنْكَ پس برداشتیم از پیش دیده تو غِطَاءَكَ پوشش غفلت ترا و امور حقه که نشنیده
بودی و ندیدی فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ پس دیده تو امروز بسبب رفع غطا و کشف حجاب حَدِيدٌ تیز است در دیدن انچه نمیدید از احوال معاد
یعنی آنرا از روی یقین دیدی بی شائبه شک و شبهه از ابن عباس منقولست که خطاب با کافر است که منکر بعث است یعنی بودی در دنیا که
بیخبری و غفلت و اصلا باین نمیگرویدی و یاد آن نمیکردی وَقَالَ قَرِينُهُ و گوید در آنروز همنشین او یعنی فرشته که در دنیا بروی گواه بود
هَٰذَا مَا لَدَيَّ عَتِيدٌ اینست نزد من مهیا و آماده یعنی نامه اعمال تو و گویند مراد ازین قرین شیطانیست که در اغوا و اضلال او بروی
مسلط بوده کقوله تعالی نقیض له شیطانا فهو له قرین یعنی شیطان در آنروز اشاره باو کرده با ملائکه گوید که این چیزیست که نزد من مهیاست
یعنی در تحت تصرف من و بسبب اغوا و اضلال من آماده است برای دوزخ و این قول از امام محمد باقر و جعفر صادق علیهما السلام منقولست
پس از جانب حضرت عزت بسائق و شهید این خطاب رسد که أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ بیفکنید در دوزخ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ هر ناگرویده
ستیزه کننده در امر حق را مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ بسیار منع کننده هر خیر را یعنی باز دارنده مال از حقوق واجبه مُعْتَدٍ درگذرنده از حدود
آلهی و عداوت نماینده با اهل آن مُرِيبٍ بسیار شک آورنده در وحدانیت و روز جزا الَّذِي جَعَلَ آنچنان شخصی که گردانید
یعنی شریک ساخت مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ با خدای بحق خدای دیگر را فَأَلْقِيَاهُ فِي الْعَذَابِ الشَّدِيدِ پس بیافکنید او را در عذاب سخت
از محمد بن تمیم الوسطی روایتست که شریک بن عبد الله گفت بعیادت سلمان بن اعمش رفته بودم در مرض الموت وی ناگاه ابو حنیفه ابو لیلی
و ابن شبرمه دران مجلس حاضر شدند و باعمش گفتند یا ابا محمد تو باخرت نزدیک شده باید استغفار کنی و از ذنوب پشیمان شوی و از اکاذیب
و اقاویل باطله که ناقل آن بودی باز گردی و از آن نادم شوی بعد از آن گفتند که در حق علی بن ابی طالب تو غلو مینمودی و در محبت او بسیار افراط
میکردی و اخبار بسیار از پیغمبر صلعم در شان او ایراد میکردی و مردم را ازین رهگذر بهلاکت می انداختی ترا ازین همه سکوت اولی و احسن بود
پس باید که از اینها توبه کنی که صلاح امور آخرت تو درین است اعمش چون این سخن از ابو حنیفه شنید با صحاب و اقارب خود توجه نموده فرمود
که مرا بنشانید و بر جائی تکیه دهید ایشان او را نشانده تکیه دادند فرمود که چون روز قیامت شود خطاب رب الارباب در رسد که یا محمد یا علی
القیا فی النار من ابغضکما و ادخلا الجنة من احبکما فیمضی علی علی شفیر جهنم فیقول هذا لک و هذا لی و هو قوله تعالی القیا فی جهنم کل کفار عنید
یعنی ای محمد و علی من که خداوندم شما را امر کردم که هر که شما را در دار دنیا دشمن داشته است او را بدوزخ اندازید و آنکه محب شما شیوه و شعار او بوده
او را ببهشت در آرید پس برادر من علی بن ابی طالب ع بنا بر فرموده خدا باین امر قیام نماید و بکنار دوزخ رود و گوید ای جهنم بگیر این را که از تست

واین را واگذار که از منست و آیهٔ القیا فی جهنم باین معنی است که مذکور شد یعنی بیندازید ای محمد و علی هر کافر بنبوت و عنید بولایت را
در جهنم ابو حنیفه چون این سخن بشنید با اصحاب خود از ان مجلس برخواست و مغموم و مهموم بیرون رفت و مجاهد از طرق اهل سنت
و جماعت از ابن عباس روایت کرده که حضرت رسول صلعم مرا وصیت کرد که ای پسر عباس بر تو باد که دوستی علی بن ابی طالب و متابعت او
اختیار کنی در اقوال و افعال پیروی او کنی که محبت او عین ثواب و متابعت او رستکاری از عذاب پس نیکوبخت آن بنده که دوستی
رای که از رای او بیرون نرود و از فرمان او سر نه پیچد و منقاد او باشد و وای بر آن مدبر شقی که با او مخاصمت کند کینه او در دل خود
راه دهد و در طریق مخالفت وی سلوک نماید و با یذا و آزار او مشغول شود یا ابن عباس بدان و آگاه باش که در روز قیامت مفاتیح
جنت و نار در دست علی بن ابی طالبست پس اهل جنت بامر او در بهشت در آیند و اهل دوزخ بامر او معاقب و معذب شوند
و در تفسیر اهل بیت آمده که روز قیامت محمد و علی بر صراط بایستند و مقاسمهٔ مردمان نمایند پس رسول کارامت را بامیر المؤمنین
واگذارد تا وی بدوزخ گوید این را بگیر که از دشمنان منست و آنرا واگذار که از دوستان منست و در کشف الغمه مذکورست که حارث همدانی
که از جملهٔ محبان و یکجهتان امیر المؤمنین علیه السلم بود با اصبغ بن نباته و جمعی از شیعیان نزد آنحضرت آمد و بجهت شدت بیماری بحدی
و از غایت سستی عصا در دست گرفته خود را بر زمین می کشید آنحضرت چون وی را با آن حالت بدید فرمود ای حارث خود را چگونه می یابی گفت
یا امیر المؤمنین باین حال رسیده ام و اجلم نزدیک آمده و مع ذلک مخاصمت اصحاب مرا متفکر دارد فرمود خصومت اصحاب در چه باب است
حارث گفت در باب محبت ورزیدن و عداوت کردن با تو چه بعضی متعصب غالیند و بعضی در محبت مفرط غالی و جماعتی متردد و متشکک در آنکه
در محبت اقدام نمایند یا از ان باز ایستاده میل بعداوت کنند حضرت فرمود که ای حارث کلام اهل اختصار را قبول کن و آنچه من بتو میگویم
فرا گیر و بدان عمل کن بدانکه بهترین شیعه آنکسانی اند که بر حد اوسط و غالی باید را از پایهٔ محبت پائین نهاده و از مرتبهٔ افراط تنزل نموده
بایشان راجع شود و غالی از عداوت در گذشته و بر مرقات محبت متصاعد شده خود را بایشان رساند حارث گفت یا امیر المؤمنین
بعد ازین کشف این معنی فرمای و زنگ شک و ریب از قلوب ما بزدای تا ما را بصیرتی درین امر حاصل گردد و شایبهٔ التباس رفع شود حضرت
فرمود که ای حارث بدان و آگاه باش که دین حق شناخته نمیشود مگر بآیهٔ حق و علامت یقین معلوم گردد پس حق را بشناس تا باهل
حق مهتدی شوی چه سخن احسن کلام است و جهاد کننده در راه ملک علام من ترا بحق ارشاد میکنم و راه راست و درست را بتو مینمایم پس آنرا
نیک دریاب و اصحاب خود را که عقول زکیه دارند ازین خبر ده بدانکه من بندهٔ خدایم و برادر رسول خدا و صدیق وی چه من تصدیق

رسل

رسول او کرده ام در حینی که هنوز روح در جسد آدم در نیامده بود و بعد از بعثت آنحضرت نیز اول کسی که بتصدیق نبوی نمود من بودم پس با
نبی مصدق اولیم باین اعتبار که اول حالی که آدم هنوز از کتم عدم قدم بصحرای وجود ننهاده بود مصدق حضرت خاتمیت بودم و تصدیق
وی نمودم و آخر باین وجه که در آخر کار که وی مبعوث گشت پیش از همه کس بوی ایمان آوردم و تصدیق فعل وی کردم و من حقیقی خاتم
و اطلاع بر خفایای وی و ولی و وصی و صاحب سر و نجوی وی و بمن دادند کتاب و فصل خطاب و علم قرآن و اسباب و هزار مفتاح علوم در خاطر
من بودیعت نهاده اند که هر مفتاحی از ان فتاح هزار باب بود و هر بابی مقتضی هزار هزار عهد و مؤید شده ام بادراک لیلة القدر و آن دانا
گشته ام و قدر آنرا دریافته و این صفات پسندیده مخصوص است بمن و ذریهٔ طاهرهٔ من مادام که لیل و نهار باقی باشند و فلک دوار
بر مدار خود جاری باشد و بشارت میدهم ترا ای حارث که من شناسندهٔ دوست و دشمن خودم در مواضع معینه که آن نزد ممات است
و نزد صراط و نزد مقاسمه حارث پرسید یا امیر المؤمنین مقاسمه چه چیز است فرمود که مقاسمه عبارتست از تقسیم بندگان برای بهشت و
دوزخ پس در روز قیامت بعضی مردمانرا تعیین خواهم کرد و بجهنم امر خواهم نمود که این را بتعرض مرسان که دوست منست و این را بگیر که
دشمن منست پس دست حارث را بگرفت و گفت ای حارث من دست ترا گرفته ام بطریقی که رسول خدا دست مرا گرفته بود در وقتی که
شکایت حاسدان قریش و منافقان میکردم پس او فرمود ای علی چون روز قیامت شود من معتصم شوم بعروة الوثقی و حبل متین حق تعالی
و دست اعتصام در دامن کبریای وی زنم و تو اعتصام نمائی بحبل متین حق و ذریهٔ مطهرهٔ تو متمسک شوند بحبل متین تو و شیعیان شما
نیز تمسک نمایند بحبل متین شما پس هر مقامی و تفضلی که حق تعالی با نبی خود کرامت فرماید نبی بهمان طریق در حق وصی خود بجا آورد و
وصی نیز برهمین نهج درباره اهل بیت خود سلوک کند و اهل بیت همچنین بهمین طرز با شیعیان خود عمل نمایند پس ای حارث این سخنان را
نیک محافظت نمای که قطره ایست الّتی بحار و اندکیست از بسیار پس باز تکرار فرمود که با آنکه خواهی بود که او را دوست داشته باشی و
هر ترا خواهد بود آنچه طلب آن کنی از حق تعالی از اجر جزیل و ثواب عظیم حارث بعد از استماع این مقوله شادان گشت و از نزد آنحضرت
برخواست و گفت هیچ باک ندارم که من بمرگ رسم یا مرگ بمن رسد و سید حمیری که از اصحاب کبار حضرت امام جعفر صادق علیه السلام است
درین باب چند بیت گفته که اول آن اینست قول علی للحارث اعجبکم ثم اعجوبة له جملة یا حارث همدان من یمت یرانی من مؤمن او منافق قبلا
مضمون ابیات اینست که قول حضرت امیر المؤمنین ع که امری عجیب و غریبست خطاب بحارث همدانی کرده گفت ای حارث هر که بمیرد مرا ببیند
خواه مؤمن باشد و خواه منافق او مرا می شناسد و من او را می شناسم بصفت و رسم او و آنچه کرده و تو مرا نزد صراط بشناسی پس مترس از لغزیدن

پای و بسر در اندن ترا آب سهو در حالتی که تشنه باشی چنان دانی که شربت عسل است و بدوزخ نگویم درحینی که ترا باز دارند در موقف حساب که والکذا
او را واجلا نزدیک او مگر دو حبه جبل متین او یعنی حبل متین علی علیه السلام متصل است پس عاقل آنست که بعد از تامل درین اخبار صحیحه و احادیث موثقه اعتقاد را به
حبل الجواهر ولای اهل البیت محکم سازد و دست اعتصام در دامن محبت ایشان زند تا بسبب آن بذروه اعلای جنان فردای سیاحت افزای روضه
رضوان رسد و از ورطات مخوفه و مهالک اخرویه خلاص گردد و بری شود از آنکه در ان روز نزد القای وی بنار با قرینی که مثل وی باشد طریقه محکم
پیش گرفته گوید که مرا گناهی نیست بلکه گناه قرین منست که مرا اکراه ساخته از طریق مستقیم و منهج قویم منحرف گردانید قال قرینه گوید همنشین او
یعنی دیوی که در دنیا با وی بوده ربنا ما اطغیته ای پروردگار ما من طاغی نساختم و از طریق حق نبردم او را و لکن کان فی ضلال بعید
ولیکن او بود در گمراهی دور و دراز و باختیار خود از طریق حق برگشت و در وادی ضلالت سلوک نمود و من باکراه و اجبار و را بر ضلالت نیفکندم
ومثل اینست قوله تعالی وما کان لی علیکم من سلطان الا ان دعوتکم فاستجبتم لی قال گوید حق تعالی در جواب مخاصمان که لا تختصموا لدی
مخاصمت مکنید نزدیک من که هیچ فایده بران مترتب نخواهد شد وقد قدمت الیکم بالوعید بدرستی که از پیش فرستادم بشما وعید خود را
یعنی قبل ازین در دنیا در کتب خود و بر السنه رسل خود اعلام شما کرده بودم آنچه را که موجب انذار شما بود و ازین روز پس درین روز مخاصمت
شما مستلزم الزام حجت نخواهد شد بر من و عذر شما درین باب مسموع نه ما یبدل القول لدی تغییر داده نمیشود سخن نزدیک من که فرموده بودم که موعود به
بلکه همه شما را بر وفق وعده که داده بودم در دنیا جزا خواهم داد بدون تغییر و تبدیل آن وما انا بظلام للعبید و نیستم اصلا ستم کننده
مر بندگان خود را که بدون استحقاق شما را عذاب کنم پس تغییر داده نشود کفار را وعده من یوم نقول لجهنم در روزی که خدای تعالی گوید دوزخ را
و یاد کن ای محمد روز را که بدوزخ خطاب کند هل امتلأت آیا پر شدی از منکران و عاصیان و حفص بصیغه متکلم میخواند یعنی که گوییم دوزخ را
که آیا پر شدی از اهل کفر و عصیان وتقول هل من مزید و گوید دوزخ آیا هیچ زیادتی هست یعنی زیاده کن و حق تعالی کافران بوی فرستد
تا پر شود و صاحب مجمع گوید که در تکلم جهنم چند وجه است یکی آنکه بجهت فرط وسعت و عظمت بمنزله ناطقی باشد که کسی او را گوید پر شدی گوید پر نشدم
و هنوز در من وسعت کثرت هست دوم آنکه حق تعالی تکلم را در او خلق فرماید تا باین قول متکلم شود سیم آنکه حقیقت خطاب بخزنه دوزخ باشد و
اسناد آن بدوزخ بر سبیل مجاز یعنی ای خازنان دوزخ آیا دوزخ از کفار و عصات پر شده خزنه گویند که دران موضع مزید هست و در روایتی که
انس و ابوهریره و عبدالله عباس از پیغمبر صلعم نقل کرده اند که فردای قیامت حق تعالی امر کند بخزنه دوزخ تا کفار دفعه را بدوزخ رانند دوزخ ایشان را
فرو خورد و دیگر طلب کند و زیاده از ان خواهد پس حق تعالی قدم خود را در دوزخ نهد دوزخ پر شود و باهم آید و منقاص گردد و گوید بس بس تا چنان شود که جای

سوزنی

سوزنی بران نماند مراد بقدم گروهی اند که علم الهی در ازل تقدم گرفته باشد بر اهل کفر و عصیان و عدوان و طغیان ایشان و این در جمله حدیث
مبارک منقولست و از وهب بن منبه مرویست که مراد از قدم قومی اند که حق تعالی ایشان را از آدم خلق کرده بر ایشان چون سر کلاب در باب و اعضای ایشان
چون اعضای بنی آدم و ایشان همه کافر بودند و عده ایشان جز خدای تعالی نداند و بعد از ذکر وعید کافران عاصیان در وعده مومنان و متقیان میفرماید
وازلفت الجنة للمتقین و نزدیک گردانیده شود بهشت برای پرهیزکاران غیر بعید در مکانی که دور نباشد یعنی چنان نزدیک شود بهشت ایشان
که در جای خود بعینه دران مشاهده نمایند و انهار و اشجار و ثمار و ازواج طیبه و غلمان و ابنیه و البسه فاخره مزینه بدر و یاقوت و زبرجد و عقیان
بمعاینه ببینند پس ملائکه ایشان را گویند هذا ما توعدون این ثواب عظیم الخیریت که وعده داده شده بودید در دنیا لکل اواب بدل للمتقین است
یعنی بهشت را نزدیک گردانند برای هر تسبیح کننده و مجاهد گفته که اواب کسی است که بسیار بسیار یاد کننده گناه باشد در خلوت و ندامت خورنده و توبه
کننده از ان حفیظ نگهدارنده حدود شریعت و رعایت کننده اوامر و نواهی و نزدیک گردانند بهشت را من خشی الرحمن بالغیب
برای هر که بترسد از خدای در حالتی که غایب باشد از مشاهده عذاب یا در غایبانه مردم از خدای ترسان باشد و مطیع اوامر و نواهی آن
وجاء بقلب منیب و بیاورد دل بازگشته بحق یعنی روی بطاعت آورد و سر از معصیت باز زند پس ملائکه گویند بایشان ادخلوها بسلام
درآیید در بهشت در حالتی که سالم و ایمنید از زوال نعمت ذلک این وقت حلول که مقارن سلامتیست یوم الخلود در روز تقدیر خلود است
یعنی جاوید ماندن چه بعد ازین مرگ نخواهد بود پس بطریق التفات از خطاب بغیبت میفرماید لهم ما یشاؤن فیها مر اهل بهشت راست
آنچه خواهند در بهشت از انواع نعم و اصناف لذات ولدینا مزید و نزدیک ماست زیادتی از آنچه اراده میکنند و آن چیزیست که
هرگز در دل ایشان نگذشته و چشم ایشان ندیده و گوش ایشان نشنیده و یا مراد بمزید اعطای زیادتی است بر قدر استحقاق ایشان مرویست که ابری بفرمان
حضرت عزت بر بالای سر اهل جنت مرور کند و حور العین را بر ایشان باراند پس حور العین با ایشان گویند که ماییم مزیدی که حق تعالی فرموده است
که ولدینا مزید و بعد از ان در انذار کفار میفرماید که وکم اهلکنا قبلهم و بسا که هلاک کردیم پیش از ایشان یعنی پیش از قوم تو که کفار مکه اند
من قرن هم اشد منهم از اهل روزگار که ایشان سخت بودند از کفار مکه بطشا از روی قوت و تن آوری و عناد و توانگری و کثرت قبیله
و عشیره مانند عاد و ثمود و غیر ایشان فنقبوا فی البلاد پس راه بریدند در شهرها بشدت قوت یعنی گردیدند در شهرهای بسیار و سوراخ کردند
درانها بقصد تجارت و کسب مال و متاع هل من محیص آیا هیچ بود گریزگاهی از مرگ مر ایشان را یا از نزول عذاب تا قوم تو نیز توقع آن
داشته باشند ان فی ذلک بدرستی که در آنچه مذکور شد درین سوره لذکری لمن کان هر آینه یاد کردنی است مر کسی را که بوده باشد

لمن کان له قلب مرد را دلی متفکر در اخبار مذکور چه کسی که غیر متفکر و متدبر است بمنزلهٔ مخنثی است که بی دل باشد و از ابن عباس
مراد از قلب عقل است چه در محل علم و فهم و ذکر است از شبلی منقولست که کسی بموعظهٔ قرآن متعظ میشود که دل او همیشه با خدا
باشد و چشم زدنی از او غافل نشود او القی السمع یا کسی که القا کند یعنی فرا دارد گوش خود را بمواعظ قرآن و نصایح و فانی و
بطریق اعتبار آنرا بشنود وهو شهید و او حاضر باشد بذهن خود یعنی دلش بذکر و فکر آنچه میشنود مشغول باشد تا فهم معانی آن بکند
چه کسی که ذهن او حاضر نباشد در حکم غایب است نزد استماع بجهت عدم ترتب فایده بران و محققان گفته اند که القای سمع بوقتی شنید
چنان باید که گویا از پیغمبر صلعم می شنود پس در فهم ترقی نماید و چنان داند که از جبرئیل ع میشنود و بعد از ان بمرتبهٔ بلند عروج کند و
چنان داند که از خدای تعالی استماع مینماید و از امام جعفر صادق ع مرویست که تکرار قرآن میکردم تا وقتی که از متکلم آن شنیدم و کلبی
از روات اهل سنت روایت کرده که روزی دو شتر در صورتی بغایت زیبائی برسم هدیه نزد حضرت رسول صلعم آوردند آنحضرت با
گفت که از شما کیست که دو رکعت نماز بگذارد بر وجهی که در ان نماز اصلا دلش مشغول نباشد بچیزی حضرت امیر المؤمنین ع برخواست
و دو رکعت نماز بگذارد پس جبرئیل ع فرود آمد که حق تعالی میفرماید که یکی ازین دو شتر بعلی ده چنانچه وعده کرده حضرت فرمود که یا جبرئیل
علی را در تشهد بخاطر رسید که از ان دو شتر هر کدام فربه تر و بهتر باشد آنرا میخواهم که پیغمبر صلعم بمن دهد و این امریست متعلق بدنیا و این
فکر منافی شرط منست جبرئیل گفت که یا محمد این فکر علی امریست متعلق باخرت زیرا که مقصودش ازین فکر آن بود که این شتر را فی سبیل الله
تصدق نماید و هیچ شکی نیست که آنچه را در راه خدا تصدق نمایند اکمل آن موجب ثواب تمام و انقص آن مورث نقصان عام است
لقوله تعالی لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون پس حضرت بعد از استماع این کلام از جبرئیل آن هر دو شتر را بعلی بن ابی طالب علیه السلم بخشید
و حق تعالی این آیه فرستاد که ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب او القی السمع وهو شهید یعنی درین عملی که از علی بن ابی طالب ع صادر شد از
سر اخلاص موعظه و نصیحت کلی است آنکسانی را که ایشان هوشمندان باشند و انصاف شیوه و شیمهٔ ایشان باشد آورده اند که یهودان
بنا بر عقیدهٔ باطلهٔ خود میگفتند که حق تعالی بعد از انکه در عرض شش روز آسمان و زمین را آفرید در روز شنبه استراحت فرمود و پشت را بعرش
باز داد حق تعالی بجهت رد قول ایشان میفرماید که ولقد خلقنا السموات والارض بدرستی که بیافریدیم آسمانها و زمین را وما بینهما
و آنچه در میان آنهاست از بحار و جبال و اشجار و غیر آن فی ستة ایام در مقدار شش روز که آن از یکشنبه است تا شنبه وما مسنا
و نرسید ما را در آفرینش آنها من لغوب هیچ رنجی و ماندگی تا بسبب آن استراحت کنیم و در روایت آمده که رنگ روی مبارک حضرت رسول صلعم

تا یکی ازین دو شتر را بوی دهم

بعد از استماع این سخن از یهود سرخ گشت حق تعالی در عقب آن فرمود که فاصبر علی ما یقولون پس شکیبائی کن بر آنچه میگویند یهودان از
کذب و بهتان چه کسی که بر خلق عالم قادر باشد بدون ماندگی البته قادر خواهد بود بر انتقام کشیدن از یهودان در دنیا و عقبی وسبح و تنزیه
نمای خدا را سبحانه از عجز و ماندگی و اکثر مفسران سبح را بمعنی صلّ تفسیر کرده اند یعنی نماز کن بحمد ربک در حالتی که آن نماز مقرون باشد
بستایش پروردگار تو بر آنچه بتو انعام فرموده یعنی باید که نماز تو مشتمل باشد بر حمد قبل طلوع الشمس پیش از بر آمدن آفتاب
که وقت نماز بامداد است وقبل الغروب و پیش از فرو شدن آفتاب که آن وقت ظهر است ومن اللیل فسبحه و بعضی از
شب پس تسبیح کن او را که آن محل نماز شام است و خفتن و نزد بعضی مراد نماز تهجد است وادبار السجود و دیگر تسبیح کن او را
در عقب سجدها یعنی نمازها و از امیر المؤمنین علی علیه السلم منقولست که مراد از ادبار سجود دو رکعت نماز است بعد از مغرب چنانکه مراد
بادبار النجوم دو رکعت نماز صبح است و این قول از حسین بن علی علیهما السلم و حسن بصری و شعبی نیز روایت شده در آثار آمده که هر که دو رکعت
نماز بگذارد بعد از نماز شام پیش از انکه سخن گوید در رکعت اول فاتحه و قل یا ایها الکافرون و در ثانی حمد و قل هو الله احد جای او را در علیین
بنویسند و از ابن عباس و مجاهد روایتست که مراد تعقیب نماز یومیه است واستمع ظاهر خطاب بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله
و مراد امت اند یعنی بشنو آنچه خبر میدهم ترا از هول قیامت یوم ینادی المناد روزی که ندا کند ندا کننده یعنی اسرافیل من مکان قریب از
از جائی که نزدیک است بآسمان مراد صخرهٔ بیت المقدس است که از همهٔ زمین بدوازده میل و بروایتی بهجده میل بآسمان نزدیکتر است
و گویند قرب نسبت بجمیع ارض است زیرا که آن موضع وسط ارض است پس آواز اسرافیل بر بالای آن بهمهٔ اقطار زمین خواهد رسید
و از هیچ موضعی دور نخواهد بود در خبر است که اسرافیل بر بالای آن صخره انگشت در گوش کند و گوید ای استخوانهای پوسیده شده
و ای پیوندهای از هم گسسته و ای گوشتهای ریخته شده و ای مویهای پراکنده خدای شما امر میکند که جمع شوید برای قضا و جزا
یوم یسمعون الصیحة بدل ینادی است یعنی استماع این قول کن که روزی که بشنوند مردمان آواز مهیب عظیم را یکبار بالحق بانگ بزی
که درست و راستست یعنی برای جزا گویند جبرئیل نافخ صور باشد و اسرافیل منادی اهل قبور بر هر تقدیر چون صیحه را بشنوند گویند ذلک
این روز یوم الخروج روز بیرون آمدنست از قبور بموقف حساب و یوم الخروج اسمی است از اسامی قیامت انا نحن نحیی
بدرستی که ما زنده میکنیم مردمان را یعنی نطفهٔ مرده را حیات میبخشیم در دنیا ونمیت و ما میمیرانیم ایشان را والینا المصیر و بسوی ماست
بازگشت ایشان یعنی بار دیگر برای جزا زنده گردانیم یوم تشقق الارض روزی که بشکافد زمین و دور شود عنهم سراعا

ایشان یعنی مردگان پس بیرون آیند از قبور شتابندگان بسوی نداکننده چون دیو تا خیر و حشر ذلک حشر ... بیان از قبور و
وجمع کردن است علینا یسیر که بر ما آسان است با وجود تباعد دیار و قبور و تفرق اجزای ایشان بعد از آن جهت تسلی حضرت ... نحن اعلم
بما یقولون ما داناتریم بآنچه میگویند کافران از انکار قیامت و وجود و وحدانیت و نبوت و سخنان نالایق در حق حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
وما انت علیهم بجبار و نیستی تو بر ایشان جبار که بجبر و قهر ایشان را بر ایمان داری بلکه بر تو تبلیغ و ترغیب و ترهیب ایشانست فذکر بالقرآن
پس پند گوی بمواعظ قرآن من یخاف وعید کسی را که بترسد از آنچه وعده کرده است از عذاب روز حساب چه خایف بموعظهٔ تو منتفع میشود که
که بر کفر اصرار نموده اند و در جحود و انکار افزوده

سورة الذاریات و هی ستون آیة

ابی بن کعب از حضرت رسول صلعم روایت کرده که
هر که این سوره را بخواند بعدد هر بادی که در دنیا جسته و میجهد حق تعالی ده حسنه در نامهٔ اعمال او بنویسد و ده سیئه محو نماید و او را ... از امام جعفر
صادق ع منقولست که هر که سوره الذاریات بخواند در شب یا روز حق تعالی معیشت او را باصلاح آورد و روزی بروی فراخ گرداند و نوری در قبر او پدید آرد
که تا روز قیامت قبر او منور باشد بدانکه چون حق تعالی ختم سورهٔ قاف نمود بمواعید افتتاح این سوره نیز بتحقیق وعید نموده بسم الله الرحمن الرحیم
والذاریات سوگند ببادها که پراکنده سازندهٔ ابر است یا خاک یا غیر آن یا ملکه که پراکنده کنندهٔ ابرند یا زنانی که بجهت کثرت ولادت پراکنده
کنندهٔ اولادند ذروا پراکنده کردنی فالحاملات پس بردارندگان یعنی ابرهائی که بردارنده اند وقرا بار گران از آنکه باران است یا ملائکه که
حامل ابرانند یا زنانی که حامل جنین اند فالجاریات یسرا پس روندگان یعنی کشتیها که جاریند در دریا یا کواکب سبعهٔ سیاره که هر یک در منازل خود
سیر میکنند یا بادهائی که از مهب خود جاری میشوند بآسانی فالمقسمات امرا پس قسمت کنندگان یعنی فرشتگان که تقسیم کننده اند امرا کار را
که نامزد ایشانست مراد امطار و ارزاق و آجال است که حق تعالی نامزد ایشان کرده بروایت مجاهد چهار فرشته اند که متولی تقسیم امر عباداند
جبرئیل بغلظت و میکائیل برحمت و عزرائیل بقبض ارواح و اسرافیل بنفخ صور طبرسی از ابن عباس و مجاهد نقل کرده که روزی امیر المؤمنین ع بر منبر کوفه
خطبه میخواند در اثنای کلام فرمود که بپرسید از من پیش از آنکه نیابید مرا که علم از هر دو پهلوی من ریزان میشود اگر کسی را باید که طلب فیض نماید
ابن الکوا برخواست و گفت یا امیر المؤمنین از تو چند چیز سؤال میکنیم اگر جواب گفتی درین معنی صادقی و الا کاذب حضرت فرمود سؤالی که داری بکن
گفت خبر ده مرا از ذاریات گفت آن بادهاست گفت حاملات چیست فرمود ابرهااند گفت جاریات چه چیزند فرمود کشتیها گفت مقسمات امرا
چه چیز است فرمود فرشتگانند و این نقل در کشاف مذکور است و از امام محمد باقر و جعفر صادق علیهما السلام مرویست که جایز نیست هیچکس را
که سوگند خورد الا باسم او سبحانه و او سوگند یاد میکند بآنچه آفریده است از صنایع بدیعه و بدایع عجایبه پس حق تعالی باین امور غریبه که مستلزم

مانع

[illegible] دلالت بر وحدانیت و علم و قدرت قسم یاد میکند بر اینکه انما توعدون جز این نیست که آنچه وعده داده میشوید
از حشر و نشر و ثواب و عذاب و غیر آن از احوال معاد لصادق هر آینه راستست و درست و اصلا در آن خلافی نیست وان الدین
و بدرستی که جزا در روز حساب لواقع هر آینه حاصل است یعنی البته بوقوع می آید و بحصول می پیوندد والسماء ذات الحبک و سوگند بآسمان
که صاحب راههاست نیکوست مثل طرق که بر روی ریگها یا آب بهم میرسد در وقت بادهای خورد چه در روایت واقع شده که آسمان بر همین طریق
مخلوق گشته و از حسن مرویست که مراد بحبک آسمان نجوم است یعنی بحسن تمام و زینت لا کلام است بجهت کثرت ستارگان بر او که مرئی
میشوند مانند طرق الوان مختلفه که مرئی میشوند و از امیر المؤمنین ع پرسیدند که حبک چیست فرمود الحسن و الزینه و علی بن ابراهیم روایت کرده
بدرستی که حسین بن خالد از امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام معنی حبک پرسیدند فرمود که یعنی محکم و استوار است بر زمین پس انگشتها را
بهم متداخل ساخت و فرمود متداخل آسمان و زمین باین طریق است گفتم یا ابن رسول الله چگونه چنین باشد و حال آنکه حق تعالی فرموده که بغیر عمد ترونها
فرمود عمد هست اما مرئی شما نمیشود گفتم فدای تو گردم بیان این فرما بروجهی که مفهوم ما شود آنحضرت دست چپ خود را منبسط ساخت
بعد از آن کف دست راست را بطریقی بر بالای آن نهاد و گفت که دست چپ مانند زمین دنیاست و دست راست مانند قبه
بر بالای آنست مثل آسمان دنیا و بر همین طریق زمین دوم بر بالای آسمان دوم بر بالای آن و زمین سیم بر بالای آسمان دوم است
و آسمان سیم بر بالای آن و بر همین قیاس تا بآسمان هفتم و زمین هفتم و ذلک قوله تعالی سبع سموات طباقا و من الارض مثلهن یتنزل الامر بینهن
پس صاحب امر پیغمبر است و وصی او صلوات الله علیهما که بر روی زمین اند و امری که بایشان منزل گشته از جانب بالا میان دو زمین است گفتم نبی
بر بالای سر ما زمین است فرمود آری در زیر قدم ما همین یک زمین است و شش طبقه دیگر بر بالای سر ماست و در تبیان از عبد الله عمر نقل است
که مراد از حبک آسمان هفتم است که حق تعالی بآن قسم یاد میکند انکم لفی قول مختلف بدرستی که شما ای اهل مکه هر آینه در گفتار مختلفه اید نسبت
به پیغمبر صلعم یعنی گاهی او را شاعر و وقتی ساحر و زمانی کاهن و گاهی مجنون میخوانید یا در گفتار مختلفه اید نسبت بقرآن یعنی گاهی آن را بسحر نسبت
میدهید و وقتی بشعر و زمانی بکهانت و گاهی بافترا و باری باساطیر الاولین و وقتی بالقای شیطان و ساعتی بتعلیم سلمان یؤفک عنه
مصروف گردانیده می شود از ایمان آوردن بمحمد صلعم یا بقرآن من افک کسی که مصروف شده است یعنی توغل نموده در مصروفیت
بوجهی که عرق اعظم و اشد از آن نباشد یا گردانیده می شود از حق و صواب کسی که در سابق علم الهی مستحق مصروفیت شده بجهت عناد
و انکار آن و یا گردانیده می شود از حق و صواب کسی که گردانیده شده است از جمیع خیرات و ذکر مختلف الست بر ذکر حق که مرجع

ضمیر غنه راجع است بما توعدون یعنی حق تعالی بذاریات وغیر آن قسم یاد فرموده که وقوع امر قیامت حق است پس بآسمان سوگند خورد
بر آنکه ایشان در قول مختلفند بعضی شک کنند وبعضی جاحد بعد از آن اهل تکذیب را نفرین کرده میفرماید که قُتِلَ الْخَرَّاصُونَ کشته شده اند عشر
دروغگویان یعنی لعنت کرده شده اند قتل جاری مجری لعنت است الَّذِينَ هُمْ فِي غَمْرَةٍ دروغگویان آنانند که ایشان در جهل فرو رفته اند
ودر جمیع جوانب ایشان سَاهُونَ غافلان وبیخبرانند از اوامر ونواهی الهی وبجهت نهایت جهالت وغایت غفلت بر سبیل استهزا يَسْئَلُونَ
می پرسند از پیغمبر ومؤمنان أَيَّانَ يَوْمُ الدِّينِ کی خواهد بود واقع شدن روز جزا که خدای شما بر وقوع آن سوگند خورده ودر تکذیب آن الحاح
پس حق تعالی در رد قول ایشان میفرماید که واقع شود جزا يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ روزی که ایشان بر آتش دوزخ سوخته شوند وتافته
معذب کردند عکرمه گفته که چنانچه طلا بسبب غشی که در اوست بآتش مفتون میشود کفار نیز بجهت غش عقیده باطله در آن روز بآتش مفتون
شوند ودر آن حین ملائکه ایشان را گویند که ذُوقُوا فِتْنَتَكُمْ بچشید سوختن خود را هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ این عذاب آنچنانیست که بودید شما در دنیا
بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ که برسیدن وطلبیدن آن شتاب مینمودید ومیگفتید هذا الوعد وبعد از آنکه کفار را وعید نموده در وعده ابرار میفرماید
إِنَّ الْمُتَّقِينَ بدرستی که پرهیزکاران از شرک ومعصیت در آن روز فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ در بوستانها وچشمهای روان باشند خمس
وبساتین مملو از اشجار که مشتمل بر انهار جاریه باشد آخِذِينَ در حالتی که فراگیرندگان باشند بروجه رضای یقین وحسن رغبت
مَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ آنچیزی را که داده باشد بایشان پروردگار ایشان از مثوبات اعمال صالحه از انواع کرامت جلیله پس علت استحقاق
ایشان باین نعمت عظیمه میفرماید که إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که این متقیان بودند قَبْلَ ذَلِكَ پیش از این یعنی پیش از دخول جنت در دار دنیا
مُحْسِنِينَ نیکوکاران وفرمانبرداران یا احسان نمایندگان بغیر خود بانواع تصدقات وغیر آن پس تفسیر احسان ایشان می نماید بقوله
كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ بودند که در زمان اندک از شب مَا يَهْجَعُونَ که خواب میکردند یعنی در اکثر اوقات شب بعبادت مشغول
می شدند ما مزیده دالست بر مبالغه در قلت خواب کردن از ابن عباس مرویست که معنی آنست که کم شبی میبود که ایشان نماز
تطوع اشتغال نمی نمودندی یا در اول یا در آخر واین قول از ابی جعفر علیه السلام نیز مأثور است ضحاک ومجاهد در وقت تلاوت این آیه وقف
میکردند بر قلیلا وبعد از آن ابتدا میکردند بقول من اللیل ما یهجعون وما را حمل بر نافیه میکردند یعنی محسنات کم بودند در دنیا بعد از آن فرمود که
خواب نمیکردند بلکه همه شبها شب مشغول بودند وقول اول اکثر واشهر واصح است وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ ومی بودند بسحرها
که طلب آمرزش میکردند یعنی با وجود خواب اندک وطاعت بسیار چون ابتدای سحری شد استغفار میکردند بروجهی که گویا همه شب

بکلام

بجرایم وآثام مشغول می بوده اند از امام محمد باقر علیه السلام مرویست که این در حق کسی است که در سحر هفتاد بار استغفار کند در نماز وتر قتاده که یکی از مشاهیر
اهل تفسیر است از سعید بن جبیر روایت کرده که این آیه در شأن اهل البیت نزول یافته بعد از آن گفت که عادت امیرالمؤمنین ع چنین بود که در ثلث
اول شب خواب میفرمود ودر دو ثلث اخیر بتهجد وتلاوت مشغول می شد ودر هر شب هفتاد رکعت نماز میگذارد ودر این نماز ختم کلام الله
می نمود ودر سحرگاه بذکر او سبحانه را ورد خود ساخته بود وضرار بن حمزه که از جمله اصحاب احباب آنحضرت بود روایت کند که در بعضی از شبها
امیرالمؤمنین ع را دیدم که در محراب مسجد ایستاده بود ومی نالید مثل نالیدن کسی که او را مار گزیده باشد وبسوز تمام میگریست ودست
در محاسن شریف خود زده بود ومیفرمود که ای دنیا دیگری را مغرور ساز که من فریفته تو نشوم وبتو رجوع ننمایم ومن ترا سه طلاق دادم بعد از آن
فرمود ای دنیا زندگی تو بغایت کوتاه است وامر خطیر تو اندک است وآرزوی تو حقیر آه از کمی توشه ودوری راه ودرازی سفر آخرت ووحشت
در رسیدن آن راه وبزرگی آن منزلگاه بعد از طاعت بدنیه بیان طاعت مالیه میکند بقوله وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ وبود در مالهای متقیان نصیبی
مقرر وبهره معین لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ مر خواهنده وبی بهره را محروم مستحقی است که از هیچکس چیزی نخواهد وگمان مردم چنان باشد که او
غنی است وبجهت این وی را از صدقه محروم سازند ویا فقیریست که بکثرت دختران مبتلا بود یا مملوکی که مولا او را نفقه ندهد ویا پیشه کاری که
که از پیشه خود کسب نتواند کرد یا کسی که اثمار یا زرع یا انعام وی را نقصان رسیده باشد عبد الله بن قلاده گوید که در یمامه سیلی آمد ومال شخصی را
بالتمام برد یکی از اصحاب رسول ص گفت هذا هو المحروم این مرد محروم است از برای او توزیعی باید کرد پس برای او توزیع کردند وچون غرض از
ذکر وعد ووعید ارشاد مردمانست بایمان از آنجهت بیان آیات خود مینماید ومیگوید وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ ودر زمین نشانهاست
برای استدلال بر وجود صانع وعلم وقدرت واراده وفرط رحمت او لِلْمُوقِنِينَ مر یکتاشناسان یعنی موحدان را که در طریق برهانی که موصل است عشر ۲
بمعرفت یزدانی سلوک نموده اند وبصیقل دلایل واضحه زنگ ریب وشک از قلوب خود زدوده اند واز جمله آیات ارضیه که بر روی زمین است
بساط آنست از برای ساکنان وعیون متفجره ومعادن معینه ومتنوعه وحیوانات ماشیه که مختلفند از حیثیت صور واشکال وافعال
چون بهایم وسباع وحشرات ونباتات از نوع حبوب وجبال موتده وبراری وابحره ووجود ممالک وطرق در آن بجهت سهولت
تردد بندگان وآنچه در نفس زمین است از اختلاف اجزای آن در کیفیات وخواص ومنافع وَفِي أَنْفُسِكُمْ ودر نفسهای شما نیز نشانهاست
که دلالت دارند بر کمال علم وقدرت صانع زیرا که در عالم هیچ آیتی نیست مگر آنکه در انسان نظیر آن هست وبا وجود آن منفرد است بهیات حسنه
ومناظر بهیه وترکیبات عجیبه وتمکن بر افعال غریبه واستنباط صنایع مختلفه واستخراج کالات متنوعه بوساطت عقول زکیه وافهام صافیه

افلا تبصرون آیا پس نظر نمیکنید استفهام در معنی امر است یعنی نظر کنید بعیون ما نظره دادهام نافذه و در صنایع بدیع آفاق و انفس تا بوسیلهٔ آن عالم
شوید بر وجود صانع عالم و بر وحدت و علم و قدرت وی چه هر که این ایها را در نفس خود نه بیند و در صفحهٔ وجود خود آثار قدرت و حکمت
از حیات محفوظ و مال او در نشاه آخرت بندامت و حسرت کند و بعد از ذکر آیات ارضیه در بیان آیات سماویه میفرماید که وفی السماء رزقکم
و در آسمانست روزی شما یعنی در ابر است سبب رزق شما که بارانست سعید بن جبیر گفته که مراد برزق برفست زیرا که برف
از آنست وما توعدون و دیگر در آسمانهاست آنچه وعده داده می شوید بآن از مثوبات عظیمه چو بهشتها که در آسمان هفتم است نزد
سدرة المنتهی و بعضی گویند مراد آنست که جمیع ارزاق شما و آنچه بآن موعود شده اید مقدر و مکتوبست در لوح محفوظ که در آسمان چهارم است پس باید که
بنده غم روزی نخورد چه آن در جائی نهاده است که نه آفت باو رسد و نه دزد بآن راه یابد از سفیان ثوری روایتست که واصل احدب چون این
این آیه گفت که این سفاهت و حماقتست که آنچه خدا در آسمان نهاده است من در زمین میخواهم پس بگوشهٔ منزوی شد و بعبادت مشغول گشت در
روز چیزی باو نرسید سیوم خرما دید پیش او نهاده و او را برادری بود که در توکل قرین وی بود نزد او آمد و در روز سیوم دیگر رسید پس با ایشان بود تا
روزی میرسید بایشان و معیشت میکردند و عبادت میکردند تا بجوار الهی پیوستند آنکه بجهت تاکید قول مذکور میفرماید که فورب السماء والارض
پس سوگند بپروردگار آسمان و زمین که انه لحق بدرستی که امر مذکور هر آینه درست و راستست مثل ما انکم تنطقون در حالتی که مانند آنست
که سخن میگوئید همچنانکه شما هیچ شکی ندارید در سخن گفتن خود همچنین شکی نیست در حقیقت امر مذکور از اصمعی مرویست که روزی مسجد جمعه میرفتم در بصره
در راه اعرابی در زی اجلاف و راه زنان بر شتری نشسته و شمشیری حمایل کرده و کمانی در بازو افکنده در گذر آمد و چون نزدیک من رسید سلام کرد
و گفت از کدام قبیله تو اصمعی نیستی گفتم نعم گفت از کجا می آئی گفتم از جائی که تلاوت کلام خدای تعالی میکردند گفت خدا را کلامی هست که آدمیان آنرا
توانند خواند گفتم بلی گفت برخوان من سورهٔ والذاریات را براو خواندم و چون باین آیه رسیدم که وفی السماء رزقکم گفت ای اصمعی بخدای بر تو سوگند
میدهم که این کلام خداست که بمحمد صلعم انزال فرموده گفتم بلی چون اعرابی این کلام از من بشنید از شتر زیر آمد و آنرا بکشت و پاره پاره کرد و
با پوست بگذاشت و مرا گفت که یاری من کن تا این را بدرویشان تصدق کنیم پس تیغ بشکست و کمان را در زیر خاک پنهان کرد و روی در بیابان
نهاده میگفت وفی السماء رزقکم وما توعدون من نفس خود را ملامت کردم و گفتم ای نفس الهاست که تو این آیه میخوانی و متعظ نمیشوی اعرابی جلف
یکبار که شنید متعظ شد پس من آن اعرابی را ندیدم تا آنزمان که با رشید بحج رفتم روزی در طواف بودم از پس پشت من کسی مرا آواز داد چون
نگاه کردم اعرابی را دیدم که بکثرت طاعت و عبادت ضعیف شده پوست بر استخوان چسبیده و زرد گشته پس بر من سلام کرد و مرا بنام برد

اد

برد و گفت هم از آن کلام خدای مرا بشنوان من همان سورهٔ والذاریات تلاوت نمودم و چون باین آیه رسیدم که وفی السماء رزقکم و توعدون
گفت یافتیم آنچه پروردگار ما را وعده داده بود چیزی دیگر ازین کلام میدانی من خواندم که فورب السماء والارض انه لحق مثل ما انکم تنطقون
اعرابی نعره برزد و گفت کیست آنکه خدا را بغضب آورد و کیست که تصدیق قول وی نکند تا سوگند خورد بر حقیقت قول خود پس دو سه بار این کلام را
اعاده نمود و جان بحق تسلیم کرد ابو سعید خدری از رسول صلعم روایت کرد که اگر یکی از شما از روزی خود بگریزد روزی او تابع او شود و او را
دریابد چنانکه مرگ تابع او میشود و او را در می یابد از امیر المؤمنین ع منقولست که روزی بر دو قسم است یکی آنکه طالب اوئی و دیگری آنکه
طالب تست آنچه تو طالب آنی احتمال یافتن و نیافتن هر دو دارد و آنچه آن طالب تست امکان ندارد که ترا در نیابد از حضرت رسول صلعم
مرویست که اگر توکل کنی چنانکه حق توکلست روزی داده شوی چنانکه مرغان روزی داده می شوند باین وجه که در صباح از آشیانها بیرون میروند
گرسنه و شبانگاه باز میگردند سیر و حکمت در طلب رزق انتظام عالمست و سبب موانست بنی آدم و چون حق تعالی بیان آیات و تعداد
نعماء خود کرد در عقب آن باز سر رشتهٔ کلام را بجانب تهدید و تخویف کشیده حکایت ابراهیم و هلاک قوم لوط میکند تا اهل ضلالت بوسیلهٔ آن
خائف شده در طریق رشد و هدایت سلوک کنند و میگوید که هل اتیک آیا آمد بتو استفهام بجهت تنبیه است بر آنکه این از وحی ملک علام است
نه از سخن محمد صلعم و مراد از آن خبر است یعنی البته آمده بتو حدیث ضیف ابراهیم المکرمین سخن مهمانان ابراهیم ع که گرامی شده بودند
نزد حق تعالی یا نزد ابراهیم ع که بنفس نفیس خود بخدمت ایشان قیام نموده و بروایت ابن عباس این مهمانان دوازده فرشته بودند
که بسبب هلاک قوم لوط بر ابراهیم نازل شده بودند و در تبیان گفته که ایشان چهار فرشته بودند جبرئیل و میکائیل و عزرائیل و ملکی دیگر
و نزد بعضی دیگر سه فرشته بودند و گویند که ده بودند که عاشر ایشان جبرئیل بود و بهر تقدیر اذ دخلوا علیه چون در آمدند بر ابراهیم علیه السلم
فقالوا سلاما پس گفتند که سلام کردیم بر تو سلام کردنی قال سلام گفت ابراهیم سلام بر شماست و چون ایشان را بصورتی غریب و
شکلی عجیب دید بعد از جواب سلام فرمود که شما قوم منکرون گروهی هستید ناشناخته یعنی علم بر حقیقت حال شما ندارم و نمیدانم
که چه کسانید فراغ الی اهله پس میل کرد ابراهیم بسوی اهل خود بر وجهی که ندانستند بکجا میرود و نزد ساره آمده گفت مهمانان عرب
و غریب رسیده اند طعامی هست که بآن ضیافت نمایم گفت چیزی نیست ولیکن گوسالهٔ دارم که آنرا بهوس فرزند پرورش میدهم و
تربیت میکنم و دست و پایش بحنا بسته ام و زنگ زره برگردن او مالیده و باو انس گرفته ام مانند انس مادر بفرزند آنرا بتو بخشیدم ابراهیم ع
آنرا بکشت و بریان کرد و بر طبقی نهاده نزد مهمانان آورد بقوله فجاء بعجل سمین پس آمد با گوسالهٔ بریان کرده فقربه الیهم پس نزدیک گردانید

مثل

برابر ایشان یعنی پیش ایشان بر زمین نهاد و ایشان نخوردند قال الا تاکلون گفت آیا نمی خورید ازین طعام گویند ابراهیم را عادت بود
که در وقت اکل مهمان نکرد تا مبادا شرمسار شود و طعام برغبت نخورد و اینجا نیز بر عادت قدیمی با ایشان نگاه نمیکرد و ظنش آن بود که بطعام
خوردن مشغول‌اند ساره از پس پرده ایستاده بود دید که اصلا ملتفت طعام نمی شوند ابراهیم را ازین معنی واقف گردانید چون نگاه کرد دید که
طعام نمیخورند فاوجس منهم خیفة پس در خاطر گرفت از ایشان ترسی چه در آن روزگار هر که با کسی دشمن بودی طعام او را نخوردی
بجهت این خایف شد که مبادا غدری کرده باشند و بقصد مال یا نفس او آمده باشند ایشان چون از ابراهیم اثر خوف دیدند قالوا لا تخف
گفتند باو که مترس و اندیشه بخود راه مده که ما فرشتگانیم از ابن شداد نقلست که چون ابراهیم دانست که فرشتگانند گفت مرا چرا پیشتر خبر نکردید
تا من این گوساله را بیجان نمیکردم و از مادرش جدا نمی ساختم جبرئیل علیه السلام پر خود بر آن گوساله زد زنده شد و برجست و فریاد کنان
روی بجانب مادر نهاد ساره در پس پرده چون این حالت را بدید متعجب شد و ابراهیم ع نیز در تعجب شد دیگر باره آغاز سخن کرده وبشروه
بغلام و مژده دادند او را به پسری اسحق نام که از ساره متولد شود علیم کامل در علوم شرعیه که چون بحد بلوغ رسد در کمال علم باشد
فاقبلت امراته پس روی بخانه نهاد زن ابراهیم که ساره باشد فی صرة در حالتی که فریاد کننده بود و گویند مراد از کلمه صره
آوه یا ویلتی است که در وقت تعجب میگویند و گفته اند که ساره بعد از شنیدن این سخن گفت اللیلیا اللیلیا و این کلمه در لغت ایشان
در وقت تعظیم امور مستعمل بوده فصکت وجهها پس طپانچه زد بر روی خود بسرهای انگشتان مقاتل و کلبی گفته اند که انگشتان را
جمع کرده بر هر دو جبین خود زد و این از عادت زنانست در وقت تعجب و گویند چون این شنید حرارت خون حیض در خود یافت و
بجهت حیا طپانچه بر روی خود زد وقالت عجوز عقیم و گفت من پیره زنی ام نازاینده پس چگونه فرزند آورم و در روایت
آمده که او را نود و نه سال بود و ابراهیم را صد و نوزده و هرگز نزائیده بود و چون وعده فرزند شنید بسیار متعجب شد قالوا کذلک
گفتند فرشتگان همچنین که بشارت دادیم ترا قال ربك گفت پروردگار تو و ما از قول او خبر میدهیم نه برای خود انه هو الحکیم
بدرستی که خدای تعالی اوست حکم کننده بوجود ولد و فرزند ترا یا الحکیم کار در آنچه فرماید العلیم دانا بعقیمی تو و بجمیع خفایای امور و هر که متصف
باین دو صفت باشد قول او حق و وعده او صدق است نقلست که جبرئیل ع چون تعجب ساره را بدید او را گفت که نظر در سقف خانه
خود کن چون نگاه کرد دید چوبهای خشک که در سقف خانه خود کشیده بود همه سبز شد و میوه بر ایشان پدید آمد پس نزد این حال اطمینان
تمام در باب وجود ولد او را حاصل شد القصه چون ابراهیم ع دانست که ایشان فرشتگانند و فرود آمدن ایشان باین هیئت جز با امری

عظم

عظیم نخواهد بود قال فما خطبکم گفت پس چیست کار بزرگ شما ایها المرسلون ای فرستاده شدگان از نزد خدای عالمیان جل جلاله
قالوا انا ارسلنا گفتند بدرستی که ما فرستاده شده ایم الی قوم مجرمین بسوی گروه گناهکاران یعنی کافران چه کفر سر همه گناهانست
مراد قوم لوط اند یعنی ما را بجانب قوم لوط فرستاده اند لنرسل علیهم تا فرو فرستیم بر ایشان بعد از هلاک ایشان و زیر و زبر کردن
شهرهای ایشان حجارة من طین سنگ مصنوع شده از گل مراد طین متحجرست که از غایت پختگی بحد صلابت حجر رسیده باشد چون آجر و سفال
مسومة در حالتی که آن سنگها نشان کرده شده اند باسم آنکس که محکوم بهلاکت است یا نشان کرده شده اند بآنکه از حجارهٔ عذاب اند
مرویست که آن سنگها بعد از هلاکت ایشان و زیر و زبر شدن شهرهای ایشان بطریق باران بر آنها باران شد و اصح روایات آنست که بر جمعی
فرود آمدند که ایشان در آن شهر نبودند و همه بآن سنگها هلاک شدند و چون ابراهیم ع معلوم کرد که ایشان بمؤتفکه میروند بجهت هلاک قوم لوط
دل مبارکش بجهت برادرزاده خود متالم گشت و گفت آیا حال او در آن بلا چگونه گذرد ملائکه گفتند غم مخور که بلوط و دختران او ضرری نرسد
بلکه این عذاب عند ربك للمسرفین نزدیک پروردگار تو از برای آنکسانیست که از حد در گذرنده اند در گناه فاخرجنا من کان فیها
پس بیرون خواهیم آورد هر که راهست در آن دهها من المؤمنین از مؤمنان و متقیان فما وجدنا فیها پس نخواهیم باقی گذاشت
در آن دهها غیر بیت من المسلمین جز اهل یکخانه از مسلمانان که آن لوط و دختران او بیند و گفته اند که در عوض بیست سال یک کس
از قوم لوط با او ایمان آورده بودند وترکنا فیها آیة و باقی گذاشتیم در آن دهها نشانه از عذاب که آن احجار مسومه است للذین
برای عبرت آنانکه یخافون العذاب الالیم بترسند از عذاب دردناک یعنی دیدهٔ اعتبار گشوده بوسیله کسب ایمان مثل آن عذاب را
از خود باز دارند چه جمعی که قساوت دارند و در نهایت عناد اند باین علامت متنبه نمی شوند بعد از آن در بیان قصهٔ موسی و فرعون و استیصال
قبطیان خبر میدهد که وفی موسی و نیز در قصهٔ موسی آیتی است مر اهل اعتبار را یاد کرد آیندیم در قصهٔ موسی نشانه برای مؤمنان پرستکار
اذ ارسلناه الی فرعون چون فرستادیم او را بسوی فرعون و قوم او بسلطان مبین بحجتی روشن که آن ید بیضا است و عصا و غیر آن
فتولی برکنه پس برگشت از ایمان آوردن بقوت خود یعنی بسبب آنچه قوی آن بود از کثرت سپاه و فر این از ایمان اعراض نمود یا گردانید
کسانی را که رکن او بودند سبب نگرویدن بحق وقال ساحر و گفت موسی ع جادوست و بچشم بندی خارق عادت با می نماید او مجنون
یا دیوانه است که از عاقبت کار خود نمی اندیشد و چون فرعون از موسی برگشت و بروی طعنه زد و قوم با وی در طغیان اتفاق کردند
فاخذناه وجنوده پس گرفتیم او را و لشکر او را بغضب و قهر خود فنبذناهم فی الیم پس افکندیم ایشان را در دریا و غرقه ساختیم

وَهُوَ مُلِيمٌ در حالتی که فرعون ملامت کننده بود نفس خود را که چرا از موسی اعراض کرد و براو طعن زدم وَفِي عَادٍ و در قصه قوم عاد
نیز آیتی است برای عبرت اهل اعتبار اِذْ اَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ وچون فرستادیم برایشان بادی که آبستن درخت و حامل سحاب نباشد
یعنی بادی که بی نفع وضرر بود امیر المؤمنین ع فرمود که مراد باد دبور است وبروایت ابن عباس باد دبور و نزد ابن حبیب باد جنوب بر هر تقدیر مَا تَذَرُ
نمیگذاشت آن باد مِنْ شَيْءٍ اَتَتْ عَلَيْهِ هیچ چیز را که بگذشت براو اِلَّا جَعَلَتْهُ كَالرَّمِيمِ مگر که گردانید آن چیز را مثل آنچه کهنه و ریزیده شود
چون گیاه خشک و استخوان کهنه که ریزه گشته وَفِي ثَمُودَ و در قوم ثمود نشانه ایست مر مؤمن رستگار را اِذْ قِيلَ لَهُمْ چون گفته شد مرایشان را
بعد از تکذیب صالح وعقر ناقه تَمَتَّعُوا برخوردار شوید در زندگانی خود و نفع گیرید از عمر و مال خود حَتَّى حِينٍ تا هنگام عذاب که بعد از گذشتن
سه روز خواهد بود کما قال تمتعوا ثلاث ایام فَعَتَوْا عَنْ اَمْرِ رَبِّهِمْ پس سر کشیدند از فرمان پروردگار خود و تدارک ما فات ننمودند فَاَخَذَتْهُمُ
الصَّاعِقَةُ پس گرفت آنها را عقوبت بیهوشی کننده و هلاک سازنده بعد از سه روز وَهُمْ يَنْظُرُونَ و حال آنکه ایشان میدیدند آن را معاینه چه آن
در روز بر ایشان فرود آمد و مراد از صاعقه صیحه جبرئیل است یا آتش نازل از آسمان فَمَا اسْتَطَاعُوا مِنْ قِيَامٍ پس نتوانستند از خواستن
یعنی قادر نبودند بر آنکه برخیزند و از عذاب بگریزند وَمَا كَانُوا مُنْتَصِرِينَ و نبودند انتقام کشندگان از ما یا یاری دهندگان یکدیگر را در دفع آن
وَقَوْمَ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ و هلاک کردیم قوم نوح را پیش از امم مذکوره اِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ بدرستی که بودند ایشان گروهی بیرون روندگان
از استقامت ایمان بسبب کفر و طغیان و قصص هر یک از انبیا و امم ایشان در موضع خود بر سبیل تفصیل تحریر پذیرفته پس در بیان کمال قدرت خود میفرماید
وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِاَيْدٍ و آسمان را بنا کردیم و آن را بلند برافراشتیم بقوت کامله خود وَاِنَّا لَمُوسِعُونَ و بدرستی که ما توانائیم بر بنای آن و یا
قادر بر آفریدن چیزی که اعظم از آن باشد و اشتقاق آن از وسع است بمعنی طاقت و یا وسیع کننده ایم آسمان را یا علم ما واسع است بهمه امور یعنی
دانائیم بجمیع اشیا و توانائیم بهمه چیزها وَالْاَرْضَ فَرَشْنَاهَا و زمین را گسترانیدیم بسبب قرار خلقان بر آن فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ پس نیک گسترانیدیم
بواسطه آنکه بجهت مصالح بندگان کردیم نه بجهت نفع خود و دفع ضرر از خود زیرا که ما غنی بالذاتیم و مستغنی از کل ما سوی وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا
و از هر چیزی از اصناف موجودات آفریدیم زَوْجَيْنِ دو صنف که هر یکی زوج دیگری است از حیثیت شکل مثل مرد و زن یا بجهت
تعاقب چون لیل و نهار و شمس و قمر و ربیع و خریف و شتا و صیف و یا بجهت مخالفت ذاتی چون نور و ظلمت و رطب و یابس و سهل و
جبل و بر این قیاس سما و ارض و بر و بحر و جن و انس و غیر آن و یا بجهت مخالفت صفاتی چون حلم و قهر و حلو و مر و سقم و صحت و غنی و فقر
و ضحک و بکا و فرح و غم و موت و حیات مراد آنست که آنچه آفریده ایم بطریق زوجیت آفریده ایم پس لازم نیاید که کفر که مخالف ایمانست

ومعصیت

و معصیت که خلاف طاعتست و غیر آن از صفات رذیله که ضد صفات حسنه اند آفریده او باشد حاصل که ما رفع سما و ارض
و خلق ازواج نمودیم لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ باراده آنکه شاید که شما پند پذیر شوید و بدانید که تعدد از خواص
ممکنات است و واجب بالذات قابل تعدد و انقسام نیست و بجهة آن راه برید و پرستش او کنید و چون مقصود از
آفرینش اشیاء مختلفه معرفت و عبادتست فَفِرُّوا اِلَى اللهِ پس بگریزید یعنی رجوع کنید از کفر خود بتوحید خدای
یا از عذاب او بثواب او و یا از معصیت او بطاعت او از امام جعفر علیه السلم مرویست که مراد آنست که حج کنید بقصد
نزدیکی برحمت او سبحانه و یا فرار کنید از جمیع آنچه شما را از طاعت او باز دارد و بالکلیه متوجه شوید بطاعت او سبحانه
ابن عباس گفت که از روی در روی گریزید و محققان گفته اند که بگریزید از ماسوای و در بحر الحقایق آورده که ای سالکه
گریخته اید از حق بسبب تعلق ماسوا در حق گریزید بقطع تعلق از خود یا از وصف خود بوصف حق گریزید و یا از خود
فرار کنید اِنِّي لَكُمْ بدرستیکه من شما را مِنْهُ از عذاب او سبحانه نَذِيرٌ مُبِينٌ بیم کننده ام آشکارا و نماینده
منذر به خود از جانب او سبحانه بمعجزات ظاهره یا آشکارا کننده آنچه از آن حذر کردن واجبست وَلَا
تَجْعَلُوا مَعَ اللهِ و مگردانید یعنی فرا مگیرید با خدای بحق اِلٰهًا آخَرَ معبود دیگر را اِنِّي لَكُمْ بدرستیکه من
شما را مِنْهُ از عذاب خدا در عبادت او نَذِيرٌ مُبِينٌ ترساننده ام هویدا و پیدا و تکرار این قول جهة
تاکید است یا اول مرتبه است بر ترک ایمان و دوم بر شرک آوردن كَذٰلِكَ دأب امم سابقه همچنین است
که دأب قوم تو یعنی همچنانکه قوم تو ترا تکذیب میکنند امم سابقه بر پیغمبران خود را تکذیب میکردند پس در تفسیر
این مجمل میفرماید که مَا اَتَى الَّذِينَ نیامد بآنانکه بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از کفار مکه مِنْ رَسُولٍ هیچ فرستاده
اِلَّا قَالُوا مگر که گفتند قوم او سَاحِرٌ جادو است در وقتیکه معجزه بایشان می نمود اَوْ مَجْنُونٌ یا دیوانه است گاهی
که از بعث ایشان خبر میداد اَتَوَاصَوْا بِهِ آیا وصیت کرده اند بعض ایشان مر بعضی را بِهِ باین سخن تا همه متفق
شدند باینقول استفهام برای توبیخ است و معنی مراد نفی آنست یعنی وصیت نکرده اند بجهة عدم تلاقی ایشان در زمان
واحد بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ بلکه ایشان گروهی اند نافرمانان و از حد بیرون روندگان و چون طغیان ایشان را
بر اینقول میداد فَتَوَلَّ عَنْهُمْ پس روی بگردان از ایشان یعنی چون مکرر اظهار دعوت کردی بر ایشان

بجهة اصرار و عناد از آن باز کردند پس از می دز دهٔ ایشان اعراض نما تا وقتی که مامور شوی بقتال ایشان فما انت
بملوم پس نیستی تو ملامت زده نزد حضرت عزت بجهة اعراض تو از ایشان بعد از تکرار تبلیغ و دعوت بقدر وسع
و طاقت چه در این صورت لوم بر ایشان است که ترک قبول دعوت تو کرده اند و ذکّر و پند ده اهل ایمان را
فان الذکری پس بدرستیکه پند دادن تنفع المؤمنین نفع میدهد مؤمنان را یعنی بجهة عناد کافران و جحود
اهل طغیان ترک تذکر و موعظه اهل ایمان مکن و دست از نصیحت ایشان باز مدار زیرا چه موعظه و نصیحت موجب
زیادتی بصیرت ایشان می شود و بسبب اکتساب طاعات و اجتناب از محرمات و از مجاهد نقل است که امیرالمؤمنین
علیه السلم روزی پیرهنی در خود پیچیده از خانه آمد محزون و غمناک فرمود که چون آیه فتول عنهم فما انت بملوم
نازل شد هیچکس از ما نبود مگر که غمگین شد و متیقن گشت بر انقطاع وحی و نزول عقوبت و چون آیه فان الذکری
تنفع المؤمنین فرود آمده خوشحال شدیم در کتاب فصول آورده که کلام مذکر یعنی ناصح و واعظ باید که مشتمل باشد
بر ده چیز تا سامعان را نفع رساند اوّل تذکر نعمت خدا تا بشکر گذاری آن اقدام نماید دوّم ذکر ثواب و محنت و بلایا
تا در آن شکیبائی ورزید سیوم بیان عقوبت گناهان و تعداد آن تا از آن منزجر گردند و تائب شوند چهارم اظهار
مکاید و وساوس شیطان تا از آن محترز شوند پنجم ذکر زوال دنیا و بی اعتباری آن تا دل بر آن نه بندند ششم بیان
مرگ کردن تا مستعد رفتن شوند هفتم تذکار ذکر قیامت تا کار را از اسباب زنند هشتم بیان درکات دوزخ و انواع عقوبتها
تا از آن بترسند نهم تعداد درجات بهشت و اقسام نعمتهای آن تا بآن رغبت شوند دهم بنای کلام بر خوف و رجا
نهادن یعنی گاهی از عظمت و کبریا و هیبت الهی سخن راند تا از آن خائف شوند و وقتی رحمت و مغفرت و مهربانی حضرت
عزت را تقریر کند تا بآن امیدوار شوند پس هر موعظه که مشتمل باشد بر این سخنان سبب منفعت مؤمنان است
بعد از آن امر بابلاغ حجت بیان تعلیل آن میفرماید و ما خلقت الجن و الانس و نیافریدم پریان و آدمیان را الا
لیعبدون مگر بعلت آنکه به پرستند مرا بر طریق اختیار نه طریق اجبار و گویند مراد آنست که خلق بندگان نکردم مگر
بجهة آنکه امر کنم ایشان را بعبادت و مؤید این است قوله و ما امروا الا لیعبدوا الله و مجاهد لیعبدون بمعنی لیعرفون تنزیل نموده
یعنی نیافریدیم هیچکس را از جن و انس را مگر برای آنکه مرا بشناسند و بصفات ثبوتیه و سلبیه من عارف گردند پوشیده نماند

که غرض اصلی

که غرض اصلی از خلق بندگان تعریض مثوبت است بر ایشان نه عبادت و معرفت لیکن چون ثواب حاصل نمی شود مگر بعبادت
پس گویا که عبادت غایت خلق است نه ثواب فی غرض مالک جمیع عباد در امر بعبادت آنست که تا بوسیلهٔ آن در نشأه
آخرت فایض شوند و از حضیض چاه شقاوت خلاص شده بذروهٔ جاه سعادت رسند نه آنکه تحصیل مایحتاج خود کنند
و اطعام مالک جواد سبحانه غنی مطلق است متفضل بر جمیع بندگان و معطی ارزاق ایشان حواله بعبادت مشغول شوند تا
و از این جهت است که میفرماید ما ارید منهم نمی خواهم از آفریدگان من رزق هیچ روزی و ما ارید
ان یطعمون و نمیخواهم که طعام دهند مرا بلکه ارزاق و اطعام صفت من است بلی پس برای این تاکید حکم میفرماید
که ان الله بدرستیکه خدای هو الرزاق اوست روزی دهنده جمیع خلایق نه غیر او پس در این باب محتاج دیگری
نباشد ذو القوة المتین خداوند توانائی و استوار در توانائی خود یعنی قادریست که بلیغ الاقتدار و کامل
القدرت است بر وجهی که گرد عجز بر گرد سرادقات او نگردد پس نه در کار تمشیت فتوری و در قوت روزی دهنده
تو از پیش قصوری جلت قدرته و چون کفار قریش با وجود این دلایل واضحه که دال اند بر قدرت قاهره او سبحانه
در عناد افزوده بوی نگرویدند از این جهت تخویف ایشان میفرماید که فان للذین ظلموا پس بدرستیکه مر آنان را
که ستم کردند بر خود بکفر یا بر رسول بتکذیب ذنوبا بهره ایست از عذاب مثل ذنوب اصحابهم مانند بهرهٔ
یاران ایشان یعنی نظرهای ایشان در کفر و عناد از امم مکذبه مانند قوم نوح و عاد و ثمود مراد آنست که بایشان خواهند
رسید آنچه بامم ماضیه رسید از عقاب عذاب فلا یستعجلون پس باید که شتاب نکنند در وقوع و تعجیل انزال آن طلبند
چه آن فوت نخواهد شد فویل پس کلمهٔ عذاب یا چاه ویل که در قعر دوزخ است للذین کفروا مر آنانراست که کافر
شدند بخدا و رسول نگرویدند من یومهم الذی یوعدون از عذاب روز ایشان که وعده داده می شوند مراد
روز قیامت است یا روز بدر سورة الطور ابی بن کعب از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سورهٔ
الطور بخواند بر خدای تعالی واجب باشد که او را از عذاب ایمن گرداند و او را به بهشت خود نعمت عظمی و مرتبه کبری عطا
فرماید و محمد بن هشام از محمد باقر علیه السلم روایت کرده که هر که سورهٔ الطور بخواند حق تعالی خیر دنیا و آخرت او را کرامت
فرماید بدانکه چون حق تعالی ختم سورهٔ و الذاریات فرمود بوعید افتتاح این سوره نیز بتحقیق وقوع وعید نموده گفت بسم الله

بسم الله الرحمن الرحیم وَالطُّورِ سوگند
بطور سینا که جبلی بزرگ است بمدین در ارض مقدسه که موسی علیه السلام بر بالای آن کلام حق تعالی استماع نمود و تخصیص این کوه بجهة
برکت و کثرت منفعت است در آن و گویند مراد مطلق کوه است که میخهای زمین اند و نزد مقاتل مراد دو کوه اند
که زیتا گویند بجهة کثرت تین در او و دیگر زیتا بجهة بسیاری زیتون در آن و گویند اشتقاق آن از طیران است یعنی کوه
با بجهة طیران می باید از اوج اتحاد بحضیض هوا و یا از عالم غیب بعالم شهادت وَكِتَابٍ مَسْطُورٍ و سوگند بکتاب نوشته
شده فِي رَقٍّ مَنْشُورٍ در صحیفه گشوده بوقت خواندن مراد قرآن است و نزد بعضی مراد باین کتاب لوح محفوظ است
و آن تخته ایست از زمرد سبز و یا کتاب توریة که نعت محمد صلی الله علیه و آله در آن مسطور است و یا صحیفه اعمال بندگانست که در روز
قیامت بر ایشان منشور سازند یا لوح دل عارفان است که مرقوم است در او از معارف و حکم وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ و سوگند
بخانه آبادان یعنی کعبه و معموریت آن بکثرت زیارت حاجیان است و خدمه و مجاوران و آن اول خانه ایست که در زمین
بنا شد برای عبادت بندگان یا مراد ضراح است که مقابل حقیقی خانه کعبه واقع شده در آسمان چهارم و عمارت آن
بکثرت طواف فرشتگان است و از امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که هر روز هفتاد هزار فرشته در آن میروند و طواف میکنند
و هرگز نوبت باو نمیرسد و خازنان آن فرشته ایست که او را رزین خوانند و آن خانه از یاقوت سرخ است و خدای
تعالی آنرا در عهد آدم بزمین فرستاد و در زمان طوفان نوح علیه السلام امر نمود تا آنرا باسمان بردند و زهری از سعید بن
مسیب نقل کرده که ابو هریره از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کرده که بیت المعمور در آسمان دنیا است
و در آسمان چهارم نهریست که آنرا نهر حیوان خوانند هر روز جبرئیل وقت طلوع آفتاب در آن داخل می شود و چون
بیرون می آید اجنحه خود را می افشاند هفتاد هزار قطره از آن میچکد و حق تعالی از هر قطره از آن فرشته می آفریند
و همه را امر میکند بداخل شدن بیت المعمور ایشان آنروز در آنجا نماز میگذارند و طواف میکنند و روز دیگر
بطریق مذکور می آفریند و باین امر مامور میسازد و هرگز نوبت طواف باول نمیرسد و نزد بعضی مراد از بیت المعمور
قلب مؤمنان است که عرش رحمن است و عمارت آن بمعرفت و اخلاص است یعنی قسم بقلوب اهل ایمان که معمور است بنور
ایمان وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ و سوگند بسقف بلند بر افراشته یعنی آسمان که مجمع انوار حکمت و مخزن اسرار فطرت است

و نزد ابن عباس

و نزد ابن عباس مراد عرش الهی است که جامع عجایب و غرایب است و گویند مراد آسمان اول است که مانند سقف بلند
بر افراشته و این قول از امیر المؤمنین علیه السلام منقول است وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ و سوگند بدریای بر آمده و یا بجهنم پر آتش
در آن افروخته و تابیده شده است از سعید بن جبیر نقل کرده که امیر المؤمنین علیه السلام از یهودی پرسید که در کتاب شما
دوزخ در کدام موضع است گفت در دریا فرمود که اراه الا صادقا صادق نمیدانم او را درین قول مگر راست گوی که قوله تعالی
وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ و در روایت از پیغمبر صلی الله علیه و آله که باید که هیچکس در دریا ننشیند مگر حاجی یا معتمر یا مجاهد چه در زیر دریا آتش است
و در زیر آتش دریا و زیر آن دریا آتش و در خبر است که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که در روز قیامت دریاها مانند آتش سوزان شود
و بعد از آن همه دریاها بیکدیگر پیوندند تا همه یکدریا گردد پس همه را بدوزخ روان سازند و نیز از امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که بحر مسجور
دریائیست در زیر عرش حضرت باری عز و علا و قعر آن مقابل هفت آسمان و زمین است و در روایتست مانند آب منی که از آن
بحر الحیوان گویند و در وقت بعث حق تعالی امر کند تا چهل صباح در قبور باریده شود و در نفخه ثانیه همه خلایق از آن زنده شوند
و از قبور بیرون آیند و محققان گفته اند که سقف مرفوع روح رفیع القدر است که سقف خانه دلست و بحر مسجور دلیست باتش
محبت تافته حاصل که حق تعالی باین امور عظیمه عجیبه قسم یاد میفرماید بر اینکه إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ بدرستیکه عذاب پروردگار تو
لَوَاقِعٌ هر آینه بوقوع آینده است و نازل شونده مَا لَهُ نیست مر آن عذاب را مِنْ دَافِعٍ هیچ دفع کننده یعنی البته
دفع خواهد شد جبیر بن مطعم گوید که من بمدینه رفتم تا سخنی در باب اساری بعرض حضرت رسالت صلی الله علیه و آله رسانم بمسجد
در آمدم آنحضرت در نماز صبح بود و سوره والطور قرائت میفرمود چون باین آیه رسید که ان عذاب ربک لواقع نزدیک
بود که از غایت خوف دلم شکافته شود لاجرم اسلام آوردم از ترس آنکه مبادا عذاب نازل شود من بر صفت کفر بمیرم يَوْمَ
تَمُورُ السَّمَاءُ مَوْرًا یعنی عذاب واقع شود در روزی که مضطرب شود آسمان مضطرب شدنی یعنی
متردد گردد در آمدن و رفتن و آنگاه شکافته شود و گویند مور حرکت در تموج بر سبیل استداره یعنی آسمان بگرد خود
موج زند و بگردد مانند کشتی بر روی آب که بگرد خود آید وَتَسِيرُ الْجِبَالُ و روان شوند همه کوهها یعنی از اماکن خود
که روی زمین است زایل گردند و چون هبا بر هوا روند سَيْرًا رفتنی یعنی البته مانند غبار گشته بر هوا پراکنده شوند فَوَيْلٌ
پس کلمه عذاب يَوْمَئِذٍ در آنروز لِلْمُكَذِّبِينَ مر تکذیب کنندگانراست که سخن خدا و رسول را بدروغ پنداشتند

الذین هم فی خوض اما آنکه ایشان در شروع کردن باقوال باطله که آن استهزاست بقرآن و تکذیب به پیغمبر آخر الزمان
و انکار بعث در آن جهان یلعبون بازی میکنند و استهزاء می نمایند یعنی آنرا بازیچه بر میدارند و وقعی بران نمی نهند
یوم یدعون روزی که دفع کرده شوند کافران بعنف یعنی بیفکنند ایشان را از روی قهر و اجبار الی نار جهنم
بسوی آتش دوزخ دعا دفع کردنی و افکندنی بعنف و قهر و مقاتل گفته که مراد از دع آنست که خازنان دوزخ دستهای
کافران را بر گردنهای ایشان ببندند و موی پیشانی ایشانرا بر پشت پای و بر روی افکنده بعد در دوزخ اندازند و بزد
ایشان ایشانرا گویند که هذه النار التی این آن آتش است که کنتم بها بودید بآن در دنیا تکذبون که تکذیب
میکردید و باور نمیداشتید و میگفتید که او ساحر است و آنچه میگوید که وحی است سحر است نه سخن خدا افسحر هذا آیا پس
سحر است اینکه می بینید از انواع عذاب دوزخ یعنی همچنانکه وحی الهی را سحر می پنداشتید این را نیز سحر می پندارید
ام انتم لا تبصرون یا شما نمی بینید این عذاب را و کورید از مشاهده آن همچنانکه در دنیا کور بودید از دیدن آنچه
دلالت بر وقوع این عذاب میکرد این قول بر سبیل تهکم است و تقریع بر ایشان را بعد از این توبیخ گویند که اصلوها
در آئید در دوزخ فاصبروا پس صبر کنید بر کشیدن عذاب او لا تصبروا یا صبر مکنید و جزع نمائید
سواء علیکم یکسانست بر شما صبر و عدم صبر یعنی هر وجه که میخواهید از صبر و عدم صبر در دوزخ داخل شوید که هیچ
گریزگاهی نیست از آن پس نه قوت پرهیز دارید و نه پای گریز و تا ابد معذب خواهید بود در آن انما تجزون
جز این نیست که جزا داده می شوید ما کنتم تعملون از آنچه بودید که عمل می کردید در دنیا از استهزاء و انکار
و تکذیب و غیر آن و بعد از ذکر حالات دوزخیان بیان احوال متقیان میفرماید که ان المتقین بدرستیکه
متقیان از کفر و شرک و عصیان فی جنات در بوستانها باشند و چه بوستانها و نعیم و در نعمتها و چه نعمتها
یعنی بوستانها و نعمتها که در نضارت و کرامت بمرتبه کمال باشند فاکهین لذت گیرندگان و خوشی کنان بما آتیهم
بسبب عطا کردن ایشانرا ربهم پروردگار ایشان و وقیهم و نگاه داشتن ایشانرا ربهم آفریدگار ایشان
عذاب الجحیم از عذاب دوزخ یعنی اینکه در این روش دمان باشند بسبب عطا کردن حق تعالی ایشانرا
انواع نعیم و نگاه داشتن ایشان را از عذاب جحیم و چون در بهشت داخل شوند خزنه ایشانرا گویند که کلوا

بخورید مطعو

بخورید مطعومات بهشت را واشربوا و بیاشامید از مشروبات آن خوردنی و آشامیدنی هنیئا گوارنده
بدون هیضه و تنغیص از پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود بحق آنکس که نفس من بید قدرت اوست که مردی از اهل
بهشت قدرت صد مرد داشته باشد که برغبت تمام بر اکل و شرب و جماع اقدام نماید و بعد از اکل عرقی از و حاصل
شود اطیب از بوی مشک باشد و تحلیل آنچه خورده باشد و آشامیده از آن جهت مر باشد پس حق تعالی ایشانرا گوید
که این پاداش مر شماراست بما کنتم بآنچه بودید در دنیا تعملون که عمل میکردید بعضی علما گفته اند که هر چند وعده
بکردار بنده است اما اصل آن فضل الهی است و اگر نه پیداست که مزد کردار چو باشد ایشان پس بفضل الهی
مستغرق چنین نعمتی شوند متکئین در حالتیکه تکیه زدگان باشند در بهشت علی سرر بر تختها بزر بافته مصـ
مصفوفة و بهم پیوسته و در برابر یکدیگر نهاده و زوجناهم و جفت کردانیم ایشانرا بحور بزنان سفید
اندام با رنانه که سفیدی چشم ایشان در کمال سفیدی باشد عین گشاده چشم یا سیاهی چشم ایشان بغایت
سیاه باشد پس قرین و همنشین سازیم ایشانرا با انواع زنان والذین آمنوا و کسانیکه مؤمن باشند و
اتبعتهم ذریتهم و پیرو باشند ایشانرا فرزندان صغار ایشان در دخول جنان یا در وصول بدرجات
ایشان یعنی ما جمع کنیم برای ایشان انواع سرور و بهجت را از امور مذکوره که آن داخل شدن ایشانست
در خلد برین و مزاوجه بحور عین و مؤانست با اخوان مؤمنین و اجتماع اولاد با ایشان در درجات علیین
بعد از آن در الحاق ذریت ایشان با آبا میفرماید که بایمان بسبب ایمان عظیم القدر که آن ایمان آبا است الحقنا
بهم در رسانیم بایشان ذریتهم فرزندان و خویشان ایشان را یعنی با آنکه درجات آبا بلندتر است نسبت
بذریت صغار ما بفضل خود درجات ذریت را نیز بلند گردانیم تا چشم پدران بجمال ایشان روشن شود
و پدر از یکدیگر خوشحال شوند و ما التناهم و ما کم نکنیم من عملهم من شیء از ثواب کردار ایشان هیچ
چیز فرزندان را بدرجه پدران رسانیم نه آنکه نقصان بثواب ایشان رسد بلکه بلطف و کرم خود اولاد را رفعت درجه
ارزانی فرمائیم پس بجهت تاکید اینقول میفرماید که کل امرئ هر مرد مکلف بما کسب بآنچه کسب کرده باشد رهین
در گرو است روز قیامت یعنی وابسته است بپاداش کردار خود بعمل دیگری مؤاخذه نیست پس همچنانکه شخصی بنده

هم خود را مرهون می‌سازد بدینی که بر وست همچنین نفس عبد مرهون است نزد او بسبب نه بعمل صالح که مطالبه است مرویست از حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله که خدای بردارد درجهٔ اولاد مؤمن را تا آنکه هم رتبهٔ درجهٔ پدر رساند و اگرچه ایشان در خور درجهٔ آن نباشند
تا چشم او بایشان روشن گردد و بعد از آن آیهٔ مذکوره را تلاوت نمود از ابن عباس روایتست که چون مؤمن به درجهٔ خود
رسد گوید بار خدایا پدر و مادر و فرزندانم کجایند ندا آید که ایشان عملی نداشتند که موجب آن شود که در مرتبه و درجه با تو
باشند او گوید خداوندا چه باشد تفضل خود ایشان را بمن رسانی حق تعالی امر فرماید تا همه ایشان را نزد او برند و زاذان
از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده که رسول فرمود که مؤمنان و فرزندان ایشان در بهشت باشند بعد از
آن این آیهٔ مذکوره را تلاوت فرمود از امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که اطفال مؤمنان را راه نمایند به پدران
ایشان در روز قیامت بعد از آن در بیان نعمت خود بر اهل ایمان میفرماید که وَأَمْدَدْنَاهُمْ و بیفزائیم مر متقیان را
یعنی زیاده بر آنچه داشته باشند بدهیم ایشان را بِفَاكِهَةٍ آنچه آرزوی ایشان باشد از میوه بجمیع آن وَلَحْمٍ
و گوشت با هر اصناف آن مِمَّا يَشْتَهُونَ از آنچه آرزو کنند یعنی خواهیم داد بمتقیان وقتا بعد وقت يَتَنَازَعُونَ
داد و ستد کنند با یکدیگر فِيهَا در بهشت یعنی بهم دهند و از هم ستانند كَأْسًا کاسهٔ پر از خمر بهشت لَا لَغْوٌ فِيهَا
هیچ سخنی بیهوده نباشد در آن یعنی در اثنای شرب با یکدیگر مخاصمت نکنند و بسخنان لغو و بیهوده تکلم نکنند وَلَا
تَأْثِيمٌ و نه گناه کار گردانیدن یعنی در میان آن فعلی نکنند که موجب اثم باشد و نه قولی که به سبب آن بگناه منسوب گردند
برخلاف خمر دنیا که از شتم و عربده و فواحش که موجب اثم اند خالی نیست بلکه عقول اهل بهشت بر حال خود باشد و هرچند
در شرب آن اغراق کنند عقول ایشان زایل نگردد و هیچ اثمی بر آن مترتب نشود وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ و طواف کنند
برگرد ایشان با کاسه‌های خمر یا برای خدمت غِلْمَانٌ لَهُمْ خادمانی که مخصوص باشند مر ایشان را بشکل پسران خوش
صورت آفریده شده كَأَنَّهُمْ گوییا ایشان در حسن و صباحت و صفا و لطافت لُؤْلُؤٌ مَكْنُونٌ مروارید
پوشیده اند در صدف که دست هیچ کس بدان نرسیده باشد و بسبب اسباب خارجی مبدل نگشته از قتاده
نقل است که کسی از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله پرسید که خادم چنین است مخدوم چگونه باشد فرمود فضل مخدوم بر
خادم چون فضل ماه شب چهارده باشد بر جمیع ستارگان و نیز از آن حضرت مرویست که کمترین اهل بهشت از روی

مرتبه کیست

مرتبه کسیست که چون خادم خود را بخواند هزار خادم در جواب او لبیک لبیک گویند و در روایت آمده
که همچنانکه اهل بهشت از غلمان محظوظ و بهره‌مند باشند غلمان نیز از خدمتکاری ایشان در کمال التذاذ باشند چه در بستر راحت اند
نه سرای کلفت و در تبیان آورده که ذکور اولاد مشرکان غلمان اهل جنت باشند و اناث ایشان حور عین و اولاد
مؤمنان با پدران خود بر همان هیئاتی باشند که در دنیا بوده اند این نقل غریب است القصه اهل بهشت بر تختهای زرین
مقابل یکدیگر باشند وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ و روی آرند بعضی از ایشان عَلَىٰ بَعْضٍ بر برخی دیگر يَتَسَاءَلُونَ در حالتی
که پرسند از یکدیگر احوال و اعمال خود را که موجب این سعادت شده قَالُوا إِنَّا كُنَّا گویند بدرستیکه ما بودیم
قَبْلُ پیش از این روز فِي أَهْلِنَا در میان اهل خود یعنی بودیم در دنیا مُشْفِقِينَ ترسندگان از عذاب و عقاب
نیران و بسبب آن بر طاعت رحمن مرتکب شده از عصیان مجتنب می‌شدیم فَمَنَّ اللَّهُ پس منت نهاد خدای تعالی عَلَيْنَا
بر ما بلطف و رحمت و توفیق طاعت و اجتناب از معصیت وَوَقَانَا عَذَابَ السَّمُومِ و نگه داشت ما را از عذاب
آتشی که مانند بادی باشد در نهایت گرمی که نفوذ کننده باشد در اجسام و گویند سموم نار جهنم است إِنَّا كُنَّا مِنْ
قَبْلُ بدرستیکه ما بودیم پیش از این در دنیا نَدْعُوهُ می‌پرستیدیم خدا را باخلاص یا می‌خواندیم او را در نجات دادن
از آتش جحیم و عذاب الیم پس او اجابت دعای ما کرد إِنَّهُ بدرستیکه او هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ او بسیار نیکوکار است
بر بندگان و بسیار مهربان بر ایشان و لهذا عابد او و سائل او مجاب قبل از این گذشت که مقیمان مکه بر سر راهها نشسته
حضرت رسول را نزد تردد قوافل عرب بکهانت و شعر منسوب میساختند و آن بواسطه آن ملول و غمگین میشد حق سبحانه و تعالی
بجهت تسلیهٔ آن قدوهٔ احباب از عتاب ناصواب کفار با و خطاب میفرماید فَذَكِّرْ پس پند ده ای محمد بقرآن اهل مکه را
و بسخن مشرکان گرد ملال بر خواطر خود راه مده و بسبب آن از مواعظ و نصیحت متوقف مشو فَمَا أَنتَ بِنِعْمَتِ رَبِّكَ
پس نیستی تو بحق انعام پروردگار بر تو باعطای مرتبهٔ نبوت بِكَاهِنٍ خبر دهنده از غیب بوسیلهٔ جن بدون نزول وحی
وَلَا مَجْنُونٍ و نه دیوانه که عقل او پوشیده باشد چنانکه کفار قریش در حق تو میگویند چه قول ایشان باطل است
و سخن ایشان متناقض زیرا که کاهن محتاج است در کهانت بفطنت و دقت نظر و مجنون عقل او پوشیده است و در
نهایت سفاهت خلاصهٔ کلام آنست که بحمدالله که تو در صدق نبوت و درجات عقل یکی از این دو طایفه نیستی و عقیده

کفّار نه چنین است لیکن باعث ایشان بر این قول تکذیب است بر تو تا بآن راحت مستریح شوند همچنانکه سفها استراحت
می یابند از تکذیب اعدای خود أَمْ يَقُولُونَ بلکه میگویند مشرکان قریش که محمّد شَاعِرٌ شاعر است و آنچه از وی صادر
می شود از فصاحت و بلاغت بجهة قوت شعریت نَتَرَبَّصُ بِهِ انتظار میبریم او را یعنی چشم آن داریم که برسد باو
رَيْبَ الْمَنُونِ حادثه و مصیبت روزگار که از غایت شدّت نفس را مضطرب سازد و گویند که ریب المنون بمعنی موت است
یعنی ما منتظر مرگ اوئیم یعنی چونکه رونق شعر بوجود شاعر است پس ما انتظار مرگ او میکشیم تا همچنانکه شعرای دیگر که
نابغه و زهیر و امثال ایشان بودند بسبب حادثهٔ موت رونق اشعار ایشان برطرف شد او نیز بواسطهٔ انقطاع حیات
از رونق خود بیفتد قُلْ بگو ای محمّد در جواب ایشان تَرَبَّصُوا انتظار برید زمان نکبت یا مرگ مرا فَإِنِّي مَعَكُمْ
پس بدرستیکه من با شما مِنَ الْمُتَرَبِّصِينَ از جملهٔ منتظرانم یعنی انتظار حدوث بلیّت یا هلاکت شما میکشم همچنانکه
شما منتظر اینید که مصیبتی بر من نازل شود یا موت بمن طاری گردد مراد از این تهدید ایشانست بوقوع مصیبت و هلاکت بر ایشان
پس بیان بطلان قول ایشان میکند که أَمْ تَأْمُرُهُمْ بلکه امر میکند و میفرماید ایشان را أَحْلَامُهُمْ عقول ایشان
بِهَذَا باین قول متناقض چه کهانت تابع فطنت است و جنون لازم زوال عقل و شعر کلامی است منمّق و مخیّل
و موزون و آن با جنون میسّر نمی شود پس این سخنان نه بر مقتضای عقل باشد پس از این اعراض نموده میفرماید که
أَمْ هُمْ بلکه ایشان قَوْمٌ طَاغُونَ گروهی از حد درگذشتگان در مکابره و عناد و طغیان پس شروع در حجّتی
دیگر کرده میگوید أَمْ يَقُولُونَ بلکه میگویند کفّار قریش تَقَوَّلَهُ بربافته است محمّد قرآن را و از خود گفته و چنین نیست
که ایشان میگویند بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ بلکه ایمان نخواهند آورد یعنی باعث ایشان بر این قول اصرار ایشانست بر
کفر و طغیان و اصرار بر عدم ایمان و اگر نه ایشان میدانند از سر یقین که قرآن متقوّل نیست بجهة عجز جمیع فصحا
و بلغا از آوردن آن بعد از آن بجهة الزام ایشان میفرماید که اگر قرآن بربافتهٔ محمّد است فَلْيَأْتُوا پس باید که بیاورند
ایشان بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ سخنی مانند قرآن إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ اگر باشند راست گویان در آنکه قرآن را از
خود می توان ساخت و چون همه از آن عاجزند معلوم می شود که قرآن کلام ملک علّام است نه سخن محمّد صلّی الله علیه و آله
بعد از آن بر ایشان احتجاج می آورد بابتدای خلق بر این وجه که أَمْ خُلِقُوا آیا آفریده شده اند مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ

بجز یعنی

بجز یعنی آیا ایشان بی خالقی مخلوق گشته اند بجهة این است که بعبادت آن اشتغال نمی نمایند یا آیا ایشان مخلوق
شده اند نه از برای کاری یعنی بعبث و بازیچه که اصلاً قلم تکلیف بر ایشان نباشد و جزای عمل ایشان ندهند
أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ آیا ایشان آفرینندگانند مر خود را و بواسطهٔ این اقرار بخالق خود نمی کنند و این نیز ظاهر البطلان است
و وجود آن محال زیرا که محدث بی محدث ممکن نیست چه ممکن در وجود محتاج است بغیر ممکن پس ممکن ایجاد ممکن نتواند
کرد و چون این همه باطل است پس البتّه عدم تصدیق ایشان بجهة عناد و استکبار است نه آنکه عقول ایشان ادراک
آیات ظاهره و معجزات بیّنه نمیکند که دالّند بر نبوّت حضرت خاتمیّت و صدقیّت دعوی او و نیز بر سبیل الزام
حجّت میفرماید أَمْ خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ آیا آفریده اند آسمانها و زمینها را و نه چنین است بَلْ لَا يُوقِنُونَ
بلکه بیقین در نمی یابند که خالق جمیع ممکنات واجب الوجود است و بواسطهٔ عناد و استکبار همیشه برگردگمان میگردند أَمْ عِنْدَهُمْ
آیا نزدیک ایشان است خَزَائِنُ رَبِّكَ خزینهای پروردگار تو یا نبوّت که بهر که خواهند دهند یا خزائن
علوم الهی در دست ایشان است تا بدانند که لایق منصب نبوّت کیست أَمْ هُمُ الْمُصَيْطِرُونَ یا ایشان غالبانند
و مسلّط شدگان بر همه اشیاء تا مدبّر امور ربوبیّت شوند و بنای جمیع چیزها را بر اراده و مشیّت خود نهند
و بجهة آن هر چه خواهند بکنند و منصب رسالت را بهر که خواهند دهند أَمْ لَهُمْ آیا مر ایشان راست سُلَّمٌ نردبانی
که بوسیلهٔ آن بر آسمان برآمده يَسْتَمِعُونَ فِيهِ بشنوند در آن کلام ملائکه را و آنچه از غیب که بر ایشان وحی کرده
می شود تا علم بما کان و ما یکون پیدا کنند و عالم شوند بتقدیم موت رسول بر موت ایشان و ظفر یافتن ایشان
از آن در عاقبت همچنانکه مظنّهٔ ایشان است و اگر چنین است که ایشان گمان میبرند فَلْيَأْتِ مُسْتَمِعُهُمْ
پس بیاورد شنوندهٔ ایشان که بر آسمان رفته باشند و کلام غیبی استماع نموده بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ حجّتی
روشن و دلیلی هویدا که گواه باشد بر صدق استماع وی چه هر که دعوی امری کند بداهت عقل حکم نکند بر آن بر درستی م
گر اقامت حجّه نماید بر صدق مدّعای خود پس تجهیل اهل شرک میکند که أَمْ لَهُ الْبَنَاتُ آیا مر خدا راست
دختران وَلَكُمُ الْبَنُونَ و مر شما راست پسران یعنی هر که رای او در این پایه باشد که اسناد بنات بخالق
خود کند و نسبت بنین بخود در نهایت سفاهت و حماقت خواهد بود پس چگونه از شأن او باشد که به نردبان عروج

کرده بر عالم ملکوت برابر و بر جمیع غیوب مطلع گردد أَمْ تَسْأَلُهُمْ آیا میخواهی از ایشان بر تبلیغ رسالت أَجْرًا
مزدی پس بسبب آن تاوان زده شوند فَهُمْ پس ایشان مِنْ مَغْرَمٍ از التزام آن تاوان بر خود مُثْقَلُونَ گران بار
شوند و بواسطهٔ آن از اتباع تو روی بگردانند أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ آیا نزدیک ایشان است آنچه در او غیب
مکتوب شده مراد لوح محفوظ است که مغیبات در او مندرج است فَهُمْ يَكْتُبُونَ پس ایشان بنویسند از آنچه در اوست
تا گویند که بر پیغمبر در امر قیامت و بعث و جزا و حساب باطل است و اصلی ندارد یا از آنجا بنویسند که موت محمد که خواهد
بود تا از آن راحت یابند أَمْ يُرِيدُونَ كَيْدًا آیا میخواهند مکری و تدبیری در بارهٔ تو مراد مکری است که در دار
الندوه میکردند با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از قتل و حبس و اخراج فَالَّذِينَ كَفَرُوا پس آنانکه نگرویدند هُمُ
الْمَكِيدُونَ ایشانند کید شدگان یعنی ایشانند که وبال کید و مکر بر ایشان باز گرد و مقتول گردند در بدر
و گرفتار شوند بعذاب ابد کید خدا عبارت است از تدبیر برای اولیای خود تا بسبب آن اعدای خود را مغلوب و مقهور
گرداند أَمْ لَهُمْ آیا مر ایشان راست إِلَٰهٌ غَيْرُ اللَّهِ معبودی جز از خدای بحق تا یاری ایشان دهد حمایت نماید
از عذابی که مکافات مکر ایشان است پس در تنزیه خود میفرماید که سُبْحَانَ اللَّهِ منزه و پاکست خدای عَمَّا
يُشْرِكُونَ از آنچه شریک می آورند بوی عبده اوثان بجهة فرط عناد و طغیان بقرآن نمیگرویدند و بوحدانیت
او سبحانه معترف نمیشدند و بحضرت رسالت میگفتند که پاره از آسمان بر سر ما فرود آور اگر صادقی در وعده
عذاب حق تعالی در جواب فرمود که وَإِنْ يَرَوْا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ و اگر ببینند پارهٔ از آسمان را سَاقِطًا
فرود آینده باشد بر سر ایشان يَقُولُوا گویند از فرط طغیان و محض استکبار که این نه قطعه از آسمان است
بلکه این سَحَابٌ مَرْكُومٌ ابری است برهم نشسته و برهم چسبیده یعنی عناد ایشان تا غایتی است که با وجود مشاهده
آثار عذاب از کفر باز نایستند و چون حال ایشان بر این منوال است فَذَرْهُمْ پس واگذار و دست بدار
از ایشان و بمکافات کفر و عناد ایشان از ارتکاب مناهی حَتَّىٰ يُلَاقُوا تا وقتیکه ببینند از روی معاینه
يَوْمَهُمُ الَّذِي امروز خود را که فِيهِ در آن يُصْعَقُونَ هلاک کرده شوند يَوْمَ لَا يُغْنِي امروزیکه
نفع ندهد یعنی باز ندارد عَنْهُمْ از ایشان كَيْدُهُمْ مکر ایشان شَيْئًا چیزی را از عقوبت عذاب وَلَا هُمْ

وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ و نه ایشان یاری کرده شوند یعنی در آن روز هیچکس یاری ایشان نکند در دفع عذاب
مراد روز قیامت است وَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا و بدرستیکه مر آنانراست که ظلم کردند بر نفس خود یعنی عَذَابًا
دُونَ ذَٰلِكَ عذابی غیر از عذاب آخرت که عذاب قبر است یا مؤاخذهٔ ایشان بقتل روز بدر یا بقحط
در مدت هفت سال یا جمیع مصائب دنیا وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ ولکن بیشتر کفار لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند
وقوع عذاب را و از آن خبر ندارند وَاصْبِرْ و شکیبائی کن ای محمد لِحُكْمِ رَبِّكَ مر حکم پروردگار خود را
در بارهٔ ایشان که آن امهال ایشان است و ابقای تو در مشقت کشیدن از ایشان فَإِنَّكَ پس بدرستیکه
تو بِأَعْيُنِنَا بعین عنایت و نگاه داشت مائی یعنی بحیثیتی هستی که ترا می بینیم و بنظر لطف و عنایت محافظت
تو میکنیم از مکروه و ضرر اهل شرک نسبت بتو وَسَبِّحْ و تسبیح کن خدا را و بپاکی یاد کن بِحَمْدِ رَبِّكَ
در حالتیکه آن مقترن باشد بحمد پروردگار تو مراد از تسبیح و تحمید نماز است یعنی نماز گذار حِينَ تَقُومُ هنگامی
که بر خیزی از خواب و آن نماز صبح است و گویند مراد آنست که بگوئی سبحانک اللهم و بحمدک اشهد ان
لا اله الا انت استغفرک و اتوب الیک که کفارهٔ هر لغوی و لهوی باشد که در آن مجلس واقع شده باشد
و اگر مجلس بر خیر بود خیر بر زیاده گردد و هر که در آن مجلس بوده باشد آمرزیده شود ببرکات این کلمات
و از ابن عباس و حسن منقولست که مراد دو رکعت نافلهٔ صبح است بعد از برخاستن از خواب وَمِنَ اللَّيْلِ و در بعضی
از شب فَسَبِّحْهُ پس نماز گذار خدا را مراد نماز شام و خفتن است و گویند مراد نوافل لیله است و شبهه نیست
در آنکه صلوة لیلیه از ریا دورتر و بر نفس دشوارتر است و اجر او از اینجهة بیشتر ممتاز ساخت وَإِدْبَارَ النُّجُومِ
و نماز گذار در عقب برگشتن نجوم یعنی بعد از خفای آنها بوضوح صبح و از امیر المؤمنین علیه السلام مرویست
که مراد نافلهٔ صبح است و این قول از ابی جعفر و ابی عبدالله علیهما السلم نیز مرویست و از پیغمبر صلی الله علیه و آله منقولست
که این دو رکعت نماز بهتر است از هر چه آفتاب بر آن تابد و بروایت ضحاک مراد نماز صبح است و گویند مراد
از این آیه آنست که در وقت صبح و شام از ذکر پروردگار خود غافل مشو و در جمیع اوقات شب و روز
تنزیه او سبحانه نما که او از تو غافل نیست حافظ و ناصر تو است سُورَةُ وَالنَّجْمِ ابی بن کعب از رسول

صلی الله علیه و آله روایت کرده که آن حضرت فرمود هر که این سوره را تلاوت کند بعدد هر که تصدیق محمد کرده ده حسنه در نامهٔ
عمل او نوشته شود و بریده بن حنظله از ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که هر که در هر روز یا در هر شب این سوره بخواند
در میان مردمان ستوده شود و در نظر همه عالمیان شیرین گردد و باید دانست که چون او سبحانه ختم سورهٔ والطّور
فرموده بذکر حضرت رسالت صلّی الله علیه و آله افتتاح این سوره بذکران حضرت نموده فرمود بسم الله الرّحمن الرّحیم

وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ قسم بستاره چون طلوع کند و بلند برآید و یا هبوط کند و غروب نماید و بهر دو معنی آمده
بنا بر اوّل مشتق از هُوِیّ است و بنا بر ثانی مشتق از هَوی بفتح ها از حسن نقل است که مراد بنجم اسم جنس است
یعنی کواکب ستارگان که موجب زینت آسمانند و راه نمای مسافران در برّ و بحر و رجم کنندهای شیاطین
از صعود بر آسمان که دفعهٔ رجوماً للشیاطین و از ابن عباس نقل است که مراد ثریّاست که نزد طلوع صبح
روی بغروب می‌نهد و نزد بعضی زهره و گویند مراد آن کوکبیست که وقت سحر بغروب نزدیک می‌شوند و آن
علامت متهجّدانست که بآن وقت تهجد بشناسند و بعبادت مشغول شوند و در خبر است که علی بن الحسین زین العابدین صلوات الله
علیهما چون وقت سحر رسیدی بمیان سرا آمدی و نظر در آسمان کردی و گفتی بار خدایا ستارهای آسمانت فرو رفتند
و چشمهای خلقانت در خواب رفتند و آوازهای بندگانت ساکن شدند و تو آن کسی که ترا خواب نبرد و عامه از امام
جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که مراد ستاره وجود محمدیست که در شب معراج از آسمان فرود آمد یا بالا رفت
و مرویست که بعد از عروج آنحضرت ابوطالب را گفتند که محمد صلی الله علیه و آله از وقت نماز شام و خفتن ناپدید شده
و پیدا نمی‌شود وی همه شب در تجسّس بود و هیچ جای او را نمی‌یافت و امّ هانی او را در حجرهٔ او طلب میکرد و هیچ
او را نمی‌یافتند ابوطالب مسلّح شد و بنو هاشم را جمع کرد و سوگند خورد که اگر صباح محمّد پیدا نشود همه را بزاری
و خواری بقتل رساند چون صبح نزدیک شد ستارهٔ از قطب آسمان جدا شد بنهایت روشنی و هر ساعت بزمین
نزدیک می‌شد تا بدر خانه پیغمبر فرود آمد چون نگاه کردند آنحضرت بود فذلک قوله تعالی والنّجم اذا هوی و در بعضی
روایات آمده که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله دعوت آشکارا کرد اهل شرک آغاز طعن کردند و گفتند
که محمد گمراه شد از دین پدران خود و خطا کرد که احداث دین دیگر کرد از برای بندگان خدای تعالی این آیه فرستاد

و بعضی از

و بعضی دیگر از علمای تفسیر گفته‌اند که سلمان و بعضی از صحابه از رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند که یا رسول الله بعد از
تو وصی و خلیفهٔ تو که خواهد بود گفت آنکه امشب ستاره بر بام خانهٔ او فرود آید و همه طمع داشتند که این کوکب بر بام
خانهٔ ایشان فرود آید مگر امیرالمؤمنین و فاطمه که ورد خود را از دست نداده بودند و گفتند اگر بخانهٔ ما فرود آید ما شکر
آنرا بتقدیم رسانیم و گرنه بر ما حرجی نخواهد بود پس ایشان در محراب خود بعبادت مشغول بودند تا آنکه ستاره درخشان
از قطب آسمان جدا شد و گویند ستارهٔ زهره بود و بزمین نزدیک می‌آمد تا که ببام خانهٔ فاطمه علیها السّلام
فذالک قوله تعالی والنّجم اذا هوی گروهی از منافقان گفتند الا انّ محمداً قد ضلّ فی علی محمّد در حق علی گمراه شد
چه منصبی که در خور او نبود برای او تعیین نمود حق تعالی قسم یاد کرد بآن ستاره که بخانهٔ او فرود آمد بر آنکه ما ضلّ
صاحبکم گمراه نشد مصاحب شما ای اهل قریش یعنی محمّد که بجهت تبلیغ رسالت و هدایت مصاحبت میکرد با اهل
قریش از حد عدول نکرد و از اهتدا بضلالت نقل نکرد وَمَا غَوَىٰ و خطا نکرد در آنچه بشما رسانید یعنی از
بصواب رسانیده گفت نه بخط و با مر باطل مرتکب نشد و نیز فقیه ابن مغازلی که یکی از مشاهیر علمای اهل سنت است
روایت میکند باسناد خود از ابن عباس که با جمعی از بنی هاشم در مجلس منوّر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بودیم
که ناگاه کوکبی نورانی از آسمان جدا شد و هبوط می‌نمود تا بتدریج بزمین افتاد حضرت فرمود که نظر
کنید که این ستاره در سرای چه کس هبوط و سقوط کرد و در کدام منزل نزول نمود اهل مجلس بتفحّص برخاستند
ناگاه یکی از محبّان امیرالمؤمنین علیه السلام بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله اخبار کرد که آن کوکب در منزل خورشید
آسمان ولایت و اختر برج هدایت علی بن ابیطالب نزول کرد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از این صورت
بغایت خرّم شد منافقان زبان طعن گشوده آغاز تشنیع و شرور کردند که محمّد در محبّت پسر عمّ خود غلو میکند
و در آن مبالغه مینماید و در طریق محبّت و مودّت علی ضالّ و گمراه گشته غبار غم بر خاطر عاطر آنحضرت نشست
از این سخن حق تعالی برای تسکین خاطر مبارک او و تنزیه او از معایب اهل غوایت و ضلالت این آیه فرستاد و عروة
بن زبیر روایت کرده که بعد از نزول این آیه عتبه بن ابی لهب گفت بخدا که محمّد را ایذا و آزار رسانم پس نزد آن
حضرت آمد و آب دهن بر روی مبارک آن حضرت انداخت و گفت انّی کافر بالنّجم اذا هوی آنحضرت دلتنگ

شده بر آن و نفرین کرد و گفت بارخدایا ددی از ددهای خود را بر وی مسلط گردان تا او را بخورد و از این سبب بر
بیامد که روزی با جمعی از قریش بتجارت میرفت در راه بمنزلی فرود آمدند و آنجا دیری بود راهبی از آنجا آواز داد
که این منزل ماوای شیران و ددان است بر حذر باشید ابولهب گفت که امشب یاری من کنید ای گروه قریش که من
می‌ترسم بر پسر خود چو محمد مرا و را دعای بد کرده ایشان همه بارهای جمع کردند و بر بالای آن جای عتبه را ترتیب
دادند و خود به پیرامون آن بخفتند و شتران را بر بالای جوال خود بخوابانیدند و چون پاسی از شب بگذشت شیری بیامد
و از آن اشتران بگذشت و قدم بر سر ایشان نهاد و یک یک را بو میکرد تا بر بالای آن بارها آمد و عتبه را بوئید
در آنحال عتبه آواز داد که قتلنی رب محمد مرا بکشت خدای محمد پس علی الفور آن شیر سر او را بکند و همه اعضای او را
پاره پاره کرد و بعضی از او را بخورد و تعرض هیچکس دیگر نرسانید و گویند در حینی که پیغمبر صلی الله علیه و آله مامور شد که باصحاب
خود بگوید که درهای خانهای خود را که بمسجد گشوده اند مسدود سازند گروهی بآن اقدام نمودند و جماعتی بعلت
قرابت مانند عباس و حمزه در این باب تعلل میکردند و می‌گفتند که این خطاب با ما نخواهد بود و اول کسی که قبول
این امر کرد امیرالمؤمنین بود و فاطمه حضرت رسول صلی الله علیه و آله با فاطمه گفت ای جان مادر پدر این خطاب
با تو نیست چه تو و علی از منید و من از شما اگر در شما مسدود شود همچنان است که در من مسدود باشد پس از آنجا بگذشت
و بدر خانه حمزه و عباس آمد ایشان گفتند یا رسول الله ما را چه میفرمائی گفت خدا میفرماید که سد ابواب مسجد کنید گفتند
اینقدر رخصت نیست که روزنه بگیریم در آنجا تا روی تو را ببینیم فرمود رخصت نیست همه درها مسدود شد مگر
در امیرالمؤمنین و حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر بالای منبر برآمد و در جواب اناسی که زبان اعتراض گشوده گفتند
چرا علی را تخصیص کردی و در او گذاشتی فرمود که بخدای که در خانه شما را مسدود نکردم و در خانه علی را نگشودم
بلکه حق تعالی درهای شما را ببست و در حجره علی را گشود و چون منافقان این را مشاهده کردند گفتند الا ان
محمداً افضل فی علی حق تعالی آیه فرستاد والنجم اذا هوی ما ضل صاحبکم و ما غوی وما ینطق عن الهوی
و سخن نگفت محمد از روی نفس و میل طبع خود یعنی نطق او بقرآن و بجمیع احکام ایمان بهوا و آرزوی نفس او نیست
ان هو نیست نطق او الا وحی یوحی مگر وحی که فرود آمده می‌شود بوی یعنی آنچه با او گویا می‌شود از جانب حق تعالی

حق تعالی است نه از رای خود علمه شدید القوی آموزانید پیغمبر را یعنی وحی فرود آمد و در دیار فرشته
که سخت است قوتهای او مراد جبرئیل است و از شدت قوت او بود که شهرستان قوم لوط را از زمین
برکنده بر اجنحه خود گرفت و چندان با آسمان نزدیک گردانید که آواز سگان آن بلدان فرشتگان آسمان
شنیدند و بعد از آن آنرا بزمین منقلب گردانید و قوم ثمود را بیک صیحه هلاک گردانید و نیز بجهة شدت ساخته
قوت اوست که هبوط و صعود او بر انبیاء سریعتر بود از چشم برهم زدن مرویست که او در ارض مقدس
ابلیس را دید که با عیسی سخن میگفت بال خود را متحرک ساخت و بادی که بآن متموج شده بود او را باقصای
جبل هند انداخت و نیز در صفت او میفرماید که ذو مرة صاحب رزانت و شدت در عقل و خداوند
متانت و دیانت و امانت و از ابن عباس منقول است که ذو مرة یعنی ذو منظر است یعنی خداوند صورت
صاحب صورت نیکو و نزد قتاده یعنی ذو خلق طویل است یعنی خداوند بالای دراز یا بمعنی مرور کننده در
هوا بطریق صعود و هبوط فاستوی پس راست بایستاد بر صورت حقیقت خود که بآن مخلوق شده بود و در
روایت آمد که هیچ پیغمبری او را بصورت اصلی خود ندیده بود الا پیغمبر ما صلی الله علیه و آله او را دو نوبت
بآن صورت مشاهده فرمود نوبت اول در زمین از جانب مشرق و نوبت دوم در آسمان در شب
معراج نزدیک سدرة المنتهی و استقامت او بصورت اصلی خود بجهة اراده حضرت رسالت بود در آنکه
او را ببیند بصورتی که بآن مجبول بود پس او خود را در نوبت اول بآن صورت بآنحضرت نمود و هو
بالافق الاعلی در حالتیکه در کنار بلند تر بود و آن اقصای دنیا است نزدیک مطلع آفتاب
که نسبت بافق مغرب ارفع است چنانکه در علم هیئات مقرر شده و بخاری و مسلم از ابن مسعود نقل کرده‌اند
که پیغمبر ص جبرئیل را در افق اعلی مشاهده فرمود با ششصد جناح القصه چون آنحضرت او را دید که با جنح خود
از مشرق تا مغرب فرا گرفته بود بیهوش شد و بعد از آن او را بصورت بشر یافت که نزدیک او نشسته
بود و دستی بر سینه مبارک وی نهاده و دستی بر کتفش و حق تعالی باین اشاره فرمود که ثم دنی پس نزدیک شد به پیغمبر
صلی الله علیه و آله بعد از آنکه دید او را بیهوش شد فتدلی پس درآویخت از افق یعنی از آنجا سر فرود آورد و خود را بر پیغمبر

آویخت بجهة سخن کردن با وی بکلام مشورت بر شدت قربت او چون نزدیک پیغمبر آمد فکان پس بود مقدار قرب مصاحبت
میان او و پیغمبر صلی الله علیه وآله قاب قوسین مثل مقدار دو کمان او ادنی یا نزدیکتر از آن بغیر بر وجهی که به پیغمبر
نزدیک شد اگر کسی مشاهده قرب مسافت میکرد در میان ایشان مترددمیشد در آنکه او را مقدار دو کمان تقدیر کند
یا کمتر غرض از این تمثیل شدت اتصال و ارتباط است فاوحی پس وحی کرد الی عبده بسوی بندهٔ خدا که محمد است
ما اوحی آنچه وحی کرد بوی و از فرا نقل است که ضمیر هو راجع به پیغمبر است و معنی آنکه راست بایستاد جبرئیل در حالتیکه
پیغمبر در افق اعلا بود یعنی در آسمان دنیا بوقت رفتن بمعراج و گویند جمیع ضمایر مذکوره از قوله علمه شدید القوی
تا ما اوحی راجع بحضرت احدیت است پس مراد بشدید القوی شدت قوت و قدرت او سبحانه است کما قال جلت قدرته
وهو الرزاق ذو القوة المتین و دنو او سبحانه بحضرت رسالت پیشتر است برفع مکانت او نزد حضرت صمدیت
و مراد تدلی او سبحانه جذب خودش است بجانب جناب خود بجهة شدت محبتش نسبت بآن حضرت و مصداق
اینست روایت انس در سیاق حدیث معراج که ثم دنی الجبار من محمد فتدلی منه قاب قوسین او ادنی و از حسین
ابن فضل مرویست که معنی آنست که محمد بعرش نزدیک شد پس آویخته شد یعنی دست بسرادقات و حجب عرش زد
چون قدمش را جای قرار نبود معلق بر هوا بایستاد و حق تعالی با او وحی کرد و نزد بعضی دیگر ضمیر دنی فتدلی
راجع بقرب میان پیغمبر و حق تعالی و ضمیر اوحی الی عبده راجع باو سبحانه یعنی در شب معراج حضرت رسالت نزدیک
شد بجناب از ساق عرش و مقرب درگاه احدیت گشت بمکانت و منزلت نه بمنزل و مکان پس متدلی
شد یعنی فروتنی کرد و سر فرود آورد برای سجده عبودیت و شکر نعمت قربیت تا بموجب لئن شکرتم
لازیدنکم سبب زیادتی قرب شود پس قرب میان پیغمبر و حضرت عزت مقدار دو کمان بود بلکه کمتر از آن
و این کنایه است از تاکید قربیت و تقریر شدت محبت و بواسطه تقریب بافهام در صورت این تمثیل مودی
شد چه عادت علمای عرب آن بود که چون در تاکید عهدی خواستندی که نقضی در آن راه نیابد هر یک از
متعاقدان کمان خود حاضر ساخته با یکدیگر انضمام دادندی و بیکبار هر دو قبضه را گرفته کشیدندی و باتفاق
یکدیگر تیری از آن انداختندی پس این صورت از این بدء المعنی بودی که موافقت کلی میان ما متحقق

بپذیرفت

بذیرفت و مصادقت اصلی بر وجهی تمهید یافت که بعد از این رضا و سخط آن دیگر باشد پس در این
آیت باعلی غایت اشارتست بانکه محبت و قربیت پیغمبر با حق تعالی بمثابه متانت تاکید یافته که مقبول
رسول مقبول حضرت احدیت است و مردود او مردود درگاه صمدیت شیخ ابو الحسن نوری را پرسیدند — این معنی از وه
فرمود جائی که جبرئیل در نگنجد نوری کیست که از آن سخن تواند گفت و لهذا بعضی از علما گفته اند که اولی آنست
که مفوض باین وحی نکنیم و آنرا در پردهٔ خفا بگذاریم و اما آنچه از احادیث وارد است در باب این وحی
وارد گشته ذکر آن هیچ نقصانی ندارد و آن اخبار منطوی بر سه چیز است اول آنکه مضمون آن بود که اگر
نه آنست دوست میدارم معاتبه با امت تو ابواب محاسبه ایشان طی میکردم دوم حق سبحانه و تعالی
خطاب با او کرد که ای محمد منم و تو و ماسوای من و تو آفریده ام برای تو حضرت در جواب فرمود که پروردگار
من توئی و من ماسوای این را ترک کردم برای تو سیوم آنکه امت تو طاعت بجا می آورند و عصیان می ورزند
طاعات ایشان قبول کردم اگرچه با فتور و قصور است زیرا که کریمم و معصیت ایشان را درگذرانیدم و اگرچه منضاعف است
بکثرت و وفور زیرا که رحیمم و نیز در تفسیر اهل بیت علیهم السلام مذکور است که حق تعالی شب معراج با رسول صلی الله علیه وآله
تقریر امامت علی بن ابیطالب فرمود یا رسول الله فاوحی الی عبده فی علی ما اوحی یعنی وحی فرستادیم
به بندهٔ خود در حق علی آنچه وحی کرده بود و چون وقت نصب امامت در رسید فرمان بلغ ما انزل الیک
من ربک فی علی لیلة المعراج برسان که تبلیغ آنچه فرستاده شده بود بتو در شب معراج از جانب پروردگار
خود در حق علی بن ابیطالب یعنی در باب امامت وی القصه او سبحانه بجهة تحقیق آنچه پیغمبر مشاهده نموده بود
میفرماید که ما کذب الفؤاد دروغ نگفت دل محمد ما رأی آنچه را که دید آن حضرت
بعینه از صورت جلی جبرئیل یعنی در وهم محمد نینداخت دل او آنکه چیزی که دیده محض تخیل بوده زیرا که آن
حضرت بعین مبین و علم یقین عارف بود بانکه مرئی جبرئیل است و اصلا در آن شک نداشت و بنا بر آن قول
که مرئی او سبحانه بوده در شب معراج مراد از رؤیت بصیرت است چه او سبحانه به بصر مرئی نشود بدلایل قاطعه
عقلیه و مؤید اینست که از حضرت پرسیدند که آیا دیدی پروردگار خود را فرمود او را ندیدم بدیده ولی

و ندیدم او را بچشم ظاهر و ابن عباس نیز فرموده که رأی محمد ربه بفؤاده محمد خدای خود را دید بدیده باطن یعنی
بعلم یقینی بدانست خدای خود را بوسیله آنچه مشاهده نمود از آیات باهرات و اگر چه قبل از این نیز باین عالم بود
و این مثل قول ابراهیم است علیه السلم ولکن لیطمئن قلبی از ابو العالیه مرویست که از حضرت رسول سؤال رؤیت حق تعالی
کردند در شب معراج فرمود که در ان شب جوئی از آب دیدم و از پس آن جو پرده و از پس آن پرده نوری
و غیر از این چیزی ندیدم شعبی از مسروق پرسید که رسول در شب معراج خدا را دید گفت سخنی گفتی که موی
بر اعضای من راست شد گفتم پس چیست که در قرآن مذکور است که ما کذب الفؤاد ما رأی گفت ساکت باش
عقل تو کجا رفته اتمار رای جبرئیل فی صورته جز این نیست که او جبرئیل را در صورت اصلی بدید بعد از ان گفت
هر که ترا گوید محمد خدا را دید دروغ گوید چه او سبحانه فرموده لا تدرکه الابصار و نزد بعضی ما رأی بر طریق
عموم است از آلاء و نعماء و بهشت و دوزخ و هر چه در آنجاست مرئی او شد از ملکوت سموات و بباید دانست
که جمیع علمای ما و اکثر جمهور از محققین معتقدند که عروج آنحضرت بآسمان با روح و جسد بوده نه بروح فقط
و ملکوت سموات را که دید در حالت بیداری بود نه بخواب و این تفصیل در سوره بنی اسرائیل ورود
یافته مرویست که چون آن حضرت از معراج معاودت فرمود اصحاب را از دیدن ملکوت اخبار نمود
قریش که استماع آن نمودند در تکذیب آن کوشیدند و در مقام مجادله بر آمده آنحضرت را از صفت بیت
المقدس و کاروان خود پرسیدند چنانکه در سوره بنی اسرائیل گذشت حق تعالی بجهة انکار این مجادله
فرموده که اَفَتُمارُونَهُ آیا مجادله میکنید ای معاندان قریش محمد عَلیٰ ما یَریٰ در آنچه میدید
در شب معراج از آیات عظیمه و مخلوقات عجیبه وَلَقَدْ رَآهُ و بتحقیق که دید پیغمبر جبرئیل را بصورت
اصلی نَزْلَةً اُخْریٰ یکبار دیگر عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهیٰ نزدیک شجره سدرة المنتهی و آن
درختیست در بالای آسمان هفتم در اصل عرش و شاخ و برگ آن بر سر همه عالمیان است و علم ملائکه و سایر
مخلوقات بآن منتهی میشود و از ان در نمیگذرد و آنچه ورای آنست جز خدا ندانند و لهذا حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام فرموده سلونی ما دون العرش مرا از پائین عرش بپرسید تا انتهای آن باین اعتبار است

که نهایت عروج

که نهایت عروج ملائکه است باین معنی که از فوق آن الطاف الهی و اوامر پادشاهی بآن منتهی میشود و از ما تحت
آن فرشتگان و ارواح مؤمنان بآن صعود میکنند و همه آنجا مجتمع شده از ان در نمیگذرند
و هیچ یک از ان بیشتر نمی روند و بنا بر اینکه مرئی او سبحانه باشد معنی آیه آنست که حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله نوبت دیگر او سبحانه را بدیده دل دید در وقتیکه به نزد سدرة المنتهی بود و مؤید این است که از ابن
عباس نقل کرده اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله خدا را بدیده دل در شب معراج دو نوبت دیده در معالم التنزیل
آورده که آن حضرت را در آنشب عروجات روی نمود و ترقیات دست داده و در ان عروجات
این رؤیه ثانیه او را حاصل شده نزدیک سدرة المنتهی و در کشاف مذکور است که میوه مانند قلهای
کوهست و ورق آن مانند گوشهای فیل و جمیع انهار بهشت در زیر آن نابع است و عظمت آن بر وجهی است
که سوار سریع السیر هفتاد سال قطع مسافت آن نتواند کرد و انتهای آن باعتبار آنست که منتهای آن
جنت است یا منتهای ارواح شهدا و یا باعتبار آنکه هیچکس از مخلوقات را قدرت آن نیست که از آن
درگذرد و علوم ملائکه و غیرهم بآن منتهی میگردد و هیچ آفریده علم بماورای آن ندارد ابو هریره از پیغمبر
روایت کرده که شب معراج چون بسدرة المنتهی رسیدم جبرئیل مرا گفت این سدرة المنتهی است
هر کس از امت تو که بر نهج و طریقه تو مرده باشد باینجا خواهد رسید پس حضرت فرمود که چون من نگاه
کردم چهار جوی از زیر آن بیرون می آمد فذلک قوله انهار من ماء تا بقوله انهار من عسل مصفی
یکی از ان آب و یکی از شیر و یکی از می و یکی از عسل و عظمت آن درخت بر وجهی بود که اگر سوار تند
در زیر سایه او هزار سال برفتی آخر نشدی و از مقاتل مرویست که یک برگ از آن همه دنیا را سایه
کند و ثمره او انواع حلی و حلل است و همه انواع میوه در او باشد و سوار سریع السیر صد سال بگرد ساق
آن بر نتواند آمد و در مسایل عبد الله بن سلام مذکور است که از رسول پرسیدم وصف سدرة المنتهی را
فرمود که درختیست در آسمان هفتم که از صد هزار هزار شاخ بیشتر است و بر هر شاخی صد هزار هزار برگ
بیشتر و در زیر هر برگی صد هزار هزار وثاق و در زیر هر وثاقی صد هزار هزار فرشته نشسته و نزد مقاتل

سدره وطوبی هر دو یکیست عِنْدَهَا نزدیک آن سدره است جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ بهشتی که آرامگاه متقیانست
و آن جنة الملاذ است که در آسمان هفتم است القصه حضرت رسالت صلی الله علیه وآله آن شب جبرئیل را رأی العین
بدید خدا را بعین یقین مشاهده فرمود إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ آنهنگام که پوشیده بود سدره را ما
يَغْشَىٰ آنچه پوشیده بود آنرا این اشارتست بتعظیم وتکثیر غاشی بر وجهی که بهیچ وصفی ونعتی بکنه آن
نمیتوان رسید واحصای آن نمی توان کرد وگویند مراد بدایع عجیبه وغرایب بدیعه اند که دلالت تمام دارند
بر کمال قدرت وعلم او سبحانه ویا جمعی کثیر از ملائکه بران درخت جمع شده بودند وبعبادت او سبحانه
مشغول بودند از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله مرویست که دیدم بر ورقی از اوراق آن فرشته
ایستاده که تسبیح او سبحانه میکرد وبر روایت دیگر بر هر برگی از برگهای آن صد هزار فرشته ایستاده
که تسبیح او سبحانه میکردند وگفته اند که بر حوالی فرشتگان مانند پروانهای زرین طیران میکنند
از ابن مسعود منقولست که فرشتهای طلا آنرا پوشیده اند وآن با وجود مشاهده این همه عجایب
وغرایبات ملکوت بجهة حسن ادب وعلو همت پرتو آفتاب بر هیچ ذره از ذرات آن
نیفکند ودیده دل حرمت مشاهده جمال بیزوال الهی نگشود کما قال جل ذکره مَا زَاغَ الْبَصَرُ
میل نکرد دیده دل محمد یعنی بطریق تعلق بجیب رب نگاه نکرد بلکه بر حد استیقان خود در مشاهده
جمال کبریائی مستقیم وثابت قدم بود وَمَا طَغَىٰ ودر نگذشت از حدی که مأمور به بود بآن یعنی
کجی در ننمود از موضعی که مأمور بود برسیدن بان بلکه بر نهایت وصول آن قرار گرفته قدم از ان
بیشتر ننهاد وزیاده از آنچه مأمور شده بود بدیدن مد بصر ننمود لَقَدْ رَأَىٰ بتحقیق که دید محمد در شب
معراج آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَىٰ از نشانهای قدرت پروردگار خود که بزرگترین نشانها
بودند از حیثیت دلالت بر کمال قدرت حضرت عزت مانند دیدن جبرئیل با ششصد پر وهر یکی
از مشرق تا مغرب در رفرف اخضر که از رفاف جنت است واز غایت عظمت سد افق نموده ودیدن
عرش عظیم وکرسی وسایر عجایبات ملکوتیه وملکیه بر تفصیلی که در سوره بنی اسرائیل مذکور گشت

وبعد از ذکر

وبعد از ذکر آیات عظیمه داله بر کمال قدرت وعلم توبیخ کفار می نماید بر ترک عبادت خالق جمیع مکونات
وپرستیدن لات وعزی ومنات که از جمله جمادات اند میگوید که أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ
وَالْعُزَّىٰ آیا پس می بینید ای کفار قریش لات عزی را وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ
ومنات را که بت سیومین است که یکی دیگر از اصنام است ذکر این دو صفت از برای منات جهة
تاکید است کقوله یطیر بجناحیه ویا مناتی که نزد ایشان متأخر از دو بت اول بود وصغیرتر واپس ترجیح
ایشان رعایت حرمت لات وعزی از منات بیشتر میکردند بر آنکه لات بتی بود مر ثقیف را در طائف
یا قریش را در نخله وآن از لوی مشتق است بمعنی عکف چه کفار طواف آن میکردند ونزد آن مقیم شده
بودند وعزی درختی بود که غطفان او را می پرستیدند وآن تانیث اعز است یعنی عزیزتر وسه نفر
ودر زمانی که اسلام قوت گرفت حضرت رسالت خالد ابن ولید را امر کرد آنرا بشکند چون آنرا بشکست در پای
آن شیطانی بیرون آمد که موی خود را پراگنده ساخته بود بروی فرو گذاشت ودست خود بر سر نهاد مردمان را
بعبادت آن درخت میخواند خالد شمشیر برآورده بر وی زد واو را هلاک گردانید ورسول الله صلی الله علیه وآله
را از این خبر دادند فرمود عزی این شیطانه بود واین معبود کسی نشود ومنات صخره بود که هذیل
وخزاعه گرد آن طواف میکردند یا بتی بمشلل که بنو کعب عبادت آن میکردند وآن مشتق است از
مناة یعنی قطعه واراقه چو کفار نزد آن قربانی میکردند وبجهة تبرک خونهای آنرا آنجا می ریختند
گویند این سه بت از سنگ بودند که در کعبه نهاده بوده وایشان را می پرستیدند حاصل معنی
آنکه ای محمد معاندان قریش را بگو خبر دهید مرا که این اصنام که شما آنها را می پرستید می تواند بود
که مثل آنچه خدا آفریده بیافرینید یا ضرّ ونفع بشما رسانند یا بکنند آنچه موجب مثوبت شما شود
از ترک عبادت خدا بعبادت آنها مرویست که کفار این اصنام را بصور ملائکه بزعم آنکه
ایشان بنات الله اند مصور کرده بودند واسماء خدا را از برای آنها اشتقاق کرده میگفتند
لات از الله است وعزی از عزیز ومنات از منان ومعتقد ایشان چنان بود که جنیان در

درون اصنام‌اند یا ملائکه بنات الله اند و شفیعان ایشان نزد خدا و با وجود این هرگاه بنات از ایشان متولد می‌شد زنده در قبر می‌نهادند و بر از خاک میکردند بجهة آنکه تولد بنات نزد ایشان عیب می‌بود حق تعالی انکار این معنی نموده فرمود أَلَكُمُ الذَّكَرُ وَلَهُ الْأُنْثَىٰ آیا مر شما راست فرزند نر و مر خدا راست ولد ماده تِلْكَ إِذًا این قسمت این هنگام که چنین باشد قِسْمَةٌ ضِيزَىٰ قسمتی است نا راست و ناصواب و دور از قسمت اعتدال چه آنچه بهتر است برای خود اختیار میکنند و آنچه خسیس و زبون‌تر است نسبت بخدا میدهند إِنْ هِيَ نیستند این بتان که شما ایشان را خدا اعتبار کرده اید إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا مگر اسمی چند بی مسمی که نام نهاده اید شما بآن اسما أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ شما و پدران شما یعنی اینکه شما آن اصنام را بآلهه تسمیه کرده اید نیست مگر اسمهای که مجرد از معانی معبودیتند چه ایشان از معنی الوهیت معرا اند پس اسمای بی مسمیات باشند یا آنکه این بتان که شما ایشان را موصوف میسازید با آنکه بنات الله اند و آلهه و شفعای شما مجرد اسما اند بدون تحقق این معانی در ایشان یا آنکه شما اطلاق اسم لات و عزی و منات بر ایشان میکنید باعتبار آنکه لات مستحق آنست که نزد او مقیم شوند برای عبادت و عزی آنکه او را معزز و مکرم دارند و منات باعتبار آنکه نزد او خون هدی بریزند و قربانی کنند این همه محض اسماست بدون حقیقت این معانی در ایشان مَا أَنْزَلَ اللَّهُ نفرستاده خدای بِهَا بآن تسمیه مِنْ سُلْطَانٍ هیچ حجتی یعنی نیست مر شما را از جانب خدای بر صحت تسمیه آن دلیلی غالب که تا جنگ در زده خصم را مغلوب سازید بلکه این تسمیه محض هوا و آرزوی نفس شماست بدون دلیل ظاهر بعد از آن از خطاب بغیبت التفات فرموده می‌گوید که إِنْ يَتَّبِعُونَ پیروی نمی‌کنند مشرکان در پرستش بتان إِلَّا الظَّنَّ مگر گمان را یعنی آنچه ایشان بر آنند از عبادت اوثان و اعتقاد شفاعت در حق ایشان محض توهمست بدون حجتی و بینتی که مستلزم علم و یقین باشد وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ و دیگر متابعت نمیکنند مگر آنچه آرزوی می‌کند نفسهای ایشان یعنی تابع آرزوی طبع‌اند و پیروی آنچه شیطان در نظر ایشان می‌آراید از عقاید فاسده

و آرای باطله

و آرای باطله وَلَقَدْ جَاءَهُمْ و بتحقیق که آمده است بدیشان مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَىٰ از جانب پروردگار ایشان آنچه سبب هدایت ایشانست و مراد رسول است و کتاب که راه‌نمای ایشانست بر آنکه اوثان استحقاق الوهیت و رتبه شفاعت ندارند و عبادت جز خدا را روا نیست و ایشان با وجود وضوح بیان هدایت ترک آن کرده و بجهة عناد بر پرستش باطل خود اصرار نموده بعد از آن انکار تمنی ایشان شفاعت اوثان میفرماید که أَمْ لِلْإِنْسَانِ آیا آدمی راست یعنی کافر را مَا تَمَنَّىٰ آنچه آرزو برد مراد انکار است یعنی نیست مراد او هر آنچه آرزو کند از شفاعت اصنام و غیر آن از آنچه اعتقاد باطل بآن دارند فَلِلَّهِ الْآخِرَةُ پس مر خدا راست ملک آخرت وَالْأُولَىٰ و مملکت دنیا هر چه خواهد و بهر که خواهد و بهر که خواهد ندهد و کسی را بر او حکم نرسد پس هیچ کس مالک چیزی نمی‌شود مگر باذن او سبحانه آنکه جهة تاکید این قول میفرماید وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ و بسیاری از فرشتگان در آسمان که مشرکان امیدوار شفاعت ایشان لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ سود نکند درخواست ایشان شَيْئًا چیزی را إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ مگر بعد از آنکه دستوری دهد خدا در شفاعت لِمَنْ از آن يَشَاءُ برای هر که خواهد از ملائکه که شفاعت کننده یا برای هر که اراده کند از آدمیان که فرشتگان او را شفاعت کنند وَيَرْضَىٰ و بپسندد یعنی مصلحت آنکس را برای تشفیع شدن و یا تشفیع گشتن و هرگاه با وجود علو رفعت و مرتبت تقرب و کثرت اختصاص سموات بمجموع ایشان بدون اذن او سبحانه رتبه شفاعت نداشته باشند و اگرچه من حیث المجموع در مقام شفاعت درآیند پس چگونه بتان که در نهایت بعد و دناءت و قلت اند استحقاق شفاعت داشته باشد در حق پرستندگان خود پس در مذمت ایشان میفرماید که إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ بدرستیکه آنانکه نمیگروند برای آخرت و اعتقاد ندارند بعث و نشور لَيُسَمُّونَ الْمَلَائِكَةَ تَسْمِيَةَ الْأُنْثَىٰ نام می‌نهند فرشتگان را نام نهادن مادها یعنی میگویند که ملائکه بنات الله وَمَا لَهُمْ بِهِ و نیست مر ایشان را بآنچه میگویند از انوثت ملائکه مِنْ عِلْمٍ هیچ دانشی و یقینی إِنْ يَتَّبِعُونَ در پی نمیروند بدین گفتار إِلَّا الظَّنَّ مگر گمان را وَإِنَّ الظَّنَّ و بدرستیکه گمان لَا يُغْنِي سود نمیدهد مِنَ الْحَقِّ از حقیقت امر شَيْئًا چیزی را چه حق که عبارت است از حقیقت شیء

مدرک نمی‌شود مگر بعلم و یقین ظن و توهم را اعتباری نیست در معارف حقیقت له زیرا که اعتبار ظن منحصرست
در عملیات و چون کفار مصرند در توهم باطل خود و برهان یقینی در این باب ندارند فَأَعْرِضْ پس روی
بگردان عَمَّنْ تَوَلَّى از دعوت آنکس که روی گرداینده عَنْ ذِكْرِنَا از یاد کردن ما یعنی قرآن که متضمن توحید
واصل ایمانست وَلَمْ يُرِدْ و نخواسته بعمل خود إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا مگر زندگانی دنیا را چو هرکه من
جمیع الوجوه غافل باشد از و سبحانه و بالکلیه از فکر او اعراض نموده و در محبت دنیا و جمع و ادخار آن
بر وجهی که توکل که منتهای همت او گشته ذَٰلِكَ این دوستی دنیا و اختیار کردن آن مَبْلَغُهُمْ
غایت رسیدن ایشانست مِنَ الْعِلْمِ از دانش یعنی نهایت علم ایشان صرف همت است بتمتعات
عاجله و لذات فانیه دنیویه و اعراض کردن از تدبر در امور اخرویه باقیه و شبهه نیست که طالب این مطلب
خسیس در حکم بهایمست که طباع ایشان مصروفست بر اکل عاجل و نظر نمیکنند در عواقب آجل و در ادعیه مأثوره
از ائمه علیهم السلام وارد است اللهم لا تجعل الدنیا اکبر همنا و لا مبلغ علمنا إِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه
پروردگار تو هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ اوست داناتر بآنکسی که گمراه شده یعنی عدول کرده عَنْ سَبِيلِهِ
از راه او که طریق مستقیمست و منهج قویم وَهُوَ أَعْلَمُ و اوست داناتر بِمَنِ اهْتَدَىٰ بکسیکه راه
یافته است بحق یعنی همه را میداند و هیچ بر وی پوشیده نیست و هر یک را فراخور کردار جزا خواهد داد پس نفس خود را
در دعوت ایشان برنج می‌انداز چو قدرت نداری بر هدایت اهل عناد و لجاج و استکبار پس در بیان قدرت کمال م
خود میفرماید که وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ و مر خدایراست آنچه در آسمانهاست از موجودات علویه وَمَا فِي الْأَرْضِ
و آنچه در زمینست از کائنات سفلیه یعنی خالق و مالک همه اوست و غرض وی از ایجاد این مخلوقات تعبد ایشانست
پس تکلیف و عبادت برایشان کرده لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا تا جزا دهد آنان را که بد کردند بِمَا عَمِلُوا
بعقوبت آنچه عمل کردند که آن عذاب نیرانست وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا تا جزا دهد آنانکه نیکوئی
کردند بِالْحُسْنَى بمثوبت نیکو که ریاض جنانست پس در صفت نیکوکاران میفرماید که ایشان الَّذِينَ
يَجْتَنِبُونَ آنانند که اجتناب میکنند و بیک سو میشوند كَبَائِرَ الْإِثْمِ از کبیره‌های گناه بزرگ که هر آیتی ست

دم کفوره

که بخصوصه حد و وعید بران مترتب شده باشد و صغایر آنست که حدی بر آن مقرر نگشته وَالْفَوَاحِشَ و از فاحشه‌ها
یعنی آنچه فاحش از کبایر مثل زنای محصنه و گویند که آن شرکست بخدا إِلَّا اللَّمَمَ مگر آنچه صغیر و یسیر باشد از گناه
چو صغیره که بحد اصرار نرسیده باشد معفوست و عقاب بر آن مترتب نمی‌شود و بروایت ابن عباس مراد از لمم
هر گناهیست که در جاهلیت کرده باشند و در سبب نزول این آیه آورده اند که مشرکان با مسلمانان میگفتند که از
شما در زمان جاهلیت معاصی بسیار صادر میشد و با ما در این امر شریک بودید و اکنون ما را از آن عیب میکنید
و از آن وعید مینمائید حق تعالی این آیه فرستاد که گناهی که در زمان جاهلیت از اهل اسلام صادر شده
بود معفوست و بآن معاقب نخواهند گشت إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ بدرستیکه آفریدگار تو
بسیار آمرزش است و لهذا صغایر را باجتناب کبایر می‌آمرزد و کبایر را بوسیله توبه و یا بمیامن ایمان مغفور
میسازد و گویند این کلام در عقب وعید مسیئین و وعد محسنین ایماء است باآنکه صاحب کبیره از رحمت واسعه
او مایوس نشود و توهم وجوب عقاب نکند یکی از اکابر در مناجات میگفت بار خدایا اگر همه عالم را بسوزانی مشتی
خاک را سوخته باشی و اگر همه عالم را بیامرزی مشتی خاک را آمرزیده باشی هاتفی آواز داد که ان الله
یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم حسن هانی ابونواس شاعر را در واقعه دید از وی پرسید که خدای با تو
چه کرد گفت مرا بیامرزید بدو بیتی که گفته بودم دان اینست من انا عند الله حتی اذا اتیته لا یغفر لی ذنبی
العفو یرجا من بنی آدم فکیف لا ارجوه من ربی یعنی چه کس باشم من نزد خدا که اگر گناه کرده باشم گناه مرا نیامرزد
و مرا بآن مؤاخذه کند و خطاب عتاب نماید یعنی حقارت من بدرگاه او سبحانه بیش از آنست که مرا بگناه مؤاخذه نماید
و عفو مرجوست از آدمیان پس چگونه من امیدوار نباشم برحمت و مغفرت پروردگار خود آورده اند که بعضی از مردمان در زمان
حضرت رسالت بکثرت تقوی خود را لاف میزدند و باعمال صالحه خود می‌نازیدند و میگفتند که نماز و روزه و حج و جهاد ما بسیارست
حق تعالی این آیه درست و که هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ خدا داناترست باحوال شما إِذْ أَنْشَأَكُمْ وقتی که بیافرید شما را یعنی ابتدای آفرینش
شما کرد مِنَ الْأَرْضِ از زمین چو آدم که ابو البشرست از خاک مخلوق گشته و یا آنکه هر یک از بنی آدم از نطفه آفریده شده و نطفه
از غذاست و غذا از زمین خلاصه سخن آنکه او سبحانه در حین ابتدای آفرینش باقوال و افعال شما عالم بود وَإِذْ أَنْتُمْ و در آن وقت

[illegible]

دمحه نکند اما کسی که اظهار تزکیه کند نه بقصد آنکه صدور اعمال صالحه ازو بتوفیق و تائید او سبحانه است و اصلا بان قصد مدح نکرده باشند
مذموم نخواهد بود و ران تزکیه چه مسرت بطاعت طاعتست و ذکران شکرگذاری حضرت عزت بر توفیق عبادت و در لباب
آورده که هرگاه کودکی از یهود بمردی نقشندی که او صدیق است حضرت رسول صلی الله علیه وآله چون این بشنید فرمود که دروغ میگویند
هیچ مولودی نیست در شکم مادر خود الا که او سعید یا شقی است مقارن این حال آیه نازل گشت که حق تعالی دانا ترست در احوال شما
در مبدء خلقت و در وقتیکه کودکان خورد بودید در شکمهای مادران پس ستایش خود مکنید که هُوَ أَعْلَمُ واو دانا ترست
بِمَنِ اتَّقَىٰ بکسی که تقوی ورزد و در عمل مخلص بود و در اخبار آمده که ولید مغیره در عقب پیغمبر صلی الله علیه وآله برفت
در استماع کلام وی میکرد و مشرکان وی را سرزنش کردند که دین پیران خود وا میگذاری و ایشان را بضلالت نسبت میدهی جواب
داد که بکنم از عذاب خدا میترسم یکی از کفار گفت اینمقدار مال بمن ده که اگر عذاب بر تو متوجه گردد من متحمل آن شوم ولید با او
شرط کرد و بعضی از مال بوی داد و باقی بخل کرد و نداد و مرتد گشت آیه آمد که أَفَرَأَيْتَ الَّذِي آیا دیدی آنکس را که تَوَلَّىٰ
روی بگردانید از پیروی حق و ثبات قدم بر آن وَأَعْطَىٰ قَلِيلًا و داد اندکی از مال خود برای رشوت تحمل عذاب از وی وَأَكْدَىٰ
و باز داشت باقی را و قطع عطیه او نمود پس جهل و بخل با یکدیگر جمع کردند و از عبدالله عباس و سدی نقل است که آیه در باب عثمان
بن عفان نازل شده و سبب آن بود که وی مال خود را تصدق میکرد عبدالله بن سعد بن ابی سرح که برادر رضاعی او بود گفت در تصدق
مال تو علی مکن که نزدیک بآن رسید که هیچ از آن باقی نماند و بفقر و فاقه گرفتار شوی او گفت مرا ذنوب بسیار و خطیات بیشمار است
میخواهم که بتصدق برای آن کفاره آن شود عبدالله گفت این شتر بر باری که از آن تست
بمن بخش تا همه گناهان تو بر من باشد عثمان آن جمل با آن جمل باو بخشید و دو گواه بران گرفت و ترک صدقه کردن گرفت حق تعالی این آیه فرستاد که آیا
محمد دیدی آن مرد را که روی برگردانید یعنی از جنگ احد که بهزیمت داد و فرار نمود از آن و چیزی اندک داد ببرادر خود تا حامل گناهان او شود
و قطع تصدق نموده امساک را شعار خود ساخت أَعِنْدَهُ آیا نزدیک اوست عِلْمُ الْغَيْبِ دانش چیزهای پوشیده فَهُوَ يَرَىٰ پس او میداند
که بر جمیع اینچه میگوید از تحمل او راست و صادق است و آن وزر را ازو برخواهد داشت أَمْ لَمْ يُنَبَّأْ آیا خبر کرده نشده است بِمَا فِي صُحُفِ
آنچه در صحیفهای موسی است یعنی توریة وَإِبْرَاهِيمَ در صحف ابراهیم است الَّذِي وَفَّىٰ آن ابراهیم که نیک وفا کرد یعنی تمام نمود و بر وجه اتم
آنچه بر آن مامور بود در احکام الهیه که آن تبلیغ رسالت بود و غیر آن تمم ساخت و تخصیص توفیه باو بجهت آنست که او متحمل چیزی شد که غیر او

بود او متحمل آن نشد

تحمل آن نمیشد چون تسلیم کردن نفس او سبحانه و ...... مرودی و ...... بران بر وجهی که در آن وقت جبرئیل ... بیامد
... سحاب و ریاح بوی ملاقات کردند و گفتند ترا با ما حاجتی هست فرمود حاجت دارم اما با شما ندارم و مانند صبر وی در ذبح اسمعیل
... او بسبجانه و بطلب ضیف رفتن در هر روز مقدار یک فرسخ و او را باکرام تمام بمهمانخانه آوردن و بخودی خود بخدمت اقدام نمودن
روز نیافتن مهمان بروزه رفتن از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله مرویست که آیا شما را خبر دهم که چرا حق تعالی ابراهیم را تسمیه فرمود بالذی وفی
بلی یا رسول الله فرمود زیرا که در هر صبح و شام میگفت فسبحان الله حین تمسون وحین تصبحون تا توحید تظهرون و تقدیم موسی
... سبب آنست که صحف وی اشهر و اکثر ... نزد اهل کتاب حاصل معنی آنکه آیا ولید یا عثمان خبردار نیست با آنچه در صحف موسی و ابراهیم است پس
... باید که آنچه در صحف موسی و ابراهیم است أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ آنست که بر ندارد هیچ نفس بردارنده وِزْرَ أُخْرَىٰ بار گناه نفس دیگر را
... نفس مواخذه نشود بذنب غیر خود پس چگونه بار غیر خود را بدیگری حواله میکند وَأَن لَّيْسَ لِلْإِنسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ و آنکه نیست
... را مگر ثواب آنچه سعی کند چنانکه کسی را بگناه دیگری نمیگیرد بثواب دیگری نیز مثاب نمیگرداند و آنکه در حدیث آمده که صدقه و حج
روزه و نماز منفعت بمیت میرساند بجهت آنست که نایب آن از برای میت در حکم منسوب عنه است در شرع و همچنین من کل
... عمل صالح نایب خود در امثال میشود پس بیجا نیز میت بثواب کسی که ناوی آن عمل باشد برای وی ثواب می یابد وَأَنَّ سَعْيَهُ
... و در صحف است که آدمی سعی خود را یعنی عملی را که در آن سعی نموده سَوْفَ يُرَىٰ زود باشد که نموده شود در میزان اعمال خود در روز جزا
ثُمَّ يُجْزَاهُ پس پاداش داده شود بآن سعی خود الْجَزَاءَ الْأَوْفَىٰ بپاداشی تمامتر بر وفق عمل ثعلبی در تفسیر خود آورده که عبدالله
... خراسان بود حسین بن فضل را طلبیده گفت مرا سه آیه مشکل است حل آن نما اول فاصبح من النادمین هرگاه ندامت از گناه موجب
... توبت باشد چنانکه الندم توبة دلالت صریح دارد در آن پس چرا توبه او قبول نباید و مستحق غضب شد دوم وان لیس للانسان الا
... پس اضعافا مضاعفة چه چیز است سیم کل یوم هو فی شان منافی جف القلم بما هو کائن است حسین بن فضل جواب داد که
... او بر قتل هابیل نبود بلکه بر حمل بدن او بود پس توبه از آن صادر نشده باشد و قوله ان لیس للانسان الا ما سعی بر سبیل عدل است
... اف از روی فضل و کل یوم هو فی شان مراد شئون و امور است که ابدای آن کند نه شئونی که ابتدا آن نماید و حدیث مخصوص است به
... نه باول یعنی اول حکم کرد و تقدیر فرمود که در اوقات منقلب بحسب مصلحت هر روز و هر ساعت چه فعل کند و بعد از آن بر وفق آن
... تا بقیامت وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ و نیز در صحف موسی و ابراهیم است که بسوی حکم پروردگار تست الْمُنتَهَىٰ نهایت کار و رجوع

عشر

دکار همه خلایق بعد از انقطاع عمل نامه یک یک را بر وفق عمل خیر و شر خواهد بود و گویند مراد آنست که ابتدا که ابتدای خلقت و منتهی
نهایت آجال نیز بدست اوست و نزد بعضی مراد آنست که نهایت فکرت بسوی اوست یعنی قوت فکریه قدرت دارد در جمیع مکونات
چون باو رسد متحیر شود و بایستد چنانکه پیغمبر صلعم فرموده که لا فکرة فی الرب و نیز فرموده که تفکروا فی آلاء الله و لا تفکروا فی ذات الله
و حضرت امام جعفر صادق ع فرموده که اذا انتهوا الکلام الی الله فامسکوا و بعد از ان فرموده که ای فرزند آدم اگر مرغی بخورد دل ترا سیر نشود
و اگر چیزی مقدار سوراخ سوزن بر دیدۀ تو واقع شود نور باصره ترا بپوشاند و تو میخواهی که باین دل و دیده بشناسی ملکوت آسمان و زمین را
هرگاه تفکر در کنه مخلوقات وی متعذر باشد پس در ذات وی بطریق اولی و شهر بن حوشب از ابو هریره نقل کرده که یکروز پیغمبر صلعم بمسجد رفت
و اصحاب را گفت در چه کارید گفتند در ذات خدای تعالی تفکر میکنیم فرمود تفکر در مخلوقات کنید نه در خالق زیرا که فکرت بکنه آن نرسد بعد از ان فرمود
که حق تعالی هفت آسمان بیافرید که از آسمانی تا بآسمانی پانصد ساله راهست و غلظت هر آسمانی پانصد ساله راه و در آسمان هفتم دریائیست که عمق آن
چندانست که از زیر زمین هفتم تا بالای آسمان هفتم و خدا بر ادران دریا فرشته ایست که آب آن دریا تا کعب اوست و بر همین طریق هفت
زمین آفریده پس شما درین بدایع غریبه و صنایع عجیبه تفکر کنید تا راه برید بوجود او سبحانه و در کنه وی تفکر مکنید وَأَنَّهُ و نیز آنچه در آن دو
صحف است آنست که هُوَ أَضْحَكَ وَأَبْكَىٰ او بخنداند و بگریاند یعنی منشا خنده و گریه از وست چه او خالق قوت ضحک و بکاست
سبب خنده و گریه که سرور و حزن است از اوست و اگر نفس ضحک و بکی فعل او بودی امر و نهی متعلق بآن نشدی و نفرمودی فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا
وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا و نیز نسبت ضحک و بکا بایشان ندادی و نفرمودی تَضْحَكُونَ وَلَا تَبْكُونَ و نزد بعضی معنی آنست که خدای تعالی میخنداند اهل بهشت را
در بهشت و اهل جهنم را میگریاند در جهنم یا زمین را خندان میسازد بنباتات و اشجار و ابر را میگریاند بامطار و مدرار و گفته اند که خنده و گریه بوعده
و وعید است یا بطاعت و معصیت از طاهر قدسی پرسیدند که ملکه را خنده باشد گفت هرچه در زیر عرش است تا خدای تعالی دوزخ را بیافریده نخندید
الا بنی آدم و دی حضرت امیر المؤمنین ع را گفت که خندانیدن و گریانیدن کار حکیمان نیست فرمود معنی آنست که اوست آن خدائی که ابر را بگریاند
بباران و باغ را بخنداند در بهاران بشکوفهای الوان و دلهای عارفان را بخنداند باقبال عرفان و دلهای کافران را بگریاند بادبار کفران وَأَنَّهُ
هُوَ أَمَاتَ وَأَحْيَا و آنکه او بمیراند و زنده کرداند یعنی قادر بر احیا و اماتت اوست و پس پس میمیراند در دنیا بوقت اجل مسمی و اجل را
و زنده میسازد در قبر یا در قیامت یا مرده میسازد کافران را بانکار و زنده میسازد مومنان را بمعرفت پس میمیراند گروهی را بیاد خود [illegible]
زنده میکند جماعتی را بیاد خود بتوفیق معرفت و ایمان وَأَنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ و آنکه او بیافرید از انسان و سایر حیوانات دو صنف را

الذَّكَرَ وَالْأُنْثَىٰ نر و ماده مِنْ نُطْفَةٍ إِذَا تُمْنَىٰ از آب منی مذکر و مونث وقتی که جدا گرده شود از ایشان بیرون و ریخته گردد خمس
در رحم آدم و حوا از این حکم مستثنی اند وَأَنَّ عَلَيْهِ النَّشْأَةَ الْأُخْرَىٰ و آنکه بر خداست آفریدن دیگر بعد از موت در قیامت بجهت
وفا نمودن بوعدۀ خود و جزا دادن بندگان بر نیکی و بدی وَأَنَّهُ هُوَ أَغْنَىٰ و آنکه اوست که توانگر کند باموال معروفه وَأَقْنَىٰ
و بدهد قنیه را و آن مالیست که ذخیره سازند و عازم شوند که آنرا صرف نکنند مراد اصل مالست که آنرا سرمایه گویند یا غنی سازد بنده را بقناعت
و غنی گرداند او را بدان از ابن عباس تفسیر اقنی پرسیدند فرمود یعنی راضی گرداند بنده را بآنچه باو بدهد و یا بی نیاز گرداند بنده ذات خود را
و سلیمان و محتاج ساخته او را بخود وَأَنَّهُ هُوَ رَبُّ الشِّعْرَىٰ و آنکه اوست سبحانه پروردگار ستارۀ شعرا مراد شعرا یمانیست که روشنتر
از غمیصاست که او را شعرای شامی گویند و ذکر او درین مقام بجهت بطلان خرافیست که او را معبود دانسته بعبادت او اشتغال مینمودند و
میگفتند که این را بجهت آن میپرستیم که مخالف جمیع نجوم فلکست زیرا که آن از روی طول سیر میکند و کواکب دیگر بر سبیل عرض خلاصۀ کلام آنست
که مربوب و مخلوقست نسبت بخالق و هرچه مخلوق باشد چگونه لیاقت الوهیت داشته باشد وَأَنَّهُ أَهْلَكَ عَادًا الْأُولَىٰ و آنکه او عشر
هلاک کرد قوم عاد نخستین را که امت هود بودند و قومی از ایشان که بنو لقیم گفتندی و در وقت هلاک عاد در مکه اقامت داشتندی بعد از ان
دور کردند و ایشانرا قوم عاد اخری نام نهادند و گویند تسمیۀ ایشان بعاد اولی بجهت آنست که اول امتی از امم که بعد از نوح هلاک شدند ایشان
بودند یا متقدم بودند در دنیا بر غیر خود بجهت شرافت و رتبت وَثَمُودَ فَمَا أَبْقَىٰ و هلاک کرد قوم ثمود را پس باقی نگذاشت از ایشان هیچکس را
ایشان امت صالح ع بودند وَقَوْمَ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ و هلاک کرد قوم نوح را پیش از عاد و ثمود إِنَّهُمْ كَانُوا هُمْ بدرستی که بودند ایشان
أَظْلَمَ وَأَطْغَىٰ ستمکارتر و از حد بدر رونده تر در شرک و عدوان از قوم عاد و ثمود چه نوح ع را بسیار میرنجانیدند و بچوب او را میزدند که
مثلا او را حرکت نمی ماند و مردمان از صحبت او تنفر میکردند و کودکان را تحذیر مینمودند از قبول قول او و در نهصد و پنجاه سال اندکی بوی گرویدند
وَالْمُؤْتَفِكَةَ أَهْوَىٰ و شهرستان قوم لوط را بیفکند بعد از آنکه آنرا قریب بآسمان برده بود بر جناح جبرئیل یا آنکه آنرا بزمین فرو برد بعد از آنکه
جبرئیل ع آنرا سرنگون کرده بود و آن چهار شهر بودند صبایم و ادما و عامورا و سدوم فَغَشَّاهَا مَا غَشَّىٰ پس بپوشانید آن شهرها را آنچه بپوشانید
یعنی آنچه را از سنگ فرود آمد از آسمان که نشانه دار بود که بر بلاد ایشان ببارید و همه آن شهرها از کثرت و انبوه آن سنگها پوشانیده شد
فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكَ تَتَمَارَىٰ پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود شک میکنی خطاب با حضرتست اما مراد امتند و امور معدوده
همه نعمتند اما از آن حیثیت که متضمن عبر و مواعظ و زواجرند مر اهل اعتبار را و مشتملند بر انتقام انبیا و مؤمنان از کافران و تسلی خاطر عاید

عالمیان ازاینجهت مسمّی بنجم شد محمد بن عیسی روایت کند از امام صادق علیه السلام و او از ابن عباس که چون حضرت پیغمبر صلعم مامور شد که علی بن ابیطالب را
نصب نماید و او را خلیفه سازد و بخلقان برساند که امامت حق او و نیابت شایسته اوست آنحضرت این حالرا از قوم و اقربای خود دانستا
بنابر آنکه میدانست که اکابر قریش و صنادید عرب ازین خبر اعراض خواهند نمود و احتمال آن داشت که بواسطه این امر آسیبی بآنحضرت رساند
پس دیگر باره جبرئیل نازل شد و اخبار نمود بر العصمت و حفظ از آزار و ایذای قوم و این آیه با تهدید آورد که وان لم تفعل فما بلغت رسالته
والله یعصمک من الناس چون آنحضرت این بشارت شنید و این تهدید استماع فرمود اندیشه از هیچ چیز ننموده در ساعت علی بن ابی
در غدیر خم چنانکه مفصلا گذشت بخلافت و امامت تعیین نمود و ولایت او را بر همه فرض و لازم گردانید و بعد از نصب آن سرور و تعیین
آن دین پرور جبرئیل نازل شد و این آیه آورد که فبای آلاء ربک تتماری پس اشاره بمنذر به که حضرت رسول است صلی الله علیه و آله کرد
هذا نذیر این پیغمبر که محمد است بیم کننده ایست من النذر الاولی از جنس بیم کنندگان نخستین یعنی چنانکه پیغمبران قبل ازین انذار
میکردند وی نیز بهمان طریق قوم خود را انذار مینماید و امت خود را بهمان میفرماید پس از روی تهدید میفرماید که ازفت الآزفة
نزدیک شد ساعتی که نزدیک شونده است مراد قیامتست که نزدیکست بدنو و قرب لیس لها نیست مر آن ساعت را یعنی وقت رسیدن
من دون الله کاشفة بجز از خدای نفسی که ظاهر کننده آن باشد زیرا که هیچکس اطلاع بران ندارد بجز حق تعالی پس خطاب بمشرکان میکند که
افمن هذا الحدیث آیا ازین سخن که قرآنست تعجبون و تضحکون شگفت میدارید بر وجه انکار و میخندید از روی استهزا و لا تبکون
و نمیگریید از خوف وعیدی که در آنست و از ترس عقوبت طغیانی که از شما صادر میشود و از حضرت صادق ع مرویست که مراد از حدیث
اخبار صادقه سابقه است یعنی آیا ازین خبرهائی که شنیدید تعجب میکنید و میخندید و نمیگریید از خوف آنکه مبادا مثل آن بر شما واقع شود و انتم سامدون
... کنندگانید و غافلان یا غنا کنندگان چه مشرکان در وقت قراءت قرآن سرود میگفتند تا مردمان را از استماع آن بازدارند
از ام سلمه ... است که چون این آیه فرود آمد اهل صفه چنان بگریستند که آواز گریه ایشان بلند شد چون حضرت گریه ایشان شنید
بگریست و همه اصحاب بگریه در ... ص فرمود که بدوزخ نرود هر که از ترس خدا بگرید و بهشت نرود هر که طاغی شده بر معصیت
و اگر شما گناه نکنید حق تعالی قومی را بیافریند که گناه کنند تا ایشان را بسبب گریه کردن بر خطیئات و سیئات بیامرزد و بهشت برد و در
که جبرئیل ع نزد رسول آمد در وقتی که مردی از صحابه آنحضرت نزد وی بود و میگریست جبرئیل گفت این کیست حضرت فرمود که فلان جبرئیل گفت
هر چیزی که هست از اعمال بنی آدم بر وی میکنند و بران فایق میگردد مگر گریه کردن که حق تعالی بیک قطره اشک دریاهای آتش را می نشاند از ابو خلیل نقل است

... قوم الیهم رسول را خدای ندید و چون بخضوع و خشوع نزدیک شد از عقبات عقوبت دوزخ حاصل میشود ازین جهت عباد را امر
... بسجده که مستلزم خضوع و مذلت است در درگاه حضرت ربوبیت و میفرماید که فاسجدوا لله واعبدوا پس سجده کنید مر خدایرا و بپرستید
... آلهه باطله را از ابن عباس مرویست که رسول ص بعد از تلاوت این آیه در مسجد سجده کرد و مؤمن و کافر و جن بسجده در افتادند و باجماع
... فقها این سجده فریضه است بر قاری و مستمع مرویست که اول سوره که فرود آمد و در آن سجده واجب بود این سوره است و این سجده
... است از سجدات قرآن سورة القمر وهی خمس وخمسون آیة از ابی بن کعب از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده
... قراءت این سوره نماید این نحو که روزی خواند و روزی نخواند روز قیامت که مبعوث شود روی او مثل قمر باشد در شب بدر و هر که هر شب بخواند
... کس باشد و روی او در قیامت روشنتر از روهای خلایق باشد و از ابو عبدالله علیه السلام روایتست که هر که این سوره بخواند حق تعالی
... در وقت بیرون آمدن از قبر بر ناقه از ناقهای بهشت عدن نشاند مخفی نیست که چون حق تعالی ختم سوره مذکوره نمود بذکر اقتراب قیامت
... این سوره نیز بذکر آن نمود و فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم اقتربت الساعة آورده اند
قریش از حضرت رسول ص طلب معجزه کردند آنحضرت ماه را بدو نیم کرد بر وجهی که کوه حرا در میان هر دو شق قمر بدیدند و در تبیان آورده
... ابن عباس نقلست که شق قمر دو بار در مکه واقع شده بود و بعد از آن حق تعالی این آیه فرستاد که نزدیک شد ساعت قیامت وانشق القمر
... شکافته شد ماه تسمیه قیامت بساعت باعتبار آنست که در امتداد یک ساعت قایم شود و انشقاق قمر از علامات قرب آنست و در نقل
... ابوجهل گفت ای محمد بر وفق دعوی خود آیتی بما بنما و الا سر ترا بشمشیر بردارم حضرت فرمود که چه میخواهی ابوجهل با یهودی که همراه
... گفتند چه چیز است که فعل آن متعذر باشد و از تحت قدرت بشر بیرون و در جیب و دست خود می نگریست و در این اندیشه میکرد
... یهودی گفت محمد ساحر است و آنچه میکند بقوت سحر است بگو تا ماه را بشکافد که سحر در آسمان تاثیر نمیکند و ساحر را در ان تصرفی نیست
... از آیات بآن عاجز آید او را بقتل رسان ابوجهل گفت ای محمد ماه را برای ما بشکاف بانگشت پس آنحضرت دعا فرمود و انگشت
... مبارک بر آورد و اشاره فرمود قرص ماه شق شد و دو نیمه گردید ابوجهل گفت بفرما تا باز بهم پیوندد آنحضرت بار دیگر اشاره فرمود
... نیمه بهم پیوستند یهودی ایمان آورد و ابوجهل گفت که او چشم ما را بسحر بسته است و از آنجهت قمر را منشق بنمود از جماعت
... کاروان که از اطراف آفاق بیایند بپرسیم که ایشان دیده اند یا نه چون از متردّدین پرسیدند گفتند که ما در فلان شب ماه را بدو نیمه دیدیم
... با وجود این معجزه باهره ابوجهل بی جهل ایمان نیاورد و آنرا بر سحر حمل کرد و کفار قریش نیز تابع او شده گفتند سحر کرد شما را ...

وابی کبشه یکی از اجداد مادری حضرت بوده و مشرکان آنحضرت را ابن ابی کبشه میگفتند بجهت مخالفت آنحضرت با ایشان در دین همچنانکه ابو کبشه که مخالفت
با ایشان در عبادت پس ختم آیه و ستاد که وَإِن یَرَوْا آیَةً واگر به بینند کافران نشانهٔ از آثار قدرت ما که اظهار معجزه است بر دست
تا صدق دعوی وی باشد یُعْرِضُوا اعراض کنند از تامل دران و روی بگردانند از انقیاد کردن بصحت آن بجهت عناد و طغیان و حسد و کفران
وَیَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ و گویند این جادوئیست دایم و مستمر یعنی همیشه سحر از محمد صادر میشود و دایم بآن ارتکاب مینماید و از ابن مسعود نقل است
که گفت بحق الکسی که نفس من بید قدرت اوست که من دیدم کوه حرا را در میان هر دو قطعهٔ قمر و کفار گفتند که محمد سحر کرد تا شخصی از ایشان گفت
که چگونه سحر باشد که همه مردمان در اطراف و اقطار عالم آنرا دیده اند و بروایت منقول از ابن عباس نقلست مشرکان اجماع کردند و نزد رسول
آمدند و گفتند ای محمد اگر تو صادقی در قول خود شق قمر کن برای ما حضرت فرمود که اگر قمر را شکافم شما ایمان گفتند آری و آن شب لیلة البدر بود
پس آنحضرت دعا فرمود حق تعم اجابت دعای او نموده ماه را دو نیمه ساخت و آنحضرت باواز بلند گفت اشهدوا اشهدوا و باوجود
این مشرکان در صدد انکار در آمدند حق تعم ازین خبر میدهد که چون مشرکان و اهل عناد آیت ها را به بینند ران کنند وَکَذَّبُوا و تکذیب کنند
پیغمبر را یا معجزه را که از و دیده اند وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ و پیروی کنند آرزوهای خود را یعنی آنچیز را که شیطان در نظر ایشان آراسته
از رد حق بعد از ظهور آن و لجاج و عناد نمودن دران وَکُلُّ أَمْرٍ مُسْتَقِرٌّ و هر کاری قرار گیرنده است بجای خود یعنی هر چیزی که هست
البته منتهی شود بغایت و نهایتی که بران استقرار یابد چه خیر مستقر اهل خیر است و شر مستقر اهل شر پس مقر و منتهای اهل ایمان در دنیا
هدایت و نصرتست و در عقبی بهشت با نواع کرامت و قرارگاه اهل کفر خذلانست در دار فنا و عذاب نیران در سرای بقا کلبی چنین
تفسیر کرده که هر امر را حقیقتیست که منتهای اوست پس حقیقت امر دنیا زود باشد که ظاهر گردد و حقیقت کار آخرت عن قریب ساخته شود
وَلَقَدْ جَاءَهُمْ و بتحقیق که آمد باهل مکه در قرآن مِنَ الْأَنْبَاءِ از خبرهای قرون ماضیه یا از اخبار امور اخرویه مَا فِیهِ مُزْدَجَرٌ
آنچه درانست باز داشتن از مناهی و منع کفار را از تمرد و سرکشی و آن مزدجر حِکْمَةٌ بَالِغَةٌ حکمتیست تمام و امریست صواب
رسیده است بحد کمال که هیچ خللی دران راه ندارد فَمَا تُغْنِ النُّذُرُ پس نفع ندهند و سود نرسانند پیغمبران بیم کننده امتان خود را
در هدایت کردن ایشان یا دفع عذاب از ایشان نمودن وقتی که سخن ایشانرا نشنوند و تکذیب ایشان کنند و نزد بعضی نذر بمعنی
زواجر مخوفه و آیات وعید است و چون میدانی ای محمد که حال امت تو نیز برین منوالست فَتَوَلَّ عَنْهُمْ پس روی بگردان از ایشان
یعنی ترک موعظه ایشان نما تا وقتی که بقتال مامور شوی و یاد کن یَوْمَ یَدْعُ الدَّاعِ روزی را که بخواند خواننده یعنی اسرافیل بر صخره

المقدس بر اید و مردمان را بخواند إِلَىٰ شَیْءٍ نُکُرٍ بچیزی زشت و ناخوش مراد حشر و اهوال قیامتست یا عذاب آخرت
خُشَّعًا أَبْصَارُهُمْ در حالتی که ذلیل باشد چشمهای ایشان و در پیش افکنده و فرو ایستاده از هول و هیبت یَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ
بیرون آیند از قبرها یعنی در وقت بیرون آمدن ایشان از قبور سر در پیش افکنده باشند و ترسان و هراسان گویند معنی آنست که ای محمد
اعراض کن از شفاعت ایشان در روزی چنین که در نهایت خوف و هراس باشند کَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُنْتَشِرٌ گویا ایشان ملخ پراکنده اند
یعنی از بسیاری و پراکندگی و سرگردانی مانند ملخ حیران و سرگردان بهم بر آیند و بهر طرف روند و هیچ چاره بیرون شد ازین بلیه نداشته
باشند مُهْطِعِینَ إِلَى الدَّاعِ در حالتی که شتاب کنندگان باشند بسوی خواننده خود یعنی بآنطرف که آواز آید بشتابند و نظر
باشند بآن جانب تا اجابت داعی خود کنند یَقُولُ الْکَافِرُونَ گویند ناگرویدگان در آنروز هَٰذَا یَوْمٌ عَسِرٌ این روز
ر و سختست بر ما و بعد از احوال قیامت بیان احوال امم مکذبه میکند جهت تسلی خاطر سید عالم صلی الله علیه و آله و میفرماید که
کَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ پیش از قوم تو گروه نوح بعث و قیامت را فَکَذَّبُوا عَبْدَنَا پس دروغ داشتند بندهٔ
نوح را این تفصیل بعد از اجمالست و یا تکذیب نوح کردند تکذیبی در عقب تکذیبی یعنی هرگاه قرنی میمردند قرنی دیگر که
عقب ایشان می بودند اقتدا با بای خود کرده با ایذاء و آزار او مشغول می شدند یا آنکه قوم تکذیب نوح کردند بعد از آنکه تکذیب
انبیا کرده بودند وَقَالُوا مَجْنُونٌ وَازْدُجِرَ و گفتند او دیوانه و باز داشته شده از دعوت بانواع اذیت یعنی هر وقت که
ایشانرا بتوحید دعوت فرمودی او را ایذا کردندی و برجم تهدید نمودندی بعد از آن سنگ بسیار براو زدندی که بیهوش شدی و
دعوت باز ماندی و چون از ایمان قوم نا امید شد و بیطاقت گشت فَدَعَا رَبَّهُ أَنِّی مَغْلُوبٌ پس خواند پروردگار خود را
مغلوب شدم یعنی قوم بر من غالب شدند بقهر نه بحجت و من از مقاومت با ایشان بیطاقت و عاجز شدم فَانْتَصِرْ
پس انتقام کش از ایشان و داد من بستان از مجاهد نقلست که نوح ع هر وقت که دعوت قوم نمودی او را بگرفتندی و گلوی وی
فشردندی تا بیفتادی و بیهوش شدی و چون باخود آمدی گفتی بار خدایا از سر ایشان بگذر که جاهلانند و نمیدانند تا آنکه کار
بحد گذشت و طغیان ایشان متجاوز شد بر ایشان دعای بد کرد که رب لا تذر تا آخر آیه حق تعم دعای او را اجابت کرد و ایشانرا
بطوفان هلاک نمود کما قال جل ذکره فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ پس بگشادیم درهای آسمانرا برای عذاب ایشان بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ بآبی
ریزان یعنی ریخته شدن آن در نهایت شدت و کثرت بود مرویست که چهل شبانروز علی الدوام از آسمان آب میریخت بطریقی

بطریق سیل بود و بمدت اصلا منقطع نشد وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا و روان ساختیم زمین را چشمها یعنی چشمهای زمین را روان ساختیم
فَالْتَقَى الْمَاءُ پس تلاقی شد آب آسمان با آب زمین عَلَىٰ أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ بر حالی که اندازه کرده شده بود یعنی بر قدری که حق تعالی در ازل
تقدیر آن کرده بود و مشیت وی تعلق بآن گرفته بدون تفاوت یا بر حالی که مقدر و مستوی بود با آنکه آبی که از آسمان نازل شود مساوی با
آبی که از زمین بیرون آید و یک قطره بر یکدیگر تفاوت نداشته باشند وَحَمَلْنَاهُ و برداشتیم نوح را با هر که ایمان آورده بود یعنی سوار کردیم همه
اهل ایمان را عَلَىٰ ذَاتِ أَلْوَاحٍ بر کشتی که خداوند لوحها بود یعنی تختهای پهنادار وَدُسُرٍ و خداوند میخها که کشتی را بآن بند کنند تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا
میرفت آن کشتی بنگهداشت ما یا بحراست اولیای پاک که بران موکل بودند از فرشتگان جَزَاءً لِّمَن كَانَ كُفِرَ ثواب و پاداش برای کسی که
کافر شده بودند قوم او بر او و باو نگرویده بودند یا کسی که کفران و ناسپاسی کرده بودند بر نعمت وجود او و مراد نوح است مرویست که همه کفار
در آن روز بطوفان هلاک شدند مگر عوج بن عنق که آب تا زیر پشت و کمر او و گفته اند که سبب نجات آن بود که نوح در ساختن کشتی بچوب
احتیاج داشت و نقل آن از بلاد شام متعذر بود عوج بشام آمد و چوبهائی که محتاج الیه بود برکند و نزد نوح آورد حق تعالی با
جهت تأخیر عذاب او نموده او را غرق ساخت وَلَقَد تَّرَكْنَاهَا و بدرستی که باقی گذاشتیم این قصه را که متضمن هلاک کفار و نجات مؤمنان است
آيَةً نشانه در میان مردمان تا از آن عبرت گیرند یا گذاشتیم کشتی نوح را بر زمین فردی که از ارض جزیره است یا بر کوه جودی علامتی و
عبرتی در قصص آورده که اوایل این امت کشتی نوح را دیده اند و از قتاده مرویست که آن کشتی تا بعهد رسول صلعم بود و مردم آنرا میدیدند
و از آن عبرت میگرفتند و بسیار کشتیها از چوب آن ساختند فَهَلْ مِن مُّدَّكِرٍ پس آیا هیچ پندگیرنده هست که ازین عبرت گیرد خمس
فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي پس چگونه بود عقوبت من در دنیا که همه را بطوفان مبتلا کردم وَنُذُرِ و بیم کردن من قوم نوح را بعذاب
پیش از آنکه برایشان نازل شود وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ و هر آینه ما آسان کردیم قرآن را بحسن بیان و ظهور برهان لِلذِّكْرِ برای یاد
کردن امم ماضیه و پند گرفتن بآنچه آن جامع انواع مواعظ شافیه است برای حفظ کردن آن بجهت اختصار الفاظ از مجاهد نقل است
که از کتب سماوی هیچ کتابی نیست که آنرا کسی از بر خوانده باشد مگر قرآن فَهَلْ مِن مُّدَّكِرٍ پس آیا هیچ قبول کننده موعظه هست تا بآن پند
گیرد حق تعالی این هر دو آیه را درین سوره مکرر ذکر فرموده تا اشعار باشد بآنکه تکذیب هر رسولی مقتضی نزول عذابست و استماع هر قصه
مستند اختصار الفاظ و بعد از ذکر بعضی از قصه نوح ذکر برخی از قصه عاد میکند که كَذَّبَتْ عَادٌ تکذیب کردند گروه عاد هود پیغمبر را علیه السلام
فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِ پس چگونه بود عذاب من ایشانرا با دمدمه و ترسانیدن ایشانرا از عذاب بر زبان پیغمبر ایشان و تفصیل آن مجمل می کند

انا ارسلنا

إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا بدرستی که ما فرستادیم برایشان بادی بغایت سرد یا بادی هولناک فِي يَوْمِ نَحْسٍ مُّسْتَمِرٍّ در روز شوم
بهنگام ... و قوی بود شامت آن یا استمرار داشت برایشان تا در مدت هشت روز و هفت شب ایشانرا هلاک کرد یا مستمر بود بر جمیع
صغیر و کبیر ایشان و هیچیک را باقی نگذاشت یا سخت بود مراره و تلخی آن برایشان و آن روز چهارشنبه آخر ماه صفر بود تَنزِعُ النَّاسَ برمیکند
آن باد مردمان را از مواضع خود مرویست که ایشان نزد دیدن این عذاب در رخنهای کوه و حظیرها رفتند و در آنجا پنهان شدند و همدیگر را
بدل گرفتند و بهم چسپیدند آن باد همه ایشانرا از آنجا برکند و بیرون انداخت و مستاصل ساخت محمد بن اسحق گوید که چون باد آغاز وزیدن
نمود هفت کس از اقربای قوم ... بودند و جسیم تر از دیگران عیال خود را در شعبی کردند و خود بر در آن شعب ایستادند تا باد را دفع کنند چون باد
استعداد یافت یکیک را از جای خود برمیکند و بر کوه میزد و پاره پاره میکرد تا همه را هلاک کرد كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ گوییا ایشان تنهای درخت
خرما بودند مُّنقَعِرٍ که برکنده شده باشد از بیخ و بر زمین افتاده و عیاشی باسناد خود از ابوجعفر روایت کرده که آن باد برمیکند مردمان را از جای عشر
خود و بگردن بر زمین میکوفت و گردنهای ایشان درهم میشکست و سرهای ایشانرا از بدن ساقط میکرد مانند تن خرمای بی سر باشد فَكَيْفَ كَانَ
عَذَابِي وَنُذُرِ پس چگونه بود عذاب من ایشانرا و وعیدی که ایشانرا بآن بیم کردم وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ و بدرستی که ما آسان ساختیم
قرآنرا برای پند گرفتن یا حفظ نمودن فَهَلْ مِن مُّدَّكِرٍ پس آیا هیچ پندگیرنده هست که از آن متعظ شود كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنُّذُرِ
تکذیب کردند قوم ثمود صالح را به بیم کردن و پند دادن با نذارات و مواعظ وی فَقَالُوا أَبَشَرًا مِّنَّا وَاحِدًا پس گفتند آیا آدمی را که از
جنس ماست یگانه و تنها که هیچ طبقی و حشمی ندارد نَّتَّبِعُهُ پیروی کنیم او را و مراد از انکار این معنی است یعنی تابع شخصی شویم که هیچ فضلی و مزیتی نزد
او نیست و بی کسی و بی یاری خویشی و تبار است إِنَّا إِذًا بدرستی که ما این هنگام که متابعت او کنیم باشیم لَّفِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ در گمراهی و آتشهای عشر
سوزان و این کلام صالح است که در اول مرتبه با قوم خود میگفت که اگر تابع من نشوید از طریق گمراه شوید و در آخرت با آتش سوزان گرفتار گردید
ایشان معکوس ساخته گفتند که اگر تابع تو شویم در ضلالت افتیم و از اهتدا دور افتیم و در آخرت با آتش سوزان گرفتار شویم و گفته اند که سعر بمعنی جنون است
یعنی اگر پیروی تو کنیم از عقل و ادراک بیرون رفته از طریق پدران خود منحرف شده باشیم أَؤُلْقِيَ الذِّكْرُ عَلَيْهِ آیا القا کرده شده است وحی براو
مِن بَيْنِنَا از میان ما و حال آنکه در میان ما اولی و احق از وی یافت میشود در اخبار نبوت بَلْ هُوَ نه چنین است که وحی مخصوص او باشد بلکه او
كَذَّابٌ أَشِرٌ دروغگوئیست خودپسند و متکبر و میخواهد که بجهت این دعوی کاذبه بر ما تعظم کند حق تعالی بجهت رد قول ایشان بر رسول وعید فرمود خمس
سَيَعْلَمُونَ غَدًا زود باشد که بدانند فردا که عذاب برایشان نازل گردد یا در روز قیامت معلوم کنند که مَنِ الْكَذَّابُ الْأَشِرُ کیست دروغگوی

خودپسند متکبر القصه ثمود در تکذیب صالح غلو کرده بر سبیل تعنت از او طلب معجزه کردند و گفتند از این سنگ برای ما بیرون آور ناقه ده ماهه آبستن
ده ساله که یکروز شرب تعلق با او داشته باشد و ما شیر او را بیاشامیم و آب آن روز را تصرف نکنیم و روز دیگر مخصوص با باشد و ناقه را در ان
حق نباشد از روی امتحان معجزه را بایشان نمود چنانکه میفرماید انا مرسلوا الناقة بدرستی که ما برانگیزاننده و بیرون آورنده شتر بودیم
از سنگ بآن طریق که از صالح درخواسته بودند فتنة لهم برای امتحان کردن ایشان را تا بر عالمیان روشن شود که ایشان بسبب آن ایمان
آورند یا نه یا آنکه بندگان بدانند که سبب عذاب ایشان چه بود فارتقبهم واصطبر پس نگاهبان باش ایشان را در باب ناقه و شکیبائی کن
بر آزار ایشان نسبت بتو و تعجیل مکن بر عذاب ایشان پیش از وقت مقرر ونبئهم ان الماء قسمة بینهم و آگاه کن ایشان را
آب چشمه بخش کرده شده است میان ایشان یعنی روزی مخصوص ایشان و مواشی ایشان و روز دیگر مخصوص ناقه است کل شرب محتضر
هر نصیبی از آن آب حاضر گردانیده شده است نزد صاحب آن یعنی هر کدام از ایشان و ناقه باید که در روز نوبت خود حاضر شوند و آب را شرب
نمایند و در روزی که نوبت ناقه باشد بعوض آن چندان شیر بایشان دهد که در آن روز ایشان را از آب مستغنی سازد پس در روز نوبت خود با
وجمله آب را بخوردی و عوض آن شیر بایشان دادی و روز دیگر هیچ از آن نخوردی و آب را بایشان واگذاشتی بیکبار از آن قسمت ضرری رسید
فنادوا صاحبهم پس بخواندند قوم ثمود یار خود را که قدار بن سالم بن احیم بن هود بود برای عقر ناقه و بجهت سرخی روی او را احمر ثمود
گفتندی و بروایت دیگر احیمر ثمود فتعاطی فعقر پس شمشیر خود را گرفت در کمین نشست پی کرد ناقه را و در ما سبق گذشت که محرک عقر ناقه
دو زن بودند عنیزه و صدوق و سبب آن بود که صدوق ابن عم خود مصدع بن مهرج را بوصال خود وعده داده بود و عنیزه یکی از دختران خود را
نامزد قدار بن سالف کرد که ایشان ناقه را پی کنند پس هر دو بر رهگذر کمین کردند چون ناقه از آب برگشت اول بمصدع رسید او تیری
انداخته پاهای ناقه را در هم دوخت و قدار نیز از کمینگاه بیرون آمده ناقه را بشمشیر پی کرد و چون از پای درآمد او را پاره پاره کردند
و میان مردم منقسم ساختند و بچه او بکوه صنوبر برآمد و سه بار بانگ کرد و از آنجا باسمان رفت و بعد از سه روز عذاب بایشان نازل شد
فکیف کان عذابی ونذر پس چگونه بود عذاب من قوم ثمود را و بیم کردن من برسالت صالح انا ارسلنا علیهم صیحة واحدة
بدرستی که ما فرستادیم بایشان یک فریاد کردنی که صیحه جبرئیل بود فکانوا کهشیم المحتظر پس گشتند ما
گیاه خشک صاحب حظیره که جمع کرده باشد در تابستان برای علوفه گوسفندان آن را در زیر دست و پای خود کرده باشد مخلص سخن آنست
که ایشان بعد از هلاک شدن ریزه ریزه شدند مانند گیاه خورد و مرده شده ولقد یسرنا القرآن للذکر و بدرستی که ما آسان کردیم قرآن را

برای پند دادن یا حفظ کردن فهل من مدکر پس آیا هیچ یاد کننده هست مر آن را تا از آن عبرت گیرد کذبت قوم لوط بالنذر
تکذیب کردند قوم لوط بیم کردن و پند دادن مر ایشان را یعنی وعید او را بدروغ پنداشتند انا ارسلنا علیهم حاصبا بدرستی که ما فرستادیم
بر ایشان بادی سنگ بارنده که سنگها بر ایشان میریخت تا همه را هلاک کرد الا آل لوط مگر لوط و دختران وی را نجیناهم بسحر
که برهانیدیم ایشان را از آن عذاب بوقت سحر و آن سحر آن شب بود که عذاب بر ایشان نازل شد نعمة من عندنا نعمتی از نزدیک ما
کذلک همچنانکه انعام کردیم بر لوط و دختران او نجزی من شکر پاداش میدهیم بنعمت و رحمت هر که شکر کند نعمت ما را که آن ارسال
رسل و انزال کتب است یعنی بآن ایمان آورد و اطاعت امر ایشان نماید ولقد انذرهم و بدرستی که ترسانید لوط علیه السلم قوم خود را
بطشتنا از سختگرفتن ما ایشان را بتعذیب و اهلاک فتماروا بالنذر پس شک آوردند بآن بیم کردن یعنی تکذیب او نمودند
یا مرافعه کردند با او بآن انذار از روی جدال ولقد راودوه عن ضیفه و بتحقیق که طلب کردند لوط را از مهمانان او که ملائکه بودند
یعنی طلب کردند و گفتند [illegible] تسلیم کن و لوط از آن ابا نموده ایشان را پند میداد و ایشان طریق عناد و جدال را از دست نداده
در سرای وی را شکستند و در آن خانه که ملائکه بودند درآمدند فطمسنا اعینهم پس محو کردیم چشمهای ایشان را و با روی ایشان هموار
کردیم چنانچه اثر و نشان چشم بر روی ایشان نماند مرویست که لوط در مقام جدال درآمده میگفت که درگذرید از سر آنچه طلب میکنید ایشان
از آن امتناع کرده با او مجادله میکردند و چون کار از حد بگذشت جبرئیل لوط را گفت ما را با ایشان واگذار پس بخانه لوط درآمدند جبرئیل
پر خود را در چشمهای ایشان مالید کور شدند و چنان گشتند که چشمهای ایشان با رویشان هموار شد پس از آنجا درآمدند مدهوش و متحیر
می افتادند و بر میخاستند و فریاد میکردند که لوط قومی ساحر را بخانه خود آورده ما را بجادوئی کور کردند پس گفتیم بایشان بزبان فرشتگان
فذوقوا عذابی ونذر پس بچشید عذاب مرا و آنچه بیم کردم شما را بزبان لوط از نزول عذاب و وقوع عقاب ولقد صبحهم
و بدرستی که بامداد کردند قوم لوط بکرة عذاب مستقر بوقت صبح بایشان آمد عقوبتی قرار گرفته دائم پیوسته بعذاب آخرت یعنی
عذاب از ایشان مرتفع نشد تا همه را هلاک کرد و بآتش دوزخ متصل ساخت و گفتیم بایشان بزبان ملائکه فذوقوا عذابی ونذر
پس بچشید و بکشید عقوبت و بیم کردن مرا یعنی عذابی که لوط بزبان من بیم میکرد شما را و جه تکرار آنست که اول در طمس است و دوم در اهلاک
ولقد یسرنا القرآن للذکر و بدرستی که سهل و آسان کردیم قرآن را برای فهم کردن جمعی که عربی زبانند معانی آن و دانستن اخبار گذشتگان
فهل من مدکر پس آیا هیچ پندشنونده هست که بآن عبرت گیرد ولقد جاء آل فرعون النذر و بدرستی که آمد بنزد آن قوم او بیم

کردن و ترسانیدن از عذاب بیم کنندگان یعنی موسی و هرون و غیر ایشان از پیغمبران چه تکذیب همه پیغمبران کردند پس گویا که غیر موسی هم ایشان
نیز بایشان آمده اند و ایشان تکذیب آنها نموده کَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُلِّهَا تکذیب کردند بهمه آیتهای ما و بآن نگرویدند مراد از آیت نه گانه
یا بجمیع آیات پیغمبران چه تکذیب یعنی موجب تکذیب همه است فَأَخَذْنَاهُمْ پس گرفتیم ایشانرا بعذاب که آن غرق شدن ایشان بود
أَخْذَ عَزِيزٍ گرفتن کسی که غالب است و هرگز مغلوب نگردد در گرفتن و عذاب نمودن ایشان مُقْتَدِرٍ توانا بر اهلاک مشرکان که هیچ چیز
او را عاجز نتواند ساخت و بعد از ذکر اخبار مکذبان و عذاب ایشان اهل مکه را تهدید میفرماید که أَكُفَّارُكُمْ خَيْرٌ آیا ناگرویدگان شما
ای عشر عرب بهترند در قوت و شدت یا در عدد و عدد یا در کیش و ملت مِنْ أُولَئِكُمْ ازین گروه که مذکور شدند از قوم نوح
و هود و صالح و لوط و قبطیان استفهام برای انکار است یعنی ایشان از آنان در قوت و سطوت و کثرت بهتر نیستند پس بچنگال عقوبت
و عذاب گرفتار خواهند شد چنانکه امم مذکوره أَمْ لَكُمْ بَرَاءَةٌ فِي الزُّبُرِ آیا مر شماراست ای مشرکان براتی در کتابهای آسمانی یعنی براتی
که نوشته باشند بنام شما که هرگاه کافر باشید و تکذیب کنید ایمن باشید از عذاب و عقابی که بر امم ماضیه ... أَمْ يَقُولُونَ آیا میگویند کفار که
نَحْنُ جَمِيعٌ مُنْتَصِرٌ مائیم همگی انتقام کشنده از اعدا یا ممتنع از آنکه کسی قصد ما کند و طمع غالبیت داشته باشد در منع بلا از یکدیگر مرویست
که ابوجهل در روز بدر بانگ بر اسب زد و از صف لشکر خود بیرون رفت و گفت ما امروز انتقام خود را از محمد و اصحاب او بکشیم این آیه آمد که
سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ زود باشد که بهزیمت شوند همه کفار مکه وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ و برگردانند پشتهای خود را از حرب و فرار نمایند یعنی هر یک
از ایشان پشت خود را از حرب برگردانند و این آیه از دلایل نبوت و معجزات نبویه است صاحب کشاف از عمر نقل کرده که چون این آیه آمد
من ندانستم که مراد حق تعالی ازین چیست تا آنکه در روز بدر رسول را دیدم که زره می پوشید و میگفت سیهزم الجمع و یولون الدبر دانستم که این آیه
دالست بر تفرقه جمعیت مشرکان و منهزم شدن ایشان بعد از آن حق تعالی میفرماید که بهمین قتل و اسیر و هزیمت اکتفا نخواهد شد بَلِ السَّاعَةُ
مَوْعِدُهُمْ بلکه روز قیامت وعده گاه اصلی عذاب ایشانست و آنچه در دنیا دیده اند نمونه از آن وَالسَّاعَةُ أَدْهَى وَأَمَرُّ و قیامت
سخت تر و فظیع تر است و تلخ تر در شدت و فظاعت پس در تبیین احوال کفار میفرماید که إِنَّ الْمُجْرِمِينَ بدرستی که مشرکان که نامه اعمال خود را
بجریمه شرک و عناد سیاه نموده اند فِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ در گمراهی اند از حق در دنیا و در آتشهای سوزان در آخرت يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ
روزی که کشیده شوند در آتش دوزخ عَلَى وُجُوهِهِمْ بر رویهای خود و گفته شود بایشان که ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ بچشید حرارت آتش و الم
پس در بیان عموم خود میفرماید که إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ بدرستی که ما هر چیز را آفریده ایم باندازه خود در دنیا و آخرت یعنی بمقدار

و در خور که لایق باشد بر حسب مقتضای حکمت ... بدون نقص و ترتیب در آن مرتبه تا موجب خلاف حکمت نشود پس خلق عذاب
و تکوین آن برای مشرکان و اهل عصیان نیز بقدر استحقاق ایشان خواهد بود تا از دایره حکمت خارج نشود یا هر چیز را خلق کردیم بر طبق
که مکتوب و مقدر بود در لوح محفوظ بدون زیاده و کم یا هر چیز را آفریده ایم باجل معین و مقرر که تقدم و تاخر نیابد یا برای هر جنسی صورتی
و هیاتی که موافق و لایق آنست بیافریدیم یا هر چیز را آفریده ایم بر قدر علوم چون زبان برای تکلم و گوش برای استماع و چشم برای دیدن و
دست برای گرفتن و پای برای رفتن و معده برای طعام و غیر آن اگر زیاده و کم باشد غرضی که بآن متعلق است تمام نشود وَمَا أَمْرُنَا
و نیست فرمودن ما هر چیز را که اراده تکوین آن کنیم إِلَّا وَاحِدَةٌ مگر کلمه واحده که لفظ کن است یا نیست امر ما مگر یک کردن بدون
لبث در آن بتفکر و معالجه كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ چون نگریستن بچشم در سرعت و سهولت و از ابن عباس مرویست که مراد از امر وقوع قیامت
در اسرع زمان چنانکه در جائی دیگر فرموده که وما امر الساعة الا کلمح البصر او هو اقرب وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا أَشْيَاعَكُمْ و بدرستی که ما هلاک
کردیم اشباه و امثال شما قرون ماضیه یعنی جمعی که در کفر و عناد مثل شما بودند چنانکه درین سوره مذکور شد فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ
پس آیا هیچ پند گیرنده نیست که از حال ایشان عبرت گیرد وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ و هر چیزی که کرده اند کفار گذشته مکتوبست در
نامهای اعمال ایشان که بدست حفظه نوشته شده است یا جمیع آنچه کرده اند آن کفار مکتوبست برای ایشان در لوح محفوظ که موضع مکاتیب
همه اشیا است وَكُلُّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ و هر خورد و بزرگی از افعال و اقوال که از ایشان یا از جمیع خلایق اولین و آخرین صادر شده و خواهد شد
مُسْتَطَرٌ نوشته شده است در لوح محفوظ و بران پاداش خواهند یافت و یا هر صغیر و کبیر از ارزاق و آجال و حیات و ممات و غیر آن
مکتوبست در لوح محفوظ و بعد از ذکر حالات کفار حق تعالی از کار ربیان حال مومنان پرهیزکار میکند که إِنَّ الْمُتَّقِينَ بدرستی که پرهیزکاران
و ترسندگان روز قیامت فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ در بوستانها باشند مملو از اشجار و نهرهای واسعه که آب و شیر و عسل و شراب در ان جاری باشد
فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ در مجلس حق و مکان پسندیده باشند که در ان لغو و اثم نباشد امام جعفر صادق ع فرموده که حق تعالی آن مکان را بصدق
وصف کرده است پس غیر اهل صدق در ان مکان نخواهد بود و سلمی گفته که آن مکانیست که حق تعالی در انجا راست کرده اند و وعده که با اولیای
خود کرده حاصل که متقیان در ان مقام باشند عِنْدَ مَلِيكٍ نزد پادشاهی که جاری شده و نوشته امر او بر جمیع عقول و افهام و عاجز اند از ادراک او
عقول و اوهام مُقْتَدِرٍ صاحب اقتدار و توانا بر همه چیزها بر وجهی که هیچ چیز از تحت قدرت او بیرون نیست پس کدام منزلت اکرم و اعظم
از منزلت ایشان باشد و اجل و اشمل ازین سعادت جاودان و شبهه نیست در آنکه مراد بقرب قرب مکانی و منزلتی است نه قرب مکان و منزل

پس مراد آنست که اهل تقوی در جوار کنف پروردگار خود باشند یعنی مستغرق رحمت افضال وی‌اند و شهود کشف الاسرار آورده که
عند مشعر است بتقریب و تحقیق که اهل قرب فردا در ان سرا بآن اختصاص خواهند داشت و حضرت پیغمبر صلعم خود را درین سرا مختص بآن
فرموده که ابیت عند ربی و چون رتبه کافران که امروز بآن نازند دامای مرتبه او باشد پس از رتبه اعلای فردای وی که نشان تواند داد
عبدالله بریده گوید که اهل بهشت که مکان و مرتبه ایشان در مقعد صدق باشد هر روز بآن موضع آیند و استماع قرآن کنند و از ان التذاذی
نازان و نازان بگوش آورده بمنازل خود باز روند و در خبر است که روزی موسی ع بمناجات میرفت بر در ویرانه گذشت ناله بگوش وی آمد
چون نگاه کرد دید که برهنه در خاک خفته و خشتی زیر سر گرفته و عورت خود را بپلاسی پوشیده می نالید و در ان حین میگفت موسی نزد وی آمد
میگفت الهی ارحم غربتی و وحدتی و تعرف فاقتی و فقری پس از انجا گذشته بمناجات رفت چون اراده مراجعت کرد خطاب عزت
در رسید که ای موسی پیغام درویش بما نرسانیدی و احوال او بما عرض نکردی گفت بار خدایا تو عالمی که وی حکایت وحدت و وحشت خود
میکرد و شکایت فقر و فاقه خود مینمود حق تع فرمود که او را از من سلام برسان و بگو که تو تنها نیستی من که خداوندم انیس توام و تو غریب
نیستی من جلیس توام تو درویش نیستی من وکیل ما یحتاج توام موسی بیامد و در بالین آن درویش بنشست و پیغام خدا برا بگذارد درویش
گفت یا کلیم الله مرا رتبه آن هست که خدای عالم حدیث من شنود و جواب گوید پس نعره زد و جان بحق تسلیم کرد موسی با اشراف بنی اسرائیل
بیامدند تا ویرا دفن کنند چون بآن ویرانه آمد بپلاس عورت پوش و خشت دید انجا افتاده و درویش پیدا نیست مناجات کرد که بار خدایا
این درویش کجا شد زمین او را فرو برد یا کرکس او را بخورد جبرئیل آمد و گفت یا موسی حق تع میفرماید که این چه گمان بد است که بدوستان من
میبری این درویشی بود که شیطان او را در دنیا طلب کرد نیافت ملک الموت در وقت نزع طلبید ندید و نکیر و منکر در قبر جستند نیافتند
رضوان در بهشتش جست باو نرسید مالک دوزخ او را طلب کردند ندید گفت خدایا پس کجا رفت خطاب آمد که دوست نباشد مگر نزد
دوست فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر ثعلبی در کتاب خود بعد از تفسیر این آیه گفته که از جابر روایتست که روزی رسول صلعم
در مسجد نشسته بود بعضی از اصحاب از احوال بهشت پرسیدند فرمود که خدا را لوائیست از نور و عمودی از زبرجد که آنها را پیش از
آفرینش آسمانها بدو هزار سال آفریده و بر ردای آن لوا نوشته که هیچ خدائی نیست که مستحق پرستش باشد مگر او و محمد
فرستاده خداست و آل محمد بهترین آفریدگانند و صاحب لوا امام و پیشوای جمیع مردمان است امیر المؤمنین علیه السلم چون این
کلمه بشنید فرمود شکر و سپاس مر خدا را که ما را بتو هدایت داد و مشرف و مکرم گردانید آنحضرت فرمود که یا علی ندانسته که هرکه ما را

...ست ... و خود را بحب ما نسبت دهد و دعوی محبت ما کند حق تع جای دهد او را در درجه ما و با ما رفیق و مصاحب باشد پس این آیه
انست فرمود که فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر **سورة الرحمن و هی ستة و سبعون آیة** ابی بن کعب از حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم روایت کرده که هرکه سوره الرحمن قراءت کند شکر نعم الهی گذارده باشد و حق تع بر ضعیفی و عاجزی او
رحم کند و امام موسی کاظم علیه السلم از آبای کرام خود علیهم السلم روایت کرده که پیغمبر صلعم فرموده که هر چیزی را عروسی است و عروس
قرآن سوره الرحمن است ابو بصیر از ابو عبدالله ع روایت کرده که ترک مکنید سوره الرحمن را که این سوره در دل منافقان قرار نمیگیرد و
روز قیامت نزد پروردگار خود آید بصورت بشری نیکو صورت خوشبوی و در موقفی بایستد اقرب بحق تع باشد و هیچکس را رتبه
آن نباشد که بآن موضع رسد حق تع باو خطاب کند که چه کسان در دنیا بتلاوت تو مداومت نمودند گوید فلان و فلان حق تع روی ایشان را
سفید و نورانی گرداند و گوید بایشان که هر کرا دوست میدارید شفاعت او کنید پس آنان هر کرا خواهند شفاعت کنند و هیچ کس نباشد
شفاعت او کنند مگر ... حق تع باو گوید برو و در بهشت ساکن شو که هر چه آرزوی نفس تو باشد در انجا موجود و مهیاست و حماد بن
عثمان از امام جعفر صادق ع روایت کرده که واجبست که سوره الرحمن را در هر روز جمعه قراءت کنند و هرگاه که برسند باین آیه
فبای آلاء ربکما تکذبان بگویند که لا بشیء من آلائک رب اکذب و نیز از آنحضرت مرویست که هرکه در شب این سوره بخواند باین
وجه که مذکور شد حق تع دو فرشته بر او موکل گرداند که نگهبان او باشند تا بصبح و اگر صبح بخواند دو ملک بر او موکل گرداند که حفظ او
کنند تا شب و بدانکه چون حق تع ختم سوره القمر نمود باسم بزرگوار خود افتتاح این سوره نیز بآن کرده بسم الله
الرحمن الرحیم الرحمن آورده اند که چون حضرت رسالت صلعم کافران را از اسم رحمن خبر داد گفتند ما رحمن را نمی شناسیم این آیه
نازل شد و گفته اند ... که طعنه میزدند که جبر و یسار قرآن بمحمد می آموزند حق تع که خداوند بسیار بخشایش که رحمت او بهمه چیز فرا رسیده
علم القرآن آموخته است قرآن را حبیب خود نه جبر و یسار و مراد بتعلیم خدا تمکین دادن و آسان گردانیدن تعلم قرآنست یا
ایجاد علم کردن نزد جماعتی و عبارت آن ابن عباس برین وجه تفسیر کرده که خدای قرآن را علامت و نشانه نبوت حضرت رسالت صلعم
گردانید خلق الانسان بیافرید جنس آدمیان را علمه البیان بیاموخت ورا روشن کردن ما فی الضمیر بنص و کنایه یا تعلیم
ایشان را بیان حلال و حرام و تمیز میان حق و باطل و خیر و شر تا بر ایشان حجت باشد و ابن عباس فرموده مراد آدم صفی است علیه السلم
او را خلق فرمود و جمیع اسما را تعلیم او نمود در خبر است که آدم ع بهفتصد لغت سخن گفتی و عربیت وی از همه فاضله بودی و

از حضرت صادق علیه السلم مرویست که بیان اسم اعظم است که ادم ع بسبب آن همه چیزها را بدانست و نزد بعضی مراد بانسان حضرت
خاتم الانبیاست صلعم یعنی خدای بخشنده بیافرید محمد را صلعم و بیاموزانید وی را بیان انچه بود و هست و باشد چنانچه منقول علمت علم الاولین
والاخرین ازان خبر میدهد الشمس والقمر بحسبان آفتاب و ماه جاری میشوند در بروج آسمان بجای مقدر در برج خود یعنی مقرر فرموده
سیر آفتاب و ماه را در بروج و منازل خود که اصلا ازان در نمیگذرند و علی الدوام بران حساب و طریق مرور می نمایند پس آفتاب قطع بروج میکند
در عرض سیصد و شصت و پنج روز و ماه در مدت بیست و هشت روز و هرگز ازین حالت تجاوز نمی نمایند و تخلف نمیکنند تخصیص شمس و قمر بذکر
جهت آنست که منافع کثیره اند و باین هر دو شناخته میشود فصول و اوقات و شهور و سنوات و سایر محاسبات و با آنها منسق و منتظم
میگردد امور سفلیات و از منافع آن شب و روزست که معظم امورست و در خبر است که وسعت آفتاب شش هزار و چهار فرسنگ است
و وسعت ماه چهار هزار فرسنگست بر ظاهر آفتاب نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله خلق الله الشمس بقدرته واجراها بامره و در باطن
او نوشته که لا اله الا الله رضاه کلام و غضبه کلام و عذابه کلام مراد آنست که بکلام خدا راضی شوید و بر یکدیگر رحم کنید و بکلام او خشم کرده
و عذاب نمائید یعنی باید که رضا و رحمت و غضب و تعذیب شما موافق اراده الهی باشد و بر ظاهر ماه نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله خلق الله
القمر و خلق الظلمات والنور و در باطن او مرقوم است که خلق الله الخیر والشر بقدرته یبتلی بهما من یشاء من خلقه طوبی لمن اجری الله
الخیر علی یدیه و ویل لمن اجری الشر علی یدیه مراد آنست که او سبحانه خالق اقتدار و تمکین خیر و الات شر است نه خالق نفس شر خوشا حال کسی که لطف الهی
شامل حال او شده مرتکب فعل خیر است و وای بر شخصی که در بادیه خذلان فرو مانده و بعمل شر مشغول است بعد ازان اشاره بنعم دیگر کرد
والنجم و گیاهی که بروید و او را ساقی نباشد که بآن قائم شود و بجهت عدم ساق بر روی زمین منبسط گردد والشجر و نباتی که بر آید
ساق بود که بآن راست باستد یسجدان سجده میکنند یعنی فرمان میبرند خدای را بطوع در هر چه از برای آن مخلوق شده اند و اصلا ازان اباء
نمیکنند مثل فرمان برداری ساجدان از اهل تکلیف و گویند سجود ایشان سایه است یا تحرک و تمایل ایشان برباح و نزد اهل تحقیق سجود ایشان است
برانکه حادث شده اند و ایشان را صانعی و مدبری است که مستحق سجود است و گویند ایشان را سجودی خاص هست که ما را بران وقوف و اطلاعی نیست چنانکه
بر تسبیح ایشان علم نداریم کما قال الله تعالی ولکن لا تفقهون تسبیحهم والسماء رفعها و برداشت آسمان را بر بالای [illegible]
بیافرید بر وجهی که مرتفع بود و آنرا منشا احکام و مصدر قضا و محل نزول اوامر و نواهی و مسکن ملائکه خود گردانید این اشعار است بر بزرگی
او سبحانه و قدرت قاهره او بر جمیع بندگان و سایر آفریدگان ووضع المیزان و بیافرید یا فرو گذاشت از آسمان آنچیز را که بآن وزن اشیا

ومعادیر

ومعادیر آن معلوم میشود چون ترازو و پیمان و کیل و مقیاس و بآن متعلق است احکام عباد و قضایای ایشان را و انچه بآن امور را
تسویه و تعدیل در دادن و گرفتن جهت انتظام عالم و نزد جماعتی مراد عدلست در جمیع امور که موجب انتظام امورست کما قال علیه السلم
وبالعدل قامت السموات والارض و حسین بن فضل بر آنست که مراد بآن قرآنست که عمل بآن موجب صلاح امور دینوی و اخرویست بر همه تقدیر
وضع آن فرمود الا تطغوا فی المیزان برای انکه تجاوز نکنید و براستی معامله کنید و یا از برای انکه از عدل متجاوز نشوید و در جمیع امور
عدالت را مرعی دارید واقیموا الوزن بالقسط و بپای دارید سنجیدن را بالعدل یعنی زبان ترازو را راست دارید در وقت گرفتن و دادن
ولا تخسروا المیزان و کم مکنید ترازو را یعنی کم منمائید تا بوقت وضع میزان قیامت شرمنده نشوید چه وضع میزان جهت تسویه است
در کتب اوایل مذکورست که ای [illegible] آدم عدل کن اگر خواهی که با تو عدل کنند و وفا بر دمان اگر اراده آن داشته باشی که با تو وفا کنند تکرار
لفظ میزان جهت مبالغه است والارض وضعها للانام و زمین را بنهاد بر روی آب برای آدمیان یا برای مردم و روی که بر روی
زمینست از جن و انس [illegible] آن و مانند مهدیست که بر بالای آن نشینند و خسبند و خیزند و بما یحتاج خود قیام نمایند فیها فاکهة
در زمین انواع میوه هاست که بآن متلذذ شوند والنخل ذات الاکمام و خرما بنان که صاحب غلافهاند چه خرما که هنوز منشق نشده در
غلافست و تخصیص خرما بذکر جهت تفضیل اوست و مشابهتی که با انسان دارد در تمایل و تجانب و تاثیر جفاف بعد از قطع اغصان و غیر آن
والحب ذو العصف و نیز در زمین هست دانه که خداوند برگ خشک است مراد حبوبیست که قوت را شاید از گندم و جو و ارزن و غیر آن
و عصف کاهیست که دانه ازان جدا سازند و قوت دوابست والریحان و دیگر در زمین هست ریحانی که آنرا بو میکنند و نزد اکثر مفسران
ریحان بمعنی روزی است حاصل که بیان نعمتی چند میفرماید که بآن متلذذ شوند از انواع فواکه و بیان انچه جامع تلذذ و تغذی است که
نخل است و ذکر انچه محض تغذی جمیع حیوانات است چون حبوب و بیان چیزی که مخصوص انسانست که آن ریحانست فبای آلاء ربکما تکذبان
پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که مذکور شد تکذیب می کنید و انکار مینمائید و میگوئید که از او نیست این آیه در سی و یک موضع ازین سوره تکرار
یافته بجهت انکه این سوره مشتمل است بر ذکر نعم الهی پس بعد از ذکر هر نعمتی تکرار این الفاظ نموده تا سامعان و قایلان متنبه شوند بر کثرت نعم و
تصدیق نمایند بهر یک ازان و یا تکرار برای دفع غفلتست و تاکید حجت و تقریر نعمت و تاکید در تذکر آن و مبالغه در توبیخ مکذبان در صحیح بخاری
از جابر انصاری نقل کرده که حضرت رسول صلعم این سوره را تا آخر بر ما خواند بعد ازان فرمود چیست شما را که خاموشید جنیان از شما نیکوتر
رد جواب من هیچ بار نخواندم که فبای آلاء ربکما تکذبان مگر انکه ایشان در جواب گفتند لا بشیء من نعمک ربنا نکذب فلک الحمد یعنی با هیچ چیز

[illegible]

از نعمتهای تو ای پروردگار ما تکذیب نمیکنیم پس تراست ستایش خَلَقَ الْإِنسَانَ مِن صَلْصَالٍ بیافرید آدم را که پدر انس است از گل
که از غایت جفاف و خشکی کَالْفَخَّارِ مانند گل باتش پخته باشد یعنی سفال و آجر که چون دست بروی زنند صدا کند و نزد بعضی مراد جنس
انسانست باعتبار آنکه اصل همه که آدم است از صلصالست وَخَلَقَ الْجَانَّ و آفرید جان را که پدر جن است و آن ابلیس است نزد بعضی و
یا خلق کرد جمیع جنیان را مِن مَّارِجٍ مِّن نَّارٍ از زبانهٔ صافی بی دود که مضطرب و متحرکست از آتش و گویند مارج آتشی است که زبانهٔ سرخ
زرد و سبز آن بیکدیگر آمیخته گردد بعد از بلندی و تیزی آن و در باب نهم از سیوم فتوحات مذکور است که مارج آتشی است ممتزج بهوا که آنرا هوای
مشتعل گویند پس جان مخلوقست از دو عنصر که آتش و هواست و آدم آفریده شده از دو عنصر که خاک و آبست و چون خاک و آب بهم ممزوج
شوند آنرا طین گویند و چون هوا و آتش بهم مخلوط کردند آنرا مارج خوانند و چنانکه تناسل در بشر بالقای آب نطفه است در رحم همچنین در جن بالقای
هواست در رحم انثی و میان آفرینش جان و انسان شصت هزار سال بوده فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ پس بکدام نعمت از نعمتهای پروردگار خود
که شما را از گل و مارج آفریده و افضل مرکبات و خلاصهٔ مکونات و احسن تصورات گردانیده و دولت حیات ارزانی فرموده تکذیب و انکار میکنید
رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ خدای بخشنده آفریدگار دو مشرق است برای آفتاب یکی مشرق صیفی و یکی مشرق شتوی وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ و پروردگار دو
مغرب برای آفتاب یکی تابستانی و یکی زمستانی و در اختلاف مشرقین انواع فواید مندرج است از اختلاف فصول و حدوث آنچه بهر فصل
تعلق دارد و مع ذلک شروق آفتاب موجب معیشت و غروبش سبب آسایش و راحتست فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ پس بکدام
نعمتهای پروردگار خود جحود می ورزید و منکر میشوید مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ رها کرد و روان ساخت دو دریا را یکی خوش شیرین و دیگری شور
يَلْتَقِيَانِ در حالتی که بیکدیگر میرسند و سطوح آبها بیکدیگر مماس میکنند و آن بحر فارس و روم است که در محیط بیکدیگر ملتقی میشوند بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ
میان هر دو دریا حاجزی و پرده ایست از قدرت خدا و مانعی از جزا که بسبب آن لَّا يَبْغِيَانِ افزونی نمیجویند بر یکدیگر و هیچکدام بر دیگری غالب
نمیشوند و بسبب این حاجز عذوبت دریا باطل نمیشود و شبهه نیست در آنکه منافع بسیار درین دو دریاست فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ
پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود تکذیب مینمائید و بعضی از منافع این دو دریا اینست که يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ بیرون می آید ازین دو در
مروارید بزرگ وَالْمَرْجَانُ و مروارید خورد و ریزه و گویند لؤلؤ و مرجان از دریای ملح حاصل میشود نه از بحر عذب و بروایت مذکوره
از ابن عباس مراد بحر آسمان و بحر زمین است که این هر دو دریا بقدرت الهی سالی یکبار بهم میرسند و میانها ابر حاجزست که مانع نزول دریای آسمان
و صعود دریای زمین است و از دریای فلک قطرات بر دریای زمین ریخته میشود و بدهان صدف در می آید و ازان لآلی منعقد می شود و ابن جریح

گفته

گفته که در روز باران صدف از دریا بیرون می آید و دهن باز میکند هر قطره که در او افتد مروارید میشود و از بعضی ثقات روایتست که استخوان خرمائی
در صدف بود قطرهٔ باران بران آمد آنمقدار که باران بآن رسیده بود مروارید شد و باقی استخوان بر حال خود ماند و از غواصان نقل است که لؤلؤ
حاصل نمیشود مگر نزد ملاقات دریای عذب و ملح بیکدیگر و فایدهٔ این جواهر آنست که مردمان آنرا آرایش کنند و از خرید و فروخت آن انتفاع
فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود تکذیب می کنید ابن عطا گفته که میان خداوند و بنده دو دریاست یکی بحر
نجات که قرآنست و هر که متمسک بآن شود از غرقاب هلاک نجات یابد و یکی دریای هلاکت که دنیاست هر که بآن تمسک جوید غرق و هلاک شود
بینهما برزخ مواعظ [illegible] ه مؤمنان بآن متاثر گشته از هلاک دنیویه خلاص میشوند و چنانکه از دریای ملح در و مرجان بیرون می آید
همچنان نیز از دریای عذب رحمت [illegible] قرآنست علم حلال و حرام بیرون می آید یا دو دریا دنیا و عقباست و بینهما برزخ قبرست تا یکی بر دیگری بغی نکند
یا مراد دریای عقل است و دریای هوا و برزخ لطف حضرت پروردگار و لؤلؤ و مرجان توفیق و عصمت و یا خوف و رجاست و یا قبض و بسط
یا انس و [illegible] حضرت بی علت و لؤلؤ و مرجان حالات صافیه و لطایف وافیه و در تفسیر اهل البیت علیهم السلام مذکور است که مراد
ازین دو دریا علی بن [ابی] طالب و فاطمه اند علیهما السلام که یکی دریای علم است و یکی دریای حلم یکی دریای شجاعت و یکی دریای سخاوت یکی دریای وفا
و دوم دریای حیا یکی دریای طهارت و دیگری دریای عصمت و برزخ در میان ایشان حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و لؤلؤ و مرجان که از آنها بیرون می آید
حسن و حسین اند علیهما السلام و در تفسیر طبری همین روایت از سلمان فارسی و سعید بن جبیر و سفیان ثوری نقل کرده و از ابن عباس روایتست که
مراد از مرج البحرین علاقهٔ زوجیتست میان علی بن ابی طالب و فاطمه علیهما السلام و برزخ محبت و مودتست که میان ایشان واقع است و هرگز
منقطع نخواهد شد و خروج لؤلؤ و مرجان تولد حسنین است علیهما السلام و محمد بن جبله نیز از ابی ایجاد و زیاد بن منذر روایت کرده که ضحاک را
پرسیدند که مراد ازین آیه چیست گفت بحرین علی و فاطمه اند و برزخ محمد ص و لؤلؤ و مرجان حسنین و در روایات و شیوه صحیحه معلوم میشود که آل عبا
بحار فضل الهی اند و در اصداف الطاف نامتناهی و سفاین نجات دنیوی و اخروی چه بمصابیح هدایت ایشان از ظلمت و ضلالت خلاص حاصل میشود
و بلمعات انوار نامتناهی ایشان از تاریکی و ظلمت کفر بمنزل فوز و فلاح میتوان رسید و اعمش از طریق اهل سنت روایت کرده که از عبد الرحمن
سلمی شنیدم که فرمود من از انس مالک شنیدم که گفت از حضرت رسول ص شنیدم که فرمود هرگاه آفتاب را نیابید باید که توجه بماه نمائید و اگر ماه مفقود شود
متوجه بزهره شوید و اگر زهره را نیابید بفرقدین اقبال کنید صحابه پرسیدند که مراد از آفتاب و ماه و زهره و فرقدین چیست فرمود که من بمنزلهٔ خورشیدم و
علی بمنزلهٔ ماه و فاطمه زهره و فرقدین دو نور دیدهٔ من حسن و حسین اند این حدیث نیز مشعرست بر آنکه نجات از ظلمت کفر [illegible] موقوفست بآثار آفتاب

انوار باهره از مصابیح آل عبا و بدون تمسک انوار با خیرات این مانند برکات مهلکه نجات متحقق نخواهد شد الی خمسة اطفی بهم حر الجحیم الحاطمة
المصطفی والمرتضی وابناهما والفاطمة وَلَهُ الْجَوَارِ و مر خدا راست یعنی با مر او جاریست کشتیهای رونده الْمُنْشَآتُ که برداشته
و برافراشته است بادبانهای خود را یا انشا کنده و ابتدا نماینده است در رفتن و حمزه بفتح شین میخواند یعنی کشتیهای بادبان بر کرده برای روان
گردانیدن آن یا کشتیهای ساخته شده فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ در دریا مانند کوهها در درازی و بلندی و بزرگی که از برای انتفاع بندگانست
قطع مسافت بسیار در زمان اندک و وقوع تجارات و معاملات فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ پس بکدام ازین نعمتهای آفریدگار خود منکر میشوید
كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ هر که بر روی زمین است از جن و انس و غیره هلاک شونده اند یعنی عاقبت ایشان فناست از عبد الله عباس نقل است که
چون این آیه آمد ملائکه گفتند که همه اهل زمین هلاک شوند و چون آیه کل شیء هالک الا وجهه فرود آمد دانستند که ایشان نیز بترتیب فنا خواهند
و هیچ چیز بصفت بقا متصف نخواهد شد مگر ذات احدیت او سبحانه وَيَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ و باقی ماند ذات پروردگار تو که ذُو الْجَلَالِ
وَالْإِكْرَامِ صاحب عظمت و غنای مطلق است یا کسی که سزاوار آنست که از تشبیه و نظیر و ضد او را اجلال و تعظیم نمایند و خداوند گرامی ساز
هر کرا که مستحق آن باشد بفضل عام و کرم تمام خود از انبیا و اولیا و اتقیا و تسمیه ذات او بوجه بجهت آنست که جمیع ممکنات توجه بذات او دارند
مرویست که این هر دو اسم از اسمای عظیم اوست سبحانه و لهذا حضرت رسول صلعم فرموده که التزام نمائید و مداومت کنید یا ذا الجلال والاکرام
معاذ جبل روایت کرده که روزی رسول صلعم بر مردی گذشت که در نماز میگفت یا ذا الجلال والاکرام فرمود بتحقیق که دعای تو بکرا اجابت رسید
و جلال نیز نام بهشتی است محیط بهشتی که میانه او و بهشتی که بندگان در آن باشند هفتصد ساله راه است و این روایت از کعب الاحبار منقولست
فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که شما را خبر داد از فنا تا آماده شوید و کار آخرت بسازید و بسبب آن
در دار الخلود قرار گیرید تکذیب میکنید يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ سؤال میکنند از او حاجات خود را هر که در آسمانها و زمین است
چه همه اهل زمین و آسمان باو محتاجند و او مستغنی از همه در ذات و صفات خود پس اهل آسمان از او طلبند هر چه متعلق باشد بدین و طاعت
و اهل زمین از او طلبند آنچه متعلق است بدین و دنیا و همه را بر وجه مصلحت و حکمت باجابت مقرون میسازد كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ
هر روزی و زمانی او در احداث امریست و در ساختن و پرداختن کاری ابو درداء روایت کند که چون حضرت این آیه تلاوت فرمود
از او پرسیدند که شان او چیست فرمود آنست که گناه کاری را بیامرزد و غمگینی را شادمان کند و گروهی را بلطف بردارد و جمعی را
بخذلان از نظر رحمت بیندازد و در سبب نزول این آیه آورده اند که یهودان گفتند خدای تعالی روز شنبه هیچ کار نمیکند آیه آمد که هر روز در کاریست

سعید بن جبیر از ابن عباس روایت کرده که اول چیزی که خدای تعالی آفرید لوحی بود از دُر سفید و اطراف آن از یاقوت سرخ و قلم آن از نور و کتاب
آن نیز از نور در هر روزی سیصد و شصت بار بر آن لوح نظر کند و در آن نظر کارهای خلایق بسازد پس داعی را اجابت کند و سائل را عطا دهد و
درمانده را نجات بخشد و غمگینی را شاد کرداند و مریض را صحت دهد و قومی را توبه روزی کند و گروهی را بیامرزد و در خبر است که هر روز
لشکر را از جای بر انگیزاند و در سه موضع فرود آرد گروهی را از اصلاب پدران بارحام مادران فرستد و جمعی را از رحمهای مادران به پشت
زمین فرود آرد و بعضی دیگر را از پشت زمین بشکم زمین رساند و در روز قیامت همه نزد وی مجتمع شوند و هر یک را فراخور کردار جزا دهد
و در کشاف آورده که یکی از ملوک معنی این آیه را از وزیر خود پرسید گفت ایها الامیر یک روز مرا مهلت ده تا بیان کنم گفت چنین باشد پس وزیر
متفکر و دلتنگ بخانه آمد در میان غلامان او غلامی سیاه بود چون خواجه را دلتنگ دید گفت یا مولائی چه چیز ترا متفکر و غمگین ساخته خواجه
از او اعراض کرد و جواب نگفت غلام گفت ای مولا شاید که باعث فرج تو من باشم خواجه حال خود را بیان کرد غلام گفت برو و ملک را بگوی که
مرا غلامیست که تفسیر این آیه میداند خواجه این صورت را عرض کرد ملک گفت او را حاضر گردانیدند از او پرسید که خدای تعالی هر روز در چه کاریست
گفت ای ملک شان خدا آنست که تولج اللیل فی النهار وتولج النهار فی اللیل وتخرج الحی من المیت وتخرج المیت من الحی وتشفی سقیما
وتسقم سلیما وتفقر غنیا وتغنی فقیرا وتذل عزیزا وتعز ذلیلا ملک گفت نیکو گفتی پس بفرمود تا رخت خواجه را از بدن او خلع کرده
در غلام پوشانیدند و منصب وزارت را باو داد غلام گفت ای ملک این از شان پروردگار ماست و نیز صاحب کشاف از ابن عیینه نقل کرده
که اول روزگار تا آخر آن نزد خدای تعالی دو روز است یکی مدت دنیاست و شان او در آن روز امر است و نهی و منع و عطا و رزق و
اماتت و احیا و اعزاز و اذلال و روز دوم مدت آخرتست و شان او در آن روز حساب است و سؤال و عقاب و ثواب و این آیه منافی نیست
بآن که ان القلم قد جف بما هو کائن الی یوم القیمة زیرا که مراد بآن احداث ابتدای همه امور است و بآیه ابدای آنچه تقدیر کرده عقاب آن فرموده که هر روز
آن را بظهور رساند پیاپی گذشت فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ پس بکدام از نعم پروردگار خود که مذکور شد تکذیب میکنید از عشر ۳
اخراج شما از کتم عدم و اجابات بعضی و از قبول توبه و اجابت دعا و آمرزش گناه و افاضه روزی و غیر هم سَنَفْرُغُ لَكُمْ زود باشد که
فارغ شویم از همه امور برای حساب و جزای شما و آن در روز قیامت خواهد بود که حق تعالی کاری دیگر نکند در آن روز غیر از جزای بندگان پس مراد
آنست که چون روز قیامت وقت حساب در آید بهیچ کار دیگر نخواهیم پرداخت و در اکثر تفاسیر آمده که این تهدیدیست مستعار از من که تهدید
کند شخصی را و گویند که این هم وعده است و هم وعید مر مطیعان و عاصیان را یعنی زود باشد که قصد عقوبت و مثوبت شما کنیم أَيُّهَ الثَّقَلَانِ

ای دو گروه بزرگ قدر مراد جن و انس‌اند که زین العقل واز اینه یا عظیم الشأن نسبت بحیوانانی که بادون ایشانند و عرب آنچه قدر و قیمتی دارد
آنرا ثقل گویند ولهذا حضرت رسول صلعم فرموده که انی تارک فیکم الثقلین یعنی من در میان شما دو چیز جلیل القدر و عظیم الخطر میگذارم
آن کتاب خداست و عترت طاهرهٔ من و صادق ع فرموده که تسمیهٔ ایشان بثقلان باعتبار آنست که گران بارند بتکلیف و گویند با
اعتبار که بسیار گناه گرانبارند یا جهت احیا و اموات ایشان زمین گرانبار شده و منه قوله تعالی واخرجت الارض اثقالها فبای آلاء ربکما
پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که تهدید شما نموده بجانب تا از اعمال منزجر شوید و تعظیم خطاب فرموده تا بکرم بیحد او امیدوار باشید
تکذبان تکذیب می نمائید یا معشر الجن والانس ای گروه پریان و آدمیان ان استطعتم ان تنفذوا اگر توانید
آنکه بیرون روید من اقطار السموات والارض از کنارهای آسمانها و زمین تا بگریزید از مرگ یا از عذاب فانفذوا پس
بیرون روید و فرار نمائید لا تنفذون الا بسلطان بلکه بیرون نتوانید شد و قادر نیستید بران مگر بتسلط و غلبه که من بشما عطا کنم و
حال آنکه شما را این تسلط نیست هرجا که روید مرگ لازم حال شما خواهد شد یا از عذاب من هیچ جا [illegible] و گویند روز قیامت
ملائکه روز قیامت گرداگرد اهل محشر صف کشند و زبانهٔ از دوزخ برآید هر یک مانند حصار آتشین وایشان را در میان گیرند و منادی ندا کند
که ای آدمیان و پریان این عرصهٔ محشر است اگر توانید که بیرون روید بروید ولیکن نتوانید رفت مگر بحجت و برهان و شما را آن نیست
و در حدیث مرفوع واقع شده که چون قیامت قایم شود فرشتگان از آسمان نزول کنند و جمیع خلایق را احاطه نمایند جن و انس روی
بگریز نهند و بهر جانب که دوند فرشتگان را بینند که احاطهٔ ایشان کرده اند و هیچ جا منفذی نباشد تا از ایشان فرار نمایند و از ابو عبدالله
نقلست که در روز قیامت حق تعالی جمیع عباد را بر بالای تلی جمع کند و ملائکهٔ هفت آسمان را امر کند تا نزول کنند و در حوالی آن تل هفت صف
شوند هر صفی بعد از صفی دیگر و همه جن و انس را احاطه نمایند و ایشان در میان هفت صف ملائکه گرفتار شوند که هیچ [illegible] نداشته باشند
و درینوقت منادی ندا کند که ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات والارض فانفذوا لا تنفذون الا بسلطان
فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که اخبار کرد که همه عاجزید در دنیا و فرومانده در آخرت تا دانید که در هر دو سرا
یار و مددکار شما نیست مگر او تا روی توجه بدرگاه او آورید تکذبان تکذیب میکنید و انکار مینمائید یرسل علیکما فرو فرستاده شود
بر شما که مشرک و عاصی باشید شواظ من نار زبانهٔ شعله و خالص که منقطع شود از آتش دوزخ و شما را از صحرای محشر بدوزخ کشد
ونحاس و دود سیاه و گویند نحاس روی گداخته است که بر سرهای ایشان فرو ریزند از مقاتل نقلست که نحاس پنج نهر است از

مس

مس گداخته که از زیر عرش جاری شوند و بر سر اهل دوزخ ریخته شوند دو جوی در روز و سه جوی در شب و بروایت ابن مسعود نحاس دردی
زیت است حاصل که شما را نوبتی بزبانهٔ آتش عذاب کنند و نوبتی دیگر بدود یا روی گداخته یا درد زیت گداخته فلا تنتصران پس نصرت
نتوانید کرد دیگری را در منع عذاب از هم فبای آلاء ربکما تکذبان پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که اخبار شماست بعذاب
دوزخ تا از معاصی و ترک اجتناب کنند تکذیب مینمائید فاذا انشقت السماء پس چون بشکافد آسمان از این حال [illegible]
[illegible]ستند ملایکه فکا[illegible] [illegible]ده پس گردد آسمان سرخ برنگ گل و ابن ضحاک و قتاده برآنند که معنی آنست
[illegible]ه رنگ اسبی گردد که [illegible] سرخی زند و این نوع اسب مابین کمیت و اشقر است و آن در ربیع زرد فام است
و در زمستان سرخ [illegible]ند و در سرما اغبر پس مراد آنست که آسمان متلون شود بالوان مختلفه مانند اسب مذکور
[illegible] باختلاف فصول [illegible]ن است و بعد از انشقاق و برخی کالدهان مانند روغنها رنگ شود و این
[illegible]نوت باشد [illegible]ت دوزخ با و رسد از مجاهد و ضحاک و قتاده نقلست که تسمیهٔ آن بروغن زیت از حیثیت آنست
[illegible]یکی مینمائید [illegible] در آن و زشتی و درد باشد در لون و مانند دهان در اختلاف الوان فبای آلاء ربکما
پس بکدام از نعمای آفریدگار خود که خبر کرد شما را از انشقاق آسمان و بودن آن تا از شدت غضب وی پناه برید
تکذبان تکذیب مینمائید فیومئذ پس در آن روز که آسمان شکافته شود لا یسئل سؤال کرده نشود عن ذنبه از
گناه خود انس و لا جان آدمی و نه پری از گناهان خود بعضی از ایشان نپرسند که چرا کردید بلکه سؤال کنند که
چرا کردید یا آنکه گناه بعلامت شناخته شود که از جمله آن کبودی چشم و سیاهی روی خواهد بود پس احتیاج بسؤال نیفتد
یا آنکه جوارح ایشان بگناه از ایشان ناطق شوند قبل از سؤال کردن از ان یا بوقت خروج از قبور ایشان نپرسند
و در موضع دیگر که توقف حسابست اینکه حق تعالی فرموده که فوربک لنسئلنهم و قوله تعالی وقفوهم انهم
مسئولون مراد وقت حسابست و خبر است که از گناه همهٔ ایشان سؤال کنند پس منافی آیهٔ مذکوره نباشد از امام
رضا علیه السلم معنی این آیه را پرسیدند فرمود که هر که معتقد حق بوده باشد و بی توبه وفات کرده در برزخ او را
عذاب کنند و در روز قیامت که مبعوث گردد هیچیک از ایشان گناهی نباشد که از ان سؤال کنند
بجان جن است واز قبیل تسمیهٔ اولاد باسم آبا

اهل آن روز شما را خبر داد تا در ایمان ثابت و راسخ شوید و بسبب آن رستگاری عالیه فایز گردید تکذبان تکذیب میکنید
یعرف المجرمون شناخته شوند کافران که بجرایم کفر و عصیان صحیفهٔ اعمال خود را سیاه کرده‌اند بسیماهم بعلامت ایشان
که سیاهی روی و کبودی چشم است یا آثار غم و اندوه در بشرهٔ ایشان فیؤخذ بالنواصی والاقدام پس گرفته شوند
بموهای پیشانی و بقدمها یعنی موی پیشانی ایشان را بگیرند و نوبت دیگر پایهای ایشان و بدوزخ کشند یا زبانیه
دوزخ بعضی را نواصی و بعضی را اقدام گرفته بدوزخ کشند و از ضحاک نقلست که نواصی ... بگیر آتشین مغلول سازند
و بر روی انداخته بدوزخ کشند فبای آلاء ربکما تکذبان پس کدام از نعمتها ... تا بموی او از گردن و
بخواری و زاری در دوزخ افکندن تا از کفر و عصیان بپرهیزید تکذیب مینمائید و خود ... اندازند و گویند با ایشان
بر سبیل توبیخ هذه جهنم التی این آن دوزخیست که از روی عناد وجود تکذیب ... بها میکردند بان
مشرکان و آنرا باور نمیداشتند یطوفون بینها طواف کنند و گردانند دوزخیان را ... حمیم ان
و میان آب گرم که آن گرمی بغایت رسیده و بر ایشان فرو ریزند یا بخورد ایشان دهند ... هرگاه از آتش
استغاثه کنند باین وجه بفریاد ایشان رسند که ایشان را در میان آب گرم جوشان اندازند و بجهت شدت حرارت آن همه اعضای
ایشان از یکدیگر جدا شود و در روایت آمده که وادی از جهنم که در او چرک و ریم دوزخیان جمع شده باشد زبانیه ایشان را بکشند
تا ایشان را با غلال و سلاسلی که داشته باشند بران آن اودیه و همه را در آنجا منغمس سازند و اوصال و بندهای ایشان را از یکدیگر بگسلانند
و بار حق تعالی ایشان را از آنجا بیرون آورده اعضای ایشان را بهم جمع کند و بپا ایستد و بآتش سوزان عذاب نماید پس باین دستور
همیشه در عذاب جحیم و حمیم گرفتار باشند فبای آلاء ربکما تکذبان پس کدام از نعمتهای پروردگار خود که آگاه کرد شما را برین نوع
عذاب تا از کفر باز ایستید تکذیب مینمائید و بعد از ذکر وعید در بیان وعد میفرماید که ولمن خاف مقام ربه و برای کسی که بترسد
از ایستادن نزد پروردگار خود یعنی از موقف حساب و بجهت آن ترک معاصی نماید جنتان دو بهشتست یا مراد بمقام قیام او
باشد بر عباد یعنی بترسد از آنکه خدای تعالی شاهد و حافظ اعمال اوست و بجهت آن بر معصیت جرات نکند او را دو جنتست و مؤید اینست
حضرت صادق ع فرموده که هر که بداند که خدای تعالی افعال او را می بیند و اقوال او را می شنود و باین جهت از معاصی در گذرد او را دو بهشت است
یکی جنت ... و دیگری جنت ... کسی که خائف انسی است و دیگری خائف جنی یا یکی برای ادای طاعت و دیگری برای

معصیت یا یکی بر وجه عدل و دیگری از روی فضل و کرم یکی از طلا باشد و دیگری از نقره یا یکی از یاقوت سرخ و دیگری از زبرجد سبز و خاک آن از
کافور و عنبر و گلش از مشک از عز موضع آورده که او را دو باغ دهند از باغهای بهشت که هر یکی صد ساله راه باشد در عرض و در میان هر باغ سرای خوش
و حوران نیکو باشند فبای آلاء ربکما تکذبان پس کدام از نعمتهای پروردگار خود که بهشتهای متعدد میدهد تکذیب میکنید ذواتا افنان
آن دو جنت خداوند شاخهااند که موجب اوراق و اثمار کثیره است و باعث حسن اثمار و اشجار و منشأ امتداد ظل که مستلزم استراحت در تحت آن
و از ابن عباس نقلست که افنان بمعنی الوان نعم است یعنی دو بهشت با نواع نعمتها فبای آلاء ربکما تکذبان پس کدام از نعمتهای آفریدگار خود
که بهشتهای مشتمله بر اشجار و ... انکار میکنید فیهما عینان تجریان درین دو جنت دو چشمه اند که روان می شوند هر جا که بهشتیان
اراده کنند در اعالی منازل ... و دیگری سلسبیل و در معالم گفته که یکی از آب صافی و دیگری از شراب لذیذ و منبع هر دو چشمه کوهیست از
مشک اذفر و بکر وراق گفته که این هر دو جنت با این دو چشمه کسی را باشد که دو چشمهٔ آب روان از چشم او جاری باشد از خوف حضرت باری
فبای آلاء ربکما تکذبان پس کدام از نعمتهای پروردگار خود که چنین چشمها برای راحت و لذت شما جاری کند انکار وجود میورزید
فیهما من کل ... زوجان درین دو بهشت از هر نوع میوه دو صنفند متشاکل یکدیگر مانند تشاکل ذکر و انثی و آن دو صنف یکی
معروفست که در دنیا دیده باشند و دیگری غریب که ندیده باشند یا یکی تر و دیگری خشک چون انگور و مویز و رطب و تمر ابن عباس فرموده که در دنیا هیچ
میوه نباشد از ترش و شیرین الا که در بهشت باشد حتی حنظل اما حنظل بهشت شیرین باشد فبای آلاء ربکما تکذبان پس کدام از نعمتهای
پروردگار خود که اصناف میوها به بنده عطا میکند منکر میشوید و مر کسانی را که خایف باشند این دو جنت مذکوره است متکئین علی فرش
در حالتی که تکیه کنندگان باشند بطریق ملوک بر فرشهای بسیار بطائنها من استبرق که آسترهای آن از دیبای محکم باشد و گویند در حیثیت است
که میان رقیق و غلیظ است و نیز گفته اند که ظهارهٔ آن از سندس است که دیبای رقیق است یا هر دو از یک جنس باشند وجنی الجنتین دان و میوهای این
دو جنت که چیده میشود نزدیکست بزمین بهشت بر وجهی که در حالت قایم و قاعد و نایم بآن رسد و مرویست که تکیه کنند بر تختهای بهشت و چون آرزوی میوه
کنند شاخ درخت فرود آرد و آن میوه که خواسته بدهن او رسد پس آنرا بدست یا بدهن فرا گیرد فبای آلاء ربکما تکذبان پس کدام ازین نعمتهای
که مذکور شد تکذیب می کنید فیهن قاصرات الطرف درین اشیای مذکوره یا بهشتهای مشتمل بر قصور کوتاه چشمان باشند یعنی حورانی که چشم خود را
فرو خوابانیده باشند از نگریستن بغیر شوهران خود و از ابن عباس نقلست که این زنان بشوهران خود گویند بعزت و جلال خدا قسم که در بهشت هیچ چیز زیباتر
از تو نمی بینم شکر مر خدا را که ترا جفت من کرد و مرا جفت تو لم یطمثهن که نسوده باشند مر ایشان را یعنی دست بایشان دراز نکرده باشند انس

شرح

قبلهم آدمیان پیش از خایفان که در بهشت شوهران ایشان باشند و لا جانّ و نه جنیان یعنی حورانی که برای انسی مقرر شده‌اند دست آدمی
بدامن ایشان نرسیده باشد و حورانی که برای جنی باشند جنی در ایشان تصرف نکرده باشد فبای آلاء ربکما تکذبان پس بکدام از نعمتهای
پروردگار خود که حوران باین لطافت به بندگان میدهد تکذیب و انکار میکنید کانهن الیاقوت والمرجان گویا آن حوران یاقوتند در سرخی و صفا
و مروارید در سفیدی و روشنی مرویست که صفای حوریان از صفای یاقوت و درّ و مرجان بیشتر باشد بنحوی که حوری که هفتاد حله پوشیده باشد
مغز ساق او در زیر حلّه‌ها مشاهده توان کرد مانند رشته سفید در میان یاقوت و بروایتی مانند شراب سرخ در شیشه آبگینه سفید و در خبر آمده که زنان
اهل دنیا نیز در بهشت مثل حوران باشند در عدم طمث و در صفا و طراوت پس ایشان نیز باین ... ملاقات کنند فبای آلاء
ربکما تکذبان پس بکدام از نعمتهای مذکوره پروردگار خود تکذیب مینمائید هل جزاء ... نیز باداش نیکوئی کردن در عمل
الا الاحسان مگر نیکوئی کردن بثواب استفهام بجهت تقریر است یعنی البته جزای نیکی نیست الا ... پس جزای طاعت بدرجات و
مکافات شکر بزیاده و تقوی بفوز و توبه بقبول و دعا باجابت و سؤال بعطا و استغفار بمغفرت و خوف ... نیز روایت کنند که پیغمبر
بعد از تلاوت این آیه فرمودند که خدای شما چه میگوید گفتند الله اعلم و رسوله فرمود میگوید که نیست جزای کسی که تو ... ابر او انعام کرده‌ام
مگر بهشت مراد توحید او عمل کردن بآنچه آنحضرت از نزد حق تعالی آورده چنانکه ابن عباس فرموده که معنی آنست که هل جزاء ... قول لا اله الا الله
وعمل بما جاء به محمد الا الجنة و نزد بعضی معنی آنست که نیست جزای خدائی که نعم مذکوره را بر شما انعام کرده مگر آنکه احسان نمائید در حق او
بشکرگذاری و سپاس داری از ابو عبد الله ع روایتست که حکم این آیه مطلق است یعنی شامل حال جمیع عباد است از مؤمن و کافر و نیکوکار و بدکار یعنی
نیست جزای کافر بدکار مگر آنچه مثل آن باشد از عقاب و پاداش مؤمن نیکوکار نیست مگر آنچه فراخور آن باشد از ثواب در روز قیامت پس فرمود
که هر که نیکوئی در حق کسی کند بر آنکس لازم است که مکافات آن باو رساند و مکافات نه آنست که مثل آنچه او کرده باشد در حق او بجای آورد زیرا که آنکس
مزیت ابتدا خواهد داشت بر او پس باید که جزای احسن از فعل او در حق وی بتقدیم رساند پس معنی مراد از آیه آنست که هر که نیکی کند در حق او و هر که بدی کند
بوی نیکی کند چه جزای بدی نیکی است فبای آلاء ربکما تکذبان پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود تکذیب میکنید ومن دونهما
و از نزدیک آن دو بوستان که موعودند برای خایفان جنتان دو بوستان دیگر است یعنی این دو بوستان نزدیکند بقصور و اماکن خایفان
که در آن دو بوستان اول داشته باشند تا بسبب انتقال ایشان از دو جنت اولین باین دو جنت دیگر سرور و خوشحالی ایشان مضاعف شود چه
این دو در تر خواهد بود از ملال و کلال که لازم طباع انسانست و اکثر برآنند که دون بمعنی پستی رتبه است یعنی فروتر و پست‌تر از آن دو جنت که نامزد
حالتها

... نند فانت دو جنت دیگر است برای کسانی که در رتبه از ایشان پائین تر و پست‌تر باشند و مؤید اینست آنچه مروی شده که دو بوستان
... در بهشت برای مقربان درگاه احدیت که سابقانند و این دو بوستان ... است برای اصحاب یمین فبای آلاء ربکما تکذبان
پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که این بهشتها نامزد بندگان میکند بعد در رتبه تکذیب میکنید عیاشی باسناد خود از ابو بصیر روایت کرده که
ابو عبد الله ع را گفتم فدای تو ... خبر ده مرا از مرد مؤمنی که او را در دنیا زوجه مؤمنه باشد آیا در بهشت میان ایشان تزوج باشد فرمود یا محمد
خدای تعالی عادل و حکیم است هرگاه مرد افضل از زن باشد او را مخیر سازد در تزویج آن زن اگر او را اختیار کند از جمله زوجات وی باشد و اگر
زن فاضلتر از مرد باشد ... در آن تزوج پس اگر شوهر خود را اختیار کند وی زوج او باشد بعد از آن فرمود که میگوید بهشت یکی نیست
زیرا که حق تعالی فرموده ومن دونهما جنتان و که میگوید که جنت یکدرجه و در مرتبه است زیرا که حق تعالی گفته درجات بعضها فوق بعض اندر جات بقدر
مراتب اعمال ... گفتم ... چون که مؤمنان در بهشت بعضی ارفع از بعضی دیگر باشند پس اگر اراده ملاقات یکدیگر داشته باشند چگونه
میسر شود فرمود ... و باشد تواند که بمنزل او هبوط کند و آنکه تحت او باشد او را نرسد که بمنزل او صعود نماید زیرا که شایسته آن مکان نباشد
لیکن هرگاه میل ملاقات ... بهم رسند باهم ملاقات نمایند در مواضع نیکو علی بن سبابه گوید که از آنحضرت ع پرسیدم که یا ابن رسول الله مردمان میگویند
قومی از دوزخ بیرون آیند و به بهشت روند و با اولیاء الله باشند فرمود ای علی حق تعالی فرموده ومن دونهما جنتان بخدا سوگند که ایشان اولیا
نباشند زیرا که اگر چه ایمان داشته باشند از افاضل و خیار اهل ایمان نبوده باشند و این دو بهشت مدهامتان بسیار سبز باشند که از غایت سبزی
سیاهی زننده باشند آیه متواتست برآنکه غالب درین دو بهشت نباتات و ریاحین است منبسط بر روی زمین و غالب در آن دو بهشت اول
اشجار و فواکه فبای آلاء ربکما تکذبان پس بکدام از نعمتهای خدای خود که چنین بوستانهای بغایت سبز و خرم بشما عطا میکند تکذیب مینمائید
فیهما عینان نضاختان درین دو بهشت دو چشمه باشد جوشنده بروجهی که در حین جوشیدن ریگها و سنگریزها که در حوالی آن باشد بر هوا
... دازد و این دلالت ... بر علت مرتبه این دو چشمه نسبت بدو چشمه که قبل ازین گذشت و برین قیاس است آنچه بعد ازین است فبای آلاء
ربکما تکذبان پس بکدام از نعمتهای مذکوره پروردگار خود تکذیب می‌نمائید فیهما فاکهة درین دو بهشت میوه‌های بسیار
ونخل ورمان و خرمابنان و اشجار انار تخصیص این دو میوه بذکر بجهت تفضل و مزیت آنهاست بر سایر فواکه و در خبر است که درختان
... بهشت از اصل شاخ تا سر شاخ اثمار بر آن چیده باشد و هر یک از آن میوه‌ها مثل سبوئی و هر که آنرا بچیند فی الحال در جای آن میوه دیگر پدید آید
... خوشهای انگور بیش دوازده گز بوده باشد ابو سعید از پیغمبر ص روایت کرده که فرمود چون شب معراج مرا باسمان بردند درختهای انار دیدم که

هر اناری مانند شتری جهاز و مرغان مانند شتران بختی کنیزی را دیدم از او پرسیدم که از برای کیستی گفت زید بن حارثه زید را بدان بشارت دادم و
دیدم که هیچ چشمی آنرا ندیده و هیچ گوشی نشنیده و در خاطر هیچ بشری نگذشته فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ پس کدام از نعمتهای پروردگار
میوها برندگان کرامت میوه‌ها تکذیب میکنید فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حِسَانٌ درین چهار بهشت زنانی باشند فاضلات الاخلاق نیکوان
یعنی بس جمالی پیراسته و بحسن خلق آراسته فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ پس کدام از نعمتهای پر[illegible] چنین زنان نیکو صورت و نیکو سیرت
شما را اعطا فرموده تکذیب میکنید و گویند این زنان اهل دنیا باشند که در جنت نامزد ازواج خود شوند و ایشان بر حسن خلق از حوریان در پیش باشند
مرویست که حوریان بهشت دستهای یکدیگر بگیرند و با آواز خوش و صوت دلکش بروجهی که هیچ [illegible] نشنیده باشد گویند ما هرگز
خشم نگیریم ما مقیمانیم که هرگز از اینجا نرویم ما آراسته‌ایم بخصال [illegible] جمال و مخلوق شده‌ایم برای [illegible] بزرگوار و چون حوریان این
در دهند زنان مؤمنه گویند ما نماز گذارندگانیم و شما نه ما روزه دارانیم و شما نه ما صدقه کنندگانیم و شما نه ما وضو سازندگانیم و شما نه
بعد از آن راوی گفت بخدا قسم که ایشان بر حوریان غالب باشند در حسن و جمال و زیب و خصال و نیز در آن چهار بهشت باشند حور مقصورات
فِي الْخِيَامِ حوران باز داشته شده در خیمها یعنی پنهان کرده شده که از درهای مجوف باشند یا حورانی که چشمهای خود را مقصور داشته باشند
بر ازواج خود در خیمها از ابن مسعود نقل است که هر زنی را خیمه باشد که طول آن شصت میل باشد و از حضرت رسول صلعم مرویست که خیمه از یک در
باشد که طول آن در شصت میل باشد و در هر کنج از آن خیمه زنی باشد از برای مؤمن که غیر از آن مؤمن کسی دیگر او را نبیند و از ابن عباس
که خیمه یک در مجوف باشد یک فرسخ در یک فرسخ و در آن چهار هزار در باشد از طلا و بروایتی چهار صد هزار در از انس روایت کند از حضرت رسول صلعم
که شب معراج در بهشت نهری دیدم که در اطراف آن خیمهای مرجان بود از آنجا من ندائی رسید که السلام علیکم یا رسول الله از جبرئیل پرسیدم
که اینها چه کسانند گفت حور العینند از خدای خود اذن خواستند که بر تو سلام کنند و بعد از سلام گفتند ما همیشه در بهشت باشیم که هرگز نمیریم
و با ناز و نعیم که هرگز درویشی بما راه نیابد و ازواج ما رجال کرامند و بعد از ذکر این حدیث فرمود حور مقصورات فی الخیام و نیز از
انس روایتیست که اگر یکی از حوریان آب دهن در دریای شور اندازد تمام آب آن شیرین گردد از شیرینی آب دهن او فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ
پس کدام از نعمتهای آفریدگار خود که چنین ازواج طیبه به بهشتیان میدهد تکذیب می‌کنید لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ نسوده است ایشانرا
و نزدیکی نکرده هیچ آدمی پیش از اصحاب بهشت که شوهران ایشان باشند وَلَا جَانٌّ و نه جنیای دست بایشان رسانیده‌اند بلکه بصفت بکارت خمس
باشند حورانی که قبل ازین مذکور شدند جامع‌اند صفت حور مقصورات در خیام مجوف [illegible] قاصرات الطرف را فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ

پس کدام از نعمتهای پروردگار خود که مذکور شد تکذیب میکنید مُتَّكِئِينَ اصحاب یمین در بهشت باشند در حالتی که تکیه نمایندگان باشند
اصحاب یمین مخصوص‌اند بآنکه تکیه کنندگان باشند عَلَىٰ رَفْرَفٍ خُضْرٍ بر فرشهای مرتفعه سبز یا بر بالشهای سبز وَعَبْقَرِيٍّ حِسَانٍ
و بساطهای قیمتی در غایت زیبائی و نیکوئی یا جامهای منقش از هر جنس فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ پس کدام از نعمتهای خدای
خود که شما را باین کرامتها نوازش میفرماید تکذیب می‌کنید و بروایت سعید بن جبیر رفرف بمعنی ریاض جنت و مرغزارهای آنست و از
ابن عباس مجالس آن و یا وساده و یا نوعی از بساط که غریب و عجیب است و درین مقام اسم جنس است و در مجاهد بمعنی دیباج و
بمذهب حسن اسم جمیع بساطها و خلیل گفته که هر جلیل است از عبقری گویند خواه جامه یا غیر آن تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ بزرگست اسم پروردگار تو
از حیثیت دلالت آن بر ذات [illegible] سبحانه و هر گاه اسم وی بجهت دلالت آن بر ذات وی متصف بصفت عظمت و بزرگی باشد
پس بزرگی ذات در چه مرتبه خواهد بود و [illegible] بعضی تفاسیر چنین تفسیر کرده‌اند که بزرگست پروردگار تو پس طلب برکت کنید در امری بذکر او سبحانه
[illegible] شد که در هر کار بزرگی که در آن ابتدا بنام خدا نکنند آن کار ابتر شود و بآخر نرسد و یا اسم او سبحانه منزهست از بدی
و [illegible] گفته‌اند که جمیع نامهای او سبحانه اسماء حسنی‌اند ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ خداوندی که او راست ثابت جمیع صفاتی که مستلزم
کمال ذات اوست سبحانه و مبراست از هر صفتی که موجب نقص عظمت و کبریای اوست و نزد اهل تحقیق جلال اشاره بصفات قهریست
و اکرام عبارتست از اوصاف لطفیه پس ذی الجلال والاکرام جامع جمیع صفات او سبحانه باشد

سورة الواقعه وهی سبع و تسعون آیة

ابی بن کعب از حضرت رسول صلعم روایت کرده که هر که سوره واقعه بخواند در نامه اعمال او بنویسند که او از غافلان نیست و از مسروق
روایتست که هر که خواهد بداند نبای خلق اولین و آخرین و نبای اهل جنت و نار و نبای دنیا و آخرت را باید که قرائت سوره الواقعه کند و
مرویست که عثمن بن عفان بعیادت عبد الله مسعود رفت در مرض وی و باو گفت که از چه شکایت داری گفت از گناهان خود گفت چه آرزو
داری گفت رحمت پروردگار خود گفت طبیبی بیاورم تا علاج تو کند گفت طبیب مرا بیمار ساخته گفت عطیه تو انعام کنم جواب داد که وقتی که
احتیاج بود مرا منع عطا میکردی اکنون که از آن مستغنی‌ام [illegible] گفت بدختران تو عطیه بدهم گفت ایشانرا احتیاجی نیست زیرا
سوره الواقعه را بایشان تعلیم کرده‌ام و بقراءت آن مداومت میکنند و از رسول خدا صلعم شنیدم که هر که در شب این سوره بخواند
هرگز درویش نگردد و عیاشی بحدیث مرفوع از ابو جعفر صلوات الله علیه روایت کرده که هر که در شب سوره الواقعه تلاوت کند پیش از آنکه
[illegible] ثواب کند خدا که بخدا ملاقات کند روی او چون ماه شب چهارده باشد و ابو بصیر از ابو عبد الله علیه السلام نقل کرده که هر که در شب جمعه این سوره بخواند

حق تعالی او را دوست خود کرداند و محبت او را در دل جمیع خلایق اندازد و هرگز در دنیا درویشی نه بیند و از آفات و بلیات دنیویه محفوظ باشد و
از رفقای حضرت امیر المؤمنین علیه السلم باشد و چون حضرت عزت ختم سوره الرحمن نمود بصفات حسنه افتتاح این سوره نیز بصفت قیامت نموده
تا مثل و نظیر یکدیگر باشند و فرموده که بسم الله الرحمن الرحیم اذا وقعت الواقعة یاد کنید چون واقع گردد
ساعت واقع شونده مراد قیامت یعنی چون حادث شود قیامتی که محقق الوقوع است و ناچار است از واقع شدن آن لیس لوقعتها کاذبة
نیست و نباشد در حین واقع شدن آن نفسی که دروغ گوینده باشد بر خدای تعالی یا تکذیب کننده باشد قیامت را چنانکه الحال نفوس کاذبه مکذبه
زیرا که در آن روز هر نفسی مؤمن صادق و مصدق باشد و یا جهت واقع شدن هیچ نفسی نیست که کاذب آن باشد در نفس الامر بلکه هر که از او
خبر میدهد صادق است پس بجهت تقریر عظمت و شداید آن روز میفرماید که خافضة یعنی ... زننده است قوم
که در دنیا مرتفع باشند رافعة برآورنده و بلند کردانده است جمعی را که درین عالم منخفض باشند ... وقوع واقعات عظیمه
شدیده بعضی مردمان منخفض میکردند بنوازل وضیعه و برخی دیگر مرتفع می شوند بمراتب رفیعه و مراد آنست ... روند ...
خافض اشقیاست باسفل السافلین از روی عدل و رافع سعداست باعلی علیین از روی فضل پس در آن روز اهل سعادت و نفاق
باشند بنوازل متضع و ارباب اخلاص و وفاق مرتفع بدرجات عالیه در آن روز سموات مرتفعه میل بسقوط کنند و کواکب مکدره منتشر گردند
و جبال از اماکن خود روان گشته مانند سحاب جاریه در جوف هوا مرتفع و منتشر شوند و ارضین از جای خود متزلزل شوند کقوله اذا رجت
الارض رجا یعنی یاد کنید چون بسیار جنبانیده شود زمین جنبانیدنی سخت بران وجه که جمیع بناها و کوهها که فوق آن باشند منهدم گردند
و همه مردمان که بر روی او باشند بسمت فنا بیرون روند و همه مردگان از قبور بیرون افتند و بست الجبال بسا و ریزه ریزه و پاره پاره شوند
کوهها ریزه شدنی یا رانده شوند از اماکن خود فکانت هباء پس شوند مثل غباری که دیده میشد و باشد شعاع شمس وقتی که از روزنه تابد
منبثا پراکنده و منتشر گشته از امیر المؤمنین علیه السلم منقولست که کوهها در آن روز مانند گردی شوند که از سم چهارپایان خیزد
وکنتم ازواجا ثلثة و باشید شما ای مکلفان در آن وقت ... که هر صنفی بر مرتبه خود فاصحاب المیمنة ما اصحاب
المیمنة پس یاران دست راست چه اند یاران دست راست استفهام برای تعجب است و آنها جماعتی اند که در وقت اخراج ذریت از صلب
آدم بر دست راست وی بودند یا گروهی که در روز قیامت نامه اعمال بدست راست ایشان دهند یا گروهی که جای ایشان بریمین عرش باشد
چه در روایت ثابت گشته که جنت بر دست راست عرش است و یا کسانی که با یمن و برکت باشند و اصحاب المشئمة ما اصحاب المشئمة

واصحاب

و اصحاب دست چپ چه اند اصحاب دست چپ درین مقام استفهام بجهت تعجب است از دناءت حال و شامت مآل ایشان پس آنها اصحاب منزلت
دنیه اند چنانکه عرب میگوید که فلان منی بالشمال و در وقتی که وصف کسی کنند بصفت دناءت و این بواسطه آنست که ایشان بشمال پس مراد با صحاب
شامه اصحاب شوم اند چه اشقیا بسبب کفر و معصیت شوم و نامبارک اند بر نفسهای خود و از ابن عباس مرویست که ایشان جمعی اند که بوقت
اخراج ذریت در جانب شمال آدم بوده اند یا گروه که نامهای اعمال بدست چپ ایشان دهند یا آنانکه جای ایشان بر شمال عرش باشد چنانکه
در اخبار وارد شده که دوزخ در جانب چپ عرش باشد و بعد از آن وصف صنف سیوم میکند والسابقون و پیشی گیرندگان بایمان و طاعت
بعد از ظهور حق بدون مکث و تامل ... کسانی که حال ایشان بر تو واضح و مآل ایشان بر تو لایحست پس احتیاج به بیان احوال
ایشان نباشد و یا آنانی اند که ... و طاعت پیشی گیرند کانند برا قوام خود بر نیل ثواب و رحمت و پیش روان بر حول جنت باعظم کرامت
و اعلای مرتبت و بعضی گفته اند که سابق کسی است که در صدا اثت سن بفعل خیر اقدام نماید و بر آن مداومت کند تا از دنیا بیرون رود و صاحب یمین
شخصی است که در اوایل ... معصیت باشد و خطیت و طول غفلت و بعد از ان تایب شود و صاحب شمال آنکه از اول عمر تا آخر بفسق و فجور
اشتغال نماید و نزد ابن عباس مراد جمعی اند که بهجرت سبقت کرده اند بر غیر خود از امیر المؤمنین علیه السلم مرویست که ایشان جمعی اند که پیشی گرفته اند
بصلوات خمسه و بیشتر از همه کس افتتاح به تکبیر اولی آن نموده و نزد بعضی مراد پیشی گیرند بحضرت رسالت صم و آن انبیا یا اهل قران یا آنکه بدو قبله نماز گذارده باشد
و ابن کیسان گفته که مراد سبقت بر جمیع مامورات الهی و یا سبقت در استفاده علوم و فضایل کمالات و شبهه نیست در آنکه جامع این همه سوابق
ذات عالی صفات حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه است اما سبقت او باسلام و ایمان جمیع علما را اتفاقست در آنکه از رجال اول شخصی که تصدیق
حضرت رسالت پناه صم نمود و بوی ایمان آورد آنحضرت بود و از زنان اول کسی که بوی ایمان آورد خدیجه کبری بود و ابو ذر غفاری از حضرت رسول صم
روایت کرده که آنحضرت خطاب بامیر المؤمنین ع کرده گفت ای علی تو اول کسی که ایمان آورده بمن و اول کسی که در روز قیامت با من مصافحه کند
تو باشی و توای صدیق اکبر و فاروق اعظم که تفریق کنی حق را از باطل و تو یعسوب مسلمانانی ... فاسقان و اما دلیل سبق وی در نماز قول
رسول است صم که ملایکه مدت هفت سال صلوات فرستادند بر من و علی زیرا که در آن مدت نماز هیچکس از زمین مرتفع نشد مگر از من و علی و اما سبق او
در جهاد بر هیچکس پوشیده و پنهان نیست و باجماع جمیع امت کسی که ... قبله با حضرت رسول صم نماز گذارد او بود و معدودی چند از تابعان او و اما
وفور فضل وی همین قدر کافیست که فرمود سلونی ما دون العرش مرویست که روزی اوصاف کمالات امیر المؤمنین ع را از عبد الله عباس پرسیدند
فرمود چه گویم کسی که امیر المؤمنین یکی از ثقلین است که حضرت رسول صم در حین وصیت فرموده که انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی

وسابق بود بر همه کس بتصدیق نمودن بتوحید و نبوت و نماز گذارد با حضرت رسول صلعم بدو قبله که بیت المقدس و کعبه معظمه است و دو بار
بیعت نمود با پیغمبر که آن بیعت العقبه و بیعت الشجره است و دو بار آفتاب برای او برگردانیده شد بعد از آنکه غروب کرده بود و دو نوبت
تیغ برهنه کرد اول برای تنزیل و دوم برای تاویل و خداوند دو کرت بود بر مثل او در آیه عجیبه و علامت غریبه مثل ذو القرنین است و بعد از آن
ابن عباس فرمود که این شخص که بنعوت مذکوره منعوت است و بصفات مزبوره موصوف مولای منست علی بن ابی طالب ع و از ابو جعفر علیه السلم
منقول است که سابقان چهارند هابیل مقتول که پسر آدم است و حزبیل که مؤمن آل فرعون است و حبیب نجار که مؤمن آل یس است و علی بن ابی طالب ع
که وصی سید المرسلین است و احمد حنبل در مسند خود از ابی لیلی روایت کرده و او از پدر خود و او از سید انبیا صلوات الله علیه و آله که فرموده
صدیقان سه کس اند یکی مؤمن آل یس که حبیب نجار است و دیگری مؤمن آل فرعون که حزبیل است و سیم علی بن ابی طالب ع و او افضل ایشانست
و ثعلبی نیز در تفسیر خود آورده باسناد از عبد الله عباس که او فرموده که من از علی بن ابی طالب ع شنیدم که میفرمود منم بنده خدا و برادر حضرت
مصطفی و صدیق اکبر و هر که بغیر من باین کلمه تلفظ نماید دروغگوست و مفتری پس غیر مرا این دعوی ... من هفت سال بر همه خلفا آن
سبقت نموده ام و ایمان بحضرت رسالت پناه آورده ام و با آنحضرت اقتدا نموده نماز گذارده ام و دیگران بعبادت اصنام مشغول بوده اند
و پرستش او ثان میکرده اند و حافظ ابو نعیم اصفهانی در کتاب روایات خود آورده باسناد از مسلم بن احمد بن مسلم دهان از ظهیر که او گفت
پدرم جد داد از سدوا و از ابی مالک و او از ابن عباس که او فرمود از حضرت رسالت صلعم شنیدم که سابق این امت در ایمان علی بن ابی طالب است
و اخطب خوارزمی که یکی از اعاظم علمای اهل سنت است در کتاب اربعین حدیث روایت کرده باسناد از انس بن مالک که او گفت من از پیغمبر صلعم
شنیدم که فرمود چون روز قیامت شود علی بن ابی طالب علیه السلم را باین هفت نام آواز کنند که یا صدیق یا والی یا عابد یا هادی یا مهدی
یا فتی یا علی مُر اَنتَ وَشیعتُكَ الی الجنة یا علی بگذر تو با شیعه و دوستان خود بسوی بهشت ... سابقان در روز قیامت بمرتبه اعلی و درجه
قصوی باشند و در خبر است که چون یکی از ... ... آید از روی او چندان نور بتابد که اهل بهشت از آن متحیر شده
فرو مانند و بدانند که او از سابقانست پس حق ... از علو رفعت و ... او خبر میدهد که اُولٰئِكَ الْمُقَرَّبُونَ آن گروه سابقان اند نزدیک
گردانیده شده از روی درجه و مرتبه یعنی ایشان در اعلای درجات ... نزدیک بعرش خدا است فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ در بوستانهای
با انواع نعمت و کرامت یعنی ایشان در اعلای درجات جنان و ارفع مراتب آن خواهند بود و این سابقان که متصف باین صفات
ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ گروهی بسیار اند از پیشینیان یعنی از امم انبیای سابقه از آدم تا حضرت خاتم صلعم وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ

گروهی اندک از پسینیان یعنی از امت محمد صلعم حاصل که سابقان امم ماضیه بیشتر از سابقان این امتند و این آیه مخالفت ندارد بقول پیغمبر صلعم
که امت من از سایر امم بیشتر باشند و مردمانی که تابع من باشند در قیامت زیاده از مردمان دیگر باشند زیرا که جایز است که سابقان این امت
اندک باشند و تابعان این امت بیشتر از تابعان امم ماضیه و نیز منافات ندارد بقوله تعالی ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَثُلَّةٌ مِنَ الْآخِرِينَ زیرا که مراد باین هر دو
گروه اصحاب یمین اند نه سابقان عَلَىٰ سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ باشند بر تختهای بهشت که بافته باشند از زر و مشک و در و یاقوت و زمرد و جوهر
و مرصع بانواع جواهر یا نزدیک یکدیگر نهاده شده و بیکدیگر پیوسته مانند تداخل حلقهای زره در یکدیگر و از ثعلبی مرویست که طول هر سریری
سیصد گز باشد و چون ساب ... بالای آن روند پست شود و فرود آورد تا ایشان پا بر او نهند و قرار گیرند و بعد از آن باز بجای خود
رود پس ایشان باین هیات ... مذکوره باشند مُتَّكِئِينَ عَلَيْهَا مُتَقَابِلِينَ در حالی که تکیه زدگان باشند بر آن تختها
برابر یکدیگر قرار گرفته یعنی ... هر دو بنگریستن در قفای خود تا بدیدار یکدیگر مسرور شوند و انس گیرند يَطُوفُ عَلَيْهِمْ
طواف کنند و گرد بر آیند برایشان برای خدمت وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ کودکان جاوید ماندگان بر هیات کودکی با کمال صباحت و طراوت
چه خدمت صغار بهتر است از خدمت کبار و بروایت ابن جبیر از خلده مشتق است بمعنی گوشواره یعنی کودکان آراستگان باشند
بگوشوارهای زرین برای خدمت بهشتیان و از امیر المؤمنین ع مرویست که آنها اولاد اهل دنیا باشند که مر ایشان را حسناتی نیست
تا بآن مثاب شوند و سیأتی نیز ندارند تا بآن معاقب گردند و از سلمان رضی الله عنه نقل است که ایشان اطفال مشرکانند که بخدمت اهل بهشت
نامزد باشند و بر هر تقدیر ایشان طواف کنند اهل بهشت را بِأَكْوَابٍ بکوزهای بی دسته و لوله وَأَبَارِيقَ و ابریقهای که دسته و لوله
داشته باشند وَكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ و بجامها از شراب جاری بهشت یا خمر صافی و پاک چون آب زلال که از زیر عرش نابع شود و
بروی زمین جاری گردد لَا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا درد سر نگشند بسبب شرب آن یعنی آن شراب را خمار نباشد تا موجب صداع شود وَلَا
يُنْزِفُونَ و نه آنکه بی عقل و بیهوش شوند از آن ... زایل گردد آن شراب ... شود وَفَاكِهَةٍ مِمَّا يَتَخَيَّرُونَ و بانواع میوها
از آنچه اختیار کنند و برگزینند وَلَحْمِ طَيْرٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ و ... که بهترین گوشتها ست از آنچه آرزو کنند یعنی بر وجهی که مشتهی
طبع ایشان باشد جوشیده یا بریان مرویست که هرگاه اهل بهشت ... کنند حق تعالی گوشت مرغ بریان و پخته برای ایشان
خلق فرماید تا احتیاج بذبح و طبخ نباشد و از ابن عباس منقول است که هر مرغی که در خاطر ایشان ... در نظر ایشان در آید بر همان
مثالی که آرزوی ایشان بوده باشد ابو سعید خدری از حضرت رسول صلعم روایت کرده که در بهشت مرغان پرواز کنند که هر کدام هفتاد هزار پر دارند

و هر وقت که مؤمن میل طعام کند یکی از آن مرغان بیاید و بر خوان او افتد و پس [illegible] از هر نوع که خواهد بیرون آید از شیر سفیدتر و از مشک خوشبوتر و از عسل شیرین‌تر که هیچ لون دیگر نماند بعد از آن بپرواز درآید و بدرختان بهشت نشیند وَحُورٌ عِينٌ و نیز بر ساقیان طواف می‌نمایند در جنت برای خدمت زنان سفیداندام کشاده چشمان یا سفیده چشم ایشان در نهایت سفیدی باشد و سیاهی آن در حد نهایت سیاهی و در غایت لطافت و صفا باشند كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ مانند مروارید پوشیده شده در صدف که غبار از دست اغیار و دست اغیار بر او نرسیده باشد ابو امامه از رسول صلعم روایت کرده که در بهشت هیچ مؤمن نباشد مگر او را هفتاد و دو زن باشد از حور العین از عبدالله مسعود روایتست که از رسول صلعم شنیدم که نوری در بهشت بدید آید اهل جنت [illegible] این چه نور است گویند روشنی دندان حوریست که در روی شوهر خود خندیده و مجاهد گفته که حور را بجهت آن حور گویند که حیران ما[illegible] و حیرت این کرامتها با ایشان کرامت فرماید جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ جهت پاداش دادن ایشان بسبب آنچه بودند [illegible] از اعمال صالحه لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا نشنوند در بهشت سخن بیهوده که فایده بران مترتب نشود و یا آنکه زیاده سود [illegible] بر شرب آن چنانکه در شرب دنیا می‌باشد وَلَا تَأْثِيمًا و نه نسبت دادن باثم یعنی سخنی که گفتن آن موجب گناه باشد چون فحش و دشنام إِلَّا قِيلًا مگر این قول سَلَامًا سَلَامًا یعنی در آنجا استماع کنند که عبارتست از وارستگی غم و اندوه و حصول دوام نعمت و بعد از ذکر احوال سابقان حال اصحاب یمین میفرماید که وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ و یاران دست راست چه اند یاران دست راست این تعجبست از بزرگی مرتبه ایشان معظم و مکرم باشند فِي سِدْرٍ مَخْضُودٍ در زیر درخت کنار بی خار از مقاتل منقولست که چون اهل اسلام نظر کردند که آن وادی ایست از طایف مشتمل بر درختهای سدر گفتند چه بودی که ما را مثل این [illegible] این آیه آمد که اهل بهشت را سدر بی خار وَطَلْحٍ مَنْضُودٍ و درخت مورد یا درخت ام غیلان که شکوفهای بسیار بغایت [illegible] دارد که بر هم پیچیده باشد میوهای آن نیز پایین تا بالای آن همه میوها یا شکوفه باشد [illegible] نمایان [illegible] ال است که طلح بهشت درختیست مانند طلح لیکن میوهای آن شیرین‌تر از عسل است و تخصیص این دو [illegible] نزد اعراب قرب این دو درخت بیشتر است انس ایشان بآن زیاده‌تر وَظِلٍّ مَمْدُودٍ و سایه کشیده و گسترده شده که هرگز کم نشود و زایل نگردد بلکه همیشه ثابت باشد و هر چیزی که منقطع نشود ممدود می‌گویند و در خبر است که در بهشت درختان باشند که سوار تندرو در مدت چند سال از زیر سایه آن بیرون نتواند رفت و در روایت آمده که جمیع اوقات بهشت چون بامداد روزهای تابستان باشد که نه گرم است و نه سرد مراد سایه [illegible]

دروغ در آن نشنوند یا در شرب خمر سخنان بیهوده نگویند و سوگند هم

وَمَاءٍ مَسْكُوبٍ و آب ریخته شده یعنی آبی که از جنت [illegible] بوستانهای دیگر روان شود یا آبی که [illegible] در بهشت جاری که [illegible] بروفق مدعای بهشتیان در کمیت و کیفیت یا آبی که دایم جاری باشد و هرگز منقطع نشود یا ریزند در شیرابهای ایشان و ممزوج کنند یا بجهت آشامیدن ایشان در آنها ریزند مرا حبیب داود گفته که مرا برادری بود که حرمت مادر خود نیکو داشتی چون فوت شد او را در واقعه دیدم گفتم ای برادر مدتیست که ندانم توجه حال داری و در کجایی گفت فی سدر مخضود و طلح منضود و ظل ممدود و ماء مسکوب وَفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ و میوهای بسیار از هر جنسی که باشد لَا مَقْطُوعَةٍ و نه بریده شده و فانی گشته یعنی در هیچ زمان انقطاع نیابد بخلاف میوهای دنیا که فصلی باشد دون فصلی وَلَا مَمْنُوعَةٍ و نه منع کرده شده بخلاف میوهٔ دنیا که در بساتین و حظایر حفظ آن میکنند و از مردمان منع می‌نماید از حضرت [illegible] منقولست که هیچ میوه از درخت بهشت نچینند مگر آنکه در موضع آن دو مثل آن رویده شود وَفُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ و گستردنیهای گذاشته شده برای استراحت یعنی رفیع القدر یا بر بالای یکدیگر نهاده شده باشد از ارتفاع مرویست که ارتفاع آن [illegible] باشد و در حین ارادهٔ جلوس منخفض شود تا بران نشینند و امیرالمؤمنین ع فرموده که معنی آنست که فرشهای برداشته شده بر بالای سریرهای افکنده و بقول بعضی کنایه است از زنان چه عرب زوجه را فراش میگوید إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ بدرستی که ما ابتدای بسبب ولادت آفریدیم زنان را إِنْشَاءً آفریدنی مراد باین زنان دنیا اند که او سبحانه اعاده نماید ایشان را در روز معاد و نزد بعضی مراد حور العین که بی ولادت در بهشت مخلوق شده اند فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا پس گردانیدیم آنها را دختران دوشیزه یعنی هرگاه که ازواج نزد آنها روند ایشان را بکر یابند عُرُبًا دوستان و شوهران خود با غنج و دلال و ناز و شیرین سخن أَتْرَابًا همه سی و سه ساله و شوهران نیز باین سن و در حدیث آمده که اهل بهشت به بهشت درآیند همه امرد باشند و سفیداندام و جعد موی در سن سی و سه سال و ابو هریره از رسول صلعم روایت کرده که ایشان سی و سه ساله باشند بر طول آدم شصت گز بالا و هفت گز پهنا و خدا ایشان را بصورتی زیباتر و نیکوتر آفریده باشد بر وجهی که یکدیگر را [illegible] شناخت و در تبیان آورده که صفیه را چون بهشت آیند باین سن رسانند و شوهر دهند و عجوزه را نیز [illegible] یعنی اگر در دنیا [illegible] داشته باشد او را بیکی از اهل بهشت دهند و اگر شوهر داشته باشد و شوهر او از اهل بهشت نباشد چون آسیه که زن فرعون بود او را بیکی از بهشتیان دهند و اگر زوج او بهشتی باشد با او زنی دارند و اگر زیاده از یک شوهر داشته باشد و بهشتی باشند او را بزوج آخرین باز دهند ام سلمه از پیغمبر ص روایت کرده که اینها زنانی باشند که قبض ارواح آنها شده در حالتی که پیر بوده باشند و موی سفید شده و [illegible] چرک دیده چشم آنها نشسته

حق تعالی آنها را بعد از پیری هم سال هم سازد بر وجهی که در استوار بریک ولادت باشند و هر گاه شوهران پیش ایشان آیند ایشانرا بکر یابند چون
عایشه این قول شنید گفت وا وجعاه مراد او وجعی بود که در حین ازاله بکارت سانح میگردد آنحضرت فرمود در اینجا وجعی و دردی نباشد و در آن
آمده که رسول صلعم عجوزه را دید که نزد عایشه نشسته بود پرسید که این عجوزه کیست گفت از جمله خالات منست حضرت فرمود خبر دهید او را که هیچ عجوزه
در بهشت نرود زن بگریست و برگشت حضرت فرمود او را خبر دهید که در آن روز پیر نخواهد بود بلکه همه را خلعت جوانی بپوشانند و با حسن و بهی مطرز
سازند و ببهشت در آرند پس این آیه تلاوت فرمود حاصل میفرماید که ما زنان بهشت را باین صفات ساختیم لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ برای اصحاب
دست راست ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ که گروهی اند از پیشینیان وَثُلَّةٌ مِنَ الْآخِرِينَ و گروهی از پسینیان از حضرت رسول صلعم مرویست که
از آدم یک ثلث است و از من تا قیامت یک ثلث و ثلث من تمام نشود مگر باین سیاهان که در بیابان اشتر میچرانند هر گاه گویند لا اله الا الله
محمد رسول الله باشند و از اینجا معلوم میشود که هیچکس از امت مرحومه مخلد در دوزخ نخواهد بود و نیز در حدیث آمده که امید دارم که از شما نصفی
اهل بهشت باشید و قبل ازین گذشت که اهل بهشت صد و بیست صف باشند هشتاد از ان امت من است ابن مسعود روایت کند که شبی با رسول الله علیه و آله و سلم
بودم و آنحضرت اخبار امم ماضیه میفرمود چون مجلس تمام شد برخواستیم و هر یک بخانه خود رفتیم روز دیگر آنحضرت فرمود که دوش پیغمبران و اتباع ایشانرا
بر من عرض کردند بعضی از انبیا را دیدم که امت بسیار داشت و برخی دیگر کمتر از آن و بعضی دیگر زیاده از کسی نداشتند و جمعی را یک کس بیش نبود
و گروهی دیگر را هیچ امت نبود و پیغمبری را دیدم که می آمد با امت بسیار که از کثرت ایشان متعجب شدم و گفتم خداوندا این کدام پیغمبر است خطاب رسید
که این برادر تو موسی بن عمران است و اینها بنی اسرائیلند گفتم بار خدایا امت من کجایند فرمود که بدست راست خود نگر چون نگاه کردم صحرای مکه را
دیدم که چندانکه چشم کار کند مردمان بودند گفتم خدایا اینها کیستند ندا آمد که ایشان امتان تواند راضی شدی یا نه گفتم بلی راضی شدم فرمود که
بجانب چپ خود نظر کن چون نگاه کردم از کثرت ایشان افق آسمان پوشیده بود گفتم اینها کیستند فرمود که اینها نیز امت تواند خوشنود شدی
گفتم آری خوشنود شدم بعد از ان فرمود که در میان ایشان هفتاد هزار کس باشند که بی حساب ببهشت روند عکاشه بن ابی محصن بن ابی اسد بر خواست
و گفت یا رسول الله دعا کن که من از ایشان باشم حضرت فرمود اللهم اجعله منهم دیگری همین التماس کرد آنحضرت فرمود که عکاشه بر تو سبقت کرد
درین التماس عبد الله مسعود گفت یا رسول الله کاش ما دانستیم که این هفتاد هزار آنانند که بر اسلام زادند و بران ایستادند فرمود نه چنین است بلکه
آنانند که دزدی نکنند و بر خدای توکل نمایند پس فرمود امید میدارم که امت تابع من ربع اهل بهشت باشند ما تکبیر گفتیم فرمود امید دارم که ثلث
اهل بهشت باشند ... باز گفت امید دارم که نیمه اهل بهشت باشند بعد از ان این آیه نازل شد که ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَثُلَّةٌ مِنَ الْآخِرِينَ وَأَصْحَابُ

الشمال

الشِّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ و اصحاب دست چپ چه اند اصحاب دست چپ این تعجب برای ذلت و خواری ایشانست یعنی در آن روز در نهایت خواری
و رسوائی باشند فِي سَمُومٍ در بادی بنهایت گرم که حرارت آن در منافذ مشام ایشان نفوذ کند وَحَمِيمٍ و در آبی گرم که حرارت آن غیر متناهی باشد
وَظِلٍّ مِنْ يَحْمُومٍ و در سایه از دود که در غایت سیاهی باشد و در تبیان گوید که چون حرارت سموم در اجساد و اکباد ایشان اثر کند پناه جویند
بجحیم چنانکه در اینجا کسان در دنیا آب طلبند و چون در جحیم افتند از حرارت بیشتر متأذی گردند و پناه برند بسایه از دود ظلمانی و گویند یحموم کوهی است
در میان آتش که دوزخیان بسایه آن پناه برند و گفته اند که آن آتشی سیاه است چه آتش دوزخ و اهل آن و لباس ایشان و هر چه در آن باشد همه سیاه باشند
لَا بَارِدٍ خنک نیست آن سایه مانند سایه های دیگر که بآن استراحت یابند وَلَا كَرِيمٍ و نه سود رساننده و راحت بخشاینده مر کسانی را که بآن
ملتجی شوند پس در بیان علت این تعذیب میفرماید که إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که ایشان بودند در دنیا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ پیش ازین بناز و نعمت
پرورده شدگان مراد تنعم ایشانست بمحرمات و اتباع شهوات که باز دارنده ایشان بود از تفکر در امور حقه و امتثال اوامر و اجتناب نواهی
وَكَانُوا يُصِرُّونَ و بودند که اصرار میکردند در قیام نمودن عَلَى الْحِنْثِ الْعَظِيمِ بر گناه بزرگ و از ان تایب و نادم نمی شدند مراد از ان
شرکست یا سوگند بدروغ به آنکه حشر و نشر نخواهد بود یا جمیع کبایر موبقه وَكَانُوا يَقُولُونَ و بودند که میگفتند بر وجه انکار أَئِذَا مِتْنَا
آیا وقتی که بمیریم وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا و گردیم خاک و استخوانهای بی گوشت و پوست أَئِنَّا لَمَبْعُوثُونَ آیا ما برانگیختگانیم از
قبرها و زنده شدگان أَوَآبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ آیا برانگیخته شوند پدران پیشین ما که خاک گشته اند و اجزای بدن ایشان هیچ باقی نمانده
قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ بگو ای محمد در جواب ایشان بدرستی که جمیع پیشینیان از آبای شما و غیر آن وَالْآخِرِينَ لَمَجْمُوعُونَ و همه پسینیان از شما
و غیر شما هر آینه جمع کرده شدگان و مجموع محشور گشتگانند إِلَى مِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ بسوی هنگام موقت و محدود شده است در دنیا با که
روز بیست معلوم نزد خدای تعالی مراد روز قیامت است ... آن و مرجع همه منتهی آنست یا فراهم آورده شدگانند در قبرها برای میقات حشر که روز معلوم است
پس بر سبیل توبیخ خطاب باهل مکه میکند و امثال ایشان ثُمَّ إِنَّكُمْ پس بدرستی که شما در آن روز أَيُّهَا الضَّالُّونَ الْمُكَذِّبُونَ ای گمراهان طریق
تکذیب کنندگان بعث و نشور لَآكِلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زَقُّومٍ هر آینه خورندگانید از درختی که آن زقوم است یعنی بعد از بعث شما را
از میوه آن درخت بخورانند فَمَالِئُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ پس پر کنندگان باشید از ان درخت شکمها را جهت شدت جوع که داشته باشید
فَشَارِبُونَ عَلَيْهِ پس آشامندگان باشید بر بالای میوه آن درخت که خورده باشید مِنَ الْحَمِيمِ از آب ... در نهایت گرمی بسبب کثرت تشنگی
مرویست که عذاب جوع بر دوزخیان گمارند تا شکمهای خود را از زقوم پر سازند بعد از آن تشنگی بر ایشان غلبه کند حمیم بر ایشان عرض کنند

بسیاری ازان بیاشامند کما قال فَشَارِبُونَ شُرْبَ الْهِيمِ پس آشامندگانید از حمیم مانند آشامیدن شتران بسیار تشنه که تنها آب نیابند
و آن مشتق از اهیم است و آن شتریست که بعلت هیام مبتلا باشد و هیام بضم ها دردیست شبیه باستسقا که شتر را عارض میشود و هر چند آب میخورد
سیر نمیشود و بهلاک میگردد بعد ازان از خطاب بغیبت التفات نموده بر سبیل تهکم میگوید هَٰذَا نُزُلُهُمْ يَوْمَ الدِّينِ این ماکول و مشروب
پیشکش ایشانست در روز جزا چنانکه ما حضر را که برای مهمانان حاضر سازند بعد ازان بتخصیص کفار میفرماید بر تصدیق بعث باین احتجاج که
نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ ما آفریدیم شما را در ابتدا و شما بآن معترفید فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ پس چرا باور نمیدارید آفرینش ما را در انتها چه بر همه ارباب
عقول و افهام واضح است که هر که بر بدء قادر باشد بر اعاده نیز توانا خواهد بود و بعد از بیان احتجاج تنبیه ایشان میکند بر وجه استدلال
بر بعث بقول أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ آیا دیدید آنچیز را که میریزید در رحم یعنی خبر دهید از آب نطفه که در رحم میریزید أَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ
آیا شما می آفرینید آن آب را بصورت و آنرا بحد انسان میرسانید أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ یا مائیم آفریننده آن آب و چون شما مقرید بانکه
خالق آن مائیم نه شما بر این وجه که فرزند میطلبید متولد نمیشود مگر بر وفق اراده و مشیت ما متولد [illegible] د پس ثابت شد قادر خواهیم بود بر اعاده
زیرا که اعاده بعد از بدء مشکل نیست بلکه اهون و اسهل است بعد ازان بیان قدرت کامله خود میکند در خلق بدء و اعاده و میگوید که
نَحْنُ قَدَّرْنَا بَيْنَكُمُ الْمَوْتَ ما بعد از آفرینش تقدیر کردیم در میان شما مرگ را یعنی مقدر ساختیم زمان فوت هر یک از شما را و قسمت آن
کردیم بر شما مانند قسمت ارزاق در اختلاف بر وفق مشیت ما پس اعمار شما نیز متفاوتست در طول و قصر و توسط وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ
و نیستیم ما از جمله پیشی گرفته شدگان یعنی هیچکس نتواند سبقت گرفت بر ما و غلبه نتواند کرد ما را عَلَىٰ أَنْ نُبَدِّلَ أَمْثَالَكُمْ بر آنکه تبدیل
شما کنیم بامثال شما وَنُنْشِئَكُمْ و بانکه دیگر باره بیافرینیم شما را فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ در صورتها و هیاتی که نمیدانید از مثل صورت میمون و خوک
و غیر آنها یا آنکه قدرت داریم بر آنکه اعاده کنیم شما را بهیات مختلفه یعنی کفار را در زشت ترین صورتی خلق کنیم و مؤمنان را در بهترین هیاتی
ملخص سخن آنست که قادریم بر خلق مثل شما و انشای شما در صورتی که معلوم و معهود شما نیست و چون هیچکس ما را عاجز نتواند ساخت درین
دو امر که خلق مماثل و غیر مماثلست پس هیچوجه عاجز [illegible] از اعاده شما [illegible] ازین جهت تاکید در باب صحت وقوع اعاده میفرماید که وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ
النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ و بدرستی که شما دانسته اید آفریدن نخستین را که انتقال نطفه است بعلقه و علقه بمضغه و مضغه بعظام و لحوم و اعصاب
و اوتاد و رباط و تصویر آن [illegible] نفخ روح در آن و شما مقرید که خالق آن مائیم فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ پس چرا یاد نمیکنید توانائی
ما را و آن استدلال نمیکنید بقدرت ما بر نشأه اخری چه هر که بآن قادر است ازین عاجز نتواند بود بلکه این اسهل ازان خواهد بود بجهت

حصول

الاولویت یا از حیثیت آنکه محفوظست از تغییر و تبدیل یا بآن اعتبار که معجزه حضرت نبویست و بر هر تقدیر این قرآن ثبت است
فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ در کتابی که پوشیده و نگهداشته است از غیر ملائکه مقربین مراد لوح محفوظست لَا يَمَسُّهُ مس نکند لوح را مگر
یعنی مطلع نشوند بر آنچه در وست إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ مگر پاکیزگان یعنی ملائکه مطهرند از دنس ذنوب و کدورات جسمانیه و اوصاف
ردیه و اخلاق سیئه و کلبی گفته که مراد سفره و برره اند و نزد بعضی این صفت قرآنست و معنی آنکه سزاوار نیست که مس قرآن
کنند الا کسی که پاک باشند از [illegible] از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام مرویست که مراد آنست که مس قرآن نکنند جماعتی
که غیر مطهر باشند از احداث صغری و کبری یعنی غیر طاهر که جنب و حایض و نفسا و سایر محدثین است مس قرآن جایز نیست و بنا
بر این خبر بمعنی نهی است و اگر نه کذب لازم آید چه غیر مطهر گاه هست که مس آن میکند و فقهای ما باین استدلال کرده اند بر آنکه مس
قرآن بر ذوی الاحداث حرام است [illegible] مرویست که صادق ع بولد خود گفت قرآن بخوان گفت وضو ندارم فرمود لا تمس الکتابة
و مس الورق یعنی نوشته قرآنرا مس مکن و ورق آنرا مس کن و هر گاه بی وضو را جایز نباشد پس جنب بطریق اولی و باقی اقوال
درین مقام از موافق و مخالف حواله بمطالعه منهج الصادقین است و ابن عطا فرموده که حقایق قرآن ندانند مگر آنانکه اسرار
ایشان بانوار عصمت پاک گردانیده شده باشد از انداز معصیت مراد پیغمبرانست و ائمه معصومین علیهم السلام و این قرآن عظیم
تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ فرو فرستاده شده است از نزد آفریدگار عالمیان و بعد از بیان شرافت و کرامت قرآن بر سبیل انکار
خطاب بکفار مکه کرده میفرماید که أَفَبِهَٰذَا الْحَدِيثِ آیا پس باین سخن که قرآنست أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ ای اهل مکه تهاون کنندگانید
مراد آنست که شما در تصدیق نمودن بقرآن ثابت قدم نیستید و رسوخ قلبی ندارید و یا خطاب باهل نفاق است یعنی منافقان
نزد مسلمانان دعوی میکنند که ایمان داریم بآن و چون با کفار [illegible] مداهنه میکنند و سخنان نرم که موافق خواهش ایشانست میگویند
وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ و میگردانید نصیب و حظ خود را ازین قرآن أَنَّكُمْ تُكَذِّبُونَ آنکه شما تکذیب کنید آنرا و لهذا آنچه در
قرآن بکار می آید شما بر عکس آن میکنید و خلاف آن مینمائید و ابن عباس چنین تفسیر کرده که [illegible] شکر بارانی که سبب روزی شماست
نه آنکه تکذیب کنید و گوئید که آن از جانب خدا نیست و نسبت میدهید آنرا بصعود و هبوط ستارگان و بعد ازان گفته که سبب آن بود که پیغمبر
با اصحاب بسوی [illegible] میرفت در راه تشنگی بایشان رسید و آب نیافتند و برسول شکایت نموده گفتند یا رسول الله تشنگی بر ما غالب شد و مشرف بر
هلاک شده ایم حضرت فرمود که اگر من دعا کنم و خدا باران فرستد شما خواهید گفت بطلوع فلان ستاره و بنوء فلان کوکب باران آمد

حصول مواد و تخصیص اجزاء و سبق مثال أَفَرَأَيْتُم مَا تَحْرُثُونَ آیا پس دیدید آنچه کشت میکنید یعنی خبر دهید از تخمی که در زمین می افکنید و
پنهان میکنید که أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ آیا شما میرویانید آن تخم در زمین افکنده را و نشو و نما میدهید أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ یا ما رویانندهٔ آنیم
و نشو و نما دهنده و آنرا بغایت خود رساننده و چون درین باب نزاع ندارید بلکه مقرید بزراعت ما پس چرا اندیشه نمیکنید تا بدانید که
آنکس که قادر باشد بر انبات زرع از حبهٔ صغیره و ایجاد حبوب کثیره از آن قادر خواهد بود بر اعادهٔ خلق بر آن نحو که بوده باشد ابوهریره
از حضرت رسول صلعم روایت کرده [illegible] باید که کسی از شما نگوید که حراثت نمودم زیرا که زرع عبارتست از انبات نبات و آن از فعل
حق تعالی است و حرث شق ارض [illegible] و القای تخم در آن و آن از فعل شماست لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا اگر خواهیم یعنی مصلحت ما تقاضا کند
خمس آنچه کشته اید آنرا درهم شکنیم و خشک گردانیم قبل از رسیدن آن فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ پس همه روز تعجب کنید از آن قضیه و بلیه یا پشیمان
گردید از تعبی که در حرث آن کشیده باشید و تأسف خورید از اخراجاتی که در آن کرده باشید و پیوسته بر سبیل تعجب و تأسف گویید
با یکدیگر که إِنَّا لَمُغْرَمُونَ آیا ما الزام کرده شده ایم بغرامت و خسارت آنچه انفاق کردیم یا هلاک شده ایم بسبب فوت روزی
و حفص إنا میخواند بطریق خبر یعنی البته ما تاوان زده ایم بعد از آن از این ترقی نموده گویید بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ بلکه ما محروم و بی بهره
مانده ایم از روزی و هیچ حظی و بخشی نداریم که اگر ما را حظی بودی این قضیه بر ما واقع نشدی أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ آیا پس دیدید
آبی را که می آشامید یعنی خبر دهید از آب شیرین لطیف که بجهت تسکین تشنگی و حفظ زندگی می آشامید أَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ آیا شما
فرو فرستاده [illegible] اید آنرا مِنَ الْمُزْنِ از ابر گویند مزن ابر سفید است که آبش شیرینتر است از آب ابرهای دیگر أَمْ نَحْنُ الْمُنْزِلُونَ
یا ما فرو فرستنده ایم آن آبرا لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ [illegible] خواهیم هر آینه گردانیم آن آبرا أُجَاجًا تلخ و شور که هیچکس آنرا نتواند آشامید
عشر فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ پس چرا شکر نمیکنید خدا را بر امثال این نعمتهای ضروریه و نیز بجهت استدلال بر قدرت خود میفرماید که أَفَرَأَيْتُمُ
پس دیدید النَّارَ الَّتِي تُورُونَ آتشی [illegible] خبر دهید از بیرون آ[illegible] أَأَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ
شَجَرَتَهَا آیا شما آفریده اید درخت آتش را که از شاخ [illegible] أَمْ نَحْنُ [illegible] یا ما پدید کننده و آفریننده ایم
در سورهٔ یس گذشت که اهل بادیه شاخی از شجر مرخ که مذکر میگویند و شاخی از شجرهٔ عفار [illegible] بهم می سایند و حق تعالی بقدرت
عالیهٔ خود از میان این دو شاخ سبز که آب از آن میچکد آتش بیرون می آورد و از اینجا میفرماید که [illegible] هیچکس این اسناد قدرت
نمیتواند داد پس باید که معترف شوید بقدرت ما بر آن و استدلال کنید از آن بانکه ما قادریم بر جمیع امور [illegible] بلکه آن بعث و نشور است

گفتند یا رسول الله این وقت تأثیر ستاره نیست تا سبب باران دهیم رسول صلعم دو رکعت نماز بگذارد و دعا کرد بادی برآمد و ابری پدید آمد
و باران عظیم بارید تا آنکه جمیع اودیه پر آب شدند و ایشان همه ظرفها و مشکها پر کردند حضرت مردی را دید که بقدحی آب بر میداشت
و میگفت این باران فلان ستاره است رسول صلعم فرمود که من میدانستم که شما بعضی چنین گویید پس حق تعالی این آیه فرستاده
اخبار آمده که سلیمان عبدالملک گفتند که بعضی از علوم نجوم بتو بیاموزیم تا از آن علم نیز بی نصیب نباشی گفت مرا از آن منع کرده اند
زیرا که از رسول صلعم مرویست که مخوفترین چیزی که بر امت می ترسم سه چیز است یکی ظلم کردن بر ائمهٔ هدی دوم تکذیب کردن سیم ایمان
بنجوم آوردن و بعد از آن بیان نفاق منافقان و تحذیر ایشان میکند بوده فَلَوْلَا پس چرا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلْقُومَ چون برسد روح بحلقوم
در وقت مرگ وَأَنْتُمْ حِينَئِذٍ تَنْظُرُونَ و شما آن هنگام مینگرید بحال محتضر از روی تحیر و نتوانید که چارهٔ آن کنید وَنَحْنُ أَقْرَبُ
و ما نزدیکتریم از روی علم و قدرت یا فرشتگان ما که موکلند بر قبض روح نزدیکتریم إِلَيْهِ مِنْكُمْ بآن محتضر از شما وَلَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ
ولیکن در نمی یابید ملکی را که قابض روح اند فَلَوْلَا إِنْ كُنْتُمْ پس چرا اگر نه آنید که هستید شما غَيْرَ مَدِينِينَ غیر جزا داده شدگان
در قیامت و یا غیر مقهوران و یا غیر ذلیلان تَرْجِعُونَهَا باز گردانید روح را بجای آن إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راستگویان در تعطیل
و اهمال خدای تعالی شما را در انکار حشر و نشر از [illegible] نقل کرده اند که این خطاب بجماعتی است که گفتند ما مرگ را از خود باز توانیم داشت
بتدبیر و علم طب حق تعالی بر سبیل توبیخ فرمود که اگر راست میگویید چرا چون جان [illegible] مرده رسید آنرا باز نگردانید بتدبیر و معالجه و
معلوم است که هیچ چاره ندارید در آن صاحب کشاف گفته که معنی آیه آنست که جحود و انکار شما در افعال خدا و آیات او بر وجهی است
که کتاب بشما انزال میفرماید میگویید که این سحر و افتراست و اگر ارسال رسول میکند میگویید که ساحرست و کذاب و اگر باران میفرستند
که سبب حیات شماست میگویید از تأثیر [illegible] ستاره است پس در اینحال مذهب شما راجع است باهمال و تعطیل پس چیست شما را
که رد روح نمیکنید ببدن بعد از [illegible] بگویم اگر شما صادقید در تعطیل امور و انکار در آنکه او سبحانه محیی و ممیت است و جز او
قادر نیستید بر این پس [illegible] از تقدیر مقدر حکیم است و از تدبیر مدبر علیم بعد از آن ذکر اصناف عباد کرده میفرماید که
فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ پس اگر باشد محتضر از نزدیک گردانیده شدگان بدرگاه ربانی یعنی از سابقان که از اصناف ثلثه
مذکوره اند فَرَوْحٌ پس مر او راست راحت از تکالیف دنیا و مشاق آن یا مر او راست رحمت که سبب حیات دایمی مرحوم است
یا با بقای هوائی که نفس از آن متلذذ شود و غم او زایل گردد و یا نجات از نار و عقوب در قبر بود یا در قیامت وَرَيْحَانٌ

نَحْنُ جَعَلْنَاهَا تَذْكِرَةً ما گردانیدیم آتش را یاد کردنی تا چون او را ببینید دوزخ را یاد کنید یا از جهت همه اسباب معایش بان متعلق کردیم
و شما را محتاج بآن ساختیم تا اگر اوقات نزد آن حاضر باشید و آنرا منظور داشته از آتش دوزخ متذکر شوید و یا آنکه این آتش را تبصره شما ساختیم
تا اهل بصیرت بدانند که هر که قادر است بر احداث آتش از درخت سبز تر حالی که متضمن اجزاء مایئه است که در کیفیت ضد آتش است هر آینه قادر
باشد بر تازه ساختن نهال وجود انسان بعد از خشکی و مردگی آن وَمَتَاعًا و گردانیدیم آنرا برخورداری یعنی سبب نفع گرفتن لِلْمُقْوِينَ
مر آنانرا که نزول کننده اند در بیابان خالی از آبادانی یعنی آنرا منفعت بسیار گردانیدیم و بنابر معنی اول اکتفا بذکر احد الضدین است از قبیل
سرابیل تقیکم الحر که مراد حر و برد است یعنی آتش را سبب انتفاع جمیع مردمان گردانیده ایم تا در تاریکی بروشنائی آن می نشینند و در غیر آن
از آن نفع میگیرند و چون امور مذکوره دال اند بر انعام منعم خلقان و علم و قدرت او بر عالمیان در عقب آن میفرماید فَسَبِّحْ بِاسْمِ
رَبِّكَ الْعَظِيمِ پس تسبیح کن بنام پروردگار خود که بزرگست یعنی ذات او را بپاکی یاد کن چه اطلاق اسم شیء و ذکر آن شیء است و در
روایت آمده که چون این آیه نازل شد پیغمبر صلعم فرمود که این را ذکر رکوع خود گردانید و گوئید سبحان ربی العظیم و بحمده بعد از آن بجهت
تاکید حقیقت قرآن که متضمن بعث و نشور است میفرماید که فَلَا أُقْسِمُ لای مزیده برای تاکید است یعنی البته سوگند میخورم براکه
بعد ازین مذکور میشود از حقیقت قرآن و بزرگواری آن و یا معنی آنست که سوگند نمیخورم در حقیقت قرآن زیرا که امر آن اوضح از
که احتیاج بقسم داشته باشد یا ذکر لا بجهت رد آنچیزی باشد که مخالف مقسم علیه است یعنی نه چنانست که کفار میگویند که قرآن سحر است
یا شعر یا کهانت بلکه سوگند میخورم بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ بمواضع وقوع ستارگان یعنی بمغارب و مساقط ستارگان و تخصیص مغارب
بجهت آنست که غروب دلیل زوال است و بزوال اثر استدلال تو انکرد بر وجود موثری که تاثیر او را زوال نیست یا آنکه ملائکه
در ینوقت عبادت معلوم است و یا جهت آنکه آن ... تا زمان قیام ... را نسبت و عرض نیاز محتاجان و نزول رحمت
برایشان و لهذا سوگند ... و بدرستی که آنچه خدای بآن قسم خورد هر آینه سو...
لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ ... و از ابن عباس نقل است که مراد مواضع وقوع آیات
قرآنست که نجم و متفر... یعنی با وقات نزول آن ... قسم آنکه إِنَّهُ بدرستی که آنچه حضرت رسالت بر شما
میخواند لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ ... قرآنیست بزرگوار و بسیار نفع و کثیر الخیر مشتمل است بر حصول علومی که در باب مصالح معاش
و معاد ضروریست یا ... عزیز است نزد حضرت عزت و ملائکه و مؤمنان و یا حافظ و قاری آن مکرم و معزز است و غافل آن معظم

دیگر مراد راحت روزی خوشبو یا ریحانی خستدم از ریاحین جنت که در حال موت نزد او حاضر سازند تا ببوید آنرا یا فوز رضوان
و از ابن زید منقولست که روح در قبر باشد و ریحان از سعادت وَجَنَّةُ نَعِيمٍ دیگر مراد است بوستان پر نعمت وَأَمَّا إِنْ كَانَ
اما اگر بوده باشد آن متوفی مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ از یاران دست راست فَسَلَامٌ لَكَ پس سلامتی از خوف و مکاره
مر تراست ای صاحب دست راست مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ از صاحب دست راست یعنی از برادران تو که سلام کنند بر تو یا سلامتی
تراست از جانب ملائکه ای آنکسی که از اصحاب یمینی و اول اشهر و اظهر است وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ و اگر باشد میت
از تکذیب کنندگان مر خدای و رسول او را و از منکران روز بعث الضَّالِّينَ و از گمراهان از طریق حق فَنُزُلٌ مِنْ حَمِيمٍ
پس مر او راست حاضر در قبر از آب گرم کرده در دوزخ وَتَصْلِيَةُ جَحِيمٍ و در آوردن در آتش سوزان و در روز قیامت
وضع تکذیب و ضلالت در مقام اصحاب شمال که مقابل اصحاب یمین است بجهت زجر ایشانست ازین افعال إِنَّ هَذَا
بدرستی که آنچه گفته شد درین سوره یا در شان این سه طایفه لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ هر آینه حقیقت ثابت از یقین یعنی درستی
و درستی آن از سر یقین است که هیچ شبهه در آن نیست اضافه حق بیقین با آنکه هر دو بیک معنی است جهت تاکید است
فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ پس تسبیح کن بنام پروردگار خود که بزرگست از آنکه اسناد شرک و نقص و فعل قبیح باو توان کرد
یعنی تنزیه کن او را بذکر نام خجسته فرجام او و از آنچه لایق عظمت و کبریای او نباشد یا نماز گذار بذکر پروردگار خود و عظمت خدا
عبارتست از آنکه هر چه غیر اوست قاصر است از ادراک ذات او تقدست اسماؤه سورة الحدید یا تسع و عشرون آیة
ابی بن کعب از سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم روایت ... که هر که سوره الحدید بخواند در نامه عمل وی ثبت کنند که او از آنکسی است که بخدا و رسول
ایمان آورده و از حضرت ابو جعفر عم روایتست که هر که سوره ... را ... کند پیش از آنکه بخواب رود نمیرد تا آنکه قایم صلوات الله علیه را
ببیند و چون از دنیا بیرون رود در جوار حضرت رسول صلعم باشد و از حضرت ابو عبدالله عم ... است که هر که در فریضه این سوره بخواند و بآن مداومت
نماید حق تعالی هرگز او را عذاب نکند و هرگز در مال و نفس او بدی نرسد و بدن او از جمیع خلل و آفات ... دور باشد تا آنکه چون حق تعالی
ختم سوره الواقعه بود بتسبیح افتتاح این سوره نیز بتسبیح کرده فرمود که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
سَبَّحَ لِلَّهِ تسبیح و تنزیه گفت مر خدای را از آنچه لایق کمال و شایسته جلال وی نیست از صفات نقص به پاکی و پاکیزگی یاد آورد او سبحانه را
مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از ملائکه و نجوم و شمس و قمر و غیر آنها وَالْأَرْضِ و آنچه در زمین است از حیوانات و نباتات و جمادات

نَحْنُ جَعَلْنَاهَا تَذْكِرَةً ما بر دانیدیم آتش را یادکردنی تا چون او را بینید دوزخ را یاد کنید یا از جهت همه اسباب معایش بآن متعلق کردیم و شما را محتاج بآن ساختیم تا اکثر اوقات نزد آن حاضر باشید و آنرا منظور داشته از آتش دوزخ متذکر شوید و یا آنکه این آتش را تبصره شما ساختیم تا اهل بصیرت بدانند که هر که قادرست بر احداث آتش از درخت سبز تر حالی آنکه منتقض اجزای مایئه است که در کیفیت ضد آتش است هر آینه قادر باشد بر تازه ساختن نهال وجود انسان بعد از خشکی و مردگی آن وَمَتَاعًا و گردانیدیم آنرا برخورداری یعنی سبب نفع گرفتن لِّلْمُقْوِينَ مر آنانرا که نزول کننده اند در بیابان خالی از آبادانی یعنی آنرا منفعت مسافران گردانید و بنابر منتهی اکتفا بذکر احد الضدین است از قبیل سرابیل تقیکم الحر که مراد حر و برد است یعنی آتش را سبب انتفاع جمیع مردمان گردانیده ایم تا در تاریکی بروشنائی آن می نشینند و در غیر آن ازان نفع میگیرند و چون امور مذکوره دالند بر انعام منعم خلقان و علم و قدرت او بر عالمیان در عقب آن میفرماید فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ پس تسبیح کن بنام پروردگار خود که بزرگست یعنی ذات او را بپاکی یاد کن چه اطلاق اسم شی و اراده ذات آن شی است و در روایت آمده که چون این آیه نازل شد پیغمبر صلعم فرمود که این را ذکر رکوع خود گردانید و گوئید سبحان ربی العظیم و بحمده بعد از آن بجهت تاکید حقیقت قرآن که متضمن بعث و نشورست میفرماید که فَلَا أُقْسِمُ لای مزیده برای تاکید است یعنی البته سوگند میخورم براکه بعد ازین مذکور میشود از حقیقت قرآن و بزرگواری آن و یا معنی آنست که سوگند نمیخورم در حقیقت قرآن زیرا که اثبات آن اوضح از آنست که احتیاج بقسم داشته باشد یا ذکر لا بجهت رد آن چیزی باشد که مخالف مقسم علیه است یعنی نه چنانست که کفار میگویند که قرآن سحر است یا شعر یا کهانت بلکه سوگند میخورم بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ بمواضع وقوع ستارگان یعنی بمغارب و مساقط ستارگان و تخصیص مغارب بجهت آنست که غروب دلیل زوال است و بزوال اثر استدلال تو انکرد بر وجود موثری که تاثیر او را زوال نیست یا آنکه ملائکه در ینوقت عبادت معلوم است و یا بجهت آنکه آن [illegible] زمان قیام [illegible] و عرض نیاز محتاجان و نزول رحمت برایشان و لهذا سوگند [illegible] [illegible] برستی که آنچه خدای بآن قسم خورد هر آینه سوگندیست لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ [illegible] و از ابن عباس نقل است که مراد مواضع وقوع آیات قرآنیست که نجم نجم [illegible] یعنی باوقات نزول آن جو[illegible] قسم آنکه إِنَّهُ بدرستی که آنچه حضرت رسالت بر شما میخواند لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ [illegible] قرآنیست بزرگوار و بسیار نفع و کثیر الخیر که مشتمل است بر حصول علومی که در باب مصالح معاش و معاد ضروریست یا [illegible] عزیزست نزد حضرت عزت و ملئکه و مؤمنان و یا حافظ و قاری آن مکرم و معزز است و عامل آن معظم

بلکه مراد دست روزی خوشبو یا ریحانی [illegible] از ریاحین جنت که در حین موت نزد او حاضر سازند تا ببوید آنرا یا فوز رضوان از ابن زید منقولست که روح در قبر باشد و ریحان از سعادت وَجَنَّةُ نَعِيمٍ و دیگر او راست بوستان پر نعمت وَأَمَّا إِن كَانَ اما اگر بوده باشد آن متوفی مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ از یاران دست راست فَسَلَامٌ لَّكَ پس سلامتی از خوف و مکاره مر تراست ای صاحب دست راست مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ از صاحب دست راست یعنی از برادران تو که سلام کنند بر تو یا سلامتی تراست از جانب ملائکه ای آنکسی که از اصحاب یمینی و اول اشهر و اظهر است وَأَمَّا إِن كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ و اگر باشد میت از تکذیب کنندگان مر خدای و رسول او را و از منکران روز بعث الضَّالِّينَ و از گمراهان از طریق حق فَنُزُلٌ مِّنْ حَمِيمٍ پس مر وراست حاضر در قبر از آب گرم کرده در دوزخ وَتَصْلِيَةُ جَحِيمٍ و در آوردن در آتش سوزان و در روز قیامت وضع تکذیب و ضلالت در مقام اصحاب شمال که مقابل اصحاب یمین است بجهت زجر ایشانست ازین افعال إِنَّ هَٰذَا بدرستی که آنچه گفته شد درین سوره یا در شان این سه طایفه لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ هر آینه حقیقت ثابت از یقین یعنی درستی و راستی آن از سر یقین است که هیچ شبهه دران نیست اضافه حق بیقین با آنکه هر دو بیک معنی است جهت تاکید است فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ پس تسبیح کن بنام پروردگار خود که بزرگ است از آنکه اسناد نقص و فعل قبیح باو توان کرد یعنی تنزیه کن او را بذکر نام خجسته فرجام او از آنچه لایق عظمت و کبریای او نباشد یا نماز گذار بذکر پروردگار خود و عظمت خدا عبارتست از آنکه هر چه غیر اوست قاصر است از ادراک ذات او تقدست اسماؤه سورة الحدید [illegible] و عشرون آیة [illegible]

ابی بن کعب از سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم روایت [illegible] که هر که سوره الحدید بخواند در نامه عمل وی ثبت کنند که او از آنکسی است که بخدا و رسول ایمان آورده و از حضرت ابو جعفر علیه السلام روایتست که هر که سوره [illegible] قرائت کند پیش از آنکه بخواب رود نمیرد تا آنکه قایم ما صلوات الله علیه را به بیند و چون از دنیا بیرون رود در جوار حضرت رسول صلعم باشد و از حضرت ابو عبد الله علیه السلام [illegible]ست که هر که در فریضه این سوره بخواند و بآن مداومت نماید حق تعالی هرگز او را عذاب نکند و هرگز در مال و نفس او بدی نرسد و بدن او از جمیع خلل و آفات [illegible] دور باشد بدانکه چون حق تعالی ختم سوره الواقعه نمود بتسبیح افتتاح این سوره نیز بتسبیح کرده فرمود که

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

سَبَّحَ لِلَّهِ تسبیح و تنزیه گفت مر خدای را از آنچه لایق کمال و شایسته جلال وی نیست از صفات نقص و بپاکی و پاکیزگی یاد آورد او سبحانه را مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از ملئکه و نجوم و شمس و قمر و غیر آنها وَالْأَرْضِ و آنچه در زمین است از حیوانات و نباتات و جمادات

وغیر آن حاصل که تسبیح او سبحانه عام است نسبت با آنچه خلق آن فرموده و ان من شیء الا یسبح بحمده تسبیح ذو العقول بزبانست و تسبیح غیر
بظلال کقوله و ظلالهم بالغدو و الاصال یا آنچه در اوست از آثار داله بر وحدانیت او و بر صفات جلال و نعوت کمال او که آن از جمیع خلق مبین گشت
بحج باهره بر عدم مشابهت او بخلق و گویند ما بمعنی من است از قبیل و نفس و ما سواها که بمعنی من سواها است یعنی تنزیه کرد یا نماز گذارد مر خدای را
آسمانهاست از فرشتگان و هر که در زمین است از مؤمنان جن و انس وهو العزیز و اوست غالب بر هر چه خواهد الحکیم دانا بهر چه فرماید
له ملک السموات و الارض مراو راست پادشاهی آسمان و زمین چه او موجد آنهاست و متصرف در آن و همه در قبضه قدرت اوست و
هیچکس را نمیرسد که منع او نماید از تصرف اگر چه پادشاه عظیم القدر جلیل الشان باشد یحیی و یمیت زنده میکند آنرا که میخواهد و میمیراند آنرا
در دنیا یا احیای اموات میکند در دنیا یعنی نطفه را که جماد است حیوان میسازد و میمیراند زندگان را بعد از انقضای آجال وهو علی کل شیء قدیر
و او بر همه چیز تمام القدرتست و قدرت تمام دارد بر معدومات بایجاد و انشا و بر موجودات بموت و افنا و بر افعال عباد و مقدور ایشان
بقدرت دادن بر آن حاصل که هر چه خواهد کند هو الاول اوست پیش از جمیع موجودات و لهذا پدید آورنده آنهاست یعنی قدیم ازلیست
که اولیت او را بدایت نیست والآخر و پس از فنای ممکنات یعنی باقی ابدی که آخریت او را نهایت نیست این دالست بر فنای جمیع
جواهر و اجسام و اعراض والظاهر و آشکار است وجود او بکثرت دلایل والباطن و نهانست حقیقت ذات او از تعقل بر عاقل و گویند
ظاهر بمعنی عالی و غالبست بر هر شیء و باطن بمعنی عالم بر هر چیزی و یا عالم بما ظهر و ما بطن و در کشف الغمه آورده که درین آیت حضرت عزت بزبان
لطف و مرحمت از روی بشارت میگوید که ای آدمی تو در دنیا بچهار طایفه احتیاج داری اول گروهی که در اول حال ترا بکار آیند چون پدر و مادر دوم
جمعی که ترا در آخر زندگانی دست گیرند چون اولاد و احفاد سیم زمره که آشکارا با تو باشند چون دوستان و یاران چهارم فرقه که نهان با تو معاش
کنند چون زنان و کنیزان حضرت رب العالمین میگوید اعتماد بر آنها مکن و کارساز خود ایشانرا مپندار که اول منم که ترا از عدم بوجود آورده ام و
آخر منم که بازگشت تو بمن خواهد بود و ظاهر منم که صورت ترا بخوبترین وجهی بیاراستم و باطن منم که سرایر حقایق در دل تو بودیعت نهاده ام و بلی
وجوه درین چهار اسم شریف بلطف تمام در منهج الصادقین مذکور است و در خبر است که روزی رسول صلعم با صحابه نشسته بود ابری بر آمد حضرت فرمود
میدانید شما که این چیست گفتند الله و رسوله اعلم فرمود این را عنان خوانند زمین را سیراب کند و نبات را برویاند حق تعالی این را باز دارد از قومی که
آنرا ندانند و شکر او نکنند بعد از ان فرمود که میدانید در زبر شما چیست گفتند خدا و رسول بهتر میدانند فرمود آسمان دنیاست
که آنرا رفیع خوانند تا آسمان هفتم که هر یکی زبر دیگریست و از هر یکی تا بدیگری پانصد ساله راهست بعد از ان فرمود میدانید که در زیر زمین چیست

گفتند الله و رسوله اعلم فرمود زمینی دیگر است تا زمین هفتم که هر یک در زیر دیگریست و از زمینی تا زمینی دیگر پانصد ساله راهست پس گفت بآن خدائی
که جان محمد بامر اوست که اگر شما او را بخوانید از بالای عرش جواب دهد و اگر در زیر زمین هفتم بخوانید جواب دهد و اگر در میان آسمان و زمین
او را بخوانید جواب دهد پس این آیه تلاوت نمود که هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن وهو بکل شیء علیم و او بهمه چیزها داناست و
اول و آخر نزد علم او مساویست و ظاهر و باطن نسبت بدانش او یکسانست هو الذی اوست آن خدائی که خلق السموات و الارض
بیافرید آسمانها و زمینها را فی ستة ایام در مدت شش روز بر وفق اراده و مصلحت تا ملائکه ملاحظه حدوث آنها کنند بظهور شیء
بعد از شیء دیگر و یا بجهت مصالح مکلفین همچنانکه در اخبار آمده و اگر نه باینجهت بود در ساعت واحده ایجاد آن میفرمود چه او قادر بالذات است
ثم استوی علی العرش پس مستولی شد بر عرش یا قصد کرد بتدبیر آن و بعد از کمال ذکر قدرت در بیان کمال علم خود میفرماید که یعلم
ما یلج فی الارض میداند آنچه در آید در زمین چون تخمهای پنهان کرده در زمین و قطرات ابرها و گنجها و مردگان و غیر آن وما یخرج منها
و آنچه بیرون آید از زمین چون نباتات و معدنیات و برخی از دفاین در دنیا و سایر کنوز و تمامی موتی در آخرت وما ینزل من السماء
و آنچه فرود آید از آسمان چون باران و برف و تگرگ که سبب ارزاقند و ملئکه و احکام مأموره و منهیه وما یعرج فیها و آنچه بالا رود
و در آید در آسمان چون ارواح و اعمال عباد و دعوات ایشان و ملئکه که اعمال بندگان می نویسند و بخارات زمین و غیر آن حاصل که هیچ چیز
از اشیا بر او پوشیده و پنهان نیست وهو معکم و او با شماست بعلم و قدرت عموما و بفضل و رحمت خصوصا اینما کنتم هر جا که باشید
و چون معیت علم و قدرت او بهیچ حال از شما منفک نیست پس هیچ چیز از اعمال و احوال شما بر او مخفی نخواهد بود پس بجهت تاکید این میفرماید
والله بما تعملون بصیر و خدا بآنچه شما میکنید از خیر و شر بیناست و بران جزا و سزا خواهد داد له ملک السموات و الارض
مراو راست حکم گذاری و فرمان روائی در آسمانها و زمینها و الی الله ترجع الامور و بسوی خدا بازگردیده شود عواقب کارها
یولج اللیل فی النهار در آورد شب را در روز و یولج النهار فی اللیل و در آرد روز را در شب یعنی از زمان روز و شب زیاده و کم
کند برای اختلاف فصول بر حصول مصلحت عباد وهو علیم بذات الصدور و او داناتر است بآنچه در دلهاست از امور مکنونه از
اعتقادات و عزایم و ارادات و کرامات و هیچ چیز از آنها بر او مخفی نیست و چون او سبحانه خالق جمیع اشیا و عالم و قادر بر همه آنهاست
پس ای اهل کفر و عناد در باب جحود و انکار آمنوا بالله و رسوله بگروید بخدا و تصدیق کنید بوحدانیت او و بفرستاده او که محمد است صلعم
وانفقوا مما جعلکم و بدهید از آنچه گردانیده است خدای شما را مستخلفین فیه استخلاف کرده شدگان در تملک آن بعد از موت ایشان

یعنی شما را خلفا و پس‌نشینان جماعتی که پیش از شما بوده‌اند گردانیده و بعد از موت ایشان مال و اسباب ایشان از شما رسانیده که از آن متمتع و برخوردار
گردید و انفاق کنید در وجوهی که بآن مامور شده‌اید و عبرت گیرید از کسانی که آنرا نخوردند و انفاق نکردند و رنج کشیدند و از آن نفع نبردند و
همه را بشما گذاشتند بدون تعب شما و عنقریب از شما بجماعتی که بعد از شما باشند منتقل خواهد شد پس پیش از آنکه از شما بدیگری رسد آنرا در حق الله
صرف کنید یا آنکه فی الحقیقه مال شما نیست بلکه از حق سبحانه و تعالی است از حیثیت خلق و انشا و شما در تصرف بمنزله خلفا و وکلائید از جانب خدا
پس باید که انفاق مال بر شما آسان باشد همچنانکه صرف آن آسانست بر کسی که وکیل و نایب غیر است و چون امر بایمان و پاداش انفاق بر خدا
واجبست ازین جهت بعد از امر بایمان و انفاق میفرماید که فالذین آمنوا منکم وانفقوا پس آنانکه گرویدند بخدا و رسول از شما و نفقه کردند مال
خود را بزکوة و خمس و غیر آن از وجوه مفروضه و سایر خیرات لهم اجر کبیر مر ایشانراست مزدی بزرگ و ثوابی عظیم که آن جنت نعیم است وما لکم
و چیست شما را ای اهل شرک و کفر لا تؤمنون بالله که نمیگروید بخدا و بوحدانیت او معترف نمیشوید والرسول یدعوکم و حال آنکه پیغمبر
که فرستاده اوست میخواند شما را بایمان از راه حجت و برهان لتؤمنوا بربکم تا ایمان آورید بآفریدگار خویش وقد اخذ میثاقکم
و بدرستی که گرفت خدای از شما پیمان شما را بایمان قبل ازین دعوت که آن نصب ادله عقلیه است ولیکن شما در تفکر و تعقل بدرجه شما را بعد از ادله عقلیه
و تنبیه رسول عذری و عللی نیست پس چیست شما را از گرویدن و تصدیق نمودن بخدا و رسول یا مراد روز الست است یعنی خدای تع فرا گرفته است از شما
میثاق را در روز الست بر اقرار بربوبیت و نفی شرک باو سبحانه ان کنتم مؤمنین اگر هستید باور دارندگان و تصدیق نمایندگان بحق پس
الحال که علامات حق ظاهر و براهین آن واضح است چرا ایمان نمی‌آرید یعنی با این همه ادله عقلیه و بینات مؤید و ارتفاع شبهه چرا تصدیق نمیکنید بخدا
و رسول و نیز بجهت تبیین آیات داله بر وجوب ایمان میفرماید که هو الذی ینزل علی عبده اوست آن خدائی که فرو میفرستد بر بنده خود که محمد است صلعم
آیات بینات نشانهای روشن یعنی قرآن یا معجزات لیخرجکم تا بیرون آرد شما را بوسیله قرآن یا دعوت پیغمبر من الظلمات الی النور
از تاریکیهای کفر بروشنی ایمان یا از ظلمات جهل بنور علم یا از ضلالت بهدایت و از مخالفت بموافقت وان الله بکم لرءوف و بدرستی که خدای
بشما بغایت مهربانست رحیم بخشاینده که رسول را بدعوت امر میکند و اقتصار نمی‌نماید بنصب ادله عقلیه بر وحدانیت خود پس ختم کلام بانفاق
میفرماید که وما لکم الا تنفقوا و چیست شما را و چه عذر دارید در آنکه نفقه نکنید مالهای خود را فی سبیل الله در راه خدای تع یعنی در آنچه تقرب
میشود بخدا از حقوق واجبه و مندوبه ولله میراث السموات والارض و حال آنکه مر خدایراست میراث آسمانها و زمینها یعنی هرچه در آسمان
و زمین است بعد از فنای اهل آنها بوی باز خواهد گردید و فی الحقیقه امروز نیز از اوست ولیکن خلفا را در آن رخصت تصرف داده است و بالآخره دست

تصرف

تصرف ایشان کوتاه شده باو سبحانه باز خواهد گشت پس چون دانستید که این اموال در دست شما باقی نخواهد ماند پس آنرا انفاق کنید تا ثواب آن بشما
باقی ماند بعد از آن تبیین تفاوت میان منفقین میکند باختلاف احوال از سبق و قوت یقین و شدت حاجت مردمان بآن و اختیار احسن و افضل آن
و میفرماید که لا یستوی منکم برابر نیست از شما ای اهل ایمان من انفق من قبل الفتح هر که نفقه کند پیش از فتح مکه که بعد از عز اسلام و قوت
مسلمانانست در عدد وقاتل و کارزار کند با دشمنان خدا با کسی که انفاق نماید و قتال کند بعد از فتح مکه چه آنوقت مال بسیار خواهد بود و بانفاق
و مقاتله چندان احتیاج نخواهد بود اولئک آن جماعت که نفقه و قتال کنند پیش از فتح یعنی مهاجر و انصار که حضرت رسالت صلعم در شان ایشان
فرموده که اگر انفاق کند یکی از شما مثل کوه احد طلا را نرسد بمرتبه انفاق یکی از سابقان مهاجر و انصار و نه بنصف رتبه او اعظم درجة بزرگتر
از روی درجه و مرتبه من الذین انفقوا من بعد وقاتلوا از آنانکه نفقه کنند پس از فتح مکه و کارزار کنند وکلا و همه آنانرا که نفقه میکنند و
قتال مینمایند قبل از فتح و بعد از آن وعد الله الحسنی وعده داده است خدای تع بمثوبت نیکو که بهشت است اما با تفاوت درجات والله
بما تعملون خبیر و خدای تع بآنچه میکنید از انفاق و قتال بر وجه اخلاص یا ریا داناست بظاهر و باطن آن و همه را بر وفق نیات جزا خواهد داد
اهل خلاف این آیه را تخصیص میدهند بابوبکر چنانکه بیضاوی و صاحب کشاف آورده‌اند که نزلت فی ابی بکر لانه اول من انفق فی سبیل الله
و این محض عنادست زیرا که در آیه السابقون السابقون گذشت که امیر المؤمنین ع اسبق از همه بود در اسلام و سخاوت و شجاعت که بسبب تفضلات
از همه کس بیمقدار شهرت یافته که از آنحضرت چه سخاوتش بمرتبه بود که با وجود گرسنگی خود مردم را اطعام میکرد چنانکه آیه ویطعمون الطعام علی حبه
مسکینا ویتیما واسیرا مصرح است بآن و نزدیک وی زر و نقره یکی بود چنانکه در خبر صحیح وارد گشته که روزی اعرابی از او طلب کرد وکیل خود را فرمود
اعطی الاعرابی الفا
اعرابی را بده هزار و تعیین ننمود که از زر یا نقره وکیل پرسید که زر بدهم یا نقره فرمود هر دو نزد من حکم سنگ دارد بده باعرابی آنچه انفع باشد باو
و وقایع و غزوات وی قبل از فتح مکه و بعد از آن از آفتاب مشهورتر است و مخالف و موافق در آن متفقند و شبهه نیست در آنکه انفاق و جهاد فرع
اسلام است و از مسلمات مخالفانست که آنحضرت در اسلام اسبق از همه بود پس تخصیص او اشد نه بابی بکر پس بجهت تحریص بر انفاق میفرماید
من ذا الذی یقرض الله کیست آنکه قرض دهد خدایرا یعنی نفقه کند مال خود را بامید عوض نه [illegible] انفاق بقرض جهت آنست که همچنانکه قرض
دینی است واجب العوض انفاق نیز امریست لازم الاجر پس منفق مثل کسی باشد که وام دهد قرضا حسنا وامی نیکو یعنی بطیب نفس و اخلاص در
افضل جهات صرف کند فیضاعفه له پس زیاده کند خدای تع آن قرض را برای او یعنی جزاء او را مضاعف سازد از ده تا هفتصد تا هفت هزار یا بیشتر
وله اجر کریم و مر او راست مزدی بزرگ گرامی فی نفسه که اضعاف کثیره بآن منضم شده باشد و آن بهشت است که مشحونست بانواع نعم علما محققین گفته‌اند

یکی قرض حسنه آنست که جامع ده صفت باشد اول آنکه از مال حلال باشد زیرا که پیغمبر فرموده که ان الله طیب لا یقبل الا الطیب دوم آنکه از
اموال نفیسه متصدق باشد نه ردیه لقوله ولا تیمموا الخبیث منه تنفقون سیم آنکه متصدق را احتیاج بدان باشد زیرا که حضرت رسالت پناه را از افضل
صدقه سؤال کردند فرمود افضلش آنست که تصدق کنی در حالتی که تندرست باشی و نفس تو در صدقه کردن تعاشی نماید و امید زندگی خود داشته باشی
و از درویشی ترسی و بتوبیخ میندازی تا وقتی که روح بحنجره رسد گوئی که این مال فلان را باشد و آن دیگر فلان را چهارم پنجم آنکه در کتمان آن کوشد و آنرا
باحوج مردمان دهد لقوله ان تخفوها و تؤتوها الفقراء فهو خیر لکم ششم آنکه در عقب آن منت ننهد و اذیت نرساند لقوله تع لا تبطلوا صدقاتکم
بالمن والاذی هفتم آنکه بآن قصد قربت کند و آنرا بریا آمیخته نسازد چه ریا مذموم است شرعاً و مترتب عذاب بر آن عمل هشتم آنکه تصدق را
حقیر شمرد اگرچه بسیار باشد زیرا که متاع دنیا قلیل است نسبت بنعیم عقبی نهم آنکه از احب اموال او باشد لقوله تع لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون
دهم آنکه با وجود احتیاج خود بآن آنرا تصدق نماید زیرا که آن اقربست باخلاص و بعد از ترغیب عباد بر انفاق بیان احوال اهل ایمان میکند در روز معاد لقوله
یوم تری المؤمنین والمؤمنات یاد کن ای محمد روزی را که ببینی مردان گرونده و زنان گرونده را بر صراط یسعی نورهم که میرود شتاب روشنی
ایمان ایشان بین ایدیهم وبایمانهم در پیش روی ایشان و بجانبهای راست ایشان تخصیص این دو جهت از آنست که نامه اعمال سعدا را از نزد
از پیش روی جانب راست دهند چنانکه نامه اعمال اشقیا از پس پشت و جانب چپ بایشان رسد پس این نور در دو جهت علامت آن خواهد بود که ایشان
بحسنات خود سعیدند و بصحایف سعید خود فایز و بسبب این نور چون برق بر صراط بگذرند و هر چند در رفتن سرعت کنند نور ایشان نیز در جانب راست
و پیش ایشان سرعت کند تا آنکه بهشت در آیند از ابن مسعود منقولست که نور هر کس بقدر عمل وی باشد نور یکی از صفا بود تا عدن و از دیگری برابر
کوهی و یکی بمقدار نخلی و ادنای نور آن بود که صاحبش موضع قدم خود را به بیند و بعضی مؤمنان باشند که نور ایشان بمرتبه رسیده باشد که آتش
دوزخ را فرو نشاند و چون از صراط بگذرند از دوزخ آواز آید که ای مؤمن زود بگذر که نور تو آتش مرا فرو نشانید القصه مؤمنان بقدر مرتبه
خود نور ایشان از پیش رو و از دست راست ایشان میرود تا بدر بهشت رسند و در آن وقت فرشتگان استقبال ایشان کرده گویند بشریکم الیوم
مژده باد شما را امروز جنات تجری بوستانهای بهشت که میرود زیر اشجار و اثمار که جاریست من تحتها الانهار از زیر منازل یا اشجار آن جویهای آب
خالدین فیها در حالتی که جاوید باشید در آن ذلک این بشارت ایشان ببهشت جاویدان هو الفوز العظیم آن رستگاری بزرگ است
چه ایشان درین حال از همه اهوال قیامت نجات یافته بدار الخلد نزول نمایند ابو امامه فرموده که مؤمنان را بر صراط نور دهند و منافقان را در عقب
روشنی بگذارند و مؤمنان هرگاه که روی باز پس کنند همه صراط روشن شود پس منافقان از ایشان التماس نور کنند و با ایشان نرسد چنانکه میفرماید

یوم

یوم یقول المنافقون والمنافقات در روزی که گویند منافقان از مردان و زنان للذین آمنوا انظرونا مر آنان را که گرویده اند که نظر کنید با
یعنی التماس کنند با ایشان که روی باز پس کنید نقتبس من نورکم تا بگیریم روشنی از نور شما چون بما نگرید یا منتظر باشید و توقف کنید تا کسب نور
کنیم از شما و این را بجهت آن گویند که مؤمنان بر صراط مثل برق لامع بر مرکبهای خوش رفتار و منافقان پیاده باشند و گفته اند که مؤمنان و منافقان
چون از قبور برخیزند بهم مخلوط شوند و منافقان بروشنی مؤمنان در راه روند چون اهل ایمان را از ایشان متمیز سازند بی نور بمانند پس التماس نور
کنند از مؤمنان مرویست که مؤمنان در روز قیامت بعرصه گاه محشر آیند و بنور اعمال بر صراط چون برق جهنده گذرند و منافقان چون در دنیا
بظاهر ایمان با مؤمنان بوده باشند و بعد از مرگ آن نور از ایشان پنهان شده درین ساعت در عرصه گاه بر وجه جزای مکر و خدعه که با
مؤمنان کرده باشند چنانکه یخادعون الله و هو خادعهم از آن خبر میدهد بهمین طریقه با ایشان سلوک کنند یعنی چنانکه کسی را فریب دهند ایشان را
نوری ضعیف بدهند که گاهی روشن شود و ایشان روند و گاهی تاریک گردد و ایشان توقف نمایند ناگاه بادی بر آید و نور ایشان را
فرو نشاند در آنحال با مؤمنان گویند انظرونا نقتبس من نورکم مؤمنان چون این حال ببینند گویند ربنا اتمم لنا نورنا القصه چون منافقان
طلب نور کنند قیل ارجعوا وراءکم گفته شود بایشان یعنی مؤمنان گویند که باز گردید با پس خود یعنی بدنیا رجوع کنید فالتمسوا نورا
پس بجوئید روشنی را در آنجا بتحصیل سبب آن که ایمانست زیرا که در محشر کسب نور نمیتوان کرد و از دنیا با خود باید آورد یا رجوع بموقف
کنید که این نور آنجا بما داده اند مؤمنان این کلام را بر وجه تخییب و نومیدی ایشان گویند زیرا که دانسته باشند که در پس ایشان نوری نیست
و منافقان فهم این معنی نکرده بتصور آنکه نور در عقب ایشانست روی باز پس کنند فضرب بینهم بسور پس زده شود میان منافقان
و مؤمنان دیواری بلند چون باره شهر یعنی ملکه بحکم حق تع میان ایشان دیواری بلند بکشند له باب باطنه که مر آنرا دیوار را دری باشد
که اندرون آن که مؤمنان باشند فیه الرحمة در آن رحمت باشد زیرا که نزدیک بهشت باشد وظاهره و خارج آن که منافقان
باشند من قبله العذاب از نزد آن عذاب باشد زیرا که نزدیک بدوزخ باشد چون باز پس نگرند نوری نه بینند باز متوجه مؤمنان شوند
دیواری بینند میانه خود و ایشان عاجز شده از بیرون در نگاه کنند مؤمنان را بینند که خرامان در آن متوجه بر باغ جاناند ینادونهم
بخوانند ایشان را باواز بلند با تضرع و زاری که ای مؤمنان الم نکن معکم آیا نبودیم با شما در دنیا که جماعت نماز میکردیم و بهوا
روزه میداشتیم و با شما مناکحه و مشاوره میکردیم قالوا بلی گویند مؤمنان آری بظاهر با ما بودید ولکنکم فتنتم انفسکم و لیکن شما در
محنت و هلاکت افکندید نفسهای خود را بسبب نفاق وتربصتم و انتظار نوایب و مصایب بما میکشیدید که بمحمد و مؤمنان فرود آید

وارتبتم و شک آوردید در نبوت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله وَغَرَّتْكُمُ الْأَمَانِيُّ و بفریفت شما را آرزوها یعنی املهای دور و دراز که آن امتداد
عمر است یا غیر آن و یا امید وقوع مصایب بر اهل ایمان در پیش گرفتید یعنی دنیای ناپایدار شما را فریفته خود ساخت و آن سبب از اهوال عقبا غافل
شده آمال بی اعتبار در دل گرفتید حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ تا وقتی که بیامد حکم خدا بقبض روح شما یا تعذیب شما بنار یا امر شما در نصرت نبی صلعم
و غلبهٔ دین او بر سایر ادیان وَغَرَّكُم بِاللَّهِ الْغَرُورُ و فریب داد شما را بخدا شیطان فریبنده یعنی با آنکه خدای تعالی حلیم کریم است و عذاب شما
نکند و شما را فرو گذارد انس روایت کند که روزی رسول صلعم با اصحاب وعظ میفرمود و در اثنای آن خطها بر زمین کشید و بعد از آن یک خط دیگر
بر سر آن خطها کشید و فرمود که میدانید این چیست گفتند یا رسول الله فرمود این خطها مثل آرزوی فرزند آدم است و این دیگر مثل مرگ است
که بر ایشان واقع شود و همه امال و امانی ایشان را باطل سازد چنانکه حق تعالی میفرماید که حتی جاء امر الله وغرکم بالله الغرور فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ
پس امروز فرا گرفته نشود مِنكُمْ فِدْيَةٌ از شمای منافقان چیزی که فدای خود کنید تا از عذاب برهید وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا و نه از کسانی که
نگرویده اند ظاهرا و باطنا مَأْوَاكُمُ النَّارُ جای همه شما و ایشان آتش دوزخ است هِيَ مَوْلَاكُمْ این آتش سزاوارتر است از برای شما
وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد باز گشتیست آتش صاحب کشاف گفته که مولی بمعنی ادنی و احری است و گویند مولی بمعنی ناصر است یعنی این آتش یا
یاری دهندهٔ شماست نه غیر آن مراد نفی ناصر است مر ایشان را در نشأهٔ آخرت آورده اند که مؤمنان در مکه با وجود فقر و فاقه بجدی تمام
در قواعد طاعات سعی میکردند و بعد از آنکه از مکه بمدینه هجرت کردند مال بسیار بایشان رسید و نعمت بر ایشان فراخ شد مشغول آن شده آثار
فتور و قصور در وظایف عبادات ایشان ظاهر گشت آیه آمد که أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا آیا وقت نیامد مر آنانرا که گرویده اند بخدا و رسول
أَن تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ آنکه بترسد و نرم شود دلهای ایشان برای یاد کردن خدای تعالی یعنی آنچه خدا ایشانرا یاد آورد از مواعظ شافیه
وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ و با آنچه فرستاده خدای تعالی از کلام حق و صدق و قولی آنست که مزاح و ضحک میان اصحاب پیدا شد این آیه نازل شد و
از ابن عباس مرویست که حق تعالی بعد از سیزده سال از نزول قرآن در اصحاب قساوتی یافت ایشان را باین آیه معاتب ساخت و گویند در شان منافقانست
یعنی آیا وقت آن نشد تا آنانکه بزبان ایمان آورده اند که دل ایشان نیز ترسکار شود و بخلوص اعتقاد و صدق تمام ایمان آورند و نیز آورده اند که
فضیل عیاض مردی راه زن بود و تجار از بیم او بتنگ آمده بودند و چاره با وی نداشتند در مجاوره او کنیزکی بود که او را بسیار دوست
میداشت شبی خواست که نزد او رود از بالای بام سرای او آوازی شنید که یکی این آیه میخواند که الم یأن للذین آمنوا تا آخر فضیل چون این را شنید
گفت بلی خدایا وقت آن آمد که دل من نرم شود و ترسکار گردم بسیار بگریست و باز گشت و بخرابه‌ای رفت که بخسبد جمعی از کاروانیان آنجا

دید که با هم میگفتند امشب بیدار باشید که فضیل در راه است مبادا که راه زنی کند فضیل با نفس خود گفت که ای نفس شریر ببین که خلق خدا از تو
چگونه ترسان و لرزانند پس توبه کرد و با خود قرار داد که تا زنده باشد مجاور مسجد الحرام باشد پس آواز داد که ای قوم فضیل عیاض منم از من مترسید
که توبه کردم و از آنچه کرده بودم پشیمان شدم پس بمکه رفت و آنجا مجاور شد و از جملهٔ اکابر اولیا گردید وَلَا يَكُونُوا و وقت نیامد مؤمنان را
که باشند كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مانند آنان که داده شدند کتاب مِن قَبْلُ پیش از این یعنی چون یهود و نصاری مباشید که ایشان را
توریه و انجیل داده بودند و در بدایت حال خاشع و خاضع بودند فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ پس دراز شد بر ایشان زمان یعنی عمر دراز یافتند
و امل دور و دراز در پیش گرفتند یا دراز شد بر ایشان زمان فطرت میان ایشان و انبیای ایشان یا زمان جزا دادن ایشان بطول انجامید
فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ پس سخت شد دلهای ایشان و از خشوع دل ایشان نماند پس روی بگناه آوردند و دین و شریعت خود را از دو
گذاشتند از ابن مسعود روایتست که یهودان از توریه آنچه مقبول طبع ایشان و آرزوی نفس شان بود و در آن تکلیفی نبود نگاه داشتند و آنچه
نواهی و زواجر بود منحرف ساختند کقوله یحرفون الکلم عن مواضعه و آنچه هوای نفس ایشان بود بجای آن نوشتند و بعد از آن گفتند که این را
بر قوم بنی اسرائیل عرض باید کرد هر که قبول نکند وی را باید کشت پس اتفاق کردند که اول بهر جزو دهند که اعلم ایشان بود و صورت حال باو
اعلام کنند چه اگر او قبول کند دیگری رد نتواند کرد و اگر قبول نکند او را بکشند جز قصد را یافته آیاتی چند بر ورقی نوشت و آن ورق را بر بالای
محرفات ایشان نهاد و گفت این کلام خدا نیست توریه موسی ایشان پنداشتند که کتاب محرفات ایشان را میگوید شاد شدند و بعضی از
خواص این را میدانستند چون وی وفات کرد این خبر آشکارا شد و اختلاف در بنی اسرائیل پیدا گشت و هفتاد و دو فرقه شدند و فرقه که
بر راه حق بودند تابع جز جز شدند و از مقاتل مرویست که مراد ازین آیه مؤمنان اهل کتابند که قبل از بعثت برسول ایمان داشتند و چون روزگار
بعثت آنحضرت بطول انجامید دلهای ایشان سخت گشت و بدعت رهبانیت وضع کردند و صوامع ساختند کقوله رهبانیة ابتدعوها
و اندکی از ایشان بر دین عیسی ماندند و لهذا فرمود که وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ فَاسِقُونَ و بسیاری از ایشان خارجند از دین خود و تارک احکام کتاب
بجهت فرط قساوت از بعضی اکابر منقولست که نتیجهٔ قساوت دل غفلتست و نشانهٔ نرمی دل توجه بطاعت و از عیسی ع مأثور است که بسیار
مگوید کلام را بغیر یاد خدا تا بسبب آن غلیظ و سخت نگردانید دلهای خود را و دلی که قساوت دارد از رحمت خدا دورست بعد از آن فرمود که نظر
در ذنوب عباد مکنید زیرا که شما معبود ایشان نیستید و نظر در گناهان خود کنید زیرا که بدام بندگی خدا در بندید و مردمان دو قسمند صاحب ابتلا
و خداوند عافیت پس بر اهل بلا رحم کنید و بر اهل عافیت سپاس داری کنید اعْلَمُوا بدانید ای اهل قساوت و منکران بعث أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ

زنده میکرداند زمین را بَعْدَ مَوْتِهَا پس از مردگی و افسردگی یعنی چنانکه خدای تعالی زمین مرده را زنده میکند بباران همچنین منوال احیای قلوب قاسیه کند
بذکر و تلاوت و یا اموات را زنده سازد بقدرت قَدْ بَیَّنَّا لَکُمُ الْآیَاتِ بدرستی که روشن کردانیدیم برای شما حجج واضحات و دلایل باهرات را
بر قدرت خود لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ شاید که شما خردمند شوید یعنی کامل گردد عقل شما در انقیاد و اطاعت و دیگر اهل کتاب مرتکب آن شده اند از تبدیل و
تحریف تا از کتاب بآن نمائید و بجمیع اوامر و نواهی او تصدیق کنید اِنَّ الْمُصَّدِّقِینَ بدرستی که مردانی که تصدیق کننده اند خدا و رسول را وَالْمُصَّدِّقَاتِ
و زنانی که باور دارنده اند گفتار ایشان را و حفص بتشدید صاد میخواند یعنی مردان و زنانی که صدقه دهنده اند وَاَقْرَضُوا اللّٰهَ قَرْضًا حَسَنًا و مردان
و زنانی که وام دادند وامی نیکو یعنی اطیب و احب اموال خود را در راه خدا بر وجه قربت بدون شائبه ریا و سمعت و بنا بر قراءت حفص ذکر اقراض
بعد از تصدق دال است بر آنکه معتبر در تصدق آنست که مقارن اخلاص باشد یُضَاعَفُ لَهُمْ زیاده کرده شود مر ایشان را امراد اده تا هفتصد و زیاده
وَلَهُمْ اَجْرٌ کَرِیمٌ و مر ایشان راست مزدی گرامی و پاداشی بزرگوار که بهشت جاودانست وَالَّذِینَ آمَنُوا بِاللّٰهِ وَرُسُلِهِ و آنانکه گرویدند
بخدا و فرستادگان او و شک نیاوردند در اخبار و احکام رسولان اُولٰئِکَ هُمُ الصِّدِّیقُونَ آنگروه ایشان [illegible] یقان وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ
و شهیدان نزد پروردگار خود یعنی مؤمنان ثابت قدم در ایمان و طاعت بمنزله کسانی اند که سبقت کرده باشند بتصدیق خدا و رسول و شهید شده
در راه خدا منهال قصاب روایت کند که ابو عبد الله علیه السلام گفتم یابن رسول الله دعا کن تا خدای تعالی شهادت نصیب من کند فرمود که ان
المؤمنین شهید پس این آیه تلاوت فرمود و حارث بن مغیره روایت کند که ما نزد امام [illegible] نشسته بودیم و آنحضرت اخبار از جد
بزرگوار خود نقل میکرد در اثنای آن فرمود که بخدا سوگند که هر که از شما عارف باشد بمنصب یعنی صاحب الامر مثل کسی است که با قایم آل محمد بشمشیر
در راه خدا جهاد کرده بعد از آن فرمود بلکه بخدا سوگند که مانند کسی است که شهید شده با رسول ص پس فرمود قوله تعالی الذین آمنوا بالله و رسله
اولئک هم الصدیقون والشهداء عند ربهم بعد از آن فرمود بخدا که شما صادقان و شهیدانید نزد خدا و گویند مراد از شهدا گواهی دهندگانند بتوحید
خدا و نبوت پیغمبران و پادشاهان برامم [illegible] لَهُمْ اَجْرُهُمْ مر ایشان راست مثل اجر صدیقان و شهیدان وَنُورُهُمْ و مثل روشنی ایشان
که در روز حشر بآن مهتدی شده بهشت [illegible] و لیکن بدون تضعیف اجر و نور آنچه میان ایشان و صدیقان فرقی باشد یا مر ایشان راست اجری و نوری
که موعود است از برای ایشان وَالَّذِینَ کَفَرُوا و آنانکه بپوشیدند حق را یعنی انکار توحید و نبوت پیغمبران کردند وَکَذَّبُوا بِآیَاتِنَا و تکذیب کردند
آیتهای ما را که بمحمد ص فرستادیم اُولٰئِکَ اَصْحَابُ الْجَحِیمِ آنگروه ملازمان دوزخند بعد از آن در زهد مؤمنان از حطام دنیا و نفرت ایشان
از لذات آن که موجب حرمانست از فوز بدرجات عالیات آن جهان میفرماید که اِعْلَمُوا اَنَّمَا الْحَیٰوةُ الدُّنْیَا لَعِبٌ بدانید ای طالبان دنیا که این

لهو که کار دنیا بازیچه است و تعب و رنج و طلب متاع آن بی فایده مانند ملاعب صبیان اطفال که فایده بر آن مترتب نمیشود وَلَهْوٌ و مشغولی است
که سبب اشتغال غمانست و بآن باز میمانید از مراتب عظیمه اخرویه وَزِینَةٌ و آرایشی است از مطاعم خوشگوار و ملابس نیکو و منازل دلکش و
مراکب رهوار و غیر آن وَتَفَاخُرٌ بَیْنَکُمْ و مفاخرت کردنست میان یکدیگر بسبب نسب عالی و جاه و مناصب وَتَکَاثُرٌ فِی الْاَمْوَالِ وَالْاَوْلَادِ
و مباهات کردن در کثرت مالها و بسیاری فرزندان بعضی از کبار در صفت دنیا گفته اند که دنیا لعبی است چون لعب صبیان و لهویست چون لهو جوانان
و زینتیست [illegible] زنان و تفاخریست چون تفاخر اقران و تکاثریست چون تکاثر دهقانان و بر هیچ عاقلی مخفی نیست که این بازی بازیچه
تبدیل کردد و زینتهای آن از هم فرو ریزد و تفاخر و تکاثر آن چون شراره آتش نابود شود و مرویست که
[illegible] یا عمار برای دنیا غم مخور که جمله لذات دنیا شش است مطعوم و مشروب و ملبوس و منکوح و مرکوب و
[illegible] مطعومات عسل است و آن از لعاب مگس است و بهترین مشروبات آبست و جمله حیوانات در آن شریکند و نیکوترین
[illegible] ترین ملبوسات دیباست و آن تنیده کرم است و معظم فواید منکوحات مواقعه است و آن ادخال مجری بولست در مجری بول دیگری
و زیباترین مرکوبات اسب است و راکب آن در مظنه هلاکست و نیکوترین مشمومات مشک است و آن خون آهوست و چون معظم لذات
دنیا مبتنی برای امور خسیسه دنیه است پس معلوم است که قدر و خطر او تا کی باشد و در خبر است که روزی رسول ص با جمعی از اصحاب بر بزغاله
مرده گذشت که ورم کرده و متعفن شده بود و در کناره راه افتاده فرمود کیست که این را بدرمی بخرد گفتند یا رسول الله آن در زندگی بدرم
نمی ارزید اکنون که مرده و گندیده و آماسیده که او را بدرمی بخرد فرمود که بخدا سوگند که دنیا نزد حق تعالی حقیرتر از این بزغاله است و امیر المؤمنین ع
گفته که ما را صفت دنیا کن فرمود دنیا اولش گریه است و میانش غم و اندوه و آخرش فنا ثابت بن سعید گفته که دنیا چون عروست
در دنبال او جز زهر نیست بهر کس که رسد بزند و بکریاید [illegible] اعتبار [illegible] سرعت زوال آن این تمثیل فرمود که کَمَثَلِ غَیْثٍ
مانند بارانست که بر زمین کشته ببارد و تخمها که در آنست زود بر دمد و درست بایستد [illegible] قراءت اَعْجَبَ الْکُفَّارَ نَبَاتُهُ
شگفت آورد مر زارعان را رویده شده باران یعنی آنچه رسته شده از باران یا متعجب سازد آن گیاه ما [illegible] کافران که تعجب از نبات زینت دنیا
است بر خلاف اهل ایمان زیرا که چون مؤمن امر عجیبی مشاهده میکند فکر او منتقل میشود [illegible] صانع آن پس سبب تعجب او در آن
قدرت الهی میشود نه طراوت و نضارت و کافر فکر او در نمیگذرد از آنچه احساس نموده بلکه متعجب امر محسوس شده فکر خود را مقصور میدارد
گردانیدن [illegible] و اصلا در خالق آن تفکر نمیکند حاصل که دنیا با نبات روئیده شده بباران با کمال تری و تازگی ثُمَّ یَهِیجُ پس خشک گردد

یکی از آفات سماوی و ارضی فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا پس بینی آنرا زرد بعد از سبزی ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا پس گردد بعد از زردی درهم شکسته
و ریزه ریزه گشته یعنی مال دنیا نیز چنین است که روزی چند خرمی و سبزی دارد بعد از آن بآفات خشک و ریزه ریزه گشته بباد حوادث بر آکنده
یا باد مرگ در آید و آن حیات ضعیف زیرا که نبات طبیعت وی است خشک گرداند و مال او را منتشر سازد بر جمعی دیگر که نستهال البخیل بحادث وارث
وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ و در آن سرای عذابی سخت مر دشمنان خدای تع را که همه عمر خود در طلب دنیا گذرانیده از حق فراموش کرده
وَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ و در آخرت آمرزش از جانب خدا مر عصاة ایمانرا وَرِضْوَانٌ و خوشنودی
بطاعت و عبادت آلهی ترک دنیا کرده باشند وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ و
بسر رسید و باقی نماند و این متاع غرور نسبت بکسی است که فریفته شود بآن و آنرا مانع حصول نعم اخروی
بکار اخروی نپردازد اما اگر صاحب دولتی بمدد توفیق آلهی اسباب دنیا را واسطه تحصیل عقبی نماید و بسبب آن
نسبت باو متاع سرور خواهد بود نه متاع غرور و مؤید اینست حدیث نبوی صم که نعم المال الصالح للرجل الصالح و بعد از تحقیر د
بر سبقت نمودن باسباب مغفرت میفرماید که سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ پیشی گیرید بر یکدیگر بسوی موجبات آمرزش یعنی مسارعت نمائید ای
بر یکدیگر مانند دوانیدن و تاختن اسب در میدان بسوی آمرزش مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما و از جمله موجبات آمرزش توبه است و
و ادای نماز مفروضه و روزه و صدقه و حج و جهاد و حضور جماعت و متابعت کردن بصد ... تکبیر اول و سلمی ... که وسیله مغفرت تبعیت
رسول است صم پس معنی آیه آنست که بشتابید بمتابعت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که سبب آمرزش است وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا و پیشی گیرید بآن
بهشت که پهنای آن كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ مانند پهنای آسمان و زمین است بشرطی که همه آسمان و زمین را صحایف رقیقه سازند و بهم
وصل نمایند پس هر گاه عرض آن باین مثابه باشد پس طول آن در چه مرتبه خواهد بود و چون بهشت بر بالای آسمان هفتم است پس منافات نیست
بانکه عرض آن مثل عرض آسمان و زمین ... در خبر است که جبرئیل علیه السلام اراده نمود که طول بهشت را بداند سی هزار سال بپرید
از خدای تع قوت خواست و سی هزار سال دیگر پرید و باز ضعیف شد از خدا ... خواست تا سی هزار بار هر باری سی هزار سال پرید پس مناجات
که خداوندا آیا بیشتر طی کرده ام یا ما ... ی از خیمه خود آواز داد که ای روح الامین چرا زحمت خود میدهی و خود را میرنجانی بخدا
که در مدت که ... رملت من بیرون رفته جبرئیل گفت تو کیستی گفت من حوریم از حوریان که مخلوق شده ام برای مؤمنی از مؤ
أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا آماده کرده شده است این بهشت متصف باین صفات برای آنانکه گرویده اند بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ بخدا

ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ آنچه موعود شده است از مغفرت و جنت فضل خدایست و کرم او چه نعیم کثیر باقی را جزای عمل فانی داده و اگر اقتصار
در جزا بقدر آنچه مستحق آن شده بلسند بر سبیل عدل خواهد بود لیکن بفضل خود زیاده از استحقاق به بندگان کرامت میفرماید و بعضی گفته اند که
هیچکس بخیر دنیا و آخرت نمیرسد مگر بفضل خدا چه اگر او سبحانه ما را امر بطاعت نمیکرد و طریق هدایت نمی نمود و در عمل صالح توفیق نمیداد بنعیم ابدی
نمیرسیدیم پس همه از فضل او باشد يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ میدهد آنرا بعنایت خود هر کرا میخواهد از اهل ایمان بدون ایجاب آن وَاللَّهُ
ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ و خدای تع صاحب فضل بزرگست بر مؤمنان هم در دنیا بتوفیق ایمان و هم در آخرت بمغفرت و جنت بعد از تبیین ثواب
... بیان عواض بر تحمل مصیبت میفرماید که مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ نرسد و نخواهد رسید هیچ بلیه رسنده فِي الْأَرْضِ در زمین چون
... نی و نقصان اموال و زروع و اثمار و غیر آن وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ و نه در نفسهای شما چون امراض و آلام و غموم و موت اقربا و احبا و غیر آن
... إِلَّا فِي كِتَابٍ مگر آنکه ثبت کرده شده است در لوح محفوظ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا پیش از آنکه بیافرینیم نفسها را یا زمین را
... استدلال کند که او سبحانه عالم بذاتست و حقایق اشیا را پیش از وقوع آن میداند إِنَّ ذَلِكَ بدرستی که اثبات مصایب در لوح محفوظ
با وجود بسیاری آن عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ بر خدای تع آسانست جهت غنای آن از عدت و مدت اگر چه دشوار است بر عباد و این
... لوح محفوظ ثبت شده لِكَيْلَا تَأْسَوْا تا اندوهگین نشوید و غم نخورید عَلَى مَا فَاتَكُمْ بر آنچه فوت شده باشد شما را از مالی
و ارزاق و عا... و صحت و سایر منال وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ و شادمان نگردید بآنچه داد شما را از نعم مذکوره چه هر که عالم باشد بآنکه نه اندوه
دنیا را قراریست و نه فرح آنرا اعتباری غم آن بر او آسان میگردد و منع آن فرحان و نازان نمیشود و همچنین اگر دانسته که آنچه فوت شده عوض
آن بر خدا واجبست که در دنیا یا آخرت باو رساند از آن محزون نخواهد شد و اگر عالم باشد بآنکه نکبتی که باو رسیده مستلزم تکلیف بابقای حقوق
واجبست از آن بطر نخواهد گشت بدانکه این آیه مشعر است بر چهار صفت اول حسن خلق زیرا که هر که نرنجد در عدم دنیا از داو مساویست حسد و معادات
و نزاع که از اسباب سوء خلق اند از او مسلوب خواهد بود چرا که اینها از نتایج حب د... دوم استحقاق دنیا و اهل آن بجهت عدم فرح بوجود آن و
عدم حزن بعدم آن سیم تعظیم آخرت بجهت آنکه مصایب و نوایب منتهی بثواب دایمی است که خالی از نواقص و شوایب است چهارم افتخار بخدا نه باسباب
دنیا و از امیر المؤمنین ع مرویست که هر که باین آیه کار کند هر آینه زهد را بهر دو طرف فرا گیرد یعنی زاهد تمام شود و امام زین العابدین ع نیز فرموده که
ورع و یقین و رجا که از بواعث زهد است مندرج است در لکیلا تاسوا تا آخر و از امام جعفر صادق ع مرویست که ای فرزند آدم چرا غمناک
میشوی بر کم شده که اندوه تو آنرا باز نیارد و چرا شاد میشوی بچیزی که مرگ آنرا از تو باز ندارد قتیبة بن سعید گفته که بعضی از احیای عرب رسیدم در صحرا

شتران بسیار دیدم که مرده بودند و پیرزنی آنجا ایستاده پرسیدم که این شتران از آن کیست گفت از آن مردیست که بر آن نشسته در شهر و بیشم می‌باید نزد او
رفتم و گفتم این همه شتران از تو بودند گفت نام من بود گفتم ایشان را چه رسید گفت آنکه ایشان را داده بود باز گرفت حسین بن مفضل گوید که خلفا را
باین آیه تنبیه نمود که بر فوایت صبر کنند و بر آمده خوشدل نباشند و دست از هر دو بدارند و بقضای خدا خرسند شوند و چون حب جاه و عزو
بحطام دنیا و خوشحال شدن بمتاع آن افتخار و تکبر است که بدترین صفات ذمیمه اند ازین جهت بعد از آن میفرماید که وَاللّٰهُ لَا يُحِبُّ و خدا دوست
نمیدارد كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ هر متکبر فخر کننده بنعیم دنیا بر اکفا و اقران و چون محبت مال و عظم آن ... لازم بخل است از حقوق واجبه ازینجهة
اَلَّذِينَ يَبْخَلُونَ یعنی خدای دوست نمیدارد آنانرا که با وجود دنیاداری و جمعیت اسباب دنیوی بخل میکنند و مال را در راه خدای تعالی صرف
وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ و با وجود بخل خود امر میکنند مردمانرا به بخیلی کردن وَمَنْ يَتَوَلَّ و هر که روی بگرداند از انفاق
مفروضه و اعراض نماید از اوامر و نواهی الٰهی و باز نه ایستد از غمگین شدن بر فوایت و خوشحال شدن بر وجود نعم عاجله و تکبر
بسبب اموال دنیوی فَإِنَّ اللّٰهَ هُوَ الْغَنِيُّ پس بدرستی که خدای تعالی اوست بی نیاز از او و از انفاق او الْحَمِيدُ ستوده در ذات
مردمان او را اقرار بکنند و بعد از نهی از بخل و تکبر بیان لطف خود میکند بر بندگان تو که لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بدرستی که ما
خود را یعنی ملئکه را بر پیغمبران بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهای روشن بر وحدانیت یا بمعجزات هویدا بر صدق دعوی نبوت یا با
وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ و فرو فرستادیم با ایشان کتابها را تا بآن حق از باطل متمیز شود و ثواب از خطا متمیز
و حرام بود چون توریة و انجیل و قرآن وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ و نیز فرستادیم با ایشان ترازو را تا
یعنی تسویه حقوق کنند در میان یکدیگر در وقت معاملات و انزال میزان در زمان نوح ع بود چنانکه در روایت آمده که جبرئیل
فرود آورد و فرمود که امت خود را امر کن که بآن وزن اشیا کنند تا در میانه ظلمی واقع نشود و بعدل و راستی قیام نمایند و در بعضی مراد
آن عدلست که سبب انتظام امور است در دنیا و مراد ... توأم بودن با ترازو که مستدعی استیفای حق مردمانست وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ
و فرو فرستادیم آهن را با آدم ع از ابن عباس روایتست که چون آدم از بهشت بدنیا آمد به وصله آهن با وی بود سندان و انبر و پتک
و در بعضی پنج چیز انبر و سندان و پتک و کارد بزرگ و سوزن و عمر از حضرت رسول صلعم روایت کرده که خدای تعالی چهار چیز با برکت از
آسمان بزمین فرستاد آب و آتش و نمک و آهن و در بعضی انزلنا بمعنی هیئنا است یعنی مهیا ساختیم از برای آدمیان آهن را فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ
در آهن کارزار سخت است چه آلتها که کارزار را بکار آید از آن سازند برای دفع دشمن چون سنان و شمشیر و پیکان و خنجر و امثال آن و خواه جهت
خواه

ل
اثر کان
به سینه
تمیز احکام حلال
بمردمان بعدل
میزان را از آسمان

حفظ

بجهت حفظ نفس چون زره و خود و جوشن و غیر آن و بیشتر مفسرین برانند که مراد بآن شمشیر است و در تفسیر اهل بیت آمده که مراد ذو الفقار است
که از برای پیغمبر صلعم از آسمان منزل گشت و آنحضرت آنرا بامیر المؤمنین ع داد و فرمود که باین جهاد کن و چون در دست گرفت تیغ دو سر شد و
بآن جهاد میکرد و دشمنان خدا را میکشت حاصل که متضمن آهنست قتال شدید با دشمنان وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ و منفعتهای بسیار از برای مردمان
چه قوام صناعات چوب بآهن باز بسته است و هیچ حرفتی نیست که آهن در آن دخل ندارد و معظم نفع آن آنست که کفار از ترس شمشیر مسلمانان
هراسانند حاصل که حق تعالی ارسال رسل فرمود تا حق از باطل متمیز گردد و ترازو فرستاد تا معاملات وزن بر نهج راستی صورت بندد و آهن فرستاد
تا از آن اعدای دین منزجر گردند و نفع کلی از آن بمسلمانان رسد وَلِيَعْلَمَ اللّٰهُ مَنْ يَنْصُرُهُ و تا بداند خدای آنکس را که نصرت میدهد دین او را
وَرُسُلَهُ و یاری میکند فرستادگان او را باستعمال اسلحه در جهاد یعنی تا علم او متعلق گردد بوجود معلوم وی ظاهر گردد بر وجود آنها که نصرت
پیغمبر میدهند بِالْغَيْبِ در حالت غایب بودن پیغمبران یعنی در وقتی که پیغمبران حاضر نباشند ایشان نصرت دین کنند و در یاری پیغمبران
کوشش نمایند بر خلاف منافقان که در حضور پیغمبر مددکاری مینمایند و در غیبت یار و مددکار نیستند یا مؤمنان یاری خدا و پیغمبر میدهند
در حالتی که بدلایل عقلیه و نقلیه تصدیق نموده اند بوحدانیت خدا بدون مشاهده آن إِنَّ اللّٰهَ قَوِيٌّ بدرستی که خدای تواناست
بر هلاک گردانیدن دشمنان عَزِيزٌ غالب بر همه بحکم و فرمان و احتیاج بنصرت هیچ ناصری ندارد و امر بجهاد جهت آنست که تا بندگان
منتفع شوند و مستوجب ثواب الٰهی گردند در امتثال امر او و چون نوح و ابراهیم افضل انبیا بودند از حیثیت آنکه پدر پیغمبرانند و جمله انبیا از
ایشان پیدا شده اند ازین جهت بعد از ذکر ارسال رسل اجمالا تخصیص بذکر ایشان نموده فرمود که وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ و فرستادیم نوح
نجی را بر بنی قابیل وَإِبْرَاهِيمَ و ابراهیم را بر نمرودیان وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا و گردانیدیم یعنی بودیعت نهادیم در میان فرزندان ایشان
النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ پیغمبری را بطریق وحی و کتابی را که نازل شد بر ایشان فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ پس بعضی از ذریت ایشان راه یافتگانند یا بعضی
از امتان نوح و ابراهیم گرویدگانند بانبیا و کتب ایشان وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ و بسیاری از ایشان بیرون رفتگانند از طریق حق یعنی
نگرویده اند بکتب و رسل ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِمْ پس از پی در آوردیم باعقاب نوح و ابراهیم و امم ایشان و با آثار نوح و ابراهیم و
معاصر
پیغمبرانی که ایشان بودند بِرُسُلِنَا فرستادگان خود را یعنی از پس نوح ع هود و صالح ع و از عقب ابراهیم ع اسمعیل و اسحق و یعقوب و یوسف را
وَقَفَّيْنَا و از پی در آوردیم این رسل را یعنی تمام کردیم انبیای بنی اسرائیل را بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ بعیسی پسر مریم ع وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ
و عطا کردیم او را کتاب انجیل وَجَعَلْنَا و گردانیدیم یعنی وضع نمودیم فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ در دلهای آنانکه پیروی کردند عیسی را یعنی حواریین

رَأْفَةً وَرَحْمَةً مهربانی و بخشایش بر یکدیگر یعنی مشفق و مهربان گردانیدیم متابعان و خواص عیسی را با یکدیگر باین وجه که ایشان را بآن
مامور گردانیدیم و ترغیب ایشان نمودیم در آن بوعد ثواب یا خلق آن کردیم در دلهای ایشان وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا و طریق رهبانیت را
نو در آوردند و پیدا کردند آنرا از نزدیک خود و رهبان کسی است که در ترسکاری و پرهیزکاری بنهایت رسیده باشد و چون صیغه مبالغه است
یعنی کمال خشیت است و عبادت و ریاضت و انقطاع از مردان مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ ننوشته بودیم و فرض نکرده رهبانیت را بر
ایشان ولیکن آنرا لازم نفس خود ساخته بودند و سبب آنچنان بود که بعضی از امت عیسی بعد از رفع عیسی دست از احکام انجیل باز داشته
کافر شدند و جمعی که بر دین عیسی مانده بودند از میان فرار کردند و بکوهها متوجه و متحصن شدند و صاحب کشاف آورده که جبابره بعد از رفع عیسی
بر مؤمنان مستولی شدند و سه بار با ایشان در مقام مقاتله و محاربه در آمدند و بسیاری از ایشان را بقتل رسانیدند و اندکی که باقی ماندند در کوهها مترهب
شدند و باخلاص تمام بعبادت او سبحانه مشغول شدند و مشقتها و ریاضتهای عظیم از ترک مطعم و مشرب و لباس و نکاح لازم خود ساختند و حال آنکه
این رهبانیت برایشان فرض نشده بود إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ لیکن ایشان ابتداع کردند بجهت طلب خوشنودی خدای ابن مسعود روایت
کند که روزی ردیف رسول خدای بودم مرا گفت دانی که ابتداع رهبانیت چگونه بود گفتم الله و رسوله اعلم فرمود که بعد از رفع عیسی ع جباران و گردنکشان
معاصی و فسق را آشکارا کردند و مؤمنان ایشانرا زجر کردند و منزجر نگشتند و با ایشان سه مرتبه جهاد کردند تا بسیاری از اهل ایمان کشته شدند و
معدودی چند که ماندند گفتند بعبادت خدا اشتغال مینمائیم تا وقتی که محمد پیغمبر آخر الزمان که عیسی وعده داده است مبعوث شود و چون مبعوث شد
بعضی بوی ایمان آوردند و بعضی کافر شدند چنانکه میفرماید که فَمَا رَعَوْهَا پس رعایت نکردند و نگاه نداشتند همه ایشان رهبانیت را حَقَّ رِعَايَتِهَا
همچنانکه سزاوار نگاهداشت آن باشد بلکه بتثلیث قایل شده محمد و قرآن را منکر شدند و اندکی از ایشان از منهج متابعت هیچ منحرف نشده حضرت رسول را
دریافتند و باو اسلام آوردند و بشرف متابعت سید انام سرافراز گشتند و گویند معنی آنست که نذری که در رهبانیت کرده بودند رعایت نکردند و
وفا بآن ننمودند بلکه در آن تقصیر کردند و بآن ثابت قدم نشدند و متبع هوا [illegible] اولست آنکه در حق ایشان میفرماید که فَآتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ
پس دادیم آنانرا که ایمان آورده بودند از جماعت رهبانان بحضرت رسالت پناه أَجْرَهُمْ مزد ایشانرا که مثوبت بسیار و کرامت بیشمار است
وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ بسیاری از ترسایان بیرون آیندگانند از دایرهٔ ایمان و از ابن مسعود روایتست که روزی نزد رسول رفتم فرمود
یا ابن مسعود جماعتی که پیش از من و تو بودند بهفتاد و دو فرقه شدند یکفرقه از ایشان ناجی شد و باقی هلاک گشتند یکی از آن فرقه بودند که با جبابره
مقاتله کردند بر دین عیسی و فرقه دیگر آنها بودند که طاقت نداشتند و در بلاد منتشر شده مترهب گشتند و ایشانند که حق تع در حق ایشان فرموده

که رَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ بعد از آن فرمود که بمن ایمان آوردند و تصدیق من نمودند و تابع من شدند چون رعایت رهبانیت
کردند هرکه ایمان نیاورد از جملهٔ هالکان و خاسرانست پس فرمود لا رهبانیة فی الاسلام بلکه رهبانیت امت من هجرتست و جهاد و روزه
و نماز و زکوة و حج و تکبیر گفتن بلند در حین احرام و بعد از احوال حواریین خطاب میکند باهل کتاب که ایمان آورده بودند و میفرماید که
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنکسانی که گرویده اید برسولان گذشته اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ بترسید از خدای تع و ایمان آورید بفرستاده
او که محمد است يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ تا بدهد شما را دو نصیب از بخشایش خود یکی برای ایمان بانبیای گذشته و دیگری برای ایمان
بمحمد ص وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا و تا بگرداند یعنی مقرر کند برای شما روشنی تَمْشُونَ بِهِ که بروید بآن بر صراط و ببهشت رسید وَيَغْفِرْ لَكُمْ و تا بیامرزد
برای شما گناهان سابقهٔ شما را از کفر و معاصی وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ و خدای آمرزنده است مؤمنانرا و مهربان برایشان در تفسیر اهل البیت آورده اند
که مراد بکفلین حسن و حسین اند و بنور علی بن ابی طالب علیهم السلم یعنی ایمان آرید برسول خدا تا او سبحانه شفاعت حسنین شما را کرامت فرماید و بنور علی ع
از صراط بگذرید و از سعید بن جبیر و غیره مرویست که حضرت رسول ص جعفر بن ابی طالب را با هفتاد سوار بجانب نجاشی فرستاد تا او را بدین اسلام
ترغیب نموده وی اجابت دعوت کرده اسلام آورد و چهل کس از اهل مملکت او که ایمان آورده بودند از او اذن طلبیدند که بشرف صحبت
حضرت رسول ص مشرف گردند وی ایشانرا اذن داد و با جعفر بمدینه آمدند در وقتی که آنحضرت بتهیهٔ اسباب جنگ احد مشغول بود و چون فقر
و احتیاج اصحاب و فقد اسباب قتال از ایشان مشاهده کردند از جناب نبوت مآب ص اذن طلبیدند که مراجعت کنند و اموال خود را
آورده بمسلمانان صرف کنند حضرت رخصت ایشان داده معاودت نمودند و اموال خود را آورده باهل اسلام قسمت کردند حق تع
در حق ایشان میفرماید که الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ تا آخر پس کفار بعد از استماع يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ فخر کردند بر اهل اسلام که هرکه ایمان
بکتاب شما و کتاب ما دارد او را دو اجر است و آنکه ایمان بکتاب شما دارد و بکتاب ما ندارد او را یک اجر بیش نیست چگونه شما بر ما مزیت و فضل داشته
باشید بلکه ما بنسبت فضل و مزیت آراسته باشیم حق تع آیه فرستاد که ای کسانی که ایمان آورده اید از خدای بترسید و در ایمان آوردن
بمحمد ص ثابت قدم باشید تا خدای بدهد شما را آنچه وعده داده است مؤمنان اهل کتاب را از عطای کفلین یعنی اجر شما را اکثر از اجر ایشان
بگرداند زیرا که شما مثل ایشانید در قول لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ و بعد از آن فرمود که لِئَلَّا يَعْلَمَ أَهْلُ الْكِتَابِ یعنی خدا مؤمنانرا
دو بخشش نور و مغفرت میدهد تا البته بدانند اهل کتاب أَلَّا يَقْدِرُونَ که بتحقیق و یقین قادر نیستند عَلَى شَيْءٍ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ
بر چیزی از فضل خدا یعنی از آن کرامتها که از برای مؤمنان مذکور شده قادر نیستند زیرا که رسیدن باین کرامتها فرع ایمانست بسید کاینات

وایشان باین سعادت مستعد نشده اند پس از ین عطیات محروم شده باشند وَأَنَّ الْفَضْلَ و بدانند بدرستی و بهستی که افزونی اجر و ثواب

بِيَدِ اللَّهِ بدست قدرت خداست يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ میدهد آنرا هر کرا خواهد و مصلحت او اقتضا نماید وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ و خدای تعا

خداوند فضل بزرکست یعنی مالک نعمت تمام و عطای بالا کلام که فرا رسیده بخاص و عام و از مجاهد منقولست که اهل کتاب میکفتند که نزدیک شد که پیغمبری پیدا

شود که حد زند و دستها و پایها قطع کند و زعم ایشان آن بود که این پیغمبر از ایشان باشد و چون از [illegible] عرب پدید آمد بر وحسد بردند و بوی ایمان

نیاوردند حق تعا آیه لئلا یعلم فرستاد تا بدانند که کرامت نبوت و عصمت و منصب رسالت که بمحمد صم اختصاص یافته در تحت قدرت ایشان نیست

تا بهر که مدعای ایشان باشد دهند [illegible] ابی بن کعب از پیغمبر صم روایت کرده که هر که سوره المجادله بخواند

در نامهٔ عمل او ثبت کنند که وی از حزب خداست و هیچکس بر او فایق نشود و با او مجادله نتواند کرد و در چشم مردم معتبر و موقر باشد باید دانست

که چون خدای تعا اختتام سوره الحدید کرد بذکر فضل خود بر بندکان افتتاح این سوره نیز نمود به بیان فضل خود در اجابت دعوت و فرمود که

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ آورده اند که روزی خوله بنت ثعلبه که از انصار بود از قوم خزرج نماز میکذارد

و چون الحسن الجسم شوهرش اوس بن صامت که برادر عباده بود در حال رکوع و سجود در او نکاه میکرد شهوت بر او غالب شد و چون از نماز فارغ

شد خواست که با وی خلوت کند او ابا و امتناع نمود اوس چونکه از خفت عقل خالی نبود از ین معنی در غضب شد و او را کفت انت علی کظهر امی

یعنی تو بر من چون پشت مادر منی و این را ظهار کویند و مثمر حرمت وطی است تا وقتی که کفاره بدهند و در جاهلیت طلاق بظهار و ایلا واقع می شده

اوس بعد از ین لفظ پشیمان شده خوله را کفت کمان من چنانست که تو بر من حرام شده خوله کفت برسول صم استفسار این معنی کن کفت مرا حیا مانع میشود

پس خوله نزد حضرت نبوت پناه صم آمد در حینی که عایشه سر مبارک آنحضرت را می شست کفت یا رسول الله اوس وقتی که مرا بنکاح خود در می آورد جوان بودم

و خداوند مال و عشیره بسیار و الحال که مال مرا خورده و فرزندان بسیار از من آورده و صبح جوانی من بشیب پیری مشرف شده و اهل من از من متفرق

شده اند و مرا مثل مادر خود کردانیده و من نمیدانم که با فرزندان چه چاره کنم اکر با و بازکذارم ضایع شوند و اکر نزدیک خود شان نکهدارم بسبب جوع

هلاک شوند و الحال از ظهار نادم شده آیا درین باب هیچ تدبیری هست که موجب اجتماع مواصلت شود حضرت فرمود که کمان نمی برم مکر آنکه

بر تو حرام شده خوله از کثرت اطفال و خوردی ایشان و مفارقت اوس که مدت مدید انیس او بود بغایت غمناک شد دیکر باره با پیغمبر اعاده آن کلام

نمود و همان جواب شنود کفت پس شکایت درویشی و پریشانی و بیکسی خود بخدا عرض میکنم رسول صم فرمود بظاهر شرع برادر اوی و خدای تعا در باب تو

چیزی نفرستاده هرکاه که کفتی بر او حرامی کفت پس شکایت فاقه و شدت حال و تنهایی خود را بخدا رفع میکنم پس روی نیاز با آسمان کرده کفت اللهم انی

اشکوا الیک فاقتی و وحدتی فانزل علی لسان نبیک ما فیه خلاصی و راحتی یعنی بار خدایا بدرویشی و بیکسی و پریشانی من نظر کن و آنچه صلاح و راحت من

در آنست به پیغمبر خود اخبار نما این میکفت و عایشه سر رسول را می شست پس دیکر باره کفت یا رسول الله در کار من فکری کن و بر حال من رحمی نما عایشه کفت

مجادله و الحاح را کوتاه کن که وحی بر رسول نازل کشته و علامت وحی آنحضرت آن بود که در آنوقت مانند خواب او را عارض می شد چون عایشه پیغمبر آنحضرت را

بشست با خود آمد و خوله را امر کرد که شوهر خود را حاضر کن چون حاضر شد این چهار آیه تلاوت فرمود که قَدْ سَمِعَ اللَّهُ بتحقیق که شنید خدای تعا

قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا سخن آن زن که مجادله میکرد با تو در کار شوهر خود وَتَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ و شکایت خود را بر میداشت بخدای تعا

وَاللَّهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَكُمَا و خدای میشنود مراجعت کلام شما و مبالغه در خطاب یعنی باز کردانیدن سخن یکدیکر را و جواب یکدیکر کفتن

در باب لفظ ظهار که میکفتی با آن زن که بر شوهر خود حرامی و او میکفت که مرا طلاق نداده إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ بدرستی که خدای شنواست

اقوال مردمان را و بینا باحوال ایشان مرویست که چون عایشه این سخن شنید کفت خداوندی که هیچ آوازی بروی پوشیده نیست و بعد از ان در حکم

ظهار میفرماید که الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْكُمْ آنانکه ظهار کنند از شما مِنْ نِسَائِهِمْ از زنان خود یعنی بزن خود کویند که تو بر من چون پشت مادر منی

مَا هُنَّ أُمَّهَاتِهِمْ نیستند آن زنان در حقیقت مادران ایشان چه میان این زنان و مادر مباینتی عظیم است و بکفتن این کلمه مادران ایشان نمی شوند

إِنْ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِي وَلَدْنَهُمْ نیستند مادران ایشان مکر زنانی که زاده اند ایشان را پس در حرمت بمثابه ایشان نیستند مکر زنانی که حق تعا

ملحق بایشان کردانید باز واج نبی و رضاع را پس در صورت مذکوره زوجه مادر نمیشود وَإِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ و بدرستی که مردان ظهار کننده هر آینه میکویند

مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ انکار کرده شده از سخن یعنی سخن ناشناخته و نادانسته در شرع چه احکام شرعیه منکر آنست وَزُورًا و دروغ و باطل و منحرف از حق

زیرا که هرکز زوجه مادر نباشد وَإِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ و بدرستی که خدای عفو کننده است هر کناه توبه کنند کان را از ین قول غَفُورٌ آمرزنده مر ایشان را بایجاب

کفارت و احکام متعلقه بان و مسایل متفرعه آن حوالهٔ بکتب الفقه است و بعد از بیان انکار ظهار تبیین حکم آن میفرماید که وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ

و آنانکه در جاهلیت عادت ایشان این بوده باشد که مظاهره کرده باشند مِنْ نِسَائِهِمْ از زنان خود پس آنرا قطع نمایند باسلام ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا

بعد از ان باز کردند بسوی آنچه کفته اند یعنی بار دیکر آنرا اعاده نمایند در زمان اسلام فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ پس بر ایشانست آزاد کردن بنده و می تواند بود که

الذین مراد باهل اسلام باشد و مراد بعود رجوع باشد بان بر وجه تدارک و معنی آنکه مؤمنان که مظاهره کنند از زنان خود و بعد از ان باز کردند بتدارک

و تلافی آنچه آن قول مقتضی آن بود و بنقض آن میل نمایند پس بر ایشانست آزاد کردن بنده و مذهب امامیه آنست که مراد بعود اراده وطی است

یا نقض قول ظهار چه وطی و ابطال قول ظهار هیچکدام جایز نیست مکر بعد از کفاره و جمیع علمای ما قایلند بشرطیهٔ ایمان در آن بنده یا در حکم ایمان از اطفال

مؤمنین و آزاد کردن چنین بنده واجبست مِن قَبلِ أَن یَتَماسّا پیش از آنکه مس یکدیگر کنند مرد و زن مظاهر و تمتع گیرند از هم
مراد از مس جماعست بمذهب حق ذٰلِکُم این حکم بکفاره که مامور شدید بآن تُوعَظُونَ بِهِ پند داده میشوید تا باز ایستید از تلفظ
باین لفظ منکر وَاللّٰهُ بِما تَعمَلُونَ خَبیرٌ و خدای بانچه میکنید داناست و بر او پوشیده نیست و وجوب آزاد کردن بنده در حین قدرت
مرد مظاهر است بر آن فَمَن لَم یَجِد پس هر که نیابد بنده فَصِیامُ شَهرَینِ مُتَتابِعَینِ پس بر اوست روزه داشتن دو ماه پی در پی
یعنی اتصال ماه اول بماه دیگر پس اگر یکماه و یکروز پی در پی روزه بدارد و باقی را متفرقه میتواند روزه داشتن و این دو ماه روزه می باید داشت
مِن قَبلِ أَن یَتَماسّا پیش از آنکه یکدیگر را مس کنند بمباشرت فَمَن لَم یَستَطِع پس هر که نتواند روزه داشتن بطریق مذکور بجهت مرض
یا پیری فَإِطعامُ سِتّینَ مِسکیناً پس بر اوست طعام دادن شصت مسکین هر یکرا نصف صاع از غالب قوت و اگر قادر نباشد مدی
ازان بدهد ذٰلِکَ لِتُؤمِنُوا فرض کرده خدا بیان یا تعلیم احکام تا تصدیق کنید بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ بخدا و فرستاده او در قبول شرایع وی و ترک
آنچه بر آن بودند در زمان جاهلیت خود وَتِلکَ حُدُودُ اللّٰهِ و این احکام حدهای خدای تعالی است که از آن در نتوان گذشت وَلِلکافِرینَ
و مر کافران و دیگر کاران است که قبول حدود الهی نکنند عَذابٌ أَلیمٌ عذابی دردناک در آخرت آورده اند که بعد از نزول این آیه حضرت رسالت پناه ص
اوس را چه باخت میان طلاق و امساک وی اوس امساک را اختیار کرد حضرت فرمود که بجهت کفاره آن رقبه آزاد کن گفت بغیر ازین رقبه ندارم
و اشاره بخود کرد حضرت فرمود رقبه نخر گفت یا رسول الله مال ندارم و رقبه گرانست حضرت فرمود توانی که دو ماه پیوسته روزه بداری گفت طاقت
آن ندارم زیرا که اگر روزی دو بار طعام نخورم رنجور میشوم و چشمم تاریک میگردد فرمود میتوانی که شصت مسکین را طعام بدهی گفت لا والله
درین دیار هیچکس را مسکین تر از خود نمی بینم پس حضرت از مال زکوه پانزده صاع بوی داد و امر کرد تا باهل استحقاق رساند گفت یا رسول الله فقر
و فاقه من ازان جماعت بیشتر است که این را بایشان خواهم داد حضرت تبسم فرمود و او را امر کرد باستغفار بعد ازان ایشانرا باهم مواصلت داد
این کلام دالست بر آنکه در حین عجز از کفارات ثلثه استغفار کافیست و این موافق مذهب است و منقولست از حضرت صادق علیه السلم و بعد از
بیان حدود ظهار انذار کسانی میفرماید که از حدود شرعی تعدی مینمایند بقوله إِنَّ الَّذینَ یُحادُّونَ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ بدرستی که آنانکه شقاق
و خلاف میکنند با خدا و فرستاده او و اوامر و نواهی ایشانرا بیکسو نهاده اختیار حدودی دیگر میکنند که غیر حدود ایشانست کُبِتُوا نگونسار
و خوار کرده شوند کَما کُبِتَ الَّذینَ همچنانکه ذلیل و خوار شدند آنانکه مِن قَبلِهِم پیش از ایشان بودند از کفار یعنی همچنانکه کفار امم ماضیه که اعدای
رسل بودند هلاک کرده شدند و بعذاب الهی گرفتار گردیدند ایشان نیز بهلاکت دنیوی و اخروی گرفتار شوند وَقَد أَنزَلنا آیاتٍ بَیِّناتٍ

وتحقی

و بتحقیق که فرستادیم آیتهای روشن که قرآن و سایر معجزاتست دالّه بر صدق نبوت حضرت رسالت ص وَلِلکافِرینَ عَذابٌ مُهینٌ
و مر کافرانراست در دنیا عذابی خوار کننده و رسوا سازنده و عزت و تکبر ایشانرا در هم شکننده از قتل و نهب یا مر ایشانراست عذابی خوار سازنده
یَومَ یَبعَثُهُمُ اللّٰهُ جَمیعاً فَیُنَبِّئُهُم در روزی که برانگیزد خدای ایشانرا همگی پس آگاه کند ایشانرا بر رؤس الاشهاد بِما عَمِلُوا بآنچه کرده باشند بجهت تشهیر حال
ایشان و توبیخ و تخجیل و توفیر عذاب ایشان و بجهت این خجالت و رسوائی تمنای آن کنند که بسرعت هر چه تمامتر بدوزخ روند أَحصاهُ اللّٰهُ
در حالتی که شمرده و نگاه داشته باشد خدای عمل ایشانرا و بعموم علم خود احاطه جمیع عدد جمیع عمل ایشان نموده که هیچ چیز از آن از علم وی غایب نباشد
وَنَسُوهُ و فراموش کرده باشند ایشان آنرا بجهت کثرت آن و تهاون نمودن بآن وَاللّٰهُ عَلیٰ کُلِّ شَیءٍ شَهیدٌ و خدای بر همه چیز از
اعمال و احوال بندگان حاضر است یعنی عالم بحجت آن پس همه را بر وفق عمل مکافات دهد در کشاف آورده که روزی ربیعه بن عمرو و حبیب برادر او
با صفوان بن امیه مکالمه میکردند یکی گفت آیا خدا میداند آنچه ما میگوییم دیگری گفت بعضی را میداند و بعضی را نه ثالث گفت اگر بعضی را میداند همه را
نیز میداند زیرا که مانعی ندارد در دانستن چه او عالم بالذاتست پس اقوال ما همه معلوم او خواهد بود پس این آیه آمد که أَلَم تَرَ أَنَّ اللّٰهَ آیا ندانستی که خدا
یَعلَمُ ما فِی السَّماواتِ میداند آنچه در آسمانهاست از ملئکه و نجوم و ارواح و غیر آن وَما فِی الأَرضِ و آنچه در زمین است از معدنیات
و حیوانات و سایر جمادات ما یَکُونُ مِن نَجوىٰ ثَلاثَةٍ نباشد یعنی واقع نشود از راز گفتن سه کس إِلّا هُوَ رابِعُهُم مگر آنکه خدای چهارم
ایشانست در عالمیت ادیان راز یعنی علم او سبحانه رفیق آنهاست و محیط و مطلع بر ایشان وَلا خَمسَةٍ إِلّا هُوَ سادِسُهُم و نه راز گفتن
پنج کس مگر که او ششم ایشانست یعنی بدانش و بینش خود بر آن نجوی ایشان راز شناخته وَلا أَدنىٰ مِن ذٰلِکَ و نه کمتر از سه کس وَلا أَکثَرَ إِلّا
هُوَ مَعَهُم و نه زیاده از پنج کس مگر که او با ایشانست بعلم خود بآنچیزی که در میان ایشان جاری میشود أَینَما کانُوا هر جا که باشد خواه در اقطار
سموات و خواه در نواحی زمین زیرا که علم او باشیا مکانی نیست که باختلاف امکنه تفاوت کند ثُمَّ یُنَبِّئُهُم بِما عَمِلُوا پس خبر دهد ایشانرا بانچه
کرده اند در دنیا یَومَ القِیامَةِ در روز رستخیز بجهت تفضیح و تشهیر ایشان و تقریر آنکه مستحق آنند از جزای اعمال إِنَّ اللّٰهَ بِکُلِّ شَیءٍ عَلیمٌ
بدرستی که خدای بر همه چیز از اعمال و گفتار داناست چه علم او با همه معلومات یکسانست پس حالات اهل آسمان را چنان داند که حالات زمین را و علم او
بخفیات امور چنان احاطه کرده که بظاهرات آن و بجزئیات امور چنانکه بکلیات آن و تخصیص این عدد بذکر جهت خصوص واقعه است یعنی مناجات سه کس بود
چنانکه گذشت یا بجهت آنکه خدای وتر است و یحب الوتر و تثلیث اول مرتبه وترست از ابن عباس مرویست که یهودان و منافقانرا عادت این بود که چون پیغمبر ص
سریه فرستادی و خبر بایشان دیر آمدی بر سر راه مؤمنان یا نزدیک ایشان نشستندی و با یکدیگر راز گفتندی و بگوشه چشم بآنها که در میان سریه قوم و ادم

دشمنی نگاه کرده رو به پیغمبر در میان آوردندی و مؤمنان در گمان افتادندی که مگر آن لشکر را کاری افتاده از قتل و هزیمت و موت و دیگر نیت اندوهناک
شدندی این خبر بحضرت رسالت پناه رسید ایشان را از آن نهی فرموده دو سه روزی اجابت کردند و دیگر باره بهمان منوال مشغول تناجی شدند آیه آمد که اَلَمْ تَرَ
آیا نمی بینی و نمی نگری اِلَی الَّذِیْنَ نُهُوْا عَنِ النَّجْوٰی بسوی آنانکه باز داشته شدند از راز گفتن با یکدیگر ثُمَّ یَعُوْدُوْنَ لِمَا نُهُوْا عَنْهُ پس باز
میکردند با چیزی که نهی کرده شده بودند از آن وَیَتَنٰجَوْنَ بِالْاِثْمِ و راز میگویند از روی عناد با آنچه آثم میسازد ایشان را یعنی راز مؤمنان
و غیبت ایشان میکنند وَالْعُدْوَانِ و بتعدی نمودن و ظلم کردن در حق اهل ایمان که آن اندوهناک ساختن ایشانست وَمَعْصِیَتِ الرَّسُوْلِ
و بنافرمانی پیغمبر و یکدیگر را وصیت کردن بمخالفت قول او و باک نداشتن از کلام او آورده اند که یهود نزد پیغمبر صلعم آمدندی و گفتندی السام علیک
سام در لغت بمعنی موتست یا قتل با شمشیر و آنحضرت در جواب فرمودی که علیکم روزی نزد آنحضرت آمدند و همین گفتند عایشه بشنید و گفت
بر شما باد سام یعنی مرگی دردناک و خشم خدا و دوری از رحمت خدا و نزدیکی بعذاب خدا پیغمبر فرمود ای عایشه آهسته باش و نرم گوئی کن که خدا
رفق دوست میدارد عایشه گفت یا رسول الله مگر نشنیدی که چه گفتند گفت من رد کردم سخن ایشان را بر ایشان و گفتم بر شما باد هر چه می گفتید
کلام من در باب ایشان مستجابست نه از ایشان در باره من پس حق تعالی این آیه فرستاد که وَاِذَا جَآءُوْكَ حَیَّوْكَ و چون بیایند جهودان بسوی تو
تحیت کنند ترا بِمَا لَمْ یُحَیِّكَ بِهِ اللّٰهُ بچیزی که تحیت نگفت ترا بآن خدای تعالی یعنی ترا گفت سلام علی عباده الذین اصطفی و ایشان میگویند السام علیک
وَیَقُوْلُوْنَ فِیْۤ اَنْفُسِهِمْ و میگویند در میان همدیگر لَوْلَا یُعَذِّبُنَا اللّٰهُ بِمَا نَقُوْلُ چرا عذاب نمیکند ما را خدای تعالی بآنچه میگوئیم نسبت به پیغمبر او
یعنی اگر نبی بودی بایستی که باین اهانت که ما با او میرسانیم ما را عذاب کند حق تعالی در جواب ایشان میفرماید حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ بس است ایشان را
دوزخ از برای عذاب یَصْلَوْنَهَا که در آیند در آن فَبِئْسَ الْمَصِیْرُ پس بد جایگاهیست بازگشت بدوزخ چه آن متضمن انواع عذاب و نکالست
بعد از آن مؤمنان را از این نهی میکند که یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْۤا ای آنکسانی که گرویده اید بخدا و رسول اِذَا تَنَاجَیْتُمْ چون راز گوئید با یکدیگر فَلَا تَتَنَاجَوْا
بِالْاِثْمِ وَالْعُدْوَانِ پس راز مگوئید بگناه و تعدی بیداد وَمَعْصِیَتِ الرَّسُوْلِ و بنافرمانی رسول چنانچه منافقان و جهودان میگویند با یکدیگر
و نزد بعضی خطاب بمنافقانست یعنی ای کسانی که بظاهر معترفید بایمان آوردن چون راز گوئید چنان مگوئید که جهودان میگویند وَتَنَاجَوْا بِالْبِرِّ وَالتَّقْوٰی
و راز گوئید به نیکوکاری و پرهیزکاری از آنچه ضرر مؤمنان در آن نباشد و نه موجب معصیت رسول باشد وَاتَّقُوا اللّٰهَ الَّذِیْۤ و بترسید از خدای در
هر کاری که کنید آنخدائی که اِلَیْهِ تُحْشَرُوْنَ بسوی او حشر کرده خواهید شد و شما را بر کردارها جزا خواهد داد اِنَّمَا النَّجْوٰی مِنَ الشَّیْطٰنِ جز این نیست
که آن راز گفتن و تعدی و عصیان از وسوسه شیطانست که آنرا در نظر شما در می آرد و شما را بآن میدارد و وسوسه میکند لِیَحْزُنَ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا تا اندوهگین

کردانند

کردانند مؤمنان را وَلَیْسَ بِضَآرِّهِمْ شَیْـًٔا و نیست شیطان یا آن راز ها ضرر رساننده مؤمنان بچیزی اِلَّا بِاِذْنِ اللّٰهِ مگر بفرمان خدا و مشیت
و مصلحت او ضرری و حادثه از مرگ و غیر آن با قارب و خویشان ایشان رسد با وجود آنکه در غزا مغلوب شوند و کشته گردند و موجب حزن مؤمنان
شود و گویند اذن بمعنی علم است یعنی مگر بدانش خدا بوقوع موت بر ایشان که موجب حزن مؤمنانست وَعَلَی اللّٰهِ و بر خدای نه غیر او
فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُؤْمِنُوْنَ پس باید که توکل کنند مؤمنان و مهم خود را با حق گذارند و از راز گفتن جهود و منافق که کردار ایشان را اعتباری نیست
باک ندارند ابن مسعود از پیغمبر صلعم روایت کرده که هر گاه شما سه کس باشید باید که راز نگوئید دو کس بدون صاحب سیوم چه آن موجب حزن
و اندوه او میشود و اگر باشید بیشتر راز گفتن رواست جهت آنکه آن دو کس روا دارند که راز هر یکی از ایشان پوشیده کردانند و از قتاده نقل
که اصحاب حضرت رسول صلعم بجهت مجلس بیکدیگر پیشی مینمودند و هر گاه میدیدند کسی را که اراده نشستن دارد او را جای نمیدادند روز جمعه رسول صلعم
در صفه مسجد نشسته بود و آنجا چندان وسعتی نداشت جمعی از اهل بدر که از جمله ایشان ثابت بن قیس بن شماس بود بمجلس آنحضرت آمدند دیدند که
اصحاب گرداگرد او را فرو گرفته بودند گفتند السلام علیک یا ایها النبی و رحمة الله و برکاته حضرت جواب سلام ایشان باز داد پس سلام بر اصحاب
کردند و ایشان نیز جواب دادند و چون جای خالی ندیدند در میان مسجد ایستادند و انتظار میکشیدند که ایشان را جای دهند کسی ایشان را جای نداد
حضرت اصحاب بدر را حرمت نیکو داشتی بجهت سبقت ایمان و علم ایشان چون دید که هیچکس ایشان را جای نمیدهد بر وی شاق آمد و فرمود که برخیزید
ای فلان و فلان ایشان از روی کراهت برخاستند و جای باهل بدر گذاشتند منافقان فرصت یافته آغاز کنایه و شکایت کردند و گفتند مؤمنان
که شما میگوئید صاحب ما عادلست و حال آنکه جمعی سابق را برخیزانیدن و جماعت لاحق را بجای ایشان نشانیدن مخالف عدالتست و ندانستند
که در نفس الامر سبقت بایمان و علمست نه بسبقت مجلس و حضرت عزت استصواب پیغمبر خود نموده آیه فرستاد که یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْۤا ای کسانی
که گرویده اید بخدا و رسول اِذَا قِیْلَ لَکُمْ تَفَسَّحُوْا فِی الْمَجٰلِسِ هر گاه گفته شود مر شما را که جای فراخ کنید برای یکدیگر در نشستن مراد مجلس رسول صلعم است
جنس است و عاصم مجالس خوانده دال بر جمعیت و گویند مراد مرکز غزاست کقوله مقاعد للقتال حاصل که هر گاه شما را گویند که فراخ سازید مجلسهای
ذکر یا تلاوت یا نماز یا جای حرب را فَافْسَحُوْا پس جای گشاده کنید بر مردم یَفْسَحِ اللّٰهُ لَکُمْ تا گشاده گرداند خدای جای شما را برای شما در قبر
یا در بهشت منزلهای با وسعت یا دلهای شما را منشرح گرداند بازاله تضایق و تزاحم یا هر چیزی که در آن اراده تفسح داشته باشید از مکان و رزق
و غیر آن در موضح آورده که جمعی در مجلس پیغمبر نشستند چون یکی از ایشان را امهتی بیرون می طلبید نخواستی که برخیزد چه هر یک از ایشان خواستی
که آخر کسی باشد که از مجلس بیرون آید آیه آمد که وَاِذَا قِیْلَ انْشُزُوْا و چون گویند شما را که برخیزید فَانْشُزُوْا پس برخیزید و در بعضی تفاسیر

مذکور است یا بمعنی که چون ندا کنند که برخیزید و بشتابید بنماز یَرْفَعِ اللّٰهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ تا بردارد خدای آنانرا که گرویده اند از شما بجنت
وَالَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ و آنانرا که داده شده اند علم باحکام شرایع ایمان دَرَجَاتٍ درجهای بلند از جهت و تخصیص اهل علم بذکر با آنکه از جمله
مومنانند بجهت زیادتی اختصاص ایشانست برفع درجات از قبیل ملئکه و کتبه و رسله و جبرئیل و میکائیل پس گویا چنین فرموده که یرفع اللّٰه المومنین
خصوصا العالمین درجات یعنی بلند گرداند درجات مومنان بنصرت و حسن ذکر در دنیا و با عطای غرف جنان در عقبا خصوصا اهل علم را که درجات
ایشانرا بلندتر گرداند از درجات مومنانی که اهل علم باشند پس مومن عالم افضل باشد از مومن بی‌علم فلهذا حضرت رسالت پناه صلعم ایشانرا مقدم
می‌شناسید بر غیر ایشان مرویست که عبد اللّٰه مسعود چون این آیه میخواند میگفت بعهمید این آیه را در رغبت کنید در علم و از حضرت رسول صلعم منقولست که
فضل عالم بر عابد چون فضل ماه بدر است بر سایر ستارگان و نیز فرموده که در روز قیامت برکسی از جهت شفاعت دهند انبیا را بعد از ان
عالم و شهدا را پس چه بزرگست مرتبه علم که مابین نبوت و شهادتست و افضلیت او را بر شهدا ازین حدیث نیز معلوم میتوان کرد که مداد
العلماء افضل من دماء الشهداء یعنی مداد عالمان فاضلتر است از خونهای شهیدان و نیز فرموده که فضل عالم بر سایر مردمان همچو فضل
منست بر ادنای ایشان و از ابن عباس مرویست که علما را هفتصد درجه است بر بالای درجات مومنان که میان هر درجه پانصد ساله راه باشد و نیز
و ابی ذر از حضرت رسول صلعم روایت کرده که حاضر شدن در مجلس عالم افضل است از هزار رکعت نماز گذاردن و عیادت هزار مریض کردن و نیز در هزار
جنازه حاضر شدن گفتند یا رسول اللّٰه از قراءت قرآن نیز افضل است فرمود قراءت قرآن نفع نمیدهد مگر بعلم و نیز از ابن عباس مرویست که
سلیمان بن داود علیهما السلام را مخیر ساختند میان علم و ملک وی اختیار علم کرد پس ببرکت و میمنت علم خدا مال و ملک باو ارزانی داشت و نیز
آنحضرت فرموده که من عالم و همه عالمانرا دوست دارم و ابو امامه از آنحضرت نقل کرده که صلوات میفرستند ملئکه و جمیع اهل آسمان و زمین
حتی آنکه مور چهاردر سوراخهای خود و ماهیان در آب بر کسی که مردمانرا تعلیم میدهد بامور شرعیه و نیز فرموده که هرکه بجهت طلب علم در راهی رود
حق تعالی راه جنت باو نماید و نزد رفتن مومن در طلب علم ملائکه بالهای خود را گستراننده تا او پای بر آنها میگذارد و میرود و جمیع اهل آسمان
و زمین برای او استغفار کنند حتی ماهیان در آب و نیز از او ماثور است که هرکه مسئله را تعلیم غیر کند حق تعالی در روز قیامت هزار قلاده نور
در گردن او آویزد و هزار گناه او را بیامرزد و هزار شهر در بهشت برای او بنا کند و بعدد هر موئی که بر بدن اوست حجی و عمره برای او
بنویسند و از امیر المومنین صلوات اللّٰه علیه منقولست که علم بهتر است از مال زیرا که علم نگهبان تست و تو نگهبان مالی و این دو بیت از او
منقولست رضینا قسمة الجبار فینا لنا علم وللاعداء مال فان المال یفنی عن قریب وان العلم باق لا یزال و در فضیلت علم اینقدر کافیست

که حق تعم

حق تعم خطاب فرمود بحبیب خود که قُلْ رَبِّ زِدْنِی عِلْمًا و از کلام بعضی علماست که چه چیز دریابد آنکس را که علم از او فوت شود و چه چیز فوت شود
از آنکس که علم را دریابد و در کشف الاسرار آورده که از ابن مسعود روایتست که گفت اوزاعی را در خواب دیدم گفتم مرا خبر ده از عملی که بهترین عملها باشد
تا بآن متقرب شوم بخدا گفت هیچ درجه بلندتر از درجه علما ندیده ام و بعد از ایشان اندوهناکان و از اینجا معلوم شد که علما هم در دنیا مرتبت
مرتبه و شرف و وراثت انبیا اختصاص دارند و هم در عقبی درجه و مرتبه و مرافقت اصفیا وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِیرٌ و خدای بآنچه میکنید
از اقوال و افعال داناست پس همه را بروفق عمل جزا خواهد داد از ابن عباس و مقاتل منقولست که مردمان بسیار نزد سید مختار علیه
افضل التحیات تردد میکردند و سئوال بسیار از آنحضرت میکردند و سخنانی که موجب ملال آنحضرت میشد در مجلس میگفتند و از آنجا که خلق
عظیم آنحضرت بود منع ایشان نمیفرمود و از جمله اغنیا آمدند و صحبت طویل با آنحضرت میداشتند و بجهت کثرت ایشان جای فقرای صحابه در
مجلس نمیبود و ازین جهت نیز آنحضرت کراهت داشتی و اظهار آن نکردی حق تعالی خواست که پیغمبر خود را ازین مشقت و ملال برهاند و
آن گفتگوها را بجهت تبدیل نماید این آیه فرستاد که یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای آنکسانی که ایمان آورده اید إِذَا نَاجَیْتُمُ الرَّسُولَ هرگاه
خواهید که راز بگوئید با رسول اللّٰه فَقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیْ نَجْوَاکُمْ پس پیش دارید نزد اراده راز گفتن خود صَدَقَةً صدقه دادن بمستحقان
ذَلِکَ خَیْرٌ لَکُمْ این تصدق بهتر است مر شما را در دین وَأَطْهَرُ و پاکیزه تر برای آنکه بآن از گناهان پاک شوید علی بن علقمه از امیر المومنین علیه السلام
روایت کرده که چون این آیه نازل شد و حضرت بر اصحاب خواند همه مردم از نزد وی پراکنده شدند و رسول را تنها گذاشتند و این از دحام بخلوت
مبدل گشت و رسول صلعم مرا طلبید و فرمود که چه مصلحت می‌بینی که تعیین نمائیم که هر یک از مردمان یک دینار صدقه دهند گفتم یا رسول اللّٰه طاقت
آن ندارند فرمود پس چه بدهند گفتم حبه یا شعیری از دینار فرمود حظ تو از دنیا اندکست پس این حال بر ایشان دشوار آمد فقیر بجهت
عسرت و غنی بجهت بخل ترک ملازمت رسول صلعم کردند و من از مال دنیا یک دینار داشتم آنرا بده درم کردم و هر روز درمی صدقه میدادم
و با رسول صلعم راز میگفتم و مسائل می‌پرسیدم و در خلوت با وحدت حضور بر اسرار علوم واقف میشدم در کشاف آورده که عبد اللّٰه عمر از پدر
خود روایت کرده که او گفت علی سه چیز دارد که اگر یکی از آن داشتمی مرا دوستتر بودی از شتران سرخ موی یکی تزویج فاطمه زهرا دوم اعطای
رایت و لوا در روز خیبر و رای این حدیث در حق او که لأعطین الرایة غدا رجلا یحب اللّٰه ورسوله ویحبه اللّٰه ورسوله کرار غیر فرار
سیم آیه نجوی که چون فرود آمد هیچکس بآن عمل نکرد مگر علی و موافق و مخالف از امیر المومنین علیه السلم روایت کرده اند که آنحضرت فرمود
که آیه خدای تعم فرود آمد که هیچکس از مسلمانان بآن کار نکرد نه قبل از من و نه بعد عمل کردن من بآن حق تعم تخفیف نمود ازین امت

از سر این امت کلیم درگذشت و در جامع صحاح نیز آورده که هیچکس از صحابه باین عمل ننمود مگر علی بن ابی طالب ع و این دلیل روشن است بر افضلیت
بر سایر اصحاب و تفصیل این بحث در منهج الصادقین بتحریری دلپذیر مرقوم گشته و بعد از آن حق تعالی این حکم را منسوخ ساخت و فرض ساخته را
که بدون صدقه با رسول ص نجوی کنند اول فقرا را فرمود فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا پس اگر نیابید چیزی که بصدقه بدهید فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ پس بدرستی
خدای آمرزنده است و مهربان یعنی درگذشته از کسی که دو صدقه را از گوید و بنده را تکلیف مالایطاق نفرماید و بعد از آن اغنیا را بر وجه عتاب خطاب
کرد که أَأَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا آیا ترسیدید از درویشی اگه پیش بدهید بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ در راز گفتن خود با پیغمبر صدقهای خود را
یعنی هر یک چیزی تصدق کنید فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَتَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ پس چون صدقه ندادید و درگذرانید خدای حکم آن را و شما را معذور داشت از صدقه دادن
و از تقصیر شما درگذشت فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ پس بپای دارید نماز را وَآتُوا الزَّكَاةَ و بدهید زکوة مفروضه را وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ و فرمان
برید خدا و رسول او را در همه حال که اینها تلافی و تدارک آن کند وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای داناست بآنچه میکنید ظاهراً و باطناً و جزای شما
بر وفق صواب شمار سازد آورده اند که عادت منافقان آن بود که با جهودان دوستی کردندی و اسرار مؤمنان با ایشان افشا نمودندی و از جمله
عبدالله نبیل منافق با رسول خدای نشستی و برخواستی و سخن آنحضرت با یهود گفتی روزی پیغمبر ص در حجره از حجرات طاهرات بود و جمعی از صحابه آنجا بود
فرمود که الحال مردی بر شما در آید که دل او چون دل متکبران باشد و بنظر شیطان نماید که ابن نبیل در آمد و آن ازرق بود حضرت فرمود که چرا تو و
اصحاب تو مرا دشنام میدهید او سوگند خورد و یاران خود را نیز آورده سوگند خوردند که ما هرگز این بی ادبی نکردیم آیه آمد که أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا
آیا نمی نگری بسوی آنانکه دوست گرفتند یعنی منافقان قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ گروهی را که خشم گرفته است خدای بر ایشان یعنی یهود که درباره
ایشان فرمود که من لعنه الله و غضب علیه مَا هُمْ مِنْكُمْ نیستند آن منافقان از شما که مؤمنانید وَلَا مِنْهُمْ و نه از ایشان که جهودانند کما قال الله
مذبذبین بین ذلک لا الی هؤلاء ولا الی هؤلاء وَيَحْلِفُونَ عَلَى الْكَذِبِ و سوگند میخوردند بر دروغ در دعوی اسلام و احترام سید انام
وَهُمْ يَعْلَمُونَ و حال آنکه ایشان میدانند که منافقانند و آنچه سوگند بر آن میخورند کذب است مانند کسی که سوگند یموت خورد أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ
آماده کرده است خدای برای ایشان عَذَابًا شَدِيدًا عذابی سخت إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بدرستی که ایشان بد چیزی بود که پیوسته میکردند
یعنی پیش ازین زمان بعمل بد مستمر میبودند و اصرار میکردند اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فرا گرفتند سوگندان خود را که میخوردند سپر یعنی از
مایه تهمت خود ساختند و صیانت خون و مال خود گردانیدند تا از دست مسلمانان در امان بمانند فَصَدُّوا باز داشتند مردم را از دین
عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای بتوهین امر مسلمانان و گریختن ایشان از جهاد کافران و باز داشتن از ملاقات با اهل اسلام و مصاحبت

فَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ پس برای ایشان است عذابی خوار کننده مرویست که مردی از اهل نفاق گفت که ما بواسطه اموال کثیره و اولاد متعدده
در روز قیامت منصور باشیم و از عقبات و مهالک آن روز رستگار آیه آمد که لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ هرگز دفع نکند و باز ندارد از ایشان در روز قیامت
أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مالهای ایشان و نه فرزندان ایشان مِنَ اللَّهِ شَيْئًا از عذاب خدای چیزی را أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ آن گروه
منافقان یاران دوزخند هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ایشان در آن جاوید مانندگانند یعنی منافقان نیز در خلود نار با کافران خواهند بود بلکه
عذاب ایشان از کافران و مشرکان بالائین تر خواهد بود و عذاب ایشان سخت تر بود إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ
جَمِيعًا یاد کن آن روز را که برانگیزاند خدای همه منافقان را از قبور و با ایشان گویند که چرا ایمان نیاوردید فَيَحْلِفُونَ لَهُ پس سوگند خورند
برای خدا بر ایمان و اخلاص خود كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ همچنانکه سوگند میخورند برای شما ای اهل اسلام و میگویند که ما از شمائیم وَيَحْسَبُونَ
و پندارند ایشان در آن روز أَنَّهُمْ عَلَى شَيْءٍ آنکه ایشان بر چیزی اند یعنی پنداشت ایشان آن باشد که سبب سوگند بدروغ نفعی و فایده
در آن روز با ایشان خواهد رسید مراد آنست که تمکن نفاق در نفوس ایشان بر وجهیست که در آخرت نیز با ایشان باشد و زایل نگردد و بجهت
تصور کنند که حق تعالی علم ندارد بایمان و ایمان کافر با ایشان همچنانکه در دنیا با مؤمنان تصور میکردند و نظیر اینست قوله تعالی ولو ردوا لعادوا
لما نهوا عنه انهم لکاذبون و قوله والله ما کنا مشرکین و گویند غرض ایشان ازین گفتار این باشد که مؤمنان بر صراط توقف کنند تا ایشان
از نور مؤمنان کسب کنند و از حسن منقولست که در قیامت مواطن متعدده باشد در بعضی مواطن منافقان بر کذب خود واقف باشند و
هیچ نگویند و در موطن دیگر چون مدهوشان و متحیران باشند و مانند طفلان بکلام دروغ تکلم نمایند و درین موضع سوگند خورند و پندارند
که ایشان بر خیر بوده اند و صاحب طبرسی آورده که این کلام وصف ایشانست در دنیا یعنی اهل نفاق می پندارند که بر راه راستند
أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْكَاذِبُونَ بدانید ای اهل ایمان بدرستی که منافقان ایشانند دروغگویان در دروغ ایشان بغایتی رسیده که با خدای
دانای نهان و آشکار دروغ میگویند و بر آن سوگند میخورند ابن عباس از پیغمبر ص روایت کرده که چون روز قیامت شود منادی ندا کند
که کجایند خصمان خدای تعالی قدریان بر خیزند با رویهای سیاه و چشمهای کبود و لبها و دندانهای کج شده و آب از دهان ایشان روان گشته
گویند والله بدون تو معبودی را عبادت نکردیم و خدائی که غیر از تو باشد از اصنام و شمس و قمر و کواکب و غیر آن فرا نگرفتیم پس عبدالله گفت ایشان
درین قول صادق باشند اما شرک از جائی در دل ایشان حلول کرده باشد که ندانسته باشند پس این آیه را خواند که ویحسبون انهم علی شیء الا انهم
هم الکاذبون پس گفت بخدا سوگند که ایشان قدریانند اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ مستولی شد و غلبه کرد بر ایشان دیو که بوسوسه ایشان را بمعاصی

مایل ساخت فَأَنْسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ پس فراموش گردانید ایشان را از یاد کردن خدای او را و یاد نکنند بدل و زبان أُولَٰئِكَ
گروه فراموش کاران حِزْبُ الشَّيْطَانِ لشکر دیو اند و متابعان او أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ بدانید ای بندگان بدرستی
سپاه دیو هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشان زیان کارانند که نعیم مقیم از دست دادند و در عذاب مخلد افتادند إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ
اللَّهَ وَرَسُولَهُ بدرستی که آنانی که شقاق میکنند با خدا و رسول او یعنی اوامر و نواهی ایشان را پس پشت نهاده اختیار حدودی دیگر میکنند
أُولَٰئِكَ فِي الْأَذَلِّينَ آن گروه در جماعت خوارترانند یعنی داخل در زمره آنانکه ذلیل ترین خلق خدا باشند چه در دنیا بخواری و
قتل و سبی گرفتار شوند و در عقبی رسوا و سیاه رو و معذب بنار مرویست که مسلمانان بعد از فتح قری که در حدود ایشان بود
گفتند البته خدای تعالی ما را موفق سازد بر فتح بلاد روم و فارس چون عبدالله بن ابی سلول و غیر آن از منافقان این بشنیدند گفتند
گمان شما چنانست که فارس و روم مثل قریه بعضی باشند که بر شما مفتوح گشته آیه آمد که كَتَبَ اللَّهُ نوشته است خدای در لوح محفوظ حکم
و در آن ثبت این حکم نموده لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي هرآینه غالب شوم من و فرستادگان من غلبه خدا بحجت است و نصرت دادن
پیغمبران و اهل اسلام بر دشمنان و غلبه رسل اگر مامور شوند بحرب بقهر و زجر اعادی است و اگر نه بدلیل و حجت إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ بدرستی که خدا
تعالی تواناست بر نصرت انبیای خود عَزِيزٌ غالب در هر حکمی که خواهد و کسی بر منع آن قدرت ندارد آورده اند که روزی عبدالله بن سلول
نزدیک حضرت رسول صلعم آمد حضرت آب نوشید و بقیه از آن باز ماند گفت یا رسول الله دستوری ده تا این بقیه آب ببرم و بپدر خود بازدهم
تا بخورد و ببرکت و میمنت آن دلش از شرک باز گردد حضرت فرمود چنین باشد وی آن آب را نزد پدر خود برد پدرش گفت این چیست عبدالله
گفت سؤر رسول الله است اینرا بیاشام تا دلت از شرک و نفاق باز گردد گفت چرا بول مادرت نیاوردی وی بیامد و صورت حال
بعرض آنحضرت رسانید و گفت یا رسول الله اجازت فرما تا گردنش بزنم رسول فرمود برو و با وی رفق و مدارا کن حق تعالی این آیه فرستاد
لَا تَجِدُ نیابی یعنی نشاید که بیابی این از باب تخییل است یعنی باید که چنین حالی کنی که ممتنع دحالیت که بیابی قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ
گروهی را که میگروند بخدا وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز بازپسین يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مودت و دوستی کنند کسی را که خلاف
کنند با خدا و رسول او یعنی هرگز مؤمنان اهل کفر و نفاق و سایر اهل خلاف را دوست ندارند وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ اگرچه بوده باشند
آن خلاف کنندگان پدران ایشان أَوْ أَبْنَاءَهُمْ یا پسران ایشان چون روزنه که پسر خود عبدالرحمن را بمبارزت خود طلبید و پیغمبر نگذاشت
که وی بحرب پسر رود أَوْ إِخْوَانَهُمْ یا برادران ایشان چون مصعب بن عمیر که برادر خود را در روز احد بقتل رسانید أَوْ عَشِيرَتَهُمْ یا خویشان

چون پدر عبدالله مذکور

اینان

اینان اگرچه اقربا باشند چون امیرالمؤمنین علیه السلام و حمزه رضی الله عنه که اقربای خود را چون عتبه و شیبه در بدر بکشتند أُولَٰئِكَ آن گروه که با دشمنان
خدا دشمنی کنند كَتَبَ نوشته است یعنی ثبت کرده فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ در دلهای ایشان ایمان را بوسیله الطاف خود یا جمع کرد اجزای ایمان را از
آن از اخلاص و استقامت و گویند مراد کتاب علامت ایمان است که گواهی بدهند همچنانکه منافقان را علامتی ثبت کرده تا فرشتگان بوسیله آن
علم بنفاق ایشان حاصل کرده گواهی بدهند و طبع الله علی قلوبهم وَأَيَّدَهُمْ و تقویت کرده است و قوت داده ایشان را بِرُوحٍ بچیزی که دل
بآن زنده شود از رحمت یا نصرت یا هدایت که آن حجت و برهانست مِنْهُ از نزدیک خود و گویند مدد داد ایشان را بجبرئیل یا قرآن وَيُدْخِلُهُمْ
و در آورد ایشان را در روز حشر جَنَّاتٍ تَجْرِي در بهشتهائی که جاری شود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان آن جویهای آب و شیر و خمر
و عسل خَالِدِينَ فِيهَا در حالیکه جاوید مانندگان باشند در آن رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ خوشنود شد خدای از ایشان و اعمال ایشان را پسندید وَرَضُوا
و خوشنود شدند ایشان عَنْهُ از خدای بکرامتی که وعده کرده ایشان را در عقبی أُولَٰئِكَ حِزْبُ اللَّهِ آن گروه لشکر خدا و یاوران دین اند أَلَا
إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ بدانید که سپاه خدا هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشانند رستگاران در دنیا و عقبی از ثعلبی نقل است که داود علیه السلام در مناجات گفت بارخدایا
حزب تو کیستند خطاب آمد که آنکه چشم از محارم حرام فرو بسته و دست از آزار خلق و اخذ حرام کوتاه کرده باشد و دل خود را ما سوی الله پاکیزه گردانیده
از جمله حزب منند و خادمان عرش من این آیه دلیل است بر آنکه هیچ چیز در دین دخل از این نیست که دوستی کنند با دوستان خدا و دشمنی کنند با دشمنان
خدا و امتیاز تام میان اهل حق و اهل ضلال بتولا و تبرا است سُورَةُ الْحَشْرِ ابی بن کعب از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سوره الحشر بخواند
هیچ چیز نماند از بهشت و دوزخ و عرش و کرسی و لوح و قلم و هفت آسمان و ریاح و هوام و وحوش و طیور و دواب و شجر و شمس و قمر و ملائکه الا که
بر وی صلوات دهند و برای او استغفار کنند و اگر در آن روز یا در آن شب بمیرد شهید مرده باشد و نیز از آن حضرت مرویست که هر که سوره الحشر بخواند
حق تعالی گناهان گذشته و آینده او را بیامرزد ابوسعید مکاری نقل کرده از ابو عبدالله علیه السلام که هر که در شبانگاه سوره الرحمن و سوره الحشر بخواند حق
تعالی دو فرشته بخانه او فرستد که شمشیر کشیده پاسبانی او و اهل او کنند تا روز شود و باید دانست که حق تعالی ختم سوره المجادله فرمود بذکر
حزب الشیطان و حزب الله و افتتاح این سوره نمود بمقهوریت و مغلوبیت حزب شیطان و بحربی و هوانی که بسبب جلای اوطان بایشان رسیده
و بقا و حریت و غالبیت حزب خود که اهل ایمانند و فرمود که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ سَبَّحَ تسبیح
کرد و بپاکی ستایش کرد لِلَّهِ مر خدای را که مستحق جمیع ثناهاست مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از اجرام علویه وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه
در زمین است از اجسام سفلیه وَهُوَ الْعَزِيزُ و او غلبه کننده است بر همه در حکم و فرمان الْحَكِيمُ صواب کار و درست کردار در جمیع حالات و از آن آورده اند
که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در سال چهارم از هجرت با جمعی از خواص اصحاب از جهت دیت دو عامری که در عهد آن حضرت بودند و عمرو بن امیه
ضمیری ایشان را کشته بود بمنازل یهود بنی النضیر رفت و میان بنی النضیر و بنی عامر معاقده و معاهده بود حضرت در دیت آن دو عامری

رزاین ان استعانت خواست کفتند سمعا وطاعة ما اطاعت تو میکنیم در هرچه امر فرمائی و پنهان با یکدیکر کفتند که کار محمد را باید ساخت
وکینه خود را از و بکشید که فرصتی ازاین بهتری نخواهد بود پس در وقتی که آن حضرت پای برابر دیوار خوانه ایشان نهاده بود سنکی بر بام
بردند تا بر آنحضرت افکنند فی الحال جبرئیل آن حضرت را خبردار کردانید وی ازآنجا برخواسته با اصحاب خود اینجا مروید و خود بمدینه
مراجعت نمود چون آمدن آنحضرت دیر کشید برخواستند و طلب آنحضرت کردند در اثنای راه مردی را دیدند که از مدینه می آمد احوال پیغمبر از او
پرسیدند کفت در راه او را دیدم که متوجه مدینه بود پس ایشان بمدینه آمدند و پیغمبر ایشان را از غدر یهودان اخبار فرمود محمد بن مسلمه را بقتل
کعب بن اشرف که رئیس بنی النضیر بود امر کرد و او سلکان بن سلام و سه کس بنی الحرث بطلب کعب از مدینه بیرون رفت و پیغمبر صلی الله
علیه واله از عقب ایشان بیرون آمد و در خارج مدینه در موضعی بنشست و انتظار ایشان میکشید و محمد بن مسلمه با رفقای خود نزدیک
قصر کعب رسیده یاران خود را بپای حصاری بنشاندند و کفت یا اخی امده ام تا از تو درهمی چند قرض کنم چه محمد از ما مطالبه
صدقه میکند و ما را چیزی نیست کعب او را زداد که قرض نمیدهم مکر برهن کفت بزیر آی که رهن همراه دارم کعب در همان شب
داماد شده بود عروس چون صیحه محمد بن مسلمه را بشنید کفت نمیکذارم که نزد او روی چه ازاین صیحه سرخی خون مشاهده می کنم
کعب التفات بقول عروس نکرده بپایین آمد و محمد بن مسلمه با و معانقه کرد و با یکدیکر سخن میکردند تا از قصر دور شده بصحرا
رسیدند پس سر او را در زیر بغل کرفت رفقای خود را آواز داد که کعب فریاد برکشید و عروس او از او را شنید بنی النضیر را
بانک زد و ایشان از خانهای خود بیرون دویدند چون انجا رسیدند و او را مقتول دیدند و ابن مسلمه با رفقای خود از ایشان
فرار نموده متوجه پیغمبر شد و چون صبح بدمید خبر قتل کعب با نحضرت رسانیدند اصحاب از این معنی شاد کشتند و حضرت ایشان را
بحرب بنی النضیر امر کرد اصحاب متوجه ایشان شدند و محاصره حصون ایشان کردند پیغمبر بایشان اعلام کرد که چون غدر شما ظاهر شد
از دیار من بیرون روید و الا آماده جنک باشید پس ده روز امان خواستند ایشان را امان داد ایشان بتهیه سفر اشتغال
نمودند و ابن ابی شخصی را نزد ایشان فرستاد که از دیار خود بیرون مروید و بقلاع خود متحصن باشید که من با دو هزار کس از قوم خود معاون
شما ام یهود بسخن آن منافقان مغرور شده یاغی کشتند و خبر بآن حضرت رسیده پانزده روز حصون ایشان محاصره کرد و ایشان از سطوت
ترس و بیمی که خدای تعالی در دل ایشان افکنده بود اقدام بر محاربه ننموده جلای وطن قبول کردند حضرت فرمود بشرط آنکه اسلحه خود
و آنقدر از اموال که دو اشتر بر تواند کرفت با خود ببرید پس بر این وجه قرار یافت و ایشان ناحیه مدینه را بکذاشتند و بار بکجا واذرعات که از ولایت

شام است

شام است نزول کردند آل ابی حقیق و آل حیی بن اخطب که با اهل خیبر ملحق شدند و طایفه دیکر بجزیره حق تعالی در باره ایشان فرمود که هُوَ الَّذِي
أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا بیرون کرد آنانرا که کافر شدند مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از اهل توریة یعنی بنی النضیر را
مِنْ دِيَارِهِمْ از سراها و خانهای خود که در نواحی مدینه داشتند لِأَوَّلِ الْحَشْرِ در اول راندن ایشان از جزایر عرب بشام و حشر بمعنی اخراج جمعی
از مکانی بمکانی و اولیت حشر باعتبار اینست که این نوع مذلت قبل ازین بایشان نرسیده بود یا باعتبار آنکه آخر حشر ایشان از خیبر خواهد بود بشام
یا آخر حشرها در قیامت باشد چه در روایت آمده که در آخر الزمان آتشی از جانب مشرق بیاید و همه مردم را بزمین شام راند و آنجا قیامت
قایم شود پس آن حشر آخر ایشان باشد بزمین شام و عکرمه از ابن عباس نقل کرده که هرکه شک دارد در آنکه قیامت در زمین شام خواهد بود باید
این آیه بخواند زیراکه رسول ایشانرا کفت که جلای وطن کنید و از منازل خود بدر روید کفتند بکجا برویم فرمود بزمین محشر و بعد از آن حق تعالی این آیه
نفرستاد و کویند معنی آیه آنست که اول راندن ایشان بجهت قتال چه آن اول قتالی بود که رسول با ایشان کرد و بعد از آن از روی امتنان
بمؤمنان میکوید که مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا کمان نمیبردید ای اهل ایمان آنکه بیرون روند بنی نضیر از مدینه بجهت بسیاری عدد و شوکت و شجاعت
وَظَنُّوا أَنَّهُمْ و کمان بردند که ایشان مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ منع کننده و بازدارنده است ایشانرا حصارهای استوار ایشان یعنی
کمان ایشان آن بود که حصارهای ایشان باز خواهد داشت ایشانرا مِنَ اللَّهِ از عذاب خدا و اصلا بخاطر ایشان نمیکذشت که مخذول کردند
فَأَتَاهُمُ اللَّهُ پس بیامد بایشان عذاب خدای مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا از آنجا که کمان نمی بردند و تصور آن نمیکردند بجهت قوت
و شمول ایشان وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ و بیفکند خدای تعالی در دلهای ایشان ترس و بیم را بسبب کشته شدن کعب که پیشوای ایشان بود
و بجهت آن دل بر جلای وطن نهادند يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ خراب میکردند خانهای خود را بِأَيْدِيهِمْ بدستهای خود بجهت حیلت بر
مسلمانان وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ و بدستهای مسلمانان یعنی ایشان بواطن آنرا خراب میکردند و مؤمنان ظواهر آنرا و باعث بر تخریب
ایشان یا بسبب احتیاج ایشان بود بچوب و سنک آنها تا بآن افواه ازقه را که موضع هجوم مؤمنان بایشان بود مسدود سازند و یا بجهت آنکه
بعد از جلا متحسر نشوند بر بقای آن مساکن و اما دواعی مؤمنان بر تخریب آن ازاله تحصن و تمنع ایشان بود و توسعه مجال حرب برای خود
و بروایت ابن عباس مسلمانان از بیرون سوراخها کشاده میکردند که باندرون روند و از اموال ایشان غنیمت کیرند و ایشان از اندرون دیوار
می شکافتند و بیرون میرفتند و روایت است که چون یهود دل بر جلا نهادند و دانستند که منازل ایشان بدست مؤمنان می افتد خانها میکندند و
هرچه ایشانرا خوش می آمد از درها و چوبها و سنکهای تراشیده از جای کنده میخواستند که با خود ببرند پس شصد شتر بار کرده خود را آراستند و

اظهار جلادت کردند و دو فها میزدند و سرود گویان از بازار مدینه گذشتند و بولایت شام رفتند فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ پس عبرت گیرید
ای خداوندان دیدها یعنی ببینید احوال ایشانرا و اندیشه نمائید که خدای تعالی چگونه مؤمنانرا برایشان مسلط گردانید بدون قتال و چگونه قریه
که بجهت خوف و هیبت مؤمنان همه خان و مان خود را رها کردند و فرار بر قرار دادند و بعد از آن بیان حکمت در مأمور شدن ایشان بجلا میفرماید که
وَلَوْلَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ و اگر نه آنست که خدای تعالی نوشته است و بحسب اقتضای حکمت فرض کرده شده عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ بر ایشان بیرون
شدن از وطن و خانه خود و آزاد گذاشتن لَعَذَّبَهُمْ فِي الدُّنْيَا هر آینه عذاب میکرد ایشانرا در این سرا باستیصال و قتل و سبی چنانکه
با بنی قریظه عمل نمود وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ و مر ایشانراست در آن سرای عَذَابُ النَّارِ عذاب دوزخ مراد آنست که اگر ایشان از عذاب
دنیا نجات یافتند از عذاب آخرت ناجی نخواهند شد ذَٰلِكَ این عذاب که نامزد ایشان بود از رعب و جلا و عذاب آخرت بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ
بسبب آنست که ایشان مخالفت کردند و معاندت نمودند با خدا و رسول او وَمَنْ يُشَاقِّ اللَّهَ و هر که شقاق و خلاف کند خدای را سبحانه
فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ پس بدرستی که خدای سخت عقوبتست مر او را و امثال او را آورده اند که در زمان محاصره حکم الهی نازل شد
که خرمابنان ایشانرا قطع کنند و عبد الله سلام و ابو لیلی مازنی بآن مهم مأمور شدند ابو لیلی انواع خرماها را می برید و میگفت یهودانرا این عمل
غمناک میسازد و عبد الله سلام بدترین انواع آنرا قطع میکرد و میگفت دانم که خدای تعالی این نخل را بدست مسلمانان باز دهد پس آنچه
بهتر است برای ایشان میگذارم القصه یهودان بسبب آن در خشم شدند و بطریق طعن گفتند ای محمد تو دعوی میکنی که من بعدل مأمورم
و از جادهٔ عدالت تجاوز نمیکنم گفتند این عدلست که درختان خرما بری و بسوزانی این سخن بر رسول شاق آمد و مسلمانان مستضعف در
اندیشه شدند که مبادا قطع نخل تعدی و فساد باشد پس با یکدیگر خلاف کرده بعضی گفتند نباید برید که داخل غنیمت است و بعضی دیگر گفتند
قطع باید کرد بجهت ترغیم یهودان ایشان درین خلاف بودند که حق تعالی این آیه فرستاد که مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لِينَةٍ آنچه بریدید از خرما
بنان بالوان و انواع نخلها أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَىٰ أُصُولِهَا یا بگذاشتید آنرا ایستاده بر اصلهای خود فَبِإِذْنِ اللَّهِ پس آن بامر خدا
و رضای اوست وَلِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ و قطع نخلستان گردید تا خوار کرداند خدا جهودانرا که بیرون رفتگانند از دایرهٔ ایمان و اسلام
آورده اند که چون بنی نضیر جلای وطن کردند پنجاه زره و خود و سیصد و چهل شمشیر از ایشان باز ماند و اموال و عقار ایشان مجموع خاصه
پیغمبر گشت پس حضرت از آن اسلحه بهر کس که خواست هبه فرمود و عقار را ببعضی باصحاب بخشید و در روایت ثابت شده که آنحضرت
آنها را بر مهاجر قسمت فرمود و انصار را نصیبی نداد مگر سه کس را یکی ابو دجانه دوم سهل بن حنیف سیم زید بن صمه و از بنی هم و بنی نضیر

بر

تا ایشان را دید یکی صفوان بن عمرو دیگری سعد بن وهب رسول صلعم امر فرمود تا مال ایشان را رد کردند بایشان حق تعالی در
شان این آیه فرستاد که وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ و آنچه باز گردانید خدای تعالی عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْهُمْ بر فرستاده خود از اموال و املاک ایشان
یعنی آنرا بر جای خود دار زانی فرمود فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ پس نتاختید بر تحصیل آن مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ هیچ اسبی و نه شتری یعنی
پیاده باین حصار آمدید و غیر از پیغمبر صلعم که بر شتر و بروایتی بر دراز گوشی سوار بود و در فتح آن جهادی و کارزاری واقع نشد تا
شما را کلفتی رسیده باشد و بآن سبب مستحق چیزی از غنایم شده باشید وَلَٰكِنَّ اللَّهَ و لیکن خدای بنصرت و اعانت خود يُسَلِّطُ
رُسُلَهُ مسلط و مستولی میسازد پیغمبران خود را عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ بر هر که میخواهد بسبب رعب و خوف پس امر این غنیمت مفوض است
بخدا بهر که خواهد دهد و قسمت این مثل قسمت غنایمی نباشد که بقتال آنرا گرفته باشند وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و خدای بر همه چیز
قادر است نسبت بتما و مغلوبیت ایشان و غیر آن پس گاهی بسبب امر ظاهر که جدال و قتال است ایشانرا بر دشمنان غالب میسازد
و گاهی بسبب امر پنهانی که آن القای ترس و بیم است در دل ایشان مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ آنچه باز گردانید خدای بر پیغمبر خود
مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ از اموال و املاک اهل دهها که بحرب گرفته نشده یعنی قرای بنی نضیر فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ پس مر خدا راست و
پیغمبر او را و مصرف در سهم اول نیز آنحضرتست که بر وفق مصلحت صرف نماید وَلِذِي الْقُرْبَىٰ و مر خداوندان خویشی راست نسبت
بحضرت نبوی صلعم از اهل بیت وی که ائمهٔ معصومین اند صلوات الله علیهم وَالْيَتَامَىٰ و مر اطفال بی پدران محتاج را از آل محمد صلعم
وَالْمَسَاكِينِ و مر درویشانرا که از ایشان باشند در قوت سال قادر نباشند وَابْنِ السَّبِيلِ و مر راه گذریانرا که استطاعت
نداشته باشند بشهر خود روند منهال بن عمرو روایت کرده که از علی بن الحسین علیهما السلام پرسیدم که مراد بذی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل
که درین آیه واقع شده اند چه کسانند فرمود که خویشان ما اند و درویشان ما و راه گذریان ما و نزد فقهای امامیه از برای قرابت
رسول است صلعم که بنی هاشم و بنی عبد المطلبند نه اغنیای ایشان و از حضرت صادق علیه السلام نیز روایتست که فرمود ما جماعتی هستیم که حق تعالی فرض
گردانیده است بر بندگان فرمان برداری ما را بدانکه اموالی که ائمهٔ هدی و احکام شرع در آن تصرف دارند سه نوعست یکی آنست که از
مسلمانان اخذ نمایند بر سبیل زکوة و حکم آن در آیهٔ صدقات مبین شده حیث قال انما الصدقات للفقراء و المساکین تا آخر دوم
غنایم که از کفار بتیغ گرفته باشند بر سبیل قهر و غلبه و حکم آن نیز در آیهٔ فاعلموا انما غنمتم من شیء تا آخر معلوم شد سیم فی است و آن مالی است
از کفار بمسلمانان منتقل شود بدون قتال و خیل و رکاب و آن رسول را باشد در حال حیوة وی و بعد از او کسی را که قایم مقام او باشد از ائمهٔ هدی

و ایشان بهر کس که خواهند بر حسب مصلحت و باجماع فقهای امامیه مستحقان فیء و خمس بنو هاشم اند از فرزندان ابی طالب و عباس و عبد المطلب
منهج الصادقین بمدت ذکر یافته در معالم التنزیل آورده که اهل جاهلیت چون غنیمتی و فیئی گرفتندی مهتر ایشان ربع آن برداشتی و از آن باقی نیز آنچه خواستی
بدی برای خود اختیار کردی و آنرا صفی گفتندی و باقی را بقوم گذاشتی و توانگران قوم بر درویشان آن حیف کردند جمعی از رؤسای مسلمانان در غنایم بنی نضیر
همین خیال بسته گفتند یا رسول الله شما ربع و صفی مغنم را بردارید و باقی را بگذارید تا ما بیکدیگر قسمت کنیم حق تعالی آنرا خاصه پیغمبر گردانید و قسمت
آنرا بر وجهی که مذکور شد مقرر ساخت و فرمود که در فیء با شما طریق حکم فرمودیم کی لا یکون دولة تا نباشد آنچیزی که متداول است و دست بدست
گردان بین الاغنیاء منکم میان توانگران از شما که بآن مکاثرت کنند و بقوت و غلبه زیاده از حق بردارند و فقرا را اندک دهند یا محروم سازند
چنانکه در زمان جاهلیت بود خطاب باهل ایمانست غیر پیغمبر و اهل بیت وی و ما آتاکم الرسول فخذوه و آنچه بدهد شما را پیغمبر از فیء و غنیمت
پس فرا گیرید آنرا که حق شماست و ما نهاکم عنه فانتهوا و آنچه نهی کند شما را از آن پس باز ایستید از آن
عامست و معنی آنکه هر چه پیغمبر صم امر فرماید از مأمورات آنرا غنیمت دانید و برغبت تمام اخذ نمائید و هر چه نهی کند از منهیات از آن باز
ایستید که امر و نهی خداست پس هر که مرتکب امر او شود نجات یابد و هر که از نهی او اجتناب نماید در ورطه هلاکت ابدی و شقاوت سرمدی گرفتار گردد
و مؤید اینست آنچه صاحب کشاف آورده که ابن مسعود مردی محرم را دید جامه پوشیده او را گفت این جامه را بکن آن مرد گفت آیتی از کتاب خدا در این
باب بر من بخوان وی این آیه را بر او خواند و از رسول صم روایتست که قرآن صعب است و مستصعب بر آنکس که ترکش کند و هر که پیروی آن
جوید و حکم کند میان آن و قرآن بر او آسان گردد و هر که بقرآن و حدیث من تهاون کند زیان کار دنیا و آخرت باشد و شما را فرموده اند که حدیث مرا
بشنوید و بآن کار کنید پس هر که بقول من راضی نیست بقرآن راضی نیست و هر که بقول من استهزا کند بقرآن استهزا کرده چه حق تعالی فرموده که و ما آتاکم
الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا و اتقوا الله و بترسید از عذاب خدای در مخالفت رسول ان الله شدید العقاب بدرستی که خدای سخت
عقوبتست بر مخالفان حکم رسول ز بن تمام از ابی عبد الله روایت کرده که خدای تعالی هیچ خبر بانبیا کرامت نکرده مگر بحضرت رسول صم نیز کرامت
فرموده از آنجمله سلیمان را گفت فامنن او امسک بغیر حساب و در حق پیغمبر فرمود که ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا و درین آیه اشارتست بآنکه تدبیر امت
متعلق است بآنحضرت و بائمه که قایم مقام او بیند و لهذا آنحضرت اموال خیبر را قسمت فرمود بر اهل اسلام و بر اهل خیبر منت نهاده ایشان را
بحال خود باز گذاشت بنی نضیر و بنی قینقاع را حکم بجلا فرموده بعضی از اموال را بایشان داد و بنی قریظه را رجال را بقتل ساخت و ذراری و نسای ایشان را
سبی نمود و اموال همه ایشان را بر اصحاب قسمت کرد بر وجه مصلحت چنانکه حق تعالی میفرماید که للفقراء المهاجرین مر درویشان راست که هجرت کنند از

از مکه و مدینه الذین اخرجوا آنانکه بیرون کرده شدند یعنی کفار مکه ایشان را بیرون کردند من دیارهم و اموالهم از سراهای خود و
مالهای خود که در مکه داشتند یعنی دور گردانیدند ایشان را و منع کردند از برداشتن اموالی که ایشان داشتند یبتغون در حالتی که این مهاجران طلب
میکنند بسبب هجرت فضلا من الله افزونی و مرتبت عطا از خدای خود و رضوانا و خوشنودی حضرت او یعنی هجرت ایشان بجهت
تجارت و اغراض دنیویه نبود بلکه محض رضای خدا بود پس بجهت دوستی خدا و رسول ترک دیار خود کردند و اعراض نمودند از اغراض خود که در مکه داشتند
و ینصرون الله و یاری میکنند دین خدا را بانفس و اموال خود و رسوله و نصرت مینمایند پیغمبر او را اولئک هم الصادقون
آنگروه مهاجران ایشانند راستان در دین اسلام هم بقول و هم بعمل و در خبر است که از مهاجر مردی بود که از غایت گرسنگی سنگ بر شکم بستی
و در زمستان بجهت برهنگی گوی بکندی و در آنجا نشستی تا سرما کمتر اثر کند چون حال چنین بود رسول مال بنی نضیر بر مهاجر قسمت کرد و بر
کسی از انصار که محتاج بود چنانکه گذشت و بعد از ذکر مهاجرین در حق انصار فرمود که والذین تبوؤا الدار و دیگرانی که مسکن
و منزل جای گرفتند در سرای که مدینه است والایمان و در ایمان بخدا و رسول یعنی مدینه و ایمان را موطن و مستقر خود ساختند و
متمکن شدند درین هر دو و آنها را کنف و ملاذ خود ساختند من قبلهم پیش از مهاجران مراد فقرای انصارند که سبقت نمودند بر مهاجران
در ایمان و یا قبل از هجرت ایشان ایمان آوردند و بدو سال قبل از قدوم حضرت رسول صم مساجد ساختند و نزد بعضی مراد اصحاب لیلة
عقبه اند که هفتاد کس بودند که متابعت کردند با رسول خدا بر حرب احمر و ابیض یحبون دوست میدارند انصار من هاجر الیهم
هر که هجرت کرد بسوی دار ایشان و او را جای دادند و بدیار و اموال خود او را مساعدت نمودند و لا یجدون فی صدورهم حاجة
و نمییابند در سینهای خود هیچ احتیاجی از حسد و حقد و غبطه و طلب مما اوتوا از آنچه داده شد مهاجران دون ایشان از مال بنی نضیر
و اصلا طلب آنچیزی نمیکنند که بمهاجران عطا کرده شده و مطمح نظر ایشان آنچیز نیست که بآن احتیاج داشته باشند از اموال بنی النضیر
بلکه بآن قسمتی که رسول کرده راضی و خوشنودند مرویست که رسول صم انصار را طلبید و اعانت و امداد و احسان که نسبت بمهاجران
کرده بودند ذکر فرمود پس گفت ای گروه انصار اگر میخواهید مالهای بنی نضیر را در میان شما تقسیم کنم و طایفه مهاجر بر قرار خود در مساکن شما
باشند و اگر خواهید اموال را بمهاجر دهم و ایشان از منازل شما بیرون آمده بکفایت امور معیشت خود مشغول شوند سعد بن معاذ و سعد
بن عباده گفتند یا رسول الله خاطر ما آن میخواهد که اموال را بمهاجران قسمت نمائی و ایشان همچنان در خانهای ما باشند که روشنائی و برکت
در منازل ما از ایشانست حضرت ایشان را دعا کرد و حق تعالی در حق ایشان فرستاد که و یؤثرون و اختیار میکنند یعنی مقدم میدارند مهاجران را

علی انفسهم بر نفسهای خود یعنی اموال و منازل از خود باز گیرند و بایشان دهند ولو کان بهم و اگرچه در حالتیست که بایشان
خصاصة احتیاج و فقر باشد آنچه ایثار میکنند ایثار عبارتست از آنکه کسی محتاج باشد بچیزی و دیگری را که مستحق آن باشد از خود باز گیرد و بدو دهد
در اسباب نزول از عبدالله عمر نقل کرده که سه بریان از برای یکی از درویشان صحابه آوردند او بدیگر درویشی که از وی محتاج‌تر بود فرستاد
او بدیگری ایثار نمود و همچنین نه تن از فقرا یکدیگر را ایثار کردند و این آیه در شان آن درویشان توانگر دل نازل شد عبدالله [illegible]
که شبی حضرت پیغمبر صلعم از نماز شام و خفتن فارغ شد مردی از میان صفوف برخاست و گفت ای مهاجر و انصار مردی غریبم و هیچ
قدرت ندارم مرا طعامی دهید رسول صلعم گفت ای درویش ذکر غریب مکن که دلها را اندوهگین ساختی بعد از آن فرمود که غریبان چهار اند اول
مسجدی که در میان قومی باشد و در آنجا روند و نماز نگذارند دوم مصحفی که در خانه باشد و مردم آن خانه از آن تلاوت نکنند سیم عالمی که در میان
جماعتی باشد و ایشان تفقد او ننمایند و مسایل دین از او نپرسند چهارم اسیری از اهل اسلام که در میان کفار باشد پس گفت کیست که
مؤنت این مرد کفایت کند تا در فردوس اعلی او را جای دهند امیرالمؤمنین علی ع برخاست و دست سایل را گرفته بحجره فاطمه آورد
و گفت ای دختر رسول در کار این مهمان نظری کن گفت یا ابن عم رسول در خانه طعام اندکیست و حسن و حسین گرسنه‌اند و تو روزه داری
و آن طعام یک تن را بیش کفایت نکند فرمود آنرا حاضر کن فاطمه علیها السلم طعام پیش آورد حضرت آنرا پیش مهمان و خود نهاد و با خود
گفت اگر من نخورم مهمان را کافی نباشد و اگر نخورم سبب انفعال مهمان گردد پس دست بسوی چراغ آورد که یعنی اصلاح آن میکنم و آنرا خاموش
کرد و فاطمه گفت در روشن کردن چراغ تعلل کن تا مهمان از طعام خوردن فارغ گردد و خود دهان مبارک می‌جنبانید تا مهمان تصور کند که طعام
میخورد چون مهمان از طعام فارغ شد فاطمه چراغ بیاورد و طعام همچنان بر جای خود بود امیر فرمود که ای درویش چرا طعام نخوردی گفت سیر شدم پس
امیر و فاطمه و حسنین و فضه و همسایگان از آن طعام خوردند و هنوز باقی بود روز دیگر که آنحضرت نزد رسول صلعم آمد گفت یا علی دیشب چون
گذرانیدی گفت بخیر و خوبی پس رسول صلعم حکایت چراغ نشاندن و طعام نخوردن و خیال بمهمان نمودن که چیزی میخورم و برکت یافتن طعام با امیر
بازگفت امیر فرمود یا رسول الله که ترا خبر داد فرمود که جبرئیل نزد من آمد و اظهار این معنی کرده این آیه آورد که یؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة
و این حکایت را عاصم بن کلیب که یکی از رؤسای رواة اهل سنت است نیز روایت کرده از پدرش و پدرش از ابو هریره و حق تعالی چون بیان
صفت ایثار نمود در عقب آن ترغیب بندگان می‌نماید بسخاوت بقوله ومن یوق شح نفسه و هر که نگاه داشته شود از بخل نفس خود
یعنی منع نفس خود کند از آنچه طبیعت مقتضی آن باشد از حب مال و بعضی انفاق واجبه و مخالفت نماید با نفس اماره فاولئک هم المفلحون

[illegible] نفس بر [illegible] و فقر [illegible] بتنهای [illegible] ثواب آنکه [illegible] مراد و مطلوب خود رسیدند پس رعایت کرده از رسول صلی الله علیه و آله
[illegible] مهمان را طعام دهد در بهشتی که او را بهشت آید مال خود خرج کنند او از شح نفس بری باشند و جابر بن عبدالله انصاری نیز از آنحضرت
روایت کرده که فرمود از شح بپرهیزید که شح هلاک گردانید کسانی را که پیش از شما بوده اند و در حدیث آمده که شح و ایمان در
یکجا جمع نمیشود و مراد بشح منع و امتناع است از حقوق مفروضه مالیه بعد از بیان صفات اصحاب ذکر تابعین میفرماید و تبع
تابعین قرنی بعد از قرنی تا انقراض دنیا و میگوید که والذین جاؤا من بعدهم و آنانکه آمدند از پس مهاجر و انصار یعنی می‌آیند
یقولون ربنا اغفر لنا میگویند از روی نیاز بیامرز گناهان ما را ای پروردگار ما ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان و برادران ما در دین
آنانکه پیشی گرفتند بر ما بایمان ولا تجعل فی قلوبنا و مگردان در دلهای ما یعنی وضع مکن غلا للذین آمنوا کینه و حسد و خیانتی مر آنانرا که
گرویده اند یعنی نگهدار [illegible] لطف ابدی و فضل سرمدی خود از اراده بدی مؤمنان ربنا انک رؤف ای پروردگار ما بدرستی که تو مهربانی
[illegible] را مستجاب کن رحیم و بخشنده پس ما را برحمت شامله خود در زمره سابقان داخل گردان و شبهه نیست که بغض مؤمنان
و اراده بدی ایشان از حیثیت ایمان کفر است و از حیثیت غیر آن فسق حق تعالی درین آیه مؤمنانرا بسه فرقه فرود آورد مهاجر و انصار و
تابعین که موصوف باشند بپاکی عقیدت و پاکیزگی طینت پس هر که برین صفت نبود از اقسام خارج افتد و بعد از مدح مهاجر و انصار و
تابعین بیان احوال منافقین میکند که الم تر الی الذین نافقوا آیا نگاه نکردی بسوی آنانکه نفاق می ورزند و خلاف آنچه در باطن دارند
اظهار میکنند یعنی ابن ابی و ابن نبتل و رفاعه و احزاب ایشان که بر بنی نضیر پیغام فرستادند که ما با شما موافقیم و در حرب کردن با محمد معاونت
تمام خواهیم کرد و اتفاق ما با شما تا حدیست که اگر بر شما غالب شوند و شما را از دیار خود اخراج کنند ما نیز موافقت کنیم کما قال جل ذکره
یقولون لاخوانهم میگویند منافقان مر برادران خود را یعنی اشباه و امثال خود را الذین کفروا من اهل الکتاب آنانکه نگرویده اند
از اهل توریه که بنی نضیرند و اندیشه بخاطر خود راه مدهید لئن اخرجتم که اگر بیرون کرده شوید شما از دیار خود لنخرجن معکم هر آینه بیرون
رویم با شما از روی مودت و مصاحبت ولا نطیع فیکم و فرمان نبریم در خلاف و جدال با شما احدا کسی را که محمد است صلعم یا هیچکس را
از مسلمانان یعنی در خلاف نمودن با شما اطاعت یکی از ایشان نکنیم ابدا در هیچ وقتی از اوقات وان قوتلتم و اگر کارزار کرده شوید
یعنی اگر مسلمانان با شما کارزار کنند لننصرنکم هر آینه یاری کنیم شما را والله یشهد و خدای گواهی میدهد انهم لکاذبون
بدرستی که ایشان دروغ گویانند در آنچه میگویند یعنی آن قول را بفعل نیاورند و آن شرط که کرده اند با یهود بجای نیاورند کما قال

لَئِنْ أُخْرِجُوا اگر بیرون کرده شوند یهود از مدینه لَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ بیرون نروند منافقان با ایشان و موافقت نکنند با ایشان
وَلَئِنْ قُوتِلُوا و اگر مقاتله کرده شوند یعنی مسلمانان با ایشان کارزار کنند لَا يَنْصُرُونَهُمْ یاری نکنند منافقان ایشان را وَلَئِنْ نَصَرُوهُمْ
و اگر یاری دهند اهل نفاق یهود را یعنی بر سبیل فرض و تقدیر چه آنچه خدای نفی فرموده وجود خارجی نمی‌پذیرد لَيُوَلُّنَّ الْأَدْبَارَ هر آینه
پشتهای خود را یعنی بهزیمت روند ثُمَّ لَا يُنْصَرُونَ پس یاری کرده نشوند بنی نضیر بعد از هزیمت منافقان یعنی چون ناصران ایشان
منهزم گردند ایشان منصور نگردند بلکه بعذاب قتل و سبی و جلا گرفتار شوند آنگه بر وجه امتنان خطاب بمؤمنان میکند که لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً
هر آینه شما که مؤمنانید سخت‌ترید از روی ترس فِي صُدُورِهِمْ در سینه‌های ایشان مِنَ اللَّهِ از خدای یعنی ترس شما در دل منافقان بیشتر است
از ترس خدا در دل ایشان خلاصه معنی آنست که منافقان از شما بیشتر میترسند که از خدای ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ این خوف و خشیت از شما بسبب
که ایشان قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ گروهی اند که نمیدانند عظمت خدا و شدت عقوبت او را اگر نه بایستی که از او ترسیدندی نه از شما و گفته‌اند
که ترس ایشان از شما در سر سخت‌تر است از ترس ایشان از خدای که اظهار ترس او میکنند نزد شما نه آنکه ایشان را بعینه ترسی از خدا باشد چنانکه
ظاهر کلام است لَا يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا کارزار نمیکنند با شما یهود و اهل نفاق در حالتی که مجتمع و متفق باشند برای جدال کردن با شما
إِلَّا فِي قُرًى مُحَصَّنَةٍ مگر در دههای استوار بخندق و بروج و حصار أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ یا از پس دیوارها تیر و سنگ جهت
دفع ترس ایشان از شما یعنی ایشان را قوت آن نیست که از حصون بیرون آمده بصحرا آیند و روبروی شما حرب کنند و این نه از
جبانت ایشانست بلکه بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ کارزار ایشان در میان یکدیگر سخت است یعنی چون با یکدیگر محاربه کنند حرب ایشان
در نهایت شدت باشد اما هر شجاعی از ایشان که با رسول خدا و اصحاب او حرب کند او سبحانه خوف و رعب را در دل او افکند و بسبب آن
مقاتله در مقابله و مواجهه ایشان نیارد تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا پنداری تو یهود و اهل نفاق را مجتمع و متفق اند از روی تدبیر و صلاح اندیشی
وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى و حال آنکه دلهای ایشان پراکنده و پریشانست در آن جهت افتراق عقاید و اختلاف دواعی ذلك و این افتراق عقاید
بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ بسبب آنست که ایشان گروهی اند که تعقل نمیکنند و در نمی‌یابند آنچه صلاح ایشان در آنست و بعد از آن میفرماید
مثل یهود در مغرور شدن بعدد و قوت خود كَمَثَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ همچون مثل آنانست که بودند پیش از ایشان قَرِيبًا از زمان اندک
ذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ که چشیدند بدی عاقبت کفر خود را در دنیا مراد مشرکان قریش اند که بشش ماه قبل از ایشان در بدر کشته گشتند و
بروایت ابن عباس مراد ابن قینقاع اند که عهدی که با نبی کرده بودند بشکستند و چون از بدر مراجعت کرد فرمود که از دیار خود بیرون روند

وطای

بلی [illegible] ایشان گفت بیرون بروید که پیش محمد روم و شفاعت شما کنم یا با شما در حصن در آیم و مدد شما دهم
چون [illegible] رفتند عبد الله بن ابی نصرت ایشان نداد و بالضروره برقرار دادند و جلای وطن کردند وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ و مر ایشان راست
با وجود [illegible] در دنیا عذابی دردناک در عقبی و مثل منافقان در فریب دادن یهودان و وعده نصرت دادن و خلاف آن کردن
كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ مانند مثل شیطانست إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ چون گفت مر آدمی را که بر کفر خود ثابت باش که من معاون و
یار توام فَلَمَّا كَفَرَ پس چون بر کفر ثبات قدم ورزید و نهال کفر او استحکام یافت قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ گفت بدرستی که
من بیزارم از تو إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ بدرستی که من میترسم از خدای که پروردگار عالمیانست یعنی از آنکه حق تعالی
مرا شریک تو سازد در عذاب مراد از انسان ابوجهل است چه در وقتی که ببدر متوجه شد از قبیلهٔ کنانه متوهم بود ابلیس بصورت
سراقه که رئیس بنی کنانه بود بر آمد و با او گفت که ای ابا الحکم مترس که هیچکس بر شما غالب نشود و من رفیق و مصاحب شمام و چون
ببدر رسیدند ابلیس دید که ملائکه از آسمان بمدد اهل اسلام نازل میشوند از عقاب الهی بترسید و بگریخت و گفت من از شما بیزارم و در
سورة الانفال این قصه مفصلا گذشت و از ابن عباس و ابن مسعود روایتست که مراد از شیطان ابیض پسر ابلیس است و از انسان
برصیصای راهب که از بنی اسرائیل بود و هفتاد سال در صومعه عبادت کرد و ابلیس هر چند خواست که او را اغوا کند نتوانست اغوا
[illegible] پسر ابلیس مهم اغوا و اضلال او را بر ذمه خود گرفته آمد و در زیر صومعه او بنماز مشغول شد بخضوع و خشوع هر چه تمامتر و چون او را
[illegible] بدید پرسید که کیستی گفت التماسی دارم که درین صومعه با تو باشم تا سیرت ترا فرا گیرم و علم از تو کسب نمایم برصیصا امتناع کرد
ابیض تضرع و زاری آغاز کرد و درین باب مبالغه نمود تا آنکه برصیصا قبول نموده بصومعه در آمد و بریاضت شاق و طاعت مشغول شد برصیصا
از شدت مجاهده و کثرت عبادت او متعجب شده مرید او گشت و روز بروز محبت او در دل برصیصا زیادتی یافت تا یک سال بر آمد
ابیض گفت ای زاهد مرا یاری است که در عبادت از من بیشتر و در ریاضت از من بیشتر است میخواهم که نزد او روم و چند روزی در خدمت او
بریاضت مشغول شوم برصیصا تاب مفارقت او نداشت و نمیخواست از او جدا شود چون دانست که جازم است و نمیتواند او را از آن باز
دارد بالضروره راضی شد ابیض در وقت مفارقت با او گفت که ترا دعائی تعلیم کنم که ببرکت آن بیمار شفا یابد و مجنون عاقل گردد برصیصا گفت
میترسم که چون مردم مطلع شوند مرا از عبادت باز دارند گفت البته این دعا را بیاموز که روزی باشد که ترا بآن احتیاج افتد پس دعا را تعلیم او
نمود و او را وداع کرده نزد ابلیس آمد و گفت نزدیک شد که او را اغوا کنم پس بشهر آمد و شخصی را مخنق کرده بیهوش گردانید و بصورت طبیبی ظاهر گشته

گفت علاج او جز بدعای برصیصای راهب میسر نیست پس اگر او را بر صومعهٔ برصیصا آوردند … تضرع … او را
کرد و دیو از او دمید ابلیس دست از گلوی او برداشت با خود آمد و شفا یافت و بهمین طریقه ابلیس مردمان را مبتلا میساخت و برصیصا دعا
کرده دست از او باز میداشت و شفا می یافت تا این خبر در آن ولایت مشهور شد … دختر پادشاه را که سه برادر داشت بیهوش ساخته بود
برادران او را برگرفته بصومعهٔ برصیصا آوردند وی بسبب کثرت تردد مردمان در صومعه را بسته … آن دختر را همانجا نهاده برصیصا را
گفتند این خواهر ما امانتست نزد تو او را ببین چه می باید کرد و ایشان او را گذاشته برگشتند برصیصا نگاه کرد دختری در غایت جمال دید نزد وی آمد
و دعا کرد ابلیس دست از او باز داشت و بار دیگر او را بگرفت باز بدعای برصیصا او را بگذاشت تا روزی چند بار این واقع شد پس در حالت
بیهوشی وی برصیصا را وسوسه کرد که این دختر بس صاحب جمال است و بیهوش افتاده اگر با وی مواقعه کنی کسی بر آن مطلع نشود برصیصا از
وسوسهٔ او از راه رفته با دختر مواقعه کرد و از او حامله گشت ابلیس بصورت اول برآمده نزد او آمد و گفت این امر شنیع و فعل قبیح که کردی خود را و
امثال خود را در میان مردمان رسوا ساختی برصیصا بزاری درآمده گفت درین باب فکری و تدبیری نما ابلیس گفت صلاح آنست که او را بکشی و در
زیر این کوه و بروایتی در زیر این سجاده دفن کنی برصیصا از بیم جان خود او را بکشت و در خاک دفن کرد ابلیس گوشهٔ جامهٔ او را از خاک بیرون گذاشت
و چون برادران آمدند و احوال خواهر از برصیصا پرسیدند گفت دیوان او را بردند ایشان قبول کرده رفتند ابلیس در خواب برادر مهین آمد و گفت برصیصا
با خواهر تو چنین و چنین کرد چون بیدار شد با خود گفت این خواب شیطانیست پس در شب دوم بخواب برادر میانین آمد و همین گفت و در شب سوم
بخواب برادر کوچک آمد و همان سخن گفت روز چهارم برادران باهم نشسته بر خواهر خود میگریستند برادر کهین گفت من خوابی چنین و چنین دیده ام برادر
میانین همین گفت و برادر مهین گفت والله که من نیز همین خواب دیدم پس نزد برصیصا آمدند و گفتند با خواهر ما چه کردی گفت نه بشما گفتم که او را دیوان
بردند ایشان با خود گفتند که برصیصا زاهد زمانست آنچه میگوید البته راستست پس برگشتند ابلیس در شب دیگر در خواب ایشان آمد و همان سخن تقریر
کرده گفت خواهر شما فلان جا در خاکست و جامهٔ او پیداست ایشان برفتند و خاک … خواهر را از آنجا بیرون آوردند و میان یاران داد و بیداد
برپا کردند و برصیصا را از دیر بیرون آوردند تا بر دار زنند ابلیس با خویش گفت هیچ کاری نکردی او را بر دار کنند و کفارهٔ گناهان او گردد ابلیس
همین زمان کار او بسازم پس بصورت اول نزد برصیصا آمد و گفت من آن عابدم که آن بتو آموختم وای بر تو این چه عمل بود که کردی و آبروی رهبانان را
بردی درین قضیه نیز ترا چیزی تعلیم کنم تا ازین بلیه خلاص شوی گفت آن چیست گفت مرا سجده کن تا بدعائی ترا از خشم ایشان پنهان کنم و توانی
بگریزی و چون گریخته باشی توبه کن برصیصا ابلیس را سجده کرد ابلیس گفت من از تو بیزارم پس او را بر دار کشیدند و آن بی سعادت بعد از آنکه همه عمر

عبادت

[illegible] شده بود … [illegible] … میفرماید که فکان عاقبتهما پس هست عاقبت کار دیو که شیطانست
و مغرور انسانست … [illegible] … و سایر کسان انهما فی النار که ایشان در آتش دوزخ باشند خالدین فیها جاوید
ماندگان در آن و ذلک جزاؤا الظالمین و این خلود در آتش پاداش کافرانست که از جادهٔ حق تجاوز نموده اند و بعد از بیان عاقبت
کافران در موعظهٔ مؤمنان میفرماید که یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله ای آنکسانی که گرویده اید بترسید از خدای در امر و نهی او طاعت
کنید و لتنظر نفس و باید که نظر کند هر نفسی و به بیند ما قدمت لغد آن چیز را که از پیش فرستاده است برای فردای قیامت که آن
عمل [illegible] است که منجی اوست یا از فعل قبیح او که موبق اوست پس اگر آنچه فرستاده خیراتست و طاعت کرده شکر گذاری توفیق او نماید و در باقی
ایام کوشد و اگر سیئات و معاصی فرستاده توبه کند و از آن پشیمان گردد و تسمیهٔ قیامت بغد از جهت دنو و قرب آنست پس بجهت تاکید امر
تقوی تکرار آن کرده میفرماید و اتقوا الله و البته بترسید از قهر الهی ان الله خبیر بدرستی که خدای داناست بما تعملون بآنچه میکنید
این … حکم وعیدست بر معاصی و لا تکونوا کالذین نسوا الله و مباشید ای مؤمنان مانند آنانکه فراموش کردند خدا را مراد یهود
و منافقان و مشرکانند که از روی عناد وجود مطلقا پیروی احکام الله نکردند مثل کسی که ناسی چیزی باشد و اصلا آنرا بجا نیاورد فانسیهم انفسهم
پس خدای فراموش گردانید بر ایشان نفسهای ایشان را و در توفیق از ایشان دربست بروجه تخلیه و بجهت آن تقدیم چیزی نکردند از برای
فردای قیامت تا محروم ساخت ایشان را از حظوظ آخرت اولئک هم الفاسقون آن گروه ایشانند بیرون رفتگان از دایرهٔ فرمان یعنی کاملان
در فسق و عصیان و متوغل در کفر و طغیان بعد از آن مردمان را از خواب غفلت متنبه میسازد بقوله لا یستوی اصحاب النار برابر نیستند نزدیک
خدای یاران دوزخ که نفس خود را خوار ساخته بکسب معاصی مستحق نار شدند و اصحاب الجنة و یاران بهشت یعنی ساکنان آن اصحاب الجنة
هم الفائزون یاران بهشت ایشانند رستگاران یعنی از عذاب جحیم باز رسته و در نعیم مقیم پیوسته بعد از آن در بیان تعظیم قرآن بر سبیل تمثیل میفرماید
لو انزلنا هذا القرآن علی جبل اگر میفرستادیم این قرآن را بر کوهی لرأیته خاشعا هر آینه میدیدی آنرا ترسنده متصدعا من خشیة الله
شکافته و از هم ریخته از ترس خدا و از هیبت وعیدی که در قرآنست یعنی کوه با وجود بزرگی و سختی و غلیظی بترسیدی و گردن نهادی و دلهای کافران
از آن متأثر نمیشود کما قال ثم قست قلوبکم من بعد ذلک تا آخر و گویند معنی آنست که اگر قرآن را بر کوه انزال میکردیم بعد از آنکه فهم و ادراک میدادیم پاره پاره
می شدی از ترس خدای و تلک الامثال و این مثلها یعنی این مثل و آنچه مثل این مثلهاست از امثال قرآنی که از جملهٔ آن دو مثل دیگر درین سوره گذشت
نضربها للناس بیان میکنیم از برای مردمان لعلهم یتفکرون شاید که اندیشه کنند در روز آخر و مواعید آن درین کلام توبیخ است بر عدم تخشع

بزد تلاوت قرآن بجهت قساوت قلب و قلت تدبر در آن ... آمد و از او پرسید ... عظمت خود مینوشت
هُوَ اللّٰهُ الَّذِي لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ آنکسی که قرآن فرو فرستاده خدائی است که نیست معبودی که مستحق عبادت باشد جز او عَالِمُ الْغَيْبِ
وَالشَّهَادَةِ دانا بر آنچه نهانست از علم آن بندگان از جواهر قدسیه و آنچه ... از اجرام و اعراض یعنی دانای سر و آشکار است
یا عالم بضمایر قلوب و احوال یا بدنیا و آخرت یا معدوم و موجود یا بکلیات و جزئیات بالمدرکات و اعمال یا بآنچه هست و خواهد بود هُوَ الرَّحْمٰنُ
اوست بسیار بخشاینده برحمت عامه بنا بقا او در دنیا احاطه جمیع خلق نموده الرَّحِيمُ بزرگ بخشایش که رحمت خاصه او در آخرت فرا
بمؤمنان رسیده ... بجهت تاکید اعاده عبارت نموده که هُوَ اللّٰهُ الَّذِي لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ اوست خدائی که ...
الْمَلِكُ پادشاهی که جمیع ممالک ملک و ملکوت ملک اوست و همه اشیا در تحت تصرف او ... ذات او
مطلق محروس و کمال صفاتش از وجه احتیاج مصون الْقُدُّوسُ در نهایت نزاهت از شوب مناقص و معایب و در کمال تبری از طریان آفات و نوائب
پس مبرا است از جمیع قبایح و رذایل و مطهر از شریک و اولاد و از صفات اجسام یا مبارک که جمیع برکات از جانب او فایض ...
نازل نا امید از او اوهام و بصایر و ابصار السَّلَامُ سالم از عیوب و علل و مبرا از نقص و عجز و خلل یا معطی سلامت بعباد و مبدا ... الْمُؤْمِنُ ایمن کننده
بندگان از عذاب و عقوبت نیران و یا مصدق ظنون مؤمنان یعنی منجز موعود ایشان نه مخیب امال ایشان و مؤید اوست قول حضرت صادق ع
که تسمیه او سبحانه بمؤمن جهت آنست که ایمن گرداننده اهل طاعتست از عذاب و عقاب و یا داعی خلقان بایمان و واهب امان بایشان یا
تصدیق کننده بذات خود قبل از تصدیق خلقان کما قال شهد الله انه لا اله الا هو الْمُهَيْمِنُ نگهبان بر هر چیز که خلق فرموده یا شاهد بر بندگان یا
ایمن بر همه اشیا که هیچ چیز نزد او ضایع و مهمل نمیشود و گفته اند اسمیست از اسماء الهی که تاویل آن جز خدای تعالی نداند الْعَزِيزُ غالب در حکم که هیچکس او را
مغلوب نتواند ساخت و او را از مرتبه رفیعه خود زایل نتواند گردانید یا کسی که از تهدید غیر مخوف نشود الْجَبَّارُ بزرگوار و عظیم الشان در مملکت
سلطنت یا قاهری که بکنه آن نتوان رسید و ابصار احاطه او نتواند کرد یا باصلاح آورنده کارهای شکسته بندگان از اسباب معاش و ارزاق
و غیر آن یا آنکه باک نداشته باشد بآنچه بوده و نبوده پس مسرور نشود بآنچه باشد و محزون نگردد بآنچه نباشد الْمُتَكَبِّرُ در نهایت کبریا و عظمت
یا بلند مرتبه از ظلم و نقصان و احتیاج او از سایر صفات محدثات و متعالی از جمیع ما لا یلیق یا هر کسی که همه چیز را نسبت بذات خود حقیر بیند و این
متصور نیست مگر او سبحانه را سُبْحَانَ اللّٰهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ پاکست خدای تعالی از آنچه شریک می سازند بوی چه براهین عقلیه و حجج نقلیه ثابت است
که او سبحانه منزه از شریک نیست هُوَ اللّٰهُ الْخَالِقُ اوست خدائی که تقدیر کننده است هر چیز را که ایجاد فرماید از مخلوقات بر وفق مشیت و مقتضای حکمت

البارئ

الْبَارِئُ آفریننده اعیان و ظاهر سازنده ایشان از عدم بوجود در حالتی که بری است از تفاوت و عیوب در خلق آن الْمُصَوِّرُ بخشنده صورت و شکل
مخلوقات و نگارنده ایشان باشکال مختلفه از حیوانات و نباتات ... و غیر آن از مصنوعات که از نگار ... بطورات و هیئات
لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ مر او راست نامهای نیکو که در شرع و عقل مستحسن و پسندیده است يُسَبِّحُ لَهُ بپاکی و پاکیزگی یاد میکنند ...
و منزه و مقدس میدانند از جمیع معایب مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آنچه در آسمانها و زمینهاست چه از باب عقول و ارواح ...
... از سایر حیوانات و جمادات ... دلالت بر تقدیس او وَهُوَ الْعَزِيزُ و اوست ... در ملک خود که ...
الْحَكِيمُ ... هر چه خواهد کند بر وجه مصلحت و حکمت باشد ابو هریره از حضرت رسول صلعم روایت کرده که آنحضرت فرمود
که من جبرئیل را از اسم اعظم پرسیدم جواب داد بر تو باد که نظر در آخر سوره الحشر کنی پس بسیار گردان قرائت آنرا بار دوم و سیم که پرسیدم همین
جواب داد ابو امامه از پیغمبر صلعم روایت کرده که هر که خواتیم حشر را در شب یا در روز بخواند و در آن روز بمیرد حق تعالی او را بهشت واجب گرداند
سعید بن جبیر از ابن عباس نقل کرده که حضرت رسول صلعم فرمود که اسم الله الاعظم در شش آیه آخر سوره حشر است و معقل بن یسار از حضرت
رسالت صلعم روایت کرده که هر که هر صباح سه بار بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و سه آیه از آخر سوره حشر بخواند حق تعالی هفتاد هزار فرشته را
بر او موکل گرداند تا او را [illegible] از جمیع آفات و صلوات بر او فرستند تا شب و اگر در آن روز بمیرد شهید مرده باشد و اگر آنرا در شبانگاه
بخواند همین منزلت یابد و انس از آنحضرت روایت کرده که هر که لو انزلنا هذا القرآن تا آخر تلاوت کند و در آن شب بمیرد شهید مرده باشد
سورة الممتحنة ... ثلث عشرة آیه ابی بن کعب از حضرت رسول صلعم روایت کرده که هر که سوره الممتحنه بخواند حق تعالی او را بایمان امتحان کند
... دل او را منور و روشن گرداند و هر گز درویشی باو و اولاد او نرسد بدانکه چون حق تعالی ختم سوره الحشر نمود به بیان احوال کفار و منافقان
افتتاح این سوره نیز نمود بذکر تحریم موالات و ایجاب معادات ایشان و فرمود که بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنکسانی که گرویده اید بخدا و رسول لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ فرا مگیرید دشمنان مرا و دشمنان خود را
أَوْلِيَاءَ دوستان و با ایشان طرح مصاحبت میفکنید آورده اند که در سال ششم از هجرت که بعد از دو سال از مراجعت بدر بود حضرت رسول صلعم
بطریق اخفی عزیمت مکه داشت ساره کنیز ابو عمرو بن صیفی بن هشام که در مکه مغنیه و ناحیه بود از مکه بمدینه آمد رسول صلی الله علیه و آله از او استفسار نمود
که بجهت اسلام آوردن باینجانب آمده گفت نه گفت بجهت مهاجرت گفت نه بلکه آمده ام تا مرا طعام و لباس دهید و باز بمکه رجوع کنم رسول صلعم فرمود
که چرا از اهل مکه طعام نطلبیدی گفت بعد از واقعه بدر کسی بغنا و نوحه من میلی نکرد و صله من نداد رسول صلعم فرزندان عبد المطلب را گفت که ویرا چیزی بدهید

ایشان و برا جامه و دینار و زاد و راحله داد نزدیک حاطب بن ابی بلتعه آمد و از وی چیزی طلبید و او نامه نوشت باهل مکه باین مضمون این
نامه ایست از حاطب بن ابی بلتعه بسوی اهل مکه بدانید که رسول خدا قصد شما دارد پس اسلحه بر خود درست کنید و آماده قتال باشید نامه را بوی داده
ده دینار و بروایتی ده درم باو عطا کرد و بردی در او پوشانید و گفت این نامه را باهل مکه رسان ساره نامه را بستد و در میان موی خود پنهان کرد
روی بمکه نهاد جبرئیل ع حضرت رسول را ازین قصه خبر داد آنحضرت امیر المؤمنین ع را با طلحه و زبیر و عمار و مقداد و ابا مرثد و عمر گفت متوجه مکه
شوید که در روضه خاخ زنی را یابید که نامه داشته باشد تا باهل مکه رساند و آن نامه متضمن اعلام اهل مکه باشد از قصد ما بآنجانب از او بستانید
و بیاورید ایشان بحسب الامر عمل نموده سوار شدند و بآن موضع رفتند و آن زن را آنجا دیدند و از او کاغذ طلبیدند او انکار کرد پس او را تفتیش کردند
جستند نامه نیافتند قصد رجوع کردند امیر المؤمنین ع فرمود بخدا سوگند که پیغمبر خدا هرگز دروغ نگفته و آنچه فرموده باخبار جبرئیل بوده پس شمشیر
از غلاف کشیده نزد وی رفت و گفت مرا می شناسی بخدا که اگر نامه ندهی گردنت بزنم زن بترسید و گفت زنهار یا ابن ابی طالب روی بگردان
تا من نامه را بدهم پس موی سر خود بگشود و نامه را از آنجا بیرون آورده بآنحضرت داد حضرت آن نامه را نزد رسول خدا فرستاد منقولست که
در روز فتح مکه همه را امان داد الا چهار زن و ساره از ایشان بود القصه رسول صلعم بر منبر رفت و خطبه بخواند و گفت یکی از شما نامه باهل مکه نوشته
تا ایشان را از قصد ما آگاه کند اگر برخیزد و بآن اعتراف نماید فهو المطلوب والا او را رسوا کنم دو نوبت اعاده فرمود کسی جواب نداد نوبت
سیم حاطب برخاست و گفت یا رسول الله منم صاحب نامه و خدای داناست که بعد از اسلام نفاق نورزیده ام و از دین اسلام برنگشته ام و مرا
اینجا قبیله و عشیره نیست تا حمایت من کنند بلکه اینجا غریب افتاده ام خواستم تا ملاحظه آن کرده رعایت من کنند و خاطرجوئی اهل من نمایند
که تا آنجا رویم و اگرنه من از سر یقین میدانم که غضب خدا بر ایشان نازل خواهد شد و این نامه فایده بایشان نخواهد داد پیغمبر صلعم تصدیق
او نموده عذر او را قبول فرمود عمر خطاب برخاست و گفت یا رسول الله اجازت فرما تا گردن این منافق بزنم رسول صلعم فرمود او از اهل بدر است
و خدای تعالی بدریان را وعده مغفرت داده و ایشان را بخطاب مستطاب اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم نوازش فرموده امید هست که [illegible]
نامه سیاه او را بشوید و در روایتی آنست که پیغمبر فرمود او را از مسجد بیرون کنید مردمان دست بر او میزدند و می انداختند و او باز پس مینگریست
و در رسول خدا نگاه میکرد تا شاید که بر وی رحم کند چون بدر مسجد رسید رسول فرمود که او را باز پس گردانید چون باز آمد او را توبه داد و حق تعالی
این آیه فرستاد که ای مؤمنان کسانی که در نفس الامر دشمن شما اند ایشان را دوست مگیرید و با ایشان مودت مورزید تلقون الیهم بالمودة
القا میکنید و میفرستید بسوی ایشان دوستی را بسبب مکاتبه وقد کفروا بما جاءکم و بتحقیق که کافر شدند و تصدیق نکرده اند بآنچه آمده است بشما

من الحق

من الحق از سخن درست و راست که قرآنست یا کار درست که دین اسلام است یا بکلی سزاوار متابعت است یعنی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
یخرجون الرسول وایاکم بیرون میکنند رسول را و شما را نیز بیرون میکنند ان تؤمنوا بالله ربکم بسبب آنکه می گروید بخدای که پروردگار
شماست یعنی ایشان شما را بسبب ایمان از دیار خود بیرون میکنند بل ایشان را دوست مگیرید ان کنتم خرجتم جهادا فی سبیلی اگر هستید
شما که بیرون آمده اید از وطنهای خود بجهت جدال و قتال در راه من وابتغاء مرضاتی و برای خوشنودی من تسرون الیهم بالمودة
پس چرا پنهانی میفرستید بسوی ایشان دوستی را بسبب کتابت یا سخنان سری بایشان میفرستید بسبب دوستی وانا اعلم بما اخفیتم
و من داناترم بآنچه پنهان میکنید از مودت اعدا وما اعلنتم و آنچه ظاهر میسازید از اعتذار و رسول خود را از ان مطلع میکنیم ومن یفعله منکم
و هر که بکند این کار را از شما که القای خبر است بایشان و اسرار مودت با ایشان یا اتخاذ اعدا فقد ضل سواء السبیل پس بدرستی که گم کرده راه
راست را و خطا نموده طریق صواب را ان یثقفوکم اگر بیابند شما را کفار مکه یعنی بر شما قادر گردند و ظفر یابند یکونوا لکم اعداء باشند
مر شما را دشمنان یعنی القای محبت فایده نکند و ایشان دشمنی آشکارا کنند ویبسطوا الیکم و منبسط سازند و بگشایند بسوی شما
ایدیهم والسنتهم دستهای خود را و زبانهای خود را بالسوء ببدی یعنی بزدن و کشتن و دشنام دادن ودوا لو تکفرون
و دوست دارند اگر کافر شوید شما چنانکه ایشان هستند و از دین خود برگردید و چون حال شما با ایشان باینطریق است پس مودت
نمودن و نصیحت کردن با ایشان خطای عظیم است لن تنفعکم ارحامکم هرگز نفع نخواهد رسانید شما را خویشان شما ولا اولادکم
نه فرزندان شما یعنی امروز مودت مورزید با مشرکان بسبب حمایت فرزندان و خویشان و حال آنکه ایشان هرگز نفعی بشما نرسانند
بعد از آن میفرماید که یوم القیمة یفصل بینکم روز رستخیز جدا کند خدا میان شما و اولاد و اقربا یعنی کافران را بدوزخ و مؤمنان را به بهشت
رساند پس جهت شما را که ترک حق الله میکنید جهت مراعات کسانی که نفع بشما نخواهند رسانید و فردا از شما جدا خواهند شد والله بما تعملون
و خدای تعالی بآنچه شما میکنید از دوستی و دشمنی بصیر بینا و داناست و شما را بر آن جزا خواهد داد قد کانت لکم بدرستی که هست مر شما را
ای مؤمنان در ترک موالات کافران و تبرا نمودن از ایشان اسوة حسنة قدوه نیکو و خصلتی پسندیده که بآن اقتدا باید کرد
فی ابرهیم آنچنان قدوه و طریقه نیکو که در میان ابراهیم بود والذین معه و آنانکه با وی بودند از اهل ایمان پس اسوه حسنه شما راست
در ابراهیم و تابعان او اذ قالوا لقومهم در وقتی که ایشان گفتند ایشان مر قوم خود را از مشرکان انا برآء منکم بدرستی که ما بیزاریم
از شما ومما تعبدون من دون الله و از آنچه می پرستید بجز از خدا از اصنام کفرنا بکم نگرویدیم بدین شما و بمعبودان شما یعنی جاحد

دین شما و منکر معبود شمائیم وَبَدَا بَیْنَنَا وَبَیْنَکُمُ و ظاهر و آشکار اند میان ما و میان شما الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا دشمنی
و بغض دایمی یعنی همیشه این عداوت میان ما و شما قایم خواهد بود بدست و زبان حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ تا که ایمان آرید بخدا وَحْدَهُ
در حالتی که یگانه و یکتاست یعنی تا هنگامی که بیکتائی او بگروید حاصل معنی آنست که سبب عداوت و بغضا میان ما نیست مگر نگرویدن شما بخدا
پس ای مؤمنان شما نیز اقتدا با براهیم و تابعان او نموده با دشمنان دین تبرا جوئید و مادام که اسلام نیارند ترک عداوت ایشان مکنید و پیروی
ابراهیم کنید إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ مگر در گفتن ابراهیم مر پدر خود را لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ که هر آینه طلب آمرزش خواهم برای تو مراد آنست که
ای اهل اسلام اقتدا کنید بحضرت خلیل در بیزاری از کافران مگر در طلب آمرزش برای ایشان چه استغفار ابراهیم مر عم خود را آذر مشروط بود با یمان
کقوله تعالی وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَهَا إِيَّاهُ و چون دانست که ایمان نخواهد آورد از او بیزار شد چنانکه خدای تعالی میفرماید
فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ اگر حق تعالی این استثنا نمیکرد مظنه این می شد که استغفار کفار مطلقا جایز باشد بدون وعدهٔ ایمان
پس بجهت رفع این مظنه نهی اهل اسلام نمود از این اقتدا وَمَا أَمْلِكُ لَكَ یعنی ابراهیم بپدر خود گفت که مالک نیستم ای پدر برای تو یعنی نمیتوانم از
تو رفع کنم و بردارم مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ از عذاب خدا هیچ چیز را بلکه همین قدرت استغفار دارم و بس و چون خلیل و اصحاب او از قوم خود تبرا
کردند روی نیاز بدرگاه ملک بی نیاز آورده گفتند رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا ای پروردگار ما بر تو توکل کردیم و اعتماد نمودیم یعنی از خلق بریدیم و
بتو پیوستیم وَإِلَيْكَ أَنَبْنَا و بسوی تو بازگشتیم وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ و بسوی حکم تست بازگشت همه در آخرت نزد بعضی این دعا قول ابراهیم نیست
بلکه حق تعالی مؤمنان این امت را بعد از نهی ایشان از موالات کفار امر میفرماید که چون قطع علاقه محبت از دشمنان کردید بگوئید ای آفریدگار ما از ایشان
بریدیم و بلطف و کرم تو پیوستیم و از این قبیل است قوله رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا ای پروردگار ما مگردان ما را فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا ابتلیه و آزمایش مر آنها را
که نگرویدند یعنی ایشان را بر ما مسلط مکن و بدست ایشان ما را مقهور و معذب مساز تا در حق ما نگویند که ایشان بر حق می بودند بدست ما گرفتار نمی شدند
یا ایشان را بر ما مسلط و مستولی مساز تا ما را از دین تو در فتنه اندازند و از آن منحرف سازند یا نگاهدار ما را از موالات ایشان وَاغْفِرْ لَنَا رَبَّنَا
و بیامرز ما را ای آفریدگار ما از آنچه تقصیر کردیم در راه تو إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ بدرستی که تو غالبی در حکم پس شر ایشان را از ما دفع کن الْحَكِيمُ
دانائی در کار خود پس ما را بیامرز پس بجهت تاکید قول مذکور تکرار آن مینماید که لَقَدْ كَانَ لَكُمْ بدرستی و تحقیق که هست مر شما را ای اهل اسلام
فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ در ابراهیم و قوم او خصلتی نیکو که بآن اقتدا کنید و این اقتدا ثابتست لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ از برای کسی که
باشد امیدوار رضای خدا را وَالْيَوْمَ الْآخِرَ و پاداش روز قیامت وَمَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ و هر که بگرداند روی از دین

من بدرستی که خدای بی نیاز است از او و جز او سبحانه ناصر دین خود است و احتیاج بغیر ندارد الْحَمِيدُ ستوده در جمیع افعال بی ستایش جاهلان
ی روگردانیدن هیچکس با او ضرر نرساند بلکه ضرر آن شخص بخود او راجع خواهد شد مرویست که بعد از نزول این آیات مؤمنان رشته و بیخ مودت
ا ابنا و سایر اقربا که در مکه داشتند از دل خود بر کندند و درخت عداوت بجای آن در دل خود نشاندند و چون حق تعالی ثبات قدم و جد ایشان دید
ایشان رحم فرموده وعدهٔ مودت ایشان نمود بقوله عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ شاید یعنی امید هست که خدای پیدا کند بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الَّذِينَ
میان شما و میان آنهائی که عَادَيْتُمْ مِنْهُمْ دشمنی داشتید از کفار مکه که خویشان شما اند مَوَدَّةً دوستی و یاری و آن چنان بود که ابو سفیان
ن عمرو حکیم بن حزام و غیر ایشان از صنادید قریش که دشمنان عظیم بودند اسلام آوردند در عام الفتح و کسان ایشان با ایشان محبتی تمام
اشتند و چون حضرت پیغمبر ام حبیبه را که دختر ابو سفیان بود بعد از اسلام آوردن بعقد خود در آورد بغض ابو سفیان برطرف شد و او در اسلام نرم گشت
وَاللَّهُ قَدِيرٌ و خدای تواناست بر همه مقدورات پس قادر است بر آنکه دشمنی را بدوستی بدل کند وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است کسی را که
دوستی داشته باشد با ایشان قبل از نهی رَحِيمٌ مهربان بر آنکه بعد از نهی قطع مودت کرده باشد یا آمرزنده و بخشاینده مر کسی را که اسلام آورد از ابن عباس
مرویست که بنو خزاعه و بنو مدلج را با حضرت رسول صلعم عهد و پیمان بود که هرگز قصد مسلمانان نکنند و دشمنان دین را یاری ندهند و ایشان بعهد خود
ثابت بوده قصد اهل اسلام نمیکردند و اعدای دین را حمایت نمی نمودند حق تعالی درباره ایشان فرمود که لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ نهی نمیکند خدا شما را ای مؤمنان
عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ از آنانکه ایشان کارزار نکردند با شما فِي الدِّينِ در کار دین و ملت وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ و بیرون نکردند
شما را از سراها و منزلهای خود أَنْ تَبَرُّوهُمْ آنکه نیکوئی کنید با ایشان وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ و حکم بعدل کنید بسوی ایشان و ظلم نکنید بر ایشان
تا موجب الفت قلوب ایشان شود و سبب شوق ایشان گردد با یمان یا آنکه بفرستید بر ایشان قسطی و بهره از آنچه در خانهای شماست از مطعومات
یعنی با ایشان طریقهٔ عدالت و احسان مرعی دارید إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ بدرستی که خدای دوست دارد عدل کنندگان را یا احسان نمایندگان را
گویند قتیله بنت العزی که مشرکه بود هدیه چند نزد دختر خود اسماء بنت ابی بکر آورد وی قبول نکرد و اذن نداد که در مدینه داخل شود حق تعالی این آیه فرستاد
پس پیغمبر دخول او امر فرمود و هدیه او را قبول نمود و در حق او اکرام و احسان بجای آورد و باجماع نقلست که نیکوئی با اهل حرب حرام نیست خواه قرابت با ایشان
باشد یا نه و در دادن زکوة و کفاره با ایشان خلافست و نزد اصحاب ما جایز نیست إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ اینست و جز این نیست که نهی میکند شما را خدای تعالی
عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ از آنانکه کارزار کردند با شما در باب دین و مذهب وَأَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ و بیرون کردند شما را از سراهای شما
وَظَاهَرُوا و هم پشت شدند با اعادی و معاونت ایشان کردند عَلَى إِخْرَاجِكُمْ بر بیرون کردن شما از دیار خود أَنْ تَوَلَّوْهُمْ آنکه دوستی کنید با ایشان

یعنی خدای نهی مینماید از دوستی کردن شما با جمعی که در مقام مقاتلت درآمدند با شما و در اخراج شما معاون یکدیگر شدند از کفار مکه بعضی اهل اسلام
محاربه کردند و برخی در اخراج ایشان سعی نمودند و بعضی معاونت ساعیان کردند وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ و هر که دوست دارد ایشان را فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ
پس آن گروه ایشانند ستمکاران که وضع دوستی در غیر موضع میکنند و بآن سبب مستحق عذاب الیم و عقاب عظیم اند آورده اند که چون در ... صلح منعقد شد
یکی از جمله شروط این بود که هر مسلمان که از مکه بمدینه رود آنحضرت او را بکفار باز فرستد و اگر مسلمانی از مدینه بمکه رود قریش او را باز نگردانند و کتابی برین
وجه نوشتند و مهر بران نهادند هنوز آنحضرت در حدیبیه بود که جمعی مؤمنان از مکه گریخته بملازمت آمدند از آنجمله سبیعه بنت حارث بحدیبیه آمد و ... آمد
و شوهر وی مسافر مخزومی و بروایتی صیفی بن راهب بیامد و گفت زوجه مرا بمن رد کن که شرط صلح برین وجه بود
مهری که بر صلح نامه نهاده ایم خشک نشده جبرئیل آمد و گفت آن شرط بر مردان واقع شده نه بر زنان و این آیه آورد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه
گرویدگان إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ چون بیایند بشما زنان گرویده یعنی تکلم نمایند بکلمه شهادت و ظاهر سازند ایمان خود را مُهَاجِرَاتٍ
در حالتی که هجرت کننده اند از کفرستان بدار ایمان فَامْتَحِنُوهُنَّ پس بیازمائید آنها را برین وجه که سوگندشان دهید که بیرون آمدن ایشان از دشمنی
و دوستی دیگران سبب آمدن نشده و بهیچ غرضی از اغراض دنیویه متعلق نبوده بلکه خاصه برای دوستی خدا و رسول و تدین بدین اسلام اینجانب
آمده اند یا نظر کنید در اماراتی که موجب غلبه ظن شود در آنکه ایشان بسبب ایمان نه غیر آن باین صوب آمده اند اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ
خدای داناتر است بگرویدن ایشان چه او مطلع است بر ضمایر و شما را در حقیقت ایمان ایشان یقین حاصل نمیتواند شد پس شما را درین باب
امتحان کافیست و لهذا مدار احکام شرع بر ظاهر است پس یا سوگند بایشان دهید و یا بقدر وسع و طاقت ملاحظه امارات کنید فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ
پس اگر دانستید ایشان را بغلبه ظن مُؤْمِنَاتٍ که مؤمنه اند فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ پس باز مگردانید ایشان را بسوی ناگرویدگان که شوهران ایشانند
لَا هُنَّ حِلٌّ لَهُمْ نه این زنان حلال اند مر کافران را وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ و نه آن کافران حلال میشوند مر این زنان را زیرا که ایمن نتوان بود از آنکه ازواج
اضلال ایشان کنند بجهت استیلای ایشان بر آنها و مظنه تزویج زوجات بدین ازواج وَآتُوهُمْ مَا أَنْفَقُوا و بدهید شوهران ایشان را آنچه خرج کرده باشند
از کابین نه ماکول و ملبوس از ضحاک منقولست که عهد مشرکان با رسول در باره زنان باین طریق شده بود که هیچ زنی از ما نزد تو نیاید که بر دین تو نباشد
الا که او را بسوی ما رد نمائی و اگر بر دین تو درآمده باشد و شوهر داشته باشد آنچه شوهرش انفاق او کرده باشد از صداق بر او رد نمائی و آنحضرت نیز
باین طریق با ایشان عهد کرده بود و بروایت قتاده این حکم بعد ازین منسوخ شد القصه حضرت رسول ص سبیعه را سوگند داد و مهری که مسافر باو داده بود
گرفته باز گشت آیه آمد که وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ و هیچ اثمی و بزه نیست بر شما أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ اگر بخواهید زنان مهاجره را چه اسلام فسخ نکاح شوهران کفار

الثان

ایشان کرده یعنی شما را جایز است که ایشان را بنکاح خود درآورید إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ چون داده باشید ایشان را مزدهای ایشان یعنی مهرهای ایشان
... عمر بن الخطاب سبیعه را بنکاح خود درآورد و نیز بجهت مباینه کفر و ایمانست اینکه میفرماید وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ و چنگ در مزنید
بعقدهای کابین زنان کافره یعنی باید که میان شما و ایشان علاقه زوجیت نباشد و عصمت جمع عصمتست و تسمیه نکاح بعصمت بجهت آنست که منکوحه
در عصمت زوج و حبالة اوست مرویست که بعد ازین نهی اصحاب هر کافره که در نکاح داشتند طلاق دادند وَاسْأَلُوا مَا أَنْفَقْتُمْ و بجوئید از کفار
آنچه خرج کرده اید در مهور زنان یعنی هرگاه زنان شما مرتد شده باشند مهری که بایشان داده باشید از کفار مطالبه کنید اگر مانع آن زنان شوند
... باید که بجویند کافران از شما آنچه خرج کرده اند از مهور زوجات مهاجرات خود یعنی چون عصمت زوجیت میان مؤمن
و کافر منقطع شد پس هر یک رد کنند مهر را که بصاحب خود داده اند ذَلِكُمْ جمیع آنچه مذکور شد درین آیه حُكْمُ اللَّهِ فرمان خداست يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ حکم میکند
خدای میان شما وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ و خدای داناست بمصالح شما حکم کننده بآنچه مقتضی حکمت اوست مرویست که در صدر اسلام مسلمه در تحت کافره عشر
... بود و بعد ازین آیه منسوخ شد آورده اند که بعد ازین آیه مؤمنان مهور مهاجرات را بازواج ایشان رد کردند و کفار از ادای مهور مرتدات ابا نمودند
آیه آمد که وَإِنْ فَاتَكُمْ شَيْءٌ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ و اگر برود یکی از زنان شما إِلَى الْكُفَّارِ بسوی کافران و مهر او بدست شما نیاید فَعَاقَبْتُمْ پس از پی
درآمدید ایشان را و بقتل ایشان دست درآوردید باین وجه که عاقبت شما بر ایشان ظفر یابید و غنیمت بدست شما آید فَآتُوا الَّذِينَ پس بدهید
آنان را که ذَهَبَتْ أَزْوَاجُهُمْ رفته اند زنان ایشان بدار الکفر و مهر نیافته اند مِثْلَ مَا أَنْفَقُوا مانند آنچه نفقه کرده اند در مهر آن زنان یعنی وقتی که
نوبت ظفر بشما رسد مهرهای آن زنان را از غنیمت بازواج ایشان رسانید وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از عذاب خدای در تجاوز نمودن از امر او
الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ آن خدائی که شما باو گرویده اید چه ایمان باو مقتضی پرهیز است از عقاب و از ابن عباس مرویست که شش زن
از زنان مؤمنان مهاجر مرتد شدند و نزد کفار رفتند یکی حکیمه بنت ابی سفیان منکوحه عیاض بن شداد دوم فاطمه بنت امیه زوجه عمر بن الخطاب
که خواهر ام سلمه بود سیم بروع بنت عقبه منکوحه شماس بن عثمان چهارم عبده بنت عبد العزی زن عمرو بن عبدود پنجم هند بنت ابی جهل زوجه هشام بن عاص
ششم کلثوم بنت جرول که آن نیز زن عمر بود و از بسکه مؤمنی پاکی بود زنانش از او بیزاری جستند پس پیغمبر ص از غنیمت مهور ایشان را بشوهران ایشان داد
آورده اند که در روز فتح مکه چون سید عالم ص بر کوه برآمد و رجال مکه را بر اسلام و جهاد بیعت فرمود زنان ایشان در متابعت بمبایعت میل کردند حق تعالی طریق مبایعت
ایشان را تعلیم حبیب خود نموده فرمود که يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر خبر دهنده یا بلند و عالی مرتبه إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ چون بیایند بتو زنان گرویده
و بنیت گرویدن يُبَايِعْنَكَ بیعت کنند با تو عَلَى أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا بر آنکه شریک نگیرند بخدا چیزی را از اصنام وَلَا يَسْرِقْنَ و دزدی نکنند

از مال شوهران وغیر ایشان وَلَا یَزْنِینَ وزنا نکنند وَلَا یَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ ونکشند فرزندان خود را مراد دختر انند که زنده در خاک میکردند
یا قصد بچه که در شکم دارند نکنند وا ورا نیفکنند وَلَا یَأْتِینَ بِبُهْتَانٍ یَفْتَرِینَهُ ونیایند بدروغی که از روی جهل بر بافته باشند آن را
بَیْنَ أَیْدِیهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ میان دستها و پاهای خود این کنایه است از فرزندی که بدروغ بر شوهر خود بندند چه بطن که میان هر دو دست
بر داشته است ولد را او فرج که در میان هر دو پایست ازان ولد حاصل شده مراد آنست که فرزند حرامزاده نیارند و بدروغ بشوهر خود نسبت ندهند
وَلَا یَعْصِینَکَ فِی مَعْرُوفٍ وعاصی نشوند تو در کردار نیکو که بایشان امر کنی مانند آنکه با هیچ مردی غیر محرم در خلوت ننشینند ونوحه نکنند وروی
نخراشند وسلیطه نباشند وغیر اینها از آنچه موافق طاعت خدا باشد وتسمیهٔ آن بمعروف جهت آنست که عقل معترفست بآن بجهت عظم و
حسن آن وچون باین شرایط بیعت کنند فَبَایِعْهُنَّ پس بیعت کن با ایشان وضامن ثواب ایشان شو در وفا نمودن باین شروط بخاری در صحیح
خود آورده از عایشه که گفت بیعت پیغمبر با زنان بسخن بود ودست آنحضرت با هیچ زن مس نکرد وقولی آنست که زنان دست در قدحی آب فرو بردند و
بعد ازان آنحضرت دست مبارک خود را دران آب فرو برد وگویند حضرت چادر بر سر دست خود انداخت وآنرا بر بالای دست ایشان نهاد و
با ایشان بیعت فرمود وبروایت دیگر امیمه خواهر خدیجه را فرمود تا از آنها بیعت فرا گرفت وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهَ وطلب آمرزش کن برای زنان
بیعت کننده از خدای تعالی از آنچه کرده اند در حالت کفر إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای آمرزنده است گناهان کسانی را که بیعت کنند رَحِیمٌ مهربان
بر ایشان که توفیق ایمان وتوبه داده پس رسول صلعم بر طبق شرایط مذکوره فرمود که مبایعت میکنم با شما از آنکه شریک نیارید بخدا هند دختر عتبه زن
ابو سفیان در میان زنان ایستاده بود ومقنعه در سر کشیده بجهت آنکه رسول او را نشناسد گفت یا رسول الله با ما در اخذ بیعت تاکید کردی که با مردان
نکردی بجهت آنکه پیغمبر صلعم بر اسلام وجهاد بیعت نموده بود وبعد ازان فرمود وَلَا یَسْرِقْنَ هند گفت ابو سفیان مردی بخیل است ومن از مال او
بسیار گرفته ام بدون اذن او ونمیدانم حلال است یا نه ابو سفیان حاضر بود گفت هر چه بر گرفتی وبر خواهی گرفت حلال است بر تو رسول بخندید و
او را بشناخت وگفت تو هندی گفت نعم یا رسول الله عفو فرما یا رسول الله از آنچه گذشته گفت خدای از تو عفو کناد وبمطالب خودت برساناد
واین بسبب این گفت که در احد جگر حمزه را شکافته بود ومضغ کرده بعد ازان فرمود وَلَا یَزْنِینَ هند گفت آیا زن زنا کند عمر در پایین صف
ایستاده بود بخندید بجهت آنکه در جاهلیت میان او وهند این نوع فعل قبیح واقع شده بود فرمود وَلَا یَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ هند گفت ما پروردیم
ایشان را در کودکی وشما ایشان را کشید در جوانی وبزرگسالی واین برای آن گفت که پسران حنظلة بن ابی سفیان در روز بدر بدست امیر المؤمنین ع
بقتل رسیده بودند پیغمبر صلعم ازان تبسم فرمود وعمر بخندید بروجهی که بر پشت افتاد ودیگر فرمود وَلَا یَأْتِینَ بِبُهْتَانٍ یَفْتَرِینَهُ بَیْنَ أَیْدِیهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ

هند گفت

هند گفت بهتان فعل قبیح است وتو ما را امر نمیکنی مگر بمکارم اخلاق بعد ازان فرمود وَلَا یَعْصِینَکَ فِی مَعْرُوفٍ هند گفت بخدا سوگند که ما در این
آن حاضر نشدیم که در تو عاصی شویم وآنچه فرمایی خلاف آن کنیم پس همه زنان باین شرایط با رسول بیعت کردند ورسول دعای خیر در حق ایشان
بتقدیم رسانید آورده اند که جمعی درویشان از اهل اسلام با یهودان دوستی میکردند وغیر مسلمانان با ایشان میگفتند وبسبب آن میوه وطعام
از ایشان میگرفتند حق تعالی ایشان را ازان نهی فرموده گفت یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای آنکسانی که گرویده اید بخدا ورسول لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا
دوستی مکنید ومودت مورزید قومی را که غَضِبَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ خشم گرفته است خدای بر ایشان وایشان را بآتش سخط وغیظ خود سوخته
زاد یهود اند قَدْ یَئِسُوا مِنَ الْآخِرَةِ بتحقیق که نومید شده اند ایشان از ثواب آخرت چه دانسته اند که بسبب عناد وکتمان نعت حضرت
رسالت در توریة با آنکه معرفت دارند بصدق آنحضرت ایشان را هیچ نوع حظی از مثوبات اخروی نخواهد بود پس نا امید اند از مثوبات اخروی
کَمَا یَئِسَ الْکُفَّارُ همچنانکه نا امید شده اند کافران مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ از اهل گورها یعنی از مبعوث شدن مردگان در نشاء آخرت یا از رجوع
مردگان خود بدنیا یا رسیدن خبر ایشان با ایشان ویا یهود نا امید اند از ثواب عقبا همچنانکه کافران مرده که برای العین قبح حال وبدی مآل
خود را دیده اند وبعلم الیقین عاقبت خود را دانسته واز نعم آن جهانی بکلی قطع امید کرده اند سورة الصف وهی اربع عشر آیة
ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه وآله روایت کند که هر که سوره صف بخواند عیسی ع برای او استغفار کند وصلوات فرستد برو مادام که در دنیا
باشد وروز قیامت رفیق او باشد واو را ثواب حواریان بدهند ابو بصیر از ابی جعفر علیه السلام روایت کرده که هر که سوره الصف بخواند
در فرایض ونوافل بران مداومت نماید حق تعالی او را در صف ملئکه وانبیا جای دهد وبباید دانست که حق تعالی ختم سوره الممتحنه نمود بقطع
موالاة کافران افتتاح این سوره بایجاب قطع این موالات ظاهرا وباطنا نمود وبعد ازان امر به بندگان فرمود بجهاد با ایشان وفرمود که
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِیمِ سَبَّحَ لِلَّهِ بپاکی وپاکیزگی یاد کرد خدا را مَا فِی السَّمَاوَاتِ
آنچه در آسمانهاست از علویات وَمَا فِی الْأَرْضِ وآنچه در زمینهاست از سفلیات وَهُوَ الْعَزِیزُ واو غالبست که در حکم کردن بهیچ
وجه مغلوب نگردد الْحَکِیمُ درست کار که خلل بافعال او راه نیابد مرویست از مقاتل وکلبی که جمعی از اصحاب آن قدوهٔ احباب صلی الله علیه وآله
گفتند یا رسول الله اگر بدانیم که دوسترین عملی نزد خدای کدام است ما انفس واموال خود را دران بذل کنیم وجان دران بکوشیم حق تعالی آیهٔ إِنَّ اللَّهَ
یُحِبُّ الَّذِینَ یُقَاتِلُونَ فِی سَبِیلِهِ که بعد ازین مذکور خواهد شد انزال فرمود وچون در روز احد بقول خود عمل ننموده از جهاد فرار نمودند وپیغمبر صلعم را
با معدودی چند در میان کفار بگذاشتند وبآن جهت سر مبارک حضرت ودندان رباعیهٔ او بسنگ جفای مشرکان شکسته شد حق تعالی توبیخ ایشان

فرموده این آیه که یا ایها الذین آمنوا ای گروهی که گرویده اید لم تقولون ما لا تفعلون چرا میگوئید آنچه را نمیکنید کبر مقتا
بزرگست از روی شدت خشم و غضب عند الله ان تقولوا نزد خدای آنکه گوئید ما لا تفعلون آنچه خود نمیکنید و بعضی گفته اند که
علما این آیه عام است یعنی هر که سخنی گوید و نکند درین عتاب داخل است پس علمائی که خلق را بعمل خیر ارشاد کنند و خود ترک آن نمایند در تحت
توبیخ داخلند که اتأمرون الناس بالبر وتنسون انفسکم و در خبر است که حضرت رسول صلعم در شب معراج دید که لبهای جمعی کسان بمقراضهای آتش
می برند و مرویست که یکی از اکابر گفتند از برای ما موعظه فرمای جواب نداد بار دیگر ازو التماس این معنی کردند گفت آیا مرا امر میکنید که چیزی
بگویم و خود بآن کار نکنم و بجهت آن خشم خدا بر خود نازل سازم از دمیاطی نقل است که اصحاب بحضرت گفتند که آیا کدام عمل بجای آریم که ما را از حوزهٔ
نیران برهاند و بروضهٔ رضوان رساند حق تعالی آیه فرستاد که یا ایها الذین آمنوا هل ادلکم علی تجارة تنجیکم تا آخر پیغمبر صلعم فرمود که ای یاران آنچه میخواستید
نازل شد یعنی عملی که بنده را از آتش برهاند و به بهشت رساند ایمان و جهاد است و چون وقت جهاد شد و اصحاب از آن روی برتافتند حق تعالی آیه مذکور
فرستاد و ایشان را بآن عتاب فرمود و سعید بن مسیب روایت کند که مردی رسول صلعم و اصحاب را رنجانیدی در روز بدر صهیب وی را بکشت و رسول از
کشتن وی خوشحال شد و پرسید که وی را که کشت یکی بدروغ گفت من وی را کشتم تا او را ثنا گویند چنانکه میفرماید که یحبون ان یحمدوا بما لم یفعلوا
عمر خطاب و عبد الرحمن عوف گفتند او دروغ میگوید صهیب او را بقتل رسانید و او حاضر بود و هیچ نمیگفت باو گفتند چرا نمیگوئی که من او را کشتم
گفت وی را برای خدا و طمع ثواب کشتم نه برای لاف زدن رسول صلعم فرمود که یا ابا یحیی تو او را کشتی گفت نعم یا رسول الله پس حق تعالی این آیه در ترغیب
جهاد نازل ساخت که ان الله یحب الذین یقاتلون بدرستی که خدای دوست دارد آنان را که کارزار کنند فی سبیله صفا در راه خدای
در حالتی که صف زده باشند یا صف زده اند در معرکهٔ جهاد صف زدنی کانهم بنیان مرصوص گویا ایشان بنائی اند که از ارزیر ریخته شده اند
این کنایه است از استحکام و ثبات اقدام در معرکهٔ جهاد و بیکدیگر چسبیدن بروجهی که از غایت اتصال در صفوف قتال ایشان هیچ فرجه پیدا
نمی شود حاصل که حق تعالی درین کلام بندگان را اعلام فرموده که واجبست ثبات قدم در معرکهٔ جدال و عدم انتقال از مکان خود در وقت قتال
تا باعث رفع درجات گردد مقاتل بن سلیمان از ضحاک و او از ابن عباس نقل کرده که او فرمود چون امیر المؤمنین ع در صف قتال قیام می نمود گویا صف
آن صفدر چون دیوار مستحکم بود و چون این حال محبوب و مرضی حق تعالی بود این آیه در حق او نزول یافت و براء بن حسین از زبیر بن عدی از ضحاک
روایت میکند که از ابن عباس شنیدم که انجماعت که حق تعالی درین آیه ثنای ایشان کرده است و اظهار محبت ایشان نموده علی بن ابی طالب و حمزه بن
عبد المطلب و عبیده بن حارث و مقداد اسود اند و بر هر تقدیر شاه اولیا ممدوح و محبوب خالق الارض و السموات است و حدیث مشهور و متواتر حضرت

رسل

بنیز حضرت امیر المؤمنین ع فرموده که لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله و رسوله کرارا غیر فرار دالست بر آنکه مراد ازین آیه آنحضرت
است و بس نه جمعی که مکرر از حرب فرار نموده اند و بعد از حث عباد بر ثبات قدم در جهاد بیان میکند صدق نبوت موسی را و صبر کردن او در اذیت
قوم بنسبت تسلی حضرت در شکیبائی بر تکذیب امت و میفرماید که و اذ قال موسی لقومه و یاد کن ای محمد آنرا که گفت موسی مر گروه خود را که بنی
اسرائیل بودند یا قوم لم تؤذوننی که ای گروه من چرا ایذا میکنید مرا از ناشنیدن فرمان من و اظهار نقص و عیب و افترا بر من چه ایشان گاهی
او را آدر میگفتند و گاهی او را مجنون نام می نهادند و وقتی اسناد برص و برهنا میکردند و گاهی او را زانی میخواندند چنانکه در قصهٔ قارون مذکور شد
و گاهی نسبت قتل هرون باو میدادند و غیر اینها از انواع ایذا پس فرمود که چرا این نوع آزار و ایذا بمن میرسانید وقد تعلمون و حال آنکه یقین
میدانید که انی رسول الله الیکم من فرستادهٔ خدایم بسوی شما با معجزات بینه بر صحت رسالت خود و شما را شبهه نیست بر صدق دعوی من و
رسول می باید که مکرم و محترم باشد پس احترام مرا مرعی دارید و فرمان من برید و طغیان و عناد مورزید ایشان بر ضلالت و جهالت خود ثابت شده
سخن او نشنیدند و از ایذا و آزار او باز نه ایستادند فلما زاغوا پس آنهنگام که بگشتند از قبول فرمان موسی با وجود ادلهٔ باهره بر صدق آن
ازاغ الله قلوبهم بگردانید خدا دلهای ایشان را از استقامت یقین یعنی منع الطاف نمود و ایشان را در بادیهٔ ضلال فرو گذاشت تا در
ضلالت بماندند و براه مستقیم نرسیدند والله لا یهدی و خدای راه راست نمی نماید باعطای الطاف و یا بمثوبت و کرامت و جنت و درجات
القوم الفاسقین گروهی را که بیرون رفته اند از دایرهٔ فرمان بجهت فرط عناد و طغیان چه این مانع الطاف دیده است از حضرت منان
بلکه ایشان را بحال خود وا گذاشته نظر لطف از ایشان باز میگیرد و اذ قال عیسی بن مریم و یاد کن این را نیز که گفت عیسی که پسر مریم است مر امت خود را
یا بنی اسرائیل انی که ای فرزندان یعقوب بدرستی که من رسول الله الیکم فرستادهٔ خدایم بسوی شما بحجت و برهان مصدقا لما بین یدی
در حالتی که باور دارنده ام مر آنچه پیش از منست من التوریة از کتاب توریة که بر موسی نازل شده یعنی تصدیق کرده ام که آن از نزد خدا است
و مبشرا برسول یاتی و مژده دهنده ام بفرستاده که می آید بادین کامل و شرع شامل من بعدی اسمه احمد از پس من که نام او
احمد است که بمعنی ستاینده تر است یعنی ستایش او مر خدا را بیشتر از ستایش انبیا بیشتر است یا ستوده تر یعنی ستایش او را بیشتر از ستایش
مخلوق دیگر میکنند زیرا که محاسن اخلاق او از همه کس بیشتر است مراد عیسی آنست که دین و مذهب من تصدیق است بکتب خدا و جمیع انبیای
متقدم و متاخر و در بعضی روایت آمده که ترجمه کلام عیسی ع بر حواریان اینست که انی ذاهب الی ربی و ربکم و فارقلیطا احمد یعنی من
میروم بجانب آفریدگار خود و آفریدگار شما و احمد که خاتم پیغمبرانست بعد از من خواهد آمد و محمد بن جبیر بن مطعم از پدر خود روایت کرده که پیغمبر ص

فرمود که مرا نامهای متعدد است من احمدم و محمدم و ماحی ام که حق تعالی بسبب من محو کفر کرده و حاشرم که مردمان بر قدم من محشور شوند و عاقبم که
هیچ پیغمبری در عقب من نباشد و در تبیان آورده که نام آنحضرت مسیحا بشته معنی آن اکه نوشته ادر انبیا بعد از مسیح و از کعب منقولست که حواریان
بعیسی گفتند یا روح الله بعد از ما امتی دیگر خواهند بود گفت بلی بعد از ما امت احمد خواهند بود که خاتم پیغمبرانست و ایشان حکیمان و عالمان باشند و
نیکوکاران و پرهیزکاران و در علم و شریعت بمرتبه باشند که گویا پیغمبرانند خوشنود باشند از خدا باندک روزی و خدا از ایشان خوشنود باشد بانداک
علمی و بشارت بوجود باجود احمدی صلی الله علیه و آله متضمن معجزهٔ عیسی است از ظهور او فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ پس آنهنگام که آمد احمد ص بایشان
بمعجزات روشن قَالُوا هَذَا گفتند بنی اسرائیل آنچه او بما نماید سِحْرٌ مُبِينٌ جادوئیست آشکارا که بر هیچکس پوشیده و پنهان نیست و گویند
ضمیر راجع بعیسی است یعنی چون عیسی بایشان آمد و معجزات نمود گفتند این سحریست نمایان وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى و کیست ستمکارتر از کسی که بندد
عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ بر خدای دروغ یعنی پیغمبر او را تکذیب کند و تصدیق او ننماید و گوید خدا او را نفرستاده وَهُوَ يُدْعَى و حال آنکه خوانده میشود
آن مفتری یعنی پیغمبر خدا او را میخواند إِلَى الْإِسْلَامِ بسوی دین اسلام که مشتمل است بر خیر و صلاح دنیا و فوز و نجاح عقبی وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ
الظَّالِمِينَ و خدای راه ننماید گروه ستمکاران را که بسبب رسوخ کفر از صراط مستقیم و دین قویم تجاوز نموده باشد یعنی حق تعالی الطاف که سبب اهتداست
از ایشان باز دارد و ایشان را در بادیهٔ ضلالت و خذلان فرو گذارد بسبب فرط عناد و طغیان ایشان یا طریق جنت در روز قیامت بایشان ننماید
بواسطه کفر و فرط معصیت مرویست که نضر بن حارث گفت روز قیامت لات و عزی مرا شفاعت خواهند کرد نزد خدای و او شفاعت ایشان را قبول خواهد نمود
حق تعالی جهت رد قول او این آیه فرستاد که کیست ظالمتر از کسی که دروغ بر خدای بندد بقبول شفاعت بتان در بارهٔ کفار و خدای این نوع کسان را راه است ننماید
بجهت توغل ایشان در عناد و در لباب آورده که چند روزی وحی بحضرت نیامد کعب بن اشرف گفت مژده باد شما را ای گروه یهود که خدای محمد نور او را
فرو نشاند و کار او باتمام نخواهد رسید این سخن را آنحضرت شنید غبار ملال بر آینهٔ دل مبارک وی نشست جبرئیل جهت رفع آن ملال این آیه آورد که
يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا لام از برای تاکید اراده است یعنی الیه میخواهند که فرو نشانند نُورَ اللَّهِ نور خدا را یا لام علتست یعنی اراده میکنند افترای بر خدای
با پیغمبر و میخواهند بنشانند نور حق را که دین اسلام است یا قرآن یا حجت واضحه و معجزهٔ باهره بر صدق حضرت رسول ص بِأَفْوَاهِهِمْ بدهنهای خود یعنی
بطعن کردن در آن بگفتار ناپسندیده و سخن بی ادبانه که در حکم تراکم ظلام است یعنی حال ایشان درین اطفا مانند حال کسی است که بدهن باد دمد در
نور آفتاب تا آنرا بنشاند وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ و خدای تمام گرداننده است نور خود را یعنی روشن کنندهٔ دین و شریعت سید المرسلین باظهار کلمهٔ
اسلام و تایید سید انام و اعلای دین و شریعت و رسانیدن آن بغایت نهایت تا روز قیامت وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ و اگرچه کراهت دارند

ناگرویدگان از اتمام آن چه کراهت ایشان را اثری نیست در اطفای چراغ صدق و ثواب همچون ارادهٔ خفاش که غیر موثر است در نابودن آفتاب
و شب پره گرو صل آفتاب نخواهد رونق بازار آفتاب نکاهد هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ اوست آنخدائی که فرستاد رَسُولَهُ بِالْهُدَى پیغمبر خود را بچیزی
که سبب هدایتست یعنی قرآن یا معجزه وَدِينِ الْحَقِّ و بمذهب درست که ملت حنیف اسلام است لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ تا غالب سازد
این دین را بر همه کیشها و ملتها وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ و اگرچه کاره اند مشرکان اظهار دین محمدی را که مشتمل است بر اثبات توحید و ابطال شرک و این وعده
از کمون قوت بفعل آمده چه هیچ دینی از ادیان نمانده که مغلوب و مقهور دین اسلام نیست و این در وقت نزول عیسی و خروج صاحب الامر خواهد بود
که همه اهل زمین اسلام قبول کنند و عیاشی باسناد خود از عمر بن هاشم و او از جابر نقل کرده که امیر المومنین ع فرمود که اعلای کلمه اسلام و غالب شدن
آن بعد ازین خواهد بود پس فرمود بحق آنکس که نفس من بید قدرت اوست که دین اسلام را غالب گرداند بر جمیع ادیان تا آنکه باقی نماند هیچ دینی مگر آنکه بامداد
و شبانگاه ندای لا اله الا الله محمد رسول الله ص شنوند بعد از آن بندگان را بقبول قول رسول و نصرت دین او امر میفرماید که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گروندگان
هَلْ أَدُلُّكُمْ آیا دلالت کنم شما را و راه نمایم عَلَى تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ بر بازرگانی که نجات دهد و برهاند شما را مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ از عذاب دردناک که
آتش دوزخ است و انواع عقوبات پس بیان آن تجارت میکند که تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ بگروید بخدا و رسول و وَتُجَاهِدُونَ و کارزار کنید
با کافران مراد امر است بایمان و جهاد با اهل کفر و طغیان فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدا و اعلای دین او بِأَمْوَالِكُمْ بمالهای خود که صرف زاد و راحله و اسلحه
مجاهدان کنید وَأَنْفُسِكُمْ و بنفسهای خود که متعرض قتل و حرب شوید و سبب نزول این آیه در اول سوره مذکور شد ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ آن ایمان و جهاد
بهتر است از برای شما از تجارات پر نفع إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید که دانید طریق تجارت حقیقی را یعنی اگر عالم شوید بخیر ایمان و جهاد و معتقد شوید
بآنکه موقوفست بر ربح دایمی و نفع سرمدی و ثواب و نجات از عقاب هر آینه اجابت آن کنید و آنرا بر سایر ارباح فانیه مقدم دارید پس اگر ایمان آرید
بخدا و جهاد کنید در راه او يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ بیامرزد خدای از برای شما گناهان گذشته شما را وَيُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي و در آرد شما را در
عقبا بوستانهائی که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر اشجار یا غرفهای آن جویها وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً و بمسکنهای پاکیزه مستلذه که واقعست
فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ در بوستانهای با اقامت که هرگز از آنجا بیرون نیایند ذَلِكَ آنچه مذکور شد از مغفرت و ادخال جنت الْفَوْزُ الْعَظِيمُ
آن رستگاری بزرگست نه آنچه مردمان آنرا فوز میشمرند از طول بقا و حکومت دنیا و در حدیث آمده که جنات عدن کوشکیست در بهشت از لؤلؤ و در آن
هفتاد سرایست از یاقوت سرخ و در هر سرائی هفتاد خانه است از زمرد سبز و در هر خانه هفتاد سریر و در هر سریری هفتاد فرش از الوان مختلفه و بر هر فرشی
حوری نشسته و در هر خانه هفتاد مایده و بر هر مایده هفتاد لون از طعام و در هر یک از آن خانها غلامی و کنیزی باشد خدای تعالی مومن را چندان قوت دهد

که باهمه زنان خود صحبت سازد و در یک وقت از همه طعام بخورد و این نعمتی عظیم است در عقبی وَأُخْرَىٰ تُحِبُّونَهَا و نعمتی دیگر که دوست
میدارید آنرا نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ نصرتیست از خدا بر قریش وَفَتْحٌ قَرِيبٌ و فتحی نزدیک که فتح مکه است یا فتح نزدیک فارس و روم
یا جمیع فتوح که در اسلام واقع شود و نزد محققان فتح باب دلست بترقی از مقامات نفس و غنایم این فتح معارف یقینیه است و مؤمنان
شرکت کنید درین دو نعمت کما قال وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ و بشارت ده ای محمد مؤمنانرا باین هر دو نعمت آجل و عاجل که ثواب و مغفرتست در عقبا
و فتح و نصرت در دنیا يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مؤمنان خطاب بجماعتیست از انصار که در لیلهٔ عقبه بیعت کردند و ایشان هفتاد کس
بودند یا عام است یعنی ای جمیع کسانی که ایمان آورده اید كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ باشید نصرت کنندگان یعنی یاری دهندگان دین خدا و رسول او
مراد آنست که باید که اطاعت و انقیاد شما بر وجهی باشد که چون رسول صلعم از شما طلب نصرت کند شما سمعاً و طاعتاً اجابت نمائید و همگی
و تمامت همت خود را بر نصرت او مصروف دارید كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ همچنانکه طلب نصرت کرد و گفت عیسی ع که پسر مریم بود
مر حواریانرا که خواص او بودند در دین او بجهت سبقت ایشان در دین مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ کیستند نصرت دهندگان من بسوی خدا
یعنی از جنود و اعوان من کیست که توجه نماید بسوی نصرت دین خدا قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ گفتند حواریان بعیسی ع که مائیم یاری
دهندگان دین خدا خلاصهٔ معنی آنست که ای محمد بگو باصحاب خود که [illegible] خدا باشید همچنانکه عیسی بحواریان گفت که یاری دهندگان خدا باشید
و حواریان دوازده کس بودند که از اصفیای خلصای عیسی بودند و آن از حوار است بمعنی سفیدی خالص و گویند ایشان همه جامه سفید می پوشیدند
یا گازر بوده اند که جامها را سفید میکردند و در اخبار آمده که ایشان بعد از رفع عیسی بآسمان نصرت دین کردند و خلقانرا بخدای دعوت نمودند
فَآمَنَتْ پس ایمان آوردند برسالت عیسی و وحدانیت خدا بسبب دعوت حواریان طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ گروهی از بنی اسرائیل
وَكَفَرَتْ طَائِفَةٌ و کافر شدند گروهی دیگر و او را پسر خدا گفتند از ابن عباس منقولست که چون عیسی ع بآسمان رفت بنی اسرائیل بر سه
فرقه شدند فرقه گفتند که خدا بود که بآسمان رفت و جمعی گفتند که پسر خدا بود و خدا او را نزد خود برد و طایفه دیگر از اهل اسلام شدند و گفتند بنده
خدا بود پس قتال و جدال میان ایشان واقع شد و آن دو فرقه کافر غالب شدند بر مؤمنان و جدال و عناد ایشان همچنان
مستمر بود میان ایشان تا وقتی که حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله مبعوث شد و موافقت مؤمنان بنی اسرائیل نموده گفت عیسی عبد الله و رسوله
ایشان بآنحضرت ایمان آوردند و بآن سبب قوت یافتند و آن دو فرقه کافر غالب شدند کما قال فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا پس قوت دادیم و غالب
گردانیدیم آنانرا که گرویده بودند بعیسی و بعبودیت و رسالت او تصدیق نموده عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ بر دشمنان ایشان که آمده کرده دیگرند فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ

نصف الجزو

پس گردند آن مؤمنان غلبه کنندگان بر آن کافران در کارزار و مجادله یا در حجت و معنی آنست که حجت کسانیکه بعیسی گرویده بودند ظاهر گشت
بتصدیق محمد صلی الله علیه و آله بآنکه عیسی کلمة الله و روح الله است و در روایتی آمده که تایید غلبه ایشان بر دشمنان بعد از رفع عیسی ع بود بآسمان
سورة الجمعة وهي احدى عشرة آية ابی بن کعب از پیغمبر صلعم روایت کرده که هرکه سورة الجمعه بخواند بعدد هر که در بلاد اسلام نماز جمعه حاضر شود
و هرکه نشود ده حسنه بنویسند منصور بن حازم از امام جعفر صادق ع روایت کند که بر هر مؤمن لازم است بر هر که از شیعهٔ ما است که در شب جمعه این سوره و
سوره سبح اسم بخواند و در نماز پیشین روز جمعه این سوره و سورهٔ منافقین بخواند چنان باشد که بطریق رسول صلعم عمل کرده باشد و جزا و ثواب
او بر خداست بدانکه چون حق تعالی ختم سورة الصف نمود بترغیب مؤمنان در عبادت و تایید ایشان بنصرت و غلبه بر دشمنان افتتاح این سوره فرمود
در بیان قدرت خود که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ يُسَبِّحُ لِلَّهِ بپاکی و پاکیزگی یاد میکنند و تنزیه مینمایند
خدایرا مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ آنچه در آسمانهاست از بدایع علوی و آنچه در زمین است از اکوان سفلی و ذکر تسبیح گاهی بصیغهٔ ماضی
گاهی مستقبل اشارتست بدوام تنزیه یعنی اشیای موجوده که متضمن بدایع حکمت و عجایب صنعتند دالند بر وحدانیت و ربوبیت و تفرد
عالمیت و دالند بر تنزیه او سبحانه پس در صفت خود میفرماید که الْمَلِكِ پادشاهی که ملک او دایم و بی زوالست الْقُدُّوسِ پاک از سمت عیب
و صفت اضلالست الْعَزِيزِ ارجمند و غالب در جمیع افعال که هیچکس او را غلبه نکند و گرد منزلت بر دامن کبریای او نشیند الْحَكِيمِ صواب کار و
درست کردار در جمیع افعال و هرچه کند بر وفق حکمت و مصلحت باشد هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ اوست آنکه برانگیخت در میان ناخوا
نا نویسندگان که اهل مکه اند رَسُولًا مِنْهُمْ فرستاده از جملهٔ ایشان یعنی ناخواننده و نانویسنده مثل ایشان تا رسالت او از تهمت دور
باشد چه در غیر امی توهم آن میشود که معلمی تعلیم او کرده باشد و اخبار امم ماضیه باو آموخته یا آنکه یاء نسبت است یعنی منسوب بامت عرب
که اکثر ایشان خواننده و نویسنده نبودند بخلاف امم ماضیه و یا منسوب بام القری که مکه است یا منسوب بام الکتاب که قرآنست و قول اول
صحیح است و مشهور و گفته اند که امیت حضرت بجهت آنست که در کتب متقدمه ثبت بود که خاتم الانبیا امی باشد و بهر تقدیر يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ
بخواند آن رسول امی بر ایشان آیتهای کلام خدا را وَيُزَكِّيهِمْ و پاک میسازد ایشانرا از دنس کفر و خبث عقاید و رذایل اخلاق وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ
و می آموزد ایشانرا قرآن وَالْحِكْمَةَ و احکام شریعت و معالم دین و در نبوت او همین بس که با وجود امیت تعلیم ایشان کند و آیات بر ایشان خواند
و احکام شرع که سبب صلاح دنیا و عقباست بایشان ارشاد نماید چه این دلالتی صریح دارد بر آنکه آنچه میگوید میخواند از وحی الهی است وَإِنْ كَانُوا
و بدرستی که بودند ایشان که حالا قرآن خوانان و پاکان و آموختگانند مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ پیش از بعثت محمد صلعم در گمراهی هویدا که شرک بود

و متبع ملت جاهلیت وَآخَرِینَ مِنْهُمْ و نیز مبعوث ساخت او را در میان جماعت دیگر از ایشان لَمَّا یَلْحَقُوا بِهِمْ که هنوز لاحق نشده اند
بایشان اما لاحق خواهند شد و در عقب ایشان خواهند آمد مراد تابعین اند وَهُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ و اوست غالب بر همه و استوار در
اقوال و افعال در روایت صحیح آمده که بعد از نزول این آیه اصحاب پرسیدند که یا رسول الله اینها چه کسان باشند آنحضرت دست بر دوش
سلمان نهاد و گفت اگر ایمان بر ثریا بسته باشد هر آینه فرا گیرند مردانی که ازین جماعت باشند یعنی از اهل عجم و از سهل ساعدی مرویست که آنحضرت
فرمود که در اصلاب مردان امت من مردان و زنانی باشند که بحساب بهشت روند و بعد از آن این آیه تلاوت فرمود و از امام محمد باقر ع
منقولست که پیغمبر ص مبعوث بهر که مشاهده او کرده و بهر که بعد از ایشان باشند از عرب و عجم تا روز قیامت ذَلِکَ این عموم بعث که
پیغمبر ص بآن ممتاز گشته از اقران خود فَضْلُ اللَّهِ مزیت نعمت و افزونی کرم خدایست یُؤْتِیهِ مَنْ یَشَاءُ میدهد آنرا بتفضل خود
هر کرا که میخواهد از بندگان بر مقتضای حکمت و مصلحت وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیمِ و خدای خداوند فضل بزرگست که نعم دنیا و آخرت در
جنب آن محو و محقر نماید محمد بن ابی عمیر از هشام بن سالم روایت کرده که فقرای اهل اسلام نزد رسول ص آمدند و گفتند یا رسول الله اغنیا را
مالست که تصدق کنند ما را مال نیست و حج میکنند و ما را استطاعت آن نه و بندگان آزاد میکنند و ما را بنده نیست ع فرمود که هر که
صد بار تکبیر بگوید افضل از آزاد کردن بنده باشد و هر که صد بار تسبیح بگوید بهتر از صد اسب باشد که با زین و لجام در راه خدا تصدق کند و هر که
صد بار تهلیل بگوید افضل از جمیع مردمان باشد فقرا مشغول عمل شدند و چون این خبر باغنیا رسید باین عمل اشتغال نمودند تا ثواب عمل
بدنی و مالی هر دو داشته باشند فقرا چون چنین دیدند بجانب جناب نبوت مآب آمده گفتند یا رسول الله آنچه فرمودی اغنیا بآن مواظبت
میکنند و همان مزیت فضل برما دارند حضرت فرمود ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم و بعد از ذکر ارسال
رسول مذمت حاملان توریة و تالیان و حافظان آن میفرماید بجهت کتمان نعت حضرت رسول ص مَثَلُ الَّذِینَ حُمِّلُوا التَّوْرَاةَ
مثل آنانکه بار کرده شدند بتوریة یعنی مامور گشتند بانکه توریة را بیاموزند و بخوانند و با تکلیف آنرا بر دارند و بآن عمل کنند و ایشان حامل آن شدند
بآموختن و خواندن ثُمَّ لَمْ یَحْمِلُوهَا بعد از آن بر نداشتند بار توریة را یعنی بار حق حمل آن بود حامل آن نشدند چه اکتفا بحفظ کردن و
خواندن آن کردند و عمل بآیات آن ننمودند که آن اظهار نعت حضرت پیغمبر و خبر دادن با امر اوست کَمَثَلِ الْحِمَارِ مانند دراز گوش است یَحْمِلُ أَسْفَارًا
در حالتی که بر میدارد کتابهای گران بار از علوم یعنی در حمل آن رنج میکشد و در کشیدن آن تعب بسیاری میبیند و نمیداند که آنچه بر هر دو پهلوی او
حمل کرده اند چه چیز است و بغیر مشقتی نفعی باو نمیرسد و شبهه نیست در آنکه هر که حفظ قرآن کند و تلاوت آن نماید و معنی آنرا تعقل نکند و از

اوامر

اوامر آن اعراض نماید در تحت این آیه داخل است و همچنین هست اگر عالم بی علوم زاهد نبود و بآن عمل نکند بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِینَ کَذَّبُوا
بد حال و مثل کسانی که تکذیب کردند بِآیَاتِ اللَّهِ بنشانها و حجتهای خدا که دالست بر صحت نبوت سید انبیا مراد آیات توریة و قرآنست
وَاللَّهُ لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ و خدای راه رستگاری ننماید گروه ستمکاران را که بسبب عناد با خدای بر نفس خود ظلم کرده و از طریق
حق تجاوز نموده اند مراد آنست که حق تعالی بسبب عناد و طغیان مکذبان تخلیه ایشان مینماید و بحال خودشان وا میگذارد و الطاف که
در حق متمکنان کرامت میفرماید ایشانرا از آن محروم میسازد و بارادهٔ بهشت نمی نماید باشان مرویست که رسول ص کتابی بیهود نوشت که اسلام آورید
و بنبوت من اعتراف کنید ایشان مکتوبی بیهود خیبر فرستادند که محمد ما را بدین خود میخواند اگر در اتباع محبت او چاره میدانید ما را خبر دهید که ما با شما متفق الکلمه ایم
ایشان جواب نوشتند و مرتبه خود اظهار کردند و اعلام ایشان نمودند که نبوت بما و شما سزاوارتر است از محمد زیرا که سبط موسی کلیم الله و ابنای خدا و
احبای اوییم چگونه بعربی ایمان آوریم که در میان قوم او نبوت نبوده حق تعالی این آیه فرستاد که قُلْ یَا أَیُّهَا الَّذِینَ هَادُوا ای آنکسانی که ملت یهود
اختیار کردید إِنْ زَعَمْتُمْ اگر دعوی میکنید بزعم خود أَنَّکُمْ أَوْلِیَاءُ لِلَّهِ آنکه شما دوستانید مر خدا را مِنْ دُونِ النَّاسِ بدون مردمان دیگر از
عرب و عجم که گرویده اند فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ پس آرزو کنید از خدا مرگ را تا هر چند زودتر ازین زندان عناد و خاکدان بالاخلاص شده بمنزل کرامتی رسید
که حق تعالی برای دوستان خود مقرر فرموده إِنْ کُنْتُمْ صَادِقِینَ اگر هستید راستگویان در آنکه شما دوستان خدائید یعنی اگر درین دعوی صادقید
و آنرا از سر اعتقاد میگوئید پس تمنای موت کنید تا از مقربان درگاه او شوید چه هر که دوست خدا باشد مشتاق سرای آخرت خواهد بود و مرگ را
تحفه روزگار خود خواهد دانست و از آن نخواهد ترسید چنانکه امیر المؤمنین ع فرمود که باک ندارم که مرگ بمن واقع شود یا من بمرگ ملاقات کنم
و در وقتی که ابن ملجم علیه اللعنه تیغ بر فرق مبارک او زد فرمود که فیروزی یافتم بخدای کعبه بعد از آن خدای تعالی از کذب ایشان خبر میدهد که وَلَا یَتَمَنَّوْنَهُ
أَبَدًا و آرزو نکنند یهود مرگ را هرگز در هیچ وقت بِمَا قَدَّمَتْ أَیْدِیهِمْ بسبب آنچه از پیش فرستاده است دستهای ایشان یعنی بواسطه
عملهائی که کرده اند از تحریف احکام توریة و تغییر نعت و صفت سید انبیا و غیر آن از کفر و سایر معاصی و بیقین میدانند که بعد از مرگ باین اعمال قبیحه
معذب خواهند شد وَاللَّهُ عَلِیمٌ بِالظَّالِمِینَ و خدا داناست بستمکاران که در گذشته اند از طریق ایمان و فرو رفته اند در عناد و طغیان پس
ایشانرا معذب خواهد ساخت مرویست که رسول ص یهود را گفت بحق آنکس که نفس من بید قدرت اوست که هیچکس از شما تمنای مرگ نکند الا که مرگ باو
واقع شود پس عجب آنکه در صدق نبوت او یقین داشتند هیچکدام جرأت این نکردند چه میدانستند که اگر تمنا کنند در ساعت بمیرند پس این آیه یکی از معجزات حضرت رسالت
است که خبر داده که هرگز ایشان تمنای مرگ نکنند بجهت معرفت ایشان بصدق قول آنحضرت قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِی بگو ای محمد ص مر ایشانرا که آن مرگی که شما

تَفِرُّونَ مِنْهُ میگریزید ازان فَاِنَّهُ مُلٰقِیکُمْ پس بتحقیق که آن رسنده است بشما یعنی البته بشما رسد و خواه شما فایده نرهید ثُمَّ تُرَدُّونَ
اِلیٰ عَالِمِ الْغَیْبِ وَالشَّهَادَةِ پس بازگردانیده شوید بسوی دانای نهان و آشکار فَیُنَبِّئُکُمْ بِمَا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ پس خبر دهد شما را بانچه هستید که
عمل میکنید بآن و برفق آن شما را جزا خواهد داد بعد از ذکر احوال اهل کتاب امر میکند اهل ایمان را بعبادت و طاعت که سرمایه حصول سعادت ابدیه است و نهی
ایشان را از اشتغال بارباح دنیویه فانیه که مانع وصول بنعیم اخرویه است و میفرماید که یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای آنکسانی که گرویده اید باحکام شرعیه
اِذَا نُودِیَ لِلصَّلٰوةِ چون ندا داده شوید بنماز یعنی وقتی که مؤذن بانگ نماز گوید در حین بالا رفتن خطیب بمنبر مِنْ یَوْمِ الْجُمُعَةِ از روز جمعه اینک
فَاسْعَوْا اِلیٰ ذِکْرِ اللّٰهِ پس شتابید بسوی یاد کردن خدای که نماز است یا خطبه که متضمن حمد و موعظه است وَذَرُوا الْبَیْعَ و بگذارید خرید
فروخت و سایر عقود را ذٰلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ این سعی و ترک بیع بهتر است مر شما را از معامله زیرا که سعی منتج منافع باقیه است و بیع مثمر فایده فانیه
اِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید که میدانید منافع امور و مضار آنرا و مصالح نفوس خود و مفاسد آنها را از بعضی علما منقولست که فخر کردند یهود
بر اهل اسلام در سه چیز بود اول آنکه میگفتند نحن ابناء الله و احباؤه حق تعالی تکذیب ایشان نمود بآیه فتمنوا الموت ان کنتم صادقین دوم آنکه میگفتند
ما از اهل کتابیم و مسلمانان از اهل کتاب نیستند خدای تعالی تشبیه ایشان کرد بحماری که کتب علوم کشد کقوله کمثل الحمار یحمل اسفارا سیم آنکه گفتند
ما را از اسبوع روزیست که دران عبادت کنیم یعنی شنبه و مسلمانان را آن نیست حق تعالی روز جمعه را بایشان عطا فرمود که یا ایها الذین آمنوا
اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة و بدانکه مراد بسعی در آیه مشی است چه زیاده از مشی بطریق اقتصار واجب نیست در مذهب امامیه و این مرویست
از امیر المؤمنین عم و از ابن عباس روایت کرده اند که گفت اگر میدانستم که دویدن واجبست هر آینه میدویدم بمرتبه که ردا از دوش من می افتاد
و حسن بصری گفته که مراد نه دویدن و شتافتن است بلکه سکینه و وقار سنت است مراد سعی است بدل و نیت و امر بسعی بجهت وجوب ترک هر چیزیست که
مانع رفتن بنماز باشد لیکن چون بیع اهم اشیاست در معاش از اینجهت حق تعالی تخصیص بذکر آن کرد و بیان احکام و شروط نماز جمعه و مباحث
متنوعه آن حواله بمنهج الصادقین است و باید دانست که فضیلت روز جمعه بسیار است و ثواب عبادات آن بیشمار و اخبار معتدده درین باب
از سید ابرار و ائمه اطهار صلوات الله علیهم مأثور است از انجمله حضرت رسالت پناه آنرا حج درویشان گفته و فرموده که الجمعة حج المساکین
یعنی جمعه [illegible] قصد مسجد جامع کنند و نماز بگذارند ثواب حج در نامه اعمال ایشان ثبت کنند و نیز فرموده که ای بندگان بدانید که
حق تعالی جمعه را بر شما فرض کرده پس جماعتی که ترک نماز جمعه کنند در حیات من و بعد از وفات من و حال آنکه ایشان را امامی عادل باشد بجهت استغنا
نمودن بآن نماز یا منکر آن بودن خدای تعالی جمع مکناد پراکندگی ایشان را [illegible] بدانید که ایشانرا نه نماز باشد و نه زکوة و نه حج و نه روزه و نه برکت یعنی بجمیع اعمال

بی وضو بی قبول [illegible] مگر آنکه ازان توبه کند و بنماز جمعه اقدام نماید و ابن بابویه از ائمه اطهار علیهم السلام روایت کرده که هر که سه جمعه ترک جماعت کند
بی علتی و مانعی پس او منافق است یعنی در مرتبه نفاق است و از جابر انصاری مرویست که هر که سه جمعه بی علتی نماز بگذارد خدای تعالی
مهر بر دل او نهد [illegible] کند و از حضرت رسالت پناه مرویست که بهترین روزی که آفتاب طلوع میکند در وی روز جمعه است و درین روز بود که خدای تعالی آدم را
درین روز او را به بهشت برد و هم درین روز او را بزمین فرستاد و درین روز قبض روح او کرد و قیامت درین روز قایم گردد و این روز
نزد حق تعالی یوم المزید است و هیچ فرشته و حیوانی نباشد از وحوش و طیور و سباع و انعام و غیر آن مگر درین روز به تسبیح خدا مشغول است از حین طلوع
تا غروب بجهت ترس وقوع قیامت دران و درین روز ساعتی است که هیچ مؤمنی دران دعا نکند مگر که مستجاب گردد و آن وقتیست که امام از خطبه
فارغ شود و مؤذن اقامت بگوید و در روایتی آخر روز است به نیم ساعت تا بغروب آفتاب و گفته اند در آن وقت که یکنیمه آفتاب فرو رفته باشد و نیمه
باقی مانده و عمران حصین روایت کرده که هر که غسل جمعه کند گناه او آمرزیده شود و چون قدم در راه مسجد نهد بهر گام که بردارد بیست ساله عمل صالح برایش
بنویسند و چون از نماز جمعه فارغ شود دویست ساله اعمال در نامه او ثبت کنند انس بن مالک از پیغمبر صلعم روایت کرده که فرمود شب جمعه مرا بآسمان بردند
در زیر عرش هفتاد هزار شهر دیدم وسعت هر یک مثل دنیا مملو از فرشتگان همه خدا را تسبیح و تهلیل میکردند و میگفتند خداوندا بیامرز آنانرا که بنماز جمعه
شوند و هر که غسل کند و جامه پاکیزه بپوشد و بوی خوش بکار برد و روغن بر خود مالد حق تعالی بیامرزد از هر چه میان این جمعه و جمعه آینده کند و تا
سه روز بعد ازان در جمعه ثانیه از او صادر شود و سلمان تیمی از پیغمبر صلعم روایت کند که خدای تعالی در روز جمعه ششصد هزار بنده از آتش دوزخ آزاد می کند
همه مستوجب عذاب باشند و در روایتی دیگر بهر ساعتی سیصد هزار بنده آزاد میکند و نیز فرموده که هر که در روز جمعه بمیرد حق تعالی اجر شهید در نامه اعمال او
نویسد و از فتنه قبر ایمن باشد و نیز وارد است که چون جمعه شود ملئکه بابواب مساجد جامع مبادرت کنند در دستهای ایشان صحیفهای نقره و قلمهای طلا
و ثواب سبقت گیرندگان بمسجد می نویسند تا مردی که آخر بمسجد در آید و ازین حدیث معلوم می شود که مبادرت بمسجد سنت مؤکد است و مثمر زیادتی ثواب
انس از پیغمبر صلعم روایت کرده که آنحضرت فرمود این روز در نزد خدای تعالی بهترین روزهاست و اهل بهشت آنرا روز مزید خوانند گفتم یا رسول الله
چرا باشد فرمود در بهشت وادی ایست وسیع خاک آن از مشک سفیدتر چون روز جمعه رسد حق تعالی بفرماید تا کرسیهای از زر بنهند و پیغمبران بر آن
کرسیها نشینند و صدیقان و مؤمنان بر اطراف آن نشینند از جانب حضرت عزت ندا رسد که ای بندگان هر چه حاجت دارید بخواهید گویند بارخدایا رضای
ترا خواهیم گوید راضی شدم از همه شما حاجت خود عرض کنید پس هر کس هر حاجتی که داشته باشد بخواهد و او سبحانه اجابت فرماید و بایشان کرامتی
که هیچ چشمی ندیده باشد و هیچ گوشی نشنیده و در هیچ خاطری خطور نکرده بعد ازان هر کسی بمقام خود روند تا جمعه دیگر و دران وادی

مجوف که هیچ پیغمبری مرسل و فرشتهٔ مقرب آنرا ندیده باشد چون روز جمعه رسد خدای تعالی خطاب کند که بیخ درای او کوید قد ابلغ الملوموی من امت محمد
محمد المتکون علی ذکر الله موذون فی الصیه پس فرشته بعبر من رسند و مرا بشارت دهد که خدای تعالی در روز جمعه سه بار نظر فرماید با مهمانان تو
و در هر نظری هزار کنهکار را بیامرزد و از عبد الله عباس روایتست که چون روز جمعه شود خدای تعالی بفرماید تا منبری بر در بیت المعمور بنهند و
کروهی حاضر آیند که جبرئیل اذان نماز بکوید و میکائیل امامت کند و فرشتکان در عقب وی نماز کذارند چون فارغ شوند جبرئیل کوید ثواب این
اذان بامت محمد بخشیدم و میکائیل کوید که ثواب این امامت بامام آل محمد بخشیدم و فرشتکان کویند ثواب این نماز با تابعان محمد
بخشیدم حق تعالی کوید شما از من سخی تر نیستید زیرا که من اولی ام بجود و کرم و شما را کواه کرفتم که کناه امت محمد تمام بخشیدم پس متفرق شوند تا جمعه
دیکر و هم از ابن عباس مرویست که در بهشت حوریست نام او لعبه مرتبت فضل او در حسن بر دیکران چون مرتبت ماه شب چهارده است بر
دیکر ستارکان چون روز جمعه رسد حور العین بر کرسیهای در و جواهر نشینند و تسبیح کنند تا آنکه مردم از نماز عصر فارغ شوند در اثنای تسبیح ایشان
نوری از عرش پدید آید کویند برضوان که این چه نورست کوید لعبه آمد ناکاه لعبه ظاهر شود هفتاد هزار حور بر دست راست او حلی بر کرفته باشند و هفتاد
هزار بر چپ وی حلل او بر داشته و هفتاد هزار از پیش مجمرها در دست کرفته و هفتاد هزار از پس او آیند کیسوهای او بر داشته تا باید و سر ایشان
که از نور باشد و آواز تسبیح و تهلیل بردارد تا مردم از نماز عصر فارغ شوند پس برخیزد و جامه از ساق برکیرد حوریان کویند جامه را از ساق فرو کن
که اکر اهل دنیا بر حسن تو مطلع شوند از شوق تو روح ایشان مفارقت کند پس کویند یا لعبه خدای تعالی ترا برای که آفریده کوید از برای کسی که پیش
همه مردان بمسجد جمعه رود و در عقب همه کسی بیرون آید بدانکه چون حرمت بیع در روز جمعه جهت وجوب استماع خطبه و کذاردن نماز
جمعه است ازینجهت بعد از فراغ از نماز رخصت بندکان داد بکسب ارزاق در معاملات قوله فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَوةُ پس چون کذارده شود نماز
فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ پس پراکنده شوید در زمین برای تجارت و تصرف در مایحتاج خود این امر بر سبیل اباحتست یعنی بعد از نماز اکر
خواهید در پی مهمات روید وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللهِ و بجوئید از فضل خدای یعنی طلب روزی خود کنید بوسیلهٔ معاملات و کفته اند انتشار
در زمین مسجد است جهت رفتن بمجلس علما و واعظان کویند مراد عیادت بیمار است و حضور جنازه و زیارت مؤمنان و طلب علم
قضای حوایج اهل ایمان و آنچه مانند این باشد چه میامن فضل الهی منوط بانهاست و از امام جعفر صادق ع مرویست که نماز در روز جمعه است و
پراکنده شدن در روز شنبه و عمرو بن زید از آنحضرت صلوات الله علیه نقل کرده که فرمود من طلب معیشت میکنم و در این باب سعی مینمایم و از حق تعالی
التماس میکنم که آنرا از وجه حلال بمن رساند و وجه حلیت آن امر نماید چه حق تعالی عباد را امر فرموده بطلب رزق در این آیه کریمه که فاذا قضیت الصلوة

بیشتر فرموده که مردی که در خانه بنشیند و در بروی خود در بندد و از خدای تعالی طلب رزق کند یکی از آنکسان باشد که خدای تعالی دعای ایشان را اجابت نمیکند
یکی آنکه بر زن خود نفرین کند حق تعالی دعای او را اجابت نمیکند زیرا که طلاق زن در دست اوست اکر خواهد او را رها کند دوم مردی که حق او
در دست کسی باشد و بران کواه نکیرد و وی منکر آن شود او وی را دعای بد کند درینصورت نیز دعای او بی اجابت ماند سیم آنکه تنخواهی داشته باشد و بآن طلب رنجی نکند و در خانه بنشیند و تمام بخورد و بعد از آن از خدای طلب روزی کند دعای او نیز مستجاب نکردد زیرا که
فرموده فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللهِ وَاذْكُرُوا اللهَ كَثِيرًا و یاد کنید خدای را یاد کردنی بسیار بر احسان او و شکر او نمائید بر نعمت او
بر توفیق طاعت و ادای فرض او یعنی در جامع بسیار بذکر او اشتغال نمائید نه همین در وقت نماز لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ شاید که شما رستکار شوید و بخیر دارین
فایز کردید چه اقدام بصلوه جمعه و طلب روزی از او و اکثار اوقات بذکر او مشغول شدن موجب جمعیت ظاهر و باطن و سبب نجات دنیا و آخرت
بدانکه امر باکثار ذکر بعد از رخصت انتشار در وقت فراغ از نماز جهت آنست که تا بندکان همت خود را در جمیع حالات مصروف بدارند بر طلب دنیا
و بسبب آن از یاد خدا غافل نشوند و از حضرت رسول ص منقولست که هر که باخلاص ذکر خدا کند در بازار وقتی که مردمان غافل باشند و مشغول
بیع و شری حق تعالی هزار حسنه از برای او بنویسد و در قیامت او را بیامرزد و نوازش فرماید بر وجهی که در خاطر هیچکس خطور نکرده باشد آورده اند
که روزی حضرت رسول ص خطبه میخواند ناکاه کاروان دحیه بن خلیفه بن فروه کلبی از شام رسید با روغن زیت بسیار و در آنوقت در مدینه تنگی بود
و قحطی اشتداد یافته و کاروان چون بسلامت بمدینه رسیدی طبل شادی زدندی و دست بر دست کوفتندی چون آواز طبل و دست زدن
باستماع حضار مجلس رسید بجهت بیع طعام بر یکدیکر سبقت کرفتند و از مسجد بیرون دویده ببقیع شتافتند و روی بکاروان نهادند و غیر از
دوازده تن و بروایت ابن عباس بجز هشت کس از ایشان کسی نماند حضرت رسول ص فرمود بحق آنکسی که نفس من بید قدرت اوست که اکر همه
بیرون میرفتند و هیچکس در مسجد نمی ماند ازین وادی آتشی بسوی شما روان میکشت و همه شما را میسوخت مقارن این حال آیه نازل شد که
وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً و هرکاه که ببینند کاروانی تاجر را أَوْ لَهْوًا یا لهو و لعبی که طبل زدنست و دست بر هم کوفتن یعنی چون واقف شوند
بآواز طبل و دست که جهت رسیدن کاروان میزنند انْفَضُّوا إِلَيْهَا متفرق شوند از مجلس و بروند بسوی آن تجارت وَتَرَكُوكَ قَائِمًا
و بکذارند ترا ایستاده بر منبر از قتاده نقل است که این عمل از ایشان سه بار صادر شد و هر سه نوبت در جمعه بود قُلْ مَا عِنْدَ اللهِ بکوی ای محمد که
آنچه نزد خداست از ثواب نماز جمعه و استماع خطبه و لزوم مجلس پیغمبر خَيْرٌ مِنَ اللَّهْوِ بهتر و سودمندتر است از استماع لهو وَمِنَ التِّجَارَةِ
و از نفع تجارت چه فواید مثوبات محقق و مخلد است و منافع معاملات متوهم و فانی وَاللهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ و خدای بهترین روزی دهندکانست

عشر

پس روزی بشما خواهد رسانید هر چند بجهت مشغولی شما باستماع خطبه و نماز جمعه در طلب روزی نروید پس توکل کنید بر او و روزی از وی طلبید نه از انانکه در رمضان ایصال رزق نه زیرا که بسیار وقت باشد که بخیلی کنند و نفعی بشما نرسانند آورده اند که یکی از خلفای بغداد به بهلول گفت که
میخواهی تا روزینه هر روزه ترا مقرر کنم و بجهت آن فارغ البال شوی و از دغدغه آن استراحت یابی بهلول جواب داد که چنین کردی اگر
چند چیز مانع نشدی اول انکه تو ندانی که مرا چه باید دوم نشناسی که مرا کی باید سیم معلوم نداری که مرا چند باید و حق تعالی که کافل روزی منست
این همه میداند و از روی حکمت کما هی بمن میرساند و دیگر انکه شاید که تو بر من غضب کنی و آن وظیفه از من باز گیری و حق تعالی بسبب گناه
از من روزی باز نگیرد ... از حضرت رسالت پناه صلعم روایتست که هر که سوره المنافقین بخواند
از نفاق بری شود ... آن ایمن کرد د بدانکه چون حق تعالی ختم سوره جمعه نمود باینکه از علامات نفاقست ترک نبی در وقت قیام بخطبه
و نماز و اشتغال کردن بلهو و لعب افتتاح این سوره نیز بذکر اهل نفاق کرده فرمود بسم الله الرحمن الرحیم
إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ در سبب نزول این آیه آورده اند که در سال پنجم از هجرت بنو مصطلق اتفاق نمودند بر بیرون کردن حضرت رسول صلعم
از مدینه چون این خبر با آنحضرت رسید با اصحاب خود از مدینه بیرون آمد و در کنار آب مریسیع که از جمله میاه ایشان بود بایشان رسید و آغاز مقاتله
نموده بعضی از ایشان کشته شدند و برخی دیگر فرار بر قرار داده منهزم گردیدند و مسلمانان زنان و اطفال ایشان را سبی کرده اموال ایشان را غنیمت گرفتند
مردی از انصار از قبیله عاد بمسلمانی رسید و بگمان انکه از کفار است او را مجروح ساخت و میان ایشان نزاع واقع شد در اثنای اجیر عمر خطاب
که نام او جهجاه بود از بنی الغفار اسب عمر را آب کشید چون بر سر آب رسید بجهت اسبان او را با جهنی ... منازعت افتاد و آن نزاع بقتال منجر شد جهنی
آواز بر کشید که یا معشر الانصار و جهجاه فریاد بر آورد که یا معشر المهاجرین شخصی که جعال نام داشت با جماعت ... بمدد جهجاه عبد الله بن ابی منافق چون او را
بدید که بحمایت جهجاه آمد بر سبیل استهزا گفت که تو اینجائی وی در غضب شده جواب داد که چه چیز مانع حمایت من میشود پس از این سخنان درشت عبد الله
با او گفت صبر کن تا بمدینه رسی که ترا گرسنگی چندان باشد که خصومت و نزاع بیاد ت نیاید و از قوم او جماعتی نزد عبد الله ایستاده بودند که از جمله ایشان
زید بن ارقم بود بایشان گفت که این همه از شامت اگر فضله طعام خود باین کسان نمیدادید ایشان را قوت نمی بود که با ما خصومت کنند بخدا سوگند که
مثل ما و مثل ایشان نیست الا آنچه قایل گفته که فربه کن سگ را تا ترا بخورد والله لئن رجعنا الى المدينة ليخرجن الاعز منها الاذل بخدا اگر بمدینه مراجعت کنیم
هر آینه عزیزتر ما ذلیل تر ایشان را از مدینه بیرون کند مراد او باعز نفس خبیث خودش بود و مراد باذل نفس طیبه حضرت رسالت صلعم زید بن ارقم در غضب
شده گفت تو نیز بیمقدار در میان قوم خود و مبغوض و بی اعتبار و محمد ... در عزت و ارجمندیست از جانب حق تعالی و در مودت و دوستی از جانب مسلمانان

بکذ

که بعد از این میان من و تو دوستی نباشد ابن ابی گفت خاموش باش که من بازی کردم زید حضرت رسول را از این قضیه خبر داد عمر حاضر بود گفت یا رسول الله
دستور ده تا گردن او را بزنم حضرت فرمود کشتن وی سزاوار نیست چه جمعی از مسلمانان بوی باز بسته اند و دیگر مردمان گویند که محمد اصحاب را میکشد پس بجهت
تسکین فتنه در گرمی روز امر بکوچ کرد و کسی را بطلب عبد الله بن ابی فرستاد تا او را حاضر کرد گفت این سخنان تو گفته گفت بحق آن خدائی که قرآن بتو فرو داد
که من هرگز این را نگفته ام و زید دروغ میگوید جمعی از انصار گفتند یا رسول الله عبد الله شریف و سید قوم ماست و مردی عاقل است گفتار کودکی در حق
او قبول منما شاید که سخن او را فهم نکرده ... بعرض رسانیده باشد آنحضرت عذر او را قبول کرد و این در میان انصار منتشر شد و همه زید را
ملامت کردند زید از سخن خود پشیمان و پریشان گشت پس مردم از آنجا کوچ کردند اسید بن حضیر گفت یا رسول الله سبب چیست که در وقتی
چنین بر خلاف عادت کوچ فرمودی گفت یا اسید آیا نشنیدی آنچه صاحب شما گفته است که چون بمدینه رسم عزیزتر ذلیلتر را اخراج کند گفت یا رسول الله
اعز توئی و اذل او و اگر خواهی وی را اخراج کن پس گفت یا سید الانبیا با وی مدارا فرما والله که در آن وقت که تو تشریف بمدینه آوردی قوم او
تاج مکلل بجهت او ساخته بودند که بر سر وی نهاده او را رئیس خود گردانند چون تو آمدی خیال ایشان دگرگون شد و اعتقاد او آنست که تو امارت و ریاست
از او سلب کرده و مانع پادشاهی او شده و عبد الله بن عبد الله بن ابی پیش آمد و گفت یا رسول الله همه خزرج میدانند که هیچکس عبد الله را دوستتر از من
نمیدارد اما در کار دین مدارا و رفق ... اگر بکشتن او جازم امر فرمائی من او را بکشم که اگر دیگری امر کنی میترسم تاب آن نیارم و نفس
اماره مرا بر آن دارد که از وی انتقام بکشم و چون مومنی را برای کافری کشته باشم مستوجب آتش دوزخ گردم حضرت فرمود برو و با او مدارا کن و مادام
که با ما باشد با او ملایمت نما و دقیقه از دقایق ... فرو مگذار القصه از آنجا کوچ کردند آن روز و آن شب میرفتند تا روز دیگر وقت چاشت که آفتاب
گرم شد همه بخود و کوفته شدند و فرود آمدند و بجهت ماندگی و کوفت راه همه در خواب رفتند و سبب تحمل این مشقت بر ایشان آن بود که تا
حدیث عبد الله ابی از یاد ایشان برود پس بعد از نماز از آنجا کوچ کردند و میرفتند تا بسر نقعا رسیدند و آن موضعیست قریب بقیع بر کنار آب حجاز
و آنجا فرود آمدند چون بار ها بگشادند بادی برخواست که همه از آن خایف شدند و شتر رسول در آن شب گم شد حضرت فرمود که منشا این باد عظیم
آنست که در مدینه یکی از اکابر وفات یافته گفتند کیست یا رسول الله فرمود رفاعه و او یکی از منافقان بود و رئیسای یهود و پشت و پناه ایشان
در نهایت شقاق و نفاق شخصی از اهل نفاق گفت که عجبست از محمد خبر میدهد که در مدینه چه واقع شده و خبر از شتر گم شده خود ندارد فی الحال جبرئیل
نازل شد و سخن آن منافق را بعرض سید کاینات رسانید و موضع شتر را بوی گفت حضرت فرمود اظهار آن شخص نمیکنم که عیب میدانم ولیکن حق تعالی قول آن
منافق و موضع شتر را بمن اخبار نمود گفتند یا رسول الله آن موضع کجاست فرمود در فلان شعب زمام آن در ساق درخت فلان پیچیده بعضی برفتند چنانکه

آنحضرت خبر داده بود مشاهده کردند و شتر را گرفته بمعسکر همیون آوردند آن منافق ایمان آورد و عقب نفاق از دل او زایل شد که چون سپاه نصرت پناه
نبوی بوادی عقیق رسید پسر عبدالله ابی با سیف برهنه سر راه گرفت تا پدرش برسید شتر او را خوابانید و پای بر دست شتر نهاد و گفت بخدا سوگند که
نگذارم بمدینه درآیی تا وقتی که پیغمبر صلعم اذن فرماید و بدانند که اذل توئی و اعز اوست عبدالله شکایت پسر پیش رسول فرستاد حضرت کس باو فرستاد
که پدر را بگذار و بگذار تا بمدینه درآید پسر گفت چون امر رسول است ترا بگذاشتم و در آن دو سه روز چنانچه درخت بند از الحزا کشید و زمین از قم
چون بمدینه آمد بجهت تعرض و ملامت انصار مغموم و مهموم در خانه نشست حق تعالی برای ... تکذیب ابن ابی برسول خطاب کرده فرمود
که چون بیایند نزد تو منافقان یعنی ابن ابی و احزاب او قالوا نشهد انک لرسول الله گویند گواهی میدهیم بانکه تو فرستاده خدائی یعنی
منافق نیستیم و بدل این رسالت را معتقدیم والله یعلم انک لرسوله و خدای میداند بدرستی که تو فرستاده اوئی و چون شهادت
اخبار است از علم بمشهود به که آن حضور و اطلاع است لهذا تصدیق مشهود به نموده و تکذیب ایشان در شهادت نمود والله یشهد ان المنافقین
لکاذبون و خدای گواهی میدهد که منافقان هر آینه دروغگویانند در گواهی خود بجهت عدم موافقت اعتقاد ایشان بگفتار ایشان پس شهادت ایشان
بر آنکه دل ایشان معتقد رسالتست دروغ باشد اتخذوا ایمانهم فرا گرفتند آن منافقان سوگندان خود را که بدروغ میخورند یا شهادت خود را
که جاری مجری قسم است در تاکید جنة سپری یعنی آن را سپر خود ساختند تا بسبب آن از قتل و ... ایمن گردند مانند اهل حرب که سپر را آلت حفظ نفس خود
میگردانند فصدوا عن سبیل الله پس باز میدارند عوام را از اتباع راه حق که اسلامست بسبب القای شهادت باطله انهم ساء ما کانوا یعملون
بدرستی که ایشان بد عملیست که میکنند از اظهار ایمان و ابطال خلایق و منع مردمان از ایمان ذلک ... ایشان که شاهد است بر بدی ایشان یا این حال
مذکوره که نفاق و کذبست بانهم آمنوا بسبب آنست که ایشان بزبان ایمان آوردند یعنی بکلمه شهادتین گویا شدند و خود را در زی مسلمانان نمودند
ثم کفروا پس بگرویدند بدل یعنی بعد از آن ظاهر شد کفر ایشان و مبین گشت نفاق ایشان از اقوال ایشان مثل اینکه گفتند اگر آنچه محمد میگوید حقست
پس ما خرانیم و در غزوه تبوک میگفتند که دور است این مرد از آنکه طمع دارد که فتح قصور کسری و قیصر کند و امثال اینکه علامت ظاهره است بر نفاق
فطبع علی قلوبهم پس مهر نهاده شد بر دلهای ایشان تا بسبب این علامت ملائکه ایشان را از اهل ایمان امتیاز کنند و لعنت بر ایشان نمایند
یا آنکه حق تعالی الطاف هدایه از ایشان باز گرفته در بادیه ضلالت و خذلان باز گذاشت بجهت فرط عناد و عدم تفکر در معاد با وجود مشاهده معجزات
باهره داله بر صدق رسول رب العباد فهم لا یفقهون پس ایشان نمیدانند حقیقت ایمان را و نمی شناسند صحت آن را بجهت عدم تفکر و تدبر در آیات
هادیه تا حق را از باطل امتیاز کنند مرویست که عبدالله بن ابی مردی جسیم و نیکو صورت بود و شیرین سخن و فصیح زبان و جمعی دیگر از منافقان که نیز بصفت این

بودند

بودند چون بمجلس پیغمبر صلعم آمدندی بکلام فصیح و بیان ملیح تکلم نمودندی آنحضرت از هیکل جسیم و اقوال فصیحه ایشان متعجب شدی حق تعالی این آیه فرستاد
و اذا رایتهم و چون ببینی منافقان را تعجبک اجسامهم بشگفت می آورد ترا جسمهای ایشان بجهت جسامت و صباحت و ان یقولوا و اگر
سخن گویند تسمع لقولهم گوش میکنی مر گفتار ایشان را بجهت طلاقت و جلادت و فصاحت کلام ایشان و با این سبب آنچه میگویند از ایمان کاذب
بر ایمان خود و غیر آن باور میکنی کانهم خشب مسندة و حال آنکه ایشان مثل چوبهای خشک شده بدیوار باز نهاده اند در عدم تعقل و قلت تدبر
یعنی اشباحی اند خالی از علم و نظر و عاری از ایمان و خبر یحسبون کل صیحة میپندارند هر فریادی را که برآید در میان لشکر و هر آوازی که برکشند
علیهم که آن واقعست بر ایشان یعنی بددلی و ترس ایشان بمرتبه ایست که هر آوازی بشنوند پندارند که بلائی بر ایشان واقع شد و از آن ضرری با ایشان
خواهد رسید و هلاک خواهند شد یا هر گاه که صیحه بشنوند ظن ایشان آن باشد که آیتی نازل شده که کاشف احوال ایشانست و بجهت آن نفاق ایشان
بر پیغمبر و مومنان ظاهر شده رسوا خواهند گشت هم العدو ایشان دشمنانند ترا و همه مومنان را فاحذرهم پس حذر کن از مکر ایشان
و بر ظاهر حال ایشان ایمن مباش که قاتلهم الله هلاک گرداند خدای ایشان را و لعنت کناد بر ایشان و ایشان را ... دنیا و آخرت گرداناد این
تعلیمست مومنان را که با این کلمه بر ایشان دعا کنند انی یوفکون چگونه برگردانیده میشوند از طریق حق با وجود کثرت دلالات هادیه این تعجب است
از جهل و ضلالت ایشان بعد از نزول این آیه عبدالله بن ابی را گفتند که این آیه درباره تو نازل شده نزد رسول خدا رو تا درباره تو آمرزش طلبد آن
منافق سر به تجبر روی بگردانید و گفت مرا گفتند که ایمان آور ایمان آوردم و تکلیف کردند که زکوة بده زکوة دادم همین مانده که محمد را سجده باید کرد
آیه آمد که و اذا قیل لهم تعالوا و چون گویند منافقان را که بیائید بطریق اعتذار مراد ابن ابی و اصحاب اوست یستغفر لکم رسول الله تا آمرزش
طلبد برای شما فرستاده خدا لووا رؤسهم به پیچند سرهای خود را و روی بگردانند و گردن بر تابند چنانکه کسی از امر مکروهی روی بگرداند
یا سر را بگردانند و بحرکت درآرند بجهت استهزا با استغفار پیغمبر صلعم و رایتهم یصدون و می بینی ایشان را که اعراض میکنند و روی میگردانند
از آن استغفار و هم مستکبرون و ایشان سرکشانند از اعتذار جستن نزد حضرت رسالت و طلب مغفرت از او کردن و اظهار کنندگان عدم احتیاج باو
سواء علیهم استغفرت لهم یکسانست بر ایشان اگر آمرزش خواهی برای ایشان ام لم تستغفر لهم یا آمرزش نخواهی برای ایشان
لن یغفر الله لهم هرگز نیامرزد خدای ایشان را بجهت رسوخ ایشان در عناد و نفاق و از حسن نقلست که رسول صلعم برای ایشان استغفار میکرد بنا
بر ظاهر حال ایشان یا بشرط توبه و یا بشرط آنکه ظاهر ایشان مثل باطن باشد پس حق تعالی اخبار او نمود که ایشان بصفت کفر خواهند مرد حضرت ترک استغفار
ایشان نمود ان الله لا یهدی القوم الفاسقین بدرستی که خدای راه فلاح ننماید گروه بیرون رفتگان از دایره صلاح را یعنی نظر لطف و

توفیق از ایشان باز گیرد بجهت فرط عناد و کفر و نفاق ایشان هُمُ الَّذِینَ یَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا ایشان آنانند که میگویند بانصار
که نفقه مکنید یعنی طعام مدهید و لباس میوشانید عَلَىٰ مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ بر کسانی که نزدیک رسول خدا اند از فقرای مهاجرین حَتَّىٰ
یَنْفَضُّوا تا متفرق گردند بجهت گرسنگی و برهنگی یعنی غلامان نزد خواجگان خود روند و پیران بپدران ملحق شوند حاصل که منافقان
انصار را منع میکردند از انفاق بر فقرای مهاجر وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و حال آنکه مر خدایراست خزینهای روزی آسمانها
و زمینها یعنی هر متاع که از آسمان یا زمین به بنده رسد بید قدرت اوست و بر حسب مصلحت هر کرا خواهد غنی گرداند اگر چه اهل مدینه با داشته
باشند از انفاق نمودن بر مهاجر وَلَٰكِنَّ الْمُنَافِقِينَ وليكن منافقان از فرط جهالت و ضلالت لَا يَفْقَهُونَ نمیدانند که رزاق على الاطلاق
اوست سبحانه نه آدمیان یَقُولُونَ میگویند ابن ابی و کسانی که تابع اویند در اعمال و اقوال لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ اگر باز گردیم ما
ازین سفر بسوی مدینه طیبه لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ هر آینه بیرون کند عزیز تر مِنْهَا الْأَذَلَّ از مدینه خوارتر را و مراد ابن ابی از اعز نفس
اخس خودش بود و از ان لفظ دیگر افضل و اکمل مخلوقات علیه افضل التسلیمات پس حق تعالی رد قول او نموده فرمود وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ و مر خدایراست
عزّ قدرت و عزّ ربوبیت وَلِرَسُولِهِ و مر رسول او را عزّ نبوّت و شفاعت یا عزّ اعلای دین او بر سایر ادیان بفتح و نصرت وَلِلْمُؤْمِنِينَ
و مر گروید گان را عزّ طاعت و ایمان یا عزّ خلود ایشان در جنت همچنانکه مذلّت و هوان مر شیاطین راست و اتباع ایشان از کافران و منافقان
و گویند عزّ خدا پنج است عزّ ملک و بقا و عزّ عظمت و کبریا و عزّ بذل و عطا و عزّ بها و جلال و عزّ رفعت و علا و عزّ رسول هم پنج است عزّ سبق
و ابتدا و عزّ اذان و ندا و عزّ قدم صدق بر انبیا و عزّ اجتبا و اصطفا و عزّ ظهور بر اعدا و عزّ مؤمنان پنج عزّ تأخیر و عزّ تیسیر و عزّ تبشیر و عزّ
توقیر و عزّ تکثیر مرویست که امام حسن ع پیوسته میگفتی مانند من کیست که آفریدگار عرش معبود منست و مثل من کیست که تو خداوند پروردگار منی
و گویند عزّ خدا بولایتست که هنالك الولاية لله الحق و عزّ رسول بکفایت که انا کفیناك المستهزئين و عزّ مؤمنان بعلو رفعت که انتم
الاعلون ان کنتم مؤمنین وَلَٰكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ ولیکن منافقان تیره ضمیر نمیدانند و در نمی یابند حقیقت عزّت و حقیت آن او بجهت
فرط جهالت و ضلالت مظنه ایشان آنست که عزّت مر ایشانراست و بعد از بیان حال منافقان خطاب بمؤمنان میکند که يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا ای آنکسانی که گرویده اید لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ باید که مشغول نسازد شما را مالهای شما وَلَا أَوْلَادُكُمْ و نه فرزندان شما
عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ از یاد کردن خدای که آن صلوة خمس است یا جمیع فرایض یا جهاد یا شکر بر نعما و صبر بر بلا و رضا بقضا چه مقتضی ایمان است
که دوستی خدا غالب باشد بر دوستی همه اشیا مراد نهی ایشانست از مشغول شدن بآنها و بآن جهت از طاعت رحمن باز ماندن و لهذا حق تعالی

میفرماید که وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ و هر که بکند این کار را یعنی بمال و فرزندان از حق باز ماند فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ پس آن گروه ایشانند
زیانکاران که عظیم باقی را بحقیر فانی فروخته اند وَأَنْفِقُوا مِنْ مَا رَزَقْنَاكُمْ و نفقه کنید در راه خدا از آنچه روزی داده ایم شما را مراد خراج و زکوة
و سایر حقوق واجبه است مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ پیش از آنکه بیاید أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ یکی از شما اسباب و علامات مرگ فَيَقُولَ پس گوید آنکس
که بر مرگ مشرف باشد از روی تاسف و تحسر رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي ای پروردگار من چرا باز پس نینداختی و مهلت ندهی مرا یعنی تأخیر
نکنی موت مرا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ تا مدتی اندک که در ان اخراج حقوق توانکرد فَأَصَّدَّقَ پس در ان زمان تصدق کنم و سایر حقوق واجبه از
مال خود ادا نمایم وَأَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ و باشم از شایستگان و نیکوکاران و فرمان برداران بسبب این تدارک از ابن عباس نقلست
عشر
که این آیه در حق مانعین زکوة نازل گشته و بعد از ان فرموده که تصدق کنید پیش از آنکه سلطان مرگ بر شما نازل شود پس آن زمان توبه مقبول نشود
و هیچ عمل نفع ندهد و نیز از او منقولست که چه باز میدارد یکی از شما را که چون مال داشته باشد زکوة بدهد و چون مستطیع شود حج کند پیش از آنکه مرگ
باو رسد پس از حق تعالی طلب رجوع کند بدنیا که او را باز گرداند و التماس او را قبول نکند و این قول از ابی عبد الله علیه السلم نیز مرویست وَلَنْ
يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا و هرگز باز پس نیفکند هیچ نفسی را از مرگ إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا چون بیاید و برسد وقت رفتن او چه حکمت الهی مقتضی آنست
که چون عمر باخر رسد چیزی بران نیفزاید و از ان کم نکند وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای داناست بانچه میکنید و حفص بخطاب میخواند یعنی
بانچه شما میکنید از خیر و شر و همه را بر وفق عمل جزا خواهد داد و چون دانستید که مرگ از وقت خود متاخر نمیشود و شما را بکردار خود جزا خواهند داد پس
هر چند زودتر مسارعت کنید به بیرون آمدن از عهدهٔ واجبات و مستعد شدن بمثوبات بهتر خواهد بود سورة التغابن وهی ثمانی عشر آیة
ابی بن کعب از پیغمبر ص روایت کرده که هر که سورة التغابن بخواند از مرگ مفاجات ایمن گردد و از ابو عبد الله ع منقولست که هر که سورة التغابن
بخواند در فریضه روز قیامت این سوره شفیع او باشد و شاهد عدل بر اعمال صالحه نزد آنکسی که او را اجازت شهادت داده باشد و از او مفارقت
نکند تا او را ببهشت در آورد و چون ختم سورهٔ منافقین بنمود بامر بطاعت و نهی از معصیت افتتاح این سوره کرد به بیان مطیع و عاصی فرمود که
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ بپاکی و پاکیزگی ستایش میکند مر خدایرا
آنچه در آسمانهاست از روحانیات وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است از جسمانیات تسبیح مکلفان بقول است و تسبیح غیر ایشان بدلالت
چه آنها دال اند بر کمال قدرت و استغنای او سبحانه لَهُ الْمُلْكُ مر اوراست پادشاهی مطلق چه خالق ارض و سما و ما بینهماست وَلَهُ الْحَمْدُ و
مر اوراست ستایش زیرا که نعمت آفرینش و پرورش از اوست وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و او بر همه چیز تواناست از ایجاد معدوم و افنای

موجود و تغییر و تبدیلی بر وفق حکمت و مصلحت هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ واو آنکس است که بیافرید شما را ای آدمیان و از عدم بوجود آورد فَمِنْكُمْ كَافِرٌ
پس بعضی از شما ناگرونده اید بخالقیت او چون دهریان یا بوحدانیت او چون مشرکان وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ و برخی از شما باور دارندگان خالقیت
و وحدانیت اویند چون اهل ایمان و تقدیم کفر بر ایمان باعتبار اغلبیت و اکثریت است خلاصه معنی آنست که خدای آن کسی است که بر شما تفضیل نموده
اصل نعم خود را که آن خلقت و ایجاد از عدم و بجهت این بر شما واجبست که بنظر صحیح تفکر کنید در معرفت او و همه شما بندگان مطیع و شاکر شوید
بر نعمت او پس بعضی از شما دران تفکر نکرده در دریای کفر و کفران غوطه خورده اند و برخی دیگر بسفینه تفکر نشسته بوسیله بادبان نتایج افکار صائبه
خود را بساحل معرفت کشیده اند وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ و خدای تعالی بآنچه میکنید بیناست پس بر وفق اعمال با شما معامله خواهد کرد و جزا خواهد داد
خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ بیافرید او سبحانه همه آسمانها و زمینها را براستی یعنی بحکمت بالغه و اغراض صحیحه نه بباطل یا لا اطایل یا برای
بیان حق چه آنها دالند بر وحدانیت و آثار خالقیت و قادریت و عالمیت حضرت عزت پس مظهر حق باشند وَصَوَّرَكُمْ و تصویر کرد و نگاشت شما را
فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ پس نیکو گردانید صورتهای شما را بامتداد قامت و اعتدال خلقت تا شکر گوئید برین نعمت و این دال است بر احسن صورت که
هیچ آدمی تمنا نمیکند که صورتش مثل صورت حیوان دیگر باشد قشیری گفته که یعنی ظاهر شما را بیاراست بکمال قدرت و باطن شما را محلی گردانید بجمال قربت
وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ و بسوی اوست بازگشت همه در روز قیامت پس کسانی که بر نعمت خلقت حسن صورت شاکرند مجازات خواهد داد و جمعی را
که کفران آن نموده اند بسزا خواهد رسانید يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ میداند بعلم کامل خود آنچه در آسمانهاست از اصناف مکونات وَالْأَرْضِ و آنچه در
زمین است از انواع مخترعات وَيَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَمَا تُعْلِنُونَ و میداند آنچه می پوشید بر یکدیگر و آنچه آشکارا میکنید وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ
و خدای داناست بآنچه در سینهای ایشانست از خواطر و افکار یعنی عالمست بجمیع معلومات کلی و جزئی چه علم او بما سوی علی السویه است آیه متضمن وعید است
أَلَمْ يَأْتِكُمْ آیا نیامد شما را ای کفار مکه نَبَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ خبر آنانکه کافر شدند پیش از شما چون اولاد قابیل و عاد و ثمود و اصحاب ایکه
و غیر آنها فَذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ پس چشیدند عقوبت و بال وزر کار خود را یعنی سزای کفر خود را در دنیا از غرق و ریح صرصر و صیحه و عذاب یوم الظله
وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ و مر ایشانراست در آخرت عذابی دردناک ذَلِكَ بِأَنَّهُ این وبال دنیا و عذاب عقبی بسبب آنست که كَانَتْ تَأْتِيهِمْ
شان و قصه این بود که آمد بایشان رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ پیغمبران فرستاده شده بایشان با حجتهای روشن و معجزات هویدا فَقَالُوا پس گفتند
بروجه استکبار و عناد و انکار أَبَشَرٌ يَهْدُونَنَا آیا آدمی مانند ما راه مینماید ما را و ندانستند که اگر رسول فرشته بودی که هم بصورت انسان میبود تا مرئی
شود کقوله تعالی ولو جعلناه ملکا لجعلناه رجلا فَكَفَرُوا وَتَوَلَّوْا پس کافر شدند و روی بگردانیدند از تدبر در رسولان و تدبر در معجزات ایشان

پس حق تعالی ایشانرا مستاصل ساخت وَاسْتَغْنَى اللَّهُ و بی نیاز شد خدای تعالی از ایمان و طاعت ایشان مراد آنست که ظاهر شد استغنای او سبحانه
نزد هر که بدید هلاک ایشان باین جهت که ایشانرا مضطر نساخت بایمان با وجود قدرت او بران نه آنکه پیش از اعراض ایشان غنای او وجود پیدا کرد
چه او سبحانه غنی بالذاتست پس تکلیف ایشان بایمان بجهت نفع ایشانست نه نفع او سبحانه وَاللَّهُ غَنِيٌّ و خدای بی نیاز است از عبادت
آفریدگان حَمِيدٌ ستوده بی ستودن ستایش کنندگان چه وجود هر یک از مخلوقات دلالت میکند بر حمد او زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا دعوی علم میکنند
آنانکه کافر شدند أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا بآنکه هرگز برانگیخته نخواهند شد قُلْ بَلَى بگوی ای محمد ص که آری برانگیخته خواهید شد وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ و سوگند
بپروردگار من که البته مبعوث شوید در روز قیامت ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ پس خبر داده شوید بآنچه کرده اید در دنیا یعنی البته حساب شما
کنند و بجزا و سزا رسانند وَذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ و این برانگیختن و جزا دادن بر خدای سهل و آسانست بجهت قبول ماده و حصول قدرت
تامه و چون مآل حال شما چنین خواهد بود فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ پس ایمان آرید بخدا و بگروید برسول او که محمد است ص وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا
و بآن روشنی که فرستادیم بر محمد ص مراد قرآنست که ظاهر است در اعجاز و مظهر حقایق احکام حلال و حرام است وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ
و خدای بآنچه شما میکنید از اقرار و انکار داناست يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ یاد کن روزی را که جمع کند شما را خدا لِيَوْمِ الْجَمْعِ برای آنچه دران جمع است از حساب
و جزا و غیر آن یعنی روزی که جامع بعث و جزا و حسابست یا برای روزی که خلق اولین و آخرین دران جمع شوند و اشهر آنست که یوم الجمع باعتبار
آنست که در آن روز ملائکه و جن و انس باهم مجتمع شوند ذَلِكَ يَوْمُ التَّغَابُنِ آن روز روز زیان آوردنست بر یکدیگر بجهت نزول سعدا در
منازل اشقیا که در بهشت داشته باشند و نزول اشقیا در منازل سعدا که در دوزخ داشته باشند چنانکه در حدیث نبوی ص واقع شده که معنی تغابن
در آن روز آنست که هیچ بنده ببهشت نرود مگر آنکه بنمایند باو جایش را در دوزخ بر تقدیر آنکه کافر می بود تا شکر آنرا زیادت کند و هیچ بنده بدوزخ نرود
مگر آنکه جای او را در بهشت باو بنمایند بر تقدیر آنکه نیکوکار میبود تا حسرتش زیاده گردد پس در آن روز مقام کافر را در بهشت مومن بمیراث گیرد و کافر
مقام مومن را در دوزخ مالک گردد و یوم التغابن باین معنی است که مذکور شد و گویند تغابن باین اعتبار است که هر یک از خلایق بر یکدیگر زیان بینند و
هر یک بمقدار حظ خود حسرت و پشیمانی خورند کافر گوید چرا مسلمان نشدم تا ببهشت روم و مسلمان گوید چرا بیشتر عبادت نکردم تا زیاده ازین درجات
داشته باشم و بعد از ذکر تغابن بر سبیل اجمال بیان تفصیل آن میکند وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ و هر که بگرود بخدا و رسول وَيَعْمَلْ صَالِحًا و بکند کار شایسته
يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ بپوشاند خدای از وی بدیهای وی را یعنی عفو نماید وَيُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي و در آورد او را در بوستانهایی
که روانست مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر قصور و اشجار آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا در حالتی که جاویدان باشند دران همیشه این تاکید خلود است

ذلك الفوز العظيم آن عفو گناه و درآوردن در بهشت رستگاری بزرگست که فوق آن متصور نباشد والذین کفروا وآنانکه کافر شدند بوحدانیت
خدا و رسالت سید انبیا وکذبوا بآیاتنا و تکذیب کردند آیات ما را که قرآن یا معجزات پیغمبر است اولئک اصحاب النار آن گروه مکذبان
یاران دوزخند و ملازمان نیران خالدین فیها در حالتی که باقی مانند کاشند دران که هرگز نمیرند که ازان عقوبت برهند وبئس المصیر
و بد جای بازگشتنی است دوزخ بعد ازان در تسلی اصحاب مصایب میفرماید که ما اصاب من مصیبة نرسد بهیچکس مصیبتی از مصایب دنیا
الا باذن الله مگر بفرمان خدا و اراده او و مراد هر مصیبتی است که از خدا به بنده رسد مانند بیماری و سختی و قحطی و موت اهل و ولد و تلف مال و
مانند اینها و چون او بهمه مصایب محیط است اگر خواهد آفریدگان را ازان سالم دارد لیکن برای صلاح حال بندگان و امتحان بصبر و ثبات بر آن
رفع بلیه نمیکند ازایشان و چون اهل مصایب دانستند که این مصیبت و بلیت از خداست بجان قبول آن میکنند و از وقوع آن مضطرب
نمی نمایند و گویند مراد باذن علم است یعنی هیچ مصیبتی نیست مگر که او سبحانه عالم است بآن و عوض آن ثواب خواهد داد ومن یؤمن بالله یهد قلبه
و هر که بگرود بخدا ثابت گرداند خدا دل او را بر ایمان یا مزیت لطف با او کرامت فرماید یا طاعت و عبادت را زیاده گرداند و بروایت ابن عباس راه نماید
دل او را بکلمه استرجاع تا در وقت مصایب بقول انا لله وانا الیه راجعون قایل شود و رضا بقضا داده خود را تسلیم او نماید یا راه نماید او را
بصبر و شکر تا در نعمت شکر کند و در معصیت صبر نماید والله بکل شیء علیم و خدای بهمه چیز داناست پس میداند قلوبی را که لطف او دران
مؤثر است و بجهت آن اعطای لطف میفرماید و علم دارد بقلوبی که لطف وی دران اثر ندارد و بسبب آن منع لطف میکند ازان و عالم است
بصابر و شکور و جازع و کفور و همه را بر وفق آن جزا میدهد واطیعوا الله و اطاعت کنید خدا را در جمیع مامورات واطیعوا الرسول و فرمان
برید رسول او را در همه چیز که شما را بران میخواند و ازان نهی میکند فان تولیتم پس اگر روی بگردانید از طاعت پیغمبر زیان بآن پیغمبر نرسد زیرا که
اطاعت شما بر او مکتوب نشده فانما علی رسولنا پس جز این نیست که بر فرستاده ما البلاغ المبین رسانیدن پیغام هویدا و او تبلیغ رسالت
کرده و آشکارا وظیفه ابلاغ بجا آورده پس اثمی بر او مترتب نشود بلکه وبال تولی بمتولی راجع گردد الله خدای بحق اوست لا اله الا هو نیست
هیچ معبودی بسزا مگر او وعلی الله و بر خدای نه غیر او فلیتوکل المؤمنون باید که توکل کنند مؤمنان چه ایمان اقتضای آن میکند که کار خود را
باو گذارند و در کفایت مهمات تکیه بر کرم او کنند از ابن عباس نقل است که بعد از هجرت حضرت رسالت پناه صلعم جمعی از اهل اسلام که در مکه بودند
داعیه مهاجرت کردند بمدینه زنان و فرزندان بتضرع و زاری و ناله و بیقراری ایشان را نمیگذاشتند و میگفتند که ما اینجا ضایع و سرگردان میشویم ایشان
نیز از غایت مهربانی و شفقت بر ایشان از مهاجرت متقاعد شدند حق تعالی در باره ایشان این آیه فرستاد که یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان

ان

ان من ازواجکم واولادکم بدرستی که بعضی از زنان شما و فرزندان شما که مانع هجرت می شوند و در امر دین با شما امتناع میکنند و نشوز و عقوق میورزند
عدوا لکم دشمنانند مر شما را چه نمیگذارند که شما بمثوبات اخرویه فایز شوید فاحذروهم پس حذر کنید ازایشان و بمکاید و تملق و تضرع ایشان
فریفته مشوید تا شما را از راه نبرند و از هجرت که متضمن حصول درجات جنات است باز ندارند چون این آیه بایشان رسید هجرت کردند و چون بمدینه آمدند
دیدند که یاران مهاجر که پیش ازایشان هجرت کرده بودند هر یک فقیهی کامل و دانائی فاضل شده بودند پس قصد عقوبت زن و فرزند خود کردند و گفتند
که ما بجهت شما از علم و فضل بی بهره مانده ایم و بدین سبب ازایشان نفقه باز گرفتند و مراسم شفقت و مرحمت فرو گذاشتند حق تعالی فرمود که وان تعفوا
و اگر عفو کنید از ذنوب ازواج و اولاد و ترک معاقبه ایشان وتصفحوا و روی بگردانید از عتاب ایشان در آنچه از آنها صادر شده بود وتغفروا
و بپوشید آنرا و عذر ایشان بپذیرید فان الله غفور رحیم پس بدرستی که خدای آمرزنده و مهربانست ازایشان در گذرد و با شما همان معامله کند که با ایشان
بجا آورید از عفو و صفح و مغفرت و مع ذلک مزیت فضل بر شما کرامت فرماید و گفته اند که عوف بن مالک شخصی بود صاحب اهل و ولد چون خواست که
بغزا رود ازواج و اولاد او آغاز تضرع و زاری نموده در وی چسپیدند که ما را بکه میگذاری و ما بی تو چگونه زندگانی کنیم عوف خواست که بایشان ایذا
رساند حق تعالی این آیه فرستاد و منع او نمود از ایذا و بعد ازان فرمود که انما اموالکم واولادکم فتنة جز این نیست که مالهای شما و فرزندان
شما آزمایشی است تا ظاهر گردد که کدام از شما محبت حق را بر محبت ایشان اختیار میکنید و کدام دل در مال و ولد بسته از محبت الهی کناره میگیرید با آنکه
ایشان موجب بلا و محنت اند و سبب ریاضت و مشقت چه بجهت ایشان تکلیف زیاده میشود و مقصر آن مستوجب عذاب ابدی میگردد
و هیچ بلائی اعظم ازین نیست والله عنده اجر عظیم و خدای تعالی نزدیک او مزدیست بزرگ هر کسی را که محبت خدا و رسول و اطاعت ایشان را
اختیار کند بر محبت اموال و اولاد و در حدیث آمده که در روز قیامت مردی را حاضر سازند و گویند اهل و عیال او حسنات او را خورده اند یعنی بواسطه
مشغول شدن بایشان حسنات او را گذاشته است و طاعات الهی را از دست داده و از بعضی سلف منقولست که عیال ان منع طاعت و عبادت اند همچنانکه
کرمهای خورد که پشمینه و غله را ضایع میکنند فاتقوا الله پس بترسید از عذاب خدای تعالی و بپرهیزید از موجبات عقاب او ما استطعتم آنچه توانید
و طاقت داشته باشید در خشیت از حضرت عزت و این آیه منافی واتقوا الله حق تقاته نیست زیرا که هر یک از اینها مستلزم ترک جمیع معاصی اند
پس هر که از جمیع محارم بر کنارست از عقاب الهی رستگار است و امری که حق تعالی به بنده میکند ناچار است که مشروط باستطاعت باشد پس کریمه فاتقوا الله
حق تقاته مشروطست بقدر طاعت واسمعوا واطیعوا و بشنوید موعظه خدا را و فرمان برید او را و امر او را وانفقوا و نفقه کنید اموال خود را
در وجوه البر و بکنید خیرا کاری را که بهترین افعال باشد و نیکوترین اعمال یا نفقه کنید مال را انفاقی نیکوتر یعنی خالصا و یا خیر بمعنی مال باشد یعنی

انفاق کنید مال را لانفسکم برای نفس خود چه فواید این اعمال بنفس شما راجع خواهد شد که آن درجات عالیه و مراتب باقیه است در روضات جنان و ریاض رضوان
ومن یوق شح نفسه و هر که نگاه داشته شود از بخل نفس خود یعنی خود را باز دارد از بخل در حقوق مفروضه فاولئک هم المفلحون پس آن گروه ایشانند
رستکاران در دنیا از ذمایم و در عقبی از عقوبات و رسندگان بروضات جنات از صادق ع مرویست که هر که زکوة را ادا کند نگاه داشته شده است از بخل نفس
ان تقرضوا الله اگر قرض دهید خدای را مراد انفاق واجب است که عوض آن بر خدا واجبست چنانکه بر مقترض ادای قرض واجبست قرضا حسنا
یعنی قرض دادن باخلاص بی شایبه ریا و منت یضاعفه لکم زیاده کرداند خدای تعالی آن را برای شما یکی را ده و یا هفتصد یا بغیر حساب و یغفر لکم و بیامرزد
شما را که بیش ازین کرده باشید از امساک و ترک انفاق و غیر آن والله شکور و خدای جزا دهنده بسیاری را انست چه عطیه جزیل در برابر صدقه قلیل میدهد
مراد آنست که هر که در شکر او مبالغه نماید حق تعالی در مقابل آن مثوبات بالغه بوی کرامت کند حلیم بردبار است بعقوبت ممسکان یعنی تعجیل نمیکند بر عقاب
ایشان اگرچه ذنوب ایشان از حد حصر بیرون باشد عالم الغیب والشهادة دانای نهان و آشکار است پس میداند آنچه ظاهر میکنید از تصدق و آنچه پنهان
میدارید از اخلاص و ریا العزیز الحکیم غالب و حکم کننده بکرامت و رفعت مر کسی را که از روی صدق تصدق نماید یا حکیمی که هرچه کند بر وجه حکمت و مصلحت کند
از ثواب و عقاب

سورة الطلاق وهی اثنتا عشرة آیة

ابی بن کعب از رسول ص روایت کرده که هر که سورة الطلاق بخواند بر سنت پیغمبر از دنیا بیرون رود
و ابو بصیر از ابو عبدالله علیه السلم روایت کرده که هر که سورة الطلاق و سورة التحریم در فریضه بخواند حق تعالی او را در پناه خود گیرد و او را از خوف روز قیامت
نگاه دارد و از دوزخ نجات داده ببهشتش درآورد زیرا که این هر دو سوره از پیغمبر اند و چون حق تعالی ختم سورة التغابن نمود بذکر نسا و تحذیر مردمان از نکاح ایشان
افتتاح این سوره نیز بذکر احکام نسا کرده فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها النبی اذا
طلقتم النساء آورده اند که عبدالله عمر زن خود را در حالت حیض طلاق داد حضرت رسالت پناه ص فرمود رجوع کن تا وقتی که از حیض پاک شود آنگاه
اگر خواهی او را طلاق ده قبل از آنکه با وی مباشرت کنی حق تعالی فرمود که ای پیغمبر عالیقدر چون طلاق دهید یعنی چون خواهید که طلاق زنان مدخوله خود دهید
که صغیره و آیسه و حامله نباشد فطلقوهن لعدتهن پس طلاق دهید ایشان را در وقت عدهٔ ایشان که آن که با ایشان نزدیکی نکرده باشید در آن جزء این
طهریست که از ایام عدهٔ ایشانست و باید دانست که حکم بعدم صحت طلاق در حیض مشروط است بدو امر یکی آنکه زوجه مدخول بها باشد دوم آنکه زوج حاضر باشد
یا در حکم حضور که استعلام حال زوجه تواند کرد پس اگر مدخول بها نباشد یا آنکه زوج غایب باشد بر وجهی که علم نداشته باشد بانتقال زوجه از طهری بطهری دیگر
درین صورت صحیح است اگرچه در حالت حیض واقع شده باشد و این اجماع اصحاب ماست و اخبار اهل البیت درین قول متظاهر است پس طلاق در حیض
یا در طهری که در آن مجامعت واقع شده باشد صحیح نیست و بیان صیغه طلاق و احکام آن و مسایل متفرقه بر آن و اقوال اهل خلاف در آن و دفع آن

ازقو

از قول ائمهٔ معصومین علیهم السلام در منهج الصادقین مسطور است و بعد از امر بطلاق زوجه در وقت عده امر میفرماید بقوله واحصوا العدة و شمار کنید
عدهٔ زنان را یعنی ضبط کنید و آن را کامل شمارید تا سه طهر چه ایشان از ضبط آن عاجزند یا از شمارهٔ آن عاجزند بجهت غلبه نسیان و نقص عقل ایشان
یا بشمارید اوقات اطهار را که وقت وقوع طلاق است و چون فواید بسیار در ضمن احصا مندرج است از اینجهت حق تعالی جهت مبالغه در باب آن فرمود
واتقوا الله ربکم و بترسید از خدای که پروردگار شماست در ضبط عده پس در آن تهاون مورزید یا تطویل آن مکنید باین وجه که رجوع
[illegible] طلاق بگوئید باز رجوع کرده طلاق بگوئید بجهت ضرر رسانیدن بزوجات خلاصهٔ معنی آنست که امر او سبحانه را در باب احصا بسمع قبول
اید و بجهت ضرر و تطویل مخالفت آن مکنید بدانکه عده عبارتست از قعود مراة از زوج تا انقضای مدت معینه بحسب شرع و آن بر چند نوع است
نوع اول باقرا است یعنی اطهار و آن عدهٔ حایضه است چنانکه مذکور شد نوع دوم باشهر است که آن سه ماهست زنی را که در سن من تحیض باشد و حیض نبیند
و چهار ماه و ده روز زنی را که زوج او وفات کرده باشد نوع سیم بوضع حمل است خواه حایضه باشد یا در سن من تحیض الا متوفی عنها زوجها که عدهٔ آن ابعد
الاجلین است و این هر دو نوع اخیر بعد ازین مذکور خواهد شد لا تخرجوهن من بیوتهن بیرون مکنید زنان مطلقه را از خانهای ایشان که در وقت
زنا شوهری در آنجا بوده اند تا وقتی که عدهٔ ایشان منقضی شود مراد خانهای شوهرانست ولا یخرجن و باید که زنان نیز بیرون نروند از آنجا بدون اذن شما
اما اگر هر دو متفق باشند بر انتقال و خروج جایز است بیرون رفتن ایشان پس بدون رضای ایشان اخراج مکنید ایشان را الا ان یاتین بفاحشة
مبینة مگر آنکه بیایند بعملی زشت هویدا و حفص بکسر یا خوانده یعنی بکردار قبیح که روشن کنندهٔ حال زن باشد در بدکرداری و مراد از فحش و ایذا
[illegible] است باهل زوج چه آن در حکم نشوز است که مسقط حق ایشانست و این قول منقولست از صادقین علیهما السلم و از امام رضا علیه السلم نیز
[illegible] است و از فقهای ما نیز جمعی منقولست و این حکم در عدهٔ رجعیست که علاقهٔ زوجیت در آن باقیست و شوهر را در آن اختیار رجوع است
بدون تجدید عقد نکاح بخلاف عدهٔ باین چه باجماع فقها اخراج و خروج در عدهٔ باین جایز است وتلک حدود الله و آنچه مذکور شد از احکام
حدهای خداست که مقرر فرموده بر آن مصالح بندگان را ومن یتعد حدود الله و هر که در گذرد از حدهای خدا فقد ظلم نفسه پس بتحقیق
که ستم کرده است بر نفس خود و بسبب آن خود را مستحق سخط و عقوبت خدا کرده از مثوبات ابدیه محروم مانده است لا تدری نمیدانی تو
ای طلاق دهنده یا ای پیغمبر برگزیده یا نمیداند هیچ نفس لعل الله یحدث شاید که خدای تعالی کرداند بعد ذلک امرا پس ازین طلاق کاری را
باین وجه که مرد را پشیمان سازد و دوستی زن در دل وی پدید آید تا رجوع نماید در اثنای عده خلاصهٔ معنی آنست که طلاق دهید زنان را در وقت طهر
و احصای عدهٔ ایشان نمائید و ایشان را از خانه بیرون مکنید شاید که نادم شوید از طلاق و رغبت کنید بزنان پس مراجعت نمائید با ایشان فاذا بلغن

پس چون برسند زنان اَجَلَهُنَّ بمدت خود یعنی عدهٔ ایشان بآخر نزدیک آید فَاَمْسِکُوهُنَّ پس نگاه دارید ایشان را یعنی رجعت کنید بایشان بِمَعْرُوفٍ
به نیکوئی که آن حسن معاشرتست ولطف وموافقت ونفقه مناسب وعدم قصد طلاق بار دیگر یا ترک اضرار ایشان بسبب تطویل بر طریق مذکور
تا مانع از ازدواج ایشان شود بغیر او اَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ یا جدا شوید از ایشان به نیکوئی یعنی آنچه حق طاقتست از نفقه وکسوه وصداق او
ادا کنید حاصل که تا مطلقات در عده اند اختیار امساک ومفارقت بدست شماست وبعد عده اختیار با ایشانست در تزویج ایشان
وجایز نیست که مراد ببلوغ اجل نهایت زمان عده باشد زیرا که درینصورت زوج مالک رجعت نیست جهت آنکه زن باین میشود ومالکا
خواهد بود وَاَشْهِدُوا وگواه گیرید بر طلاق وجوبا یا رجوع ومفارقت بر طریق ندب ذَوَیْ عَدْلٍ مِنْکُمْ دو کس صاحب عدالت باشند از شما مؤمنان
وفایدهٔ اشهاد آنست که مرد منکر طلاق نشود یا زن بعد از انقضای عده منکر رجعت نگردد وامر بر سبیل وجوبست اگر اشهاد در طلاق باشد وبر
سبیل ندب اگر در مراجعت ومفارقت باشد واین اجماع فقهای ماست وَاَقِیمُوا الشَّهَادَةَ واقامهٔ شهادت کنید ای گواهان بوقت حاجت
لِلّٰهِ برای طلب ثواب ورضای حضرت عزت نه جهت رضای مشهود له یا اشفاق مشهود علیه یا بغرضی دیگر از اغراض که غیر حق باشد وفقهای ما
از ائمهٔ هدی صلوات الله علیهم نقل کرده اند که مراد اشهادست بر طلاق واین الیق است بظاهر قرآن زیرا که درین صورت امر از برای وجوبست چه اشهاد
از شرایط طلاق است ذٰلِکُمْ یُوعَظُ بِهِ آنچه ذکر شد درین آیه پند داده میشود بآن مَنْ کَانَ یُؤْمِنُ بِاللّٰهِ هر کسی که هست که میگرود بخدا وبآنکه فردو
وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ وبروز رستخیز در آنچه متعلق است بآن چه اتعاظ وانتفاع مخصوص است باهل ایمان نه بکفار واهل طغیان وَمَنْ یَتَّقِ اللّٰهَ
وهر که بترسد از خدا وترک مناهی کند یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا بگرداند خدای تعالی برای او جای بیرون شدنی یعنی خلاصی دهد اورا از اندوه دنیا وآخرت وغمرات
موت وشداید قیامت یا هر که از حلال بپرهیزد حق تعالی اورا هدایت نماید بطریق حلال وَیَرْزُقْهُ مِنْ حَیْثُ لَا یَحْتَسِبُ وروزی دهد اورا از آنجا که
نبرد ودر شمار نیارد وبخاطرش نگذرد ابوذر غفاری از حضرت رسول صلعم نقل کرده که آنحضرت فرمود که من آیتی میدانم از قرآن که اگر مردمان آنرا فرا
گیرند وبآن کار کنند همه ایشان را کفایت کند پس آیهٔ ومن یتق الله تا آخر تلاوت فرمود وچند نوبت اعاده نمود ونیز فرمود که هر که استغفار کند حق تعالی اورا
از غم فرج دهد واز هر تنگی خلاصی بخشد وحضرت صادق ع فرموده که یرزقه من حیث لا یحتسب باین معنی است که خدای تعالی برکت فرماید اورا در آنچه باو
کرامت فرموده باشد آورده اند که مشرکان پسر عوف بن مالک را اسیر کردند عوف نزد پیغمبر ص آمد وگفت یا رسول الله کفار پسرم را اسیر کرده اند و
مادر وی جزع بسیار میکند وبا این همه بفقر وفاقه مبتلا گشته ایم آنحضرت فرمود که تقوی پیش گیرید وشکیبا باشید وبسیار بگوئید لا حول ولا قوة
الا بالله العلی العظیم عوف بازن خود بقول پیغمبر ص عمل نمودند در اندک مدتی پسر او اهل کفر را غافل ساخته از قید ایشان خلاص شد وصد شتر وبقولی چهار هزار

گوسفند

گوسفند ایشان را برداشته بسلامت بمدینه آمد وبعد از آن این آیه نازل شد که هر که تقوی ورزد روزی حلال یابد وَمَنْ یَتَوَکَّلْ عَلَی اللّٰهِ وهر که توکل کند
بر خدا وکار خود را باو واگذارد فَهُوَ حَسْبُهُ پس خدا کافیست اورا در کفایت مهمات او اِنَّ اللّٰهَ بَالِغُ اَمْرِهِ بدرستی که خدا رسانندهٔ است کار او را
بهر چه خواهد وبهر جا که اراده نماید یعنی آنچه مراد حق تعالی است در حق متوکل وغیر متوکل از او فوت نمیشود وحفص باضافه خوانده یعنی خدای رسانندهٔ کار خود است
بهر کوی که مراد او باشد قَدْ جَعَلَ اللّٰهُ لِکُلِّ شَیْءٍ قَدْرًا بدرستی که گردانیده است خدای برای هر چیزی اندازهٔ که از آن در نگذرد ویا مقداری از زمان
که از آن پس وپیش نیفتد حاصل که بنای آیه بر تقوی وتوکل است که ان الله یحب المتوکلین مرویست که شخصی نزدیک یکی از خلفا رفت واز او التماس عملی کرد
از او پرسید که قرآن میدانی گفت نه گفت برو وقرآن را بیاموز وبعد از آن بیا تا عملی برای تو مقرر کنم که ما عمل بقرآن خوان میدهیم آنمرد بطمع عمل بقرآن
خواندن مشغول شد چون باین آیه رسید از عمل دست برداشت خلیفه بوی گفت که قرآن را آموختی گفت آری گفت اکنون بیا تا عملی نامزد تو کنم گفت مرا از
هیچ عملی نمانده زیرا که هیچ عملی به از تقوی وتوکل نمی بینم چه در قرآن بآیتی رسیدم که مرا از تو مستغنی ساخت گفت آن کدام است وی این آیه را خواند که ومن
یتق الله یجعل له مخرجا تا آخر آورده اند در وقتی که حکم عدهٔ مطلقات فرود آمد یعنی یتربصن بانفسهن ثلثة قروء صحابه پرسیدند که یا رسول الله عدهٔ زنانی
که حایض نشوند چیست آیه آمد که وَاللَّائِی یَئِسْنَ مِنَ الْمَحِیضِ وزنانی که ناامید شده اند از حیض مِنْ نِسَائِکُمْ از جملهٔ زنان شما اِنِ ارْتَبْتُمْ
اگر شک آرید در آنکه انقطاع دم ایشان بجهت کبر سن است یا بسبب عارضی دیگر فَعِدَّتُهُنَّ ثَلٰثَةُ اَشْهُرٍ پس زمان عدهٔ ایشان سه ماه است
مراد زنانی اند که امثال ایشان حیض بینند زیرا که اگر در سن من لا تحیض باشند ارتیاب معنی نخواهد داشت ویا اگر شک آرید در آنکه دم ایشان حیض است
یا استحاضه پس عدهٔ ایشان سه ماهست ویا از متردد در حکم ایشان پس عدهٔ ایشان سه ماهست وقول اول مرویست از ائمهٔ اطهار صلوات الله علیهم و
موافق مذهب اکثر علمای ما مراد غیر آیسه وصغیره اند چه بر ایشان عده نیست واز جملهٔ اخبار درین باب روایت عبد الرحمن بن حجاج است از حضرت
صادق ع که سه زنند که در همهٔ احوال شوهر میتوانند کرد زنی که حایض نشده باشد من گفتم حد آن چیست فرمود وقتی که او را کمتر از نه سال باشد ودیگر
زنی که مدخول بها نباشد وزنی که از حیض مأیوس شده باشد وامثال او حیض نبیند گفتم یأس کدامست فرمود که هرگاه به پنجاه سال رسیده باشد پس عدهٔ
مذکوره که آن سه ماهست زنی را باشد که در سن من تحیض باشد وبسبب عارضه از مرض یا رضاع یا غیر آن حیض از او منقطع شده باشد خواه شک
در سن او باشد یا در سبب انقطاع دم او وهو المراد بقوله ان ارتبتم یا اصلا شک نباشد بلکه قطع بارتفاع حیض وجزم بسبب آن حاصل باشد
وهو المراد بقوله وَاللَّائِی لَمْ یَحِضْنَ وعدهٔ زنانی که حایض نشده باشند ودر سن من تحیض باشند همچنین بر سه ماهست وَاُولَاتُ الْاَحْمَالِ
وزنانی که حامله باشند اَجَلُهُنَّ مدت زمان عدهٔ ایشان اَنْ یَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ آنست که بنهند بار خود را از ابن عباس منقولست که مراد

مطلقات شده و آنها متوفی عنها زوجها عده او ابعد اجلین است و همچنین از امیر المؤمنین ع منقول است پس اگر چهار ماه و ده روز بگذرد و وضع نشده
باشد انتظار وضع حمل باید کشید و این قول از صادقین علیهما السلام نیز ماثور است و دانستن بواقی احکام این آیه و اختلافی که میان ما و مخالفین است
و جواب از قول ایشان و اثبات مذهب حق در آن در منهج الصادقین توان یافت وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ و هر که بترسد از خدا و مراعات حقوق مذکوره کند
يَجْعَل لَّهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا بگرداند خدای تعالی برای او از کار خود آسانی یعنی بسبب تقوی امر دنیا و آخرت او را بر او سهل سازد ذَٰلِكَ اینکه مذکور شد
از احکام طلاق و رجعت و عده أَمْرُ اللَّهِ أَنزَلَهُ إِلَيْكُمْ حکم خدایست بسوی شما که فرو فرستاده آنرا از لوح محفوظ وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ و هر که
بپرهیزد از عذاب خدا و باحکام وی عمل نماید يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ بپوشد خدای از او بدیهای او را یعنی عفو کند همه آنرا چه حسنات برطرف میکند گناهان را
وَيُعْظِمْ لَهُ أَجْرًا و بزرگ سازد برای او مزد او را یعنی او را از سیئات بپاکد که آن خلود است در جنان و روضه رضوان و بعد از بیان عده
در حقوق معتدات میکند بقوله أَسْكِنُوهُنَّ ساکن گردانید زنان مطلقه را مِنْ حَيْثُ سَكَنتُم از آنجا که ساکن شده اید مِّن وُجْدِكُمْ از قدرت و
شما یعنی بقدر غنا و فقر خود ایشانرا مسکن دهید پس غنی توسیع مسکن کند بر معتده و فقیر بقدر خود او را جای دهد بدانکه باجماع فقها سکنی و نفقه
برای مطلقه رجعیه واجبست اما در بائنه خلاف کرده اند و باجماع اصحاب ما واجب نیست و شواهد دالّه بر این اخبار ائمه هدی است صلوات الله
علیهم که در موضع خود مبرهن شده پس حاصل معنی آیه آنست که زنان مطلقه رجعیه را ساکن گردانید در همانجا که بوده باشند پیش از طلاق وَلَا تُضَارُّوهُنَّ
و رنج مرسانید مطلقات را در سکنی و نفقه لِتُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ برای آنکه تنگ گردانید بر ایشان مساکن ایشانرا تا محتاج خروج شوند ایشانرا
و واجبست که مسکن لایق بحال مطلقه باشد تا ضرری که منهی عنه است منتفی باشد وَإِن كُنَّ أُولَاتِ حَمْلٍ و اگر باشند زنان مطلقه خداوندان بار
یعنی حامله باشند فَأَنفِقُوا عَلَيْهِنَّ پس نفقه کنید بر ایشان حَتَّىٰ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ تا بنهند بار خود را خواه رجعیه باشند و خواه بائنه زیرا که انقضای
عده ایشان بوضع حمل است فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ پس اگر شیر دهند اولاد را برای شما ای پدران بعد از انقطاع علاقه نکاح از روی تبرع پس فرزندان را
با ایشان واگذارید و اگر بدون اجرت راضی نشوند بشیر دادن فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ پس بدهید ایشانرا مزدهای ایشان اجرة المثل شیر دادن بر حسب
عرف و عادت و احادیث ماثوره علیهم السلام وارد شده بر جواز استیجار امهات بر رضاع اولاد قبل از طلاق و بعد از طلاق وَأْتَمِرُوا بَيْنَكُم و سازگاری
کنید میان یکدیگر یعنی فرمان یکدیگر برید و باهم موافقت کنید ای پدران و مادران در باب رضاع فرزند بِمَعْرُوفٍ به نیکوئی یعنی باید که مادر
اجرت زیادتی نطلبد و والد در اجرت المثل امساک و سخت گیری نکند وَإِن تَعَاسَرْتُمْ و اگر سخت گیری کنید و مضایقه نمائید در اجرت رضاع
یعنی مادر زیاده از اجرت طلبد و پدر از آن امتناع نماید یا مادر اصلا راضی نشود بشیر دادن فَسَتُرْضِعُ لَهُ أُخْرَىٰ پس زود باشد که شیر دهد فرزند را

برای پدر

برای پدر زنی دیگر که سخت گیری نکند مراد آنست که باید پدر دایه دیگر برای فرزند خود بگیرد و مادر سر او اگذارد لِيُنفِقْ ذُو سَعَةٍ
باید که نفقه دهد خداوند فراخی و توانگری مِّن سَعَتِهِ از غنای خود یعنی بقدر توانائی خود بر مطلقه نفقه کند وَمَن قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ
و هر که تنگ کرده شده است بر او روزی او یعنی فقیر و تنگدست باشد فَلْيُنفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ پس باید که نفقه کند از آنچه خدای باو داده است
لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا تکلیف نکند خدای هیچ کسی را مگر آنچه باو عطا کرده است از مال یعنی تکلیف ما لا یطاق نفرماید بکسی
سَيَجْعَلُ اللَّهُ زود باشد که پدید آرد خدای بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا پس از دشواری و تنگدستی آسانی و توانگری اگر بر آنچه قادر باشند در انفاق
آن تقصیر نکنند وَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ و بسا از اهل دهی که از روی عناد و فرط جهل عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا سر باز زدند و اعراض کردند
از فرمان پروردگار خویش وَرُسُلِهِ و از امر پیغمبران او و در مخالفت و عصیان از حد در گذشتند فَحَاسَبْنَاهَا پس حساب کنیم ایشانرا در دنیا
حِسَابًا شَدِيدًا حسابی سخت یعنی در حساب ایشان تنگ گیری کنیم و قلیل و کثیر آنرا بحساب در آریم وَعَذَّبْنَاهَا عَذَابًا نُّكْرًا و عذاب کنیم
ایشانرا در دنیا عذابی قبیح چون غرق و خسف و قحط و غیر آن از مصایب شدیده و در آخرت محاسبه کنیم ایشانرا بشدت و سختی فَذَاقَتْ
پس بچشیدند اهل آن ده وَبَالَ أَمْرِهَا عقوبت کار خود را یعنی سزای کفر و شرک را وَكَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا خُسْرًا و بود سرانجام کار ایشان
زیان کاری و کدام زیان کاری از آن بیشتر که از جنت ابدی و سعادت سرمدی محروم شوند و بزندان جحیم محبوس گردند أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ آماده
کرده است خدای تعالی برای مشرکان عَذَابًا شَدِيدًا عذابی سخت در هر دو سرا تکرار جهت تأکید است فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از آن عذاب
يَا أُولِي الْأَلْبَابِ ای خداوندان عقلها و از حال و مآل ایشان عبرت گیرید که چگونه در دنیا بعذاب استیصال گرفتار شدند و بچه نوع در
آخرت بنکال و وبال ابدی معذب گردند پس از مثل آنچه ایشان کردند احتراز کنید و از مخالفت قول خدا بپرهیزید ای اصحاب عقول و ارباب الباب
الَّذِينَ آمَنُوا شما آنکسانید که ایمان آورده اید قَدْ أَنزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا بتحقیق که فرستاده است خدای بسوی شما پندی را یا شرفی را
که قرآنست چه شرف دنیا و کرامت عقبی وابسته است بخواندن آن و عمل کردن بآن از اوامر و نواهی و گویند مراد جبرئیل است که مذکور است در
میان امم انبیا و یا منزل ذکر که قرآنست یا مشهور است در طبقات آسمان و یا صاحب ذکر و شرف است و ابو عبد الله علیه السلام فرموده که مراد بذکر
حضرت رسالتست ص که مواظبت نماینده است بتلاوت قرآن یا مبلغ آن به بندگان و یا مذکور است اسم سامی او بر السنه خلقان بقوله
رَسُولًا بیان ذکر است و وقتی که مراد یا جبرئیل یا پیغمبر باشد یعنی آن ذکر فرستاده خدایست و بنا بر آنکه مراد قرآن باشد معنی کلام آنست که
ارسل رسولا یعنی فرو فرستاده است رسول را و یا معنی آنست که انزال فرموده است بشما یاد کردن او و رسول را در کتاب توریة و انجیل

یتلوا علیکم آیات الله میخواند آن رسول بر شما آیتهای قرآن را یا ارسال رسولی کرد که تلاوت میکند بر شما آیات خدا را که آنست مبینات درحالتی که روشن کرده است آن آیات و حفص بکسر یا میخواند یعنی روشن کننده آن آیتها حدود و احکام شریعت را و انزال ذکر و ارسال رسول فرمود لیخرج تا بیرون آورد او سبحانه یا قرآن یا رسول الذین آمنوا آنان را که گرویده اند وعملوا الصالحات و کرده اند کارهای شایسته من الظلمات الی النور از تاریکی کفر و ضلالت بروشنائی نور ایمان و هدایت یا از جهل بعلم یا از شبهه بحجت مراد آنست که تا حاصل کرداند برای ایشان آنچه الحال برانند از اجل ایمان و عمل صالح چه ایشان قبل از نزول ذکر و رسول ایمان نداشتند بلکه بعد از ارسال تبلیغ ایمان آوردند ومن یؤمن بالله و هر که بگرود بخدا و تصدیق وی نماید ویعمل صالحا و بکند کاری شایسته و کرداری پسندیده یعنی خالی از شوب ریا و غرض یدخله جنات در آورد او را ببوستانهائی تجری من تحتها الانهار که میرود از زیر مساکن یا اشجار آن جویهای آب و شیر و عسل خالدین فیها ابدا درحالتی که جاوید مانند کانند در آن بهشت همیشه این تاکید خلود است یعنی هرگز از آنجا بیرون نیایند قد احسن الله بتحقیق که خدای نیکو کردانید در بهشت له رزقا برای بعضی مؤمن روزی را از مثوبات جلیله عالیه الله الذی خلق سبع سموات خدای بحق آنست که بیافرید هفت آسمان را بعضی بر بالای بعضی ومن الارض مثلهن و بیافرید از زمین مانند آسمانها یعنی آنرا نیز هفت طبقه ساخت بعضی در تحت بعضی در کشاف آورده که در قرآن هیچ آیتی نیست که دلالت کند برآنکه زمین هفت طبقه است الا این آیه و در روایت آمده که ما بین هر دو آسمان پانصد ساله راهست و غلظت هر آسمان نیز پانصد ساله راه و زمینها نیز مثل آسمانها اند درین حکم یتنزل الامر بینهن فرود می آید فرمان میان آسمانها و زمینها یعنی نافذ است حکم او در جمیع آسمانها و زمینها بحیوة و موت و صحت و مرض و غنا و فقر و سایر امور بروجه حکمت و قتاده روایت کرد که او سبحانه را در هر طبقه ارض و سما امری و خلقیست که در غیر آن نیست و در روایت منقول از امام رضا علیه السلام در کیفیت ترتیب آسمانها و زمینها در سوره الذاریات مذکور است حاصل که حق تعالی همه آسمان و زمین را آفرید لتعلموا ان الله تا بدانید ای بندگان آنکه خدای تعالی علی کل شیء قدیر بر آفریدن همه چیزها و تدبیرات قادر است و توانا وان الله و دیگر فرمان خود جاری ساخت در آن تا معلوم کنید که حق تعالی قد احاط بکل شیء علما بتحقیق فرا رسیده است بهمه چیزها از روی دانش یعنی علم او محیط است بهمه اشیا و هیچ چیز از موجودات علوی و سفلی از دایره علم و قدرت او خارج نیست

سورة التحریم وهی اثنا عشر آیة

ابی بن کعب از پیغمبر صلعم روایت کرده که هر که سوره التحریم بخواند حق تعالی توبه نصوح او را کرامت کند و چون حق تعالی بیان احکام طلاق زنان کرد در سوره الطلاق درین سوره نیز احکام ایشان فرمود

بسم الله الرحمن الرحیم بعضی مفسران آورده اند که حضرت رسول صلعم بعد از هر نماز صبح کرد حجرات

زوجات بر آمدی و بعد از آن بامور شرایع و احکام قیام نمودی و وقتی زینب بنت جحش رض مقداری عسل داشت هر گاه آنحضرت بخانه وی آمدی زینب ترتیب شربت فرمودی و در آن باب تهاون نمودی تا حضرت در خانه وی بیشتر توقف نماید آن حال بر بعضی زوجات گران آمد عایشه و حفصه باهم اتفاق کردند که حضرت بعد از آشامیدن عسل در خانه زینب نزد هر کدام آید گوییم از تو بوی مغافیر می شنویم و باقی زوجات را گفتند که شما نیز با ما درین سخن متفق باشید و مغافیر صمغ درخت عرفط است و رایحه کریهه دارد و حضرت بوی خوش را دوست میداشت و از رایحه کریهه بسیار محترز میبود که تا جبرئیل نزد وی بوی ناخوش احساس نکند پس آنحضرت روزی شربت آشامیده بود نزد سوده آمد سوده با خود گفت که سخن دروغ در روی پیغمبر خدا گفتن بسیار قبیح است و هیچ از آن مقوله اظهار نکرد پیغمبر صلعم از آنجا بیرون آمد و بخانه عایشه رفت عایشه بینی خود با آستین گرفت حضرت فرمود چرا چنین کردی گفت از تو بوی مغافیر می آید فرمود مغافیر نخورده ام اما در خانه زینب شربت عسل آشامیده ام گفت ظاهرا زنبور آن عسل از شکوفه عرفط چریده بوده اند و چون بخانه حفصه رفت او نیز آستین در پیش بینی نهاد و گفت این چه بوی ناخوش است که از تو می آید و آنچه عایشه گفته بود باز گفت حضرت چون این خبر استماع نمود فرمود که عسل بر خود حرام کردم بخدا که هرگز عسل نخورم آیه آمد که یا ایها النبی لم تحرم ای پیغمبر رفیع منزلت چرا حرام میکنی بر خود ما احل الله لک آنچه حلال کرده است خدای مر ترا یعنی عسل و در روایت مشهور تر آنست که پیغمبر روزها را قسمت کرده بود میان زوجات اتفاقا یکروز نوبت حفصه بود گفت یا رسول الله اجازت فرما تا بدیدن پدرم روم حضرت وی را رخصت فرمود و بعد از آنکه او برفت ماریه قبطیه را که مادر ابراهیم بود و مقوقس که پادشاه اسکندریه بود او را بتحفه نزد حضرت فرستاده بود او را بخانه حفصه طلبیده در آنجا بخدمت خودش مشرف کردانید حفصه بعد از مراجعت چون در خانه را بسته دید همانجا بنشست تا رسول صلعم بیرون آمد و عرق از روی مبارکش میچکید حفصه مطلع شده بگریست و گفت یا رسول الله کنیز را بخانه من آوردی و با او خلوت کردی و حرمت مرا نگاه نداشتی و با دیگر زنان این عمل نکردی حضرت فرمود ای حفصه این کنیز منست و خدای تعالی او را بر من حلال کردانیده است و من او را برای رضای تو بر خود حرام کردم اما این سخن امانتیست نزد تو با ما باید که با کسی نگوئی و در آن خیانت نکنی حفصه قبول کرد و چون میان او و عایشه مصاحبت و مصادقت بود در پس دیواری رفت که میان خانه او و خانه عایشه بود آن دیوار را بکوفت عایشه خبردار شد حفصه باوی گفت ای خواهر مژده باد ترا که رسول ماریه را بر خود حرام کردانید و ما از تشویش او خلاصی یافتیم و چون حضرت بخانه عایشه آمدی این حکایت را بر سبیل کنایه باز گفت این سوره نازل شد که چرا بر خود حرام میکنی آنچه را که خدای بر تو حلال ساخته یعنی ماریه قبطیه و عیاشی باسناد خود از عبدالله بن عطای مکی او از ابو جعفر ع روایت کرده که چون پیغمبر صلعم

ماریه را بر خود حرام گردانید و در اخفای آن حفصه را گفت مرا سری دیگر هست با تو بگویم باید که آن را نیز با کسی نگوئی و در کتمان آن کوشی و اصلا
افشای آن ننمائی و آن اینست که بعد از من ابو بکر و پدر تو مالک این امت شوند و پادشاهی کنند حفصه از این سخن خوشحال شد و شادمان گشت و
این هر دو سر را با عایشه بگفت و هر یک از ایشان این سخن را به پدر خود باز گفتند ایشان آنها را در افشای قصه ماریه عتاب کردند و در
قصه حکومت خود عتاب و سرزنش نکردند حق تعالی این سوره را نازل ساخت که چرا حرام میگردانی بر خود آنچه حق تعالی بر تو مباح ساخته یعنی ماریه را
تبتغی مرضات ازواجک میخواهی باین تحریم خوشنودی زنان خود را و حال آنکه ایشان عاقلند از تو در طلب خوشنودی خاطر تو
والله غفور و خدای تعالی آمرزنده است یعنی ترک افضل و اولی را از تو مواخذه نکند و بفضل خود ثوابی که بر فعل اولی و افضل مترتب می شد
بتو کرامت فرماید رحیم مهربان در مراجعت تو بافضل و الیق باید دانست که این آیه دلالت ندارد بر صدور صغیره یا کبیره از آنحضرت
زیرا که تحریم بعضی نسا یا و غیر آن از مستلذات نفس بی سببی یا با سببی قبیح نیست زیرا که در تحت ذنب داخل نیست بلکه متضمن هضم نفس
و قطع مشتهیات و الزام ریاضت نفسانی که موجب ثواب ابدی است و هیچ بعید نیست که ذکر این خطاب بجهت توجع برای او باشد چه آنحضرت
بسبب رضای ازواج متحمل مشاق شده بود و بر او قبیح نبود زیرا که اگر شخصی برای رضای بعضی زوجات طلاق بعضی دیگر از ایشان بگوید جایز را
که باو گویند چرا چنین کردی و خود را در مشقت انداختی اگر چه فعل قبیح نکرده و بر تقدیری که خطاب بر سبیل عتاب بود میگوییم که آن عتاب بر ترک
اولی و افضل است چه ترک تحریم افضل از تحریم است و صحیح است که فعل ندبی را گویند چرا از آن عدول کردی و بفعل نیاوردی پس آیه دلالت
نداشته باشد بر صدور ذنب از آنحضرت و براهین عقلیه بر عصمت انبیا از شواهد عادلند بر این قول و از جهت کثرت عطوفت و وفور رحمت
سبحانه که بعد از این اشاره مینماید بطریق تخلص از حنث برای بندگان بقوله قد فرض الله لکم بتحقیق که تقدیر کرد خدای تعالی و پدید آورد برای
تحلة ایمانکم گشودن سوگندهای شما را یعنی آنچیزی که بآن حنث حلف شما را زایل گرداند مراد کفاره سوگند است بقوله فکفارته اطعام عشرة مساکین
والله مولیکم و خدای متولی کار شماست یعنی کاری که صلاح شما در آنست برای شما میسازد با آنکه او سبحانه اولیست بشما از نفسهای شما
یعنی نصایح او انفع است شما را از نصایح شما مر نفسهای خود را وهو العلیم الحکیم و اوست دانا و عوا بکار مصالح بندگان در هر چه کند و فرماید
بانیان یا علیم است بآنچه حفصه با عایشه گفت و حکیم است در تدبیر ایشان از مقاتل مرویست که حق تعالی پیغمبر را امر فرمود بکفاره یمین و مراجعت بماریه و آنحضرت
بنده آزاد کرد و باو مراجعت فرمود و اصحاب ما برآنند که اگر سوگند واقع شود بر امر مباح و مخالفت آن اولی باشد در دین یا در دنیا و آن شخص ایمان نماید بر مخالفت آن
موجب کفاره و اثم نمیشود و ماخذ این قول پیغمبر است صلعم که من حلف علی یمین فرأى غیرها خیرا منها فلیأت بالذی هو خیر پس بنا بر قولی که حضرت بنده آزاد

بر سبیل ندب کرده نه وجوب و نیز تقدیم کفاره بر مراجعت در روایت دالست بر عدم وجوب آن زیرا که باجماع وجوب بعد از حنث است
نه قبل از آن و بعد از رخصت مراجعت بماریه بیان اسرار آنحضرت میکند بقوله و اذ اسر النبی الی بعض ازواجه و یاد کنید ای مومنان که
چون راز گفت پیغمبر بعضی از زنان خود یعنی حفصه حدیثا سخنی را که آن تحریم ماریه است و حکومت ابابکر و عمر بعد از او فلما نبات به پس چون
خبر کرد حفصه عایشه را بآن حدیث واظهره الله علیه و آشکارا گردانید و مطلع ساخت پیغمبر را خدای بزبان جبرئیل بر افشای آن حدیث
عرف بعضه شناسا گردانید پیغمبر صلعم برخی از آن حدیث را بحفصه و خبر داد او را از افشای بعضی از آن که تحریم ماریه است یعنی باو گفت که قصه
ماریه را که با سرار آن امر کرده بودم تو افشای آن نمودی واعرض عن بعض و اعراض کرد رسول صلعم از بعضی دیگر یعنی حکومت ابابکر و عمر و تعریف
افشای ذکر خیانت حفصه بود و آنرا از تعریف افشای بعضی حاصل میشود پس بانجهت پیغمبر صلعم استقصای آن ننمود و از روی حلم و کرم تمام
آنرا بروی نیاورد یا آنکه حق تعالی اعلام او کرده بود که حفصه جمیع سخنان سر را اظهار کرده بتوبیخ ذکر اعراض چه اعراض از شیء فرع معرفت بآن
دیگر آنکه گفته اند التغافل من خلق الکرام فلما نباها به پس آنهنگام که پیغمبر صلعم خبر داد حفصه را بآنچه خدای او را بر آن مطلع ساخته بود قالت
گفت حفصه با پیغمبر صلعم که من انباک هذا که خبر داد ترا بآنکه من راز ترا آشکارا کرده ام قال نبانی العلیم گفت پیغمبر صلعم که خبر داد مرا خدای
که داناست بخفیات الخبیر خبر دار از مکنونات سرایر مرویست که چون افشای سر مذکور بر آنحضرت ظاهر شد حفصه را طلاق گفت و بخانه پدر بازش
فرستاد عمر بروی خشم گرفت و گفت اگر در افشای سر خیری می بود پیغمبر ترا طلاق نمیداد پس حضرت یکماه از زنان اعراض نموده در غرفه ماریه منزوی شد
بر تفصیلی که در سوره الاحزاب گذشت و حق تعالی جهت مبالغه در معاتبه حفصه و عایشه از غیبت بخطاب التفات نموده فرمود که ان تتوبا الی الله
اگر توبه کنید ای حفصه و عایشه و برگردید بخدای تعالی در آزار دل پیغمبر صلعم هم پشت نشوید پس آن بجا خواهد بود و شما را بهتر چه توبه بر شما واجبست بدرا
بر افشای سر متحتم فقد صغت قلوبکما پس بدرستی که گردیده است دل شما از امر واجب که آن محافظت سر پیغمبر است و عدول نمودن از استقامت
و اتیان بآنچه موجب اثم است وان تظاهرا علیه و اگر هم پشت شوید بر آزردن دل مقدس حضرت صلعم او را چه باک فان الله هو مولیه
پس بدرستی که خدای تعالی اوست یار و مددکار پیغمبر وجبریل و جبرئیل نیز ناصر و رفیق اوست وصالح المومنین و مردی که صالح جمیع مومنانست
و برگزیده اهل ایمان یعنی علی بن ابی طالب صلوات الله علیه نیز یاری دهنده اوست و این قول نزد بعضی بمعنی این است که مراد جمیع شایستگان باشند
از مومنان والملئکة و فرشتگان آسمان و زمین بعد ذلک ظهیر بعد از نصرت خدا و جبرئیل و امیرالمومنین ع هم پشت و مددکار و معاون ویند
پس این یاری و معاونت شما بر ایذا و آزار او چه ضرر باو رساند حال آنکه خدا و جبرئیل و صالح المومنین و ملئکه یار و مددکار اویند بر آنکه نزد معظم اهل سنت و

امامیه مراد بصالح المؤمنین امیر المؤمنین است و از انجمله در تفسیر کواشی که یکی از علمای اهل سنت است مصرحست بانکه مراد بصالح المؤمنین
علی بن ابی طالبست و حافظ ابونعیم اصفهانی در کتاب خود که مسمی بحلیة الاولیاست روایت کرده از اسماء بنت عمیس که او گفت من از پیغمبر صلعم شنیدم
که صالح المؤمنین علی بن ابی طالبست و ثعلبی نیز که یکی از فضلای اهل سنت است در تفسیر خود آورده که مراد آنحضرتست و سدی از ابی مالک روایت کرده
و همچنین کلبی و مجاهد و ابی صالح روایت کرده اند که از ابن عباس شنیدیم که صالح المؤمنین علی بن ابی طالبست و در کتاب شواهد التنزیل از سدید صیرفی نقل
کرده که ابی جعفر محمد الباقر ع فرمود که پیغمبر صلعم دو نوبت مرتبه و منزلت امیر المؤمنین ع را بر اصحاب شناسانید یکنوبت انکه فرمود هر که من مولی و اولی
بتصرف اویم در امور دینی علی مولی و اولی بتصرف اوست در ان امور و نوبت دیگر وقتی که آیه مذکور نازل شد دست امیر المؤمنین را بگرفت و فرمود
که ایها الناس هذا صالح المؤمنین و بعد از ان حق تع تهدید زوجات میفرماید بقوله عسیٰ ربه ان طلقکن شاید که پروردگار پیغمبر اگر او طلاق دهد
شما را بجهت ایذاء دل از شما ان یبدله ازواجا خیرا منکن انکه بدل دهد او را زنانی که بهتر از شما باشند و شایسته تر مسلمات که اعتراف نمایندگان باشند
بوحدانیت خدا و نبوت سید انبیا یا گردن نهندگان امر خدا و رسول او مؤمنات باور دارندگان حق تع و رسول او یا اخلاص آورندگان در
افعال و اقوال خود برای ایشان قانتات بازگشتگان از گناه و رجوع نمایندگان بامر رسول یا ترک نمایندگان آنچه مشتهی نفس و هوای ایشان باشد
تائبات پشیمان شدگان بر تقصیری که از ایشان صادر شده باشد عابدات پرستندگان و اقدام نمایندگان بآنچه متعبد بآن از فرایض
و سنن یا خضوع کنندگان در امر رسول سائحات روان شوندگان در طاعت خدا یا طاعت رسول یا سیر کنندگان و هجرت نمایندگان با رسول
یعنی هرجا که آنحضرت رود ایشان با او باشند یا روزه داران ثیبات و ابکارا شوهر دیدگان و دختران توسیط واو عطف بینهما بجهت
منافی آنهاست در اجتماع بخلاف صفات مذکوره مرویست که حضرت رسول صلعم بعد از انکه طلاق حفصه گفته بود در صدد آن شد که طلاق زنان دیگر
نیز بدهد چون این خبر در مدینه منتشر شد منافقان زبان دراز کرده سخنان بی ادبانه میگفتند و فرحی میکردند و صحابه از اینمعنی دلتنگ شدند و زنان بتضرع
و زاری مشغول گشتند و از گذشته نادم گردیدند و جازم شدند بر انقیاد اوامر و نواهی حضرت پیغمبر صلعم پس عمر بن خطاب نزد آنحضرت آمد و گفت یا رسول الله
می شنوم که در صدد آنی که طلاق زنان بدهی و آنچه مذکور شد از پشیمانی زوجات و تضرع ایشان و خوشحالی منافقان و دلتنگی اصحاب معروض
داشت رسول صلعم هیچ جواب نداد و درین باب متامل شده انتظار وحی میکشید جبرئیل ع لا یحل لك النساء من بعد تا آخر نازل ساخت و چون حق تع
بجهت تادیب زوجات سید کاینات آیه نازل ساخت در عقب آن مؤمنان را امر فرمود بر وظایف طاعات و اجتناب از سیئات و تادیب زوجات
بقوله یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم ای آنانی که گرویده اید نگهدارید نفسهای خود را بترک معاصی و اتباع شهوات و صبر بر فعل طاعات و عبادات

و اهلیکم و نگاه دارید اهالی خود را از زنان و فرزندان و خادمان بوسیله تعلیم مفروضات و نصایح و تادیبات نارا وقودها الناس
از آتشی که افروزنده آن مردمان باشند یعنی کفار جن و انس و الحجارة و سنگ مراد سنگ کبریت است که افزون کننده حرارت آتش است
چنانکه از ابن عباس مرویست که هی حجارة الکبریت و گویند مراد بتان سنگ اند که کفار می پرستیدند یا سنگهای زر و سیم احجار و دیناران که اصل آن سنگ است
خلاصه کلام آنست که بپرهیزید ازین نوع آتشی که افروزنده آن نباشند مگر مردمان و سنگها چنانکه آتشهای دیگر بهیزم افروخته می شوند در
حدیث آمده که رحمت خدای بر مردی که باهل بیت خود گوید که ای اهل و عیال بر شما باد که نماز بگذارید و زکوة بدهید و در حق یتیم و مسکین
و همسایگان خود احسان نمائید و درباره ایشان شفقت و مرحمت مرعی دارید شاید که حق تع ایشان را با آنمرد در بهشت جمع کند و از عقاب
عقاب همه ایشان را برهاند و در روایت آمده که سخت ترین عذاب آنکس در روز قیامت آن باشد که اهل و عیال او جاهل باشند یعنی ایشان را
تعلیم فرایض نکند و در خبر است که چون مؤمن بپرهیزد و بواجبات مفروضه مرتکب شود و اهل خود را از معاصی باز دارد و بطاعات امر نماید در
روز قیامت باو گویند که خدا ترا جزای خیر دهاد که در دنیا ما را تعلیم دادی بمامورات و نهی نمودی از منهیات و بسبب آن ما را و خود را از عذاب
این روز برهانیدی پس او و جمیع اهل او متوجه بهشت شوند و بنعیم ابدی برسند و اگر تعلیم اهل خود نکرده باشد روز قیامت باو گویند که خدا ترا
جزای خیر ندهاد که ما را تعلیم نکردی و امر ننمودی بمامورات و نهی نکردی از منهیات و نفس خود را و ما را در هلاکت ابدی انداختی پس او با اهل بیتش
بدوزخ کشند علیها ملائکة بران آتش دوزخ فرشتگان باشند مراد زبانیه دوزخ و اعوان و انصار ایشان که موکلند بر آتش دوزخ
غلاظ درشت سخنان بر دوزخیان یا غلاظ الاجرام شداد سخت کاران و توانایان در تعذیب اهل دوزخ که با ایشان قوت ستیزه و جنگ
نداشته باشند و از جنگ ایشان گریزی نه لا یعصون الله ما امرهم نافرمانی نمیکنند خدا را آنچه فرموده باشد ایشان را و یفعلون ما یؤمرون
و میکنند آنچه امر کرده شوند بآن و ممتنع نشوند از قبول آن امر بلکه بهرچه مامور شوند بلا تعلل بآن قیام نمایند و گویند خطاب باهل نفاق است که بزبان
ایمان آورده اند و در باطن کافرند یا ایها الذین کفروا لا تعتذروا الیوم ای کسانی که کافر شدید عذر میاورید امروز که اعتذار شما مقبول نیست
و فایده ندارد مرویست که چون زبانیه کفار را بکنار جهنم آرند ایشان آغاز اعتذار کرده داعیه خلاصی نمایند حق تع فرماید یا ملئکه گویند که ای کفار عذر مگوئید
که شما را هیچ معذرتی نیست چه در دنیا بر شما انزال کتب و ارسال رسل نمودیم و شما را ازین روز تهدید کردیم و شما قبول آن نکردید پس امروز هیچ عذری ندارید
تا بآن خود را از عذاب برهانید انما تجزون جزا این نیست که پاداش داده میشوید ما کنتم تعملون آنچه بودید که میکردید در دنیا از کفر و عصیان
و بعد از خطاب با کفار باز باهل ایمان خطاب میفرماید که یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله ای کسانی که گرویده اید باز گردید از معاصی بطاعت خدا

تَوْبَةً نَصُوحًا بازگشتنی خالص لله که برگذشته نادم شوید و عزم جزم کنید که باز بسر گناه نروید و گویند که از نصاحت ماخوذ است بمعنی خیاطة
یعنی توبه که محکم و استوار سازد طاعت را چنانکه خیاط قطعهای جامه را بهم متصل می سازد و محکم میگرداند یا توبه که ناصح مردمان باشد یعنی داعی ایشان
بمثل خود و از امیر المؤمنین ع روایتست که توبه مستجمع شش چیز است اول ندامت بر گناهان گذشته دوم اعادهٔ فرایض فوت شده سیم رد حقوق
مردمان بایشان چهارم طلب بحلی از خصمان پنجم عزم جزم بر عدم عود بآن ششم گداختن نفس در طاعت حضرت عزت چنانچه پروردن آن در معصیت
و چشانیدن تلخی طاعات باو همچنان چشانیدن شیرینی معاصی بآن و شبهه نیست که اینها از شروط کمال توبه اند و اگر نه حقیقت توبه بندم بر گذشته
و جزم بعدم عود بر آینده حاصل میشود و از پیغمبر مرویست که توبه نصوح آنست که تایب عود نکند بمعصیت چنانکه شیر به پستان عود نمیکند و از
کلبی منقولست که توبه نصوح استغفار است بلسان و پشیمانی بجنان و امساک بدن از عصیان و از سدی مرویست که توبه نصوح نیست مگر به نصیحت
کردن نفس و سایر مؤمنان بترک ذنوب زیرا که هر که توبه او صحیح است دوست دارد که مردمان مثل او باشند عَسَىٰ رَبُّكُمْ شاید پروردگار شما
چون توبه کنید أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ آنکه بپوشاند و درگذراند از شما گناهان شما را وَيُدْخِلَكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي و در آورد شما را بستانهائی
که پیوسته میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر اشجار یا قصور آنها جویهای آب و شیر و انگبین يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ در روزی که رسوا
نسازد خدا پیغمبر را بعذاب و عدم شفاعت در حق امت بلکه اعزاز و اکرام فرماید بادخال جنت و قبول شفاعت او درباره عاصیان امت
ذکر عسی بر طریق عادت ملوکست و اشعار بر فضل او سبحانه است و تنبیه بر آنکه بنده باید در میان خوف و رجا باشد وَالَّذِينَ آمَنُوا عطف
بر النبی یعنی روزی که رسوا نسازد پیغمبر را و آنانرا که گرویده اند به پیغمبر چه ایشانرا نیز در جنت جای دهند و درخواست ایشانرا در بارهٔ یاران و خویشان
قبول کنند و گویند که والذین آمنوا مبتداست و خبر آن نُورُهُمْ يَسْعَىٰ یعنی کسانیکه ایمان آورده اند به پیغمبر نور ایشان که خدا اعطا کرده است
بایشان بسبب طاعت می شتابد و میرود بَيْنَ أَيْدِيهِمْ در پیش روی ایشان وَبِأَيْمَانِهِمْ و بجانب راست ایشان وقتی که بصراط گذرند
و از ابو عبد الله علیه السلم روایتست که پیشوایان اهل ایمان که ائمه معصومین اند علیهم السلم روز قیامت در پیش ایشان و بجانب راست ایشان
روند و ایشانرا همراه خود برند تا آنکه فرود آرند ایشانرا در منازلی که در بهشت داشته باشند از ابن عباس منقولست که در محل گذشتن بر صراط نور
منافقان فرو میرد و مؤمنان خایف شوند که مبادا نور ایشان نیز فرو نشیند یا کم شود زبان بدعا گشوده يَقُولُونَ رَبَّنَا گویند ای پروردگار ما
أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا تمام گردان برای ما روشنی ما را و آنرا کم مگردان تا بسلامت از صراط بگذریم و مرویست که انوار ایشان بحسب اعمال ایشان
متفاوت باشد تا آنکه بعضی باشند که نور ایشان از مواطی قدم ایشان درنگذرد بجهت قلت عمل پس گویند بار خدایا بفضل عمیم خود نور ایمان ما را

تمام

تمام گردان و گفته اند که سابقان مانند برق خاطف بر صراط گذشته به بهشت روند و بعضی مانند ریح عاطفه و برخی دیگر افتان و خیزان و پای
روند و چون بطایفه اول نتوانند رسید گویند بار خدایا نور ما را تمام گردان تا بایشان ملحق شویم وَاغْفِرْ لَنَا و بیامرز ما را و از ظلمت گناهان پاک گردان
إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بدرستی که تو بر همه چیز توانائی از اتمام انوار مؤمنان و مغفرت اوزار ایشان و اطفای نور منافقان و چون کفار
با وجود این همه مواعظ متنبه نمی شدند از این جهت حق تعالی در عقب این فرمود که يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ ای پیغمبر خبر دهنده یا بلند مرتبه
جهاد کن با کفار بشمشیر وَالْمُنَافِقِينَ و با منافقان بحجت و برهان یا باقامت حد و از حسن منقولست که بیشتر در آنوقت
حد بر منافقان جاری می شد زیرا که ایشان بسیار مرتکب مناهی می شدند که بسبب آن مستوجب حد میشدند و از ابو عبد الله علیه السلم روایتست
که پیغمبر ص هرگز با منافقان مقاتله نکرد پس مراد این باشد که در محاجه جد و جهد نمای وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ و درشتی و خشونت کن بر ایشان و با همه
یعنی با هر گروه در مقاتله و محاجه مجاهده نما و آنچه امکان سعی است در آن مرعی دار وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ و بازگشت کافران و منافقان جهنم است
اگر ایمان نیارند و مؤمن خالص نشوند وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد جای بازگشتی است دوزخ و بعد از ذکر حال مؤمنان و کفار و منافقان بیان
تمثیل میفرماید برای ازواج پیغمبر بآنکه مصاحبت و مواصلت رسول نفع بایشان نرساند با وجود مخالفت ایشان و تظاهر بر ایذای او همچنانکه
مواصلت کفار با انبیا دفع عذاب از ایشان نشد و میگوید ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا بیان کرد خدای مثلی را برای آنانکه کفر ورزیدند
امْرَأَتَ نُوحٍ و آن مثل زن نوح است که واعله نام داشت وَامْرَأَتَ لُوطٍ و مثل زن لوط که واهله نام او بود یا والعه كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ
بودند این دو زن در زیر این هر دو بنده یعنی حلیله ایشان که آن دو بنده مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ از بندگان ما بودند شایستگان در
جمیع امور فَخَانَتَاهُمَا پس خیانت کردند بآن دو بنده بنفاق یا کفر یا نمیمه نه زنا زیرا که زوجات انبیا علیهم السلم از این مبرا بودند چنانکه
از ابن عباس مرویست که نبود زن هیچ پیغمبری زانی و در روایت صحیحه آمده که زن نوح ع قوم را گفتی که نوح دیوانه است و احوال او را من بهتر
میدانم که دایم با اویم و زن لوط ع قوم را از مهمان لوط خبردار کردی تا مهمانرا رنجه گردندی و کسی که باوی ایمان آوردی بجبابره قوم خبر دادی
تا ویرا بگرفتندی و بکشتندی فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا پس دفع نکردند نوح و لوط از این دو زن مِنَ اللَّهِ شَيْئًا از عذاب خدا چیزی را یعنی مواصلت
وازدواج ایشان بآن دو زن فایده نداد بلکه زن نوح بطوفان غرق شد و زن لوط بر سر او سنگ بارید وَقِيلَ و گفته شود در حین موت یا
در روز قیامت که ای واعله و واهله ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاخِلِينَ در آیند با آتش دوزخ با در آیندگان دیگر از کافران که هیچ وصلتی نباشد
میان شما و آن پیغمبران حاصل مثل آنست که حال کفار و منافقان در معاقبه بر کفر و عدوان با مؤمنان مانند معاقبهٔ مثل ایشانست از امم ماضیه

بدون تفاوت و نسبت قرابت و وصلت و مصاهرت هیچ نفع بایشان نکواهد رسانید زیرا که عداوت و کفر ایشان بخدا و رسول قاطع علایق
و وصلت ایشانست و اگرچه سبب و نسب ایشان با انبیا باشد همچنانکه مواصلت زن نوح و لوط که هیچ نفع بایشان نرسانید و شبهه نیست در آنکه
ایراد این مثل بعد از ذکر تظاهر حفصه و عایشه در آزار پیغمبر صم تحذیر و تهدید ایشانست بر اغلظ وجه چه درین مثل ذکر کفر است و بعد از بیان تمثیل در کفر
میفرماید که وَضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا و بیان کرد خدای مثلی برای آنانکه گرویده اند امْرَأَةَ فِرْعَوْنَ و آن مثل زن فرعونست یعنی
آسیه بنت مزاحم که بجهت خلوص ایمان بدرجات جنان فایز شد و وصلت او با فرعون ضرری باو نرسانید و نقصی در قرب و منزلت او نزد
حضرت عزت پیدا نشد همچنانکه صلاحیت نوح و لوط نفعی بزنان ایشان نداد و ایشانرا از عذاب ابدی نرهانید و گویند آسیه عمه موسی علیه السلم بود
مرویست که در وقتی که ساحران سحر خود را نمودند و موسی عصا بینداخت و اژدها شد و آنچه ایشان سحر ساخته بودند همه را فرو برد آسیه ایمان آورد
و مدتی ایمان خود را از فرعون پنهان میداشت چون فرعون بران مطلع گشت ویرا گفت از دین برگرد برنگشت امر کرد تا او را چهار میخ کرده
در آفتاب بیفکندند حق تعم ملئکه را امر کرد تا بگرد وی در آمده ببالهای خود او را سایه کردند فرعون بنمود تا سنگ بزرگ آوردند و حکم کرد که بر سینه
وی نهند آسیه در آنحال دعا کرد و نجات از فرعون و دخول در جنت از حضرت عزت درخواست همچنانکه میفرماید اِذْ قَالَتْ یاد کن چون آسیه
گفت رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ ای آفریدگار من بنا کن از برای من نزدیک خود بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ خانه در بهشت یعنی در مقام قرب مرا جای ده
وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ و نجات ده مرا از فرعون و کردار ناپسندیده او که کفرست و طغیان و تعذیب بدون جرم و تقصیر از بندگان
وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ و برهان مرا از گروه ستمکاران که قبطیانند و سایر تابعان فرعون حق تعم دعای او را مستجاب کرده حجاب از
پیش وی برداشت و قبل از آنکه سنگ براو واقع شود خانه اش را باو نمود و روح او را قبض کرد و آن سنگ بر جسد بیجان آمد و الم عذاب
فرعون نچشید و در اکثر تفاسیر چنین است که حق تعم ویرا بآسمان برد با جسد و حالا در بهشت است و باکل و شرب و سایر تنعم آن مشغولست
حاصل که حق تعم تشبیه فرموده حال مؤمنان را در آنکه وصلت کفار ضرر بایشان نمیرساند و نقص عمل ایشان نمیکند بحال آسیه و منزلت او نزد حق تعم
با آنکه در تحت دشمن ترین دشمنان خدا بود و این آیات دالست بر قطع طمع کسی که مرتکب معصیت شود بامید آنکه صلاح غیر نفع باو رساند و احبارا
برآنکه معصیت غیر ضرر بکسی نمیرساند که مطیع باشد وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ و دیگر بیان کرد حق تعم از برای مؤمنان مثلی که آن مثل مریم دختر عمرانست
الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا و نگهداشت فرج خود را یعنی دامن خود را از حرام و فواحش و دنس معصیت باز داشت فَنَفَخْنَا فِيهِ پس در دمیدیم
در فرج او یا در دهن او یا در گریبان جامه او یا در آستین او مِنْ رُوحِنَا از روحی که آفریده بودیم یعنی جبرئیل را امر کردیم تا نفخ روح در او نمود

و مسیح از آن آفریده شد وَصَدَّقَتْ و باور داشت مریم و گردید بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا بسخنان پروردگار خود یعنی صحف منزله قبل از انجیل یا
جمیع اوامر و نواهی و وعد و وعید او که بر انبیای سابق نازل شده بود یا مراد وعدهائیست که جبرئیل از خدای تعم بوی آورد که لاهب لك غلاما زكيا
وَكُتُبِهِ و بکتاب خدای یعنی انجیل یا بآنچه خدای نوشته بود در لوح محفوظ از قصه وی و پسر وی و غیر آن و حفص کتبه خوانده یعنی بجمیع کتابهای او
از لوح محفوظ و کتب اربعه وَكَانَتْ مِنَ الْقَانِتِينَ و بود مریم از فرمان برداران یا مداومت کنندگان بر وظایف طاعات و عبادات
و یا مراد بقانتین عشیره او بوده باشند که از اهل صلاح و طاعت بودند یعنی مریم از ایشان متولد شده چه او از اعقاب هرونست که برادر
موسی بود و مریم از جماعتی بود که بصفت صلاحیت و شیمه تقوی و طاعت آراسته بودند چنانکه از پیغمبر صم مرویست که از مردمان بسیاری بکمال
رسیدند و از زنان کامل نشدند مگر چهار زن آسیه بنت مزاحم زن فرعون و مریم بنت عمران و خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد صلی الله علیه و آله
از معالم نقلست که حق تعم درین تمثیل امر فرموده بحفصه و عایشه که شما مانند زن لوط و زن نوح مباشید در معصیت و خیانت و مانند زن
فرعون و مریم باشید در اطاعت و صلاحیت سورة الملك وهي ثلثون اية ابی بن کعب از رسول خدا صم روایت کرده که سوره ایست در
کتاب خدا که سی آیه بیش نیست در روز قیامت شفاعت قاری خود کند و او را برهاند و به بهشت در آورد و آن سوره تبارک است و از
ابن مسعود روایتست که چون میت را در قبر نهند و فرشتگان عذاب از پایین قبر بیرون آیند فرشتهای رحمت بایشان گویند که شما را
برین مرد هیچ راهی نیست که او بر تلاوت سوره الملك مداومت نموده و چون بر سر میت آیند زبان وی بسخن در آید که شما را برین شخص
دستی نیست که بمن قراءت سوره الملك کرده بعد از آن گفت این سوره در توریة نیز سوره الملك نام دارد هر که آنرا در شب قراءت کند خیر
بسیار ... مان عزیز و شیرین گردد و در نظر ایشان موقر و مکرم باشد و از امیر المؤمنین عم روایتست که هر که این سوره بخواند روز قیامت
بر بالای بالهای فرشتگان ایستاده باشد و نیکوئی روی او مانند روی پیغمبر یوسف باشد سید حرفی از ابی جعفر عم روایت کرده که سوره الملك سوره
المانعه است زیرا که مانع عذاب قبر است و در توریة بسوره الملك مسمی شده هر که در شب قراءت کند با برکت گردد و خوشحال شود و او را از
غافلان ننویسند و من این سوره را بعد از نماز خفتن میخوانم و بتحقیق که هر که قراءت این سوره کند در شب یا در روز چون او را در قبر نهند و منکر و نکیر
از پایین قبر براو ظاهر شوند پایهای او ناطق شوند و گویند بایشان که شما را بر ما راهی نیست زیرا که این بنده بر ما می ایستاد و سوره الملك را
میخواند در هر شب و هر روز و چون از جوف او آیند بسخن در آید که شما را برین بنده گرفتی نیست زیرا که مرا مکان سوره الملك ساخته بود و چون نزد
زبان او آیند گوید که شما را برین بنده راهی نیست زیرا که بمن قراءت سوره الملك میکرد و ابو بصیر از ابو ... روایت کرده که هر که سوره الملك بخواند

الجزو التاسع والعشرون

بعد از فریضهٔ مکتوبه پیش از آنکه خواب کند همیشه در حفظ خدا باشد تا صبح و روز قیامت در امان خدا باشد تا بهشت در آید بدانکه چون ختم سورهٔ
التحریم نمود بانکه مثوبت و مزیت مرتب نزد حضرت عزت متفرعست بر طاعت و تقوی و صلاحیت نه بر غیر آن و اصل طاعت معرفت و تصدیق به آلهٔ
رب العزت افتتاح این سوره کرد بدلایل معرفت و آیات ربوبیت و فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم
تبارک بزرگوار و متعالیست از صفات مخلوقات در ذات و صفات یا ثابتست و بر دوام یا کثیر البرکات الذی بیده الملک آنکه بدست قدرت
اوست پادشاهی و تصرف در جمیع امور ملکی و همه آن در قبضهٔ اقتدار اویست وهو علی کل شیء قدیر و او بر همه چیز که اراده کند تواناست چه
همه ممکنات در تحت قدرت اوست الذی خلق الموت والحیوة آن خدائی که آفرید مرگ را و زندگانی را مراد موت آدمیانست در دنیا و حیات ایشان
در عقبی یا موت نطفه است و حیات بایلاج روح در آن کقوله وکنتم امواتا فاحیاکم و گویند مراد موتیست که بعد از حیاتست و بنابراین تقدیم آن بر حیات
بجهت آنست که بعهد اویست مانند تقدیم بنات بر بنین در قول او که یهب لمن یشاء اناثا و یهب لمن یشاء الذکور و یا بجهت آنکه اکثر از آن میترسند و
تهیهٔ زاد و اسباب آخرت میشتابند چه هرگاه موت نصب العین است و مدعی است بعملی که وسیلهٔ زاد آخرتست و در کشاف آورده که حیات آنچیزیست
که بوجود آن احساس محسوسات صحیح باشد یا موجب آنکه شیء بجهت آن متصف شود بصفت علم و قدرت و موت عدم آنست و از ابن عباس مرویست
که حق تعالی موت را بر صورت کبش املح آفرید یعنی گوسفند سیاه و سفید و بر هیچ نگذرد و بوی او به هیچ چیز نرسد الا که زنده شود حاصل که حق تعالی ایجاد
موت و حیات کرد لیبلوکم تا بیازماید شما را یعنی با شما معاملهٔ آزمایندگان کند تا ظاهر شود در دار تکلیف ایکم احسن عملا کدام از شما نکوتر
از روی کردار یعنی اخلاص کدام بیشتر است و صواب تر چه اگر خالص غیر صواب باشد مقبول نخواهد بود و مراد از خالص آنست که محض قربت باشد
و از صواب آنکه بر وفق سنت مطهر باشد و قتاده گفته که از رسول صلعم پرسیدند که معنی احسن عملا چیست فرمود یعنی کدام از شما نیکوتر است از روی
عقل و تفکر در فایدهٔ خلق موت و حیوة و بعد از آن فرمود که تمامتر شما در عقل سخت ترسناکتر است از حضرت باری و نیکوتر شما است از
روی فضل نظر و فکر در آنچه خدای بآن امر فرموده و از آن نهی کرده اگرچه کمتر باشد در طاعات مطوعه و عبادات مندوبه خلاصهٔ معنی آنست که
خدای تعالی حیات را بشما عطا فرمود تا بآن قادر شوید بر کسب عمل صالح و موت را بر شما مسلط ساخت تا داعی شود باختیار عمل حسن از قبیح و در ورای
آن بعث و جزاست وهو العزیز و اوست غالب در انتقام کشیدن از عاصیان پس هیچکس باساءت عمل او را عاجز نتواند ساخت الغفور
آمرزنده مر کسی را که توبه کند از بدی یا بدون توبه از روی تفضل و احسان الذی خلق سبع سموات طباقا آن خدائی که بیافرید هفت آسمان را مطابق
یکدیگر یکی بالای دیگری الاخبار روایت کرده که طبقهٔ اولی یعنی آسمان دنیا موجیست دوم مرمریست سفید سیم آهن است چهارم روی

سم

من تفاوت

پنجم نقره است و ششم زر است و هفتم یاقوت تا عرش هفت حجابست میان هر حجابی صحرائیست با نهایت از نور که نهایت آنها را خدای تعالی داند و نام فرشته
که موکل است بر آن حجاب قیطاطروس است و بعد از ذکر خلق سموات بیان استحکام و استقامت آنها میکند بقوله ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت نمی بینی تو
ای بیننده در آفریدن خدا مر آسمانها را هیچ اختلافی و خللی و اعوجاجی و عدم تناسبی بلکه همه آسمانها مستقیم و راستند و مناسب و ملایم یکدیگر و همه در کمال
استحکام و انتظام مساوی هم بر وفق حکمت و مصلحت و نزد بعضی مراد بخلق جمیع مخلوقاتند و عدم تفاوت آنها در احکام و اتقانست نه در صورت
و هیئات چه صورت و هیئات آنها مختلفند و ذکر رحمن در موضع ضمیر تنبیه است بر آنکه ایجاد جمیع اشیا فرموده برحمت و تفضل خود بر مخلوقات
و خطاب مذکور راجع است برسول یا بهر مخاطبی یعنی ای بیننده تو آسمانها را دیده و بآن نظر کرده و هیچ نقصی و خللی از آن نیافته فارجع البصر
پس یکبار دیگر بگردان چشم خود را بجانب آن هل تری من فطور آیا می بینی بمعاینه هیچ شکافی و خللی و عدم تناسبی خلاصهٔ معنی آنست که اگر
شبهه داری بآنچه بآن اخبار کرده شدی از عدم تفاوت خلق سموات پس نظر کن در آن و بمعاینه ببین ثم ارجع البصر پس باز گردان دیده را
یعنی برجعت اول اکتفا مکن بلکه دیگر باره باز گردان چشم را کرتین دو بار باز گردانیدنی و رجعتی بعد از رجعتی مراد تکریر و تکثیر است یعنی اگر
بیکبار نگریستن معلوم نکردی عدم تفاوت آنرا پس متعاقب یکدیگر تکرار نگریستن کن و پیوسته در طلب آن نگاه کن و چون بسیار نظر کنی و مکرر
سازی نگریستن باز آید ینقلب الیک البصر باز گردد بسوی تو چشم خاسئا در حالتی که دور رانده شده از یافتن آنچه مطلوب تست از
دیدن عیب و خلل در آن وهو حسیر و او مانده باشد از دیدن بسبب طول معاودت و کثرت مراجعت مراد آنست که هرچند چشم
نگاه خواهد کرد هیچ نقصی و عیبی در آن نخواهد یافت تا کلال پیدا کند و باز ماند ولقد زینا السماء الدنیا و بتحقیق که ما بیاراستیم بزینت
آسمان نزدیکتر را یعنی آسمانی که اقرب است بزمین آرایش دادیم بمصابیح بچراغها یعنی ستارگان که بمثابهٔ چراغ درخشانند در شب و این کلام
نافی آن نمی شود که بعضی کواکب در آسمانهای دیگر باشند که بر بالای آسمان دنیااند زیرا که تزیین باظهار آنهاست و آسمان دنیا مانع آن نیست
وجعلناها و گردانیدیم ستارگان را رجوما للشیاطین رانندگان مردیوان را هر وقتی که بجهت استماع کلمات ملئکه قصد آسمان کنند
و خواهند که دزدیده گوش بسخن ایشان دارند باین وجه که شعلهٔ آتش از آن کوکب جدا گردد و اصل کوکب بجای خود باشد چه کواکب مرکوزند
در سموات و از آن زایل نمیشوند مگر نزد وقوع قیامت پس آن شعله در شیاطین رسد و همه را بسوزد و در کشاف آورده که حق تعالی ستارگان را برای
سه چیز خلق کرده زینت آسمان و رجم دیوان و سبب اهتدای خلقان در سیر دریا و بیابان پس هر که غیر این سه چیز را تفسیر و بیان نماید مانند اهل تنجیم
اظهار چیزی کرده باشد که هیچ علمی بآن نداشته واعتدنا لهم و آماده ساخته ایم برای شیاطین جن و انس بعد از سوختن ایشان در دنیا یا بعد از

ضلالت و اضلال ایشان بتنجیم عَذَابَ السَّعِيرِ عذاب آتش سوزان در آخرت و چون کفار اتباع شیاطین اند و پیرو امر ایشان از جهت ضلال و اضلال بعد از وعید شیاطین وعید ایشان نیز میفرماید بقوله وَلِلَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ و مر آنانرا است که کافر شدند به پروردگار خود بسبب عَذَابُ جَهَنَّمَ عذاب دوزخ و بد جای بازگشتن است دوزخ مر کفار را چه آن متضمن ضرر ایشانست که ما فوق آن متصور نیست و نباشد

وبئس المصیر

إِذَا أُلْقُوا فِيهَا چون درافکنده شوند کفار در جهنم مانند انداختن هیزم در آتش سَمِعُوا لَهَا شَهِيقًا بشنوند مر دوزخ را بانگی مانند آواز دراز گوش که انکر اصواتست یعنی کفار را چون بدوزخ اندازند دوزخ بصوت منکر قطیع بفریاد آید وَهِيَ تَفُورُ در حالتی که میجوشد و ایشان را بر می آورد و فرو میبرد مانند گوشت در دیگ جوشان تَكَادُ تَمَيَّزُ مِنَ الْغَيْظِ نزدیک باشد که متفرق و پاره پاره شود دوزخ از خشم کافران چنانکه گویند فلان از شدت غیظ میجوشد و بر وجهی از غیظ پر شده که نزدیکست از هم بگسلد مراد شدت التهاب دست بر کفار این تمثیل شهیق برای اشتعال دوزخ است بر ایشان و میتواند بود که مراد فریاد جمعی باشد که پیش از ایشان در آن انداخته شده باشند یا آنکه آواز لهیب نفس خود را شنوند کقوله تعالی لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ و لفظ تمیز کنایه است از افراط غیظ و غضب دوزخ بر کافران و محتملست که مراد غیظ زبانیه باشد كُلَّمَا أُلْقِيَ فِيهَا فَوْجٌ هرگاه که انداخته شوند در دوزخ گروهی از اهل کفر و شرک سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا سوال کنند ایشانرا خازنان دوزخ یعنی مالک و اعوان او از زبانیه که ای مشرکان أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ آیا نیامد شما را بیم کننده یعنی پیغمبری بشما مبعوث نشد که شما را بخدای خواند و از این عذاب بترساند قَالُوا بَلَى گویند کافران در جواب ایشان آری قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ بتحقیق که آمد بما پیغمبران بیم کننده فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا پس تکذیب کردیم قول ایشانرا و گفتیم با ایشان مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ که فرو نفرستاده است خدای هیچ چیز از آنچه شما میگوئید از وعد و وعید و امر و نهی و دیگر گفتیم إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ نیستید شما در دعوی خود مگر در گمراهی بزرگ که با وجود بشریت این دعوی میکنید یعنی در تکذیب ایشان افراط نمودیم تا آنکه نفی انزال کتب و ارسال رسل کردیم و مبالغه نمودیم در نسبت دادن ایشان بضلالت وَقَالُوا و گویند کافران با خزنه بر وجه تاسف و حسرت که لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ اگر میبودیم که می شنیدیم سخن پیغمبران او با ایشان عناد و جدال نمیکردیم و اعتمادی نمودیم بر آنچه ظاهر بود از صدق ایشان بمعجزات باهره أَوْ نَعْقِلُ یا تعقل میکردیم در معنی کلام ایشان و تفکری نمودیم در انوار حکمت که از افعال و اقوال ایشان معاینه میکردیم مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ نمیبودیم در زمره یاران دوزخ زبده سخن آنست که اگر سماع انذار میکردیم یا تعقل و تفکر در آن می نمودیم بعذاب دوزخ گرفتار نمیشدیم فَاعْتَرَفُوا بِذَنْبِهِمْ پس اعتراف کنند بگناهان خود که آن کفر و تکذیب رسل است و وقتی که آن اعتراف فایده با ایشان ندهد

عشر

فَسُحْقًا پس دور گرداند خدای رحمت خود را دور گردانیدنی لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ مر یاران آتش سوزان را سعید بن جبیر گفته که سحق نام وادی است

در دوزخ

در دوزخ و بعد از ذکر وعید در بیان وعد میفرماید که إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بدرستی که آنانکه می ترسند از عذاب پروردگار خود با اجتناب از معصیت و ارتکاب طاعت بِالْغَيْبِ در حالتی که آن عذاب ملتبس است بغیب یعنی از ایشان غایبست و معاین ایشان نیست یا آنکه یا در غایبانه مردمان از عذاب خدای ترسانند و مرتکب قبایح نمیشوند و ترک واجب نمیکنند یا آنکه آثار خوف از خلق پوشیده میدارند و در خلوت بگریه و زاری مشغول میشوند تا از ریا دور باشند و باخلاص مقرون و در عین المعانی آورده که مراد از غیب دل است که پوشیده است از مردمان و هویدا از نزد دانای آشکار و نهان یعنی کسانی که بدل ترسانند لَهُمْ مَغْفِرَةٌ مر ایشانراست آمرزش گناهان وَأَجْرٌ كَبِيرٌ و مزد بزرگ که لذت عظیم این جهان در مقابل آن نهایت حقارت داشته باشد مراد نعیم جنانست و روضه رضوان و گفته اند که اجر کبیر ایمنی است از شداید و مکاره یعنی مزد ترسندگان ایمنی است از هر چه می ترسند آورده اند که کفار قریش بسهولت عیش مغرور و مسرور گشته در باب حضرت رسالت سخنان گفتندی و چون جبرئیل نوبت بنوبت قرآن پرده از روی گفتار ایشان بر داشته بود با یکدیگر تدبیر کردند و رای ایشان بر آن قرار گرفت که آنچه درباره محمد میگفتند آهسته گویند تا خدای او نشنود و رسول خود را از آن آگاه نگرداند آیه آمد که وَأَسِرُّوا قَوْلَكُمْ و پنهان سازید گفتار خود را درباره پیغمبر صلعم أَوِ اجْهَرُوا بِهِ یا آشکارا گویید آن یعنی نزد خدای هر دو یکسانست إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ بدرستی که آن داناست بآنچه در سینهاست قبل از آنکه بر زبان گذرد پس کسی که بر خاطر واقف است اگر تو بر سخنی سر کشید و اگر جهر نزد او پوشیده نخواهد بود أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ آیا نداند آنچه در سینهاست آنکس که آفریده است مر سینها را یا آیا عالم نباشد بسرایر بندگان آنکه ایشانرا آفریده وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ و حال آنکه باریک بین و نیک داناست و آگاه بظواهر و بواطن و حقایق و دقایق مکونات از مسیب نقل است که مردی شبها در میان اشجار میرفت بادی سخت بر آمد و از درختی برگ بسیار فرو ریخت در خاطر او گذشت که آیا خدای داند که چند برگ از این درخت افتاد هاتفی آواز داد که الا یعلم من خلق و هو اللطیف الخبیر هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اوست آنکسی که گردانیده است برای شما الْأَرْضَ ذَلُولًا زمین را رام و فرمانبردار تا بهر وجه که میخواهید در آن میروید و می نشینید و زراعت و عمارت میکنید و غیر آن فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا پس بروید در دوشهای زمین یعنی جوانب و اطراف مرتفعه آن و این مثلی است برای فرط تذلل و نهایت ذلت آن پس هرگاه که حق تعالی زمین را بر وجهی ذلیل و رام کرده باشد که در مناکب آن توان رفت که عبارتست از اماکن صعبه آن پس هیچ موضع دیگر از آن غیر متذلل نخواهد بود و نزد ابن عباس و قتاده مناکب ارض بمعنی جبالست چه منکب هر شی ارفع آنست یعنی آسان گردانید سیر کردن شما را در کوهها و چون سلوک در جبال شما را ممکن باشد پس دیگر آن ابلغ خواهد بود وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ و بخورید از روزی خدا که بر شما مقرر فرموده یعنی از آنچه بیرون رویانیده شده از زروع و اشجار و سایر نباتات وَإِلَيْهِ النُّشُورُ و بسوی اوست بر انگیختن شما از قبور یعنی بعث شما در قیامت بسوی حکم اوست

خمس

پیش کنید که کنارهای مشی و اکل را و مگذارید تا مستوجب سخط او نشوید بدانکه مشی اگر از برای طاعت مفروضه باشد مندوبه است پس امر برای ندب است و وجوب و اگر برای حاجت باشد مانند سیر برای طلب منافع دنیویه و همچنین است اکل و بعد از تعداد نعمت در تهدید کفار میفرماید که ءَأَمِنتُم مَّن فِي السَّمَاءِ آیا ایمن شده‌اید ای کافران از آنکس که در آسمانست یعنی حق تعالی چنانکه زعم شما است یا از خدائی که ملکوت او در آسمانست چه آن مسکن ملائکه و عرش و کرسی و لوح محفوظ و مبدء نزول کتب و قضایا و اوامر و نواهی و یا از ملک موکل بر عذاب شما که جبرئیلست یا از سایر ملائکه که مدبر عالمند بروز تقدیر میفرماید که آیا ایمن شده‌اید از آنکس که در آسمانست أَن يَخْسِفَ بِكُمُ الْأَرْضَ آنکه فرو برد شما را در زمین فَإِذَا هِيَ تَمُورُ پس آنگاه زمین متزلزل گردد و پیوسته اضطراب کند تا شما را بزیر تر افکند مانند قارون که زمین او را بزیر می‌افکند تا قیامت یا در وقت اراده خسف یعنی متحرک و شکافته شده شما را فرو برد أَمْ أَمِنتُم مَّن فِي السَّمَاءِ یا آیا ایمن شده‌اید از خدائی که در آسمانست بزعم شما یا عرش و ملکوت و قضا و امر او در آسمانست یا جبرئیل یا سایر ملائکه أَن يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا آنکه فرو فرستد بر شما بادی که با سنگ ریزه‌ها باشد چنانکه بر قوم لوط فرستاده شد فَسَتَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانید یعنی بعد از مشاهده این عذاب دانا شوید که كَيْفَ نَذِيرِ چگونه است بیم کردن من و آن دانستن شما را سود ندارد و بعد از آن بجهت تسلی خاطر عاطر پیغمبر ص بر تکذیب کفار قریش مر او را و تهدید ایشان میفرماید که وَلَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ و بدرستی که تکذیب کردند رسول خود را آنانکه بودند پیش از کفار این زمان یعنی مکذبان امم ماضیه و بشامت تکذیب هلاک شدند فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ پس چگونه بود بر ایشان عقوبت من که با نکارت و قطاعت است بعد از آن تنبیه میفرماید بر قدرت خود بر خسف و ارسال حجاره أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ آیا نمی‌نگرند بسوی مرغان که بر زبر سر ایشانند یعنی معلق بر هوا صَافَّاتٍ در حالتی که صفها بر کشیده‌اند یعنی بالهای خود را گسترانیده‌اند در هوا از طیران وَيَقْبِضْنَ و فراهم میگیرند بالهای خود را وقتی که بر پهلوی خود میزنند مَا يُمْسِكُهُنَّ باز نمیدارد ایشان را بر خلاف طبع یا در حین بسط و قبض اجنحه ایشان را از سقوط نگه نمیدارد إِلَّا الرَّحْمَٰنُ مگر خدای بزرگ بخشایش که بقدرت کامله خود هر یک از انواع طیور را هیکلی و هیأتی و طبیعتی خاص داده و اسباب طیران و جولان ایشان در هوا مهیا ساخته إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ و بدرستی که خدای بهمه چیز بینا و داناست بآنکه خلق غرایب نماید و تدبیر عجایب فرماید أَمَّنْ آیا کیست که اشاره توان کرد باو که هَٰذَا الَّذِي این آنکسی است که از روی حمایت هُوَ جُندٌ لَّكُمْ او لشکر شماست یعنی مددکار شما چون لشکر که پادشاه را نگاه میدارند يَنصُرُكُم مِّن دُونِ الرَّحْمَٰنِ که یاری دهد شما را بجز از خدا از عذاب و خشم وی إِنِ الْكَافِرُونَ إِلَّا فِي غُرُورٍ نیستند ناگرویدگان مگر در فریب شیطان که میگوید بایشان که عذاب بایشان نازل نخواهد شد مراد آنست که آیا مر شما راست بجز از خدای کسی که نصرت شما دهد از نزول عذاب بر شما أَمَّنْ یا کیست که مشار الیه شود بآنکه هَٰذَا الَّذِي

...ست که بمحض عنایت يَرْزُقُكُمْ روزی میدهد شما را إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُ اگر باز گیرد خدا روزی خود را از شما بامساک باران یا باطل ... بحصول رزق او وسیله‌اند یعنی اگر خدا وظیفه روزی را از شما باز گیرد کیست آنکه روزی را بشما تواند داد و کفار میدانند که خالق و رازق او است ... ایشان نه از جهل است بَل لَّجُّوا فِي عُتُوٍّ بلکه لجاج و ستیزه کردند و بسیار فرو رفتند در عناد و سرکشی وَنُفُورٍ و نفرت از حق و میل که ... بجهت تنفر طبع ایشان از آن بعد از آن از برای مؤمنان و کافران ایراد مثل میکند که أَفَمَن يَمْشِي مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِ آیا کسی که میرود در حالتی که فرو افتاده است بر روی خود یعنی نگونسار میرود و بآن جهت در وقت رفتن پس و پیش و راست و چپ خود نمی‌بیند و بهر ساعتی ... می‌آید و بروی می‌افتد أَهْدَىٰ راه یافته‌تر است و بمطلوب رسیده‌تر أَمَّن يَمْشِي سَوِيًّا یا آنکسی که میرود در حالتی که راست ایستاده است جوانب خود را مشاهده میکند و بجهت آن سالم است از سر در آمدن و بروی در افتادن و واقع است عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ بر راهی است که ... او است بمقصد و مقصود حاصل کی این مثلی است برای کافر گمراه که در سنگلاخ ضلالت افتاده و در بیابان غوایت حیران و سرگردان ... نمیداند که حق است یا مبطل و چشم نمی‌گشاید که پس و پیش و راست و چپ خود را ملاحظه کرده طریق مستقیم را بجوید و در آن سلوک نماید و ... راه یافته که بر طریق حق از روی بصیرت سلوک میکند قتاده گفته که آنکس که بروی در افتاده در راه میرود کسی است که در قیامت چون محشور شود ... بر در افتد و آنکس که راست ایستاده در راه میرود کسی است که چون برق خاطف از صراط گذشته به بهشت رود قُلْ خطاب بحضرت است محمد اگر کفار جواب ندهند و نگویند که رازق و نام خداست بگو بایشان که هُوَ الَّذِي آن نام و رازق شما آنکسیست که بقدرت کامله خود ... شما را از عدم بوجود آورد وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ و پیدا کرد یعنی پیدا کرد برای شما شنوائی را تا سخنان بشنوید و آن بپذیرید وَالْأَبْصَارَ ... ل قدرت و بدایع فطرت مشاهده کنید وَالْأَفْئِدَةَ و دلها را تا در معانی کلمات الهی و دقایق مصنوعات پادشاهی تفکر نمائید و ... بر خیزید و با وجود اینکه این الطاف و اعطاف دال بر آنند قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ اندک شکر میگوئید مر این نعمتها را قُلْ هُوَ بگو ای محمد ص ... شماست الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ آنکسیست که بار داشت شما را در زمین و هر یکی را در آن منزلی و کاری تعیین فرمود تا تعبد کنید و اطاعت وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ و بسوی او نه غیر او باز گردیده خواهید شد و جزای کردار خواهید یافت وَيَقُولُونَ و میگویند مشرکان به پیغمبر و یاران او از روی استهزای آن مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ کی باشد این وعده خسف و ارسال حاصب و یا وعده حشر و یافتن جزا در قیامت إِن كُنتُم صَادِقِينَ اگر هستید راستگویان درین وعده قُلْ إِنَّمَا الْعِلْمُ بگو ای محمد ص در جواب ایشان که جز این نیست که دانستن وقت عذاب در دنیا یا علم قیامت و روز جزا عِندَ اللَّهِ نزدیک خداست و غیر او بر آن مطلع نیست وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ و جز این نیست که من بیم کننده‌ام آشکارا

یعنی در علانیه شما را از عذاب و خیار و عقبی بیم میکنیم اما آمدن زمان آن ندانسته‌ایم و در آنچه از علم بوقوع ملکه ظن کافیست فلما رأوه زلفة
که بهشت وعده را یعنی موعود را که عذاب دنیاست از قتل و غیره و انواع عذاب … در حالتی که آن عذاب نزدیک
باشد یعنی عذاب موعود بر ایشان شود سیئت زشت کردانیده شود یعنی آن موعود زشت کرداند وجوه الذین کفروا
رویهای آنانکه کافر شده‌اند و نگرویده‌اند بوحدانیت خدا و صدق قول سید انبیا یعنی نزد آن حال اثر محنت …
بر چهرهای ایشان پدید آید وقیل و گفته شود یعنی مؤمنان بایشان گویند در روز بدر و نزد وقوع نکبت یا خزنه دوزخ
روز قیامت که هذا الذی کنتم به تدعون این آنست که بوده‌اید که آن طلب میکردید و تعجیل وقوع آن مینمودید
که ببیان آن … مستاصل خواهیم شد … خبر است که یکی از زهاد در اول شب این سوره را در نماز تلاوت میکرد چون باین آیه رسید مکرر میخواند تا
وقتی که مؤذن اذان صبح گفت و حاکم ابوالقاسم حسکانی باسناد صحیح از شریک نقل کرده که اعمش گفت که معنی آیه آنست که لما رأوا ما لعلی بن ابی طالب
عند الله من الزلفی سیئت وجوه الذین کفروا یعنی چون دیدند منکران ولایت قرب علی بن ابی طالب را از حق … رویهای ایشان … شد
از غایت حسد و از امام محمد باقر علیه السلام مرویست که معنی آنست که فلما رأوا مکان علی بن ابی طالب من النبی سیئت وجوه الذین کفروا
یعنی چون مشاهده کردند قرب و مکانت علی بن ابی طالب را از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تیره شد رویهای آنانی که مکذب فضل او بودند و …
کفار تمنای موت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و اصحاب او میکردند و آرزوی هلاک ایشان داشتند و میگفتند که نتربص به ریب المنون
… حق تعالی بحضرت او خطاب کرد که قل أرأیتم بگو ای محمد صلی الله علیه و آله آیا می‌بینید یعنی تأمل کنید در اینکه ان اهلکنی
ومن معی هلاک کند مرا خدای و آنان را که با منند از مؤمنان او رحمنا یا بخشد بر ما و اجل ما را در تأخیر افکند فمن یجیر
پس کیست آنکه زنهار دهد کافران را من عذاب الیم از عذاب دردناک که بسبب کفر مستحق آن شده‌اند یعنی مرگ شما را
و حیات ما مانع عذاب از شما نمیشود چه نجات دهنده شما از عذاب الهی جز ایمان و توحید نیست خواه ما زنده باشیم یا مرده پس تمنای مرگ ما کردن
شما را فایده نیست که بگوئید انتظار یکی ازین دو چیز میکشیم که عاقبت هر دو نهایت خوبیست یکی آنکه هلاک شویم همچنانکه تمنای شماست و بنعیم مقیم …
و دیگر مسعود شویم بنصرت و دولت اسلام همچنانکه تمنای ماست و شما چگونه و بچه وجه از عذاب اخروی که وقوع آن لابد است خلاصی خواهید یافت
و یا معنی آنست که اگر خدای ما را بموت هلاک کرداند پس که زنهار دهد شما را بعد از موت ما که ما دیان شماییم و مانع عذاب دنیوی و اخروی از …
و اگر خدای برحمت شامله خود ما را مهلت دهد و بر قتل شما غالب سازد پس کیست که شما را که مقتول نماید از عذاب اخروی … پناه دهد

٣١٣

… از ابن عباس منقولست که معنی آنست که اگر حق تعالی بسبب گناه ما را در آخرت عذاب کند پس کیست که شما را از عذاب اخروی که اول
… ماند و اگر رحم کند و بیامرزد ما را بسبب ایمان پس کیست که امان دهد شما را که ایمان ندارید قل هو الرحمن آمنا به بگو
… یعنی شما را از روی توبیخ آنکه من شما را بسوی او دعوت میکنیم خدای بخشنده است که نعیم او بجمیع خلایق رسیده گرویده‌ایم باو بجهت آنکه علم بوحدانیت
او داریم وعلیه توکلنا و بر او نه غیر او توکل کرده‌ایم و اعتماد نموده و همه کار خود را باو واگذاشته فستعلمون
… یعنی بعد از مشاهده عذاب خواهید دانست که در نفس الامر من هو فی ضلال مبین کیست از ما و شما آنکه او در گمراهی هویداست
قل أرأیتم بگو … که آیا می‌بینید … ان اصبح ماؤکم غورا اگر بگردد آب شما یعنی آب چاه زمزم و آب بئر میمون که
… مشرب شماست فرو رفته بزمین چنانکه دست و دلو بدان نرسد فمن یأتیکم بماء معین پس کیست آنکه بیارد برای شما آبی ظاهر چنانکه شما
… ببینید و بعضی مراد مطلق آب است ابن عباس فرموده که معین بمعنی جاریست یعنی کیست که از برای شما آب جاری بیاورد …
… غیر او … اصنام تا آب شما را برقرار دارد و در آثار آمده که بعد از تلاوت این آیه باید گفت که الله رب العالمین یعنی خدای که
پروردگار عالمیانست آب فرو رفته را ظاهر کرداند یا جاری سازد و در بعضی تفاسیر مذکورست که زندیقی شنید که معلمی شاگرد خود را تلقین میکرد
که فمن یأتیکم بماء معین و جواب داد بالفؤوس والمعاول یعنی به تبرها و تیشها آب را باز آرند … و معاول … با قوت
و تیشهای آهنین آب را ظاهر سازند شبانه نابینا شد و هاتفی آواز داد که اینک چشمه چشم تو غائب شده بگو تا بمعاول و فاسی باز آرند و گویند که این کس محمد زکریا طبیب بود

سورة القلم اثنان و خمسون آیة

ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که هر که سوره نون والقلم بخواند حق تعالی ثواب
آنانی که احسن الاخلاقند باو کرامت فرماید و از چشمان بد در امان باشد و از ابو عبدالله علیه السلام روایتست که هر که سوره نون والقلم تلاوت کند در فریضه
یا نوافل تا زنده باشد حق تعالی او را از آفات نگهدارد و چون حق تعالی ختم سورة الملک نموده به ذکر تکذیب کفار و بیان وعید ایشان افتتاح این سوره نیز بمثل آن کرده

بسم الله الرحمن الرحیم

ن بنزد بعضی این حرف مفتاح اسم نور و ناصر است و اشاره بکلمه کن است و نزد بعضی دیگر اسم سوره است یعنی این سوره نون است و در حدیث مرفوع
بحضرت رسالت … ثابت شده که نون لوحیست از نور و نزد جمعی دیگر قسم است بحضرت عزت انبیا و مؤمنان را و اشهر آنست که نون ماهیست
و مراد آن جنس است و تخصیص آن بذکر بجهت آنست که آن از آیات غریبه او سبحانه است چه در آب ایجاد آن فرموده و هرگاه از آب
مفارقت میکند هلاک میشود برخلاف حیوانات دیگر که چون در آب می‌افتند میمیرند ابن عباس و مجاهد و سدی گفته‌اند که مراد ماهی است

که زمین بر پشت اوست و از ابو حوت گویند و بروایت دیگر لیوثا و از امیر المؤمنین ع مرویست که نام او بلهوت ... و چه تو بودی حق تع
او را از هم بشکافت و هفت طبق کرد و فرشته را خلق کرد و دستها از مشرق تا مغرب بکشید و این هفت زمین را بر دوش کشید و برای قرار وی گاوی
از فردوس بفرستاد که او را چهل هزار قوایم است تا آن فرشته قدم بر کوهان او نهاد و چون قدمش بر بالای کوهان متزلزل بود یاقوتی بیافرید که از فرق
و طول و عرض آن پانصد ساله راهست و آنرا بر بالای کوهان گاو نهاد و آن فرشته قدم بران یاقوت گذاشته و قرار گرفت و برای قرار گاه قوایم گاو
سنگی سبز آفرید که کثافت آن بمقدار کثافت هفت آسمان و زمین بود و این سنگیست که لقمان پسر خود را گفت یا بنی انها ان تک مثقال حبة من خردل
فتکن فی صخرة و بعد از ان برای قرار گاه آن صخره نون را آفرید و آن سنگ را بر پشت وی نهاد و باقی اعضایش چیزی بر بالای آن نیست کف احشم
بر آتش و آب بر باد و باد بقدرت خدای تع ایستاده است حتی قد ... از کعب الاحبار مرویست که آن ماهی بوسوسه ابلیس خواست که بجنبد و آنچه بر پشت
اوست بیندازد حق تع جانوری بیافرید تا در بینی وی رفت ماهی بنالید فرمان رسید که بیرون آمد و در برابر او بایستاد تا اگر عزیمت حرکت کند
بدماغ وی رود ماهی از خوف او ساکن شد و عکرمه بروایت دیگر از ابن عباس نقل کرده که مقصود از حروف مقطعه که الر و حم و ن بنون ... الرحمن است
و از حسن و قتاده و ضحاک نقلست که مراد بنون دواتست و از امام محمد باقر ع روایتست که حضرت پیغمبر ص فرمود که نون نهریست در بهشت
و حق تع امر کرد که کن مدادا فی الحال منجمد شد و آن از شیر سفید تر و از شهد شیرین تر است و بعد ازان بقلم امر فرمود که اکتب بنویس قلم هر چیز را که بود و هست
و خواهد بود تا روز قیامت بنوشت و ابو هریره از حضرت رسول ص روایت کرده که اول چیزی که حق تع بیافرید قلم بود پس بنظر هیبت در او نگاه کرد
شکافته شد و بعد ازان نون را که دواتست بیافرید و قلم از ان دوات نوشت هر چیزی که تا قیامت حادث شود و اصح اقوال آنست که نون اسم دواتست
و معنی آنست که قسم بدوات و القلم و قلم اعلا که از نور است و طول آن ما بین آسمان و زمین است و بآن لوح محفوظ مکتوب شد و یا آنکه اسم جنس است
یعنی هر قلمی که بآن کتابت کنند و فواید آن در مصالح دنیا بر وجهیست که بوصف احاطه آن نمیتوان کرد و باین جهت که مقسم به واقع شده و از جمله
قلم است که جمیع کتب سماوی بآن نوشته شده و احکام شریعت نبوی بآن محفوظ گشته و از بعضی علما منقولست که بیان بسته و زبان بمرور زمان تهی گردد
و بیان بنان بر صفحه روزگار باقی ماند و نیز از ایشانست که نظام دین و دنیا بدو چیز است بشمشیر و قلم و شمشیر زیر دست قلم است و مؤید قول اول آ
حدیثی که از ابی جعفر ع نقل شده و نیز از ابو عباس روایتست که اول چیزی که حق تع از نور محمد ص آفرید قلم بود و بعد ازان لوح پس قلم بر لوح جاری شد و آنچه
خواهد بود تا قیامت بران مرقوم گشت و بعد ازان بخاری از آب بر آمد و از ان آسمان مخلوق شد پس ازان نون را بیافرید و زمین را بر پشت وی نهاد و هر گاه
نون می جنبید زمین بحرکت در می آمد پس کوهها را آفرید و میخهای زمین گردانید تا قرار گرفت پس این آیه تلاوت فرمود که ن والقلم وما یسطرون

دیگر

و دیگر بر کنند بآنچه حفظه می نویسند بقلم که بر بالای ... بر بندگان از اقوال و اعمال ایشان و گویند مراد جمیع نویسندگانند از انس و جن و ملک
آورده اند که ولید بن مغیره و ابو جهل و جمعی دیگر آنحضرت رسول ص نسبت دادندی و از سخنان نالایق و کلمات بی موقع بر زبان راندندی و بر سبیل استهزا
گفتندی که یا ایها الذی نزل علیه الذکر انک لمجنون آنحضرت بخلق عظیم خود سخنان ایشان را تحمل میفرمود و آتش غضب خود را بآب حلم فرو می نشاند حق تع فرمود
سوگند باین امور مذکوره که مشتمل بر فواید عظیمه اند که ما انت بنعمة ربک نیستی تو ای محمد در حالتی که منعم و مکرمی بنعمت پروردگار خود که نبوت
و حصافت و متانت عقل بمجنون دیوانه چنانکه سفاهت و حماقت در حق تو میگویند و می تواند بود که باء قسم باشد یعنی سوگند بنعمتی که پروردگار تو
که ترا کرامت فرموده از نبوت و کمال عقل و فهم که تو دیوانه نیستی و ان لک لاجرا و بدرستی که مر تراست مزد تو ابی بر کشیدن بار نبوت و تحمل
و مشقت بر جفای ... ابلاغ احکام حضرت عزت غیر ممنون که نه منت نهاده شده است یعنی حق تع بدون واسطه کسی که از او منت باید کشید
تو عطای کامل داده یا آنکه آن ثواب تفضل نیست تا مقرون بمنت باشد بلکه مزد عملست و تو بسبب عمل مستوجب آن شده و اجور اعمال
از تطرق منت محفوظ کند و نزد اکثر مفسرین ممنون بمعنی مقطوع است یعنی مزدی بردوام که هرگز انقطاع بآن راه نیابد از ابن عباس مرویست که هیچ
پیغمبری نیست مگر که او را مزد انکسی است که با وایمان آورده و بدین او در آمده بعد ازان در مدح حبیب خود میفرماید که و انک لعلی خلق عظیم
و بدرستی که تو بر خلقی عظیمی که مانند آن کسی دیگر را نیست چه از قوم خود تحمل میکنی آنچه کسی را قوت تحمل آن نیست و ابن عباس گوید که خلق عظیم دین اسلامست
که اعظم جمیع ادیانست یا مراد آداب قرآنیست که حق تع بوی ارزانی داشته سعید بن هشام از عایشه سؤال کرد خلق رسول ص گفت خلق آنحضرت
قرآن بود پس ده آیه که در اول قد افلح المؤمنون است تلاوت کرده گفت خلق پیغمبر ازین بیرون نبود بزرگی فرموده که هیچ خلقی بزرگتر از خلق محمدی نبود ص
چه او مشیت امور خود را از دست داده خود را بکلی با حق گذاشت و کاینات در نظر او حقیر نمود در شب معراج که همه اشیا بروی عرض کردند چشم
وی هیچ در نیامد که ما زاغ البصر و ما طغی و از بلا منحرف نشد و از عطا متصرف نگشت و او را هیچ مقصد و مقصودی جز حضرت معبود نبود و گویند
خلق عظیم آنحضرت از آن حیثیت است که مؤدب بآداب خدای تع بود در کریمه خذ العفو و امر بالعرف و اعرض عن الجاهلین و از اینجاست که آنحضرت
فرمود که پروردگار من مرا ادب آموخت و نیکو مرا بآداب تادیب کرد و گفته اند که خلق عظیم آنحضرت از آن بود که ظاهر آنحضرت نیکو با خلق معاشرت
میفرمود و باطنا با حق بود و گفته اند که خلق عظیم او مکارم اخلاق بود چنانکه فرمود من مبعوث شده ام تا خلقهای نیکو را تمام گردانم و ابن عباس فرمود
که خلق آنحضرت بمرتبه بود که روزی در مسجد نشسته بود و اصحاب بگرد مکاری در حوالی او ایستاده اعرابی از در مسجد در آمد شمشیری حمایل کرده و سواری در
دامن گفت یا محمد انک ساحر کذاب یاران خواستند که او را بکشند حضرت منع فرموده باعرابی گفت که ای برادر که را میخواهی گفت محمد ساحر کذاب را فرمود

محمد منم ولیکن نه ساحرم و نه کذاب بلکه رسول خدایم اعرابی گفت سوگند بلات که اگر نه بجهت وجاهت و جمال تو بودی من این شمشیر را
از خون تو سیراب میکردم و قسم بلات که بتو ایمان نیارم تا این سوسمار بتو ایمان آرد پس سوسمار را از آستین بدر آورد و آنجا بینداخت
رسول صم فرمود که ای سوسمار گفت لبیک یا رسول الله گفت من کیستم گفت تو فرستادهٔ خدائی در ساعت دل اعرابی بنور معرفت گشاده شد
و بصدق تمام گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله باین مسجد در آمدم در همه عالم هیچکس از من بتو دشمن تر نبود و لیکن
اکنون میروم هیچکس را از خود دوستر نمی یابم نسبت بتو اینست بیان آیهٔ وانک لعلی خلق عظیم و مرویست که آنحضرت روزی با یکی از صحابه در
صحرای مدینه میگردید دید که پیرزنی بر سر چاهی میخواهد آب بکشد و نمی تواند حضرت نزد وی رفت و فرمود ای عجوزه از برای تو آب کشم ان احسنتم
احسنتم لانفسکم حضرت بر سر چاه آمد و دلو را برکشید و مشک آنزن را پر کرد و بر دوش مبارک خود نهاد و عجوزه را گفت پیش این و راه خیمهٔ خود بمن بنمای
آن شخص که رفیق حضرت بود هر چند خواست که از وی بستاند قبول ننمود و گفت من اولیم بکشیدن بار امت و تحمل مشقت پس عجوزه پیش رفت و
حضرت از عقب او تا بدر خیمه رسید و آن مشک را بر زمین نهاد و برگشت عجوزه بخیمه رفت و فرزندان را گفت برخیزید و مشک را از در خیمه در آرید
گفتند ای مادر آن مشک را چگونه باینجا آوردی گفت جوانمردی شیرین سخن زیبا روی خوشخوی با من تلطف کرد و این مشک را برداشته باینجا آورد
گفتند کجا رفت گفت اینست که در راه میرود ایشان از عقب آنحضرت رفته وی را بشناختند و بدر خیمه دویده گفتند ای مادر این جوانمرد آنکسیست که
که بوی ایمان آورده و شب و روز مشتاق اوئی و پیوسته لاف محبت او میزنی عجوزه از خیمه بیرون دوید و فرزندان نیز از پی برآمدند و در دست و
پای حضرت افتادند و پیرزن بسیار بگریست و گفت یا رسول الله گستاخی کردم و ترا نشناختم و من چگونه از عهدهٔ این عذر بیرون آیم حضرت وی را
تسلی داده دعای خیر در حق او و فرزندانش کرد و ایشان را بلطف باز گردانید پس جبرئیل این آیه آورد که وانک لعلی خلق عظیم و از امام علی بن موسی الرضا ع
مرویست که پیغمبر صم فرمود بر شما باد که التزام نمائید بحسن خلق که نیکوخوی البته به بهشت رود و بر شما باد که از بدخلقی محترز شوید که بدخلق بلا شبهه بدوزخ
رود ابو دردا از آنحضرت نقل کرده که هیچ چیز در کفهٔ ترازوی اعمال گرانتر از خلق نیکو نیست و نیز فرموده که هر مؤمن بخوی نیکو درجه کسی دریابد که
همه شب نماز کند و همه روز روزه دارد و نیز فرموده که دوست ترین مردمان نزد خدای تعم آنانند که نیکوخوی تر باشند برای مردمان یعنی در نهایت
افتادگی و تواضع باشند و با مردم الفت گیرند و مردمان با ایشان الفت گیرند و دشمن ترین مردمان نزد خدای تعم آنانند که سخن چینی کنند و میان برادران
مؤمن جدائی افکنند و نیز از او منقولست که مالهای شما بهمه مردمان نمیرسد خوی نیکوی خود را بهمه ایشان برسانید و شبههٔ نیست که حسن خلق مثمر
غرس محبت است در قلوب مردمان و قلع عداوت از نهد و ارشان و ائمهٔ هدی صلوات الله علیهم بهمین حسن خلق اهل ضلال را هدایت میکردند چنانکه

آدینه

مرویست که حسان بن ثابت در زمان جاهلیت هجو حضرت رسالت صم گفته بود یکی از اصحاب خواست تا زبان او را قطع کند در راه بحضرت امیر المؤمنین ع
ملاقات کرد و کیفیت حال بموقف عرض رسانید آنحضرت حسان را از دست او بستد و خانه در بهشت بیکی از انهار و وجه و آنچه از زر گرفت
که بها حسان را بر آن زر درسخ کرد حسان چون این حلم و احسان بدید از سر اخلاص مسلمان شد و تا زنده بود مداح خاندان بود و در کشف الغمه آورده که
عایشه روایت کرده که خارجی شامی گفت روزی بمدینه رسیدم مردی را دیدم جامهای فاخر پوشیده و بر استری قیمتی سوار و آثار بزرگی در ناصیه او هویدا
و ظاهر و علامات بزرگی از جبین او باهر از اسم او پرسیدم گفتند حسن بن علی است چون دلم از بغض ایشان ممتلی بود پیش رفتم و گفتم تو پسر علی بن
ابی طالبی گفت آری زبان بگشادم و از ناگفتنی آنچه صورت بند گفتم وی آنها را می شنید و تبسم میفرمود چون آنچه خواستم گفتم فرمود که همانا در این شهر
غریبی گفتم آری گفت ما را منزلی هست شایستهٔ نزول مجاوران و لایق استراحت مسافران اگر با آنجا گذر کنی بمصالح حوایج تو قیام نمائیم و عذر خواهی
بتقدیم رسانیم و اگر حاجتی داری در انجاح آن کوشیم و از نقد و جنس آنچه خواهی بتو عطا کنیم من چون این حسن خلق از امام حسن دیدم از روی او خجل
و شرمسار شدم و از او عذر بی ادبی خواستم و بعد از آن چنان شدم که نزد من هیچکس دوستر از او نبود و نیز مرویست که یکی از خوارج امام حسن علیه السلام را
دشنام داد حضرت فرمود که ای مرد اگر آنچه در حق من گفتی راست است خدا مرا بیامرزد و اگر دروغ است خدا ترا بیامرزد آن مرد از آن خلق نیکو منفعل شد و از
قول نادم گشته محبت تمام باهل بیت پیدا کرد و مؤمن صادق الاعتقاد شد و معتقدی سلمان فارسی قدس سره را دشنام داد گفت اگر کفهٔ ترازوی من در روز قیامت
کم آید من از آن بدترم که تو گفتی و اگر راجح آید آنچه گفتی مرا زیان ندارد آن مرد معتقد بهمین سخن از فساد گذشت و بمقام خدمتکاری در آمد یکی از مشایخ کبار را با جاهلی
مناظره افتاد جاهل در اثنای مجادله گفت اگر تو مرا یک سخن درشت گوئی من ده جواب بدهم شیخ گفت اگر تو مرا ده دشنام بدهی من یک جواب نگویم حاضران از
کلام او تعجب نمودند و جاهل منفعل گشته زمین خدمت بوسید و بمقام معذرت و ملازمت در آمد بعد از مدح رسول صم بذکر خلق عظیم تهدید اهل عناد میکند بعذاب
الیم و میفرماید که فستبصر و یبصرون پس زود باشد که به بینی ای محمد و به بینند معاندان تو از اهل مکه یعنی وقتی که عذاب نازل شود معلوم گردد بایکم المفتون
که کدام از شما در فتنهٔ جنون افتاده است یعنی در حین وقوع عذاب ظاهر شود که تو یا مؤمنین دیوانگی تعلق گرفته یا بتو کفار ان ربک بدرستی که پروردگار تو
هو اعلم بمن ضل او داناتر است بکسی که گمراه شده عن سبیله از راه او که طریق مستقیم است و فی الحقیقه آنکس دیوانه است و هو اعلم بالمهتدین
و او داناتر بود براه یافتگان بکمال عقل که مؤمنانند یعنی داناتر بجزای فریقین و این کلام وعدهٔ مؤمنانست و وعید کافران صاحب طبرسی آورده که مهدی
بن نزار الحسینی باسانید معتبره از ضحاک نقل کرده که چون قریش دیدند مقدم داشتن پیغمبر صم علی بن ابی طالب ع را بر سایر اصحاب و اعظام و اکرام او بجای آوردن
زبان بمذمت علی گشودند و گفتند محمد بواسطهٔ محبت علی مفتون شده دیوانه گشته است حق تعم این سوره را فرستاد و سوگند خورد که ای محمد تو دیوانه نیستی بلکه باخلاق

حسنه بخلی و فریبی یعنی مودبی باداب قرانی و علو نیب معلوم شود که مفتون ایشانند یا تو و خدای آنها راست آنانکه گمراه شده اند از راه هدی یعنی
با آنان که در حق محمد و علی این سخنان کفتند و خدای داناتر است براه یافتگان یعنی علی بن ابی طالب ع و میر محمد بن شجاع روایت کند ... هر من
ابی لیلی از کعب بن عجره از عبد الله بن مسعود که کفتند ما در مجلس منور حضرت رسول ص حاضر بودیم که سایلی از ان سید پرسید و از حال علی بن ابی طالب سوال کرد
وار فضایل و رتبه او تفتیش نمود حضرت فرمود که علی بن ابی طالب اقدم شماست در اسلام و کسی در اسلام بر او سبقت نکرده و ایمان علی از ایمان شما دارو
برتر است و دانش او از همه بیشتر و علم او از علم شما افزونتر و عضب او از شما اشد و اقوی است علم او علم منست و معلم او منم و جواهر دانش و لآلی
یقین من در گنجینه دل او بامانت نهاده ام و امور مومنین مکفل و مفوض باوست و او خلیفه منست در میان اهل من و امین منست در
میان امتان من چون بعضی منافقان از حضرت رسول ص این نوع سخنان شنیدند در حق او کفتند که علی بن ابی طالب آنقدر محمد را فریفته ساخته است
که هیچ چیز در حق او فرو نکذاشته و امور امت را با او تفویض نمود و او را در مقام خود نصب کرد حق تعالی از برای تعظیم و تسکین خاطر مبارک آنحضرت
و تنزیه علی بن ابی طالب از آنچه منافقان در حق او توهم کردند آن آیه فرستاد و بعد از ان فرمود که فَلَا تُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ پس فرمان مبر ای محمد
تکذیب کنندکانرا یعنی مشرکان و منافقانرا که مکذب توحید و منکر نبوت و ولایتند وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ دوست میدارند اگر نرمی کنی با ایشان
و نهی نکنی ایشانرا از شرک و ضلالت فَيُدْهِنُونَ پس ایشان نیز نرمی کنند و بر دین تو طعنه نزنند یا دوست دارند که تو موافقت ایشان نمائی در
شرک یعنی پرستش آلهه ایشان کنی پس ایشان نیز زمانی پرستش خدای تو کنند وَلَا تُطِعْ كُلَّ حَلَّافٍ و فرمان برداری منمای هر سوکند خواری را
در دروغ بجهت قلت اعتنای او بدان مراد ولید بن مغیره است که بی باک بود در سوکند خوردن بدروغ و در است مَهِينٍ حقیر در رای و تدبیر یا
در حقت عقل و قلت تمیز یا کذاب که بجهت دروغ بسیار در نظر مردمان حقیر و خوار بود هَمَّازٍ بسیار عیب کننده مردمان و طعنه زننده بایشان
از حسن نقلست که ولید در پس مردمان هر دو کنج دهن خود را می پیچید و طعن و غمز ایشان میکرد مَشَّاءٍ بِنَمِيمٍ بسیار رونده بسخن چینی در میان مردمان یعنی
سخن این را نزد آن میبرد و سخن آنرا نزد این می آورد و بجهت این نزاع و فتنه در میان ایشان می انداخت مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ بسیار باز دارنده نیکویی
مراد مالست یعنی مال خود را از مردمان باز میداشت و بهیچکس از اهل استحقاق و غیر آن چیزی نمیداد و در نهایت بخل و امساک بود یا آنکه مردمانرا منع میکرد از عطای
نفقه او مستحقین و نمیکذاشت که خیر ایشان بکسی رسد یا منع کننده مردمان از ایمان که بهترین همه خیرهاست و کویند ولید مال بسیار داشت و او را ده پسر بود
بایشان میکفت که هر که از شما ایمان آورد من عطای خود را از او منع کنم و هیچ چیز باو ندهم مُعْتَدٍ در کذرنده از حد در ظلم یعنی ستمکار و جفاور کار أَثِيمٍ بسیار کناهکار
یا زناکار یا معتدی در فعل و اثیم در اعتقاد یا معتدی در ظلم کردن بغیر و اثیم در ستم نمودن بر خود عُتُلٍّ درشت کوی سخت روی جافی یا شدید الخصومه

یا متوطن در کوه عناد و از حسن نقلست که عتل بسیار خور و فراخ شکم را کویند که هر چه یابد بخورد از طعام و شراب و هیچ بمردم نرساند بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٍ
پس از این همه عیبها حرامزاده که پدر او معلوم نباشد و او را بزور بر خود بندند و زنیمه قطعه ایست از جلد بعیر که بعد از قطع بحال خود بکذارند و در زیر حلق او
آویخته باشد و لدالزنا را باین اعتبار زنیم کویند که منفصل است از نسب و متعلق بغیر اهل خود نقلست که ولید در میان قریش بزرک شده بود و او را
اصلی نبود مغیره او را بعد از هجده سال بر خود بست و به پسری خود کرفت و این صفت او را هیچکس نمیدانست تا این آیه نازل شد مرویست که چون
رسول ص این آیه را در انجمن قریش بر ولید خواند بعضی که میرسید در خود میدید مکر حرامزادکی را با خود کفت که من سید قریشم و پدرم مغیره مردی
معروفست و میدانم که محمد دروغ نکوید این چه معنی دارد پس غضبناک از مجلس برخاست و شمشیر کشیده بنزد مادر خود آمد و بتهدید بسیار از او اقرار
طلبید مادرش کفت که پدر تو از رجولیت بهره نداشت و او برادرزادکان بودند و چشم بر میراث او نهاده بودند مرا رشک آمد و غلام فلانرا
بر خود ترغیب کردم و تو فرزند ... تیت حسب خود را نهی میفرماید که فرمان مبر اینکس را که متصف بصفات مذکوره است أَنْ كَانَ
بجهت آنکه ... یعنی باید که کثرت مال و بنین او ترا بطاعت او ندارد إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا
چون خوانده ... قَالَ کوید که این افسانهای پیشینیانست و هیچ اصلی و اعتباری ندارد ملحض معنی آنست
که ولید بجهت ... رد آیات ما سَنَسِمُهُ زود باشد که نشان کنیم او را بداغ عَلَى الْخُرْطُومِ بر بینی که اشرف و اظهر اعضا است
این کنایه است از نهایت اذلال و اغوای او یعنی او را بروجهی خوار و رسوا سازیم در میان عالمیان که بر هیچکس پوشیده و پنهان نباشد همچنانکه وقوع داغ
بر بینی که موجب مذلت و خواریست و آنرا بهیچ وجه نتوان پوشید و نزد جماهیر معنی آنست که زود باشد که او را در قیامت بعلامتی زشت نشانه کنیم
که با آن سبب در میان کروه و فرقه ممتاز باشد همچنانکه بسبب فرط عداوت و کثرت بغض او به پیغمبر در میان اعدا ممتاز بود از ابن عباس مرویست که ...
... زخم شمشیر بود که در روز بدر بر بینی او آمد و اثر آن باقی ماند و تا زنده بود خجل و منفعل بود إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ بدرستی که ما آزمودیم اهل مکه را ببلای
قحط ... البعث و سبب آن بود که چون در جنک احد اکثر اهل اسلام را کشتند و حمزه را شهید کردند حضرت رسول ص بغایت دلتنک شد و تیر دعا
بر کمان اخلاص نهاده برایشان انداخت و کفت بار خدایا محکم کردان برایشان کرفتن رحمت خود را بقحط و غلا مانند قحط زمان یوسف علیه السلم
پس قحط و غلا ... اهل مکه اشتداد یافت که استخوانهای آدمیان و چهارپایان میخوردند پس حق تعالی اینجا میفرماید که ما بایشان معامله آزمایندکان
کردیم تا بر عالمیان ظاهر شود ... ایشان متنبه میشوند باین بلایا نه كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ همچنانکه آزمایش کردیم یاران باغ ضوان را إِذْ أَقْسَمُوا
وقتی که هم قسم شدند از ابن عباس مرویست که در دو فرسنکی صنعا از ولایت یمن مرد صالحی را باغی بود مشتمل بر درختان خرما و آنرا افراخ انزکی

ودر موضعی که گذر مترددین بود واقع شده بود و تا خرما بر درخت بودی رهگذریان را از آن منع نکردی و در روز میوه چیدن درویشان را خواندی
و بساطی در زیر درخت بیفکندی و هر میوه که داس و دست بآن رسیدی و یا باد از درخت بیفکندی و یا در چیدن بر اطراف بساط افتادی بدرویشان
دادی و ده یک از حاصل باغ بایشان قسمت نمودی چون آن مرد بمرد و بر او سه پسر بود آن باغ بمیراث بپسران رسید گفتند اگر ما چنان کنیم که پدر ما میکرد
معیشت بر ما تنگ شود پس در وقت ارتفاع میوه درویشان بنا بر عادتی که داشتند بیامدند ایشان گفتند هنوز وقت بریدن میوه نیست پس ایشان
اتفاق کردند که پنهان از درویشان میوه را ببرند و باین سوگند خوردند اهل آن باغ که بی خبر از درویشان لیصرمنها که هر آینه ببرند آن میوهها را
مصبحین در حالتی که در آیندگان باشند در صباح یعنی بامداد بهنگام میوه آنرا بچینند پس باین قصد سوگند خوردند ولا یستثنون و استثنا نکردند
یعنی ان شاء الله نگفتند و گویند معنی اینست که استثنا نکردند از آن میوه حصه مساکین را چنانکه پدر ایشان اخراج میکرد برای درویشان فطاف علیها
پس فرا رفت بر آن باغ طائف من ربک طواف کننده و گرد اگرد فرو گیرنده از [illegible] در حالتی [illegible] ایشان خواب بودند
و آن آتشی بود که در آن وقت از آسمان فرود آمد و در آن باغ پیچید و میوهها را [illegible] هر چیز [illegible] گشت عشر
باغ ایشان بآن بلا مانند باغی که میوه آن چیده و بریده شده باشد یا مانند شب سیاه [illegible] باقی در آن [illegible] باشد
و مؤید اینست که در بعضی روایات آمده که آتش درختان را از بیخ برکند و همه را توده خاکستر ساخت القصه [illegible] ند از این حال غافل بودند
فتنادوا مصبحین پس ندا کردند یکدیگر را در حالتی که بصبح در آمدگان بودند یعنی بوقت صبح یکدیگر را خواندند ان اغدوا علی حرثکم بامداد
بیرون آئید بر کشت خود یعنی بدروید آنچه حاصل کشته از اشجار ثمار ان کنتم صارمین اگر هستید میوه برندگان [illegible] باتفاق [illegible] داشتند و از خانه
بیرون آمده متوجه باغ شدند فانطلقوا وهم یتخافتون پس روان شدند در حالتی که ایشان نرم و آهسته سخن با یکدیگر میگفتند تا درویشان آواز
ایشان نشنوند ان لا یدخلنها الیوم علیکم مسکین که باید در نیایند باین باغ امروز بر شما هیچ مسکینی تا بهره نگیرد و حصه طلب ننماید و غدوا
علی حرد و بامدادگاه رفتند بر قصد منع درویشان و محروم ساختن ایشان قادرین در حالتی که [illegible] بودند بامتناع درویشان و بریدن
و چیدن میوه باغ و همه را بتصرف خود در آوردن یا همین قادر بودند بر منع فقرا نه بر قطع اثمار زیرا که آن سوخته و نابود گشته بود فلما راوها
پس آنهنگام که دیدند باغ را بخلاف آنچه گذاشته بودند یعنی سوخته و سیاه گشته قالوا انا لضالون گفتند با همدیگر که ما گم کرده ایم راه باغ را این باغ ما
دیروز معمور و پر میوه بود و این باغ که می بینیم خالی از میوه است و معهذا سوخته و سیاه گشته پس چون تامل کردند و نشان در و دیوار دانستند که
باغ ایشانست از این سخن اعراض کرده گفتند ما راه گم نکرده ایم بل نحن محرومون بلکه ما بی بهره ماندگانیم از میوه و محصول این باغ و از خیر و نفع آن

محروم

محروم بسبب منع فقرا و ترک استثنا قال اوسطهم گفت بهترین ایشان در عقل و صائب ترین در رای یا عالمتر در گفتار و کردار یا بزرگ سالتر از ایشان
الم اقل لکم آیا نگفتم مر شما را در وقتی که قصد منع فقرا داشتید لولا تسبحون چرا یاد نمیکنید خدا را ببزرگی یعنی بذکر خدای تعالی مشغول نمیشوید و یاد
نمی آرید انتقام او را از مجرمان و از این عزیمت خبیث توبه نمیکنید و شما سخن مرا نشنیدید و نافرمانی خدا کردید تا باین بلا گرفتار شدید قالوا سبحان ربنا
گفتند پاکست پروردگار ما از همه عیبها یعنی متکلم شدند بآنچه اوسط ایشان بزبان میخواند و بعد از مفارقت خطیه و وقوع بلیه بر عمل خود نادم شدند و آن ندامت
فایده بایشان نداد و نزد حسن مراد بتسبیح نماز است زیرا که ایشان در نماز تهاون می نمودند و اگر نماز ایشان را باز میداشت از فحشا و منکر و باعث
می شد بر آنکه استثنا کنند و فقرا را محروم نسازند حاصل که بگناه خود معترف شدند و گفتند پاکست خدای ما از آنکه در فرستادن این بلا ستم کرده باشد
انا کنا ظالمین بدرستی که ما بودیم از جمله ستمکاران بر نفس خود بمنع فقرا و مساکین فاقبل بعضهم پس روی آوردند بعضی از ایشان
عشر علی بعض یتلاومون بر بعضی [illegible] که ملامت میکردند بجهت آنکه بعضی از ایشان بمنع فقرا امر میکرد و دیگری آنرا صواب میدید
و یکی دیگر ساکت بود و راضی پس [illegible] ین بآن میگفت تو چنین اندیشیدی و آن عذر می آورد که تو نشنیدی و یکی میگفت که اگر چه
ساکت بودی اما راضی بودی القصه همه از گذشته یاد کرده از روی نیاز قالوا یا ویلنا گفتند ای وای بر ما انا کنا طاغین بدرستی که ما بودیم از
حد در گذرندگان در گنهکاری و بیرون از حد دینداری عسی ربنا شاید پروردگار ما یعنی امیدواریم از کرم او ان یبدلنا خیرا منها که بدل دهد ما را
باغی بهتر از این باغ ببرکت توبه و اعتراف بخطیه انا الی ربنا راغبون بدرستی که ما بسوی پروردگار خود رغبت کنندگانیم یعنی راضی بحکم اوئیم و راجی بعفو او
یا طالب خیر از او و یا راغب در فرمانبرداری او و یا تایب بسوی او از ابن عباس و مجاهد مرویست که حق تعالی بلطف عمیم خود قبول توبه ایشان نمود و باغی
بایشان کرامت فرمود که مشتمل بود بر کثرت اشجار متنوعه که هر خوشه انگور آن بار شتری بود و نام آن باغ حیوان بود و میاطی از ابو خالد نقل کرده که
گفت من خوشه انگور آن باغ را دیدم برابر بردی سیاه بر پای ایستاده و محققان گفته اند که هر که ببلائی مبتلا شود و مال و منال او در عرصه تلف در آید
او تامل نماید و بداند که وی مستحق آن بلا بوده و بعد از آن بگناه خود اعتراف نموده بحضرت عزت بازگشت کند حق تعالی بهتر و خوشتر از آنچه از او گرفته باشد
باو دهد چنانکه بوستان حیوان را بعوض باغ ضروان داد بعد از آن بر سبیل تهدید میفرماید که کذلک العذاب همچنین است عذاب کردن خدای در دنیا
یعنی مثل عذاب اهل مکه و اصحاب ضروان ولعذاب الآخرة اکبر و هر آینه عذاب آخرت بزرگتر است در کیفیت و کمیت چه عذاب دنیا زوال
یابد و عذاب آخرت ابد الآباد باقی ماند لو کانوا یعلمون اگر باشند مردمان که بدانند بعین الیقین عذاب آخرت و شداید و اهوال آنرا هر آینه از
موجبات آن پرهیز کنند و هرگز از امر الهی غافل نشوند و بهیچ مرتکب نواهی نگردند و بعد از وعید کفار در وعده ابرار میفرماید که ان للمتقین

بدرستی که مر پرهیزکاران راست عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار خود یعنی در آخرت یا در جوار قدس جَنَّاتِ النَّعِيمِ بوستانهای با نعمت خالی از شائبه نقص
که متقیان در ان بفراغت تمام تنعم نمایند نه مانند بوستانهای دنیا که مشوب بنقایص مرویست که صنادید قریش چون شنیدند که مؤمنان در آخرت
بزینت و رفعت درجه آراسته باشند و مرفه الحال و فارغ البال در روضات جنان تنعم نمایند گفتند این جنت و نعیم که محمد و اصحاب او از آن خبر میدهند
خلاف واقع است و اگر بر سبیل فرض وقوع داشته باشد مرتبه ما که حظ وافی و بهره کافی از دنیا داریم در آنجا نیز بر همین منوال خواهد بود و مسلمانان که در دنیا
حظی و نصیبی ندارند و افضل از ما نیستند پس ایشان را در آخرت نیز بر ما تفضیل نخواهد بود حق تعالی رد قول ایشان کرده بر سبیل انکار میفرماید که أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ
آیا ستم کنیم ما و گردانیم مسلمانان را در حصول نجات و وصول بدرجات كَالْمُجْرِمِينَ مانند مشرکان نه چنین است مَا لَكُمْ چیست مر شما را ای کافران
كَيْفَ تَحْكُمُونَ چگونه حکم میکنید بتسویه اهل شرک و اهل توحید در مرتبت فضل و پندارید که امر خیر مفوض بشماست تا هر چه خواهید در ان باب حکم کنید
أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ آیا مر شما راست کتابی نوشته نازل شده از آسمان که شما فِيهِ تَدْرُسُونَ در او که میخوانید و میفهمید اینرا إِنَّ لَكُمْ فِيهِ
بدرستی که شما راست در ان کتاب لَمَا تَخَيَّرُونَ آنچیزی که اختیار کنید و برگزینید و تمنای آن [illegible] عَلَيْنَا یا مر شما راست عهود و مواثیق
مؤکده بسوگندها بر ما که خداوندیم بَالِغَةٌ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ رسنده بنهایت تاکید تا روز قیامت یا آیا ثابتست مر شما را سوگند بر ما تا روز قیامت
إِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ با آنکه شما راست آنچه حکم میکنید برای خود از خیر و کرامت آنرا ای و در کشاف آورده که حقیقت معنی آنست که آیا ما ضامن شما شده ایم
و سوگندها خورده ایم بایمان مغلظه متناهیه در توکید که شما را در روز قیامت حاکم سازیم در تسویه مذکوره سَلْهُمْ أَيُّهُمْ بپرس ای محمد از مشرکان که کدام از ایشان
بِذَٰلِكَ زَعِيمٌ باین حکم متکفل و ضامن است که در آخرت از عهده آن بیرون آید یعنی قیام نماید بآن و احتجاج صحت آن مانند شخصی که سخن گوید از جانب
جماعتی و متکفل امور ایشان شود أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ یا مر ایشان راست شریکان درین قول یعنی مردمانی که موافق ایشان باشند برین ادعی فَلْيَأْتُوا پس باید
که بیارند بِشُرَكَائِهِمْ انبازان خود را تا با ایشان موافقت نمایند یا تصدیق ایشان کنند إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ اگر هستند راستگویان در آنکه نعیم جنان
با ایشان خواهد رسید مراد نفی جمیع آنچیزیست که بآن تمسک توانند جست درین دعوی از دلیل عقلی و نقلی تا بر ایشان ظاهر شود که این دعوی محض تقلید است
که از توهم و تخیل نفسانی و تسویل شیطانی ناشی گشته يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ یعنی باید که بیارند شرکای خود را و حاضر سازند در روزی که برداشته شود جامه
از ساق یا آنکه یاد کنید روزیرا که ظاهر شود در ان ساق پای و این کنایه است از کشف حقایق امور و خفایای صدور یعنی که کشف کرده شود در ان اصل کارها
و بآن نمایان شود حقیقت امور بحیثیتی که همه بر اسرار یکدیگر واقف شوند و احوال یکدیگر را بدانند در کشاف آورده که کشف ساق مثلیست از برای بیان شدت
امر و صعوبت آن روز و اصل آن در ترس و هراس مستعمل است همچنانکه میگویند زنان مخدره مستوره دامن خود را از ساق برداشتند و بر میان زدند برای گریختن

از دش

از دشمن پس معنی بر این وجه است که روزی که بسیار سخت و دشوار گردد کارها و صعوبت و هول آن بمرتبه باشد که ما فوق آن متصور نباشد و این آنوقت
باشد که ایام دنیا منقضی گردد و در تکلیف بسته شود و قیامت حادث گردد و ثواب و عقاب را معاینه به بینند از ابن عباس نقل است که رسول ص فرمود که چون
روز قیامت شود خلایق را در عرصات حاضر سازند و حق تعالی در میان ظالمان و مظلومان حکم کند تا بمرتبه که کسی که شیر با آب آمیخته و فروخته باشد تکلیف بوی کنند که
شیر از آب جدا کن و این تکلیف بر وجه عقوبت باشد پس منادیان ندا کنند که جمله خلایق بشنوند و گویند که هر امتی در عقب معبود و مقتدای خود روانه شود
پس عبده اصنام در پی اصنام روند بدوزخ و یهود را گویند که شما کرا پرستیده اید گویند عزیر را که پسر خداست ندا آید که دروغ میگویید خدای تعالی از فرزند
منزه است از ترسایان پرسند که شما کرا پرستیده اید گویند عیسی را که پسر خداست و همین جواب شنوند بعد از آن حق تعالی دو فرشته را امر کند که یکی بر شکل
عزیر و دیگری بهیأت عیسی متمثل شوند و ایشان گویند که اینها اند خدایان ما پس حق تعالی امر فرماید که تا این دو فرشته جمیع یهودان و ترسایان را بدوزخ
برند و بمالک سپارند و ذلک قوله تعالی لَوْ كَانَ هَٰؤُلَاءِ آلِهَةً مَا وَرَدُوهَا پس باقی مانند آنانکه خدا را پرستیده اند از مؤمنان و منافقان خدای تعالی خطاب کند
با ایشان که شما کرا پرستیده اید گویند خدای بحق را امر فرماید تا حجاب بردارند و نوری از انوار عظمت او پیدا شود پس نزد آن کل مردمان را بسجده خوانند مؤمنان
بسجود روند و منافقان و مرائیان پشت ایشان چون چوب خشک شود و هر چند خواهند که سجده کنند نتوانند ذلک قوله يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ
إِلَى السُّجُودِ و خوانده شوند مردمان بسجود مر خدا را و گویند چون مردمان شدت و صعوبت آن روز را به بینند بسجده افتند دیگر گفته اند که گروه و فجره را که در دنیا
تارک سجود بوده باشند ملائکه ایشان را از روی خفت بر وجه حسرت و ندامت بسجده خوانند صاحب لباب از ابو موسی اشعری نقل کرده که پیغمبر ص فرمود که حق تعالی
آنروز نور خود را از ساق عرش بنماید همه مؤمنان بسجده افتند و پشتهای منافقان یک لخت شود بر وجهی که گویا میخهای آهنین در ان کوفته اند فَلَا يَسْتَطِيعُونَ
پس نتوانند که سجده کنند خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ در حالتی که فرو افتاده باشد چشمهای ایشان یعنی بجهت شدت هول و ترس نتوانند که چشم بکشایند و
سر بالا کنند وَقَدْ كَانُوا و بتحقیق که بودند در دنیا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ که خوانده می شدند بسجود مر خدا را یعنی مامور میگشتند وَهُمْ سَالِمُونَ در حالتی که
تندرست بودند و قادر بران یعنی با وجود صحت بدن ترک آن مینمودند لاجرم درین روز جز حسرت و ندامت و مذلت بهره نداشته باشند از ابو عبد الله
مرویست که در بیان این آیه فرمود که مردمان درمانده شوند در آنروز و هیبت عظیم بر ایشان مستولی شود و دیدهای ایشان باز مانده و دلهای ایشان بگلو
[illegible] رسد و این بجهت آن باشد که ایشان در دنیا استطاعت آن داشتند که باوامر الهی اقدام نمایند و از نواهی او محترز شوند و ایشان مرتکب آن
شده حدود الهی را کان لم یکن انگاشتند و چون مشرکان مکه تکذیب این اخبار می نمودند و خاطر عاطر پیغمبر ص از آن مقوله بسیار اندوهناک بود حق تعالی
بجهت تسلی آنحضرت و تهدید اهل تکذیب فرمود که فَذَرْنِي پس بگذار ای محمد مرا وَمَنْ يُكَذِّبُ بِهَٰذَا الْحَدِيثِ و آنرا که تکذیب میکند باین سخن که

تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ
برسد و فرو گیرد ایشان را
بجهت مذلت و حسرت پس با

قرآنست یعنی مرا با ایشان واگذار و خلاصی ده که ایشانرا بجزای خود خواهم رسانید سَنَسْتَدْرِجُهُم زود باشد که بکیریم ایشانرا درجه درجه
مرتبه مرتبه بمهلت دادن در معصیت و دوام صحت و ازدیاد نعمت مِنْ حَیْثُ لَا یَعْلَمُونَ از انجا که ایشان ندانند که این استدراج است یعنی
هرگاه خطائی کنند ما عطائی دهیم و ایشان آنرا تفضل دانسته خود را بر مؤمنان تفضیل دهند و پندارند که اعطای نعمت بر ایشان بجهت مزیت مرتبه
ایشانست بر مؤمنان و بآن سبب در طغیان بنهایت رسند پس یکبار ایشانرا بورطه عذاب و چنگال عقاب گرفتار سازیم از ابو عبد الله علیه السلم روایتست که هر
کسی گناهی کند و نعمتی جدید باو رسد و او در عقب آن استغفار نکند پس آن استدراج خواهد بود وَأُمْلِي لَهُمْ و مهلت دهیم و دراز کنیم حال ایشانرا در دنیا یعنی
با وجود صحت و نعمت عمر ایشانرا دراز کنیم و تعجیل در عقوبت ایشان نکنیم تا مغرور شوند و در طغیان و عصیان بنهایت رسند إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ بدرستی که عقوبت من
محکم است که هیچ چیز دفع آن از ایشان نتواند کرد و گرفتی سخت است که هیچکس را طاقت آن نباشد پس از روی توبیخ میفرماید که أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا آیا طلب میکنی از
ایشان مزدی بر دعوت و ارشاد و هدایت فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ پس ایشان از غرامت و تاوان زرکی آن اجر مُثْقَلُونَ گرانبار شده‌اند و بآن سبب از تو روی
میگردانند و قبول ایمان نمیکنند یعنی تو از ایشان مزدی نمیخواهی پس چرا در طلب هدایت و ارشاد تقصیر میکنند أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ یا نزدیک ایشانست لوح
محفوظ که مغیبات در آنست فَهُمْ يَكْتُبُونَ پس ایشان می نویسند از انجا آنچه بآن حکم میکنند از تسویه مؤمن و کافر و عدم احتیاج بهدایت تو و چون
هیچکدام ازین جهات نیست و اطاعت نکردن ایشان محض تقلید است فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ پس شکیبا باش مر حکم آفریدگار خود را با مهال کافران و
تاخیر نصرت تو و تبلیغ وحی و تحمل آزار ایشان وَلَا تَكُنْ و مباش در استعجال عذاب و در دلتنگی و شتاب زدگی در بیرون رفتن از میان قوم
كَصَاحِبِ الْحُوتِ مانند خداوند ماهی یعنی یونس که صبر نکرد بر ایذای قوم و شتاب کرده از میان ایشان بیرون رفت و بآن سبب در شکم ماهی محبوس شد
مراد آنست که تحمل نبوت بر یونس ثقیل بود و او تاب آن نیاورده قذف آن کرد بلکه مراد عدم طاقت بود بر صبر و شکیبائی بمحنتی که خدای تعا او را بآن
مبتلا ساخت و وی طاقت آن نیاورده از حق تعا طلب خلاصی کرد از آن پس حق تعا حبیب خود را میفرماید که چون رتبه ترا از مرتبه او بلندتر گردانیده‌ایم
پس باید که صبر تو بقدر مرتبه تو باشد نه مانند صبر یونس إِذْ نَادَى یاد کن که چون بخواند پروردگار خود را در شکم ماهی بکلمه طیبه لا اله الا انت سبحانك
انی کنت من الظالمین وَهُوَ مَكْظُومٌ و حال آنکه او پر شده بود از خشم و اندوه لَوْلَا أَنْ تَدَارَكَهُ اگر نه این بودی که دریافت او را
نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ رحمتی از پروردگار او باجابت دعا و تخلیص وی از شکم ماهی لَنُبِذَ بِالْعَرَاءِ هر آینه افکنده شدی بصحرای خالی از آب و گیاه
و در آنجا هلاک گشتی وَهُوَ مَذْمُومٌ در حالتی که او ملامت کرده شده بودی و دور از رحمت و کرامت اما رحمت الهی و عنایت پادشاهی شامل
حال او شده او را بساحل سلامت آورد و در زیر درخت کدو پرورش داد تا قوت گرفت و بحالت اول رسید فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ پس برگزید او را

پروردگار او

عشر

پروردگار او بنبوت و القای وحی بوی فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ پس گردانید او را از شایستگان و فرمانبرداران یعنی اسم او را در سلک شایستگان
صالح نوشت و بسبب ترک ندب او را ازین سعادت محروم نساخت گویند این آیه در وقتی آمد که حضرت رسالت صلعم میخواست که بر ثقیف دعا
بکند حق تعا فرمود که صبر کن و آن دعا را توقف دار که کارها بصبر نیکو شود و بمیامن آن مقاصد دینوی و اخروی حاصل گردد آورده‌اند که گوناه نظران
قریش جمعی را از قبیله بنی اسد که بجهد و چشم بد شهرتی داشتند احضار کردند و بمواعید بسیار مستظهر ساختند تا بر نو جمال سید عالم از آسیب چشم بد
آفتی رسد و از ساحت عالم محو شود و بد چشمی این جماعت بحیثیتی بود که اگر یکی از ایشان اراده گوشت کردی کنیزک خود را گفتی که زنبیل بردار و همراه من بیا
پس برفتی و در هر جا که شتری یا گاوی یا گوسفندی فربه دیدی گفتی چه نیکو حیوانیست من مانند این ندیده‌ام در حال بیفتادی و صاحبش او را کشته از
گوشت آن نصیبی بوی دادی و مرویست که چون ایشان قصد هلاک کسی داشتندی سه روز چیزی نخوردندی و بعد از آن نظر بر آنکس انداختندی فی الحال
بمردی و در میان ایشان مردی بود که نظر بر هر که افکندی از پا در آمدی و بمردی یا مفتون گشتی و این مرد از خیمه بیرون نکذاشتندی و هرگاه که در
خیمه دیگر نشستی دهن خیمه بر داشتندی تا او تفرج نمودی القصه ایشان بیامدند و برابر رسول صلعم ایستادند آنحضرت قرآن میخواند در او نگاه میکردند
و میگفتند ما مانند این مرد را ندیده‌ایم در فصاحت و بلاغت و حسن صورت و سیرت حق تعا حافظ حبیب خود شده او را از چشم زخم نگهداشت
و این آیه فرستاد که وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا و بدرستی که نزدیک بود که آنانکه کافر شده‌اند لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ بلغزانند و بیفکنند ترا
بچشمهای خود و هلاک کنند لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ آن هنگام که شنیدند قرآنرا که میخواندی وَيَقُولُونَ و میگفتند از غایت حیرت و تعجب در کار تو
إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ بدرستی که این مرد دیوانه است که خرق عادت از او صادر میشود یا جنی او را گرفته یا جنی است که تعلیم او میدهد وَمَا هُوَ إِلَّا
و حال آنکه نیست قرآن مگر آنکه ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ پندی و موعظه مر عالمیانرا یا نیست محمد مگر شرف عالمیان یا مذکر احکام الهی برای ایشان و در
بعضی روایات آمده که پیغمبر صلعم در مسجد بود و ایشان بر در مسجد ایستاده انتظار میکشیدند تا آنحضرت بیرون آید و او را بد چشمی آفتی رسانند
جبرئیل این آیه آورد و گفت یا رسول الله این آیه تلاوت فرما تا از چشم زخم ایشان ایمن باشی حضرت این آیه بخواند و از مسجد بیرون آمد چون
چشم ایشان بر آنحضرت افتاد کور شدند و بروی در افتادند و وی بسلامت از نزد ایشان بگذشت و از حسن بصری نقل است که دوای چشم زخم
نیست مگر خواندن این آیه و در خبر است که رسول صلعم فرمود که چشم بد شتر را در دیگ در آورد و مرد را در قبر و روایتست از اسماء بنت عمیس که
گفت برسول صلعم گفتم یا رسول الله فرزندان جعفر را چشم زخم میرسد افسونی برای ایشان بنویسیم فرمود آری اگر چیزی سبقت بر قدر کردی و بر آن غالب شدی
چشم زخم بودی و نیز فرموده که افسون نیست مگر از چشم زخم و جوانی صاحب نیش و در خبر است که رسول صلعم روزی در قبرستان بقیع میگذشت فرمود

حزب

بخدا سوگند که اکثر اهل این قبور بسبب چشم زخم اینجا خوابیده اند و دور نیست که این از خصایص بعضی نفوس باشد و این اثر نیست ممکن نه جمیع مفسرین
برانند و میان عالمیان مجربست و علم الهدی قدس سره نیز تجویز این کرده و بعضی که تجویز نمیکنند تفسیر آیه بانوجه میکنند که نزدیکست کافرانی که از فرط
عداوت و شدت بغض نسبت بتو در تو نگاه میکنند بلغزانند قدم ترا و بآن نظر ترا بر زمین زنند و هلاک گردانند در وقتی که تلاوت میکنی یعنی استماع
آن باعث حسد و بغض ایشان میشود و بجهت تنفیر مردمان تحیر تو میکنند و میگویند که او دیوانه است و اگر نه میدانند که او اعقل ایشانست و مراد آنست
که اگر ممکن بودی ایشانرا که بآن نظر ترا از پای در آرند البته میکردند چنانکه کسی گوید که اگر ممکن بودی فلانرا که نظر خود بمن گماشته مرا اکل کردی و از پای
در آوردی سورة الحاقة وهی اثنا وخمسون آیة ابی بن کعب از حضرت پیغمبر صلعم روایت کرده که هر که سورة الحاقه تلاوت کند روز قیامت
حساب او را آسان کند و در روایت دیگر آمده که هر که دوازده آیه ازین سوره بخواند خدای تعالی او را از فتنهٔ دجال نگهدارد و اگر تمام بخواند این سوره نوری گردد
و از سر تا قدم وی فرا گیرد و جابر جعفی از ابو جعفر صلوات الله علیه روایت کند که فرمود سورة الحاقه را تلاوت کنید که خواندن آن در نوافل و فرایض
موجب تمامی ایمانست بخدا و رسول و قاری آن هرگز ایمانش زایل نگردد تا آنکه بخدا ملاقات کند یعنی درجات رضوان بمرتبهٔ بلند رسد بدانکه چون خدای تعالی
ختم سورة القلم بذکر قیامت و بیان کفار کرد افتتاح این سوره نیز بذکر قیامت و احوال اهل دوزخ کرده فرمود بسم الله الرحمن الرحیم
الحاقة ساعتی که حق است وقوع آن یا حالتی که سزاوارست رسیدن بآن یا ساعتی که شناخته شود در آن حقایق اشیا ما الحاقة چیست آن ساعت
یا استفهام برای تفخیم است و تعظیم شان و هول آن وما ادریک ما الحاقة و در نمی یابی که چه چیز است ساعتی که حق است وقوع آن یا واقع شود در آن
مکافات اعمال در آن یعنی کنه آنرا نمیدانی چه اعظم از آنست که عقل و درک احدی بآن رسد مراد روز قیامتست و حاقه یکی از اسمای اوست و بعد از ذکر
تفخیم آن بیان حال مکذبان میکند که کذبت ثمود وعاد تکذیب کردند قبیلهٔ ثمود و عاد بالقارعة بساعتی کوبنده یعنی روز قیامت که میکوبد
مردمانرا بافزاع و اهوال و آسمانرا بانشقاق و انفطار و زمین بدک و نسف و نجوم را بطمس و انکدار پس بیان تفصیل ایشان میکند که فاما ثمود
پس اما قبیلهٔ ثمود را که قوم صالح پیغمبر بودند فاهلکوا پس هلاک گردانیده شدند بالطاغیة بسبب طغیان و عدوان و تکذیب و غیر آن و یا بحادثه
از حد در گذشته که کسی مثل آن نشنیده بود یعنی صیحهٔ جبرئیل یا رجفه واما عاد و اما قبیلهٔ عاد که گروه هود بودند ع فاهلکوا پس هلاک کرده شدند
بریح صرصر عاتیة ببادی سخت سرد که از حد در گذشته یعنی سر باز زننده از فرمان خازنان که قدرت ضبط آن نداشتند و بجهت فرط شدت سردی
اعضا را محترق میساخت یا باد شدید الصوت و قبیصة بن ذویب و شهر بن حوشب از ابن عباس روایت کرده اند که پیغمبر صلعم فرمود ذره از باد و قطره
از آب فرستاده نمیشود بدنیا مگر بوزن و مقدار الا بر قوم نوح و هود که آب و باد طغیان کردند و خزنه را امکان ضبط نمودند بعد از آن این دو آیه تلاوت فرمود

که انا لما طغی الماء حملناکم فی الجاریة واما عاد فاهلکوا بریح صرصر عاتیة سخرها علیهم مسخر گردانید باد را بر قوم عاد بقدرت کاملهٔ خود سبع لیال و
ثمانیة ایام هفت شب و هشت روز از وقت صبح چهارشنبه تا وقت غروب چهارشنبه دیگر حسوما پیاپی و روزهای متوالی یا شوم بر عادیان
که یکی را زنده نگذاشت این ایام مذکوره را ایام عجوز خوانند زیرا که عجوزی از عاد درین هشت روز در خانهٔ متواری شد و در روز هشتم باد او را متزعزع
ساخت و هلاک گردانید فتری القوم فیها پس تو میدیدی قوم عاد را در آن ایام یا در آن اماکن اگر حاضر بودی صرعی در حالتی که افتاده بودند
مرده و هلاک گشته کانهم گویا ایشان از عظم اجسام اعجاز نخل خاویة تنهای درخت خرما اند میان تهی و پوسیده که باد بر او خورده و بعد
در روایت آمده که طول قامت ایشان دوازده گز بود و بجهت آن خدای تعالی ایشانرا بنخل تشبیه کرده فهل تری لهم پس آیا می بینی ایشانرا من باقیة
هیچ نفسی باقی مانده یا هیچ بقیهٔ استفهام بر سبیل انکار است یعنی همه مستاصل شدند و یکی از ایشان باقی نماند وجاء فرعون وآمد
ومن قبله و آمدند آنها که پیش از او بودند والمؤتفکات و اهل قریهای مؤتفکه و منقلبه بر اهل خود که قرای اهل لوط بود بالخاطئة
بخطا و گناه کاری یعنی شرک آوردند که اعظم خطایاست فعصوا رسول ربهم پس عاصی شدند هر قومی بفرستادهٔ پروردگار خود فاخذهم
پس بگرفت خدای تعالی ایشانرا اخذة رابیة گرفتنی که افزون بود در شدت بر گرفتن امم دیگر یعنی عذاب ایشان سخت تر از عذاب امم دیگر بود
بجهت زیادتی قبح اعمال ایشان انا لما طغا الماء بدرستی که آنهنگام که طغیان کرد آب و از حد معتاد در گذشت تا بحدی که از بالای کوهها چهل
گز متجاوز شد یا از فرمان خزنه سر باز زد در وقت طوفان حملناکم برداشتیم شما را یعنی پدران شما را که در اصلاب ایشان بودید اختیار حملناکم
بر حملناهم بجهت غرض امتنانست بر اولاد چه نجات آبا سبب ولادت اولادست حاصل که برداشتیم ایشانرا فی الجاریة در کشتی رونده بر آب
یعنی سفینهٔ نوح ع لنجعلها تا بگردانیم آن سفینه را که نجات مؤمنان و اغراق کافرانست لکم تذکرة از برای شما پندی و عبرتی و یاد بودی در
دلالت بر قدرت کامل صانع و حکمت بالغه و کمال قهر و رحمت او وتعیها اذن واعیة و تا نگاهدارد این پند را گوش نگاهدارنده که نفع گیرد
بآنچه شنود یعنی گوشی که از شان او باشد نگاهداشتن آن چیزی که واجبست حفظ آن و تذکر و تفکر در آن و عمل بموجب آن خلاصهٔ معنی آنست که
حق تعالی میفرماید که حالاتی که بر قوم نوح جاری کردیم از رستگاری و گرفتاری برای آنست که خلق متنبه شوند بر آنکه ما قادریم و قاهر و تا دلیل باشد بر رحمت
و رافت و غضب ما و هر گوش شنوائی که حفظ حوادث و وقایع کند آنرا یاد گیرد و فراموش نکند و تفکر در آن نموده باعمال خیر اقدام نماید و از مناهی و
قبایح باز آید ابو الحسن علی الواحدی که یکی از اهل سنت است و مشاهیر ایشان در تفسیر خود که مسمی باسباب نزول است آورده که این آیه در شان عالیشان
علی بن ابیطالب علیه السلام است و روایت کرده باسناد خود از امیر المؤمنین ع که فرمود روزی سید انبیا مرا در بر خود کشید و بر سینهٔ خود منضم ساخت و فرمود

ای علی خدای مرا امر کرده که ترا نزدیک خود خوانم و از خود دور نگردانم و ترا تعلیم کنم و هرچه بر تو خوانم آنرا بشنوی و یاد گیری و فراموش نکنی و نیز این روایت را
ثعلبی که یکی از اکابر سنیانست در تفسیر خود روایت کرده از بریده که حضرت رسول صلعم فرمود این را و بعد از ان گفت که این آیه نازل شد بعد از انکه حق تعالی پیغمبر خود را
امر کرده بود که تعلیم امیرالمؤمنین را واو یاد گیرد و فراموش نکند و حافظ ابونعیم اصفهانی در حلیة الاولیا آورده که این آیه در شان عالیشان علی بن ابی طالب علیه السلام
نزول یافته وایضا ثعلبی از عبدالله بن الحسن روایت کرده که چون این آیه فرود آمد حضرت رسول صلعم فرمود که اللهم اجعلها اذن علی فما سمع بعد شیئا الا حفظه
یعنی بارخدایا این گوش شنوا را گوش علی گردان پس بعد از ان هیچ چیز نشنید مگر که آنرا حفظ کرد و صاحب کشاف نیز همین را در کشاف ذکر کرده و طبرسی نیز از
مکحول این روایت ذکر کرده و مضمون همه روایات آنست که چون این آیه نازل شد حضرت رسول صلعم از پروردگار خود درخواست نمود که خداوند اگوش برادرم
علی را واعی ساز چنانکه هرچه بشنود آنرا یاد گیرد و هرگز فراموش نکند پس دعای پیغمبر صلعم در حق امیرالمؤمنین علیه السلام مستجاب شد و هرچه از پیغمبر فرا میگرفت فراموش نمیکرد
و نسیان در ذات اطهر او مدخلی نداشت و این فضیلت در امیرالمؤمنین علیه السلام موجود است و در غیر او از اصحاب مفقود بعد از ذکر تهویل قیامت ... باز
باز سر رشته کلام را بشرح احوال قیامت کشیده میفرماید که فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ پس چون دمیده شود در صور نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ یک دمیدن ...
وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ و برداشته شوند زمین و کوهها از اماکن خود بمجرد قدرت او سبحانه یا بتوسط زلزله یا بادهای سخت فَدُكَّتَا پس در هم شکسته شوند
همه زمین و کوهها دَكَّةً وَاحِدَةً یک شکستنی یعنی همه زمین و کوهها بسیط کردند و تمام آن هموار شود که هیچ نشیب و فراز در ان نباشد و دک بمعنی تسویه است
چه ناقه که کوهان او مرتفع نباشد بلکه مساوی پشت او باشد آنرا دکا گویند فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ پس در آنروز واقع شود ساعت واقع شونده یعنی
قیامت حادث گردد وَانْشَقَّتِ السَّمَاءُ و بشکافد آسمان از طرف مجره فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ پس آسمان در آنروز ضعیف بود چون پشم زنگین زده شده
پس از قوت و استواری آن وَالْمَلَكُ عَلَىٰ أَرْجَائِهَا و فرشتگان بر کنارهای آسمان باشند یعنی چون آسمان که اماکن ملائکه است شکافته شود ایشان
بر اطراف و نواحی آن مجتمع گردند بیضاوی گفته که میتواند بود این کلام تمثیلی باشد برای خرابی بنیان آسمان و اجتماع اهل آن بر اطراف و حوالی شاید که ملائکه باشد
در عقب آن و گویند معنی آنست که ملئکه در وقت انشقاق آسمان باطراف آن آیند که چون امر الهی در رسد در بارهٔ مؤمن و کافر بلاتاخیر قیام بآن نمایند
وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ و بردارند عرش پروردگار ترا بر بالای ملائکه که بر اطراف آسمان باشند يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ در آنروز هشت فرشته مرویست
که حاملان عرش امروز چهارند و چون قیامت شود حق تعالی چهار دیگر بمدد ایشان فرستد و عظمت و جسامت ایشان بر وجهی است که قدمهای ایشان هم
در زیر طبقهٔ هفتمین زمین است و عرش بر زبر سر ایشان و ایشان سر در پیش افکنده بتسبیح و تهلیل الهی مشغولند و در خبر است که یکی از ایشان بصورت
انسانست و یکی بصورت شیر و دیگری بهیات گاو و چهارم بشکل نسر و هر یک از حق تعالی روزی حیوانی میطلبند که متصور بصورت آنست و از علی بن الحسین

علیهما السلام مرویست که چون حق تعالی قبل از خلق عرش هیچ چیز نیافرید مگر نور و قلم و هوا را پس ایجاد عرش فرمود از انوار ملونه از نوری سبز که سبزی
همه چیزها از آنست و نوری سفید که سفیدی روز از آنست و بعد از ان هفتاد هزار طبقه بیافرید مملو از فرشتگان که تسبیح و تهلیل او میگویند باوازهای
مختلف که اگر آواز ایشان بزمین رسیدی کوهها پاره پاره شدندی و دریاها بزمین فرو رفتندی و ضحاک گفته که مراد بثمانیه هشت صف از ملک که
عدد ایشانرا بجز خدای تعالی نداند و در معالم آورده که در روز قیامت حملهٔ عرش هشت باشند همه بر صورت بزکوهی که از سمهای ایشان تا زانوها آنمقدار
مسافت باشد که از آسمانی تا آسمانی دیگر و بروایت دیگر مقدار مسافت هفتاد ساله راه يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ در آنروز عرض کرده شوید بر خدای تعالی برای
محاسبه و محاکمه و این عرض اگرچه در نفخهٔ ثانیه باشد لیکن چون یوم اسم زمانیست که وسعت وقوع نفختین و صعقه و نشور و حساب و ادخال
اهل جنت بجنت و اهل نار بنار دارد پس صحیح باشد که ظرف همه باشد و از ابن مسعود نقلست که در روز قیامت سه عرضات باشد در عرضهٔ اول احتجاج
... و در عرضهٔ ثانیه اعتذار و توبیخ و احتجاج باشد و در عرضهٔ ثالثه نشر کتب باشد که فایز بدست راست گیرد و هالک بدست چپ
لَا تَخْفَىٰ مِنكُمْ پنهان نماند بر خدای از شما خَافِيَةٌ هیچ سریره و پوشیده یعنی خدای تعالی بر همهٔ خفیات شما مطلع است و عرض از عرض و حساب
نه برای اطلاع بر آنست بلکه برای اظهار است از بندگان و افشای احوال بر ایشان و بعد از عرض احوال بیان تفصیل آن میکند که فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ
پس اما آنکس که داده شود كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ نوشتهٔ عمل او بدست راست او فَيَقُولُ پس گوید از روی سرور و خوشحالی مر اهل قیامت را هَاؤُمُ بگیرید
نامهٔ مرا یا بیائید اقْرَءُوا كِتَابِيَهْ بخوانید کتاب کردار مرا که در ان هیچ عملی نیست که از اظهار آن شرم داشته باشم و چون ظن غالب قایم مقام
علم یقینی است از ینجهت بجای یقین ایراد ظن نموده فرمود إِنِّي ظَنَنتُ بدرستی که من بیقین دانستم در دنیا أَنِّي مُلَاقٍ انکه ملاقات کننده
و بیننده ام حِسَابِيَهْ حساب خود را یعنی دانستم که مرا حساب خواهند کرد پس برای آن مستعد و مهیا شدم بارتکاب مامورات و اجتناب
از منهیات فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَّاضِيَةٍ پس آنکس در زندگانی باشد پسندیده فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ در بهشتی که بلند است مکان آن زیرا که آن در
آسمانست یا مرتفع است درجات و ابنیه و اشجار آن قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ میوهائی که از ان چیده شود نزدیکست بقایم و قاعد و مضطجع براء بن عازب
از پیغمبر صلعم روایت کند که مرد مؤمن در حالتی که خوابیده باشد میوهٔ بهشت را چیند و تناول کند و عطاء بن یسار از سلمان روایت کند که رسول صلعم فرمود
که هیچ کس نیست از شما که ببهشت رود مگر نوشته که مضمونش این باشد که بسم الله الرحمن الرحیم این کتابیست از خدای تعالی بفلان پسر فلان درآرید
او را ببهشت بلند رتبه که میوهای آن نزدیک باشد برو همی که ایستاده و نشسته و خوابیده آنرا بچیند پس خوان اهل بهشت را گویند که کُلُوا وَاشْرَبُوا
بخورید از میوها و بیاشامید از شرابها هَنِيئًا خوردنی و آشامیدنی گوارنده که اصلا موجب اذیت نباشد و احتیاج باخراج فضلات آن نباشد

در روایت آمده که چون مؤمن طعام و شراب بهشت تناول کند در بطن او عرقی گردد خوشبوتر از مشک و لطیفتر از عنبر و از بدن او بیرون آید حاصل که
ملائکه ایشان را گویند که بطیب نفس ازین طعام و شراب بنوشید بِمَا أَسْلَفْتُمْ بسبب آنچه از پیش فرستادید از اعمال صالحه فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ در روزهای گذشته
یعنی در دنیا از مجاهد نقلست که مراد بایام خالیه روزهای روزه است که شکمها خالی اند از طعام و شراب یعنی بخورید و بیاشامید عوض آنچه در دنیا امساک کردید
از اکل و شرب قربة الی الله مرویست که پیغمبر صلعم فرمود که حق تعالی بمؤمنان خطاب کند در بهشت که ای دوستان من در دنیا بسیار شما را دیدم که لبهای شما
برهم بسته و چشمهای شما بگو فرو جسته و شکمهای شما باریک و لاغر شده از غایت گرسنگی پس امروز مرفه الحال در نعیم بهشت باشید و بخورید و بیاشامید بعوض
آن گرسنگی و تشنگی که در دنیا کشیدید وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ و اما آنکس که داده شود كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ نوشته کردار او بدست چپ او بدیهای خود را به بیند و بقبح
اعمال خود واقف شود فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي پس گوید از روی ندامت ای کاشکی لَمْ أُوتَ كِتَابِيَهْ که داده نشدی بمن نامه عمل و من او را ندیدمی تا بر اعمال این
فضیحت و رسوائی نکشیدمی وَلَمْ أَدْرِ مَا حِسَابِيَهْ و کاش ندانستمی که چیست حساب من چه غیر از شدت و صعوبت عقوبت دیگر حاصلی
و ثمره نمی بخشد يَا لَيْتَهَا ای کاش موتی که در دنیا بآن مرده بودم كَانَتِ الْقَاضِيَةَ بودی حکم نماینده بفنای ابدی یا قطع کننده عمر من که بار دیگر
نشدمی و این حالت را ندیدمی یا کاش بودی این حالت موت حکم کننده بر فنای من چه مرارت و مشاهدت این حال بمراتب بیشتر از مرارت موت و شدت
پس بر سبیل تحسر گوید مَا أَغْنَى عَنِّي غنی نساخت یعنی دفع نکرد از من عذاب را مَالِيَهْ مال من یعنی آنچه مرا بود در دنیا از اموال کثیره و تبع و خدم و حشم
دافع عذاب من نشد هَلَكَ عَنِّي نابود و گم گشت از من سُلْطَانِيَهْ تسلط و فرمان گذاری من بر مردمان فقیر و ذلیل و بیمقدار گشتم تا
معلوم شد حجتی که بزعم خود در دنیا چنگ دران زده بودم و بر ان اعتماد نموده خبث بوده است بعد از ان خطاب بزبانیه رسد که خُذُوهُ فَغُلُّوهُ بگیرید
بگیرید او را پس غل کنید او را یعنی دست و پای او را بر گردنش ببندید در خبر است که چون حق تعالی گوید که بگیرید او را و برهم ببندید صد هزار زبانیه بتابند
و در او آویزند خدای تعالی ایشان را گوید که برفق او را بگیرید و غل کنید ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ پس آنگاه در آتش بزرگ در آورید او را ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ پس آنگاه
در زنجیری از آتش ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا که گز آن هفتاد گز است فَاسْلُكُوهُ پس در آرید او را دران یعنی آن را محکم بر جسد او بپیچید تا هیچ
حرکت نتواند کرد نوف بکالی از حضرت رسول صلعم نقل کرده که مراد بذراع ذرع فرشتگانست که هر ذرعی هفتاد باع است و هر باعی ابعد از مسافت
کوفه و مکه است از کعب الاحبار مرویست که اگر تمام آهنی که در دنیاست جمع کنند بوزن یک حلقه از ان زنجیر نیست و اگر حلقه از ان بر کوه نهند
گذارند چون ارزیز بگدازد از سوید روایتست که همه اهل دوزخ درین سلسله باشند و ابن عباس فرموده که زبانیه سلسله را از زیر او
و در دهن وی کنند و از خشمش بیرون آورند پس در بیان علت این عذاب میفرماید إِنَّهُ كَانَ بدرستی که او بود در دنیا لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ

خمس

عشر

٣٢٢

که ایمان نمی آورد بخدای بزرگوار که مستحق عظمت و بزرگواریست و کسی که تعظیم کند برا و البته مستوجب این عقوبتست وَلَا يَحُضُّ و تحریص نمیکرد مردمان را
عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ بر خوردنی درویش یعنی بر طعام دادن ایشان با وجه جای بذل طعام خود با و مراد عطای زکوة نمودن است و خوف آخرت
یا منع نفس خود میکرد و خود را بر این نمیداشت که بذل طعام کند باهل استحقاق و تخصیص این دو چیز بذکر جهت آنست که اقبح عقاید کفرست بوحدانیت
الهی و اشنع رذایل بخل و قساوت قلبست مرویست که ابی درداء زن خود را تحریص میکرد بر تکثیر اطعام مساکین و میگفت نصف سلسله را از خود
خلع کردیم بایمان پس نصف دیگر با طعام از خود خلع کنیم حاصل که کافر و مناع درین روز مسلسل باشد و بآتش سوزان معذب گردد فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ
پس نیست مر او را امروز هَاهُنَا حَمِيمٌ اینجا خویشی که حمایت او کند وَلَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غِسْلِينٍ و نیست او را خوردنی مگر از غساله
دوزخیان یعنی چرک و زرداب که از اعضای دوزخیان میرود لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطِئُونَ نمیخورند او را مگر گناه کاران که از روی عمد مرتکب خطا شوند
مراد مشرکانند یعنی نخورند غسلین را مگر آنانی که درگذشته باشند از حدود خدا و فرق میان خاطی و مخطی آنست که مخطی خطا میکند بدون تعمد و خاطی عمدا خطا میکند
و از راه مستقیم تجاوز مینماید و گویند که اهل دوزخ بر چند طبقه باشند بعضی طعام ایشان غسلین باشد و طعام جمعی ضریع و گروهی دیگر زقوم گوید لیس لهم طعام الا
من ضریع و قوله ان الزقوم طعام الاثیم که اگر چنین نباشد لازم آید که این آیات منافی یکدیگر باشند و می تواند بود که ضریع و غسلین یک طعام باشد که بدو عبارت تعبیر یافته
فَلَا أُقْسِمُ پس البته سوگند میخورم بِمَا تُبْصِرُونَ بآنچه می بینید از مشهودات وَمَا لَا تُبْصِرُونَ و بآنچه نمی بینید از مغیبات و گویند مراد اجسام و
ارواح است و یا انس و جن و یا کعبه و بیت المعمور و یا بحر و بر و یا تبلیغ محمد صلعم و نزول جبرئیل و یا آثار نبوت و انوار ولایت یا نعم ظاهره و باطنه و امام
جعفر صادق عم فرموده که حق تعالی درین آیه میفرماید که سوگند میخورم بآنچه می بینید از نعم من بر خلقان و بآنچه نمی بینید از نیکی من با دوستان که إِنَّهُ بدرستی که قرآن
لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ هر آینه گفتار رسولیست بزرگوار از نزد خدای مبنی بر وجه رسالت از جانب حضرت عزت که بآن تکلم مینماید و بر بندگان میخواند که
با و وحی با نسبت میدهد و آن رسول کریم محمد مصطفی است صلعم و گویند مراد جبرئیل است یعنی قرآن قول جبرئیلست که از جانب خدا بر سید انبیا میخواند
وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ و نیست قرآن قول شاعر چنانکه ابو جهل و اتباع او میگویند قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ اندکی تصدیق میکنید این را وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ
و نیست قرآن سخن کسی که از جنی اخبار کند بمغیبات چنانکه عقبه بن ابی معیط و توابع او میگویند قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ اندکی متذکر میشوید باین و معجزه را از
کهانت امتیاز میکنید ذکر ایمان با نفی شاعریت و تذکر با کهانت جهت آنست که عدم مشابهت قرآن بشعر امریست ظاهر که منکر آن نمیشود مگر معاند
بخلاف کهانت که موقوفست بر تذکر احوال رسول و معانی قرآن که مباین طریقه کهانت و معانی اقوال کاهنانست تَنْزِيلٌ قرآن
فرو فرستاده شده است مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ از نزد پروردگار عالمیان بواسطه جبرئیل وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا و اگر افترا گوید محمد بر ما و بدروغ به بندد

خمس

عشر ٤

بعض الاقاویل بعضی سخنان را چنانچه زعم شماست لاخذنا منه بالیمین هرآینه بگیریم از وی دست راست او را ثم لقطعنا
منه الوتین پس ببریم از او رگ او را که متصل است بگردن یعنی دست راست او را بگیریم و رگ گردن او را از پیش قطع کنیم این تصویر حال ک
اوست چنانکه ملوک میکنند بکسی که بر او خشم میگیرند و غضب مینمایند و آن چنانست که قتال را امر مینمایند تا دست راست او را میگیرد و در مواجهه او
شمشیر از غلاف بیرون میکشد و گردن او را از پیش میزند تا نگاه کردن او موجب زیادتی عقوبت او باشد و تخصیص اخذ یمین بجهت آنست که
قتال چون اراده میکند که شمشیر در پس گردن زند دست چپ مقتول میگیرد و اگر میخواهد از پیش رو شمشیر در زیر حلق او زند که اشد و اقطع است بگیرد
نگریستن او در آن دست راست او میگیرد و گویند یمین بمعنی قوتست و معنی آنست که او را بقوت و قدرت خود بگیریم یا قوت و توانائی
و را اخذ کنیم و او را بقتل رسانیم فما منکم من احد پس نیست از شما هیچکس عنه حاجزین از قتل او منع کنندگان ما وانه لتذکرة
و بدرستی که قرآن هرآینه پندیست للمتقین مر پرهیزکاران را از جهت آنکه بآن منتفع میشوند نه غیر ایشان و انا لنعلم و بدرستی که ما میدانیم
ان منکم مکذبین انکه بعضی از شما ای مردمان مکذبین تکذیب کنندگانند مر قرآن را پس ایشان را بر آن تکذیب جزا خواهیم داد وانه لحسرة و بدرستی که
قرآن هرآینه سبب حسرتست علی الکافرین مر ناگرویدگان را از وقتی که ثواب کسانی که بآن ایمان آورده باشند ببینند وانه لحق الیقین
و هرآینه قرآن درست و راستست و بیگمان یعنی محض یقین است که هیچ شکی در آن نیست که از نزد خدای تع نازل شده فسبح باسم ربک پس تسبیح گوی
بنام ربک العظیم پروردگار خود که بزرگست یعنی تنزیه نمای او را از صفات ناسزا و نالایق و او را بثنا و ستایش تمام یاد کن بشکرانه
آنچه بطریق وحی بتو نازل میسازد از قرآن و غیر آن و از امام زین العابدین ع منقولست که حضرت رسول ص فرمود که هر که سبحان ربی العظیم بگوید
بدون تعجب بلکه بقصد تسبیح و تنزیه او سبحانه صد هزار حسنه برای او بنویسند و صد هزار سیئه از او محو کنند و صد هزار درجه برای او بلند گردانند

سورة المعارج وهی اربع واربعون آیة

ابی بن کعب از رسول ص روایت کرده که هر که سأل سائل بخواند حق تع ثواب کسانی که نماز بپای دارند
و حج گذارند و زکوة دهند و مراعات امانت کنند در نامه اعمال او ثبت کند و ابو جعفر ع فرموده که هر که بر قرائت معارج مداومت نما[ید]
در روز قیامت از گناهان او نپرسد و او را در بهشت همنشین محمد و آل محمد گرداند بدانکه چون حق تع ختم سورة الحاقة نمود بوعید مشرکان
این سوره نیز بتمثیل آن کرده فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم
آورده اند که روزی حضرت پیغمبر ص در مسجد الحرام قرائت قرآن مینمود و مردم را انذار میفرمود نضر بن حارث کلده که از جمله مکذبان قرآن و
برپای خواست و از روی استهزا گفت خدایا اگر محمد بحق است و آنچه میگوید از نزد تست پس سنگ بر ما ببار یا ما را بعذاب الیم مبتلا گردان

سأل سائل درخواست خواهنده بعذاب واقع عذابی فرود آینده که ثابتست للکافرین برای ناگرویدگان مرویست که در روز بدر او را
و عقبة بن ابی معیط را بجهنم هلاک ساختند و صاحب طبرسی از سید ابو المحمد نقل کرده که حاکم ابو القاسم حسکانی مرا حدیث کرد از ابو عبد الله شیرازی و او از ابو بکر
جرجانی و وی از ابو محمد بصری و او از محمد بن سهل و محمد از زید بن اسمعیل و زید از محمد بن ایوب واسطی و محمد از سفیان بن عیینه و سفیان از جعفر بن محمد علیه السلام
و آن حضرت از آبای کرام خود علیهم السلام که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم امیر المؤمنین ع را منصب خلافت داد و او را قایم مقام خود گردانید
و در حق او فرمود که هر که من مولای اویم و صاحب تصرف در امور او پس علی مولی اوست و صاحب تصرف در امور دین وی و این حکایت در عالم منتشر شد و
میان مردمان مشهور گشت حارث بن نعمان فهری بر ناقه نشست و متوجه مدینه شد تا درین باب با حضرت پیغمبر ص مجادله نماید و چون بمجلس آنحضرت
رسید در آن دم آن مجلس از مهاجر و انصار پر بود گفت یا محمد تو ما را بر کلمه شهادت دلالت کردی قبول کردیم از تو و بقیام صلوة خمس دعوت نمودی آنرا نیز
از تو اجابت کردیم و بزکوة و صوم و حج و جهاد ترغیب فرمودی فرمان تو بردیم و بهرچه اشاره تو واقع شد خلاف آن نکردیم و باین همه راضی نشدی
تا آنکه دست این پسر را گرفتی و گفتی من کنت مولاه فهذا علی مولاه و امر کردی که بعد از من اقتدا باو کنید و تابع او شوید این کار بمجرد رای تو بود یا
و از پیش خود علی را برگزیدی و بر مردمان حاکم ساختی یا بامر خدا کردی حضرت فرمود بخدائی که جز او پروردگار دیگر نیست که آنچه من درباره علی بن ابی طالب
گفتم و در حق او بجای آوردم و بخلقان رسانیدم بامر خدا بود نه باندیشه و تدبیر من چون حارث این سخن شنید روی خود را از آن قبله اسلام بگردانید و برگشت
و گفت بارخدایا آنچه محمد درباره علی بن ابی طالب میگوید اگر راستست و بامر تست بر ما سنگ ببار یا ما را بعذاب دردناک گرفتار کن چون آن ملعون این
دعا کرد و عذاب الیم از قهار عظیم درخواست در حال سنگی از آسمان بیفتاد و بر سر آن شقی آمده از دبرش بیرون رفت و در ساعت این آیه نازل شد که
سأل سائل بعذاب واقع للکافرین درخواست خواهنده که حارث بن نعمانست عذابی را که فرود آینده است مر ناگرویدگان را لیس له دافع نیست
مر آن عذاب را دفع کننده و بازدارنده من الله از خدای یعنی عذابی که واقع شونده است از نزد خدای یا نیست او را دفع کننده از جانب خدای تع چه امر الله
محتوم الوقوعست و هیچ چیز دفع نکند ذی المعارج آن خدائی که خداوند درجهای بلند است یعنی غرفهای ارجمند که در بهشت برای انبیا و اولیای خود
ساخته یا خداوند مواضع صعود و عروج بر کلمات طیبات که الیه یصعد الکلم الطیب یا مدارجی که اهل ایمان در آن ترقی میکنند در سلوک خود یا مراتب
رفیعه فرشتگان یا طبقات آسمان که ملائکه در آن عروج میکنند کما قال تعرج الملائکة والروح بالا میروند فرشتگان و جبرئیل تخصیص روح بذکر تمیز اوست
از ملائکه بمزیت فضل و مکانت و گویند روح جماعتی اند از مخلوق الهی که اعظم از ملائکه اند و حافظان ایشانند چنانکه ملائکه حفظ آدمیانند و بر هر تقدیر عروج میکنند
الیه بسوی عرش خدا که مهبط اوامر الهیست فی یوم کان مقداره در روزی که هست اندازه آن خمسین الف سنة پنجاه هزار سال دنیا

این تمثیل و تخییل است یعنی آن معارج بر وجهیست که اگر تقدیر قطع آن تو انکرد در زمانی هر آینه خواهد بود آن زمان مقدار پنجاه هزار سال و نزد
بعضی معنی بر سبیل آنست که اگر یکی از بنی آدم سیر کند از اسفل زمین تا آن معارج که ملائکه در یکروز میروند آنرا بمقدار پنجاه هزار سال تواند رفت و نزد
بعضی دیگر مراد بیوم روز قیامت است یعنی ملئکه و روح عروج کنند بعرش خدای تعالی در روزی که باشد مقدار آن پنجاه هزار سال بدانکه مراد آنست که ما بین
اسفل عالم تا باعلای شرف عرش مقدار پنجاه هزار سال است زیرا که ما بین مرکز زمین و مقعر آسمان دنیا مقدار پانصد ساله راهست و هر یک از آسمانها
همچنانه و کرسی و عرش نیز چنین است و مراد بآیه کریمه یوم کان مقداره خمسین الف سنة زمان عروج بنی آدم است از ارض تا بمحدب سماء دنیا و گو
مراد باین مقدار موقف خلقانست در روز قیامت برای حساب و فصل قضایا یعنی اگر آن حساب در دنیا بودی در عرض پنجاه هزار سال تمام شدی و
از ابو عبد الله صلوات الله علیه مرویست که معنی آنست که اگر متولی حساب بغیر خدای سبحانه و تعالی می بود پنجاه هزار سال میشد ولیکن خدای تعالی در یک ساعت
حساب خلقان کند و در روایت دیگر آمده که نیم ساعت و نیز از آنحضرت مأثور است که این روز بنصف نرسیده باشد که اهل جنت ببهشت در آیند و اهل
دوزخ بجهنم و نزد بعضی دیگر از مفسران معنی آنست که مقدار اول نزول ملائکه برای اعلام امر و نهی بر قضای الهی بر خلقان تا آخر عروج ایشان بآسمان
که روز قیامت باشد مقدار پنجاه هزار سال باشد پس بنابراین مقدار زمان دنیا پنجاه هزار سالست اما غیر از خدای تعالی نمیداند که چند از آن گذشته و چند باقی مانده
و نیز گفته اند که مراد آنست که در عرصه گاه محشر پنجاه موقف باشد که در هر موقفی حق تعالی خلقان را هزار سال باز دارد و از ابن عباس مرویست که مراد شدت روز قیامت مشقت
و سختی آن روز بر کافران بمرتبه باشد که پندارند اینمقدار است ابو سعید خدری گفته که یکی بخدمت حضرت رسول صلعم عرض کرد که یا رسول الله چه روزی دراز خواهد بود روز
قیامت فرمود بحق آن خدائی که جان محمد بید قدرت اوست که این روز بر مؤمنان سبکتر باشد از نماز فریضه که در دنیا گذشته باشند و از ابراهیم تیمی نقل است
که مقدار آن روز بر مؤمن چندان باشد که نماز پیشین و پسین حاصل که حق تعالی حبیب خود را میفرماید که عذابی که از برای اهل تکذیب مقرر است مرتفع نمیشود و البته ایشان
واقع شود فاصبر صبرا جمیلا پس شکیبائی کن شکیبائی نیکو یعنی بی شائبه قلق و جزع و شکایت و استعجال انهم بدرستی که آن کافران مکذب یرونه
می بینند عذاب را تا روز قیامت بعیدا دور از امکان یعنی مظنه ایشان آنست که آن موجود نخواهد شد و نریه قریبا و می بینیم ما آنرا نزدیک
یعنی ممکن الوقوع یوم تکون السماء در روزی که گردد آسمان کالمهل مانند صورت گداخته و یا مثل دردی زیت و تکون الجبال کالعهن
کوهها مانند پشم رنگارنگ زیرا که جبال مختلف اللون شد پس چون ریزه گردد و بر هوا رود همچون عهن منفوش شود که باد آنرا بر هوا برد
که کوهها اول ریگهای ریگ شوند و بعد از آن مانند عهن منفوش و بعد از آن چون هباء منثور و لا یسأل حمیم حمیما و نپرسد خویشان خویش را
یعنی از او طلب خویش نکند و نگوید خویش تو کجاست یا آنکه احوال خویش را از او استفسار نکند زیرا که همه نزدیک یکدیگر حاضر باشند و یا آنکه

چنانکه میفرماید یبصرونهم بنماکرده شده باشند خویشان بخویشان یعنی هر کسی خویش خود را بشناسد و باحوال او بینا بود و لیکن هر کسی بحال خود مشغول بوده اند
ولیکن بجهت تشاغل ایشان بخود از تساؤل متمکن نباشند نه آنکه عدم تساؤل بجهت اخفای ایشان باشد از یکدیگر و نزد بعضی معنی آنست که پرسیده نشود
هیچ خویش از گناه خویش خود چه هر یکی را از کردار او سؤال کنند نه از کردار غیر یا هیچکس طلب خویش نکند و از او درخواست ننماید تا وزر او را بسکبار بردارد
زیرا که همه از یکدیگر ناامید باشند یا آنکه عدم سؤال بجهت این باشد که یکدیگر را بعلامت شناسند کافر را بسیاهی رو و کبودی چشم و مؤمنان را بصفارت
رنگ و سفیدی روی و از ابن عباس نقل است که آنکه خویشان یکدیگر را شناسند در یکساعت باشد و بعد از آن هیچکس یکدیگر را نشناسند و همه از هم گریزند
یود المجرم دوست دارد و آرزو کند کافر لو یفتدی اگر فدا دهد من عذاب یومئذ از عذاب آن روز ببنیه به پسران خود یعنی فدا کند بعوض
خود پسران خود را که عزیزترین خلقان بودند نزد وی تا ایشان عذاب کشند و وی خلاص یابد از آن وصاحبته و فدا دهد زن خود را که یار و همدم او و
مونس و غمخوار او بود و اخیه و برادر خود را که هم پشت و مددکار او بوده و فصیلته و عترت و خویشان نزدیک خود را که از ایشان منفصل
گشته و بوجود آمده باشد التی تؤویه آن عشیره که جای داده باشند او را در دنیا از نزد خود یعنی پناهگاه او بوده باشند یا با او منضم شده باشند در نسب
ومن فی الارض جمیعا و هر که در روی زمین است همه را از اقارب و اجانب فدا دهد ثم ینجیه پس برهاند او را آن فدای او کلا نه چنانست که این
فدا او را نجات دهد و از عذاب برهاند انها بدرستی که آتش دوزخ که مجرم از او فدا دهد فایده ندهد لظی زبانه ایست خالص که هیچ چیز با او مخلوط نباشد
تا بشکنند حرارت او شود و آتش زبانه خالص نزاعة للشوی او کنی بسیار کننده است مر دست و پای شخص کافر را یا پوست سر ایشان را و حفص بنصب خوانده
یعنی در حالتی که برکنده است پوست و گوشت دست و پای ایشان را از استخوان و مرویست که هرگاه گوشت و پوست را از استخوان برباید گوشت و پوست
تازه براو رویانیده شود چنانکه گونه بدلناهم جلودا غیرها لیذوقوا العذاب تدعوا خواند آتش یعنی جذب کند و حاضر گرداند نزد خود بروجه جبر و قهر و در معالم از
... روایت کرده که آتش بقدرت کامله ربانی گویا شود مانند گویا شدن جوارح و تکلم شجره موسی و بزبان فصیح بنام و لقب بخواند من ادبر کسی را که
پشت کرده بر حق و تولی و روی گردانیده از فرمان معبود مطلق و جمع و گرد کرده مال دنیا را بدون ملاحظه حلال و حرام فاوعی
پس نگاه داشتن در ظرفی کرده و حفظ نموده و حقوق واجبه آنرا نداده بجهت کثرت حرص بر جمع آن و طول امل و تشاغل بآن از دین حق باز مانده
... که عبد الله بن حکیم ... کیسه را نبستی و پیوسته آنرا نامربوط و نامحفوظ داشتی و گفتندی ... میترسم که اگر بحفظ آن مشغول شوم
... بعد از آن بر بیان خبائث ایشان میفرماید که ان الانسان بدرستیکه آدمی خلق هلوعا آفریده شده است بسیار
... سریع الجزع از ادای حقوق مفروضه ... و سریع الجزع در بلیات از مقاتل نقل است که هلوع جانوریست در پس کوه قاف که هر روز

صحرا از گیاه خالی میگرداند و آب بیفتد دریا راحتی آشامد و در گرما و سرما صبر ندارد و شب در اندیشه آنست که فردا چه خواهد خورد پس حق تعالی آدمی را
در بی‌صبری و اندیشه روزی باین جانور تشبیه کرده احمد بن یحیی روایت کند که عبد الله بن طاهر از من پرسید که هلوع چیست گفتم هیچ تفسیری اوضح
از تفسیر نیست که حق تعالی فرموده که اذا مسه الشر جزوعا چون برسد او را بدی نالنده و بسیار جزع نماینده و فزع کننده است واذا مسه
الخیر منوعا و چون برسد او را نیکی مثل توانگری و صحت منع کننده است نفس خود را از طاعت و انفاق مال در راه حضرت عزت یعنی انسان بجهت آنکه
جزع و منع بمرتبه ایست که گویا بر این مجبولست و از امور طبیعت غیر اختیار او مثل خلق الانسان من عجل و دلیل بر این آنست که آدمی در بطن و مهد
متصف باین دو صفت نیست و دیگر آنکه این دو صفت از صفات ذمیمه اند و حق تعالی فاعل ذم نیست و دلیل دیگر بر آن استثنای مؤمنست درین قول که
الا المصلین یعنی جمیع آدمیان باین دو صفت متصفند مگر نمازگذارندگان الذین هم علی صلوتهم آنانکه ایشان بر نماز خود دائمون
مداومت کنندگانند و مواظبت نمایندگانند در اوقات آن که هیچ شغلی از آن باز نمانند فرق میان مداومت و محافظت که بعد ازین مذکور خواهد
آنست که دوام راجع بنفس صلوتست و محافظت بافعال آن از اقامت آن و شروط در آن و امام جعفر ع فرموده که این آیه در نوافلست و آیه
والذین هم فی صلوتهم یحافظون در فرایض و بروایت دیگر مراد بدائمون کسانی اند که در حالت نماز ساکت باشند و روی خود را از سمت قبله منحرف نسازند
یعنی بچپ و راست خود التفات نکنند والذین فی اموالهم و آنانکه در مالهای ایشان حق معلوم حقیست دانسته شده یعنی معین
چون زکوة مقرره مفروضه و تصدقات موظفه للسائل مر درویش خواهنده را والمحروم و برای محتاج ناخواهنده که بسبب عدم سوال
از مردمان پندارند که غنی است و بجهت این او را محروم سازند از اعطای اموال از ابو عبد الله علیه السلام منقولست که حق معلوم از زکوة نیست بلکه
آن چیزیست که تو آنرا از مال خود اخراج کنی و بعد از آن بمشیت خود در روز جمعه یا هر روز آنرا بطریق تبرع باهل آن رسانی و نیز از آنحضرت
که حق معلوم آنست که خویشان و محارم خود را صله و عطیه بدهی و بدشمنان خود تصدق کنی والذین یصدقون و آنانکه تصدیق میکنند
بیوم الدین بوقوع روز جزا و شبهه نیست در آنکه علامت تصدیق ارتکاب بطاعتست والذین هم من عذاب ربهم
ایشان از عذاب پروردگار خود مشفقون ترسانند که مبادا بر بعض ایشان واقع شود و نشانه خوف از آن اجتناب از معاصیست
ایشان بجهت عدم قبول حسنات باشد و مؤاخذه بر سیئات ان عذاب ربهم بدرستی که عذاب پروردگار ایشان غیر
ایمن کرده شده است یعنی از وقوع آن ایمن نمیتوان شد که بر عصات واقع شد والذین هم لفروجهم و آنانکه
حافظون نگهدارندگانند از مناکح بر هر وجهی و سببی که باشد الا علی ازواجهم مگر بر زنان خود او ما

مالک شده باشند دستهای ایشان یعنی کنیزان که بملک یمین در تحت تصرف خود در آورده باشند فانهم پس بدرستی که
ملامت کرده نیستند بر ترک حفظ فروج نسبت بزنان و کنیزان خود فمن ابتغی پس هر که طلب کند منکحی را وراء ذلک غیر از آنچه گفته شد
از اباحت مناکح برای فروج فاولئک هم العادون پس آن گروه ایشانند در گذرندگان از حدود الهی و بیرون روندگان از اباحت آنچه حق تعالی
مقرر فرموده و وطی بهایم نیز درین حال داخل است والذین هم لاماناتهم و آنانکه ایشان مر امانتهای خود وعهدهم راعون و پیمانهای
خویش را رعایت کنندگانند خواه امانت حق باشد که آن ایمانست و ادای مفروضه و خواه امانت خلق که آن ودایع است و غیر آن و عهود نیز خواه با خالق
باشد و خواه با مخلوق چه بامانت و عهد وفا کردن از واجبات مفروضه است والذین هم بشهاداتهم قائمون و آنانکه ایشان بگواهی خود قیام نمایندگانند
و اداکنندگان در آنچه علم بآن داشته باشند از حقوق خدا و بندگان و ابن سهل روایت کرده اند که مراد باقامت شهادت اقرار بکلمتین شهادتین است
والذین هم علی صلوتهم و آنانکه ایشان بر نماز خود یحافظون محافظت میکنند یعنی بآداب و شرایط و ارکان قیام مینمایند ذکر صلوة در مفتتح و
مختتم این آیات دلیل فضل و شرف آنست بر سایر عبادات بدنیه و مالیه محمد بن فضل از ابی الحسن صلوات الله علیه روایت کرده که حافظان صلوة شیعیان
مااند که هر شبانروزی پنجاه و یک رکعت نماز اقدام نمایند و زراره از ابو جعفر ع روایت کرده که مراد نماز فرایض است هر که آنرا در وقت خود بگذارد و حال آنکه
عارف باشد بحق آن و غیر آنرا بر آن اختیار نکند حق تعالی براتی از برای او بنویسد که هرگز او را عذاب نکند و هر که آنرا در غیر وقت بگذارد و غیر آنرا بر آن اختیار کند
اگر خواهد او را بیامرزد و اگر خواهد عذاب کند اولئک آن گروه که باین صفات موصوفند فی جنات در بوستانهای مملو از اشجار که روضات جنانست مکرمون
گرامی کرده شدگانند و معزز و مکرم نزد حضرت عزت آورده اند که بعد از انزال این آیه مشرکان که گرداگرد آنحضرت حلقه زده بودند استهزا کنان گفتند اگر اصحاب محمد ص
طمع دارند ببوستانهای عنبر بار ما هم نیز طمع داریم که پیش از ایشان یابیم زیرا که در دنیا افضل از ایشانیم بجهت مال و خدم و حشم آیه آمد که فمال الذین کفروا
پس چیست و چه بوده است مر آنانرا که نگرویده اند و از این صفات مذکوره بی بهره اند قبلک مهطعین در حالتی که بسوی تو شتابندگانند و گردن
درازکنندگان بجانب تو و نگرندگان در تو بنظر دشمنی عن الیمین بدست راست و عن الشمال عزین و بدست چپ جماعات متفرقه و گروه گروه حلقه
روایت آمده که مستهزیان پنج ربط بودند که گرداگرد حضرت حلقه زده استهزاء و سخریت بقرآن میکردند حق تعالی انکار ایشان کرده فرموده که ایطمع
امرء منهم هر مردی از ایشان ان یدخل آنکه در آورده شود با مؤمنان جنة نعیم در بوستان با نعمت یعنی مشرکانرا
که بدون ایمان و طاعت در روضات جنت در آیند کلا نه چنین است بلکه هرگز کافر را در بهشت راهی نیست انا خلقناهم بدرستی که
ما بیافریدیم ایشانرا مما یعلمون از آنچه میدانند یعنی از نطفه پلید که آنرا هیچ نوع بعالم قدس مناسبتی نیست پس اگر بوسیله ایمان و طاعت استکمال نیابد

وباخلاق ملکی آراسته و از کدورات صافی نشود استعداد قبول جنت نخواهد داشت و گویند معنی آنست که مردمان مخلوق شده اند بجهة دانستن مبدء و معاد
چه تکمیل نفس بعلم و عمل است پس کسی که استکمال نفس ننماید در منازل کاملین راه نخواهد یافت فَلَا أُقْسِمُ پس نه چنانست که کفار میگویند بِرَبِّ الْمَشَارِقِ
بآفریدگار مشرقها یا آنکه لا مزیده باشد برای تاکید قسم یعنی البته سوگند میخورم بآفریدگار مشرقهای آفتاب که هر روز از نقطه دیگر طلوع میکند وَالْمَغَارِبِ
و قسم بخداوند مغربها که آفتاب راست و هر روز بنقطه دیگر غروب میکند چه مقرر است که آفتاب سیصد و شصت مطلع و مغرب دارد و هر روز از ایام سال از
مطلعی طلوع میکند و بمغربی غروب مینماید بحسب حکمت و مصلحت و گویند مراد مشارق و مغارب نجوم است چه هر یک از ایشان را مشرقی و مغربی علیحده است
بر هر تقدیر حق تعالی قسم یاد میکند که إِنَّا لَقَادِرُونَ بدرستی که ما توانائیم عَلَىٰ أَنْ نُبَدِّلَ بر آنکه بدل کنیم یعنی این مشرکان را هلاک سازیم و عوض ایشان
خلقی دیگر بیاریم خَيْرًا مِنْهُمْ که بهتر و فرمانبردارتر از ایشان باشند وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ و نیستیم ما سبقت گرفته شدگان یعنی اگر اراده امری
کنیم هیچکس بر ما سبقت تواند کرد و ما را عاجز تواند ساخت و چون چنین است فَذَرْهُمْ پس بگذار ایشان را و دست بدار يَخُوضُوا تا شروع کنند در امور
باطله خود وَيَلْعَبُوا و ببازیها مشغول شوند در شواغل فانیه دنیویه حَتَّىٰ يُلَاقُوا تا وقتی که ملاقات کنند يَوْمَهُمُ روز خود را الَّذِي يُوعَدُونَ
آن روزی که وعده داده شده اند مراد قیامت است و گویند مراد روز بدر است و حکم این آیه بآیه قتال منسوخ شده يَوْمَ يَخْرُجُونَ روزی که بیرون آیند
مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعًا از گورها در حالتی که شتابندگان باشند باصابت اسرافیل كَأَنَّهُمْ گویا ایشان إِلَىٰ نُصُبٍ يُوفِضُونَ بسوی علمی
کرده می شتابند چنانکه لشکر پراگنده علم خود را بر پای بینند و یا جانب بتان خود بجهت توبه ایشان چنانکه در دنیا بر یکدیگر سبقت میگرفتند بعبادت ایشان
خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ در حالتی که ذلیل و فرو افتاده باشند چشمهای ایشان چه از غایت هول و ترس دیده نتوانند گشود و سر بالا نتوانند کرد
تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ بپوشد و فرو گیرد ایشان را خواری و نگونساری و روسیاهی ذَٰلِكَ الْيَوْمُ الَّذِي این روز آن روزیست که در دنیا كَانُوا يُوعَدُونَ
بودند که وعده داده می شدند بآن و از آن ترسانیده می گردیدند و ایشان بجهت عناد و طغیان تصدیق نمیکردند سورة نوح مکیه و هی ... آیة

ابی بن کعب از حضرت پیغمبر صلعم روایت کرده که هر که سوره نوح بخواند داخل دعای وی باشد آنجا که رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِيَ
لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ و از ابو عبدالله علیه السلام مرویست که هر که سوره نوح در فریضه یا نافله بخواند حق تعالی او را در مسکن ابرار جای دهد
عطا فرماید و انواع کرامت و اصناف نعمت باو نوازش نماید و دویست حور عین و چهار هزار ثیبه باو دهد بدانکه چون حق تعالی ختم
اهل تکذیب نمود افتتاح این سوره نیز کرد بقصه نوح و قوم او و آنچه بایشان رسید بسبب تکذیب از عذاب طوفان و عقاب آنجهان جهت

بسم الله الرحمن الرحیم إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ

نوح علیه السلام را بسوی قوم او أَنْ أَنْذِرْ قَوْمَكَ بآنکه بیم کن گروه خود را مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ پیش از آنکه بیاید بایشان عَذَابٌ أَلِيمٌ
عذابی دردناک که طوفانست یا عذاب آنجهان قَالَ يَا قَوْمِ گفت نوح علیه السلام که ای گروه من إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ بدرستی که من شما را
بیم کننده و ترساننده‌ام هویدا و آشکارا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ بآنکه پرستید خدا را بیگانگی وَاتَّقُوهُ و بترسید از عقوبت او و بپرهیزید از
نافرمانی او وَأَطِيعُونِ و فرمان برید مرا در هر چه گویم از امر و نهی چه طاعت من مقرون بطاعت خداست يَغْفِرْ لَكُمْ تا بیامرزد خدای تعالی
برای شما مِنْ ذُنُوبِكُمْ بعضی از گناهان شما را یعنی گناهانی که قبل از اسلام مرتکب آن شده باشید چه اسلام قطع ذنوب ماقبل میکند نه گناهان
بعد از اسلام زیرا که وعده مغفرت علی الاطلاق موجب اغراء و ترغیب است بفعل قبیح وَيُؤَخِّرْكُمْ و باز پس دارد شما را از عقوبت مهلکه
یعنی زنده دارد شما را إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتی نام برده شده یا قضاء مدت که مقرر شده است بشرط ایمان و طاعت و چون ایمان نیاورند
پیش از اجل مسمی باجل هلاک که طوفانست هلاک شدند إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ بدرستی که مدت تقدیر فرموده خدا إِذَا جَاءَ چون بیاید بوجه مقدر و مقرر
لَا يُؤَخَّرُ باز پس افکنده نشود یعنی صاحب اجل را مهلت ندهد و اصلا حیله و تدبیر در آن باب فایده نرساند پس مبادرت کنید در امهال و تاخیر
بطاعات لَوْ كُنْتُمْ اگر هستید که بنظر و فکر تَعْلَمُونَ بدانید چیزی را یعنی اگر از اهل علمید پس بدانید که در اجل تاخیر و امهال نیست القصه نوح
بزمان آنکه بعد از پنجاه سالگی که وحی باو نازل شد نهصد و پنجاه سال قوم را دعوت کرد ایشان سرکشی نمودند و عناد ورزیدند و همیشه در آزار
آنحضرت میکوشیدند و آنحضرت صبر در صبر کشیده تحمل آن مشاق مینمود بر تفصیلی که در سوره هود علیه السلام مذکور شد و چون از ایمان ایشان مایوس گشت
قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي بدرستی که من خواندم قوم خود را بطاعت و عبادت تو لَيْلًا وَنَهَارًا شب و روز
یعنی پیوسته دعوت کردم و هیچ وقت در دعوت تقصیر نکردم فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي پس نیفزود ایشان را خواندن من إِلَّا فِرَارًا مگر گریختن
و رمیدن ایشان و نفور نمودن از ایمان وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ و بدرستی که من هر گاه ایشان را که خواندم لِتَغْفِرَ لَهُمْ تا که آمرزش شامل حال
ایشان شود و یا بسبب آن خواندن ایمان آورند و آمرزیده شوند جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ در آوردند انگشتان خود را فِي آذَانِهِمْ در گوشهای خود و رهگذر
منافع را از استماع دعوت بر بستند وَاسْتَغْشَوْا ثِيَابَهُمْ و سر در کشیدند جامه‌های خود را تا مرا نه بینند چه از فرط کراهیت ایشان از دعوت من
نمیخواستند که نظر بمن کنند که مبادا ایشان را بشناسم و دعوت ایشان نمایم وَأَصَرُّوا و مصر شدند و ایستادند در کفر و معصیت یعنی مداومت و
مواظبت نمودند بر آن و معاند شدند که هرگز از کفر باز نگردند وَاسْتَكْبَرُوا و سرکشی کردند از متابعت من اسْتِكْبَارًا سرکشی کردن بزرگی بود
که اصرار و استکبار ایشان بمرتبه رسیده بود که هر یک از ایشان پسر خود را بر میداشت و نزد نوح آورده باو میگفت که ازین مرد حذر کن که مبادا ترا

گمراه سازد و از راه ببرد من وقتی که درستی تو بودم پدرم مرا نزد این مرد آورد و مرا از او تحذیر کرد و گفت مبادا که از سخنان وی از راه بروی و گمراه گردی

پس باید که تو نیز چنین باشی تا گمراه نشوی ثُمَّ اِنّی پس بدرستی که من با وجود اصرار و استکبار ایشان دَعَوْتُهُمْ جِهَارًا دعوت کردم ایشان را

باواز بلند ثُمَّ اِنّی اَعْلَنْتُ لَهُمْ پس بدرستی که من آشکارا کردم دعوت را برایشان در جمیع مجالس و محافل وَاَسْرَرْتُ لَهُمْ و براز نیز گفتم مرا

اِسْرَارًا راز گفتنی یعنی در خفیه نیز دعوت ایشان کردم مرویست که بلند گفتن وی باین طریق بود که بدر سرای ایشان رفتی و آواز دادی که قولوا

لا اله الا الله و تفلحوا بگوئید این کلمه توحید را و رستگار شوید و آشکارا گفتن وی باین وجه بود که هر جا انسی که مجلسی هست آنجا آمدی و باواز بلند

گفتی که ای مردمان بگوئید لا اله الا الله تا رستگار شوید و اما پنهان گفتن وی آن بود که چون یکی را بدیدی او را نزد خود طلبیدی و دهن نزدیک گوش

وی آوردی و گفتی لا اله الا الله پس چون سخن او را هیچ نوع بگوش اصغا قبول نکردند روی نیاز بدرگاه بی نیاز آورد و گفت ای پروردگار من

بهر وجه که دانستم طریق دعوت فرو نگذاشتم و جمیع قواعد تلطف با ایشان مرعی داشتم و در جمیع مجالس و خلوات بسر و علانیه ایشان را بحق خواندم

هیچ فایده نداد چون تو با ایشان قهر کردی و چهل سال و بروایتی هفتاد سال باران از ایشان باز گرفتی و زنان ایشان را عقیم ساختی و ایشان بمن

رجوع کردند فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا پس گفتم طلب آمرزش کنید رَبَّكُمْ از پروردگار خود یعنی توبه کنید از کفر او اِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا بدرستی که

خدای هست آمرزنده توبه کنندگان و چون توبه کنید یُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ بفرستد ابر را بر شما مِدْرَارًا بسیار بارنده و ریزنده پی در پی

وَيُمْدِدْكُمْ بِاَمْوَالٍ و مدد دهد شما را بمالها وَبَنِينَ و پسران یعنی بسیار گرداند اموال و اولاد شما را وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ و بدهد

مر شما را بوستانهای مملو از اشجار و اثمار وَيَجْعَلْ لَكُمْ اَنْهَارًا و جاری کرداند برای شما جویهای آب قلانسی در تفسیر خود آورده که مردی

نزد امیر المؤمنین علیه السلام آمد و گفت یا امیر المؤمنین گناه بسیار کرده ام و صحیفه اعمال خود را سیاه نموده ام دعا فرما تا حق تعالی مرا بیامرزد حضرت

فرمود برو و استغفار کن شخصی دیگر آمد و گفت یا امیر المؤمنین ضیاع من بجهت تنگی آب خشک شده دعا کن تا حق تعالی شاید باران بفرستد

فرمود برو و استغفار کن دیگری آمده گفت یا امیر المؤمنین درویشم و از فقر و فاقه بیطاقت شده ام دعا کن تا حق تعالی مرا از خوان نعیم خود

انعام نماید فرمود برو و استغفار کن مرد چهارم درآمد و گفت یا امیر المؤمنین مال بسیار دارم و فرزند ندارم دعا کن تا حق تعالی مرا فرزندی دهد

فرمود برو و استغفار کن کسی دیگر برای خود است و گفت یا سید الوصیین باغ و بوستانم میوه کم میدهد دعا کن تا خدای تعالی میوه آنرا

بسیار کند فرمود برو و استغفار کن دیگری گفت یا علی در ناحیه ما چشمها خشک شده و کاریزها بگور رفته و قحطی پدید شده از تو

التماس دعائی دارم فرمود برو و استغفار کن ابن عباس گوید در خدمت آنحضرت نشسته بودم گفتم یا امیر المؤمنین از تو سؤالات

حملهم

٣٢٧

تحملوه کردند و همه را یک جواب گفتی فرمود یا ابن عم نشنیدهٔ قول حق تعالی را که فرموده فقلت استغفروا ربکم انه کان غفارا تا آخر محمد بن

یوسف از پدر خود خبر داده که من نزد ابو جعفر نشسته بودم شخصی آمد و گفت یا ابن رسول الله جعلت فداک من مردی ام که حق تعالی مال بسیار بمن

ارزانی کرده اما هیچ فرزند ندارم آیا هیچ حیلهٔ علاجی درین باب باشد فرمود بلی استغفار کن تا یکسال هر روز و هر شب صد بار و اگر در شب فراموش

شود در روز قضا کن که حق تعالی میفرماید در کلام مجید که استغفروا ربکم تا آخر القصه نوح بعد از امر باستغفار تکذیب ایشان فرمود بقوله مَا لَكُمْ

لَا تَرْجُونَ لِلّٰهِ چیست شما را که امید ندارید مر خدای را وَقَارًا تعظیم و توقیر کردن او شما را آگاهی که اطاعت فرمان او نمائید یعنی چرا توقع نیستید

که او سبحانه توقیر شما نماید در دار کرامت و تعظیم شما کند باعطای خیر در دنیا و آخرت مرویست از ابن عباس که معنی آنست که چیست شما را که

اعتقاد نمیکنید بزرگی او را و از نافرمانی او دور نمیشوید وَقَدْ خَلَقَكُمْ اَطْوَارًا و حال آنکه آفریده است شما را تارة بعد تارة و حالة بعد حالة

یعنی مختلف در خلق چون اول نطفه بودید آنگاه علقه شدید پس مضغه و عظام و لحم بعد از آن جنین شدید آنگاه طفل پس از آن صبی بعد از آن مراهق

آنگاه محتلم بعد از آن ملتحی پس از آن در سن شباب آنگاه کهولت پس شیخوخیت و این دالست برآنکه او سبحانه ممکنست که توقیر و تعظیم شما نماید

پس چرا منکر بعث و جاحد عبودیت او شوید و گویند مراد از اطوار اختلاف در صفاتست که آن غنی و فقر و صحت و مرض و قوت و ضعف و

طول و قصر است و بعد از تنبیه بر نظر در آیات انفس تنبیه بر نظر در آیات آفاق مینماید باین وجه که اَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللّٰهُ آیا نمی بینید که چگونه بیافرید خدای تعالی سَبْعَ سَمٰوَاتٍ

طِبَاقًا هفت آسمان طبقه بالای طبقه وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ و گردانید ماه را در آسمانها یعنی در یکی از آنها نُورًا روشنی که پرتو آن بهمه آسمانها و

زمین میرسد در بعضی تفاسیر مذکور است که جرم قمر در آسمان دنیاست و نور وی بهمه آسمانها تابد و بهمه زمینها وَجَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا

و گردانید آفتاب را چراغ اهل زمین و چنانکه چراغ ظلمت را از حوالی خود زایل میسازد آفتاب نیز تیرگی شب را از عرصهٔ زمین محو میگرداند

و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله را سراج منیر ملقب ساخت جهت آنکه نور روی تاریکی کفر و نفاق را از عرصهٔ عالم زایل گردانید وَاللّٰهُ اَنْبَتَكُمْ

و خدا برویانید یعنی پیدا و موجود کرد شما را که آدم است مِنَ الْاَرْضِ از زمین پس پدر شما آدم از خاک نَبَاتًا رستنی و هرگاه پدر از خاک باشد

همه اولاد در اصل از خاک موجود خواهند بود ثُمَّ يُعِيدُكُمْ پس باز برد شما را فِيهَا در زمین یعنی بعد از موت بقبر در آورد وَيُخْرِجُكُمْ اِخْرَاجًا

و بیرون آورد شما را از قبر بیرون آوردنی در روز حشر برای حساب و جزا وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُمُ و خدای تعالی گردانید برای شما الْاَرْضَ بِسَاطًا زمین را

منبسط و هموار لِتَسْلُكُوا مِنْهَا تا بروید از آن زمین سُبُلًا فِجَاجًا راههای گشاده و قوم نوح با وجود بیان این نعم عظیمه متامل نشدند

و در وسوسهٔ ایشان اتباع خود در اشتراء اضلال کردند تا بدتر و جفاکارتر شدند و در طغیان افزودند قَالَ نُوحٌ گفت نوح بعد از مشاهده این حال رَبِّ اِنَّهُمْ

ای پروردگار من بدرستی که ایشان یعنی همه امت من عَصَوْنِي عاصی شدند در من و نافرمانی کردند مرا در امر و نهی و نصیحت من نشنیدند و اصلا
وَاتَّبَعُوا مَن لَّمْ يَزِدْهُ و پیروی کردند کسی را که زیاد نکرد او را مَالُهُ وَوَلَدُهُ مال و فرزندان او إِلَّا خَسَارًا مگر زیانکاری و گمراهی یعنی بهمان
من نپذیرفتند و متابعت مهتران خود کردند که مغرور بودند بمال و فرزند که آن سبب زیادتی خسارت ایشان باشد در آخرت وَمَكَرُوا و پیروی کردند کسانی را
که مکر کردند مَكْرًا كُبَّارًا مکری بغایت بزرگ چه سفله و ادنای قوم را بحیله بازی و چاپلوسی بجانب خود کشیدند و بر ایذا و آزار من تحریص کردند و سنگ جفا
اجزای مرا مجروح کردند و گویند مکر بزرگ آن بود که هر یکی از ایشان که پیر شدندی کودک خود را برداشته نوح را بوی نمودی و گفتی من پیر شده ام
و مشرف بر موتم باید که بعد از من گرد این مرد نگردی و بافسانهای او از راه نروی که دیوانه و ساحر است و هیچ چیزی نمیگوید که در آن خیر و صلاح باشد
حاصل که اتباع را از صحبت نوح منع کردند و بر دین آبا راسخ ساختند وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ و گفتند دست باز مدارید از عبادت خدایان خود
و چون بعضی بتان ایشان اکبر و اعظم اصنام بودند نزد ایشان از اینجهت بعد از تعمیم تخصیص بذکر ایشان کرده گفتند وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا
و مگذارید بت وُدّ را و آن بتی بود که بصورت مردی ساخته بودند وَلَا سُوَاعًا و نه بت سواع را که بصورت زنی بود وَلَا يَغُوثَ و نه یغوث را
که بهیات شیری بود وَيَعُوقَ و نه یعوق را که بر شکل اسبی بود وَنَسْرًا و نه نسر را که بصورت کرکسی بود و اشهر آنست که اینها اسامی پنج مرد صالحند
که میان زمان آدم و نوح بودند و مردم بایشان اعتقاد تمام داشتند و بعد از فوت هر یک از ایشان ابلیس بمردمان گفت که صورت او را تصویر کنید
و بآن مستانس شوید و در آن منگرید تا باعث کثرت طاعت شما شود ایشان بدفعات پیکر آن نیکی را از چوب ساختند و تعظیم آنها میکردند
و در عبادت الهی جد و جهد مینمودند تا بمردند پس ابلیس اولاد ایشان را گفت که پدران شما اینها را می پرستیدند شما نیز اقتدا بدین آبای خود کرده
بپرستش ایشان قیام نمائید پس اولاد باضلال ابلیس بپرستش آن صور مشغول شدند و مبدء عبادت اوثان از آن زمان شد و چون طوفان واقع شد
آن اصنام در زیر خاک پنهان شدند و بعد از طوفان ابلیس لعین آنها را از خاک بیرون آورد و مردم را بپرستش آنها امر کرد و آن بتان بطریق
توارث دست بدست می آمدند تا آنکه هر یک بقبیله افتادند وُدّ را قبیله کلب و جندل داشتند و سواع در قبیله هذیل بود بر ساحل بحر و یغوث را بنی مذحج
و بنی غطیف و بنی مراد داشتند و یعوق در میان قبیله بنی همدان افتاد و نسر معبود اهل حمیر بود و ایشان را ذا الکلاع گویند و باقی احوال در بتان و اصنام
حواله بمنهج الصادقین است القصه نوح ع با حق تعالی مناجات کرد که خداوندا اکابر قوم اصاغر را گفتند که دست از این بتان مدارید وَقَدْ أَضَلُّوا
و بتحقیق که گمراه کردند این اکابر كَثِيرًا بسیاری را از اصاغر و ادانی یعنی نه همین قوم حاضر را گمراه ساختند بلکه فرقه دیگر را که قبل از اینها بودند
نیز گمراه ساختند و آنها را بر عبادت اصنام راسخ و ثابت گردانیدند و گویند مراد آنست که رؤسا همه مردمان را که متصف بکثرتند اضلال کردند یا معنی

که

که بتان باعث ضلالت ایشان شدند وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ و میفزای ای پروردگار من بر ستمکاران إِلَّا ضَلَالًا مگر هلاکت و عقاب را
و ضلال در اینجا بمعنی هلاکست چنانکه در آیت إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ و گویند مراد تخلیه ایشانست و منع الطاف از ایشان بجهت تفهیم
آنها بر کفر و وقوع یاس از ایمان ایشان مِمَّا خَطِيئَاتِهِمْ أُغْرِقُوا از جهت گناهان عظیم ایشان غرق شدند بطوفان فَأُدْخِلُوا نَارًا
پس در آورده شدند باتش یعنی در زیر خاک و آب یا در آخرت از ضحاک روایتست که احراق و اغراق هر دو در دنیا بود چه ایشان از یکجانب
غرق می شدند و از جانب دیگر میسوختند فَلَمْ يَجِدُوا لَهُم پس نیافتند مر ایشان را مِّن دُونِ اللَّهِ أَنصَارًا بجز از خدای یارانی که از عذاب
طوفان و عقاب نیران نصرت و نجات دهند ایشان را یعنی اوثان معبوده ایشان یاری نداد و از عذاب نرهانید ایشان را و چون حق تعالی نوح را
خبر داده بود که از قوم تو کسی دیگر ایمان نخواهد آورد و فرزندی هم که از ایشان بوجود آید ایمان نخواهد آورد از اینجهت ایشان را هدف تیر نفرین
کرده از حق تعالی سؤال استیصال نمود وَقَالَ نُوحٌ رَّبِّ و گفت نوح که ای پروردگار من لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مگذار بر روی زمین
مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا از ناگرویدگان هیچ ساکن داری یا هیچ دور کننده مراد هلاک عالم است یعنی هیچ کافری مگذار إِنَّكَ إِن
تَذَرْهُمْ بدرستی که تو اگر بگذاری ایشان را يُضِلُّوا عِبَادَكَ گمراه گردانند بندگان ترا و از دین باز دارند وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا
كَفَّارًا و نزایند مگر فجور کننده ناسپاس و از مقاتل و ربیع و عطا مرویست که نوح ع وقتی این دعا بر ایشان کرد که حق تعالی ارحام
زنان ایشان را عقیم کرده بود و اصلاب مردان را خشک گردانیده چهل سال یا هفتاد سال پیش از دعای او و در وقت نزول عذاب هیچ طفلی
در میان ایشان نبود و نزد بعضی دیگر صبیان بودند اما نه بر وجه عقاب غرق شدند بلکه بطریقی که الحال فوت میشوند بمصیبات مانند
طاعون و وبا و هدم و غرق و حرق و غیر آن و این موجب زیادتی عذاب آبا و امهات ایشان بود که اطفال خود را میدیدند که باب
فرو میرفتند و می مردند یا بمصیبتی دیگر در پیش چشم ایشان میمردند و بعد از دعای بر دشمنان از برای خود و سایر مؤمنین و مؤمنات دعا کرد با خضوع که
رَّبِّ اغْفِرْ لِي ای پروردگار من بیامرز مرا او از ترک مندوب و ترک اولی عفو فرما وَلِوَالِدَيَّ و بیامرز پدر و مادر مرا پدر او ملک
بن متوشلخ بود و مادرش شمخای بنت انوش و این هر دو از صلحا و اتقیای اهل ایمان بودند وَلِمَن دَخَلَ بَيْتِيَ و بیامرز کسی را که
در آمده بخانه و منزل من یا کشتی من یا مسجد من مُؤْمِنًا در حالی که مؤمن بوده وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ و بیامرز مردان مؤمن
و زنان مؤمنه را که قبل از این بودند و بعد از این پیدا شوند تا روز قیامت گفته اند مراد امت مرحومه اند و از ابن عباس منقولست که چنانکه دعای
نوح درباره کافران مستجاب شد در شأن اهل ایمان نیز بغز اجابت رسید و بجهت مبالغه در استیصال اهل کفر ختم دعا بر ایشان کرده گفت که

وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ و میفزای مر ستمکاران را یعنی کافران را که در کفر از حد در گذشته اند إِلَّا تَبَارًا مگر هلاکت و عقوبت شونده مولده

سورة الجن و هی ثمان و عشرون آية ابی بن کعب از پیغمبر صلعم روایت کرده که هر که سورة الجن بخواند او را ... بعدد هر جنی که تصدیق

محمد صلعم نموده و تکذیب او کرده اند ثواب بنده آزاد کردنی باشد و حنان بن سدیر از ابو عبد الله علیه السلام روایت کرده که هر که قل اوحی بسیار

بخواند تا در دنیا باشد از شر جنیان و سحر و کید ایشان ایمن باشد و هیچکس نتواند که باو ضرری رساند و در آخرت با محمد صلعم و اهل بیت او محشور شود و از شنیدن

بشرف ملازمت ایشان مشرف گردد و گوید بار خدایا بغیر از ایشان کسی دیگر را نمیخواهم و در جنت غیر ازین آرزو ندارم و چون حق تعالی

بذکر قوم او که تابع اکابر خود بودند افتتاح این سوره نمود با تباع جنیان به پیغمبر آخر الزمان تا فرق شود میان تابعان باطل و تابعان حق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ در سورة الاحقاف گذشت که گروهی از جن در بطن نخله بودند

حضرت رسالت صلی الله علیه و آله رسیدند و استماع قرآن نموده ایمان آوردند و آنها نه تن بودند یا هفت تن سه از اهل حران و چهار از اهل نصیبین

و صاحب کشاف آورده که ایشان از شیصبان بوده اند که اعظم و اکبر قبایل جن اند و عامه لشکر ابلیس از ایشانست و چون بشرف اسلام مشرف شدند

بمیان قوم خود آمده ایشان را بر اسلام ترغیب کردند و حق تعالی درین سوره از آن خبر میدهد که قُلْ بگوای محمد با متان خود که أُوحِيَ إِلَيَّ وحی کرده شد بمن

أَنَّهُ اسْتَمَعَ آنکه شنیدند قرآن را در بطن نخله نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ گروه جنیان که از ده کمتر و از سه بیشتر بودند و جن اجسام عاقله لطیفه اند که نار یتیه

و هوائیت بر ایشان غالبست و از شان ایشانست که متشکل شوند باشکال مختلفه و گویند نوعی از ارواح مجرده اند و یا نفوس بشریه مفارقه

الابدان و در آیه دلیلست بر آنکه حضرت رسالت پناه صلعم ایشان را ندید و قرآن بر ایشان نخواند بلکه اتفاقا در بعضی قراءت او حاضر شدند و

استماع قرآن کردند فَقَالُوا پس گفتند چون بمیان قوم رفتند که ای قوم إِنَّا سَمِعْنَا بدرستی که شنیدیم ما قُرْآنًا عَجَبًا کتابی بغایت شگفت

یعنی کلامی عجیب و بدیع که ما بین کلام آدمیانست در حسن نظم و دقت معنی و کسی بر انشای مثل آن قدرت ندارد يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ

راه مینماید بندگان را براستی و صلاح دین و دنیا فَآمَنَّا بِهِ پس گرویدیم بآنکه متضمن تصدیق است بوحدانیت خدا و رسالت حضرت خاتم الانبیا

وَلَنْ نُشْرِكَ و هرگز شرک نیاریم و انباز نگیریم بِرَبِّنَا أَحَدًا به پروردگار خود یکی را از اصنام و غیر آن چنانکه پیش ازین شرک می آوردیم آیه

دالست بر آنکه حضرت رسالت صلعم مبعوث بر همه جن و انس بد آنکه أَنَّهُ مفتوحست بجهت آنکه فاعل أُوحِيَ است و إِنَّا مکسور جهت آنکه مبتدا

و باقی آنها که مذکور خواهد شد مکسور ند از کفار جن و حفص آنها مفتوح خوانده بر آنکه معطوف باشد بر حال جار و مجرور در انهای که منصوب المحل است

واحدی باسناد خود از سعید بن جبیر روایت کند از ابن عباس که فرمود پیغمبر صلعم قرآن را بر جن نخواند و جن را ندید بلکه روزی با جمعی از اصحاب متوجه

سوق عکاظ شدند در آنوقت شیاطین از خبر آسمان ممنوع شده بودند چون نزد قوم خود آمدند و اخبار ایشان نمودند که ما از اخبار آسمان ممنوع

شده ایم ایشان گفتند که امری عظیم در عالم واقع شده در مشارق و مغارب عالم پراکنده شوید و از این معنی استخبار کنید پس در اطراف عالم منتشر شدند

و تفحص این معنی می نمودند تا آنکه جماعتی از ایشان بتهامه رسیدند و با آنحضرت در سوق عکاظ ملاقات کردند و حضرت با اصحاب بنماز صبح مشغول بود

چون استماع قرآن کردند گفتند اینست که میان ما و آسمان حایل شده پس بقوم خود مراجعت کردند و گفتند إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ

فَآمَنَّا بِهِ وَلَنْ وَأَنَّهُ تَعَالَىٰ و بدرستی که بلند و برترست جَدُّ رَبِّنَا عظمت و جلالت پروردگار ما از مجانست مخلوقات و مشابهت ممکنات

در ذات و صفات یا بزرگست سلطنت و غنای او مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً فرا نگرفت هیچ زنی چنانکه بعضی از بنی آدم میگویند وَلَا وَلَدًا

و نه فرزندی چنانچه یهود و نصاری اعتقاد دارند وَأَنَّهُ كَانَ يَقُولُ و بدرستی که هست که میگوید سَفِيهُنَا جاهل و نادان ما یعنی مرده

عَلَى اللَّهِ شَطَطًا بر خدای سخن دور و متجاوز از حد که آن نسبت صاحبه و ولد است بوی وَأَنَّا ظَنَنَّا و بدرستی که ما پنداشتیم أَنْ لَنْ

تَقُولَ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ آنکه نگویند آدمیان و جنیان عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای دروغی لاجرم هر چه سفیه ما میگفت باور میکردیم و چون قرآن

شنیدیم دانستیم که وی دروغ بر خدا بسته پس از آن برگشتیم و مؤمن شدیم وَأَنَّهُ كَانَ و بدرستی که بودند رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ مردانی

از آدمیان که در بعضی مواضع يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ پناه گرفتندی بمردان از جنیان و آن چنان بود که چون کسی به بیابان هولناک

رسیدی گفتی پناه میگیرم بسید این وادی از شر سفیهای قوم او و اعتقادش آن بود که باین استعاذه از آنشب سالم و مامون بماند فَزَادُوهُمْ

پس بیفزودند آدمیان مر جنیان را بسبب این رَهَقًا کبر و سرکشی و جهل چه ایشان باینجهت گفتند که بزرگی ما بمرتبه ایست که آدمیان بما پناه میجویند

و ما نگهبان و حامی و سید ایشانیم مقاتل گوید که اول کسی که تعوذ بجن نمود قومی بودند از یمن بعد از آن ابو حنیفه پس این تعوذ در میان عرب فاش شد

و هر کس تعوذ بایشان میکردند و عکرمه از ابن ابی لبابه انصاری روایت کرده که یکروز من با پدر بسوی رفتیم در راه شبی نزد شبانی رفتیم و چون

شب به نیمه رسید گرگی بیامد و بره بگرفت راعی آواز داد که عامر الوادی جارک منادی آوازی آمد که یا سرحان ارسله ای گرگ آنرا رها کن

ما کسی را ندیدیم گرگ بره را رها کرد و بمیان گله رفت و گزندی بوی نرسید حق تعالی این آیه فرستاد که انه کان رجال من الانس تا آخر وَأَنَّهُمْ ظَنُّوا

و بدرستی که آدمیان گمان بردند یعنی کفار ایشان كَمَا ظَنَنْتُمْ همچنانکه شما گمان برده اید ای جنیان أَنْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ آنکه هرگز برنینگیزد خدای

أَحَدًا یکی از مردگان را برای حساب و جزا یا آنکه بعث نکند خدای بعد از موسی و عیسی رسولی را وَأَنَّا لَمَسْنَا السَّمَاءَ و بدرستی که ما قصد آسمان

نمودیم و طلب رسیدن بآن کردیم برای استراق سمع فَوَجَدْنَاهَا پس یافتیم آسمان را مُلِئَتْ حَرَسًا شَدِيدًا پر کرده شده از پاسبانان توانا

لَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا

خمس

یعنی فرشتگان با قوت که برای منع جنیان مقرر شده اند وَشُهُباً و از ستارگان درخشنده آتش فشان یعنی اجرام مضیئه متوقده متولده
از نار که بجهت رجم دیوان تعیین گشته اند و آن انوار ممتده است از آسمان مانند آتش وَاَنَّا کُنَّا نَقْعُدُ و بدرستی که ما بودیم می نشستیم
از آسمان مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ در نشستنگاه برای شنیدن اخبار آسمان که خالی بود از حرس و شهب فَمَنْ یَسْتَمِعِ الْاٰنَ پس هر که از جن طلب
شنیدن میکند اکنون یَجِدْ لَهُ شِهَاباً می یابد از برای خود ستاره روشن آتش بار رَصَداً نگاه دارنده از صعود یعنی منع کننده از استماع
قول فرشتگان و آماده برای سوختن او و از زهری نقل است که شهب پیش از زمان حضرت نبوی صم بودند اما مانع جن نبودند و چون آنحضرت
متولد شد بیشتر گشتند و مانع صعود جن شدند و بعضی برانند که شهب در زمان حضرت حادث شدند و قبل از آن نبودند و بنا بر این آیه
اعجاز نبوی خواهد بود و قول اول اصح است و مؤید اینست انچه زهری از علی بن ابی طالب و ابن عباس نقل کرده که گفتند ما نزد رسول صم نشسته بودیم
و جماعتی از انصار نزد آنحضرت بودند ستاره از آسمان زیران شد حضرت بایشان گفت که در زمان جاهلیت چه میگفتید وقتی که این حادث
می شد گفتند میگفتیم که مردی عظیم الشان بمیرد یا متولد شود وَاَنَّا لَا نَدْرِیْ و بدرستی که ما نمیدانیم اَشَرٌّ اُرِیْدَ آیا بدی خواسته شد
از حراست آسمان و باز داشتن ما از قول فرشتگان بِمَنْ فِی الْاَرْضِ بکسانی که در زمین اند از آدمیان اَمْ اَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ یا خواسته
برایشان پروردگار ایشان رَشَداً خیر و صلاحی یعنی در وقت حدوث این علامت که آن کثرت رجمست وَاَنَّا مِنَّا الصَّالِحُوْنَ عشر
و بدرستی که از جنس ما شایستگان هستند یعنی مؤمنان نیکوکار که سابقند در خیرات وَمِنَّا دُوْنَ ذٰلِكَ و از ما گروهی هستند فروتر از
صالحان یعنی میانه روان و یا غیر صالحان که طالحانند و بدکاران کُنَّا طَرَائِقَ قِدَداً هستیم ما طرق مختلفه و منقطع از یکدیگر یعنی مذاهب مختلفه
وَاَنَّا ظَنَنَّا ظن بمعنی یقین است یعنی بدرستی که بیقین دانستیم اَنْ لَنْ نُعْجِزَ اللّٰهَ انکه هرگز عاجز نتوانیم ساخت خدا را فِی الْاَرْضِ
در زمین یعنی هر جا که هستیم در زمین نمیتوانیم که او را عاجز سازیم وَلَنْ نُعْجِزَهُ و عاجز نمیتوانیم کرد او را هَرَباً در حالتی که گریزنده باشیم
باطراف آسمان و یا بکوه قاف یا عاجز نمیتوانیم ساخت او را در زمین اگر بما اراده امری نماید یعنی در گریختن و از اطراف آسمان بیرون
رفتن اگر طلب ما کند هر جا که هستیم در تحت فرمان اوئیم و در قبضه قدرت او و عدم امکان خروج ما از دایره فرمان او وَاَنَّا لَمَّا
سَمِعْنَا الْهُدٰی و بدرستی که ما آنهنگام که شنیدیم قرآن را که سبب هدایت عالمیانست اٰمَنَّا بِهٖ گرویدیم بان و یا بآنکسی که ازو شنیدیم
یعنی حضرت رسول صم و مقرر است که هیچ پیغمبری بجن مبعوث نبود الا حضرت خاتمیت که دعوت او بهمه جن و انس فرا رسیده و خوان تبلیغ
او در نظر خواص و عام کشیده بود فَمَنْ یُّؤْمِنْ بِرَبِّهٖ پس هر که بگرود به پروردگار خود فَلَا یَخَافُ بَخْساً پس او نترسد نقصان را

در

در جزای او وَلَا رَهَقاً و نه لحوق کراهت و مذلت یعنی اجر او برا تم وجه باشد زیرا که او بخس حق کسی نکرده و رهق ظلم احدی ننموده
به روایت ابن عباس نترسد از نقص اجر حسنات خود و از زیادتی عذاب بر سیئات خود وَاَنَّا مِنَّا الْمُسْلِمُوْنَ و بدرستی که از ابنای
نوع ما مسلمانانند یعنی گرویده اند به پیغمبر صم و بدین اسلام وَمِنَّا الْقَاسِطُوْنَ و از ما ستمکارانند بر خود و درگذشتگان از طریق
ایمان و طاعت فَمَنْ اَسْلَمَ پس هر که گردن نهاد مر حکم خدا را هم چنانکه ما منقاد حکم اوئیم فَاُولٰٓئِكَ پس آن گروه تَحَرَّوْا رَشَداً
قصد کرده اند راه راست را که موصل ایشانست بثواب ابدی وَاَمَّا الْقَاسِطُوْنَ و اما بیرون رفتگان از طریق حق فَكَانُوْا
پس باشند در آخرت لِجَهَنَّمَ حَطَباً مر دوزخ را هیزم که بایشان دوزخ افروخته شود یعنی بکفار آتش دوزخ افروخته میشود و در خبر است خمس
که حجاج بن یوسف در حینی که اراده قتل سعید بن جبیر کرد گفت چه میگوئی در حق من فرمود قاسط عادل ارکان دولتش گفتند نیکو سخن
گفت حجاج گفت ای جاهلان او مرا ظالم و مشرک میگوید و گمان شما اینست که بقسط و عدل مرا تعریف میکند پس این دو آیه برایشان خواند که
والذین کفروا بربهم یعدلون و قوله و اما القاسطون فکانوا لجهنم حطبا وَاَنْ لَّوِ اسْتَقَامُوْا و دیگر وحی کرده شده است بمن که بدرستی
که شان و قصه اینست که اگر مستقیم شوند اهل مکه عَلَی الطَّرِیْقَةِ بر طریقه یعنی افضل طریق که دین اسلام است لَاَسْقَیْنٰهُمْ مَّآءً غَدَقاً
هر آینه بدهیم ایشان را آب بسیار مراد از آن وسعت رزق است و کثرت مال و منال که لازم بارانست یعنی ما روزی را برایشان فراخ گردانیم
یا اگر جن بر اسلام استقامت ورزند ایشان را نعمت بسیار ارزانی فرمائیم یا اگر جن و انس مستقیم شوند بر طریقه ایمان ایشان را بسعه معیشت
سرافراز گردانیم لِنَفْتِنَهُمْ فِیْهِ تا بیازمائیم ایشان را در آن یعنی بایشان معامله آزمایندگان کنیم تا بر عالمیان ظاهر شود که بوظایف شکرگذاری
چگونه قیام می نمایند وَمَنْ یُّعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهٖ و هر که اعراض کند از یاد کردن پروردگار خود یعنی از عبادت آفریدگار خود اعراض کند
یا از موعظه و وحی او روی بگرداند و قبول آن نکند و یا کفران نعمت او نماید یَسْلُكْهُ در آورد خدای تعالی او را عَذَاباً صَعَداً در عذاب سخت
که غالب باشد بر او وَاَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلّٰهِ و دیگر وحی کرده شده است بمن که مسجدها مر خدا راست و مخصوص است باو فَلَا تَدْعُوْا مَعَ اللّٰهِ
پس مخوانید در مسجدها با خدای تعالی اَحَداً یکی را یعنی غیر او را در آن پرستش مکنید چنانچه یهود و نصاری در کنایس عزیر و مسیح را علیهما السلام
بالوهیت یاد میکنند و چنانکه مشرکان در حوالی مسجد الحرام عبادت را بر پا میکنند حسن بصری گوید که مراد ازین مساجد تمام روی زمین است که
مسجد امت حضرت رسول است صم که جعلت لی الارض مسجدا و ترابها طهورا یعنی زمین را برای من مسجد کردند و خاکش را پاک کننده ساختند تا
هر جا که باشم نماز گذارم و اگر آب نیابم بخاک تیمم کنم پس معنی آنست که هیچ بقعه از بقعهای زمین کسی دیگر را با خدای مخوانید بلکه عبادت را در همه جا

مخصوص دارید باو و نزد بعضی دیگر مراد مسجد الحرام است که قبله جمیع مساجد است قوله تعالی ومن اظلم ممن منع مساجد الله ان یذکر فیها اسمه و گفته اند
که مراد مساجد سجود است که جبهه است و یدین و رکبتین و ابهامین رجلین یعنی اینها مر خدا راست بانمعنی که آفریده وی‌اند پس آنها را برای غیر خدا
بر زمین منهید و مؤید اینست آنکه معتصم از ابی جعفر محمد بن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه سؤال کرد که مساجد درین آیه چه معنی دارد فرمود که هی
الاعضاء السبعة التی یسجد علیها مراد از مساجد هفت عضو است که سجده بران واقع میشود و نیز مقوی اینست که حضرت رسول صلعم فرموده که
امرت ان اسجد علی سبعة اراب مراد موده اند که سجده کنم بر هفت عضو و نزد بعضی دیگر مساجد جمع مسجد است بفتح جیم بمعنی سجود یعنی سجدها مخصوص
خداست و جایز نیست که برای غیر او سجده کنند وانه لما قام و بدرستی که آنهنگام که برخواست عبد الله بنده خدای که محمد است صلعم در بطن
نخله بنماز صبح یدعوه میخواند خدا را در نماز و جن قراءت اوی شنودند کادوا یکونون نزدیک بودند که باشند علیه لبدا بر روی چند کان
از غایت ازدحام بر او بجهت تعجب ایشان از آنچه میدیدند از عبادت او و اقتدای اصحاب باو در قیام و قعود و رکوع و سجود و بجهت حرص بر استماع
قرآن چه هرگز مثل این حال ندیده بودند و مانند این کلام نشنیده و ابن عباس گفته که این کلام از قول جنیانست که بعد از استماع قرآن چون باهل
خود مراجعت کردند بایشان خبر دادند از ازدحام اصحاب بر آن قدوه احباب در وقت اقتدای ایشان باو در نماز و استماع کلام از آنحضرت
در آثار آمده که آنحضرت را نامی خوشتر از نام عبد الله نبوده چه بشرایط عبادت و عبودیت بروجهی که آنحضرت قیام نموده بجلی قدرت اقامت بران
ننموده لاجرم در وقت عروج آن سرور بر منازل ملکی باین اسم مذکور شده که سبحان الذی اسری بعبده لیلا و بهنگام نزول قرآن از مدارج فلکی
بهمین اسم نامزد گشت که تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده قل انما ادعوا بگوای محمد مشرکان که غیر این نیست که میخوانم یعنی می‌پرستم ربی
پروردگار خود را ولا اشرک به احدا و انباز نمیگیرم باو یکی را و این امر بدیع و منکر نیست تا موجب خشم شما شود قل انی لا املک لکم بگو بدرستی
که من مالک نیستم از برای شما ضرا ولا رشدا دفع ضری و نه رسانیدن خیر و صلاحی یعنی قدرت ندارم بر آنکه ضر و نفع بشما رسانم چه من
مامورم بتبلیغ رسالت و دعوت بدین اسلام و هدایت برشاد نه غیر آن قل انی بگو بدرستی که من لن یجیرنی هرگز زنهار ندهد و در پناه خود نگیرد
من الله احدا از عذاب خدای یکی یعنی اگر خدای خواسته باشد که ضرری بمن رساند از مرض و عرض و انواع ابتلا و محن کسی مرا حمایت نتواند
کرد و از آن نتواند رهانید ولن اجد من دونه و نیابم هرگز بجز او سبحانه ملتحدا پناهی که روی بآن آرم و از آن بلیه نجات یابم حاصل که
پیغمبر خود را امر فرمود که بگو من مالک نفع و ضر نیستم الا بلاغا من الله مگر رسانیدنی از جانب خدا یعنی یا نمی یابم پناهی و نجاتی
مگر رسانیدن پیغام از او یعنی مگر آنکه گویم که خدا چنین میگوید و نسبت دهم قول او را باو نه بغیر او و رسالاته و مگر پیغامهای او یعنی ادای احکام

که بمن

که بمن ارسال فرموده و بعد از آن در وعید کفار میفرماید که ومن یعص الله و هر که نافرمانی کند خدا را در پرستش او و رسوله و نافرمانی کند فرستاده
او را در امر و نهی فان له نار جهنم پس بدرستی که مر او راست آتش دوزخ خالدین فیها ابدا در حالتی که جاوید باشند کاننده در آن همیشه
این تاکید خلود است یعنی هرگز از آن خلاصی نباشد و با وجود این تهدیدات مشرکان متظاهر بعداوت پیغمبر ما و مستضعف انصار او و مستقل
بکثرت عدد خود حتی اذا راوا ما یوعدون تا وقتی که به بینند آنچه وعده داده می‌شدند که آن واقعه بدر است و مغلوب شدن ایشان
در آنجا بدست اهل اسلام و یا عذاب جحیم در نشاه آخرت فسیعلمون پس زود باشد که بدانند چون عذاب موعود به بینند که از گروه مؤمن
و مشرک من اضعف ناصرا کیست ضعیفتر از جهت یار و مددکار و اقل عددا و کمتر از روی عدد یعنی معلوم ایشان شود که ناصر کدام
خوبتر و بیشتر است و یار که ضعیفتر و کمتر کفار بعد از شنیدن این کلام گفتند که آیا این موعد کی خواهد بود آیه آمد که قل بگو آنچه وعده داده شده است
درست و راست است و البته واقع خواهد شد چه خلاف در وعدهای خدا محالست لیکن وقت آن بر من مخفی است ان ادری اقریب ما توعدون
نمیدانم که آیا نزدیکست آنچه وعده داده شده اید از عذاب ام یجعل له ربی یا گردانیده است یعنی مقرر کرده از برای آن پروردگار من
امدا زمانی که مدت آن دراز باشد عالم الغیب اوست داننده پوشیدها فلا یظهر پس آشکارا نسازد و مطلع نگرداند علی غیبه احدا
بر غیبی که مخصوص است بعلم او کسی را الا من ارتضی مگر آنکسی را که پسندیده و برگزیده باشد من رسول از فرستاده یعنی مگر رسول خود را که بر
بعضی از آن مطلع سازد بتوسط ملک بر حسب مصلحت و حکمت تا معجزی باشد مراد حضرت رسالتست یا مطلق انبیا علیهم السلام و چون ظهور معجزات
و صدور مغیبات از ائمه هدی علیهم السلام بواسطه اعلام و اخبار سید مختار بوده پس آیه مذکوره منافی آن نباشد بعد از آن در بیان محفوظیت آنحضرت
از مردهٔ جن و انس میفرماید که فانه یسلک پس بدرستی که می‌آرد خدای تعالی من بین یدیه از پیش روی رسول پسندیده و من خلفه
و از پس او رصدا نگهبانان از فرشتگان که وی را محافظت میکنند از شر شیاطین جن و انس از اختلاف تخالیط آن چنانکه مرویست که جبرئیل
چون وحی بآنحضرت می‌آورد هفتاد هزار فرشته با وی می‌بودند و حفظ آن وحی و طرد شیاطین مینمودند از آنکه استراق سمع نمایند و آنرا بکاهنان
القا کنند و در خبر آمده است که این هفتاد هزار فرشته بجهت تعظیم وحی می‌آمدند چنانکه آداب ملوک آنست که با رسول جماعتی دیگر را می‌فرستند بجهت احترام
و بروایت متولد از سعید بن جبیر نقلست که جبرئیل نزد پیغمبر صلعم نمی‌آمد مگر که با او چهار فرشته میبودند یکی در پیش و یکی در پس و یکی در جانب راست
و یکی در چپ و حفظ وحی میکردند تا جبرئیل آنرا بآنحضرت میرسانید و از ضحاک نقلست که هیچ پیغمبری مبعوث نشد مگر که با او جمعی از ملائکه بودند که
او میکردند از اعدای جن و انس و از مقاتل نقلست که چون حضرت عزت پیغمبر را مبعوث ساختی ابلیس بیامدی بر صورت ملک تا او را اضلال کند حق تعالی

در وقت رسانیدن جبرئیل آنرا بنبی

فرشتگان از فرستادی تا او را بر اندیشدی و پیغمبر از الفتی که ابلیس است حاصل که فرشتگان حافظ و ناصر رسول بودند لیعلم تا بداند رسول
ان قد ابلغوا آنکه بتحقیق رسانیده اند جبرئیل و سایر فرشتگان که رفیق او بیند در وقت نزول وحی رسالات ربهم پیغامهای
فرستاده شده پروردگار خود بی تغییر و تبدیل و اختلاف و تخالیط تا علم خدا تعلق گیرد بوقوع آن تبلیغ بدون زیاده و نقصان و تغییر
و تبدیل و احاط و فرا گرفته است علم خدای و فرا رسیده بما لدیهم بآنچه نزدیک پیغمبران و فرشتگانست از حکم و شرایع بروجهی
که هیچ از آن از علم او سبحانه فوت نشد و احصی کل شیء و شمرده همه چیز را یعنی ضبط همه اشیا نموده عددا در حالتی که آن محدود
محصور است نزد او سبحانه تا آنکه قطرهای باران و ریگهای بیابان و اوراق درختان و کف دریا و امثال آنرا احصا کرده است مراد کمال
علم اوست و احاطه آن بجمیع معلومات بآنچه نزد رسولست از وحی و کلام او

سورة المزمل و هی تسع عشر آیة

ابی بن کعب از
رسول صلعم روایت کرده که هر که سوره المزمل بخواند حق تعالی دشواری دنیا و آخرت از او دفع نماید و هرگز اذیتی باو نرسد و منصور بن حازم
از ابی عبدالله صلوات الله علیه نقل کرده که هر که در نماز خفتن یا در آخر شب سوره المزمل بخواند شب و روز شاهد افعال صالحه او باشند و این
سوره نیز برای او گواهی دهد و حق تعالی حیات و موت طیب باو کرامت فرماید و از ابو جعفر علیه السلام مرویست که خواننده این سوره هرگز
محتاج نشود بدانکه چون حق تعالی ختم سوره الجن نمود بذکر رسل افتتاح این سوره کرد بذکر خاتم رسل و فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم
آورده اند که حضرت رسول صلعم در مبدء اسلام که نماز گذاردی بگلیمی خود را پوشیده گشتی و از خدیجه کبری رضی الله عنها منقولست که آن مثل چادر شبی بود
چهارده ذرع و نصفی رسول آنرا پوشیده نماز گذاردی و از عایشه نقل کرده اند که نیمه آن بر من بود و بر آن خواب میکردم و نصفی دیگر بر
آنحضرت بود و آنچنان بنماز مشغول می شد از او پرسیدند که آن از چه چیز بود گفت نه از خز بود و نه از کج و نه از موی نازک که در زیر موی سطبر
می باشد و نه از ابریشم و نه از پشم بلکه تار او از موی بز بود و پود آن از موی شتر و در اثنای نماز شب جبرئیل آمد و این آیه آورد که
یا ایها المزمل ای گلیم در خود پیچیده قم اللیل برخیز در شب بنماز تهجد یعنی مداومت و مواظبت نمای بر آن و بسبب استراحت
راحت نفس ترک آن مکن و گویند حضرت در خواب بود که جبرئیل این وحی آورد و در روایتی دیگر از خدیجه منقولست که اول مرتبه که حق تعالی اراده نمود
که وحی بآنحضرت نازل سازد امر کرد جبرئیل که بصورت اصلی خود را بآنحضرت نماید و چون حضرت صلعم جبرئیل را بآن هیات مهیب و صورت عجیب
بدید بترسید و همچنان ترسان و لرزان بخانه آمد و گفت قطیفه بر سر من اندازید چون در زیر آن رفت و بخسپید این سوره باو نازل شد و گویند اول
حال که وحی باو می آمد خود را در زیر جامه پنهان میکرد و آنرا بر خود می پیچید از کثرت فزع و خوف و باین جهت بخطاب یا ایها المزمل و یا ایها المدثر

مخاطب گشت

مخاطب گشت و بعد از آن که بجبرئیل انس گرفت بخطاب یا ایها النبی و یا ایها الرسول مخاطب می شد و از عکرمه نقلست که مزمل یعنی تحمل
بار نبوت یعنی ای بردارنده بار نبوت برخیز در شب برای طاعت حضرت عزت الا قلیلا نصفه مگر اندکی از شب که آن نیمه اوست
او انقص منه قلیلا یا کم کن از نیمه شب اندکی تا ثلث باز آید و از این کمتر نشاید او زد علیه یا زیاده کن بر نیمه شب تا ثلثان رسد
و غایتش این باشد یعنی تخییری میان قیام نصف و میان زاید بر آن تا ثلثین و میان ناقص از آن تا ثلث و گویند استثنا از اعداد لیالی است
چه لیل عام است و تخییر میان قیام است بنصف یا زیادتر یا کمتر یعنی برخیز نصف شب مگر اندکی از شبها که آن لیالی عذر باشد از عروض مرض
و غلبه نوم و غیر آن یا کم از نصف هر شب یا زیاده از نصف و قیام لیل در مبدء اسلام بر رسول صلعم و بر امت فرض بود و میان مقادیر
ثلثه مذکوره مخیر بودند و این حکم ممتد بود تا یکسال و بعد از آن بآیتی که بعد از این مذکور خواهد شد فرض آن بنفل منتقل شد و از کلبی روایتست
که در زمان وجوب قیام لیل مردی بود که همه شب تا صبح بیدار بودی بجهت آنکه مبادا حفظ نصف شب و ثلث و ثلثین نکرده باشد
و سایر اصحاب آن قدوه احباب بر احیای شب اقدام مینمودند و بجد تمام بقیام لیل مواظبت میکردند و بنماز لیلیه مشغول می گشتند تا آنکه
اقدام ایشان منتفخ گشت و رنگهای ایشان از کثرت ریاضت زرد شد حق تعالی بر ایشان رحم فرموده تخفیف این حمل ثقیل فرمود و نزد بعضی
قیام لیل در همه وقت سنت بود در لیل تخییر در مقدار و بآیه و من اللیل فتهجد به نافلة لک یعنی در شب تهجد برخیز که آن نمازیست زاید
بر فرض و رتل القرآن و بتانی و شمرده بخوان قرآنرا و روشن کن حروف آنرا بوقت تلاوت ترتیلا روشن گردانیدنی چنانچه
سامع شماره حروف آن تواند نمود و از امیر المؤمنین ع منقولست که ترتیل محافظت وقفست و ادا کردن حرفهای آن از مخارج خود و نیز
فرموده که روشن ساز حروف آنرا روشن گردانیدنی و بیانی یکدیگر بخوان یعنی حروف آنرا بسیار متصل بیکدیگر مگردان مانند اتصال موی
بیکدیگر و بسیار پراکنده مکن مانند پراکندگی ریگ و لیکن فزع کن آنرا در دلهای سخت یعنی حروف آنرا چنان ادا کن که در دلهای سخت
جای گیرد و باید که قصد شما هیچکدام این نباشد که سوره را زود تمام کنند از عایشه روایتست که قراءت پیغمبر نه منفصل بود و نه بیانی یکدیگر
چنانکه شما میکنید بلکه اگر سامع خواستی عدد حروف آن توانستی کرد ابن عباس فرموده که اگر قراءت سوره البقره کنم و مراعات ترتیل کنم دوست تر
دارم از قراءت همه قرآن بدون ترتیل و ابو عبدالله ع فرموده که ترتیل آنست که چون بآیتی که در آن ذکر بهشت باشد برسی آنرا از خدای در
خواهی و اگر بآیتی رسی که در آن ذکر دوزخ باشد از آن بخدای پناه جوئی و ابو نصر از ابو عبدالله ع روایت کرده که ترتیل آنست که مکث کنی و
بحسن صوت قراءت آن نمائی از پیغمبر صلعم روایتست که فردای قیامت قاری قرآنرا گوید که قراءت میکن و بالا میرو و از ابتر تیل بخوان

همچنانکه در دنیا میخواندی پس بتحقیق که منزلت و درجهٔ تو نزد آخر آیتی است که قرائت آن نمائی و بعد از امر بترتیل خطاب میفرماید بحبیب خود که اِنّا
سَنُلْقِي عَلَيْكَ بار و دیا شده که وحی کنیم و نازل گردانیم بر تو قَوْلًا ثَقِيلًا سخن گران یعنی کلامی مشتمل بر تکالیف شاقه از امر و نهی و
و حرام و حدود و احکام که گرانست حمل آن بر مکلفان و اکثر مفسرین برآنند که مراد آنست که ما القا خواهیم کرد بر تو قولی را که ثقیل باشد تلقی آن از
آن در آسته حضور وحی بود که آنحضرت مثل آواز از دور صدائی شنیدی و مجرد صوتی بی اعتماد بر مخارج قرار گرفتی حروف و کلمات از طریق معتاد
خارج می‌نمود از اینجهت در آنحال ثقلی تمام بسید انام علیه الصلوة والسلام میرسید چنانچه از عایشه روایتست که در روزی که بغایت سرد بودی میدیدم
که وحی بر او فرود می‌آمد و از جبین مبین او قطرات عرق میچکید و در حین نزول وحی بر آنحضرت بنوعی گران میشد که اگر بر شتری سوار بودی دست و
پای شتر خم گشتی و اگر تکیه بر ران یکی از اصحاب داشتی خوف شکستن آن بودی و در آنمحل روی گلبرگش برافروختی مثل گل و در مجمع حجره برافروزد و حارث
بن هشام روایت کرده که من از پیغمبر صم پرسیدم که یا رسول الله چگونه وحی بتو می‌آید فرمود که گاهی چون آواز جرس بمن میرسد و آن بر من بسیار دشوار
باشد پس منقطع میشود و من آنرا در گوش خود نگه میدارم و اوقات دیگر فرشته بصورت مردی می‌آید و آنچه میگوید حفظ آن میکنیم بعد از آن در ترغیب
تهجد میفرماید که اِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ بدرستی که ساعتی که ناشی است در شب یا عبادتی که حادث میشود در آن یا نفسی که قیام نماید برای عبادت در آن
عبادت هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا آن سختتر است از روی ثبات قدم و کلفت از عبادت روز چه ترک خواب در شب بر نفس بسیار دشوار است و آن موجب
ثوابست و مزیت نزد حضرت عزت وَأَقْوَمُ قِيلًا و درستتر از روی مقال یعنی خواندن قرآن در آن اصوب است چه در آن ساعت زبان با
و دل موافق و اصوات ساکن و آرمیده پس زبان میخواند و دل تفکر مینماید و نزد بعضی ناشئه ساعت اول شبست که مشتق از نشأه بمعنی ابتداست
و در خبر است که علی بن الحسین علیهما السلام در میان نماز شام و خفتن نماز بسیار گذاردی سر آنرا از وی پرسیدند فرمود که ناشئة اللیل که حق تعالی در قرآن
فرموده این ساعتست و نزد مجاهد ساعات تهجد است و بروایت ماثوره از ابن عباس مراد نیمه شبست و از ابوجعفر و ابوعبدالله علیهما السلام ماثور است
که ناشئة اللیل قیام در آخر شب بنماز است و نیز از ابوعبدالله روایتست که ناشئه برخاستن بنده است از فراش خود که بآن اراده غیر رضای خدا نکند
بلکه قصدش طاعت خدا باشد و بس و آنرا بچیزی دیگر مخلوط نسازد و بعد از امر بقیام لیل بیان علت آن میکند که اِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ بدرستیکه مر ترا است
در روز سَبْحًا طَوِيلًا آمد شد دراز و بسیاری مهمات و تصرف در امور خلق و اشتغال بدعوت و تعلیم فرایض و سنن و اصلاح معیشت خود و عیال
پس در شبها توجه بادای عبادت اولیست چه مناجات با قاضی الحاجات مستدعی فراغتست از جمیع جهات وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ و یاد کن نام پروردگار
خود را باسماء حسنی او را بخوان در شب و روز و مداومت نما بتسبیح و تهلیل و صلوات و قرائت و درس علم و غیر آن از اقسام طاعات و از جمله

تراد

... یعنی نماز خود را مفتتح ساز ببسم الله الرحمن الرحیم وَتَبَتَّلْ و بریده شو از جمیع خلق و توجه کن اِلَيْهِ بسوی او بعبادت و طاعت
تَبْتِيلًا بریدنی یعنی نفس خود را از اندیشه ماسوی مجرد ساز و بالکلیه روی دل خود را با او آور و از اینجاست که حضرت خیر النساء علیها السلام بتول مسمی گشته
چه او بالکلیه از ماسوی منقطع بود و در جمیع اوقات لیل و نهار توجه دل خود را بحضرت معبود نموده بود بنهایت طاعات و عبادات
تعالی داشت و عمران بن اعین از صادق علیه السلام روایت کرده که تبتل در اینجا برداشتن هر دو دست در نماز مراد وقت قنوت است
و در روایت ابوبصیر واقع شده که تبتل برداشتن دست تست بجانب خدا و تضرع نمودن تو بسوی او و ممکنست که رفع ید علامت انقطاع باشد
که تبتل است رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ پروردگار تو خداوند مشرق و مغربست مراد آنست که او آفریدگار عالم است چه عالم میان
مشرق و مغربست و یا آنکه مراد بمشرق اول نهار است و بمغرب آخر آن لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ نیست معبودی که سزاوار عبادت باشد مگر او سبحانه
فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا پس فرا گیر او را کارساز یعنی مهمات خود را بوی گذار و گویند وکیل بمعنی کافیست یعنی فرا گیر او را کفایت کننده در آنچه
بتو وعده داده از نصرت و معاونت و انتقام از اعدا وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ و صبر و شکیبائی کن بر آنچه میگویند کفار و مکذبان از سخنان
بی ادبانه و غیر واقع که نسبت سحر و کهانت و شعر است بتو و عدم قبول وحدانیت من و انکار وقوع قیامت و غیر آن وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا
و هجر از ایشان بریدنی نیکو یعنی در باطن با ایشان مجانبت نما و بحسب ظاهر با ایشان مدارا کن و در مقام انتقام مباش و نصیحت از ایشان
باز مگیر از ابوزید نقلست که ما در بدایت اسلام بطریق لطف در روی مشرکان می‌نگریستیم و بر روی ایشان میخندیدیم و لیکن قلوب ما از خشم
و غضب ایشان ممتلی بود و منتظر آن بودیم که کی باشد بقتال ایشان مامور شویم و چون آیهٔ قتال فرود آمد این آیه منسوخ شد و بعد از امر بصبر و حسن
معاشرت تهدید مشرکان میفرماید وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ و بگذار مرا با آن مکذبان أُولِي النَّعْمَةِ که خداوندان تنعم اند یعنی کار صنادید
قریش را با من گذار که من کافیم در جزا دادن ایشان و فارغ ساختن دل ترا از اندیشه ایشان پس غبار ملال در خاطر خود راه مده وَمَهِّلْهُمْ
و مهلت ده ایشان را قَلِيلًا مهلت دادنی اندک یا در زمان اندک یعنی عنقریب مکافات ایشان خواهیم داد و همه را بتیغ ظفر پیکر تو هلاک خواهیم
ساخت و بعذاب جحیم خواهیم رسانید مرویست که میانهٔ نزول این آیه و حرب بدر و هلاک اکابر عرب نبود مگر اندک زمانی اِنَّ لَدَيْنَا
بدرستیکه نزدیک ماست در آخرت برای دشمنان أَنْكَالًا بندهای گران و غلها و آتش سوزان که بآن مقید کردند هر گز از ایشان منفک نشود
وَجَحِيمًا و آتش بزرگ افروخته که ایشان بسوزند وَطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ و خوردنی با گلو گرفتن یعنی طعامی که در حلق ایشان گرفته شود نه فرو
رود و نه بیرون آید بجهت خشونت و شدت کراهت آن و آن ضریع است و زقوم و غسلین و غساق وَعَذَابًا أَلِيمًا و عذابی دردناک غیر از این عذابها

که کنه آنرا ندانند مگر خدای و چون عذابی چنین برای ایشان مهیاست پس ایشانرا بمن گذار و دل خوش دار در روایت آمده که مشرکان بعد از آنکه
هزار سال فریاد الجوع الجوع در دوزخ کرده باشند این طعام بدین صفت بایشان دهند و بعد از آنکه هزار سال دیگر فریاد العطش کرده باشند زقوم به
خورانند مرویست که حضرت رسول صلعم چون استماع این آیه کرد بیهوش شد و بیفتاد آورده اند که حضرت امیر المؤمنین ع را وقتی درد دندان گرفت
بیطاقت شده فرمود بار خدایا در یکپاره استخوان اینقدر درد می‌اندیش پس عذاب اِنَّ لَدَیْنَا اَنْکَالًا وَجَحِیمًا در چه مرتبه خواهد بود حاصل که اهل کفر
وعصیان را باین عذاب معذب سازیم یَوْمَ تَرْجُفُ الْاَرْضُ در روزی که بلرزه در آید زمین وَالْجِبَالُ وجنبد کوهها وَکَانَتِ الْجِبَالُ
وگردند کوههای باعظمت در آن روز کَثِیبًا مَهِیلًا تلهای ریگ پراکنده یعنی از هیبت آن روز کوههای سخت از اماکن خود زایل گردند و مانند ریگ
روان شوند اِنَّا اَرْسَلْنَا اِلَیْکُمْ بدرستی که ما فرستادیم بسوی شما ای اهل مکه رَسُولًا پیغمبری عظیم الشان یعنی محمد ص شَاهِدًا عَلَیْکُمْ
در حالتی که گواهست بر اقوال و افعال شما یعنی در قیامت گواهی دهد برانکه چه کس از شما اجابت دعوت او کرده و کدام از شما امتناع نموده
کَمَا اَرْسَلْنَا همچنانکه فرستادیم اِلَی فِرْعَوْنَ رَسُولًا بسوی فرعون فرستاده را یعنی موسی ع فَعَصَی فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ پس عصیان نمود
فرعون بآن پیغمبر و اجابت دعوت او نکرد فَاَخَذْنَاهُ پس گرفتیم او را اَخْذًا وَبِیلًا گرفتنی گران و غلیظ چه با وجود کثرت جنود
و وسعت ملک بآب غرق کردیم و هنوز بقعر دریا نرسیده بود که او را بآتش در آوردیم و هرگاه عقوبت او در دنیا و آخرت باینوجه باشد که مدور
فَکَیْفَ تَتَّقُونَ پس چگونه نگاه دارید ای کافران مشرک نفسهای خود را اِنْ کَفَرْتُمْ اگر بمانید بر کفر خود و ایمان نیارید یَوْمًا از عذاب روزی
که بسبب شدت هول و فزع خود یَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِیبًا بگرداند کودکان را به پیران یعنی موی سر ایشانرا سفید سازد و این مثلیست در شدت
آن روز و مراد کثرت هموم و غموم آن روزست چه اندوه بسیار آدمی را زود پیر گرداند و در بعضی کتب مذکورست که مردی شبانگاه موی سر و محاسن او
در نهایت سیاهی بود و چون صبح شد همه موی او چون برف سفید شده بود از او پرسیدند سبب آنرا گفت دیشب روز قیامت و آتش دوزخ را
در خواب دیدم و مردمانرا دیدم که همه را در زنجیرهای آتشین کشیده بودند و ایشانرا بدوزخ می‌کشیدند از هول آن موهای من سفید گشت و این
که مبالغه باشد در درازی آن روز یعنی اطفال بسبب طول آن روز باوان شیخوخیت رسند اَلسَّمَاءُ مُنْفَطِرٌ بِهِ آسمان شکافته شود در آن روز بسبب
شدت هول آن روز و هرگاه آسمان با وجود عظمت و استحکام و ایقان شکافته شود پس شکافتن سایر مخلوقات بطریق اولی باشد کَانَ وَعْدُهُ
هست وعده خدا بوقوع این حوادث مَفْعُولًا کرده شده یعنی لامحاله واقع خواهد شد اِنَّ هٰذِهِ بدرستی که این آیتهای ناطقه بمواعید شدیده
تَذْکِرَةٌ پندی و عبرتیست فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ پس هر که خواهد فرا گیرد اِلٰی رَبِّهِ سَبِیلًا بقرب پروردگار خود راهی بوسیلهٔ این موعظه

دیگر

وسلوک نماید بتقوی که موصلست بقرب الهی در صدر سوره مذکور شد که بعد از نزول قُمِ اللَّیْلَ اِلَّا قَلِیلًا حضرت رسالت پناه ص و اصحاب او شبها
برخواستندی و چون مقادیر نصف و کمتر و بیشتر آن مشتبه بود از خوف آنکه مبادا محافظت قدر واجب مرعی نشده باشد تا بروز نماز گذاردندی و
بانهمت قدم مبارک آنحضرت ورم کرد و نحافت بر جسد همایونش غالب شد و چون منکران و معاندان این حالرا از آنحضرت مشاهده کردندی
اما هذا فقد شقی فی ربه در دادند یعنی این مرد شقی و بی بهره شد در طاعت خدای تعالی پروردگار خود بعد از یکسال آن بار گران از مؤمنان برداشته این آیه
اِنَّ رَبَّکَ بدرستی که پروردگار تو یَعْلَمُ اَنَّکَ تَقُومُ میداند که تو برمیخیزی برای نماز اَدْنٰی مِنْ ثُلُثَیِ اللَّیْلِ کمتر از چهار دانگ شب
وَنِصْفَهُ و برمیخیزی نصف شب وَثُلُثَهُ و سه یکی از آن وَطَائِفَةٌ و برمیخیزند بهمین دستور گروهی مِنَ الَّذِینَ مَعَکَ
از آنانکه با تواند از اصحاب تو وَاللّٰهُ یُقَدِّرُ اللَّیْلَ وَالنَّهَارَ و خدای تعالی اندازه میکند شب و روز را یعنی میداند مقادیر ساعات آنرا
و علم وی محیطست بآن عَلِمَ اَنْ لَنْ تُحْصُوهُ داند خدای آنکه شما هرگز نمیتوانید شماره نمود تقدیر اوقات شب را یعنی استطاعت ندارید
که ضبط اوقات آن نمائید بتعدیل و تسویه و باین جهت برای احتیاط زیاده از آن اخذ میکنید و آن بر شما شاقست فَتَابَ عَلَیْکُمْ پس بازگشت
خدای بر شما بعفو و تخفیف و رخصت فرمود در ترک قیام در مقادیر مذکوره یعنی رفع اثم نمود از شما در ترک آن همچنانکه رفع اثم فرمود از تائب
فَاقْرَؤُا مَا تَیَسَّرَ مِنَ الْقُرْاٰنِ پس بخوانید آنچه آسان بود شما را از قرآن یعنی بگذارید آنچه میسر شود شما را از نماز شب تعبیر از نماز بقراءت
مثل تعبیر است از آن بسایر ارکان از رکوع و سجود و غیر آن و این آیه ناسخ اولست و بعد از آن هر دو منسوخ شدند بصلوة خمس و گویند مراد
از قراءت تلاوت قرآنست بعینه پس معنی آنست که بعوض آن بقراءت مشغول شوید عَلِمَ اَنْ سَیَکُونُ داند خدای که البته باشند مِنْکُمْ مَرْضٰی
از شما بیماران وَآخَرُونَ و داند آنکه باشند از شما طایفهٔ دیگر یَضْرِبُونَ فِی الْاَرْضِ که سفر میکنند در زمین یَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللّٰهِ
طلب میکنند از فضل و کرم خدا یعنی تجارت می‌نمایند و از وجوه حلال کسب میکنند یا تحصیل علوم دینیه میکنند وَآخَرُونَ یُقَاتِلُونَ و گروهی دیگر
کارزار میکنند فِی سَبِیلِ اللّٰهِ در راه خدا مراد آنست که چون در نماز شب رنج به بیماران و اهل سفر از تجار و مجاهدان شما میرسد از این جهت
حق تعالی آنرا از شما تخفیف و ترخیص نموده بار دیگر میفرماید که فَاقْرَؤُا مَا تَیَسَّرَ مِنْهُ پس بخوانید آنچه میسر شود از قرآن در نماز این امر بر سبیل
فریضه است در فریضه و ندب در مندوبه و آنها که میگویند مراد تلاوت قرآنست در غیر نماز امر بطریق استحباب است باجماع علمای ما و نزد اکثر
جمهور اختلاف کرده اند در قدری که مقتضی امرست نزد سعید بن جبیر پنجاه آیتست و ابن عباس فرموده که صد آیه است و از جمعی منقولست که ثلث
قرآنست و نزد بعضی دیگر در هر ماهی ختمی و از عبدالله عمر مرویست که پیغمبر ص فرمود قرآن بخوان در هر ماهی گفتم یا رسول الله در خود قوت می‌یابم

یعنی زه در میتوانم خواند فرمود بخوان آن در هفت شب باز گفتم قوت زیاده است فرمود بخوان در هفت روز و براین زیاده مکن و از امام جعفر عم مرویست
که ما تیسر خشوع دلست و صفای سر وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ و بپای دارید نماز مفروضه را وَآتُوا الزَّكَاةَ و بدهید زکوة واجبه را وَأَقْرِضُوا اللَّهَ
و دهید خدا را قَرْضًا حَسَنًا قرضی نیکو یعنی انفاق اموال خود کنید انفاقی که موافق اراده خدای تعالی باشد این امر هست بسایر صدقات در طریق خیرات
جزای بسیار باداء آن از حضرت واهب العطایا یا امر است باداء زکوة بر وجه حسن و آن اخراج آن بطیب نفس یا بطیب مال بر اهل استحقاق و مراعات
نیت و طلب رضای حضرت عزت وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ و آنچه از پیش فرستید برای نفسهای خود مِنْ خَيْرٍ از نیکی تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ بیابید آن را
نزد خدای هُوَ خَيْرًا بهتر از آنکه موخر گردانید و فرستادن آنرا بوصیت نزد موت یا بهتر از متاع دنیا یا از بخل و تقصیر وَأَعْظَمَ أَجْرًا و بزرگتر از روی
جزا یکی را ده و هفتصد و از آن نیز بیشتر است وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ و طلب آمرزش کنید از خدای در همه احوال چه انسان از تفریط خالی نیست
إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ بدرستی که خدای تعالی آمرزنده و مهربانست بر نیکوکاران سورة المدثر و هی خمس و خمسون آیة
ابی بن کعب از پیغمبر صم روایت کرده که هر که سوره المدثر بخواند بعدد هر که تصدیق محمد صم نموده و تکذیب وی کرده باشد در مکه او را ده حسنه بنویسند و ثواب
دیگر از او نقلست که خواننده این سوره را از شهیدان و صدیقان و صالحان نویسند و از جمیع بلیات و عقوبات رستگار باشد محمد بن مسلم از
ابو جعفر صلوات الله علیه نقل کرده که هر که در نماز فریضه سوره المدثر بخواند بر خدای واجب شود که او را با محمد صم رفیق گرداند در درجه و تا در دنیا باشد
هرگز شقاوتی باو نرسد و بباید دانست که چون حق تعالی پیغمبر را امر فرمود در آخر مزمل بنماز و غیر آن در مفتاح این سوره او را امر کرد با نذار و فرمود
بسم الله الرحمن الرحیم از جابر عبد الله منقولست که حضرت رسول صم فرمود که در زمانی فترت
وحی در وادی میرفتم ناگاه مرا آواز دادند که یا محمد انک رسول الله از چپ و راست و پیش و پس خود نگاه کردم کسی را ندیدم بر بالا نگریستم دیدم
همان ملک را که در غار حرا بمن آمده بود بر کرسی نشسته میان آسمان و زمین از سطوت و هیبت و عظم هیکل او خوفی عظیم بر من نشست و بسیار
متوحش شدم پس وحی بمن القا کرد و غایب شد بخانه خدیجه بازگشتم و گفتم دثرونی مرا بپوشانید جامها را در من پوشیدند من در اندیشه آن حال بودم
که از جانب حضرت احدیت وحی آمد که يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ قُمْ ای جامه در سر کشیده برخیز از خوابگاه خویش گویند این اول سوره بود که نازل شد و
از زهری روایتست که اول سوره که فرود آمد اقرأ باسم ربک بود تا قوله ما لم یعلم پس رسول صم از آن حالت متحیر شد و بر بالای کوهها حیران
میگشت و در آن باب تفکر میفرمود تا آنکه جبرئیل عم نزد او فرود آمد و گفت انک نبی الله بدرستی که تو پیغمبر خدائی و بال خود در سر من پوشانید و آب
سرد در سر من ریزانید پس این سوره نازل گشت و از جابر بن عبد الله روایتست که حضرت رسالت پناه صم فرمود که من یکماه در کوه حرا مجاورت نمودم

ایام همسایگی من از آنجا بر فتند پائین آمدم و در بطن وادی میرفتم که بمن ندائی رسید در اطراف خود نگاه کردم هیچکس را ندیدم باز دیگر بمن ندا کردند
دیدم جبرئیل عم بر سریری نشسته در هوا چون او را بر هیأت اصلی وی بدیدم بغایت ترسیدم و بخانه آمدم و گفتم دثرونی فصبوا علی ماء باردا
پس حق تعالی این سوره را بر من نازل ساخت و گویند آنحضرت از جفای قریش متاذی شد جامه در سر کشید و در باب ایشان تفکر و اندیشه میکرد که
جبرئیل این سوره را بر او آورد و بنزد بعضی دیگر مراد دثار نبوتست یعنی ای لباس نبوت و کمالات نفسانیت در بر افکنده قیام نمای بادای مراسم نبوت
فَأَنْذِرْ پس بترسان بندگان را یعنی کسانی که غیر او سبحانه را پرستند و در حق و عصیان ورزند یا آنکه انذار بفعل آور با آنکه مخصوص بکی دون دیگری باشد
وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ و پروردگار خود را بتعظیم یاد کن و خواص گردان خدای خود را بتکبیر و تعظیم که آن وصف اوست بکبریا و جبروت و گفتن الله اکبر
مرویست که چون این آیه نازل شد پیغمبر صم فرمود که الله اکبر و خدیجه نیز بهمین وجه تکبیر گفت و بیقین دانست که آن وحی است نه شیطانی
که القا میکند و گفته اند مراد تکبیر است در مفتتح صلوة پس این ماخذ وجوب تکبیر احرام باشد وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ و جامهای خود را پاک ساز از نجاسات
چه تطهیر ثیاب واجبست در نماز و مستحب در غیر آن از ابن عباس نقلست که باید جامه تو از حرام نباشد و ابو بصیر از ابو عبد الله علیه السلم نقل کرده که
امیر المؤمنین عم فرمود شستن جامهای برد غم و اندوه را و آنرا بر کشیدن طهارتست و مراد از قول حق وثیابک فطهر اینست که جامها را بر کش
تا بزمین نرسد و بعضی طهر را بمعنی قصر تنزیل کرده اند یعنی کوتاه کن دامن جامه خود را بر خلاف عادت قریش چه عادت ایشان آن بود که جامهای
دراز می پوشیدند و آنرا بر زمین می کشیدند و امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده که جامهای خود را کوتاه کن که بقای آن بیشتر است و پاک و پاکیزه تر
چه جامه دراز زودتر دریده می شود و مضمحل و عرض نجاستست و مختار از این سخنان هست و آن در منهج الصادقین مسطورست وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ
و از گناه کناره گیر مراد آنست که بر ترک اولی ثابت قدم مباش چه آنحضرت از جمیع اثم معصوم بوده و گویند معنی آنست که از فعل قبیح و خلق ذمیم دور شو
یا بتان را از دل خود دور کن که آن سر همه گناهانست وَلَا تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرُ و عطا مده در حالتی که طلب کثرت آن کنی و بیشتر از آن بستانی این نهی
از آنکه چیزی ببخشند بطمع آنکه در عوض آن زیاده بستانند و این نهی تنزیهی است بجمیع بندگان و یا نهی است نسبت با آنحضرت صلواة الله علیه چه آنحضرت
از جانب حق تعالی مادب بود باشرف آداب و احسن اخلاق و گویند این نهی مردمانست از ربا پس نهی برای وجوب باشد و یا منت بر خدا در عبادت
در حالتی که آنرا بسیار شمری یا مردمانرا ممنون مساز بادای رسالت در حالتی که طلب بسیاری مزد کنی از ایشان یا آنرا بسیار بدانی وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ
و برای رضای پروردگار خود پس صبر کن بر اذیت مشرکان یا بر مشاق تکالیف ماموره از تبلیغ رسالت و ادای فرایض و سنن فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ
پس چون دمیده شود در صور و اصل ناقور فرع است بسبب صوت آن و مراد نفخه ثانیه است خلاصه معنی آنست که صبر کن بر ایذای قوم چه در پیش ایشانست

خمس

وبرهجران استمرار نما

روز دشوار که برسند بجزای بدی خود و برسی تو عاقبت به نتیجه صبر خود برای اذیت فَذَٰلِكَ يَوْمَئِذٍ پس آن وقت دمیدن در آن روز يَوْمٌ عَسِيرٌ
روزیست دشوار یعنی امر آن دشوار است عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ بر کافران دیگر کافران نه آسان و این تاکید یوم عسیر است برای منع توهم
آنکه آن روز بر کافران عسیر باشد بوجهی و از وجهی دیگر و اشعار بآنکه بر مؤمنان یسیر است پس آیه جامع وعید کافران و وعد مؤمنان باشد از حضرت
مرویست که از زندگی خود چگونه لذت یابم که صاحب صور در دهن گرفته و منتظر آنکه کی باو ندا رسد که در دم یاران گفتند یا رسول الله چگونه از وی
استعاذه کنیم بخدا فرمود که بگوئید حسبنا الله و نعم الوکیل و علی الله توکلنا آورده اند که زراره بن اوفی قرآن میخواند چون باین آیه رسید دو بار
اعاده نموده نعره بزد و جان بحق تسلیم کرد آورده اند که چون فواتح سوره حم مؤمن نازل شد پیغمبر ص بمسجد آمد و آنرا بر جا به خواند ولید بن مغیره
مخزومی لعنه الله قریب بمسجد نشسته بود آنرا استماع کرد حضرت چون دانست که ولید مستمع است بار دیگر اعاده آن نمود ولید از آنجا بمیان قوم خود آمد
و گفت بخدای که حالا از محمد کلامی شنیدم که سخن جن و انس نیست و آنرا حلاوتی و عذوبتی هست که هیچ سخنی را نباشد و خوبی و مقبولی آن بر وجهی است که
هیچ حدیثی مانندی ندارد اعلای آن نهال اقبال و مثمر ثمرات کلیه است و اسفل آن شجره طیبه بارآور است که بعروق فضایل و حکم سمت استحکام پذیرفته
و این کلام غالب است و مغلوب نگردد و از بلندی به پستی نگراید پس بمنزل خود بازگشت قریش از استماع این سخنان گمان بردند که ولید ایمان آورده
بسیار مغموم گشتند چه او مقتدا و پیشوای همه ایشان بود و بانیجهت او را ریحانه قریش گفتندی ابوجهل با ایشان گفت هیچ تشویشی بخاطر خود راه مدهید که
من او را از دین محمد برگردانم پس نزد ولید آمد غمگین و حزین او گفت چیست ترا که اندوهگینی ابوجهل گفت قریش بر تو طعنه میزنند و میگویند او بسر گشته
و از عقل دور افتاده و گمان ایشان آنست که تو تابع محمد شده و دین آبای خود را گذاشته ولید بعد از استماع این کلام با ابوجهل بمجلس قوم آمد و گفت
زعم شما آنست که محمد مجنونست هیچ بار علامتی که دلالت بر دیوانگی کند از او دیده اید گفتند نه گفت گمان میبرید که او کاهن است در او هیچ خبری مشاهده
کردید که مخبر باشد بر کهانت او گفتند نه گفت خیال میکنید که او کذابست در هیچ زمان از او کذبی دیده اید گفتند هرگز از او دروغ نشنیدیم بلکه از شهرت
صدق بمحمد امین ملقب شد گفت می پندارید که او شاعر است هیچ گاه از او شعری شنیده اید گفتند نه پس ولید متفکر شد و بعد از فکر بسیار گفت ما هو الا ساحر
نیست او مگر ساحر نمی بینید که میان ازواج تفریق میکند و فرزند را از پدر و پدر را از فرزند جدا میسازد و سنگ تفرقه میان عبید و موالی و احبا و اعدا
می اندازد فما هو الا سحر یؤثر اهل مجلس ازین سخن بسیار خوشحال شدند حضرت صلی الله علیه و آله چون این خبر شنید بسیار ملول گشت حق تعالی آیه فرستاد که
ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا بگذار ای محمد مرا با آنکس که آفریدم او را در حالتی که من تنها باشم با او و کسی دیگر با من نباشد در خلق او و نبود او را یعنی
هیچ مال و ولد و انصار و اعوان با او نباشد و قولی آنست که او را وحید القوم گفتندی یعنی یگانه ایشان و حق تعالی اینجا از روی طعنه باین اسم نام برد یعنی که

تو مرا ایمن واگذار یاد در حالتی که یگانه است در شرارت یا وحید است از پدر زیرا که او زنیم بود و زراره و حمران و محمد بن مسلم نیز از ابوجعفر و ابوعبدالله
علیهما السلام روایت کرده اند ان الوحید ولد الزنا و نیز زراره گوید که در خدمت ابوجعفر علیه السلم نشسته بودم یکی از بنی هشام در میان خطبه گفت که
انا ابن الوحید حضرت فرمود وای بر او اگر میدانست که وحید چه معنی است بآن فخر نمیکرد گفتم یا بن رسول الله چه معنی دارد فرمود کسی است که
او را معلوم نباشد که پدرش کیست و نیز در صفت ولید میفرماید وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا و گردانیدم برای او مالی کشیده یعنی دایم ادرار
مال بسیار از سفیان ثوری منقولست که او را از زر نقد صد هزار هزار دینار سرخ بود و بروایتی هزار هزار و ابن عباس فرموده که نود هزار هزار
و میان مکه و طایف چندان شتر و اسب و گوسفند داشت که بحساب در نمی آمد و بساتین و عیون و امتعه و عبید بشرح ایضا و اما مستغلات او از حصر
متجاوز بود و از مقاتل نقلست که او را بوستانی بود در طایف که میوه آن سال بسال آخر نشدی بلکه همیشه بودی و لهذا حق تعالی آنرا مال ممدود خواند
وَبَنِينَ شُهُودًا و دادم باو پسران در حالتی که همه نزد او حاضر بودند در مکه و همیشه بلقای ایشان مسرور بود و هرگز برای اکتساب وجه معاش
محتاج سفر نبودند و بجهت کثرت خدم و عبید احتیاج نمی شد که پسران را در مهمات و مصالح روانه کند و یا بجهت وجاهت و عقل پیوسته
باید در محافل حاضر شدندی چه او را ده پسر بود همه بحد رجولیت و قابلیت رسیده و از سعید جبیر منقولست که سیزده بودند و نزد مقاتل هفت بودند
و از جمله خالد و عماره و هشام بشرف اسلام رسیدند وَمَهَّدتُّ لَهُ تَمْهِيدًا و بگستردم برای او بساط جاه و مال و ریاست گستردنی خوب
کثرت جاه و خدم و حشم و حسب و نسب به یگانه قریش و وحید قوم ملقب گشت و از اشهار صنادید قریش گردید ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ
پس طمع میدارد که زیاده کنم عطیات خود را بر او كَلَّا نه چنین است که من نعم خود را بر وی افزون سازم و در نعمت بر روی او چنین گشاده
بگذارم چه کفران نعمت و معاندت با منعم منتج مذمتست چنانکه میفرماید که إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا بدرستی که او هست مر آیتهای کلام ما
وجحود آیات ما را عَنِيدًا ستیزه کننده و انکار نماینده آن و بسحر نسبت دهنده با وجود معرفت بآن در اکثر تفاسیر هست که بعد از نزول این آیه
اموال او روی در نقصان نهاد تا آنکه همه آن در عرصه تلف درآمد و اکثر اولاد او بمردند و بعضی که ماندند از او برگشتند و محتاج و رسوا گشت و
باین وضع بدار البوار پیوست پس از روی تهدید میفرماید که سَأُرْهِقُهُ زود باشد که در رسانم او را صَعُودًا بعقبه که بمشقت بسیار
ببالای آن توان رفت این مثلی است برآنکه گرفتار شود بعذاب سخت و عقوبت صعب که طاقت آن نداشته باشد و ابوسعید خدری از پیغمبر ص روایت
کرده که صعود کوهیست از آتش که ولید در عرض هفتاد سال ببالای آن رسد و چون بذروه آن برآید بزیر افتد و باز آنرا باو تکلیف کنند همیشه باین
عذاب معذب باشد و نیز از آنحضرت مرویست که تکلیف کنند ولید را که بعقبه رود که در میان آتش است هرگاه دست بآن نهد گداخته شود و چون دست

ازان بردارد تا اول رود و هرگاه پای خود را بر آن نهد بگدازد و چون پای ازان بردارد عود کند و در تبیان آورده که یعنی تکلیف کنیم او را الصعود و آن صخره ایست در دوزخ که بالای آن نتواند رفت پس او را در زنجیرهای آتشین کشند و از عقب گرزهای آتشین بر او زنند تا بعد از چهل سال ببالای آن رود و پس بیان تعلیل وعید و کثرت عناد ولید میفرماید که اِنَّهُ فَکَّرَ بدرستی که فکر کرد ولید که طعنه زند بر قرآن وَقَدَّرَ و اندازه با خود درست کرد که چگوید فَقُتِلَ پس لعنت کرده باد و بعذاب ابدی و عقاب سرمدی گرفتار باد کَیْفَ قَدَّرَ چگونه تقدیر کرد این تعجبست از تقدیر کردن ولید امر باطل را بجهت استهزا و اهانت پیغمبر ص و قدح در قرآن پس بجهت مبالغه در تعجب تکرار این کرده فرمود ثُمَّ قُتِلَ پس ملعون باد و معاقب بعقاب دیگر که اشد باشد از عقاب اول کَیْفَ قَدَّرَ چگونه اندازه کرد ثُمَّ نَظَرَ پس نظر کرد دران و تفکر نمود تا موجب طعنی دران پیدا کند ثُمَّ عَبَسَ پس روی را ترش کرد بجهت آنکه موجب طعن نیافت دران یا در پیغمبر نگریست و روی ترش کرد وَبَسَرَ و پیشانی درهم کشید بکراهت شدیده مانند متهم متفکر در امری ثُمَّ اَدْبَرَ پس روی بگردانید از حقیقت آن یا از محمد ص از روی عناد وَاسْتَکْبَرَ و گردنکشی کرد از متابعت پیغمبر ص حاصل که ولید پلید بعد از تأمل و تفکر بسیار روی باصحاب کرد فَقَالَ اِنْ هٰذَا پس گفت بقوم که نیست آنکه محمد ص میگوید اِلَّا سِحْرٌ یُؤْثَرُ مگر جادوئی که روایت میشود از ساحران بابل که هاروت و ماروتند یعنی آنرا با و تعلیم میدهند اِنْ هٰذَا اِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ نیست این مگر کلام انسی یعنی یسار یا مسیلمه که از ساحرانند نه آنکه این از نزد خدا باشد و یا سحری که مردمان آنرا ایثار و اختیار کنند بجهت حلاوت آن در نفوس و ولید ملعون بجهت عناد کلام الهی را سحر گفت نه بر وجه اعتقاد چه میدانست که اگر قرآن سحری بودی و از کلام ساحران ممکن بودی آوردن مثل آن او را و غیر او را که متصف بودند بفصاحت و قادر می بودند باوردن مثل آن پس حق تعالی در تهدید او میفرماید که سَاُصْلِیْهِ سَقَرَ زود باشد که در افکنیم ولید را بسقر که درکه ششم است وَمَا اَدْرٰیکَ مَا سَقَرُ و چه چیز دانا گردانید ترا که چیست سقر این برای تنبیه است بر تفخیم و تهویل سقر بعد ازان بیان آن میکند لَا تُبْقِیْ یعنی سقر آتشی است که باقی نگذارد گوشت و پوست و عروق و اعصاب و عظام را بر هیچ دوزخی بلکه همه را بسوزد و باز حق تعالی نو سازد اجزای او را وَلَا تَذَرُ و دست باز ندارد تا دیگر باره بسوزد و بر همین منوال همیشه معذب باشد و گویند لا تبقی و لا تذر باین معنی است که نه پوست را بگذارد و نه از گوشت دست باز دارد یا نه ظاهر را گذارد و نه باطن را یا نه عضوی را که محل حیوتست و نه آنرا که ذی حیوة نیست لَوَّاحَةٌ لِّلْبَشَرِ آتشی بسیار سیاه کننده پوست کافرانرا تا لایح و ظاهر گردد برای ایشان کونه الست و تنها عین الیقین عَلَیْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ بر آن آتش است نوزده ملک یا نوزده صنف از فرشتگان یعنی موکلان بر آن و مسلط بر اهل آن و در تبیان از براء بن عازب رض نقل کرده که گروهی از یهود حضرت پیغمبر ص را از خزنه دوزخ پرسیدند آنحضرت دو بار باصابع یدین اشارت فرمود و در مرتبه دویم ابهام یمنی را

امساک

امساک کرد و این آیه از برای تصدیق آنحضرت نازل شد و یهودان مسلمان شدند چه این سخن مطابق قول توریة است و در روایت آمده که یکی از ایشان مالک است و هجده دیگر اعوان و انصار او یند و در خبری دیگر هست که اینها خازنان درکه سقرند و درکات دیگر را خازنان دیگرند و وجه اختصاص او باین عدد آنست که این عدد بجهت حکمتی است که مخفی است چنانکه عدد آسمان و زمین و بروج و غیر آن اگر چه بعضی از مدققین بدقت نظر فکری چند کرده اند در بیان تخصیص آن و تکلفات نموده اند دران چنانکه در منهج الصادقین مذکورست آورده اند که بعد از نزول این آیه ابو جهل بر جهل گفت ای معشر قریش محمد میگوید که زبانیه نوزده بیش نیست و شما شجاعان و دلاورانید آیا ده از شما یکی از آنها را دفع نتواند کرد ابو الاسد بن اسید کلده که در شجاعت و قوت از همه در پیش بود گفت من بتنهائی ده را به پشت کفایت کنم و هفت را بشکم شما دوی دیگر را کفایت کنید و ازان بگذریم و به بهشت رویم آیه آمد که وَمَا جَعَلْنَا اَصْحٰبَ النَّارِ و نگردانیده ایم ملازمان و موکلان دوزخ را اِلَّا مَلٰٓئِکَةً مگر فرشتگان که قوی ترین خلق اند نه مردانی که از جنس شما باشند تا با ایشان مقاومت توانید کرد و از عمرو بن دینار مرویست که هر یکی از آنها میتواند که بیک دفعه بیشتر از قبیله ربیعه و مضر را بجهنم اندازد و از پیغمبر ص مرویست که چشمهای ایشان برق است و دهنهای ایشان مانند حصار میکشند موهای کافرانرا و باین طریق ایشانرا بجهنم می اندازند و هر یک از ایشانرا مثل قوت آدمیان و پریانست و هر یکی از آنها امتی را بدوزخ راند و کوهی از آتش بر گردن گیرد و بر سر ایشان اندازد و در روایت دیگر آمده که چشمهای ایشان چون برق جهنده است و انیاب ایشان مانند حصارهای مستحکم باشد و پارهای آتش از دهنهای ایشان بیرون می جهد و میان هر دو دوش هر یکی از ایشان مسافت یکساله راه است و فراخی دست هر یک بمرتبه که مثل ربیعه و مضر را فرا تواند گرفت و رحم از ایشان نزع شده و هر یک از ایشان هزار کافر را در هر گوشه جهنم خواهند افکند و هر گاه قوت و صلابت هر یک از زبانیه باینمرتبه بود چگونه این کلده و غیره ایشانرا دفع توانند کرد وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ و نگردانیده ایم عدد موکلان دوزخ را اِلَّا فِتْنَةً مگر عددی اندک که مقتضی فتنه و محنت باشد لِّلَّذِیْنَ کَفَرُوْا مر آنانرا که کافر شدند یعنی تا ایشان از غایت عناد و فرط طغیان چون استماع این عدد مخصوص کنند بآن استهزاء و استبعاد نمایند که نوزده تن چگونه اکثر ثقلین را عذاب خواهند کرد و اگر چنانچه راه عناد را میگذاشتند و با عقول خود مراجعت میکردند هر آینه عالم می شدند که در ضمن این عدد خاص حکم و مصالح مندرج است و متیقن میشدند در آنکه کسی که یک فرشته را بر جمیع مردمان مسلط ساخته برای قبض ارواح ایشان و هیچکس نمیتواند که با او معاودت نماید چه جای آنکه بر او غالب شود البته قادر خواهد بود که همه را بآتش دوزخ کشد حاصل که حق تعالی میفرماید که ما زبانیه را باین عدد مقرر کردیم لِیَسْتَیْقِنَ الَّذِیْنَ اُوْتُوا الْکِتٰبَ تا بیگمان شوند آنانکه داده شده اند کتاب توریة را یعنی کسب یقین کنند ازان به نبوت پیغمبر یا بحقیقت قرآن چه قرآنرا یابند که مصدق توریة است و موافق آن درین قول و جهت آنکه کسی که کتاب ایشانرا نخوانده و نشنیده با وجود این ازان خبر میدهد آن پیغمبر خداست

وَیَزْدادَ الَّذِینَ آمَنُوا و بیفزایند آنانکه گرویده اند ایماناً گرویدن را بسبب تصدیق کردن باین همچنانکه گرویده بودند بآنچه نازل گشته بود
بر پیغمبر مراد بزیادتی ایمان در کمیت باشد نه کیفیت و یا بسبب تصدیق اهل کتاب قرآن تا ایمان ایشان راسخ گردد و باوج کمال رسد و جه مزید
ایمان در کیفیت باشد وَلا یَرْتابَ الَّذِینَ و تا شک نیاورند آنانکه أُوتُوا الْکِتابَ داده شده اند تورات وَالْمُؤْمِنُونَ و تا شک نکنند گرویدگان
اهل اسلام دران عدد این تاکید استیقان و زیادتی ایمانست وَلِیَقُولَ الَّذِینَ و تا گویند بر وجه انکار آنانکه فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ در دلهای ایشان
بیماری شک و نفاق باشد وَالْکافِرُونَ و تا گویند ناگرویدگان که جازمند بر تکذیب ماذا أَرادَ اللهُ بِهذا چه چیز خواسته خدای باین عدد
مَثَلاً از روی مثل یعنی منافقان و کافران گویند که حق تعالی باین غرض چه اراده نموده که نوزده زبانیه تعیین نموده نه بیست که عدد تام است یعنی گویند
این سخن خدا نیست چه اگر از نزد خدای بود ناقص نازل نمیشد کَذلِکَ همچنانکه حق تعالی بمثل این عدد خاص اختبار مکلفان میکند در تدبر و تامل دران و علم
تا ضلال و هدایت ایشان ظاهر گردد یُضِلُّ اللهُ گمراهی سازد خدا یعنی در ضلالت فرو میگذارد و اسباب لطف و توفیق باز میدارد مَنْ یَشاءُ
هر کرا میخواهد از اهل عناد و انکار که تدبر نمیکنند در حجج بینه و قول صدق پیغمبر وَیَهْدِی مَنْ یَشاءُ و راه مینماید هر کرا میخواهد از کسانی که طالب حق و تارک عناد اند
وَما یَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّکَ و نمیداند کسی لشکرهای پروردگار ترا از حیثیت کمیت و کیفیت عدد خاص که مشتمل بر عدد ناقص و کامل باشد إِلَّا هُوَ مگر او سبحانه
که عالم است بهمه معلومات چه غیر او هیچکس دیگر حصر ممکنات نمیتواند کرد و مطلع نمیتواند شد بر حقایق صفات موجودات و آنچه موجب اختصاص هر یک
از آنهاست بآن از کمیت عدد ناقص و کامل مانند حکمت در عدد سموات و ارضین و ایام سنه و شهور و بروج و کواکب و عدد نصب صلوات و اوضاع
هر یک از آن و غیر آن از مخترعات وَما هِیَ نیست سقر یا عدد خزنه یا این سوره إِلَّا ذِکْری لِلْبَشَرِ مگر پندی برای مؤمنان کَلَّا نه چنانست که
کسی انکار سقر تواند کرد یا دفع خزنه تواند نمود یا چرا اندیشه در آیات قرآن نمیکنند تا مهتدی شوند وَالْقَمَرِ سوگند بماه که از آیات عجیبه است در طلوع و غروب
و زیاده و نقصان و معرفت اوقات و رحال بوی باز بسته است وَاللَّیْلِ إِذْ أَدْبَرَ و قسم بحرمت شب چون بیاید در عقب روز وَالصُّبْحِ إِذا
أَسْفَرَ و بحق صبح چون روشن شود یا روشن کرداند عالم را و زایل کند تاریکی را إِنَّها لَإِحْدَی الْکُبَرِ بدرستی که سقر هر آینه یکی از دردها و بلاهای بزرگ است
که آنرا نظیر نیست نَذِیراً لِلْبَشَرِ از روی رسانیدن و بیم کردن مردم را یا در حالتی که بیم کننده است لِمَنْ شاءَ مِنْکُمْ هر کرا که خواهد از شما
أَنْ یَتَقَدَّمَ آنکه روی آورد در خیر و طاعت أَوْ یَتَأَخَّرَ یا باز ایستد از شر و معصیت یعنی جمیع مکلفان که ایشانرا تمکین داده اند بر فعل طاعات
و معاصی و عنان اختیار خیر و شر در دست ایشان نهاده اند اگر میخواهند تقدم مینمایند بر طاعات و خیرات و سبقت میگیرند و اگر میخواهند باز پس می ایستند
و مرتکب معاصی میشوند کقوله تعالی فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر محمد بن الفضل از ابی الحسن صلوات الله علیه روایت کرده که فرمود پیشی برد بسوی ما از سقر

متاو

از سقر متأخر گردد یعنی از آن نجات یابد و هر که متاخر گردد از محبت ما و روی از آن بگرداند سبقت گیرد بسقر و پیش از همه بآن گرفتار شود کُلُّ نَفْسٍ بِما کَسَبَتْ
هر نفسی بآنچه کرده است از کردار و گفتار رَهِینَةٌ مرهونست نزد خدای و بآن گرفتار مراد آنست که در عمل خود مؤاخذ است و از آن خلاص
نداند شد و قدرت نخواهد داشت که خود را از رهن باز رهاند بجهت ترک ایمان و طاعات که سبب نجاتست إِلَّا أَصْحابَ الْیَمِینِ مگر یاران
دست راست که بکسب خود مرهون نباشند و نه بگناه خود ماخوذ بلکه معتوق الرقاب و نفس خود را از گرو بیرون آورده باشند بوسیله ایمان و عمل
صالح چنانکه تخلیص رهن خود نماید بادای حق الراهن آن مراد آنست که حق تعالی بسبب شرافت ایمان و میمنت اعمال صالحه خطیات ایشانرا مغفور سازد
و ایشانرا از سقر آزاد گرداند و از امام محمد باقر علیه السلام مرویست که نحن و شیعتنا اصحاب الیمین ما و شیعه ما اصحاب دست راستیم فِی جَنَّاتٍ در بوستانهای
بهشت باشند مرفه الحال و فارغ البال یَتَساءَلُونَ در حالتی که یکدیگر سؤال کنند در بهشت عَنِ الْمُجْرِمِینَ از احوال مشرکان و بعد از سؤال
سائلین مسئولین در جواب گویند که ما گفتیم بمشرکین مجرم ما سَلَکَکُمْ فِی سَقَرَ که چه چیز در آورد شما را در دوزخ قالُوا لَمْ نَکُ
در جواب گفتند که نبودیم در دنیا مِنَ الْمُصَلِّینَ از نماز گذارندگان یعنی ترک صلوة مفروضه میکردیم و بفرضیت آن اعتقاد نداشتیم
وَلَمْ نَکُ نُطْعِمُ الْمِسْکِینَ و نبودیم که طعام دهیم درویشانرا از زکوة مفروضه وَکُنَّا نَخُوضُ و بودیم که شروع میکردیم در امور باطله
که آن غیبت محمد صلی الله علیه و آله بود و غیر آن مَعَ الْخائِضِینَ با شروع کنندگان در آن وَکُنَّا نُکَذِّبُ بِیَوْمِ الدِّینِ و بودیم که تکذیب
میکردیم بروز جزا و باور نمیداشتیم آنرا حَتَّی أَتانَا الْیَقِینُ تا وقتی که آمد بما مرگ و مقدمات آن و در همان حال مردیم غرض توبیخ و تحسیر ایشانست
فَما تَنْفَعُهُمْ شَفاعَةُ الشَّافِعِینَ پس سود ندهد ایشانرا شفاعت شفیعان از ملائکه و انبیا و رسل و سایر اهل ایمان بتقدیر آنکه ایشانرا شفاعت
کنند و این خود محالست چه بنص و اجماع امت شفاعت مقصورست بر عاصیان اهل ایمان عبد الله مسعود فرموده که پیغمبر صلی الله علیه و آله در قیامت با آنکه دیگر
شفیع امت باشند و آنها جبرئیل و ابراهیم و موسی باشند یا عیسی و هیچکدام از این کس زیاده از پیغمبر ما شفاعت نکنند و بعد از آن چهار کس انبیای دیگر
و پس از آن صدیقان و آنگاه شهیدان و بعد از شفاعت شافعین جماعتی در دوزخ بمانند پس بایشان گویند ما سلککم فی سقر در جواب گویند لم نک
من المصلین تا آخر چنانکه گذشت بعد از آن ابن مسعود گفت همین جماعت در دوزخ مخلد باشند و باقی در بهشت در آیند و از پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویست که
در روز قیامت مردی از اهل بهشت گوید که ای پروردگار من بنده تو فلان مرا در دنیا شربتی آب داده پس اذن شفاعت او بمن کرامت کن تا او را
کا او را از دوزخ بیرون آورم پس بیاید و تجسس نموده او را از دوزخ بیرون و به بهشت در آورد و نیز از آنحضرت مرویست که یک شهید شافع هفتاد مجرم
باشد از اهل بیت خود و نیز از آنحضرت منقولست که از امت من کسی باشد که حق تعالی بشفاعت او بیشتر از قبیله مضر به بهشت در آورد و حاصل که شفاعت در حق

عشر ۴

خمس

عصات اهل ایمان مسموع خواهند شد درباره مشرکان و معاندان فما لهم پس چیست مر مشرکان جاحد و کافران معاند را عن التذکرة
که از قرآن یا مواعظ آن معرضین اعراض کنندگانند کانهم حمر مستنفرة گوییا ایشان خران وحشی اند در رمیدن از قرآن فرت
من قسورة که گریخته باشند از شیران از ابن عباس مرویست که قسوره اصوات شجاعات در معرکه حرب یعنی کفار چون خر وحشی اند که بگریزند
از مردان تیر انداز یا از آوازهای مختلف مراد آنست که چنانکه خران وحشی از اینها میگریزند ایشان از استماع قرآن میگریزند چه گوش سخن شنو و دل
پند پذیر ندارند و از کلبی نقل است که مشرکان گفتند یا محمد بما رسیده است که هر که در بنی اسرائیل گناهی کردی بامداد صحیفه یافتی که گناه او
و کفاره آن در آن نوشته بودی برای ما مثل آن چیزی بیار تا بتو ایمان آوریم و روایتی دیگر آنست که گفتند ما بتو ایمان نیاوریم تا بنام هر یک
از ما کتابی بیاری از آسمان و در آن مکتوب باشد این نامه ایست از خدای تعالی بفلان کس که باید متابعت محمد ص بکند آیه آمد که ایشان کراند
از استماع کلام ما و میگریزند بل یرید بلکه میخواهد از روی عناد و جحود کل امرئ منهم هر مردی از ایشان ان یؤتی صحفا منشرة
آنکه داده شود نامهای سرگشاده و بیمهر و در آن نوشته که ای فلان پیروی محمد کن کلا نه دهند ایشان را این صحیفها و اگر بر سبیل فرض بدهند نگروند
پس اعراض ایشان نه بجهت امتناع انشای صحیفه است بل لا یخافون الآخرة بلکه نمیترسند از عذاب آخرت و عنادی میورزند در وقوع آن
با وجود علم ایشان بمعجزات ظاهره و حجج بینه و بجهت عناد و لجاج اقتراح صحف از تو میکنند کلا نه چنانست که میگویند قرآن سحر است
یا قول بشر انه تذکرة بدرستیکه قرآن پندیست شریف و موعظه عظیم فمن شاء پس هر که خواهد پند گرفتن و یاد کردن را از آن
ذکره پند گیرد آنرا بسهولت نه بعسر و ما یذکرون و یاد نکنند آنرا و پند پذیر نشوند بآن الا ان یشاء الله مگر آنکه خدا
خواهد که یاد کنند یعنی باختیار خود یاد آن نخواهند کرد و ایمان نخواهند آورد مگر آنکه خدای تعالی اکراه و اجبار نماید ایشان را بر آن و این منافی تکلیف
و مخالف حکمت هو اهل التقوی اوست سزاوار آنکه بترسند او را و خوف او نصب العین خود سازند یعنی از محارم او اتقی نمایند
و اهل المغفرة و اوست سزاوار آمرزیدن مر گناهکاران را از آنها که حذر کنند انس از پیغمبر ص روایت کرده که آنحضرت بعد از تلاوت
این آیه فرمود که حق تعالی فرموده که من اهل آنم که از من بترسند و با من شریک نگیرند پس هر که بترسد از آنکه شریک گیرد با من چیزی را من اهل آنم که بیامرزم
او را و گناهان او را عفو کرده بروی او نیارم و گویند معنی آنست که خدای اهل آنست که از عصیان او بپرهیزند و از عقاب او بترسند و از برای
او عملی کنند که سبب مغفرت او باشد سورة القیمة و هی اربعون آیة ابی بن کعب از پیغمبر ص روایت کرده که هر که سورة القیمة بخواند
من و جبرئیل برای او گواهی دهیم در روز قیامت که او ایمان بقیامت داشته و تصدیق وقوع آن نموده و در آن روز روشنی روی او بر روهای دیگر غلبه کند

وابو

و ابو بصیر از ابو عبد الله علیه السلام نقل کرده که هر که مداومت کند بر قراءت لا اقسم و عمل بآن کند حق تعالی چون او را از قبر برانگیزاند این سوره رفیق او باشد
در احسن صورتی و او را بشارت دهد و بر روی او خندد و او را همراه رساند تا بر صراط و میزان بگذرد و بدانکه حق تعالی ختم سورة المدثر نمود بذکر قیامت
و بآنکه کافر مکذب آنست افتتاح این سوره نیز بذکر قیامت و اهوال آن کرده فرموده که بسم الله الرحمن الرحیم
لا اقسم بیوم القیمة البته سوگند میخورم بروز رستخیز و لا اقسم بالنفس اللوامة و هر آینه سوگند یاد میکنم بنفس ملامت کننده
مراد نفس معینه است که در روز قیامت نفس مقصره را ملامت کند بر تقصیر طاعت یا نفس مطمئنه که ملامت کننده نفس اماره است اگر چه در طاعت
و عبادت کوشش نماید یا مراد مطلق نفس باشد زیرا که حضرت رسول ص فرموده که در روز قیامت هیچ نفسی از نیکوکار و بدکار نباشد مگر ملامت کند
نفس خود را اگر عمل نیکو کرده باشد گوید چرا زیاده نکردم و اگر بدکار باشد گوید کاشکی نمیکردم جواب قسم آنکه هر آینه برانگیخته خواهید شد و دال برانست قوله
ایحسب الانسان آیا می پندارد آدمی الن نجمع عظامه آنکه جمع نخواهیم کرد استخوانهای او را آورده اند که عدی بن ربیعه که همسایه
رسول ص بود و با او در نهایت عناد و عداوت روزی آنحضرت را از احوال قیامت پرسید و بعد از اخبار آنحضرت بوقوع آن از روی انکار گفت
که اگر آن روز را معاینه ببینم باور ندارم و بآن نگروم آیا این استخوانهای متفرق باهم جمع شوند حق تعالی آیه فرستاد که آیا عدی می پندارد که استخوانهای
او را جمع نکنیم بعد از پوسیدگی و گویند مراد جمع کافرانند یعنی آیا ظن کافران منکر بعث آنست که عظام ایشان را فراهم نخواهیم آورد بلی آری
جمع کنیم او را قادرین در حالتیکه توانا باشیم علی ان نسوی بنانه بر آنکه راست گردانیم سرهای انگشتان او را و بهم تالیف کنیم یعنی استخوان
انگشتان او را با وجود خوردی و لطافت جمع کنیم و باهم منضم سازیم چه جای استخوانهای بزرگ از ابن عباس مرویست که معنی آنست که ما قادریم
بر آنکه فراهم آوریم و منقبض سازیم انگشتان او را تا مانند سم چارپا شود و نتواند که بدست چیزی بخورد بلکه بدهن اکل نماید مانند سایر حیوانات
و لیکن ما بفضل و منت خود انامل او را باو عطا فرمودیم که موجب تمامی خلقت و کمال منفعت است و سبب قبض و بسط و ارتفاق باعمال لطیفه
بل یرید الانسان بلکه میخواهد عدی آدمی با این انکار و تکذیب لیفجر امامه تا همیشه بفجور مشغول باشد در زمانی که پیش دست از
اوقات حیات و از سعید بن جبیر مرویست که مراد آنست که ذنب را مقدم دارد و توبه را موخر سازد و گوید زود باشد که توبه کنم و مکرر گوید تا آنکه
مرگ او را دریابد ببدی اعمال و اقبح افعال و یا فجور بمعنی کذبست یعنی دروغ گوید و تکذیب نماید آنچه او را در پیش است از بعث و حساب
یسئل میپرسد از روی استهزا و استبعاد ایان یوم القیمة کی خواهد بود روز رستخیز بعد از آن علامت حدوث قیامت میفرماید که
فاذا برق البصر پس آنهنگام که خیره و متحیر شود چشم از کثرت فزع و هول و خسف القمر و تیره گردد ماه و جمع الشمس والقمر

وجمع کرده شود آفتاب و ماه یعنی ایشانرا با یکدیگر جمع کرده در دریا افکنند و دریا از مجاورت آنها آتش گردد کقوله اذا البحار سجرت و گویند مراد
جمع شمس و قمر در برطرف شدن روشنی آنهاست تا آنکه تاریکی عالم را فرو گیرد و هیچ نوری و روشنی دران نماند و هر که در آنها نگرد مانند دو گاو سیاه
در نظرش آید یا بمعنی طلوع آنها در مغرب یقول الانسان گوید آدمی یعنی کافر مکذب یومئذ این المفر کجاست جای گریختن شاید
قول کسی که نومید شده باشد از یافتن آرزوی خود کلا نه چنانست که گریختن فایده دهد کافر را لا وزر هیچ پناه گاهی نباشد ایشانرا
الی ربک یومئذ المستقر بسوی پروردگار تست در آنروز قرارگاه نه غیر او یعنی بمشیت خود مقر هر کس را بر حسب استحقاق از بهشت
و دوزخ مقرر کرده پس مستحق هر کدام را بجای خود فرستد ینبؤا الانسان یومئذ خبر داده میشود آدمی در آنروز بما قدم و اخر
بآنچه پیش فرستاده و آنچه پس انداخته یعنی عملی که کرده و عملی که نکرده و یا بآنچه خود کرده از کردار خیر و شر و بآنچه مردمان را بران داشته که بعد از ان بجا
آورند از طریقه حسنه یا سیئه و یا تقدیم معاصی و تاخیر طاعت یا بعکس و یا بمالی که پیش از موت فرستاده و آنچه برای ورثه گذاشته یکی از اکابر گفته
که گناه از پیش فرستی بجرات و مال از پس گذاری بحسرت گناه را بتوبه بنیست کن تا نماند و مال را بصدقه بره تا بماند بل الانسان بلکه آدمی احتیاج
بخبر دادن و اعلام ندارد چرا که او علی نفسه بصیرة بر نفس خود حجت بینه است یعنی شاهدست بر افعال و اقوال خود کقوله شاهدین علی انفسهم
یا خداوند بصیرتست یا بچشم بیننده است مراد آنست که بیننده حال خود و عالم بکردار خود است پس احتیاج بانبا و اعلام ندارد حاصل که آدمی بر افعال
خود دانا و بیناست ولو القی معاذیره و اگر چه القا کند عذرهای خود را یعنی هر چند بر گناه خود عذر انگیزد و بآنچه در دفع آن معذور باشد جاری
اندیشد گواه خود خواهد بود و عذرهای دروغ و حیلهای باطل خود را خواهد دانست و لهذا هر چند عذر انگیزد از وی قبول نکنند کقوله لا ینفع الظالمین معذرتهم
عمرو بن زید نقل کرده که ابو عبد الله ع این آیه را تلاوت نمود و گفت چه میشود آدمی را که عذری می آرد برای مردمان بر خلاف آنچه خدای میداند از اعمال او
بدرستی که حضرت سید ص فرموده که هر که سریره بفعل آورد حق تعالی آنرا ظاهر سازد خواه نیک و خواه بد از ابن عباس مرویست که چون جبرئیل وحی بر پیغمبر
خواندی پیش از آنکه آنرا تمام کند حضرت آنرا خواندی از خوف آنکه مبادا فراموش کند و بسبب حرص بر اخذ آن دران مبادرت کردی حق تعالی آیه فرستاد که
لا تحرک به لسانک مجنبان ای محمد بقرآن زبان خود را قبل از اتمام وحی لتعجل به تا تعجیل کنی باخذ و حفظ آن بسبب خوف آنکه از خاطرت برود
و میتواند بود که این فعل از آنحضرت صادر نشده باشد و نهی از جهت تاکید آن باشد از قبیل آیه لا تطع الکافرین والمنافقین ان علینا جمعه بدرستی که
بر ماست فراهم آوردن در سینه تو تا یاد گیری وقرآنه و اثبات قرائت آن بر زبان تو یا قرائت ما بر تو یا حفظ آن پس خوف فوت آن بر خاطر خود راه مده
فاذا قرأناه پس چون بخوانیم آنرا بر تو بزبان جبرئیل فاتبع قرآنه پس پیروی کن خواندن آنرا یعنی در عقب قرائت جبرئیل قرائت نما و دران اثنا

مطلبی

مطلبی مساز نفس خود را از خوف عدم حفظ آن زیرا که ما خاطر حفظ آنیم ثم ان علینا بیانه پس بدرستی که بر ماست روشن کردن آنچه مشکل آید
از معانی آن مرویست که بعد از نزول این آیه چون جبرئیل آمدی بر آنحضرت خواندی سر در پیش انداختی و چون قرائت او تمام شدی در رفتی حضرت قرا
فرمودی و گفته اند که معنی فاتبع قرآنه اینست که عمل نماید بآنچه در اوست از احکام حلال و حرام بدانکه توسیط آیه لا تحرک به تا بقوله ان علینا جمعه وقرآنه
میان آیه سابق و لاحق بجهت تذکر نزول آنحضرتست که در اثنای نزول سابق و لاحق از آنحضرت صادر شده بود لهذا رشته کلام را بما سبق کشیده میگوید
کلا نه چنانست ای آدمیان که گمان برده اید از عدم وقوع قیامت و عدم بعث و نشر و حساب دران و بدین جهت تفکر و تدبر نمیکنید در قرآن بل تحبون العاجلة
بلکه دوست میدارید دنیای شتابنده سریع الزوال را وتذرون الآخرة و دست باز میدارید از کار آخرت که باقیست و حال آنکه بر عکس میباید کرد
پس در بیان حال مردمان در آخرت میفرماید که وجوه یومئذ ناضرة رویها در آنروز تازه اند الی ربها ناظرة برحمت پروردگار خود نگرنده
یعنی مستغرق در مطالعه مثوبات جلیله که حق تعالی بایشان کرامت کرده باشد چون بدلایل عقلیه و براهین نقلیه رویت حق تعالی محالست چنانکه در کتب کلامیه
مبرهن شده پس مراد نگریستن باشد برحمت خدا که مراتب علیه و درجات عالیه است نه نگریستن بذات خدا و تفصیل این بحث در منهج الصادقین مسطور است
هر که خواهد گران بر دبوئی کو تماشای آن گلستان کن ووجوه یومئذ باسرة و رویها در آنروز سخت ترش باشند یعنی وجوه منافقان و مشرکان
تظن گمان میبری تو ای بیننده و یا گمان برد آن نفس یعنی یقین بشناسد ان یفعل بها فاقرة آنکه کرده خواهد با او عقوبتی که شکننده
مهرهای پشتش باشد این کنایه است از نزول عذاب عظیم بر او و گویند ظن بر معنی خود است یعنی گمان برند حصول آنرا فی الجمله اما بتفصیل آن عالم نباشند
کلا نه چنانست ای طالبان دنیا که دل بر دنیا توان نهاد و از آخرت غافل توان شد تامل نمائید در آنکه اذا بلغت التراقی چون برسد روح
باستخوانهائی که بر بالای سینه اند و از یمین و یسار احاطه مقدمه حلق نموده که آن موضع حشرجه است وقیل و گفته شود یعنی کسان محتضر گویند من راق
کیست افسون کننده بادعیه و علاج نماینده بادویه و گویند که ملائکه موت گویند بملائکه رحمت یا عذاب که روح او را کدام ترقی سازند بآسمان و از انوار المعالی
روایتست که ملائکه رحمت و عذاب با هم نزاع کنند در بالا بردن آن روح وظن انه الفراق و یقین کند محتضر که آنچه باو نازل شده مفارقت است
یعنی سبب جدائیست از دنیا و علت مفارقت او با احبا و اصدقا و در حدیث آمده که بنده علاج شداید مرگ کند و حال آنکه هر یک از مفصلهای
او بر یکدیگر سلام کنند و گویند بر تو باد که جدا میشوی از من و من از تو تا روز قیامت والتفت الساق بالساق یعنی ساقهای او از هول مرگ و
سختی جان کندن در هم پیچد و حرکت دران نماند قتاده گفته که مراد آنست که ساقهای او متحرک و مضطرب شوند و پیوسته از شدت یکدیگر ابیش جدا کشد
دیگری نزد کند او و آنها را بر یکدیگر پیچد و ابن عباس و مجاهد گفته اند معنی آنست که جمع شود موت و شدت آخرت و حسن گفته که پیچیده شود حال موت بحال حیات

و گویند مراد التفات ساقین است در کفن یا اجتماع آخر روز دنیا با اول روز عقبی و در حدیث آمده که هیچ منزلی سخت تر از قبر نیست که آن
منزلیست از منازل آخرت و آخرین منزل از منازل دنیا از یحیی بن معاذ مرویست که اول چون بنده را در قبر نهند چهار فرشته بیایند یکی
و دیگری بپایین و یکی بر راست و دیگری بر چپ فرشته سرین گوید مال رفت و بال ماند و آنکه بر طرف چپ باشد گوید اشغال رفت و اعمال
بر پایین باشد گوید خوش حال آنکسی که کسبش حلال و شغلش بحضرت ذو الجلال بود حاصل جمیع اقوال مذکوره آنست که شداید بر محتضر متتابع شود
هنوز از یکی خلاص نشده بدیگری که از آن سخت تر باشد گرفتار شود إِلَىٰ رَبِّكَ بسوی پروردگار تو يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ در آن روز موضع راندنست
یعنی هر کس را از زمین محشر کشند و یا ملئکه در وقت مرگ او گویند که سوق روح او کنید بموضع جزای او اگر از اهل جنت باشد بعلیین برند و اگر از اهل نار است
بسجین و عدی بانیها ایمان نیاورد و یا هیچ منافق و کافر باین نگروید فَلَا صَدَّقَ پس تصدیق نکرد برسول یا بقرآن و در اکثر تفاسیر آمده که
ابوجهل لعنه الله از شدت معادات با سید المرسلین صلی الله علیه و آله بیشتر از مشرکان دیگر بود حق تعالی در باره او فرمود که نگروید ابوجهل بمحمد صلی الله علیه و آله
یا صدقه نداد از آنچه واجب مال او بود وَلَا صَلَّىٰ و نماز مفروضه نگذارد برای خدا یا پیروی نکرد پیغمبر را وَلَٰكِن كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ
و لیکن تکذیب کرد او را و از راه حق برگشت ثُمَّ ذَهَبَ إِلَىٰ أَهْلِهِ پس برفت بسوی کسان خود يَتَمَطَّىٰ در حالتی که میخرامید از روی
افتخار که من تکذیب کرده ام و برگشته ام از محمد و تابع او نشده ام بعد از آن از غیبت بخطاب التفات مینماید که أَوْلَىٰ لَكَ نیک سزاوار است
ترا هول قیامت فَأَوْلَىٰ پس بغایت سزاوار است ترا خلود در دوزخ آورده اند که بعد از نزول این آیه حضرت رسالت صلعم ابوجهل را در بطحا دید جامه اش
بگرفت و گفت أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ ثُمَّ أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ ابوجهل گفت از چه چیز مرا میترسانی حاشا که تو و خدای تو بمن هیچ توانید کرد بدرستی که من عزیزترین اهل مکه ام
چون روز بدر شد قوت قریش و ضعف لشکر رسول را بدید هیچ شک نداشت در آنکه ایشان بر پیغمبر غالب آیند روی برسول کرد و گفت پس از این خدای
خود را میپرست که ترا ذلیل گردانید و چون جنگ ملتحم شد خدای تعالی او را مغلوب و مخذول ساخت عبد الله بن مسعود که پیری بود در کمال ضعف و
ناتوانی و بجهت بی قوتی و ضعف پیری نمیتوانست که حرب کند بانجهت گرد کشتگان میگشت و در هر که رمقی می یافت می کشت و سر او را
می برید از وی روایتست که ابوجهل را دیدم در میان کشتگان افتاده و او را رمقی بیش نمانده پای او را گرفتم و از میان کشتگان بیرون آوردم
و پای بر سینه اش نهادم چشم باز کرد و مرا دید گفت پای بر بلندی نهاده گفتم ای ابوجهل باین حال رسیده و هنوز ترک تکبر نمیکنی گفت ای عبد الله
گفت دانم که مرا خواهی کشت ترا سه وصیت میکنم قبول کن اول آنکه محمد را بگو که در جهان از تو دشمن تری نداشتم دوم آنکه مرا بشمشیر من بکش که بشمشیر خود
سیم آنکه سر مرا از سینه ببر و پیش محمد بر تا او را خوش آید گفتم بخدای که خدا بتو دشمن تر است از محمد صلعم و الله که بغیر از تیغ خود ترا بکشم و سر ترا از ذبح

جل جلاله آمد و عاجل مقتضی شد و اگر بر دست راست باشد گوید

برم ... حقیر و بیمقدار تر باشی پس گفت سر شرا بریدم و خواستم بردارم قوت آن نداشتم ریسمانی بر سرش بستم و آنرا میکشیدم تا نزد رسول صلعم
آوردم آنحضرت مرا ببهشت بشارت داد خدا را شکر گفتم و در خبر است که پیغمبر صلعم فرموده هر امتی را فرعونی بوده است فرعون امت من
ابوجهل بود و بعد از ذکر تهدید و وعید بر سبیل انکار میفرماید که أَيَحْسَبُ الْإِنسَانُ آیا می پندارد آدمی یا ابوجهل یا جنس کفار أَن يُتْرَكَ
که واگذاشته شود سُدًى در حالتی که مهمل و معطل و ضایع باشد بدنیا مکلف و بعقبی مبعوث گردد و مجازات یابد و این هرگز نباشد
چه حکمت مقتضی امر است بمحاسن و نهی از قبایح و این نوع تکلیف است در دنیا و تکلیف مقتضی مجازات در عقبی چه مجازات تمام در سرای تکلیف
ممتنع است عقلا پس تقریر حجت دیگر میفرماید بر قدرت خود که أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً آیا نبوده است آدمی قطره آبی مِّن مَّنِيٍّ يُمْنَىٰ از منی که
ریخته میشود در رحم ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً پس بوده است خون بسته فَخَلَقَ پس تقدیر کرد برای وی زمانی در رحم یا آفرید اعضای ظاهره و باطنه
و صورت او را در شکم فَسَوَّىٰ پس راست گردانید او را باعتدال قامت و حسن صورت و کمال قدرت یا تسویه فرمود هر جارحه را برای عملی
که مختص بآنست فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ پس گردانید از آدمی دو صنف را الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ نر و ماده که بآن تناسل حاصل شود أَلَيْسَ ذَٰلِكَ
آیا نباشد آنکه چنین ایجاد فرماید بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَن يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ توانا بر آنکه زنده گرداند مردگان را یعنی هر که قادر باشد بر ابتدا البته قادر خواهد بود
بر بعث و احیا چه هر که توانا باشد بر آنکه نطفه را علقه سازد و علقه را مضغه و مضغه را لحم و عظام پس بآن حیات بخشد و حواس خمس اعطا که هر یک از آنرا
فایده ایست که دیگری را نیست کرامت فرماید و تقدیر ذکر و انثی نماید که منشا تناسل است هر آینه قادر خواهد بود بر اعاده آن بعد از موت برای مجازات
اعمال و مکافات افعال از ابن عازب روایتست که چون این آیه نازل شد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود سبحانك اللهم بلى و این از صادقین علیهما السلام نیز مرویست

سورة الدهر و هي ثلثون آية

ابی بن کعب از پیغمبر صلعم روایت کرده که هر که سوره انسان بخواند اجر وی برضای حق تعالی جنت و حریر باشد
و ابو جعفر عم فرموده که هر که سوره هل اتی در هر صبح پنجشنبه بخواند حق تعالی صد حور العین عذرا و چهار هزار ثیب انهارا باو تزویج فرماید و در بهشت
با حضرت رسالت پناه صلعم باشد بدانکه چون حق تعالی ختم سوره القیمه کرد بخلق انسان از نطفه که دالست بر صحت بعث افتتاح این سوره نیز بمثل آن کرده فرمود

بسم الله الرحمن الرحيم هَلْ أَتَىٰ بتحقیق که آمد پیش از این زمان ماندگی عَلَى الْإِنسَانِ
بر آدمی مراد چنین است حِينٌ هنگام محدود معین مِّنَ الدَّهْرِ از زمان ممتد غیر محدود لَمْ يَكُن در حالتی که نبود آن آدمی شَيْئًا مَّذْكُورًا
چیزی یاد کرده شده چه او عنصر بود و نطفه در اصلاب آبا و هیچکس نام او نمیدانست که او انسان خواهد بود و اکثر مفسران برآنند که مراد از انسان
آدم است عم که چهل سال در میان مکه و طایف افتاده بود پیش از دمیده شدن روح در او و در آن مدت در بعضی زمان خاک بود و در برخی دیگر گل و بعد از زمان

متغیر گشت و جماد شد و چهل سال دیگر برین حالت بود پس بحرارت آفتاب خشک گشت و صلصال شده بعد از چهل سال دیگر روح در او دمیده شد
و اینجا از عطا و ابن عباس نقلست که آدم ع بعد از صد و بیست سال تمام آفریده شد مؤید اینست و در این مدت هیچکس از ملائکه و جن او را
یاد نمیکرد و نمیدانستند که نام او چیست و فایدهٔ خلقت او چه باشد و این معنی معلوم نداشتند که استاد قدرت آینه می سازد که مظهر اشیاء
غیب باشد و در اقصای مراتب ظهور بود و خلافت کبری را شاید و عین مقصود است و منتهای غایات باشد و خفایای وجود او آشکارا کرد و در تفسیر
اهل البیت علیهم السلام مذکور است که مراد بانسان علی بن ابی طالب است علیه الصلوة و السلام و هل استفهام در معنی نفی است نه بمعنی تحقیق یعنی هیچ زمانی
بر این انسان نگذشت که او در آن زمان مذکور نبود بلکه همیشه معروف و مشهور بود و چگونه چنین نباشد که نام شریفش با نام خدا و رسول او بر ساق
عرش و بر در بهشت نوشته باشند پیش از خلق عالم در مناقب خوارزمی از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده که پیغمبر ص فرمود بر در بهشت نوشته است که
لا اله الا الله محمد رسول الله علی بن ابی طالب اخو رسول الله و اینها بر در بهشت نوشته بود پیش از خلق آسمان و زمین بدو هزار سال و نیز در کتاب
مذکور مسطور است که امام حسین ع فرمود که من و علی یک نور در نزد خدای تعالی بودیم بچهار هزار سال قبل از آنکه آدم مخلوق شود و باقی احادیث درین باب
حواله بمطالعهٔ منهج الصادقین است و مؤید این قول است نزول این سوره در حق اهل البیت علیهم السلام باجماع امامیه و جمهور سنیه چنانکه بعد از این مذکور شود
إنا خلقنا الإنسان بدرستی که ما آفریدیم آدمی را من نطفة از آبی اندک که منی است و بنا بر آنکه مراد از آدم امیر المؤمنین است ع
و نیز در کتاب مزبور مذکور است که پیغمبر ص فرمود که جبرئیل بمن آمد هر دو بال خود را گشاده نگاه کردم در یکی نوشته بود که لا اله الا الله محمد النبی و
در دیگری لا اله الا الله علی الوصی و در کتب موافق و مخالف مذکور است که بر ساق عرش نوشته است که لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی
و نصرته پس مراد از خلقنا الانسان محمول بر عموم خواهد بود اگر چه بر خصوص وارد شده و اگر مراد اسم جنس باشد معنی آن خواهد بود که همه آدمیان را
در اول حال که عناصر و نطفه بودند هیچکس از مخلوقات سماوی و ارضی ایشان را بعنوان انسانیت ذکر نمیکرد پس ما انسان را از نطفه ایجاد کردیم و بحد
انسانیت رسانیدیم و چون منی هر یک از مرد و زن مختلف الاجزا است در رقت و قوام چه هر عضوی از آن مادهٔ عضوی مخصوص میشود
از اینجهت نطفه را با آنکه مفرد است بجمع صفت کرده فرمود که أمشاج یعنی اجزاهای منی که آمیخته شده اند و یا مراد بامشاج اتباع است از حرارت
و برودت و رطوبت و یبوست که حق تعالی اینها را در نطفه ایجاد فرموده پس حاصل معنی آنست که آفریدیم آدمی را در حالتی که اراده کرده ایم نبتليه
که بیازمائیم او را و مراد تکلیف است که در صورت امتحانست فجعلناه سميعا بصيرا پس گردانیدیم او را شنوا و بینا تا ممکن باشد بر مشاهدهٔ دلایل
و استماع آیات یعنی بجهت آنکه نهایت ارادهٔ ما در انزال آیات بینه بعد از اعطای سمع و بصر است که آلت ادراک آنهاست إنا هديناه السبيل

بدرستی که نمودیم او را راه راست إما شاكرا در حالتی که یا سپاس دارنده یعنی مؤمن موحد است وإما كفورا و یا ناسپاس یعنی کافر جاحد
و مراد آنست که هدایت شاکر و کافر هر دو کرده ایم و همه را زمام اختیار کفر و ایمان داده پس اگر وی باینچه مأمور است اطاعت نکند و حجت عذاب بر خود
اصرار نماید حجت بر وی باشد نه بر ما إنا أعتدنا بدرستی که ما آماده کرده ایم للكافرين سلاسل برای ناگرویدگان زنجیرها که ایشان را بان در دوزخ بکشند
وأغلالا و غلهائی که بر گردن ایشان نهند وسعيرا و آتش افروخته که در آن همیشه سوزند پس ذکر احوال ابرار میکند که إن الأبرار
بدرستی که نیکوکاران که مؤمنان فرمان بردارند يشربون من كأس آشامند در آخرت از جام خمری كان مزاجها كافورا که باشد مثل آنچه
مزج کنند با کافور مراد کافور بهشت است که برخلاف کافور دنیاست تا خنک و شیرین و خوشبو بود و یا خدای کیفیت کافور را در وی خلق کند نه کافور را
پس مراد آنست که آن مانند چیزی باشد که کافور را بان آمیخته باشند و کافور چشمه ایست در بهشت خوشبو و بعید و جهت مشابهت آن بکافور
باین اسم خوانند و مؤید اینست که بدل کافورا آورده عينا یعنی آمیخته باشند آن کاس را با آب چشمه يشرب بها عباد الله که می آشامند
از آن بندگان خدای که فرمانبرداران او بوده باشند يفجرونها میرانند آن چشمه را هر جا که خواهند در منازل و قصور خود تفجيرا راندنی سهل
بدون منع و مانعی و در خبر است که اگر ارادهٔ تفجیر داشته باشند خطی بکشند آب در آن خط جاری شود بی آنکه نهر نمایند باید دانست که باتفاق
جمیع اهل حق که امامیه اند و معظم اهل سنت این آیه و آنچه بعد از اینست در شان عالیشان حضرت امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام
و فضه که خادمهٔ ایشان بود نازل شده و از جملهٔ ایشان ثعلبی که از اعاظم اهل سنت است باسانید خود در تفسیر خود باین نهج آورده که آیه ان الابرار
تا آخر بلکه تمام سوره در شان اهل بیت علیهم السلام نزول یافته و در سبب نزول آن چنین ذکر کرده که در بعضی ایام حسنین علیهما السلام خسته شدند حضرت
رسالت ص با جمعی از صحابه بعیادت آن دو نور دیدهٔ مرتضی و زهرا رفتند و بحضرت شاه اولیا فرمود که یا ابا الحسن از برای این دو فرزند خود نذری
کن تا حق تعالی ایشان را شفا دهد و لباس صحت و عافیت در ایشان پوشاند آن سید اوصیا نذر فرمود که اگر حق تعالی بلطف خود این دو فرزند مرا
شفا دهد سه روز روزه بدارم و چون آنحضرت این نذر فرمود فاطمه و حسن و حسین و فضه که خادمهٔ ایشان بود بموافقت ایشان همه بآنحضرت
اقتدا نموده نذر کردند چون حق تعالی لباس عافیت در ایشان پوشانید و آن دو سید سرور را از دار الشفای عاطفت شراب صحت چشانید
عزیمت کردند که بنذر خود قیام نمایند و در حجرهٔ طاهره هیچ طعامی نبود که بآن افطار کنند پس سرور اوصیا چنانکه در روایت ابن مهران باهلی
مذکور است نزد شمعون یهود خیبری رفت که همسایهٔ آنحضرت بود و گفت ای شمعون آیا توانی بود که پارهٔ پشم بمن دهی که فاطمه برای تو
بریسد و باجرت آن سه صاع جو بمن دهی شمعون گفت راضی شدم باین معامله و بخانهٔ خود در رفته سه صاع جو و پشم را برداشت و نزد امیر المؤمنین

آورد پس شاه اولیا آن پشم وجو را بحجرهٔ فاطمهٔ زهرا برد و اهل بیت بوفای نذر مشغول شدند و نیت روزه کردند حضرت فاطمه در روز اول یک صاع
از آن جو آرد کرده خمیر کرد و پنج قرص پخت و چون شب درآمد نماز شام ادا فرموده طعامی که مهیا نموده بود حاضر ساخت چون خواستند افطار کنند ناگاه
آوازی بگوش ایشان رسید که السلام علیکم یا اهل بیت محمد من مسکینی ام از مساکین و محتاج و گرسنه ام مرا طعام دهید تا خدا شما را از موائد جنت حظوظ
کرامت کند پس ولی خدا قرص خود را بآن مسکین تصدق نمود چون باقی اهل بیت آن کرم و سخا را از سید اوصیا دیدند همه بآن مقتدا اقتدا نموده قرصهای خود را
تصدق کردند و در آن شب بی طعام مانده با آب افطار نمودند و فضه که خادمهٔ ایشان بود او نیز متابعت نموده قرص خود را تصدق کرد روز دویم فاطمه علیها السلم
بر نهج روز اول پنج قرص مهیا ساخت و چون شب شد و خواستند افطار کنند ناگاه آوازی بگوش ایشان آمد که یا اهل بیت محمد یتیمی ام بر در سرای شما بیکس و فرومانده ام
و قوتی ندارم و گرسنه ام هیچ تواند بود که مرا طعام دهید تا خدا شما را از اطعمهٔ جنت خوشنود و بهره مند گرداند پس شاه اولیا قرص خود را باو تصدق نمود و اهل بیت
و فضه نیز متابعت کرده قرصهای خود را بآن یتیم بخشیدند و آن شب نیز بآب خالص افطار فرمودند و طعامی نچشیدند روز سیوم آن سیدهٔ طاهره پنج قرص دیگر
پخت و چون شب درآمد و خواستند که افطار کنند ناگاه آوازی بگوش ایشان رسید که یا اهل بیت النبوة من اسیری ام از اسیران محمد و در اینجا غریب و مضطر و گرسنه
و فرومانده ام مرا طعامی دهید تا خدای تعالی شما را از خوان جنان حظ کامل و نصیب شامل ارزانی فرماید حضرت سید الاوصیا چون ندای آن اسیر شنید قرص خود را باو
تصدق نمود و سایر اهل بیت و فضه نیز قرصهای خود را بآن اسیر بخشیدند و شب سیم نیز بآب خالص افطار کردند روز چهارم سرور اولیا دست حسن و حسین را
گرفته بخدمت حضرت رسالت پناه آورد آن دو نور دیدهٔ زهرا از جوع و بی قوتی و ضعف میلرزیدند چون چشم مبارک حضرت رسول صلعم بر ایشان افتاد فرمود
یا ابا الحسن ایشان را چه شده است که چنین ضعیف و ناتوان گردیده اند شاه اوصیا صورت واقعه را بعرض رسانید حضرت پیغمبر بجانب خانهٔ فاطمه ع روانه شد و چون
بحجرهٔ طاهرهٔ زهرا درآمد دید که آن معصومه در مصلای خود بعبادت مشغولست و از بی قوتی و گرسنگی شکم او بر پشت چسبیده حضرت چون قرة العین خود را
بآن حالت دید آه از درون مبارکش برآمد و فرمود که واغوثاه یا الله اهل بیت محمد یموتون جوعا ای پروردگار عالم اهل بیت پیغمبر تو از گرسنگی بخواهند مرد
پس جبرئیل از نزد ملک جلیل در رسید و فرمود ای محمد بگیر این را و خوش باش بآن کرامتی که خدای تعالی در اهل بیت تو فرموده است و سورهٔ هل اتی را تا آخر بر حضرت
تلاوت فرمود و این قصه از ابن عباس و مجاهد و ابی صالح مرویست و وی نیز در تفسیر خود این روایت را بروایت عطا از ابن عباس بطریق دیگر ذکر کرده
که علی بن ابی طالب خود را باجرت داد که شب تا صبح نخلستانی را آب دهد و چون روز شد آن جو را بستد و ثلث آنرا برداشتند و از آن طعامی مهیا کردند مسکینی
آمد و طعام خواست آنرا باو دادند و روز دیگر ثلث دیگر را طعام ساختند یتیمی آمد و سؤال کرد آنرا باو دادند و روز سیم ثلث دیگر را پختند اسیری از اهل شرک
بیامد و طلب طعام کرد آنرا نیز باو دادند و در این سه روز گرسنگی بردند و هیچ نخوردند حق تعالی این سوره در حق او انزال فرمود و علی بن ابراهیم از پدر خود نقل کرده
که

که عبد الله میمون از ابی عبد الله روایت کرده که آنحضرت فرمود که نزد فاطمه اندکی جو بود آنرا عصیده ساخت و چون پخته شد نزد خود نهادند که تناول کنند
مسکینی آمد و گفت رحمت خدا بر شما باد امیر المؤمنین برخواست و ثلث آنرا باو داد و در عقب آن یتیمی آمد و گفت خدای تعالی بر شما رحمت کند آنحضرت ثلث
دیگر را باو داد و بعد از آن اسیری آواز داد و ثلث باقی را باو داد حق تعالی این آیه را در شان ایشان فرستاد و بعد از آن ابو عبد الله فرموده که این
آیات جاریست در حق هر مؤمنی که مسکین و یتیم و اسیر را اطعام فرماید خالصا لله تعالی و ابو المؤید خوارزمی در مناقب خود این حکایت را
نقل کرده بطریق روایت اول و در صحیحین نیز مسطور است حاصل که این رفعت درجه و مزیت مرتبه که اهل بیت راست علیهم السلم بسبب آنست که
يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وفا میکنند بنذری که در طاعت او کنند و آن سه روز روزه داشتن بود برای نذری که کرده بودند در بیماری امام حسن و امام حسین علیهما السلم
وَيَخَافُونَ يَوْمًا و میترسند از روزی كَانَ شَرُّهُ که هست بدی آن یعنی شدت و هول آن مُسْتَطِيرًا فاش و آشکارا و بهمه اهل عصیان
و طغیان رسیده یا بجمیع اقطار منتشر گشته و باقصی غایت رسیده وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ و میدهند خوردنی را عَلَىٰ حُبِّهِ بر دوستی خدای تعالی
یا بر حب طعام و فرط احتیاج ایشان بآن کقوله و آتی المال علی حبه و قوله لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون یعنی بجهت خوشنودی خدای تعالی و موافقت
ارادهٔ او طعام میدهند نه بجهت ریا با وجود احتیاج ایشان بآن میخورانند آنرا مِسْكِينًا بدرویشی بی مایه وَيَتِيمًا و طفل بی پدر وَأَسِيرًا
و اسیری که در دار الحرب گرفته اند و در حدیث آمده که هیچ مسلمانی مسلمانی را اطعام ندهد مگر آنکه حق تعالی او را از میوه های بهشت اطعام فرماید و هیچ مسلمانی
برادر مسلمانی برهنه را نپوشاند مگر او سبحانه جامهای سبز بهشت را در او پوشاند و هر که مسلمان تشنه را آب دهد خدای تعالی او را از شراب رحیق سیراب گرداند
از امام جعفر صادق ع روایتست که ابراهیم خلیل در شبی از شبهای ظلمانی که هفت ساعت از آن گذشته بود از خانه بیرون آمد و روی بصحرا نهاده متوجه
درگاه بی نیاز شد و گفت ای پروردگار من برای تو خانهٔ کعبه و هفتاد مسجد بنا کرده ام ندا آمد که مزد تو نزد منست بار دیگر اعاده کرد و همان جواب شنید
گفت از آنچه مقرر فرموده اجر من زیاد نمیکنی ندا رسید که یا ابراهیم گویا تو شکم شیعه از شیعیان علی را سیر کرده یا عورت یکی از شیعیان علی را پوشیده
که زیادتی مزد از من میطلبی فرمود یا رب علی بوجود آمده یا موجود خواهد شد ندا آمد که او وصی و خلیفهٔ محمد است صلعم که حبیب منست گفت بار خدایا
مرا از شیعیان علی گردان فذلک قوله و ان من شیعته لابرهیم و از امیر المؤمنین ع منقولست که از دنیای شما سه چیز را بر خود دوست گردانیده ام
الاکرام بالضیف والضرب بالسیف والصوم بالصیف بعد از آن حق تعالی از خلوص نیت ایشان بزبان حال ایشان خبر میدهد که إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ
جز این نیست که میخورانیم شما را ای اهل استحقاق این طعامها لِوَجْهِ اللَّهِ برای طلب رضای خدا لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً نمیخواهیم از شما پاداشی
و مکافاتی بر آن وَلَا شُكُورًا و نه شکر گذاری چه در احسان منت نهادن و توقع جزا کردن ثواب را باطل کند بلکه اطعام شما باین جهت است که إِنَّا نَخَافُ

هر سختی که ما میترسیم مِنْ رَبِّنا از پروردگار خود یَوْماً عَبُوساً در روزی که رویها دران ترش باشد بجهت شدت اهوال یا روزی که مانند شیر خشمناک
باشد در اضطراب قَمْطَرِیراً روزی در نهایت سختی و کراهت که بسبب آن مردمان روی خود را بسیار درهم کشند از حسن نقلست که قمطریر روز قیامت
و آن سختتر است از اسم خود ابن عباس گفته که در آن روز رویهای کافران ترش و درهم کشیده شود و از میان هر دو چشمشان عرق روان گردد نه روی مؤمنان
چنانکه میفرماید که فَوَقاهُمُ اللهُ پس نگاه دارد خدای ایشان را شَرَّ ذلِكَ الْيَوْمِ از بدی آن روز یعنی از اهوال و شداید وَلَقّاهُمْ و پیش آرد ایشان را
یعنی بدهد بایشان بدل عبوس کفار و حزن فجار نَضْرَةً نضارت و تازگی و گشاده رویی و مقبولی وَسُرُوراً و فرح و شادی در دل وَجَزاهُمْ
بِما صَبَرُوا و پاداش دهد ایشان را بسبب صبر کردن بر ادای واجبات و اجتناب از محرمات و ایثار طعام در حین احتیاج ایشان جَنَّةً بوستانهای پر
از اثمار و اشجار و سایر اطعمه و اشربه که از آن خورند وَحَرِيراً و جامه ابریشم بهشت که پوشند مُتَّكِئِينَ فِيها در حالتی که تکیه زدگان باشند دران بهشت
عَلَى الْأَرائِكِ بر تختهای آراسته بطلا و نقره و انواع جواهر و در و یاقوت لا يَرَوْنَ فِيها شَمْساً نه بینند در بهشت آفتاب را یعنی گرما را نه بینند
وَلا زَمْهَرِيراً و نه سرما را مراد آنست که هوای بهشت معتدل بود و زمستان و تابستان دران نباشد تا از شدت سرما و گرما متاذی شوند
از ابن عباس مرویست که روزی اهل بهشت در بهشت روشنی زیاده از عادت بینند مانند روشنی آفتاب گویند بار خدایا نه ما را وعده دادی که
لا یرون فیها شمسا این نور آفتاب چیست خطاب آید که آفتاب نیست بلکه سید اوصیا با فاطمه زهرا علیهما السلام مطایبه کرده اند و در روی یکدیگر خندیده
این نور از اثر دندان ایشانست که بر روشنی بهشت غلبه کرده وَدانِيَةً و پاداش دهد ایشان را دیگر غیر از بهشت اول که نزدیک بود عَلَيْهِمْ ظِلالُها
بر ایشان سایه درختان آن گویند نعم و لمن خاف مقام ربه جنتان و میتواند بود که دانیه صفت بهشت اول باشد یعنی پاداش دهد ایشان را بهشتی که
نزدیک باشد بر ایشان سایه درختان آن و گویند معنی آنست که آفتاب سایهای بهشت را زایل نکند چنانکه در دنیا زایل میکرد اند وَذُلِّلَتْ قُطُوفُها
و رام کرده شود میوه آن تَذْلِيلاً رام کردنی یعنی آسان بود چیدن آن میوها و هیچ چیز مانع آن نشود بلکه بهر وجه که خواهند آنرا بسهولت چینند
وَيُطافُ عَلَيْهِمْ و گردانیده شود بر ایشان بِآنِيَةٍ مِنْ فِضَّةٍ جامهای خورد پیوسته که از نقره باشد وَأَكْوابٍ و جامهای بزرگ بیدسته
كانَتْ قَوارِيرَا باشند مانند آبگینها در صفا و شفافی قَوارِيرَا مِنْ فِضَّةٍ آن اوانی و اکواب از نقره مخلوق شده باشند از حضرت صادق ع خمس
مرویست که نفوذ کند نور بصر در نقره بهشت همچنانکه نفوذ میکند در آبگینه مراد آنست که اصل آن از نقره باشد و مجتمع باشد در آن سفیدی نقره و صفای
آبگینه پس هرچه در آن باشد از خارج آن توان دید قَدَّرُوها اندازه کنند بهشتیان آن ظرفها را بر مقادیر و اشکال بمقتضای آرزوهای خود یا اندازه نمایند
ساقیان آن ظرفها را فراخور سیرابی ایشان تَقْدِيراً اندازه کردنی یعنی هر کسی را فراخور حوصله او جامی دهند که بآن سیراب گردد و دران زیاده و نقصان

نبود و گویند معنی آنست که بهشتیان بقدر آنچه اندیشه کنند از شراب بهشت آنرا یابند وَيُسْقَوْنَ فِيها كَأْساً و آشامیده شوند در بهشت خمری که
كانَ مِزاجُها زَنْجَبِيلاً باشد آمیزش آن زنجبیل یعنی شراب را بیامیزند با زنجبیل بهشت که بسیار طرب انگیز و لذت بخشنده است این غیر زنجبیل
دنیاست چنانکه از ابن عباس نقلست که هرچه یاد کرده است خدای در قرآن از انواع نعم بهشت و نام نهاده مثل آن در دنیا نیست ولیکن او سبحانه
نام نهاده است آنرا باسمی که مشهور و معروفست و زنجبیل آنچیزیست که نزد عرب محبوب و پسندیده است از اینجهت حق تعالی آنرا در قرآن یاد کرده و مؤمنان را
بآن وعده فرموده که در بهشت خمر ممزوج بزنجبیل بهشت بیاشامند عَيْناً فِيها بدل زنجبیل است یعنی خمری آمیخته آب چشمه بهشت که بطعم زنجبیل باشد
تُسَمّى سَلْسَبِيلاً نام نهاده شده باشد بسلسبیل بجهت سلاسة انحدار آن در حلق یعنی آسان بحلق فرو رود و گوارنده شود یا منقاد بهشتیان باشد و دران
شود هر جا که ایشان آرزو کنند وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ و طواف کنند بر ابرار وِلْدانٌ مُخَلَّدُونَ پسران جاوید مانده بر حال طفولیت که بگردش روزگار
از آن حالت بحالت دیگر تغییر نکنند یا گوشواره دار إِذا رَأَيْتَهُمْ چون بینی ایشان را ای بیننده حَسِبْتَهُمْ پنداری ایشان را از صفای لون و درخشندگی
چهره و انعکاس شعاع بعضی از ایشان ببعضی لُؤْلُؤاً مَنْثُوراً مروارید افشانده شده باشد از صدف یعنی تر و تازه و نورانی که هرگز دست کسی
بآن نرسیده باشد و در رونق و آبداری آن قصوری پیدا نشده و گویند وصف ایشان بانتشار جهت آنست که برای خدمت در بهشت پراکنده باشند
و هر یک برای امری متردد وَإِذا رَأَيْتَ ثَمَّ و چون ببینی آنجا یعنی در بهشت بصر تو بهر جا که واقع شود رَأَيْتَ نَعِيماً ببینی نعمتهایی که در وصف نگنجد
عشر وَمُلْكاً كَبِيراً و ملکی بزرگ و متسع که زوال بآن راه نیابد و در حدیث آمده که فروترین کسی از اهل بهشت که نظر کند در ملک خود هزار ساله راه ببیند
و منتهای مملکت خود را مشاهده کند بطریقی که مبدء آنرا ملاحظه مینماید و این پسران باین صفت طواف کنند بر ایشان عالِيَهُمْ ثِيابُ سُندُسٍ در حالتی که
بر زبر تن ایشان باشد جامهای دیبای لطیف و نازک گرانمایه خُضْرٌ برنگ سبز وَإِسْتَبْرَقٌ و بر ایشان باشد دیبای محکم بافته با براقت و درخشندگی و گفته اند که
این دیبا آسمانی جامه باشد وَحُلُّوا و پیرایسته و آراسته گردانیده شوند أَساوِرَ مِنْ فِضَّةٍ با سوارهای از نقره در ضربت که نقره بهشت بر وجهی صفا و شفافیت
داشته باشد که آنچه ما ورای آن باشد دران توان دید و آن از جمله جواهر بهتر باشد پس کثرت استلذاذ و سرور آن بیشتر باشد نسبت با ذهب و غیر آن از جواهرات
وَسَقاهُمْ رَبُّهُمْ و بیاشاماند ایشان را آفریدگار ایشان شَراباً طَهُوراً شرابی پاک از ادناس و ارجاس و پاک کننده از غل و حسد و سایر صفات رذیله و بعد از
آشامیدن بدن را خوشبو سازد و بطریق عرق از بدن ترشح کند و بوی آن بمراتب از مشک خوشبوتر باشد و از حضرت باقر صلوات الله علیه مرویست که چون
مؤمن شراب طهور بیاشامد از هرچه ما سوای است میل نموده بالکلیه متوجه مولی شود و این منتهای درجات صدیقانست و از مقاتل نقلست که طهور چشمه ایست
بر در بهشت که هر که از آن بیاشامد در دل او حقد و حسد و هیچ صفتی از صفات بد نماند مانند جوی کوثر در بهشت خاصه حضرت پیغمبر است و ذکر آن در سوره کوثر خواهد آمد ان شاء الله

وچهار جوی دیگر از متقیانست که آب و شیر و خمر و عسل است وصفت انهار در سوره محمد ص ذکر یافته و دو چشمه از آن اهل جنت است که فیهما عینان تجریان
و دو چشمه از آن اصحاب یمین است که فیهما عینان نضاختان و این چهار چشمه در سوره الرحمن ذکر یافته و شراب رحیق از ابرار است و چشمه تسنیم از مقربانست
و این هر دو در سوره مطففین مرقوم گردد و دو چشمه از آن اهل بیت است که کافور و زنجبیل است و آنرا سلسبیل خوانند و شراب طهور نیز از ایشانست
از عبد الله عمر مرویست که مردی نزد حضرت رسول ص آمد و گفت خدا شمارا تفضیل داده بحسن صورت و بیاض لون اگر ایمان آورم بآنچه تو آمده و بآن عمل کنم
با تو در بهشت در آیم بایشه رسول فرمود بلی بآن خدائی که جان محمد در فرمان اوست که در دنیا مردی باشد که نور روی او هزار فرسخ تابد بعد از آن فرمود که هر
بگوید لا اله الا الله او را عهدی باشد نزد خدای تع و هر که بگوید سبحان الله وبحمده او را صد و بیست هزار حسنه بود یکی از حضار گفت یا رسول الله پس بعد از این کسی هلاک
نشود و بعذاب دوزخ گرفتار نگردد فرمود مردی باشد که بعرصه گاه قیامت با چندان عمل بیاید که اگر بر کوه ابو قبیس نهند از جای برود ولیکن نعمتهای الهی
بیاید و آنرا مستغرق گرداند و محتاج فضل و رحمت خدا گردد بعد از آن رسول ص این آیه که در صفت بهشت است بر او تلاوت فرمود و چون باینجا رسید که
وسقیهم ربهم شرابا طهورا حبشی گفت یا رسول الله در بهشت آنچه چشم تو بیند چشم من بیند گفت بلی حبشی نعره بزد و جان بحق تسلیم کرد عبد الله عمر گفت بعزت خدا
که رسول را دیدم بدست خود آب بر او ریخت و در قبرش نهاد پس بسعادت دارین فایز شد و در بعضی روایت آمده که رب ایشان یعنی سید ایشانست مانند قوله تع
اذکرنی عند ربک و مراد بآن امیر المؤمنین است ع یعنی آب دهد ایشانرا سید ایشان علی بن ابی طالب که ساقی اهل بهشت است و اخبار بسیار از مخالف و
موافق متظاهر است که ساقی کوثر علی بن ابی طالب خواهد بود چنانکه گفته اذرت هطلی من المعتسه سولی واعف عنی بحق آل الرسول واسقنی شربة بکف علی
سید الاوصیاء زوج بتول ان هذا بدرستی که آنچه مذکور شد از اصناف نعم کان لکم جزاء هست شمارا پاداش اعمال حسنه و طاعات مبروره وکان سعیکم
و هست شتافتن شما در طاعات و مرضیات واهب العطیات مشکورا پسندیده و جزا داده شده بران بعد از آن بر سبیل تذکیر نعمت خطاب بحضرت رسالت م
میکند و میگوید انا نحن نزلنا بدرستی که ما فرو فرستادیم علیک القرآن تنزیلا بر تو قرآن را فرو فرستادنی بتدریج سوره بعد از سوره و آیتی بعد از
آیتی تا بر تو دشوار نباشد حفظ لفظ و فهم معانی آن فاصبر لحکم ربک پس صبر کن مرحکم پروردگار خود را بتاخیر نصرت تو بر کفار و تعویق هلاکت معاندان تو
چه حکمت مقتضی اینست ولا تطع منهم آثما و فرمان مبر از ایشان گناه کار را که ترا باثم خواند چون عتبه که متحمل انواع فسوق و مآثم است و بسبب این
ترا میگوید که از دعوت خود باز ایست تا دختر خود را بتو دهم او کفورا یا ناسپاسی که ترا بکفر دعوت کند چون ولید مغیره که در کفر غالیست و ترا بجهت این
میگوید که بدین آبا رجوع کن تا ترا توانگر سازم مراد آنست که بجهت قلت صبر بر اذی و تحمل مشاق طاعت کسی که ترا بر معاصی دارد و بر کفر ترغیب کند
واذکر اسم ربک و یاد کن نام پروردگار خود را بکرة واصیلا هر صبح و شام یعنی پیوسته بذکر او مشغول باش و به تبلیغ رسالت اشتغال نما ومن

فاسجد
اللیل فاسجد له و در بعضی از شب پس سجده کن او را یعنی نماز گذار اکثر مفسران بر آنند که بکرة وقت نماز بامداد است و اصیلا وقت ظهر و عصر
ومن اللیل فاسجد له مغرب و عشا پس معنی آنست که بر پنج وقت نماز مداومت کن وسبحه لیلا طویلا و نماز گذار برای خدا در شب دراز
یعنی در وقتی طولانی از اوقات شب بنماز تهجد قیام نما که آن دو ثلث آنست یا نصف آن یا ثلث آن احمد بن محمد از امام رضا ع پرسید که ما ذلک التسبیح
فرمود که هو صلوة اللیل ان هؤلاء بدرستی که هر کدام از کافران یحبون العاجلة دوست میدارند دنیارا که شتابان رونده است
ویذرون وراءهم و وا میگذارند در پیش خود یا می اندازند از پس پشت خود یوما ثقیلا روز گرانرا که قیامتست یعنی آن نمیکنند
و برای آن عمل نمیکنند و مراد بثقل شدت هول آنست یعنی روز با هول و سختی که تحمل آن نتوانند کرد از غایت گرانی و سختی نحن خلقناهم ما آفریدیم
ایشانرا از آب اندک بیست وشددنا اسرهم و محکم کردیم ربط مفاصل ایشانرا باعصاب یعنی اعضای ایشانرا محکم بیکدیگر بستیم واذا شئنا
و چون خواهیم هلاکت ایشانرا بدلنا امثالهم بدل کنیم ایشانرا بامثال ایشان در خلقت و شدت اسر تبدیلا بدل کردنی یعنی ایشانرا بمیرانیم
و در نشأة ثانیه بهمین صورت و هیأت باز آریم و بدل کنیم ایشانرا بغیر ایشان از بندگان فرمانبردار اگر حکمت مقتضی آن باشد ان هذه تذکرة
بدرستی که این سوره پندی و موعظه ایست که باعث متذکر شوند بامر آخرت یا معامله اهل بیت در بذل و ایثار عبرت گیرند مومنان فمن شاء اتخذ
پس هر کسی از ایشان که خواهد فرا گیرد الی ربه سبیلا بتوب پروردگار خود راهی بوسیله کسب طاعات و خیرات و اجتناب از محرمات
فرا گیرد تا غایت اختیار در قبضه اقتدار اوست وما تشاؤن و نخواهید شما ای کافران معاند هیچ راهی بمرضات الهی و رو بجناب الا ان یشاء الله
مگر وقتی که خواهد خدای اجبار شمارا بر آن و در این صورت نفعی بشما نرسد و خالی از تکلیف باشد چه تکلیف در وقت اختیار است نه در زمان اجبار
پس او سبحانه اراده این متوقع نکند بلکه مشیت او آنست که شما باختیار خود ایمان آرید تا مستحق ثواب شوید ان الله کان علیما بدرستی که خدای تع
هست دانا باحوال و افعال شما حکیما صواب کار که هیچ چیز اراده نکند الا بمقتضای حکمت و مصلحت یدخل من یشاء فی رحمته در آرد هر کرا
خواهد از اهل ایمان در بخشش خود که هدایت و توفیق است در طاعت یا در بهشت بفضل و کرم بی نهایت والظالمین و ستمکاران یعنی مشرکان
که در گذشته اند از طریق مستقیم اعد لهم عذابا الیما آماده کرده است خدای برای ایشان عذابی دردناک

سورة المرسلات وهی خمسون آیات

ابی بن کعب از پیغمبر ص روایت کرده که هر که سوره المرسلات بخواند در نامه او ثبت کنند که او از مشرکان نیست و از ابن عباس روایتست که این سوره
در لیلة الجن فرود آمد و ما همراه رسول بودیم آنحضرت فرمود که هر که این سوره بخواند از شر جن و انس در پناه خدا باشد و او را از زمره مومنان نویسند و از
ابی عبد الله علیه السلام منقولست که هر که این سوره بخواند حق تع او را با پیغمبر شناسا گرداند و با آنحضرت جمعش سازد بدانکه حق تع ختم سوره الدهر فرمود بذکر قیامت و

آنچه مهیا ساخته از برای طاغیان از انواع عقاب این سوره نیز مثل آن نموده فرموده که بسم الله الرحمن الرحیم
والمرسلات عرفا سوگند بفرشتگان فرستاده شده عرفا بجهت نیکوئی یعنی با مر و نهی که موجب هدایت است یا بآیات قرآن که فرستاده شده است برای نیکوئی
و خیرخواهی بندگان یا ببادهائی که روان گردانیده شده اند متتابع و متعاقب یکدیگر یا بنفوس کامله که فرستاده شده اند ببدنها بجهت استکمال آن و قول اول
منقولست از امیرالمؤمنین عم فالعاصفات عصفا پس سوگند بملائکه که جهنده و سخت رونده اند عصفا سخت جستنی و رفتنی در امتثال اوامر الهی مانند وزیدن باد
یا بآیات قرآنی که محو کننده و زایل سازندهٔ احکامند یعنی ناسخ شرایع و ادیان متقدمه و یا ببادهای جهنده بسختی بجهت تعذیب کفار و عصیان ایشان یا بنفوس
کامله که برنده و نیست سازنده اند ما سوی حق را والناشرات نشرا و سوگند بفرشتگانی که نشر کنند کاغذ شرایع و کتب را منتشر کردنی یا منتشر سازندهٔ جنحهٔ خود
نزد فرود آوردن وحی بانبیا یا بآیتهای قرآنی که آثار هدایت را منتشر میکردانند برای خواص و عوام یا ببادهای پراکنده برای استراحت بندگان یا بنفوس کامله که
نشر کنندهٔ علم و هدایتند در نفوسی که مرده اند بجهل و ضلالت فالفارقات فرقا پس سوگند بملائکه که جدا کننده اند حق و باطل را از یکدیگر جدا کردنی یا بآیات قرآنی
که جدا کنندهٔ خیرند از شر یا ببادها که جدا سازندهٔ اشرارند از اخیار یا بنفوس کامله که جدا کنندهٔ حق و باطلند فالملقیات ذکرا پس سوگند بفرشتگان که افکنند
به پیغمبران وحی را یا بآیات قرآن که القای ذکر حق میکنند در میان عالمیان یا ببادها که موجب ذکر میشوند چه مشاهدهٔ هبوب موجب ذکر حق است و استدلال
بر قدرت وی یا بنفوس کامله که افکنندهٔ ذکرند در قلوب بندگان عذرا بجهت عذر محققان و اصحاب کار او نذرا یا بیم کردن مبطلان تبه روزگار
یعنی القای ذکر بجهت آنست که اهل حق اعتذار جویند بخدا بتوبه و استغفار در وقت مشاهدهٔ نعمای الهی و تفکر در آلای پادشاهی و دلایل قدرت وی کماهی
و یا بجهت تخویف مبطلانست که تعقل نمیکنند و در آیات او تفکری نمی نمایند حاصل که حق تع باشیای مذکوره قسم یاد میفرماید که انما توعدون جز این نیست
که آنچه وعده داده میشوید بآن از آمدن قیامت و آنچه متعلق بآنست از ثواب و عقاب لواقع هر آینه بوقوع آینده است و ظاهر شونده آنگاه بیان
علامات وقوع آن میفرماید که فاذا النجوم طمست پس آنگاه که ستارگان محو و زایل کرده شوند از اماکن خود کقوله و اذا النجوم انکدرت یا نور ایشان نزع نموده شود
پس بی نور منتشر کردند و اذا السماء فرجت و آنگاه که آسمان شکافته گردد و راهها در آن پیدا شود و اذا الجبال نسفت و آنگاه که کوهها بر کنده شوند
از مواضع خود یا بسرعت تمام ربوده و زایل گردانیده شوند از اماکن خود که هیچ اثری از آنها در زمین نماند و مانند غبار در هوا روند کقوله و بست الجبال بسا فکانت
هباء منبثا و اذا الرسل اقتت و آنگاه که پیغمبران تعیین کرده شود برای ایشان میقاتی که حاضر شوند در آن برای گواهی دادن بر امتان خود و عامل در
ظرف محذوفست و کریمهٔ انما توعدون لواقع دالست بر آن و تقدیر اینست که فاذا طمست النجوم و فرجت السماء و نسفت الجبال و اقتت الرسل وقعت القیمة
پس یاد کرده شود که لای یوم اجلت برای کدام روز واپس داشته بود این چیزها را یعنی طمس نجوم و شق آسمان و قلع جبال و تعیین وقت برای رسل این سؤال تعظیم

تعظیم این روز باشد و تعجب از هول آن پس جواب گوید که لیوم الفصل برای روز جدا کردن که امروز است که در این روز مؤمن از کافر و مطیع از عاصی جدا کرده شوند
در مکافات یا روز حکم کردن میان خلقان وما ادریک و چه چیز دانا گردانید ترا یعنی تو چه دانی که ما یوم الفصل چیست روز فصل و چگونه بکنه آن رسی
ویل کلمهٔ عذابست یعنی وای یومئذ للمکذبین در آن روز مر تکذیب کنندگان را فصل یعنی روز فصل و ویل در اصل مصدرست منصوب باضمار فعل خود
و عدول از نصب برفع جهت دلالتست بر ثبات که برای مدعو علیه است و یومئذ صفت آن بعد از آن تهدید کفار میفرماید که الم نهلک الاولین آیا هلاک نکردیم
پیشینیان را چون قوم نوح و عاد و ثمود که تکذیب انبیا کردند ثم نتبعهم الاخرین پس از پی در آریم از برای ایشان پسینیان را که نظرای ایشانند چون کفار مکه و آن
قتل بدر بود و قحط و غلا و غیر آن یا قوم لوط و شعیب و موسی را در پی قوم نوح و عاد و ثمود در آوردیم و علم جزم نتبع معطوفست بر نهلک جهت استیناف آن
و گفته اند که تقدیر اینست که نحن نتبعهم زیرا که جملهٔ اولی ماضیه است و ثانیه مستقبلیه و مؤید اوست قول حسن بصری که ان الاخرین هم الذین یقوم علیهم القیمة و نتبعهم بجزم
که از قراءت شاذه است مقوی قول تغیر ثانیست ویل یومئذ للمکذبین مکروهی بزرگ در آن روز مر تکذیب کنندگانراست بآیات خدا و انبیا و این تکریر
بجهت تاکید حسن و شایع است در کلام عرب بعد از آن بر سبیل منت و تذکیر نعمت میفرماید الم نخلقکم من ماء مهین آیا نیافریدیم شما را از آبی خوار و بیمقدار که منی باشد
فجعلناه پس گردانیدیم آن آب را و نگاه داشتیم فی قرار مکین در قرارگاهی استوار که رحم است الی قدر معلوم تا بمقداری دانسته شده و معین گشته که آن
نه ماه یا کمتر زمان ولادتست فقدرنا پس توانا بودیم بر آفرینش شما فنعم القادرون پس نیک توانائیم ما در تدبیر آن یا اندازه کردیم خلق شما را از طول و قصر
و انثی و ذکور و غیر آن از کیفیت و کمیت پس نیکو اندازه کننده ایم ما و مؤید اینست قراءت کسائی و نافع که قدرنا بتشدید دالست و شبهه نیست که خلق انسان
که مشتمل است بر صفات کمال و حس فعال و حواس صحیحه و عقل و تمیز و نطق و نطق از آب ضعیف مهین حجتی است بر آنکه او سبحانه مدبر و حکیم و عالم و قادر است و جاحد این مکابر است
ببداهت عقل ویل یومئذ للمکذبین بزرگتر بلائی آن روز مر تکذیب کنندگانراست که قدرت ما را بر این و باور ندارند کان اقتدار ما را بر اعادهٔ امثال آن
الم نجعل الارض آیا نگردانیدیم زمین را کفاتا جمع کننده و ضم نماینده احیاء و امواتا زندگان و مردگان را یعنی احیا را فراهم آورده از بیرون خود
و اموات را در درون خود در آورده مرویست که امیرالمؤمنین عم در جنازه نگاه کرد و فرمود که هذا کفات الاموات و بعد از آن در خانها نگریست و فرمود
که هذا کفات الاحیاء وجعلنا فیها رواسی و گردانیدیم در زمین کوههای استوار و پا بر جا شامخات بلند و سرافراز این تفخیم است و اشعار بآنکه کوه
نیز بر و شناخته نیز هست واسقیناکم ماء فراتا و بیاشامانیدیم شما را آبی شیرین و صافی بسبب آفریدن عیون و منابع در جبال ویل یومئذ
وادی جهنم در روز رستخیز للمکذبین مر تکذیب کنندگانراست که بامثال این نعمتها اعتراف نکنند و خزنهٔ دوزخ در آن روز بمکذبان گویند که انطلقوا الی ما کنتم
بروید بسوی آنچه بودید به تکذبون که بآن تکذیب میکردید یعنی روان شوید بجانب آتش دوزخ و انواع عذاب آن انطلقوا تکرار برای تاکید است یعنی

بروید البته یا روان شوید خصوصاً الی ظلٍّ ذی ثلاث شعبٍ بسوی سایه که خداوند سه شاخ است مراد ظل یحموم است که بجهت بزرگی دود بالا میرود
متفرق میشود بشعبها و هر شعبه بطرفی میرود چون دود عظیم که متفرق میگردد و خصوصیت عذاب قوت واهمه است که خیالست در دماغ و غضبی
که در یمین قلب و شهوت که در یسار آنست و لهذا در روایت واقع شده که مراد بسایه دود دوزخ است که سه شعبه است و کافر را احاطه نماید شعبه از فوق
او باشد و شعبه از یمین و شعبه از یسار پس هر که خواهد که فردا ازین ظل که ظل من یحموم اشاره بآنست ایمن گردد امروز بنور عقل متمسک شده از صفو...
و تهذیب اخلاق نموده از معاصی اجتناب نماید و پیوسته بطاعت و عبادت مشغول شود در معالم آورده که دودی بزرگ از دوزخ بیرون آید و سه
منشعب گردد یکی نور و آن بر سر مؤمنان سایه افکند و یکی دخان بر مؤمنان متوقف گردد و یکی زبانه خالص و آن بر بالای کافران بایستد و در کشف و طرفی مذکور است
که زبانه از آتش بیرون آید و همه کفار را احاطه کند مانند سراپردها کما قال احاط بهم سرادقها و سه شعبه گردد پس سایه افکند بر ایشان تا از حساب فارغ شوند
و مؤمنان در زیر عرش باشند و چون ظل بارد هست که از مهب لطف و رحمت بهبوب جنبش نماید و ظل حار مشوب بشراره نار که از بادیه قهر و غلبه نقمت بر میخیزد
پس بجهت توهم آنکه مبادا مراد ظل بارد باشد میفرماید که لا ظلیلٍ نه سایه خنک و دایم که در آن راحت باشد و لا یغنی و دفع نکند از کفار من اللهب
از حرارت زبانه آتش چیزی را پس این کلام متضمن تهکم است بکفار و دفع توهم آنکه ظل ایشان مانند ظل اهل ایمان باشد انها ترمی بدرستی که دوزخ می اندازد
بشررٍ شررها و جمرهای آتش را که هر شراره از آن کالقصر مانند کوشکی عظیم است بعضی گفته اند که جمع قصره است که بمعنی شجره عظیم غلیظ است یعنی آن شررها
مانند درختان سطبر و تن آور باشند کانه جمالة صفر گویا که آن شررها شتران زرد اند برنگ آتش تذکیر ضمیر بجهت آنست که شتر اسم جنس است
و از حسن و قتاده نقلست که سواد ابل مایل بصفره است و چون آتش دوزخ سیاهست مایل بزردی شراره آن نیز چنین خواهد بود و تشبیه شرار بقصور بجهت
تعظیم آنست و بجمالات جهت لون و کثرت و تتابع و اختلاف و حرکت و جمالة جمع جمل است ویلٌ یومئذٍ للمکذبین عذاب عظیم و عقاب الیم
در آن روز مر دروغ زنان راست که صفت دوزخ و شراره آن را باور نداشتند هذا یوم لا ینطقون این روز روزیست که سخن نگویند کافران بجهت
فرط دهشت یعنی در بعضی مواقف چه قیامت مواطن و مواقف متعدده خواهد داشت در یک موقف سخن گویند بجهت فرط اهاویل و اخاویف آن
و در موضعی دیگر مهر بر زبانهای ایشان نهند تا سخن نگویند و جوارح و اعضای ایشان را بسخن در آرند کقوله الیوم نختم علی افواههم یا مراد این باشد که در هیچ موقف
ناطق نشوند بنطقی که منتفع به باشد و نطق ایشان در حکم لا نطق باشد یا بجهت عدم ترتب نفع بر مسموعیت آن کیوم لا ینفع الظالمین معذرتهم
و لا یؤذن لهم و دستوری داده نشود مر ایشان را در اعتذار فیعتذرون پس عذر خواهی کنند یعنی اذن اعتذار از ایشان منتفی باشد ویلٌ
کرب و اندوه بسیار و مشقت بیشمار یومئذٍ للمکذبین در آن [illegible] مر است که تکذیب کنند انبیا را هذا یوم الفصل این روز فصل و قضا

مان

میان ظالمان و مظلومان یا روز جدا کردن محق است از مبطل جمعناکم جمع کردیم شما را ای کذبان این امت و الاولین و پیشینیان را که
مکذب رسل گذشته بودند یا پیغمبران و مؤمنان این کلام مقرر و مبین روز فصل است زیرا که فصل میان سعدا و اشقیا و انبیا و امم فرع جمع شدن
اولین و آخرینست در یک موضع تا فصل میان ایشان محقق شود فان کان لکم پس اگر هست مر شما را ای کافران کیدٌ مکری و حیله فکیدون
حیله کنید با من تفریع است مر ایشان را و اظهار عجز ایشان یعنی حیله ایشان با خدای تعالی پیش نرود و بمکر و فریب عذاب از خود دفع نتوانند کرد
ویلٌ ترشیح و تحسر یومئذٍ للمکذبین در آن روز مر تکذیب کنندگانراست که بحیله نتوانند رهید و بعد از ذکر احوال کافران و عاصیان
بیان احوال مؤمنان و مطیعان میکند که ان المتقین بدرستی که پرهیزکاران از شرک و عصیان خواهند بود فی ظلالٍ در سایهای درختان بهشت
و عیونٍ و در کنار چشمهای آب و فواکه و در میان میوها مما یشتهون از آنچه آرزو کنند مرفه الحال و فارغ البال کلوا و اشربوا
در حالتی که گویند خزنه جنت بایشان که بخورید و بیاشامید این میوها و آبها را هنیئاً خوردنی و آشامیدنی گوارنده با طیب نفس و التذاذ که مصون است
از شوایب اذیت و سوء عاقبت بما کنتم تعملون بسبب آنچه بودید که عمل میکردید در دنیا انا کذلک نجزی المحسنین بدرستی که ما چنین پاداش
میدهیم اهل احسان را در عقیده و عمل و میتواند بود که این کلام ابتدای اخبار باشد از جانب حق تعالی و مخاطب حضرت رسالت پناه صلعم باشد در دار دنیا یا خطاب
باشد باهل جنت در آخرت بطریق مذکور در اکل و شرب بر سبیل اباحت و بعضی گفته اند که امر بر حقیقت خود است و مراد حق تعالی درین آنست که ای متقیان
البته اکل و شرب نمائید و ایشان چون دانسته باشند که اکل و شرب مراد حق سبحانه است سرور ایشان بیشتر گردد و میل ایشان در اکل و شرب زیاده شود پس مراد او
سبحانه مستلزم عبث نباشد ویلٌ یومئذٍ للمکذبین جاه قبح و ذم در آن روز مر تکذیب کنندگانراست که بنعیم بهشت منکر بودند و باور نمیداشتند
کلوا در موضع حالت یعنی کلمه عذاب ثابتست مکذبانرا در حالتی که خزنه دوزخ ایشانرا گویند که بخورید ای اهل کذب نعیم فانی دنیا را و تمتعوا
و برخوردار شوید قلیلاً زمانی اندک انکم مجرمون بدرستی که شما مشرکانید ویلٌ یومئذٍ للمکذبین وای در آن روز مر دروغ گویانرا که
تکذیب عذاب الیم کرده باشند خطاب زبانیه در آن روز با اهل نار باین گفتار بجهت تذکیر باشد مر ایشانرا احوال سمج ایشان در دنیا و آنچه کردند بر نفسهای خود
از ایثار متاع قلیل بر نعیم مقیم جلیل مراد ازین آنست که زبانیه کفار را گویند که شما سزاوار بودید که در دنیا باین خطاب مخاطب شوید و ظاهر آنست که این کلام
مستانفه باشد خطاب بمکذبان در دنیا و معنی آنکه ای کسانی که بزخارف دنیا مغرور شده اید و بجمع حطام دنیا مشغول شده پشت بر آخرت آورده اید برخوردار
باشید از دنیا زمانی اندک شما که کافرانید و مال اندک و عمر کوتاه زود بآخر رسد و بلای آخرت هر چند زود تر گرفتار شوید بهتر کلمه عذاب در آن روز مر تکذیب کنندگان راست
که نفسهای خود را هدف تیر بلا و عذاب باقی کرده اند بسبب تمتع از متاع قلیل فانی و اذا قیل لهم ارکعوا و چون گفته شود بایشان که نماز گذارید لا یرکعون

نماز نگذارند مراد از رکوع اسلام است و تسمیهٔ آن برکوع بجهت آنست که نماز رکن اعظم اسلام است بعد از شهادتین پس معنی آنست که چون کفار
مامور شوند باسلام آوردن اسلام نیاورند و امتثال نمایند و گویند معنی آنست که چون گفته شود مر ایشانرا که متواضع و متخاشع باشید مر خدایرا و قبول
وحی و اتباع دین و ترک استکبار و نخوت خشوع نمایند و قبول این امر نکنند و بر استکبار خود مصر شوند و در خبر آمده که ما کان علی العرب اشد من الرکوع و
السجود و از مقاتل مرویست که این آیه در شان بنی ثقیف نازل شد وقتی که حضرت رسول صلعم ایشانرا بنماز امر فرمود ایشان گفتند منحنی نشویم که این بر ما
عار و نکوهیده است آنحضرت فرمود که لا خیر فی دین لیس له رکوع و لا سجود از ابن عباس نقلست که این در روز قیامت باشد که مردم را بسجود خوانند
و ایشان توانائی نداشته باشند که سجده کنند ویل یومئذ للمکذبین نفرین در آن روز مر دروغگویانراست که اسلام را قبول ندارند و بشرف دین مشرف نشوند
فبای حدیث بعده یؤمنون پس بکدام سخن بعد از قرآن میگروند اگر بقرآن نگروند که معجزیست مشتمل بر حجج واضحه و معانی لایحه در خبر آمده که
بعد از خواندن این آیه باید گفت امنا بالله **سورة النبأ و هی اثنان و اربعون آیة** ابی بن کعب از حضرت پیغمبر صلعم روایت کرده که هر که
سورة النبأ بخواند حق تعالی او را در روز قیامت شراب خنک سرد بچشاند و مرویست از ابو عبدالله علیه السلام که هر که عم یتساءلون را قرائت کند و هر روز بآن
مداومت نماید از آن سال بیرون نیاید تا که بشرف زیارت بیت الله الحرام مشرف شود بدانکه چون حق تعالی ختم سورهٔ المرسلات نمود بذکر قیامت و وعید
مکذبان افتتاح این سوره نیز بذکر آن و بیان دلایل قدرت بر بعث نموده فرموده که بسم الله الرحمن الرحیم
آورده اند که چون حضرت رسالت صلعم دعوت آشکارا کرد و قرآن بر مردمان خواند و بروز قیامت بیم فرمود کفار در نبوت آنحضرت و نزول قرآن
و وقوع بعث اختلاف کردند و از یکدیگر می پرسیدند و از پیغمبر صلعم و مؤمنان پرسش مینمودند حق تعالی از تساؤل ایشان خبر داده فرمود که عم یتساءلون
از چه می پرسند استفهام برای تفخیم شان آن خبر است که از آن تساؤل کرده اند بعد از آن بیان شان تفخیم آن میکند بقوله عن النبأ العظیم از خبر بزرگ یکدیگرا
سؤال میکنند الذی هم فیه مختلفون آن خبری که ایشان در آن اختلاف کنندگانند که آن خبر بعث است یعنی جمعی از ایشان میگویند که قیامت نیست
و بتان در آن شفاعت خواهند کرد که هؤلاء شفعاؤنا و بعضی مطلق آنرا منکرند که ان هی الا حیوتنا الدنیا و گروهی شک دارند در وقوع و لا وقوع آن که
بل هم فی شک منها و برخی دیگر میگویند که حشر ارواح خواهد بود نه حشر اجساد و طایفهٔ دیگر میگویند که احوال آخرت همچون احوال اینجا خواهد بود یعنی هر که اینجا درویش
یا توانگر است آنجا نیز درویش یا توانگر خواهد بود و فرقهٔ دیگر میگویند که قیامت خواهد بود اما بهشت نخواهد بود و گروهی دیگر بر آنند که بهشت باشد اما اکل و شرب
و تمتع در آن نیست و گویند معنی آنست که جمیع مردمان از بعث سؤال میکنند اما اهل اسلام بجهت آنکه حسنهٔ ایشان زیاده شود و مستعد آن شوند و اما کفار
تا در استهزای آن بیفزایند و یا اختلاف ایشان در قرآنست که مخبر است بوقوع قیامت و مصدق نبوت حضرت رسالت صلعم یعنی آنرا سحر یا کهانت یا شعر

عشر

خمس

میدانند و آنرا قول ملفق یا افترا یا اساطیر الاولین میگویند یا در نبوت حضرت خاتمیت است یعنی کفار یکدیگر میگویند که آیا محمد پیغمبر است یا شاعر
یا ساحر یا مجنون و حافظ ابو نعیم اصفهانی که یکی از اکابر اهل سنت است روایت کرده باسناد خود از سدی که حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که مراد
بنبأ عظیم ولایت علی بن ابی طالب است که مردمان در شان او مختلف الاقوال باشند و در تفسیر اهل البیت نیز مذکور است که نبأ عظیم ولایت علی بن ابی طالب است ع
که خلایق را در قبور از آن سؤال کنند و هیچ میتی نیست در شرق و غرب بحر و بر مگر آنکه منکر و نکیر چنانکه از پروردگار و پیغمبر او سؤال کنند از ولایت علی بن ابی طالب نیز
از و پرسند پس خوش حال نیک بخت که بولایتش تصدیق نموده و او را امام و پیشوای خود دانسته و بحبل المتین مودتش اعتصام نموده باشد و وای بآن جاحد
معاند که از دولت تصدیق نمودن باو بی بهره بوده باشد و از اسحق بن محمد بصری مرویست که گفت خبر داد مرا محمد بن حسن بن شمون از عبدالله
بن عمرو از ابان بن تغلب که او گفت من از ابو جعفر پرسیدم که مرا آگاه کن از تفسیر النبأ العظیم آنحضرت فرمود که نبأ عظیم علی بن ابی طالب است ع
و علقمه روایت کرده که روز صفین مردی از لشکر شام بمبارزت بیرون آمد سلاح پوشیده و مصحفی حمایل کرده بجای رجز عم یتساءلون میخواند
من خواستم که با او مقاتله کنم امیر المؤمنین ع فرمود بجای خود باش پس خود پیش رفت و فرمود که نبأ عظیم را میدانی گفت نه فرمود که من آن
خبر بزرگم که در من اختلاف کردید و بر خلاف من منازعت نمودید و از ولایت من رجوع کردید پس از آنکه آنرا قبول نمودید و ببغی و ستم خود هلاک شدید
بعد از آنکه بشمشیر من از کفر نجات یافتید پس تیغ بر آورد و سر او را بیک ضرب بینداخت پس حق تعالی منع میفرماید کفار را از تساؤل و وعید مینماید ایشانرا
بقوله کلا باید که باز ایستند از این سؤال و دور شوند از این مقال که نه چنانست که ایشان میگویند بلکه سیعلمون زود باشد که بدانند نزدیک
بنزع حقیقت آنچه در آن اختلاف میکنند ثم کلا سیعلمون پس عنقریب عالم شوند در آخرت بحقیقت عقیده و بطلان قول خود پس تعداد نعم خود
می نماید بر ایشان از آنچه معاینه می بینند از عجایب صنع او سبحانه که دالست بر کمال قدرت او تا تنبیه یابند ایشانرا بر وجه استدلال بر صدق آنچه در آن اختلاف میکنند
الم نجعل الارض مهادا آیا نساختیم زمین را فرش گسترده تا قرارگاه شما باشد والجبال اوتادا و نگردانیده ایم کوهها را میخها زمین تا با آنها
استوار شود و متحرک نگردد مانند میخها که بر کنار بساط نهند تا باد آنرا از جای نبرد و بر ندارد و اگر متحرک بودی بر وی قرار ممکن نبودی و منافع آن
بظهور نرسیدی و خلقناکم ازواجا و آفریده ایم شما را جفت جفت یعنی نر و ماده تا مستانس شوید بیکدیگر و نسل شما باقی ماند یا شما را انواع
مختلف آفریدیم سیاه و سفید و سرخ و زرد و کوتاه و بلند و خوب و زشت و هر طایفه را زبانی و لهجهٔ دیگر و جعلنا نومکم سباتا و گردانیدیم خواب شما را سباتا
آنچیزی که بآن قطع حس و حرکت شود تا قوای حیوانی استراحت یابند و بآن آسایش نمایند و ماندگی ایشان که از تعب و رنج حاصل شده باشد زایل گردد
و جعلنا اللیل لباسا و ساختیم شب را پوششی که بظلمت خود همه چیزها را بپوشد تا هر که از شما اراده اخفاء داشته باشد بظلمت آن مستتر شود

فطوبی للمصدق بولایته
والویل للمکذب بولایته ع
یعنی خوش حال

خمس

عشر

از عیون مردمان مثل کسی که از عدو گریزد و یا خواهد که بر او ظفر یابد و پنهان دارد آنچه اراده اخفای آن داشته باشد و یا سبب الباس شما گردانیدیم تاریکی خود را که جامه بپوشید در وقت خفتن وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا و گردانیدیم روز را وقت طلب معیشت تا بیدار شده در حوایج و مکاسب خود متقلب و در تحصیل آن جستجوی نمائید یا روز را سبب حیات شما خواستیم تا در ان از خواب مبعوث شوید وَبَنَيْنَا فَوْقَكُمْ و بنا کردیم بر زبر شما سَبْعًا شِدَادًا هفت آسمان سخت را یعنی محکم و استوار که در ان فرجه و شکافی که نشانه خلل و زلل آن است نیست و بمرور دهور در آن قصور و فتوری پیدا نشود وَجَعَلْنَا و آفریدیم در آسمانها سِرَاجًا وَهَّاجًا چراغی درخشان و تابان یا در فرط حرارت مراد آفتاب است که درخشنده و گرم کننده عرصه غبراست وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ و فرو فرستادیم از ابرهای فشارنده یعنی از ابرهای که مشرف باشند بر آنکه ریاح فشار آنها نمایند پس آب از آن باران باراند از پستان شتر بدفع و شدت و بعد از ان بار دیگر باد آنرا برانگیزه گرداند در هوا تا چون بزمین آید شدت آن منفرق نماید حاصل که ما از ابر یا از آسمان فرو فرستادیم مَاءً ثَجَّاجًا آبی بغایت ریزان لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَنَبَاتًا تا بیرون آریم از دریا دانه در و از زمین گیاه را وَجَنَّاتٍ و بوستانهای مملو از اشجار یعنی بیرون آریم درختان انبوه را در آن أَلْفَافًا درهم پیچیده یعنی بسیار بیکدیگر نزدیک تا شکر گویید آن و کفران نورزید و از ان روزی که در پیش است اندیشه کنید و بر صحت بعث آن اقرار نمائید إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ بدرستی که روز حکم گذاری یعنی قیامت كَانَ مِيقَاتًا هست در حکم خدا وقتی مقرر برای محاسبه خلایق و مجازات ایشان يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ روزی که دمیده شود در صور نفخه ثانیه فَتَأْتُونَ پس بیائید شما أَفْوَاجًا گروه گروه مختلف از قبرهای خود بعرصه گاه محشر یا هر گروهی با پیغمبر خود و در تفسیر ثعلبی و کشاف و طبرسی و غیر آن مذکور است که معاذ جبل روزی با حضرت رسول صلعم در منزل ابوایوب انصاری معنی این آیه را از آنحضرت سؤال کرد فرمود که یا معاذ از چیزی که بزرگترین چیزهاست پرسیدی پس آب در چشم مبارک بگردانید و فرمود که ده صنف از امت مرا حشر کنند و ایشان را از مؤمنان جدا سازند بعضی بر صورت بوزینگان باشند و بعضی بر هیات خوکان و بعضی نگونساران که ایشان را بروی در دوزخ می‌کشند و بعضی نابینایان و بعضی گنگان و بعضی زبانهای خود را میخایند و آن بر سینهای ایشان افتاده باشد و چرک از دهنهای ایشان سیلان میکند و اهل محشر از ان کراهت دارند و بعضی دست و پای ایشان بریده باشد و بعضی از دارهای آتشین آویخته و بعضی گندتر از مردار و بعضی جبه‌ها پوشیده از قطران که بپوستهای ایشان چسبیده باشد اما آنانکه بصورت بوزینگان و خوکان باشند حرام خوارانند و نگونساران رباخورندگانند و کوران جور کنندگانند در حکم و گنگان و کران آنها اند که باعمال خود معجب بوده اند و زبان خایان علما که گفتار ایشان مخالف کردار ایشان بوده و دست و پا بریدگان رنجانندگان همسایگانند و آویختگان از دارهای آتشین غمازان و سعی کنندگان نزد سلطانند و آنها که نتن عظیم دارند متابعان شهوات و باز دارندگان حق خدا

و از عبدالله مسعود مرویست که خدای تعالی بادرا میفرستد تا ابررا جمع کند پس آب از ان چنان فرود آید که شیر

و پوشیدگان

و پوشیدگان بلباس قطران اهل تکبر و نازش وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ و شکافته شود در آن روز آسمان برای انزال ملائکه فَكَانَتْ أَبْوَابًا پس گردد درها از بسیاری شکاف و ظرف یا از کثرت فرجها آسمان ابواب نماید وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ و روان گردانیده شوند کوهها در هوا فَكَانَتْ سَرَابًا پس گردد مثل سراب عشر یعنی نمایش کوه داشته باشد اما بسبب تفتت اجزا و خورد و مرد شدن بر حقیقت جبلیت باقی مانده باشد إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا بدرستی که دوزخ باشد کمینگاهی که زبانیه در وی مترصد ایستاده باشند برای تعذیب کافران و گذار کفار بران باشد و نتوانند که از ان بگریزند و یا موضع رسیدن که خزنه دوزخ انتظار کفار میبرند و خزنه بهشت نگاهبانی مؤمنان میکنند تا در وقت مرور بر صراط از تعرض آتش محروس باشند و یا میقاتیست در دوزخ که دوزخیان چون در عذاب باشند منتظر عذابی دیگر باشند که بایشان رسد لِلطَّاغِينَ مَآبًا مر سرکشان را بازگشت و قرارگاه که ایشان از حد در گذشتند لَابِثِينَ فِيهَا در حالتی که درنگ کنندگانند در ان أَحْقَابًا روزگارهای متعاقب و متوالی یکدیگر از مجاهد منقولست که حقب سیصد سال است از سالهای آخرت عمار دهنی گفت که امیرالمؤمنین ع از هلال هجری پرسید که شما حقب را در کتاب خود چه مقدار یافته اید گفت هشتاد سال هر سال دوازده ماه هر ماهی سی روز هر روزی هزار سال و در روایت دیگر آمده که حقب هفتاد هزار سال است بر هر تقدیر آیه مقتضی انتهای احقاب نیست زیرا که مراد احقاب مترادفه است یعنی هر حقبی که تمام شود حقبی دیگر در عقب آن بیاید تا ابدالابدین پس آن متضمن خلود کفار باشد در نار و نزد خالد بن سعدان مراد ازین کفار نیستند بلکه اهل توحیدند که بعضی بعد از گذشتن احقاب از دوزخ بیرون آیند و مؤید اینست که عیاشی باسانید معتبره از ابوجعفر علیه السلم نقل کرده که این آیه در شان آن جماعتیست که از دوزخ بیرون آیند و در ان مخلد نمانند پس مراد اهل توحید خواهند بود چه بنص و اجماع کافران از دوزخ هرگز خلاصی نخواهند داشت لَا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا نچشند در دوزخ خنکی هوا را یعنی در نیابند چیزی را که بآن راحت یابند و حرارت دوزخ را از ایشان باز دارد وَلَا شَرَابًا و نیاشامند شرابی إِلَّا حَمِيمًا مگر آبی در نهایت حرارت که چون نزدیک روی آرند گوشت روی در ان ریخته شود و چون بخورند امعا و احشا پاره پاره گردد وَغَسَّاقًا و مگر چرکی که از ریشهای ایشان سیلان کند یا اشکها که از حسرت بارند یا زهری که بآن معذب گردند و از شهر بن حوشب خمس نقلست که غساق وادی ایست در جهنم که در ان سیصد و شصت شعبست و در هر شعبی سیصد و شصت خانه و در هر خانه چهار هزار زاویه و در هر زاویه عظیمترین ماری و در سر هر ماری چندان زهر باشد که جز خدای تعالی نداند و شرب دوزخیان از آنست جَزَاءً پاداش داده شوند دوزخیان پاداشی وِفَاقًا موافق کردار ایشان پس در بیان علت عذاب ایشان میفرماید که إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که ایشان بودند لَا يَرْجُونَ حِسَابًا که امید نمیداشتند و نمیترسیدند از حساب آخرت یا امیدوار نبودند بثواب آن سرای و گمان نمیبردند که ایشان را حساب باشد وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و تکذیب کردند بآیتهای ما که انبیا با ایشان نمودند كِذَّابًا تکذیب کردنی وَكُلَّ شَيْءٍ و هر چیزی را از اعمال بندگان از طاعت و معصیت و غیر آن أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا

برزکتر نوشته

شمرده ایم ما آنرا یعنی نوشته اند آنرا حفظه نوشتنی فذوقوا پس بچشید عذاب دوزخ را فلن نزیدکم پس هرگز نیفزائیم بر شما هیچ الا عذابا
مگر عذابی بالای عذابی فرو نیست که این آیه سخت‌ترین آیات قرآنست بر دوزخیان و بعد از آن در وعد متقیان میفرماید که ان للمتقین مفازا
بدرستی که پرهیزکاران راست رستکاری از عذاب یا جای فوز و فلاح حدائق که آن باغهاست مشتمل بر درختان بسیار مملو از اثمار و اعنابا
و درختان انکور تخصیص جهت تفضیل است و کواعب اترابا و ایشان راست دختران نار پستان در حالتی که مساوی و متشاکل یکدیگرند در سن و خلقت
و صورت یا بر مقدار ازواج خود در حسن صورت و سن و در بعضی تفاسیر هست که زنان شانزده ساله باشند و مردان سی ساله و در اغلب تفاسیر هست که همه
اهل بهشت از زنان و مردان سی ساله باشند و کاسا دهاقا و ایشان راست جامهای پر از شراب و یا کاسهای پی در پی لا یسمعون فیها نمی شنوند در بهشت
لغوا سخنان بیهوده و باطل و لا کذابا و نه دروغی و یا نشنوند در شرب خمر آن سخن عبث و دروغ بر خلاف شاربان خمر دنیا که در مجالس ایشان هذیان
و عربده و خلاف و جدال بسیار بود و شعبه از قتاده روایت کرده که گفت از ابن عباس شنیدم که مراد از ان للمتقین مفازا که در سوره عم هست علی بن ابی طالب است
که مهتر و بهتر هر متقی است و سر و سرور هر ترس کار جزاء پاداش داده شده اند این متقیان پاداش دادنی من ربک عطاء از نزد پروردگار تو بخششی
حسابا وافی و بسنده یا بحسب اعمال ایشان رب السموات والارض آن پروردگاری که آفریدگار آسمانها و زمینهاست وما بینهما و آنچه میان
آنهاست از مخلوقات الرحمن لا یملکون خدای بزرگ بخشاینده است که مالک نباشند اهل آسمان و زمین منه خطابا از او سبحانه سخن گفتن را یعنی قادر
نباشند بانکه با وی سخن گویند یا زبان تشفع ایشان برگشایند بر ثواب و عقاب چه مملوک علی الاطلاق قدرت و ملوک را زبان اعتراض مالک نیست یوم یقوم الروح روزی که بایستد
روح یعنی جبرئیل والملائکة صفا و بایستند فرشتگان در حالتی که صفها زدکان باشند روح فرشته ایست موکل بر ارواح و ابن عباس فرموده که مخلوقی
از روی بزرگتر نیست و در قیامت وی تنها در صفی باشد و باقی ملائکه در کثرت عدد و عظمت جسد در صفی و او در بزرگی برابر همه بود و در عیون المعانی از ابن عباس
روایت است که مقام روح آسمان چهارم است و هر روز دوازده هزار تسبیح میگوید و از هر تسبیح او ملکی مخلوق میگردد و بروایت ابن عباس مراد ارواح آدمیانست
که مابین نفختین قبل از آنکه باجساد تعلق گیرند با ملائکه صف کشند لا یتکلمون سخن نگویند در باب شفاعت و غیر آن الا من اذن مگر کسی که اذن داده باشد
له الرحمن او را خدای بخشنده که شفاعت کند عاصیان را و قال صوابا و گفته باشد آنکس گفتار با صواب که آن لا اله الا الله است یعنی از اهل توحید باشد که ملک و مؤمنان باشند
و از وهب منبه منقولست که جبرئیل نزد خدای تعالی ایستاده است و لرزه بر دوشهای او افتاده از هر لرزه او سبحانه صد هزار فرشته می آفریند و همه ایشان پیش خدا ایستاده باشند
و سخن نگویند و سر بر ندارند تا روز قیامت که ایشان را حضرت سبحان سخن گفتن دهند یکبار بکلمه طیبه لا اله الا الله زبان بگشایند اینست معنی قوله تعالی و قال صوابا و معویه بن عمار
روایت کرده که از ابو عبدالله علیه السلام معنی این آیه پرسیدم فرمود بخدا سوگند که مائیم آنانی که روز قیامت ایشان را اذن شفاعت دهند و مائیم که زبان بشفاعت بگشائیم و بر پیغمبر صلعم صلوات

ونیم

نرسیم و شیعیان خود را شفاعت کنیم ذلک الیوم الحق آن روز روزیست محقق الوقوع که البته واقع خواهد شد و هیچ شکی در آمدن آن نیست فمن شاء اتخذ
پس هر که خواهد فراگیرد الی ربه مآبا بسوی پروردگار خود بازگشتی با یمان و طاعت یعنی هر که خواهد عمل صالح کند که موجب تقرب او شود بثواب حق سبحانه و تعالی
پس او متمکن خواهد بود بران بجهت انفصاح طریق ابلاغ رسولان انا انذرناکم بدرستی که ما بیم کردیم شما را و ترسانیدیم عذابا قریبا از عذابی نزدیک که
آن عذاب آخرتست و قرب باعتبار تحقق اوست که هر آینه آن نزدیکست یوم ینظر المرء روزی که بنگرد آدمی ما قدمت یداه آنچیز را که پیش
فرستاده باشد هر دو دست او یعنی هر کسی از کافر و مؤمن کردار خود را به بیند از خیر و شر و یقول الکافر و گوید کافر در آن روز یا لیتنی کنت ترابا
ای کاشکی من بودمی خاک یعنی هرگز آفریده نشدمی یا امروز خاک بودمی و مرا زنده نکردندی تا این روز ندیدمی از عبدالله عمر مرویست که روز قیامت سایر
حیوانات را از وحوش و طیور و هوام و دابه و سباع حشر کنند بجهت قصاصی که داد گوسفند بی شاخ از شاخدار بستانند و بعد از آن ایشان را خاک گردانند کافر
چون حال ایشان را به بیند گوید کاشکی من نیز چون حیوانات خاک گشتمی و در بعضی کتب مذکورست که چون وحوش و بهایم حال کافر را به بینند گویند شکر مر خدا را که
ما را آدمی نیافرید که اگر چه امید بهشت نداریم غم دوزخ هم نمیخوریم و از مقاتل منقولست که خدای تعالی وحوش و طیور و هوام را جمع کند و ایشان را گوید بر دو کار
شما کیست گویند الرحمن الرحیم پس او بعد از اقتصاص ایشان را گوید که شما را آفریده بودم و رام گردانیده برای بنی آدم و شما در زمان حیوة اطاعت آنها
کردید پس خاک شوید چنانکه در اول بودید ایشان خاک گردند و چون کافر نگاه کند که بعضی حیوانات خاک شدند گوید ای کاشکی من در دنیا بصورت خوک
بودمی و روزی من هیچ روزی او بودی تا که امروز خاک بودمی و در بعضی روایت آمده که معنی آیه آنست که چاحد ولای امیر المؤمنین علیه السلام در آن روز تمنا کند
که من کاشکی شیعه ابو تراب بودمی تا این کرامت و مرتبت درجه که ایشان دارند من نیز داشتمی سوره النازعات و هی اربع و اربعون آیة
ابی بن کعب از حضرت رسول صلعم روایت کرده که هر که سوره النازعات بخواند او را وقوف و حساب نباشد در عرصه قیامت مگر بقدر صلوة مکتوبه و ابن عباس از رسول صلعم
روایت کرده که هر که این سوره بخواند ثواب او چندان باشد که از اول عمر تا آخر بنماز فریضه مشغول بوده باشد و هر سال حج و عمره گذارده باشد و از ابو عبدالله علیه السلام روایتست
که هر که این سوره بخواند نمیرد مگر سیراب و در بهشت نرود مگر سیراب و وجه انتظام این سوره بسوره عم اشتراک افتتاح و اختتام آنست باحوال قیامت
بسم الله الرحمن الرحیم والنازعات غرقا سوگند بکشندگان از روی قوت و شدت یعنی ملائکه
موت که نزع کنندگان جانهای کافرانند باغراق نمودن در ابدان نزعا و آن بیرون آوردن جانهای ایشانست از اقاصی ابدان و از اصول انامل و اظفار
و از تحت شعور ایشان بقهر و خشم تمام تا آنکه چون همه آن را بحلق آرند باز گذارند تا بجای خود درود پس بار دیگر نزع آن کنند و از مقاتل نقلست که ملک الموت
و اعوان او جان کافران را از اصول ابدان بر دارند بعودی که آن را شاخها باشد هر شاخی از آن بیاید از جان ایشان در آویزد و بیکبار آن را بکشند

وَالنَّاشِطَاتِ وسوگند بفرشتگان که بنشاط ورفق بیرون برند کانند روح مؤمنان نَشْطًا بیرون آوردنی بمدارا ونرمی تا آنکه بسهولت تمام روح
ازبدن ایشان مفارقت کند چنانکه درخبر است که هیچ مؤمن نباشد الا آنکه نزد موت او بهشت وغرفات آن وسایر نعم آنرا براو عرض نکنند وچون جای خود را
درآنجا به بیند بنشاط وبهجت تمام جان را نثار کند وکافر از اهیجان جای در دوزخ نمایند بانواع عقوبت وعذاب تا بدشواری هرچه تمامتر جان ایشانرا
انتزاع نمایند وَالسَّابِحَاتِ وسوگند بملائکه که شناه کنند کانند سَبْحًا شناه کردنی یعنی آمد وشد نمایند کان از زمین بآسمان واز آسمان بزمین برای
تدبیر مصالح اهل زمین چنانکه غواصان در بحر غوص کنند فَالسَّابِقَاتِ پس سوگند به پیشی کنندگان بر یکدیگر در وقت فرود آمدن بزمین سَبْقًا
پیشی گرفتنی در فرمانبرداری او وامر الهی فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا پس سوگند بملائکه که تدبیر کنند کانند کار دینی ودنیوی را یعنی جبرئیل که بر ریاح وجنود موکل است
واسرافیل که نازل میشود برای قضایا واقدار ومیکائیل که باران وگیاه متعلق باوست وعزرائیل که قبض ارواح مأمور باوست وگویند مراد ستارگانند
که بسرعت قطع مسافت میکنند از شرق تا باقصای غرب وروندهاند از برجی ببرجی وسبقت نمایندهاند بر یکدیگر در سیر بسرعت حرکت ومدبرات امرند که باتها
باز بسته شدهاند باذن خدای تعالی چون اختلاف فصول وتقدیر ازمنه ویا مراد غازیانند که بنشاط تمام کمانها میکشند برای انداختن تیر ودر بحر وبر سیاحت میکنند
وسبقت میگیرند بر حرب اعدا وبتدبیر امور جهاد از تکاب مینمایند وقول اول منقولست از امیر المؤمنین ع جواب قسم اینکه البته مبعوث کرده شوند یَوْمَ تَرْجُفُ
الرَّاجِفَةُ روزی که بجنبد جنبنده مراد زمینها وکوههااند که بشدت تمام بلرزه درآیند تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ در پی درآید آنرا از پس درآینده مراد آسمانها
وستارگانند که در عقب جنبیدن زمین وکوه شکافته وپراکنده شوند یا نفخه ثانیه که بعد از نفخه اولی واقع شود قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ دلها در آن روز هراسان
وترسان باشند أَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ دیدهای خداوندان آن دلها فروخوابانیده بود بجهت فرط اهوال آن روز يَقُولُونَ أَئِنَّا لَمَرْدُودُونَ
میگویند منکران بعث که آیا ما مبعوث خواهیم شد فِي الْحَافِرَةِ در اول حال أَئِذَا كُنَّا عِظَامًا نَخِرَةً آیا ما آنهنگام که باشیم استخوانهای کهنه نزدیک بخاک شدن
ما را مبعوث کرده اند وحفص ناخره میخوانند یعنی در نهایت کهنگی وریزیدگی قَالُوا گفتند از روی استهزا که اگر چنین باشد تِلْكَ إِذًا كَرَّةٌ این بازگشتن آنهنگام کرَّةٌ
خَاسِرَةٌ بازگشتنی باشد با خسران وزیانکاری چون کسی که رأس المال در باخته باشد یعنی بطریق سخریت واستهزا گفتند اگر قیامت متحقق شود وما را رجوع بمحشر باشد
پس ما زیانکاران باشیم چه پیوسته ما تکذیب آن کردهایم حق تعالی در جواب میفرماید که استبعاد مکنید بوقوع قیامت واستعجال منمائید با آنچه نزد قدرت ما آسانست
فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ پس جز این نیست که آن یک بانگ یادست یعنی یک دمیدن اسرافیل که همه خلایق بآن زنده شوند مراد نفخه ثانیه است فَإِذَا هُمْ
پس آنگاه ایشان بِالسَّاهِرَةِ بر روی زمین سفید هموار باشند که زمین محشر است یعنی همه بر روی آن زمین محشور شوند چنانکه در زیر زمین مستور بودهاند واز
وهب نقل است که ساهره نام زمینی است نزدیک بیت المقدس در حوالی جبل ریحا ومحشر آنجا خواهد بود خدای تعالی آنرا گشاده گرداند چندانکه خواهد ومرویست که

خدای تعالی زمین ساهره را پیدا فرماید از نقره خام وطول وعرض آن چهل برابر دنیا باشد وبروایت قتاده ساهره از اسمای جهنم است بعد از آن حق تعالی بجهة
تهدید کفار قریش بر تکذیب پیغمبر وانکار حشر وتسلی خاطر حضرت رسالت خبر میدهد از وقوع عذاب بر امت موسی که اعظم از ایشان بودند در شوکت
وحشمت وجاه بجهة تکذیب او ومیفرماید که هَلْ أَتَاكَ آیا آمد بتو استفهام برای تقریر است یعنی البته آمد حَدِيثُ مُوسَىٰ سخن موسی إِذْ نَادَاهُ
وقتی که بخواند موسی را رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ پروردگار او بوادی پاکیزه طُوًى که آن وادی طویست یعنی در آن وادی پاکیزه دوبار ندا کرده شد
ومضمون ندا این بود که اذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ برو ای موسی بسوی فرعون إِنَّهُ طَغَىٰ بدرستی که او از حد درگذشته است در تکبر وعناد
فَقُلْ پس بگو او را از روی تلطف ومدارا که هَلْ لَكَ آیا ترا میلی ورغبتی هست إِلَىٰ أَنْ تَزَكَّىٰ بسوی آنکه پاک شوی یعنی آیا میل آن داری
که از دنس شرک وعصیان ولوث کفر وطغیان پاکیزه کردی وبکلمه طیبه لا اله الا الله گویا گردی وَأَهْدِيَكَ إِلَىٰ رَبِّكَ وآیا رغبت داری بآنکه
راه نمایم ترا بشناخت پروردگار خود فَتَخْشَىٰ پس بترسی از عقاب او وحذر کنی از سرکشی ونافرمانی آیه دالست بر نهایت لطف او سبحانه نسبت
به بندگان چه هرگاه که لطف وی با کسی باشد که همه عمر در چهارصد سال دعوی خدائی کرد باین مرتبه باشد که موسی را گوید با وی سخن نرم بگو ونسبت با ولطف ومدارا
مرعی دار پس نسبت بدوستان در چه مرتبه خواهد بود آورده اند که حق تعالی با موسی خطاب کرد که برو وفرعون را بالهیت دعوت کن اگرچه میدانم
که اجابت نخواهد کرد تا حجت بر او لازم شود ودر روز قیامت نگوید که تو بمن ارسال رسل نکردی پس موسی بفرمان حق تعالی نزد فرعون رفت وتبلیغ
رسالت فرمود او معجزه طلبید فَأَرَاهُ پس بنمود موسی او را الْآيَةَ الْكُبْرَىٰ معجزه بزرگ که آن قلب عصا بود بحیه که اصل همه معجزات بود
فَكَذَّبَ پس تکذیب کرد فرعون موسی را در دعوی رسالت وَعَصَىٰ ونافرمانی شد از خدا یعنی بعد از مشاهده معجزه گفت این از نزد خدا نیست
بلکه سحر موسی است ثُمَّ أَدْبَرَ پس روی بگردانید از موسی واعراض کرد از اطاعت وی يَسْعَىٰ در حالتی که سعی میکرد بابطال امر او یا بترسید از اژدها
وپشت گردانیده می شتافت در گریختن فَحَشَرَ پس جمع کرد همه لشکریان را یا ساحران را فَنَادَىٰ پس ندا کرد مر ایشانرا بنفس خود یا منادی از قبل او ندا کرد
فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَىٰ پس گفت منم پروردگار شما ومتولی جمیع امور شما که بزرگتر وبرترم از همه شما واز آلهه دیگر چه هر که میخواهم ضرری توانم رسانید
وهیچکس ضرر بمن نمیتواند رسانید پس هیچ خدائی برتر از من نباشد در لطایف آورده که ابلیس این سخن را از او شنید گفت مرا طاقت شنیدن این کلام نیست
چرا که من دعوی خیریت کردم چندین بلا بمن رسید فرعون که چنین لاف میزند کار او بکجا رسد ومرویست که چون فرعون معجزات موسی بدید ملزم شد وخواست که
عجز او بر قومش ظاهر گردد طریق حیله بازی پیش گرفت وگفت اگر بحسب فرض خدای دیگر باشد چنانکه زعم موسی است من برتر از او خواهم بود چه رسول او
موسی است که همیشه گرسنه وبرهنه است نه اسب دارد ونه غلام ونه چاکر ورسولان من همه جامههای نیکو ولباسهای دیبا پوشیدهاند وبشوکت تمام بر اسبان بدو

سوار شد و مستغرق زر و سیم و خداوندان مال و منال و خدم و حشم از اینجا رتبه من و رتبه خدای موسی معلوم کنید و بدانید که من غزیز تر و برترم از او

فَأَخَذَهُ اللَّهُ پس گرفت او را خدای نَكَالَ الْآخِرَةِ بعقوبت آخرت که اغراق است وَالْأُولَىٰ و بعذاب دنیا که اغراق است و

بروایت ابن عباس معنی آنست که بنکال دو کلمه او را خدا ساخت کلمه اولی ما علمت من اله غیری و کلمه اخری انا ربکم الاعلی و میان این دو کلمه

چهل سال بود و بروایتی دیگر بیست سال و هم از او مرویست که موسی عم مناجات کرد که بار خدایا مهلت دادی فرعون را که مدت صد سال دعوی انا ربکم الاعلی

کرد و تکذیب رسولان و آیات تو نمود حق تعالی وحی کرد با او که وی مردی نیکو خلق بود و در قضای حوایج و فیصل مهمات مردمان توجه مینمود و ایشان را

از درگاه خود منع نمیکرد خواستم که مجازات او را بدو رسانم بان جهت او را واگذاشتم تا درین مدت از متاع دنیا محظوظ شود إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَعِبْرَةً

بدرستی که در گرفتن فرعون هر آینه عبرتیست و اعتباری لِّمَن يَخْشَىٰ مر کسی را که بترسد و از نافرمانی مجتنب شده سر بر خط فرمانبرداری گذارد و چون بیان

معجزات موسی نمود و امتناع فرعون از آن و معاقب شدن بسبب آن بعد از ان بجهة تذکیر منکران بعث میفرماید که أَأَنتُمْ آیا شما ای منکران حشر و نشر

أَشَدُّ خَلْقًا سختر و دشوار ترید از روی آفریدن أَمِ السَّمَاءُ یا آسمان باین عظمت و چون شما میدیدید که آسمان با عظمت جثه و رفعت

آفریده خداست پس چگونه قادر نباشد که بار دیگر شما را بیافریند بعد از ان در بیان کیفیت خلق آسمان میفرماید که بَنَاهَا بنا کرد آن را بانیء تعالی

رَفَعَ سَمْكَهَا برداشت سقف آن را یعنی مقدار ذهاب آن را از زمین در سمت علو مدور و مرفوع گردانید که آن پانصد ساله راه است فَسَوَّاهَا

پس تسویه فرمود آن را بی قصور و تفاوت و فتور و آن را کامل ساخت بانچه موجب صلاح آنست از کواکب و تداویر و غیر آن وَأَغْطَشَ لَيْلَهَا

و تاریک ساخت شب آن را وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا و بیرون آورد روشنی آفتاب آن را مراد روز است وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَٰلِكَ و زمین را بعد از

آفریدن آسمان نهاد دَحَاهَا بگسترد و منبسط ساخت بجهة آرام گرفتن خلایق در آن و در روایت آمده که خدای تعالی اول زمین را بیافرید و همه را در زیر

کعبه جمع کرد و بعد از انکه آسمان را بیافرید جبرئیل را امر فرمود تا زمین را از زیر کعبه بگسترد چنانکه جامه درهم پیچیده را بگسترانند از عبد الله عمر مرویست

که حق تعالی زمین را اول بار مربع خلق فرمود بطریق خانه کعبه که چهار رکن دارد و آن را بر بالای آب نهاد و بعد از هم دو هزار سال دیگر آسمان و غیر آن را

ایجاد نمود و چون آسمان مخلوق شد زمین را منبسط گردانید حاصل که زمین را بگسترد أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا در حالتی که بیرون آورد از زمین آب آن را

وَمَرْعَاهَا و چراگاه و گیاه آن را وَالْجِبَالَ أَرْسَاهَا و کوهها را محکم و استوار گردانید و پایدار ساخت و این همه را ایجاد فرمود مَتَاعًا لَّكُمْ

بجهت برخورداری مر شما را وَلِأَنْعَامِكُمْ و مر چهارپایان شما را بعد از ان در بیان بعث فرمود که فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَىٰ پس چون بیاید

بلیه بزرگتر و باهولتر که بالای همه سختیها و دردهاست و غالب بر جمیع بلاها که همه داهیه و بلیه در تحت آن پوشیده شوند و آن قیامت یا نفخه ثانیه

خمس

یا ساعتی که اهل دوزخ را بدوزخ رانند و اهل بهشت را ببهشت برند يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنسَانُ یاد کن روزی را که یاد آورد آدمی مَا سَعَىٰ

آنچه سعی کرده در عمل از خیر و شر یعنی همه را نوشته بدست او دهند تا بخوانند و همه کس در آن روز تاسف و حسرت خورند ابرار بجهت آنکه چرا آن کار را بیشتر

نکرده اند و فجار بجهت آنکه چرا کرده اند وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ و ظاهر گردانیده شود دوزخ لِمَن يَرَىٰ مر هر کسی را که ببیند یعنی بمرتبه آشکارا شود

که هر که از اهل رویت باشد آن را ببیند فَأَمَّا مَن طَغَىٰ پس اما هر که درگذشته باشد از حد و حد خدا که ایمان و طاعتست و بوی گرویده باشد وَآثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا

و برگزیده باشد زندگانی دنیا را و مستعد آخرت نشده باشد و بوسیله عبادت و تهذیب اخلاق کار آن نساخته باشد فَإِنَّ الْجَحِيمَ پس بدرستی که دوزخ

هِيَ الْمَأْوَىٰ آن جای اوست وَأَمَّا مَنْ خَافَ و اما هر کس که ترسیده باشد مَقَامَ رَبِّهِ از ایستادن نزد پروردگار خود وَنَهَى النَّفْسَ

و نهی کرده و باز داشته باشد نفس اماره خود را عَنِ الْهَوَىٰ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ پس بدرستی که بهشت آرامگاه اوست از مقاتل نقلست که این در شان کسی است

که قصد معصیتی کرده باشد در خلوت و بان قادر باشد پس خلاف نفس نموده از ترس خدا از آن عمل باز ایستد و بعد از تهدید و وعید خطاب برسول کرده میفرماید

يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ می پرسند ترا ای محمد از روز رستخیز أَيَّانَ مُرْسَاهَا که کی باشد اقامت آن یعنی در چه زمان خدا قیامت را قایم گرداند و

منتهی و مستقر قیامت کی باشد فِيمَ أَنتَ در چه چیزی تو مِن ذِكْرَاهَا از یاد کردن وقت آن برای امت و بیان کردن برای ایشان یعنی علم قیامت تو تعلق ندارد

و ترا در ان دخلی نیست إِلَىٰ رَبِّكَ مُنتَهَاهَا بسوی پروردگار تست موضع نهایت علم قیامت و هیچکس دیگر را بر آن آگاهی نیست مرویست که کفار قریش از غایت جهل

بوقوع قیامت اقتراح می نمودند حضرت رسول صلعم بان جهت پیوسته ذکر قیامت میکرد و از حق تعالی سوال مینمود حق سبحانه فرمود که ای محمد تو از دانستن آن برخیز یعنی

علم آن حق تو نیست از ان سوال مکن پس بجهت قطع طمع مردمان ازین علم میفرماید که إِنَّمَا أَنتَ جز این نیست که تو مُنذِرُ مَن يَخْشَاهَا بیم کننده

آنکسی که بترسد از قیامت یعنی تو مبعوث نشده برای انکه وقت قیامت را اعلام ایشان نمائی چه هیچ فایده در ضمن آن نیست بلکه مبعوث شده بر ایشان با نکه بیم کنی

ایشان را از اهوال آن تا از ان بترسند و مستعد آن شوند كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا گویا کفار مکه روزی که ببینند قیامت را که از آمدن آن می پرسند لَمْ يَلْبَثُوا

پندارند که درنگ نکرده اند در دنیا یا در قبر إِلَّا عَشِيَّةً مگر شبانگاه روزی أَوْ ضُحَاهَا یا چاشت روز آن شب یعنی از هول آن روز مدت زندگانی

خود را فراموش کنند و چنان پندارند که نبوده اند در دنیا مگر شبانگاهی یا چاشتگاهی **سورة عبس وهی اربعون آیات** از ابی بن کعب مرویست

که پیغمبر صلعم فرمود که هر که این سوره بخواند در روز قیامت ضاحک و مستبشر باشد و از ابو عبد الله عم نقلست که هر که سوره عبس بخواند یا سوره اذا الشمس کورت

از دوستان خدا بود و در ظل ظلیل خدای در کرامت جلیل او باشد و از مقربان درگاه او بود بدانکه چون حق تعالی ختم این سوره نمود بذکر انذار کسی که خایف باشد

از قیامت افتتاح این سوره نمود بذکر انذار کسی که مرجو الاسلام باشد و اظهار عتاب نسبت بکسی که اعراض نماید از ان خشیت و فرمود که

عشر

عَنِ الْهَوَىٰ از آرزوی آن یعنی از تمنای حرام و ناشایسته

خمس

بسم الله الرحمن الرحيم آورده‌اند که عبد الله بن ام مکتوم مردی اعمی بود روزی
حضرت رسول صلعم آمد و در آن وقت صنادید قریش نزد او حاضر بودند چون ابوجهل بن هشام و عباس بن عبد المطلب و ولید بن مغیره و امیه بن خلف و
عتبه بن ربیعه و شیبه برادرش و غیرهم آنحضرت بجهت امید داری به اسلام ایشان بنحوی خوش عمل میفرمود و سخنان سری در میان داشت و از سر حرص بر اسلام
ایشان بالکلیه خاطر خطیر خود را متوجه ایشان ساخته بود و دعوت ایشان میفرمود ابن ام مکتوم اعمی ندانست که آنحضرت با ایشان مشغول است پیش
آمده گفت یا رسول الله از آنچه خدای تع بتو آموخته بر من خوان و بمن بیاموزان و مکرر این کلمه میگفت رسول را جهت آنکه ابن مکتوم قطع سخن او نموده و
باندیشه آنکه مبادا صنادید قریش گویند که اتباع رسول نابینایان سفیه بیخردند از آن کراهت نموده از وی اعراض کرد و روی مبارک در هم کشید پس
جبرئیل این آیه آورد که عَبَسَ وَتَوَلّٰی ترش کرد و بگردانید روی خود را أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمٰی آنکه آمد بسوی او نابینا یعنی عبد الله مکتوم ذکر اعمی شهادت است
بعذر او در قطع کلام سید انام وَمَا يُدْرِيكَ و چه چیز دانا گردانید ترا بحال ابن مکتوم لَعَلَّهُ يَزَّكّٰی شاید که او پاک شود از آثام بسبب ترتیلات
بر تو القا تعلیم تو با او أَوْ يَذَّكَّرُ یا پند گیرد بآنچه بشنود از موعظه تو فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرٰی پس سود دهد او را پند دادن تو مراد آنست که تو مراد
ابن مکتوم را نمیدانی که تزکی و تذکر است پس چرا از او اعراض میکنی در آیه لطف عظیم است از جانب ملک کریم برسول واجب التکریم زیرا که در ذکر عبوس و تولی
او را مخاطب نساخت و نگفت عبست و بصیغه غیبت التفات کرد و فرمود أَمَّا مَنِ اسْتَغْنٰی اما آنکس که توانگری دارد یا بی نیازی میکند از ایمان خمس
فَأَنْتَ لَهُ تَصَدّٰی پس تو برای او روی می آوری یعنی بر او اقبال میکنی برای حرص آنکه ایمان آورد وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَّكّٰی و نیست بر تو گناهی
اگر او پاک نباشد یا نیست بر ذمه تو که او را جبرا از لوث کفر پاک گردانی وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعٰی و اما آنکه آید بتو در حالتی که می شتابد در طلب تعلیم
یعنی ابن مکتوم وَهُوَ يَخْشٰی و او میترسد از خدای یا از اذیت کفار بسبب آمدن نزد تو یا خایفست از آنکه مبادا بجهت عمی عدم قاید بسر در آید
و اعضای او نقصان پذیر گردد فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهّٰی پس تو از او مشغول میشوی یعنی اعراض مینمائی مراد آنست که از مثل تو سزاوار نیست که عشر
برای مستغنی متصدی شود و از فقیر متلهی گردد و منقولست که جبرئیل آیات مذکوره را بر آنحضرت میخواند و بشره مبارک وی متغیر می شد و
و در لباب آورده که بعد از نزول این آیات نرگس دیده آن جویبار رسالت بمثابه پر آب و تاب شد که در وقت مشی راه نمیدید و نزدیک بود که روی
مبارکش دیوارهای مکه را مشرف سازد و در خبر است که سید عالم صلعم از عقب ابن مکتوم روان شد و او را باز گردانیده بمسجد آورد و ردای
مبارک خود را بگسترانید و او را بر آن نشانید و انواع تلطف فرموده آنچه کمال تعظیم وی بود مرعی داشت و بعد از آن هرگاه وی را دیدی گرامی
داشتی و گفتی مرحبا بمن عاتبنی ربی هل لك من حاجة یعنی خوش آمدی ای آنکسی که پروردگار من عتاب کرد مرا در باره تو آیا هیچ حاجتی داری و او را

دوبار

دو بار در مدینه خلیفه خود کردانید در وقتی که بغزا میرفت و مرویست که آنحضرت بعد از این آیه هرگز بر هیچ فقیری روی خود ترش نکرد و از برای هیچ غنی تصدی
ننمود و بدانکه عتاب او سبحانه نه بجهت ترک اولیست از آنحضرت و نه آنکه صدور اینصورت از آنحضرت بر وجه خطا بوده باشد چه کراهت و اعراض او از ابن
ابن مکتوم بود که سخن او را قطع کرد اما چون توهم آن میشد که اعراض آنحضرت از او بجهت فقر او بوده باشد و توجه بصنادید قریش بجهت غنای ایشان از این جهت
حق تع با او این عتاب فرمود و دیگر آنکه عبوس و انبساط و اعراض و توجه با همی علی السویه است پس آن مستلزم ذم نباشد و نزول این آیه بر آنحضرت بسبب آن
بود که تا او بمحاسن اخلاق متخلق گردد و متنبه شود بر عظم حال مؤمن و بداند که تالیف مؤمنی که بر ایمان خود قایم باشد اولی است از تالیف مشرک بجهت طمع در
ایمان آوردن او و از حضرت صادق عم مرویست که این آیه در حق مردی از بنی امیه نازل شد که نزد حضرت صلعم نشسته بود و ابن مکتوم از در در آمد چون
او را بدید از او تنفر نموده دامن خود را از او دور کرد تا جامه اش بوی نرسد و روی ترش کرده اعراض نمود حق تع این آیه فرستاد و اخبار نمود از کراهت
و اعراض او از ابن مکتوم كَلَّا منزجر شو از عبوس و تولی و تلهی و تصدی إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ بدرستی که آیات قرآنی پندیست مر خلق را یعنی واجبست
متعظ شدن بآن و عمل کردن بموجب آن فَمَنْ شَاءَ ذَكَرَهُ پس هر که خواهد حفظ کند آن را و فراموش نکرداند چه زمام اختیار در قبضه اقتدار او است
و این قرآن که تذکره است ثابت فِي صُحُفٍ در صحیفه‌ها نوشته شده در لوح یا در صحف انبیا کقوله تعالی ان هذا لفي الصحف الاولى مُكَرَّمَةٍ گرامی کرده شده
نزد خدای تع مَرْفُوعَةٍ برداشته شده در آسمان هفتم یا بلند قدر مُطَهَّرَةٍ پاکیزه کردانیده شده از دست ناپاکان یا از آلایش شیاطین چه مس آن نمیکنند
مگر مطهرین که ملائکه اند بِأَيْدِي سَفَرَةٍ بدستهای نویسندگان یعنی فرشتگان که آن را نوشته اند یا بدستهای سفرا و پیغام گذاران میان خدا و رسولان که خمس
فرشتگانند یا مراد قاریانند که تلاوت آن میکنند و فضل بن یسار نقل کرده که صادق عم فرمود که مراد حافظان قرآنند و عالمان بآن و نزد بعضی مراد
اصحاب رسولند كِرَامٍ بزرگان نزد خدای یا مؤمنان باستغفار برای ایشان و استدعای مزیت درجه ایشان از حضرت منان بَرَرَةٍ نیکوکاران و متقیان
از مقاتل مرویست که قرآن در شب قدر از لوح محفوظ باسمان دنیا نازل شد بدست فرشتگان که کاتبان او بودند بعد از آن وصف قرآن و بیان حال
مکذبان میکند بقوله قُتِلَ الْإِنْسَانُ لعنت کرده باد و از رحمت دور باد آدمی یعنی کافر مَا أَكْفَرَهُ چه چیز کافر ساخت او را با وجود کثرت شواهد بر توحید
و ظهور آیات و معجزات بر حقیت اسلام و حقیقت ایمان گویند مراد با این امیه بن خلف است و نزد بعضی عتبة بن ابی لهب که در نهایت عناد بود و کفر او در
غایت اشتداد که اصلا نظر نمیکند در اینکه مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ از چه چیز آفریده است خدای تع او را مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ از مقداری اندک از آب منی
بیافرید او را فَقَدَّرَهُ پس آماده ساخت آنچه موجب صلاح اوست از اعضا و اشکال و هیات بر طریق مناسب ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ پس راه بیرون عشر
آمدن از شکم مادر آسان کردانید او را باین وجه که دهن رحم او را وسیع کردانید و او را الهام ساخت که منعکس متولد شد یا دام کردانید او را بر سبیل خیر و شر

واورا اقتدار وتمکین داد در آن ثُمَّ أَمَاتَهُ پس ازان بمیرانید اورا بوقت انتهای عمر فَأَقْبَرَهُ پس امر فرمود بخاک درآوردن اورا
یا اورا صاحب قبر گردانید ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ پس وقتی که خواهد خدای زنده گرداند اورا چه وقت نشور باز بسته بمشیت اوست كَلَّا
باید که کافر منزجر شود ازین انکار واعراض لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ هنوز نگذارده و ادا نکرده آنچه فرموده خدا اورا یعنی بعهد و میثاق وفا
ننموده و بایمان و طاعت کردن دل ننهاده و گویند مراد همهٔ آدمیانند یعنی هنوز آدمی از عهدهٔ ادای حقوق الهی کما ینبغی بیرون نیامده و چنانکه
حق عبادت او سبحانه است قیام ننموده بعد ازان ذکر نعمی میکند که در زمان حیات محتاج الیه است و میفرماید که فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ پس باید که نظر کند
آدمی بدیدهٔ عبرت إِلَى طَعَامِهِ بخوردنی خود و به بیند که بچه وجه احداث کرده میشود پس باید بنگرد که أَنَّا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا ما ریختیم آب را از
ابر ریختنی ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا پس شکافتیم زمین را شکافتنی فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا پس رویانیدیم در زمین دانه را که قوت
توانگر چون جو و گندم و امثال آن وَعِنَبًا وَقَضْبًا و درخت انگور و رطب که آن اسپست وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا و درخت زیتون و خرمابن
وَحَدَائِقَ غُلْبًا و باغهای مشتمل بر درختان سطبر و تناور یا بسیار و انبوه وَفَاكِهَةً وَأَبًّا و میوهای تر و چراگاه یا میوهای خشک که از برای
زمستان مهیاست اما نزد معظم مفسران بمعنی چراگاه است و این امور مذکوره را ایجاد کردیم مَتَاعًا لَكُمْ بجهت برخورداری شما را
وَلِأَنْعَامِكُمْ و بجهت چهارپایان شما چه اشیای مذکوره بعضی طعام است و بعضی علف و بعد از تعداد نعم دنیویه در احوال قیامت میفرماید
فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاخَّةُ پس چون بیاید آواز کننده یعنی صیحه که بجهت فرط شدت صوت هر که بشنود کر گردد مراد نفخهٔ ثانیه است يَوْمَ
يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ روزی که بگریزد مرد از برادر خود با وجود انس و مهربانی وَأُمِّهِ و از مادر خود با وجود شفقت و کثرت حقوق که مادر را
بر اوست و مرحمت و مهربانی که از او صادر شده وَأَبِيهِ و بگریزد از پدر خود با وجود شفقت و عطوفت که از او دیده وَصَاحِبَتِهِ و از زن خود
با آنکه مونس روزگار او بوده وَبَنِيهِ و از فرزندان خود با وجود شفقت و عطوفت که با او داشته استظهار ایشان باو و فرار از اقربا بجهت
اشتغال او باشد بکار خود و اضطرار باحوال خود و علم او بعدم صدور نفع از ایشان و گویند مراد مرد مؤمن باشد که از اقربای خود گریزد لِكُلِّ امْرِئٍ
هر مردی را مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ از اهل قیامت در آن روز شَأْنٌ يُغْنِيهِ کاریست که مشغول دارد اورا و بسبب گرفتاری بآن شغل باشان نپردازد
و عطاء بن یسار از سودهٔ زوجهٔ حضرت رسول صلعم روایت کرده که آنحضرت فرمود روز قیامت خلایق را حشر کنند تن و پا برهنه و ختنه ناکرده و عرق
بطریق لجام در دهن ایشان درآمده و بگوش ایشان رسیده سوده گفت چه رسوائی باشد که همه در آن روز عورت یکدیگر را به بینند فرمود که مردمان بجهت گرفتاری
بکار و بار خود بغیر نپردازند پس این آیه تلاوت فرمود لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ تا آخر وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ رویها باشند در آن روز روشن و درخشان ضاحکه

ضَاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ خندان و فرخناک و شادان بسبب نجات از نیران و وصول برضوان و نگریستن در ریاض جنان و حور و غلمان مراد
اصحاب بهشتند وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ و رویها باشند در آن روز عَلَيْهَا غَبَرَةٌ که بران غبار و تیرگی نشسته تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ فرو گیرد آنرا
تاریکی و سیاهی نزد معاینهٔ آتش دوزخ و انواع عذاب آن أُولَئِكَ و آنگروه که رویهای سیاه و گرفته و گرد آلوده داشته باشند هُمُ الْكَفَرَةُ
ایشانند ناگرویدگان الْفَجَرَةُ نابکاران یعنی جمع کنندگان فجور بکفر و لهذا سواد وجوه ایشان با غبره باشد مانند وجوه زنگیان و وجوه فساق
اهل ایمان غبره در سینه باشد بدون قترت سورة كورت مكية تسع وعشرون آية بروایت ابی از حضرت رسول صلعم مرویست که هر که اذا الشمس کورت
بخواند حق تعالی اورا در پناه خود گیرد از رسوائی قیامت وقتی که نشر صحیفهٔ او نمایند و روایتست از ابوبکر که گفت از آنحضرت صلعم پرسیدم که یا رسول الله زود
پیری روی بتو آورد فرمود که سورهٔ هود و واقعه و مرسلات و عم یتساءلون و اذا الشمس کورت مرا پیر گردانید بدانکه حق تعالی ختم سورهٔ عبس کرد بذکر قیامت و احوال
آن افتتاح این سوره نیز کرد بذکر علامات و احوال آن و فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم
إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ چون آفتاب بهم پیچیده شود و انتشار و انبساط نور آنرا از بساط آفاق زایل گردانند وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ و آنگاه که ستارگان
تیره شوند یعنی اجرام آنها بی نور مانند یا آنکه منتشر و متساقط گردند مرویست که در آن روز آفتاب و ستارگان را در جهنم اندازند تا عبدهٔ ایشان ببینند که
آنها استحقاق الوهیت نداشته اند و معبودان باطل بوده اند وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ و آنگاه که کوهها بعد از انقلاع از اماکن خود روان کرده
شوند یا در هوا مانند ابر روان کردند وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ و آنگاه که ناقهائی که ده ماه بر حمل ایشان گذشته و زادن نزدیک گشته باشد فرو گذاشته
شوند یعنی هیچکس پروای رعی و مراعات آنها ننماید با آنکه نفیس تر و عزیزترین مالهاست نزد عرب وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ و آنگاه که همه جانوران
وحشی جمع کرده شوند در یکجا و همه بیکدیگر مختلط شده متعادیان از اجال اضرار یکدیگر باز ایستاده باشند از قتاده مرویست که همه حیوانات را جهة قصاص محشور سازند تا آنکه
نملی را نیز حشر کنند و بعد از قصاص و اعواض آنها را خاک سازند و هیچکدام باقی نمانند مگر آنچه در آن سرور دنیا باشد چون طاوس و غیر آن وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ
و آنهنگام که همه دریاها پر گردانیده شوند یعنی همه را بیکدیگر آمیخته سازند تا همه یک دریا شوند یا گرم کرده یا تفسانیده گردد برای تعذیب اهل نار و از ابن عباس
نقلست که چون روز قیامت باشد خدای تعالی آفتاب و ماه و ستارگان را در هم پیچیده در دریا افکند بعد ازان بادی در آن جهد و همه دریاها را پر آتش گرداند
و گویند بحار مراد جهنم است یعنی همه دریاهای جهنم را پر از زیم و چرک گردانند که آن از ابدان دوزخیان سیلان کند از ابی بن کعب منقولست که در وقت
حدوث قیامت مردمان غافل و بیخبر باشند و در بازارها بسودا و معامله مشغول که ناگاه روشنائی آفتاب زایل گردد درین حیران باشند که آفتاب را چه رسیده و چه
حادثه رخ نموده که ناگاه ستارهها از آسمان فرو ریزند درین اندیشه باشند که کوهها بر روی زمین در حرکت آیند و چون گرد بر هوا روند جنیان در آدمیان

گریزند و آدمیان بیابه بر بیابان برند و دو آب و دو وحوش وطیور با یکدیگر مختلط گردند در ینحال جنیان با آدمیان گویند که برویم و این معنی
استخبار کنیم پس بروند و دریاها را بینند که آتش شده و میدرخشند و شعله میکشند درین اثنا همه زمینها و آسمانها شکافته شوند و بادی
پید شود و همه را هلاک گرداند از ابن عباس مرویست که این شش علامت که مذکور شد در دنیا واقع شود و شش دیگر در آخرت بوقوع آید
و آن اینست که وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ و آنگاه که نفسها جفت گردانیده شوند یعنی هر کسرا با مثل خود برانگیزند صالح را با صالح و
طالح را با طالح یا هر کسرا با عمل خود جمع کنند یا همه را بشکل خود مقارنه دهند کفار و عصاة را بشکل اهل دوزخ و اهل ایمان و طاعت را بشکل
اهل بهشت وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ و آنگاه که دختر زنده در گور کرده پرسیده شود که بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ بکدام گناه کشته شده است و فایده این سؤال
از موؤده توبیخ و تنکیب و ایذا باشد پدر از اکه دختر را زنده در گور کرده باشند مرویست که در جاهلیت چون کسی نخواستی که دختر را بکشد از برای او
پیرهن پشمی بردوختی و در او پوشانیدی و او را شبانی دادی و اگر خواستی که بکشد مدت شش ماه او را نیکو داشتی پس با درش گفتی که او را مطیب بساز
بوی خوش که بخانهٔ شوهرش میبرم و در صحرا گوی بکندی و او را بر کنار آن بردی و بادی گفتی که درین چاه نگاه کن چون نگاه کردی دست بروی
زدی و او را دران چاه انداختی و پرا از خاک کردی قیس بن عاصم روزی نزد حضرت رسول صلعم آمد و گفت یا رسول الله من در جاهلیت چند دختر
خود را زنده در خاک کرده ام عذر آن چون خواهم فرمود برای هر کشته بندهٔ آزاد کن گفت مرا بنده نیست فرمود از برای هر کدام شتری فدیه بده
پس هر کدام را شتری فدا کرد وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ و آنگاه که نامها اعمال که بوقت مرگ بندگان درهم پیچیده باشند گشاده گردانیده شود نزد حساب
تا اعمالش بروی ظاهر شود از قتاده مرویست که ای فرزند آدم صحیفهٔ تو درهم پیچیده شود بر عمل تو و بعد از آن در روز قیامت آنرا گشاده سازند پس باید
مرد در آنچه املا میکند در صحیفهٔ خود نظر باید و از نشر آن اندیشه کند و گویند مراد از نشر تفریق آنست میان اصحابش یعنی نامها را میان مردمان پراکنده
سازند و همه کس نامهٔ خود را بردارند مرویست از پیغمبر صلعم که در روز قیامت صحف از زیر عرش پران شوند صحیفهٔ مؤمن بدست راست او آید و
دران نوشته باشد که فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ و صحیفهٔ کافر بدست چپش آید و دران نوشته باشد که فِي سَمُومٍ وَحَمِيمٍ وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ و آنگاه که
آسمان برکنده شود و از روی یکدیگر کشیده شود مانند برکندن پوست از مذبوح و برداشتن پرده از روی چیزی و بعد از آن آنرا درهم پیچند
وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ و آنگاه که دوزخ افروخته و تافته شود بیشتر از بیشتر وَإِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ و آنگاه که بهشت نزدیک گردانیده
شود بدوستان خدای از برای دخول و عرض نعم آن بر مؤمنان تا موجب سرور ایشان و سبب حسرت دوزخیان گردد جواب شروط مذکوره اینست که
عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أَحْضَرَتْ بداند هر نفسی آنچه حاضر کرده باشد از اعمال خیر و شر مراد آنست که تا آدمی این دوازده حال که مذکور شد شش در زمین دنیا

وشش

و شش در زمین عقبی مشاهده نکند نداند که چه کرده است چون بداند که هر خیری را که آمیخته و باهر شری ملامتی بر نیکی حسرت خورد که چرا زیاده نکردم
و بر بدی اندوه خورد که چرا کردم فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ پس البته قسم میخورم بالخنس بستارگان رجوع کننده بعد از رفتن الْجَوَارِ الْكُنَّسِ روندگان
که پنهان شوند کانند در تحت روشنی آفتاب از امیرالمؤمنین ع مرویست که مراد بدین نجوم خمسه اند که آنرا خمسهٔ متحیره نیز گویند و آن مریخ و زحل و
عطارد و زهره و مشتری است که با شمس و قمر سیر میکنند تا آنکه کنوس در تحت ضوء شمس میشوند پس خنوس ایشان رجوعست و کنوس ایشان اختفا
در تحت ضوء شمس و گویند مراد جمیع کواکبند که خنس ایشان در نهار است یعنی غایب میشوند از عیون و کنس ایشان در شب یعنی پیشت براماکن
خود برآیند وَاللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ و سوگند بشبانگاه که پیش آید و هوا را تاریک گرداند یا باز پس رود و ظلمت آنرا زایل سازد
وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ و سوگند بصبح آنگاه که دم زند یعنی طلوع کند و روشنائی آن ممتد شود جواب قسم آنکه إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ
بدرستیکه قرآن هر آینه گفتار فرستاده ایست بزرگوار مراد جبرئیلست که از نزد خدای آورده و بر پیغمبر خوانده حاصل معنی آنکه قرآن کلام خداست
و آنرا بزبان جبرئیل بر پیغمبر خوانده و پیغمبر قرآنرا از جبرئیل شنیده نه که جبرئیل آنرا از نزد خود گفته حال آنکه آن رسول ذِي قُوَّةٍ خداوند توانائی و قوتست
یا توانا در علم و عمل و تبلیغ رسالت عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ ایجان رسولی که نزدیک خداوند عرش با مکان و منزلتست مُطَاعٍ فرمانبرده شده در میان ملائکه
یعنی هر چه گوید فرمان او برند و از آنجمله در شب معراج خزنهٔ جهنم را حکم کرد تا درهای دوزخ را گشودند و آنحضرت اصناف عذاب آنرا دید و خزنهٔ بهشت را امر کرد
تا ابواب جنت را بگشادند و پیغمبر صلعم داخل شده انواع نعم آنرا دید ثَمَّ أَمِينٍ در آسمانها با امانتست دروغ گذاری که اصلا زیاده و کم نمیکند
بلکه بر آن وجه که حق تعالی با او گفته به پیغمبر رساند در حدیث آمده که پیغمبر صلعم جبرئیل را گفت چه نیکو مدح کرده ترا درین قول که ذی قوة عند ذی العرش مکین
مطاع ثم امین قوت و امانت تو چیست گفت قوت من آنست که چون مبعوث شدم بر تخریب مداین لوط که چهار شهر بودند و در هر شهری چهار صد هزار
مقاتل بغیر از صبی و نسوان من آن شهرها را از زمین هفتم از جای برکندم و بآسمان بردم تا آنکه آواز خروسان و سگان آن شهرها را ملائکه شنیدند
پس آنرا منقلب گردانیدم و همه را زیر و زبر کردم و اما امانت من آنست که بهیچ چیز مأمور نشدم که در آن تعدی کرده باشم و تغییر و تبدیل داده باشم
و زیاده و کم ساخته باشم و در تبیان آورده که مراد برسول درین آیه حضرت رسالت صلعم که بزرگوار است نزد پروردگار و صاحب قوتست در طاعت خدا
و با قدرت و مکانت نزد حضرت عزت و مطاع یعنی مستجاب الدعوه و امین بر اسرار غیب و بعد از آن در بیان حقیقت قرآن و نزول آن از نزد حضرت
منان خطاب میکند بکافران که وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ و نیست صاحب و یار شما یعنی محمد صلعم دیوانه که عقل او پوشیده شده باشد و تمییز میان حق
و باطل و صحت و فساد نتواند کرد وَلَقَدْ رَآهُ و بدرستیکه بدید پیغمبر جبرئیل را بر صورت اصلی او بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ بکنارهٔ آسمان که مشرق است

یعنی مشرق آفتاب که بلندترین مواضع است چنانکه تفصیل آن در سورهٔ والنجم گذشت وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ و نیست محمد صلعم بر خبرهای پوشیده یعنی آنچه
بوی میرسد بِضَنِينٍ بخیل که شما را تعلیم ندهد و از شما بپوشاند وَمَا هُوَ و نیست قرآن بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ سخن دور رانده شده بشهاب
تصاعد بر آسمان یعنی قرآن گفتار مسترقهٔ سمع نیست که آنرا از ملئکهٔ آسمان شنیده باشد و بکاهنان رسانیده آنگاه بجهت تکذیب کفار میفرماید فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ
پس کجا میروید یعنی از سخن بدین راستی و درستی چرا اعراض میکنید و نسبت آن میدهید بسحر و کهانت و اساطیر الاولین إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ
نیست قرآن مگر پندی مر عالمیان را یا نیست محمد صلعم مگر شرف اهل علم لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ مر کسی را که خواهد از شما که مستقیم شود در راه خدا
و پیروی حق کند و ملازمت صواب نماید وَمَا تَشَاءُونَ و نخواهید شما استقامت و هدایت را باختیار إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ مگر آنکه خدا خواهد آنکه
رَبُّ الْعَالَمِينَ پروردگار عالمیانست یعنی شما بمشیت و اختیار خود ایمان نیاورید مگر گاهی که مشیت خدای تعالی تعلق گیرد باجبار شما اما چون آن
مخالف تکلیف است اراده آن ننماید **سورة الانفطار وهی تسع عشرة آیة** ابی بن کعب از حضرت پیغمبر صلعم نقل کرده که هر که این سوره بخواند
حق تعالی بعدد هر چیزی و هر قطرهٔ بارانی برای وی حسنه بنویسد و جان کندن را بروی آسان گرداند و در قیامت کار ویرا باصلاح آرد و بروایتی از ابو عبد الله
علیه السلام هر که این سوره را با سورهٔ اذا السماء انشقت را در نمازهای فریضه یا نافله بخواند هیچ حجابی او را از رحمت خدا منع نکند و همیشه در رحمت الهی نظر کند
و در قیامت حق تعالی پیوسته بنظر رحمت در او نظر کند تا مردمان از حساب فارغ شوند بدانکه چون حق تعالی ختم سورهٔ متقدم نمود بذکر احوال قیامت افتتاح این سوره نیز بمثل
آن کرده فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ آنگاه که آسمان شکافته شود
وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ و آنگاه که ستارگان فرو ریزند از ابن عباس مرویست که اول نور از کواکب زایل کنند و بعد از آن اجرام مظلمهٔ آنها را
منتشر سازند و در تبیان آورده که کواکب بر مثال قنادیل معلق از پیش طاق فلک بسلاسل آویخته اند و آن سلاسل بدست ملائکه است چون اهل آسمان بمیرند
سلاسل از دست ایشان بیفتد و کواکب بر زمین ریزند وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ و آنگاه که دریاها روان کرده شوند یعنی بعضی را راه در بعضی دیگر
بگشایند تا همه دریای شور و شیرین یکی شود وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ و آنگاه که قبرها زیر و زبر کرده شوند یعنی خاکهای آنرا منقلب سازند و باطن آنرا ظاهر گردانند
تا همهٔ مدفونات آن ظاهر کردند پس همهٔ مردگان زنده شوند چون این امور مذکوره حادث گردد عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ بداند هر نفسی آنچه از پیش فرستاده
از طاعت و معصیت وَأَخَّرَتْ و آنچه باز پس گذاشته از توبه یا ترکه از فرایض که شایع کرده یا از سنت حسنه که بعد از او مردم بآن عمل نموده باشند
رواج او را مثل ثواب عاملیان باشد بی آنکه از اجور ایشان چیزی کم کنند یا عمل بدی که بندگان از پی آن اقدام نموده باشند آنهنگام او را مانند عذاب آنها باشد
بی آنکه نقصی در عقاب ایشان واقع شود و گویند معنی آنست که داند هر نفسی آنچه کرده از اول عمر تا آخر عمر پس خطاب رسد بکافران که یَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ

مَا غَرَّكَ ای آدمی چه چیز بفریفت ترا بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ که بپروردگار بزرگوار خود کافر شدی و جرأت نمودی بر عصیان او و ذکر کریم جهت مبالغه است
در منع اغترار چه محض کرم او مقتضی ظلم در تسویهٔ معادی و موادی و عاصی و مطیع نیست چه جای آنکه صفت قهر و انتقام بآن منضم باشد و اشعار بآنچه شیطان آدمی را
بآن مغرور ساخته و گفته آنچه میخواهی بکن که پروردگار تو کریم و رحیم است و هیچکس را عذاب نکند و بعقوبت معاجله ننماید چه کرم او مستدعی جد است در طاعت او
نه انهماک در عصیان او بجهت مغرور شدن بکرم او سبحانه و با ایجاد و اعطاء نعم و بعد از تمکین و تکلیف او بتفضل او فریب بخورد و بآنجهت عاصی گردد و اعتماد
نماید بر آنکه فضل و کرم او علت باعثه است بر ایجاد و انعام پس او را عذاب نکند و نیک نتواند چه این امر منکر است و خارج از حکمت و لهذا حضرت
رسالت پناه صلعم در وقت خواندن این آیه فرمود که مغرور ساخت او را جهل او و فضیل بن عیاض گفته که اگر در قیامت از من سؤال کند خواهم گفت که پردهای
فرو گذاشتهٔ تو مرا مغرور ساخت و منصور عمار گفته که اگر خدای از من سؤال کند گویم کرم تو مرا مغرور ساخت و در معالم التنزیل آورده که ابو بکر وراق و
ابو الفضل عابد و غیر آن از اهل اشارت میگویند که تخصیص ایراد اسم کریم درین محل از همه اسماء گویا جهت تلقین است بنده را تا گوید الهی غرنی کرمک چنین
قلت ماغرك بربك الكريم خدایا فریفته شدم بکرم تو بعد از آنکه گفته بودی ماغرک حاصل که حق تعالی در روز محشر بایشان گوید که چه چیز ترا مغرور ساخت
بخداوند بزرگوار خود الَّذِي خَلَقَكَ آن خدائی که بیافرید ترا در حالتی که هیچ نبودی فَسَوَّاكَ پس راست کرد و تمام گردانید اجزاء اعضای ترا چنانکه باید
یعنی اجزای ترا سلیم ساخت از عیب و نقصان از برای منافع تو فَعَدَلَكَ پس گردانید ترا معتدل و متناسب در خلقت بدون تفاوت و اعوجاج
و اختلاف چنانکه یکدست ترا از دیگری بلندتر و یکچشم ترا از دیگری گشاده تر گردانید و بعضی ابیض و بعضی اسود و بعضی موی سیاه و بعضی ازرق خلق کرد
یا ترا معتدل القامه گردانید نه بهایم را یا آفرید ترا بخلقت حسنه که مفارق سایر مخلوقات دیگر است فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَكَّبَكَ در هر صورت که
خواست ترکیب کرد ترا و در هم پیوست یعنی در هر صورت که مشیت و حکمت او اقتضا میکرد ترا ترکیب نمود از صور مختلفه در حسن و قبح و طول و قصر و ذکورت و انوثت
و شباهت بمادر و پدر یا خال و عم و غیر آن از سایر اقارب حضرت امام رضا ع از آبای کرام خود روایت کرده که پیغمبر صلعم مردی را گفت که ای فلان ترا فرزندی
آمده گفت که مشابهت بکه دارد گفت یا رسول الله فرزند مشابه پدر است یا مادر فرمود اینچنین مگو بدرستی که نطفه چون قرار گرفت حق تعالی شبیهی که میان مرد و زن باشد
تا بآدم و حوا جمع کند و او را بر آن شبیه آفریند که خواهی نمی بینی که حق تعالی فرموده که فی ای صورة ما شاء رکبک یعنی در شبیه آنچه میان تست و آدم ترا بیافریند
و ترکیب کرد و از صادق ع مرویست که مراد آنست که قادر است بهر صورتی از صور حیوانات که خواهد ترا بآن صورت مصور سازد چه تصویر باختیار
فاعل مختار است نه بایجاب موجب که خلاف آن روا نباشد ولیکن بفضل عمیم خود ترا باحسن تقویم خلق کرد که آن صورت انسانیت و عکرمه و صالح نیز باین وجه تفسیر کرده اند
كَلَّا باز ایستید از مغرور شدن بکرم خدا و توسل بفضل او چه کرم و فضل او موجب شکر و طاعت است نه کفر و معصیت بَلْ نه چنانست که باز ایستید از کفر و عصیان بلکه تُكَذِّبُونَ بِالدِّينِ

تکذیب میکنید بروز معاد از روی عناد و تصدیق نمیکنید بثواب و عقاب و تکذیب مینمائید بدین اسلام که بدیهیست از طبع منکر اعتراض است وَإِنَّ عَلَيْكُمْ
و بدرستیکه بر شما یعنی بر کردار و گفتار شما لَحَافِظِينَ نگاهبانند از ملائکه کِرَامًا كَاتِبِينَ بزرگان نزد خدای که نویسندگان روزنامه اعمال و اقوال شمااند
يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ میدانند آنچه میکنید از نیک و بد یعنی از روی دانش می نویسند در خبر [illegible] چون بنده طاعت کند فرشته دست راست
شاد شود و بتعجیل تمام یکی را ده نویسد و چون معصیتی کند هر دو دلتنگ شوند فرشته دست چپ خواهد که بنویسد آن یک گوید که توقف کن تا ساعتی
شاید که بنده پشیمان گردد و اگر در مدت پشیمان نگردد و تایب نشود فرشته دست راست بآن دیگر گوید که آنرا بنویس که جاهل بنده ایست إِنَّ الْأَبْرَارَ
بدرستی که نیکوکاران و فرمانبرداران لَفِي نَعِيمٍ هر آینه در بهشت با نعمتند وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ و بدرستیکه بدکاران و منکران بعث در دوزخند
این بیان آنچیزیست که حفظ اعمال را بجهت آن مینویسند پس در صفت فجار میفرماید که يَصْلَوْنَهَا يَوْمَ الدِّينِ در آیند بدوزخ در روز دین که قیامت است
وَمَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ و نیستند فجار از دوزخ کم شدگان بجهت خلود ایشان در آن باشند و بیرون نیایند و نزد بعضی معنی آنست که قبل از دخول
دوزخ غایب نبودند زیرا که سموم آنرا در قبور می یافتند وَمَا أَدْرَاكَ و چه دانا کرد ترا یعنی چه دانی تو که مَا يَوْمُ الدِّينِ چیست روز جزا
ثُمَّ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ پس چه دانا کرد ترا و چه دانستی که چیست روز جزا تکرار جهت غریب تعجیب و تفخیم است از شأن آن روز یعنی که آنرا
هیچکس نداند يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ روزی که مالک نشود هیچ نفس لِنَفْسٍ شَيْئًا برای نفس دیگر چیزی را از منفعت و دفع ضرر یعنی هیچکس نتواند که
بقوت و قدرت خود نفعی بکسی رساند و از او دفع عذاب کند وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ و حکم فرمان در آن روز مر خدا راست در جزا و ثواب و
عفو و انتقام و اذن شفاعت و جابر از ابو جعفر روایت کرده که همه کارها در آن روز مر خدا را باشد ای جابر چون روز قیامت شود همه حکام
معزول شده باشند و هیچ حاکم کننده نباشد مگر خدای تعالی بر خلاف امروز که بعضی دعوی حکومت و فرمانروائی میکنند مثل لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ

سورة المطففين وهي ست وثلثون آية ابی بن کعب از سید عالم صلعم روایت کرده که هر که سوره وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ بخواند حق تعالی او را در روز قیامت
از رحیق مختوم آب دهد و از ابو عبد الله روایتست که هر که قرائت او در فریضه سورة المطففین باشد حق تعالی در روز قیامت او را از آتش دوزخ ایمن گرداند
و آتش او را نه بیند و بر جسر جهنم گذار نکند بدانکه چون حق تعالی ختم سوره انفطار نمود بذکر قیامت و آنچه آماده است در آن برای ابرار و فجار افتتاح این سوره کرد بذکر احوال
مردمان در آن روز و فرمود که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ آورده اند که اهل مدینه در کیل و وزن خیانتی عظیم داشتند
چون حضرت رسول صلعم از مکه هجرت نموده متوجه مدینه شد در اثنای طریق این سوره نازل شد و گویند در مدینه مردی بود که او را ابو جهینه گفتندی و او
دو صاع داشت یکی که بزرگتر بود بخریدی و یکی که خردتر بود بفروختی حق تعالی در شأن او این سوره فرستاد وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ ویل کلمه ایست جامع

جمع بدیها یعنی انواع عذاب و عقاب و شدت و محنت مر کاهندگان راست در کیل و وزن الَّذِينَ إِذَا اكْتَالُوا آنانند که چون بستانند بکیل
عَلَى النَّاسِ بر مردمان یعنی برای خود از ایشان يَسْتَوْفُونَ تمام می ستانند وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ و چون می پیمایند برای مردمان
یا می سنجند برای ایشان حقوق ایشان را يُخْسِرُونَ زیان میرسانند بایشان و میکاهند آنرا در آثار آمده که اهل مدینه تاجر بودند و هیچکدام این صفت خبیثه را
از دست نمیدادند و معاملات ایشان بطریق قمار نام نهاده بودند چون منابذه و ملامسه و مخاطره و غیر آن چون این سوره نازل شد پیغمبر صلعم ببازار آمد
و بر ایشان خواند و فرمود پنج خصلت ذمیمه است که مقارن پنج مصیبت و بلیه است گفتند یا رسول الله آنها کدامند فرمود هیچ قومی نباشند که نقض عهد کنند
و وفا بآن ننمایند مگر آنکه خدای تعالی دشمن را بر ایشان مسلط گرداند و هیچ گروهی نباشند که حکم بغیر آنچه خدای بازل گردانیده و فرموده کنند مگر آنکه درویشی
در میان ایشان آشکارا شود و هیچ جماعتی نباشند که در میان فاحشه ناشایسته در میان ایشان پیدا شود مگر آنکه مرگ در میان ایشان آشکارا گردد
و هیچ فرقه نباشند که کم سنجیدن و کم پیمودن عادت کنند مگر که ایشان را از نباتات و اقوات محروم سازند و بقحط و غلا مواخذ گردانند و هیچ طایفه نباشند
که منع زکوة کنند و آنرا بمستحقان نرسانند مگر که باران را از ایشان بردارند و در خبر است که چون امیر المؤمنین علیه السلام از حکومات فارغ شدی
ببازار کوفه در آمدی و مردمان را فرمودی که بترسید از خدای و وزن و کیل را تمام بپیمائید بطریق عدل را در آن مرعی دارید و چیزها را بکیل و وزن مردمان
کم مدهید و در زمین فساد و تباهی مکنید روزی در بازار مردی را دید که زعفران می کشید یافت که ترازوی او راست نیست زعفران را از کفه برریخت و فرمود
اول ترازو را راست کن بعد از آن بعد از آن اگر خواهی بچرب چیزی بسنج و از حضرت رسول صلعم مرویست که هر که در کیل و وزن خیانت کند فردا او را
بقعر دوزخ در آرند و او را در میان دو کوه آتشین جای دهند و با او گویند که کیل و وزن کن این هر دو کوه کن و او همیشه باین عمل مشغول باشد مالک دینار
فرمود مرا همسایه بود بیمار شد بعیادت او رفتم در نزع بود و بانگ میکرد که دو کوه آتشین قصد من میکنند گفتم ای مرد این محض خیال خواهد بود گفت نه چنین است
بلکه حق است مرا دو کیل بود یکی زاید و دیگری ناقص بناقص میدادم و بزاید میگرفتم و این عقوبت آنست و از ابی هریره روایت که طلب حاجتها خود مکن از کسی
روزی او بر سرهای کیال و زبانهای ترازو باشد اصمعی گوید از اعرابی شنیدم که میگفت مروت از کسی مطلب که روزی او از سرهای ترازو باشد از ابن مسعود روایت است
که نماز کیالیست هر که تمام بپیماید پاداش او را تمام بپیمایند برای او و اگر بکاهند در آیه وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ داخل خواهد بود أَلَا يَظُنُّ أُولَٰئِكَ آیا گمان نمیبرند آن
گروه پیش ستاننده و کم فروشنده أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ آنکه ایشان برانگیختگانند لِيَوْمٍ عَظِيمٍ در روز بزرگ اگر چه هر که ظن وقوع این روز داشته باشند بر امثال
این قبایح جرات نکنند چه جای آنکه یقین داند که مبعوث خواهد شد و بر مقدار ذره محاسب خواهد شد کقوله فمن یعمل مثقال ذرة شرا یره يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ در روزی که
بپای بایستند مردمان لِرَبِّ الْعَالَمِينَ برای حکم آفریدگار عالمیان یعنی از پای نشینند تا فرمان رسد و آن تمام هیبت باشد که اهل عرصات سی سال ایستاده باشند و کسی را

زهرهٔ سخن کردن نباشد تا حضرت رسول صلعم باذن او شفاعت کند و خلق را از مکان هیبت بموقف حساب آرند و این شفاعت کبری باشد یا در روزی که خیزند
مردمان از قبور خود برای امر پروردگار عالمیان و جزا و حساب او و مؤید قول اولست آنکه از عبدالله مسعود نقلست که مردمان در عرصات مقدار چهل سال و بروایتی
سیصد سال ایستاده باشند سرها در پیش انداخته و هیچکس زهرهٔ سخن کردن نداشته باشد و همه منتظر [illegible] از جانب حضرت عزت در رسد و در خبر است
که مقدار ایستادن مؤمن آن مقدار باشد که نماز فریضه گذارده شود و در خبری دیگر آمده که سید عالم صلعم فرمود که طول روز قیامت و غم و حزن آن بر مؤمن بقدر روز
تابستان باشد مر روزه‌دار را که وقت عصر بر کنار حوضی نشیند و آب بر خود ریزد و خنکی آب و هوا باو رسد تا آفتاب غروب کند و عبدالله عمر گوید که نزد پیغمبر صلعم
و گفتم یا رسول الله میخواهم که مسئله از تو بپرسم فرمود بپرس از آنچه بخاطرت رسیده گفتم مقام مردمان نزد پروردگار عالمیان چند مدت باشد و چه مشقت در این مقام
بمؤمنان رسد و میان بهشت و دوزخ منزلی باشد یا نه فرمود کفار و فجار سیصد سال در آن مقام بر پای ایستند و هیچ ندائی بایشان نرسد و بجهت اهل بهشت
قدرت تکلم نداشته باشند اما مؤمنان دو فریق باشند گروهی سابق و گروهی اصحاب یمین و مقدار ایستادن سابقان همچون امتداد زمانی باشد میان دو کس که با یکدیگر
راز گویند و چون راز ایشان دراز کشد از یکدیگر جدا شوند و بعد از یک مدت به بهشت نعیم درآیند و میان بهشت و دوزخ حوضی باشد طول آن یکماهه راه
و عرض آن یکماهه راه آب آن سفیدتر از شیر و شیرین‌تر از عسل و بر کنار آن حوض قدحها باشد از فضه و قواریر که هر که یکقدح از آن بخورد هرگز تشنه نشود و
احتیاج نیفتد او را بآب خوردن در عرصات قیامت و مرویست که اهل عرصات در مدت ایستادن عرق بطریق سیل از سر ایشان جدا شود و بدوش و اطراف
ایشان روان گردد و سلیمان بن عامر از مقداد اسود نقل کرده که او گفت من از پیغمبر صلعم شنیدم که فرمود در عرصات قیامت آفتاب را بالای سر بندگان بدارند بمقدار
یکمیل یا دو میل پس آفتاب تحلیل رطوبات ایشان کند و بطریق عرق از بدن ایشان بیرون آید و آن بقدر اعمال ایشان باشد پس بعضی باشند که تا پاشنهٔ پای
ایشان رسیده باشد و بعضی مانند لجام بر دهن ایشان رفته پس آنحضرت اشارت بدهن مبارک خود کرده فرمود الجمهم الجاما و این حدیث را مسلم در صحیح خود آورده
مرویست که عبدالله عمر این سوره را قراءت میکرد چون بآیهٔ یوم یقوم الناس لرب العالمین رسید گریه بر او غالب شد و بنیاد و از قراءت ممتنع گردید
و گویند روزی بر بایعی بگذشت و گفت از خدا بترس و کیل را تمام کن که کم پیمایندگان را در روز قیامت نزد خدای بدارند تا عرق از سر ایشان روان شود و مانند
لجام بدهن ایشان رود و از فضل نقلست که کم پیمودن ترازو سیاهی روز قیامت آورده که اعرابی بعبدالملک مروان گفت تو شنیده‌ای که حق تعالی در مطففین
فرموده از وعید عظیم بمطففین پس چه حیث ظن تو بمالهای مسلمانان که بی کیل و وزن میگیری و بی اندیشه و محابا در آن تصرف میکنی کلا حقا نیست [illegible]
بلکه کم می پیمایند و از روز بعث و جزا غافل میشوند پس در ذکر وعید فجار میفرماید ان کتاب الفجار بتحقیق که نوشتهٔ اعمال بدکاران لفی سجین در سجین است
و آن دیوانیست جامع جمیع شیاطین و کفره و فجره از جن و انس وما ادریک ما سجین و چه چیز دانا ساخت ترا که چیست سجین کتاب مرقوم

کتابی

کتابیست نوشته شده یا محل کتابیست که حروف آن روشن و نمایانست و با نشانه کرده شده بعلامتی که هر که ببیند داند که اصلا در آن خیر نیست از کعب الاحبار
روایتست که چون ارواح و کتاب فاجر را باسمان برند اهل آسمان از قبول آن ابا کنند پس بزمین باز آرند اهل زمین نیز قبول نکنند بزیر زمین هفتم برند
در سجین که موضع ابلیس است و لشکر او [illegible] بروایت دیگر از او منقولست که در توریة چنین یافتم که سجین نام درختیست در زیر زمین هفتم که ارواح جمیع
شیاطین در آن نوشته چون درهای آسمان بر ارواح کافران مسدود سازند ایشان را بسجین اندازند و بروایتی کلبی سجین سنگی سبز است در زیر آسمان هفتم و
نامهای اعمال کافران در آن سنگ نهند و گویند صخره‌ایست مجوف در زیر دوزخ پوشیده جان و اعمال ایشان در آنست و ابو هریره از حضرت پیغمبر صلعم روایت کرده
که سجین چاهیست در جهنم سرگشوده و فلق چاهیست در جهنم سرپوشیده و اصح آنست که کتاب مرقوم تفسیر کتاب الفجار است و تقدیر آنکه کتاب فجار کتاب
مرقوم است یعنی نامهٔ اعمال کافران نامه بکار نامه‌ایست نوشته با نشان کرده شده ویل یومئذ شدت عقوبت و عذاب در آن روز للمکذبین عشر
مر تکذیب کنندگان راست الذین یکذبون آن مکذبانی که تکذیب میکنند بیوم الدین بروز جزا و باور ندارند آن را وما یکذب به الا کل معتد و تکذیب
نکند بآن روز مگر ستمکاری از حد در گذرنده در تقلید که بقدرت الهی و علم او استبعاد کند و اراده او را مستحیل داند اثیم بزه کاری باک و متوغل شهوات و معاصی
که متوجه آخرت باشد او را آرزوهای او اذا تتلی علیه آیاتنا چون خوانده شود بر او آیتهای کلام ما قال گوید از فرط جهل و عناد و اعراض از حق که این
اساطیر الاولین افسانهای پیشینیانست کلا نه چنین است که مکذبان میگویند بل ران بلکه غلبه کرده و زنگ نهاده علی قلوبهم بر دلهای ایشان
ما کانوا یکسبون آنچه بودند که میکردند از آثام و معاصی یعنی قلوب ایشان بسبب خبث اعتقاد و کفر و معاصی زنگ گرفته و تاریک شده و نبایست
معرفت حق و باطل بر ایشان پوشیده گشته و در حدیث آمده که هرگاه بنده گناهی کند نقطهٔ سیاه در دل او پدید آید تا بجائی رسد که همه دل او سیاه گردد و عیاشی
و زراره نقل کرده اند که ابو جعفر ع فرمود که هیچ بندهٔ مؤمن نباشد مگر که در دل او نقطهٔ سفیدیست چون گناه کرد نقطهٔ سیاه در میان آن سفیدی پیدا شود
و چون توبه کند سیاهی زایل گردد و اگر در گناه متمادی شود و بر آن مداومت نماید آن سیاهی زیاده گردد تا آنکه تمام آن نقطه را بپوشاند و هرگاه آن
سفیدی پوشیده گردد صاحب او بکار خیر باز نگردد و دایم در معاصی باشد بعد از آن فرمود اینست معنی قول حق تعالی که بل ران علی قلوبهم تا آخر آیه
و ابو عبدالله علیه السلام فرموده که دل زنگ میگیرد پس چون نعمای الهی را بیاد آورد از آن زنگ متجلی میشود و روشن میگردد کلا باید که باز ایستند
کفره و فجره از کفر و فجوری که بر دلهای ایشان غالب میشود و بسبب آن زنگ غلظت بر آن نشسته تیره دل میگردند انهم عن ربهم بدرستیکه خمس
ایشان از مثوبت و رحمت پروردگار خود یومئذ لمحجوبون در آن روز در پرده شدگان باشند یعنی از آن محجوب و ممنوع شوند از امیرالمؤمنین ع
تفسیر این آیه پرسیدند فرمود یعنی محروم و بی بهره اند از ثواب و رحمت پروردگار خود ثم انهم بدرستیکه تکذیب کنندگان لصالوا الجحیم هرآینه درآیند کانند

بدوزخ وهمیشه سوزندگان دران ثُمَّ يُقَالُ پس گفته شود یعنی زبانیه ایشانرا گویند از روی توبیخ هٰذَا الَّذِي كُنْتُمْ این آن عذابیست که بودید
بِهِ تُكَذِّبُونَ که بآن تکذیب میکردید كَلَّا باز داشتنیست از تکذیب این توعید یعنی باز ایستید وتصدیق نمائید بوقوع آن پس وعدهٔ ابرار
میفرماید بعد از وعید کفار إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ بدرستیکه آنچه نوشته میشود از اعمال نیکوکاران یا نوشتن اعمال ایشان لَفِي عِلِّيِّينَ هر آینه
در علیین است وَمَا أَدْرَاكَ مَا عِلِّيُّونَ وچه چیز دانا کند ترا که چیست آن كِتَابٌ مَرْقُومٌ کتابیست مسطور یا مکان کتابیست که
مبین وروشن است حروف کتابت آن یا موسوم بعلامتی که هر که مشاهده کند داند که در او همه خیر است يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ حاضر شوند بآن
کتاب ملائکهٔ مقرب درگاه کبریا وحفظ آن کنند وآنرا بدرجهٔ عالی ومرتبهٔ بلند رسانند یا گواهی دهند بر آنچه در آنست در روز قیامت وآن
کتاب مرفوعست در آسمان هفتم در زیر قائمهٔ عرش که مساکن کروبیانست بواسطهٔ تعظیم وتکریم وبروایت ضحاک علیین سدرة المنتهی است
وبروایت ابن عباس لوحیست از زبرجد سبز معلق در زیر عرش که اعمال ابرار دران مکتوبست واز کعب وقتاده ومجاهد نقلست که کتاب
مرقوم تفسیر کتاب الابرارست وتقدیر اینکه کتاب ابرار کتابیست مرقوم یعنی اعمال ابرار در جائی است که آنرا علیین گویند وتوچه دانی که علیین چه چیزست
یعنی جائیست بلند قدر وبامکانت ورفعت ونامهٔ اعمال ابرار نامه ایست نوشته یا نشان کرده شده که هر که آنرا ببیند یا بخواند داند که اصحاب او
نیکوکاراند ومرویست از پیغمبر صلعم که ملائکهٔ حفظه چون عمل بنده بردارند باستقلال تمام آنرا باسمان برند تا جائی که ارادهٔ الهی باشد برسانند وحی آید
بایشان که شما نگاهبان بودید بر اعمال بندهٔ من ومن نگهبان بر آنچه در دل او بود او عمل خود را باخلاص کرده وبغرض آلوده نساخته آنرا در علیین
جای دهید که من اورا آمرزیدم وچون عمل بندهٔ دیگر بردارند وتزکیهٔ آن کنند وآنرا بعالم بالا برند وحی آید بایشان که شما حافظان اعمال او بودید
ومن نگهبان بودم بر سرایر دل او وی عمل خود را باخلاص نکرده وآنرا بریا وسمعه آمیخته پس آنرا بسجین برید حاصل که حق تع در صفت ابرار میفرماید که
إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ بدرستیکه نیکوکاران در بهشت پر نعمتند عَلَى الْأَرَائِكِ بر تختها وحجلهای آراسته يَنْظُرُونَ می نگرند بچیزهائی که ایشان را
دلخواه می شوند از مناظرهٔ جنت وانواع نعمت وکرامت یا از عرش یا از انبیا واولیا یا نگرند بکفار تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ شناسی
ونمایان باشد در رویهای ایشان نَضْرَةَ النَّعِيمِ تازگی نعمتهای بهشت یعنی بجهت تنعم تراوت در روی ابرار ظاهر میشود يُسْقَوْنَ آشامانیده
شوند یعنی بایشان آشامانند مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ از شراب خالص بیغش مهر کرده شده که سفید وخوشبو باشد خِتَامُهُ مِسْكٌ مهر او از مشک بهشت است
ومهر بجهت آن کنند تا توهم نشود که دست کسی بآن رسیده وموجب تنفر ایشان شود پس ابرار خود مهر آن بردارند واین غیر خمریست که در انهار
[illegible] که مشک شراب سفید است مانند فضه واهل بهشت ختم شراب خود با آشامیدن آن کنند وبروایت ابن عباس ختم آشامیدن آن

بمشک است

بمشک است تا شارب آن بعد از آشامیدن بوی مشک از لب ودهن وشارب خود یابد ودر روایت آمده که اگر مردی از اهل دنیا انگشت خود را در آن
داخل کند وبیرون آرد هیچ ذی روحی نباشد در دنیا که طیب آن انگشت بمشام او نرسد وهمهٔ دنیا بآن معطر ومطیب گردد وَفِي ذَٰلِكَ ودر این شراب با نعیم
فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ باید که رغبت نمایند رغبت کنندگان یعنی عملی بجای آرند که سبب استحقاق آن شراب گردد ودر حدیث آمده که هر که در روز
تابستان روزه دارد حق تع رفع تشنگی او کند بآب دادن از شراب رحیق مختوم واز جمله وصیتی که پیغمبر صلعم با امیر المؤمنین علیه السلم کرده اینست که ای علی
هر که ترک خمر کند بجهت رضای خدا وامتثال امر او حق تع اورا از رحیق مختوم آب دهد وَمِزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ وآمیختگی رحیق از چشمهٔ تسنیم است ودر
تبیان آورده که ابن عباس فرمود که تسنیم اسم آبیست که از تحت عرش بهشت میریزد وآن شراب اشربهٔ بهشتست ومیمون بن مهران از ابن عباس
پرسید که تسنیم چیست فرمود از جملهٔ آنچیزیست که حق تع فرموده که فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ یعنی هیچ نفسی نمیداند آنچه پنهان داشته شده از
برای بهشتیان از چیزی که چشم را روشن سازد وحسن نیز گفته که تسنیم از خفایای اشیاست که حق تع از برای اهل بهشت مخفی ساخته وگویند شرابی است
که از بلندی بهشتیان ریزان میشود ونیز گفته اند که جوئیست جاری در هوا که در اوانی اهل بهشت ریخته میشود بر حسب حاجت وچون اوانی پر شوند باز ایستد
وقطرهٔ از آن بر زمین نریزد پس تفسیر تسنیم میکند که عَيْنًا تسنیم چشمهٔ ایست يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ که می آشامند بآن نزدیکان بارگاه عنایت یعنی ایشان
صاف آنرا می نوشند وممزوج آنرا بابرار میدهند واز ابن عباس نقلست که چون مقربان مشغول بما سوی الله نشدند ومحبت الهی بمحبت غیر نیامیختند
شراب ایشان خالص وصافست وابرار که محبت ایشان آمیخته باشد شراب ایشان نیز ممزوج باشد آورده اند که صنادید قریش چون ابوجهل وولید مغیره
وعاص بن وایل واتباع ایشان هر گاه فقرای صحابه را مانند عمار وصهیب وبلال وامثال ایشان میدیدند سخریت واستهزا بایشان مینمودند وبرسبیل
فسانه وافسوس میکردند که اینها برحق اند این آیه آمد که إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا بدرستیکه آنانکه شرک آوردند وصحیفهٔ اعمال را بجرایم شرک وعصیان سیاه کردند
كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ هستند از آنانکه ایمان آورده اند می خندند یعنی بایشان میخندند وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ وچون میگذرند
بمؤمنان غمز میکنند بچشمها یعنی اشارتها میکنند از روی استهزا ودر کشاف وطبرسی مذکورست که روزی امیر المؤمنین ع با جمعی از فقرای مسلمانان
برای میگذشتند جمعی منافق بخندیدند وبچشم وابرو اشارتها کرده طریق استهزا پیش آوردند ونزد یاران خود رفته گفتند رئیس ورئیسها امروز اصلع است
ومراد ایشان امیر المؤمنین ع بود وبراین سخن بسیار بخندیدند هنوز آنحضرت بمسجد پیغمبر صلعم نرسیده بود که این آیه نازل شد که منافقان نامه سیاه بر
مؤمنان میخندند وبچشم وابرو غمز میکنند وَإِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمُ وچون باز میگردند بسوی کسان خود انْقَلَبُوا فَكِهِينَ باز میگردند متلذذ
بآنچه کرده وگفته اند وحکیم ابو القسم از ابی صالح واو از ابن عباس نقل کرده که إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا منافقان قریشند والذین آمنوا علی بن ابی طالب ع

فاصحاب او و ابو سعید بلخی که از روات اهل سنت است از پدر خود روایت کرده بنا بر اسناد از ابن عباس که مراد از ان الذین اجرموا جماعت بنی امیه بودند که چون علی بن ابی طالب
با جمعی مؤمنان بر ایشان بگذشت بچشم و ابرو اشارت با آنحضرت کرده استهزا میکردند و مراد از الذین امنوا علی بن ابی طالب و خواص اویند پس پیغمبر صلعم شاه اولیا را
و آنانکه با او بودند بشارت داده فرمود که انکم ستنظرون الیهم وهم یعذبون فی النار زود باشد که شما در ایشان نگرید که در آتش دوزخ معذب باشند
که از اعاظم سنیانست همین روایت را آورده و آورده که چون شاه اولیا بعد از عمرو استهزای منافقان نسبت باو و خواص او بخدمت حضرت رسول صلعم رفت
حضرت این آیه را بر او خواند و آنسرور دین را ازین حال مسرور ساخت و رفعت و قدر آن سلطان ولایت را بر وی منکشف ساخت و نیز حق تعالی در صفت اهل کفر و نفاق و مومنان
وَاِذَا رَاَوْهُمْ و چون ببینند کافران و منافقان فرقه مؤمنان را قَالُوا گویند با یکدیگر اِنَّ هٰؤُلَاءِ بدرستیکه این گروه که تابع محمدند لَضَالُّونَ
هر آینه گمراهانند وَمَا اُرْسِلُوا و حال آنکه فرستاده نشده اند اهل کفر و نفاق عَلَيْهِمْ حَافِظِيْنَ بر مؤمنان نگهبانان تا گواهی دهند بر هدایت و ضلالت ایشان
و چون کفار با مؤمنان باین وضع سلوک نموده پیوسته استهزا بمؤمنان میکردند و میخندیدند فَالْيَوْمَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا پس امروز که روز قیامتست آنانکه گرویده اند
مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُوْنَ از کافران میخندند و بایشان استهزا میکنند عَلَى الْاَرَائِكِ يَنْظُرُوْنَ در حالتی که بر تختهای مرصع تکیه زده مینگرند بایشان که در خمس
دوزخ بانواع عذاب معذبند و در سلاسل و اغلال مقید مراد آنست که اهل ایمان در روضه جنان نظر در هوان و خواری مشرکان و منافقان کنند در حینی که بر تختهای
بهشت بخاطر جمع و امنیت مانند پادشاهان نشسته باشند و در اخبار آمده که دری از بهشت بگشایند و دوزخیان را گویند بهشت در آیید ایشان بتعجیل تمام بطرف
بهشت روان شوند و چون بدر بهشت رسند فی الحال در بروی ایشان در بندند و ایشان مغموم بدوزخ باز گردند و مؤمنان ازین حال خندان شوند و گویند
هَلْ ثُوِّبَ الْكُفَّارُ آیا جزا داده شده اند کافران مَا كَانُوْا يَفْعَلُوْنَ آن عملها را که بودند در دنیا که میکردند از سخریت و استهزا استفهام بر سبیل تقریر است یعنی البته
ایشان پاداش داده شدند بمثل آنچه با مؤمنان میکردند از خنده و استهزا و بجهت آن بعذاب نیران و عقاب جاودان گرفتار شدند سورة انشقت وهی ثلث وعشرون آیة
ابی بن کعب از حضرت رسول صلعم روایت کند که هر که سوره اذا السماء انشقت بخواند خدای تعالی او را در پناه خود گیرد و نامه عملش بدست راستش دهد و باید دانست که چون حق تعالی ختم
سوره مطففین نمود بذکر احوال قیامت افتتاح این سوره نیز بمثل آن کرده فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم
اِذَا السَّمَاءُ انْشَقَّتْ آنگاه که آسمان شکافته شود و فرشتگان بزمین نازل شوند و از امیر المؤمنین ع مرویست که آسمان شکافته گردد از کهکشان وَاَذِنَتْ لِرَبِّهَا
و بشنود و فرمان برد مر پروردگار خود را مانند شنیدن مطیع امر مطاع مراد آنست که آسمان مسخر فرمان ویست در انشقاق و از ان امتناع ننماید وَحُقَّتْ
و سزاوار گردانیده شده است باستماع و انقیاد امر حق تعالی چه او سبحانه خالق اوست وَاِذَا الْاَرْضُ مُدَّتْ و آنگاه که زمین کشیده شود باین وجه که کوهها را از
زمین بردارند و او را پهن باز کشند که هیچ موضعی از ان مرتفع و منخفض نباشد چنانکه اگر تخم مرغی در مشرق نهند در مغرب آن را توان دید و بعضی بافراخی گفته اند که آن زیاده گردد

والقت

وَاَلْقَتْ مَا فِيْهَا و بیرون افکند آنچه ... از کنوز و اموات و ... و تخلی کند در بیرون افکندن و خالی شدن یعنی هر جد و جهدی
درین باب امکان باشد بجای آورد تا هیچ چیز در باطن او نماند وَاَذِنَتْ لِرَبِّهَا و بشنود زمین مر حکم پروردگار خود را در بیرون افکندن و خالی
شدن از همه چیز وَحُقَّتْ و سزاوار کرده شده مر حکم ربانی را چه مخلوق و آفریده اوست و عنان اختیارش در قبضه اقتدار او سبحانه است در خبر است خمس
از سید انبیا صلعم که چون نشانهای قیامت ظاهر گردد زمین آنچه در وی باشد بیرون اندازد از پارهای جگر خود یعنی ستونهای زر و سیم ظالم گوید که بجهت این ظلم
و قتل از من صادر شد و سارق گوید که بسبب این دست مرا قطع کردند پس همه خالی شدیم و اینها را گذاشتیم یَا اَیُّهَا الْاِنْسَانُ ای آدمی
اسم جنس است و خطاب راجع بهر یک از مکلفان از اولاد آدم اِنَّكَ كَادِحٌ بدرستیکه تو کار کننده برنج و سعی تمام اِلٰى رَبِّكَ تا وقتی که برسی بجزای پروردگار خود
كَدْحًا کار کردنی بجد و جهد بسیار که اثر آن در نفس تو ظاهر گردد فَمُلَاقِيْهِ پس تو رسنده بکار خود یا با آفریدگار خود مراد ملاقات بجزای کردار در نزد
آفریدگار یعنی البته بپاداش خود رسی و از ان هیچ چاره نداری و یا ملاقات کننده بحکم خدا در جائی که بغیر حکم او حکمی دیگر نباشد زبده معنی آنست که ای آدمیان
در عمل خیر و شر مشقت میکشید تا آنکه بجزای آن میرسید فَاَمَّا مَنْ اُوْتِيَ پس هر که داده شود كِتَابَهٗ بِيَمِيْنِهٖ نوشته اعمال او بدست راستش
فَسَوْفَ يُحَاسَبُ پس زود باشد که حساب کرده شود حِسَابًا يَّسِيْرًا حسابی آسان که در ان مناقشه و مضایقه نباشد و اعتراض نکنند بآنچه او را
بد آید از آن و مشقت یابد چون اصحاب شمال که با فتنه و اعتراض باشند عایشه از حضرت رسول صلعم روایت کرده که حساب یسیر آنست که ذنوب بنده را باو نمایند و بعد از آن
بفضل عفو آن را محو کنند و از پیغمبر صلعم مرویست که هر کرا حساب کنند او معذب شود گفتند یا رسول الله حق تعالی فرموده که یحاسب حسابا یسیرا فرمود که مراد ازین باب
عرض ذنوب است باو نه حساب آن چه هر که در حساب با او مناقشه کنند البته عذاب کرده شود وَيَنْقَلِبُ اِلٰى اَهْلِهٖ و باز گردد آنکه حسابش آسان باشد بسوی کسان خود یعنی
بعشیره خود از اهل ایمان یا بگروه مؤمنان یا بزنان خود از حور العین مَسْرُوْرًا شادمان و خوشحال شده بسبب آنچه یافته باشد از خیرات و کرامات و رفعت درجات
و در حدیث آمده که هر که را سه خصلت باشد حق تعالی حساب او را آسان کند و در بهشت در آرد گفتند کدام است آن یا رسول الله فرمود یکی آنکه عطا کنی بکسی که ترا محروم کرده باشد
عشر وراء ظهره دویم آنکه به پیوندی بکسی که از تو بریده باشد سیم آنکه عفو کنی و درگذری از کسی که بر تو ستم کرده باشد وَاَمَّا مَنْ اُوْتِيَ كِتَابَهٗ و اما آنکه داده شود نامه اعمال او
از پس پشت او بدست چپش و آن چنان بود که دست راستش را بر گردنش بندند و دست چپ او را از پس پشتش بیرون آرند و نامه در دست چپش نهند از پشت او
و گویند با او که اِقْرَاْ كِتَابَكَ گوید من نامه را چگونه از پس پشت خود بخوانم پس گردن او را باز پس شکنند تا نامه خود ببیند تاریک و سیاه عاجز و متحیر شود و نتواند
که آن را بخواند و مقاتل گفته که دست چپ او را منخلع کرده اند بر پشت او و نامه عمل در ان نهند فَسَوْفَ يَدْعُوْا پس زود باشد که بخواند یعنی تمنا کند ثُبُوْرًا
هلاکت را و یا گوید و اثبوراه و این کلمه طلب هلاکتست وَيَصْلٰى سَعِيْرًا و در آید باتش افروخته و همیشه ملازم آن باشد پس بیان موجب اینعذاب میکند

إِنَّهُ كَانَ بدرستيكه كس بود در دنيا فِي أَهْلِهِ مَسْرُورًا درميان عشيره خود نازان و [illegible]
وبآن فارغ بود از روز شمار إِنَّهُ ظَنَّ بدرستيكه او گمان برده أَنْ لَنْ يَحُورَ آنكه باز نگردد بخدا يعني او را بعث و نشور نبود بَلَىٰ إِنَّ رَبَّهُ
آرى او را بازگشت خواهد بود بدرستيكه پروردگار او كَانَ بِهِ بَصِيرًا هست باو و اعمال او بينا پس او را فرو نخواهد گذاشت بلكه بمحشر خواهد آورد
و جزاى او خواهد رسانيد فَلَا أُقْسِمُ بِالشَّفَقِ پس البته سوگند ميخورم بسرخى كه بعد از آفتاب بمغرب ديده شود يا بسپيدى كه در عقب حمره بماند و گويند
اين بياض اصلا غايب نميشود بلكه متردد است از افقى بافقى و قول اول مرويست از ائمه هدى عليهم السلام وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ و سوگند بشب
و آنچه جمع كند و فراهم آورد و بپوشد يعني بهرچه تاريكى شب آنرا جمع كند و فرو پوشد بعد از آنكه در روز منتشر شده باشند از انواع دواب چه در شب
هر دابه بماواى خود رجوع ميكند وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ و سوگند بماه آنگاه كه مجتمع و مستوى شود و تمام و كامل گردد و اين وقتيست كه بمرتبه بدريت رسد
در شب چهاردهم جواب قسم اينكه لَتَرْكَبُنَّ هر آينه بر نشينيد و مرتكب شويد يعني اقدام كنيد و ملاقات نمائيد طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ حالى بعد از حالى كه مطابق
يكديگر باشند در شدت و هول مراد مرگست و شدايد و اهوال قيامت و مواطن هايله آن كه يكى بعد از ديگرى ديده شود و گويند مراد تحويل بنى آدم است
در دنيا از حالى بحالى يعني از نطفه بعلقه و از آن بمضغه و عظم و لحم و خلق ديگر كه ولوج روح است و جنين و ولادت و رضيع و فطيم و بالغ و شباب و همچنين
تا بسن كهولت و شيخوخيت پس انسان از نطفه تا حين موت اين احوال متنوعه بيابد و از حضرت صادق ع مرويست كه مراد اينست كه درميان شما واقع شود
آنچه درميان قرون ماضيه بود و بر شما جارى ميشود آنچه بر ايشان جارى شده پس ميان شما و ايشان تطابق و توافق است مانند تطابق پر تير با پر تير ديگر از آن
كه محاذى اوست و از عطا مرويست كه مراد رجاى بعد از شدت و شدت بعد از رجا و فقر بعد از غنى و غناى بعد از فقر و صحت بعد از سقم و سقم بعد از صحت
بعد از آن بر سبيل انكار ميفرمايد كه فَمَا لَهُمْ پس چيست مر كفار قريش را كه با وجود اين احوال و تفاوت مراتب لَا يُؤْمِنُونَ نميگروند بخدا و روز قيامت و نبوت حضرت
رسول صلعم تصديق نميكنند با وجود وضوح دلايل و ظهور حجج وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ و چون خوانده شود بر ايشان قرآن لَا يَسْجُدُونَ فروتنى نميكنند
و منقاد آن نميشوند يا نماز نميگذارند و يا سجده نميكنند بر تلاوت آن و باتفاق علما اين سجده از سجدات مندوبه است نه مفروضه و سجده ناكردن كفار نه بجهت
عدم دليل و انقطاع حجتست بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُكَذِّبُونَ بلكه آنانكه كافر گرديده اند تكذيب ميكنند مر قرآن را و تدبر نمى نمايند در آيات آن و ايمان نمى آورند بجهت
اقتدا بر روسا و تقليد آباى خود در تكذيب وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُوعُونَ و خداى داناتر است بآنچه نگاه ميدارند در وعاى دل خود از كفر و بآنچه مى پوشند از
كينه و عداوت مومنان و يا بآنچه جمع ميكنند در صحف خود از اعمال سيئه و ذخيره مى نهند از انواع عقوبات اخرويه فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ پس مژده ده ايشان را
بعذابى دردناك ايراد بشارت در مقام انذار براى تهكم است إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا ليكن آنانكه گرويدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و كردند عملهاى ستوده و پسنديده

لهم اجر

لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ مر ايشانراست مزدى ناكاسته و نابريده يا منت ننهاده [illegible] ابى بن كعب از پيغمبر صلعم
نقل كرده كه هر كه سورة البروج بخواند حق تعالى بعدد هر جمعه و عرفه كه در دنيا باشد ده حسنه باو كرامت فرمايد و يونس بن ظبيان از ابى عبد الله عليه السلام روايت كرده
كه هر كه اين سوره را در فرايض بخواند محشر و موقف او با انبياء و مرسلين بوده باشد چه اين سوره پيغمبرانست صلعم چون سوره مختتم شد بذكر مومنان افتتاح اين
سوره نيز بذكر مومنان اخدود واقع كرده فرموده كه بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ سوگند بآسمان كه خداوند برجهاست مراد بروج اثنا عشر است كه آن حمل و ثور و جوزا و سرطان و اسد و سنبله و ميزان و عقرب و قوس و
جدى و دلو و حوت است و اينها بمثابه قصورند در ارتفاع منازل و ماه در هر برجى دو روز و كسرى مى باشد و آفتاب در هر برجى يكماه يا مراد ابواب
سماوات است كه نوازل از آن منزل ميشود و گويند مراد كوشكها اند از زر سرخ و زبرجد سبز و نقره سفيد و گوهر و مرواريد و آن مواضع عبادت ملائكه است همچنانكه
زمين مساجد آدميانست وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ و سوگند بروز وعده داده شده مراد روز قيامتست كه خلايق در آن مجازات خواهند يافت وَشَاهِدٍ
و سوگند بهر كه حاضر شود در آن روز از مكلفان و غير آن وَمَشْهُودٍ و بآنچه حاضر كرده شود در آن از عجايب و غرايب علما را درين دو لفظ
اختلاف بسيار است و از آنجمله شاهد حق تعالى است و مشهود بنده يا بعكس چه بنده شاهد است بر وجود او سبحانه يا شاهد پيغمبر است كقوله انا ارسلناك
شَاهِدًا و امام حسن ع فرموده كه شاهد حضرت رسالت صلعم و مشهود روز قيامت و ابو جعفر و ابو عبد الله عليهم السلام فرموده اند كه شاهد روز جمعه است
و مشهود روز عرفه پس جمعه گواهى دهنده است بر هر عاملى كه در آن عمل كند و عرفه بآنكه مردمان حاضر مى شوند در آن در موسم حج و ملائكه در آن نيز
حاضر ميشوند يا شاهد حجر الاسود و مشهود حاجيان و يا شاهد ايام و ليالى و مشهود بنى آدم و باقى اقوال و اختلافات و وجوه هر يك از آن در مقام
حواله بمنهج الصادقين است جواب قسم اينكه قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ هر آينه هلاك گشتند و ملعون شدند خداوندان شكافها در زمين يعني
جماعتى كه حفرها در زمين كندند و پر از آتش كردند براى تعذيب مومنان و قصه اصحاب اخدود بر طريقى كه مسلم در صحيح خود از حماد بن سلمه نقل كرده
و وى از عبد الرحمن بن ابى ليلى و او از صهيب و صهيب از پيغمبر صلعم آنست كه آنها جمعى مشرك بودند از اصحاب ذو نواس يمنى و در آن زمان ساحرى بود
كاهن و در دار الملك وى بود چون بسن شيخوخيت رسيد و بمرض هرم مبتلا شد بعرض ملك رسانيد كه پير شده ام و ضعف كلى بقواى من راه يافته صلاح انست كه
جوانى اصيل عاقل قابل بمن بسپارى تا آنچه دانسته ام بوى آموزم تا بعد از من خلفى باشد كه امور ملك بوى منتظم تواند بود ملك را پسنديده آمد و بر وفق مدعاى او
پسرى بوى سپرد و آن ساحر از روى اهتمام بتعليم وى پرداخت و در رهگذر پسر صومعه راهبى بود روزى آن پسر را بخاطر رسيد كه در آن صومعه در آيد و آن
راهب را ببيند چون بدرون در آمد از اقوال و احوال وى متعجب شد و بر احوال وى مطلع شده طريقه رهبانيت را پسنديد و بدين او مهتدى گشته خداپرست شد

و هر روز که از نزد ساحر بیرون آمدی نزد راهب آمده با او صحبت داشتی و چون بسبب طول صحبت او با راهب دیر پیش ساحر میرفت ساحر او را میزد و انواع ایذا باو میرسانید

که چرا دیر می آئی و چون دیر بخانه میرفت اهل خانه او را میزدند و میرنجانیدند وی شکایت این حال براهب عرض کرد راهب گفت اگر ترا ساحر گوید که چرا دیر آمدی

اهل خانه مرا منع کردند گو و اگر اهل خانه از تو پرسند که چرا دیر کردی بگو نزد ساحر بودم القصه چون در خدمت راهب مردی عاقل مستجاب الدعوه شد قضارا روزی از نزد

راهب بخانه میرفت اژدهائی بر سر راه آمده بود و ممر بر مردم بسته و خلق از هر طرف حیران مانده بودند جوان پیش آمد با خود گفت حقیت راهب و بطلان ساحر حالا

بر من متیقن خواهد شد پس سنگی برداشت و گفت بار خدایا اگر راهب نزد تو دوستر از ساحر است پس اژدها را باین سنگ بکش و سنگ را بجانب او انداخت بر سر او آمد

و کشته شد و در روایتی دیگر آنست که اسم اعظم بر او خواند و دست بر پشت او مالیده گفت از راه برگرد و بمنزل خود باز رو اژدها بازگشت و برفت وقتی دیگر

شیری بر سر راه او آمد جوان سخنی در گوش او گفت او نیز از سر راه او برخاست و اکمه و ابرص را باسم اعظم شفا میداد و جمیع آلام و اسقام را دوا میکرد چون خبر وی

در شهر منتشر شد ارباب حاجات روی بوی آوردند و بدعا او مرادات همه محصّل می شد چون این خبر براهب رسید جوان را گفت که تو ببلائی مبتلا خواهی شد باید که صبر کنی و

مرا بدست دشمن ننمائی گفت چنین باشد پس حاجب ملک که نابینا شده بود نزد وی آمد و مال بسیار جهة وی آورده شفا طلبید جوان گفت من شفا نمیتوانم داد بلکه

خدا شفا میدهد و اگر متابعت من نمائی و سر مرا بپوشی بتوفیق خدای تعالی چشم ترا روشن سازم حاجب عهد کرد و جوان او را بکلمه شهادت تلقین نمود و دعا

کرد چشم او روشن گردید حاجب با چشم روشن نزد ملک آمد ذو نواس از روی تعجب گفت چشم تو چگونه روشن شد گفت خدای مرا صحت بخشید ملک گفت مرا میگوئی

گفت نه گفت غیر از من خدائی دیگر هست گفت که الله الذی لا اله الا هو ربی و ربک و رب کل شیء ملک بطریق حیله گفت این تلقین از که داری با من بگوی

تا بوی کرم حاجب سعی که بر اسلام ملک داشت قصه جوان را در میان آورد ملک جوان را طلبیده بوی گفت بمن رسیده است که تو اکمه و ابرص را شفا میدهی جوان گفت

من هیچکس را شفا نمیتوانم داد ولیکن خدا شفا میدهد گفت آیا غیر از من خدائی دیگر هست گفت نعم ربی و ربک الله ذو نواس او را در شکنجه کشید و پیوسته او را

عذاب میکرد تا ملک را براحوال راهب مطلع گردانید فرمود تا راهب را حاضر گردانیدند و باو گفت که از دین خود برگرد و مرا پرستش کن وی قبول نکرد پس باره او را

دو پاره ساخت و چندانکه جد و جهد نمود که جوان را از اسلام برگرداند قبول نکرد حکم کرد تا او را در دریا غرق کنند جمعی وی را بلب بحر آوردند و او را بکشتی بردند چون

بمیان دریا رسیدند خواستند که او را در دریا افکنند جوان گفت بار خدایا شر ایشان را از من کفایت کن بر وجهی که خواهی فی الحال کشتی منقلب شد و همه غرق شدند

و او بسلامت بکنار باز آمد خبر بملک رسید گروهی را نامزد کرد که او را بکوهی برند و بزیر اندازند چون بسر کوه رسیدند جوان گفت اللهم اکفنیهم بما شئت کوه بلرزه در آمد و بروایتی

بادی بر آمد و موکلان را از کوه در افکند و وی سالم بماند و نزد ملک آمد ملک گفت اعوان مرا چه کردی گفت کفاهم الله ملک در غضب شده بنمود تا او را در آتش افکنند

پس جمعی که برای سوختن او مأمور شده بودند بسوختند و باو ضرری نرسید ملک فرمود تا او را بردار کرده تیرباران نمودند هیچ تیر بروی کارگر نیامد جوان گفت ای ملک

ایمان آور باین خدائی که این همه آثار قدرت از او دیدی ملک عناد ورزیده گفت نمیخواهم مگر قتل ترا جوان گفت اگر مراد تو قتل منست مردم را بر طلی جمع کن و مرا

بر درختی بیاویز و تیری از ترکش من بیرون کش و بگو بسم الله رب هذا الغلام و بیفکن تا بر من آید ملک چنین کرد و تیر بر صدر آن جوان آمده شربت شهادت

چشید حضار آن مجمع همه بیکبار گفتند آمنا برب هذا الغلام امرای ملک گفتند که آنچه از آن میترسیدی بر تو نازل گشت ملک را غضب زیاده شده بنمود

تا در سر راهها خندقها کندند و در آن آتش افروختند و حکم کرد که هر که ایمان آورده او را در آتش اندازند و هر که نگردیده واگذارند اعوان بنموده ملک

مرتکب این امر شدند و بر کنار آن خندقها نشسته هر کرا می آوردند از او استفسار میکردند اگر بخدای گرویده بودی او را میسوختند و اگر نه او را رها میکردند تا آنکه زنی مؤمنه را

با کودک سه ماهه بر لب خندق آوردند زن بسبب دوستی کودک از لب خندق میگریخت طفل بسخن در آمده مادر را گفت صبر کن بر این که تو بر حقی و بروایتی

دیگر گفت ای مادر داخل شو درین آتش و باکی مدار که آتش جهنم ازین سخت تر است زن چون این سخن بشنید بشعف تمام خود را در آتش انداخت آورده اند

که چون مادر با کودک بمیان آتش در آمد حق تعالی بادی بفرستاد تا بزیر خندقها در آمد و آن آتشها را از اخدود بیرون آورده پراکنده ساخت و یکشعله از آن در

پادشاه و تختش افتاد و برخی دیگر بر لشکریان واقع شد و همه را بسوخت و آن زن و کودک و باقی مؤمنان که مانده بودند بسلامت بشهر رفتند و بفراغت تمام بعبادت

ملک علام مشغول شدند و گویند طول آن اخدود چهل گز بود و عرض دوازده گز و عیاشی باسناد خود از ابو جعفر علیه السلام روایت کرده که امیر المؤمنین علیه السلام پیغام بسلم فرستاد

که نه چنین است که تو گفتی لیکن من ترا از آن خبر دهم بدانکه حق تعالی مردی حبشی را برسالت حبشه فرستاد و ایشان تکذیب او کردند و بعضی از اصحاب او را بکشتند و او را

با بعضی دیگر از اصحاب او که مانده بودند بگرفتند و بنائی بساختند و آنرا از آتش پر کردند و همه مردمان را نزد آن جمع کردند و بایشان گفتند که هر که بر دین ما و مأمور امر ماست

باید که بیکطرف رود و هر که بر دین این جماعت خود را در آتش اندازد پس اهل ایمان دست یکدیگر را گرفته خود را در آتش انداختند زنی مؤمنه با کودکی یکماهه

نزد آتش آمده خواست که خود را در آن آتش اندازد دلش بر کودک بسوخت و اراده بازگشتن کرد کودک گفت ای مادر مترس و مرا و خود را درین آتش انداز که

این مشقت در راه خدا اندکیست زن خود را با کودک در آتش انداخت و حق تعالی محرقان ایشان را هدف تیر لعنت کرده فرمود قتل اصحاب الاخدود یعنی ملعون

گشتند اصحاب گوهای آتش که آن النار ذات الوقود آتشی بود صاحب هیزمی که بآن افروخته می شد اذ هم علیها قعود در وقتی که ایشان بودند

بر کنار خندقهای آتش نشستگان برای انداختن اهل ایمان در آن وهم علی ما یفعلون و اعوان ملک بآنچه میکردند بالمؤمنین شهود بگرویدگان

گواهی دهندگان بودند یعنی نزدیک ملک بعضی برای بعضی گواهی میدادند که ایشان تقصیر نکردند در آنچه ملک امر بایشان کرده بود یا ملک و اصحاب او شاهد بودند

و عالم بآنچه مؤمنان میکردند و گفته اند که کفار دو فرقه بودند فرقه تعذیب اهل ایمان میکردند بسوختن و بعضی دیگر نزد ایشان حاضر بودند و بآن عمل شنیع راضی و شاکر

وما نقموا منهم و انکار نکردند اصحاب اخدود از مؤمنان چیزی را یا کراهت نداشتند از ایشان و عیب نکردند ایشان را بچیزی الا ان یؤمنوا مگر آنکه میگرویدند

بالله العزیز بخدای غلبه کننده که از عقاب او باید ترسید الحمید ستوده که برحمت و مغفرت او امیدوار باید بود خلاصه معنی آنست که هیچ کاری نکرده بودند
که مستوجب این باشند که انکار ایشان باید کرد و انتقام از ایشان باید کشید مگر آنکه ایمان آورده بودند بخدای غالب بر همه چیزها که مستحق جمیع حمد و ثناست
الذی له آنخدائی که مر او راست ثابت ملک السموات والارض پادشاهی آسمانها و زمینها والله علی کل شیء و خدای بر همه چیزها
از افعال و اقوال مؤمن و کافر و غیره شهید گواه است و عالم بآن و کسی که متصف باین صفات باشد مستحق آنست که باو ایمان آورند و او را پرستش
نمایند نه آنکه در حق او کافر گردند و طریق کفران پیش گیرند ان الذین فتنوا بدرستیکه آنانکه در فتنه انداختند المؤمنین والمؤمنات
مردان و زنان گرونده را یعنی ایشان را بآتش عذاب کردند ثم لم یتوبوا پس باز نگشتند بخدا و از کفر و طغیان توبه نکردند فلهم عذاب جهنم
پس مر ایشان راست عذاب دوزخ ولهم عذاب الحریق و مر ایشان راست عذاب آتش سوزان یعنی آتش جهنم که متسع باشد بهمه ایشان و زاید در عشر
احراق چنانکه آتش اخدود که متسع بود باهل ایمان مراد آنست که عذاب جهنم بجهت کفر ایشانست و عذاب حریق بجهت احراق ایشان اهل ایمان را و گویند
مراد از عذاب جهنم غیر احراقست از انواع دیگر مثل زقوم و غسلین و مقامع و در آخرت انواع عقابها و عذاب حریق بجهت ایشان معد و مهیاست حذیفه
فرموده که رسول صلعم گفت که در دوزخ سگان و شیران و سایر سباع و شمشیرها و ابرها هستند از آتش خدای تع فرشتگان را فرماید تا بآن ابرها شکنجه کنند و بآن
شمشیرها پاره پاره کنند کافر را و بخورد سباع دهند و هر عضوی را که بخورند عضوی بجای او آفریده شود و گویند مراد از عذاب حریق عذاب دنیوی ایشان بود
چنانچه در روایت آمده که چون مؤمنان را بآتش انداختند آتش ارتفاع یافت بمقدار چهل گز و بایشان احاطه کرده همه را بسوخت ان الذین امنوا
بدرستیکه آنانکه ایمان آوردند وعملوا الصالحات و کردند عملهای شایسته مراد مؤمنانند که ایشان را در اخدود انداختند لهم جنات تجری
مر ایشان راست بوستانهای پر اشجار و میوه که میرود من تحتها الانهار از زیر اشجار مساکن ایشان جویها ذلک الفوز الکبیر آنست رستگاری
بزرگی که دنیا و ما فیها در جنب آن در نهایت پستی است ان بطش ربک بدرستیکه گرفتن پروردگار تو ای محمد لشدید هر آینه سخت است یعنی مضاعف در عنف
چه بطش بمعنی اخذ بعنف است و این نسبت بجبابره و ظلمه کفار است و شبهه نیست در آنکه هر که بسبب کفر و عناد در سلسله عذاب و عقوبت عقاب گشتند هرگز
امید نجات از آن نخواهد بود انه هو یبدئ بدرستیکه اوست خدائی که آشکارا میکند بطش خود در ابر کفار در دنیا ویعید و اعاده میکند ایشان را در عقبی
برای حساب و جزا وهو الغفور و اوست کثیر الغفران مر آنانرا که از کفر توبه کنند یا بسیار آمرزنده ذنوب مؤمنانی که اهل طاعت باشند یا انابت کنند
الودود دوست آنکس را که مطیع او شود و بجهت طلب رضای او از معاصی اجتناب نماید مراد بمودت او سبحانه با بنده اعطای نعم جلیله و مرتبه رفیعه است
و قبول اعمال او و گویند مراد بمودت او القای محبت بنده است در قلوب عباد کقوله سیجعل لهم الرحمن ودا ذو العرش المجید خداوند عرش عظیم و با

خالق آن و یا مالک علو و رفعت بیغایت که بزرگوار است در ذات و صفات بر جمیع مکونات فعال لما یرید او بسیار کننده است هر چه را خواهد احداث میفرماید
و بعد از ذکر صفات کمال خود خبر میدهد از حال جمیع کفره علی الاجمال هل اتاک آیا آمد بتو استفهام برای تقریر است یعنی البته آمد بتو حدیث الجنود
سخن لشکرهای اهل کفر که بر انبیا بیرون آمدند و مکر عداوت و عناد با ایشان در میان نهادند و تکذیب ایشان نمودند و بسبب آن بعذاب دنیا و عقبا گرفتار شدند
فرعون وثمود بدل جنود است یعنی یقین شناختی حدیث فرعون و قوم او را و قبیله ثمود را که آن تکذیب ایشان بود و استیصال ایشان بسبب آن و غالب
شدن انبیا بجهت صبر بر ایذای ایشان پس تو نیز در صبر و شکیبائی اقتدا نما بایشان بل نه چنانست که کفار بگروند بخدا و رسول او و بروز قیامت تصدیق نمایند
الذین کفروا بلکه آنانکه کافر شدند از مشرکان مکه فی تکذیب در باور نداشتن آنند یعنی وقوع قیامت و حساب و جزا را باور نمیدارند والله من ورائهم
عشر و خدای تع از وراء ایشان محیط احاطه کننده است بایشان بعلم و قدرت پس از او فوت نتوانند شد و نتوانند گریخت این کلام مستعمل است برای
محافظت شیء از جمیع جوانب چنانکه امکان فوت آن نباشد یعنی جمیع مسالک و طرق او را فرو گرفته که هیچ محل گریختن از آن متصور نیست بل هو بلکه آنچه کفار
آنرا تکذیب آن کردند قرآن مجید قرآن شریف بزرگوار است وحید در نظم و اعجاز و جلیل القدر و گویند مجدیت آن باعتبار اینست که مشتمل است
بر معانی جلیله و دلایل بینه برای امتیاز حق از باطل و آن قرآن مجید نوشته شده است فی لوح محفوظ در لوحی که محفوظ است از تغییر و تبدیل و زیاده
و نقصان و یا محفوظ است از شیاطین از ابن عباس و مجاهد منقولست که لوح محفوظ یکدانه در سفید است طول آن از آسمان تا زمین و عرض آن از
مشرق تا مغرب و کنارهای آن از یاقوت سرخ است و برده مقابل لوح در کنار فرشته ایست که او را ماطریون گویند از انس روایتست که در جبهه اسرافیلست
و در تفسیر امام حسن عسکری ع مذکور است که لوح محفوظ دو طرف دارد یکطرف بر جانب یمین عرش است و طرف دیگر بر جانب یسار آن هرگاه حق تعالی اراده
وحی میکند میکائیل اعلام میکند و میکائیل آنرا بجبرئیل میرساند و جبرئیل بانبیا ارسال میکند مرویست که حق تع در هر شبانروزی سیصد و شصت بار در لوح
نظر میفرماید برای احیا و اماتت و اعزاز و اذلال و غیر آن و مرویست که در لوح هفت خط نوشته است دو سطر و نیم از برای احوال دنیا و چهار سطر و نیم
از برای احوال قیامت از نشر و بعث تا وقت رسیدن بهشتی ببهشت و دوزخی بدوزخ

سورة الطارق وهی سبع عشرة آیات

ابی بن کعب از پیغمبر صلعم روایت کرده که هر که این سوره را قرائت کند حق تع بعدد هر ستاره که در آسمانست او را ده حسنه نویسد و معلی بن خنیس از
ابو عبد الله ع نقل کرده که هر که قرائت او در فریضه سورة الطارق باشد او را در قیامت منزلتی نزد حضرت عزت جاه و منزلت باشد و از رفقای انبیا و
اصحاب ایشان باشد بدانکه حق تع ختم سوره البروج نمود بوعید افتتاح این سوره نیز بوعید کرده فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم
در کشاف آورده که شبی حضرت رسول صلعم با عم خود ابو طالب نشسته بودند ناگاه ستاره بدرخشید و شعله آتش عظیم از آن ظاهر شد ابو طالب بترسید و گفت این چیست

حضرت فرمود که این ستاره ایست که دیو را از آسمان میراند و نشانه ایست از قدرت الهی فی الحال جبرئیل نازل شده این سوره آورد که وَالسَّمَاءِ
سوگند باسمان که در غایت ارتفاع و عظمتست وَالطَّارِقِ و سوگند بستارهٔ ظاهر شونده در شب روزنده وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ و چه چیز دانا
کرد ترا تا بدانی که چیست طارق النَّجْمُ الثَّاقِبُ ستاره ایست درخشنده و فروزان چون شعلهٔ آتش که از غایت درخشندگی گویا سوراخ میکند تاریکی شب را
و در آن نفوذ میکند و یا ثقب افلاک میکند یا مراد اسم جنس است یعنی ثاقب رجم شیاطین میکند جواب قسم اینکه إِنْ كُلُّ نَفْسٍ نیست هیچ نفسی لَمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ
مگر آنکه بر او نگهبانیست و آن حق تعالی است لقوله و كَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا و یا فرشته که نگاه میدارد قول و عمل او را و احصای آن میکند از خیر و شر از حضرت پیغمبر صلعم
مرویست که صد و شصت فرشته بر هر بندهٔ مؤمن موکلند که آفات و بلیات و شر شیطان را از او دفع میکنند همچنانکه مگس از کاسهٔ عسل دفع کرده میشود و اگر یک لحظه بنده با نفس خود
باز گذاشته شود شیاطین او را بربایند و چون حق تعالی بیان فرمود که بر هر نفسی حافظی و شاهدیست در عقب آن امر میکند آدمی را بتامل در نشاهٔ اولی تا بآن عالم شود
بنشاهٔ آخرت و میگوید فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ پس باید که نظر کند آدمی یعنی هر که منکر بعث و نشور است باید که بنگرد در اصل ایجاد خود مِمَّ خُلِقَ که از چه چیز آفریده شده
خُلِقَ مِنْ مَاءٍ دَافِقٍ آفریده شده است از آبی ریزنده و جهنده در رحم یا آبی که صاحب آن ریزانندهٔ آنست در رحم يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ که بیرون می آید
آن آب از میان پشت مردان وَالتَّرَائِبِ و میان استخوانهای سینهٔ زنان که نزدیک بقلاده است یعنی محل کشیده شدن منی از اعضا این صلب و ترایب است
و نزد بعضی دیگر تکون منی در صلب و ترائبست و از آنجا نازل شده بدفق بیرون می آید إِنَّهُ بدرستیکه خدائی که آفرینندهٔ انسانست از نطفه عَلَىٰ رَجْعِهِ
بر باز گردانیدن او یعنی بر اعادهٔ او در روز بعث و نشور لَقَادِرٌ هر آینه تواناست مقاتل گفته یعنی قادر است بر باز گردانیدن آدمی از پیری بجوانی و از جوانی
بطفلی و از طفلی بنطفه و از نطفه بصلب و ترایب و قول اول اصح است پس خدای قادر است بر رجع آدمی يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ در روزی که آزموده شود نهانها
یعنی ظاهر کرده شود مخفیات ضمایر و عقاید و نیات تا طیب آن از خبیث متمیز گردد یا فرایض اعمال را اظهار کنند چون روزه و غسل جنابت و صوم که مکلف بعمل آن
قایل بوده و نکرده باشد و این قول ابی درداست و معاذ جبل و نیز روایت کرده اند از پیغمبر صلعم که حق تعالی اعمال بندگان را در قیامت ظاهر گرداند تا بدانند که بکدام عمل مثاب میشوند
و موجب زیادتی سرور ایشان گردد و بکدام معاقب خواهند شد تا سبب زیادتی غم و غصهٔ ایشان گردد فَمَا لَهُ پس نباشد مر انسان را که منکر بعث و نشور است
و فاعل معاصی و شرور مِنْ قُوَّةٍ هیچ توانائی در نفس او تا عذاب را از خود باز دارد وَلَا نَاصِرٍ و نه یاری که بمددکاری او عقاب را از خود دفع نماید و بعد از آن
برای تاکید قسم دیگر یاد میکند که وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ سوگند باسمان که خداوند باز گردیدنست یعنی باز گردنده است در هر دوره که از آن حرکت کرده
و نزد بعضی مراد رجوع خمسهٔ متحیره است و اکثر برآنند که ذات الرجع مطر است و تسمیهٔ آن برجع جهت آنست که هر سال در وقت خود رجوع میکند و عود مینماید
و متکرر میشود وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ و سوگند بزمین که خداوند شکافتن است یعنی شکافته میشود تا از آن نباتات بیرون می آید و چشمها روان میگردد

جواب

جواب قسم اینکه إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ بدرستیکه قرآن هر آینه سخنی است جدا کننده میان حق و باطل یا قولیست بعضی قولیست مقطوع به که هیچ شبهه در آن نیست
و قول اول از صادق ع منقولست وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ و نیست آن بازی و باطل و سخریه و افسانه پس حق وی آنست که در سینهها مهیب باشد و در دلها عظیم و معزز
و قاری و سامع آن را احترام و افع دارند و از قصد هزل و تفکر مزاح و اعتقاد نمایند که جبار سموات با ایشان مخاطبه میکند و وعد و وعید و امر و نهی آن را از خدا میشنوند
و چون بآیهٔ وعد رسد تضرع کند و امید وار باشد که از اهل آن باشد و چون بآیهٔ وعید خواند پناه گیرد بخدا که از اهل آن نباشد بعد از آن از حال مشرکان که خبر میدهد که
إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا بدرستیکه معاندان قریش کید و مکر میکنند مکر کردنی در ابطال امر خدا و اطفای نور حق و گویند این اخباریست که قبل از وقوع آن حق تعالی
خبر داده که کفار مکه مکر خواهند کرد با پیغمبر وَأَكِيدُ كَيْدًا و جزا میدهم من ایشان را باستدراج جزا دادنی مناسب آن مکر و انتقام کشیدن از ایشان از جائی که هیچ گمان
نداشته باشند و تدبیر نمودن با آنچه نقیض تدبیر ایشان باشد فَمَهِّلِ الْكَافِرِينَ پس مهلت ده کافران را و تعجیل مکن در نفرین کردن بر مشرکان و در استعجال اهمال
در طلب هلاک ایشان و مشغول مشو بانتقام کشیدن از ایشان بلکه راضی شو بتدبیر خدا در بارهٔ ایشان أَمْهِلْهُمْ رُوَيْدًا فرو گذار ایشان را فرو گذاشتن اندک
یعنی بزودی هلاک ایشان مخواه ابو حاتم از پدر انس روایت کرده که رسول صلعم را دیدم در مشربهٔ بنی ثقیف بر کمانی تکیه زده بود و این سوره میخواند من یاد گرفتم و
بجاهلیت از ثقیف بگذشتم قومی از قریش در میان ایشان بودند مرا گفتند از محمد چه شنیدی من این سوره را برخواندم ثقفیان گفتند چنان مینماید که این مرد
صادق القول است و آنچه میگوید از نزد خداست زیرا که این کلام فوق کلام بشر است و هیچکس مثل این قدرت ندارد و قریشیان از روی عناد و استکبار گفتند
ما صاحب خود را بازشمای شناسیم اگر میدانستیم که حق است متابعتش میکردیم فلعنة من اتبع الهوی والسلام من اتبع الهدی سورة الاعلی مکیة و هی تسع عشرة آیة
ابی بن کعب از پیغمبر صلعم روایت کرده که هر که این سوره را بخواند حق تعالی بعدد هر حرفی که بر ابراهیم و موسی و محمد نازل فرموده حسنه در نامهٔ اعمال او بنویسد
و از امیر المؤمنین ع منقولست که پیغمبر صلعم این سوره را دوست داشتی و گفتی اول کسی که سبحان ربی الاعلی گفت میکائیل بود که چون عرش خدا را با عظمت
طول و عرض بدید بسجده افتاد و این تسبیح را در آن سجده گفت از ابن عباس روایتست که رسول صلعم چون این سوره خواندی فرمودی که سبحان ربی الاعلی و آنحضرت
از جبرئیل پرسید که ثواب گویندهٔ این تسبیح در نماز و غیر آن چه باشد گفت ثواب آن در ترازوی حسنات گرانتر از عرش و کرسی و کوههای دنیا باشد چون بنده آن را گوید
حق تعالی فرماید که بندهٔ من راست میگوید انا الاعلی فوق کل شیء گواه باشید ای ملائکه که من او را آمرزیدم و چون بمیرد میکائیل زایر وی باشد و روز قیامت وی را
بر پر خویش گیرد و او را نزد خدای تعالی برده شافع وی باشد و ابو بصیر از ابو عبد الله ع روایت کرده که هر که این سوره در هر فریضه یا نافله بخواند در قیامت باو ندا رسد
که داخل شو بهر دری از درهای بهشت که خواهی و عیاشی باسناد خود از ابی حمیصه روایت کند که در پس امیر المؤمنین ع نماز گذاردم آنحضرت بغیر از این سوره هیچ سورهٔ
دیگر قرائت نفرمود و فرمود که اگر میدانستید ثواب این سوره را هر روز بیست نوبت میخواندید هر که این سوره را قرائت کند گویا قرائت صحف ابراهیم و صحف موسی ع کرده

نصف الجزو

بدانکه چون حق تعالی ختم سوره مذکوره نمود بذکر وعید و تهدید کفار افتتاح این سوره کرد بذکر صفات علیه و قدرت خود بر ایجاد اراده نماید و فرمود که
بسم الله الرحمن الرحیم سبح اسم ربک الاعلی تنزیه کن اسم پروردگار خود را که
برتر است آن نام و منزه از هر معنی که صحیح و روا نیست اطلاق آن بران بلکه اسمای [illegible] استعمال کن در معانی که لایق او باشد مثل آنکه تعبیر کنی اعلی را بعلوی که معنی قهر
و اقتدار است نه بمعنی علو در مکان و ذکر او کن بر وجه خشوع و تعظیم و اعتقاد نه بطریق استهزا و یا اعلی صفت رب باشد یعنی خداوندی که برتر است از روی اقتدار و قدرت
و قهر که هیچ چیز از او سبحانه اقدر نیست بلکه همه در تحت قهر و قدرت اویند یا برتر است از مشابهت با عراض و اجسام و جواهر الذی خلق آن خدائی که بیافرید همه چیز را
فسوی پس تسویه فرمود خلق آنرا یعنی راست گردانید اعضا و اجزای آنرا بر قانون حکمت و مصلحت و آن دالست بر آنکه خالق آن علیم و حکیم و مدبر است والذی قدر
و آن خدائی که تقدیر کرد اجناس اشیا و انواع و اشخاص و مقادیر و صفات و افعال و آجال و ارزاق آنرا یا مقدر ساخت از برای هر حیوانی آنچه صلاح او در آنست فهدی
پس راه نمود و او را شناسا گردانید بوجه انتفاع وی بطریق الهامات و دلالات چنانکه طفل را به پستان راه نمود و چهارپا یا نر را بر [illegible] و ذکور را الهام نمود که چگونه با جفت خود
خلوت کند تا از وی فرزند بیافرینند یا تقدیر کرد ولد را در شکم مادر نه ماهه یا کمتر یا بیشتر و هدایت نمود او را به بیرون آمدن از شکم در وقتی که تمام الخلقه شده بود و یا راه
خیر و شر را تا بخیر مرتکب شود و از شر مجتنب گردد و یا تقدیر منافع فرمود در اشیا و انسان را هدایت کرد باستخراج منافع از آن پس بعضی را از آن غذای خود گردانید و
برخی را لباس و بعضی را ما یحتاج و برخی را آلات و ادوات و یا هدایت کرد آدمی را بالطاف و توفیق و اقدار و تمکین و نصب ادله و اوضح آنست که آیه علی العموم باشد یعنی
برای هر حیوانی آنچه نفع ایشان در آن باشد تقدیر نمود و آنها را بران معرفت داد و طریق انتفاع آنرا بایشان الهام فرمود چنانکه در اخبار آمده که افعی چون بهزار رسید
کور میشود و حق تعالی او را الهام میفرماید که چون چشم خود را برگ رازیانه تازه مالد نور باصره اش عود میکند پس اگر در بیابان خشکی باشد که میان او و سبزه چند روز
راه باشد طی این مسافت میکند تا خود را به بعضی بساتین و سبزه زارها میرساند و در میان اشجار و نباتات تا [illegible] و شجره رازیانه پی میبرد و چشم خود را بآن میمالد و روشن میشود
و هدایت او سبحانه بانسان از حوایج و مصالح دینیه و دنیویه و الهامات او ببهایم و طیور و هوام بر وجهیست که از عد و حصا متجاوز است چنانکه وصف هیچ واصفی
احاطه آن نتواند کرد فسبحان ربی الاعلی و بحمده والذی اخرج المرعی و آن خدائی که بیرون آورد از زمین گیاه چراگاه را یعنی برویانید چیزی که چهارپایان بچرند
فجعله غثاء پس گردانید آن گیاه را بعد از سبزی خشک و خورد و مرده و ریزه احوی سیاه و تیره و در هر دو حال قوت بهایم است محققان از مضمون این آیه
فهم کرده اند که چراگاه متمتعات دنیا اگرچه اول سبز و تازه و سیراب و خرم می نماید اما در اندک وقتی بسبب هبوب ریاح خزان حوادث تیره و پژمرده خواهد شد مرویست که
چون جبرئیل آیتی یا سوره از قرآن نازل گشتی پیش از آنکه جبرئیل آنرا تمام کند حضرت شروع در قرائت آن نمودی بسبب آنکه مبادا فراموش کند حق تعالی این آیه فرستاد که
سنقرئک زود باشد که بر تو خوانیم قرآنرا یعنی جبرئیل امام ما بر تو خواند ما ترا قاری گردانیم بالهام دل فلا تنسی [illegible] پس تو فراموش نکنی بجهت قوت حفظ

که تو از آن را نیاموخته ایم الا ما شاء الله مگر آنچه خواهد خدا فراموشی آنرا بر تو و آن گاهی باشد که تلاوت آن منسوخ و حق تعالی آنرا از صفحه خاطر تو محو نماید کقوله تعالی
او ننسها نأت بخیر منها در خبر است که چون قرآن بر آنحضرت منزل گشت جبرئیل بفرموده ملک جلیل هر سال یکبار قرآن را تمام بر آنحضرت خواندی برای تذکره آن
در رفع مظنه نسیان انه یعلم الجهر بدرستیکه او دست که می داند آشکارا را از افعال و اقوال شما را وما یخفی و آنچه نهانست در نفس از آنچه داعی تست بجهر
که آن خوف نسیانست پس اندیشه بخود راه مده که من حافظ توام از نسیان آنچه صلاح در ابقای آنست در خاطر تو و منسی آنچه مصلحت در نسیان آنست ونیسرک
و آسان گردانیم و توفیق دهیم ترا للیسری برای سلوک طریقه که آسانتر و سهلتر است و آن حفظ وحی است یا شریعت که آسانتر است از روی اخذ و تعلیم
فذکر پس پند ده بقرآن مردمانرا ان نفعت الذکری اگر سود کند پند پند دادن این اشعار است بآنکه پند دادن در صورتی واجبست که نفع آن متوقع باشد
و از اینجهت مامور شد آنحضرت باعراض کردن از کسی که از پند گرفتن روی بگرداند کقوله تعالی اعرض عنهم و اعرض عمن تولی عن ذکرنا سیذکر من یخشی عشر
زود باشد که پند پذیرد کسی که بترسد از خدای چه او تفکر خواهد کرد در موعظه و از بدی عاقبت اندیشه خواهد نمود پس بحقیت آن عالم شده بآن پند خواهد گرفت
ویتجنبها الاشقی و پهلو تهی کند از موعظه بدبخت ترین یعنی کافری که شقی تر از فاسق است یا از گروه بجهت توغل او در کفر و گفته اند که این آیه در
حق ولید مغیره و عتبه ربیعه نازل گشته و بر هر تقدیر الذی یصلی النار الکبری آنکس اشقی در آید باتش بزرگ یعنی آتش درکه بزرگ جهنم که آن از درکات دیگر
تیزتر و سوزنده تر است و در حدیث آمده که این آتش شما در دنیا جزئیست از هفتاد جزء از آتش دوزخ و گفته اند که نار کبری در طبقه سفلی است که جای آل فرعون و
منافقان و منکران مایده عیسی و نار صغری در طبقه علیا که جای گناهکاران امت حضرت سید انبیا است و نزد بعضی نار کبری مطلق آتش آخرتست و نار صغری آتش دنیا
ثم لا یموت فیها پس آن بدبخت ترین مردمان نمیرد در آن نار کبری تا آسایش یابد ولا یحیی و نه زنده باشد یعنی زندگی که از آن راحت بیند بلکه آن حیات
وبال او باشد و پیوسته تمنای زوال آن کند چه آن حیات مستلزم فنون عقاب و الوان عذاب باشد قد افلح من تزکی بتحقیق رستگاری یافت آنکه پاک شد از کفر و معصیت
یا اکثار نمود در تقوی وذکر اسم ربه و یاد کرد نام پروردگار خود را بدل و زبان فصلی پس نماز گذارد یا رستگار گشت کسی که طهارت کرد و تکبیر احرام گفت پس خمس
بآن تکبیر نماز پنجگانه را گذارد جابر بن عبدالله انصاری فرمود که تفسیر این آیه از رسول پرسیدم فرمود معنی آنست که رستگار شد هر که باطن خود را از خبث [illegible] گویا
و بشهادتین اقرار نمود پس بر پنج نماز یومیه محافظت نمود و از امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که تزکی تصدق است بصدقه فطر کقوله تعالی قد افلح من تزکی
یعنی عطا کرد زکوة فطر را پس متوجه مصلی شده نماز عید را گذارد و از عمرو بن العالیه و ابن سیرین نیز مرویست که مراد بتزکی زکوة فطر است و بذکر تکبیر عید و بصلوة
نماز عید بعد از آن خطاب میکند باهل شقاوت که بدنیا مشغول شده کار آخرت نمی سازند که ای اشقیا [illegible] آخرت نمیشوید بل تؤثرون الحیوة الدنیا بلکه می گزینید
زندگانی دنیا را و بآن جهت عملی نمیکنید که موجب سعادت و فوز و فلاح شما باشد در آخرت ابن مسعود فرموده که دنیا را بار [illegible] آن از مطاعم و مشارب و مناکح و سایر

بنظر ما آراسته گردانیدند و آخرت را از ما غایب کردند اقتصار بر وصف آن نمودند و بجهت این ما دنیا را بر آخرت اختیار کردیم و نقد را بر نسیه
گزیدیم و بجهت غرور جهالت و غفلت تفکر نکردیم در اینکه نسیه باقی بهتر از نقد فانیست وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ و سرای آخرت بهتر و پاینده تر است
چه نعیم آن خالص از کدورات و مقصود بالذات است إِنَّ هَٰذَا بدرستیکه این سخن یعنی مضمون قد افلح تا آخر یا آنچه در این سوره است لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ هر آینه در
صحیفهای پیشین است یعنی کتب نخستین که قبل از قرآن نازل شده که آن صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ صحیفهای ابراهیم خلیل است و صحف موسی که الواح توریة است
مراد آنست که چنانچه امر مذکور در قرآن ممدوحست در صحف پیشین نیز ممدوحست ابوذر غفاری رحمة الله علیه روایت کرده که پیغمبر صلعم را گفتم یا رسول الله
انبیا چندند فرمود صد و بیست و چهار هزار گفتم انبیای مرسل چند بودند فرمود سیصد و سیزده و باقی غیر مرسل گفتم آدم پیغمبر بود گفت نعم حق با او تکلم نمود و
بدست قدرت خود او را ایجاد فرمود ای اباذر چهار پیغمبر از عرب اند هود و صالح و شعیب و پیغمبر تو گفتم یا رسول الله حق تعالی چند کتاب انزال نموده فرمود صد و چهار
کتاب از آنجمله ده صحف بر آدم نازل شد و بر شیث پنجاه و بر اخنوخ که ادریس است سی و اول کسی که خط نوشت او بود و بر ابراهیم ده و بر موسی توریة و بر عیسی انجیل
و بر داود زبور و بر من فرقان سورة الغاشية وهي ست وعشرون آيات ابی بن کعب از پیغمبر صلعم روایت کرده که هر که این سوره بخواند حق تعالی حساب او را
آسان گرداند و ابو بصیر از ابو عبد الله ع نقل کرده که هر که این سوره را در فرایض و نوافل مداومت کند حق تعالی او را غریق رحمت خود گرداند در دنیا و او را ایمن گرداند از عذاب دوزخ در آخرت
بدانکه چون حق تعالی ختم سورة الاعلی نمود در ترغیب عباد بثواب روز معاد افتتاح این سوره نیز در بیان احوال آخرت کرده فرمود که بسم الله الرحمن الرحيم
هَلْ أَتَاكَ آیا آمد بتو ای محمد حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ خبر داهیه و بلیه که پوشنده است مراد قیامت است که اهاویل و شداید آن احاطه خلایق نماید و هیبت آن
بهمه کس فرا رسد یا آتش دوزخ که بر همه دوزخیان فرود آید وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ رویهای کفار در آن روز ترسناک بود و ذلیل مراد اصحاب آنهااند و ذکر وجوه
جهت آنست که اثر مذلت در وجه پیدا میشود یعنی اهل کفر خوار و ذلیل و بیمناک باشند عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ عمل کننده در آن عمل یعنی دوزخیان در عملی مشغول باشند که
رنج و تعب بسیار بایشان رسد مثل کشیدن سلسلهای آتشین که بر دستها و گردنهای ایشان نهاده باشند و خوض نمودن در آتش و صعود و هبوط بر عقبات دوزخ و غیر آن
از انواع عذاب و یا در دنیا رنج و تعب کشیده اند در عملی که نفع بایشان نرسد در عقبا بلکه در مهلکه و تعب بسیار اندازد ایشان را و یا رنج کشیده باشند در دنیا در چیزی که
خلاف امر الهی باشد و آنها رهبانان و اصحاب صومعها و اهل بدع و رایهای باطله اند و این قول ماثور است از سعید بن جبیر و زید بن اسلم و ابی الضحی و ابن عباس رض
و از حضرت ابو عبد الله علیه السلام مرویست که هر که نصب عداوت ما کرده و ناصبیت را شعار خود ساخته اگرچه در عبادت جهد و جهد تمام کند و مرتکب جمیع اقسام
طاعات شود که از اهل این آیه است و در تفسیر امام حسن عسکری ع مذکور است که ایشان جمعی اند که مخالفت کرده اند دین خدا را با آنکه روزه داشته و نماز گذارده اند
و کسانی که نصب عداوت امیر المؤمنین ع کرده اند پس حق تعالی افعال و اعمال ایشان را قبول نخواهد کرد تَصْلَىٰ نَارًا حَامِيَةً در آورده شوند میان آتش بنهایت رسیده و

و حمزه بصیغه معلوم خوانده یعنی در آیند در آتشی که زبانه زند بر دشمنان خدا و ایشان همه ملازم آن باشند و هرگز خلاصی ندیده باشند از آن تُسْقَىٰ آشامانیده شوند یعنی بعد از آنکه
تشنگی ایشان بنهایت رسیده باشد بیاشامانند ایشان را مِنْ عَيْنٍ آنِيَةٍ از آب چشمه بغایت گرمی رسیده قتاده گفته که از آن روز که آتش آفریده شده آن را میجوشانند خمس
و بعد از بیان شراب ذکر طعام ایشان میکند که لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ نیست مر دوزخیان را خوردنی إِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ مگر از ضریع که آن نوعی گیاه پر خار است که آن را کف بیاید و چون
تر باشد آن را شبرق گویند و گیاه چهار پایان باشد و چون خشک گردد سم قاتل شود آن را بخورد دوزخیان دهند و ابن عباس از پیغمبر صلعم روایت کرده که چیزیست در میان
آتش دوزخ بمثابه خار است تلخ تر از صبر و گنده تر از مردار و حرارت آن از آتش جهنم بیشتر است و حق تعالی آن را ضریع نام نهاده جهت آنکه اکل آن معاف دارد خورنده را
از اکل و ابو درداء و حسن گفته اند که روز قیامت دوزخیان اهل دوزخ را خارشت گردانند مانند کردار ایشان و علت گرسنگی بر ایشان مسلط گردانند تا چنان شوند که از غایت
جوع عذاب آتش بر ایشان سهل نماید پس ایشان بیطاقت شده بفریاد آیند و طعام طلبند بعد از چند سال ایشان را ضریع دهند که هزار سال در گلوی ایشان بماند و فرو نرود
و بر نیاید و طعاماً ذا غصة پس بخاطر ایشان رسد که در دنیا چون طعام در گلوی ایشان میگرفت آب میآشامیدند بجهت آن آب طلبند تا آن طعام را بگلوی ایشان فرو برد
بعد از هزار سال ایشان را از چشمه آنیه آب دهند چون نزدیک دهن آرند که بیاشامند روی ایشان همه سوخته پوست باز گذارد چنانچه حق تعالی یشوی الوجوه بئس الشراب
و چون بیاشامند حشا و امعاء ایشان پاره پاره گردد چنانچه فرموده و سقوا ماء حميما فقطع امعاءهم آورده اند که چون ابو جهل و اتباع او این آیه را شنیدند گفتند محمد ما را از
چیزی میترساند که چون اشتران ما آن را میخورند سیر میگردند و فربه میشوند و قوت پیدا میکنند ما نیز اگر آن را بخوریم سیر و فربه میشویم و این را بر وجه تکذیب و تعنت میگفتند
چه ضریع را اشتر بلکه هیچ دابه نمیخورد پس این آیه آمد که لَا يُسْمِنُ و فربه نمیکند ضریع دوزخ کسی را وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ و دفع نمیکند هیچ گرسنگی را یعنی مقصود از طعام یکی
از این دو امر است و هیچکدام از آنجا دست بهم نخواهد داد و بعد از آن شروع در ذکر وصف بهشتیان میکند که وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ رویهای بهشتیان در آن روز
تازه باشد و اثر نعمت بر او پیدا و صاحب بهجت و سرور و یا ارباب وجوه متنعم و مرفه باشند در انواع لذات لِسَعْيِهَا رَاضِيَةٌ مر عمل خود را پسند کننده یعنی عملی که کرده باشند عشر
بآن راضی باشند در آنوقت که بجزا و ثواب آن رسند و انواع کرامت به بینند فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ در بهشت رفیع مقدار بلند قدر باشند و مرتفعة القصور والدرجات جنت چه علو
بر دو وجه است علو الشرف والجلالة و علو المکان والمنزلة لَا تَسْمَعُ نشنوند خداوندان آن وجوه یا نشنوی تو ای مخاطب فِيهَا لَاغِيَةً در آن بهشت عالیه لغو و بیهوده
یا کلمه یا نفسی که خداوندان آن لغو باشند یعنی کلام بهشتیان همه ذکر و حکم باشد فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ در آن جنت چشمه روان باشد در غایت عظمت و کثرت که هرگز منقطع
نگردد بعضی از آن می و بعضی انگبین و بعضی شیر و بعضی آب باشد و انهار بر روی زمین بهشت گذرد بر وفق مراد بهشتیان نه در اخدود و انهار فِيهَا سُرُرٌ
در آنجا تختها باشد مَرْفُوعَةٌ رفیع القدر یا بلند برداشته که تا چون مؤمن بر بالای آن برآید جمیع نعیم دایمی که حق تعالی باو کرامت فرموده باشد بنظر او در آید و اصل این تختها
از زر بود مکلل بزبرجد و در و یاقوت و در معالم آورده که مرتفع باشد در هوا چون صاحبش خواهد که روی نشیند بزمین آید و چون بر آن قرار گیرد باز در ترفع گشته

بموضع خود باز رود و اکواب و در جنت کوزهای بی دسته و لوله باشد موضوعة نهاده شده پیش بهشتیان و مهیا و آماده نزد ایشان تا احتیاج
داشته باشند بطلبیدن یا نهاده بر کنارهای عیون معد و مهیا برای شرب و نمارق مصفوفة و بالشهای نهاده بر همدیگر یعنی متصل بجنب یکدیگر
تا هر کدام که خواهند نشینند و زرابی مبثوثة و فرشهای فاخر زمین گسترده باشد در هر جا که اراده بهشتی باشد یا در مجلس متفرق عاصم بن حمزه از امیر المؤمنین ع
روایت کرده که آن حضرت ذکر اهل جنت میکرد در اثنا فرمود که بهشتیان بیایند و در بهشت داخل شوند اصل خانهای ایشان از لؤلؤ باشد در آنجا
سریر مرفوعه و اکواب موضوعه و نمارق مصفوفه و زرابی مبثوثه باشد و اگر نه آن بودی که حق تعالی آنها را برای تلذذ و تمتع ایشان خلق کرده نورهای دیده ایشان
از شعشعه و لمعان تزیین آن پراکنده شدی و بی نور ماندی پس دست در گردن زوجات خود کنند و بر بالای تختهای بلند بنشینند و در بعضی تفاسیر آورده که چون کفار شنیدند ابرار
شنیدند که در بهشت سریرها باشد در غایت بلندی و درازی که مقدار پانصد ساله راه باشد یا کمتر و بیشتر از آن تعجب کردند و گفتند این چه خود دانستیم اگر واقعیست
پس بالا و جانب امثال ایشان را کاری عظیم افتاده چه مدت متمادی باید که بر بالای آن تختها بر آیند پس زمانی طویل باید که از آن فرود آیند آیه آمد که افلا ینظرون
آیا نمی نگرند ایشان الی الابل بسوی شتر که بقدرت ما کیف خلقت چگونه آفریده شده است یعنی با آن بلندی و بزرگی مسخر کودکی میشود تا بر او بر می آید
و فرود می آید پس چرا از تخت بهشت متعجب میشوند که در فرمان بهشتی باشد و در بعضی تفاسیر آمده که موشی مهار شتری گرفته میبرد چون بسوراخ رفت
شتر بر سوراخ بایستاد و چون در سوراخ رفت مهار را بکشید شتر بجنبید و چون بیشتر بکشید سر فرود آورده سر خود را بر در سوراخ موش نهاد پس مردمان در قصه
شدند و گفتند سبحان الله جانوری با این عظمت مسخر جانوری با این ضعیفی شده و در تبیان آورده که مخاطب عرب بود چو اکثر ایشان اهل بر بودند که مال ایشان شتر است
و بهر طرف که می نگرند جز آسمان و زمین و کوه نمی بینند لاجرم بعد از ذکر شتر میفرماید و الی السماء و یا نمی نگرند باسمان که بحکمت بالغه ما کیف رفعت
چگونه بلند برداشته شده است بی عمودی و ستونی و الی الجبال و نظر نمیکنند بکوهها که بقدرت عالیه کیف نصبت چگونه بر افراشته شده است بر زمین عشر ٢
و الی الارض کیف سطحت و نمی نگرند بزمین که چگونه پهن شده است تا جای آرام مخلوقات باشد خلاصه سخن آنست که نظر کنید در انواع مخلوقات بسایط
و مرکبات تا متیقن شوید بر کمال قدرت کامل قادر و انکار اقتدار او ننمائید بر بعث و نشور و لهذا در عقب آن میفرماید فذکر پس پند گوی ای محمد ایشان را
و اگر از روی عناد نظر در دلایل مذکوره نکنند تا راه برند بقدرت ما در بعث الحاح منمای زیرا که بر تو همین تذکیر است انما انت مذکر جز این نیست
که تو پند دهنده لست علیهم بمصیطر نیستی بر ایشان متسلط تا اجبار کنی بر ایشان بایمان الا من تولی لیکن هر که روی بگرداند از تذکر
و کفر و نکرد و حق را بپوشد فیعذبه الله پس عذاب کند خدا او را العذاب الاکبر عذابی بزرگتر یعنی عذاب آخرت که اعظم از عذاب
دنیاست مثل قحط و اسر و غیر آن ان الینا ایابهم بدرستی که بسوی حکم ماست بازگشت ایشان ثم ان علینا حسابهم پس بتحقیق که بر ماست
شما

شمار اعمال ایشان در محشر این آیه جامع وعد پیغمبر است و وعید کفار و خلاصه معنی آنست که ای محمد اندوه و ملال بر خاطر عاطر خود راه مده که کفار اگر چه با تو
عداوت میکنند و ایذا و آزار بتو میرسانند بدرستیکه بازگشت همه ایشان بحکم ماست و مجازات ایشان بر ما و عنقریب از دغدغه ایشان فارغ شوی
و زود مشاهده عذاب ایشان خوشحالی و شادمان گردی

سورة الفجر مکی و هی ثلثون آیت

ابی بن کعب از پیغمبر صلعم روایت کرده
هر که این سوره را در لیالی عشر ذی حجه بخواند آمرزیده شود و اگر در روزهای آن بمیرد در جبات بهشت رود و هر که در سایر ایام بخواند از برای او نوری گردد در قیامت
و داود بن فرقد از ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده که سوره الفجر بخوانید در فرایض و نوافل که این سوره حسین بن علی است علیهما السلام هر که قرائت آن کند در روز قیامت
حشر او با آنحضرت باشد و در درجه او در بهشت باشد بدانکه چون حق تعالی ختم سوره مذکوره نمود بانکه مرجع خلق باو و حساب ایشان بر او افتتاح این سوره
بتاکید این معنی که آن قسم است و فرمود که

بسم الله الرحمن الرحیم

والفجر سوگند باول صبح اول که مانند عمود از افق ظاهر میشود و در دست می آید و این پیش از صبح دوم است باندک زمانی و آن وقت مناجات و محل
دعا و دو نیست یا بسپیده صبح دوم که هنگام نماز و زمان اجتماع بندگانست برای آن یا بنماز صبح که فرشتگان در آن شاهدند که ان قرآن الفجر کان مشهودا و نزد
ابن عباس مراد از آن روز است و گویند مراد روز اولست که سال از آن منفجر میشود و یا اول ذی حجه که ابتدای لیالی عشر است یا بامداد صبح جمعه که حج مسکینانست
یا صبح روز عرفه که وقت نیاز و دعا در آنست یا سپیده صبحدم روز عید یا اول روز قیامت یا انفجار خلقان از قبور و در تبیان آورده که اشارتست بانفجار
آب از اصابع مبارک حضرت رسول صلعم و آن در وقتی بود که آنحضرت در سفری بود و لشکر اسلام که دوازده هزار مرد بودند از تشنگی بوی استغاثه نمودند و گفتند یا رسول الله
تن و جان ما فدای خدا و رسول باد اگر ما هلاک شویم کافران خرم گردند حضرت قدحی طلبید و چهار انگشت مبارک خود را در آن نهاد چهار علم چهار چشمه آب
از انگشتان ماه سیمای او روان شد و مانند جوشیدن چشمه آب از آن میجوشید و همه لشکر سیراب شدند و چهارپایان و سایر ظروف خود را پر ساختند و یا مراد انفجار عیون است
یا انفجار آب از حجر موسی یا انفجار مطر از سحاب یا انفجار معرفت از سر عارف یا صبح عرفان که روشنتر از آفتاب چه نور آفتاب بحجاب ممنوع شود و نور معرفت بهیچ حجاب
ممنوع نگردد یا انفجار اشک از دیده عاصیان و لیال عشر و سوگند بده شب یعنی دهه ذی الحجه که عرفه در آنست یا دهه شعبان که شب برات در آنست
یا ده شب موسی که متمم سی شب بود که اتممناها بعشر و یا دهه محرم که روز عاشورا در آنست یا دهه آخر رمضان که شب قدر در اوست و اصح و اشهر آنست که مراد عشر
ذی حجه است از انس بن مالک که حق تعالی سوگند باین ده روز خورد جهت آنکه ایامی دوستتر از دهه ذی الحجه ندارد هر روزه از آن ثواب یکساله روزه دارد و قیام
هر شبی مانند قیام شب قدر است و در حدیث نبوی آمده که هر که درین دهه روزه دارد چنان باشد که هزار بنده آزاد کرده و ده هزار اسپ تومان کرده و دو هزار اسب
بغازیان داده تا در راه خدا غزا کنند و ده ساله روزه برای او بنویسند کمثل کسیکه پیش از آن و یک سال بعد از آن و هر که درین دهه صدقه دهد چنان باشد که آن را به پیغمبران تصدق نموده

وهر که دران بعیادت بیماری رود چنان باشد که رسول خدا را ضیافت نموده والشفع والوتر و سوکند بجفت وطاق مراد جمیع اشیا اند که از زوج و فرد
خالی نیستند یا شفع لیالی مذکوره است و وتر روزهای آن و یا روز نحر که عاشر ایام عشره است و عرفه که تاسع آنست و از ابو جعفر و ابو عبد الله علیهما السلام روایتست
که شفع روز ترویه است و وتر روز عرفه و کویند که وتر آدمست و شفع جفت او حوا و یا شفع جمیع ایام ولیالیست و وتر روزی که بعد از آن شب نباشد
یعنی روز قیامت و یا شفع تضاد اوصاف مخلوقاتست چون عز و ذل و قدرت و عجز و علم و جهل و قوت و ضعف و حیوة و موت و وتر انفراد صفات
الهی چون عز بی ذل و قدرت بی عجز و علم بی جهل و قوت بی ضعف و حیوة بی موت یا شفع جمیع مخلوقاتند که و من کل شیء خلقنا زوجین و وتر خالق ایشان
که قل هو الله احد و باقی اقوال درین باب حواله بمنهج الصادقین است واللیل اذا یسر و سوکند بشب آنکاه که بکذرد و منقضی شود که واللیل اذ ادبر
و قتاده و جابی کفته اند که یسر بمعنی جاء و اقبل است یعنی سوکند بشب چون بیاید و روی آورد در عقب روز و نزد مجاهد و عکرمه و کلبی مراد لیله مزدلفه است
که اجتماع مردمان در آنست بجهت طاعت رحمن و صبح آن از عرفه بمزدلفه آمدن و نماز کذاردن و از آنجا بمنی رفتن و نزد جمعی شب قدر است و اصح آنست که
مراد جمیع لیالیست آنکاه بجهت تعظیم اقسام مذکوره میفرماید که هل فی ذلک آیا هست درانچه قسم یاد کردیم قسم مقسم به پسندیده لذی حجر
مر خداوند عقل را استفهام برای تقریر و تحقیق است یعنی بتحقیق که این اقسام مذکوره بجهت عظم آن کافیست مر خداوندان عقول را که تعقل کنند دران و
مقسم علیه محذوفست تقدیر آنکه لیعذبن سوکند باین امور مذکوره که عذاب کرده شوند کافران و دال بر حذف جواب قسم است که الم تر خطابست بحضرت
و مراد تهدید کفار قریش است یعنی آیا ندیدی و ندانستی ای محمد مراد تو دیدیست یعنی البته معلوم تو شده که کیف فعل ربک چکرد پروردکار تو بعاد
باولاد عاد بن عوص بن ارم بن سام بن نوح علیه السلام که قوم هود بودند تسمیه ایشان باسم پدر است چنانکه بنو هاشم ارم سبط ارم بودند و ایشانها
عاد اولی اند که باسم خود تسمیه یافته اند عاد اخیر که هود از ایشان بود و ایشان را بنی لقیم میکفتند پس وجه تسمیه عاد بارم جهت اشعار است بآنکه ایشان عاد
اولی قدیم اند نه اخیر و کویند ارم نام بلده ایشانست و برین تقدیر مراد اهل ارم باشند ذات العماد خداوندان قامتهای بزرک و کویند استخوانهای تن
هر یک از ایشان چون ستونی بود و درازی بالای هر یک کمتر از هزار کز و یا نصد کز و چهارصد کز نبود از رسول صلعم روایتست که از قوم عاد مردانی بودند که
اکر ایشان را با کروهی خصومت افتادی قوت و توانائی ایشان آنقدر بودی که از کوه سنک ببریدندی باندازه قبیله ایشان و بیاوردندی و بر سر آن قبیله
زدندی و همه را یکبار هلاک کردندی و نزد بعضی ذات العماد بمعنی است که اهل خیمها و خرکاهها بودند چه صحرانشین بودندی و خیمهای ایشان
برافراشته التی آن قبیله چنان بودند در خلقت که لم یخلق مثلها آفریده نشده مانند ایشان در درازی قد و بزرکی جسد یا در رفعت و ثبات و قوت
فی البلاد در شهرها و اشهر آنست که ارم بلده عادیانست و ذات العماد صفت آنست یعنی شهر ارم خداوند ستونهای عظیم و بنای رفیع است

که مثل آن در هیچ بلادی نبوده و نیست و آن شهریست که شداد بن عاد آنرا بنا کرده و عاد را دو پسر بود شداد و شدید و هر دو پادشاه روزکار و قهرمان
با اقتدار بودند چون شدید در کذشت سلطنت جمیع ممالک بر شداد قرار کرفت و همه ملوک سر اطاعت پیش او بر زمین نهادند و پادشاهی باستقلال کشت
پس دعوی خدائی کرد و انبیائی که باو مبعوث بودند هر چند ذکر وعد و وعید میکردند و معجزات مینمودند عناد او بیشتر میشد و چون ذکر بهشت از انبیا شنیده بود
و در دفاتر دیده کفت من نیز مثل آن بسازم پس در بعضی صحاری عدن باغی بنا کرد و آنرا ارم نام نهاد و بعد از اتمام با اهل مملکت متوجه آن شد و چون
یک روزه راه مانده بود بآنجا رسد حق تعالی صیحه از آسمان بر ایشان نازل ساخت و همه هلاک شدند وهب بن منبه روایت کرده که عبد الله بن قلابه کفت که
بطلب شتری کم شده در صحاری میکشتم بشهری رسیدم که باره محکم داشت و بر حوالی آن قصور بسیار و منارهای عالی مقدار بود من بامید آنکه کسی را ببینم و احوال
شتر خود پرسم بدر حصار در آمدم دری عظیم دیدم که ببزرکی مثل آن ندیده بودم هر دو مصراع آن از طلا بود مرصع و مکلل بجواهر و لؤلؤ و یاقوت سرخ و
سفید و غیر آن از اقسام جواهر آنجا بنشستم و متحیر و متعجب ماندم و چون کسی پیدا نشد دابه خود را آنجا بستم و شمشیر حمایل کرده بشهر در آمدم از مشاهده آن
شهر حیرتم بیشتر شده دهشت بر من مستولی کشت قصرها دیدم بر ستونهای زبرجد و یاقوت خشتی از طلا و خشتی از نقره و بر بالای آن غرفها هم بهمین کیفیت
و فوق آن غرفها غرفهای دیکر از طلا و نقره و لؤلؤ و یاقوت و مصاریع آن مثل مصراع مدینه و فرشها بر همین طریق از لآلی و در و مشک و زعفران و بجای
سنکریزه مرواریدهای آبدار ریخته و بجای خاک مشک و زعفران پاشیده و جوی آبها را دیدم و خوف من بیفزود بسبب آنکه هیچکس آنجا نبود متوجه کوچها و بازارها شدم درخت
بسیار در حوالی آن نشانده بودند تنهای آنها را از زر مطرز کرده و برکها از زبرجد و شکوفها از سیم و میوهای آن رسیده و در زیر آن درختان آبهای روان بر روی
لؤلؤ و مرجان و نهرهای آن از زر و سیم و قنوات آن از فضه که لمعات آن بر روشنی روز غالب بود کفتم بحق آنکس که محمد را بحق بخلق فرستاده که مثل این در دنیا نیست
این آن بهشت که حق تعالی متقیان را وعده فرموده پس قدری از جواهر و لؤلؤ و مشک و زعفران برداشتم و بر پشت بسته از آن شهر بیرون آمدم و خواستم که از زبرجد
و یاقوت درهای آن شهر بکنم نتوانستم پس بیمن باز کشتم و آنها را بر دمال میفروختم و ایشان دران تعجب میکردند تا این خبر اشتهار یافت و بمعویه که در آنوقت حاکم شام بود در رسید
معویه مرا در خلوت طلبید و صورت حال را از من پرسید من از اول تا آخر باو اخبار کردم پس مرا در مجلس بنشاند و کعب الاحبار را طلبید کفت یا ابا اسحق در دنیا شهری هست
که بنای آن از زر و نقره باشد و درختان آن مکلل بجواهر کفت آری شهریست که حق تعالی در قرآن یاد کرده که لم یخلق مثلها فی البلاد و آنرا شداد بن عاد ساخته معاویه
کفت قصه آنرا بیان کن کعب کفت که این عاد اولی است نه عادی که قوم هود بودند چه ایشان و هود همه نسل عاد اولی بودند و عاد که پدر عاد اولی بود اینها باسم او
مسمی شده بودند دو پسر داشت شداد و شدید عاد بمرد و هر دو پسر او پادشاه ممالک شدند و همه پادشاهان عهد خود را مقهور و مغلوب ساختند پس شدید هلاک شده
پادشاهی بر شداد مقرر شد و همه ملوک منقاد او شدند تا آنکه هیچ پادشاهی نماند که با وی مقاومت تواند کرد و نهصد سال عمر داشت و چون وصف بهشت شنیدی بخاطر کذرسید

که مثل آن آمد در دنیا بسازد پس باقصی اکناف عالم فرستاده همه ملوک را خبر کرد که من چنین و چنین بنائی میسازم هر که از جنس جواهر قلیل و کثیر داشته باشد باید که بفرستند
مردم عالم از ترس او آنچه داشتند بفرستادند و مقدار قطعه‌ای از زر در دکانها نگذاشتند و وی صد قهرمان را مامور کرد و با هر یکی دو هزار کارگذار داد و ایشان در تمام عالم
بگشتند بجهت موضعی که آب و هوای خوش داشته باشد تا آنجا عمارت بنا کنند به از صحرای عدن نیافتند پس آنجا بنیاد بنای ارم کردند از زر و نقره و مرصع بانواع
جواهر و لآلی و چشمهای آب روان کردند و درختها نشاندند و همه بزر و سیم مطرز کردند و در عرض سیصد سال باتمام رسید و چون آنرا تمام کرد حصنی در اطراف
آن بساختند و در گرداگرد آن حصن هزار قصر بنا کردند از جواهر و یاقوت و چون خبر اتمام آن بشداد رسید ده سال دیگر بتهیهٔ راه اشتغال نموده امرا و وزرا را جمع کرد
و از دار السلطنهٔ خود بتماشای آن شهر روان شد و چون بیکروزهٔ آن رسید حق تعالی ملکی را فرستاد تا صیحه بر ایشان زد تا همه بمردند و آن شهر از نظر مردمان
پوشیده شد و خوانده‌ام که در زمان حکومت تو مردی کوتاه بالای سرخ رنگ ازرق چشم که بر روی او خالی و بر عنق او نشانه باشد بطلب شتری بآنجا رسد و آنرا
به بیند چون باز نگریست و عبد الله را بدید گفت بخدا که این مرد است از ثعالبی روایت است که چون شداد و اتباع او بصیحه هلاک شدند و پسری بود در
حضرموت نام او مرثد بن شداد او را بر ممالک خلیفه کردند آمده پدر را برگرفت و بحضرموت آورد و وی را بصبر و کافور بیندود و در غاری بر تختی از زر خوابانید
و هفتاد حله منسوج بزر و سیم بروی پوشید و لوحی بزرگ بالای او بنهاد وَثَمُودَ الَّذِينَ و یاد کن قوم ثمود را آنانکه جَابُوا الصَّخْرَ می بریدند سنگهای کوهها را
برای ماوای خود بِالْوَادِ در وادی قرا کوه تو و تنحتون من الجبال بیوتا فارهین و گویند اول کسی که تراشیدن سنگهای رخام کرده بود ایشان بودند هزار و هزار و هفتصد و
نود هزار و دو هشتاد و هفت خانه از سنگ بریدند حق تعالی صالح را بر ایشان فرستاد متابعت او نکردند تا آخر عذاب بر ایشان نازل شده همه مستاصل گشتند و تفصیل
آن در ما تقدم مذکور شد وَفِرْعَوْنَ و آیا ندانستی و بتو خبر نیامد که چه کرد پروردگار تو بفرعون ذِي الْأَوْتَادِ که خداوند جنود بسیار و حشم و اموال بیشمار بود عشر
و استحکام و ربط ملک وی بآن بود همچنانکه ربط و اتصال پارچهای چوب بیکدیگر بمیخ است یا خداوند خیمهای بسیار که در وقت نزول میزدند چه او را لشکری فراوان بود
و بهر جا که فرود آمدندی خیمه در کشیدندی و چون استحکام خیمه بوتد است از این جهت بذی الاوتاد موصوف شده یا ذی الاوتاد بآن اعتبار که نزد او باوتاد
بازی میکردند و بلهو و لعب مشغول می شدند و یا از آن حیثیت که بچهار میخ عذاب مردمان میکرد و ایشان را آنچنان میگذاشت تا هلاک می شدند و از آن جمله حزقیل را
با زن وی ماشطه دختر فرعون و آسیه بنت مزاحم را باین طریق هلاک کرد چنانکه تفصیل آن در منهج الصادقین با بسط وجهی مرقوم شده الَّذِينَ آن گروه
آنانکه بجهل و غوایت طَغَوْا فِي الْبِلَادِ از حد بندگی در گذشتند در شهرها که حاکم بودند و بر انبیا تجبر و تکبر نمودند فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ پس بسیار کردند
در آن شهرها تباهی را که آن قتل مردمان بود بغیر حق و غصب اموال ایشان و غیر آن از انواع تعدی و چون ظلم و کفر ایشان بسر حد نهایت رسید مستوجب عذاب شدند
فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ پس بریخت بر ایشان پروردگار تو سَوْطَ عَذَابٍ تازیانهٔ عذاب را مراد احاطهٔ نوع عذابست چه اصل سوط خلط است و تازیانه را

بجهت آن

بجهت آن سوط میگویند که مخلوط الطاقات است و بعضی از آن ملاصق بعضی دیگر پس حقیقت معنی آنست که فرو ریخت ایشان از آنچه آمیخته شده بود برای ایشان
از انواع عقوبت در دنیا و آخرت إِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه پروردگار تو لَبِالْمِرْصَادِ هر آینه در گذرگاه است و در موضع ترقب یعنی چنانکه کسی در رصدگاه نشسته
بر رهگذر بندگان است و هیچ از او فوت نمیشود از حق تعالی نیز چیزی فوت نگردد از افعال و اقوال بندگان بلکه همه آنرا می بیند و می شنود و اصلا بر وی پوشیده
و پنهان نیست و همه را بر وفق آن جزا خواهد داد و از صادق ع منقولست که مرصاد قنطره ایست از صراط که از آن نگذرد کسی که ظلم کرده باشد بر بنده از بندگان خدا
مراد نه مکانیست بلکه علم او سبحانه است بآن و لهذا از امیر المؤمنین صلوات الله علیه پرسیدند که پروردگار ما در کجا بود قبل از آنکه آفرید آسمانها و زمینها را
فرمود که معنی کجا سؤال از مکانست و حال آنکه خدا بود و هیچ مکانی نبود حاصل که حق تعالی عالمست بافعال بندگان و مرید طاعت است از ایشان و کاره معصیت
فَأَمَّا الْإِنْسَانُ پس اما آدمی نمیخواهد دین را و اهتمام ندارد مگر در دنیا و مستلذات آن پس از این جهت که إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ چون بیازماید
او را پروردگار او بشکر نعمت یعنی اراده نماید که سپاس او بر توانگری حال ظاهر گردد فَأَكْرَمَهُ پس گرامی کند او را باقتدار وَنَعَّمَهُ و نعمت دهد او را و
عیشت بروی فراخ گرداند و آسانی کار وی بسازد فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ پس گوید از روی فرح که پروردگار من گرامی کرد مرا و با من این کرامتها فرمود
حس
یعنی گمان برد که سبب کرامت او بوسع نعمت و قرب منزلت نزد خدای نه بجهت افضال و احسان وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ و اما آدمی چون بیازماید او را پروردگار او
بصبر بر درویشی فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ پس تنگ سازد بر او روزی او را فَيَقُولُ رَبِّي پس گوید از روی جزع و ناشکیبائی که آفریدگار من أَهَانَنِ خوار
کرد مرا یعنی گمان برد که سبب هوان فقر است و بجهت این گوید خدا مرا فقیر خوار گردانید حاصل معنی آنست که آدمی بجهت اشتغال او بحطام دنیا و لذات
کرامت خود را بغنی داند و اهانت خود را بدرویشی و این از قصور نظر و قلت فهم است چه بحسب حقیقت کرامت بطاعتست و مذلت بمعصیت و تقصیر
و گاه هست که مقتضی باستدراج است كَلَّا نه چنانست که آدمی تصور کرده که کرامت بغنی و اهانت بفقر است بَلْ بلکه فعل شما بدتر است از قول شما و دلالت
بر بدتری است بر هلاکت شما اعمال و آن اینست که لَا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ گرامی نمیدارید طفل بی پدر را و تفقد و دلجوئی او نمیکنید بصله و عطیه تخصیص یتیم
آنست که او را کافلی نیست که بامر او قیام نماید مرویست که حضرت رسول صلعم اشاره بسبابه و وسطی کرد و فرمود که من و کافل یتیم چون این دو انگشتیم
بمقام دخول در بهشت و درجات آن و مقاتل گفته که قدامة بن مظعون در حجرهٔ امیة بن خلف یتیم بود و امیه او را از حق خودش منع میکرد و مالی او که
بود در انفاق او صرف نمیکرد حق تعالی فرمود که مال یتیم را که در تحت تصرف شماست صرف نفقهٔ او نمیکنید و این بنا بر عادت کفار بود که یتیم را محروم
ساختند از مالی که بطریق ارث باو میرسید وَلَا تَحَاضُّونَ و تحریض نمیکنید یکدیگر را بر دادن طعام بدرویش مراد آنست که بجهت فرط محبت شما بحطام دنیا
علی طعام المسکین
یتیم را دلنوازی میکنید و نه مسکین را نوازش میکنید و نه یکدیگر را بر آن ترغیب میکنید وَتَأْكُلُونَ التُّرَاثَ و میخورید مال میراث را أَكْلًا لَمًّا خوردنی که

حلال
خداوند جمع است یعنی جمیع مالها را از حلال و حرام میخورید و هیچ فرقی میان آن نمیگذارید و از یکدیگر امتیاز نمی‌نمائید و گویند مراد مال ایتام است که با مالهای
خود خلط میکردند و همه را میخوردند و آنها را از آن محروم میساختند و یا مالهای خود را برغبت تمام میخورید و حقوق واجبه آنرا بمستحقان نمیرسانید و یا آنچه
میت جمع کرده بود از ظلم شما آنرا میخورید با وجود علم شما بعصبیت آن وَتُحِبُّونَ الْمَالَ و دوست میدارید مال را حُبًّا جَمًّا دوستی بسیار و فراوان
با حرص و ستیزه و منع حقوق یا دوست میدارید کثرت مال را از فرط حرص که بجهة آن جمع میکنید و از غیر آنرا منع مینمائید و از بدی عاقبت آن اندیشه نمیکنید
كَلَّا باز ایستید ازین امر ناشایست و یاد کنید تحیر روز را که إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ چون شکافته شود و در آن زمین دَكًّا دَكًّا شکستنی بعد از شکستنی یعنی پاره پاره
کرده و تلال و جبال آن هموار کرده و یا مانند گرد بر هوا پراکنده شود وَجَاءَ رَبُّكَ و بیاید و ظاهر گردد آثار قدرت و هیبت و سطوت پروردگار تو
وَالْمَلَكُ و بیایند فرشتگان بعرصه محشر صَفًّا صَفًّا صفی از پس صفی بجهت منازل و مراتب و در بعضی تفاسیر آورده که اهل هر آسمانی صفی علیحده باشند
از ضحاک منقول است که آسمان در آنروز متزلزل شود و فرشتگان از اماکن خود بزمین نازل شوند و هفت صف شده احاطه جمیع جنیان و آدمیان نمایند
و چشم بر ایشان گمارند تا چه حادثه روی دهد وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ و آورده شود در آنروز دوزخ یعنی حاضر کرده شود و از پرده حجاب احوال آن اهل محشر
نموده شود که حق تعالی و برزت الجحيم لمن يرى يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ در آنروز یاد کند آدمی گناهان خود را یا پند گیرد زیرا که عالم شود بقبح عمل خود
و بآن ندامت خورد وَأَنَّى لَهُ الذِّكْرَى و از کجا باشد او را یاد کردن یا پند گرفتن یعنی هیچ فایده یاد کردن و منفعت پند گرفتن از کجا باشد چه ترتب
نفع بر تذکر نیست که در دنیا باشد نه آنجا امیر المؤمنین ع از حضرت رسول صلعم روایت کرده که بعد از نزول این آیه رنگ مبارک آنحضرت بسیار متغیر شد منشاء
تغییر رنگ را از آنحضرت پرسیدم فرمود جبرئیل نزد من آمده این آیه بر من خواند بعد از آن امیر المؤمنین ع فرمود که دوزخ را چگونه بیارند یا رسول الله فرمود بیاورند
دوزخ را هفتاد هزار فرشته و بکشند آنرا بهفتاد هزار زمام و با بیطرقی او را بعرصات در آورند و بترود دیگر حجره از حجرات دوزخ را بهفتاد هزار زمام بمحشر حاضر سازند
پس یک شرار از شرارهای آن بجهد که اگر فرشتگان دفع آن نکنند جمله اهل قیامت را بسوزد پس من متوجه دوزخ شوم او بسخن در آید که ای محمد مرا با تو چکار حق تعالی
گوشت ترا بر من حرام گردانیده نزد آنحال هیچکس نماند الا آنکه گوید نفسی نفسی و من گویم ای پروردگار من امتی امتی تو یاد امت من رس دگار و برده حسرت و
ندامت گوید يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي کاش من پیش فرستادم عمل خیری برای زندگانی درین عالم یا در وقت حیات من در دنیا فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ
پس در آنروز عذاب نکند کسی عَذَابَهُ أَحَدٌ مثل عذاب کردن خدای هیچیک از مردان وَلَا يُوثِقُ و بند نکند بسلاسل و اغلال هیچکس وَثَاقَهُ أَحَدٌ
مانند بند کردن خدای هیچکس چه مستوجب عذاب چه متوقی عذاب و وثاق نباشد در آنروز غیر خدای تعالی چه همه امر مر خدای را باشد پس حق تعالی نزدیک موت مؤمن
یا در وقت بعث یا در حین دخول او در جنت یا با و خطاب کند بکیفیتی که با موسی در طور خطاب کرد یا بزبان ملکی فرماید که يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ

ای نفس آرام گرفته بذکر من و فارغ از غیر من که شاکر بودی در نعمت و صابر در بلیت یا بایمان آرمیده از سر اطمینان و یقین بدون خلجان ریب
و اختلاج شک در وحدت من یا ایمن از خوف و حزن و عناد از عذاب من ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً بازگرد بسوی موعد پروردگار خود در حالتی که
پسند کننده آنچه بتو دهند یا شاکر و صابر بودی در دنیا با آنچه بتو رسیده بود یا خوشنودی باعمال خود که مشاهده ثواب آن میکنی مَرْضِيَّةً پسندیده
باشد نزد خدای عملی که کرده فَادْخُلِي فِي عِبَادِي پس در آی در زمره بندگان شایسته من و منتظم شو در سلک ایشان وَادْخُلِي جَنَّتِي
و در آی در بهشت من با ایشان یا با زمره مقربان مرویست که چون بنده مؤمن مشرف بر موت شود حق تعالی دو فرشته را بفرستد تا برای وی
تحفه از بهشت بیاورند و باو گویند ای نفس آرمیده بیرون آی راضی و مرضی با روح و ریحان پس مکیف شود برایحه طیبه که عراتب از بوی مشک خوشبو
تر بود و چون آن رایحه را فرشتگان آسمان بشنوند گویند نفس بنده مؤمن را می آرند پس درهای آسمان را بروی او بگشایند و بر او صلوات دهند و او را
نزد عرش خدا برند و چون فرشتگان که قابض روح وی باشند بآنجا رسند خدا را سجده کنند و گویند بارخدایا تو عالمی که این بنده موحد است
و همیشه ترا پرستیده و در هیچ لحظه شریکی با تو نگرفته حق تعالی با میکائیل خطاب کند که این نفس را نزدیک نفسهای مؤمنان برو ببر تا قبر وی را در طول و عرض
هفتاد گز فراخ سازند و از روح و ریحان جنت مطیب گردانند پس او در قبر خود چنان خواب کند که عروس بر بالای جامهای الوان و وقتی که از خواب
خود برخیزد همچون کسی باشد که مراد خود خواب کرده باشد و چون کافر را موت فرارسد حق تعالی دو فرشته را بفرستد و باو گویند که ایتها النفس الخبیثة
ارجعی الی الجحیم والعذاب الالیم از سعید بن جبیر مرویست که عبد الله عباس رحمه الله در طایف وفات کرد مرغی بیامد که بشکل وی کسی ندیده بود در
نعش وی رفت و بیرون نیامد و در آنوقت که او را دفن کردند در سر قبر وی شنیدند که هاتفی میگفت که یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة
مرضیة فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی سورة البلد وهی عشرون آیة ابی بن کعب از حضرت پیغمبر صلعم روایت کرده که هر که
قراءت او در فرایض لا اقسم بهذا البلد باشد در دنیا معروف باشد که این از صالحانست و در آخرت مشهور گردد که او مقرب درگاه سبحان است و او
از رفقای انبیا و اولیا و شهدا باشد و نیز فرموده که هر که تلاوت سوره البلد کند حق تعالی او را امان دهد از غضب و خشم خود در روز قیامت بدانکه
چون حق تعالی ختم سوره الفجر نمود بذکر نفس مطمئنه درین سوره تبیین اطمینان نمود که آن نظر در طریق معرفت حق است و آنرا مؤکد بقسم ساخته فرمود که
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ البته سوگند میخورم
باین شهر یعنی مکه و چگونه سوگند نخورم باین شهر وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ و حال آنکه تو فرود آمده بدین شهر با آنکه موضع امن و مثاب خلق
و میقات حج و مکان بیت الحرام و محل ابراهیم و اسمعیل نیز هست قسم را مقید ساخت بحلول حضرت رسول صلعم در آن بجهت اظهار رتبه و فضل آنحضرت

و اشعار به آنکه شرف مکان بر نسبت شرف اهل آنست یعنی این شهر بجهة آنکه مولد تو در اینجاست و در آن نزول اجلال نموده شایسته است که بوی سوگند خورند
و گویند معنی آنست که در حالتی که بر تو حلالست آنچه کسی دیگر را حلال نبوده و نیست از قتل و اسیر و این در ساعتی از روز فتح مکه بود که حق تعالی او را
که کافران مکه را بکشد و اسیر کند پس در آن ساعت ابن خطل را بکشت و حال آنکه دست در آستانه کعبه زده بود و مقیس بن حبابه و غیره را نیز بقتل رسانید
و بعد از آن فرمود که بدرستیکه حرام گردانیده حق تعالی مکه را روزی که بیافرید آسمان و زمین را پس مکه حرام است تا آنکه قیامت قایم شود و حلال نبود
مر هیچکس را که پیش از من بوده و نیز حلال نشود مر کسی را که بعد از من باشد و مرا حلال نیست مگر یکساعت از روز که حلال بود پس درخت آنرا قطع
نباید کرد و گیاه آنرا نباید برید و صید آنرا نتوان رمانید و لقطه آن حلال نیست مگر کسی که تعریف آن کند ابن عباس گوید که گفتم یا رسول الله
اذخر را استثنا فرما که آن محتاج الیه است حضرت فرمود که الا الاذخر ووالد و سوگند بپدر یعنی آدم که ابو البشر است یا ابراهیم عم که پدر حضرت
پیغمبر است صلعم و بانی کعبه معظمه وما ولد و سوگند بآنچه زاده است از آدم که جمیع ذریه ویند که اعمار ارض اند از انبیا و اوصیا و اتباع ایشان و
این قول ابو عبد الله علیه السلام است و بر هر تقدیر جواب قسم اینکه لقد خلقنا الانسان بدرستیکه آفریده ایم آدمی را فی کبد در سختی و رنج
و انواع مشقت از ظلمت رحم و مضیق آن و تولد و رضاع و معاش و تکلیفات شرعیه و موت و بعث و حساب و عقاب و غیر آن از سایر مصایب دنیا
و شداید آخرت و از ابن عباس روایتست که کبد بمعنی استوار و استقامتست یعنی آدمی را آفریدیم منتصب القامه و ایستاده بر هر دو پای خود بر خلاف
حیوانات دیگر که ایشان بر روی براه میروند و نزد بعضی مراد با انسان ابو الاشدین است و کبد بمعنی شدید الخلق والقوه یعنی حق تعالی بیافرید ابو الاشدین را
که در غایت قوت بود و در نهایت ضخامت گویند قوت او بر وجهی بود که ادیم عکاظی در زیر پای خود نهادی و ده تن او را بکشیدندی ادیم پاره شدی
و از زیر پای او بیرون نیامدی و دعوی کردی که کسی بر من دستی نیست و پیوسته پیغمبر صلعم را بیازردی و همیشه در ایذا و آزار او کوشیدی ایحسب خمس
می پندارد آدمی یعنی این عنید قوی یا آن جاحد معاند ان لن یقدر علیه احد آنکه قادر نباشد بر او کسی که از او انتقام معاندت و معادات
او با پیغمبر صلعم بکشد و مکافات ایذا و آزار باو رساند در تفسیر امام حسن عسکری عم مذکور است که مراد ازین انسان عمرو بن عبد ود است در حینی که حضرت
امیر المؤمنین عم در روز خندق اسلام براو عرضه کرده ابا کرد و آنحضرت او را بقتل رسانید یقول گوید از روی حسرت در وقت وقوع بیان اهلکت
هلاک کردم یعنی ضایع گردانیدم در دنیا مالا لبدا مالی انبوه و بسیار مراد کثرت انفاق ویست در چیزی که اهل جاهلیت آنرا از مکارم دانسته اند
و از مفاخر پنداشته و آن صرف اموالست بریا و سمعه و افتخار یا مراد انفاق آنست در معادات پیغمبر صلعم در روایت آمده که ابو الاشدین رشوه دادی
تا پیغمبر را بیازارند و گویند صدور این قول از تفاخر دنیا بوده یعنی آن معاند از روی افتخار میگوید که من مال بسیار در عداوت محمد انفاق کردم ایحسب

آیا

آیا می پندارد ان لم یره احد آنکه ندیده است او را کسی و حال آنکه خدای وی را دیده و بر آن قصدی که نموده جزا خواهد داد و از او مطالبه خواهد کرد
آن مال را از کجا کسب کرده و در چه صرف نموده از ابن عباس مرویست که هیچ بنده را نگذارند که قدم از قدم بر گیرد تا از عهده چهار سؤال
بیرون آید از عمر که در چه بسر برده و از مال که از کجا فراهم آورده و در کجا صرف نموده و از علم که بآن چگونه عمل نموده و از محبت و دوستی اهل البیت
علیهم السلام بعد از آن بجهت تقریر و تذکیر نعمت میفرماید که الم نجعل له آیا نگردانیدیم مر او را یعنی نیافریدیم برای او عینین دو چشم که بدان
ببیند آثار قدرت و حکمت ما را و هر چه میخواهد از مرئیات مشاهده میکند و لسانا و زبانی که بآن سخن میگوید و از ما فی الضمیر خود خبر میدهد
و شفتین و دو لب که دهن که بهما او را می پوشد و بر اکل و شرب و نطق او معاونت می نماید ابو حازم روایت کند که پیغمبر صلعم فرمود که حق تعالی
فرماید ای فرزند آدم اگر زبانت با تو منازعه کند در آنچه بر تو حرام کرده ام از گفتن پس اعانت نموده ام ترا بمنع بر آن بر دو لب پس آنرا بر هم چسبان تا نگوی
اگر چشم با تو نزاع کند در آنچه بر تو حرام کرده ام دیدن آنرا پس اعانت نموده ام ترا بر دوختن پلکها پس آنرا بر یکدیگر نه تا نه بینی و اگر فرج با تو منازعه کند
در آنچه بر تو حرام گردانیده ام از مباشرت پس اعانت کرده ام ترا بر آن بدو ران پس آنرا بر یکدیگر نه و فراهم آور وهدیناه النجدین و راه نموده ایم عشر
مر او را بطریق خیر و شر بانزال کتب و ارسال رسل یا نموده ایم باو دو پستان را تا بعد از ولادت بآن چسپیده بشیر خوردن اشتغال نماید و قول اول از امیر المؤمنین عم مرویست
و نقلست از ابو جعفر عم که مراد بعینین حضرت رسول است صلعم که مظهر نبوتست و بلسان امیر المؤمنین که مظهر ولایتست و بشفتین حسنین علیهما السلام و بنجدین
دوستی و پیروی ایشان و بدآموزی و مسکین که بعد از این می آید محمد است و علی ای علی یتیم محمد و یتیم بعلم و بابه صلی الله علیه و آله و حسن از پیغمبر صلعم نقل کرده
آنحضرت فرمود ای مردمان نجدین راه خیر است و راه شر پس چه چیز گردانیده است شما را از آنکه نجد شر را دوستتر از نجد خیر میدارید مراد آنست که با وجود
ظهور حقیت خیر و بطلان شر انسان طریق خیر را گذاشته و در طریق شر سلوک می نماید فلا اقتحم العقبه پس تکلیف در نیامد و شروع نکرد در امر
سخت یعنی رنج نکشید و در مخالفت نفس و مجاهده شیطان بواسطه اعمال صالحه که متضمن مشقت و تکلیف است شکرگذاری نعم مذکوره قیام ننمود
و آنست که چرا آدمی مال را که در طریق شر صرف کرد بقصد ریا و سمعه و افتخار و عداوت پیغمبر و غیر آن از وجوه قبیحه چرا در اقتحام عقبه که طریق خیر است
و وجوه بر انفاق نکرد بعد از آن بجهة تعظیم و کثرت ثواب آن نزد خدای میفرماید وما ادریک ما العقبه و چه چیز دانا گردانید ترا که چیست عقبه
فک رقبة رهانیدن گردنست از بند بندگی و تخلیص آن از رقیت او اطعام یا خورانیدن طعامی فی یوم ذی مسغبه در روزی که
او بند گرسنگیست یعنی در وقتی که طعام بدشواری یابند و مردم بخورانند یتیما ذا مقربه پدر را که خداوند قرابت و خویشی است یعنی خمس
مطعم یتیم و خویش بوده باشد او مسکینا ذا متربه یا درویشی که خداوند خاک نشینی باشد یعنی پهلو بر خاک نهاده باشد این کنایه است از احتیاج

وتنگدستی و درماندگی و شبهه نیست در آنکه فک رقبه و اطعام یتیم و مسکین در وقت تعسر طعام متضمن مجاهده نفس است و تحمل مشقت و شدت
و در حدیث آمده که هر که آزاد کند رقبه را حق تعالی آزاد کند بهر عضوی از آن رقبه عضوی از او را از آتش دوزخ و هر که سیر گرداند گرسنه را در روز قحطی حق تعالی
در روز قیامت او را در آورد در دری از درهای بهشت که داخل نشود در آن مگر کسی که کرده باشد مثل آنچه او کرده و جابر بن عبد الله از آنحضرت روایت کرده
که از چیزهائی که موجب آمرزش است طعام دادن مسلمان گرسنه است ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا پس باشد آن جاحد مال را در طریق خیر صرف نکرد که از آنانکه ایمان
آورده اند وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ و وصیت کرده اند یکدیگر را بشکیبائی در طاعت یا از معصیت یا در نصرت دین الهی بر انواع مشقت یا محن مطلقاً
که بنده مؤمن بآن مبتلا میشود وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ و وصیت کرده اند به بخشایش و مهربانی بر بندگان خصوصاً بر اهل حاجت و ذوی قرابت و
یا بموجبات رحمت خدا که ارتکاب طاعت و اجتناب از معصیت أُولَئِكَ آن گروه مؤمنان که بصبر و رحمت یکدیگر را وصیت میکنند أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ
یاران دست راستند که از جانب یمین عرش به بهشت در آیند و یا خداوندان یمن و برکت وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه نگرویده اند بِآيَاتِنَا بنشانهای ما
یعنی بدلایلی که نصب کرده ایم بر حق از کتاب و حجت یا با آیات قرآن هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ ایشانند اصحاب دست چپ که ایشان را از جانب شمال عرش
بدوزخ برند یا آنها اهل شامت و نکبتند عَلَيْهِمْ نَارٌ مُؤْصَدَةٌ بر ایشانست در دوزخ آتشی پوشیده یعنی هر آن درکه را که آنجا معذب باشند بپوشند
و بطریقی آنرا مضبوط سازند که نه نسیمی که موجب روح و راحت باشد در آن درآید و نه دودی از آن بیرون آید پس بالکلیه ناامید باشند از راحت
و آسایش و دایم معذب بر نیران **سورة الشمس [illegible] عشرون آية** ابی بن کعب از پیغمبر صلعم روایت کرده که هر که این سوره بخواند ثواب او
چون ثواب کسی باشد که آنچه شعاع آفتاب و ماه بر او می افتد در راه خدا تصدق کرده باشد و از ابو عبد الله ع روایتست که هر که سوره والشمس و واللیل و والضحی
و الم نشرح بسیار بخواند در روز یا در شب هیچ چیز نزد او حاضر نباشد مگر در روز قیامت برای او گواهی دهد از موی و پوست و گوشت و عروق و اعصاب
و عظام و جمیع آنچه زمین آنرا برداشته و حق تعالی گوید قبول کردم شهادت شما را از برای بنده خود و او را از آتش دوزخ امان دادم ببرید او را به بهشتهای
من و هر بهشتی که خود اختیار کند او را در آرید بمحض فضل و رحمت من پس گوارنده و خوشگوار باد آن بهشت از برای بنده من بدانکه چون حق تعالی اختتام سوره
نمود بذکر نار موصده درین سوره بیان میکند که نجات و فوز از آن مرکسی راست که تزکیه نفس خود کند فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم
وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا سوگند بآفتاب عالمتاب و روشنی و درخشندگی او در آن وقت که بلند شود بموضع چاشت و روشنی او ممتد و منبسط گردد بر زمین قتاده گوید مراد
همه روز است وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا و سوگند بماه جهان پیمای چون پیروی کند آفتاب را یعنی در عقب طلوع آفتاب طلوع کند یا طالع شود بعد از غروب آفتاب
در لیلة البدر یا تلو آفتاب باشد در استداره و کمال نور و در تفسیر امام حسن عسکری ع مذکور است که مراد بآفتاب حضرت رسولست صلعم که لمعات نور هدایت او تمام عالم را

منور ساخته

منور ساخته و بقمر امیر المؤمنین علیه السلام که کسب نور از آنحضرت نموده و من جمیع الوجوه تابع و تالی شده وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا و سوگند بروز چون جلا دهد
و ظاهر گرداند آفتاب را در وقت انبساط خود چه آفتاب در یوقت نیک منجلی میشود و بنهایت انجلا میرسد وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا و سوگند بشب چون
بپوشاند آفتاب را یعنی روشنی آنرا مستور سازد یا پوشیده گرداند و فرو گیرد آفاق عالم را وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا و سوگند باسمان و کسی که آنرا بنا کرده است
بقدرت کامله ذاتیه وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَاهَا و سوگند بزمین و آن قادر تمام قدرت که گسترده و مسطح گردانیده است آنرا برای مقر بندگان وَنَفْسٍ و سوگند بنفس آدم
یا مطلق نفوس وَمَا سَوَّاهَا و بحکیم غالب الحکمه که تسویه فرموده اعضای او را و درست از آن خلقت گردانیده فَأَلْهَمَهَا پس الهام داده و افهام نموده
آن نفس را فُجُورَهَا دروغ و ناپاکی و بی باکی او را وَتَقْوَاهَا و پرهیزکاری و فرمانبرداری او را یعنی اعلام او کرده که فجور و معصیت و انواع شرور قبیح است
و تقوی و طاعت و اصناف فعل خیر احسن است و تمکین او داده در اختیار کردن هر کدام که خواهد جواب قسم اینکه قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا بدرستیکه رستگار شد هر که
پاکیزه گردانید نفس خود را از دنایس و رذایل کفر و معصیت یا نشو و نما داد او را بمعرفت و طاعت وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا و بدرستیکه بی بهره ماند هر که عشر
فرو برد نفس خود را در جهالت کفر و ضلالت یا کم گردانید قدر و مرتبه او را بفسق و معصیت ابن عباس از پیغمبر صلعم روایت کرده که آنحضرت در وقت تلاوت این آیه
… بودی که تزکیه نفس موجب تصفیه دل است هر گاه نفس از شوب هوا مزکی شود فی الحال دل از لوث تعلق بما سوی مصفی گردد و همگی خاطر مصروف دارد
… دای شکرگذاری و بالکلیه مستغرق شود بمطالعه جمال حضرت باری صاحب کشاف آورده که جواب قسم محذوفست و آن اینست که سوگند بامور مذکور
… ود آورد خدای بر کفار مکه عذاب را بجهت تکذیب ایشان رسول خدا را همچنانکه عذاب را فرود آورد بر ثمود بجهت تکذیب آنها صالح پیغمبر خود را که فاصل
كَذَّبَتْ ثَمُودُ تکذیب کردند قبیله ثمود بِطَغْوَاهَا بسبب طغیان و عدوان خود صالح را یعنی طغیان ایشان را بر تکذیب داشت إِذِ انْبَعَثَ أَشْقَاهَا
… که برخواست بدبختترین قبیله ایشان که قدار بن سالف بود فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ پس گفت مر آن قبیله را فرستاده خدا یعنی صالح علیه السلام
نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا که گردید مگر دید ناقه خدا و شرب آنرا یعنی مانع شرب او مشوید در وقتی که نوبت اوست تا عذاب بشما فرود نیاید فَكَذَّبُوهُ
… تکذیب کردند صالح را در آنچه تحذیر ایشان کرده بود از حلول عذاب بعد از عقر ناقه فَعَقَرُوهَا پس پی کردند و مجروح ساختند ناقه را یعنی بشمشیر
… سم او را قطع کردند و بکشتند فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ پس فرو پوشانید عذاب را بر ایشان رَبُّهُمْ پروردگار ایشان بِذَنْبِهِمْ بسبب گناه ایشان که کردند
فَسَوَّاهَا پس یکسان گردانید دمدمه را بر همه ایشان یعنی همه ایشان را مستاصل ساخت زیرا که همه بعقر آن راضی بودند و در تکذیب مشارک یکدیگر
وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا و نترسید خدای عاقبت و تبعه دمدمه را همچنانکه ملوک میترسند از عاقبت هلاک و بجهت آن بعضی را باقی میگذارند
نترسید از آنچه در عقب هلاک واقع میشود که آن معارضه خصم و انتقام کشیدن ایشانست چه هیچکس را او سبحانه دستی نیست و تعارض او را نمی…

در طبرسی آورده که عثمان بن صهیب باسناد صحیح و ثقه از پدر خود روایت کرده که حضرت رسول صلعم امیر المؤمنین علیه السلام را گفت یا علی بدبخترین پیشینیان
کیست امیر المؤمنین فرمود که عاقر الناقه حضرت فرمود که بدبخترین پسینیان کیست فرمود خدا و رسول دانا ترند پیغمبر فرمود آنکس که شمشیر بر این موضع زند
و اشاره کرد بتارک مبارک آنحضرت و عمار یاسر نیز این روایت را از آنحضرت کرده سورة اللیل احدی و عشرون آیة ابی کعب از پیغمبر صلعم روایت
کرده که هر که سورهٔ واللیل بخواند حق تعالی چندان عطا بوی دهد که بآن راضی و خورسند شود و او را از عسرت و تنگی عافیت دهد و جمیع امور دنیوی و اخروی
او را سهل و آسان کرداند و در روایت دیگر مهمات دارین او را کفایت کند و او را با شهدا یا صلحا حشر کند بدانکه چون حق تعالی در سورهٔ سابق بیان حال
مؤمنان و کافران نمود درین سوره نیز بمثل آن افتتاح کرده مؤکد ساخت بقسم فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم
وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ سوکند بشب چون بپوشد آفتاب را یا روشنی روز را یا جمیع عالم را بظلمت خود وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ و سوکند بروز چون
آشکارا شود بزوال ظلمت شب یا مبین کردد بطلوع آفتاب و چون شب و روز اعظم منافع بندکانند لهذا افتتاح قسم بایشان شده بعد از آن فرمود
وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنْثَىٰ و سوکند بقادر عظیم القدرة که بیافرید نر و ماده را یعنی آدم و حوا که منشأ وجود آدمیانند یا جمیع مذکر و مؤنث را
از انواع حیوانات جواب قسم اینکه إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّىٰ بدرستیکه سعیهای شما هر آینه پراکنده است در اعمال و احوال چه ببدیههٔ عقل بعضی از سعی تمام موجب
نجات و رستکاری و برخی دیگر سبب هلاکت و کرفتاری از رسول خدا صلعم روایتست که مردم بر دو نوعند یکی آنکه خود را بخرد و آزاد کند و دیگری
خود را بفروشد و هلاک کند پس بیان اعمال مختلفه و پاداش آن میکند که فَأَمَّا مَنْ أَعْطَىٰ اما هر که بداد حقوق مال خود را در راه خدا وَاتَّقَىٰ
و پرهیز کرد از معاصی وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ و تصدیق نمود بکلمهٔ نیکو که لا اله الا الله محمد رسول الله است یا وعدهٔ معوض را که ما انفقتم من شیء فهو یخلفه
یا باور داشت مثوبت حسنی را که بهشت است فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَىٰ پس مهیا سازیم او را برای طاعتی که ایسر و اهون است بر او تا بطیب نفس آن را اقامت نماید
یا آماده سازیم او را برای حالتی که مؤدی شود بیسر و راحت که آن دخول جنت است و از حضرت رسول صلعم مرویست که هیچ روز آفتاب بر نیاید الا که بر دو جانب
آن دو فرشته هستند که میکویند بار خدایا هر که مال نفقه میکند عوض آن بتعجیل بوی رسان و هر که انفاق نمیکند مال او را بتعجیل تلف کن بعد از آن فرمود که
مصداق این سخن است قوله تعالی فاما من اعطی واتقی تا آخر وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ و هر که بخل کرد بدادن حقوق مال خود یا بکلمهٔ توحید وَاسْتَغْنَىٰ و بی نیاز شد
از ثواب خدا و باین سبب بموجبات آن که ارتکاب طاعت و اجتناب از معصیت توجه ننمود وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَىٰ و تکذیب کرد بکلمهٔ نیکو
که توحید است یا غیر آن از کلمات حقه یا خصلت نیکو که تدین بدین اسلام است فَسَنُيَسِّرُهُ پس مهیا کردانیم او را یعنی بجهت عناد او اسباب لطف و
توفیق از او باز کیریم و او را در بادیهٔ خذلان فرو کذاریم تا آماده شود لِلْعُسْرَىٰ برای خصلتی یا عادتی یا طریقی که مؤدی او باشد با عسر داشته

با عسر و دشوار امور که آن دخول نار است یا منع الطاف کنیم از و تا طاعت نزد او دشوارترین چیزی شود
و یجعل صدره ضیقا حرجا کانما یصعد فی السماء وَمَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ و دفع نکند از و عذاب را مال که
مال او که بدان بخل کرد إِذَا تَرَدَّىٰ چون هلاک شود یا در دوزخ افتد واقدی باسناد خود از عکرمه روایت کند
که ابن عباس فرمود که سبب نزول این آیه آن بود که مردی از انصاری در سرای او درختی خرما بود که بعضی از شاخهایش
در سرای همسایه درویش عیالوار او بحثه بود صاحب آن درخت هر کاه که بر بالای درخت رفتی و میوهٔ آن چیدی
اکر احیانا از آن میوه بیفتادی و اطفال همسایه آنرا برداشتی آنمرد فی الحال بپایین آمدی و آنرا از ایشان بستدی
و اکر ایشان آنرا در دهن داشتندی انکشت در دهن ایشان کردی و آنرا بیرون آوردی مرد همسایه شکایت او را
بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله معروض داشت آنحضرت صاحب آن درخت را طلبید و کفت ای مرد فلان نخل خرما را
که شاخ آن در خانهٔ همسایه تو است بمن فروش بنخلهٔ در بهشت بتو دهم آن مرد کفت مرا نخلستان بسیار است و این نخل
بهترین نخلهاست و خاطر من بآن بسیار متعلق است و بجهة این فروختن آنرا بخود قرار نمی توانم داد ابو الدحداح چون این
سخن را از پیغمبر بشنید کفت یا رسول الله اکر من آن نخل را از و بخرم تو آنرا از من میخری بآن درختی که در بهشت
باو میدادی حضرت رسول صلی الله علیه و آله کفت آنرا از تو میخرم بنخله از نخلات بهشت که باو میدادم پس ابو الدحداح
نزد آن مرد رفت و از و طلب بیع آن کرد آن شخص کفت تو میدانی که پیغمبر آنرا از من میخرید که در بهشت نخله بمن دهد
من بجهت آنکه آن درخت بهترین نخلات من بود و دل بستکی تمام بآن داشتم بوی نفروختم اما اکر تو آنرا بر وفق مدعای
من میخری بتو میفروشم ابو الدحداح کفت مدعای تو چیست کفت اینکه آنرا کمتر از چهل نخله نفروشم ابو الدحداح
هر چند مبالغه کرد بکمتر از چهل درخت راضی نشد پس آن درخت را از و بخرید بخرماستانی که مشتمل بر چهل درخت
بود در مدینه و مردمانرا دران بیع کواه کرفت و بعد از آن نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله رفت و کفت یا رسول الله
آن نخله را از صاحبش خریدم حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نخله را از ابو الدحداح بخرید بدرختی که در بهشت بوی دهد پس
ابو الدحداح بسرای همسایه رفت و کفت این نخله را بخشیدم بتو و عیالان تو حق تعالی این سوره را فرو فرستاد و در آن بیان
فرمود که سعی آدمی مختلف است یعنی سعی انصاری که از برای دنیا بود و سعی ابو الدحداح که از برای آخرت بود پس قوله

فاما من اعطی ابو دحداح است که آن درخت را از خرماستان بخرید و برسول صلی الله علیه و آله بفروخت و بجهت آن در ظل
ظلیل بهشت قرار گرفت قوله من بخل مراد انصاری است که بخیلی کرد و آن درخت برسول صلی الله علیه و آله نفروخت و بجهة
آن بعذاب نیران گرفتار گشت و مال او عذاب را از او دفع نکرد و این روایت از عطا نیز منقولست که چون
خصوص سبب موجب تخصیص حکم نمی‌شود چنانچه در مواضع خود مقرر شد پس هر که متصف بصفت ابو دحداح یا المرد انصاری
باشد در این حکم داخل خواهد بود اِنَّ عَلَیْنَا لَلْهُدیٰ بدرستیکه بر ما واجبست راه نمودن یعنی حکمت و مصلحت
ما مقتضی آنست که هدایت مردمان کنیم یعنی بنصب دلائل و بیان شرایع این دلیل است بر وجوب لطف بر خدا وَاِنَّ
لَنَا و بدرستیکه ما راست لَلْآخِرَةَ وَالْاُولیٰ سرای عقبی و سرای پیشین که سرای دنیاست و چون مالک هر دو
مائیم هر چه خواهیم بهر که خواهیم دهیم تا ثواب دارین بمهتدی دهیم و تارک اهتدا ضرر بما نتواند رسانید بلکه
ضرر بخودش رسد که ومن اساء فعلیها فَاَنْذَرْتُکُمْ پس بیم میکنم شما را ای اهل مکه نَاراً تَلَظّیٰ باتشی که زبانه میزند
لَا یَصْلٰهَا در نیاید در آن آتش بطریق دوام و لزوم اِلَّا الْاَشْقَی الَّذِی مگر بدبخت تری که کَذَّبَ تکذیب
کرد حق را و مهتدی نشد وَ تَوَلّیٰ و روی بگردانید از اطاعت مفروضه و مرتکب آن نشد چون مرد انصاری
که منافق بود و تکذیب پیغمبر کرد و از اطاعت او اعراض نمود و فاسق مؤمن اگرچه باتش داخل شود اما نه بطریق
دوام باشد وَسَیُجَنَّبُهَا و زود باشد که دور کرده شود آن از آتش اَلْاَتْقَی پرهیزکارتر یعنی مجتنب از
شرک و عصیان اَلَّذِی یُؤْتِی مَالَهُ که میدهد مال خود را یعنی آنرا در مصارف خیر صرف میکند یَتَزَکّیٰ
میجوید پاکی بدن را نزد خدای یعنی آنرا باخلاص میدهد بدون شایبه ریا و سمعه و بعد از آن اتقی که معطی مالست
از روی اخلاص میفرماید وَمَا لِاَحَدٍ عِنْدَهُ نیست هیچکس را نزد آن معطی مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزیٰ نعمتی و منتی
که مکافات کرده شود یعنی تا قصد کند باعطای آن مجازات آن نعمت بلکه اعطا نمیکند اِلَّا ابْتِغَاءَ
وَجْهِ رَبِّهِ الْاَعْلیٰ مگر برای طلب رضای پروردگار خود که برتر و بزرگوارتر است نه برای مکافات
آن وَلَسَوْفَ یَرْضیٰ و زود باشد که خوشنود شود بآنچه خدای بوی دهد از مثوبات عظمی از برای مجازات
اعطای مال بقصد اخلاص و تقرب نزد حضرت ذو الجلال در خبر است که هرگاه رسول الله صلی الله علیه و آله بخرماستان

ابو دحداح بگذشت

ابو دحداح بگذشت فرمودی که ابو دحداح را در بهشت عوض هزار از این خواهد بود سورة وَالضُّحیٰ ابی بن کعب
از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که این سوره بخواند حق تعالی او را از جمله کسانی گرداند که بشرف شفاعت
پیغمبر صلی الله علیه و آله مشرف شود و بآن خشنود و خرسند باشد و به بهشت عنبر سرشت درآید و بعدد هر یتیمی و سائلی
او را ده حسنه باشد و بدانکه چون حق تعالی ختم سورهٔ واللیل نمود باینکه اتقی را چندان ثواب بدهند که بآن
راضی شود افتتاح این سوره فرمود باینکه حق تعالی حضرت رسالت را در روز قیامت چندان کرامت و زلفی
بدهد که بآن راضی گردد و فرمود که بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
وَالضُّحیٰ سوگند یاد میکنم بچاشتگاه که آفتاب در آن وقت ارتفاع یافته و بسبب آن نور نهار متزاید گشته و قوت
تزاید گرفته وَاللَّیْلِ اِذَا سَجیٰ و سوگند بشب آنگاه که بیارامد تاریکی آن یا ساکن شوند اهل آن و صوت
ایشان در آن آورده اند که چون در مبدأ احوال سید عالم صلی الله علیه و آله اظهار دعوت نمود و مردمان را بدین
اسلام خواند اهل مکه رسولی بمدینه فرستادند که شخصی در میان ما پدید آمده نام وی محمد بن عبد الله و در کمال
عقل و فطانتست و بحسب و نسب از همه در پیش و خلق و خلق حسن او بنهایت رسیده ولیکن دعوی دینی میکند
که آبای ما بآن دین نبوده اند و مردم ما را بآن میخوانند و ما همه حیرانیم و حقیقت و بطلان آن بر ما مشتبه است
و شما کتابها خوانده اید و حقیقت احوال را دانسته اید ما را خبر دهید که در کتاب شما نام و نشان این مرد خوانده
ایشان جواب فرستادند که ما در جمیع کتابهای خود نام نبی ندیده ایم و خوانده و پیغمبران سابق بوجود او خبر
داده بودند و اکنون وقت ظهور ویست شاید که آن مرد موعود این شخص باشد وی را بسه مسئله تجربه کنید
یکی قصهٔ اصحاب کهف دوم حکایت ذو القرنین سیوم حقیقت روح اگر هر سه را جواب دهد یا هیچ کدام را جواب
ندهد رسول نیست و اگر دو را جواب دهد و یکی را جواب ندهد بدانید که وی رسول خدای است و آنچه میگوید
حق و صدق است و اوست که در کتب موصوف مذکور است و چون رسول اهل مکه این پیغام را باهل مکه آورد
اشراف ایشان برخاستند و نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمدند سه مسئله را از او سؤال کردند آنحضرت فرمود اِنَّمَا
اَنَا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ من آدمی ام مانند شما تا وحی بمن نمی آید علم بخبری پیدا نمیکنم امروز بروید و فردا بیائید تا جواب شما

بگویم وجهه آنکه آنحضرت کلمه ان شاء الله در عقب آن نگفت تا پانزده روز و بروایتی دیگر یازده روز و بقول اشهر با چهل روز
وحی نیامد آن حضرت از این سبب دلتنگ شد و کفار زبان تعرض دراز کردند و گفتند ان محمدا ودّعه ربّه وقلاه
خدای محمد او را واگذاشت و او را دشمن گرفت حضرت از طعن مشرکان محزون گشته بر کوه حرا برآمد و سر بر زمین
نهاد و گفت خداوندا تو عالمی با آنکه دشمنان میگویند هنوز سر از سجده برنداشته بود که جبرئیل فرود آمد حضرت
صلی الله علیه و آله گفت و پرسید که چرا در آمدنت نیامدی که من بغایت مشتاق شما بودم این آیه بر وی خواند که وما نتنزّل الا
بامر ربّک و بعد از آن تعلیم آن حضرت داد بطریقی که در سوره الکهف گذشت و در جواب سؤال از حقیقت روح این
آیه آورد ویسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی و بجهت ردّ قول کفار که قائل این قول بودند ودّعه ربّه وقلاه
این سوره را بر وی نازل ساخت و بضحی و لیل قسم یاد کرد بر اینکه ما ودّعک ربّک وا نگذاشت ترا پروردگار تو
و از تو نبرید و ما قلی و دشمن نگرفت ترا بلکه حبیب خدائی و برگزیده اوئی و تا زنده باشی هرگز وحی از تو منقطع
نشود و همیشه ظهیر و معین تو باشد در دنیا و للآخرة و هر آینه سرای دیگر خیر لک بهتر است مر ترا
من الاولی از این سرای یعنی کرامت خدا بتو در آخرت بهتر است از کرامت او بتو در دنیا چه آخرت
باقیست و خالص از شوایب و دنیا فانیست و مشوب بمصایب و نوایب و یا نهایت امر تو بهتر است از بدایت
چو ساعت بساعت بر درجه رفعت متصاعدی و بر ذروه کمال مترقی و لسوف و زود باشد یعطیک که
بدهد ترا ربّک آفریدگار تو نعم نامتناهی خود را فترضی پس خشنود شوی بآن این وعده ایست شامل جمیع آنچه باو عطا
فرماید در دنیا از کمال نفس و نصرت و ظفر بر اعدا در روز بدر و روز فتح مکه و داخل شدن فوج فوج در دین
اسلام و غالب گشتن او بر قریظه و نضیر و اجلای ایشان و شرع که ظفر میکردی و نهب کنوز اکاسره و رعب
و خوف در قلوب اهل شرق و غرب و اعلای دین اسلام و نفوذ دعوت و استیلای مسلمانان بر جمیع اهل
ملل و در آخرت از مثوبات جلیله و درجات و مراتب عالیه که هیچکس بکنه او راه نبرد و ادراک نه در آنکه
تخلص امت از عقوبت بسبب شفاعت موجب رضا و خوشنودی آن حضرت خواهد بود از عبدالله عمر روایتست
که روزی رسول صلی الله علیه و آله آیه فمن تبعنی فانه منی ومن عصانی فانک غفور رحیم را تلاوت کردی فرمود که بحرانت

از استعطاف

از استعطاف ابراهیم علیه السلام از حق تعالی برای امت خود و بعد از آن آیه ان تعذّبهم فانّهم عبادک وان تغفر
لهم فانّک انت الغفور الرحیم که مبنی از استرحام عیسی علیه السلام از برای عاصیان قوم خود پس دست مبارک برداشت و گفت
ربّ امتی حق تعالی جبرئیل را امر کرد که حبیب مرا از من سلام برسان و بگو چون میدانی که امت تو نقرب تو بدرگاه من
از همه انبیا بیشتر است چرا این دعا میکنی و غم امت خود میخوری جبرئیل چون این پیغام را بگذارد حضرت فرمود
خدا امتی گناهکارند و پیوسته غم ایشان میخورم و برایشان بسیار خائفم و دل من از اندوه ایشان مجروح حسرت
مرهم رحمتی بر جراحت دل من نه و از دار الشفای مغفرت خود شربتی که مفرّح دل من باشد عطا فرمای حق
تعالی بوی خطاب کرد که هیچ غم مخور که رضای ترا حاصل کنم پس این آیه بر وی نازل ساخت که و لسوف یعطیک ربک
فترضی رسول صلی الله علیه و آله از این خوشحال گشته گفت اذاً لا ارضی و واحد من امتی فی النار چون چنین است
من راضی نمی شوم مادام که یکی از امت من در دوزخ باشد و نیز در خبر است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
فرمود که روز قیامت مرا چندان شفاعت دهند که گویم حبیبی رضیت رضیت پس است بس است راضی
شدم و خوشنود گشتم و در اثار آمده که چون رسول این آیه بگوید حق تعالی او را زاری را با جماعت رساند که در دوزخ
مانده باشند ایشان فریاد برآرند که بار خدایا اثر شفاعت رسول بما رسید حق تعالی فرماید اگر شفاعت او
بشما نرسید رحمت من واسع است و بهمه کس رسیده پس بفرماید تا همه اهل توحید را از دوزخ بیرون آرند
و به بهشت برند حرب بن شریح از محمد بن علی بن الحسین صلوات الله علیهم روایت کرده که در کوفه میفرمود ای
اهل عراق زعم شما آنست که امیدوارترین آیتی از قران این است که قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم
تا آخر ما اهل بیت بر آنیم که امیدوارترین آیتی این است که ولسوف یعطیک ربک فترضی خدا او کند که مراد
از این شفاعتی است که حق تعالی باد کرامت فرماید در حق اهل توحید تا آنکه او گوید ای پروردگار من راضی و خوشنود
شدم و مقرر است که آن حضرت راضی نخواهد بود که یکی از امت من وی در دوزخ باشد و از صادق علیه السلم
روایتست که روزی که رسول صلی الله علیه و آله بخانه فاطمه علیها السلم رفت دید که گلیمی از پشم پوشیده و بدست مبارک
خود آرد را خمیر میکرد و فرزند خود را شیر میداد و آب در چشم مبارک میگردانید فرمود که ای دختر بستان

تلخی دنیا را و شیرینی آخرت که حق تعالی این آیه را بمن نازل گردانید که و لسوف یعطیک ربک فترضی و نیز از صادق ع
روایت است که جد من آن زمان راضی خواهد شد که هیچ موحدی بدوزخ نماند و از ابن عباس روایت است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
فرمود که از پروردگار خود پرسیدم و دوست داشتم که آنرا نپرسیده بودمی گفتم که سلیمان پیغمبر را ملک عظیم دادی و فلان
و فلان را این و آن دادی حق تعالی فرمود که ای محمد الم یجدک ایا نیافت پروردگار تو ترا یتیما کودکی
بی پدر یعنی عالم بود به یتیمی تو فآوی پس جای داد ترا در کنف کفایت و آن چنان بود که حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله هنوز شش ماهه بود در شکم مادر که پدر او عبدالله رحلت نمود و ضمانت او منتقل با بوطالب شد که برادر
عبدالله بود از جانب مادر و هر یک از عبدالمطلب و ابوطالب بر وی چون پدر مشفق بودند و او را با حسن وجه تربیت میدادند
تا آنکه بسن بلوغ رسید از صادق علیه السلام پرسیدند که چرا پیغمبر صلی الله علیه و آله را یتیم گردانیدند فرمود تا هیچ
آفریده بر وی حقی نبوده باشد و تولیت کار او خدا کند و مجاهد گفته که عرب دری را که نفیس تر و قیمتی تر است
یتیم خوانند پس معنی آنست که خدای تعالی ترا در میان کاینات بی نظیر و یگانه یافته بشرف فضل و کمال قابلیت
و منفرد و منقطع علاقه نسبت بما سوی و بجهة این ترا در صدف نبوت جای داد و وجدک ضالا و یافت
ترا راه گم کرده بر در دروازه که حلیمه دایه تو ترا آورده بود تا بجدت بسپارد فهدی پس راه نمود ترا تا که
جدت ترا بسرت رساند و کیفیت اینحال برینمنوال بود که چون مادر آن حضرت از دار فنا بسرای بقا رحلت نمود
جد وی عبدالمطلب حلیمه بنت ابی ذویب را که از قبیله بنی سعد بود بشرف ارضاع او نامزد کرد و حلیمه را
بقبیله خود برد و چون ایام او منقضی شد وی را برداشت تا بجدش رد کند و بنزدیک مکه او را در موضعی
بگذاشت و بطهارت گرفتن رفت چون باز گشت رسول را نیافت از هر که می پرسید هیچکس از وی خبر نمیداد
حلیمه گوید فریاد برداشتم که یا عبدالمطلب محمد را بپروردم و بدر مکه آوردم او را گم کردم پس با خود اندیشه نمودم
که اگر او را نیابم بر بالای کوهی روم خود را از زیر اندازم و هلاک کنم و این شرمساری نکشم پس در
مکه در آمدم و فریاد میکردم که وا محمداه دیدم پیری تکیه بر عصا کرده چون جزع مرا بدید گفت ترا چیست
من قصه خود را باز گفتم وی گفت بیا تا نزد هبل رویم که اعظم اصنام است و شفاعت کنیم تا ما را باو هدایت

کند و محمد را بما نماید پس پیر نزد خانه کعبه آمد و بوسه بر دست هبل میداد و میگفت ای فریادرس فریاد این زن رس
و دستگیری وی کن که فرزند محمد نام گم کرده است و بسیار جزع میکند طوق منتی در گردن او افکن و محمد را بوی
نما حلیمه گفت همین که نام محمد بر زبان بگذشت هبل و دیگر بتان در روی در افتادند و هاتفی آواز داد که ای
پیر بخرد دور شو که هلاکت این بتان در دست محمد خواهد بود پیر بلرزید و عصا از دستش بیفتاد و دندان بر
دندان میزد پس روی بحلیمه کرد و گفت دل مشغول مدار که این محمد را خدائی هست که وی را بتو رساند و چون
خبر گم شدن بعبدالمطلب رسید گمان برد که بعضی از قریش او را هلاک کردند و شمشیر برکشید و آواز
داد که یا آل غالب قریش همه جمع آمدند و گفتند یا سید ترا چه واقع افتاده است وی صورت حال باز گفت
و با قریش سوار شد و در شعاب مکه بگشت و او را نیافت اسلحه را بینداخت و روی به بیت الحرام
نهاد و طواف کرد و گفت یا رب اد ولدی محمدا اردد الی و اتخذ عندی یدا یا رب ان محمدا لن یوجد
یصبح قریش کلهم مبددا یعنی ای پروردگار و آفریدگار من باز گردان بمن فرزندم را محمد و فرا گیر از
نزد من نعمتی یعنی مرا برین نعمتی و منتی نه ای آفریدگار محمد یافت نشود همه متفرق و متلاشی شوند ندای از آسمان مّن اکرم
بوی رسید که ای قوم جزع مکنید که محمد را خدائی هست که حافظ و ناصر اوست عبدالمطلب گفت وی
کی است آواز آمد که بوادی تهامه به نزدیک فلان درخت عبدالمطلب سوار شد و با اشراف قوم خود
روی بدان وادی نهادند ورقه بن نوفل در اثنای طریق بوی رسید در راه با او موافقت کرد و چون
برسیدند بان موضع رسول را دیدند که باشاخی از درخت بازی میکند عبدالمطلب بجهة آنکه مدتی بود
که او را ندیده بود و از وی دور افتاده بود او را نشناخت از وی پرسید که یا غلام تو کیستی گفت
انا محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب گفت فدیتک نفسی نفس من فدای تو باد پیاده شد او را در بر گرفت و ببوسید
و در کنار خودش جای داد و بمکه آمد و بعضی در تفسیر این آیه گفته اند که ای محمد ترا در معالم نبوت و احکام
شریعت ضال یافت پس هدایت کرد و ترا عالم گردانید چنانکه فرمود ما کنت تدری ما الکتاب و لا الایمان
مراد احکام ایمان است نه ذات ایمان چو آن حضرت از اول عمر تا آخر از دنس کفر مبرا بود که ما کان لنا

ان لنشرک بالله من شیئ و باقی وجوه درین باب در منهج الصادقین توانست وَوَجَدَكَ و دریافت ترا عَائِلًا
درویش عیالدار فَأَغْنَىٰ پس توانگر ساخت ترا بمال خدیجه تا بآن تجارت کردی و بعد از آن بغنایم دار الحرب
یا دل تو را بی نیاز گردانید بقناعت که القناعة کنز لا یفنی و راضی و خورسند ساخت تو را بانچه عطا فرمود بتو و عیاشی
باسناد خود از علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما روایت کرده که آن حضرت در تفسیر این آیه فرمود که آیا نیافت ترا
یتیم یعنی فرد و یگانه که مثلی نبود تو را در میان خلقان پس جای داد مردمان را بسوی تو و یافت تو را ضال در میان
قوم که نمی شناختند فضل تو را پس راه نمود ایشان را بسوی تو و یافت تو را عائل که عائل خود ساختی مردمان را بعلم
پس غنی گردانید ایشان را بتو بعد از آن میفرماید که ای محمد چون شربت یتیمی و تنهائی چشیده و درد و بی نوائی
و تنگدستی کشیدی فَأَمَّا الْيَتِيمَ پس اما یتیمان را فَلَا تَقْهَرْ پس قهر مکن و از نزد خود مران و حقیر
مشمر و قدر ایشان بشناس و در طریق احسان و رافت و عطوفت با ایشان سلوک نما وَأَمَّا السَّائِلَ
و اما درویشان خواننده را فَلَا تَنْهَرْ زجر مکن و بانگ بر ایشان مزن و محروم مساز و درشتی خود را فرو
مکن یا طالبان علم شریعت را از تعلیم و افاده خود منع مکن آورده اند که بعد از نزول این آیه حضرت رسول صلی الله
علیه و آله یتیمان را بیشتر از بیشتر ملاطفت فرمودی و انواع مرحمت و احسان نسبت با ایشان مرعی داشتی و هرگز
سائلان را از درگاه خود محروم نساختی و مکرر امتان را بایشان وصیت فرمودی و از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایتست
که هیچکس از شما متولی یتیم نباشد مگر که نیکو گرداند ولایت خود را بر وی و دست بر سر او ننهد مگر که حق تعالی بهر موئی
که دست او بآن رسیده حسنه برای او بنویسد و بهر موئی سیئه از او محو نماید و بهر موئی درجه برای او بر دارد
و نیز فرمود که هرگاه یتیمی بگرید عرش خدای تعالی بلرزد بسبب گریه او پس حق تعالی گوید بملائکه خود که ای فرشتگان
بدرستی که من شما را گواه میگیرم بر آنکه هرگاه کسی آن یتیم را خاموش کند و خوشنود سازد من در روز قیامت از او خوشنود
باشم آورده اند که سید عالم صلی الله علیه و آله یتیمی را تعهد و تفقد می نمود و شفقت و عطوفت میفرمود از قضا
یتیم وفات کرد رسول آنشب دست از طعام بکشید و تأسف بسیار میخورد پرسیدند که یا رسول الله چرا دل مبارک
غمگین کردی اگر فرمائی یتیم دیگر حاضر گردانیم تا در خدمت تو پرورد فرمود آن کودک یتیم بدخو بود و با من بدخوئی

براولس

بد او لسر می بردم و بخلق نیکو با او رفق و مدارا میکردم مرا با این اجری جمیل و ثوابی عظیم بود از دیگری این غرض
حاصل نشود و انس روایت کند که رسول صلی الله علیه و آله فرمود هرگاه سائلی بیاید نزد تو بر اسب نشسته و کفها گسترده
حق بر تو واجب گرداند و اگر چه نصف خرما باشد مراد آنست که هیچ سائلی را محروم نگرداند اگر چه بر اسب سوار
باشد و بروایت دیگر حق سائل بده اگر چه در دست او دست ورنج باشد و در حدیث قدسی وارد شده
منقول از ابی عبد الله علیه السلام حق تعالی میفرماید که هیچ چیزی نیست مگر که غیر خود را وکیل گردانیده ام که قبض
آن کند الا صدقه که من آنرا فرا میگیرم و کسی را در آن وکیل نمیگردانم تا آنکه اگر مردی یا زنی تمره یا نصف تمره
صدقه کند من او را فرا گیرم و می پرورم همچنانکه شخصی کره اسب یا شتر بچه پرورش دهد و چون روز قیامت
بمن رسد آن صدقه مانند کوه احد شده باشد وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ و اما بنعمت پروردگار خود که آن نعم
مذکور است فَحَدِّثْ پس سخن کن یعنی آنرا به بندگان من اعلام نمای و اخفای آن مکن که تحدیث بنعم شکر منعم است
و اخفای آن مظنه کفر نعمت و نزد جمعی مراد بنعمت نبوت است که اعظم نعم است و تحدیث آن تبلیغ آنست بجمیع
خلقان و نزد کلبی نعمت قرآنست و تحدیث بآن تلاوت کردن آنست سورة الم نشرح ابی
بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که این سوره بخواند ثواب او مانند ثواب کسی باشد که من
ملاقات کرده باشد و مرا از غمها شاد کرده شفاعت او بر من واجب بوده باشد و جمعی ارتباط این سوره بسوره
سابقه اشتراک تعداد نعمت است در خاتمه و فاتحه هر دو بسم الله الرحمن الرحیم
أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ آیا گشاده نکردیم برای تو صَدْرَكَ سینه ترا تا مناجات حق و دعوت خلق و غم امت
و اعبای رسالت در وی گنجد یا آیا دل ترا گشایش این ندادیم که هر چه از اسرار وحی و حکمت بر تو وارد شود
قبول تواند کرد مراد از استفهام انکار نفی نیست یعنی البته بار اندوه و الم که خاطر تو را مضیق ساخته بود
از تبلیغ رسالت و خواص و عام و تقاضات در دعوت جن و انس از دل تو زایل گردانیدیم تلقی وحی را بر آن
بعد از دشواری آن بر تو وَوَضَعْنَا عَنْكَ و بر گرفتیم از تو وِزْرَكَ بار گران ترا الَّذِي أَنْقَضَ
ظَهْرَكَ آن باری که شکسته و گران ساخته بود پشت ترا و آن تحمل اعباء رسالت بود و اصرار و تکذیب کفار و عجز

او ازارش داشت که حق تعالی تحمل او را بر آن آسان گردانید و بمعجزات و براهین ثابت او را قوی گردانید و او را
مسلط ساخت بر همه تا ایشان بشرف اسلام رسیدند و باقی در دست او بورطه هلاکت گرفتار شدند یا وضع کردیم از تو
ثقل احکام شریعت را و از ابر تو سهل و آسان گردانیدیم وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ و برداشتیم برای تو سهل
و آسان گردانیدیم وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ و برداشتیم برای تو اظهار قدرت را که به نبوت و رسالت و خاتمیت
یا بآنکه نام ترا قرین نام خود ساختیم در اذان و اقامت و تشهد و خطبه نام مرا یاد نکنند مگر که ترا در عقب آن یاد
کنند یا خود بر تو صلوات فرستادیم و بندگان را امر کردیم بدرود آن بر تو یا طاعت و رضای خود را در طاعت
و رضای تو گردانیدیم و الله و رسوله احق ان یرضوه و من یطع الله و رسوله و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و یا ترا
نبی الله و رسول الله بلقب دادیم یا نام رفیع ترا در کتب سابقه مذکور ساختیم یا روز قیامت ترا شافع بندگان
گردانیدیم و مقدم و پیشوای خلق اولین و آخرین ساختیم ذو النون گفت که رفعت ذکر آن رتبه است
که همه انبیاء بر حوالی عرش جولان می نمودند و طایر همت آنحضرت بالای عرش پرواز میکرد اورده اند که مشرکان
تعییر مؤمنان میکردند و آنحضرت بجهت این متوهم بود که مبادا مسلمانان از اسلام رغبت بگردانند حق جل و علا نعم
خود را که با و عطا فرموده بود تذکرا و نمود بعد از آن فرمود که ای محمد صبر کن و دل خوش دار فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ
يُسْرًا پس بدرستیکه با مر دشواری که در دنیاست آسانیست در عقب إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا بدرستیکه با مر
دشواری که در مکه است آسانیست در مدینه و در موضح آورده که یا عسری در مدینه باشد یسریست در بهشت
و بیضاوی گفته که کلام اول راجح است بآنکه با ضیق صدر روزی که منقضی ظاهر شد و ضلال قوم و ایذای ایشان
شرح صدر است و وضع توفیق اهتدا و طاعت پس از روح خدا مأیوس نبود وقتی که غم و هم ترا طاری
شود و کلام ثانی تکریر اول است برای تأکید یا استیناف وعده بآنکه عسر متبوع است بیسری که ثواب آخرت شیف
و این قول الصق است بمقام از قول اول در تفسیر طبرسی از ابن عباس نقل کرده که حق تعالی فرموده که آفریدم یک
عسر را و دو یسر را پس هرگز غالب نشود یک عسر بر دو یسر و از حسن نیز منقولست که روزی رسول
صلی الله علیه و آله از خانه بیرون آمد مسرور و فرحناک و خندان و میگفت هرگز غالب نگردد یک عسر بر دو یسر

فان مع العسرا

فان مع العسر یسرا ان مع العسر یسرا صاحب کتاب نظم در تفسیر این آیه آورده که حق تعالی پیغمبر خود را مبعوث ساخته
در وقتیکه بضاعتی نداشته و درویش بود و قریش سرزنش او کردند و گفتند اگر غرض تو از این دعوت طلب غناست
ما ترا چندان مال بدهیم که ایسر اهل مکه شوی پیغمبر از این معنی بسیار مغموم شد و گمان برد که قوم او بجهت فقر تکذیب
او میکنند حق تعالی این آیه فرستاد و او را بوعده غنی تسلیم داد پس حقیقت معنی آنست که باید که آنچه اهل غنا میگویند
ترا غمگین نسازند چو با تو یسری خواهد بود در دنیا و آخرت و الحق این وعده نمود و حجاز و قری اهل عرب همه
بلاد یمن را از برای او مفتوح ساخته و دولت بیشتر تحت تصرف او در آورد و آنحضرت قوت یکساله از برای خود
بگذاشت و باقی را در راه خدا تصدق فرمود بعد از آن حق تعالی بر وجه استیناف فرمود که ان مع العسر یسرا و بعد از آن
بجهت ترغیب وی بر شکر و اجتهاد در عبادت و رنج کشیدن بر طاعت فرمود فَإِذَا فَرَغْتَ پس چون فارغ
شوی از تبلیغ رسالت فَانْصَبْ پس رنج کش در مراسم عبادات یا چون از نماز فارغ گردی جهد کن در دعا یا
چون از گذاردن احکام شریعت فراغت یابی باستغفار او زار امت مشغول شو یا چون از نوع عبادت برداری
تحمل کن در نوعی دیگر از آن یعنی باید که همیشه مشغول عبادت باشی و در هیچ وقتی از مشقت طاعت فارغ نباشی
و یا چون از فرایض فارغ شوی بعد از تشهد دعا کن برای حوایج دینیه و اخرویه خود و سایر اهل ایمان و صادق
علیه السلم نیز فرموده که مراد بنصب اجتهاد است در دعا بعد از آن نماز در نشستن حین جلوس و یا چون از غزوه فارغ
شوی میل بعبادت کن و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام از ابو عبد الله الحسین علیه السلم نقل کرده که چون فارغ شوی ای محمد
از حجة الوداع بعد از ادای تبلیغ نصب کن علی را برای خلافت و جانشینی خود وَإِلَى رَبِّكَ و بدعای پروردگار
خود فَارْغَبْ رغبت کن در همه اوقات و هر چه خواهی از و خواه نه از غیر او که قادر بر اسعاف حاجات و انجاح مرادات
حضرت اوست و سخن تو بر درگاه قرب مقبولست و دعوات طیبات تو در محل قبول و از ابو جعفر و ابو عبد الله
علیه السلم منقولست که چون از نماز فریضه فارغ شوی جد و جهد تمام در دعا بسوی پروردگار خود و رغبت کن بآنچه داده
در سؤال تا بدهد بتو آنچه از و بطلبی در همه احوال و در تفسیر عسکری علیه السلم مسطور است که علی را نصب کن برای امامت
و وصایت و خلافت خود و رغبت کن بجانب جناب احدیت کن و از سرای فانی خود را بدار الخلود رسان و بفراغت تمام

در مقعد صدق قرار گیرد سورة والتّین از ابیّ بن کعب از پیغمبر صلّی الله علیه و آله روایت کرده که هر که این سوره بخواند
حق تعالی دو خصلت باو کرامت فرماید یکی عافیت و دیگری یقین که مادام که در دنیا باشد و چون وفات کند بعدد هر که این سوره
خوانده باشد ثواب روزه یکروزه باو عطا فرماید و عیاشی از ابی عبد الله علیه السلام نقل کرده که هر که سوره والتین در فرایض
و نوافل بخواند هر موضعی که در بهشت آرزو کند باو دهند چون اختتام این سوره باین طریق شد که او خالقی است که مستحق
عبادتست بجهة تاکید آنرا مؤکد ساخت بقسم و فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم

والتّین سوگند بانجیر والزّیتون و بزیتون تخصیص این هر دو بقسم از جمیع ثمار آنست که انجیر فاکهه طیبه است بی
فضله و غذائی لطیف سریع الهضم و دوائی کثیر النفع و ملین طبع و محلل بلغم و مطهر کلیتین و مزیل ریگ مثانه و مفتح
سده کبد و طحال و مسمن بدن و در حدیث آمده که او قطع بواسیر کند و نقرس را فایده دهد و امّا زیتون هم میوه است و هم
نان خورش و دوا و روغن کثیر المنافع دارد و گفته‌اند که تین و زیتون منبت انهاست که آن دو کوه است از ارض مقدس
یک طور تینا گویند و یکی طور سینا و هر یکی معبد یکی از انبیا بوده و در معالم گوید که تین مسجد اصحاب کهف است و زیتون
مسجد انبیا و در تبیان گفته که کوه جودی و جبل بیت المقدس است و از ابن عباس نقل است که تین مسجد نوح است و زیتون
بیت المقدس و بروایت ضحاک تین مسجد الحرام است و زیتون مسجد اقصی وطور سینین و سوگند بطور سینا یعنی کوه
زبیر که محل مناجات حضرت کلیم علیه السلم بود و سینین و سینا هر دو بمعنی بقعه است و از مقاتل نقل است که سینا بلغه نبط
هر کوهی است که در او اشجار مثمره نابت شده باشد و نزد عکرمه نیز بمعنی کثیر النبات و الشجر است و از عبد الله عمر روایت است
که چهار کوه است نزد حق تعالی مقدس است اوّل طور سینا که بقعه‌ایست که موضع مناجات موسی است و دوّم طور زیتا که بیت
المقدس سیّوم طور تینا که در دمشق است چهارم طور تیمانا که مکه است وهذا البلد الامین و سوگند باین شهر که امان
دهنده اهل مکه است از خسف و رجف و سبی و قتل و حافظ هر که در او داخل شود پس امین بمعنی مؤمن باشد یعنی ایمن سازنده
و از امام محمد باقر علیه السلام روایتست که مراد به تین حسن است علیه السلم و زیتون امام حسین علیه السلم که دو میوه دل مصطفی
و مرتضی و فاطمه زهرا اند و از طور سینین امیر المؤمنین علیه السلم و از بلد امین فاطمه زهرا علیها السلام حاصل که حق تعالی سوگند
خورده باین امور مذکوره که متضمن برکات عظیمه اند برآنکه لقد خلقنا الانسان بدرستیکه ما آفریدیم جنس آدمی را

فی احسن تقویم در نیکوترین تعدیلی و راست کردنی در شکل و صورت و تسویه اعضا یعنی مخصوص گردانیدیم او را از میان
حیوانات بانتصاب قامت و حسن صورت و اعتدال مزاج و کمال نفس و نطق و تمیز و تدبیر و استجماع خواص مکونات
با خلق فرمودیم او را مظهر اتم و اکمل و محل اعم و اشمل که حامل امانت الهی و منبع فیض نامتناهی تواند بود ثمّ بعد از آن
بسبب عدم شکرگذاری او بر نعمت خلقه قویمه سویه و صورت حسنه بهیه ثمّ رددناه باز گردانیدیم او را در عاقبت امر
اسفل سافلین بزیرترین همه فروتران در خلق و ترتیب یعنی صورت حسنه او را بقبح صورت باز گردانیدیم و خلقه
بهیه او را بشوه خلقه مراد اصحاب جحیم اند که در آخرت بصورت منکره و خلق مستقبحه مخلوق گرداند یا باز گردانیم او را
بزیرترین همه زیرتران از اهل درکات یعنی او را در آخرین درکه دوزخ رد کردیم یا باز گردانیم او را بعد از این تقویم و تحسین
باسفل سافلین که فروترند در حسن خلق صورت و شکل یعنی تنکیس او کردیم در خلقت چون تقوس ظهر بعد از اعتدال و ابیضاض
شعر بعد از اسوداد و کشتن جلد بعد از غضاضه و نضاضه و کلال سمع و بصر بعد از حدت حس آن و تغیر حواس باطنه و قوت عاقله
بعد از شدت ادراک آن یعنی او را رسانیدیم بسن خرافت که ارذل عمر است و در آن هیچ کاری نتوان کرد و کسی را در آن سن
هیچ مزدی نباشد الا الذین امنوا مگر آنانکه گرویده اند و عملوا الصالحات و کرده اند کارهای شایسته فلهم
پس مرایشان راست اجر غیر ممنون مزدی کم ناشده مراد نعیم دائمی بهشت است یعنی آنچه در جوانی و صحت
مزد عبادت ایشان را می نویسند در پیری و ضعف با آنکه عملی نمیکنند همان دستور مزد ایشان ثابت است انس نیز
از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که اطفال تا بحد بلوغ نرسند خیر و طاعت که از ایشان صادر شود ثواب از آن پدر
و مادر او کرامت فرمایند گاهی که آن بامر و نهی مادر و پدر و تعلیم ایشان از اطفال بفعل آمده باشد و هر گناه که ایشان
کنند بر ابوین ننویسند و چون بحد بلوغ رسند بر هر کدام دو فرشته موکل کنند تا حافظ اعمال او باشند و چون چهل
سال در اسلام بگذرانند از سه بلا ایمن گردند جنون و جذام و برص و چون به پنجاه رسند تخفیف حساب کنند و چون بشصت
رسند او را توفیق توبه دهند و چون بهفتاد رسد اهل آسمان او را دوست گیرند و چون بهشتاد رسد حسنات او را
مضاعف کنند و سیئاتش محو نمایند و چون به نود رسد گناه اول و آخر عمرش بیامرزند و شفاعتش در حق اهل بیت
او قبول کنند و او را اسیر الله فی ارضه نام نهند و چون بارذل عمر رسد حق تعالی عملی که در وقت کمال بجای آوردی

در نامهٔ عمل او نویسند چنانکه فرمود الّا الّذین آمنوا وعملوا الصّالحات یعنی آنانکه ایمان آورده اند وعمل صالح کرده اند
ایشان را در کبر سن وضعف قوت وخرافت مزدی باشد که از ان منقطع وناقص نگردانند بلکه چنانکه در وقت جوانی
وقوّت کبری همان عمل نویسند از ابن عباس مرویست که مراد مومنان قران خوانند که چون بنهایت پیری رسند قصور
ممنون م در عقل ایشان پیدا نشود در آخرت مزد ناکاسته بوی دهند بر طریق جوانی بعد از ان بر طریق التفات آدمی را
خطاب میکند فَمَا یُکَذِّبُکَ پس چه ترا تکذیب میدادای منکر بعث بَعْدُ پس از ظهور دلائل واضحه بِالدِّینِ
بروز جزا وحساب یعنی چه چیز تورا کاذب گردانیده بسبب دین وانکار آن بعد از دلایل قاطعه مراد آنست که
تو کاذبی وقتی که تکذیب مینمائی بجزا حلاصهٔ معنی آنست که آفریدن آدمی از نطفه وتقویم وتسویهٔ اعضای او وتدریج او
در مراتب زیاده تا بحد کمال واستواء وبعد از ان تنکیس او تا برسیدن ارذل عمر اوضح دلیلست بر قدرت خالق وهرکه
قادر باشد بر همه این عاجز نخواهد بود از اعاده پس چیست سبب تکذیب تو ای آدمی بجزا بعد از این دلائل قاطعه أَلَیْسَ
اللَّهُ آیا نیست خدای بِأَحْکَمِ الْحَاکِمِینَ حکم کننده ترین حاکمان استفهام برای تقریرست یعنی بتحقیق ویقین که او
احکم الحاکمینست در هرچه کند وفرماید از تعذیب کفّار وغیر آن مرویست که پیغمبر صلّی الله علیه وآله هرگاه خواندی که الیس الله
باحکم الحاکمین گفتی بلی وانا علی ذلک من الشاهدین از مقاتل منقولست که معنی آیه اینست که ای محمّد آیا نیست خدای اقضی
للقاضین در حکم کردن میان تو واهل تکذیب سوره اقرأ باسم ربّک ابی بن کعب از پیغمبر صلّی الله علیه وآله روایت
کرده که هرکه این سوره بخواند همچنانست که جمیع سورهای مفصل خوانده ومحمد بن حسان از ابی عبد الله علیه السّلم نقل کرده
که هرکه در روز یا در شب سوره اقرأ باسم ربّک بخواند اگر دران روز یا دران شب بمیرد شهید مرده باشد وهمچنان
باشد که با رسول خدا در راه خدا شمشیر زده باشد وچون حق ختم سوره والتّین باسم سامی خود کرد این سوره را نیز مفتتح
ساخت باسم خود وفرمود که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ
اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ اکثر مفسّران برانند که اول چیزی که بر رسول صلّی الله علیه وآله نازل شد پنج آیه است
از اول این سوره ونزد بعضی سوره فاتحة الکتاب ونزد بعضی دیگر سورهٔ المدّثّر زهری از عروه وعایشه روایت کرده
که در بدایت کار رسول صلّی الله علیه وآله هر خوابی که دیدی همه در بیداری واقع شدی وچون تنها بودی بوی ندا رسیدی

وا دهیچکس را

وا و هیچکس را ندیدی یکروزی در غار حرّا تکیه فرموده بود یا بر بالای کوهی ایستاده ناگاه جبرئیل بر وظاهر گشت وگفت
ای محمّد مرا بتو فرستاده اند وتو رسول خدائی بدین آیت انگه گفت اقرأ بخوان حضرت رسالت صلّی الله علیه وآله گفت ما انا
بقاری من خواننده نیستم جبرئیل مرا بگرفت وبفشرد چنانکه بیطاقت شدم پس بگذاشت وگفت بخوان همان جواب دادم
که ما انا بقاریٔ دیگر باره مرا گرفت وسخت بفشرد وگفت اقرأ باسم الّذی خلق رسول صلّی الله علیه وآله فرمود که من بترسیدم
وتب گرفتم ولرزه بر اعضای من افتاد بحجره خدیجه رفتم وگفتم دثّرونی وزمّلونی مرا بپوشانید وجامه بر سر من افکنید
خدیجه جامه بر سر من افکند من بخفتم دیگر باره جبرئیل آمد وآیه یا ایّها المدّثّر آورد برخاستم واینحال با خدیجه گفتم وبا وگفتم
می ترسم که این خیال سودا باشد خدیجه گفت خدا این حالت را از تو دور دارد تو مرد راستگوئی وخلق وحسن گدائی وصله
رحم رعایت میکنی وتحمل آزار مردمان می نمائی ومهمان را طعام میدهی ومردمان را بر مصایب روزگار معاونت میکنی
بر خیز نزد عم رویم واورا از این حالت خبر دهیم پس نزد ورقه بن نوفل رفتیم واو کتب اوایل خوانده بود چون بشنید
گفت هنیئا لک یا محمّد انت النّاموس الاعظم در کتب اوایل مانند توریة وانجیل وزبور خوانده ام که پیغمبر آخر الزمانی
وختم نبوّت بتو شود ای کاش من در زمان تو بودمی تا نصرت تو کردمی چنین پندارم که تو را از این شهر بیرون کنند خدای
تعالی هیچ پیغمبری نفرستاده که وی را نرنجانیده اند انگاه رسول را گفت ای محمّد چون این حال بتو دست دهد خود را
مینداز بلکه بر جای خود بایست وانچه گوید بشنو ویاد گیر دیگر بار که جبرئیل آمد وگفت انّک نبیّ حقّا اقرأ گفتم چه گویم
گفت بگو بسم الله الرّحمن الرّحیم الحمد لله ربّ العالمین تا آخر سوره برو خواند وگفت بگو لا اله الّا الله نزد ورقه آمدم وصورت
حال باو باز گفتم گفت مژده باد ترا بدرستیکه من گواهی میدهم تو آن کسی که عیسی بن مریم بآمدن او مژده داده
وتو مثل موسی پیغمبر مرسلی وزود باشد که بجهاد مامور شوی واگر من آن روزگار را دریابم با تو جهاد نمایم چون ورقه وفات
کرد پیغمبر صلّی الله علیه وآله فرمود که قسّ ابن ورقه را در بهشت دیدم جامهای حریر پوشیده زیرا که او بمن گرویده بود
وتصدیق کرده وقس بمعنی امام نصاری است در علم دین واین روایت را حاکم ابو عبد الله حافظ باسناد خود از
ابی میسره عمر بن شرحبیل نقل کرده که در روایت دیگر آمده که آنحضرت فرمود که جبرئیل علیه السّلام از زیر بر خود حریر
بهشت که بدر ویاقوت منسوج بود بیرون آورده نزد من انداخت وگفت بخوان گفتم درین نامه نوشته چیزی نمی بینم جبرئیل

و الحق ضم کرد منضغط سخت چنانکه نزدیک بود که بیهوش شوم تا سه نوبت این صورت واقع شد بعد از آن مرا
گذاشته این آیه را بر من خواند که اقرأ باسم ربک بخوان قرآن را در حالتی که افتتاح کننده باشی یا استعانت کننده
بنام پروردگار خود الذی خلق آن خدائی که بیافرید همه چیز را یا خلق کرد آدمی را از خاک بعد از آن دو میان را
که اشهر و اظهرند در صنع و تطهیر تدبیر و دلالت این بیشتر است بر وجود عباد مقصود از خلق بذکر افراد نمود
فرمود که خلق الانسان آفرید آدمیان را من علق از خونهای بسته بعد از آنکه نطفه بود اقرأ تکرار
برای مبالغه است یا اول امر است بقراءة نفس خود و ثانی برای تبلیغ و ربک الاکرم و پروردگار تو بزرگتر است
از همه بزرگان و کرم او بیشتر از همه کریمان جواد و منعم است بدون عوض و حاکم است بی تخوف و از روی حقیقت او
کریم بالذات است نه غیر او چو هر نعمتی که هست از جانب او است یا بر وجه اختراع و یا از حیثیت تسبیب الذی
علم آن خدائی که آموزانید نوشتن را بالقلم تا علم را بخط قید کنند و غایبان را آگاهی دهند در تبیان آورده
که مراد آدم است که حق تعالی علم خط را تعلیم او داد و مشهور آنست که اول کسی که خط نوشت ادریس بود علیه السلام
ابن عباس فرموده که پیغمبر صلی الله علیه و آله را گفتم که یا رسول الله رخصت باشد که آنچه از تو بشنوم از احادیث بنویسم
فرمود نعم فان الله علّم بالقلم علم الانسان بیاموخت جنس آدمی را ما لم یعلم آنچه ندانسته است از امور دین
و دنیا بنصب دلائل و خلق قوی و انزال آیات یا محمد صلی الله علیه و آله را تعلیم داد از احکام شریعت آنچه بدان دانا
نبود که علمک ما لم تکن تعلم یا آدم را تعلیم داد آنچه بآن عالم نبود و علّم آدم الاسماء کلها حاصل که حق تعالی در آیات
ذکر مبدأ انسان و منتهای آن بجهت اظهار آنچه بر او انعام فرموده از نقل او از اخس مراتب باعلای آن بجهت تقریر
ربوبیت و تحقیق اکرمیت خود کلا بازایست ای جاحد نعمت از جحود و کفران خود گویند کلا بمعنی حقا است
و مرتبط با بعد یعنی حقا که ان الانسان بدرستیکه آدمی لیطغی هر آینه از حد میرود و گردن کشی میکند بر خدا
ان رآه استغنی بجهت آنکه دیده است خود را که بی نیاز شده یعنی توانگر گشته بکثرت عشیره و اموال
و مزیت قوت در حدیث آمده که بار خدایا من پناه میگیرم بتو از درویشی که مرا از یاد مردم ببرد یا از توانگری
که مرا طاغی سازد و بعد از آن بطریق التفات خطاب بانسان میکند از روی تهدید و تحذیر از عاقبت طغیان

و میفرماید

و میفرماید ان الی ربک بدرستیکه بسوی آفریدگار تو است الرجعی بازگشتن همه در آخرت پس طاغی و کافر
نعمت را جزای خود خواهد رسید و هرگاه مآل کار چنین باشد چگونه سبب طاغی بود و عبادت حق را فرو گذارد
مسلم در صحیح خود آورده که روزی ابو جهل با اصحاب خود گفت این محمد در میان شما نماز میگذارد و در خاک میمالد
شما او را میگذارید و هیچ نمیگوئید پس بحق آنکس که باو سوگند میخورند که اگر او را به بینم که نماز میگذارد پای بر گردن او نهم
و او را در زیر پای خود هلاک کنم گفتند این ساعت نماز میگذارد پس بشتاب تمام نزد آنحضرت بشتافت باز رسید
بازگشت رنگ زرد کرده و لرزه بر اعضای وی افتاده گفتند یا ابا الحکم ترا چه رسیده گفت چون رفتم که قصد محمد کنم میان
خود و محمد خندقی دیدم از آتش و اژدهائی دهن باز کرده و مرغان پر در پر بافته این خبر بحضرت رسید فرمود بخدائی
که جان محمد در قبضه قدرت او است که اگر بمن نزدیک رسیدی فرشتگان او را پاره پاره کردندی و عضو او بربودندی
پس این آیه نازل شد ارأیت آیا می بینی تو الذی ینهی آنکس را که باز میدارد عبدا بنده کامل را یعنی محمد صلی الله علیه و آله
اذا صلی در وقتیکه نماز میگذارد حاصل که حق تعالی بر طریق تعجب خطاب بحبیب خود میکند که ای محمد خبر ده بمن کسی که
منع صلوة کند و بنده را از نماز باز دارد جزای او چگونه باشد و حال آنکس نزد خدای بر چه وجه باشد ارأیت آیا
می بینی تو ای ناهی عبد از صلوة ان کان اگر باشد بنده منهی از نماز علی الهدی بر راه راست او امر یا فرماید
خلق را بالتقوی به پرهیزکاری او را باز توان داشت از آن ارأیت آیا می بینی ان کذب اگر تکذیب کند
ترا ابو جهل یا مطلق سخن حق را و تولی و روی بگرداند از ایمان و برگردد از طریق فرمان که مستحق چه نوع عذاب باشد
در آنجهان الم یعلم آیا ندانسته است ابو جهل یعنی دانا نیست بان الله یری باینکه از روی تحقیق خدا می بیند
قصد او را و مطلع است بر احوال شنیعه او و برابر آن جزا خواهد داد در آیه اشارتست بآنکه حق تعالی از برای محق
انتقام میکشد از مبطل حاصل که خطاب اول و آخر راجع بمنهی است که حضرت رسالت است صلی الله علیه و آله و خطاب
ثانی راجع بناهی که ابو جهل است پس حق تعالی در حق حکمی است که دو کس نزد او حاضر شوند و او هر یک را مخاطب سازد
بخطابیکه مناسب او باشد از اکابر علماء منقولست که در کلمه ان الله یری هم وعد مندرج است و هم وعید یعنی زاهد
پرستش کن بر طریق خلوص که خدا ترا می بیند در خلوت قصد گناه کرده متنبه شو که ترا می بیند در خبر است که درویشی بعد از

از گناه توبه کرده بود و میگریست گفتند چند گریه کنی خدای عفو و غفور است گفت هر چند عفو کند خجلت اورا که می دیده
چگونه از خود دفع کنم آورده اند که نوبت دیگر حضرت رسالت نماز میگذارد ابو جهل گفت مرا می ترسانی و حال آنکه
مجلس من از همه اهل وادی بزرگتر است و اهل مجلس من از همه بیشتر آیه آمد که کَلَّا باید که باز ایستد آن ناهی معاند کافر
جاحد که ابو جهل است یا حقا که لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ اگر باز نایستد ابو جهل از ایذای محمد و از نهی او از عبادت لَنَسْفَعًا
بِالنَّاصِيَةِ و هر آینه بقهر و شدت بگیریم او را و موی پیشانی او و ویرا بعنف بدوزخ کشیم نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ
خَاطِئَةٍ بگیریم و بکشیم موی پیشانی کسی را که دروغگوی خطاکار است یعنی ابو جهل و بخواری تمام او را بدوزخ
کشیم فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ پس باید که بخواند اهل مجلس عشیره خود را تا یاری او دهند سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ
زود باشد که ما بخوانیم زبانیه دوزخ را که ملائکه غلاظ و شداد اند برای بردن او بدوزخ ابن عباس از پیغمبر صلی الله علیه و آله
نقل کرده که اگر ابو جهل اهل مجلس خود را میخواند هر آینه زبانیه او را میگرفتند و در ساعت هلاک میکردند باید که ابو جهل
از این قول باز ایستد که نه چنانست که او میگوید و تصور میکند لَا تُطِعْهُ فرمان مبر او را ای محمد بر ترک نماز یعنی بر
مخالفت او ثابت قدم باش وَاسْجُدْ و سجده کن خدای را یعنی بر سجده خدا استمرار نما مراد آنست که بر دوام نماز
گذار وَاقْتَرِبْ و نزدیک شو به پروردگار خود بوسیله طاعت مراد قرب منزلت است و مکانت ابن مسعود از پیغمبر
صلی الله علیه و آله نقل کرده که آن حضرت فرمود وقتی بنده به پروردگار خود اقرب باشد که در سجود باشد و این سوره از عزایم
اربع است و باجماع علما امر بر طریق وجوبست هم بر قاری و هم بر سامع از ابو عبد الله علیه السلام روایتست که العزایم
اربعة الم تنزیل و حم السجدة و النجم اذا هوی و اقرء باسم ربک الاعلی و ما عداها فی جمیع القرآن مسنون و لیست
بمفروض این چهار سوره عزائمند و ما عدای آن در جمیع قرآن سنت است و مفروض نیست سُورَةُ الْقَدْرِ
ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که این سوره بخواند همچنان باشد که تمام ماه رمضان روزه داشته
و لیلة القدر را در طاعت و عبادت احیا کرده و از ابو عبد الله منقولست که هر که انا انزلناه را بجهر بخواند همچنان باشد
که شمشیر را کشیده باشد در راه خدا جهاد میکند و هر که او را به پنهانی بخواند همچو کسی باشد که در خون خود غلطیده باشد
در راه خدای و هر که او را ده بار بخواند هزار گناه از دیوان او محو شود و بدانکه چون حق تعالی ختم سوره العلق نمود بامر بسجود

تقرّب بجانب

تقرّب بجانب او افتتاح این سوره کرد بذکر لیلة القدر که تقرب در آن بیشتر و زیاده است از باقی لیالی و سایر ایام
سال و فرمود که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
ثعلبی در تفسیر خود از وهب بن منبه روایت کرده که رسول صلی الله علیه و آله اصحاب را خبر داد که در بنی اسرائیل عابدی
بود شمعون نام که هزار ماه سلاح پوشیده در راه خدا جهاد کرد اصحاب متعجب شده گفتند ما با این عمر کوتاه و عملهای قاصر
بچنین دولتی چگونه توانیم رسید حق تعالی این آیه فرستاد که إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ بدرستیکه ما فرستادیم قرآن را از لوح محفوظ بدنیا
فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ در شب قدر یعنی ابتدای نزول آن در این شب بود یا تمام قرآن در آن شب از لوح محفوظ باسمان دنیا آورده
و در بیت العزه بسفره سپرده شده و روح الامین در مدت بیست سال آیه آیه و سوره سوره بحسب مصالح بدنیا آورده
و این قول معظم مفسرانست وَمَا أَدْرَاكَ و چه چیز دانا کرد ترا تا بدانی مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ که چیست شب قدر
یعنی درایه تو بقدر و عزت و شرف و غایت فضل و منتهای علو قدر آن نمیرسد و بجهت مرتبت قدر و عزت و شرافت
این شب است که هر که در وی طاعت کند عزیز و مشرف گردد و عملی که در وی واقع شود در نزد خدای با قدر بود و یا هر که
در این شب احیا کند با قدر گردد و گویند لیلة القدر بجهت آنست که در این شب از نزد ملک ذی قدر کتاب ذی قدر نازل شده
بر رسول ذی قدر برای امت ذی قدر بر دست ملک ذی قدر و گویند قدر بمعنی قضاست یعنی در وی تقدیر کنند
هر کاری شمعون بحکمت که نقص را در آن راه نبود یا قدر بمعنی تنگی است چه زمین در آن شب بر ملائکه تنگ شود از بسیاری
ایشان که بر زمین آیند لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ شب قدر بهتر است مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ از هزار ماه که غازی بنی اسرائیل
یعنی شمعون در آن جهاد کرده هر کسی او را دریابد و بطاعت بروز آورد مرویست که شمعون مردی قوی هیکل و شجاع
بود و همه کفار بجهت کثرت محاربه او عاجز بودند در دفع او هیچ چاره نداشتند و آخر نزد زن وی رفتند و او را بمال
دنیا فریب دادند و گفتند چون او بخسبد ویرا ببند تا ما او را هلاک کنیم زن ویرا بریسمان قایم ببست چون
آگاه شده ریسمان بگسیخت و با زن گفت چرا چنین کردی گفت تا قوت ترا بیازمایم که در چه مرتبه است و اکنون
بگو ترا چه توان بست که از آن عاجز شوی گفت بموی سر من پس شبی دیگر ویرا وی به بست بیدار شد عاجز گشت و زن
کفار را خبر کرد بیامدند و او را بماوای خود بردند و چشمهایش برآوردند و گوش و بینی او را بریدند و وی بدرگاه

الهی بنا لید حق تعالی چشمهای او و اعضایش باز داد و از بندش خلاص کرد و ملک ایشان را قصری بود که بر بالای ستونهای محکم بنا کرده
بود در آنجا نشسته شمعون بیامد و آن ستونها را بجنبانید ملک از قصر در افتاد و هلاک شد و لشکر او را بقتل آورد
و بهمین طریق با کفار مدت هزار ماه کارزار می‌نمود و حق حبیب خود را خطاب کرده من ترا شبی داده‌ام که تو و امت
تو اگر در آن شب بعبادت بروز رسانید ثواب آن بهتر باشد از این هزار ماه که شمعون با کفار جهاد میکرد و بعضی گفته‌اند
که رسول صلی الله علیه و آله چهار عابد را نام برد که ایشان هشتاد سال خدا را پرستیدند و طرفة العینی در روی عاصی نشدند
و از یاد او غافل نگشتند یحیی و زکریا و حزقیل و یوشع صحابه را از این عجب آمد این سوره آورد و بیان نمود که عبادت
در شب قدر بهتر از هزار ماه جبرئیل گفت که ایشان است از ابو بکر وراق روایت است که ملک سلیمان هزار ماه بود
و ملک ذی القرنین هزار ماه بود جبرئیل گفت هر آن مومن که این شب را دریابد دیرا بهتر از ملک سلیمان و ملک
اسکندر بود و از امام حسن بن علی علیهما السلام روایت که از رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود در خواب دیدم
که بوزینگان بر منبر می رفتند چون جبرئیل آمد صورت واقعه را با او اعلام کردم گفت بنو امیه باشند که بعد از تو
بنا حق بر منبر تو بر آیند من گفتم مدت ملک ایشان چند باشد گفت هزار ماه من دلتنگ شدم جبرئیل مرا تسلی
داده سورهٔ الکوثر و سوره القدر بمن آورد و در آن بیان نمود که شب قدر بهتر از هزار ماه بنی امیه است قتیبه گوید
که از اول عهد بنی امیه شمار نگاه میداشتم تا آخر هزار ماه بود نه زیاده و نه کم و بباید دانست و بباید دانست که علما را در این
شب اختلاف بسیار است جمهور ایشان بر آنند که شب قدر در ماه مبارک رمضان است و در لیالی آن اختلاف کرده‌اند
آنچه مشهور است نزد علماء از شب نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سیوم بیرون نیست و اصح اقوال آنست که در عشر آخر
رمضانست از امیر المومنین علیه السلام مرویست که پیغمبر صلی الله علیه و آله اهل بیت خود را در عشر آخر رمضان بیدار میکرد و بعبادت
ترغیب میفرمود و میگفت که شب قدر را در این دو شب طلب کنید ابو بصیر از ابو عبدالله علیه السلام روایت کرده که چون دهه
آخر رمضان میرسید بند ازار محکم می بست و از زنان اجتناب می‌نمود و همه شب را احیا میکرد و بعبادت از کارها
دور می شد و نیز از ابو سعید خدری مرویست که شب قدر بیست و یکم رمضان است و در صحیح بخاری مذکور است که ابو سعید
خدری گفت که پیغمبر صلی الله علیه و آله را دیدم که شب بیست یکم تا روز نماز میگذارد و آن شب از آسمان باران می آمد و در مسجد آب

فرود آمد

فرود آمد و رسول صلی الله علیه و آله در میان آب و گل سجده میکرد و بامداد چون از مسجد بیرون آمد اثر گل بر جبهه و انف مبارکش
بود و نزد اکثر علمای ما شب بیست و سیوم است و باختیار اهل بیت هم اینست و عیاشی باسناد خود از زراره روایت
کرده که عبدالله الواحد بن مختار انصاری گفته که از ابی جعفر علیه السلام سؤال کردم از لیلة القدر فرمود در دو شب است بیست
سیوم و شب بیست و یکم گفتم یکی از این دو شب را برای من جدا کن فرمود چه می شود ترا که عملی کنی در شبی که لیلة القدر یکی از آن
دو شب است و شهاب بن عبد ربه گفت که ابی عبدالله علیه السلام که خبر ده مرا از لیلة القدر فرمود در شب بیست و یکم و شب بیست
سیوم است عبدالله بن بکیر از زراره روایت کرده که از صادقین صلوات الله علیهما پرسیدم که لیالی رمضان در کدام شب
غسل سنت است فرمود در شب نوزدهم و بیست و یکم و شب بیست سیوم بعد از آن فرمود که شب بیست سیوم لیلة الجهنی است
و تسمیه این شب بلیلة الجهنی بجهة آنست که مردی جهنی نزد رسول آمد و گفت یا رسول الله منزل من از مدینه دور است شبی از
شبهای ماه رمضان تعیین فرما تا بمدینه آیم و بعبادت قیام نمایم آنحضرت فرمود علیک بلیلة الثالث والعشرین
بر تو باد که شب بیست سیوم اختیار کنی برای عبادت و بعضی از عامه شب بیست هفتم را شب قدر میدانند و این قول
نزد ما بصحت نپیوسته و در خبر آمده که شیطان در این شب قدر بیرون نیامد تا بروز دیگر وقت چاشت و نتواند که کسی را
آزار رساند و سحر هیچ ساحری در آن اثر نکند و از ابن عباس مرویست که حق تعالی در این شب جبرئیل را با هزار فرشته
از سدرة المنتهی فرستد با ایشان علمهای نور و آنها را در چار جا بزنند بر پشت خانه کعبه و بر سر روضهٔ مطهر
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و بقیه نماند مگر که در آنجا مومنی و مومنه باشد که نروند خانه که سگ یا خوک یا خمر
یا جنب از حرام یا صورت مجسمه باشد و همه زبان تسبیح و تهلیل بگشایند و استغفار کنند برای امت محمد صلی الله علیه و آله و چون
صبح شود روی بآسمان نهند ساکنان آسمان دنیا باستقبال ایشان بیرون آیند و گویند از کجا می آئی گویند از دنیا دیشب
قدر بود ایشان گویند خدای با امت محمد چه کرده است فرمود گویند صلحای امت را بیامرزید و شفاعت ایشان در حق اهل ایمان
قبول فرمود پس فرشتگان آسمان دنیا آواز تسبیح و تهلیل بردارند بعد از آن با فرشتگان دنیا بآسمان دوم بر آیند فرشتگان
آن آسمان همان پرسند و همان جواب شنوند و اظهار مسرت و سرور کرده بتسبیح و تهلیل مشغول شوند بهمین منوال
تا بآسمان هفتم رسند و نزد سدرة المنتهی همین حدیث گویند و همین جواب شنوند و زبان بتسبیح اهل بهشت عدن آواز

ایشان بشنوند یا رضوان گویند این چه آواز است گویند فرشتگانند که خدای را تسبیح و تهلیل کنند برای امت محمد ایشان نیز
آواز بردارند به تسبیح و تهلیل و حاملان عرش نیز چون آواز ایشان بشنوند و کیفیت احوال را معلوم کنند به تسبیح و تهلیل
قیام نمایند از جانب الهی خطاب در رسد که این چه آواز است و او عالم‌تر باشد گویند شنیدیم که امتان محمد صلی الله علیه
و آله بشرف مغفرت تو مشرف شده اند و شفاعت صالحان در حق طالحان مقبول درگاه تو شده حق تعالی فرماید آری
امت محمد راست نزد من آنچه هیچ چشم ندیده باشد و هیچ گوشی نشنیده و بر خواطر هیچ آدمی نگذشته و در خبر آمده
که جبرئیل علیه السلام با هفتاد هزار فرشته بزمین فرود آید و میکائیل با هفتاد هزار فرشته لوای احمدی بیارند و آنرا
چهار زاویه باشد یکی بشرق و یکی بغرب و یکی بآسمان و یکی بزمین بر لوای احمدی نوشته باشد که امت مغفره و رب
غفور و هیچ جای نباشد که جبرئیل با فرشته در آنجا نرود و سلام نکند و سلام ایشان با اهل ایمان باشد چنانکه میفرماید
تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ و فرود آید فرشتگان بزمین وَالرُّوحُ و فرود آید جبرئیل با ایشان فِيهَا در شب
قدر اصح آنست که جبرئیل با فرشتگان که ایشان را علاقه آشنائی با اهل زمین است فرود آیند و بخانهای مؤمنان
در روند و جبرئیل مؤمنان را مصافحه کند و علامت جبرئیل اقشعرار جلد ارو رقت قلب و اشک چشم باشد حاصل که جهت
شرافت این شب ملائکه و روح فرود آیند بِإِذْنِ رَبِّهِمْ بفرمان آفریدگار خود یا بعلم پروردگار خود کما قال
انزله بعلمه مِنْ كُلِّ أَمْرٍ از جهت هر کار بزرگ که حق تعالی تقدیر کرده است و هر کاری از خیر و برکت یا بهر امری از
روزی و اجل سَلَامٌ هِيَ تقدیم خبر جهت افاده حصر است یعنی نیست این شب مگر برای سلامتی یعنی تقدیر کرده نشود
در و الا سلامت و خیر بر خلاف شبهای دیگر که خیر و بلیه هر دو تقدیر کرده می شود یا نیست این شب مگر سلام جهت
کثرت سلام کردن ملائکه در این شب بر قائم و قاعد و راکع و ساجد اهل ایمان یا سلامتی است از شیاطین و وساوس
ایشان چه در این شب ممنوع باشند که ضرری و اذیتی بکسی رسانند و این سلامتی و برکت و فضیلت و کرامت در آن شب
ممتد است حَتَّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ تا دمیدن سپیده صبح سورة لم یکن از ابی بن کعب روایت است که پیغمبر صلی الله
علیه و آله فرمود هر که این سوره بخواند روز قیامت با بهترین آفریدگان باشد در شبانگاه و بامداد و بامداد در رفتن
و ایستادن و از ابی درداء مرویست که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که اگر مردمان بدانستندی آنچه در این سوره است از فضیلت

الذی

و مثوبت اهل و مال رها کردندی و این سوره را بیاموختندی و هیچ منافقی این سوره نخواند و کسی که در خدا شک داشته
باشد و بخدا سوگند که از آن زمان که خدای آسمان و زمین را آفرید فرشتگان این سوره میخوانند و در هیچ وقت فتور
در قراءت ایشان نمی شود و هیچ بنده این سوره را نخواند مگر که او را بسی نه فرشتگان را بفرستد تا حفظت او کنند
در دین و دنیای او و از برای وی طلب مغفرت و رحمت کنند اگر در روز قراءت کنند بعدد هر چه روشنی
روز و تاریکی شب باو رسد ثواب دهند ابو جعفر علیه السلام فرمود که هر که لم یکن را تلاوت کند از شرک بری
گردد و در دین محمد ثابت قدم شود و در روز قیامت با صفت ایمان مبعوث گردد و حساب او را آسان کنند و بدانکه
چون حق تعالی ختم سوره القدر بیان فرمود که قرآن حجت است در این سوره بیان میفرماید که کفار پیش از نزول قرآن
بوده اند و هیچ وقتی خالی از حجت نبوده اند و میفرماید که بسم الله الرحمن الرحیم
لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا نبودند آنانکه کافر شدند مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از اهل کتاب مشرکان پیش از آنکه حضرت
رسالت مبعوث شود گفتند که ما باز نمی ایستیم از دین خود و ترک آن نمیکنیم تا آنکه پیغمبر موعود که در توریه و انجیل مکتوب بود
مبعوث گردد یعنی محمد صلی الله علیه و آله حق تعالی از این خبر داد که از اهل توریه و انجیل یعنی یهود و نصاری ملحد شدند
در صفات خدا وَالْمُشْرِكِينَ و از شرک آورندگان که عبده اصنام بودند مُنفَكِّينَ باز ایستادگان از
کفر حَتَّىٰ تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ تا آنکه آمد بدیشان حجتی روشن یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله با قرآن که مبین حق است
با سایر معجزات وی چنانکه میفرماید که آن حجت بینه رَسُولٌ مِّنَ اللَّهِ فرستاده خدا است يَتْلُو امیخواند بر امت
خود صُحُفًا مُّطَهَّرَةً صحیفهای پاکیزه از کذب و بهتان و بطلان یعنی قرآن و تسمیه قرآن بصحف جهت آنست
که آن جامع اسرار جمیع صحیفه است فِيهَا در آن صحیفها كُتُبٌ قَيِّمَةٌ نوشتها راست است و درست و ناطق
بحق که مواعظ و احکام است خلاصه معنی آنست که اهل کتاب و مشرکان بر دین خود بودند تا پیغمبر بیامد و ایشان را
بایمان خواند و بعضی از ایشان که تارک عناد و جحود بودند بشرف ایمان رسیدند وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ و متفرق
نشدند یعنی اختلاف نکردند در شان پیغمبر صلی الله علیه و آله أُوتُوا الْكِتَابَ آنانکه داده شده اند از کتب توریه
و انجیل إِلَّا مِن بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَةُ مگر بعد از آنکه آمد بدیشان حجتی که محمد است صلی الله علیه و آله

یعنی پیش از بعثت آن حضرت همه مجتمع بودند بر تصدیق وی و بعد از آنکه مبعوث شد مختلف شدند بعضی به وی گرویدند
و بعضی کافر گشتند حاصل که اهل کتاب قبل از بعثت آن قدوهٔ احباب وعده میدادند بر اجماع کلمه و اتفاق کردند
بر حق و چون آنحضرت مبعوث شد دلیل ایشان را از حق تفریق نمود و بر کفر و باطل ثابت کردانید بی آمدن پیغمبر
و مثل اینست آیهٔ کریمه و کانوا من قبل یستفتحون علی الذین کفروا فلما جاءهم ما عرفوا کفروا به وَمَا أُمِرُوا و مامور
نشدند اهل کتاب بآنچه در توریة و انجیل است اِلَّا لِيَعْبُدُوا اللّٰهَ مگر بجهت آنکه پرستش کنند خدا را مُخْلِصِينَ
در حالتیکه پاک کنندکان باشند لَهُ الدِّينَ برای خدای کیش خود را از شرک و الی و حُنَفَاءَ میل کنندکان از عقاید
باطله بدین اسلام وَيُقِيمُوا الصَّلٰوةَ و بپای دارند نماز مفروضه را در اوقات آن وَيُؤْتُوا الزَّكٰوةَ و بدهند
زکوة واجبه را در محل خود وَذٰلِكَ و آنچه مامور شدند بآن دِينُ الْقَيِّمَةِ دین ملتست که درست و راست
اِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستیکه آنانکه نکرویده اند مِنْ اَهْلِ الْكِتَابِ از اهل کتاب که یهود و نصاری اند وَ
الْمُشْرِكِينَ و از مشرکان که عبده اصنامند فِي نَارِ جَهَنَّمَ در آتش دوزخ باشند روز قیامت خَالِدِينَ فِيهَا در
حالتیکه جاوید باشند در آن و اگر چه عذاب ایشان در شدت و ضعف باشد یعنی عذاب اهل شرک بیشتر باشد از اهل کتاب
اُولٰئِكَ آن گروه هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ ایشانند بدترین آفریدگان اِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستیکه آنانکه ایمان
آوردند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای شایسته و پسندیده اُولٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ آن گروه ایشانند
بهترین آفریدگان جَزَاؤُهُمْ پاداش ایشان که خیر البریه اند عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار ایشان جَنَّاتُ عَدْنٍ
بوستانهای باقامت است تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ می رود از زیر اشجار یا قصور آن جویهای چون بوی
بی آب مرغوبست خَالِدِينَ فِيهَا جاوید باشند در آن بهشتها اَبَدًا همیشه این تأکید خلودست رَضِيَ اللّٰهُ
عَنْهُمْ خوشنود باشد خدای از ایشان بجهت توحید و تنزیه او سبحانه از نالایق و کسب طاعات و خیرات و از امام رضا علیه السلم
مرویست که مراد بخوشنودی خدا از ایشان ارادهٔ ثواب عظیم است و رسانیدن ایشانرا بمرتبه جلیله وَرَضُوا عَنْهُ
و خوشنود باشند ایشان از خدا بدادن ثواب بیحساب بدیشان و ایشانرا بمنتهای مرادات رسانیدن ذٰلِكَ
آنچه مذکور شد از جنان و رضوان لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ برای کسی است که بترسد از عقوبت پروردگار خود یعنی از معاصی

اجتناب نماید

اجتناب نماید و بموجبات مثوبات اشتغال نماید در کتاب شواهد التنزیل ابی الحاکم حسکانی روایت کرده و حاکم ابو
عبد الله حافظ خبر داده ما را باسناد مرفوع بیزید بن شراحیل انصاری کاتب امیر المؤمنین علیه السلم که شنیدم از آن حضرت
فرمود در وقت رحلت حضرت رسالت پشت مبارک او را بسینهٔ خود اسناد کرده بودم فرمود که ای علی آیا
نشنیدهٔ آیه کریمه ان الذین امنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه ایشان شیعیان تواند و وعدگاه من
و وعدگاه شما کنار حوض کوثر خواهد بود در وقتیکه جمیع خلایق اولین و آخرین مجتمع شده باشند برای حساب و خدا شما را بخواند
و شما سفید رویان و دست و پا سفید باشید و همه اعضای شما نورانی و درخشنده بود و شما را در آن روز غر المحجلین
ندا کنند و این موجب فوز و فلاح آن حضرتست و مقاتل بن سلیمان از ضحاک نقل کرده که ابن عباس فرموده که اولئک شیعیان؟
هم خیر البریه نازل شد در شان علی و اهل بیت او و حافظ ابو نعیم اصفهانی در کتاب خود که مسمی بحلیة الابرار است روایت
میکند باسناد خود از ابن عباس که چون این آیه نزول یافت حضرت رسالت خطاب کرد بشاه اولیا علیه السلم و فرمود
که ای علی مراد بخیر البریه توئی و شیعهٔ تو و چون روز قیامت حق تعالی خلق را برانگیزد در آن روز تو و شیعهٔ تو از خدای
راضی و خوشنود باشید و حق تعالی نیز از شما خوشنود باشد و اعدای تو یا علی در انروز محشور شوند و ایشان در آن روز
مغضوبان و مقهوران باشند و طبرسی نیز در کتاب مناقب ذکر کرده باسناد از مسروق که او گفت من از عایشه
شنیدم که او میگفت من از رسول شنیدم که در حق خوارج فرمود که هم شر الخلق و الخلیقة یقتلهم خیر الخلق
و الخلیقة و قتلهم علی بن ابیطالب فی النهروان یعنی خوارج بدترین آفریدگانند که بکشد ایشان را بهترین آفریدگان
باتفاق امیر المؤمنین علیه السلم در نهروان ایشانرا بقتل رساند سورة اذا زلزلت الارض ابی بن کعب از
رسول صلی الله علیه و آله نقل کرده که هر که قراءت این سوره کند همچنان باشد که قراءت سورة البقره کرده باشد و ثواب کسی را
که ربع قرآنرا تلاوت نموده باشد باو دهند و در کشاف از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که چهار بار این سوره
بخواند همچنان باشد که قرآنرا تلاوت کرده باشد و این روایت از امام علی بن موسی الرضا علیه نیز مرویست و از انس
بن مالک روایتست که رسول از مردی از اصحاب پرسید که یا فلان مزوج شده گفت نه یا رسول الله زیرا که نزد من چیزی
نیست که بآن متزوج شوم فرمود که با تو قل هو الله احد نیست گفت بلی فرمود آن ثلث قرآنست و بعد از آن فرمود آیا نیست با تو

قل یا ایها الکافرون گفت بلی فرمود آن ربع قرآن است بعد از آن فرمود آیا نیست با تو اذا زلزلت الارض گفت
بلی هو ربع القرآن بعد از آن فرمود تزوج تزوج تزوج برو زن کن و این را سه بار تکرار فرمود و از ابو عبدالله علیه السلام
نیز مرویست که ملول نگردید از قراءت اذا زلزلت الارض هر که قراءت در نوافل اذا زلزلت باشد حق تعالی هرگز او را
ببلای زلزله گرفتار نکند و بزلزله و صاعقه و آفتی از آفات دنیا هلاک نشود و چون بمیرد مامور شود بداخل شدن
در بهشت در وقت دخول حق تعالی با وی خطاب کند که مباح گردانیدم بهشت خود را برای تو پس در آن ساکن شو و هر جا
که خواهی آرام گیر که ممنوع نیستی از آن بدانکه چون حق تعالی ختم سوره البینه نمود بیان حال مومنان و کافران افتتاح
این سوره نمود به بیان وقت آن و گفت بسم الله الرحمن الرحیم
اذا زلزلت الارض چون جنبانیده شود زمین زلزالها جنبانیدن وی که مقدر است به نزدیک نفخه
اولی یا ثانیه و اخرجت الارض و چون بیرون آورد زمین اثقالها بارهای گران خود را که اجسام اموات
و دفاین و کنوز است یعنی از اندرون خود بیرون اندازد و فایده اخراج دفاین و کنوز در اظهار آن حسرت
عصاة است در وقتیکه نظر بآن کنند زیرا که ایشان بواسطه آن در دنیا عاصی شدند و مرده و از او واگذاشتند
و از نفع آن محروم گشته و قال الانسان و گوید آدمی یعنی کافر منکر بعث و یا همه آدمیان بعد از مشاهده
این حال از روی تعجب گویند که ما لها چیست مر زمین را که همه متزلزل شده پوشیدهای خود را اظهار میکند
و اقوال اول اصح است چو کافران بجهت عدم تصدیق به بعث چون این امر فضیع به بینند قائل این قول شوند یعنی به
گویند من بعثنا من مرقدنا و اما مومنان گویند هذا ما وعد الرحمن و صدق المرسلون یومئذ آن روز تحدث
سخن گوید زمین بزبان حال و اصح آنست که خدای تعالی قوت تکلم در او آفریند همچنانکه در شجره موسی علیه السلام
تا سخن در آید و گوید اخبارها خبرهای خود را یعنی خبر دهد که این جنبیدن و بیرون آوردن مدفونات بسبب
چیست یا خبر دهد از عملهای هر یک از مکلفان که بر بالای آن کرده باشند از خیر و شر و این قول اشهر قولین است
و مصداق اینست که در حدیث واقع شده که حضرت با اصحاب میگفتند میدانید که خبرهای زمین چه باشد گفتند الله
و رسوله اعلم فرمود اخبار زمین آنست که گواهی دهد بر هر مردی و زنی آنچه عمل کرده باشند بر بالای آن و گوید فلان و فلان

بچنین چنین کرده

چنین و چنین کردند پس اخبار زمین این باشد مرویست که ابو امامه در مسجد الحرام نماز میگذارد و هر نمازی در بقعه از آن
ز و بپرسیدند که چرا چنین میکنی فرمود تا همه زمین روز قیامت گواه باشد و این آیه تلاوت کرد که یومئذ تحدث
اخبارها بان ربک یعنی سخن گوید زمین بسبب آنکه پروردگار تو اوحی لها وحی کند مر او را یعنی امر کند و دستوری
دهد او را که خبر دهد از عملهای مردمان که بر تو واقع شده و یا معنی این باشد که حدیث زمین با یوحی باشد که گوید خدای
وحی کرده بمن پس خبرها خبر دهم شما را با آنچه از شما صادر شده و واحدی باسناد وثیقه روایت کرده که پیغمبر صلی الله
علیه و آله فرمود که محافظت کنید بر وضو و بهترین عمل خود که نماز است و محافظت کنید و خود را نگهدارید از زمین که
آن مادر شماست و هیچکس در وی عمل خیر و شر نکند الا که او خبر دهنده باشد بآن در روز قیامت یومئذ
یصدر الناس در آن روز که باز گردند مردمان از مقام جای خود که قبور است بموقف حساب اشتاتا پراکندگان
یعنی گروه گروه جمعی نورانی و ایمن و طایفه ظلمانی و خایف روی بجایگاه آرند یا از حساب باز گردند بعد از
عرض پراکنده بعضی بدست راست متوجه بهشت باشند و بعضی بدست چپ بدوزخ شتابند لیروا اعمالهم
تا نموده شوند عملهای خود را برؤیت قلب یعنی معرفت باعمال خود پیدا کنند تا به بینند بچشم سر جزای
کردارهای خود را یا صحایف اعمال خود را بخوانند و آنچه کرده باشند از صغیره و کبیره بنظر ایشان در آید همچنانکه
میفرماید فمن یعمل هر که از اهل ایمان عمل کند مثقال ذرة هم سنگ مورچه خورد یا بمقدار ذره آفتاب
خیرا یره به بیند پاداش آن را و من یعمل و هر که بکند مثقال ذرة هم سنگ مورچه سرخ یا
شرا یره بدی را ببیند بیاید مکافات او را اگر مغفرت الهی شامل حال او نشود و در اسباب نزول آورده که یکی
سائلی را لقمه و گوزی و کسره می نواخت و میگفت این اندکیست چیزی نیست که اجر می یابد گرد تا بران مزد دهند
و دیگر گناه خود را خوار میداشت و میگفت مارا بر قطره و نظره مواخذه نخواهد بود بلکه یکبار عذاب خواهند
کرد حق تعالی آیه مذکوره در باب این دو کس فرو فرستاد و مرویست که صعصعه بن ناجیه که جد فرزدق بود نزد
پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله از آنچه بر تو فرود می آید بر من خوان آنحضرت صلی الله علیه و آله این آیه
بر وی خواند گفت حسبی حسبی همین پسندیده است مرا و باکی نیست مرا اگر نشنوم از قرآن غیر این آیه از عبدالله

مسعود منقولست که محکم ترین آیتی که در قرآنست این آیتست و پیغمبر خدا این آیه جامعه فاذّه گفتی از ابن عباس مرویست که هیچ
مؤمن و کافری نباشد که در دنیا خیری و شرّی نکند مگر که خدای تعالی در قیامت عمل وی را باو نماید اما سیئات مؤمن را
بیامرزد و حسنات او را مزد دهد و حسنات کافر را رد کند و بسیئات معذّب سازد و محمد بن کعب گفته است که معنی آنست که اگر کسی
در دنیا بمثقال ذرّه نیکی کند و او کافر باشد جزا یابد از مال و نفس و فرزند تا چون از دنیا برود او را هیچ چیزی نباشد و اگر
بمثقال ذرّه بدی کند و او مؤمن بود در دنیا عقوبت یا بدکار دنه که بوی رسد در نفس و مال و اهل تا چون از دنیا مفارقت
کند او را هیچ فعل بدی نباشد و در خبرست که چون این آیه نازل شد بعضی از اصحاب گفتند که یا رسول الله این کار
عظیم است که بهر مثقال ذرّه از عمل که از ما صادر شود حساب کنند فرمود مکاره که در دنیا بشما می رسد از رنج و بیماری
و مصیبت در برابر مثاقیل شرّ شماست و اما مثاقیل خیر مدخرست تا روز قیامت بشما دهند سوره
و العادیات از ابی بن کعب از پیغمبر صلّی الله علیه و آله روایت کرده که هر که این سوره بخواند بعدد هر که
توبه کرده باشد در مزدلفه و در جمع حاضر شده حسنه برای او بنویسند و از ابو عبدالله علیه السلام مرویست که هر که
و العادیات بخواند و بران مداومت نماید حق تعالی او را در قیامت با امیرالمؤمنین علیه السلام محشور سازد و از
رفقا و جلسای آن حضرت باشد در جنّت عدن و چون این سوره در ذکر قیامتست و جزای اعمال همچنانکه سوره
زلزال از اینجهت این را بآن متصل ساخت و فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم
در بعضی تفاسیر آورده اند که حضرت رسالت صلّی الله علیه و آله منذر ابن عمرو انصاری را با خیلی از اصحاب
بقبیله از کنانه فرستاد و فرمود که باید فلان روز بوقت صبح بدیشان رسید و غارت کنید و باید که فلان روز
بیاید ایشان چنان کردند و در باز آمدن بسبب عبور بر رود خانه عظیم توقفی افتاد و منافقان زبان دراز
کردند و با یکدیگر میگفتند که تمام این سریه در بادیه بلیه هلاک شده اند و کسی نمانده که خبر ایشان برساند این خبر
بمؤمنان رسید اندوهناک شدند حق تعالی برای دلخوشی اهل ایمان از حال آن سپاه بفرستادن این سوره خبر
داد و ابو عبدالله علیه السلام و جمعی کثیر از محدّثان و مفسّران در سبب نزول این سوره فرموده اند که جماعتی از اعراب
بنی سلیم بنزدیک مدینه آمدند در وادی رمله جمع شدند و غرض ایشان از اجتماع آن بود که بر مسلمانان شبیخون

آورند

آورند و بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله کیدی کنند و ایذا و آزار بآن سرور رسانند و چون آن حضرت با حوال ایشان
مطلّع شد علم اسلام بابو بکر داد و او را با جمعی از اهل اسلام نزد ایشان روانه ساخت و برخی ربه امر فرمود
چون ابو بکر بحوالی آن وادی رسید ایشان بر حال او مطلع شدند و تهیه جنگ کردند و در محاربه مبادرت نمودند
و خود را بلشکر اسلام رسانیدند و آغاز جنگ کردند ابو بکر از ایشان بترسید و روی بهزیمت نهاد و بواسطه انهزام
و عدم ثبات و رسوخ او در جنگ بسی از مسلمانان بقتل آمدند و چون ابو بکر منهزم شد و توفیق فتح و فیروزی
نیافت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله علم را روز دیگر بعمر بن خطّاب داد و او را با جمعی از اصحاب بجانب آن وادی
فرستاد و ایشان بقصد غارت بیرون تاختند و او را در ساعت منکسر و منهزم ساختند چون عمر برگشت و بفتح و نصرت
موفق نشد پیغمبر صلی الله علیه و آله از اینحال ملول گشت و غبار ملال بر خواطران حضرت نشست عمرو بن عاص برخاست
و گفت یا رسول الله مرا بفرست که من صاحب عذرم و طریق مکر و حیله را خوب میدانم و امیدوارم که از روی غدر
و مکر بر ایشان غالب شوم و مظفر و منصور باز آیم حضرت صلی الله علیه و آله التماس او را قبول فرمود و او را با جمعی بجانب
آن وادی فرستاد و عمرو چون بحوالی آن وادی رسید از حال او آگاه شدند و آغاز جنگ کردند عمرو را شکستند
چنانچه جمعی کثیر از لشکر اسلام بکشتند و چون کار بر عمرو تنگ شد فرار نمود و بحضرت رسالت صلّی الله علیه و آله خبر
رسید که عمرو بازگشت پیغمبر صلی الله علیه و آله از اینحال متألم و غمگین شد و فرمود علی ابن ابیطالب را بخوانید چون شاه اولیا
حاضر شد فرمود یا علی این علم را بگیر و بجانب رمله متوجه شو و ابو بکر و عمر و عمرو عاص را با جمعی دیگر نیز در خدمت
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روان گردانید و چون امیرالمؤمنین توجه فرمود حضرت رسالت صلّی الله علیه و آله
تا مسجد احزاب مشایعت آن حضرت ابهر سرور نمود و در حق شاه ولایت دعا فرمود و بعد از آن برگشت و کیفیت
سیر آن سرور چنان بود که در شب میراند و روز مختفی می شد و قرار میگرفت تا کسی بر سر آن سرور مطلع نشود
پس بدین نهج خود را بر حوالی آن وادی رسانید و در مقابل ایشان درآمد عمرو عاص چون این حذاقت از شاه
اولیا بدید دانست که آن حضرت بر اعدا ظفر خواهد یافت پس او را عرق عصبیت در حرکت آمد و آغاز فساد کرد
و با ابو بکر گفت باید که تو بعلی ابن ابیطالب بگوئی که در این وادی شیران درگان بسیارند و ما از شیران ایمن نیستیم احتیاط

آنست که ما از دهنه این وادی بیرون رویم و بر بالای این وادی برائیم و از ضرر سباع ایمن باشیم تا آسیبی از سباع
بما نرسد و غرض عمرو از این نصیحت نبود بلکه مقصودش آن بود که چون ایشان بر بالای آن وادی برآیند اصحاب
آن وادی از حرکات و اصوات ایشان آگاه شوند و بر ایشان تازند چنانکه دیار ایشان مغلوب علی ابن ابیطالب نیز
مغلوب گردد و او را فتحی بر ایشان نباشد و چون ابوبکر این حال را با امیرالمؤمنین علیه السلم عرض کرد شاه اولیا اصلا التفات
بگفتار او نکرد و از مقوله او اعراض نمود و عمرو همین حکایت بعمر بن خطاب گفت عمر هم این حالت را بعرض رسانید
نیز التفات او نکرد و آنچه مقتضی رای شریف آنحضرت بود عمل نمود تا در اول صبح خود را بنزدیک آن جماعت رسانید
و بی خبر بر ایشان تاخته با ایشان آغاز جنگ فرمود و بعنایت الهی و برکات انفاس حضرت رسالت پناهی بر ایشان
غالب شد و مظفر و منصور برگشت و بعضی را مقتول ساخت و بعضی را اسیر گردانیده در سلاسل کشیده و از این جهت این
غزوه را غزوه سلسله خوانند و چون آن صفدر منصور برگشت متوجه مدینه گردیده بود در وقتیکه نزدیک مدینه شد سید عالم
صلی الله علیه و آله باستقبال امیرالمؤمنین صلوات الله علیه از مدینه بیرون آمد و چون چشم شاه ولایت بر چهره منور سید انبیا
افتاد از مرکب فرود آمد و رکاب آنحضرت را بوسید و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در حق او دعا فرمود و تحسین او
نموده و از غایت فرح گفت که ای اگر مرا اندیشه گمراهی امت نبودی و از انحراف ایشان از جاده شریعت باکی
نمیداشتم که ناگاه در شان تو توغل کنند و در محبت تو مبالغه کنند چنانکه امت عیسی علیه السلام در حق او توغل نمودند
و گمراه گشتند هر آینه در شان تو امروز بر وجهی سخن میگفتم و مردمان را در حق تو مقالی می شنوانیدم که هر طایفه
از امت من که بر ایشان میگذشتی خاک اقدام ترا برمیداشتند و از آن استشفاء می نمودند یا علی بر مرکب خود
سوار شو و بشارت باد ترا که خدا و رسول از تو راضی اند و در آن وقت حضرت شاه اولیا بر طایفه بنی سلیم در آن وادی
غالب شد هنوز خبر فتح آنحضرت بمدینه نرسیده بود که جبرئیل از نزد ملک جلیل نزد رسالت پناه صلی الله علیه و آله
آمد و آنحضرت را بفتح و نصرت امیرالمؤمنین علیه السلام بشارت داد و این سوره بر آنحضرت فرود آورد که وَالْعَادِيَاتِ
سوگند باسبان دونده غازیان که بوقت دویدن نفس زنند ضَبْحًا نفس زدنی باواز که نه صهیل بود فَالْمُورِيَاتِ
پس سوگند به بیرون آورندگان آتش از سنگ بسمهای خود یعنی اسبانی که سم بر سنگ که بر آن آید آتش زنند

قدحا

قَدْحًا آتش زدنی مراد آنست که چون سم بر سنگ زنند از آن آتش جهد همچنانکه از آتش زنه آتش زنند فَالْمُغِيرَاتِ
پس سوگند باسبان غارت کننده صُبْحًا در وقت سفیده دم مراد راکبان اسبانند که غارت کننده اموال اعدا اند
و چون سبب غارت کردن عدو اسبانند گوئیا که آنها غارت کنندگانند و اغاره بمعنی سرعت نیز آمده یعنی سوگند
باسبان شتاب کننده در رفتار بوقت صبح فَأَثَرْنَ بِهِ پس برانگیختند بوقت سفیده دم نَقْعًا غباری در کنار
آن قبیله در حین دویدن و شتابیدن فَوَسَطْنَ بِهِ پس میان آن درآمدن بوقت صبح جَمْعًا گروهی را از دشمنان
دین که بنی سلیم اند جواب قسم اینکه إِنَّ الْإِنْسَانَ بدرستیکه آدمی یعنی ابن ابی و توابع او که اراجیف در میان مردمان
می افکنند یا مطلق کافر لِرَبِّهِ مر پروردگار خود را لَكَنُودٌ ناسپاس است حسن گفته که کنود آنست که مصایب خود را
بشمرد و نعمت فراموش کند و در حدیث آمده که الکنود هو الذی یاکل وحده و یمنع رفده و یضرب عبده یعنی کنود آنست
که تنها خورد و عطا ندهد و بنده را زند فضیل بن عیاض گفته که کنود آنست که بیک مصیبت همه نعمتها فراموش کند
وَإِنَّهُ و بدرستیکه او عَلَىٰ ذَٰلِكَ بر کفر و کفران خود لَشَهِيدٌ هر آینه گواهست بجهة ظهور اثر آن بر وی یا در آخرت
بر نفس خود گواهی دهد یا آنکه خدای بر کفر و ناسپاسی او گواهست وَإِنَّهُ و بدرستی که آدمی لِحُبِّ الْخَيْرِ بجهة دوستی
مال و گرانی انفاق بر آن لَشَدِيدٌ هر آینه سخت است یعنی بخیل است و امساک او بنهایت رسیده و گویند معنی آنست
که آدمی دوست دارنده مال است از بعضی نقل است که اگر مال را دوست داری بده تا باز بتو دهند و برای وارث
منه که داغ حسرت بر دل تو نهند پس حق تعالی بر سبیل تکرر وعید فرماید که أَفَلَا يَعْلَمُ آیا پس نمیداند آدمی إِذَا
بُعْثِرَ چون برانگیخته و زنده گردیده شود مَا فِي الْقُبُورِ آنچه در گورهاست یعنی اموات وَحُصِّلَ و حاصل
گردانیده و جمع کرده شود در صحف یعنی ظاهر سازند در آن مَا فِي الصُّدُورِ آنچه در سینههاست از خیر و شر
یا تمیز کرده شود آنچه در صدورست از نیک و بد و از یکدیگر جدا گردانند مراد آنست که خفای صدور همچنانکه بر
اعمال ظاهر مکافات نمایند إِنَّ رَبَّهُمْ بدرستیکه پروردگار ایشان بِهِمْ بایشان یعنی باقوال و افعال ایشان
يَوْمَئِذٍ در روز رستخیز لَخَبِيرٌ هر آینه آگاه و داناست و معنی علم او بسی نه بایشان در روز قیامت مجازات
اوست مر ایشان را بر تقاوی بر اعمال ایشان چه این علامت جزو علم اوست بایشان سورة القارعة

ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که این سوره بخواند خدای تعالی ترازوی اعمال او را گران بار سازد و از ابی جعفر
علیه السلام مرویست که هر که این سوره بخواند خدای تعالی او را از فتنه دجال نگهدارد و از فیح جهنم او را ایمن گرداند
بدانکه اتصال این با ما قبل اتصال نظیرست بنظیر چه این سوره نیز در احوال آخرتست کما قال بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
اَلْقَارِعَةُ ساعتی یا حالتی کوبنده مَا الْقَارِعَةُ چیست آن ساعت یا حالت کوبنده وَمَا اَدْرٰيكَ و چه
چیز دانا کرد ترا که بدانی مَا الْقَارِعَةُ چیست کوبنده مراد روز قیامتست که بسبب هول یا هیبت دلهای مردمان
بکوبد يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ در روزی که باشند مردمان از شدت رستخیز كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ مانند
پروانهای پراکنده در ذلت و ضعف و انتشار و اضطراب و نظایره بدواعی از جمیع جوانب وَتَكُونُ الْجِبَالُ
و گردد کوهها از هول آن روز كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ مانند پشم رنگین که زده باشد بجهة تفرق اجزای آن و نظاهر
آن در هوا تشبیه جبال بعهن بجهة آنست که متلون است و یا باعتبار فرط قبول تفرق آن چو رنگ پشم راست میکند
و در آنروز منتشر میشود پس تفصیل حال مردمان میکند در آن روز بقوله فَاَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ پس اما هر که گران
باشد مَوَازِينُهُ اعمال موزونه یا ترازوهای اعمال او یعنی در آنروز مقادیر انواع حسنات راجح باشد
فَهُوَ فِي عِيشَةٍ پس او در زندگانی باشد رَاضِيَةٍ پسندیده وَاَمَّا مَنْ خَفَّتْ و اما هر که سبک باشد
مَوَازِينُهُ افعال وزن کرده او یا میزانهای کردار او بآنکه حسنه نباشد یا سیئات او راجح باشد فَاُمُّهُ
هَاوِيَةٌ پس جای او هاویه است و آن درکه ایست زیرترا از همه درکهای دوزخ وَمَا اَدْرٰيكَ و چه چیز دانا
کرد ترا مَا هِيَهْ چیست هاویه نَارٌ حَامِيَةٌ آتشی است که گرمی و سوزش آن بغایت رسیده و در
مرویست که عمق هاویه بر وجهی است که چون اهل دوزخ را در ان اندازند هفتاد خریف بقعر آن نرسند بصحت
رسیده که فردای قیامت صحایف اعمال را وزن خواهند کرد باین وجه که صحیفه طاعت در کفه و صحیفه معصیت را
در کفه دیگر نهند و هر کدام که راجح باشد حکم او را باشد و اگر هر دو مساوی باشد حق تعالی بفضل خود نظر در سیئه
نکند صاحبش را ناجی سازد و به بهشت درآورد سورة التكاثر ابی بن کعب از پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله
روایت کرده که هر که این سوره بخواند حق تعالی حساب او نکند نعمتی را که در دنیا بر او انعام کرده باشد و ثواب کسی

که هزار آیه

که هزار آیه خوانده باشد در نامه عمل او ثبت کنند و از ابو عبد الله علیه السلام نقل است که هر که سوره تکاثر در فریضه
قراءت کند حق تعالی ثواب صد شهید برای او بنویسد و اگر در نافله بخواند ثواب پنجاه شهید و چهل صف ملائکه
در فریضه با او نماز بگذارند و نیز از ابو عبد الله علیه السلام منقولست از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که
این سوره را در وقت خواب بخواند از فتنه قبر محفوظ باشد و ابو امامه از حضرت رسالت نقل کرده که خوانندهٔ
این سوره را بی حساب ببهشت برند و در روایت صحیحه وارد شده که هر که دو رکعت نماز بگذارد و در رکعت اول
یکبار فاتحة الکتاب و آیة الکرسی یکبار و قل هو الله احد دو بار و در دوم یکبار فاتحه و ده بار الهیکم التکاثر
و این نماز را هدیه میت کند و بعد از آن بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد و ابعث ثوابها الی قبر فلان حق تعالی
هزار فرشته بقبر آنکس فرستد که این نماز برای او گذارده با هر فرشته ثوبی و حله و قبر او را فراخ گردانند تا روز نفخ
صور و بعدد آنچه آفتاب بر آن واقع میشود مصلی را حسنات دهد و هزار درجه او را بر دارند و بدانکه حق تعالی
چون در سورهٔ القارعه صفت قیامت فرمود در این سوره نیز ذکر آنکس میکند که تفاخر بکثرت قبیله او را
باز داشته از یاد آن و فرمود که بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
از مقاتل و کلبی منقولست که بنی عبد مناف بن قصی و بنی سهم بن عمرو بر یکدیگر تفاخر کردند بکثرت قبیله و هر یک
گفتند که مردمان ما بیشترست و سادات و اشراف در میان ما زیاده تر چون تعداد مردمان یکدیگر کرد
هم را شمردند بنی عبد مناف بیشتر آمد بنی سهم گفتند بسیاری از مردمان ما در جاهلیت کشته شدند مرده و زنده
قبیله خود را شماره میکنیم چون بر این نوع شمردند قوم بنی سهم به سه خانواده بیشتر آمدند حق تعالی این سوره را نازل
ساخت از قتاده مرویست که یهودان گفتند که ما از بنی فلان بیشتریم و بنی فلان اکثر از قبیله دیگر و باین
مشغول بودند و اوقات میگذرانیدند تا آنکه بر صفت ضلالت و کفر مردند حق تعالی این سوره را درباره
ایشان فرستاد که اَلْهٰىكُمُ التَّكَاثُرُ مشغول کرد شما را مفاخرت بیکدیگر به بسیاری قبیله و عشیره
از طاعت و ذکر آخرت حَتّٰى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ تا حدی که زیارت کردید یعنی آمدید بگورستان و شماره
کردید مردگان خود را و یا بتکاثر اولاد و غیر مشغول شدید تا آنکه مردید و آمدید بمقابر كَلَّا نه چنانست

که همت عاقل معروف دنیا شود و آخرت را فراموش کند چو عاقبت این وبال و حسرت و مآل این تأسف و ندامت باشد حقا که سوف تعلمون زود باشد که بدانید خطای رای خود را و عاقبت تفاخر و تکاثر خود را وقتیکه مشاهده اهاویل و شداید عظیمه کنید نزد مرگ ثم کلا پس باید که باز ایستید با حقا که سوف تعلمون زود باشد که بدانید خطای تکاثر و تباهی را و معاینه به بینید آنرا در وقت موت و حشر یا علم اول نزد موت باشد یا در قبر و دوم وقت نشور یعنی چون قدم در دروازه مرگ نهید و بساحت قبر درآیید و مشاهده عذاب کنید و احوال منکر و نکیر و فشار قبر را دریابید و بعد از آنکه مبعوث گردید و بعرصات قیامت درآیید نامهای اعمال و ترازوی کردار و انواع اهاویل و عقوبات دوزخ را در نظر درآید و شمار السلسله عذاب و عقبه عقاب در کشند و نیز بجهت مبالغه میفرماید کلا نه چنانست که برتست مرده و زنده خود تکاثر کنید و بوفور اموال فانیه خود تفاخر نمائید لو تعلمون اگر بدانید که چه در پیش دارید از اهاویل و اخاویف عظیمه علم الیقین دانستن امری که بی گمان باشد هر آینه شما را باز دارد از تفاخر و تکاثر لترون الجحیم کذا سوگند که هر آینه به بینید دوزخ را در حالت نزع یا وقتی که بعرصات درآیید ثم لترونها پس بخواهید دید آنرا البته عین الیقین همچو دیدن چیزی بی گمان یعنی دیدن بچشم وقتی در آن و شبهه نیست که علم مشاهده اعلی مراتب یقین است ثم لتسئلن پس هر آینه پرسیده شوید یومئذ در آنروز بوقت حسبه عن النعیم از نعمتها که بدان مشغول شدید و از عبادات دست کشیدید خطابست بهر که شغل دنیا او را از امر دین باز دارد و نعیم مخصوص آنچه اشتغال متنعم باشد از امر آخرت بجهت قرینه حالیه و نصوص کثیره کقوله تعالی قل من حرم زینة الله و کلوا من الطیبات و از حسن روایتست که لا یسئل عن النعیم الا اهل الجحیم و گویند هر دو بر عموم خود اند زیرا که هر کس را از شکر نعمت سؤال خواهند کرد پس معنی آنست که ای معاشر مکلفان پرسیده خواهید شد از هر نعمتی که بشما داده اند و این قول اکثر مفسرانست و از قتاده نقل است که حق تعالی سؤال خواهد کرد از هر صاحب نعمتی که نعمت برو انعام فرموده باشد و از سعید بن جبیر روایت است که این نعیم ماکل و مشربست و غیر آن از ملاذ و نزد عکرمه صحت و فراغتست و مؤید این است که ابن عباس از پیغمبر صلی الله علیه روایت کرده که دو چیز است که بیشتر مردمان در آن مغبون اند و قدر آن نمیدانند و آن صحت است و فراغت و این از ابو جعفر علیه السلام نیز منقولست و گوید از هر نعمتی سؤال کند مگر آنچه حدیث مخصص شده باشد

وآن قول حضرت رسالت

وآن قول حضرت رسالتست صلی الله علیه و آله که سه چیز است که بنده را از آن سؤال نکنند خرقه که عورت خود را بآن پوشیده باشد و نان ریزه که بآن گرسنگی خود را دفع کرده باشد و خانه که خود را از سرما و گرما باز داشته باشد و نزد بعضی مراد آب سرد است و سایه خنک و غیر این نیز گفته اند و در روایت آمده که رسول این آیه را تلاوت فرمود و گفت هر که را نان گندم و آب سرد و نشیمنی که در آنجا متوطن شود در روز قیامت او را از این سه چیز سؤال نکنند و از امام محمد باقر و جعفر صادق صلوات الله علیهما روایت کرده اند که مراد باین نعمت ولایت امیر المؤمنین است علیه السلام که تمامیت نعمت بآنست و بیان این آیتست که و اتممت علیکم نعمتی و عیاشی نیز باسناد خود روایت کرده که ابو حنیفه کوفی معنی این آیه را از ابی عبد الله علیه السلام پرسید فرمود ای نعمان چه نعمتی نزد تو است ای حنیفه گفت طعام و آب سرد فرمود اگر حق تعالی در روز قیامت ترا از هر لقمه و شربتی آبی که خورده باشی و آشامیده سؤال کنند پس ایستادن تو در آن موضع بطول انجامد گفت یا ابن رسول الله فما النعیم پس نعیم کدامست فرمود مائیم که اهل بیتیم و حق تعالی بما انعام فرموده است بر بندگان و بما الفت کرده اند بعد از آن که مختلف بودند و متفرق و خدای بما الفت افکنده در دلهای ایشان و ایشانرا برادران هم گردانید بعد از آنکه دشمنان بودند و بما ایشانرا بدین اسلام راه نمودند و این نعمتی است که منقطع نشود و خدای تعالی ایشان را از حق آن نعمتی که بآن انعام کرده است بر ایشان سؤال خواهد کرد و این نعمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و عترت اطهار او صلوات الله علیه و علیهم اجمعین در عیون الرضا از علی بن موسی الرضا علیه السلام روایتست که آنحضرت فرمود مراد از این نعیم در این آیه نه آب سرد است و نه سایه خنک و نه خواب خوش و نه طعام پاکیزه و غیر آن از اقسام نعم دنیویه همچنانکه اهل خلاف گفته اند زیرا که حق سبحانه و تعالی سؤال نکند بندگان خود را از آنچه بفضل خود بر ایشان انعام کرده باشد و بر ایشان منت ننهد بآنچه امتنان بنعم مخلوق قبیح است پس چگونه آنرا نسبت بخالق توان داد و لیکن مراد از نعیم در این آیه دوستی ماست که اهل بیتیم و موالات ما که حق سبحانه و تعالی سؤال کند بعد از توحید و نبوت زیرا که بنده هرگاه نعیم وفا کند او را بروضه رضوان رساند که هرگز نعمت فنا و زوال نه پذیرد و پدرم از آبای کرام خود علیهم السلام حدیث کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین علیه السلام را گفت که ای علی اول آن چیزی که بنده را بعد از مرگ از آن

سؤال کنند کلمتین شهادتین باشد و ولایت و محبت تو پس هر که باین اقرار کند و اعتقاد نماید بنعیم ابدی و سعادت سرمدی
رسد سورة والعصر ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سورهٔ والعصر بخواند ختم او بصبر
کنند و در قیامت با صابران و اصحاب حق حشر کنند و بروایت دیگر از پیغمبر مرویست که هر که والعصر قراءت کند
حق تعالی او را بیامرزد و از جملهٔ کسانی باشد که بحق و صبر وصیت کرده باشد و از ابو عبد الله علیه السلم روایتست که هر که والعصر را
در نوافل قراءت کند حق تعالی در روز بعث روی او را نورانی کند و دندانهای او را خندان و چشمهای او را روشن
گرداند و آن چنان باروی درخشان و دندان خندان و چشم روشن به بهشتش در آرد و بدانکه حق تعالی ختم سوره التکاثر
نمود بوعید کسانی که مشغول حطام دنیا شده ترک طاعت و عبادت کردند و زیان کار آخرت گشتند در این سوره
خسران ایشان را ذکر میکند و میگوید بسم الله الرحمن الرحیم
وَالْعَصْرِ سوگند بعصر هر پیغمبری یا بعصر پیغمبر ما که افضل اعصارست یا بروز کار که مشتمل بر اعاجیب و عبر بی شمار و بنا کاهی
روز کار و بنماز عصر که صلوة وسطی است بقول اکثر و مزیت فضل همچنانکه پیغمبر ما فرموده که هر که نماز عصر از وفوت شود همچنانست
که از اهل و مال خود مسلوب و مقطوع شده و بی کس و بی چیز گشته و بر هر تقدیر جواب قسم اینکه إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي
خُسْرٍ بدرستیکه آدمی در زیان کاریست بسبب صرف اعمار در مطالب ناپایدار و سعی در مقاصد بی اعتبار الف و لام
تعریف الانسان در استغراقست بقرینهٔ استثناء یعنی جمیع مردمان در زیان کاری باشند إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا
مگر آنانکه گرویده اند بخدا و رسول وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای پسندیده زیرا که هر روز و شبی که بر ایشان
گذشته بسرمایه عمل خود اکتساب درجه از درجات جنات کرده اند بجهت این در معاملهٔ آخرت رابح آمده اند و بحیات
ابدی و سعادت سرمدی فائز گشته چو در دنیا ملازمت حق نموده اند در توحید خدا و تصدیق انبیاء و اوصیاء عمل
نموده اند بطاعات و عبادات مفروضه و مندوبه و اجتناب نموده اند از معاصی وَتَوَاصَوْا و وصیت کرده اند
یکدیگر را بِالْحَقِّ بامر ثابت که راستست و درست از اعتقاد و عمل که جایز نباشد عقلا و شرعا انکار آن چون توحید
و طاعت و اتباع کتب و رسل و زهد در دنیا و رغبت در عقبی وَتَوَاصَوْا و وصیت نموده اند یکدیگر را
بِالصَّبْرِ بصبر بر تحمل مشاق بر طاعت یا از معصیت یا شکیبائی بر بلیت و مصیبت ابی بن کعب گفته که من تفسیر این

سوره را از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم فرمود که والعصر سوگند است بآخر روز بانکه ابو جهل در خسارتست
مگر مؤمنان که عمل صالح کرده اند یعنی اهل بیت من که علی بن ابیطالبست و آل اطهار او و متابعان کقوله تعالی انما ولیکم الله
و رسوله والذین آمنوا و هو تواصوا بالحق یعنی ولایت علی بن ابیطالب که الحق مع علی و علی مع الحق و تواصوا بالصبر
الذین برادیتی که از اعدای آل محمد بایشان رسد سورة الهمزه ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت
کرده که هر که این سوره بخواند حق تعالی بعدد هر که استهزاء بمحمد و اولاد او کرده ده حسنه برای او ثبت کند و ابو بصیر
از ابی عبد الله علیه السلم روایت کرده که هر که ویل لکل همزه را در فرایض خود قراءت کند درویشی از او زایل گردد و روزی
برو فراخ گردد و از مردمان بد ایمن گردد و بدانکه حق تعالی بعد از اجمال خسران در سورهٔ العصر تفصیل آن میکند
در این سوره و میگوید بسم الله الرحمن الرحیم
آورده اند که اخنس بن شریق ثقفی همیشه غیبت رسول صلی الله علیه و آله گفتی در حضور ولید بلید و او از آن مبتهج
و مسرور شدی و در غیبت با او شریک گشتی و چون رسول بر ایشان بگذشتی بدست و چشم بر و طعنه زدی و هر یک
بدون یکدیگر با اهل کفر باین عمل قبیح ارتکاب نمودندی حق تعالی در بارهٔ ایشان فرمود که وَيْلٌ لِكُلِّ هُمَزَةٍ
لُمَزَةٍ وای مر هر غیبت کننده را در خفیه و طعنه زننده را در مواجهه و نزد بعضی معنی برعکس است یعنی همزه
طعن است در مواجهه و لمزه غیبت در غیر مواجهه از ابن زید نقل است که همزه طعن ضربست و لمزه طعن بزبان
و چشم و گویند این آیه در بارهٔ امیه بن خلف نازل شد که همیشه بهمز و لمز حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مشغول
شدی و بر هر تقدیر میفرماید که جامع این صفت الَّذِي جَمَعَ مَالًا آنکسست که گرد کرد مال را وَعَدَّدَهُ
و شمرد آنرا مرة بعد اخری یا شمار آنرا نگاه داشت بجهت شدت محبت و فرط تعلق او بآن و یا آنرا معد داشت
ساخت برای رسیدن نوازل و حوادث بآن کما قال امیر المؤمنین بشر مال البخیل بحادث او وارث یحسب
می پندارد أَنَّ مَالَهُ آنکه جمع کرده و تعدید نموده أَخْلَدَهُ جاوید خواهد او را در دنیا و بجهت این آنرا
دوست میدارد همچنانکه خلود را دوست میدارد یا پندار او آنست که حب مال او را از موت غافل خواهد ساخت
یا امل او را در از خواهد گردانید تا پندارد که او مخلد است و بجهت این عملی میکند که ماننده است بعمل کسی که مخلد

موت نداشته باشد و مرویست که اخنس چهار هزار دینار رسیده داشت و گویند ده هزار و فرط تعلّق او بآن در نهایت
کمال رسیده بود و شدت محبت او با مرتبه غایت انجامیده با وجود این یک ساعت از جمع مال ذاهل نبود و یک لحظه از کثرت آن
غافل نه و بنابر این غنا کفر و عناد او بیشتر شد و کمر معاندت و جحود ان حضرت رسالت صلّی الله علیه و آله محکم بر میان بست
و آخر همه را واگذاشت بجهنّم بوست و بعذاب ابدی و عقاب سرمدی گرفتار گشت کَلَّا نه چنین است آنچه پندار او است
از تخلید مال او را در دنیا یا حقّا که لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ هر آینه انداخته شود در حطمه یعنی در آتشی که حطم و کسر
هر چیز کند که در او انداخته شود و این نام درکه ایست از درکات دوزخ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ و چه دانا
گرداند ترا تا بدانی که چیست آتشی که این خاصیت دارد بعد از آن تفسیر آن میکند بقوله نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ یعنی
حطمه آتش خدایست که برافروخته شد یعنی که خدای بقهر و غضب او را برافروخته و هر چه حق تعالی او را برافروزد دیگر
نتواند که او را فرو نشانند الَّتِي آن آتشی که تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ بر آید و غالب شود بر دلها یعنی از همه اعضا
و اطراف او در گذرد و بمیان دل در آید و همه ظاهر و باطن او را فرا گیرد و تخصیص افئده جهت آنست که محلّ عقاید خبیثه است
و دیگر آنکه دل الطف اعضاست و الم او اشدّ و اصعب پس تالم او باستیلای نار جهنّم بر وی در مرتبه غایت باشد
که فوق آن متصور نباشد إِنَّهَا بدرستیکه آن آتش عَلَيْهِم مُّؤْصَدَةٌ بر کافران فرو بسته شده است یعنی
همچنانکه در را بر چیزی فرو بندند آتش بر کافران بسته شود فِي عَمَدٍ مُّمَدَّدَةٍ یعنی همچنانکه ستونها را
بر درها کشند و آنها را بر آن ستونها محکم میکردانند همچنین آتش را بر کافران فرو بندند و آنرا بر ایشان مستحکم و
مضبوط کنند و مقاتل گفته که درهای آتشین را بر کفّار فرو بندند و آنرا بمیخهای آهنین که از آتش باشد مسدود و محکم
سازند تا غم حرارت آتش بایشان راجع شود و هیچ روح و راحت بر ایشان داخل نشود و عیاشی باسانید معتبره از
حمران بن اعین نقل کرده که او از ابی جعفر علیه السلام روایت کرده که کافران و مشرکان در دوزخ زبان دراز کرده
عصاة اهل توحید را سرزنش کنند و بایشان گویند توحید شما فائده بشما نرسانید و عذاب دوزخ را از شما دفع نکرد
و ما و شما مساوی یکدیگریم حق تعالی این سرزنش را از برای ایشان نه پسندد و ملائکه را امر فرماید که شفاعت ایشان
کنید پس فرشتگان آن عددی که مشیّت الهی بآن تعلّق گرفته باشد شفاعت کنند و بعد از آن با نبیا خطاب رسد که شفاعت

عصاة امت خود

سورة الفيل [illegible]

عصاة امت خود کنید ایشان بر وفق مشیّت او سبحانه شفاعت نمایند پس بمؤمنان خطاب رسد که شفاعت
اهل ایمان کنید ایشان نیز بر طبق اراده او سبحانه نیز زبان بگشایند و عبادی را که مراد الله باشد شفاعت کنند
بعد از آن فرماید که انا ارحم الرّاحمین اخرجوا برحمتی من رحم کننده ترین رحم کنندگانم از دوزخ بیرون آئید بر حمت
واسعه من همه عصاة اهل ایمان چون ملخ بیرون پرند پس ابو جعفر علیه السّلام فرمود که بعد از آن ستونهای آتش را
بکشند و بر کفّار فرو بندند و بخدا سوگند که در میان آن مخلّد و جاوید بمانند و هرگز از آن خلاصی نیابند سورة
الفیل ابی بن کعب از پیغمبر صلّی الله علیه و آله روایت کرده که هر که در فرایض أَلَمْ تَرَ كَيْفَ بخواند فرشتگان
وحیوانات و سایر جمادات از زمین هموار و کوهها و سنگ و کلوخ و غیر آن که در عالم باشند برای او گواهی
دهند که او از نماز گذارندگانست و روز قیامت منادی از حضرت عزّت ندا کند بشنود که شما در شهادت بر بنده
من صادق بودید و من گواهی شما را برای او و بر او قبول کردم و در آورید او را به بهشت و حیّ سبحانه میکند که او از آن
کسیست که دوست دارم او را و او دوست میدارم عمل او را بدانکه حق تعالی در سورة الهمزه ذکر آن چیزی فرمود
که معدّ و مهیّا بود از برای طاعن و عایب و نفّاثات و مایل بدنیا و تارک عقبی در این سوره بیان عذابی میکند
که بر اصحاب الفیل نازل شده و میفرماید که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
در روایت صحیحه و احادیث وثیقه وارد شده و باجماع اهل تفسیر بثبوت پیوسته که ابرهه بن صباح اشرم از قبل نجاشی
که ملک حبشه بود و جدّ نجاشی که در عهد رسول الله صلّی الله علیه و آله بود پادشاه یمن شد و قصد حرم کعبه کرد و سبب این بود
که در عهد ذو نواس یهودی که پادشاه حمیر بود جمعی از ترسایان را که مهتر ایشان عبدالله تامر بود بر طریق اتفاق بجانب
افتاده بود بدین یهودی ترغیب نمود ایشان قبول نکردند بعضی را بکشت و بعضی را بسوخت و یکی از ایشان که او را دوس بن
ذو نواس گفتندی اسبی خوب داشت بگریخت و نزد قیصر روم رفت و این قصّه را بعرض رسانید و مدد خواست تا انتقام
از ایشان بخواهد قیصر گفت مسافت دور است و نمیتوانم که بلطف توجه نمایم اما کتابتی بملک حبشه بنویسم که در دین ماست
تا ترا اعانت کند و از ایشان انتقام کشد چون نامه بملک حبشه رسید مردی از ارباط نام با لشکر بیمن فرستاد و با او امر کرد
که ثلثی از ایشان بکشد و ثلثی را اسیر کند و ثلثی را از شهر آواره کند اوس با لشکریان تا آن صوب رفته با ایشان قتال کرد

حق تعالی او را از خسف و مسخ و قذف ایمن گرداند و ابو بصیر از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده که هر که ...

اضحیه هم

ذو نواس

عظیم هم

لشکر ذو نواس متفرق شدند و ذو نواس روی بهزیمت نهاده لشکر ارباط از عقب شتافتند تا بکنار دریا رسید اسب را در
دریا راند و هلاک شد و ارباط بعضی از ایشان را کشته و بعضی را اسیر کرده و بعضی از شهر اخراج کرد و بیمن آمد و کیفیت
حال را بملک حبشه اعلام کرد ملک حبشه این صورت را بنجاشی اعلام نمود نجاشی فرمود که با لشکر خود همانجا باش و بعد از مدتی
ابرهه را با وی خصومت افتاد و ساز حرب کرده روی به یکدیگر آوردند ابرهه با ارباط گفت ما را خصومت افتاده
و لشکر بیگناهند بیا تا ما و تو با یکدیگر حرب کنیم اگر تو مظفر شوی مملکت تو را باشد و اگرنه مرا پس بر این قرار دادند
و در میان میدان محاربه در آمدند ارباط مرد تن آور و جسیم بود و ابرهه کوتاه و حکیم غلام خود را بهانه آنکه
سلاح او دارد همراه گرفته بود تا اگر عاجز شود غلام معاون وی شود چون آغاز محاربه شد ارباط حربه برد
و روی و دهن ابرهه بریده شد و بجهت این وی را اشرم گفتندی ابرهه را بیمقدار غلام پیش آمد و ارباط را زخمی برد
برم و بکشت لشکر ابرهه جمع شدند و او را پادشاه خود ساختند این خبر بنجاشی رسید خشم گرفت و نامه بر ابرهه نوشت که
چه کس ترا امر کرد که تو با ارباط حرب کنی و وی را بکشی والله که لشکری بفرستم تا سر ترا و خاک مملکت ترا بشهر آورم ابرهه خودم
چون نامه را مطالعه کرد در حال بفرمود تا سرش را بتراشیدند پس موی سر خود را با پاره خاک در انبانه کرد و پیش نجاشی فرستاد
و در نامه اعلام کرد که آنچه تو بدان سوگند خوردی بدان کار کردم من بنده توام و مملکت برای تو حفظ میکنم رای رای
تست و حکم حکم تو والسلام نجاشی شاد شد و آن ولایت را باو تفویض نمود و وی را پادشاه حبشه گردانید و او در صنعا کنیسه ساخت
از رخام ملون و در و دیوار آنرا بزر و جواهر مزین و مرصع گردانید و قلیس نام نهاد و بنجاشی نامه نوشت که من
بنام تو کنیسه ساخته ام که در جهان مثل آن نیست و مردم از جوانب می آیند و زیارت آن میکنند و امید هست که
چنان کرده که همه مردم کعبه بگذارند و بدینجا آیند نجاشی شادمان گشت و او را انواع رعایت نمود و تعظیم و تکریم او کرد
و او در صدد آن شد که وجوه حاج را بدان صوب معطوف گرداند و این صورت اگرچه بر قریش شاق بود لاجرم جز
کنیسه بر شکیبائی چاره نداشتند یکی از بنی کنانه بخدمت آن مشغول شده رتبه مجاورت یافت و شبی این بیت را بحدث
حدث آلود ساخت و فرار نمود این خبر در آفاق و اقطار عالم منتشر گشت و طباع مردم از طواف آن متنفر شدند ابرهه
از این حال در غضب شد و لشکری جمع کرد با فیلان قوی هیکل مهیب منظر بقصد تخریب حرم محترم متوجه مکه معظمه شد

پیل محمود را

و پیل محمود را که بعظمت جثه مشابه کوه بود با خود ببرد و بهر بلده از بلاد عرب که میرسید پادشاه آن بلاد با او محاربه
بیرون می آمدند و اول پادشاهی که با او قتال آغاز کرد ذو نفر بود از ملوک حمیر ابرهه بر او غالب شد و او را
بگرفت خواست که او را بکشد گفت مرا مکش که من در این عزم که کرده اعانت تو کنم و مدد نمایم ابرهه او را نکشت و بند
کرد و قبیله عک و اشعر با او متفق شدند و چون بقبیله خثعم رسید نفیل بن حبیب با جمعی خثعمیان بیرون آمد ابرهه برو
غالب شد و خواست که وی را بکشد وی نیز گفت که من ترا یاری دهم ابرهه نیز او را بند کرد و بطایف آمد مسعود بن
معتب با اهل طایف بیرون آمد و گفت ایها الملک ما را با تو نزاعی و جدالی نیست اگر خواهی دلیلی بفرستیم تا ترا
بنزدیک کعبه راه نماید گفت چنین باشد پس مردی را با وی فرستادند نام او ابو رغال چون به نزدیکی مکه بمنزلی رسید که
آنرا مغمس خوانند بمرد و جان بمالکان دوزخ سپرد و او را همانجا دفن کردند و عادت جاری شده که هر که آنجا
رسد سنگی بر گور وی زند القصه ابرهه از آنجا مردی با لشکر عظیم پیش از خود بمکه فرستاد تا آنجا را غارت کنند وی بیامد
هفتصد ع و جمیع مال حوالی حرم را جمع کرد و چهارصد شتر عبد المطلب را برگرفت و شخصی را نزد عبد المطلب فرستاد که من آمده ام که خانه
کعبه را خراب کنم اگر مانع شوی با تو قتال کنم والا با تو کاری ندارم عبد المطلب کسی را نزد او فرستاد که کار به پیغام
گذاری راست نمی آید من بیایم و جواب بگویم پس با جمعی از اولاد و اقارب بزرگان قوم بآنجا رفت ذو نفر که ملک
حمیر بود چون بشنید که عبد المطلب خود می آید با ابرهه گفت ای ملک عبد المطلب سید قریش است و در عرب او را مثل
نیست و در شرافت و بزرگی بی همتا است و او مردی است که همه مردمان را طعام میدهد و در سهل و جبل وحوش
و طیور را دانه میدهد باید که حرمت وی را نیکو نگاه داری و در جائی که لایق مرتبه او باشد بنشانی و رضای او را بجوئی
که سرافراز جمیع عرب است این بگفت و با عبد المطلب ملاقات کرد و وی را نزد ابرهه برد عبد المطلب نیکو روی و نیکو
بالا و فصیح زبان بود و با شوکت و هیبت تمام و نور محمدی در ناصیه او درخشان و تابان ابرهه چون او را بدید
وقعی عظیم و هیبتی عجیب از او در دل ابرهه نشست از تخت بزیر آمد و وی را بالا دست خود نشاند و خود بدو
هفتصد ع زانوی ادب بنشست و مترجم را طلبید و گفت از وی بپرس که بچه کار آمده عبد المطلب گفت ملازمان ملک چهار
صد شتر مرا برده اند التماس آنست که بفرمائید تا باز دهند ابرهه مترجم را گفت این سخن عجب است از این مرد چه دولت

بر خفت عقل او میکند و بر خلاف آنچه مردمان او را ستایش میکردند از کمال عقل و دانش و جلالت و مکرمت چو من بلشکر عظیم
آمده تا خانهٔ که دین ایشان است و شرف ایشان از آن خراب کنم و از این چیزی نمیگوید و از شتران که کین چه سؤال میکند
مترجم این سخن را با عبد المطلب گفت عبد المطلب گفت انا ربّ المال من خداوند مالم و بطلب مال خود آمده ام و للبیت ربّ
ان شاء یحفظ و یمنعه آن خانه را خداوندیست که او را نگاه میدارد و منع متصدّیان آن خواهد کرد مرا با آن کاری
نیست ابرهه از این ترسان و هراسان گشت و خاموش شد و شتران او را باز داد و عبد المطلب شتران او را بکوهی فرستاد
و روی بمکه نهاد و ابرهه از آنجا ترسان و خایف و اندیشناک بمنزل دیگر آمد عبد المطلب با جمعی از قبایل عرب پیش وی
رفت و گفت ثلثی از مال حجاز و تهامه بتو میدهیم که ترک تخریب خانهٔ کعبه کنی قبول نکرد و گفت تا کعبه را خراب نکنم
و خاک آن بر پشت شتران و فیلان بوطن خود نبرم جائی آرام نگیرم عبد المطلب بازگشت و با قریش گفت بشعاب کوهها
روید تا مفرقه نه بینید پس بیامد و حلقهٔ در خانه را بگرفت و چند بیت ادا کرد مضمون آنها اینکه بار خدایا خانهٔ
خود را از دشمنان خود حمایت کن و او را در پناه و حفظ خود نگاه دار پس بیرون آمد و در جائی متواری شد و ابرهه
روی بکعبه نهاد با پیلان جنگی نفیل که سید خثعم بود بیامد سر در گوش پیل محمود نهاد که پیشرو پیلان بود که اگر وی برفتی
دیگران برفتندی و اگر بایستاد دیگران بایستادندی و با او گفت ای محمود دانی که اینجا چه جاست این حرم خداوندانهٔ
ایست زنهار که گرد آن نگردی که البته بهلاکت ابدی گرفتار گردی این بگفت و از میان ایشان بگریخت و در بعضی
کوهها پنهان گرفت پس پیلبانان هرچند مطرقه بر محمود میزدند یکقدم پیش نمی رفت و پیلان دیگر همچنان بر جای
خود ایستاده بودند او وقت طلوع آفتاب بود حق تعالی از جانب دریا مرغانی فرستاد بر شکل خطاف و با هر
یک سه سنگ بود یکی در منقار و دو در چنگال هر سنگی بزرگتر از عدس و کوچکتر از نخود و بروایت ابو عبد الله
مرغان مانند خطاف بودند و در منقار هر یک سنگی بود بمقدار عدسی بر بالای سر هر یکی مرغی ایستاده و هر کدام را
سنگ بر سر زدندی از مقعدش بیرون آمدی و بر استخوان هر که آمدی خورد و مرد کردی و علی الفور هلاک
کردی ایشان روی بهزیمت نهادند و مرغان از پی ایشان میرفتند و سنگ می انداختند نفیل بن حبیب چون
آن حالت بدید گفت ... الله غالب شد و اشرم مغلوب گشت و در ایشان نگاه میکرد تا همه هلاک شدند

و اهل حشم و اشتر را هیچ ضرری نرسید و در ابرهه علتی و دردی پیدا شد که همه انگشتان دست و پای او بیفتاد و خون و ریم
از آن روان شد و چون بصنعا رسید سینه و شکمش ورم کرده شکافته شد و بجهنم پیوست و در روایتی مشهور آنست که همه
لشکریان هلاک شدند مگر ابرهه که تنها بجست و روی بحبشه نهاد مرغی که نامزد او بود بر بالای سر او میرفت تا بحبشه رسید
و چون ببارگاه نجاشی در آمد آن مرغ بر بالای سر وی پرواز میکرد ابرهه صورت حال را بعرض رسانید نجاشی از روی
تعجب پرسید که چگونه مرغان بودند که بسنگ ریزه چندین هزار را هلاک ساختند ابرهه را در این حال نظر بر آن مرغ افتاده گفت
یکی از مرغان اینست همان لحظه آن مرغ سنگ که داشت بر سرش افکند و هم در نظر نجاشی هلاک شد و این برای آن بود تا نجاشی قوت و قهر
الهی را بداند و از این صورت عبرت گیرد و باقی احوال در این باب حواله بمنهج الصادقین است و حق تعالی پیغمبر خود را از این واقعه
خبر داده میفرماید که الم تر آیا ندیدی کیف فعل ربك که چگونه کرد پروردگار تو باصحاب الفیل بخداوندان فیل یعنی
ابرهه و لشکریان او و هر چند برای تقریر است یعنی و اگر چه حضرت رسالت صلّی الله علیه و آله آن واقعه را ندیده بود اما چون آثار آن مشاهده
کرده هم در اخبار آن را بتواتر شنیده بر وجهی که بر آن متیقّن شده بود پس گوئیا که آن را دیده بود و یا رأی بمعنی علم است یعنی البته بیقین
دانسته قصّهٔ اصحاب فیل الم یجعل آیا نگردانید یعنی بیفکند کیدهم مکر ایشان را که در تخریب کعبه داشتند و در تخریب
خانهٔ کعبه فی تضلیل در تباهی و تضییع و ابطال و گمراهی و ارسل علیهم و فرستاد بر ایشان از طرف دریای هند
طیرا مرغانی ابابیل در حالتیکه گروه گروه بودند مرغانی متفرق بر ایشان فرستاد ترمیهم می افکندند ایشان را
بحجارة من سجیل سنگی از سنگ گلین یعنی گل سنگ شده و این معرب سنگ گل است ابن عباس فرموده ان گل
پخته بود مانند آجر فجعلهم پس گردانید خدای ایشان را بآن سنگ کعصف مأکول چون برگ کاه خشک شده
یعنی خورده در روی افتاده و نابود کرده و یا همچون کاهی که در دو آب از آن خورده باشند و سرگین گردانیده و بر هر تقدیر این کنایت
بر استیصال ایشان این آیه از اعظم آیات دالّه است بر کمال قدرت او سبحانه چه مرغان ضعیف را امر کرد تا سنگهای گلین را
که بمقدار عدسی بود بر سر ایشان انداختند و همه بسبب آن هلاک شدند سوره لایلاف ابیّ بن کعب از پیغمبر صلّی الله علیه و آله
روایت کرده که هر که سورهٔ لایلاف قریش بخواند حق تعالی او را در روز قیامت بر مرکبی از مرکبهای بهشت سوار کند و به بهشتش رساند
و او را بر موائد نور نشاند عیاشی باسناد صحیح از ابو عبد الله علیه السّلم روایت کند که جمع میکند در یکرکعت دو سوره را الم تر و الضحی و الم نشرح

دالم ترکیف ولایلاف و هر یک از دو سوره در حکم سوره واحد اند و باجماع علمای ترجمع میان دو سوره در یک رکعت جایز است
و بدانکه چون حق تعالی ذکر عظمت نعمت خود کرد بر اهل مکه که آن استیصال اصحاب فیل بود و مظفر ساختن ایشان بر انها در عقب آن
بیان نعمت دیگر میکند برای ایشان

بسم الله الرحمن الرحیم

لِإِيلَافِ قُرَيْشٍ برای الفت گرفتن قریش إِيلَافِهِمْ یعنی بجهة خو کرده شدن ایشان رِحْلَةَ الشِّتَاءِ بزمستان
وَالصَّيْفِ و تابستان فَلْيَعْبُدُوا پس باید که بپرستند رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ پروردگار و خداوند این خانه
معظمه را که تعظیم و تکریم ایشان بسبب تست یعنی بنعمتی این چنین مخصوص گشته اند پس باید که بپرستند خداوند این خانه بزرگوار را
نه غیر او را الَّذِي أَطْعَمَهُمْ آنخداوندی که طعام داد ایشان را بدین رحلت و سیر گردانید مِنْ جُوعٍ از گرسنگی یعنی بعد از آنکه
بسبب شدت فقر و فاقه گرسنه بودند و بجهة ان اروات و عظام و جیفه میخوردند حق تعالی ایشان را بوسیله دو رحلت اموال بسیار
وارزاق بسیار کرامت فرمود و ایشان را از گرسنگی برهانید و متنعم گردانید وَآمَنَهُمْ و ایمن ساخت ایشان را بجهت این حرم محترم مِنْ
خَوْفٍ از ترس عظیم انها در حوالی مکه اند و در نواحی سایر بلاد یمن و شام بلکه یکدیگر را میکشتند و غارت میکنند و یا از خوف اصحاب
فیل و از امیرالمؤمنین علیه السلام مرویست که مراد از آمنهم من خوف آنست که حق تعالی ایشانرا ایمن گردانید از خوف آنکه خلافت در میان
غیر ایشان باشد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نقل است که حق تعالی از فرزندان اسمعیل بنی کنانه را برگزید و از بنی کنانه قریش را و از
قریش هاشم را و از هاشم مرا و از کلبی مرویست که اول کسی که از ملوک از مکه سفر کرد و بشام رفت و از انجا متاع و طعام آورد
هاشم بن عبد مناف بود و بعد از ان قریش در تجارت دلیر شدند و در بلاد متباعده تردد می نمودند تا صاحب خدم و حشم و اموال
و آمال گشتند و بر جمیع اهل زمان خود فایق شدند و نام هاشم عمرو العلی بود و چون از برای مردمان هشم ثرید میکرد و بان
طعام مردمان می نمود خصوصا در زمان قحط و غلا از این جهة باین اسم ملقب شد سوره أرأيت الذي ابی بن کعب
از سید عالم صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که این سوره بخواند حق تعالی او را بیامرزد و اگر از مال زکوة ادا کرده باشد و از
ابوجعفر علیه السلام منقولست که هر که ارایت الذی یکذب بالدین را قراءت کند در فرایض و نوافل حق تعالی نماز و روزه
او را قبول فرماید و آنچه در دنیا از و صادر شده باشد محاسبه ننماید و بدانکه چون حق تعالی در سوره مذکوره ذکر نعم خود نمود
در این سوره اظهار تعجب میفرماید از تکذیب ایشان با وجود اعطای عظم نعم خود بر ایشان میگوید بسم الله الرحمن الرحیم

ارایت الذی

أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ آیا دیدی ای محمد و دانستی آنکس را که تکذیب میکند بِالدِّينِ بروز جزا یا بدین اسلام و باور
نمیدارد انرا با وجود وضوح امر آن و قیام حجج و بینه بر صحت آن و بعضی از مفسران بر آنند که نصف اول این سوره
در شان کافرانست و نصف اخیر در باره منافقان و نزد کلبی این سوره در باره عاص بن وایل سهمی فرود آمده و نزد سدی
و مقاتل بن حیان در شان ولید بن مغیره و ابن جریج روایت کرده که ابوسفیان هر هفته دو شتر را نحر کردی و چون یتیمی بیامد
عصا بروی زدی و باو چیزی ندادی حق تعالی این سوره را در شان او فرستاد و بعضی دیگر بر آنند که ابوجهل تکذیب قیامت
کردی و هرگاه وصی یتیم بودی او را بوقت طلب طعمه و کوت از مال بزدی و براندی و پیوسته مردمان را از انفاق باز داشتی
حق تعالی این سوره را انزال فرمود که آیا شناختی آنکه مکذب روز جزاست که چه کس است که اگر نشناختی فَذَلِكَ الَّذِي
پس او آنکس است که يَدُعُّ الْيَتِيمَ دفع میکند بعنف و ستم یتیم را و میراند او را بشدت و خشونت و زجر قبیح
وَلَا يَحُضُّ و تحریص نمیکند و ترغیب نمی نماید اهل خود را و سایر مردمان را عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ بر طعام دادن درویش
محتاج یعنی نمیدهد و نه مردمان را بران امر میکند بجهة عدم اعتقاد او بروز جزا و چون دفع یتیم و عدم تحریص بر طعام که
رداءت و قبح آن احط است از عدم مبادات بصلوة که از ارکان اسلام است بسبب تکذیب باشد بروز جزا فَوَيْلٌ
پس سختی عذاب لِلْمُصَلِّينَ برای نماز گذارندگان ریا یعنی ابن ابی و اصحاب او با منافقان الَّذِينَ هُمْ
آنانکه ایشان عَنْ صَلَاتِهِمْ از نماز خود سَاهُونَ غافلان و بیخبرانند و از او قعی نمی نهند و حسابی نمیگیرند بجهة
عدم اعتقاد ایشان بثواب آن و عدم خوف عقاب بر ترک آن و بجهة دفع ضرر اهل اسلام از خود در نظر مردمان
بشروادآب میکذرانند در خفیه و در خلوت ترک آن میکنند الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ آنانکه ایشان ریا میکنند در کردار
خود تا مردم ایشان را ثنا گویند وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ و منع میکنند مال زکوة را از اهل استحقاق یعنی از انچه
و شبهه نیست در آنکه تکذیب روز جزا آخر شیا است بر صاحب خود چه آن مانع جمیع دواعی خیر است و باعث جمیع
اقسام شر و در عیاشی باسناد خود از یونس بن عمار روایت کرده که او گفت ابی عبدالله علیه السلم را از این آیه سؤال کردم و گفتم
آیا این وسوسه شیطانیست در نماز فرمود خواندن این نه وسوسه شیطانیست چه آن هر کسی را واقع می شود بلکه مراد آنست که از
نماز غافل شود از او اگذارد تا آخر وقت و نیز از آن حضرت مرویست که مراد ترک نماز است و کاهلی در آن و محمد بن فضیل

از ابی الحسن علیه السلام نقل کرده مراد ضایع کردانیدن نمازست و عدم اتیان بشرایط و ارکان آن و در ماعون از امیر المؤمنین
و ابو عبد الله علیهما السلام و ابن عمر و حسن و قتاده و ضحاک روایتست که مراد از آن زکوة مفروضه است چنانکه مفسر شد
و ابن مسعود و ابن عباس و سعید بن جبیر گفته اند که ماعون متاع خانه است که مردمان آنرا بیکدیگر دهند چون دیگ و کاسه
و تیر و دلو و آب و نمک و آتش و ابو بصیر از ابی عبد الله علیه السلام نقل کرده که ماعون قرضست و عاریت دادن متاع خانه
و اقدام نمودن بهر امر معروف که از جمله آن زکوتست گفتم یا ابن رسول مارا همسایها هستند که چون بایشان عاریت میدهیم
می شکنند و فاسد میسازند اگر ایشانرا منع کنیم مارا گناهی باشد فرمود ترا گناهی نیست اگر ایشان را از آن منع کنی گاهی که
ایشان را مکسور و فاسد سازند و بعضی ماعون را منحصر میسازند در آب و آتش و نمک از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایتست که هر که
نمک بکسی دهد چنان باشد که شصت مسکین را طعام داده باشد و شصت بنده آزاد کرده و اگر جائی که آب باشد آب دهد چنان
باشد که مرده را زنده کرده باشد و اگر نباشد چنانست که همه خلق را زنده کرده باشد

سورة الکوثر

از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سوره الکوثر را بخواند حق او را از همه انهار جنت آب دهد و بعدد هر قربانی
که عباد وسیله تقرب خود گردانیده باشند در روز نحر و اهل کتاب و مشرکین سبب قرب ساخته باشند ده حسنه کرامت فرماید
و ابو بصیر از ابو عبد الله علیه السلام روایت کرده که هر که این سوره را در فرایض و نوافل قرائت کند حق او را از حوض کوثر آب
دهد و در زیر طوبی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله محدث او باشد و بدانکه چون حق تعالی در سوره ماعون ذکر تارکان صلوة
نمود و مانعان زکوة را در این سوره بیان میکند که هر که قیام بنماز و زکوة نماید حق تعالی خیر کثیر باو دهد در اکثر تفاسیر آورده اند
که عاص بن وایل سهمی با سید عالم نزدیک باب بنی سهم ملاقات کردند و زمانی با هم سخن گفتند حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
بیرون رفت و عاص بمسجد در آمد جمعی از صنادید قریش که در مسجد نشسته بودند از وی پرسیدند که با که سخن میگفتی گفت با این ابتر
و عادت عرب این بود که هر که پسر نبودی او را ابتر گفتندی یعنی وی منقطع است و از وی عقب نخواهد ماند و در آن ایام
پسر آنحضرت عبد الله نام داشت ملقب بطاهر و از خدیجه حاصل شده در گذشته بود و چون این خبر بحضرت رسید دل مبارکش
اندوهناک شد حق تعالی برای تفریح دل آنحضرت و تسلی خاطر عاطر او این سوره فرستاد بسم الله الرحمن الرحیم
إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ بدرستیکه ما عطا کردیم ترا خیر که آن اولاد و اعقاب بی شمار باشند و کثرت نسل و ذریت اطهار

از فاطمه زهرا علیها السلام

از فاطمه زهرا علیها السلام یعنی خواطر شریف را اندوهناک مگردان که ما ترا کثرتی دهیم در عقب و نسل که در زمین هیچ بقعه
و خطه نماند که فرزندان تو در آنجا نباشند و این مشهورست که بعد از امام معصوم ابی عبد الله الحسین صلوات الله علیه غیر امام زین العابدین
علیه السلام از ذکور اهل البیت او کسی نمانده بود حق تعالی انجاز وعده خود فرمود و از نسل او عالم را پر گردانید و اولاد و احفاد او را
از حد حصر بیرون ساخت و از ابو عبد الله علیه السلام منقولست که هو نهر فی الجنة کوثر نهریست در بهشت و از عایشه و ابن عمر مرویست
که کوثر نهریست در بهشت و از ابن عباس و انس نقل است که یک روز رسول صلی الله علیه و آله با اصحاب نشسته بود ناگاه اثر وحی
بر وی ظاهر شد سر در پیش افکند بعد از زمانی سر بر داشت و بر بالای منبر رفت و فرمود ایها الناس بدانید که حق تعالی سوره بمن فرستاد
و در آنجا بمن نوازش بسیار کرده گفتند یا رسول الله این سوره کدام است حضرت این سوره را برایشان خواند و فرمود هیچ میدانید
که کوثر چیست گفتند الله و رسوله اعلم فرمود جوئیست در بهشت و در آن خیر کثیر مرا وعده داده و آن از شیر سفیدترست و از
مشک خوشبوتر و از عسل شیرین تر و از برف سردتر و از مسکه نرم تر و بعدد ستارهای آسمان قدحها همواره موضوع بر کنار آن نهاده
از مروارید و قبهای از یاقوت و لعل و مرجان و اطراف آن از زبرجد و ریگ آن نهر از یاقوت و مروارید و منبع آن از اصل
درخت سدرة المنتهی طول آن از مشرق تا مغرب و هر که از وی آب خورد هرگز تشنه نگردد و هر که از آن وضو سازد هرگز
اشعث و اغبر نگردد امت من در آن ازدحام کنند و انبوهی نمایند و جمعی را چون چهارپایان تشنه از آنجا بزنند و دور گردانند
و ایشان در میان امت چون شتران گرگین باشند چون شتران با شوکت و نیکو منظر چون ایشان را به بینم گویم اصحابی اصحابی
اینها اصحاب منند خطاب آید که تو میدانی که ایشان بعد از تو چها کردند و بدعتها نهادند و همین روایت بعینه مسلم در صحیح خود
آورده و در احادیث معراجیه نیز آمده که بالای آسمان هفتم جوئی دیدم از یاقوت و لؤلؤ و زبرجد و مرغان سبز بر لب آن
جوی دیدم از جبرئیل پرسیدم که این چیست فرمود که این جوی کوثرست که حق تعالی بتو عطا کرده و در معالم التنزیل همین را
نقل کرده و ساقی این آب علی بن ابیطالب است که دوستان خود را آب دهد با یازده فرزند وی و دشمنان خود را تشنه بدوزخ
فرستد و از علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام در این باب چند بیت منقولست نحن علی الحوض رواده نذود و نسعد وراده
و ما فاز من فاز الا بنا و ما خاب من حبنا زاده و من سرنا نال منا السرور و من ساءنا ساء میلاده و من کان غاصبنا حقنا یوم القیمة میعاده و از صادق علیه السلام نقل کرده اند که کوثر شفاعت آنحضرتست و گویند کثرت ذکر او در آسمان و زمین

وغیر آن از نعم دنیا و آخرت و بر هر تقدیر میفرماید که چون ما خیر دنیا و آخرت را بتو کرامت فرموده ایم بر وجهی که هیچکس دیگر ندیده ایم
فَصَلِّ لِرَبِّكَ پس نماز بگذار برای پروردگار خود یعنی مداومت کن بر آن خالص از برای رضای وی بجهة ادای شکرگذاری
کثرت نعم او بر تو چه نماز جامع اقسام شکر است وَانْحَرْ و قربان کن شتر را که خیار اموال عرب است و تصدق نما بانها بر محاویج برای
رضای حق تعالی و تقرب برحمت او بخلاف مشرکان که اهل احتیاج را از آن منع میکنند و ماعون را از ایشان باز میدارند و یا برای بتان
شتر قربان میکنند این سوره در مقابل سوره متقدمه است نقیض سلوک اهل شرک و عناد را اختیار کن از عطیه مرویست که مراد صلوة
فجر است در مزدلفه و نحر بدن در منی و نزد قتاده و عطا و عکرمه نماز عید است بقرینه نحر یعنی نماز عید بگذار و ذبح و هدی کن و گویند
معنی آنست که نماز یومیه را ادا کن و بنحر خود مستقبل القبله شو جمیل بن دراج فرمود که من ابی عبدالله علیه السلام را پرسیدم از معنی نحر
الحضرت فرمود هر دو دست خود را برابر روی خود آوردن در افتتاح نماز و بعد از آن فرمود هکذا یعنی نحر این نوع است از مقاتل
بن حیان مرویست که اصبغ بن نباته حدیث کرد مرا از امیر المؤمنین علیه السلام که چون این سوره نازل شد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
جبرئیل را پرسید که این نحر که حق تعالی بمن امر فرموده چه چیز است گفت این نحر نیست ولیکن ترا امر کرده که از برای نماز تکبیر احرام را بهمین
کیفیت بگوی که نماز با جمیع نماز فرشتگان که در هفت آسمانند باین طریق است و بدرستیکه هر چیزی را زینتی است و زینت نماز
دستها برداشتن است نزد هر تکبیری و از عطا مرویست که معنی این آیه آنست که نماز بگذار و سر از رکوع و سجود ان بردار چنانکه
نحر یعنی سینه تو پیدا شود اِنَّ شَانِئَكَ بدرستیکه دشمن دارنده تو یعنی عاص هُوَ الْاَبْتَرُ اوست دم بریده منقطع
از خیر و نسل و ذریت و چنان شد که خدای تعالی از آن خبر داده چو عاص و اتباع او که در حق رسول این سخن گفتند عقب از ایشان
نماند و نه از حسن ذکر فاما آثار اقتدار سید مختار و حسن صیت و اشتهار و آثار فضل بیشمار بر السنه اهل روزگار و ذریت بسیار
تا قیامت باقی ماند و در آخرت مزیت مرتبه و نهایت قربت او نزد حضرت عزت بر وجهی خواهد بود که در تحت وصف در نیاید
و بوهم هیچ واهمی نگذرد سورة الجحد ابی بن کعب از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سوره قل یا ایها الکافرون را
بخواند همچنان باشد که ربع قرآن را خوانده باشد و گروه شیطان از او دور شوند و از شرک بری گردد و از فزع اکبر ایمن شود و از جبیر
بن مطعم روایت است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که ای جبیر میخواهی که بسفر روی و از همه چیزی در پناه خدا باشی و هیبت و مهابت تو
از همه همراهان بیشتر باشد و در کثرت مال از همه در پیش باشی گفتم نعم یا رسول الله فرمود این پنج سوره را ورد خود ساز قل یا ایها

الکافرون

الکافرون و اذا جاء نصر الله و قل هو الله و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و در قرائت هر یک از این سورها
افتتاح بسم الله الرحمن الرحیم کن جبیر گفت من چندان مال نداشتم چون بر قرائت این سورها مواظبت نمودم مال و زاد
من از همه کس بیشتر شد و در سفر محتاج برفیق نشدم و هیبت و سطوت من بیش از همه کس شد از ابو عبدالله علیه السلام مرویست
که قل یا ایها الکافرون ربع قرآن است و چون از قرائت فارغ میشد میگفت اعبد الله وحده اعبد الله وحده و نیز مرویست از
حسن بن ابی العلا که هر که قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد را در فریضه از فرایض قرائت کند حق تعالی او را و پدر و مادر او را
بیامرزد و اگر شقی باشد اسم او از دیوان اشقیا محو گشته در دیوان سعدا بنویسند و تا زنده باشد سعید و نیک بخت باشد و بشهید
بمیرد و شهید مبعوث گردد و از ابن عباس مرویست که در قرآن هیچ سوره نیست که شیطان دشمن تر از این داشته باشد و بدانکه
چون حق تعالی در سوره الکوثر ذکر فرمود که اعدای حضرت پیغمبر ابتر و اقطع اند از خیر در این سوره امر پیغمبر مینماید او را
براءت از ایشان و میگوید که بسم الله الرحمن الرحیم مفسران
برانند که این سوره که در جمعی از قریش نازل شده و سبب آن بود که قیس بن حارث سهمی و عاص بن وایل و ولید مغیره و اسود بن
عبد یغوث زهری و اسود بن مطلب اسدی و امیه بن خلف و غیر ایشان از صنادید قریش رسول را گفتند که ای محمد بیا با ما موافقت
کن و تابع دین ما شو تا ما نیز تابع دین تو شویم و یک سال تو معبودان ما را پرستش کن تا ما نیز یک سال پرستش معبود تو کنیم تا اگر
دین تو بهتر از دین ما باشد ما شریک دین تو شده باشیم در آن و از آن محظوظ شده و اگر دین ما بهتر از دین تو باشد تو
شریک ما شده باشی در آن و از آن حظی یافته باشی حضرت فرمود که معاذ الله که من غیر خدای بحق را شریک او سازم
در عبادت گفتند پس بعضی آلهه ما را استلام کن یعنی لمس و تقبیل آن نما تا ما تصدیق تو کنیم و خدای ترا پرستش نمائیم فرمود من
هیچ امری نمیکنم تا که فرمان الهی بمن نازل شود پس اگر حکم پروردگار من در این باب فرود آید من تابع شما شوم در استلام
و تقبیل مقارن این حال جبرئیل نازل شد و این سوره آورد که قُلْ یَا اَیُّهَا الْکَافِرُونَ بگو ای محمد که ای ناگروندگان
جاحد و ای کافران معاند لَا اَعْبُدُ نخواهم پرستید مَا تَعْبُدُونَ آنچیزی را که می پرستید در آینده وَلَا اَنْتُمْ
و نیستید شما عَابِدُونَ پرستندگان در زمان حال مَا اَعْبُدُ آنرا که پرستم در استقبال وَلَا اَنَا عَابِدٌ و نیستم
پرستنده هرگز مَا عَبَدْتُمْ آنچه پرستش کردید در ماضی وَلَا اَنْتُمْ و نیستید شما عَابِدُونَ پرستندگان در هیچ وقتی از اوقات

زمان ما اَعبُدُ آنچه پرستش میکنند لَكُمْ دِينُكُمْ مر شماراست کیش شما یعنی شرک که معتقد آنید و از آن دست باز نخواهید داشت
وَلِيَ دِينِ و مراست دین و آئین من یعنی توحید که بر آنم بهیچ وجه از آن نخواهم گذشت ملخص معنی آنست که من پیغمبری ام مبعوث
بشما تا شما بدین حق و راه خوانم پس اگر قبول این نمیکنید و تابع دین من نمی شوید مرا بحال خود باز گذارید و بشرک خود باشید بدانکه
این سوره متضمن اعجاز حضرت رسالت است از جهة اخبار بانچه واقع نبود از اوقات مستقبله که آن ایمان نیاوردن الجماعه مذکور است
و مردن ایشان بر صفت کفر بعد از نزول این سوره حضرت صلی الله علیه و آله در مسجد الحرام بر آن جماعت قریش خواند ایشان
بعد از استماع آن از آن حضرت مایوس شدند و ایذا و ازار باو و اصحاب او رسانیدند سوره اذا جاء نصر الله
ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که این سوره بخواند همچنان باشد که در روز فتح مکه با پیغمبر صلی الله علیه و آله
همراه بوده باشد و موافقت او نموده و از ابی عبدالله علیه السلام منقولست که هر که اذا جاء نصر الله در نافله یا فریضه بخواند
حق تعالی او را از جمیع اعدا نصرت دهد و چون مبعوث گردد حق تعالی کتابی از جوف قبر او بیرون آورد و باو دهد و در آن
نوشته باشد که وی را امانست از جسر جهنم و زفیر نیران و حق تعالی آن نامه را ناطق گرداند تا آنچه در دست برد میخواند
تا به بهشت رود و روز قیامت بر هیچ چیز نگذرد مگر که او را بشارت دهد بانواع نعمت جنت و اصناف مکرمت
تا آنکه بجنت عدن در آید بدانکه حق تعالی ختم سوره متقدمه نمود بکردین و در این سوره افتتاح فرمود بظهور دین و نصر که
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ اِذَا جَاۤءَ نَصْرُ اللّٰهِ
در وقتیکه بیاید یاری کردن خدای که آن ظفر دادن و غالب گردانیدن اوست ترا بر قریش و بر همه عرب وَالْفَتْحُ
و بیاید فتح مکه و نزد جمعی مراد جنس نصرت اوست بسبب نه مر کافه اهل ایمان را و فتح مکه و سایر بلاد شرک برای ایشان
وَرَاَيْتَ النَّاسَ و چون به بینی مردمان را يَدْخُلُونَ در حالتی که در آیند فِي دِينِ اللّٰهِ در دین خدا که اسلام است
اَفْوَاجًا در آنحال که جماعات کثیره باشند چون اهل مکه و طایف و یمن و هوازن و بنی اسد و فزاره و بنی مره و بنی الکلب
و کنانه و بنی هلال و بنی و نجیب و وارم و غیر آن از قبایل عرب بعد از نزول این سوره که امر موعود متحقق شده قبایل مذکوره
فوج فوج و گروه گروه بدایره اسلام در آمدند فَسَبِّحْ پس تسبیح کن و تنزیه نمای خدای را تنزیهی مقترن بِحَمْدِ رَبِّكَ بستایش
پروردگار تو مسبح و حامد او باش بجهة زیادتی عبادت و ثنای او بر مزیت انعام او برا و یعنی بگو سبحان الله و بحمده یا ثنای

او کن بصفات جلال و حامد او باش بر صفات اکرام وَاسْتَغْفِرْهُ و امرز طلب او را و چون بدلایل واضحه عصمت انبیا
بصحت پیوسته پس مراد باستغفار هضم نفس او است و تواضع او یا تعبیه و تشدید انقطاع او از ماسوی و یا استغفار
کن از ترک اولی او یا طلب آمرزش امت کن و یا غرض از این لطفی باشد برای امت با اقتدا با آنحضرت نمایند در استغفار و توبه
اِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا بدرستیکه خدای همیشه قبول کننده توبه است از مستغفران و تایبان و رفع درجات ایشان از همه
مرویست که بعد از نزول این سوره رسول صلی الله علیه و آله در نشستن و برخواستن و ایستادن و رفتن و در آمدن و خوابیدن
پیوسته میگفتی سبحانك اللهم و بحمدك استغفرك و اتوب اليه و قصه فتح مکه بروایة محمد بن اسحق و غیره بر این نهج
بود که چون رسول صلی الله علیه و آله در عام حدیبیه با قریش صلح کرد باین شرط که هر که از قریش خواهد که در عهد رسول صلعم در آید
قریش او را تعرض نرسد و هر که از رسول صلی الله علیه و آله اراده نماید که در عهد قریش شود رسول صلعم با او مضایقه ننماید پس بنی خزاعه
بعقد رسول صلعم در آمدند و بنی بکر در عقد قریش بعد از آن میان آن دو قبیله فتنه عظیم حادث شد بجهة دعوی چند که بنی بکر بر بنی
خزاعه میکردند و چون قریش دیدند که بنی بکر در عقد ایشان در آمدند مدد ایشان کردند و بر بنی خزاعه شبخون زدند و مردی را
از ایشان بکشتند و این مجادله در بیرون حرم بود و از جمله معاونان بنی بکر عکرمه ابن ابی جهل بود و سهیل بن عمرو و صفوان ابن
امیه و بنی خزاعه پناه بحرم آوردند و نوفل بن بنی بکر گفت در حرم روید و انتقام خود را از ایشان بکشید و ملاحظه حرمت
حرم مکنید که در حرم بدتر از این کارها میکنند چون دزدی و غیر آن از انواع تباهی بنی خزاعه التجا بخانه بدیل ابن ورقا بردند
و بدیل سید قوم بود بیرون آمد و گفت این آن عهدیست که با محمد صلعم کرده بودند و اکنون از آن بشکستند و هتک حرمت حرم کردید
و احترام از امر عهد نداشتید و اگر نه حرمت خدای بودی امروز شما را بتیغ سیاست هلاک میکردم و در ساعت مردی بمدینه فرستاد نام
او عمرو بن سالم خزاعی بود و چون بمدینه آمد رسول صلعم با اصحاب در مسجد نشسته بود نزد آنحضرت آمد و صورت گذشته را اعلام آنحضرت
حضرت گفت ایعمرو اندیشه بخود راه مده که کینه شما را بخواهم و نصرت خدای نزد من است پس بخوانه میمونه در آمد و گفت آب حاضر کن
میمونه آب بیاورد و رسول صلعم غسل میکرد و گفت داده نشوم اگر نصرت بنی عکب نکنم بنی له عکب رهط عمرو بن سالم بودند و بدیل بن ورقا
و بعضی از خزاعه و بعد از فرستادن عمرو بخدمت حضرت بمدینه و مظاهره بنی قریش بنی بکر بر بنی خزاعه و نقض عهد ایشان را معروض
داشت پیغمبر صلعم او را اعزاز و اکرام تمام نمود که شما باز گردید که من بر اثر شما می آیم و انتقام مرا باید کشید بدیل بمکه مراجعت کرد
و رسول صلی الله با اصحاب گفت چنین میبینم که ابوسفیان خواهد آمد تا عقد را مجدد سازد و مدت مصالحه را زیاده گرداند راه با بدیل
ملاقات کردند و ایشان آن بود که حضرت از آن خبر داده بود که قریش ابوسفیان را گفتند ترا نزد محمد صلعم باید رفت تا تجدید عهد
کند ابوسفیان از مکه بیرون آمد و در عسفان به بدیل رسید و او را گفت شتران در بطن این وادی بودند رفته بودم تا مواضع

انها را ببینم ابوسفیان گفت از نزد محمد می آئی بدیل گفت نه و چون بدیل ازو جدا شد ابوسفیان بایاران خود گفت ظن من آنست
که بدیل بشکایت نزد محمد صلعم رفت بعد ازان گفت اگر باور ندارید پشکل شتران او را بشکنید اگر استخوان در ان بهم
باشد از مدینه می آید زیرا که اهل مدینه شتران را خرما میدهند چون بشکافتند چنان بود پس ابوسفیان بمدینه آمد و در مسجد
با حضرت ملاقات کرد و گفت ای محمد حفظ خون قوم خود کن و قریش را امان ده و مدت مصالحه را تمام کن حضرت فرمود که نقض عهد
کرده اید و اکنون معذرت میگوئید گفت نه چنین است ما بر صلحیم و نقض آن نکرده ایم بعد ازان هر چند با پیغمبر صلعم سخن میگفت
حضرت جواب نمیداد و سر از زمین بر نمیداشت پس برخواست و نزد دخترش ام حبیبه رفت که زوجه رسول صلعم بود
تا شفاعت او کند از پیغمبر و خواست که پای بر فراش ام حبیبه نهد ام حبیبه برخواست و فراش را در هم پیچید و جامه خود را
ازو در نوردید گفت ای دختر چرا چنین کردی گفت این فراش و جامه پیغمبر است و تو مشرک و نجس جایز نیست که عضو تو
برین فراش و جامه رسد و بران نشینی ابوسفیان ازانجا بیرون آمد و به نزد امیر المؤمنین علیه السلام آمد و آن حضرت در حجره
فاطمه زهرا علیها السلام بود و امام حسن و امام حسین علیهما السلام کودک بودند و پیش ایشان نشسته بودند گفت یا ابن ابیطالب در کار
من اندیشه کن گفت اندیشه که صلاح تو دران باشد و بتو نفعی رساند نمی بینم پس گفت یا امیر المؤمنین کارهای خود را دشوار می بینم
بیان حل این مشکل کن فرمود تو مهتر این قریشی خود بدر مسجد رو و قریش را بر ایشان و حمایه ایشان کن گفت رای بهتر ازین
میدانی بگوی و طوق منتی برگردن من نه فرمود بخدای که رای دیگر غیر ازین نمیدانم ابوسفیان بدر مسجد آمد و گفت ای مردمان
بحمایت قریش آمده ام هیچکس جواب نداد و رسول صلعم اصلا باو التفات نکرد ابوسفیان مخذول و منکوب برگشت و قریش را از قصه
خود اعلام کرد گفتند والله اگر پسر ابوطالب بتو هزل و مزاح کرده و بر تو خنده و استهزا نموده گفت جز این نیافتم و تدبیری
دیگر ندانستم پس رسول صلی الله علیه و آله با اصحاب گفت مستعد جهاد شوید و بتهیه رفتن بحرب مکه مشغول گردید و بعد ازان دست بدعا
برداشت و فرمود بارخدایا جواسیس اخبار را از قریش باز دار و ایشان را بر احوال ما مطلع مساز تا ظاهر گردانی و در آوری
ما را در دیار ایشان و بعد ازان با اصحاب امر فرمود که حال از مردمان پنهان دارید و بهیچکس مگوئید حاطب ابن ابی بلتعه فرمان
نبرده نامه بقریش فرستاد و ایشان را از آمدن پیغمبر صلعم و قصد ایشان جبرئیل ع حاضر شد آنحضرت را ازان معنی اخبار نمود
پیغمبر شاه ولایت علیه السلام را فرستاد و آن نامه را ازان زن بستد و تفصیل این در سوره الممتحنه تحریر یافت القصه سید عالم صلعم خلیفه
در مدینه بگذاشت و با ده هزار مرد بیرون آمده متوجه مکه شد و این صورت دهم شوال بود در سال هشتم از هجرت ابوسفیان
بن حارث و عبدالله بن امیه در اثنای راه در موضعی که به نیق العقاب مشهورست باردوی همایون پیوستند و التماس
کردند که به پیغمبر صلعم ملاقات کنند حضرت رخصت دخول نداد فرمود بسبب آن جفاها و ایذا که ازیشان بمن رسیده طاقت
آن ندارم که ایشان را ببینم ام سلمه پیش آمد و گفت یا رسول الله یکی پسر عم تست و دیگری پسر عمه و داماد تو فرمود اما ابن عم من
هتک حرمت من کرد و از هیچ حرمتی چیزی فرو نگذاشت و اما پسر عمه و داماد من در مکه سخنان نالایق و غیر واقع در حق من گفت
چون این خبرها بایشان رسید ابوسفیان پسری که با خود داشت گفت بخدا که اگر پیغمبر اذن بمن ندهد و مرا اجازه دخول نفرماید

من دست این کودک بگیرم و سر در بیابان نهم تا از گرسنگی و تشنگی هر دو هلاک شویم این سخن بحضرت عرض کردند بر حال ایشان رحم نمود
و رخصت دخول فرمود ایشان در آمدند و اسلام آوردند و آنحضرت می آمد تا منزل ظهران اجلال فرمود و چون خبر آمدن
رسول صلعم بر قریش پوشیده بود و هیچکس از مکه بمدینه نمیرفت تا کیفیت احوال را ازو به پرسند از جانب پیغمبر بسیار خائف
بودند و در همین شب که پیغمبر صلعم در ظهران فرود آمده بود ابوسفیان ابن حرب و حکیم بن حزام و بدیل بن ورقا بتجسس
اخبار از مکه بیرون آمدند عباس نیز گوید من نیز اندیشه میکردم که اگر رسول صلعم بدین جمعیت بمکه در آید از قریش اثری نخواهد
ماند پس در ان شب بر استر رسول سوار شدم و باراک آمدم بقصد انکه شاید هیزم کشی یا کسی که شیر برد به بینم و او بمکه رود
و قریش را خبر کند تا بیرون آیند و از رسول صلی الله علیه و آله امان خواهند و در حدود اراک میگشتم ناگاه آواز ابوسفیان
بگوش من رسید و چون آتشهای عظیم را که در اردوی حضرت رسالت صلعم برافروخته بودند از دور دیدند گفتند
این چه آتش است بدیل گفت آتش بنی خزاعه است ابوسفیان گفت این آتش زیاده از انست بدیل میدانست که لشکر
رسول اند اما تجاهل میکرد عباس گوید که چون آواز ایشان بشنیدم گفتم یا ابا سفیان گفت یا ابا الفضل توئی و این کیست
عباس است ابوسفیان گفت پدر و مادرم فدای تو باد این چیست که در پیش تو است گفتم این رسول خداست با لشکر
ظفر پیکر که ده هزار مردند شما را طاقت مقاومت نیست گفت یا ابا الفضل تو درین چه رای می بینی و صلاح چیست گفت
صلاح آنست که بر پس این استر سوار شوی و بیائی نزد پیغمبر تا از برای تو ازو طلب امان کنم و بخدا سوگند که بر تو ظفر یابد
و گردن ترا بزند پس او در عقب من سوار شد و من استر را میدوانیدم تا او را در میان لشکر آورم و بهر آتش
که میگذشتم میگفتند این عم رسول است که بر استر رسول سوار است تا آنکه بگذشتم ابن خطاب ابوسفیان را دید گفت
شکر مر خدای را که ما را بر تو دست داد بی عهدی و عقدی پس بجانب پیغمبر صلعم آمد که خبر ابوسفیان باو رساند من
استر را دوانیدم و برو سبقت گرفتم و نزد پیغمبر رفتم او در عقب من در آمد و گفت یا رسول الله این ابوسفیان است
که دشمن خداست و ما را بر وی دست داده بی عهدی و عقدی پس بجانب پیغمبر صلعم آمد و گفت بگذار تا گردن او را
بزنم من گفتم یا رسول الله ابوسفیان را امان ده که اینجا آورده ام پس نزد پیغمبر نشستم و گفتم بخدا که امروز بغیر از من
کسی با پیغمبر راز نگوید و نگذارم که کسی دیگر در باره ابوسفیان چیزی بعرض رساند و چون مبالغه ابن خطاب در باب کشتن
ابوسفیان دراز کشید گفتم ای ابن خطاب شتاب مکن که این مرد از عبد مناف است و اگر از عدی می بود مضایقه
گفت مهلا یا عباس پس پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که ما او را امان دادیم تا بفردا که نزد ما آئی روز دیگر وی نزد پیغمبر
صلعم آوردم فرمود وی که یا ابا سفیان وقت نیامد که از سر یقین بدانی که هیچ خدائی نیست که مستحق پرستش باشد
مگر او سبحانه ابوسفیان گفت پدر و مادرم فدای تو باد چه رحم پیوندی و کریم و رحیم و حلیمی بخدا سوگند که من دانستم
که اگر با او خدای دیگری بود در روز بدر و احد بفریاد ما می رسید فرمود که وقت نیامد که بدانی که من رسول خدایم

و فرستاده اویم گفت پدر و مادرم فدای تو باد در این کلمه در نفس من تردّدی هست فرمود وای بر تو پیش از آنکه
گردنت بزنند گفت مرا در اینحدیث دو ماه مهلت بدهید پیغمبر صلعم فرمود چهار ماه ترا مهلت دادم پس امر کرد که او را بر در گذرگاه
لشکر بنشانند تا مردم وی را ببینند و بدانند که وی را امان است گفتم یا رسول الله ابو سفیان مردی است که دوست میدارد فخر و تعظیم
و تشریف داده او را قریش پس از شما طمع و توقّع بیش از این دارد رسول صلعم فرمود هرکه در سرای وی رود ایمن است و هرکه در خانه
خود رود و در ببندد در امان است عباس فرمود من وی را همراه خود گرفتم و بر رهگذر تنگ بداشتم تا هر قبیله که
لشکر بر او میگذشت وی میگفت اینها چه کسانند من میگفتم فلان قبیله تا که رایت رسول الله در کتیبه خضرا نمایان شد و سواد عظیم
پدید آمد از مهاجر و انصار همه غرق آهن که هیچکس مثل آن ندیده بود گفت اینها چه کسانند که من مثل ایشان در هیبت و سطوت
هیچکس را ندیده ام گفتم این رسول الله است فی المهاجرین و الانصار گفت یا ابا الفضل پسر عمّت پادشاهی عظیم یافت گفتم وی که این
شوکت نبوّت است پس همه متوجه مکه شدند و حضرت فرمود که رایت مرا در حجون که اعلای مکه است برپا کنید و از آنجا پیش
مروید تا من برسم پس همه را امر کرد که از جنگ دست بکشند و با هیچکس قتال نکنند مگر با آنکه در مقام مجادله درآید و کشتن چهار
کس امر فرمود عبد الله بن سعد ابن ابی سرح و حویرث ابن نقید و عبد الله بن خطل و مقیس ابن صبابه و دو زن مغنیه که در
غنا هجو پیغمبر میخواندند و امر بقتل کرد و فرمود که این شش کس را بکشید اگر دست در ستون کعبه زده باشند پس حضرت
امیر المؤمنین ع حویرث را با یکی از آن دو زن بقتل آورد و دیگری گریخت و مقیس را در بازار بکشتند و ابن خطل را
یافتند که دست در استانه کعبه زده سعید ابن حارث و عمار یاسر بر یکدیگر سبقت گرفتند و سعید پیشی گرفته ابن خطل را
بکشت و حضرت امیر المؤمنین رایه بر داشته متوجه سرای ابو طالب شد ام هانی آنجا بود و جمعی کفار پناه بآن خانه
آورده بودند و آن حضرت روی پوشیده بود و خود بر سر نهاده او آواز داد که اهل سرا هر که دشمن خدا است بیرون
آید ام هانی از خانه بدر آمده حضرت علی را نشناخت گفت ای جوانمرد من دختر ابو طالبم و خواهر امیر المؤمنین ع
حرمت من نگهدار حضرت فرمود اعدای خدا را از خانه بیرون کن ام هانی گفت بخدای که شکایت ترا به پیغمبر کنم
امیر المؤمنین ع خود را از سر برداشت ام هانی چون روی برادر خود را بدید برجست و رکاب او را بوسه داد و گفت
ای امیر المؤمنین سوگند خورده ام که شکایه تو را برسول کنم در این قضیه چکنم فرمود باک نیست شکایه مرا بعرض
رسان و رسول در وادی اعلا فرود آمده است ام هانی گفت بیامدم دیدم که رسول صلعم در خیمه غسل میکرد تا بخیمه
در آید گفتم یا رسول الله چه دیدم امروز از امیر المؤمنین ع فاطمه گفت ای ام هانی شرم نداری که شکایه امیر المؤمنین را
با رسول خدا میکنی بجهت آنکه او دشمن خدای را برنجانیده رسول صلعم بخندید و فرمود اما آنکه در سرای تو اند در حمایت منند
برای مکان و مرتبه آنکه تو خواهر حیدری و بعد از آن رسول صلعم تشریف شریف بمکه معظمه آورد و صنادید قریش منتظر آنکه
با ایشان محاربه خواهد کرد و ایشان را مقتول خواهد ساخت و در اندرون کعبه متحصن شدند آنحضرت در مسجد الحرام
آمد و بر در خانه بایستاد و گفت لا اله الا الله وحده وحده انجز وعده و نصر عبده و هزم الاحزاب
وحده بعد از آن گفت بدانید ای مردمان هر که مالی و شروطی و خونی و مالی که مردمان بآن دعوی میکنند همه در زیر قدم منست

مگر سدانه

مگر سدانه کعبه و سقایه حاج که هر دو باهل خود رد کرده شده اند بدانید که مکه از قتل و غارت و صید محرم است بتحریم خدا
و حلال نشد بهیچکس را پیش از من و حلال نشد برمن مگر یک ساعت روز و آن حرام است تا قیام قیامت شود گیاه از انرا نبرند و درخت از آن قطع
نکنند و صید آن را نرمانند و لقطه آنرا برندارند مگر کسی که تعریف آن کند صاحب آنرا بجوید بعد از آن فرمود که بد همسایه
ای معشر قریش که خدا نخوت جاهلیت را از شما قطع نموده بدانید که شما بد همسایه بودید که پیغمبر را تکذیب کردید و او را از
وطن خود اخراج نمودید و با این همه راضی نشدید مگر آنکه آمدید در شهرهای من و با من مقاتله کردید ایا امروز مظنه شما با من چیست
مقالت گفتند رحیمی و حلیمی و مقتدا و سید و پیشوای مایی حضرت فرمود که بروید که شما را همه آزاد کردم ایشان از فنا نهایی
خوشحال بیرون آمدند بمثال که مرده ها از قبرهای خود بیرون آیند و از این روز اهل مکه را طلقا گفتند حضرت در زیر صفا نشست و ایشان
می آمدند و بدایره اسلام در می آمدند و بیعت میکردند ... میگفتند و چون همه مردمان بشرف اسلام رسیدند زنان نیز در آمدند
و اسلام عرضه کردند و بیعت نمودند از مقاتل مرویست که چون آیه نازل شد آنحضرت بر اصحاب خواند فرحان و شادان گشتند
... که چون استماع آن کرد بگریست پیغمبر گفت ای عم چه چیز ترا بگریه در آورد گفت گمان چنان است که این سوره خبر از وفات تو میدهد
حضرت فرمود ... و دیگر از ابن عباس مرویست که چون این سوره نازل گشت پیغمبر فرمود
که خبر مرگ ... و بعضی اخبار کردند و امسال قبض روح من شود و باقی تفاصیل این مطلب در منهج الصادقین طلب توان نمود

تفسیر سورة ابی لهب و هی خمس آیات مکیة

ابی بن کعب از پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله روایه کرده که فرمود امید دارم
که ... این سوره را با ابی لهب در یک جا جمع نکند ... از ابی عبد الله علیه السلام مرویست که چون تبّت را قرائه کنید نفرین کنید
بر ابی لهب چه وی از مکذبان پیغمبر صلی الله علیه و آله بود و منکر آنکه حضرت از جانب حضرت عزت آورده و وجه اتصال این سوره
بسوره الفتح است آنکه آنها در مغلوبیت و مقهوریت اعدا چه اول در وعده نصرت و فتح است و این در کفایه امر ابی لهب
... در صحیح خود نقل کرده از سعید بن جبیر که ابن عباس فرمود که چون آیه و انذر عشیرتک الاقربین نازل شد رسول بر کوه
صفا برآمد و آواز داد که یا صباحاه این کلمه در وقت نزول بلیه عظیمه چون غارت و قتل استعمال کنند رؤسای قریش که از اقارب
حضرت بودند همه از منازل خود بجانب وی مسارعت نموده گفتند ما لک چه میشود ترا و چه واقع شده آنحضرت فرمود که خبر دهم شما را
که در پایان این کوه جمعی از شجاعان آمده اند بداعیه آنکه صباح و شام بر سر شما تازند و دست بقتل و غارت بگشایند مرا در آن
تصدیق میکنید یا نه همه گفتند آری تو نزد ما بدروغ متهم نشده ای فرمود چون میدانید مرا راستگو اند در روایتی دیگر آنست که بهر دو
دست سنگی برداشت و خواست تا بر آن حضرت زند در همان حالت حضرت ذو الجلال این سوره فرو فرستاد بسم الله الرحمن الرحیم
تَبَّتْ یَدَا أَبِی لَهَبٍ خاسر باد و هالک هر دو دست ابی لهب که سنگ برداشته و خواست که بر حبیب برگزیده من زند گویند مراد
از یدین دنیا و آخرت است یعنی ناچیز باد دنیا و عقبی او یا خالی باد هر دو دست او از خیرات و وی عم پیغمبر بود پسر عبد المطلب و عبد
العزی نام داشت در لهب بطریق کنیت کنایه است از لهب که آتش دوزخست وَتَبَّ و هلاک شد و ناچیز گشت ابو لهب
و بعد از آن ... رسید از طارق محاربی منقولست که در اول اسلام روزی در بازار ذی المجاز رفتم جوانی دیدم که حله سرخ پوشیده و بزبان
فصیح میگفت ای مردمان بگویید لا اله الا الله تفلحوا این کلمه شهادت بگویید تا رستگار شوید یاری را دیدم که در پی او میرفت و میگفت

[illegible]

سخن او مشنوید که دروغ گویست و سنگ بروی می‌انداخت و پاشنه و کعب او را خونین کرده بود من پرسیدم که اینها چه کسند
گفت آن غلام که حلیه‌ای دارد محمد قرشی است که میگوید که خدای آسمان و زمین دعوت میکند و این در عقب وی عم او که
تکذیب میکند عم او ابولهب است و اکثر صحابه دیده و قریش را در این قضیه شریک خود ساخت از عبدالله مسعود روایت است که چون ابولهب
را از دوزخ و عذاب او انذار نمود گفت اگر آنچه برادرزاده من میگوید حق است فردا مال و فرزند خود را از دوزخ فدای خود کنم حق تعالی در رد او
بالله فرموده ما اغنی عنه یعنی دفع نکند از او هلاکت و عذاب دوزخ را ماله و ما کسب مال او و آنچه کسب کرده یعنی
فرزندان او عتبه و غیر آن یا ملبوس او از ارباح تجارت و منافع معاملات و آنچه از انعام بتدریج حاصل کرده و منافع در حضرات که روزی
ابولهب ازانست که آن مکسوب و محصول پدر او بود کاسب و محصل آن در خبر است که روزی پسران ابولهب بخصومتی
که با هم داشتند محاکمه نزد عبدالله عباس آمده بودند و او در مسجد الحرام نشسته بود ... مفارقت نمودند
ابن عباس فرمود اخرجوا عنی الکسب الخبیث از من دور کنید کسب خبیث را یعنی پسران ابولهب را و از منهی که منقول است
که معنی آیه آنست که مال و خواسته او که در عداوت پیغمبر انفاق میکرد و عمل خبیث او یعنی ... در نار در روز قیامت بجای او را
هیچ نفع ندارد ... در دنیا سیصلی زود باشد که در آید نارا ذات لهب یعنی آتشی خداوند زبانه یعنی آتش
شعله زننده و درخشنده مراد آتش دوزخ است وامرأته و زود باشد که در آید در دوزخ زن ابولهب که ام جمیل بنت
حرب است خواهر ابوسفیان آورده‌اند که وی در همسایگی رسول خانه داشت روز آتشهای خار و دسته‌های خسک
جمع کردی و بشب آوردی و بر سر راه حضرت پیغمبر ص ریختی تا خار در دامن آویزد یا در پای خلد و چون حضرت با او
بطریق ملایمت پیش گرفتی و گفتی این چه نوع همسایگی است حق تعالی بجهة این او را وعید نموده بقول مذکور و بعد از آن صفت مذموم
وی کرده فرموده حمالة الحطب یعنی بردارنده هیمه و کشنده هیزم نصب آن بر ذم است یعنی از ابای این صفت بد مذمت میکنم
و دشنام میدهم از ابن عباس مرویست و مجاهد و قتاده و عکرمه و سدی که هیزم کشی او عبارتست از نمامی و سخن چینی که موجب افروخته
شدن آتش خصومت بود همچنانکه به هیمه آتش مشتعل میشود و لهذا هیمه را حطب میگویند میان دو کس جنگ چنان آتش است
سخن چین بدبخت هیزم کش است ۵ و گویند او بعقبه آن هیزم میکشید برای خود چنانکه عادت زنان عرب است روزی پشته هیزم
در دوش داشت مانده شد رسن هیزم در گردن بر سر سنگی نهاد تا بیاساید ملکی بیامد و آن پشته را از پس پشت سنگ فرو کشاند
رسن در گلوی او بماند و گلوی او بآن رسن گرفته شد و نفس او منقطع گشته بدوزخ رفت و حق تعالی بجهة تحقیر و کفر او فرمود که او هیزم
کش است فی جیدها در گردن او حبل من مسد رسنی است تنگ بهم تابیده از لیف خرما که هیزم بدان بر پشت
می‌بندد و از مقاتل نقل است که بر طبق آنکه رسنی در گردن میگردد و خار و هیزم میکشید روز قیامت نیز رسن آتشین پشته‌ای
از آتشین از درخت زقوم بر پشت او بندند و بدان عذاب کنند از ابن عباس منقول است که آن رسن زنجیر باشد از آهن
آتشین درازی آن هفتاد گز او را در دهنش کنند و از مقعدش بیرون آرند و باقی در گردنش بپیچند سورة الاخلاص

وهی اربع آیات مکیة از ابی بن کعب نقل است که حضرت رسالت پناه ص فرمود که هرکه این سوره بخواند چنان باشد که ثلث
قرآن خوانده باشد و بعدد هر که ایمان آورده بخدا و ملائکه و کتب و پیغمبران وی در روز قیامت ده حسنه در نامهٔ او ثبت کنند
و ابو درداء از سید انبیاء صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود آیا هیچکدام نمی‌تواند بود که یک شب ثلث قرآن بخواند گفتم یا رسول الله

که میتواند

که میتواند که ثلث قرآن در یک شب بخواند فرمود قل هو الله احد بخوانید که ثواب آن مثل ثواب ثلث قرآن است و اگر دو بار
بخواند چنان باشد که دو ثلث قرآن خوانده باشد و اگر سه بار بخواند چنان باشد که ختم همه قرآن کرده باشد یعنی ثواب آن مثل
ثواب آن مثل ثواب ختم کرده ... است و هر که در خانه خود رود و این سوره بخواند فقر و احتیاج از آن خانه بدر رود و فراخی
و توانگری در آن خانه درآید انس ابن مالک از رسول خدا ص خبر داده که هرکه یک بار این سوره بخواند او را و اهل او را
برکت دهد و هرکه سه بار تلاوت کند برکت در او و اهل او و همسایگان او پدید شود و اگر دوازده بار بخواند دوازده قصر برای او
در بهشت بنا کنند و حفظه فرشتگان را گویند بیایید تا قصرهای برادر خود را ببینیم که بچه نوع بنا کرده‌اند و اگر صد
بار بخواند گناه بیست و پنج ساله او آمرزیده شود غیر از خون ناحق و غصب اموال و اگر چهارصد بار بخواند معاصی چهارصد ساله او
مغفور شود و اگر هزار بار بخواند نمیرد تا جای خود را در بهشت ببیند یا از برای او ببینند سهل ابن ساعد روایت کرده که
مردی نزد پیغمبر ص آمد و از فقر و فاقه و ضیق معیشت شکایت کرد آنحضرت فرمود هرگاه در خانه خود روی سلام کن خواه کسی را
ببینی یا نه و یکبار سوره قل هو الله احد بخوان آن مرد بدین عمل اقدام نمود حق تعالی روزی برو فراخ گردانید تا همسایگان خود را از آن
محظوظ گردانید شیخ ابو عبدالله ع روایت کرده که چون سعد ابن معاذ وفات کرد پیغمبر ص بر او نماز گذارد و فرمود که جبرئیل
ع با هفتاد هزار فرشته در عقب من بر سعد نماز گذارد گفتند یا رسول الله سعد این فضیلت از چه یافت فرمود قل هو الله احد را
ورد خود ساخته همیشه از در نشستن و برخاستن و سوار گشتن و پیاده شدن و رفتن و آمدن میخواند انس روایت کرده که
روزی با رسول الله ص در تبوک بودیم آن روز آفتاب طالع شد با نوری و شعاعی که مثل آن هرگز ندیده بودیم گفتیم یا رسول الله
[illegible] که در مدینه فوت شده و حق تعالی هفتاد هزار فرشته را فرستاده که بر او نماز گذارند پیغمبر ص از جبرئیل ع پرسید
که وی این مرتبه را از کجا یافته گفت بود قل هو الله احد را ایستاده و نشسته و آمد و شد و گاه و بیگاه میخواند رسول ص
گفت ای جبرئیل مرا آرزوی آنست که بر وی نماز کنم پس طی ارض شد و آنحضرت از تبوک بمدینه آمده با فرشتگان بر او نماز گذارد
از ابی عبدالله ع منقول است که هر که یک روز و شب بر او بگذرد و پنج نماز یومیه بگذارد و قل هو الله احد در آن نخواند و بمیرد در دین
ابولهب مرده باشد و او را گویند تو از نماز گذارندگان نیستی و از اسحق ابن عمار نقل است که ابی عبدالله ع فرمود که هر که جمعه
برو بگذرد و او در آن هفته قل هو الله احد نخواند بر دین ابولهب مرده باشد و نیز از آنحضرت مرویست که هرکه ایمان بخدا و بروز
قیامت دارد باید که قرائت قل هو الله احد در عقب هر نماز ترک نکند چه هر که قرائت آن کند خیر دنیا و آخرت برای او جمع کند و بیامرزد
او را و پدر و مادر او را و هر فرزندی که از او متولد شده و بشود تا روز قیامت عبدالله ابن حجر روایت کرده که از امیرالمؤمنین ع
شنیدم که فرمود که هرکه در عقب نماز صبح یازده بار قل هو الله احد بخواند و در آن روز هیچ گناهی از او صادر نشود و شیطان مخذول
و منکوب گرداند و از ابو الحسن مرویست که هرکه خواهد که نزد سلطان جبار قهار رود و از او خایف باشد باید که قل هو الله احد
در پیش خود قرائت کند و در پس خود و بر جانب راست خود و چپ خود حق تعالی خیر آن سلطان را با او رساند و شر او را از او
دفع کند و از امیرالمؤمنین ع فرمود که هرکه قل هو الله احد را در وقت خوابیدن بخواند حق تعالی گناهان پنجاه ساله او را بیامرزد
و از ابن عباس منقولست که عامر ابن طفیل و اربد بن ربیعه برادر لبید نزد پیغمبر ص آمدند و عامر گفت یا محمد ما را بچه دعوت میکنی
فرمود که شما را بخدای که منبع جمیع کمالات است دعوت میکنم گفت وصف آن کن از برای ما که از طلاست یا از نقره یا از چوب

این جماعت باز گفتند آیا آدمی اند چون کلمه گفتند عقب ایشان صاعقه آمد و اربد را بسوخت و عامر بدبخت اتفاقا غده در بیرون
او خورد و بآن هلاک گشت و معلوم نشد که آن از کجا رسیده در معالم التنزیل آورده که یهودان گفتند یا ابا القاسم وصف
کن خدا برا تا بتو ایمان آوریم چه تعالی او را در توریه دیده ایم و در ساعته بگو چه چیز است و جوهر می خورد و چه می آشامد
و از که میراث گرفته و میراث او که خواهد گرفت ملک تعالی این سوره فرو فرستاد بسم الله الرحمن الرحیم
قل بگو ای محمد آنکس را که او را می پرسند هو الله او است خدای مستجمع صفات کمال احد یکانه یعنی متوحد بذات
و متفرد بصفات او لطفا اکثر مفسران برآنند که ضمیر شان است یعنی شان و امر عظیم این است که خدا یکی است و او را
ثانی نیست در الوهیت و ربوبیت از ابو جعفر علیه السلم روایت است که امیر المومنین ع فرمود که معنی الله معبودیست که خالق
متحیر او باشند مخلوقات و مستورات از ادراک ابصار و محجوب از اوهام و خطرات و بعد ازان فرمود که معنی کلام
امیر المومنین ع آنست که الله معبودیست که بندگان متحیر و سرگردان شدند از ادراک ماهیت که او را نظیر و مثل
نباشد در ذات و در صفات الله الصمد معبود بحق و پناه همه نیازمندان و محتاجان دینی و دنیاوی نیازمند غیر خود نیست
بخورد و نپوشد بر خلاف آنچه زعم یهود است و در تفسیر ماوردی گفته که صمد کسیست که هرچه خواهد کند و در عیون اخبار
از امام علی بن موسی الرضا ع نقل کرده که صمد آنست که عقلها از اطلاع بر کیفیت او نا امید باشند و از امام محمد باقر ع نقل
مرویست که پدرم امام زین العابدین ع از پدر خود امام حسین بن علی علیه السلم روایت کرده که صمد آنست که در سودد بنهایت رسیده
باشد صمد آنست که لم یزل و لا یزال باشد صمد آنست که او را جوف نباشد صمد آنست که خواب نکند یعنی زنده که او را احتیاج
باین صفات نباشد صمد متعالیست که فوق آن آمری و ناهی نباشد و از محمد حنفیه ع نقل فرموده اند که صمد قایم بنفس است
و غنی بالذات غیر از خود و متعالی از کون و فساد و غیر موصوف بنظایر و امثال آن از علی بن الحسین ع پرسیدند فرمود
صمد کسیست که او را شریک نباشد و از وهب نقلست که صمد آنست که چون اراده وجود نماید چیزی بلفظ کن ایجاد آن کند
و ابداع اشیاء نماید از او بیافریند با ضد و اشکال و ازواج مختلفه و متفرد بوحده باشد و او را ضدی و شکلی و مثلی
و ندی نباشد از امام جعفر صادق علیه السلم پرسیدند معنی صمد را فرمود تفسیر صمد آنست که بعد ازین صفات مذکوره میفرماید
که لم یلد نزاد یعنی بیرون نیامد از وی چیزی کثیف که آن ولد است و سایر اشیاء کثیفه که از مخلوق بیرون می آید و نه چیزی
لطیف چون نفس و منبعث نشد از او عوارض چون سنه و نوم و خطرات و غم و حزن و بهجت و ضحک و بکاء و خوف و رجا
و رغبت و جوع و شبع و غیر آن یعنی متعالیست از آنکه متولد شود و بیرون آید از وی اشیاء کثیفه و لطیفه و لم یولد
و زاده نشد یعنی بیرون نیامد از چیزی همچنانکه از اجزای کثیفه بیرون می آید از عناصر خود یعنی مانند حصول حیوان از حیوان
و نبات از ارض و میاه از ینابیع و ثمار از اشجار و همچنانکه از اشیاء لطیفه که از مرکز خود بیرون می آید چون بصر از
عین و سمع از اذن و شم از انف و ذوق از فم و کلام از لسان و معرفت و تمیز از قلب و نار از حجر بلکه او صمدیست
که لا من شیء است و لا فی الشیء و لا علی الشیء مبدع اشیاء منشی امور بقدرت و معنی مشیت و منع آن بمصلحت و لم یکن
له و نیست و نبوده مر او را کفوا همتا و مثل احد هیچکس یعنی او را شبیه و نظیر نیست و شبیهی در ذات و صفات
او نیست بعد ازان فرمود که صمد آن کسیست که مبعوث شد بدانکه لم یلد رد بر جماعتی است که گفتند عزیر و مسیح پسران
خدا اند و لم یولد رد بر نصاری است که گفتند مسیح خداست و لم یکن له کفوا احد رد مجوسی و مشرکان است که می گفتند او را

انباز است

سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بازبینی شد

انباز هست و بعضی گفتند نعوذ بالله صاحبه است یعنی او را زنیست که از وی ولدی بیاورد و اینجا یکی باشند و اینکه کفو کیست که او کفو
زوج است و گفته اند نبود معطله عالم را صانعی نیست و فلاسفه برآنند که از صانع بجز یک امر صادر نیست و مذهب ثنویان است که
شریک دارد و معتقد مشبهه آنست که مانند خلق است و یهود و ترسا گویند او را زن و فرزند است و اعتقاد معان چنان است که کفو دارد چون بنده
مومن گفت هو از تعطیل بیزار شد و چون گفت الله از کفار و فلاسفه بیزار گشت و چون گفت احد از روش ثنویه براءة نمود و چون
بر زبان راند الله الصمد از مذهب مشبهه دور شد و چون لم یلد و لم یولد قراءت نمود از ترسا و یهود بیزار گردید و چون و لم
یکن له کفوا احد گفت از معتقد معان بری شد و باقی نکات و اسرار و سخنان اهل تحقیق درین سوره حواله بمنهج الصادقین است
گر تو خواهی که بدین در برسی رو تماشای آن گلستان کن

سورة الفلق مدنیة خمس آیات

در حدیث ابی بن کعب
مذکور است که حضرت رسالت پناه ص فرمود که هر که قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس بخواند چنان باشد که جمیع کتبی که حق تعالی بر جمیع انبیاء
نازل کرده خوانده و قراءت نموده و مسلم در صحیح خود از عقبة بن عامر روایت کرده که پیغمبر ص فرمود که چند آیه بر من نازل شده که هرگز مثل آن نازل نشده
گفتند یا رسول الله کدام است فرمود معوذتین و نیز عقبه نقل کرده که پیغمبر گفت ای عقبه ترا تعلیم دو سوره کنم که آن افضل قرآنند گفتم بلی یا رسول الله
پس آنحضرت معوذتین را تعلیم من داد بعد از آن ایشان را در نماز صبح میخواند و گفت این را در وقت خوابیدن و برخاستن میخوان از ابو جعفر ع
فرمود که هر که در نماز وتر معوذتین و قل هو الله احد بخواند او را گویند ای بنده خدا بشارت باد ترا که حق تع نماز وتر ترا قبول فرموده و بدانکه حق تع
ذم اعدای رسول ص فرمود در سوره تبت و بعد ازان ذکر توحید کرد در سوره اخلاص در عقب آن رسول را امر فرمود باستعاذه از شر کسان که
دعا بر فسقه و جن و انس و در سبب نزول این دو سوره آورده اند که کودکی از یهود در خدمت حضرت رسول مشغول بود و دختران لبید بن اعصم
یهودی تا آن کودک مقداری از مشاطه آنحضرت و دندانه چند از مشط وی بستدند و بنام آن حضرت بر رسنی سحر کرده
در پوست طلع خرما نهادند و در چاه زیر سنگی پنهان کردند و آن حضرت بجهت این بیمار گشت جبرئیل ع رسید امام را از این معنی خبردار کرد آن
حضرت امیر المومنین ع و عمار یاسر را امر فرمود تا آب چاه را بکشیدند و آن سنگ را برداشتند و آن پوست را بیرون آوردند از زیر آن سنگ
یازده گره بر آن رسنی زده بودند حق تع معوذتین را فرو فرستاد که یازده آیه است جبرئیل ع قراءت فرمود بهر آیتی عقده از آن رسن گشوده می شد
و در روایت دیگر آمده که لبید بن اعصم بر آن حضرت سحر کرده و آنرا در چاه ذروان پنهان کرده و پیغمبر بجهت آن بیمار شد و حق تع دو فرشته را فرستاد
نزد آن حضرت و وی در خواب بود یکی بر بالین آنحضرت نشست و یکی بر پایین وی و او را از این خبر دادند حضرت امیر المومنین ع بفرستاد و آنرا بیرون
آورد و جبرئیل معوذتین را بر او خواند و از حضرت سحر باطل شد و رسول خفت یافت همچنانکه کسی را از بندگران خلاص شود و مذهب است که سحر در آن
حضرت اصلا اثر نکرده و جبرئیل او را بر این فعل قبیح اخبار فرمود بجهت آنکه تا معجزه وی باشد و همه علمای امامیه برآنند و بعد ازان آنچه آورده بسم الله الرحمن الرحیم
قل اعوذ بگو ای محمد که پناه میگیرم برب الفلق بآفریدگار سپیده صبح که سیاهی شب را زایل میگرداند من شر ما خلق از بدی
آنچه آفریده است از موذیات انس و جن و سباع و بهایم یعنی از بدی آنچه مکلفان میکنند از معاصی و آثام و اضرار بعضی به بعضی از ظلم و بغی و ضرب و شتم و غیر آن
و از بدی آنچه غیر مکلفان میکنند از اکل و شرب و نهش و لدغ و عض که از سباع و بهایم و حشرات صادر می شود و از بدی هدم و غرق و حرق و تردی
و سمیت نباتات و معادن و غیر آن و من شر غاسق اذا وقب و از بدی شب تاریک چون در آید تاریکی آن در همه چیز و همه جا
فرا رسد و گویند مراد بغاسق ماه است یعنی از شر ماه سیاه شدن و پیش رسیدن او و گفته اند غاسق هر چیزیست که هجوم کند بضرر رسانیدن
در هر وقتی که باشد و من شر النفاثات و از شر دمندگان یعنی زنان که کلمات سحر میگویند و میدمند و مردم را
تشویش میرسانند فی العقد در گرهها یعنی دختران لبید و یا مراد نفوس جماعات نفاثه که رقیه میخوانند در گرهها میدمند و باید دانست
که مذهب حق سحر را تاثیری نیست و ضرری که بسبب ظاهر عارض می شود یا بسبب اطعام شما ضایع است یا سقی آن یا اشمام آن و یا بسبب اعتقاد کردن

سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بازبینی شد

تا تاثیر آن که موجب تشویش خواطر و اضطراب قلب می‌شود پس مراد از استعاذه از شر نفاثات یا استعاذه است از عمل ایشان که آن صفت
و یا از اثم ایشان در آن و یا از استعاذه از فتنهٔ ایشان مردمان را بسحر خود و بخداع باطل خود و فریب دادن و در وهم انداختن
مردمان را و عوام را از نفع خیر و شر آن و تصدیق جهل بر قول باطل ایشان و تعظیم کردن ایشان مر ایشان را باین عمل و توهم کردن که ایشان
مسخر جن اند و عالم بعلوم غیبیه و این موجب ضرر و فساد است در دین اسلام و بجهة این حق تعالی امر فرمود بتعوذ از شر ایشان و من شر
حَاسِدٍ و از شر حسد برنده إِذَا حَسَدَ چون ظاهر کند حسد خود را و بمقتضای آن عمل کند چو اگر اثر حسد ظاهر نکند و ضرر وی جز بوی
که مغموم شدن او است بسرور محسود و تخصیص این صفت از میان انواع شرور بجهة آنست که آن عمده است در اضرار ایشان بلکه
بغیر خود و ختم سوره باین صفت دال است بر آنکه حسد بدترین صفات رذیله است چنانکه از ابن عباس مرویست که اگر در عالم بدتر از شر حسد
چیزی بودی حق تعالی این سوره را بآن ختم کردی و اول خطیئه که در آسمان واقع شد حسد ابلیس بود بر آدم علیه السلام و نخست گناهی که در زمین
حسد قابیل بود بر هابیل و گویند مراد از شر نفس حاسد و عین است که چشم زخم اثر کند چنانکه مشهور و معروفست و شمهٔ از آن
سورهٔ نون مذکور شد در روایت آمده که پیغمبر صلعم باین دو سوره تعوید امام حسن و امام حسین علیهما السلام می‌فرمود

[illegible]

ابی بن کعب از پیغمبر صلعم روایت کرده که هر که این سوره را بخواند از چشم زخم
در پناه عصمت حق تعالی باشد فضل بن یسار روایت کرده که از ابو جعفر علیه السلام شنیدم که سید عالم صلعم و آله را مرضی و وجعی شدید عارض
شد حضرت جبرئیل و میکائیل علیهما السلام نزد وی آمدند جبرئیل بر بالین وی بنشست و میکائیل بر پایین جبرئیل علیه السلام تعوید کرد
بقل اعوذ برب الفلق و میکائیل علیه السلام بقل اعوذ برب الناس وی از آن مرض و وجع خلاص شد ابو خدیجه از ابو عبد الله علیه السلام روایت
کند که جبرئیل علیه السلام نزد رسول صلعم آمد آنحضرت در رنج بود از مرض پس بر او رقیه نمود بمعوذتین و قل هو الله احد و بعد از آن گفت
بِسْمِ اللهِ أَرْقِيكَ وَاللهُ يَشْفِيكَ مِنْ كُلِّ دَاءٍ يُؤْذِيكَ خُذْهَا فَلْتَهْنِكَ بدانکه چون استعاذه در این
سورهٔ متقدمه از مضار بدنیه بود که اعم از انسانست و غیر انسان و استعاذه در این سوره از اضراری که عارض نفوس بشر
می‌شود مخصوص بآن از اینجهة تعمیم اضافه نمود بانسان و فرمود قوله تعالی تبارک و تعالی و تقدس بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ قُلْ أَعُوذُ
بگو پناه میگیرم بپروردگار آدمیان که مالک امور ایشان و مدبر و منشی ایشان و مستحق ایشان مَلِكِ النَّاسِ پادشاه
إِلٰهِ النَّاسِ معبود مردمان و در این نظم دلالتست بر آنکه او سبحانه حق است باعاده و قادر بر آن و غیر ممنوع از آن و اشعار
بر مراتب ناظر در معارف چه ناظر اولا علم برب خود حاصل میکند بتوسط آنچه می‌بیند بر خود از نعم ظاهره و باطنه و تا آنکه متفاعل می‌شود
در نظر تا آنکه متیقن می‌شود که او غنی است از جمیع مکونات و هر چیزی که هست مملوک اوست و معارف و مصارف هر امر شیئی از اوست
و تا آنکه استدلال میکند بآن بر آنکه او مستحق طاعت و عبادتست نه غیر او و تکریر ناس بجهت آنست که اظهار آن کرد تا متیقن شود که آن اظهار از
بیانست و اشاره بشرف انسان و تخصیص رب بناس بجهت آنکه استعاذه از کسی است که از شر موسوس است در صدور ایشان
بگو پناه میگیرم بربوبیت و ملکیت و الوهیت خدائی که معبود مردمانست مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ از شر دیو وسوسه کننده
بپروردگاری آنکه مالک امور ایشانست و معبود و آله ایشان همچنانکه بعضی از عبید که چون بامری عظیم گرفتار می‌شوند استعاذه
میکنند بمولا و مخدوم و والی امر خود و وسواس در تقدیر ذو وسواس است یعنی از شر دیوی که خداوند وسوسه است الْخَنَّاسِ بازرونده
و نهان شونده در وقتیکه یاد خدا کنند یعنی عادة او آنست که چون بنده خدا را یاد کند وی باز پس رود و بگریزد و چون از ذکر
حق تعالی غافل شود بوسوسه در آید الَّذِي يُوَسْوِسُ آن وسوسه کننده و نهان شونده در وقت یاد کردن خدا آنکس است که
وسوسه میکند فِي صُدُورِ النَّاسِ در سینه‌های مردمان وقتیکه از ذکر خدا غافل می‌شود در خبر است که حضرت عیسی علی نبینا

صادر کننده

کتابخانه آستان قدس

ارجی تو

تا تأثیر آن که موجب تشویش خواطر و اضطراب قلب می‌شود پس مراد از استعاذه از شر نفاثات یا استعاذه است از عمل ایشان که آن صفهٔ سحرات
و یا از اثم ایشان در آن و یا از استعاذه از فتنهٔ ایشان مردمان را بسحر خود و بخداع باطل خود فریب دادن و در وهم انداختن ایشان
مردمان را و عوام را از نفع و خیر و شر آن و تصدیق جهل بر قول باطل ایشان و تعظیم کردن ایشان مرانها را باین عمل و توهم کردن که ایشان
مسخر جن اند و عالم بعلوم غیبیه و این موجب ضرر و فساد است در دین اسلام و بجهت این حق تعالی امر فرمود بتعوذ از شر ایشان وَمِن شَرِّ
حَاسِدٍ و از شر حسد برنده إِذَا حَسَدَ چون ظاهر کند حسد خود را و بمقتضای آن عمل کند چو اگر اثر مخفی داده ضرری بوی عاید است
که مغموم شدن او است بسرور محسود و تخصیص این صفة از میان انواع شرور بجهت آنست که آن عمده است در اضرار ایشان بلکه چون
بغیر خود و ختم سور بر این صفه دال است بر آنکه حسد بدترین صفات رذیله است چنانچه از ابن عباس مرویست که اگر در عالم بدتر از شر حسود
چیزی بودی حق تعالی این سوره را بآن ختم کردی و اول خطیئه که در آسمان واقع شد حسد ابلیس بود بر آدم علیه السلام و نخست گناهی که در زمین واقع شد
حسد قابیل بود بر هابیل و گویند مراد از نفس حاسد و عین است که چشم زخم اثر کند چنانکه مشهور و معروف است و شمه از این در
سورهٔ نون مذکور شد و در روایت آمده که پیغمبر صلعم باین دو سوره تعویذ امام حسن و امام حسین علیهما السلم می‌فرمود سورة الناس
و هی ست آیات مکیة و قیل مدنیة ابی بن کعب از پیغمبر صلعم روایت کرده که هر که این سوره را بخواند از چشم زخم
در پناه عصمت حق تعالی باشد فضیل بن یسار روایت کرده که از ابو جعفر علیه السلام شنیدم که سید عالم صلعم و آله را مرضی و وجعی شد بدعارض
شد حضرت جبرئیل و میکائیل علیهما السلم نزد وی آمدند جبرئیل بر بالین وی بنشست و میکائیل بر پایین جبرئیل علیه السلام تعویذ کرد
بقل اعوذ برب الفلق و میکائیل علیه السلام بقل اعوذ برب الناس وی از آن مرض و وجع خلاص شد ابو خدیجه از ابو عبد الله علیه السلام نقل روایت
کند که جبرئیل علیه السلام نزد رسول صلعم آمد آنحضرت در رنج بود از مرض پس وی را رقیه نمود بمعوذتین و قل هو الله احد و بعد از آن گفت
بِسْمِ اللَّهِ أَرْقِيكَ وَاللَّهُ يَشْفِيكَ مِنْ كُلِّ دَاءٍ يُؤْذِيكَ خُذْهَا فَلْتَهْنِكَ بدانکه چون استعاذه در این
سورهٔ متقدمه از مضار بدنیه بود که اعم از انسان است و غیر انسان و استعاذه در این سوره از اضراری که عارض نفوس بشریه
می‌شود مخصوص بآن از اینجهت تعمیم اضافه نمود بانسان و فرمود قوله تعالی تبارک و تعالی و تقدس بسم الله الرحمن الرحیم قُلْ أَعُوذُ
بگو پناه میبرم به پروردگار آدمیان که مالک امور ایشان و مدبر و منشی ایشان و مستحق ایشان مَلِكِ النَّاسِ پادشاه ایشان
إِلَٰهِ النَّاسِ معبود مردمان و در این نظم دلالت است بر آنکه او سبحانه حق است باعاده و قادر بر آن و غیر ممنوع از آن و اشعار
بر مراتب ناظر در معارف چه ناظر اول علم بربت خود حاصل میکند به توسط آنچه می‌بیند بر خود از نعم ظاهره و باطنه و ثانیاً متفاعل می‌شود
در نظر تا آنکه متیقن می‌شود که او غنی است از جمیع مکونات و هر چیز که هست مملوک او است و معارف و مصارف هر امر شئی از وست
و ثالثاً استدلال میکند بآن بر آنکه او مستحق طاعت و عبادت است نه غیر او و تکریر ناس بجهت آنست که اظهار آن کردن متیقن شود که آن اظهار از مزید
بیان است و اشاره بشرف انسان و تخصیص رب بناس بجهت آنکه استعاذه از کسی است که از شر موسوس است در صدور ایشان که
بگو پناه میبرم بربوبیت و ملکیت و الوهیت خدائی که معبود مردمان است مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ از شر دیو وسوسه کننده مردمان
به پروردگار ایشان که مالک امور ایشان است و معبود و آله ایشان همچنانکه بعضی از عبید که چون بامری عظیم گرفتار می‌شوند استغاثه
میکنند بمولا و مخدوم و والی امر خود و وسواس بر تقدیر ذو وسواس است یعنی از شر دیوی که خداوند وسوسه است الْخَنَّاسِ باز رونده
و پنهان شونده در وقتیکه یاد خدا کنند یعنی عادة او آنست که چون بنده خدا را یاد کند وی باز پس رود و بگریزد و چون از ذکر
حق تعالی غافل شود بوسوسه در آید الَّذِي يُوَسْوِسُ آن وسوسه کننده و نهان شونده در وقت یاد کردن خدا آنکس است که
وسوسه میکند فِي صُدُورِ النَّاسِ در سینهای مردمان وقتیکه از ذکر خدا غافل می‌شود در خبر است که حضرت عیسی علیه السلام بینا

ارحی تع

کتابخانه آستان قدس
سال ۱۳۴۸ خورشیدی